تا بدانی که خدای عزوجل یکی است نه از روی عدد و باکیست و منزه از صفات ناسزا و صفاتش **قوله تعالی**
قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ فرزند کسی از کسی و نه کسی از وی نزاد **قوله تعالی** لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ خدای
تعالی منزه است از زن و فرزند و ویرا شریک نیست چنانکه جهودان و ترسایان و مشرکان گفته اند **قوله**
تعالی وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا و خدای عزوجل
بکس نماند و کس بخدای تعالی نماند **قوله تعالی** لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اول است اول او را بدایت نیست
و آخر است که آخرش نهایت نیست ظاهر است که کسی را در هستی وی شک نیست و باطن است که کسی را چون و چرا در
وی کاری نیست **قوله تعالی** هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خدای تعالی بر مکان نیست
و از مکان نیست و در مکان نیست و از جای نیست و فوق نیست و تحت نیست و چپ نیست و راست
نیست و مقدم نیست و مؤخر نیست هرگز نبود که او نبود و هرگز نباشد که او نباشد همواره بود و همواره باشد
خدای عزوجل بود و هیچ چیزی نبود و خدای عزوجل باند و هیچ چیز نماند مگر آنچه خدای تعالی خواست بخواست
قدیم خود و خواست خدای تعالی قدیم است مانند بهشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و ارواح اما
خواست را نو پدید آورد چون دنیا نبود و نماند و عقبی نبود و باند و بهر صفتی که خدای تعالی خود را ستوده است
ما بهمان صفت ایمان می آریم و بهر صفتی که خدای تعالی را انبیا و رسل علیهم السلام بدان صفت ستوده اند ما بهمان
صفت ایمان می آریم و هر ناسزای که جمله ناکسان گفته اند ما مومنان از آن بیزاریم و هر وهمی که در خاطر آید
که خدای عزوجل آنست و مانند آنست بدانکه خدای عزوجل جز آنست که خدای عزوجل آفریدگار آنست
و ما ایمان می آریم بجمله فرشتگان که ایشان آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از صغیره
و کبیره بعضی را بر بعضی فضل و فضیلت است چنانچه جبرائیل و عزرائیل و میکائیل و اسرافیل و ما را بکیفیت
و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست و بعضی از ایشان عاصی شدند چنانکه عزرائیل توبه وی جائز
نیست و هاروت و ماروت عاصی شدند توبه ایشان جائز است و دیگر باید دانست که خواص مومنان
فاضلتر اند از خواص فرشتگان و خواص فرشتگان فاضلتر اند از عوام مومنان عوام مومنان از اتقیا و صلحا
فاضلتر اند از عوام فرشتگان و ما ایمان می آریم بجمله کتابهای که خدای تعالی با نبیا علیه السلام فرستاده
است همه حق است و راست است و درست است و هیچ کتابی را بر کتابی فضل نیست از راه کلام اما
ما موریم بعمل کردن قرآن و بدیگر کتابهای عمل منسوخ است شیخ حسن رحمة الله علیه گفته است که آنچه
در میان دو لب که راست نبشته شده است چون آن بخوانی قرآن ادا کرده آید و از وی معنی معلوم
میشود و آن سه حالت است نبشتن است و نبشتگی و نبشته نبشتن بفعل کاتب است نبشتگی آنچه پدید آید

و نبشته آنچه مفهوم آید نه حال نقام مصحف ست و آنچه در وی نبشته شده است مخلوق ست قرآن کلام الله
تعالی ست قایم بذات باری تعالی نامخلوق است ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران علیهم السلام که ایشان
بنده اند و آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از گناه صغیره و کبیره بعضی نبی اند و
بعضی مرسل اند و نبی آنکه وی را وحی یا الهام آمده باشد و یا آوازی شنیده بود و یا خوابی دیده باشد که خواب انبیا نیز
وحی است و مرسل آن بود که جبرئیل علیه السلام نزدیک ایشان وحی آورده بود **قوله تعالی** وما کان
لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب و بعضی بر بعضی فضل ست **قوله تعالی** تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض اما از کیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران
که اول ایشان آدم صلوات الله علیه است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد رسول الله را بر همه فضل است
قال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و خوف خاتمت جایز ست بر جمیع مومنان الا انبیا علیهم السلام و دیگر کسانی
را که بشارت داده شده اند به بهشت چنانکه عشره مبشره و آن کیانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و
علی و سعد و سعید و طلحه و زبیر و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم اجمعین و دیگر باید
دانست که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه بحق ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عثمان بود رضی الله عنه و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و بعد وفات وی خلیفه بحق علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و این همه در مدت سی سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال
بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود
و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود بعد از آن ملک شد و امارت شد همچنانکه
خلافت ایشان بترتیب بود فضل ایشان همچنین بود و امامت ایشان نیز بترتیب بود +

مسئله سوال گور حق است مومنان را از راه کرامت و کافران را از برای عقوبت
و عذاب گور حق است کافران را همیشه باشد و یا کافران عذاب گور نی و عاصیان
در قبضه قدرت و مشیت ویند اگر بیامرزد بر ایشان فضل کرده باشد میل نی و اگر عقوبت
کند شان عدل کرده باشد ظلم نی و برخاستن از گور بقیامت حق است **قوله تعالی**
افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور و رنگ روی از دو بیش نیست **قوله تعالی** یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه و راه از دو بیش نیست فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و سرای از دو بیش نیست

قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم و وزن اعمال حق است قوله تعالی فاما من ثقلت
موازینه فهو فی عیشة الراضیة واما من خفت موازینه فامه هاویة و خواندن نامه حق است قوله تعالی
اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا نامه مومنان بدست راست دهند قوله تعالی واما من اوتی
کتابه بیمینه و کافرانرا بدست چپ بود قوله تعالی واما من اوتی کتابه بشماله و بعضی را سینه شگافته دست
چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند و نامه بدست چپ بنهند قوله تعالی واما من اوتی کتابه وراء ظهره
ایشان کافران باشند که هستی خدایرا منکر شده باشند و شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم حق است
ولسوف یعطیک ربک فترضی و دیگر شفاعت حق است مر کسانی را که مقام ایشانرا شفاعت بود بامر خدا
تعالی قوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و صراط حق است و حوض کوثر حق است و بهشت
حق است و در آمدن در دوزخ حق است قوله تعالی وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا
چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام تنگدل شد و صحابه محترم رضوان الله علیهم اجمعین بسیار بگریستند
و زاری میکردند تا این آیه دیگر نازل شد قوله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا یعنی نجات
یابند متقیان و متقیان کیانند حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که متقیان آن بندگان اند که از شرک
پرهیز کرده باشند و رسول علیه السلام فرموده است یا علی للمتقین ثلاث علامات یتقی جلیس السوء و یتقی
الکذب والغیبت و یدع شطر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام رسول علیه السلام فرموده است یا علی
مر متقی را سه نشانی است اول پرهیز کند از همنشین بد و دوم از دروغ گفتن و از غیبت کردن و سیوم
از لقمه با شبهه و از پاره حلال دست باز دارد از خوف آنکه در حرام افتد متقیان کسانی اند که از شرک پرهیز
کرده باشند قال علیه السلام ثمن الجنة قول لا اله الا الله وقال علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله
قال علیه السلام من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة اما یافتن بهشت بفضل مولی است و در
درجات است و یافتن درجات بعلم است و عمل است قوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات قوله تعالی
جزاء بما کانوا یعملون اما دیدار پروردگار حق است قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة قوله
تعالی للذین احسنوا الحسنی وزیادة یعنی مر خدایرا عز وجل چنانچه نماید ما مومنان در بهشت باشیم و خدای تعالی
منزه است از زمان و مکان اما تقدیر نیکی و بدی همه از خدا تعالی است و بنده مختار است مجبور نی تا اگر
بنده طاعتی کند بفرمان خدای عز وجل بود و آن بتقدیر خدای عز وجل بود و اختیار بنده و برضی حق بود و اگر
بنده معصیتی کند آن بتقدیر خدا تعالی بود و اختیار بنده و برضی حق نی اما بشناسیم مر خدایرا که خدا
ما را شناسا گردانیده است بجود و اگر کسی گوید خدایرا چون شناسی گوییم که بیچون و بیچگونه شناسیم چون

و چگونگی نیست مر ورا بی‌چونی و بی‌چگونگی در صفت پاک خدا تعالی عزوجل و بنا بر این خدا تعالی خالق است مخلوق نی
را نیست مزه و رنگ و بوی خدای عزوجل آمر است امر و نهی و خدا تعالی ناهی است منهی نی و قادر است همه عاجز هر که خود را
به عاجزی شناخت خدا تعالی را به قادری شناخت قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف
ربه ایمان زیادت و نقصان نپذیرد قال النبی صلی الله علیه وسلم الایمان لا یزید و لا ینقص
ایمان ما و ایمان جمله انبیا علیهم السلام یکی است از راه گرویدن اما از راه نور ایمان تفاوت بود اما ایمان اقرار است
به زبان و تصدیق به دل قال علیه السلام الایمان اقرار باللسان و التصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق
ایمان نیست دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که همه را می‌داند است و تصدیق نمی‌کرد و اقرار بی تصدیق ایمان نیست
باتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان هست یا نی از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت است که ایمان است
و فتوی خواجه امام حسن منصور ماتریدی رحمة الله بر این است که ایمان است اما کرامیه گویند که چون بنده اقرار کرد
حاجت تصدیق نیست خوارج گویند که بنده به گناه کافر شود و مرجیه می‌گویند که با ایمان معصیت زیان ندارد
همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتزله گویند چون بنده گناه کبیره بیارد از ایمان بیرون آید و به کفر اندر نیاید
جاودان در دوزخ بماند و منزل لا بین المنزلتین گویند اما امام اعظم گوید که این مذاهب باطل است چنانچه روایت میکند
عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال خط رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا ثم قال هذا سبیل الله ثم خط
خطوطا عن یمینه و شماله و قال هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه و قرأ و ان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله الآیة و میخواند بسوی راه خود آن شیطان ذکر فی
المصابیح محی السنة ذکر این اسنان در کتب از برای آن آورده اند تا سنیان راه حق از باطل معلوم شود
یعنی روایت میکند عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت خط کرد رسول علیه السلام خطی را پس گفت سرور
اینست راه خدا تعالی پس خط کرد خطها بسیار از راست او و چپ او و گفت سرور علیه السلام اینست راه‌ها که
بر هر راهی از آن راهی شیطان است بخواند شما را بجانب او و بخواند به راستی اینست راه مستقیم
پس پیروی بکنید آن راه مستقیم را و پیروی نکنید راه‌های دیگر پس جدا میکند شما را از راه آن تا راه حق
از راه باطل معلوم شود مذهب سنت و جماعت آنست که بنده بگناه کافر نشود اما بخوار داشتن گناه کافر شود
و خوار داشتن گناه آنست که دروغ گوید و لغو گوید و غیبت کند و حرام خورد و مومنان را بیازارد و در دل
خود هیچ ترسی و پشیمانی و متقاضی وفای کننده نباشد و بسا کسی که ایمان خود بباد داده و باشد و بی
خبر شود و از اینجاست که امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است که اکثر ما یسلب الایمان عند النزع یعنی
بیشتر که ایمان نهار بوده شود در وقت نزع پدید آید نه چنان بود که آن وقت کسی ایمان بباد دهد

که آن وقت جهدکه وان ایمان آرند اما آن آوردن ایمان ایشانرا سود ندارد واما بشومی معصیتهای
بسیار و خوارداشتن گناهان ایمان بباد داده باشند وایشانرا آن وقت خبر شود که علم الیقین
عین الیقین شود بدانکه ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان آنست که درینجا سود
داشت ودر آنجا نیز سود دارد وآن ایمان مومنانست الحمد لله رب العالمین ویکی ایمان آنست که درین
جهان سود دارد ودران جهان سود ندارد وآن ایمان منافقانست علیهم اللعنت چون درین جهان
ایمان آوردند ... زن وفرزندان وجان ومال ایشان در امان ماند وهیچ آزاری بدیشان نرسید
وآن جهان در درکه اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار ویکی ایمان آنست که این جهان سود ندارد ودران جهان سود دارد وایمان سحره
فرعون است که درین جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنت ایشانرا بکشت وثمره آن ازین
جهان بایشان نرسید اما دران جهان صدر بهشت جای ایشان باشد ویکی ایمان آنست
که درینجهان هم سود ندارد وآنجهان هم سود ندارد وآن ایمان یاس کافر است وایمان یاس
ایمان نیست اما توبه یاس توبه است هر که بخلاف رضای خدای عز وجل بحرام کرد تا خدا تعالی ایمان داشت
وی مومن است ومستدل ومقلد وایمان مقلد ایمان است بخبر آمده است که روزی رسول علیه السلام
در مسجد نشسته بود جوانی خوب روی بر شبه اعرابی بیامد از در مسجد نزد رسول صلی الله علیه وسلم سلام کرد ورسول
علیه السلام جواب سلام باز گفت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا نزدیکتر آیم رسول علیه السلام فرمود در آی
در آمد هر قدمی که می نهاد از رسول علیه السلام دستوری خواست تا چندانی که قریب یافت پس گفت یا رسول الله
دستوری باشد که بنشینم رسول علیه السلام فرمود که بنشین بنشست چنانکه زانوی اش با زانوی رسول
علیه السلام می بسود گفت دستوری باشد یا رسول الله تا سوال کنم رسول علیه السلام فرمود بگو گفت
یا رسول الله ما الایمان وما الاسلام وما الاحسان یعنی ایمان چیست واسلام چیست واحسان چیست قال
النبی صلی الله علیه وسلم الایمان ان تومن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر والقدر خیره وشره من الله تعالی
والبعث بعد الموت وهو خالق کل شی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی
وبفرشتگان وی وبکتابهای وی وبپیغامبران وی وبروز قیامت آخر وبدانی که تقدیر نیکی وبدی همه از خدای است
وخدای عز وجل آفریدگار همه چیزها است اما اسلام آنست قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان
لا اله الا الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصوم شهر رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا وفی روایت والغسل
عن الجنابة رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنای مسلمانی بر پنج چیز است اول کلمه شهادة بزبان

راندن دوم پنج وقت نماز گزاردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان داشتن پنجم حج
اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود و دیگر آیة آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان آنست
قال علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک رسول علیه السلام فرمود که احسان
آنست که بپرستی خدای را عز و جل چنانکه گویی مر خدای عز و جل را می بینی که اگر تو ویرا نمی بینی بدرستی و راستی
که خدای عز و جل ترا می بیند چون سوالها کرد و گفت دستوری باشد یا رسول الله تا باز گردیم رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که بلی باز گشت و همچنان بتعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
که یک کس بیرون روید و این سائل را طلب کنید یک کس بیرون رفت و آن سائل را هیچ جائی ندید باز درآمد و
گفت یا رسول الله سائل را هیچ جای ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی نبود بلکه برادرم
جبرائیل علیه الصلوة والسلام بتعلیم کردن شما آمده بود و بنا بران بود که در آن وقت نو عهدان بسیار بودند
اعرابی وار درآمدندی و از رسول صلی الله علیه و سلم بی ادب وار سوالها کردندی رسول علیه السلام گفت
که بتعلیم شما آمده بود تا بدانید که سوال چگونه باید کردن و اگر طالب علم پیش استاد خود نشیند بداند که چگونه باید
نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بدانید که جواب چگونه
باید گفتن چون در وقت رسول صلی الله علیه و سلم با موختن علم حاجتمند بودند اکنون درین وقت بطریق
اولی بود که باموختن علم محتاج باشند قال النبی صلی الله علیه و سلم الاسلام بدا غریبا و سیعود غریبا کما
بدا فطوبی للغرباء رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و باخر غریب خواهد شد پس خنک باد
مر غریبان را و اما مذهب سنت و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه بجا ید دلیل بر حکایت جبرائیل
علیه السلام و دیگر آنکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزدیک رسول صلی الله علیه
و سلم نشسته بودند چون از پیش رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که آن
چهارم ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش درآمد از نزدیک رسول علیه السلام
سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم ما که بود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دید گفت بلی
دید عبد الله رسول صلی الله علیه و سلم گفت مژده مر ترا که این پسر تو فقیه خواهد بود که برابر جبرائیل بود دیگر
پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه بنا بر بیان ایمان کرده آمد اما علامت ایمان آید مؤمن چیست
قال النبی صلی الله علیه و سلم یا علی للمؤمن ثلث علامات الصلوة والصیام والصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی
مر مؤمن را سه نشانست نماز گزاردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد ازین روزه روزه ماه رمضان
است و مراد ازین نماز نماز فریضه است و مراد ازین صدقه زکوة مال است اما علامت اسلام آید

مسلم چیست قال النبي علیه السلام المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه رسول علیه السلام فرمود که
مسلمان آنکه مسلمانان دیگر از دست و زبان وی در امان باشند علامت احسان ابد چیست ومحسن
چیست قال النبي علیه السلام یا علی وللمحسن ثلث علامات یبادر فی طاعة الله تعالی ویجتنب من محارم
الله تعالی ویحسن الی من اساء الیه رسول علیه السلام فرمود یا علی مر محسن را سه نشانست پیش دستی کند
در طاعت خدا تعالی و دور باشد از نهی کردهای خدا تعالی و نیکوئی کند در حق کسی که در حق وی بدی کرده
باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را البخاری آورد وی مسلمان ابد باشد باید که بدین پنج
خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان از دنیا بیرون رود قال النبي صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال عند
الله تعالی التواضع عند الدولة والعفو عند القدرة والسخاوة عند القلة والعطیة بغیر المنة والصلح
بین العداوة رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی آنست که تواضع کند در وقت
دولت و عفو کند در وقت قدرة و سخاوت کند با چیز اندک و عطا کسی را که دهی بر او منت ننهی و چون در میان
دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند و صلح انگیزد و چون بنده بدین منصب رسد مومن محسن
شود و علامت محسن چیست قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین تم قسم التوحید بحمد الله والتوفیق
والمنة والله الهادی والیه الرشاد **باب اول** در بیان مقدمه نماز و در مناقب امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله
و در سبب ولادت او و رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی و این باب مشتمل
بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان مقدمه نماز ابتدا کرده شد در نماز و شروع کرده آمد این کتاب صلوة
بتوفیق و تائیدات خدا تعالی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا
و بصلوة رسول علیه الصلوة والسلام تقرب نمودن مثلا قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی
النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدانکه نماز بنا را ایمان است و نماز حجت ایمان است و نماز
شعار اسلام است و نماز فریضه است هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع امت اما آیه اینست قوله تعالی
الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة و جای دیگر میفرماید واقیموا الصلوة وآتوا الزکاة و جای دیگر
میفرماید اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین و جای دیگر میفرماید قوله تعالی واقم الصلوة لدلوک
الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر و جای دیگر میفرماید واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل
فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون واقم الصلوة لذکری تاویل این آیه را روایت میکنند
خواجه امام زاهد فخر الدین از خواجه اجل سرخسی و وی از خواجه امام شمس الدین حلوائی و وی از قاضی
ابو علی نسفی و قاضی ابو علی نسفی رحمهم الله باسناد درست که وی راست تا برسول صلی الله علیه وسلم

سر از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردم که اقم الصلوة لذکری را معنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند
عز وجل مر نماز را بزبان جمله ذکر فرموده و در جمله کتب ذکر فرموده و در قرآن مجید هیچ عبادتی را چندانی ذکر نفرمود
که مر نماز را و از اینجاست که مادر مومنان عایشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کرد که انچه معنی که خدای عز وجل
نماز را در قرآن شریف بسیار ذکر کرده و هیچ عبادتی را این مقدار ذکر نفرمود مر مادر مومنان عایشه رضی الله عنها
را رسول علیه السلام فرمود قال علیه السلام من احب شیئا اکثر ذکره رسول علیه السلام فرموده که هر که چیزی را دوست دارد
ذکر آن چیز بسیار کند چون خداوند عز وجل با کمال بی نیازی خود مر نماز را دوست داشت ذکر آن بسیار فرمود بنده
را باید که با کمال نیازمندی خود نماز را دوست دارد و بگذارد تا بقیامت و نماز نتیجه آیات بود و گفته آمد اما احادیث هست
قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین رسول علیه السلام
فرمود که نماز ستون دین است هر که وی را بر پای داشت پس چنان بود که دین خود را بر پای داشته باشد و هر که وی را ترک
آورد پس چنان بود که دین خود را خراب کرده باشد قال علیه السلام الصلوة وجه دینکم فلا تشینوه رسول علیه السلام فرمود
که نماز روی دین شماست پس روی وی را زشت مکنید قال علیه السلام موضع الصلوة فی الدین کموضع الرأس
من الجسد رسول علیه السلام فرمود که جای نماز در دین همچو جای سر است مر تن را قال علیه الصلوة والسلام الصلوة للایمان
بمنزلة الرأس من الجسد رسول علیه السلام فرمود که نماز مر ایمان را بمنزله سر است مر تن را قال علیه السلام الصلوة معراج
امتی رسول علیه السلام فرمود که نماز معراج امت منست قال علیه السلام الصلوة نور رسول علیه السلام فرمود که نماز روشنی است
قال علیه السلام علم الایمان الصلوة قال علیه السلام المصلی یناجی ربه رسول علیه السلام فرمود که نماز گذارنده با خدای
خود راز گوینده است اما اجماع امت آنست که هیچکس فرضیت نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد
از برای آنکه خدای عز وجل مر نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است قوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم
تا اگر کسی جمله خیرات بجا آرد چنانکه اگر روزه ماه رمضان دارد و حج اسلام رود و غزا رود
و زکوة مال بدهد و ختم قرآن کند و مسجد و منبر بنا کند و مناره و رباط بنا کند شریعت حکم نکند باسلام
وی و جزیه از وی ساقط نشود و لیکن همه نکند اما همین که بصف جماعت درآید و خود را تشبیه کند
بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی و جزیه از گردن او ساقط شود و تا اگر بر آن ثبات
نکند و باز بر دین خود آید والعیاذ بالله شریعت حکم کند بقتل او و گردنش را بزنند که ترک فریضه خدای
عز وجل کرده که نماز شعار اسلام است عن ابی کعب رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال
اول ما یحاسب به العبد بعد التوحید یوم القیامة الصلوة فان اصلح فقد فلح و نجح وان افسد فقد
خاب و خسر ابی ابن کعب روایت میکند از رسول علیه السلام اول حسابی که خدای تعالی

که خدای تعالی یا بنده وکنند بعد از توحید روز قیامت نماز بود و هر که از عهده نماز بیرون آید امید بود
که حسابهای دیگر بروی آسان شود نجات یابد والعیاذ بالله اگر عهده نماز اندر ماند حسابهای دیگر
بروی دشوار شود و بماند در دوزخ قوله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون
عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین معنی این آیه را مفسران چنین گفته اند که هر نفس گرو
کرده شود بد آنچه کسب کرده باشد یعنی باز داشته شود در دوزخ مگر اصحاب الیمین ای دست راست که
ایشان در بهشت باشند و آن بد کرداران را می پرسند بدکرداران از دوزخ از ایشان سوال کنند شما را چه اندر دوزخ کرد
ایشان گویند ما نبودیم از جمله نمازگذارندگان عبدالله بن عباس میگوید رضی الله عنه که دلیل میکنند
که ایشان مومن بوده اند و مسلمان که بشومی بی نمازی و خواری بی نمازی بعذاب اندر گرفتار
شدند اگر کافر بودندی از کفر شکایت کردندی اکنون بی نماز کیست و خوار نماز کیست بعضی مشایخ گفته
اند که بی نماز کسی است که گاه نماز میگذارد و گاه میگذارد و بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که کار
دنیا را بر دین مقدم دارد که پیغامبر علیه السلام فرمود که بنده باشد که در دوزخ هزار سال بماند از خوار نمازی باز
بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که علم نماز نداند و بی نماز کسی است که علم طهارت نداند که
بنا ر نماز بر طهارت است عبدالله بن عباس گفته است که مراد از آن مجرمان بی نماز نیستند
اما بعضی گفته اند که آنها کسانی باشند که بی توبه از دنیا بروند اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمة الله تعالی گفته است که آنها کافران باشند اما این آیت دلیل میکند که چون ایشان که
جواب بی نماز گویند ایشان اول مسلمان بوده اند نخستین سوال و جواب ایشان از
نماز بود اما از شومی گناهان بسیار و خواری نمازی و بی نمازی ایمان را بباد
داده باشند و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشند والعیاذ بالله منها و از اینجا است
که امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله گفته است که کودک مومن که بالغ شود همین نخستین چیزی
که بروی فریضه شود نماز بود از برای آنکه تا مال نشود زکوة فریضه نشود و تا
استطاعت نبود حج فریضه نشود تا ماه رمضان نیاید روزه فریضه نشود
و تا جنابت نرسد غسل فریضه نشود اما همینکه بالغ شود بروی نماز فریضه شود حکایت
که محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که نخستین استاد من در ادب ابو یوسف القاضی
بود رحمة الله علیه و چنان بود که شبی باول شب نماز خفتن گذاردم و بآخر شب بالغ شدم
که بامداد برخواستم و غسل آوردم و رفتم بمسجد ابوحنیفه رحمة الله و آمدم و گفتم که کیست در میان مجلس ابوحنیفه

یوسف بانگ زد بر من که ادب نگاه دار ای کودک واشارت کرد سوی ابوحنیفه رحمة الله از وسوال کردم و گفتم ای
مسلمانان چه گوئی در حق کودکی که باول شب نماز خفتن گذارده باشد و باخر شب بالغ شود قضاء آن
نماز خفتن بروی بود یا نی امام اعظم رحمة الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد استادم
وان نماز خفتن را قضا کردم ابوحنیفه رحمة الله علیه بدنباله چشم در من نگاه کرد و گفت من درین کودک رشدی
می بینم که وی روزی مقتدای عالمیان شود که نخستین مسئله از من سوال کرد و آن را یاد گرفت و بدان
عمل کرد ببرکات لفظ مبارک امام اعظم رحمه الله وهمت استاد وی محمد حسن را خداوند عزوجل بمنصبی رسانید
که تا قیامت هر که میگوید محمد حسن میگوید **فصل دوم** در مناقب امام اعظم رحمه الله تعالی علیه آورده اند
که در زمان امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سه کس از صحابه محترم بودند رضوان الله علیهم اجمعین یکی انس
بن مالک بود دوم رافع بن خدیقه بود و سیوم عبدالله بن جزجر و ده کس از کبرای جمع وی بودند
چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سهم الجامعی
واسد بن عمرو یعقوب بن حفص وحسن زیاد و زفر و مالک رحمهم الله علیهم اجمعین مرویست که امام
اعظم ابوحنیفه رحمة الله شب بر دست راست بیاسودی چند مسئله وضع کردی چون بر دست چپ
گشتی همه را جوابها گفتی بامداد بمسجد آدینه کوفه آمدی اصحاب تفاسیر بدست راست وی بودندی نشسته
واصحاب اخبار بر دست چپ وی بودندی نشسته و ده کس کبرای جمع وی بودند در پیش وی بودندی
نشسته امام اعظم رحمة مسئله آغاز کردی صاحب تفسیران بتفسیر بازگشتندی و اصحاب اخبار ان باخبار
بازگشتندی و کبرای جمع وی باجتهاد خود بازگشتندی و آنچه وی گفته بودی هم بآیه و هم باخبار و هم
باجماع امت ایشان راست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید هم بآیت هم
باخبار و هم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمه الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمع وی بر موافق
وی تکبیر گفتندی و آواز تکبیر ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمه الله
مسئله وضع کرده است که هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز بر موافقت
ایشان تکبیر گفتندی و ازینجاست که امام شافعی رحمه الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابوحنیفه
رحمة الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند ابن شریح رحمة الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی
مذهبی خواست تا در حق امام اعظم رحمة الله طعنه کند شافعی مذهبی دیگر وی را منع کرد و گفت که شرم نداری
که در حق کسی طعنه میکنی که رسول صلعم در حق وی این تشریف فرموده است **قال** علیه السلام فهو
سراج امتی معنی حدیث انست که رسول صلعم فرمود که ابوحنیفه چراغ امت منست سه بار این الفاظ بزبان

مبارک رسول علیه السلام رفت خدای عزوجل وی را چهار دانگ و نیم علوم مسلّم او گردانید اگر چهار بار گفتی کل علوم مرا
مسلّم شدی و وی را هیچکس خلاف نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود قال النبی علیه السلام
حسن السؤال نصف العلم سؤال نیکو نیم علم است قال النبی صلی الله علیه وسلم العلم خزاین الله تعالی مفتاحها
السؤال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانهاء پروردگار است و کلید وی سؤال است اما جواب سخن شافعی
رحمة الله علیه که العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفة رحمة الله تخریج وی آنست که مسئله از هشت تیر بیرون آمد
آنچه سؤال است چهار تیر است و آن مر ابوحنیفه را مسلّم است و آنچه جواب است چهار تیر دیگر است و دو تیر دیگر
نیز ازین چهار تیر جواب مر ابوحنیفه را مسلّم است و کسی مر وی را خلاف نکرد پس چهار تیر سؤال و دو تیر از جواب
که جمله شش تیر شود مر ابوحنیفه را مسلّم آید مانده دو تیر دیگر که دانگ نیم باشد مر ابوحنیفه را درین دو تیر خلاف کرده اند
و وی مر ایشان را تصدیق نکرده است پس ازین دو تیر دیگر در میان ایشان قسمت کرده شده یک تیر مر ابوحنیفه را
مسلّم شد و دیگر یک تیر مر جمله علماء عالم را پس از هشت تیر هفت تیر مر ابوحنیفه را مسلّم شد و یک تیر مر کل علماء را
و یک از هشت قسم زنانرا باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال لابی حنیفة رحمة الله
علیه اما باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سؤال است و یک نیمه جواب آنچه سؤال است مر ابوحنیفه را مسلّم
است و آنچه جواب است دانگ و نیم مر او را مسلّم است و در دانگ نیم دیگر وی را خلاف کرده اند و وی نیز
مر ایشان را تصدیق نکرد اتفاقست که جمله سؤالاتی که کرد امام اعظم ابوحنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم
وی را مسلّم شد بحکم حدیث رسول علیه السلام و در آن نیمه دیگر که جوابها گفت در دانگ و نیمش همه علما متفق اند
که همچنان است که امام اعظم گفته است رحمة الله علیه اما در دانگ و نیم دیگر بعضی قبول کرده اند میگویند جواب
همانست کردی فرموده است می آرند روزی در جمع امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله دانشمندی اهل برخاست و گفت
ای امام مسلمانان شما هرگز مسئله فرموده اید که گفتن آن شما را پشیمانی افتاده باشد امام اعظم رحمة الله علیه
گفت بلی گفته ام و آنچنان بود که وقتی نزدیک من فتوی آوردند که زنی حامله وفات یافته است و فرزند در میان
بطن وی می جنبد حکم من جواب آن نوشتم که پهلو چپ وی را بشکافید و آن فرزند را بگیرید من نمیدانم آن فرزند
بقا یافت یا نی من باری فرمودم تا ضرری بدان میت رسانیدند همان دانشمند گفت که مبادا هرگز شما را
برین پشیمانی آید که آن فرزند من بودم ببرکات لفظ مبارک شما خداوند عزوجل مرا بدین منصب رسانید نقل آورده اند
که چون مهتر عالم صلی الله و آله را بمعراج بردند شنید آنچه شنوانیدندش و دید آنچه نمودندش مناجات کرد الهی پروردگارا
در امتان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفتندی
اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که یا محمد در امت تو مردی خواهد بود

نام وی نعمان بن ثابت است کنیت وی ابوحنیفه و مولد وی از کوفه باشد وی علم بیان کند و هر که یک مسئله
از علم بیان کند بحقیقت ما قدمش پیش ازان شود که بیابانها یار حکمت کند آنگاه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
هو سراج امتی سه بار این لفظ بر زبان مبارک رسول رفت خداوند عز وجل تبارک تعالی تعلیم علوم وی مسلم گردانید
بهمان طریق که یاد کردیم چون رسول علیه السلام از معراج باز آمد انس بن مالک رضی الله عنه طلب کرد فرمود
یا انس یاتی من بعدی رجل اسمه نعمان بن ثابت هو سراج امتی و کنیته ابوحنیفه یا انس بعد از وفات من مردی
خواهد بود که نام وی نعمان بن ثابت باشد و کنیت وی ابوحنیفه و مولد وی از کوفه وی علم بیان کند و نور و نگار دین
دار یا انس سلام من بوی رسانی امانت من بوی بسپاری روایت است که لقمه بگزید و با انس داد دیگر روایت است که خرما
بگزید با انس داد و دیگر روایت است که آب دهان مبارک خود در دهان انس کرد و آن امانت در دهان انس رضی الله عنه کرده
تا بروزگار ابوحنیفه انس رضی الله عنه رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله من این کودک را کجا بینم گفت که تو در
خانه کعبه نشسته باشی و احادیث من بیان کنی که کودکی آید پیش تو فرود آید و نام وی پرسی و کنیت وی پرسی سلام مرا
بوی برسانی و امانت من بوی بسپاری

فصل سیوم در بیان ولادت امام اعظم رحمة الله

ولادت امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله آن
بود که روزی خواجه ثابت پدر امام اعظم رضی الله عنه بلب آب نشسته بود تا طهارت سازد ناگاه سیبی آورد و خواجه با آن سیب بلب آب
افتاد خواجه آن سیب بگرفت و پاره بگزید و بخورد. خواجه را بخاطر آمد ندانستی که این سیب از کجاست و ملک کیست از باغ
کیست همچنین بفرح خاطر تو بخوری اگر بقیامت ترا از برای این گزیده سیب سوال آید چه جواب گوئی خواجه ثابت طهارت
تمام کرده آن سیب گزیده را بگرفت و بلب آن آب بالا میرفت تا بجائی رسید که این آب ازان باغ بیرون
می آمد خواجه ثابت بر این باغ در آمد مردی را دید که میگردد ازوی سوال کرد که این باغ ملک کیست گفت
گفت این سیب باغ شماست گفت هست خواجه ثابت گفت من این سیب باغ تو گزیده خورده ام
آنرا بفروش یا بحرمت حلال کن آن مرد باغبان دید که این مرد بزرگوار است سیمای صالحان دارد
مرد فرید یگانه زمانه است گفت نفروشم گفت من شرطی دارم اگر آن شرط بجا آری من ترا حلال کنم خواجه
ثابت گفت آن شرط چیست گفت دختری دارم بهر دو گوش کر و بهر دو چشم نابینا و بزبان گنگ و هر
دو دست شل و هر دو پای مفلوج اگر این دختر مرا بزنی قبول کنی من این گزیده سیب ترا حلال کنم
و اگر قبول نکنی بحل نکنم خواجه ثابت با خود تامل کرد که از برای گزیده سیبی من چنین شخص را چگونه
بگردن گیرم باز گفت که در دنیا وی را بگردن گیرم بهتر ازان باشد که خصمی گزیده سیب را
بقیامت با خود برم خواجه گفت که چنین کنم دو گواه بیاوردند و عقد کردند چون شب در
آمد خواجه نماز خفتن گذارد و بخلوت بجای رفت جوانی خوبروئی صاحب جمال نزدیک

نزدیک خواجه درآمد خواجه از وی تحاشی کردن گرفت جوان گفت ای خواجه چرا تحاشی میکنی که من عیال حلال توام
خواجه گفت پدر تو چنین من نگفته است جوان گفت چنانست که پدر من گفته است اما آن سخن را تاویل هست تاویل
وی آنست که بهره گوش کرم تا از مادر در وجود آمده ام هیچ ناشنیدنی نشنیده ام و بهره چشم کورم تا از مادر در وجود آمده
ام غیر از شما و پدر و مادر بزرگوار خود هیچ مردی را ندیده ام و زبان گنگم که تا از مادر بیامده ام هیچ ناگفتنی نگفته ام و بهره دو دست
شلم که تا از مادر بزاده ام هیچ ناگرفتنی نگرفته ام و بهره و پای مفلوجم که تا از مادر زاده ام پیش ازین خانه بیرون نرفتم آنگاه جوان
از خواجه سوال کرد که شمارا عقل چند است و شهوت چند خواجه گفت مرا نه تیر عقل و یک تیر شهوت جوان گفت مرا عقل
چند و شهوت چند خواجه گفت مرا عقل یک تیر و شهوت نه تیر جوان گفت من با وجود یک تیر عقل پای بر سر نه تیر شهوت
نهم و بعبادت حق مشغول شوم شکرانه این که خدای عز و جل مرا چنین جفت حلال نیکو رسانید خواجه گفت که من نه تیر
باکمال نه تیر عقل پای بر سر یک تیر شهوت نهم و بعبادت حق مشغول شوم که خدا تعالی مرا چنین جفت پارسا رسانید
هر دو بعبادت حق مشغول شدند باخر شب ایشان را دخول افتاد و سبب آن دخول ایشان را فرزندی متولد شد ابو حنیفه
رحمة الله علیه پس پاس لقمه چنان باید داشت تا فرزند چون ابوحنیفه رحمة الله بود **فصل در بیان سبب رسیدن امانت**
رسول عم آنکه بعد وفات رسول عم که هر سالی انس بن مالک رضی الله عنه بسفر قبله میرفتی و بر در خانه کعبه بیامدی
و نشستی و احادیث رسول عم بیان کردی ابوحنیفه رحمة الله خورد سال بود پدر وی را با خود بسفر قبله برد چون حج
سلام گذاردند ابوحنیفه رحمة الله انبوهی را دید بر در خانه کعبه از پدر پرسید که آن چه انبوهی است پدرش گفت یاری
است از یاران رسول عم عمر فراوان یافته است سالها در خدمت حضرت رسالت پناه بوده است که هر سالی
می آید بر در خانه کعبه احکام شرع و احادیث رسول عم بیان میکند ابوحنیفه رحمة الله پدر را گفت مرا بر تا به بینم پدر
وی را گفت مرا در هوا کن تا وی را به بینم پدر وی را در هوا کرد انس بن مالک را دید بدو لیکن سخن او را نمی شنید پدر
را گفت مرا در جمع انداز تا پیش او فرو دایم پدرش وی را در انداخت پیش انس رضی الله عنه فرود آمد انس نگاه
کرد کودکی را دید در پیش خود انس رضی الله عنه را حدیث رسول عم پیش خاطر آمد گفت تو چه کسی گفت من
یکی کودکم از مومنان گفت نامت چیست گفت نعمان بن ثابت گفت کنیت تو چیست گفت ابوحنیفه گفت
مولد تو کجاست گفت از کوفه پس انس گفت که نعلهای من بگیرید و در هوا کنید نعلهای وی را گرفتند
و در هوا کردند گفت ای اهل عرفات و حاجیان شما گواه باشید که من امانت و سلام رسول عم را بدین
کودک میرسانم و آن امانت بیرون کرد و بوی داد و دیگر روایت است انس رضی الله عنه با ابراهیم
نخعی داد و ابراهیم نخعی بحماد داد و حماد رحمة الله علیه نگاه داشت تا نزدیکان
ابوحنیفه رحمة الله آنگاه بوی تسلیم نمود آورده اند که امام اعظم رحمة الله علیه هنوز خورد

خوردسال بود که بعضی بسیار فتوی بغداد را اترا خطا میگرفتی وجواب باصواب میگفتی تا روزی فتوی آوردند
نزدیک حماد رحمة الله علیه حماد جواب نتوانست داد فرمود که آن کودک را طلب کنید تا این فتوی را جواب گوید
ابوحنیفه را طلب کردند حماد گفت ای کودک بسیار فتوی بغداد را که برخطا گرفتی وجواب باصواب گفتی
اینک فتوی آورده اند این را جواب می باید داد ابوحنیفه گفت که ای استاد بزرگوار جواب گویم بشرط
آنکه منبری بنهید تا من برآیم برآنجا سخنی گویم حماد رضی الله عنه فرمود تا منبری بنهادند ابوحنیفه رحمة الله
برآمد وخطبه بلیغ کرد واستادان را دعا گفت آنگاه گفت که ای استاذ بزرگوار آن امانت را که حضرت رسالت
از برای من داده است وآن امانت بشما رسیده است امروز در جمع برخیزید وکرم کنید وآن امانت را بمن
رسانید تا بهیبت شما شادمانه گردم حماد امانت بوی داد وآن امانت را امام اعظم بخورد ودر حال دریای علم
در باطنش بجوش آمد چنانچه آب چشمه بجوش آید وآن اثر معجزه رسول عم بود وآن اثر باقی است تا قیامت
وهیچ طالب علمی نبود که وبرا همین اثر این معجزه نبود که امروز یکخط سبق گیرد وروز دیگر دو خط گیرد ودر روز
دیگر سه خط بگیرد وبدان علم بزرگ شود فائده بمسلمانان رساند آنگاه فتوی خواست فتوی بوی دادند ودر
فتوی این بود نوشته که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق امام اعظم رحمة الله گفت که از آن روی که توفیق و
تاثیر خداوند است آن نامخلوق است از آن روی که تصدیق واقرار ماست مخلوق است همه این جواب را
آفرین کردند وامام حماد در حال او نظر کرد امام اعظم مقتدای عالمیان شد **فصل چهارم** در جهد امام
اعظم رحمة الله علیه مردی بود که وبرا ابوجعفر منصور گفتندی وا از کسی چیزی نمیخواست وبرا بر آن داشتند
تا از هر خانه دانگی بستاندی اسم ابومنصور از وی برداشتند واسم دوانقی بروی نهادند یعنی دانگی واین
دوانقی مرا ابوحنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان بردار وی نمیگردیدی واین دوانقی خلیفه
ناحق بود از بهر آنکه فرزندان خلیفه برجائی بودند ولیکن وی بظلم خلافت را گرفته بود وابوحنیفه رحمة الله
در روزگار ابوجعفر دوانقی بود بروی شدید شد که ابوجعفر دوانقی خلیفه بود وابوحنیفه رحمة الله را
هر کاری که ابوجعفر فرمودی نکردی بنا بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بحق نبود وبعد از آن
خلیفه بحق شد وابوجعفر مرا ابوحنیفه را گفت قضا بگیر امام اعظم قضا نمیگرفت بحکم حدیث رسول عم
من اعطی منصبا فقد ذبح بغیر سکین رسول عم فرموده است که هر که قضا را گرفت خود را کشت بی کارد ودیگر رسول
عم میفرماید قال عم ان فی النار طواحین لا یطحن فیها الا راس القضاة رسول فرمود که در دوزخ آسیا
سنگهای است آتشین که سرهای قاضیان را آس کنند مراد از آن قاضیانند که در دنیا میل کرده باشند وحب
شرع نرسیده وحق را پوشیده واز حق تعالی نترسیده باشند ومن بحکم حدیث قضا نمیگرفت وابوجعفر بروی این سبب

بوسته شدید شده بود با عالمان آن وقت مردود اتفاق را گفتند که روزی جمع شویم و ابوحنیفه را ابطال نماییم تا فتوا او را
اندکی کار نرمایی تا او بکند تا از وی خوش دل شوی تا روزی جمع شدند و مر امام اعظم را طلب کردند چون ابوحنیفه
بیامد دو انگی کارد وی پیش ابوحنیفه داشت امام این کارد را بگرفت و قلمی تراشید و در دست وی بنهاد و چون
آن قلم را بگرفت بدنباله چشم در امام نگاه کرد یعنی امام مامور امر من شد کاری من کرد و گفت ابوحنیفه را نیکو
تراشیدی ابوحنیفه گفت بهتر از این تراشم دست دراز کرد و قلم بگرفت و بر زمین نهاد و بشکست و گفت
تراشیدم مامور امر تو شدم اما روا نداشتم که تا بقلم تراشیده من ظلم نویسی پس ابوجعفر و اتفاق شدید تر شد
و ابوحنیفه را باز داشت و جلادی را که نام وی مهروانی بود او را فرمود که مر ابوحنیفه را چوب زن وی
چوب نزد و ابوحنیفه رحمة الله علیه روزی گفته بود که مرا مغ وجهود و ترسایان چوب نزنند و روزی
دیگر گفته بود که عوانی که توبه کرده بود خطر دارد که کافر شود ابوجعفر گفت که یافتم از ابوحنیفه حجتی که اینها دشمن
دارد که وی را چوب نزنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابوحنیفه را چوب زنید گفتند هزار دینار بدهیم
و ابوحنیفه را چوب نزنیم وجهودان را طلب کرد ایشان نیز همچنان گفتند و مغان نیز همچنان گفت بعد
از آن روزی عوانی توبه کرده را آوردند و گفتند که می باید که ابوحنیفه را چوب زنی در آمد و ابوحنیفه رحمة الله
علیه را چندانی زد که از خود بیخود شد آن وقت بیرون آمد مر ابوجعفر را زمین بوسه کرد و چنین می ازند که تا
دو هفته بزدند چون هفته سیوم شد بیرون آوردند روی سوی مهروان کرد و گفت ای مهروان آخر
چه جنایت داریم باری چندانی بمانید که جراحت نیکو شود آن وقت بزنید آن وقت دل مهروان بسوخت
و او را چوب نزد و بخانه در آورد خبر با بوجعفر رسانیدند که مهروان او را چوب نزد ابوجعفر گفت مهروان را
باید که از پیش تخت من دور شود و مهروان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عز و جل
بعد از آن ابوحنیفه رحمة الله را پیش خود در آورد و قدحی پر از زهر بدو داد تا بخورد ابوحنیفه را معلوم شد
برخاست و روان شد ابوجعفر گفت که یا ابوحنیفه کجا میروی گفت آنجا که فرستادی اما تو باری چندگاه
تا نیایی چون بخانه در آمد مر حماد را که پسرش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه نهی چندانی که گفت
و گوی فرو شنید چون ابوحنیفه وفات یافت حماد همچنین کرد و در خانه بنهاد و تشبیهی کرد که تا گمبر خاک میرفت و
باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابوجعفر را نباید که از این پشیمانی آورد و بر ما شدید شود پس
تدبیر کردند که میرویم و خاک ابوحنیفه رحمة الله را بکاویم و او را بکشیم و سگ را در خاک نهیم همچنان کردند چون
برفتند خاک ابوحنیفه بکاویدند ابوحنیفه را نیافتند سگی را اندر آن خاک بنهادند و باز گشتند چون دیگر روز شد ابوجعفر
از آن کار پشیمان شد گفت ایشان گفتند حیله ایشان میشوی از جهت کسی که وی در خاک سگ شده است او را عجب آمد و او را

واو راستوار دست ایشان گفتند اگر میخواهید کسی با ما بفرستید تا ببینید چون برفتند و بکاویدند دیدند
سنگی اندرون خاک یافتند حماد را که پسر ابوحنیفه بود طلب کردند و گفتند که پدر تو چه خصلت داشت که در خاک سنگ
گشته است حماد گفت رحمة الله عنه کسی که به یک طهارت چهل سال نماز خفتن و نماز بامداد را بگذارد
و در پهلوی راست که خسپد هزار مسئله وضع کند و بر پهلوی دیگر دو هزار مسئله را جواب گوید چنین کس در خاک چگونه
سنگ نشود حماد گفت پدر مرا شما هم دیده بودید جمله میگفتند که دیده بودیم گفت اگر اکنون ببینید بشناسید گفتند
بشناسیم دست ابوجعفر را بگرفت و در خانه تاریک درآورد و چادر شبی که بر روی ابوحنیفه رحمة الله علیه بود برداشت
همچنان که در خانه آفتاب افتد چگونه روشن شود چون آن چادر شب را از روی ابوحنیفه برداشت خانه همچنان
روشن شد و جمله مسائل ابوحنیفه رحمة الله وضع کرده و در درس وی یعقوب بن ابراهیم ابن حفص الانصاری و کنیه
وی ابو یوسف القاضی و عالم ربانی محمد بن الحسن الشیبانی و عالم زاهد داود طائی و عافیت القاضی و نوح بن ابی مریم
الجامعی و اسد بن عمرو و ابراهیم بن یعقوب بن حفص حسن بن زیاد و زفر و مالک و ابوحنیفه مردی بود که سه کس را
از اصحاب دریافته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبد الرحمن و دیگر عامر بن طفیل را هر که زین سه کس حدیث روایت
کرده از وی بنا حدیث که فعل وی منسوخ شده است و دانستی ناسخ به بسیار بودی و ابوجعفر را وزیری بود دنیا
دار او دوستدار امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدرس سبق امام اعظم رفتی تا روزی بدگویان ابوجعفر از وزیر
خبر رسانیدند که وی دوستدار امام اعظم ابوحنیفه است رحمة الله و پیوسته بدرس سبق وی میرفتی تا روزی گویا که
ابوجعفر را از طرف وزیر سخن بد رسانیدند که وی دوستدار ابوحنیفه است و شمار اندیمی میشکنید یعنی نزدیک شما
زیاده از وزیری کاری ندارد اگر نه رجوع خاطر کل بابوحنیفه بود همه بخاطر او با ابوحنیفه است ابوجعفر وزیر را طلب
کرد و گفت که ای ابله چرا با کسی دوست داری که وی را شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و ورع
بود و تقوی بود و زهد بود وزیر گفت ای امیر المومنین این همه که شما گفتید در ابوحنیفه رحمة الله علیه جمع است
اگر شما را ملالت نیفزاید گوش دارید تا یکان یکان با شما بگویم از شجاعت وی این بود که روزی
در مسجد نماز میگذارد و ماری عظیم سهمگین از سقف مسجد فرود افتاد جمله نماز بر
خود تباه کردند الا ابوحنیفه رحمة الله که نماز برخود تباه نکرد و آن مار را بسبب نعلین متفرق نزد
و در سر رکن مار سست شد چون نماز تمام کرد و مار را تمام کرد و در صلواة خواجه امام سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که آن مار را برکشیدند سیزده من بود و بسنگ ری نام ملک و در صلواة خواجه
امام بکر خواهرزاده رحمة الله علیه آورده است که آن مار را برکشیدند بغداده من اند بسنگ
ری که هریک من از ایشان شش صد و نود درم سنگ است این بود شجاعت امام اعظم رحمة الله

واز سخاوت وی آن بود که روزی بسفر دریا میرفت بازرگانی جوان مردی نزدیک امام اعظم بیامد گفت ای
امام مسلمانان بدان بدرستی که شما میروید من چند نقره وام کرده ام وخطها داده ام مر آن نقره حاصل نشده است
وامینی به از شما مرا حاصل نمیشود وبخط توقف کنید تا من آن نقرها را بیارم تا شما از قبل من بصاحب نقرها
رسانید وخطها مرا بستانید وبیارید امام گفت همچنین کنیم آن جوانمرد بطلب آن نقرها رفت باز امام در دریا
رسته شده بود وکشتی بانان بی رضا امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله کشتی را لیکه کردند چون امام اعظم رحمة الله
بران دیار رسید بازرگانیها کرد ونقره حاصل کرد ونقرهای بوی داد وان خطها را گرفت وبیاورد چون
امام اعظم رحمة الله ازان بازرگانی باز آمد همان جوانمرد باز آمد وگفت ای امام مسلمانان لحظه توقف نفرمودی
تا من آن نقرها را بیاوردمی تا شما با خود بردی ووادادی تا وام من گذارده شدی امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله
گفت آن تعجیل من نبود از کشتیبانان بود که ایشان پاره بی ادب تر می باشند اما تو اندیشه مدار که من خطهای
ترا بستانیده ام وآورده ام چون خطها بیرون کرد بوی داد آن جوانمرد رفت وآن نقرها را بیاورد امام اعظم رحمة الله علیه
نگرفت آن نقرها را از وی وگفت من در کتاب مسئله چنین وضع کرده ام که هر که وام کسی را بی اجازت وی
گذارد آن از وی تبرع بود ومتبرع را حق طلب نبود واین نقرها مرا نشاید گرفتن جمله سرمایه خود را بیک مسئله بر
بباد داد این بود سخاوت امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله وعلمش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شما شده بودم شما
وزیری بود ویک ظالم در همسایگی من خانه بود وی بطرف دیوار خانه خود چاه آبی کنده بود و هر چند روزی
نم رسید او بسبب آن نم دیوار فرو میرفت وی مرا الظلم میگفت که بر این دیوار برار که مشترک است ومن در
رفع وی مانده بودم سالها وی را گفتم که این چاه چرا کنده مرا میگفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام اعظم
رحمة الله علیه مشورت کردم امام اعظم رحمة الله علیه فرمود که تو نیز طرف دیوار خود در موازی چاه وی جایی کن
وانرا مبرز کن تا از آن مبرز بچاه وی سرایت کند آبش متغیر شود وچاه خود را انباز دو تو از ظلم وی خلاص یابی
واگر گوید چرا کردی تو نیز همین گوی که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم آبش متغیر شد آن چاه را
بانباشت من از ظلم وی خلاص یافتم این بود از علم امام اعظم رحمة الله علیه واز علمش آن بود که همسایگی
وی جهودی را خانه بود وآن جهود علیه اللعنة را مبرز بالا بود ویران شده وازان مبرز بطرف خانه امام اعظم رحمة الله علیه
سرایت کردی وابوحنیفه رحمة الله شب تغاری نهادی آنچه سرایت کردی صبحدم بدست مبارک آنرا بیرون
انداختی روز را نیز تغاری نهادی آنچه سرایت کرده بودی وقت نماز خفتن بدست مبارک خود بیرون انداختی
وان جهود را خبر نکردی تا یکروز بامداد پگاه را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت
آن جهود پگاه از خانه بیرون آمده بود بدید که امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه آنرا بیرون می انداخت

آن جهود گفت ای امام مسلمانان همانا که شما را در خانه مبرزی نیست گفت هست اما اگران تیز سیدی امام اعظم رحمة الله باز نگفتی از غایت حلم خود که پیغامبر علیه السلام پیغمبر ما بد اکرموا الجار وان کان کافرا همانا که از خانه تو سرایت میکند جهود گفت وی راست که همچنین هست یا امروز واقع شده هست امام گفت تحقیق از شما دانسته سالهای شد که من این واقع را می کشیم جهود گفت یا امام مسلمانان من شما رای آزرده‌ام که در دین خود صبر و تحمل شما تا چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این دین تو جز دین حق نیست که از برای جهودی چنین بزرگی سالها در رنج من بود و با وی نگوید امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله اسلام عرض کرد و آن جهود و سلام آورد و ببرکات حلم امام اعظم رحمة الله و از راستگوئی وی آن بود که شما در فلان وقت از من دیبا خواستید بدین گره بدین صفت من از شما شش ماه خواستم باز رکانرا بروم و شام و همچنین فرستادم و نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمة الله مشورت کردم وی گفت که مرا همچنین دیبا است رفت و دیبا بیاورد دیدم که به از آن بود که شما خواسته بودید گفتم ای امام مسلمانان می باید که این را بسرمایه بمن فروشید گفت همچنین کنم گفتم چه مقداری باید گفت یک دینار گفتم ای مسلمانان بر من فسوس میکنی گفت والعیاذ بالله که با هیچ کافری فسوس نکنم خاصه برادر مسلمانان فاما من این دیبا ده خریده بودم نه را باز فروختم و این یکی مرا بیکدینار مانده است از من همان یکدینار گرفت نه کم گرفت و نه زیاده این بود از راستگوئی امام اعظم رحمة الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرا بیرون رفته بودم و گرما و گرم حجاز بود ما همه در سایه درخت آسوده‌ایم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است نمی باید ایستاد که رسول علیه السلام فرموده است کل قرض جر نفعا فهو ربوا هر که از غریم خود بهره و جهی چیزی نفع کند آن در معنی ربوا شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت وی بیاسایم تا ربوا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمة الله علیه و از زهد وی آن بود که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و آنگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا او را شبی در کعبه گذارند مجاوران گفتند ای مسلمانان ما کلید این خانه را بکسی نداده‌ایم اما حق شما بزرگ است کلید خانه بوی دادند و در خانه را گشادند جمله خانه بمحاسن مبارک خود جاروب داد و پاک کرد آنگاه میان دو ستون بایستاد و دو رکعت نماز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد چون چون نماز تمام کرد صبح دمیده آنگاه گریست و مناجات کرد الهی ما عبدناک هذا العبد الضعیف حق عبادتک

عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک فبب نقصان خدمت لکمال معرفته هتف هاتف من جانب البیت یا ابا حنیفه
قد عرفت فاخلصت المعرفت وخدمت فاخففت الخدمة فقد غفرنا لک ولمن اتبعک وکان علی مذهبک الی
قیام الساعة یعنی مناجات کرد که الهی پروردگارا ابوحنیفه ترا بسزا شناختن بشناخت ولیکن بسزا پرستیدنی
نتوانست پرستیدن ناگاهی آواز داد از چهار کنج خانه کعبه که هم بسزای شناختی و هم بسزای پرستیدنی
ترا آمرزیدم و تا بقیامت هرکه بر مذهب تو رود و برا نیز آمرزیدم این بود از زهد امام اعظم رحمه الله قال
علیه السلام من استوی یوماه فهو مغبون رسول علیه السلام فرموده است هرکه امروز وی با دینه وی برابر است
وی مغبون است یعنی زیان کرده است و هرکه امروز وی کم از دینه است وی ملعون است و هرکه امروز
وی به از دینه است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علماء درین تامل کرده اند که چه کار
کنیم که امروز ما به از دینه شود هرکسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند نماز گذاریم امروز دو رکعت نماز گذاریم
روز دیگر چهار رکعت باید گذارد و در روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را هم پایان ندیدند بعضی
گفتند صدقه دهیم این را هم پایان ندیدند و بعضی گفتند قرآن خوانیم این را پایان ندیدند و بعضی
گفتند روزه داریم گفتند هر روزه برابر است اتفاق علماء بدین افتاد که همین علم آموزیم که امروز چیزی
بیاموزیم که دینه آموخته نباشیم پس امروز ما به از دینه بود **نقلست** که از امام اعظم رحمة الله
سوال کردند که از چه معنی است که همه عمر خود را در علم فقه صرف کردی در آموختن و استخراج مسایل وی
مبالغت نمودی و در علمها دیگر نی گفت رسول عم فقه را دوست دارد من بدان سبب در علمها
دیگر شروع نکردیم و دیگر در همه علمها که شروع کردم چون تامل کردم در هر یکی آفتی دیدم اول در علم
طب شروع کردم که دردی تن آسانی و منفعت دنیاست چنانچه العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
چون تامل کردم گفتم که اگر بیماری بود که در او قضاء اجل نزدیک رسیده باشد هرچند که من وی را دارو دهم
هیچ منفعت نکند پس من عمر و مال خود را ضایع کرده باشم و دیگر آنکه طب حرفت ترسایانست مرا ننگ
آمد از حرفت ترسایان مبالغت کردن که هم کار حرفتکان من مخالف دین من باشند و دیگر در کسب دنیا
شروع کردم که کسب کردن هم سنت انبیاست علیه السلام **قال** النبی علیه السلام ان الله تعالی
یبغض الشاب الفارغ رسول عم فرمود که خداوند عزوجل خشم میکند جوان فارغ را و روز کار فسق کند را الله
دشمن دارد **قال** النبی عم ان الله یبغض الصحیح الفارغ رسول عم فرمود که خداوند عزوجل تندرست فارغ را
دشمن دارد یعنی کسی باشد که تن پروری کند نه کار دنیا کند و نه کار آخرت و عمر خود را همیشه بغفلت گذراند من
جهد بسیار کردم و کسب حاصل کردم تا ازین دو گروه نباشم چیزی دنیا در دست داشتم ولیکن دل بروی ننهادم

که دوستی دنیا راس همه خطاهاست قال علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس
کل عبادت و دیگر در علم اصول مبالغت نکردم که دروی تعریدن و یا الفرق نیدانست رسیدم که کار صعب
است از راه باریک احتراز هم واجب و دیگر در علم مناظره مبالغت نکردم که بیرازاست سببی دشنا بود و برابر
آزردن آورده اند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رفت با سوالی چون
نزدیک رسول عم آمد آن سوال بروی پوشیده شد حضرت رسول عم بنور نبوت بدانست گفت یا علی تو اچه
آورده امیر المومنین علی گفت یا رسول الله صلعم بسوال آمده بودم اما آن سوال از من پوشیده است رسول
علیه السلام فرمود یا علی در راه از تو چه در وجود آمد گفت یا رسول الله صلعم از من چیزی در وجود نیامده است
رسول عم فرمود یا علی نیک تامل کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله صلعم در راه جهودی پیر پیش
از من میرفت من از وی به تعجیل درگذشتم رسول عم فرمود که یا علی بی ادبی کرده برو از آن پیر بحلی بخواه
امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک آن پیر جهود آمد و از وی بحلی خواست پیر جهود گفت تو مرا چه
کرده که از من بحلی میخواهی امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه از تو به تعجیل درگذشتم مرا رسول عم
نزدیک تو فرستاده است تا از تو بحلی خواهم پیر جهود گفت ترا بحلی کنم بشرط آنکه مرا نزدیک رسول علیه السلام
بری تا عتبه مبارک او ببوسم پس امیر المومنین علی رضی الله عنه جهودی را نزدیک رسول عم آورد چون
نزدیک رسول عم رسید و گفت یا رسول الله صلعم مرا اسلام عرض کن که این دین تو چیز از دین حق نیست که
از برای این چنین ترکی را نزدیک من فرستادی تا از من بحل خواهد رسول علیه الصلوة والسلام بروی اسلام
عرض کرد پیر جهود اسلام آورد و کلمه طیب بر زبان براند برکت کفش قدم مبارک عم و قدم امیر المومنین علی
رضی الله عنه چون دانستی که پیر جهود را نیز باید آزردن پس مسلمان الطریق اولی بود و هر طالب علمی که عادت
دارد بیرازار بیاید از علم و عمر خود برخورداری نیابد و دیگر در علم قرائت مبالغت نکردم که هر چند مبالغت کنم قرا خواهند
مرا و دیگر در علم ادبی مبالغت نکردم هر چند مبالغت کنم ادیب خوانند مرا و دیگر صحبت با کودکان نکردم زیرا که
رسول عم فرموده است که چهار چیز دل را تباه کند صحبت کودکان صحبت زنان صحبت توانگران و صحبت احمقان و جواب
احمقان با گفتن آورده اند که روزی جوانی پیر را ندید میکرد پیر گفت صدقت یا رسول الله صلعم الاحمق السکوت است
گفته است رسول علیه السلام که جواب آن خاموشی کردن است جوان گفت احمق خود هزار بار تویی پیر گفت این امر
در حق همه خاموشی باشیدن است نه در حق تو آمده است احمق من بودم که جواب تو باز گفتم جوان گفت چرا خاموش
باشم اگر یکی گوئی هزار تو باز گویم پیر گفت اگر تو هزار گوئی من یکی باز نگویم پس امام اعظم رحمة الله
تعالی علیه گفته است که همه عمر در علم فقه مبالغت کردم که دروی همه نفع دیدم و هیچ ضرری نی اگر مسئله احتیاط

خود جواب گویم اگر خطا بیرون آید یک ثواب بود و اگر صواب بیرون آید دو ثواب بود و بیک روایت ده ثواب
بود پس همه عمر درین علم شروع کردم که از خطای وی یک ثواب است و از صواب وی ده ثواب است قال
النبی علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین الفقه قال النبی علیه السلام لکل شیء آفة و آفة الدین ترک الصلوة
رسول علیه السلام فرمود که هر چیز را آفتی است و آفت دین ماندن نماز است وعن انس بن مالک انه
قال علیه السلام من صلی الصلوة الخمس فی الجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید انس بن مالک روایت میکند
از رسول علیه السلام هر که این پنج نماز را بجماعت بگذارد خداوند عزوجل ثواب هزار شهید در دیوان وی
ثبت کند چهار خلیفه بحق چهار سخن گفته اند که بهتر از دنیا است و آنچه در دنیا است امیر المومنین ابابکر صدیق
رضی الله عنه گفت که هر که یک ختم قرآن کند بعدد هر حرفی که در قرآن است خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که هزار ختم قرآن کردمی و آن همه از من فوت شدی چندان
بر دل من رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که
هر گرسنه را یا روزه داری را طعام دهد بعدد هر لقمه که در آن طعام است خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که همه گرسنگان و روزه داران عالم را طعام دادمی و آن
همه از من فوت شدی چندان بر دل من آن رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه گفته است که هر که بدنه قربانی کند بعدد هر موی که بر آن بدنه باشد خداوند عزوجل امر فرماید تا
بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله بدنهای عالم را قربان کردمی و آن همه از من
فوت شدی بر دل من آن رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین علی رضی الله عنه
گفته است که هر که کافری در معرکه کشد بعدد هر موئی که بر اعضای آن کافر باشد خدا تعالی امر فرماید
تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله کافران عالم را در معرکه کشتمی و
آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که یک تکبیر اول بجماعت از من فوت شدی
بنا بر آن اصل است که رسول عم فرموده است قال النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
وما فیها رسول عم فرموده که تکبیر اولی به است از دنیا و آنچه در دنیا است پس معلوم است که
فضیلت نماز بی نهایت است مسئله بنار نماز بر افعال است یا بر اذکار ابوبکر رحیم گفته است
که بنا نماز افعال است نه بر اذکار و حجه قول وی آن است که خداوند تعالی میفرماید قوله تعالی
واقیموا الصلوة واتوا الزکاة بر پای دارید نماز را و بر پای داشتن نماز بتن تعلق دارد اما این مذهب
باطل است و مذهب سنت و جماعت آنست که بنار نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار و هم آیت

وهم باخبار وهم باجماع امت اما باینه آنست **قوله تعالی** در یک تکبیر و جای دیگر میفرماید **قوله تعالی** قد افلح
من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول است و نیز رسول عم فرموده است که تکبیرة الاولی خیر
من الدنیا و ما فیها و در حق قراءة میفرماید **قوله تعالی** فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر خاصه
در نماز است زیرا که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قال** علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة رسول عم
فرموده است که نماز نیست بی قراءة و رسول عم در مدة عمر خود بی قراءة و بی تکبیر اولی نماز نخوانده است و صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین بی تکبیر اولی و بی قراءة نماز نگزارده اند پس معلوم شد که بناء نماز هم بر افعال است و
هم بر اذکار است وهم بایة وهم باخبار وهم باجماع است **مسئله** نماز فریضه بر کیست بر مومن عاقل و بالغ
و پاک و بر جنب نیست اما بر حائض و نفسا نیست بر دیوانه نیست و بر بیگانه نیست و بر مرده نیست و بر کودک
نیست همچنانست که ادای نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست و هر مومن زنده که اهل است
مر وجوب نماز را و نماز نگذارد وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خیر نیاید شر هم نیاید و جنب هم
اهل است مر وجوب نماز را اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان گذاردن همچنانکه
محدث را موقوف است بطهارت کردن **مسئله** بر نارسیده نماز هست یا نی اگر کم از هفت سال است
بر وی اتفاق است که نماز نیست و چون هفت ساله شود بر وی نماز هست از راه استحباب اما از راه فرضیت نی
دلیل بر حدیث رسول عم مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا و اضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا رسول فرمود
عم که کودکان خود را بنماز فرمایید چون هفت ساله شوند اگر گذارند نیکو و اگر نی بمانید و اگر ده ساله شوند و
نماز نکنند بزنید ایشان را از برای آنکه نماز این از برای آن فرموده تا تن ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده
الخیر عادة والشر عادة والنفس معتادة رسول عم فرموده که خیر عادت است و شر عادت است و تن
آدمی خوی پذیر است خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که چوب تر را چون بجنبانی فرمان کند
و چوب خشک را بجنبانند فرمان نکند اگر نارسیده نماز گذارد وی را ثواب بود مادر و پدر وی را نیز ثواب بود
بحکم فرمودن و اگر وی نماز نگذارد وی را وبالی نبود اما مادر و پدر وی را وبالی بود بحکم نافرمودن علما رحمهم الله
چنین گفته است که احکام شرع را سه چیز باید عقل و بلوغ و اسلام تا اگر کافری در دار حرب اسلام آورد و
مدتی برآمد و او امر بجای نیاورد و قضاء آن او امر گذشته بر وی بود یا نی بر قول زفر رحمة الله قضاء آن
او امر بر وی بود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله بر وی نبود اگر یک کس وی را خبر دهد که چون اسلام آوردی
او امر را بجای آر وی نیاورد قضاء آن او امر گذشته بر وی بود یا نی اگر آن خبر دهنده عدل است
باتفاق بر وی بود و اگر عدل نیست بقول ابی حنیفه رحمة الله نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله

بروی بود اصلی است مر امام اعظم را رحمة الله درین باب که عدل خواهد بود یا عدد فایده این خلاف چند مسئله معدود پدید آید تا اگر مسلمانی خانه فروخت یکی آمد و همسایه وی را خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و وی خاموش کرد و بعد از آن شفعه میطلبد تواند یا نی اگر آن یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق تواند و اگر عدل نیست بر قول امام ابوحنیفه رحمة الله نتواند و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله تواند دیگر بکر بالغه را ولی شوهر داد بی اجازت وی یک کس وی را خبر کرد که ولی مر ترا بشوهر داد و وی خاموش کرد و بعد از آن خود را اختیار میکند تواند یا نی اگر یک کس عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله تواند و بر قول صاحبین نتواند دیگر مسئله عزل وکالت است یکی دیگری را وکیل کرد که فلان کار از برای من بکن باز وی را معزول کرد یک کس وی را خبر کرد که موکل تو ترا معزول کرد اگر آن خبر دهنده عدل است باتفاق معزول شود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله معزول نشود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهم الله معزول شود دیگر عبد ماذون را خواجه وی محجور کرد و یک کس دیگر وی را خبر داد که خواجه تو ترا محجور کرد محجور شود یا نی اگر آن خبر دهنده عدل است اتفاق محجور شود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله محجور نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمهم الله محجور شود دیگر جنایت عبد است غلام یکی مرد دیگری را کارد زد همچنان که ارش لازم آید یک کس خواجه وی را خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد خواجه غلام را آزاد کرد ارش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل است اتفاق است که ارش بر خواجه بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله بر غلام بود و بر قول صاحبین بر خواجه بود اگر خواجه غلام را آزاد نکرد درین باب خواجه مخیر است اگر خواهد غلام را بآن مجروح بدهد و اگر خواهد ارش قبول کند **مسئله** اگر ذمی در دار اسلام اسلام آورد و مدتی برآمد و ادا مر بجای نیاورد قضاء آن اوامر گذشته بروی بود یا نی حسن زیاد رحمه گفته است که بقیاس دار حرب بروی نبود اما ظاهر روایة آنست که قضا بروی بود زیرا که اینجا شنود که مومنان بانگ نماز میگویند و اقامت میگویند و نماز بجماعت میگذارند و زکوة مال میدهند و غزا میبرند و حج میروند و روزه ماه رمضان میدارند اینها همه وی را در معنی سماع بود پس قضاء این اوامر بروی بود **مسئله** اگر کافری بر کفر از دنیا بیرون رفت همچنان که عقوبت کفر بود وی را عقوبت بازماندن از اوامر باشد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باشد که وی عمل را از ایمان میدارد و بر قول علماء ما رحمهم الله عقوبت کفر بود وی را اما عقوبت بازماندن ادا مر نی که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خیر دارد در معنی سراب است **قوله تعالی** والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء همچنانکه عقوبت کفر بود ایشان اتفاقست که عقوبت گناه کبیره بود ایشان را از برای آنکه طاعت جز از مومن جایز نیست اما ترک معصیت

از بهر جایز است **مسئله** اگر مسلمان ردت آورد والعیاذ بالله عز وجل اعمال وی حبط شود یا نی بر قول
شافعی رحمة الله علیه تا بر همان مرده نیز اعمال وی حبط نشود و وی تاویل با این آیه میکند **قوله تعالی** ومن
یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم اما علماء ما گفته اند که همین که ردة آورد اعمال وی
حبط شود لقوله تعالی ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی الآخرة من الخاسرین فایده واین خلاف جای
پدید آید که مسلمانی نماز پیشین گذارد و ردة آورد والعیاذ بالله عز وجل هنوز وقت نماز پیشین باقی است وی
باز اسلام آورد و آن نماز را باز گذارد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باز نگذارد که اعمال حبط نشده است و بر
قول علماء ما رحمهم الله باز گذارد که اعمال وی حبط شده است **مسئله** رده از طرف زن فسخ است باتفاق
و از طرف مرد بر قول امام اعظم رحمة الله علیه و ابو یوسف فسخ است و بر قول امام محمد رحمة الله طلاق است
جماعتی از نابالغان در آخر نماز دیگر در آخر وقت دیگر اهل شدند چنانچه نارسیده رسیده شد یا زن از حیض پاک شد
یا از نفاس پاک شد یا دیوانه بهوش آمد یا کافر اسلام آورد قضاء نماز پیشین نیز بر ایشان بود یا نی بر
قول علماء ما رحمة الله بر ایشان نبود و از شافعی رحمة الله درین مسئله پنج روایت است یکی روایة آنست که اگر
طهارت ساختن بگنجد بر ایشان بود و دیگر روایة دیگر آنست که اگر یک رکعت نماز بگنجد بر ایشان بود و دیگر روایة
دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر بگنجد بر ایشان بود و دیگر روایة دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و یک رکعت نماز
بگنجد بر ایشان بود و دیگر روایة دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و پنج رکعت نماز می گنجد بر ایشان بود چنانکه
چهار رکعت از نماز پیشین و یک رکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر بنا بر این
اصل است که شافعی رحمة الله وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یکوقت نماز دارد و وقت
نماز شام را با وقت نماز خفتن همچون نماز یکوقت نماز میدارد و قصر و جمع روا دارد اما این مسئله مختلف است
میان کرخی و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحاب شافعی اند رحمهم الله اما بر قول علما
ما رحمهم الله قصر و جمع را روا نبود جز در عرفات که آنجا حاجیان را سنت است از برای امامت
را قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت برد و یا و نماز را اکنون گذارد که روایت میکند امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه از رسول علیه السلام من جمع بین صلوتین فی وقت واحد فکانما زنا مع امه سبعین مرة فی
الکعبة روایت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که پیغامبر فرموده است علیه السلام که هر که جمع کند دو نماز را در
یکوقت گویا که زنا کرده است با مادر خود هفتاد بار در خانه کعبه و هر که یک بار با مادر خود زنا از روی وبال
چنان بود که هفتاد بار دختر خانه را بزنا بکارة زایل کرده است و هر که یک دختر خانه را بزنا بکارة
زایل کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شوی کرده را زنا کرده است و هر که یکبار با زن شوی

کرده زنا کند چون بی توبه از دنیا بیرون رود همین که در گور نهندش سه صد دراز در مار در ترح گور زدی
کشاده شود و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام اکبر الکبایر ان یجمع بین الصلوتین
فی وقت واحد رسول علیه السلام فرموده است بزرگترین بزه نزدیک خدا تعالی آنست که دو وقت نماز را در یک وقت
گزارد **مسئله** اگر نارسیده در میان نماز رسیده شد اگر بحیض بود یا باحتلام باتفاق نماز تباه شود واما اگر بسالها
رسیده شود بر گذرد و نماز را تمام کند بر قول علما رحمهم الله تطوع شود و فریضه باز گذارد و بقول شافعی فریضه
باز نگذارد و از فریضه نیابت گیرد **مسئله** علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است تا آب منی با کسی
از ایشان بازگیرد یا بسالها رسیده شود و علامت بلاغت دختران چهار چیز است حیض است و احتلام است
و حمل است و حول **مسئله** چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحبه پانزده سال تمام شود و تعال
شانزدهم درآید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام اعظم رحمة الله شانزده سال تمام شود که هفدهم
سال درآید و دختر را حکم بلوغ ثابت شود و هفده سال تمام شود که هژدهم سال درآید پسر را اما بروایة صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله پسر را سیزده سال تمام شود که نوزدهم درآید و بروایة شرح طحاوی رحمه الله
نوزده تمام شود و بیستم اندر آید آنگاه حکم بلوغ ثابت شود **باب در بیان احکام نارسیده** نارسیده که وی عاقل نیست
باتفاق اقوال و افعال وی را اعتبار نیست اما نارسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار هست
یا نی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علما رحمهم الله اعتبار هست فایده این اختلاف اینجا پیدا آید
که نارسیده کافر عاقل اسلام آورد اسلامش هست یا نی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام نی و کفر وی کفر
نیست بر قول علما رحمهم الله اسلام وی اسلام هست دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که
وی هفت ساله بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا نی بر قول امام اعظم رحمة الله و ابو یوسف رحمه الله
کفرش کفر بود چنانکه اسلامش اسلام بود و بر قول امام محمد رحمة الله اسلامش اسلام هست اما کفرش کفر نبود که
اسلام در حق وی نفع است کفر ضرر در حق نارسیده نفع روا داریم اما ضرر روا نداریم فایده این خلاف آنست که اگر کودک
نارسیده مرتد شود او را حبس کرده شود و اگر نارسیده فرزند کافر باشد در تابع مادر و پدر باشد و اگر نارسیده کی بر این حال
بمیرد در روز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست بر حسب اختلاف **مسئله** نارسیده را اقوال هست افعال و
و اموال را اقوال معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علما رحمهم الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله در کلمه
شهادت نیز معتبر نبود تا اگر نارسیده زن را طلاق دهد طلاق واقع نشود و اگر بنده را آزاد کند آزاد نشود و اگر
سوگند خورد و بشکند کفارت لازم نیاید اما افعالش معتبر است تا اگر چیزی کسی را هلاک کند
تاوان وار شود و تاوان بر که لازم میشود تا اگر مال باشد ش از آن در مال او بود و اگر مال نباشد ش در ولی بود

و بعضی مشایخ رحمهم الله گفته‌اند کز آن خصومت را باقی دارند تا هرگاه که وی بالغ شود و آن خصومت را برد
کند و اوان از وی ستاند مسئله در مال نارسیده زکوة واجب شود یا نی بر قول شافعی رحمه الله
واجب شود و حجه قول وی آنست که عبدالله عمر و ام المؤمنین بی‌بی عایشه رضی الله عنها روایت میکنند
این حدیث را از رسول عم قال النبی عم حصنوا اموالکم بالزکوة وداووا مرضاکم بالصدقة رسول عم فرمود
که مال خود را در حصار در آرید بدادن زکوة و بیمار را دارو کنید بدادن صدقه و دیگر نیز شافعی رحمه الله میگوید
عشر و خراج و نفقه مادر و پدر و نفقه اقربان درویش و نفقه زن در مال نارسیده واجب شود زکوة نیز
واجب شود بر قول عبدالله مسعود رضی الله عنه آنست که در مال نارسیده زکوة واجب شود لیکن ولی
و وصی ایشان را نشاید که بدهند باید که مال را نگاه دارند و سال را حساب دارند تا هرگاهی که وی بالغ شود
گویند که این مقدار مال زکوة در مال تو لازم شده است تا وی خود بدهد و از عهده خود بیرون آید این
قول ابن ابی لیلی رحمة الله علیه گرفته است و بر قول عبدالله عباس و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنهما
در مال نارسیده زکوة لازم نشود و حجه قول ایشان آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی
اقیموا الصلوة واتوا الزکوة نخست نماز فرمود آنگاه زکوة چون بر نارسیده نماز نیست زکوة نیز نبود و این
قول را علما گرفته‌اند رحمهم الله مسئله اگر مسلمانی نارسیده را در خانه آورده است و بی اجازه
ولی وی را در خانه کار میفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود و اگر استاد و پیر ستان استاد فرستد نارسیده
بیرون طاقت وی کار فرماید اگر در آن کار هلاک شود کل دیت بر ایشان لازم آید اگر نارسیده را کسی کار
فرماید بی اجازت ولی و وصی هر کار فرماینده اجرت لازم آید و اگر از وی دیناری نان و جامه در حق وی
صرف کند آن همه تبرع بود و ویرا حق طلب نبود اما نارسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کند
و اگر اجرت سید باید که و برانند بولی وی دهد و اگر ویرا ولی نبود بقاضی دهد مسئله از دست نارسیده
و بنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب برگیرند آن حق ولی و خواجه ایشان بود
چون تو بی اجازت ایشان از آن آب خوری حرام بود مسئله چنانکه نارسیده را نان دادند
که هر پرستان همه هر که از آن نان بخورد حرام بود از برای آنکه نان ویرا دادند ملک او شد و او را بر ملک خود
تصرف نی باید که چون نان بدهد و هند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود و اگر کسی دیگر
خورد آنکس را نیز مباح بود و اگر نارسیده بر سر درخت توت میخورد دیگری آمد و گفت بیفشان تا بخورم
افشاند و افتاد و هلاک شد کل دیت بر فرماینده لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشانید و
افتاد و هلاک شد نیمه دیت بر فرماینده لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوری افشاند و افتاد و هلاک شد

بر وی باشد و چیزی لازم نشود والله اعلم بالصواب **دوم** در بیان الفاظ کفر که بر زبان راندن آن
کفر لازم شود والله تعالی همه مومنان را از آن نگاه دارد و که پرهیز کردن و زبان نگاه داشتن واجب است
چنانکه باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاه دارد و عزیز دارد و ترسان و لرزان باشد پیوسته از زوال ایمان
بترسد و بر یافت نعمت ایمان همیشه شکر گوید مر خدای عز و جل را در شب و روز میخواهد تا ایمان بر وی نگاه دارد
از بهر آنکه عزیزترین چیزها مومن را ایمان است بدانکه هرچه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و
بازی کردن بدان کفر است و بروی هزل و فسوسها کردن و بروجه نقص و عیب و نکوهش کردن کفر است
از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و آن را بزرگ داشتن واجب است ایمان آوردن بخدای و صفات او
و نامهای او واجب است و ایمان آوردن بپیغامبران علیهم السلام و بقرآن و بوعدها و وعیدهای خدای تعالی واجب است
چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس که خدای تعالی را با صفاتی از صفات او یا بنامی از نامهای او بروی
هزل و فسوسها بروجه نقصان و عیب یاد کند کافر شود چنانکه اگر کسی را گویند که اگر بدین کار رضا ندهی برو با خدای جنگ کن
این گفت و هر که این گوید کافر شود بیشک اگرچه داند یا نداند که این کفر است و اگرچه قصدش بدین کفر باشد یا
نباشد اگر مردی گوید یا زن گوید نکاحش باطل شود و کشتن بروی واجب شود و هرچه طاعت کرده باشد هباءً
منثورا شود و اگر پیش از آنکه ایمان آرد بمیرد کافر بمیرد و جاودان بدوزخ بماند و هرگز بیرون آمدن نباشد
چنانکه خدای عز و جل گفت **قوله تعالی** ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم
فی الدنیا والآخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و اگر کسی را گویند فلان کار کن گوید نکنم و اگر خدای عز و جل
بفرماید هم نکنم در حال کافر شود و اگر گوید بقیامت مرا بی تو بهشت فرستند من نروم و اگر گوید بفلان قبله
من گرد و پس روی با سوی وی نکنم کافر شود و اگر کسی گوید رضاء تو بهتر مرا از رضای خدا تعالی خواهم
کافر شود و اگر گوید از خداوند عز و جل بترس گوید نترسم یا گوید از خدای تعالی شرم دار گوید ندارم یا گوید ندانم
که این را خدای چرا آفریده است یا این را چرا یاد کرده است در حال کافر شود و گوینده مرتد شود و اگر گوید
کسی را که یا خدای نان و جامه تن در ده یا گوید اگر فلان پیغامبر خدای استی من از وی کینه بکشیم یا گوید اگر وی
پیغامبر استی من وی را طاعت نداری و یا گوید اگر وی خدای استی از وی کینه بستدمی و یا گوید اگر وی
پیغامبر استی بقول وی رضا ندهمی این لفظها همه کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به پیغامبران فریضه است
و این کسی که گوید نیست ایمان آوردن پس کافر شود و اگر گوید شریعت است و یا گوید حکم خدا را نیست شنونده
گوید من حکم خدا چه دانم این کفر است و اگر گوید خدا داند که کرده ام او میداند که نکرده است و یا گوید که خدا
تو را از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میگوید که هیچکس بیگانه را از فرزند خود دوست

نماز نیست و هر که چیزی از کلام خدا بر وجه مزاح خواند کافر شود از بهر آنکه و من اشهد الله تعالی بالخلاف فقد کفر و اگر کسی گوید
غیب میدانی گوید میدانم کافر شود از بهر آنکه غیب را جز خدای تعالی کسی نداند اگر مردی گوید که خدا اجازه زن حلال
کرد آنچه خواست مرد از آن زن گوید من این را نه بخشیدم یا گوید این نزدیک من ظلم است کافر شود از بهر آنکه فرمان
خدای را رد کرده و اگر گوید با دو درم نخرم رضوان در بهشت نخواهم کافر شود و اگر گوید نماز کن گوید نماز کرده
خود یا هم یا گوید مرا نماز نمی شود یا گوید نماز کن گوید برای که کنم نه مادر دارم و نه فرزند گوینده اینها کافر شود
و اگر کسی را گوید خواه مسلمان باشد خواه جهودی نزد من یکیست این رضا دادن بود بکفر و هر که بکفر
رضا دهد کافر شود و اگر کسی گوید درد عار که خدا ایمان از فلان کس بستاند کافر شود و اگر کافری مسلمان شود
کسی گوید که کاشکی مسلمان نشدی تا نصیب میراث پدر برداشتی کافر شود و اگر کسی گوید که جهودی به از این کار کسی
این سخن کفر است و اگر کافری گوید ایمان بر من عرض کن تا مسلمان گردم گوید باش تا فردا یا گوید بر فلان رو گوینده
کافر شود و اگر کسی گوید تو مسلمان نیستی گوید نیستم کافر شود و اگر کسی کلاه مغی بر سر نهد و یا چیزی زرد و در
بر گردن بندد و یا رشته سیه بر میان بندد و خود را بمغان یا جهودان و یا ترسایان مانند کند بهر دفع سرما یا دیگر
کافر شود و اگر پیغامبر را افسوس کند چنانچه عیسی پیغامبر را علم در بابها انگشت می نماید که بجای او را برکنم یا مرده را زنده کنم
گوینده این سخن کافر شود و اگر گوید فلان دیگ قل هو الله احد را پخته و یا گوید فلان قل هو الله احد را پوست
باز کرد کافر شود بهر آنکه استخفاف کردن باشد با کلام خدای عز و جل و اگر کسی گوید فلان یس را پوست
باز کرد از بساوی خواندن را و یا مانند این سخنان هر چه گوید بآیات منزل و فسوس خواهد هیچ خواستی ندارد
و غرض و رد [illegible] در زبان گوید کافر شود از مسلمانی بیرون آید و از جمله طاعتهای چنانکه قومی از خمیر [illegible]
نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان و من الضلالة بعد الهدایة خدای عز و جل عصمت خویش را بما ارزانی دارد و توحید
و شهادت و معرفت بر ما نگاه دارد آمین یا رب العالمین جواب و سوال جهود با رافضی روزی جهودی با رافضی
گفت که اسلام عرض کن رافضی گفت بر تو اسلام عرض کنم و لیکن بدانکه دین ما این دین است که عامه خلق
هستند جهود گفت پس دین حق که هست رافضی گفت آنست که علی پیغامبر بود نه محمد علیه السلام آن جهود
گفت که پس در بانگ نماز اشهد ان محمدا رسول الله در اقامت و خطبها چرا میخوانید رافضی گفت
از بهر آنکه جبرئیل سوی محمد علیه السلام آمده بود جهود گفت چون علی پیغامبر بود جبرئیل سوی محمد چرا آمده
بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرئیل چند بار آمده بود رافضی گفت بیست و سه سال جهود گفت
خدای عز و جل همه چیز را داند رافضی گفت داند جهود گفت جبرئیل یکبار راه غلط کرده بود چرا دلش نکرد
تا راه راست یافتی رافضی درماند رافضی جهود را گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من ترا مسلمان

کنم نخست رافضی بدست جهود مسلمان شد بعد از آن جهود ایمان آورد خداوند بر نویسنده رحمت کناد
که نوشت **باب سیوم دربیان** دوازده مسئله آنکه نماز دوازده مسئله فریضه است اگر یکی
از نماز بوی باز بسته است هر که از این دوازده مسئله یکی را بالعمد ترک کند نماز وی روا نبود و بعضی از بنده بعذری
ساقط شود اما نیت و وقت بهیچ عذری ساقط نشود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که
هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجا می آرد نمازش روا نبود وی را شهادتی می آرد سه مسئله از
سه کتاب یکی از بیوع دیگری از نکاح و یکی از ایمان اما آنچه از بیوع است آنست که یکی مر دیگری را گفت که یک خروار
گندم بتو فروختم بهیئة طهارت سلم وی گفت من خریدم این بیع درست نبود از برای آنکه بیع سلم را شرطهاست
که یا صفتی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه و چگونه و چه وقت و بچند براس مال در مجلس این بیع شرط
اتفاق است مکان تسلیم چند درم و دینار بر قول امام اعظم رحمة الله شرط است و بر قول ابو یوسف
رحمة الله و محمد رحم شرط نیست و آنچه از نکاح است آنست که یکی مر دیگری را گفت که درین خانه زنی است فاطمه نام او را
بچندین کابین بنکاح بحضور مسلمانان بتو دادم بزنی وی گفت من پذیرفتم این عقد درست نبود از برای آنکه
اسم غایب در مجلس شنیده است و از نام پدر و پدر پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس لغو است چون زن
در مجلس نباشد تا نام پدرش و جدش نگویند عقد درست نباشد و آنچه از ایمان است آنست که دو کس با یکدیگر
دوستی داشته اند سالهای دراز پس از این دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کردند
که آن دوست شما کجا است وی سوگند خورد که وی دوست من نیست بسوگند حانث شود یا نی اگر نام
وی نداند بسوگند حانث شود و اگر نام وی میداند بسوگند حانث نشود که کمال معرفت را دانستن نام
شرط است تا معرفت درست حاصل آید خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که چون در صورت
دانستن نام هر یکی می باید تا درست آید اینجا نیز دانستن نام این دوازده که می باید تا نماز روا بود که رسول
علیه السلام فرموده است که ده چیز از جمله جفاهاست یکی آنکه هر که را حدث رسد و طهارت نسازد جفا
کرده است و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نماز تحیت وضو نگذارد جفا کرده است و اگر نماز گذارد و دعا
نگوید جفا کرده است و چون دعا گوید ابتدا از مادر و پدر نکند جفا کرده باشد و چون بمسجد اندر آید و نماز نگذارد
شنیه جفا کرده است و چون مصحف باز کند قرآن نا خوانده فراز کند جفا کرده باشد و اگر مادر و پدر را استاد را بنام خواند
جفا کرده است و دیگر آنکه چون مومن پیش آید مر وی سلام نکند جفا کرده است و اگر برادر عوض خواند وی اجابت
نکند جفا کرده است دیگر آنکه چون نام من بشنود یا بوی گل یا بوی خوش بمشام وی رسد و صلوة نگوید جفا کرده است و
دیگر آنکه بر پای ایستاده بول کند جفا کرده است و دیگر آنکه دو کس با یکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر را نپرسند جفا کرده باشند

خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که معلوم ... که کمال علم معرفت چیزی دانستن نام آن چیز باید
تا معرفت درست آید پس دانستن نام این دوازده مسله باید تا نماز روا بود خواجه امام شرف لواجری و خواجه
امام اوزجندی رحمهما الله گفتند خواجه ابوحفص را وجه فقه درین مسله آنست که هرکه نام دوازده مسله
نداند یعنی فرق نداند میان فریضه و واجب و سنت پس مبادا که اگر فریضه را اعتقاد نیکی ندارد وی مومن
نبود و هرکه مومن نبود نمازش روا نبود اما ظاهر روایة آنست که چون مسلمانی افعال بجا آرد نمازش روا بود
نامها نداند و این خواجه ابوحفص رحمة الله از شاگردان محمد حسن بود رحمة الله و خواجه ابوحفص و خلف
ایوب و خواجه ابوسلیمان جرجانی رحمهم الله هر سه پیش محمد حسن رحمة الله علیه تحصیل کردند و هرچه ایشان بماهی
یاد گرفتندی خواجه ابوحفص بیک هفته یاد گرفتی و هرچه ایشان بسالی یاد گرفتندی خواجه ابوحفص بماهی یاد گرفتی
و هرچه ایشان در هفته یاد گرفتندی خواجه در روزی یاد گرفتی و ایشان در جای می نوشتندی و خواجه
ابوحفص نمی نوشتی ایشان خواجه را گفتند چرا نمی نویسی خواجه گفت که علم چنان آموزم که مرا بر کاغذ نوشتن
و بکتاب حاجت نباید من بر سینه نویسم گفتند همچنانست که شما میفرمایید اما اگر شما را مرگ آید و شما نوشته
نباشید مومنان را از شما یادگاری نماند خواجه گفت مرا نیز راه آب دریاست از آن می ترسم که نباید در کشتی
آب در آید و کتب مرا تر کند اما چون خواجه را الحاح بسیار کردند خواجه نوشتن گرفت و کتابها می نوشت
چون ایشان را اجازت فتوی شد از خدمت محمد حسن رحمة الله باز گشتند خلف ایوب رحمة الله به بلخ رفت
و خواجه ابوسلیمان جورجانی رحمة الله بسمرقند آمد و خواجه ابوحفص رحمة الله علیه بکشتی در نشست بطرف فاخرا
بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجه رفته بود در آب در آمد و کتب خواجه تمام تر شد چنانکه امکان خواندن
نبود الفال علی ما جری والنوم علی ما عبر چون خواجه از آب بر آمد بلب آب فرود آمد و کس را به بخاری فرستاد و
و حال خود را عرض کرد تا از شهر سناخلکی آوردند از مداد و کاغذ و قلم خواجه جمله کتب را بیاد نوشت چنانکه الفی و دا
تقدیم و تاخیر نیفتاد الا سه مسله و بیک روایت پنج مسله که اختلاف افتاد میان خواجه ابوحفص و خواجه ابو
سلیمان جورجانی رحمهم الله **حکایت** آورده اند که در بخاری قحط سالی شده بود چنانکه خروار
گندم بصد درم نقره رسیده بود خواجه ابوحفص کبیر رحمة الله خزینه دار را طلب کرد و فرمود که انبارها بیرون
آرید و گندم خرید و انبارها پر کنید خازن انبارها بیرون آورد و گندم خرید و انبارها پر کرد اهل بخارا زبان طعن
دراز کردند که خواجه انبارداری خواهد کردن که هرگاه که قحطی واقع شد و تنگی در مردم افتاد و خواجه خازن را فرمود
تا در انبار گشادند و ندا در دادند که خواجه در انبار گشاده است و خروار گندم به ده درم نقره میفروشد
اهل بخارا می آمدند و خروار گندم به ده نقره میخریدند تا چندانی که خروار گندم به ده درم نقره قرار گرفت

باز فرمود خواجه تا گندم خریدند باز انبارها پر کردند و در انبارها گشادند باز آن فروخت که بر هشتاد درم
نقره قرار گرفت و نداد و داد ندکه خروار گندم بهشتاد نقره میفروشند همچنین بخریدند ده ده درم نقره
کم میکردند و باز می فروختند تا چندین که خروار گندم بر ده درم نقره قرار گرفت آنگاه خواجه خازن را طلب کرد
و گفت بیا تا ببینیم که سود ما را چه مقدار است خزینه دار گفت که خزینه تهی شد که خروار گندم از صد درم نقره
بده درم نقره رسید خواجه خازن را گفت تو ندانسته که خزینه آخرت است تا خزینه آخرت را پر کردیم از سخاوت
وی یکی این بود و از تقوی وی آن بود آورده اند که چون فتوی خواجه در بخارا منتشر شد اهل بخارا از
خواجه درخواست کردند می باید ما را اندکی گوئی و وعظ کنی خواجه از ایشان سه روز امان خواست چون
بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از کجا آغاز کنم اهل خواجه از خواجه سوال کردند که یا خواجه در چه اندیشه
فرو شده گفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ کنی و من سه روز امان خواستم نمیدانم
که از کجا آغاز کنم اهل خواجه گفت سهل است باین آیه عمل کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است **قوله تعالی** یا
ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون و بران ثبات نامی خواجه گفت ای مستوره صالحه چون حال این
نسق است بدانکه من در وقت خوردکی در کوشک مجوسی یک برگ گندنا خورده ام باشد تا بروم و از ان مجوسی بحلی بخواهم تا سخن
من برحق دیگران موثر افتد خواجه برخاست و بکوشک آن مجوسی رفت مجوسی پیر زاده نشسته بود سوال کرد
که این کوشک از ان کیست پیر مجوسی گفت که از ان من خواجه گفت پیش از این از ان که بوده است مجوسی گفت
از ان پدر من خواجه گفت من در وقت خوردکی از ان کوشک گندنا برگی خورده ام مرا بحلی کن یا بفروش تا بخرم
مجوسی گفت فروشم اما بحل نکنم اما بخر تا بفروشم خواجه گفت چه مقداری باید داد مجوسی گفت یکدرم نقره
خواجه گفت بدهم مجوسی گفت دو درم نقره خواجه گفت بدهم مجوسی گفت سه درم نقره خواجه گفت بدهم تا بده درم
نقره رسانید خواجه گفت بدهم مجوسی گفت شما امروز باز گردید تا من امشب با عیال خود مشورت کنم باز
بشما بفروشم خواجه باز گشت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را بگفت که این دین خواجه ابو حفص بجز دین حق
نیست که از برای یک برگ گندنا ده درم نقره میدهد عیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت
مقصود من آنست که از دین مغی بیزار شویم که دین مغی جز باطل نیست و بدین خواجه درآییم عیال وی گفت
که همچنان کنیم پس دو ایمان آوردند و اتباع ایشان را از ان حال خبر شد بنزدیک ایشان آمدند گفتند شما
چرا از دین مغی برگشتید ایشان گفتند راه راست اینست می باید که شما هم ایمان آرید گفتند بنزدیک خواجه
رویم و اسلام آریم نزدیک خواجه آمدند و بر در حجره ایستادند خواجه در مسجد بود چون از مسجد بیرون آمد دید جماعتی مغان
ایستاده و آن مولی پیر با اهل خود ایستاده است خواجه از ایشان سوال کرد که بچه آمده اید ایشان گفتند

با حسن لقو براد . بو یافتیم اکنون اسلام می طلبیم اسلام عرض کن خواجه اسلام عرض کرد همه اسلام آوردند ببرکات تقوی
خواجه ابوحفص آنگاه اهل بخاری باز درخواست کردند که ما را وعظ کن باز خواجه اجابت کرد آنگاه خواجه فرمود تا منبری بنهادند
خواجه بر منبر برآمد تا ایشان را وعظ کند مسلمانی برخاست و سوال کرد که چه میفرمایی در حق کسی که دعای قنوت
نمیداند و قل هو الله احد میخواند در وتر از عهده بیرون آید یا نی خواجه گفت بیرون آید و بعد از آن خواجه را قصد
سفر قبله افتاد و چون به بغداد رسید در بغداد طوطی را دید که در قفص سوره قل هو الله احد و دعای قنوت را
درست میخواند چون خواجه ابوحفص آن حالت بدید آن مال را که با خود برده بود بر حاجیان صرف کرد و گفت
ای یاران من در شهر بخارا باز میگردم که مرا مهمی دیگر افتاد و خواجه بازگشت چون بشهر بخارا رسید اهل بخارا را خبر شده
خواجه آمد جمله استقبال خواجه بیرون آمدند و سوال کردند از خواجه که ای امام مسلمانان خیر هست که بسبب بازگشتی گفت
بلی خیر است اما مهمی افتاد و بازگشتم پس فرمود تا منبر نهادند خواجه بر منبر برآمد آنگاه خواجه گفت آن سائل که از من
سوال کرده بود که اگر مسلمانی دعای قنوت نداند و در وتر قل هو الله احد بخواند از عهده بیرون آید یا نی من گفته بودم
که آید آن مرد در میان شما هست یا نی آن شخص حاضر بود گفت هست خواجه گفت که آن نمازها که گذارده ای روا بود اما
اکنون جهد کن و دعای قنوت را بیاموز تا در نمازی حیری خوانی که در محل باشد که من دیدم در شهر بغداد
طوطی در قفص سوره قل هو الله احد و دعای قنوت را درست میخواند پس طوطی که نه مخاطب و مکلف هست و نه معاقب
بر امید شاخی شکر جهد میکند و سوره قل هو الله احد و دعای قنوت می آموزد و تو که مومنی و عاقلی و مخاطبی و معاقب
بر امید بهشت و وعده دیدار خداوند و رستگاری قیامت چرا جهد نمیکنی و جهد نمای تا دعای قنوت بیاموزی که حیری
خوانی که در محل باشد طریق اولی بود این خواجه ابوحفص که ذره از نعت و صفت او شنیدی با چنین زهد و تقوی
و علم و سخاوت میگوید که هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجای آرد نمازش روا نبود اما ظاهر روایت
آنست که نمازش روا بود چون فعل بجای آرد اما بدانکه ازین دوازده مسئله شش درون نماز هست و شش بیرون
نماز آن شش که بیرون نماز است اول طهارت **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین بفتح لام نیز میخوانند معنی این آیت مفسران چنین گفته اند
که ملک قدیم و پادشاه حکیم میفرماید در حق طهارت که ای مومنان گزیده و گردن نهاده بر یگانگی خداوند چون
برخیزید بنماز پس بشوئید روی های خود را از زیر موی گوش تا زیر موی گوش دیگر و بازو را بشوئید تا از آرنج تا آرنج و بر سر مسح
آرید و پایها را بشوئید تا شتالنگ و اگر موزه پوشیده باشید مسح کنید اما خبر آنست **قال** النبی صلی الله علیه
وسلم لا یقبل الله الصلوة بلا طهور و لا صدقة من حرام ابدا **قال** علیه السلام لا ایمان لمن لا امانة له و لا
صلوة لمن لا وضو له الوضو مفتاح الصلوة و الصلوة مفتاح الجنة رسول علم فرموده است که بنده بر خداوند

نماز بی طهارت و صدقه که از مال حرام بود و ابدا و ایمان نیست هر کرا امانت نیست و مراد ازین امانت نماز است
و نماز نیست هر کرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است دوم جامه پاک داشتن
فریضه است **قوله تعالی** یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة **قوله تعالی** وثیابک
فطهر این امر در حق رسول عم است اما قیاس این همه مومنان را جامه پاک داشتن فریضه است زیرا که امر رسول امر
است بر امتان و **قال** علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض بغیر خمار رسول عم فرموده که نیست نماز زن بالغه را بی معجر پس
معلوم شد که ستر عورت فریضه است چون جامه پاک داشتن فریضه است سیوم پاک داشتن جای فریضه است **قوله تعالی**
ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود اما این امر در حق خانه کعبه است بقیاس این همه زمین مسجد را پاک داشتن فریضه
است **قال** علیه السلام جعلت علی الارض مسجدا و طهورا اینما ادرکتنی الصلوة تیممت و صلیت رسول عم
فرموده است که خدا تعالی زمین را مسجد من کردانیده است و وی پاک است هر کجا که مرا نماز دریابد
اگر نیابنده آب باشم تیمم کنم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فریضه است **قوله تعالی** اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر **قوله تعالی** اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل **قوله
تعالی** فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و این ۳ آیت در حق شناختن وقت است و حدیث
آنست **قال** علیه السلام افضل الصلوة عند اول وقتها رسول عم فرمود که فاضلترین نماز آنست که در وقت
گذارد پنجم روی بقبله آوردن فریضه است **قوله تعالی** فول وجهک شطر المسجد الحرام **قوله تعالی**
فاینما تولوا فثم وجه الله **قال** علیه السلام طهر نفسک کما امرک الله و استقبل القبلة و قل الله اکبر
رسول علیه السلام فرموده است پاک کردانید تن خود را چنانکه خدا تعالی فرموده است و روی بقبله
آرید و بگوئید الله اکبر ششم نیت هر کدامی نماز کردن فریضه است **قوله تعالی** و ما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین چنانکه بیشتر ائمه تفسیر برین اند که مراد از مخلصین نیت است از برای آنکه
تا نیت نبود اخلاص نبود **قال** علیه السلام الاعمال بالنیات و لکل امرء ما نوی رسول عم فرموده که کارها
به نیت است **قال** علیه الصلوة و السلام لا عمل لمن لا نیة له رسول عم فرموده که نیست عمل بی نیت و نیت
آن بود که بدل باندیشد و قصد بآن بار کند که چه میگذارد و بگذاردن نماز و آن اندیشه از وی با قصد نیت است
و باید که نیت نماز کند که آن نیت در دل او باشد چنانکه میان نیت و تکبیر اول هیچ چیز دیگر در دل او در نیاید و اگر چیزی
دیگر در دل او بیاید نیت باز کرداند بعد از آن تکبیر گوید و این ششم مسئله که در درون نماز است اول تکبیر است و تکبیر
اول فریضه است **قوله تعالی** و ربک فکبر **قوله تعالی** قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این ۲ آیه در حق تکبیر اول است **قال**
النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرموده است

که تکبیر اول نیکوتر است از دنیا و آنچه در دنیاست دوم قیام فریضه است قوله تعالی وقوموا لله قانتین و با مامومم
بنگاه داشتن و بر پای داشتن این شیخ نماز خاصه مر نماز وسطی را که خداوند عز و جل بر حق وی دیگر بتخصیص
فرموده است قوله تعالی حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی اما در صلوة وسطی مر علما را اختلاف است
خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانسته است که علما را در وقت
استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوة وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المومنین علی است رضی الله عنه
و معنی در وی آنست که دو نماز است مر روز را نماز بامداد و نماز پیشین و دو نماز است مر شب را نماز شام و نماز خفتن
پس صلوة وسطی نماز دیگر است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه امام منهاج الدین را در
سبکی و روایة بیرون آورد از عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوة وسطی نماز بامداد است و این قول را امام
شافعی گرفته است رحمه الله فقه آنست در وی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را
نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز بامداد بود و اما بر قول زید بن ثابت و مادر مومنان عائشه صدیقه
رضی الله عنها صلوة وسطی نماز پیشین است و این قول را امام اعظم گرفته است رحمة الله فقه در وی آنست
که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز بامداد است دو سنت و دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز
وسطی نماز پیشین است و ما ثابت میکردانیم که صلوة وسطی نماز بامداد نیست دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار
نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر آمد رسول عم آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را
در وقت گذارد و دعا بهلاکت مر کافران کرد گفت که ما را از صلوة وسطی محروم کردند عن علی ابن
ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلعم یوم الخندق حبسونا عن الصلوة صلوة العصر ملاء الله بیوتهم
وقبورهم نارا و اتفاق است که در آن چهار نماز بامداد نبود ما را از فعل رسول عم چند مسئله معلوم شد یکی
آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزدیک امام شافعی رحمة الله شرط نیست و دیگر
صلوة وسطی نماز بامداد نیست و دیگر آنکه هر کجا که دو امر پیش آید چنانکه نماز گزاردن و با دشمن حرب کردن
باید که حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا که در آنجا اقامت سنت است از فعل رسول علیه السلام
و نجات اهل ایمان است و رسول عم فرموده است من قدم المقدم فهو فی الدارین مقدم و من قدم موخره فهو فی الدارین
موخر رسول عم فرموده است هر کار مقدم داشتن را مقدم دارد خدا تعالی ویرا در هر دو سرای مقدم
دارد و هر کار مقدم را موخر دارد خداوند تعالی در هر دو سرای ویرا موخر دارد ما این بوقت نماز را باین
ترتیب که میگذاریم ما این را آنچه دانیم با فعال و کردار انبیا را تقدم علیهم السلام خداوند این عالم را در
شش شبانروز آفریده است قوله تعالی ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام

ثم استوی علی العرش ابتدا از روز یکشنبه کرد و ختم بروز آدینه کرد روز یکشنبه آسمانها و زمینها را آفرید و روز دوشنبه
آفتاب و ماهتاب و ستارگان فلک را بیافرید و اینها را در فلک مرکب کرد و در روی گردان کرد و در روز سه شنبه
خلقان عالم را آفرید از جانوران و ساکنان زمین و همه ساکنان آسمانها و ساکنان دریاها و فرشتگان
آسمانها و زمینها و در روز چهارشنبه آبها در عالم آفرید و دریاها را مسخر گردانید و رودها را روان گردانید
و چشمها را پدید آورد و درختان را برویانید و نباتها را از زمین برآورد و روزیها را قسمت کرد و تقدیر برراند
قوله تعالی وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین و روز پنجشنبه بهشت و دوزخ آفرید و فرشتگان
رحمت و فرشتگان عذاب و حوران و قصوران و غلمان و ولدان و روز آدینه بود که آدم علیه السلام
را بیافرید و جان لقالب آدم مبارک علیه السلام اندر آورد چون روح بدماغ آدم رسید عطسه زد توفیق یافت
چون گفت الحمد لله ابلیس را معلوم آمد که عطسه نعمتی است و برا حمد لازم آمد و هم روز آدینه بود که ملائک از فرمان
اندر آدم را سجده آوردند **قوله تعالی** واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس هم روز آدینه بود که آدم را
بهشت اندر آوردند و هم روز آدینه بود که حوا رضی الله عنها را از پهلوی چپ آدم علیه السلام در وجود آوردند و هم
روز آدینه بود که آن زلت بی قصد از ایشان در وجود آمد و هم روز آدینه بود که ایشان را از بهشت بدنیا
آوردند و تسبیح آدم علیه السلام این بود ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس
ما را بر سنت پدر باید رفت و هر کجا که نعمتی رسد الحمد باید گفت و هر کجا که زلتی در وجود آید استغفار باید گفتن در خبر است
چون آدم علیه السلام را از بهشت بدنیا آوردند آدم علیه السلام در بهشت شب ندیده بود اینجا نماز شام اندر آمد و هوا تاریک گشت
آدم علیه السلام اندیشمند شد گفت چه شاید بودن صبر کرد چون صبح دمید و عالم روشن شد برا معلوم گشت که این و عمر گیتی را
رونده و آینده شکر از این دو حالت را دو رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید
و آن دو رکعت فریضه بامداد بود و پدر ملت ابراهیم خلیل الله چون بخواب دید که فرزند را قربان کن و خواب انبیا
علیهم السلام همچو وحی بود و تسبیح را برد تا آنجا که فرمان بود خداوند عز و جل بدل فرزند فدا فرستاد و گفت
قوله تعالی وفدیناه بذبح عظیم و چون از خوف نمرود علیه اللعنة نجات یافت و از خوف منجنیق خلاص یافت
و آتش را خداوند عز و جل بروی بوستان گردانید و از دست نمرود علیه اللعنة نجات یافت شکر از این
چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید چهار رکعت
نماز پیشین و تسبیح او این بود الحمد لله قبل کل احد والحمد لله بعد کل احد والحمد لله علی کل حال و استغفر الله من
کل ذنب واتوب الیه چون بنده مومن گوید الحمد لله قبل کل احد امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال را که بعدد
هر چیزی که در آسمان آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کرد ابتدا و چون گوید الحمد لله بعد کل احد امر آید

از خدای عز و جل مر کاتبان اعمال را که تا نیکی در دیوان وی ثبت گردانند که بعدد هر چیزی که در زمین آفریده شده است نیکی بنام این بنده نویسند و چون گوید الحمد لله علی کل حال امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال را که شما ثواب این بنده مومن نتوانید نوشتن من دهم جزاء وی چندانکه خواهم چون یونس پیغامبر علیه السلام از خوف زلت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارة ایمان قوم شنید شکرانه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

قال عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون آن روز که ترسایان علیهم اللعنة با عیسی عم مجادله کردند و ثالث ثلاثه گفتند آسمانها بحضرت پروردگار بنالیدند که ما را فرمان ده تا بر سر ایشان بریزیم و زمینها همی خواست تا ایشان را فرو برد خطاب آمد که شما بر قرار باشید جزاء ایشان من دهم آنچه خواهم عیسی عم شکرانه آنرا که من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده است پیغامبر نی و خداوند عز و جل مرا از مثل چنین قول گفتن نگاه داشت شکرانه این سه حالت را سه رکعت فریضه نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا چون موسی علیه السلام از مدین بمصر می رفت و صفورا که دختر شعیب پیغامبر عم بود وی را درد ولادت گرفته و هوا تاریک شد و گرگ در رمه موسی عم افتاد و ابر باریدن گرفت و برق جستن گرفت و رعد غریدن گرفت و گرگ در رمه موسی عم افتاد هر چند موسی سنگ را بر این زد آتش برون نیامد سختی و صلابت در وی ظاهر شد هر دو را بر زمین زد حق سبحانه و تعالی هر دو را با وی بسخن در آورد گفتند ای پیغامبر خدای بر ما فرمایست تا آتش دهیم ما مامور بامر پروردگاریم موسی عم امید منقطع کرد و روی دیگر گردانید نگاه کرد از دور بر طور سینا نوری را دید چنان گمان برد که نار است قدم در نهاد و روی بدان جانب نهاد و گردانید الست که از آنجا که وی بود تا آنجا که نور بود سه فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی کوتاه گردانید و وی را در ساعتی بدانجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بگیرد آن نور بیابان درخت آمد وی فرود آمد تا بگیرد نور باز بر سر درخت رفت و در بعضی کتب آورده است که بفتاد و باز نور را از سر درخت بیابان درخت آمد باز بر سر درخت می رفت موسی عم متحیر شد ندا در رسید انی انا الله لا اله الا هو شنید از آنجا باز گشت با بشارت پیغامبری و جواب خصمان شده بود و گرگ از رمه بیرون رفته بود و صفورا بار حمل بر زمین نهاده بود شکرانه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید چهار رکعت نماز فریضه خفتن و دعاء وی در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی

یفقهوا قولی و نماز وتر ختم نمازهاست و رسول عم ختم همه پیغامبران است چون رسول عم از معراج باز آمدن
حدیث فرمود قال عم ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر فاوتروا یا اهل القرآن فان الله تعالی
وتر یحب الوتر وجعل وقتها بعد العشاء الی الصبح رسول عم فرموده است که خدای تعالی نماز بر شما زیادت
گردانید و آن نماز وتر است و وتر طاق بود ای اهل قرآن نماز وتر گذارید که خداوند تعالی وتر است
و وتر را دوست دارد و وقت وی بعد از نماز خفتن است تا سحر ام بی بی حفصه رضی الله عنها
که دختر امیر المومنین عمر بود رضی الله عنه در عیال رسول علیه السلام بود روایت میکند از رسول
عم که هرکه بعد از نماز وتر سه بار این تسبیح را گوید که توکلت علی الحی الذی لا یموت فسبحان الله
والحمد لله رب العالمین وی را خداوند عزوجل ثواب هشتاد ساله عبادت بنویسد در دیوان
وی ثبت گرداند آورده اند چون بنده مومن بقیامت آید با صد قبا سر از خاک تیره بر آرد
براقی بیند نورانی بر سر خاک وی ایستاده وی را گوید که بر من نشین که من ثواب نماز بامداد توام
بر روی نشیند می بردش تا نزدیک آدم صفی الله علی نبینا و علیه السلام از آنجا در گذرد براقی دیگر
پیشش آیدش همچنین نورانی و گویدش که بر من نشین که من ثواب نماز پیشین توام بر روی نشیند می بردش
تا نزدیک پدر ملت ابرهیم خلیل الله عم از آنجا براقی دیگر پیش آیدش از آن نورانی تر و گویدش بر من
نشین که ثواب نماز دیگر توام بر روی نشیند می بردش تا نزدیک یونس عم از آنجا براقی دیگر پیش آیدش
همچنان نورانی و گویدش بر من نشین که من ثواب نماز شام توام بر روی بنشیند تا می بردش تا نزدیک عیسی عم
از آنجا براقی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز خفتن توام بر روی نشیند می بردش
تا نزدیک موسی عم از آنجا براقی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز وتر توام
بر روی نشیند و می بردش تا نزدیک محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم تا مقام شفاعت باید دیگر در بهشت
مهمانی هاست روز اول مهمانی آدم عم باشد دوم روز مهمانی ابرهیم خلیل الله عم و روز سیوم مهمانی یونس عم و روز چهارم
مهمانی عیسی عم و روز پنجم مهمانی موسی عم و روز ششم مهمانی از آن ابد الابدین و دهر الداهرین رسول عم است مصطفی محمد
مجتبی صلی الله علیه و آله وسلم و این همه تشریف از آن بنده بود که پنج نماز را بوقت بجماعت گذارد و ابد الاباد بمهمانی انبیا مشرف
و مکرم گردد اللهم ارزقنا فی الدنیا و الآخرة هذه البشارة هر کرا خلعت باید خدمت کند و هر کرا بهشت باید طاعت کند اما این
نماز را بدین قیام و رکوع و سجود که میگذاریم فایده روی چیست خداوند تعالی فرشتگان هفت آسمان را العباد تعیین کرده است فرشتگان
آسمان اول در قیام اند و فرشتگان آسمان دوم در رکوع اند و فرشتگان آسمان سیوم در سجده اند و فرشتگان آسمان چهارم در
قعود اند و فرشتگان آسمان پنجم در تسبیح اند و فرشتگان آسمان ششم در تهلیل اند و فرشتگان آسمان هفتم در تحمید اند بنده

مومن چون دو رکعت نماز گذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعده و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خداوند
عز و جل بعدد فرشتگان آسمان هفت نیکی در دیوان وی ثبت کرده اند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله در
خصایل آورده است که زمینها نیز بدین قیاس اند آنچه درختان و منارها در قیام اند و چهارپایان
در رکوع اند و خزندگان در سجود اند و دیوارها و کاهها و کوههای و تلها همه در قعده اند و مذهب سنت و جماعت
آنست که هر چیزی که هست در تسبیح است و همه مسبحه اند مر واجب الوجود را **قوله تعالی** وان من شیء الا
یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن دو رکعت نماز گذارد و بدین قیام در رکوع و سجود و قعده
خدا تعالی امر فرماید تا بعدد هر چیزی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت گردانند
چون خانه کعبه را ابراهیم خلیل الله عم بنا کرد جبرئیل عم از پنج کوه سنگ می آورد و باسماعیل میداد و اسمعیل
بابراهیم میداد تا کعبه را بنا کردند بنده مومن چون باین پنج نماز روی بکعبه آرد خدای عز و جل مثل آن
پنج کوه نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و از ثواب جبرئیل امین و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح علیهم السلام
بانصیب باشد قرائت فریضه است بآیت و اخبار و اجماع امت **قوله تعالی** فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق است
که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قال** النبی علیه السلام لا صلوة الا
بالقراءة رسول عم فرمود که نیست نماز بی قراءة رکوع و سجود فریضه است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عز و جل میفرماید که ای گروندگان رکوع
و سجود آرید و پروردگار خود را بپرستید و افعال خیر کنید امید باشد که رستگاری یابید و در حق رکوع
رسول عم نهی فرموده است نهی النبی صلی الله علیه و سلم عن تدبیح کتدبیح الحمار رسول عم نهی فرمود که در رکوع
سر یک فرود میارید همچنانکه بهایم چیزی از زمین میچیند **قال** علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجدت کل عضو
منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول عم فرمود که چون بنده مومن سجده آرد مر پروردگار
خود را باید که همه اعضا را آرد همچنانکه هیچ عضوی از اعضا روی از قبله تافته نبود تا تواند قعده از نشستن
فریضه است **قوله تعالی** وقیل اقعدوا مع القاعدین **قال** النبی علیه السلام یا ابن مسعود اذا رفعت رأسک
من السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول
عم که فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره برآوری و قعده اخیره مقدار تشهد و بر سوله رسانیدی
نماز تو تمام شد خواه بنشینی خواه برو **مسئله** بیرون آمدن از نماز بفعل نمازگذارنده بقول ابی حنیفه
رحمة الله فریضه است و بر قول صاحبین رحمهم الله فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پدید آید
بعضی از مسایل آنست که اگر در میان نماز حدث پدید آید باتفاق نماز تباه شود و اگر بعد از نماز پدید آید یا تمام

نماز روا بود و اگر بعد از قراءة تشهد پیش از سلام حدث آید بر قول امام اعظم نماز تباه شود چنان بود که در میان
نماز و بر قول صاحبین روا بود دلیل برین مسایل تا اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد بعد از قراءة تشهد پیش
از سلام یادش آمد که نماز خفتن بر منست یا وتر بر منست یا آفتاب برآمد درین هر سه صورة بقول ابو حنیفه رحمه الله
نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود مسئله مسلمانی نماز فرض قضا دارد بوقت
ضحی میگذارد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست ایستاده بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود
و بقول صاحبین نماز روا بود مسئله جماعتی نماز عید میگذارند بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال
ایستاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله جماعتی نماز آدینه میگذارد
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد یعنی نماز دیگر درآمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبین روا بود مسئله اگر مسلمانی را نماز پیشین بر وی است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میگذارد بعد از
قراءت تشهد پیش از سلام وقت کروه نماز دیگر درآمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین
نماز روا بود مسئله اگر متیمم بعد از قراءة تشهد پیش از سلام آب یافت بقول امام اعظم رحمة الله علیه
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود مسئله عریان بعد از قراءة تشهد پیش از
سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود
مسئله صاحب جرح سایل را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد بر قول امام اعظم رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله ماسح موزه را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام مدت
مسح بسر آمد بر قول امام ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله صاحب جبیره را
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام جبیره افتاد و جراحت نیکو شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبین روا بود مسئله بیماری بایما نماز میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام صحت یافت و
قوت برخاستن یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله کسانی
که پوشیدن سر بر ایشان فریضه نیست بعد از قراءة تشهد پیش از سلام بر ایشان سر پوشیدن فریضه شد
چنانچه دختر نارسیده رسید و یا کنیزک آزاد شد و همچنان بمقدار رکنی تاخیر کرد بقول امام ابو حنیفه رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد روا بود مسئله مسلمانی بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
بخواب رفت و احتلام افتاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین
روا بود مسئله مردی نیت امامت زنان کرد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زنی آمد و بوی اقتدا کرد

وسطی امام نیست بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** تا کسی
در کشتی نماز میگذارد رفتند تا کسی دیگر از بیرون کشتی بر ایشان اقتدا کرد و بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
کشتی روان شد بر قول ابوحنیفه آنهایی که بیرون کشتی اقتدا کرده اند نماز ایشان تباه شود و بقول صاحبین
نماز روا بود و درین جمله مسایل که گفتیم بر قول امام اعظم رحمة الله علیه نماز تباه شود و بقول صاحبین روا بود و بنا بر
اصل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی بر قول امام اعظم رحمة الله فریضه است و بقول صاحبین فریضه نیست
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده فریضه است یا نی گوییم
تفسیر روای نماز است فریضه نیست که فریضه چیزی بود که بنفس خود عبادت بود و چیزی که بخنده و قهقهه و بحدث عمدا
از نماز بیرون آمده شود وی فریضه نشود **فقیه مسعود** مصنف این کتاب از خواجه امام قاضی احمد زاهد و بعضی
از مشایخ رحمة الله گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخص دو صفت
جایز است همچنانکه یکی را هم مطیع توان گفت و هم عاصی صورت **مسئله** چنان بود که مومنی در زمین
غصبی یا جای غصبی نماز میگذارد و از آن روی که نماز میگذارد مطیع بود و از آن روی که در زمین غصبی است
یا در جامه غصبی است عاصی بود این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی درین صورت مسئله دیگر
مختلف فیه میان ما و شافعی رحمة الله یکی را هم محرم توان گفتن و هم حلال چنانکه مردی پیش از موسم حج
احرام گیرد بقول علمای ما رحمهم الله علیهم روا بود و بقول شافعی تا بمیقات نرسد محرم نشود و دیگر را هم محدث
توان گفتن و هم با طهارت صورت مسئله چنان بود که مردی با طهارت باشد دست بر اندام نهانی خود
نهاد و یا زنی را بسود که وی را در عقد شاید بقول شافعی طهارت تباه شود و بر قول علمای ما رحمهم الله تباه
نشود این مرد را هم محدث توان گفت و هم با طهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسئله
چنان بود که مردی از بالا فرود جهد یا باری گران بر پشت گیرد و یا چیزی بر پشت وی زنند که از وی آب منی
بی شهوت ظاهر شود و بر قول شافعی رحمة الله غسل واجب شود و بر قول علمای ما رحمهم الله غسل واجب
نشود این مرد را هم جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود
میان دو خواجه مشترک یکی از این دو خواجه قسمت خود را آزاد کرد بر قول امام اعظم رحمة الله همه آزاد
نشود و بر قول صاحبین کل آزاد شود این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد اما بر قول امام اعظم
رحمه الله آن مرد آزاد ناکننده را سه اختیار بود اگر خواهد وی نیز نیمه خود را آزاد کند تا بنده را ثواب
شود و اگر خواهد نیمه قیمت بنده از آن آزاد کننده بستاند و اگر خواهد غلام را بکار فرماید تا چندانی که
همه بهای خود را کار کند آنگاه آزاد شود اما بر قول صاحبین او را دو اختیار بود اگر خواهد از آن شریک

به تبعیت غلام را شامل شده اگر خواجه غلام را انکار فرماید چندانکه خبر بهای خود را انکار کند غلامی خود را زاد دست یکی را هم مقیم توان گفت و هم مسافر چنانکه غلامی بود در میان دو خواجه مشترک و هر دو خواجه مسافر اند یکی از دو خواجه نیت اقامت کرد این غلام را هم مقیم بتبعیت خواجه مقیم توان گفتن و هم بتبعیت خواجه مسافر مسافر هم توان گفتن یکی را هم خفته توان گفتن و هم بیدار صورة مسئله چنان بود که یکی در خانه خفته باشد مردی را با زنی عقد کردند و بدان خانه در آمدند و از بیرون آمدند این خلوت ایشان فاسد باشد تا اگر آن زن را قبل الدخول طلاق دهد عدت لازم نشود که آن خفته را حکم بیدار است اما نیمه کابین مهر را لازم شود والله اعلم

باب چهارم در بیان واجبات نماز در نماز واجبها است که بترک و تاخیر وی سجده سهو لازم شود چون بقراءت مشغول بود اما اگر بعمداً بماند نماز روا بود و لیکن بزهکار شود چنانکه اگر کسی در آخر نماز سجده سهو بیارد آن سجدها سهو نقصان نماز را برابر نگیرد و از بزرگی گناه را **قال** علیه السلام خمس من الکبائر لا کفارة فیهن الاشراک بالله و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف و الیمین الفاجرة و قتل المؤمن بغیر حق و بروایت دیگر قتل النفس بغیر حق رسول عم فرموده است که پنج گناه کبیره اند که در دنیا کفارت نیست شرک آوردن بعد از ایمان و آزار مادر و پدر کردن و در حرب یکی از دو کافر روی گردانیدن که غالب هلاکت نبود و سوگند بدروغ خوردن یعنی یمین غموس و خون بناحق کردن مسلمان که این پنج گناه کبیره را در دنیا کفارت نیست هرکه در نماز چیزی را بعمدا بماند اگر چه در آخر نماز سجدها سهو بیارد آن سجدها سهو نقصان نماز را برابر نگیرد و از بزرگی گناه را زیرا که نه گناه بقصد کرده است **مسئله** در فریضهای چهار رکعتی در دو رکعت نامعین قرآن خواندن فریضه است اما در دو اولی واجب است **مسئله** فاتحه پیش از سورت خواندن واجب است و سورة با فاتحه ضم کردن واجب است بر قول علماء ما و بر قول مالک رحمة الله تعالی فریضه است **مسئله** در نماز بلند خواندنی بلند خواندن واجب است و در آهسته خواندنی آهسته خواندن واجب است این دو مسئله در حق امام آمد اما تنها گذارنده را در نماز نرم خواندنی نرم باید خواند و در نماز بلند خواندنی مخیر است اگر خواهد بلند خواند و اگر خواهد نرم خواند **مسئله** بلند خواندن در نماز بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت اما سنت در حق نماز نشسته است باید که در تطوعات نرم بسیار تنگ نخواند و نیک بلند نخواند میانه خواند بحکم حدیث مشهور **قال** علیه السلام خیر الامور اوسطها آورده اند که شبی رسول عم روزگار صحابه را مطالعه میکرد چون بحجره ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید وی نماز بود و قرآن نرم میخواند رسول عم بنور نبوت دانست که وی در نماز است از آنجا بگذشت و بحجره عمر رضی الله عنه رسید وی نیز در نماز بود و قرآن بلند میخواند رسول عم بنور نبوت دانست که وی در نماز است

ازآنجا برگذشت بحجره بلال رسید رضی الله عنه وی نیز در نماز بود از سورت بسورت نقل میکرد چون بامداد
رسول علیه السلام نماز گذارد و پشت مبارک بر مسند رسالت باز داشت و گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن
نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله با ملک بی نیاز راز میگفتم رسول علیه السلام گفت همچنانست که تو میگوئی اما پاره
بلندتر خوان و این حدیث فرمود قال علیه السلام ارفع صوتک قلیلا رسول علیه السلام فرمود که پاره بلندتر خوان تا مستمعان
موافق باشند و آنگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله
دیو را زمی راندم رسول علیه السلام فرمود که همچنان است اما پاره پست تر خوان تا خفتگان را ضرری نرسد یعنی
ایشان را بیدار نکنی قال علیه السلام اخفض صوتک قلیلا آنگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی
و از سوره بسوره نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان ببوستان نقل میکردم رسول علیه السلام
فرمود همچنانست که تو میگوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن و آنگاه سورت دیگر آغاز کن قال علیه السلام
اذا افتتحت سورة فاتمها بتمامها پیغامبر فرمود علیه السلام که هر سوره را که افتتاح کردی آنرا تمام کن آنگاه دیگری آغاز کن چون
رسول علیه السلام مر صدیق را فرمود که بلندتر خوان و مر عمر را فرمود که بلندتر خوان پس معلوم آمد که میانه باید خواند
قوله تعالی ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا و واجب در حق امام است باید که چندانی
بخواند که صف اول را بشنوانند و فریضه در حق هر نماز گذاری آنست که چندانی خواند که نماز بوی روا آید و آن
مقدار که نماز بوی روا بود چند است و در شرح طحاوی و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده ابو الحسن کرخی
روایت کرده که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از نسخها از خواجه ابو الحسن نوری
رحمة الله علیه همچنین روایة است که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست حکایت کنند که دو کس
از شاگردان امام اعظم رحمة الله درین مسئله مباحثه کردند به پیش بشر حافی باز گشتند بشر گفت کرخی
باید که چندانی بخواند که اگر مستمعی گوش بر دهان وی نهد بداند که چه میخواند اما صحیح و درست تر آنست که
خواجه ابوبکر فضل بخاری و فقیه ابو جعفر سندوانی و خواجه امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که
چندانی بخواند که خود بشنود یا دیگری را بشنواند و هرچه کم ازین بود آن همچنین بود که مجمجه باشد حق جنبانیدن
و بمجمجه نماز روا نبود مسئله ترتیب میان رکن و رکن واجب است مراعات ارکان بالاتفاق واجب است
چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعده و تعدیل ارکان بر قول ابو یوسف و شافعی
رحمهم الله فریضه است و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست
که رسول علیه السلام در مسجد نشسته بود که اعرابی درآمد و نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیاورد چون نماز تمام کرد
رسول فرمود قم فصل فانک لم تصل برخیز و نماز بگذار که تو نماز نگذاردی اعرابی آن نماز را باز گذارد

و تعدیل ارکان بجا نیاورد باز فرمودش که قم فصل فانک لم تصل اعرابی چون نماز تمام کردآن نماز را
باز گذارد و تعدیل ارکان را بجا نیاورد رسول علیه السلام این حدیث فرمود همچنین تا سه بار فرمود چهارم بار اعرابی
عجز ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من بیش ازین نمیدانم گذاردن رسول علیه السلام تعدیل ارکان در آموختش
بعد از آن نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا آورد انگاه رسول علیه السلام ماندش تا برفت پس معلوم آمد که
تعدیل ارکان فریضه است وعن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
من صلی صلوة ولم یتم رکوعها وسجودها لا یجوز صلوته جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه روایت
میکند از رسول علیه السلام که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد نماز وی روا نبود پس معلوم آمد
که تعدیل ارکان فریضه است اما امام اعظم و امام محمد رحمهم الله گفته اند که انچه رسول علیه السلام فرموده است
از راه فضیلت و کمال رانه از راه فرضیت را دلیل بر آنکه فرموده است قال علیه السلام لا صلوة
لجار المسجد الا فی المسجد رسول علیه السلام فرمود که نیست نماز همسایه مسجد را جز در مسجد قال علیه السلام لا صلوة
للمرأة الناشزة که رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مر زن خشم گرفته را قال علیه السلام لا صلوة للعبد الآبق
پیغامبر فرمود که نماز نیست مر بنده گریخته را قال علیه السلام لا صلوة فی الارض المغصوبة پیغامبر
فرمود که نیست نماز در زمین غصبی قال علیه السلام ولا صلوة فی الثوب المغصوبة پیغامبر فرمود که
نیست نماز در جامه غصبی قال علیه السلام لا صلوة للمنفرد خلف الصفوف پیغامبر فرمود نماز نیست
مر انکسی را که در آخر صف تنها ایستد درین جمله احادیث این همه نماز گذارنده از عهده نماز بیرون آیند و
از فرضیت بر ایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبود ش که دیگران را بود اینجا نیز هر که نماز
گذارد و تعدیل ارکان بجای نیارد نماز وی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش که تعدیل ارکان
بجی آورده باشد و دیگر آنکه رسول علیه السلام اعرابی را امید داد تا نماز تمام میکرد و انگاه میگفت که برخیز نماز گذار که تو
نماز نگذارده اگر نماز اعرابی ناروا آمدی رسول علیه السلام رنج و مشقت وی را روا نداشتی هم از ابتدا او وی را فرمودی
که همچنین گذار چون میماندش تا نماز تمام میکرد انگاه فرمودش که نماز همچنین گذار پس معلوم آمد که تعدیل
ارکان فریضه نیست واجب است و دیگر حدیث قم فصل حدیثی مشهور است واجبی تقاضا کند و حدیث
جابر بن عبد الله حدیثی واحد است سنتی تقاضا کند و فریضه رکوع و سجود با آیه دانستیم قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا و تعدیل ارکان بحدیث اگر گوییم که تعدیل ارکان فریضه است زیادت
کرده باشیم حدیث را بر آیه و اینچنین نشاید و همچنانکه حدیث روایت میکند ما نیز حدیث را روایت میکنیم
در حدیث آمده است که رسول علیه السلام در مسجد نشسته بود با صحابه کرام اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل

ارکان بجا نیاورد و چون وی نماز تمام کرد از مسجد بیرون رفت یکی از صحابه برخواست که او را در حق وی طعنه زند که این شخص نماز را نیکو
نگذارد و رسول علیه السلام فرمود که در حق نمازگذارندگان طعنه مکنید یک کس بیرون رود و بیند آن نمازگذار وی خریداری کنند
ابوهریره رضی الله عنه گفت من بیرون آمدم و آن نمازگذار وی خریداری کردم از ده درم نقره و آغاز کردم بهزار درم نقره
رسانیدم اعرابی گفت قصد و ناز مکن که اگر همه دنیا و آنچه در دنیا است بمن دهی من ثواب این دو رکعت نماز نفروشم ابوهریره
گفت در آمدم و آنچه اعرابی گفته بود با رسول الله صلی الله علیه وسلم باز گفتم رسول علیه السلام فرمود که من نگفتم که در حق نمازگذارندگان
طعنه مکنید چون رسول علیه السلام نمازگذارنده فرمود وی تعدیل ارکان بجای نیاورده بود بسبب معلوم شد که تعدیل ارکان
فریضه نیست **مسئله** تعدیل ارکان چیست ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته است که اتمام رکوع و سجود و تعدیل ارکان واجب است
خواجه عبد الله جرجانی رحمة الله گفته که اتمام رکوع و سجود سنت است بدانکه تعدیل ارکان را از عدل گرفته اند هر که در نماز عدل
ارکان بجا آرد از عدل پروردگار ایمن شود و مستحق فضل و رحمت پروردگار شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که هر که نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیارد اولیتر آن بود که آن نماز را باز گرداند از برای آنکه اعرابی را رسول علیه السلام نماز
باز فرمود گذاردن که وی تعدیل ارکان بجا نمی آورد **مسئله** تا کجا است تعدیل ارکان چند است بقول ابو یوسف رحمه
و شافعی رحمهما الله فرض است و بقول محمد رحمة الله کراهت شدید شنیده است از امام اعظم رحمة الله درین مسئله چهار روایت است
یک روایت آنست که گر بنده بنگرد و بداند که وی از رکنی برکنی نقل میکند این از وی تعدیل ارکان بود و اگر نگرد و در شک افتد که از
رکنی برکنی نقل میکند یا نی این از وی تعدیل ارکان نبود و دیگر روایت آنست که چون از رکوع بقومه برسد یکبار است یا از سجده بقعده برسد
یکبار تسبیح است این از وی تعدیل ارکان است و در منتقی از امام ابو حنیفه رحمة الله روایت است که اگر مسلمانی بر بالین یا بر بالشت سجده کرد
اگر آن بالین یا آن بالشت را از زیر سر وی بکشند وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم وی نیابت دارد و از عهده بیرون آید
اما این قول ضعیف است و برین عمل نشاید کردن و دیگر روایت آنست که چون سر از سجده اول بردارد چندانی که تیغ در میان
حاصل شود آنگاه وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم نیابت کند اما در صلوة خواجه امام بکر زرنکری رحمة الله آورده است
که مراد از حاصل شدن تیغ آنست که قبضه بر زمین بود و نوک تیغ بر پیشانی **مسئله** دو سجده بیکی ختم کردن چه حکمت
است اشکال آید که قیام و رکوع یکی آمد سجده دو حکمت چیست مشایخ رحمهم الله تعالی درین سه قول گفته اند یک قول آنست که
قیام اقرار است بشکستگی و رکوع اقرار است بر افکندگی و سجده گواه داشتن است بر بندگی این جواب حکمت است شیخ ابو
القاسم حکیم رحمة الله گفته است که هر چیزی خرد بها خوانید و هر چیزی که ترویج کند گواهان خواهند چون دعوی بندگی
در سجده با گواه داشتن است بر بندگی و جواب بلی اصول آنست که چون امر آمد از حق سبحانه و تعالی مر ملایک را تا آدم را
سجده آرند **قوله تعالی** واذ قلنا للملئکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ملایک همه سجده آوردند مگر ابلیس علیه
اللعنة که سجده نیاورد چون سر از سجده اول برداشتند شکر بی کردن گشتی عزازیل را دیدند بیجان است

استاده شکر از برای این سجده دیگر آوردند پروردگار عالم از ایشان قبول کرده و بر ما فریضه گردانید و این سوال
از امیرالمؤمنین علی روایت کرده اند رضی الله عنه داد و حکمتی چنین گفته است هر دو سجده که در سجده اول که روی
بر زیر است بر خاک نهادی دلیل جز اشارت است بر آنکه مرا از خاک آفریده است و سر بر آوردن اشارت است که مرا
بر خاک دارد و باز زنده ام و در سجده دوم اشارت است که بازگشت من بخاک بود بقول خدا عز و جل **قوله تعالی**
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری **بیت** ای ز خاکت آفریده خاک باید ار باشی
خاک بودی خاک گردی در میان هوشیار باش چون از علی رضی الله عنه جوابی آمده است علما رحمهم الله گفته
اند و حکمتهای دیگر بیرون آورده اند شش جواب دیگر بگواه اند و استنباط کرده اند یکی حکمت آنست که مشرکان
مر معبود باطل خویش را یک سجده می آوردند مر موحدان را فرمان آمد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان یک سجده
می آوردند و شما دو آرید تا عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود و در رکوع یکی آمده است چه ایشان رکوع از زنده
نکنند بهمین یک سجده مومنان را مخالفت فعل ایشان آمد پس صفت و کر حاجت نیفتاد مر مخالفت را حکمت دوم
آنست که چون روز میثاق بلی گفتند فرمان آمد که دعوی راستی تانبه سجده بیارید بعضی سجده آوردند و بعضی
چون آن بندگان سر بر آوردند دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند یافتن توفیق سجده مر خدای عز و جل را شکر آوردند
باز بسجده رفتند آنکسانی که سجده اول نیاورده بودند بعضی از ایشان پشیمان شدند سجده دوم باز آوردند هر که هر دو را آورد
مسلمان بود و مسلمان آمد چون پسر مسلمان بمیرد هر که هر دو نیاورد کافر بود و کافر بمیرد هر که اول آورد و دوم نی
مسلمان بود و بدبختی باز کافر بمیرد هر که اول نیاورد و دوم آورد کافر بود باز مسلمان شد چون روز میثاق موحدان
دو سجده آوردند فرمان آمد که شما در نماز هر دو سجده آرید تا عبادت شما موافق بود مر روز میثاق را شکر بود و نعمت ایمان را بود
لقا را توحید را حکمت سیوم آنست که آدم معصوم را سیصد سال از بهشت بیرون بدنیا در محنت فرستادند سیصد سال گریست و نماز
خواست در سجده بود و عذر میخواست که جبرئیل امین آمد و بشارت قبول توبه آورد و گفت سر برآر تا بشارت رسانم چون سر بر آورد
بشارت شنید و باز بسجده رفت شکرانه آن حال را دو سجده آورد یکی از جهت عذر را و یکی از جهت شکر را امر فرمان شد که پدر را
موافقت کنید تو در نماز دو سجده آرید حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت اعلی را آرزوی مصطفی صلی الله علیه و سلم بود
وی را معراج بردند تا اهل آسمان وی را ببینند ملائکه در قیام و در رکوع و سجود و قعده بودند وی را دیدند آنها که بسجده بودند فرمان آمد
که سر برآرید تا وی را ببینند سر بر آوردند و او را دیدند چون باز گشت ایشان بسجده بود باز گشتند همه را در یک فعل دیدند
ساجد ایشان را در سجده وی را فرمان آمد که امت محمد را بگو تا قیام و رکوع و قعده یکی آرند و سجده دو چنانکه ایشان دیدی تا ثواب
عبادت همه ملائکه ایشان را کرامت کنم حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که منقاد فرمان خداوندیم و
سجود گواهان دعوی و در شریعت چنانست که دعوی یکی بود و گواهان دعوی دو گواه اند در نماز حکمت ششم آنست

حکمت ششم آنست که در رکوع خدمت است و در سجود قربت است قوله تعالی واسجد واقترب که قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرب
ما یکون العبد من ربه اذا سجد و خدمت از بنده است مر خدای را عز و جل و قربت از خدا است مر بنده را آنچه از بنده بود و بی‌نیکی
بسیار گیرد و این قبول باری بنیاز میرا و آنچه از وی بود مر بنده را دو کرد و آنید از جهت قبول بنده و نوازش اما بعضی از علما اصول
گفته اند که چون از ملک تعالی امر آمد مر ملایک را که سجده آرید مر آدم را همه امتثال نمودند و فرمان بجا آوردند و سجده کردند ولیکن ایشان
را معلوم نبوده بود که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسیدند و بر خودی باشیدند چون سر از سجده برداشتند هر از ابلیس دیدند
استاده مانده شکرانه آن حال را یک سجده دیگر کردند خداوند عز و جل از ایشان قبول کرد و بر ما فریضه گردانید این دو سجده
و آن سجده حق را بود یا آدم را خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که آن سجده حق را بود و آدم در حق قبله بود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن سجده تحیت بود و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از برای
انکه امر بود مر ملایک را از خداوند عز و جل بدوران سجده مر آدم را صلوات الله علیه که آدم را سجده آرید اما جواب فقها
که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که سجده تعبدی است محض در وی حکمت نشاید طلبیدن دلیل بر آنکه اگر مسلمانی مر دیگری را
قیام آرد و رکوع آرد و حلال دارد کافر نشود اما اگر سجده آرد و حلال دارد کافر شود **مسئله** آوردن سجده مبارک
است و دلیل بر سجده ساحران فرعون که یک سجده بیاوردند خداوند را بی طهارت و بی مجاز مجلس وی نعیم قبلا صدر بهشت
یافتند و ترک سجده نامبارک است دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که یک سجده نیاورد ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن
از ترک سجده نبود از ناکرده بدان فرمان بود عمر بن عتبه رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده آرد مر خدای را خدای تعالی وی را
بقیامت یک کافر را فدا وی دهد تا بدوزخ اندازد و خود نجات یابد و بدین سخن نظر میکنید که چون پدر ملت ابراهیم
خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه خواب دید که فرزند را قربان کن ذبیح را برد تا آنجا که فرمان بود ذبیح دیگر
بر زمین نهاد و آن صورت سجده بود نه حقیقت سجده خدای تعالی فدا فرستاد **قوله تعالی** وفدیناه
بذبح عظیم بنده مومن چون سجده آرد خدای عز و جل را اگر خداوند تعالی کافر را فدا دهدش بقیامت بیاورد و بدوزخ
اندازد و خود نجات یابد هیچ عجب نبود **مسئله** سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر عمل زاهد صحابه چون عبدالله عمر
و عبدالله مسعود رضی الله عنهم که ایشان چون بسفر و بازار رفتندی خاک با خود بردندی و در کشتی نشستندی خاک بر
سجده می آوردندی از ایشان سوال کردندی که ای یاران رسول علیه السلام چه معنی است که بخاک تقرب می نمائید ایشان
گفتندی که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیه را برخواندی **قوله تعالی** منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم
تارة اخری **بیت** ای ز خاکت آفریده خاک باش بیدار باش خاک بودی خاک گردی در میان هوشیار باش و بس
معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر است **مسئله** در تطوعها و سنتها و چهار رکعتی بر قول امام اعظم
رحمة الله و ابو یوسف بر سر دو رکعت نشستن واجب است و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمة الله فرض است فرایضها

وجه قول محمد و زفر و شافعی رحمهما الله آنست که هر شفعی نماز است علاحده و هر دو رکعتی نماز است علاحده دلیل
بر آنکه قرائت شفع اول از شفع دوم نیابت ندارد و قرائت شفع دوم از اول هم نیابت ندارد دلیل بر آنکه هر شفعی نماز علاحده است
باید که بهر دو رکعت نشستن فریضه بود اما امام اعظم و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند چون فریضه چهار رکعتی بیک قعده
روا می آید سنت و تطوع بطریق اولی بود که بیک قعده روا آید و اگر گوئیم که در بنای سنت و تطوع را ترجیح نهاده باشیم
بر فریضه و این چنین نشاید دلیل بر آنکه اگر مسلمانی سنت را بماند مستحق عقوبت شود ولیکن قضا از آن سنت بروی نبود و اگر
فریضه را بماند قضای آن بروی بود و اگر قضای بر خود نه بیند کافر شود **مسئله** در فریضه چهار رکعتی بهر دو نشستن
امام کرخی از اصحاب ما رحمهم الله روایت میکند که سنت است ولیکن در معنی وی واجب است و بسیار جائی اسم سنتی بود و در وی
معنی واجب بود و بسیار جای که اسم واجبی بوده ولیکن در وی معنی فریضه بود چنانکه گویند نماز رسیده رسیده شد بروی نماز واجب
و چون مال شد گویند زکوة بروی واجب شد و چون مال شد گویند حج بروی واجب شد و چون ماه رمضان در آید گویند روزه
بروی واجب شد و چون جنابت رسد گویند غسل واجب شد این همه را اسم واجبی گویند ولیکن در وی معنی فریضه است
اسم سنتی است ولیکن در وی معنی واجب است هر سنتی که مضاف بود به یک رکن نماز بماندن وی سجده سهو واجب شود
رکوع و سجود و هر سنتی که مضاف بود بسوی کل نماز بماندن وی سجده سهو واجب شود چنانکه قعده اول چون نشستن شفع اول
شود و چون نه چیزی است از شفع دوم شود پس وی مضاف آمد بکل نماز بماند او در آخر او سجده سهو واجب شود و شیخ الاسلام
علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته است که مسافر را بهر دو نشستن فریضه است مقیم را باید که واجب بود و فقیه جعفر رحمة الله علیه گفته است
که قعده آخر نشستن فریضه است پس قعده اول باید که مقیم را واجب بود و خواهر زاده رحمة الله علیه گفته است که این نماز
دو رکعت بوده است مقیم را بسبب اقامت چهار شده است دلیل بر آنکه مسافر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت میگذارد
نماز بیرون آید و از فرضیت بروی چیزی باقی نماند باید که مقیم را بهر دو نشستن واجب بود تا اصل شود
اصل و زوائد **مسئله** مسلمانی سنت و یا تطوع چهار رکعت میگذارد و بر سر دو بقدر تشهد ننشست
سیوم برخاست یاد شد آمد باز گردد یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله باز گشتن بدعت بود و بقول ابو یوسف رحمة الله
باز گشتن مستحب بود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله فریضه بود اگر باز گشت و همچنان نماز تمام کند
بقول امام اعظم و ابو یوسف رحمة الله نمازش روا بود و سجده سهو واجب شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله
نمازش روا نبود اما استادان متاخران گفته اند که باز گردد و نماز را بر وجهی تمام کند که اجماع روا آید اولیتر آن است
که در روای وی اختلاف بود **مسئله** در فریضه چهار رکعتی در دو می آخر فاتحه خواندن را اختلاف است حسن
از امام اعظم رحمة الله روایت میکند که واجب است و امام ابو یوسف از امام اعظم رحمة الله روایت میکند که
سنت است محمد حسن رحمة الله گفته است که مخیر است آمده وجه قول حسن بن زیاد رحمة الله

رضی الله تعالی عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام در دوی آخر فاتحه همیشه خواندی که رخساره مبارک علیه السلام می جنبیدی
وقتی بودی که ما را حرف با کلمه تلقین فرمودی چون این خبر با امام اعظم رسید فرمود که فعل مواظبت رسول علیه السلام من غیر ترک
واجبی تقاضا کند و از اینجا است که حسن زیاد از امام اعظم رحمه الله روایت میکند که واجب است و وجه قول ابو یوسف
آنست که مرویست از صدیق و محکی است از امیر المومنین عمر رضی الله عنه که ایشان گفته اند که با در دوی از فاتحه بطریق
دعا خواندی چون این خبر با امام اعظم رحمه الله رسید گفت ایشان که رضی الله و خلیفتان رسول علیه السلام اند کرده ایشان
صواب بود و فعل ایشان سنتی تقاضا کند و از اینجا است که ابو یوسف از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که سنت
است و وجه قول امام محمد رحمه الله تعالی آنست که از امیر المومنین علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما روایت است که
ایشان گفته اند در دوی آخرین فاتحه را بطریق تسبیح خواندی چون این خبر بمحمد حسن رسید گفت ان شاء قرأ و ان شاء سبح
و ان شاء سکت اگر این واقعه امام را افتد در دو رکعت آخر فاتحه نخواند باید که بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی عمل کند
و سجده سهو نیارد که اگر سجده سهو را بیارد مسبوقانی که در قفای وی باشند متابعت کنند بر قول ابو یوسف نماز
مسبوقان تباه شود و اگر تنها گذارد متابعت در غیر محل کرده اینجا بر مسبوقی متابعت نبود و اگر تنها گذارد را افتد
باید که بر قول حسن زیاد رحمه الله تعالی عمل کند و سجده سهو بیارد تا بیقین العهده بیرون آید مسئله اللهم انا نستعینک
خواندن در وتر واجب است اما در قرائة قرآن بودن مر صحابه را اختلاف است نزدیک امیر المومنین عمر و ابی کعب رضی الله تعالی عنهما
از قرآن است و در مصحف عبد الله مسعود رضی الله تعالی عنه آورده است که از قرآن است در حق دو سورت اول سورة اللهم
انا نستعینک تا من یفجرک و دوم سورة اللهم ایاک نعبد تا ملحق این هر دو را در مصحف خویش ثبت کرده اند عبد الله مسعود ثابت در شرح
طحاوی از امام محمد رحمه الله روایت است که جنب و حائض و نفسا را نشاید خواندن که در وی شبهه قرآن است اما مطلق
قرآن نیست که نماز بوی روا آید پس مشروع شد خواندن وی در وتر در رکعت آخر تا اگر از قرآن بود حق وی گذارده شود
و اگر از وی سهوا نخواند سجده سهو لازم شود خواهر امام بکر خواهر زاده رحمه الله علیه گفته است که یاد داشت عدد رکعات واجب است
مسئله تکبیرات نماز جنازه فریضه است و تکبیرات نماز عید واجب است سجده تلاوت بر قول علما ما رحمهم الله
واجب است و بقول شافعی سنت است سجده سهو بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که سنت است زیرا که تا جبر
وی سجده سهو واجب نشود و الظاهر روایة آنست که واجب است که سنت را فوت آن نبود که نقصان
از فریضه برگیرد و وی نقصان از فریضه برمیگیرد مسئله قعده آخیره نشستن فریضه است
و قرائة تشهد خواندن بقول علما ما رحمهم الله تعالی واجب است و بقول شافعی
رحمه الله فریضه است و لفظ سلام بقول شافعی فریضه است و بقول علما ما رحمهم الله
فریضه نیست واجب است وجه قول شافعی آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام تحریمها التکبیر و تحلیلها

التسلیم رسول ع فرمود که تکبیر اول حرام کنند کارها دنیا است و سلام حلال کننده کارهای دنیا است
چون رسول ع تکبیر اول را بسلام نگزمود پس چون تکبیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر
آیدن نماز بود و این بیرون آمدن نماز است اما علمای ما رحمة الله گفته اند که ما فرضیت تکبیر اول را بآیت دانسته ایم
قوله تعالی و ربک فکبر و قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول اما سلام
را آیتی نیست حدیثی واحد است دلیل بر آنکه اعرابی بحضرت رسول ع اندر آمد و گفت یا رسول الله مرا
ادب طهارت و نماز بیاموز رسول ع آداب طهارت و نماز آموختش و چنین گفت که چون نماز گزاری
و قعده آخر مقدار عبده و رسوله رسانی نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و اعرابی سوال کرد از رسول ع
که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا نی رسول ع فرمود که نی اگر لفظ سلام فریضه بودی
رسول ع در تبلیغ آن تقصیر نکردی و عن عبد الله مسعود رضی الله عنه عن النبی ع انه قال اذا رفعت رأسک
من السجدة الاخیرة و قعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک چون سر از سجده آخر بر آوردی و قعده آخر باستقرار
عبده و رسوله رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو پس دانستیم که لفظ سلام واجب است اگر لفظ
سلام فریضه بودی رسول ع گفتی که لفظ سلام فریضه است مسئله سلام از نماز است یا نی خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله
گفته است که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ رکنی را نیت علاحده شرط نیست و سلام را نیت علاحده شرط است
پس باید که از نماز نبود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که سلام از نماز است دلیل بر آنکه بتاخیر وی سجده
سهو واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول مالک رحمة الله یکی و بقول زهری رحمة الله سه و بقول علمای ما
رحمهم الله دو وجه قول مالک آنست که روایت میکند سهل ساعدی و مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول ع در نماز
یکروی سلام بیش نگفت علمای ما رحمهم الله گفته اند که سهل سعدی خورد سال بود و مادر مومنان عائشه با زنان
بودی و سنت آن بودی که زنان در آخر صفها ایستادندی و بروزگار بزرگان را عادت آن بودی که یکروی
سلام بلند گویندی از برای اعلام قوم را و یکروی سلام نرم گویندی آن بودی که رسول ع بلند گفت ایشان
شنیده بودی و آنروی که نرم گفت ایشان نشنیدند چنین دانستند که رسول ع یکروی سلام گفت اما وجه قول
زهری رحمة الله آنست که چون بر یمین سلام گفتی و بر یسار سلام گفتی به نیت امام پیش روی خود نیز باید
گفتن اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آنست که سلام دو بیش نیست
و بر اجماع صحابه عمل کردن فاضلتر بود و سلام شش صفت دارد سلام قرآن است سلام تحیت است سلام
واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآن آنست قوله تعالی
سلام قولا من رب الرحیم و سلام تحیت آنست که در التحیات میخوانیم که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

و سلام واجب آنست که بعد از فراغ نماز دهی اما سلام سنت آنست که سلام دهی و سجده سهو بیاری اما سلام نسیان آنست
که سلام را فراموش کنی و پای بر ننهی سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که از فریضه چیزی بر من باقی است
تواند که بنا کند ما دام که سخن و بنا نگفته باشد اما آنچه سلام ناسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز
است و محمد حسن رحمة الله بر این اصل مسایل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز ظهر میگذارد در بر دو و سلام داد
به پنداشت آنکه جمعه میگذارد یا سنتی دو رکعتی نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند **مسئله** سلامی
نماز شام میگذارد در بر دو و سلام داد به پنداشت آنکه سنت میگذارد نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند
مسئله سلامی وتر میگذارد در بر دو و سلام داد به پنداشت آنکه تراویح میگذارد نمازش تباه شود نتواند
که بر آن نماز بنا کند **مسئله** مسافری نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود در بر دو و سلام داد به پنداشت آنکه
همچنان مسافر است نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند مسبوق سجده های سهو امام را متابعت کند
لیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد و چنان دانست که همچنان می باید کردن نمازش تباه شود
نتواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته آمد **مسئله** بیرون نماز سلام فاش باید داشتن بنا بر حدیث
رسول عم که ثواب سلام را با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرین کرد **قال** علیه الصلوة والسلام
افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بالسلام رسول عم فرمود
که فاش دارید سلام را در میان خود و بنشانید طعام بدهید و قرابتی پیوسته دارید و شب نماز گذارید وقتی که مردمان خفته
باشند تا سلامت در آید در بهشت **قال** علیه السلام ابخل الناس من بخل بالسلام رسول عم فرمود که بخیل ترین مردمان
آنست که بسلام بخیلی کند **قوله** علیه السلام السلام ثم الکلام ثم الرفیق ثم الطریق **مسئله** بر زنان سلام نباید
گفتن یعنی بر زنیکه عقد وی بر تو حرام آید بر وی نشاید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک نباید و بر زنی که عقد وی بر تو حرام آید نبود بر وی سلام نشاید گفتن
و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نباید آنهائی که عقد ایشان بر هر مردی حرام باید بود کیانند خدای عز و جل
در قرآن مجید فرموده است **قوله تعالی** حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم الی آخر الآیة
ایشان جمله یازده اند مادر است و دختر و خواهر و خاله و عمه و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و زن پدر
و زن پسر بر اینها سلام شاید گفت و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید **مسئله** بر امردان سلام
نمی شاید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نباید **مسئله** در استحسان آورده است که اگر کسی بر کسی
بطلب چیزی سلام گوید علیک واجب نباید **مسئله** توانگر را برای مال وی عزیز نشاید داشتن و سلام نشاید
گفتن که رسول عم فرموده است که هر که توانگر را برای مال وی عزیز دارد و سلام کند چهار دانگ دین خود را خراب
کرده باشد **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه و اگر توانگر سلام گوید

علیک واجب آید و اگر توانگر را سلام گوئی برین نیت باید گفتن اگر از تو کلان تر بود پروردگار را عبادت بیشتر
آورده باشد و اگر از تو خوردتر باشد بدین نیت سلام باید گفتن که معصیت از من کمتر کرده باشد **مسئله**
دیگر سلطان را وقت داد و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت فتوی نوشتن و خطیب را وقت خطبه خواندن
و عالم را در وقت علم درس کردن سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام گوید بر ایشان علیک واجب نباید **مسئله**
اگر جماعتی فساد میکنند بر ایشان سلام گفتن شاید یا نی بر قول امام اعظم رحمه الله شاید و بر قول صاحبین نشاید
وجه قول ایشان آنست که این جماعتی عاصی اند و مستوجب عدل و عقوبت پروردگار اند و سلام رحمت پروردگار
است پس بر ایشان نشاید گفتن اما امام اعظم رحمه الله گفته است که ایشان عاصی اند و سلام رحمت پروردگار
رحمت از برای عاصیان است وجه دوم آنست که چون بر ایشان سلام گوئی ایشان بجواب سلام
مشغول شوند در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود و سلام بر
شش وجه است بر پادشاه اطاعت است و بر عالمان توقیر است و بر والدین حرمت است و با اقربان
پیوستن رحم است و بر کودکان آموختن است و بر اهل خانه سنت است و خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه
حدیثی روایت کرده است با سنادی درست از رسول علیه السلام که هر که از بامداد از خانه بیرون آید و برادر مومن را سلام
گوید خداوند عز و جل ثواب آزاد کردن بنده در دیوان وی ثبت کرداند و **در وصایا** امیر المومنین علی
رضی الله عنه آورده است که اگر یک بر یک مومن سلام گوید خداوند عز و جل ثواب ده بنده آزاد کردن در
دیوان وی ثبت کرداند و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که سلام گوینده را بیست ثواب دهند و علیک
گوینده را ده ثواب دهند بروی اشکال گوید که سلام گفتن سنت است و علیک گفتن فرض کفایت از چه
معنی است که مر سنت را ثواب بیشتر از فریضه بود گفته اند که آن بنده ابتدا بخیر کرده است **قال النبی**
علیه السلام الدال علی الخیر کفاعله و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین آورده است **مسئله**
سلام چگونه باید گفتن بقول شافعی رحمه الله سلام علیکم و بقول علماء ما رحمهم الله السلام علیکم و رحمة الله وجه قول
شافعی رحمه الله آنست که خدای تعالی میفرماید **قوله تعالی** سلام قولا من رب الرحیم اما علماء ما رحمهم الله گفته اند
که سلام گفتن سنت الهی است که شب معراج خدای تعالی بی کام و بی زبان برسول علیه السلام گفت السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر کسی را غیر السلام علیکم گوید بتنوین و بالف لام جواب لازم نشود اگر کسی گوید السلام علیکم
باجماع علیک واجب آید شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اگر کسی بر تو سلام گوید که السلام علیکم جواب باید
گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و اگر وی گوید السلام علیکم و رحمة الله جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و اگر وی
این جمله گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و علی عباد الله

الصالحین وازین زیاده نکنید مسئله اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند باسلام مرد و مصافحه نیز وازعلیک نیابت دارد یا نی خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته که اگر تقدیم و تاخیر افتاده باشد از علیک نیابت دارد و اگر برابر افتاده باشد نیابت ندارد مسئله جماعتی بجای نشسته اند یکی آمد و بر ایشان سلام گفت بر همه علیک لازم شود و اگر یک کس جواب گفت از کردن همه ساقط شود ولیکن ثواب همان علیک گوینده را بود و اگر یک کس را تعیین کرد و سلام گفت جواب بر همان کس لازم شود مسئله سنت سلام انست که کلان تر بر خورد تر گوید که پیغامبر بر صحابه سلام کردی و هیچکس از صحابه بر پیغامبر علیه السلام نتوانستی که در سلام پیش دستی کردی هر که پیش گوید بر دیگری سلام آن از وی افکندگی و شکستگی بود هر که توقف کند تا دیگری بر وی سلام گویدان از وی تکبر بود و خویشتن بینی در حدیث آمده است که نشان آخر زمانه آنست که تا یکدیگر را نشناسند سلام نکنند و شهری بر روستائی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد و هر که بجاه و نعمت زیاده باشد سلام بر آن کس بود که رسول ع فرموده است که من این ادب را از پروردگار خود را در آموختم که خداوند عزوجل در شب معراج بر من اول سلام فرمود که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مسئله چون بمسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یا نی مشایخ بلخ رحمه الله گفته اند که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه گفته است که نشاید و مشایخ ماوراء النهر رحمه الله گفته اند که نشاید خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله علیه گفته است که اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و یا تسبیح گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بجواب مشغول شوند تا در عین معصیت عبادت کرده باشد و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود مسئله چون سلام گفتی دست باید دادن که دست دادن سنت است ولیکن کف در کف باید نهادن و سر انگشتان نشاید گرفتن که تشبیه میشود با فعال رافضیان مسئله بحدیث آمده است از رسول علیه الصلوة والسلام که چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف نهند و جنبانند گناهان از ایشان همچنان فرو ریزد که برگ از درخت ریزد خواجه امام ظهیری اوزجندی رحمة الله علیه حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا رسول علیه الصلوة والسلام که چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف یکدیگر نهند و یکبار صلوة گویند از گناهان همچنان پاک شوند که گوئی همین ساعت از مادر آمده اند مسئله چون سلام گفتی بر سر و بر روی و دست کشتن و پیشانی قبله شاید دادن یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله شاید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نشاید وجه قول امام ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون جعفر طیار رضی الله عنه از حبش نزدیک رسول ع آمد رسول علیه الصلوة والسلام بر میان دو ابروی

وی قبله داد اگر روا نبودی پیغمبر عالم علیه الصلوة والسلام عمل نکردی و امام اعظم ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که آن ابتدای اسلام بود و باخر رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده و آن منسوخ شده است والله اعلم باب

پنجم در بیان سنت های نماز بدانکه موجب مذهب سنت و جماعت نیست که معنی مذهب

و سنت چیزی بود که بافعال و اقوال رسول علیه الصلوة والسلام ثابت شده باشد و صحابه محترم رضوان الله علیهم اجمعین
بران رفته باشند و جماعت جمع مومنان باشند چنانکه امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه و صحابه وی رحمهم الله و امام شافعی
و اصحاب وی رحمهم الله اجمعین ایست مذهب سنت و جماعت بر سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام مواظبت باید نمودن

حدیث قال النبی علیه الصلوة والسلام من واظب علی سنتی اکرمه الله تعالی باربع کرامات المحبة فی
قلوب البررة والهیبة فی قلوب الفجرة والسعة فی العیش والثقة فی الدین رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هرکه بر سنتهای من مواظبت نماید خداوند عز وجل وی را چهار چیز کرامت کند اول دوستی وی
در دل بزرگان دارد دوم هیبت وی در دل بدان دارد سوم روزی را بر وی فراخ کرداند چهارم
وی را در دین فقیه کرداند **قال** علیه السلام رحمة الله علی خلفائی قیل من خلفائک یا رسول الله **قال** علیه السلام
الذین یحیون سنتی ویعلمونها فمن جاءه الموت وهو فی طلب العلم لیحیی به الاسلام بینه وبین الانبیاء درجة واحدة رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که رحمت خدای تعالی عز وجل بر خلیفگان من باد سوال کردند از رسول علیه الصلوة
والسلام یا رسول الله خلیفگان شما کیانند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان اند که سنتهای مرا زنده دارند و بیاموزند
دیگران را پس هر کرا مرگ بیاید وی در جستن علم بود تا زنده کند بدان مسلمانی را میان او و پیغامبران یکی درجه
و آن درجه نبوت است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی قد امیتت فهو خلیفتی وخلیفة الانبیاء من قبلی
رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هرکه سنتی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفه من است و خلیفه
پیغامبران که پیش از من بوده اند **قال** علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة
ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة رسول علیه السلام فرموده است که هرکه سنتی نهد در میان
امت من سنتی نیکو وی را ثواب بود تا قیامت و هرکه بر ایشان عمل کند وی را نیز ثواب بود و در ثواب شریک
باشند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هرکه سنتی نهد در میان امت من سنتی بد وی را وبال آن
تا قیامت و هرکه بر ایشان عمل کند وی را نیز وبال بود و در وبال هر دو شریک باشند بی آنکه از وبال ایشان چیزی
کم شود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من اجاب سنتی فهو من الفائزین ومن ترک سنتی فهو من الخاسرین
هرکه سنتهای مرا اجابت نماید وی از جمله رستگاران است و هرکه سنتهای مرا بگذارد وی از جمله زیانکاران
است عن عائشة رضی الله عنها عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال من احب علی سنتی اثنی عشر رکعة

فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة ام المومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند
از رسول علیه السلام که هرکه این دوازده رکعت سنت شبانروزی را بگذارد خداوند عز وجل امر فرماید تا بهر این
بنده در بهشت خانه بنا کنند ومراد از ان خانه کوشک است **مسئله** هرکه سنتهای
رسول علیه السلام ببیند برخود وبیارد وی مومن است یعنی هرکه برخود ببیند اما بشومی غفلت نگذارد وبجای
نیارد وی مومن عاصی بود وهرکه نبیند برخود نه بیند وی مبتدع بود وهرکه در اصل نه بیند ونگذارد
که رسول علیه الصلوة والسلام ما برخطا دانسته بود وهرکه رسول علیه السلام را برخطا داند وی مومن نبود
وبجا میخورد در حق وی وعید میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من ترک سنتی لم ینل شفاعتی
رسول علیه السلام فرموده است که هرکه سنتی را از سنتهای من ترک آورد از شفاعت من محروم ولی النصیب باشد
اما مراد ازین ترک ترک اعتقاد است نه ترک بافعال یا فعل نیز نشاید ماندن که شومی ماندن تعلق بود
که باعتقاد سرایت کند وهرکه تارک بفعل بود وی صاحب کبیره بود ورسول علیه السلام وعیده فرموده است در حق
صاحب کبیره که از شفاعت از برای گناهکاران بود که لذت هست **قال** علیه الصلوة
والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی رسول علیه السلام فرموده است که شفاعت من مر اصحاب کبائر را
از امت من **مسئله** سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام بر دو نوع است یکی آنست که
اگر بیاری ثواب یابی واگر نیاری بزهکار شوی وآن سنت موکده است چنانکه بانگ نماز واقامت ونماز بجماعت
ودران سنتهای شبانروزی وسنتهای که در نماز است ومسواک ومسح موزه وبترک مسح موزه بزهکار نشود اما با
مسح موزه بزهکار شود ومسح موزه جایز است ولیکن بآیه عمل کردن فاضلتر بود واین سنت موکد است دیگر
آنکه اگر بیاری ثواب یابی واگر نیاری بزهکار نشوی چنانکه نماز تطوع وروزه تطوع وصدقه تطوع ونماز ضحی
ونماز تهجد وچهار رکعت پیش از نماز دیگر ومانند این **مسئله** هرچه در نماز سنت است اگر ترک کند
تاخیر بوی سجده سهو واجب نشود اگرچه بفراموشی بود اگر بعمدا ماند بزهکار شود وهر سنتی که در ابتدا اجماع
صحابه متفق بوده اند انکار وی کفر بود وهر سنتی که در ابتدا در صحابه مختلف بوده اند وباز متفق شده اند
انکار وی بدعت بود **مسئله** هرچه در نماز مرد را سنت است زنان را بدعت است وهرچه
زنان را سنت است مرد را بدعت است اما این در افعال باشد اما در اذکار همه برابرند **مسئله**
تکبیر اول گفتن فریضه است ودر وقت تکبیر اول دست برآوردن سنت است چون دست برآرد تا کجا برآرد
بر قول طاوس یمانی رحمة الله علیه زبر سر وبر قول مالک رحمة الله علیه برابر سر وبر قول شافعی رحمة الله
علیه تا بکتف وبر قول علمای ما رحمهم الله تا نرمه گوش وجه قول مالک وطاوس یمانی خبری نقل شده الوجه

شافعی رحمة الله علیه انست که روایت میکند ابو حمید ساعدی و عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول علیه
نماز کزارده در وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و علما رما رحمهم الله گفته اند که روا بود که رسول علیه
الصلاة والسلام را ضعفی ظاهر شده بود یا خود را آسایش داد یا از برای تعلیم احکام مرا اما اگر کسی
در وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآرد داند که بنماز اندر آمده میشود اما اگر کسی را که ضعفی نبود
باید که دست تا بنرمه کوش برآرد که روایت میکند انس بن مالک و وائل بن حجر و براء بن عازب
و ابو موسی الاشعری و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه در وقت
تکبیر اول دست را تا بنرمه کوش برآورد و امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که هر جا دو حدیث
معارض افتد تا بتوانیم بهر دو حدیث عمل کنیم چون بر قول این هر کس عمل کنیم بهر سه قول عمل کرده
میشود چنانکه بر قول مالک رحمة الله علیه سر انکشت برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
ساعد دست تا بکتف و بر قول علما رما رحمهم الله کفها دست تا نرمه کوش و امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امید وار چنانکه فردا قیامت امتان
بنده بود که مستوجب عذاب و عقوبت شده باشد و فرشتگان عذاب ویرا سوی دوزخ برند
خطاب از حضرت عزت در رسد که دست از بنده من بدارید که ویرا در خزانه من طاعتی است که ویرا از آن
خبر نیست فرشتگان دست از آن بنده باز دارند چون بنده نجات یابد مناجات کند که الهی بر و که را آن
چه طاعت بود که مرا از این خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسد که بنده از بندگان من در دنیا نماز میگزارد در وقت
تکبیر اول دست تا بکتف برآورده بود و تو ویرا معروف کردی که دست تا نرمه کوش برآر این ثواب آن امر معروف است که ترا
ببرکات آن از آتش دوزخ نجاة دادم پس معلوم شد که دست تا نرمه کوش برآوردن اولیتر بود مسئله در وقت
تکبیر اول دست بر نبه باید نشستن و انکشتان باز و کفها و دست سوی قبله و کتف را از نا دو دارد و سنت انکشت که
دست از بر سر برد و سر ابرو دست نیارد که اگر بیرابر دست آرد این بدعت بود و اگر کسی کتف بالای بار کند خواجه
امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است که در نماز اندر آمده نشود که آن در معنی رکوع با نماز شود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که اگر بیرابر رکوع نزدیک تر است بنماز اندر آمده نشود و اگر بقیام نزدیک تر است بنماز اندر
آمده شود مسئله طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت تکبیر اول دست گشاده باید داشتن و مراد
گشاده داشتن انکشتان است چنانکه مشت بر نیارد و بیخ بر نیارد و انکشت فرو دست نهد چندین که بجا ی نعقد برآرد و چون
کسی فرو دارد و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که در گشاده و داشتن انکشتان چندین که تکلف نکند چنانکه سعید ابن
رحمة الله علیه گفته است که بدو جای تکلف باید کردن یکی در وقت رکوع انکشتان باز دارد و از آن تو انفی کیرد دیگر وقت کند

تا خم از ران بیرون رود و نیز خم از دستها بیرون رود و دیگر در سجده انگشتان سخت شفقت دارد تا سر هر
انگشت وی سوی قبله بیاید بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی ؑ اذا سجد العبد المؤمن سجد کل عضو منه
فلیوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول ؑ فرموده است که چون بنده سجده آرد مر پروردگار را باید که با همه
اعضا سجده آرد و بس که سوی قبله آرد از اعضا خود تا هیچ عضوی از قبله تافته نشود تا تواند مسئله تا ماموریم
به بست و یک سر بسجده آوردن خداوند عز و جل را که انگشت دست ده و ده سر انگشت پای و یک سر اصل و بعضی بیست
و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر زانو مسئله سه جای دست برهنه داشتن سنت است یکی در وقت تکبیر اول
دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در روی دست نهد و مسلمان نهد ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه گفته
است که من این سه سنت را اقامت کردم پروردگار مرا سه چیز کرامت کرد یکی آنکه در جمله خلایق عزیز شدم دوم آنکه
توانگر شدم سوم آنکه مقتدای عالمیان شدم مرویست که بعد از وفات امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه چند کس بودند
که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه بوده است در عهد وی ظالمی بود وی را بند کرد
و با وزجند فرستاد در راه چون وقت نماز اندر آمدی بندها از خواجه گشاده شدی طهارت ساختی و اگر
آب نبودی تیمم کردی و بانگ نماز و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی آن موکلان جماعتی سبز پوشان دیدندی
که بیامدندی و بخواجه اقتدا کردندی چون نماز تمام کردی خواجه موکلان را گفتی بیائید و این بندها را باز بر من نهید
ایشان گفتندی ای خواجه ما کرامت شما را دیدیم پس زحمت شما بیش ازین معاملت نمیکنیم خواجه مر ایشان را گفتی
من مامور مر پروردگار رایم مر خداوند عز و جل را بجا آوردم تا روز قیامت در نامه شما مزدور باشم مرا این ظالم آید
وی بجا آرید تا از ظلم وی خلاص یابید آن بندها را بر خود نهادی همچنین میرفتند چون بگورستان رشدان رسیدند
خواجه آنجا توقف بیشتر کرد خواجه را گفتند از چه معنی است که اینجا توقف بیشتر فرمودی خواجه گفت که درین
گورستان خواجه آسوده است که بر وی هیچ خطا نوشته نیست خواجه را گفتند که خواجه غیب میگوئی گفت والعیاذ بالله
اما بحکم حدیث رسول ؑ میگویم که این بنده بزرگ همیشه مربی علما بوده است و دانشمندان را تعظیم کرده است
چنانکه پیغامبر ؑ میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة فی ایام حیوته
رسول ؑ فرموده است که هر که دوست دارد علم و علما را بر وی هیچ خطا ننویسند تا مادام که زنده بود و این خواجه
دوست دار علم و علما بوده است قال النبی علیه الصلوة والسلام المرء مع من احب رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که بقیامت مرد با دوست خود خیزد چون خواجه با وزجند رسید در آمد موذن اقامت گفت جماعت
بر پای شد خواجه اندر آمد تا نماز گذارد امام تکبیر گفت دست در آستین بود خواجه از آخر صفها آواز داد که تکبیر باز
گوی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین بود خواجه باز گفت که تکبیر باز گوی هم دست در آستین بود خواجه باز

کند

گفت همچنین تا سه بار تا آنگاه بار چهارم امام رومی باز گردانید و گفت ای امام گوش باید تا خواجه امام اجل شمس الائمه خواجه
گفت بلی امام گفت که در تکبیر گفتن خلل هست گفت ای امام دست در آستین میداری و تکبیر میگوئی امام گفت دست برآوردن
سنت است داگر دست برنیارم به نماز اندر آمده نشود خواجه گفت در آمده شود ولیکن دست در آستین داشتن و تکبیر گفتن
سنت زنان است و مرانک آید کسی اقتدا کردن که بسنت زنان بنماز اندر آید مسئله در وقت تکبیر اول نخست دست
برآرد یا تکبیر گوید آنگاه دست برآرد بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه هر دو باید که برابر گوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله نخست دست برآرد آنگاه تکبیر گوید وجه قول ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون هر دو چیز
آمده میشود باید که هر دو برابر بود اما وجه قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست برآوردن نفی است
و تکبیر گفتن اثبات همچنانکه کلمه شهادت اول نفی است و آخر اثبات است و الله اکبر معنی چنان باشد که خداوند
عزوجل بزرگ تر است از هر چه هست و باشد و عبادت و طاعت او بزرگ تر از همه کارها چون تکبیر گفت دست بر
گیرد یا آویخته دارد اوزاعی رحمة الله علیه گفته است که مخیر است خواهد پیش گیرد خواهد آویخته دارد اگر آویخته دارد
رنج تن وی بیشتر رسد ثواب نیز بیشتر باید دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال النبی علیه الصلوة والسلام
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و اشقها علی البدن رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فاضل ترین کارها
که سخت تر بود و سوختن یعنی چه از آن رنج تن بیشتر رسد اما علما رحمهم الله گفته اند که دست آویخته داشتن عرف عادت
بیرون نماز است ولیکن سنت پیش گرفتن بتعظیم نزدیکتر است و این سنت است دست در پیش گیرد یا بنهد بر قول شافعی رحمة الله
علیه پیش سینه نهد و بر قول مالک رحمة الله علیه در زیر ناف گیرد و بقول علمای ما رحمهم الله هم بنهد و هم بگیرد در زیر ناف وجه قول
شافعی رحمة الله علیه آنست که خداوند عزوجل میفرماید فصل لربک وانحر مراد ازین وانحر آنست که در نماز دست بر سینه نهد اما علمای
ما رحمهم الله گفته اند که شافعی رحمة الله علیه تاویل این وانحر را غلط کرده است تاویل این آیه اینست والله اعلم فصل لربک صلوة
العید وانحر الجزور یعنی چون نماز عید گذاردی قربانی کنید و این اختلاف مرا نه صدر افتاده است که در ابتدای اسلام
ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر سینه نهادی و بدل مناجات کردی که خداوندا سینه مرا از کینه پاک گردان هر یکی را
از ایشان حقی و مقصودی بود نیت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای پروردگار آنچه در سینه منست
و آن ایمانست و معرفت است برین نگهدار و امیر المومنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهادی و بدل مناجات
کردی که خداوندا باطن مرا از حرام نگاهدار و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهادی و نیت وی
آن بودی که ای بار خدایا فرج مرا از حرام نگاهدار و امیر المومنین علی رضی الله عنه دستها آزاد داشتی و نیت
وی آن بودی که خداوندا علی را هیچ ندارا مید بفضل تو دارد و بدل مناجات کردی که خداوندا دست و دل
مرا از دنیا آزاد گردان این همه در ابتدای اسلام بود و باخر رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود

قال النبی علیه السلام ثلث من سنن المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین تعجیل الافطار و تاخیر السحور و وضع الیمین علی الشمال تحت
السرة فی الصلوة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که سه چیز از سنت پیغامبران مرسلان است در روزه
گشادن تعجیل کردن و تاخیر کردن در سحور خوردن و دست راست بر دست چپ نهادن در نماز در زیر ناف
بستن اما از زیر ناف بگیرد یا بنهد در شرح امالی از امام محمد رحمة الله علیه روایت است که بگیرد و این قول امام مالک رحمة الله
علیه گرفته است و در مبسوط از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت است که بنهد و این قول را امام شافعی گرفته است
اما ظاهر روایت سنت که در زیر ناف هم گیرد و هم بنهد و چون بگیرد و چگونه بگیرد قاضی احمد زاهد رحمة الله علیه گفته است
کرده انگشت را حلقه گیرد و سه انگشت بر ساعد دست بنهد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است که انگشت را
حلقه گیرد و انگشت بر ساعد دست بنهد امام شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که یک دست بنهد
و بیک دست بند دست را حلقه گیرد مسئله دست پیش گرفتن سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام
اعظم ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله سنت قیام است و بر قول امام محمد رحمة الله سنت قراءة است فایده این
خلاف جایی پدید آید که در وقتی که سبحانک اللهم و بحمدک میخوانند یا تکبیرات نماز جنازه میگوید یا تکبیرات نماز عید
میگوید یا وقتی که دعاء قنوت میخوانند یا وقتی که سر از رکوع بر آرد دست پیش گیرد یا نی بر قول امام اعظم ابوحنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله دست پیش گیرد و بر قول محمد رحمة الله علیه پیش نگیرد مسئله انی وجهت
وجهی للذی خواند یا نی بر قول امام اعظم و محمد رحمهما الله نخوانند که سنت لازم نیست و بر قول ابو یوسف
و شافعی رحمهما الله خوانند که سنت لازم است اما چون خوانند چه وقت خوانند بر قول ابو یوسف رحمة الله پیش
از تحریمه خوانند تا دل پیش در نماز حاضر آید و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیک روایت پیش از تحریمه خوانند و بیک روایت
بعد از تحریمه خوانند پیش از سبحانک اللهم مسئله سبحانک اللهم و بحمدک خواندن سنت لازم است و تسبیح حملة العرش
است خداوند عز و جل عرش را بدین عظیمی بیافرید و بر کتف چهار فرشته نهاد فرشتگان خود عجبی آوردند که عرش را
بدین عظیمی ما برمیداریم خطاب حضرت عزت در رسید که تحت خود نگاه کنید تحت خود نگاه کردند همانا خود را ازاد دیدند
همچو رگوی قندیل در هوا و بدیدند که می جنبید خطاب حضرت عزت در رسید که ای بندگان معصوم اگر عرش را شما نگاه دارید
شما را که نگاه میدارد فرشتگان عجز و بار گشتند یکی گفت سبحانک اللهم و بحمدک دیگر گفت و تبارک اسمک دیگر گفت و تعالی
جدک آن دیگر گفت و لا اله غیرک چون بنده مومن در ابتدای نماز سبحانک اللهم و بحمدک تا آخر بخواند خداوند عز و جل ثواب جمله
حاملان عرش در دیوان وی ثبت گرداند و چون سبحانک اللهم تمام کند جل ثناؤک گوید یا نی بر قول امام اعظم و ابو یوسف
رحمهما الله نگوید و در حج امام محمد رحمة الله علیه روایت است که گوید این حج کتابیست که از برای اهل مدینه ساخته اند
شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که در فرایضها نگوید اما در سنتها و تطوعها بگوید مسئله پس از ...

قراءة آغاز کند دعاء بکر خوانده یا نی بر قول شافعی رحمة الله این دعا را خواند که رب انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا وظلمت
سوء فاغفرلی مغفرة من عندک فانه لا یغفر الذنوب الا انت اما علما رحمهم الله گفته اند که این دعا خواندن رست
ولیکن در آخر قراءة تشهد خواند که روایت میکند ابو بکر صدیق و ابو هریرة رضی الله عنهما که رسول علیه الصلاة والسلام
مارا این دعا در آموخت و وصیت کرد که آخر قراءة تشهد در هر نمازی این دعا را بخوانید تا هر مهمی که افتاده باشد خداوند
خداوند عز و جل آن مهم را بکفایت بکند مسئله اعوذ گفتن در نماز سنت است و در خواندن وی قراء را
اختلاف است هر کسی چیزی اختیار کرده اند اختیار ابو عمرو عاصم و ابن کثیر رحمهما الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و بسم الله الرحمن الرحیم اختیار زاده الحفص فی طریق هبیرة اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم و اختیار نافع و ابن عامر و کسائی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم
و اختیار حمزه چون جمع باشند نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر تنها گذارد باشد استعیذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه که گفتیم روایت است از ابو نجیح النسفی که مردی نزدیک کسائی اندر آمد
و چنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم کسائی گفت که مه یعنی مخوان
که این اختیار منست که من روزی پیش ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه چنین خواندم وی مرا منع کرد و گفت چنین مخوان
که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه مرا چنین آموخت و امام اعظم
ابو حنیفه رحمة الله علیه گفت مرا استاد من حماد رحمة الله مرا چنین در آموخت و حماد رحمة الله علیه گفت مرا استاد من ابراهیم نخعی
چنین در آموخت و ابراهیم نخعی رحمة الله علیه گفت که مرا استاد من علقمه رحمهم الله چنین در آموخت و علقمه رحمة الله علیه گفت
که مرا استاد من عبد الله مسعود رضی الله عنه چنین در آموخت و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلاة
والسلام چنین در آموخت و رسول علیه السلام فرموده که مرا برادر جبرئیل همچنین بمن رسانید و جبرئیل علیه السلام
فرمود که مرا برادرم میکائیل علیه السلام همچنین بمن رسانید و میکائیل گفت که برادرم اسرافیل بمن
هم چنین رسانید و اسرافیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ همچنین نوشته دیدم که اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید
داشتن با اعوذ گفتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسائل حنفیه روایت کرده است از خواجه
امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه و خواجه امام فخر رحمة الله علیه باسناد درست تا بهر رسول
علیه الصلاة والسلام که بنده مومن چون بامداد برخیزد ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدای عز و جل فرشتگان فرستد تا آن بنده را از شر دیوان نگاه دارند
و آن فرشتگان دیوان را از دل آن بنده چنان رانند چنانکه در بادیه اشتران بیگانه را از آب و این

اعرابی آب خوردن آمدن اعرابی با چوب دستی آن اشتر را از آب خود براند فرشتگان دیوان را از دل
وی همچنان رانند خواجه امام صفی الدین جامی رحمة الله حدیثی روایت کرده است از رسول علیه
الصلوة والسلام که چون بنده مومن بامداد برخیزد دیوان در دل وی در افتند چنانکه زنبوران
در عسل در افتند چون دو بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز و جل
فرشتگان را فرستد تا دیوان را از دل آن بنده برانند چنانکه باد و بزن عسال زنبور و مگس را از
عسل دور کنند و اعوذ گفتن قرائت مر قرآن را چنان است که طهارت در نماز است **مسئله** اعوذ گفتن
در نماز سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله سنت قراءة است و بر قول
ابو یوسف رحمة الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جائی پدید آید که مقتدی در قفای امام اعوذ گوید یا نی
بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نگوید و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه میگوید که وی تبع ثنا ر
سید الرد اما چون مسبوق بقضاء مسبوقه برخیزد باتفاق است که اعوذ گوید بر قول ابو یوسف رحمة الله
اشکال آید که اینجا بقضاء امام گفته است اینجا باید که نگوید اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است
که مسبوق دو حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگر حکم منفرد آن وقت که مقتدی بود گفت اکنون که حکم انفراد گرفت
باید که بگوید چون اعوذ گوید پیش از قرائت گوید یا بعد از قراءة بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بعد از قراءة
گوید بحجة قول الشان آنست که حق تعالی میفرماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایة
آنست که پیش از قراءة گوید که اعوذ گفتن پناه گرفتن است بخدای عز و جل از شر شیطان لعین نخست استعاذه کا باید
ساختن انگاه بکار در آمدن چنانکه نخست طهارة باید ساختن انگاه بنماز اندر آمدن و مثل این بسیار است بسم الله گفتن
در نماز بر قول مالک رحمة الله علیه مستحب است و بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علماء ما رحمهم الله سنت است
و حجة قول مالک رحمة الله علیه آنست که روایت میکنند از ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در نماز فاتحه
خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم نخواندی پس مالک رحمة الله علیه گفته است که بسم الله اگر در نماز فریضه بودی یا سنت بودی
رسول علیه الصلوة والسلام بخواندی و حجة قول شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکنند ابن جبیر رضی الله عنه که رسول علیه
الصلوة والسلام در نماز فاتحه خواند و ابتدا فاتحه را از بسم الله کرد و ازینجاست که شافعی رحمة الله علیه گفته است که بسم الله از
فاتحه است و فاتحه هفت آیه است و خواندن فاتحه با بسم الله در نماز فریضه است و این از شافعی رحمة الله علیه قول است
اما صحیح قول وی آنست که فاتحه هفت آیه است اما بسم الله از فاتحه است اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که نفی نگوییم چنانکه مالک
گفته است و اثبات نگوییم چنانکه شافعی گفته است و لیکن گوییم سنت است که روایت میکنند انس بن مالک رضی الله عنه که
من در قفاء رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در قفاء کبرای صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذاردم

وشنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند و من نیز در قفای ایشان نرم گفتم و بعد از فراغ نماز احکام بیان کردند
و گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن سنت ولیکن نگفتند که فریضه است پس اگر فریضه بودی در تبلیغ تقصیر
نکردی و دیگر آنکه بسم الله از فاتحه نیست و فاتحه هفت آیه است هشت آیه نیست دلیل بر آنکه روایت میکند
امام انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که هفت آیه فاتحه را خواند خدای عز وجل
بر وی هفت طبق آسمان و زمین نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و هفت در دوزخ بر وی بسته گرداند و هشت
در بهشت بر وی گشاده شوند و هفت اندام وی را بر آتش دوزخ حرام گرداند چون رسول علیه الصلوة والسلام
فاتحه را هفت آیه فرموده هشت نی اگر بسم الله از فاتحه داریم هشت آیه شود و هشت را میانه نبود هفت آیه
تا آنکه آیه میانه بود که همچنین روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال خبراً عن الله
تعالی ان الله تعالی یقول قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین یقول
الله تعالی حمدنی عبدی و اذا قال العبد الرحمن الرحیم یقول الله تعالی اثنا علی عبدی و اذا قال العبد مالک یوم الدین
یقول الله تعالی مجدنی عبدی و اذا قال العبد ایاک نعبد و ایاک نستعین یقول الله تعالی هذا بینی و بین عبدی
و لعبدی ما سأل پس معلوم شد که بسم الله از فاتحه نیست و گفتن بسم الله در نماز فریضه نی ولیکن باید که بگوید اینقدر
مسئله چون گوید نرم گوید یا بلند گوید بر قول شافعی رحمة الله علیه در نماز بلند خواندنی بلند گوید و در نماز نرم
خواندنی نرم گوید و بر قول علماء ما رحمهم الله همه جایها نرم گوید حجة قول شافعی رحمة الله علیه آنست که معاویه
رضی الله عنه مر صحابه را رضی الله علیهم اجمعین امامت کرد و بسم الله را نرم گفت بعد از فراغ نماز وی را ملامت کردند
که یا معاویه از نماز چیزی کم کردی گفت چه کم کردم گفتند بسم الله نرم گفتی شافعی رحمة الله علیه میگوید که اگر نرم
بایستی گفتن صحابه ملامت وی را نکردندی علماء ما رحمهم الله گفته اند که معاویه رضی الله عنه خاموش نکرد
جواب ایشان گفت که من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در قفای کبراء صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین نماز گذاردم و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند من نیز نرم گفتم و دیگر آنکه پسر
عبد الله مغفل رضی الله عنه مر صحابه را امامت کرد و بسم الله بلند گفت بعد از نماز پدرش گفت ای
پسر در دین محمدی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله بلند گفتی گفت ای
پدر اتفاقاً یعنی ناگاه بر من رفت بعد از این نگویم بنا بر آن بود که وی از جوانان صحابه بود که کبراء صحابه
بوی اقتدا کرده بودند و مر امامت کردن نخستین بود و مراد هشت ایشان بر وی فرو گرفت بر وی
بسم الله رفت که بلند گفت و اگر کسی را همچنین افتد بفراموشی بلند گوید باک نبود اما باید که بعد از
نگوید که فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است امام را باید که چهار چیز نرم گوید

اعوذ بالله و بسم الله و قرات تشهد و آمین و بروایتی ربنا لک الحمد **مسئله** بسم الله که بر سر سورتها میگویند
و مینویسند از سورتست یا فاصل کننده میان سورتین از اصحاب شافعی رحمة الله او روایت است یک روایت
آنست که از سورتست و دیگر روایت آنست که فاصل کننده سورتست و بر قول علما ما رحمهم الله فاصل کننده
سورتست از سورت نیست و دلیل بر آنکه سورة انا اعطینا را در یک صحیفه سه آیت مینویسند و بسم الله الرحمن الرحیم
باوی مینویسند پس اگر بسم الله از سورة بودی بایستی که چهار آیة نوشتندی و دیگر عبد الله عباس رضی الله
عنه از امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سوال کرد که یا امیر المومنین از چه معنی است که بر سر سورة برائت
بسم الله ننوشتی گفت ای عم زاده رسول صلی الله علیه و سلم در آخر سورة یسئلونک عن الانفال آیتی مشتبه بود
و بر من روشن نشد که اینجا فاصل کردنی است یا نی پس بسم الله ننوشتم که نباید که اینجا فاصل کردنی نباشد و من
فاصل کرده باشم چون جمع کنند قرآن بسم الله را فاصل کننده سورة فرموده است پس معلوم شد که فاصل کننده
سورة است نه از سورت اما اتفاق است که بسم الله از قرآن است **قوله تعالی** انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن
الرحیم آیة تمام است یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه آیة تمام است جنب و حائض و نفسا را نشاید خواندن و بر قول علما
ما رحمهم الله آیة تمام نیست تا از اینجا نخواند که انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم **مسئله** ابتدا قرآن خواندن را
نشاید یعنی جنب را نشاید که به نیت قرآن خواند اما ابتدا کارها را شاید خواندن چون نیت وی قرآن خواندن نبود
و ابتدای کارها را بسم الله باید گفت بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کل
امر ذی بال لم یبدء بذکر الله فهو ابتر رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر کاری که با خطر بود که ابتدا در وی
از ذکر نام وی نبود آن کار ناتمام بود **مسئله** در نماز بسم الله چه وقت گوید حسن بن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله علیه روایت میکند که در قیام اول گوید بسنده بود و ابو یوسف رحمة الله از امام اعظم رحمة الله علیه روایت میکند
که هر قیامی که نو شود باید که بگوید تا بیقین از عهده بیرون آید این رجال از محمد رحمة الله علیه روایت میکند که در میان
سورة و فاتحه هم باید که بگوید اما مشایخ رحمهم الله در وی فرقی کرده اند که اگر امام است و نماز بلند خواندنی است در یک
قیام اول گوید بسنده بود و اگر تنها گذارد است یا نماز نرم خواندنی است باید که بهمه قول عمل کند تا یابنده ثواب باشد و
اختیار شمس الائمة الحلوانی آنست که تنها گذارد باید که با اول بگوید و میان سورة و فاتحه نگوید و بر سر هر قیامی
بگوید و این در نماز است اما در بیرون نماز عادت باید داشتن بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باید گفتن که روایت میکنند
خواجه امام محمد طیار رحمة الله علیه که فردا قیامت امتان صد فنا اهل عرصات مستوجب عقوبت شده باشند و فرشتگان
عذاب ایشان را سوی دوزخ می برند پیران جوانان را گویند که شما پیش باشید که حال شما قوی تر بوده است و در طاعت
و جوانان پیران را گویند که شما پیش باشید که در دنیا شما مقتدیان ما بوده اید باز پیران زنان را گویند که شما پیش باشید

گر شما ضعیف گانید باشد که خداوند عز و جل بر ضعیفی شما بخشاید و رحم کند همچنان روند تا لب دوزخ بنده مومن
چون در دنیا عادت داشته باشد به بسم الله بسیار گفتن قدم در دوزخ نهد و گوید بسم الله الرحمن الرحیم آتش دوزخ
پانصد ساله راه از وی کرانه کند مالک بانگ بر آتش زند که چرا نمی گیری ایشان را آتش گوید من ایشان را چگونه گیرم
که پروردگار مرا بنام رحمن و رحیم یاد میکنند خطاب حضرت عزت در رسد که ایشان بنده من اند و آتش نیز بنده تست آزاد
آتش نام مرا عزت میدارد و من بعزت داشت نام خود اولیترم به برکات بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز و جل
همه را از آتش دوزخ آزاد کرداند و دیگر بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف است و زبانیه دوزخ نیز نوزده اند
قوله تعالی لواحة للبشر علیها تسعة عشر و نیز خدای عز و جل شبانروز را بیست و چهار ساعت آفریده است
و از این بیست و چهار ساعت پنج آن بهر پنج نماز است و نوزده دیگر بماند خدای عز و جل از بهر هر ساعتی را
یک فرشته آفریده است که تا هر بدی که از بنده درین نوزده ساعت بیاید آنرا از وی بگیرند چون بنده در روزی
یکبار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید به برکات این نوزده حروف گردارهای وی را در گذارد و بنده مومن چون بسم الله
الرحمن الرحیم گوید خداوند عز و جل وی را از نوزده زبانیه دوزخ نگاه دارد و خواجه امام زاهد رحمة الله علیه حدیثی
روایت کرده است باسنادی درست تا برسول علیه الصلوة والسلام که فردا قیامت [illegible] آن
بنده مومن را که از جریده اعمال وی هفتصد بار برآید که بسم الله الرحمن الرحیم گفته باشد خدای عز و جل آن
بنده را از آتش آزاد کرده اند آمین **مسئله** آمین گفتن سنت است و یکی آمین است و آمین آمین است فاما لفظ
آمین که بی تشدید است و با مد این اختیار علماء ماست و این اختیار را باست تا اگر بر الف آمین مد آرد نمازش روا بود
و اگر بر میم آمین تشدید آرد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که نماز تباه نشود و اصح این قول است که لفظ وی در
قرآن است **قوله تعالی** ولا آمین البیت الحرام اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود **مسئله** اگر نماز
اگر نماز بلند خواندنی است چون امام گوید ولا الضالین مقتدیان را باید که گویند آمین و امام نیز گوید آمین بنا بر حدیث
رسول علیه السلام **قال النبی** علیه الصلوة والسلام انما جعل الامام اماما لیؤتم به فلا تختلفوا علیه فاذا کبر الامام فکبروا
اذا قرا فانصتوا و اذا قال الامام ولا الضالین فقولوا آمین فان الامام یقولها والملائکة یقولون فمن وافق تامینه
تامین الملائکة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ذنبه رسول علیه السلام فرموده است که هر کرا امام خود کردانید وی را
امام شما شد ویرا خلاف مکنید تا تمام شود اقتدای شما بر وی چون وی تکبیر گوید شما نیز تکبیر گوئید چون وی قرائت
آغاز کند شما خاموش باشید و چون امام ولا الضالین گوید شما آمین گوئید و امام نیز آمین گوید که بدرستی و راستی
که ملائکه آمین گویند هر کرا آمین گفتن وی با آمین گفتن ملائک برابر افتد گناهان پیشین و پسین وی آمرزیده شود و اگر نماز
نرم خواندنی است امام نرم گوید و مقتدیان را آمین گفتن نشاید که خواجه امام شمس الائمة الحلوانی رحمة الله علیه در کتاب

رزین خوج داورده است که اگر چه مقتدی ختم فاتحه امام خود را نشنود در نماز زمزم خواند نشاید که آمین گوید خواجه
امام بکر خواهرزاده گفته است که اگر در نماز زمزم خواند مقتدی ختم فاتحه امام شنود باید که آمین گوید **مسئله** در
حالت قیام چشم بجای سجده داشتن سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام در ابتدای اسلام چشم در آسمان
داشتی در انتظار وحی چرا که آسمان قبله گاه دعا است و دیگر پیغامبران را نشاید بالا نگاه کردن تا کسی از دل شناسد
که خداوند عز و جل منزه است از مکان و از زمان و در خبر است که چون این آیه نازل شد **قوله تعالی** قد
افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون پیغامبر علیه السلام چشم را بجای سجده آورد و روایت میکند
ابو طلحه انصاری رضی الله عنه که پیش رسول علیه السلام چشم از جای سجده بر نداشت و در **فوائد** خواجه
ابو الحسن زعفرانی خواجه نیشاپوری رحمة الله آورده است که بسیار جهد کردیم تا دل خود را در نماز حاضر یابیم
نیافتیم مگر بچند خصلت یکی آنکه طهارت را از نقصان نگاه داشتیم و جامه را از نجاست اندک نگاه داشتیم و دل را از
و جسد را از حدث و زبان را از لغو و غیبت و سینه را از کینه و حلق را از حرام و شبهت نگاه داشتیم و در حالت قیام چشم بجای
سجده داشتیم تا دل خود را در نماز حاضر یافتیم و هر که این خصلتها بجا آرد خداوند عز و جل ایمان وی نگاه دارد **مسئله**
در قیام در میان دو قدم فرجه مقدار چهار انگشت باید ماندن که روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که یاران در
قیام چنان استادندی که ساق با ساق می بودی مراد از ساق بسودن ساق بر دوست تا باری [illegible]
اندر دلی که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در نماز چنان سخت استادندی که سرهای کتف و جامهای ایشان
سوده شدی **مسئله** در وقت تکبیر رکوع دست بر آرد یا نی و در قومه نیز دست بر آرد یا نی بر قول شافعی رحمة
الله علیه دست بر آرد و بر قول علمای ما رحمهم الله دست بر نیارد و مکحول نسفی از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله روایت
میکند که اگر حنفی مذهب شافعی مذهب اقتدا کند و در وقت تکبیر رکوع دست بر آرد بر قول ابو حنیفه نماز
تباه شود اما طحاوی روایت آنست که تباه نشود اما بقول علمای ما رحمهم الله نشاید که دست بر آرد آورده اند
امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه در مسجد حرام نماز میگذارد اوزاعی آنجا حاضر بود گفت این چیست که خود
می بینم که اهل عراق نماز میگذارند در وقت تکبیر رکوع دست بر نمی آرند امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه بعد از
فراغ نماز گفت هیچ حدیث نرسیده که دست می باید بر آوردن اوزاعی گفت بلی روایت میکنند زهری
از سالم از عبد الله بن عمر رضی الله عنهم اجمعین که رسول علیه الصلوة والسلام در وقت تکبیر رکوع دست بر آوردی امام ا
ابو حنیفه رحمة الله علیه گفت که من باری دست بر نیارم از آن که روایت میکند استاد من حماد از ابراهیم نخعی از ابراهیم
نخعی از استاد خود علقمه و علقمه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم اجمعین که رسول علیه الصلوة والسلام در وقت تکبیر رکوع و
بر نیاوردی اوزاعی گفت که عجب کاری که حدیث من مسند تر بود که به رسول علیه الصلوة والسلام رسید و از آن تو بچهار کس [illegible]

من معتبر بود امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه گفت اعتبار کثرت عدد راویست اعتبار فقاهت است اگر کم راویان که فقیه تر اند
در احکام شرع بر آنان که بر پای تر است و اتفاق است که حماد فقیه تر از زهری است و ابراهیم رحمة الله علیه فقیه تر از سالم است
و اگر نه آنستی که عبد الله عمر رضی الله عنه را سبقت صحبت است و اگر نه گفتی که علقمه از وی فقیه تر است اما چون علقمه را با عبد الله مسعود را
با عبد الله عمر مقابله کنی اتفاق است که عبد الله مسعود فقیه تر است از وی رسول علیه الصلوة والسلام در حق وی
این تشریف فرموده اند که رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد رسول علیه السلام فرموده است که پسندیدم و رضا دادم مر امت
خود را بانچه رضا داد و پسندید پسر مادر بنده و مراد از عبد الله مسعود است پس اگر این حدیث را که بوده است مبکی مقرر
معتبر داریم باین حدیث که عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت کرد عمل نکرده باشیم و آن حدیث تمسک حدیث دیگر
که عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند منسوخ شده است و آن حدیث آنست که روایت میکند عبد الله مسعود
رضی الله عنه که رسول علیه السلام قومی را دید که نماز میگزاردند و در وقت تکبیر رکوع دست بر می آوردند رسول علیه السلام
این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام مالی اریکم رافعی ایدیکم کانها اذناب خیل شمس قار و اسکنوا فی
الصلوة وفی روایة اسکنوا فی الصلوة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که چیست که می بینم شما را دستهای خود را
چنانکه گویا اسپان دم فشانند بر قرار باشید در نماز و بیک روایت ساکن باشید مسئله چون نماز بر رکوع
رود تکبیر بلند گوید بانی بعضی از مشائخ رحمهم الله گفته اند که بلند گوید و وجه قول ایشان آنست که روایت میکند
عبد الله عمر رضی الله عنه و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه امامت کرد
صحابه را و تکبیر رکوع بلند نگفت اما ظاهر روایت آنست که بلند گوید دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه
صحابه را امامت کرد و بلند گفت تکبیر رکوع و سجود بعد از فراغ نماز صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بروی
دعا گفتند که خداوند عزوجل بر تو رحمت کند که ما را از گذاردن رسول علیه الصلوة والسلام خبر دادی بر آنکه
بود که وی تکبیرات رکوع و سجود در را بلند گفته بود و رسول علیه الصلوة والسلام هر بار برین چیز ستوده بود
امیر المومنین علی رضی الله عنه را بشجاعت ستوده بود و امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه بحیا ستوده
بود دلیل بر آنکه چون خلافت با امیر المومنین عثمان رسید رضی الله عنه بر منبر بر آمد تا خطبه گوید چون بر آمد
گفت الحمد لله شرم داشت چیزی دیگر یاد نیامدش همان حکم کرد و فرود آمد و ازینجاست که امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله
علیه فرموده است که اگر خطیب الحمد لله گوید و چیزی دیگر نگوید از خطبه نیابت دارد امیر المومنین علی رضی الله
عنه مردی شجاع بود بلند گفت تا همه شنیدند و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه مردی با حیا بود در هم گفت بعضی شنیدند و بعضی نشنیدند تا دلیل
آنکه عبد الله عمر و عائشه رضی الله عنها روایت میکنند آنست که عبد الله عمر خرد سال بود و مادر مومنان عائشه رضی الله عنها باز نابینی بود در آخر صف
امیر المومنین عثمان مرد با حیا بود بیکبار آهسته گفتی ایشان نشنیدند و امیر المومنین علی رضی الله عنه مرد دلیر بود بلند گفتی همه شنیدند اما ظاهر روایت آنست که تکبیر

تا اگر کسی را در شنوائی یا در بینائی اخلال باشد معلوم کند که امام از رکوع برکشی اصل کرد **مسئله** در رکوع
چشم بر پشت پای خود داشتن سنت است زیرا که در روم از جان بنده که جدا از تن شود نخست از ناخن پای وی
جدا شود بنده مومن چون این سنت را اقامت کند خدای عزوجل جان دادن بر وی آسان گرداند و ابتدا
خدای عزوجل بر پشت پای کافران موی پدید آرد و آن موی را چون رسنی گرداند و با پیشانی ایشان
گره زند و ایشان را چون زنبیل گرداند و در دوزخ اندر آرد **قوله تعالی** فیوخذ بالنواصی والاقدام بنده مومن
چون این سنت را اقامت کرده باشد خداوند عزوجل ایمان بر وی نگاه دارد و وی را مثل از زمین واقع نگاه دارد
مسئله در رکوع دستها را کجا نهد بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه و از اصحاب وی کف بر کف نهد و در میان
دو زانو گیرد و مرویست که وقتی معاذ جبل رضی الله عنه پسر خود را دید که همچنین کرده بود گفت ای پسر همچنین از که تو
ترا که آموخته است گفت ای پدر از عبد الله مسعود و اصحاب وی گفت خداوند عزوجل بر عبد الله مسعود و بر
رحمت کند و بر اصحاب وی و آن در ابتداء اسلام بود اما رسول علیه الصلوة والسلام با آخر نهی فرمود کردن وی
منسوخ شد و ما ماموریم بر رسول علیه الصلوة والسلام در رکوع زانو لقمه گرفتن و قوة کردن تا خم از آن بیرون بود
و در رکوع سر را نیک فرو آوردن نشاید چنانکه بهایم چیزی خورد و سر نیک نیز نشاید بر آوردن چنانکه اشتر
از درخت برگ خورد که رسول علیه الصلوة والسلام از چنین عمل کردن نهی کرده است کما روی **عن النبی** علیه
الصلوة والسلام نهی عن تدبیح کتدبیح الحمار و عن بروک کبروک الابل رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده است
از آنکه سر نیک فرو آرد چنانکه دراز گوش چیزی خورد و نهی کرده است از نیک بر آوردن چنانکه اشتر از درخت برگ
خورد و باید که پشت خود راست و برقرار دارد چنانکه اول وی با عقب وی برابر بود که روایت میکنند از مومنان
عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در رکوع پشت مبارک چنان خم داشتی که اگر کسی
قدحی پر آب با دری خوش آب بر پشت مبارک رسول علیه الصلوة والسلام نهادی هیچ روی میل نکردی **مسئله**
تسبیحات رکوع و سجود بظاهر روایت سنت است اما روایت میکنند وائل بن حجر رضی الله عنه که چون این آیت
نازل شد **قوله تعالی** فسبح باسم ربک العظیم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود اجعلوها فی رکوعکم سبحان ربی
العظیم و چون آیة نازل شد **قوله تعالی** سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود اجعلوها فی سجودکم سبحان ربی الاعلی و در عدد وی علما را اختلاف است که چون گوید چند بار گوید
بیشترین هفت بار و میانه وی پنج بار و کمترش سه بار خواجه ابو مطیع بلخی رحمة الله علیه گفته است که هر که کم از سه
گوید نماز وی روا نشود که وی فریضه میدارد و **سفیان** ثوری رحمة الله علیه گفته است که امام
که پنج بار گوید تا مقتدیان سه بار توانند گفتن خلف ایوب رحمة الله علیه گفته است که تسبیحات رکوع و

فریضه است اما عدد ذکر نکرده است وجه قول علما که فریضه میدارند آنست که قیام رکن است از نماز و قرات
در وی فریضه است رکوع و سجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیحات نیز در ایشان فریضه بود که هم باین آیت
و هم بخبر اما علما را رحمهم الله گفته اند که ما خواندن قراءة را در قیام باین آیت دانسته ایم **قوله تعالی** فاقرؤا
ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست آن نیز
باین آیت است لیکن تعیین در نماز با خبر رسول علیه الصلوة والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکنی فریضه
بود دلیل برانکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم وبحمدک در وی سنت است و قعده آخرین فریضه
قراءة تشهد خواندن در وی واجب است رکوع و سجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیحات در وی سنت است
فریضه نی **مسئله** چون سر از رکوع برآرد سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد گوید یا نی نزدیک شافعی رحمة الله علیه
هر نماز گذارنده هر دو باید که بگوید و حسن زیاد از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار هر دو جامع
که بگوید ابو یوسف از امام ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار یکی گوینده بود **مسئله** چون
یکی گوید کدام گوید تا فاضلتر بود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه جامع صغیر و مبسوط را درس کرد در روایت بیرون
آمد که ربنا لک الحمد گفتن فاضلتر بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله امام باید که هر دو را بگوید و بر قول امام اعظم
ابوحنیفه رحمة الله علیه سمع الله لمن حمده گوید بسنده بود وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز نگوید که ربنا لک الحمد پس وی
گوینده ناکننده شود در تحت این وعید در آید **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و دیگر
آنکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است دلیل برانکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز کسی نیست
پس حال امام قوی تر آمد از حال ایشان پس باید که ذکر وی بیشتر بود امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است که
چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که ربنا لک الحمد پس گفتن امام بعد
از گفتن مقتدیان افتد پس در یک حال هم مقتدا بود و هم مقتدی روا نبود زیرا که موضع امامت نشود و رسول
علیه الصلوة والسلام دو حدیث فرموده است یکی در حق امور دنیا و یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا
فرموده است اینست **قال النبی** علیه الصلوة والسلام لو ترک الناس و دعویهم لادعی الناس دماء قوم و اموالهم لکن البینة
علی المدعی و الیمین علی من انکر و گفت علیه الصلوة والسلام که البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر این حدیث مشهور
است هر که منکر شود کافر شود و پیغامبر علیه السلام چنین فرموده است که هر جایی که این حدیث را بر خوانند
اگر در آن مجلس تعجیل بود حتی کاران بجای بر سلمانی شود و اگر در آن مجلس تاخیر بود خدای عز و جل مر وی را شفا دهد و رسول
علیه السلام فرموده است که اگر این آدمیان را بدعوی ایشان بگذارندی دعویها کردندی بخونها و مالها لیکن بر مدعی

چیز نهادند و بر منکر میکنند این حکم اندوقت داؤد پیغامبر علیه السلام بوده است و باقی است تا قیامت پس رسول علیه
الصلوٰة والسلام فرموده است که بر بالین بیماری که این حدیث بگویند خدای عزوجل آن بیمار را شفا دهد که دیگر
ادرو نیاز نبود حکم آن تا قیامت باقی است و آنچه وقت نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود که نماز طاعتی است
مشترک و متساوی میان امام و مقتدیان و رسول علیه السلام خود قسمت کرده است میان امام و مقتدیان قال
النبی علیه الصلوٰة والسلام واذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لک الحمد و از فقیه امت عبدالله مسعود رضی الله عنه
روایت آمده است که امام چهار چیز باید که نرم گوید اعوذ و بسم الله و آمین و قرات تشهد و بروایتی ربنا لک الحمد پس ضعیف آمد
بروایتی فرموده است پس امام را نشاید که بگوید که بگرد در نماز زیادتی که اینجا توقف بیشتر میشود تا بر قول امیرالمومنین علی رضی الله عنه
عمل کرده شود و درین روایت دلیل میکند که بر قول امیرالمومنین علی رضی الله عنه امام باید که هردو بگوید **مسئله** چون
بسجده رود آنچه بر زمین نهد نزدیکتر است باید که نخست آنرا بر زمین نهد که نسبت همچنین است چنانکه زانو و دستها و روی و بینی
و پیشانی ابن سیرین رحمة الله گفته است که نخست دستها نهد آنگاه زانو و بینی و پیشانی و این قول را مالک گرفته است
رحمة الله و وجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوٰة والسلام همچنین بسجده رفته است اما علما رحمهم الله گفته اند که آن
وردتی بوده است که رسول علیه الصلوٰة والسلام را ضعفی بوده است که خود را آسایش داده است یا خود از برای
بیان احکام کرده باشد تا اگر کسی را ضعفی بود همچنان بسجده رود نمازش روا بود اما اگر کسی را ضعفی نبود باید که آنچه بر زمین
نزدیکتر بود نخست آنرا بر زمین نهد **مسئله** در سجده دستها کجا نهد بروایت صلوٰة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
علیه برابر گوش نهد چنانکه در وقت تکبیر اول که انگشتان در گوش وی درمی بود بر پشت دست وی افتد و بروایت صلوٰة
خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله تعالی علیه دستها بیرون نماز گوش نهد تا زیر تا کتف وی آنجا ماند تا قوت بر سر افتد
مسئله در سجده چشم باز باید داشتن که سنت است و فراز داشتن بدعت است و نظر بر نوک بینی باشد که بنده مومن بقیامت
از خاک تیره برآرد و نظرش بر نوک بینی بود تا بیند که رویش از خاک تیره سفید انگیخته شده است یا سیاه و بنده مومن چون این
سنت را اقامت کند خداوند عزوجل بقیامت وی را از خاک تیره سفید برانگیزاند و عبدالله مسعود رضی الله عنه
روایت میکند از رسول علیه الصلوٰة والسلام که رسول علیه الصلوٰة والسلام فرموده است که هرکه در سجده چشم باز دارد
خداوند عزوجل چشم وی را از درد نگاهدارد و روزی اعرابی بنزدیک عبدالله مسعود رضی الله عنه آمد و گفت که رسول
علیه الصلوٰة والسلام ما را فرموده است که هرکه در سجده چشم باز دارد خداوند عزوجل وی را از درد چشم امان کرامت کند
عبدالله مسعود گفت بلی اعرابی گفت من این سنت را اقامت کردم و مرا درد چشم آمد عبدالله مسعود رضی الله عنه
وی را دو جواب داد گفت یکی آنکه روا بودی که در ازل تقدیر ربانی و حکم سبحانی بنا بر نابینائی رفته بودی که بسبب
اقامت این سنت بینائی در وی بسنده باشد و دیگر آنکه اصلح بنده بر حق واجب نیست و حکم حق مر بنده را حجت لا

مسئله در سجده پست نشاید خفتن چنانکه روباه خسپد که رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده است
لان النبی نهی عن افتراش کافتراش الثعلب چنان باید که شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین جدا بود که
روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سجده خود را از زمین
چنان باز داشتی که اگر بره یا بزغاله ازین طرف اندر آمدی راه یافتی که بطرف دیگر بیرون رفتی و در ادای سجده تعجیل
کاری نشاید کردن چنانکه مرغ دانه چیند که رسول علیه السلام ازان نهی کرده است نهی رسول صلی الله علیه
وسلم عن نقر کنقر الدیک قال علیه الصلوة والسلام العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن رسول علیه السلام
فرموده است که شتابی کردن در کارها از کار دیو است و آهسته کاری در کارهای از تا نیز جهت پروردگار
است مسئله چون سر از سجده بر آرد آنچه بقیام نزدیکتر است نخست آنرا باید که بر آرد چنانکه پیشانی
و بینی و دو دستها و زانو و در میان دو سجده نشیند که هر دو دستگاه خود را بر هر دو کف پای نهد
که سنت اینست و چون بقعده نشیند همچنان نشیند که سگ نشیند نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن اقعاء کاقعاء الکلب در قعده دستها را کجا نهد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند چنان باید کرد
سر انگشتانش با سر زانو برابر بود و بعضی گفته اند که از زانو لقمه گیر دو زمان و دستها را بر روی ران نهند
باتفاق مسئله در قعده چشم در کنار خود داشتن سنت است چون سر از سجده دوم را بر دارد بر قول
شافعی رحمة الله علیه اندک توقف کند انگاه بقیام رود بر قول علما رحمهم الله هیچ توقف نکند زود بقیام برود و بر
قول شافعی رحمة الله علیه آنست که شما را اتفاق است با من که چون سر از سجده اول بر آرد اندک توقف کند
وانگاه بسجده دوم رود و انجا نیز توقف باید کردن وانگاه بقیام رفتن علما رحمهم الله گفته اند انجا که اتمام
کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما انجا فصل کردن نیست زود باید که بقیام برود که روایت
میکنند ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده است که چون سر از سجده دوم بر آرید زود باید که بقیام برخیزد چنانکه کسی سنگ
تفشاران برخیزد و پس ازین معنی دانستیم که تاخیر کردن روا نیست مسئله در قعده چگونه باید نشستن
بر قول مالک رحمة الله علیه هر دو پا را بیک روی فرستد و پست بر زمین نشیند و بر قول علما رحمهم الله پای چپ را بگستراند
و بر وی نشیند و پای راست استاده کند و پنج [illegible] پنج کند و سر انگشتان سوی قبله کند و بر قول شافعی رحمة الله
علیه قعده اول همچنین نشیند که علما رحمهم الله میگویند که انجا بر خاستن حاجت است و قعده آخر را همچنان
نشیند که مالک میگوید که انجا بر خاستن حاجت نیست و حجت قول ایشان آنست که روایت میکند ابو حمید ساعدی و
عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول علیه السلام القعده همچنان نشستی تا علما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام

معصوم بود از صغیره و کبیره که برگزیده نشده الا با وجود آن چندانی طاعت و عبادت زیادتی آورده بود
که انبیای پای مبارکش ورم آورده بود نتوانست همچنین نشستن بضرورت همچنان نشسته اگر کسی را ضرورت باشد
همچنان نشیند باک نبود اما اگر کسی را ضعفی نبود نباید که همچنین نشیند که علما رحمهم الله گفته اند که روایت میکند مادر
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که روزی رسول علیه الصلوة والسلام بحجره اندر آمد یکی از عیالان رسول
علیه الصلوة والسلام همچنین قعده نشسته بود که پای چپ را گسترانیده بود و بروی نشسته و پای راست را
سیخ نهاده رسول علیه الصلوة والسلام وی را منع کرد که همچنین چرا نشستی که اینچنین قعده نشستن سنت
مردانست و سنت شما آنست که هر دو پای بیک طرف بیرون فرستد و بر زمین نشیند که زنان را کار
است و ما در باب اول گفته ایم که هرچه مردان را در نماز سنت است زنان را بدعت است و هرچه زنان را سنت است
مردان را بدعت است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مردان را بدعت بود نشاید مسئله
قعده اخیره نشستن فریضه است قرات تشهد خواندن بقول علما رحمهم الله واجب است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه فریضه است و در خواندن قرات تشهد صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین اختلاف است و هیچ قول از آثار
ایشان ضایع نیست و هر قولی را عالمی اختیار کرده است قرات تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار
کرده است و قرات تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری
را رضی الله عنه اهل شام اختیار کرده است و قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علما رحمهم الله اختیار کرده اند
و قرات تشهد امیر المومنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما بی واو است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری و عبد الله
مسعود رضی الله عنهما با واو خوانند و قرات تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التحیات لله والصلوات
الطیبات النامیات المبارکات الزاکیات السلام علیک الی آخره و این قول را مالک گرفته است و قرات تشهد عبد الله
عباس رضی الله عنه را همچنین خوانند که التحیات لله الصلوة الطیبات النامیات المبارکات اما لفظ زاکیات در روی مذکور
نبود و این قول را شافعی گرفته است رحمة الله علیه و قرات تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خوانند
که التحیات لله والصلوة والطیبات باقیها دیگر همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را اهل شام گرفته است و قرات تشهد
عبد الله مسعود رضی الله عنه را همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را علما ما گرفته اند رحمهم الله حنیفه رحمة الله علیه
گفته است که هیچ قرات تشهد معتبر از قرات تشهد عبد الله مسعود و ابو موسی الاشعری نیست و دلیل بر آنکه علی بن
... رسول علیه الصلوة والسلام را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن قرات تشهد صحابه را اختلاف است
... قول کنم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه خوانید که ...
رحمة الله علیه و ... نشسته بود و مسائلی ... سوال کرد ... امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه فرمود که

بوی این سائل گفت بارک الله فیک کما بارک فی لا ولا چون این سائل بیرون رفت اصحاب ابوحنیفه که
حاضر بودند از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که ای امام مسلمانان ما را نه از سوال سائل معلوم
شد و از جواب شما امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوال کرد که قرائت تشهد با یکی واو است یا بدو
واو من جواب گفتم که با دو واو وی بر من دعا گفت که خداوند عزوجل بر علم تو برکت کناد چنانکه بر درخت
زیتون برکت کرده است **قوله تعالی** من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولاغربیة امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه
گفته است که مرا اوستاد من حماد قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و حماد رحمة الله علیه گفت مرا اوستاد
من ابراهیم نخعی رحمة الله علیه قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و ابراهیم نخعی گفت مرا اوستاد من علقمه
رحمة الله علیه گفت که مرا اوستاد من عبدالله مسعود قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرد و عبدالله مسعود رضی الله عنه
گفت که رسول علیه الصلوة والسلام دست مرا بگرفت و قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرد همچنانکه کسی صورت
از قران در آموزد که الف و واو و تقدیم و تاخیر نکرد آنگاه دست مرا گرفت و گفت همچنانکه در قران کم و زیادت
نشاید کردن و در قرائت تشهد نیز کم و زیادت نشاید و رسول الله علیه الصلوة والسلام در حق عبدالله مسعود
رضی الله عنهما این تشریف فرموده است **قوله علیه السلام** رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و چیز
باید که کسی قرائت تشهد را کم و زیادت نکند و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند پیش از آنکه قرائت تشهد آغاز
کند باید که این دعا بخواند بسم الله و بالله خیر الاسماء اما ظاهر روایت آنست که ابتدا از التحیات کند که شب معراج رسول
علیه الصلوة والسلام ابتدا از التحیات کرد چون قرائت تشهد را مقدار عبده و رسوله برساند انگشت برآرد و بنشاند
یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه در شرح مسکیه روایت بیرون آنکه بر اقوال امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهم الله بنا بر
دلیل می کند که بر قول ابویوسف رحمة الله علیه برآوردنی است چون برآرد دیگر نه برآرد و فقیه ابوجعفر رحمة الله گفته است
که ابهام را با وسطی حلقه گیرد و سبابه را برآرد و بعضی مشایخ گفته اند که عقد پنجاه و سه گیرد اما این سنت علما متقدمان را
متاخران با خبر نهی کرده اند و منسوخ شد بنا بر آنکه این قول را رافضیان گرفته اند چنانکه در ابتدا انگشتری بدست راست در
راست داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة والسلام انگشتری در دست راست داشتی و صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین در دست راست داشتندی چون رافضیان در آن غلو کردند سنیان دست چپ کردند از برای نفی تهمت
ایشان را و دیگر آنکه شافعی مذهبان عراق و خراسان سر می تراشیدندی چون رافضیان در آن غلو کردند ایشان
از آن ماندند و همچنین طیلسان زدند و شعار طیلسان زدند و دیگر در ابتدای سفره داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة
والسلام سفره داشت اما شومی اباحتیان علیهم اللعنة در میان آمد سفره داشتن بدنام شد سنیان کرسی و
خوان ساختند از برای تهمت ایشان را این انگشت نیز برآوردن در ابتدا برآورد و نفی بود

اما چون رافضیان دران غلو کرده اند سنیان ترک آن کرده اند از برای نفی تهمت ابتداعرا والله اعلم **مسئله**
صلوة گفتن در نماز فریضه است یا سنت بقول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علما ما رحمهم الله سنت
وجه قول شافعی آنست که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یصل علی شافعی رحمة الله
علیه گفته است که آیه است و حدیث باید که فریضه بود علما ما رحمة الله میگویند که صلوة گفتن بآیه ثابت است
ولیکن تعین در نماز یا در پیغامبر است علیه السلام آنچه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است از راه فضیلت و
کمال فرموده است دلیل برآنکه فرموده است که نماز نیست همسایه مسجد را جز در مسجد **قال** النبی علیه الصلوة
والسلام لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد **قال** النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی الارض المغصوبة پیغامبر
علیه السلام فرموده است که نماز نیست در زمین غصبی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة للمراة الناشزة
رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که نماز نیست مر زنان خشم گرفته را و اگر ایشان نماز گذارند روا بود
این نیز همان حکم دارد تا اگر کسی نماز گذارد و صلوة نگوید نمازش روا بود اما آن فضیلت و کمال نبود که صلوة
گوید و صلوة گفتن در مدت عمر یکبار فریضه است چنانکه کلمه شهادت یکبار گفتن فریضه است بعد از آن سنت است
ولیکن باید که پیوسته گوید **قال** علیه السلام من صلی علی مرة لم یبق علیه من الذنوب ذرة رسول علیه الصلوة
والسلام فرمود که هر که یکبار بر من صلوة گوید باقی نماند بر وی از گناهان ذره ای **مسئله** اجماع علما است
نام رسول صلی الله علیه وسلم میگویند یا میشنوند هر باری که میگویند یا میشنوند صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم
گویند یا نی ابو الحسن کرخی رحمة الله علیه گفته است که سه بار گویند بعد از آن اگر نگویند بزهکار نشوند اما خاطر را
آنست هر بار که گویند و یا شنوند باید که صلوة گویند زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام چنین فرموده است **قال** علیه
الصلوة والسلام من سمع اسمی ولم یصل علی فقد جفانی رسول علیه السلام فرموده است که اگر نام من شنود و
صلوة نگوید جفا کرده است بر من **قال** علیه الصلوة والسلام من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی رسول
علیه السلام فرموده است که هر که بوی گل بشنود و بر من صلوة نگوید پس بتحقیق جفا کرده است بر من خبر آمده است
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بر منبر بر آمد تا صحابه را وعظ کند چون قدم بر پایه اول نهاد گفت آمین چون قدم
بر پایه دوم نهاد گفت آمین و چون قدم بر پایه سیوم نهاد گفت آمین و بنشست یکی از صحابه سوال کرد که یا رسول
الله صلی الله علیه آمین گفتن شما شنیدیم ولیکن دعا گوینده ندیدیم مهتر عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که برادرم جبرئیل علیه السلام
حاضر آمده بود چون من قدم بر پایه اول نهادم گفت هر که دولت ماه رمضان را دریابد و در وی چندان طاعت و عبادت نکند
بسیار و کار آمرزیده نشود خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین چون قدم بر پایه دوم نهادم گفت هر که دولت حیات مادر

در پایه خدمت نکند ایشان را چندانی که ایشان از وی خشنود شوند خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین چون
قدم بر پایه سیوم نهادم گفت هر که نام تو بشنود و صلوة نگوید خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین مسئله در
هنگام نام رسول علیه الصلوة والسلام بگویند صلوة گفتن شاید یا نی نرم شاید گفتن بلند نی از برای
آنکه ایشان را نیت عبادت نیست مراد ایشان گرمی هنگامه است چون تو نرم گوئی خداوند عز و جل ثواب عبادت
در دیوان تو ثبت کرداند مسئله چون تو صلوة بر رسول علیه الصلوة والسلام گفتی و اولادش را نیز دعا
بگوئی و بر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را و اولادش را دعا گوئی خداوند عز و جل را حمد و ثنا گوئی و آنگاه نخست خود را
دعا گوئی تا تو امرزیده شوی دعاء تو در حق دیگران موثر افتد آنگاه مادر و پدر را دعا گوئی و استادان را دعا گوئی
و بقیت مومنان را و مومنات را حسنت دنیا و آخرت بخواهی تا درجات عالیه یابی و از برگزیدگان حضرت ربانی گردی و هر که کمتر
از این دعا گوید ثواب نمازش کمتر بود قال علیه الصلوة والسلام کل صلوة لم یدع فیها للمومنین والمومنات فهو خداج فهو خداج رسول
علیه السلام فرموده است که هر نمازی که در وی مومنین و مومنات را دعا نگوید آن نماز ناتمام باشد آنگاه سلام دهی
یک روایة آنست که سلام دادن سنت است و یک روایة آنست که واجب است مسئله چون سلام دهد نیت کند آن را
چه نیت کند محمد حسن رحمة الله علیه جامع الصغیر تصنیف کرد فضل دید خاص فرشتگان بر خواص آدمیان عوام فرشتگان
بر عوام آدمیان یعنی سلام دهد بر فرشتگان و بر آدمیان چون کتاب صلوة را تصنیف کرد فضل دید خواص آدمیان را بر خواص
فرشتگان چنانکه انبیا و عوام آدمیان را بر عوام فرشتگان چنانکه اولیا یعنی سلام دهد بر آدمیان و فرشتگان الا خواجه
امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمة الله علیه گفته است و اینها را بزبان گفتن حاجت نیست بدل نیت کند که سلام بر اهل اسلام سنت
بود تا اگر بزبان گوید یاد آید کسی که از نماز بیرون آید چیزی از فریضه باقی است نمازش تباه شود تواند که بر آن نماز بنا کند و
در آمدن بنماز که فریضه است چون بدل نیت کند روا می آید بیرون آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیت کند بسنده بود
چون سلام دهد ابتدا از راست کند قال النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شیء حتی التنعل والترجل و فی روایة والتمشط چون سلام دهد روی خویش بگرداند چنانکه آمده است که سنت است که چون
رسول علیه السلام سوی راست سلام گفتی رخسار مبارکش را دیدندی و چون سوی چپ سلام گفتی رخسار چپ
مبارکش را دیدندی در هدایه شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آورده است چنان گردد که سلام او [illegible]
طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر کتف داشتن سنت است اینست صفت نماز خاشعان
از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که صفت نماز خاشعان بتمامت خشوع در نماز چیست امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله فرمود که خاص میخواهید یا عام گفتند که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که بگفتن کم شود هر دو وجه را بگوی
گفت عام آنست که چون مومن از تشهد فارغ شد آنکه بر یمین و یسار روی گیرد و خاص آنست که چون نماز تمام کنند دل [illegible]

چنان مستغرق خدمت حضرت پروردگار شود که بیان هیچ چیزی دیگر خبر نبود و نمازگذارندگان بر دو نوع خاص اند و عام
اند برغبت آیند و بهیبت نشینند و باخلاص کنند و بصدق بسپارند و بخوف باز گردند هیبت صفت نماز خاشعان و
عام بعادت آیند و بغفلت نشینند و بکسل گذارند و بسهو بسپارند و با من باز گردند و وعده خاشعان جنت **قال**
الله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون **مسئله** هر نمازی که برابر وی سنت آورده نی است
زود برخاستن بگذاردن سنت است و دیگر مکان بدل کردن سنت است زیرا که پیغامبر علیه الصلوٰة والسلام
میفرماید **قال** النبی علیه الصلوٰة والسلام ایعجز احدکم اذا فرغ من الصلوٰة ان یتقدم او یتاخر رسول علیه السلام
فرموده است که چه عاجز آید یکی از شما که چون از نماز فارغ شود پیشتر رود یا پس تر آید بنابران آن اصل است که نوعهدان
بودند جمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و صحابه رضی الله عنهم چون فریضه گذاردندی بگذاردن سنت
برقرار استادندی آن نوعهدان ورا آمدندی و چنین دانستندی که ایشان فریضه میگذارند با ایشان اقتدا
کردندی چون ایشان را معلوم شدی که فریضه نمیگذارند سنت میگذارند خاطر ایشان شوریده شدی رسول
علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما نماز را تمام کند چرا عاجز آید که از نماز فارغ شود پیشتر رود یا پس تر آید
و دیگر لطیفه آن است که دو مکان را گواه گردانیدن بود بر خود برآوردن سجده مر پروردگار را جل جلاله و سنت نیست
که قوم پیشتر روند و امام پستر آید اما چون سنت برخاست باید که بر دست راست محراب ایستادن او تر بود که امیر المؤمنین
علی و عبدالله مسعود رضی الله عنهما همچنین گذاردندی و دو مکان را گواه گردانیدی بر خود با آوردن سجده مر پروردگار
را و هر نمازی که با نزدیکی سنت نبود تر دو دست بدعا برداشتن سنت است که رسول علیه الصلوٰة والسلام
صادق القول از خلافه صادق الوعد خبر میدهد **قوله تعالی** فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب **قال**
بعد کل فریضة دعوة مستجابة رسول علیه السلام فرموده است که پس از هر فریضه دعا مستجاب است **قال** علیه
الصلوٰة والسلام اذا فرغ العبد المؤمن من الصلوٰة یجب علیه ثلث الشکر علی التوفیق والعذر علی التقصیر والخوف عن
الرد رسول علیه السلام فرموده است چون بنده از نماز فارغ شود بروی سه چیز واجب آید یکی شکر بر توفیق
دوم عذر بر تقصیر سوم خوف از رد والحمد لله علی التوفیق واستغفر الله علی التقصیر اعوذ بالله من الرد و بعد از فریضه
این دعا خواندن واجب است **مسئله** دعا بر سه نوع است دعاء رغبت است و دعاء رهبت است و دعاء
خفیه است آنچه دعاء رغبت است باید که در وقت دعا کفهای دست گشاده دارد و برابر سینه دارد
و دستها از یکدیگر جدا دارد و ایمان خود بتضرع آرد و حاجت خواهد و چشم را در آسمان ندارد که رسول
علیه السلام یکی را دید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت وی را منع کرد که همچنین مکن تا کسی را در دل شبه
نیارد که خداوند عز وجل منزه از مکان و زمان و او را بمکان حاجت نیست تا خداوند عز وجل حاجت او را

بزودی بروان کرداند وآنچه دعا رهبت است کفها روست بروی دارد وگوید اللهم انا نسألک الجنة وما فیها وآنچه دعاء
خفیه است باید که دستها را مثبت کند وکفها روست فرود روبه دارد وانگشتان مسبحه را راست کند ودر حاجت خواند
بگوید نعوذ بک من النار وما فیها واین روایتها در صلوة خواجه امام منهاج است رحمة الله تعالی والله اعلم بالصواب باب
ششم در بیان نماز وچیزها زیادتی که در نماز بسیار نه وبا باشند باوردن آن کراهیت است بنا بر حدیث رسول علیه
الصلوة والسلام که در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوة والسلام یکی را دید که در نماز با موی روی خود بازی میکرد
رسول علیه السلام این حدیث فرمود که قال النبی صلی الله علیه وسلم لو خشع قلبه لخشعت جوارحه که اگر باطنش ترس کاری ستی ظاهرش
برقرار ستی طحاوی رحمة الله علیه گفته است که چون تفحص کردند آنکس منافق بدید آمد پس نشاید مومنان را در نماز فعلی بجا آوردن
که مانند شود بافعال منافقان خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه کتاب کشف درس کرد در روایت بیرون آمد که یکی با ریش خود دستها
بازی میکرد در نماز رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر باطنش ترس کاری ستی ظاهرش برقرار ستی رسول علیه الصلوة بنور نبوت
دانست که وی منافق است مسئله باید دانست که انبیا علیهم السلام را چهار چیز نبود یکی احتلام دوم قهقه سیوم خامیازه
واین سه چیز از سبب خوردن است ایشان بسیار خوار نبوده اند که بسیار خوردن اسراف کردن است واسراف کردن حرام
چهارم چشم زیرا که اینها هریکی از فسادی خالی نبود وانبیا علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره وکبیره مسئله اگر مسلمان را
در نماز خامیازه آید یعنی فاژه آید باید که دهان استوار کند یعنی بعضی گفته اند که دست بر دهان بنهد وبعضی گفته اند پشت دست
اما دست بر دهان نشاید زدن زیرا که افعال اول است حسن باید داند امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که بدندان
زیر لب بگیرد واین اولیتر است تا در نماز دست از موضع برداشته نشود دست بر دهان نهادن سنت قولی است ودر
پیش گرفتن سنت فعلی است دهان استوار کند وفرو خورد تا آن مقدار که بتواند دهان را گشاده ندارد که دیو در دهان وی
در رود اگرچه که وی در نماز بود هم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام اذا تثائب احدکم
فی الصلوة فلیکظم ما استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فاژه آید یکی از شما در نماز باید که فرو خورد تا تواند
قال علیه الصلوة والسلام اذا تثاوب احدکم فی الصلوة فلیغط فاه فان الشیطان یدخل فی فمه رسول علیه السلام فرموده است
که چون یکی از شما را فاژه آید در نماز باید که دهان را استوار کند تا دیو در نیاید که دیو در تن فرزند آدم همچنان اندر آید که خون
اندر رگ وی رود قال علیه السلام ان الشیطان لیجری فی عروق ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که دیو در تن فرزند آدم همچنان در آید که خون در رگ وی پس تنگ کنید آن
راه را بر وی بگرسنگی وتشنگی یعنی روزه دارید خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که شکم سیر میدان
دیو است وشکم تهی زندان دیو است ** مردکی خلق زندگی دین است ** وآنچه گفتیم منظومی انیست مسئله مسلمانی
را در نماز آب بینی ظاهر شد گرفتن وی سنت است وبعضی گفته اند که نگاه کردن هم سنت است ولیکن درست تر آنست

گر نگاه کردن وی واجب است تا اگر حدثی بود به بنا باز گردد و اگر نگاه نکرد و همچنان رکنی گذارد و بعد از آن
معلوم شد که حدث بوده است نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند و زمین مسجد را از آب دهان و بینی نگاه باید
داشتن یا بر زمین مسجد نچکد **قوله** علیه الصلوة والسلام ان المسجد لینزوی من النخامة کما ینزوی الجلد من النار یعنی رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آب دهان و بینی چنان اندر کشد که چرم خام تر را آتش
اندازی مفتی جن و انس نجم الدین عمر نسفی رحمة الله چنین میگوید که در بلغم بر آوردن تکلف و با تسلیم گرفتن که سرای
فرمود که هر که را بلغم بر آید در نماز وی از بهر حرمت مسجد را فرو خورد دلش پر نور شود و گناهش آمرزیده گردد و نیز
آمده است که هیچ کام نزدیک مسجد آب دهان و بینی نشاید انداختن از برای حرمت مسجد یا از بزرگان الدین نقل کرده
که روزی مُغی از نزدیک مسجد بگذشت سگی را دید که بر دیوار مسجد بول کرد مغ را در دل آمد که این سگ دیوار خانه
خدای را پلید کرد باشد تا این پلید برابر تیمم باید و دیوار مسجد برابر شد نقصانی دیوار مسجد پدید آمد مغ گفت
باشد تا این نقصان را برآرم آب و خاک آورد و گل کرد و نیکو کرد و بر بود که ناگاه کلاه مغ از سر بیفتاد و جدا شد
و چپ و راست نگاه کرد هیچکس را ندید کلاه را دید که به هوا می‌رفت مغ را از آن حال عجب آمد ناگاه آواز داد که ای
بیچاره تو پلیدی خود و پلیدی سگ پلید را بر دیوار خانه ما روا نداشتی با آنکه پلیدی خود و پلیدی و نجاست کفر را بر دل تو چگونه
روا داریم زود بنز دیک مسلمانی آمد و اسلام آورد پس کسی که در مسجد آید و خدا را عبادت کند و از خدا و ندا مغفرت
خواهد امید بود از کرم وی که گناهان وی را بیامرزد و دیدار چون خود را روزی کند بمنه و فضله **مسئله**
در نماز یمین و یسار خود نشاید نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه کند دیگر باره نمازش بر باید **قال علیه السلام**
تلک خلسة یختلسها الشیطان من صلوة احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر باری نگاه کند دیگر باره از
نمازش بر باید اول بار بنده چون نگاه کند خطاب حضرت عزت در رسد که بنده من گرامی طلبی بار دوم چون نگاه کند
خطاب عزت در رسد که بنده من از من بیطلبی و این تصور کرد بار سیوم چون نگاه کند امر آید از پروردگار مر ملائکه را
که در پیچید این نماز را در روی وی باز زنید که از راه بیحرمتی در خدمت ما آمده است و بی نیازی صفت
ما است این وعید در حق کسی بود که روی برگرداند و نگاه کند اگر کسی پیش روی باید بناره چشم نگاه کند باکی نبود اما
آداب نیز نبود که رسول علیه السلام چنین فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام ان الرحمة تواجه العبد
ما دام فی الصلوة فاذا التفت اعرضت عنه رسول علیه السلام فرمود که اثر رحمت پروردگار روی باروی بنده
است مادام که در نماز بچیزی التفات نکند اما که همین که روی گرداند یا بچیزی التفات کند همچنان بود که روی از
اثر رحمت پروردگار گردانیده ستی **قال** علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من یناجی ما التفت رسول
علیه السلام فرموده است که اگر نمازگزار بداندی که با که راز میگوید هیچ جز التفات نکندی بعضی گفته اند

که مراد از آن التفات التفات دل است اما بظاهر روایة آنست که مراد ازین التفات التفات چشم است زیرا که اگر کسی را توفیق آن نبود که چشم برود دل را تواند نگاه داشتن چون چشم بطرف برود دل نیز برود تبع برود پس معلوم آمد که مراد از آن التفات التفات چشم است خواجه ابو القاسم رحمة الله گفته است که دیده را نگاهداری تا دل بیاد نهی وزبان را نگاهداری تا سر را بیاد نهی واین سخن در صلوة خواجه امام حجاج علیه الرحمه مذکورست **مسئله** موی در پس قفا گره زدن کراهیت بود که بخبر آمده است که حسین بن علی رضی الله عنهما نماز میگذارد و گیسوان مبارک را در پس قفا مبارک گره زده بود همچنان نماز شروع کرده بود و ابو هریرة رضی الله عنه بیامد گیسوان را بر گشاد حسین رضی الله عنه بدنباله چشم در روی بغضب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابو هریرة رضی الله عنه گفت ای مهتر زاده درمن بغضب نگاه مکن که من شنیده ام از جدش محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که گره موی در پس قفا گره زندان نشستگاه دیو شود من نتوانستم که چون تو مهتر زاده در نماز بود و دیو در قفای تو بود امیر المومنین حسین را خوش آمد و شادمان شد و ابو هریرة را دعاء خیر کرد واین روایة در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه این روایة از رفیع بن رافع است **مسئله** تارک سر ستردن وگرد برگرد موی ماندن دیا گرد برگرد ستردن و تارک سر موی ماندن کراهیت است و دستار بر بعض سر بستن هم کراهیت بود یعنی **آورده اند** که وقتی ابو بکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل را بغدری یعنی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بقبلان دیار رسی بایشان حرب کنی که ایشان را فضیان اند معاذ جبل رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من ایشان را بچه شناسم گفت تارک سترده باشند و گرد برگرد موی مانده یا گرد برگرد سترده باشند و تارک سر موی مانده یا دستار بر بعض سر بسته باشند و میانه سر را گشاده ماندن آن جمله نشانهای رافضیان است پس نشاید مومنان را فعلی بجا آوردن که تشبه بود با فعال رافضیان و در حق دستار کراهیت جائی بود که کل دستار را بر بعض سر در بندد و تمام تارک سر را گشاده دارد اما اگر اندک گشاده مانده شود یا فرجه مانده باک نبود که دستار بند از آن فرجه اندک گشاده ماندن چاره نبود و سنیان سمرقند زورقی از برای آن ساخته اند تا آن کراهیت برخیزد نه از برای صرفه دستار را **مسئله** دستار سپید باید شملت دراز از برای اقامت سنت را نه از برای تکبر و خواجگی را اگر هر چند که دستار درازتر بود ثواب نماز بیشتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام رکعتان بعمامة خیر من سبعین رکعة بغیر عمامة رسول علیه السلام فرموده است دو رکعت نماز که با عمامه گذارد بهتر از آنست که هفتاد رکعت نماز بی عمامه گذارد و در **مناقب** العلوم آورده است که دستار رسول علیه الصلوة والسلام که همیشه می بست در سر هفت گز بود و دستار که روز عید می بست دوازده گز بود و مستحب است که دنباله دستار عمر و گذاشتن میان دو شانه مقدار یک بلشت و بعضی گفته اند مقداری که بنشیند دنباله دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک مشت و فتن دستار که تو باید داشتن

در میان دو کتف **مسئله** چون دستار ویران شود بی ادب وار بر زمین نشاید زدن **قال** علیه الصلوة والسلام العمائم
تیجان العرب رسول علیه السلام فرموده است که عمامها تاجهای عرب است پس تاج را بی حرمت وار بر زمین نشاید
زدن چنانکه ویران شده باشد باید که بنهد و سه ازه باز کند و نیکو در بندد و محمد حسن در کتاب سیر کبیر در باب العمائم آورده
است که دستار نشسته نشاید بستن که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام ان من جلب
الفقر تکویر العمامة جالسا رسول علیه السلام فرموده است هر که دستار نشسته در بندد واجب گرداننده باشد بر خود
درویشی را و همچنان که دستار نشاید نشسته بستن ازار پای نیز نشاید استاده پوشیدن که رسول علیه الصلوة والسلام
چنین فرموده است علیه الصلوة والسلام من تسرول قائما او تعمم قاعدا ابتلاه الله تعالی ببلاء لا دواء له رسول علیه
السلام فرموده هر که ازار پای استاده پوشد و دستار نشسته بندد خداوند عزوجل عاقبت او را ببلا مبتلا گرداند که
که آن بیماری را هیچ دوا نباشد **روایت** میکنند که روزی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بغایت اندیشه مند گشت
با خود تامل کرد که این اندیشه من از چه سبب است چون من ازار پای استاده نپوشیده‌ام و دستار را نشسته نبسته‌ام پس
معلوم شد که نشاید **مسئله** دستار طیلسان کردن کراهیت بود محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که رسول علیه السلام
والصلوة دستار طیلسان نکرده است و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دستار را طیلسان نکرده اند که عرب گویند معنی
طیلسان کردن آن بود که دستار را زیر گلو اندر آرد و بر وی دیگر بر آورد ای دستار بر سر بندد و پیچ دستار را زیر گلوی بندد
و از جانب دیگر می آرند آن را معنی معجر شود و رسول علیه السلام از آن نهی فرموده است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
نهی عن الاعتجار و رسول علیه السلام فرموده است که بدترین و شوم ترین مردان آنست که خود را بر زنان مانند کند چنانکه جامه
ابریشمی دارد یا پیرهن پیش جیب دارد یا ازار فراخ پاچه دارد و رسول علیه السلام فرموده است که خداوند عزوجل بهنگام
نه زبان پیغمبر لعنت کرده است یکی بر مردی که خود را بر زنان مانند کند و دیگر بر زنی که خود را بمردان مانند کند
و دیگر بر کسی که وعده خلاف کند و دیگر بر کسی که نابینا را بیم کند و ضرر رساند و دیگر بر کسی که زن نخواهد و کنیزک نخرد مرد فقد
ولیکن مرادش آن بود که فرزند تولد نشود **مسئله** با یکی جامه نماز روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت حاصل نیاید
روا نبود و اگر جامه بود که ستر عورت حاصل بیاید روا بود کراهیت بود یا نی **آورده** اند که ثوبان رضی الله عنه از رسول
علیه الصلوة والسلام سؤال کرد که یا رسول الله تنها یکی جامه نماز روا بود یا نی رسول علیه السلام فرمود یعنی یا ثوبان کرا باید از شما دو جامه
ابجد احدکم ثوبین و از عبدالله عمر رضی الله عنهما سؤال کردند که با یکی جامه نماز روا بود یا نه باز عبدالله عمر رضی الله عنه فرمود
که شما با یکی جامه بیازار بروید یا نه گفتند نی گفت پس قدر نماز باید که بیشتر از رفتن قدر بازار بود و آنچه رسول علیه السلام فرمود
در حق درویشان صحابه فرموده و آنچه عبدالله عمر رضی الله عنه فرموده در حق توانگران صحابه فرموده اما **فرض صلوة** خواجه امام
منهاج ائمة امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت است که با یافت دو جامه حضر ورت با یکی جامه نماز کند آن را دون علامت جفا است

وباد و جامه نماز گذاردن رفع جفا است و با سه جامه نماز گذاردن از اخلاق کرام است محمد حسن رحمة الله علیه در کتاب
تزکیه پیر آورده است که هر که بایافت دو جامه بضرورت با یکی جامه نماز گذارد عدالتش ساقط شود یعنی فاسق شود
گواهی وی در شرع نشنوند **مسئله** اگر شخصی جامه بر کتف نهد و نماز گذارد و یا دست در آستین نمیکند نماز میگذارد یا
قبا میان بسته نماز میگذارد کراهیت بود یا نی در تجرید محمد حسن رحمة الله علیه آورده است که کراهیت بود و این اختیار
خواجه امام زاهد بخاراست رحمة الله علیه اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین آنست که کراهیت نبود که ما بسیار بزرگان را
دیدم که همچنین کردند کراهیت نگوییم اما گوییم که دستها در آستین کردن اولیتر بود **آورده اند** که قاضی امام صدر الدین
بخاری بشهر سمرقند آمد بمسجد آدینه حصار در آمد دید یکی را که جامه بر کتف نهاده بود و نماز میگذارد گفت ای شیخ این
نوع مکن که کراهیت بود آن شیخ نماز تمام کرد گفت از کجا میگویی که کراهیت بود گفت من در نسخه دیده ام که این
نوع کراهیت بوده است اما بر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک ائمه رفت و با ایشان حکایت کرد جمع ائمه سوال کردند
که از کجا میگویی که تو مردی مناظری و این مسئله بفقه تعلق دارد گفت من در نسخه دیده ام اما بر من پوشیده شده است
ائمه سمرقند جمع آمدند در کوی جولاهکان بر در سرای خواجه امام ابو الخطاب در کتابخانه خواجه امام علی یحیی در تجرید
محمد حسن رحمة الله علیه در اوائل باب کراهیت آورده است که دست اندر آوردن اولیتر بود و این اختیار شیخ
الاسلام برهان الدین است رحمة الله اما خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله علیه در تجرید خود آورده است که باید که
دست در آستین در آید و میان گشاده نماز گذارد که جهودان جامه بر کتف نهاده نماز گذارندی و ترسایان دست
اندر نیاوردندی و میان را بر بندندی پس ما را باید که دست در آستین در آرند و میان گشاده دارند تا هر دو گروه را
خلاف کرده باشند و اگر میان بربسته نماز گذارد فضیحت حاصل آید چون برکوع و سجود رود از اندام او ظهوری و انبساط
حاصل شود پس باید که میان را گشاده دارد تا فضیحت حاصل نیاید **مسئله** در نماز چشم در سجده باز داشتن علامت
مومنانست و چشم فراز داشتن علامت جهودانست اگر کسی گوید که من چشم فراز میدارم حضور دل می یابم شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن چشم بسته حضور دل نیست غرور دل است از برای آنکه ترک سنت و باوردن بدعت
کسی را بحضور دل بحاصل نیاید چنین **آورده اند** که مهتر عالم صلی الله علیه وسلم از غزوی باز گشته بود و وقت نماز الله
مهتر عالم علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
بگشتیم از حرب خورد پس و حرب بزرگ تر با دشمن ظاهر حرب خورد تر فرمود و با دشمن باطن حرب بزرگ فرمود پس مراد ازین جهاد
آنست که چون چشم باز دارد چشم برود و دل نیز برا ثر وی برود و جهد کند و چشم و دل را بجای باز آرد تا ثواب مجاهدان بیابد و اگر چشم
فراز دارد ثواب مجاهدان نیابد **مسئله** در نماز دهان بسته داشتن کراهیت بود که آن علامت مجوسیست علیهم اللعنة
چون ایشان آتش کده در آیند دهان بر بندند تا دم دهان ایشان بآتش نرسد پس نشاید مومنان را فعل ایشان آوردن که

که تشبه شود بافعال گبر و ترسا **مسئله** حاقن را در نماز آمدن کراهت بود **قال النبی** صلی الله علیه
وسلم لا صلوة للحاقن رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مر حاقن را یعنی حاقن آن باشد که بول را نزد
نگاه دارد واما اگر مسلمانی در میان نماز حاقن شده باشد باید که بدل بخواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
آن بلا دفع شود بزرگان تجربه کرده اند و همچنان یافته اند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که
نماز را بر اندازد و برود و استبرا دارد و باز طهارت سازد و نماز از سر گیرد تا بحضور دل نماز گذارد که وی در
خلوت جای بود و دلش در نماز فاضلتر از آن بود که وی در نماز بود و دلش بفراغت جای معهود حاقن است
در نماز که پای بپای کرد آمد و بر جوع حق سجده کرد در نماز پای بپای کرد شدن کراهت بود **آورده اند** که نوح پیغامبر
صلوات الله علی نبینا وعلیه ابلیس علیه اللعنة را دید گفت ای ملعون تو بچه کار ملعون شدی گفت بسه کار شدم یکی آنکه
در سجده چشم فراز داشتم و دوم چون بقیام رفتمی قدمها بجای سجده نهادمی وسیوم در قیام پای بپای برگردمی اگر
نشوی این سه کار را بود که بسه خصلت بد گرفتار شدم تکبر و بخل و حسد کبرش آن بود که انا خیر منه در خود دید و از
حسدش آن بود که خواست آدم نبودی و از بخلش آن بود که باآوردن یک سجده بخیلی کردم تا ملعون ابد شدم و داغ
وان علیک لعنتی الی یوم الدین بر پیشانی وی نهادند **حکایت** خواجه محمد منکدر از جمله صحابه کرام بود وی با دو
پسر خود نماز میگذاردند و هر سه در نماز میگریستند چون باز شد پسران از پدر سوال کردند که دوش نماز گذاردی
چندین چرا میگریستی پدر گفت از برای آنکه روزی بصحرا رفته بودم گرم بود و گرما بجا زجر الفرو گندم بیش آمد یکی خوشه
گندم یافتم برگرفتم و در یکی کشت زار انداختم من نمیدانم که آن حق مستحق بسیدانی و یکر یا آن است گریستن و دوش
نماز می بود و در میان آن دو کشت زار یکی خوشه گندم یافتم برگرفتم و در یک کشت زار انداختم من نمیدانم که حق مستحق سید
بانی من باشی ضامن آن خوشه گندم شدم از آن میگریستم و می ترسیم که اگر فردا قیامت مرا از آن سوال آید چه جواب
دهم آنگاه پدر پسر کلانتر را سوال کرد که تو چرا میگریستی گفت من در باغی بگوشه رزان بیرون رفته بودم و گلها شگفته
بوده بودند بوی گل بمشام من رسید از خویش آمده ایستادم و ساعتی از آن بوی گل بهره گرفتم از آن میترسم که فردا قیامت اگر
صاحب بنا از سوال آید که از ملک مردمان گران چرا بهره گرفتی من چه جواب گویم بعد از آن پسر خورد را سوال کرد که تو چرا
میگریستی گفت در مدت عمر بسی در نماز تقدیم مقدار رکنی تاخیر کرده ام از آن میترسم که فردا قیامت اگر آن کمیای حکم
کنند که ترا بر من مقدار رکنی چرا تاخیر کردی من چه جواب گویم **مسئله** در نماز تشابه است و دمیان زدن که این علامت
معصیت نزد کان است **آورده اند** که ابلیس علیه اللعنة چون از حضرت رانده شده است در میان وی این معلوم شد که
ام بوشناس الله تعالی بجا آوردن تشبه شود بافعال معصیت نزد کان **مسئله** اگر مسلمانی نماز میگذارد و
سورتها میخواند یا تسبیح میگوید و بانگشت حساب میکند کراهت بود یا نی بر قول امام اعظم رحمة الله علیه

کراهیت بود و بر قول ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله کراهیت نبود وجه قول امام اعظم رحمة الله علیه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام یکی را دید که نماز میگذارد و سورتها را بانگشت حساب میداشت فرمود تذنب ولا تحصی تسبیح و تحصی یعنی گناه میکنی و شمار میکنی و تسبیح میگوی شمار میکنی اما وجه قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله آنست که رسول علیه السلام فرموده است اعقدنها بالانامل فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که شمار کنید بانگشتان دست که آن شمار بانگشتان نجات میدهد شما را از روز قیامت از سوالی کرده شدنها و بعضی گفته اند که همچنان دست برجای نهاده انگشت را استوار میدارد و می فشارد هم مقصود بجا حاصل آید و هم کراهیت نخیزد و بعضی گفته اند که اگر نه برای آن حساب میدارد تا زیاده خوانده نمی شود کراهیت بود اما اگر از برای آن حساب میدارد تا کمتر خوانده نشود کراهیت نبود **مسئله** چون بسجده رود جای سجده پاک کردن کراهیت بود یا نی **آورده اند** که ابوذر رضی الله عنه بسجده میرفت و جای سجده را پاک کرد و در آن مبالغت نمود رسول علیه الصلوة والسلام دید فرمود یا اباذر مرة او ذر یعنی یکبار پاک کن یا همچنان بگذار و معاذ این حدیث از فاطمه رضی الله عنها روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که ماندن آن یکبار بهتر دیگر من فاصدنه" که کسی اشتر سرخ موی بخرد و در راه رضای خدای عز و جل صدقه کند **چنین** آورده اند که روزی صدیق رضی الله عنه با رسول علیه الصلوة والسلام در مسجد در آمدند تا نماز گذارند باران آمده بود و روره کرد باران باریده بود و پیش محراب تر وری شده صدیق گفت یا رسول الله دستوری باشد تا تر وری را پاک کنم رسول علیه السلام فرمود بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده آریم مر پروردگار خود را پس معلوم شد که پاک نکردن اولیتر بود **مسئله** چون سر از سجده بر آرد پیشانی را پاک کردن کراهیت بود یا نی از محمد رحمة الله علیه سوال کردند گفت باکی نیست اما اوی گفت که مرا معلوم نیست که ماندن را گفت یا پاک کردن را از ابو یوسف رحمة الله علیه سوال کردند گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که اگر چیزی است که دل را مشوش میدارد باید که پاک کند تا بحضور دل نماز گذارد زیرا که رسول علیه السلام در نماز خونی از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود راست کردند و نعلین را از قدم بیرون آوردند و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست چپ بدست راست آورده اما اگر چیزی نیست که دل را مشوش نمیدارد پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اربع من الجفاء ان یبال قائما ولیسمع نداء ولا یجیب وان یصلی فی الصحراء الی غیر سترة وان یمسح جبهته قبل ان یفرغ من الصلوة یعنی رسول علیه السلام فرمود که چهار چیز از جمله جفاست ایستاده بول انداختن و بانگ نماز شنودن و جواب ناگفتن و در صحرا نماز گذاردن بی ستره و پیشانی پاک کردن پیش از فراغ نمازی بعذری **مسئله** اگر مسلمانی در نماز گزیده گرد

مثل کلیک پیش و باشند ایستاده کند محمد رحمة الله علیه گفته است که بکشد و ابو یوسف رحمة الله علیه گفته است که بمالد
و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که از سی تا چهل برساند امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است
در هر رکعتی که باشد تاخیر کند تا چندانی که سجده برد و چون بسجده رود در زیر خاک نهان کند زیرا که عبد الله مسعود
رضی الله عنه همچنین کردی و آیة این بر خواندی قوله تعالی الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا مسئله شپش
که کزنده را بآتش انداز دکه رسول علیه السلام نهی کرده است قال علیه السلام لا یعذب بالنار احدکم احد الا رب
رسول علیه السلام فرموده است که عذاب نکند یکی از شما هیچ چیز را بآتش مگر خداوند عز و جل مسئله هر ذکری که
بر کنی معین است آن ذکر باید که در میان رکن تمام کرده شود چنانکه قرات را در قیام تمام کند و الف الله اکبر را از قیام
آغاز کند و حرف با و را را اکبر را در رکوع تمام کند و سین سمع الله لمن حمده را از رکوع آغاز کند و ال و ها را در قومه تمام کند
و تسبیحها که اربنا لک الحمد در قومه تمام کند و الف الله اکبر را از قومه آغاز کند و حرف با و را را در سجده تمام کند و الف
الله اکبر را از سجده آغاز کند و حروف با و را را در قعده تمام کند و قرات تشهد را در قعده تمام کند و هر که برخلاف این
کند و یا کم از این کند وی تعدی و ظلم کرده باشد و صفت ظلم استعمال کردن چیزی بود بغیر محل مسئله اگر سنگانی
خرد می افکند و بر وی سجده می آید کراهیت بود یا نی اگر خاک سوزان است یا ریگ سوزان است یا سنگ نقصان است
یا خسک و خار است یا از برای صیانت داشتن دستار می افکند کراهیت نبود از برای آنکه امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
علیه همچنین کرده است اما اگر از برای تکبر و خواجگی میکند کراهیت بود مسئله مسلمانی بقعده می نشیند و کفها پای وی
برهنه است شاید که دست پیش کند و کفها پای را بپوشد یا نی بعضی از مشایخ رحمهما الله گفته اند که باید که دست
پیش کند و کفهای پای بپوشد که بی ادبی کند کفها پای برهنه در روی مومنان داشتن اما بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر در صف آخر است باک نبود کشاده ماندن و اگر در صف اول است یا در میانه است باید که دست را
پیش برد و کفها خود را بپوشد که در قفای پای وی مردمان دیگر باشند بی ادبی بود پای را کشاده ماندن اما شیخ
الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که در نماز قعده دستها بر زانو نهادن سنت است و ابزار در عقب وی
چشم در کنار داشتن سنت است باید که با هر دو دست حمل کند تا پاک شده و یا بنده ثواب شوند در خبر است
هر روزی که نو در آید امر آید از پروردگار به پنج فرشته را تا بر پنج مکان ندا کنند یکی بر بام خانه کعبه گوید ای کسانیکه روی
از فریضها خداوند عز و جل گردانیده اید روی از رحمت پروردگار گردانیده آید یکی بر بام روضه رسول علیه الصلاة و السلام
گوید ای کسانیکه روی از سنتهای رسول علیه السلام گردانیده آید روی از شفاعت وی گردانیده آید یکی بر بام مسجد
اقصی ندا کند گوید ای کسانی که پوشش از حرام است و خورش از حرام است یکی فریضه و تطوع شما در محل قبول نیست دیگر
بر کرسی ندا کند گوید ای کسانی که رسیدانید و لیکن نمیتوانید و آن وقت می نمو السعید ای کسانی

که میشنوانید ولیکن نمیدانید طاعت کنید تا شما را نگه دارند و دیگر در بازار تا خدا اکنید و گوید ای کم باشندگان و افزون ستانندگان
اکنون اگر نه برکات این پیرا کمان و ساجدان و پیران و نارسیدگان و چهارپایان بود اگر نه آتش اندر شما زدمی و همه را سوختمی و این جمله را
همه اقربکان بشنوند الا آدمی و پری که غفلت در ایشان غالب است خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله میگوید که بندگی سه است
یکی آنکه با مرش زنده باشی دوم با نفس مرده باشی و بحکمش بنده باشی خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که از پنج چیز
پنج چیز خیزد و از نادیدن آن در اصل کفر است یکی کاهلی کردن در عبادت از نادیدن وعید خیزد و نادیدن وعید در اصل
کفر است و دلیری کردن در معصیت از نادیدن عید خیزد و نادیدن وعید در اصل کفر است و حسد بردن حاسد از نادیدن
قسمت خیزد و نادیدن قسمت در اصل کفر است و حرص از نادیدن حساب خیزد و نادیدن حساب در اصل کفر است و رضا
بقضا نادادن از نادیدن حکم خیزد و نادیدن حکم در اصل کفر است و هم خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید
که چهار چیز را نگاه دار تا چهار چیز را بیابی چشم را نگاه دار تا دل را بیابی زبان را نگاه دار تا سر را بیابی طهارت را
نگاه دار تا نماز را بیابی نماز را نگاه دار تا ایمان را بیابی و هم خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چون
راه روی چشم را نگاه داری و چون بر مائده نشینی حلق را نگاه دار چون تنها مانی سخن با حق گوئی و چون با خلق نشینی
بعلم ز حق گوی و هم خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چهار چیز در چهار چیز را نماند عجب بود اگر بماند جاهل که با نماند
عجب بود اگر بماند دنیا طالب را سلامت نماند عجب بود اگر بماند خدمت کار مخلوق او بی سلامت نماند عجب بود اگر بماند هر کسی که
رجوع خلق است کبر نشود عجب بود که برود و هم خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چهار چیز سبب هلاک آدمی است یکی
آنکه نعمت است و شکر نی دوم آنکه محنت و صبر نی سوم آنکه معصیت و توبه نی چهارم آنکه نیکنامی در میان خلق و توان نیست
و هم خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که نعمت بی شکر متاع یکجهان است و محنت بی صبر عقوبت دو جهان است و عبادت
بی اخلاص ضایع کردن گنج کا نیست و علم بی عمل خراب کردن مسلمانی است فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه در تنبیه
الغافلین آورده است که روایت میکند ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود که هر که پنج
چیز را از خود باز گیرد خدا تعالی از وی پنج چیز را باز گیرد دوم هر که زکوة مال باز گیرد حفظ از مال باز گیرد دوم هر که عشر خراج
باز گیرد برکات از زمین وی باز گیرد دوم هر که صدقه تطوع باز گیرد صحت از تنش باز گیرد و هر که دعا را باز گیرد اجابت دعا را
از وی باز گیرد دوم هر که نماز باز گیرد در آخر ایمان از وی باز گیرد و خداوند عز و جل بموسی کلیم امر فرمود که چهار چیز را در چهار چیز
نهاده ام ایشان جای دیگر میطلبند نیابند من صحت بدن را در کم خوردن نهاده ام ایشان در پر خوردن می طلبند
نیابند من عزت را در تقوی نهاده ام ایشان در مخلوق میطلبند نیابند من توانگری را در قناعت نهاده ام ایشان
در حرص میطلبند نیابند من بیغمی را در بهشت نهاده ام ایشان در دنیا میطلبند مسئله در نماز ادب و سنت
نگاه باید داشت که ادب بعض سنت است و سنت بعض واجب است و واجب بعض فریضه است و فریضه بعض

و خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا ابلیس قصد سنت وی نکند و سنت نگاه دارد
تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا ابلیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا ابلیس قصد ایمان
وی نکند عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که اگر من بشنوم که بنده است که جمله کتب یاد در سینه محفوظ دارد
مرا در دل هیچ غیرت نیاید اما اگر بشنوم که بشناسم و شناسات بنده ایست که اداب و احکام نماز و احکام مسلمانی نگاه دارد
جهد میکنم و بروم و خدمت وی برادر باز خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که بترین نماز بترین شنوانندت و ادب
نگاه دارنا از ورزانندت **قال** علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی یعنی پیغامبر فرمود ادب اموخت مرا
پروردگار من پس نیکو اموخت ادب مراد در امثال امده است که احسن الادب لیستر قبح النسب **قال** علیه الصلوة
والسلام اکرموا اولادکم و احسنوا ادبهم **مسئله** در نماز ادب و سنت نگاه باید داشتن که مهتر عالم علیه السلام
در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است یا علی ان اخبث الناس سرقة من یسرق من نفسه فقال
علی رضی الله عنه کیف ذلک یا رسول الله فقال علیه السلام الذی لایتم رکوعه و سجوده فهو سارق صلوته محروق عند الله
دیده رسول علیه الصلوة والسلام فرمود یا علی بدترین دزدان ان بود که از دین خود دزد دگفت یا رسول الله که بود
که از دین خود دزد دگفت که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد وی دزد نماز بود که برکند از دین خود ببرد از حق
خالق و دزدان دیگر از چیزی فانی می دزدند وی چیزی باقی می دزدد و دزدان دیگر بر دنیا میزنند وی بر دین
میزند و دزدان دیگر ضرر با مردمان میرسانند وی بخود میرساند و دزدان دیگر خزینه بندگان میشکنند وی خزینه
رحمان میشکند و دزدان دیگر را خوف قطع بود و بر قطیعت از رحمت بود لاجرم بدترین دزدان بحضرت پروردگار وی
است و چون بنده نماز گذارد باید که نیکو گذارد هم در خلا و هم در ملا که اگر در ملا نیکو گذارد و در خلا نیکو نگذارد وی مرائی
بود و مهتر عالم صلی الله علیه و سلم در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است **قال** النبی علیه السلام یا علی
للمرائی ثلاث علامات یتم رکوعه و سجوده مع الناس و یقصر اذا صلی وحده و ینشط الامر بینی علیه و یذکر الله تعالی فی
الملاء و ینسی فی الخلاء رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرائی را سه علامات است چون بر سر جمع بود رکوع و سجود تمام
ارد و چون تنها گذارد و چنان گذارد که مرغ دانه چیند و چون بر سر جمع بود ذاکر باشد و در کارها نشاط کند با مردم و چون
تنها گوید چون تنها ماند فرامش کند نیست صفت مرائی و مرائی را هیچ جزا و ثواب نیست **مسئله** چون
بنده نماز گذارد باید که نیکو گذارد و تمام ارکان را بجا ارد که خداوند عز و جل نماز را بلفظ جمیل یاد کرد و رسول علیه
الصلوة والسلام نیز نماز را بلفظ جمیل یاد کرد **قال** علیه الصلوة والسلام الصلوة مکیال من وفی وفی له و من طفف
طفف له و قد علمتم ما قال الله تعالی فی حق المطففین **قوله تعالی** ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستو
فون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون و نیز رسول علیه السلام فرموده است که نماز همچون پیمانه است هر که راست پیماید

ثواب نیست و راستی بپاید فرستند و هرکه کم بپاید ثواب کم بپاید نشستن بپاید بر راستی و راستی که معلوم شده است که
خداوند عز و جل در حق کم پیمایندگان در قرآن مجید وعید فرموده است **قوله تعالی** ویل للمطففین الذین الآیة
و این ویل وادی است از وادیهای دوزخ که هر روزی جمله درکات دوزخ بحضرت خداوند عز و جل از هیبت وی
بنالند و فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین چنین آورده است که بنده مومن چون نماز گذارد و نیکو
آن نماز با بشارت بود و نورانی و فرشتگان آن نماز را بآسمان می برند و نماز بر نماز گذارنده دعا نیکو میگوید
حفظک الله کما حفظتنی خداوند عز و جل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نمیگذارد و آن نماز ظلمانی
بود و فرشتگان را کراهیت آید آن نماز را بر آسمان بردن نتوانند و آن نماز بر نماز گذارنده دعاء بد گوید که ضیعک الله
کما ضیعتنی خداوند عز و جل ترا ضایع کند چنانکه مرا ضایع کردی و نشاید نماز را ضایع کردن و پس شهوت
رفتن که خداوند عز و جل در حق ضایع کنندگان نماز و روندگان پس شهوت وعید فرموده است **قوله تعالی**
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب و آمن و عمل صالحا چون
توبه کند و عمل آرد صالح امید بود که خداوند عز و جل در بر نجات دهد **قال** علیه الصلوة والسلام من اقل ماله
وکثر عیاله وحسن صلوته ولم یغتب لسانه فهو معی فی الجنة کهاتین واشار الی السبابة والوسطی رسول علیه السلام
فرموده هرکرا مال اندک بود و عیال او بسیار بود و نماز نیکو گذارد و زبان خود از لغو و غیبت نگاه دارد آن مرد
با من در بهشت بود همچون این دو انگشت حقیقت یعنی سبابه و وسطی و این بشارت است بقرب و درجه و
زیادتی منزلت و یافتن مراد و گشادن ابواب سعادت زهی بنده بیدولت که این اعمال صالح را بجا نیارد و تا
ازین درجها محروم شود وبالله العون والعصمة والتوفیق **باب در بیان طهارت** اعلم اسعدک
الله فی الدارین که طهارت فریضه است بآیت و اخبار و اجماع است و طهارت بر پنج نوعست دو نوع از کفر و بدعت است
الحمد لله رب العالمین یکی سه نوع است و وسطی و صغری کبری بزرگ بود و آن توبه کردن است از معاصی این کار شایسته
و امری بزرگ است مر بنده را زیرا که در هر دمی توبه کردن از معاصی فریضه است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا توبوا
الی الله توبة نصوحا **قال** النبی علیه الصلوة والسلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له و وسطی میانه بود و آن غسل
آوردن است از جنابت و آن هم فریضه است **قوله تعالی** وان کنتم جنبا فاطهروا و **قال** علیه الصلوة والسلام بلوا
الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام فرموده است که در جنابت بهر پوستی و بن هر موی آب
رسانیدن فریضه است که در زیر هر پوستی و بن هر موی جنابت است و صغری خورد تر بود و آن طهارت است از حدث و این
هم فریضه است هم بآیت و هم باخبار و هم باجماع اما آیت است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین الآیة و حدیث آنست

قال علیه الصلوة والسلام لا یقبل الله تعالی صلوة بلا طهور ولا صدقة من الحرام انا قال علیه الصلوة والسلام لا ایمان
لمن لا امانة له ولا صلوة لمن لا وضوء له الوضوء مفتاح الصلوة والصلوة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است
که نپذیرد خدای عزوجل نماز بی طهارت و صدقه از مال حرام بود ایمان اورا نیست هرکرا امانت نیست مراد ازین امانت
طهارت است و نماز نیست هرکرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است و اجماع است آنست که هرکه
منکر فریضت طهارت را منکر قرآن شده است و هرکه منکر شود کافر شود و اما اینجا نوع هر گفته اند چنانکه داود و علی اصفهانی و اصحاب وی
که هر باری که نماز خیزد طهارت باید ساختن زیرا که نص مطلق است و حدث دروی علت نی و علما رحمهم الله گفته اند که الغیر
مطلق است اما حدث دروی کلام مضمر است زیرا که در مصحف عبدالله مسعود رضی الله عنه همچنین آورده است قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة من مضاجعکم وانتم محدثون فاغسلوا وجوهکم و این قراءة عبدالله مسعود است رضی الله عنه
و در محراب همچنین خواندی و رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده است که هرکه خواهد تا قرآن را همچنانکه نازل
شده است بخواند بروی باد بقراءت عبدالله مسعود رضی الله عنه این قراءة عاصم است امام کوفه رحمة الله علیه و دیگر
معقول آنست که هر شفعی نماز است و هر رکعتی نماز پس اگر گوییم که هر باری که برخیزد طهارت سازد حرج شود و در دین حرج
نیست پس نمازها چه وقت گذارد دلیل ما آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز
پنجم در آمد طهارت ساخت و آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گذارد امیرالمومنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
یا رسول الله از شما امروز چیزی دیدم که پیش ازین ندیده بودم رسول علیه السلام گفت چه دیدی یا عمر گفت یا رسول
الله بیک طهارت پنج نماز گذاردید قال عمر رضی الله عنه یا رسول الله صنعت شیئا لم تکن صنعته قبل ذلک فقال
علیه الصلوة والسلام یا عمر عمدا صنعت لیلا یحرج لامتی رسول علیه السلام گفت یا عمر اینجا عمدا گذاردم تا بر امتم
حرج نشود و اگر هر نماز را طهارت می سازم می آرد نور بر نور است در روز قیامت قال علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیامة قال علیه الصلوة والسلام الوضوء مما یخرج والفطر مما یدخل رسول علیه
السلام فرموده است که طهارت به بیرون آمدن چیزی است و حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام لا وضوء
الا من حدث رسول علیه السلام فرموده که طهارت نیست مگر از حدث مسئله طهارت چهار چیز را شستن
فریضه است دست و روی و مسح سر و پای هر یکی را حدی معلوم است حد روی از رستنگاه موی است تا به زیر زنخ
و از بن نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر مرد ناریش دار و امرد را از آب رسانیدن بشاییدن فریضه است چون موی بروی
بر آمد ابویوسف رحمة الله روایت است که شستن بن گوش ساقط شود که وجه قول وی آنست که روی
نام چیزی بود که اگر کسی نظر کند بتواند که ببیند چون موی بروی حاجب شود مانع دیدن شود لفظ نظر از وی
ساقط شد شستن نیز از وی ساقط شود اما امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله گفته اند که اگر حاجب ا

شستن فریضه نبودی همچنان بودی که تو میگویی اما چون شستن واجب فریضه است آن حکم باقیست اگر ریش
کوش را آب سیلان نرساند طهارت درست نبود و نماز روا نبود اما در **صلوة** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که درین قول ابو یوسف رفته است در **صید و صلوة** قاضی امام ابوالحسن مروزی رحمة الله علیه
همچنین آورده که حسن زیاد از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت میکند که ازان قول رجوع کرد و با امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله پیوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلی از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه
رحمهما الله روایت میکند که چون موی روی برآید شستن پوست بموی آید و این جایی بود که موی روی انبوه بود
چنانکه اگر کسی بنگرد نتواند که پوست روی ببیند اگر موی روی تنک و خالی بود چنانکه اگر کسی بنگرد پوست را تواند که ببیند
اکنون آب به پوست رسانیدن فریضه بود برخلاف ابروان که ابروان خلقی است و موی روی عارضی است
موی لب را پست داشتن سنت است و دراز داشتن بدعت است و دراز نشاید داشتن که بشومی بدعت بود
که آب بحرف ای کنار لب نرسد طهارت درست نبود و نماز روا نی **قال** علیه الصلوة والسلام من قص شاربه
اعطاه الله تعالی اربعة انوار نورا فی وجهه ونورا فی قلبه ونورا فی قبره ونورا فی یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده است هر که موی لب پست دارد خداوند عز وجل ویرا چهار نور کرامت کند یکی نور در روی دیگی نور
در دل و یکی نور در گور و یکی نور در روز قیامت و از ثواب چنان بود که هفتاد چندین اشتر سرخ بموی خریدستی و در راه
رضای خدای عز وجل همه را صرف کردستی **قال** علیه الصلوة والسلام من طول شاربه عوقب بالثلاث لم ینل
شفاعتی ولم یشرب من حوضی وسلط الله منکرا ونکیرا بالغضب رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که
موی لب دراز دارد خداوند عز وجل ویرا سه عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب ماند و از حوض من آب نخورد
و منکر نکیر را بروی بگمارد بغضب اما در حق موی لب پست داشتن وعده می فرماید قال علیه السلام والصلوة
من قص شاربه فکانما اعتق الف رقبة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون بنده
مومن موی لب پست دارد و کلمه شهادة گوید این کلمه شهادت هفت آسمان را حجاب نکند همچنان میرود تا بساق
عرش چنانکه زنبور عسل غرنده می غرد تا خطاب حضرت عزت در رسد که چرا ساکن نباشی مناجات کند ای پروردگار
من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا نیامرزی امر آید از پروردگار که گوینده ترا آمرزیدم آنگاه ساکن شود نا اگر موی لب
دراز دارد و کلمه شهادت گوید آن کلمه گرد دهان او بر میگردد و بیرون نیاید تا کاتبان اعمال او را گویند
چرا بیرون نیایی تا ثواب ترا بنویسیم گوید چگونه بیرون آیم چون این پرده پلید در راه هست و رسول علیه السلام
فرموده است که فردا قیامت ما را صد فتنا اهل عرصات سجده ارند مرید ورد یکا ... که کافران
ایشان سجده آوردن نتوانند و سرها ایشان همچو سر گاو راست ماند و ... دوزخ

موی لب او دراز داشته‌اند آن موی‌های ایشان در زمین استوار شده باشند همچون نیزه‌ها و ایشان را نفع باشند
از آزردن سجده تا اهل عرصات فرق نتوانند کرد میان ایشان و میان کافران و سید امام ناصر الدین رحمة الله علیه
در سیر کبیر آورده است که اگر در معرکه گاه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران بچه طریق فرق کنند و مومنان را
بچهار چیز فرق توان کردن بموی روی رنگ کرده و سنت فرج و موی لب بسته بود و جامه سیاه تا اگر کسی را سنت فرج
نبود و موی لبش بسته بود ویرا حکم کنیم باسلامی وی و در گورستان مومنان دفن کنند و اگر موی لب وی دراز بود و لیکن فرج
بسنت فرج بود ویرا حکم کنیم باسلامی وی بخاک دفن کنند و دستها را شستن فریضه است تا آرنج با آرنج زفر رحمة الله گفته است
که آرنج حد است و حد در محدود در نیاید وی قیاس میکند بآیه روزه **قال الله تعالی** ثم اتموا الصیام الی اللیل اما علمای ثلثه
رحمهم الله گفته‌اند که این کلمه الی را در عرب استعمال کرده‌اند در خروج حد در معنی تا که یعنی تا شب چون شب اندر آید بی فعل
فاعل روزه گشاده شود زیرا که شب محل روزه نیست چنانکه رسول علیه السلام میفرماید **قال** علیه الصلوة والسلام اذا
اقبل اللیل و ادبر النهار فقد افطر الصیام رسول علیه السلام فرموده است که چون شب بروی شما آرد و روز پشت شما آرد روزه گشاده شود
پس بفعل فاعل علت نباید زیرا که شب محل روزه نیست اما دست محل شستن است بی فعل فاعل شسته نشود و اگر این کلمه الی نبودی
قیاس آن بودی که دستها را تا ابط شستن فریضه بودی چنانکه زهری در تیمم میگوید اما مر این کلمه الی معلوم آمد که دست را تا آرنج تا آرنج
شستن فریضه است و این کلمه الی را در طهارت استعمال کرده‌اند در دخول حد در معنی که تا آرنج نی و خروج مسئله مسح سر فریضه است
قوله تعالی وامسحوا برؤسکم اما مسح سر چندین می باید آوردن قول شافعی رحمه الله یک سه یا بی باید کشیدن و بر قول علمای ما
رحمهم الله یک بلسند است و حجة قول شافعی رحمة الله علیه آنست که در مجرد ابن شجاع که از شرح حسن زیاد ساخته است روایت
میکند ربیعه بنت مسعود بن عفراء رضی الله عنها که رسول علیه السلام طهارت ساخت و مسح سر سه بار آورد و علمای ما رحمهم الله
گفته‌اند که ما فرضیت طهارت با آیه دانسته‌ایم و ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و آثار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
دانسته‌ایم و روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام بغزوی رفته بود و در صحرا خیمه زده بود در آن دیم
طایفی چون وقت نماز اندر آمد رسول علیه السلام فرموده تا دامنهای خیمه را بر انداختند و فرمود تا آب آوردند رسول علیه السلام
طهارت میساخت و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گرد بر گرد ایستاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام مراقبت می نمودند
چون ... بسیار اجتهاد مبالغت کردند و هرگز ندیدی که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آرنج را مبالغت تقرر فرمودندی
پس معلوم آمد که نه چنانست که زفر رحمة الله میگوید که آرنج حد است و حد در محدود در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت
تمام کرد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین آن آب طهارت ساخته رسول علیه السلام در روی خود میمالیدند از برای تبرک را
تا کسانیکه دور بودند تری آن زروی از یکدیگر میگرفتند و در روی خود می مالیدند و ازینجاست که محمد حسن رحمة الله علیه
گفته است که آب طهارت ساخته پاک است که اگر پلید بودی رسول علیه السلام ایشان را منع بکردی و دیگر روایت میکند

عوف بن جحیفه رضی الله عنه که جابر بن عبد الله الانصاری رحمه بیمار شده بود و در آن بیماری بیهوش شد رسول علیه السلام
به بیمار پرسی وی رفته بود و آب خواست و طهارت ساخت و آب طهارت را بروی او پاشید و در حال صحت یافت لیکن محمد رحمة الله علیه
میگوید که اگر آن آب پاک نبودی رسول علیه السلام بر جابر نپاشیدی پس معلوم آید که آب طهارت ساخته پاک است اما
ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند که اتفاق است که آب طهارت مطهر نیست و رسول علیه الصلوة والسلام معصوم بود
از صغیره و کبیره طهارت ساختندی همچون رسول علیه السلام باید تا آب طهارت ساخته وی را پاک داریم دلیل بر آنکه ابوطیبه حجام
رضی الله عنه رسول علیه السلام را حجامت کرد چون شیشه برگرفت رسول علیه السلام نگاه کرد و در شیشه هیچ خون ندید گفت
یا اباطیبه چه کردی آنچه از تن من جدا شد گفت یا رسول الله روا نداشتم که بر خاک ریزم در میان جان خود جای کردم یعنی بخوردم
رسول علیه السلام گفت یا اباطیبه آنچه کردی بر تو مباح کردم اما بعد از این نشاید که هیچ مومنی خون دیگری را
بخورد و در حال بوی مشک از دهان ابوطیبه روان شد و آن اثر در فرزندان وی باقیست تا قیامت
هر فرزندی که از نسل ابوطیبه بر آید از دهان وی بوی مشک آید چون خون رسول علیه السلام را ایشان
میخوردند او را منع نکرد اگر آب طهارت وی را در روی مالیدند نیز منع نکردندی هیچ عجب نبودی
جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر یکبار آورده و دیگر آنکه
ابن عازب رضی الله عنه از جمله مقربان حضرت رسالت پناه بود بعد از وفات رسول علیه الصلوة والسلام
بیمار شد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به بیمار پرسی وی رفتند وی سوال کرد که در میان شما
کسی نو عهد است یا نی گفتند بلی بیست بر ابن عازب فرمود تا ایشان را طلب کردند بعد از آن آب خواست
و طهارت ساخت و هر عضو را سه بار شست و مسح سر یکبار آورد و این طهارت ساختن او نه برای تبلیغ احکام
بود اگر سه بار بایستی بر تبلیغ تقصیر نرفتی و دیگر بعد از وفات رسول علیه السلام ابوبکر صدیق رضی الله عنه
به منبر مهتر عالم صلی الله علیه وسلم بر آمد تا صحابه را وعظ گوید خطبه تبلیغ گفت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
بسیار گریستند و زاری کردند بعد از آن گفت شاد شوید ای مومنان اگر من شما را از طهارت ساختن
رسول علیه السلام خبر دهم جمع گفتند بلی یا امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه طهارت ساختن رسول
علیه السلام شرح بداد و هر عضوی را سه بار فرمود شستن و مسح سر یکبار فرمود و دیگر روایت میکنند عمران
از ابان و ابان از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که در مقاعد طهارت میساخت و هر عضو را سه بار بشست
و مسح سر یکبار آورد و بالا راست کرد و گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این بود
طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش از این نبود و دیگر از ابن عبد خیر رضی الله عنه روایت میکنند از امیر
المومنین علی رضی الله عنه در رحبه مسجد آدینه کوفه وقت آب خواست و طهارت ساخت هر عضو را سه بار بشست و مسح سر را

یکبار آورد و چون با ما است کرد گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیرالمؤمنین گفت این بود طهارت
ساختن رسول علیه السلام پس از این نبود دکم از این بی روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام
طهارت میساخت و من آب میریختم چون قدمهای مبارک بشست و بالا برخاست کرد با دامنش که مسح سر بیاورد و دام کی
دست تر کرد و بیکدست عمامه گرفت و در هوا کرد و بیکدست بر سر مسح آورد و صحابه طهارت او دیدند تصور کردند که
بر عمامه مسح کشید و اما مغیره بن شعبه رضی الله عنهما روایت میکنند که ایشان غلط دیدند است که بر عمامه بوده است
مسح نبوده است مسح زیر عمامه بود پس روایات این چند مرد که دیدند فاضلتر از آن بود که روایت یکی زن باشد و در فصل
خواجه امام خواهرزاده رحمة الله علیه از همان زن روایت کرد که از آن قول رجوع کرده و گفت رسول علیه السلام مسح سر
یکبار از این معلوم آمد که یکبار بسنده بود و از هر چند بار مسح آرد بر قول مالک رحمة الله علیه همگی سر را دی چنانکه میکنند با
عضای دیگر بر قول خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بیشتر سر را مسح باید کشیدن که بیشتر را حکم کل است در قول شافعی رحمة الله
علیه چون سه تار موی تر شد بسنده بود و از مسح سر نیابت دارد و لیکن سه بار آب باید و سه بار ما علمای ما رحمهم الله گفته اند
که چنان نا گوییم که مالک میگوید همگی سر و چنان نگوییم که شافعی رحمة الله علیه گفته است که سه تار موی تر شود و سه بار آب دهند
چه اگر تابستان بود و گرما بود و اگر زمستان بود سرما بود و دماغ محل سمع و عقل و بصر است نباید که در دماغ مؤمنان
خلل افتد و مسح بر تخفیف است آسانی و قیاس چنانچه در تیمم و در مسح سر از علمای ما رحمهم الله روایت است یکی روایت مقدار سه انگشت
و یک روایت مقدار موی پیشانی و یک روایت مقدار چهاریک را که چهاریک را حکم کل است در بعضی احکام چنانکه فریضه مینماید
در سفر چهاریک از جامه پاک بود و باقی پلید و یا آن جامه نماز روا بود چون ضرورت بود و اینک چهاریک را حکم کل
و اگر مقیم یا در حضر چهاریکی از جامه بنجاست غلیظه آلوده بود و یا آن جامه نماز روا نبود و اینک چهاریک و یرا حکم کل است
و اگر محرم از چهاریک دست و یا یکی را از تن حلق یا چهاریکی از سر دم لازم آید در نقصوت چهاریکی را حکم کل است
و دیگر کعبه را چهار جهت است ما روی بیک جهت می آریم نماز روا می آید اینک چهاریکی را حکم کل است و دیگر آدمی را چهار
جهت است یمین و یسار و قفا و پیشانی اگر یکی سوگند خورد که من فلان را ندیدم اگر از این چهار جهت یکی را دیده باشد
سوگند حانث شود و اینکه چهاریکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهاریک را حکم کل است اکنون چهاریک آلت می باید
یا چهاریک محل که سر است بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله علیه چهاریکی سر دو می باید و بر قول محمد رحمة الله علیه
چهاریک آلت بسنده است و آلت مسح دست است و مرد دستها که ده انگشت است چهاریک از ده دو نیم بود و
ابن سماعه از محمد رحمة الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح سرش نیابت دارد
و یک روایت دیگر از محمد رحمة الله علیه آنست که یک انگشت را سه بار تر کند و بر سه سر جای نهد از مسح سر نیابت دارد
خواجه امام محمد سلمه بلخی رحمة الله علیه گفته است که اگر یکی انگشت را تر کند و بر چهار پهلوی بر سر گرد اند از مسح

نیابت دارد که قایم مقام چهار یکی شود و زفر رحمة الله علیه گفته است که دو انگشت تر کند و چهار یکی بالا از سر مسح کند از مسح سر نیابت
دارد و در **شرح** هشام از ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایت میکند که بمقدار سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح
سر نیابت دارد و ابراهیم بن رستم از محمد رحمة الله علیه روایت میکند که سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح سر
نیابت دارد و یحیی بن اکثم رحمة الله علیه گفته است که چهار یک از سر مسح آرد از عهده بیرون آید و آلت را ذکر نکرد و طحاوی
رحمة الله علیه گفته است که مقدار ناصیه باید و مراد از ان ناصیه همان ربع سر است و در **صلاة** خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله
علیه از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت کرده است که اگر کسی چوبی را سه بار تر کند و بر سر سه جای نهد از مسح سر نیابت دارد
و این همه که گفتیم روایت است و صحیح آنست که در اختلاف یعقوب و زفر رحمهما الله آورده است که آلت و محل تمام بباید
بمقدار ربعی یا کمتر تا از مسح سر نیابت دارد **مسئله** اگر مسلمانی سر یا پای موزه را یا تنبه جبیره را در آب اندک
آورد به نیت مسح از مسح نیابت دارد یا نی به قول ابو یوسف رحمة الله علیه از مسح نیابت دارد و آب پاک بود و بر قول
محمد رحمة الله علیه آب مستعمل بود و از مسح وی نیابت ندارد وجه قول ابو یوسف آنست که مسح تری حاصل می آید که
بر روی است نه باندر آوردن و بیرون آوردن محمد رحمة الله علیه گفته است که چون نیت قربت اندر آورد و آب مستعمل شد از آب
مستعمل مسح روا نبود و این حکم حالی بود که نیت قربت در آورده بود اما اگر بی نیت قربت اندر آورده باشد یا چیزی از مسح نیابت دارد
و آب پاک بود **مسئله** مسح جبیره قایم مقام غسل است مادام که جراحت باقی بود و مدت مسح باقی بود تا اگر جبیره بیفتد مسح باطل نشود و اگر ان
جبیره در آب اندک افتد آب اندک را نجس کند اما در **صدر الصلوة** آورده است که مسح جبیره قایم مقام غسل نیست تا اگر
جبیره بیفتد مسح باطل شود و اگر در آب اندک افتد آب اندک را نجس کند اما ظاهر روایة آنست که مسح جبیره قایم مقام غسل است
مادام که جراحت باقی است مسح باقی است تا اگر در آب اندک افتد آب مستعمل نشود **مسئله** اگر مسلمانی بر گوش مسح سر کند از مسح سر نیابت
دارد یا نی بعضی از مشایخ گفته اند از مسح نیابت ندارد و اشکال آید که رسول علیه السلام فرموده است الاذنان من الرأس
و عبد الله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر کسی خواهد تا معلوم کند که گوش از سر است یا نی باید که در کلدان انگشت
و کر نگاه کند و وقتی که ایشان دهان باز کنند ببیند که گوش بر کلدان زیر ماند یا بر کلدان زبر اگر خود ذهن سر است عین سر نیست میگوییم
بر تقدیر تسلیم دلیل برانکه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که الحطیم من البیت و اگر کسی روی بحطیم آرد نمازش روا نبود دلیس
معلوم آید که هر چیزی عین آن چیز نیست چنانکه گویند یکی از ده است ولیکن عین ده نبود چنانکه گویند میوه از درخت است
میوه از درخت بود ولیکن عین درخت نی چنانچه گویند آب از حوض است آب از حوض بود ولیکن عین حوض نی چنانچه گویند
در از خانه است در از خانه بود ولیکن عین خانه نبود و هر چیزی که از چیزی بود لازم نیاید که عین آن چیز بود این را
مثال بسیار می یابم اینجا نیز گوش از سر است ولیکن عین سر نی و ما مامور بر عین سر مسح آوردن **قوله تعالی**
وامسحوا برؤسکم و اگر مسح گوش کند گوش از سر است بحدیث احاد ثابت شده است آیت را بحدیث احاد نتوان **مسئله**

مسئله اگر نخست مسح گوش و گردن آورده و بهمان دست استعمال کرده مسح سر آورد از مسح سرش نیابت دارد باقی نه اگر هم اگر مسح گوش و
گردن را بسر پای انگشت آورده باشد و بکنهار دست تری باقی است از ان مسح سر آرد روا بود اما اگر بر کف دست تری
باقی نیست روا نبود اما اگر نخست مسح سر آورده و بهمان دست استعمال کرده مسح گوش و گردن آورد روا بود که از عضو
نیست و مستحب بود اما از سنت و مستحب بعضی نزد و **مسئله** در آب مسح سر از ابو حنیفه رحمة الله علیه سه روایت
است یکروایت یکی آب و همچنین سر و این قول امام مالک رحمة الله علیه گرفته است و یکروایت آب و سه بار و این قول را شافعی
رحمة الله علیه گرفته است و یکروایت یکی آب و همچنین مسح و این قول را علما رحمهم الله گرفته اند و ترتیب مسح سر ابو حنیفه
رحمة الله علیه آنست که هر دو دست تهار را تر کردی و از هر دو دستی سه انگشت جدا کردی و بر پیش سر نهادی و پس بر دی و باز
کف ها و دست بر بعض سر آوردی و سبابه در پیش گوش آوردی و ابهام را بر پشت گوش مسح آوردی و تری که بر پشت
باقی بودی بر گردن مسح آوردی تا هم بقیه و هم سنت عمل کرده بود و این بود ترتیب مسح ابو حنیفه رحمة الله علیه محمد رحمة الله
علیه گفته است دست تهار را تر کند و سبابه در سوراخ گوش آرد و باز بیرون آرد در **صلوٰة** خواجه امام منهاج رحمة الله علیه از ابو هریره
رضی الله عنه روایت آورده است که وقتی که پیغامبر علیه السلام طهارت کردی انگشتان کهین را در باطن گوش کردی و بجنبانیدی
چنانکه کسی گوش بخارد خواجه حسن بصری رحمة الله علیه و بعضی از مشایخ رحمة الله علیهم نقول کرده اند و میگویند که منقول
احسن است اگر از آب پاک مسح کرد روا بود یا نی در **جامع الجوامع** از ابو یوسف روایه است که آب پاک بمجرد نیت مستعمل
است **مسئله** اگر مسلمانی بر کلاه یا بر دستار مسح میآرد در نیت مسح سر روا بود یا نی بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند
که روا بود قیاس بر مسح موزه و حجه قول ایشان آنست که روایت میکنند بلال رضی الله عنه از رسول علیه الصلوٰة والسلام
که رسول صلی الله علیه وسلم طهارت ساخت بر عمامه مسح آورد و این قول احمد حنبل است اما ظاهر روایه آنست که روا نبود از
برای آنکه انجا مسح بر پشت پای موزه میآید و انجا از جمیع سر **قوله تعالی** وامسحوا برؤسکم و آنچه بلال میگوید رضی الله عنه
روایت میکند مغیره بن شعبه که رسول علیه الصلوٰة والسلام طهارت میساخت آب بجستم چون قد بهار النست ... دست کرد یاد
آمد تن که مسح سر بیاد دیدم یک دست تر کرده و یک دست عمامه را در هوا کرده و در زیر عمامه بر سر مسح آورد و صحابه بسیار بودند در پیش رسول
علیه الصلوٰة والسلام ایستاده بلال موذن بود و دور تر بود ایستاده می دید چنانچه گمان برد که دست عامل آنست که بر زبر عمامه اما ظاهر
روایه آنست که دست عامل آن بود که در زیر عمامه بر سر مسح آورد **مسئله** اگر زنی بر مچر مسح کرد روا بود یا نی اگر مچر
تنگ است و سپید چنانکه چهار یکی از سرش شود و از مسح نیابت دارد اما اگر بسطر است چنانکه تری بر سرش نرسد یا کثیر بود
چنانکه رنگ آب بیرون آید روا نبود که حکم آب مقید دارد در باب مقید مسح روا نبود **مسئله** رنگ چندین باید تا حکم
آب مقید دارد و بر قول محمد رحمة الله علیه هر چه اندک آب متغیر شود حکم آب مقید دارد و بر قول ابو یوسف رحمة الله
علیه رنگ بر آب غالب باید تا حکم آب مقید دارد فایده و این اختلاف جای بدید آید که اگر زیر آبی که نخست از ... معصفر

همچو اگر بدان جامه را رنگ نتواند کردن بدان آب طهارت سازد باتفاق روا بود اما اگر آبی بود که بآن نیز جامه را رنگ توان
کردن اگر بدان آب طهارت می سازد بر قول محمد رحمة الله علیه روا نبود و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه روا بود اما اگر آبی دوم
و سیوم بود که از آن آب جامه رنگ کنند بدان طهارت سازد باجماع روا نبود **مسئله** مسلمانی اگر طهارت تمام کرد
یادش آمد که مسح سر نیاورده ام آب نو گرفت و مسح سر آورد بر قول علما رحمهم الله از عهده بیرون آید و بر قول شافعی رحمة الله
علیه پایها را باز نشوید که وی ترتیب در طهارت فریضه میدارد و بر قول علما رحمهم الله از عهده بیرون آید پایها را
شستن حاجت نیست اما اگر تری از عضوی دیگر برگرفت و به سر مسح آورد روا نبود از برای آنکه آن تری در حق
همان عضوی پاک کننده است در اعضاء دیگر نی اگر تری از موی نزداید در گرفت روا بود یا نی گوییم اگر موی نزداید
بآب علاحده تر کرده بود روا بود و اگر موی نزداید را بآب علاحده تر نکرده بود روا نبود اما اگر طهارت تمام کرد و او را یاد
آمد که مسح سر نیاورده ام و بر دستش تری باقیست اگر از آن تری بر سر مسح آرد روا بود یا نی ابو عصمه و شداد مروزی رحمة الله
علیه گفته است که روا نبود که آن آب مستعمل است اما ظاهر روایت آنست که روا بود که دست آلت تطهیر است اگر وی را به
استعمال کردنی مستعمل داریم پس وی مسح عضوی را پاک نکند پس بضرورت پاک کننده گوییم که مسح روا بود اما و حکم
سید امام ابو الرضاع رحمة الله از ابو یوسف و حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که اولیتر آن بود که آب نو گیرد
و بر سر مسح کند تا باتفاق از عهده بیرون آید **مسئله** اگر مسلمانی موی‌ها بر سر بسته است و بر آن که مسح سر میکند
روا بود یا نی گوییم که اگر میگشاید موی‌ها را فرو سوی گوش می افتد روا نبود و اگر بر سوی گوش می افتد روا بود
مسئله اگر طهارت ساخت و موی سر سترد و مسحش باطل شود یا نی بعضی گفته اند که باطل شود و قیاس بر مسح موزه اما اصح آنست
که باطل نشود از برای آنکه آنجا مسح بر موزه افتاده است و اینجا بر عین سر و دلیل آنکه مردی بنزدیک امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه آمد و سؤال کرد که یا امیر المؤمنین مسح سر کشیدم و موی سر سترده ام مسح من باطل شود یا نی گفت نی از بهر
آنکه مسح کشیدن طهارت است و موی ستردن طهارت دوم و طهارت دوم طهارت اول را باطل نکند **مسئله** اگر
طهارت ساخت و مسح سر نیاورد و زیر باران آمد و چهار یکی از سرش تر شد از مسح نیابت دارد و اگر از شک مسح می کرد
اینجا اختلاف مشایخ است خواجه امام زاهد محمد رحمة الله گفته است که روا نبود که آن بسر شک اندام و اینست که [illegible]
دوم منزل از دم آنچه بر سر شک میشود و حکم آب مقید دارد روا نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که روا بود
از برای آنکه دیار لیست که شب آنجا آبها می بندد و روز روان میشود و آن آب را استعمال میکنند و بآن آب جامه میشویند
و میخورند و طهارت میسازند و غسل هم [illegible] پس معلوم آمد که حکم آب مقید ندارد و از وی طهارت روا بود
مسئله اگر کسی با طهارت است موی سر سترد یا موی روی سترد یا ناخن چید روی و دست
و سر باز نشوید یا نی از ابراهیم نخعی رحمة الله روایت است که گفته است تا باز نشوید که با طهارت نشود

صلوٰة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که اگر با مسح را یکبار با موزه از پا
بیفتد مسح باطل نشود اما این روایة الست که در سر همچنانست که در پای خواجه حسن بصری رحمة الله میگوید در پای
همچنانست که ابراهیم نخعی در سر میگوید **مسئله** اگر مسلمانی طهارت ساخت و مسح سر فراموش کرد یا خود ندانسته
است که مسح سر فریضه است و نماز گذارد حکم نماز گذاردن وی چه شود اگر روی وی حالبست شسته باشد نمازش روا نبود
واگر به دقت شسته باشد نمازش روا بود چون چهاریکی از سرش تر شده باشد **حکایت** روزی مر خواجه ابو حفص
رحمه الله نوبت تذکیر بود و آن روز باران بود و تری و بشریت خواجه را بر آن داشت که تذکیر نرود باز گفت که قوم
و این خیر الشکیم چون خواجه به منبر آمد باب طهارت آغاز کرد چون بمسح سر رسید گفت که مسح سر فریضه است پیر
روستائی برخاست و گفت ای امام مسلمانان مسح سر من هرگز فریضه نداشته ام و بجا آورده ام حکم نماز گذاردن من
چه بود خواجه گفت روا نبود پیر گفت من این مسئله را از امام ده خود سوال کردم مرا همچنین جواب فرمود که شما
پس چه فرق باشد میان شما و امام ده من خواجه گفت که پیش من طهارت ساز تا ببینم پیر پیش خواجه طهارت ساخت و در وی
به دقت شست همچنانکه چهاریکی از سرش تر شد خواجه گفت که اگر همه طهارت را همچنان ساخته نماز تو روا بود لیکن
بعد ازین بکوش دار و مسح سر چهار یک تا به عمل کرده باشی که مسح سر فریضه است **خواجه** امام ادیب مرغینانی رحمه الله را روزی
که نوبت تذکیر بود باب غسل میگفت و آن مشایخ همه مسائل فقه گفتند چون باین مسئله گفت که اگر زنی از حیض و یا از نفاس
پاک شود و یا در جنابت باشد غسل آید در سر و تن بر روی شستن بر وی فریضه بود و اگر بن موی یا عضای وی خشک ماند غسل
معتبر نبود چون نماز گذارد روا نبود زنی برخاست و گفت ای امام مسلمانان من هرگز نشنیده ام که زن از حیض و نفاس
پاک شود و یا تن آب رسانیدن فریضه بود من همین سر از تن می شستم و بن آب نرسانیده ام حکم کار من چگونه بود
خواجه گفت الله اکبر اگر در مدت عمر این فایده بحاصل آمدی که جاهله ای از جهل برآییدم مرا بسنده بود گفت ای زن عمر را در
جاهلیت گذرانیده توبه کن و همچنین عمل کن که من فرموده ام تا خداوند عزوجل از تو گذراند **مسئله** پایها شستن فریضه
است تا کعب اما کعب کدامی که مر علما را اختلاف است بر قول امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله و ابو یوسف کعب آن
استخوان که بیرون آمده است و بر قول امام محمد رحمه الله در زیر آن استخوان یک استخوان دیگر است کعب آنست در فرگفته است
که کعب آنست که امام اعظم ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند اما آب رسانیدن تا آنجا فریضه است که محمد رحمه الله گفته است

باب ششم در بیان استنجا و آداب استبرا

چون خواهی که استنجا کنی اول بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم **قال** علیه الصلوة والسلام خمسة تورث النسیان الاکل من سورة الفارة والبول من مستقبل القبلة والبول فی الماء
الراکد والبول علی الرماد والمشی بین الحرم رسول علیه السلام فرموده است که پنج چیز سبب فراموشی است بسی خورده موش خوردن
و در روی سوی قبله بول انداختن و در آب ایستاده بول انداختن و بر خاکستر بول کردن و عمر در معصیت گذاشتن

اگر مسلمانی روی سوی قبله نشیند و بول انداختن فراموشی می اندازد چون یادش آید باید که روی بگرداند که وی در بول انداختن بود
خداوند عزوجل گناهان وی را آمرزیده گرداند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که توانگری بی مال است و کشتن بیکارد
و آمرزش بی توبه و پاکی بی آب سوال کردند یا رسول الله این چگونه بود رسول علیه السلام فرمود که توانگری بی مال آن بود
که مسلمانی بود که وی را از دنیا هیچ چیزی نبود چون یکبار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم خداوند عزوجل از عرش تا ثری از نیکیها این بنده پر گرداند این است توانگری بی مال و کشتن بیکارد
آن بود که اگر شیطان مومنی را در دل قصد وسوسه میکند باید که بلعنت وی مشغول نشود و کلمه لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم گوید که اگر بلعنت وی مشغول شود وی شاد شود و گوید که از ذکر منع کردمش لاجرم چون کلمه لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم گوید همچنان بود که وی را کشته باشی بی کارد و بزرگان دین چنین گویند که هر باری که بنده مومن لا حول
ولا تا آخر بر زبان راند شیطان دو بچه را سر از تن جدا شود کشتن بی کارد اینست و آمرزش بی توبه آن بود که بنده مومن
روی سوی قبله نشیند به بول انداختن بفراموشی یاد آیدش روی بگرداند وی در بول انداختن بود که خداوند عزوجل
وی را بیامرزد بی توبه آمرزش این بود و پاکی بی آب این بود که مسلمانی طهارت میسازد پیش از آنکه بطهارت مشغول شود
باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل هفت اندام وی را از گناهان پاک گرداند این بود پاکی بی آب چنانکه روی
سوی قبله نشاید بول انداختن بروی سوی آفتاب برآمدن نشاید یا نی از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه در صدر صلوة
دو روایت است بیک روایت نشاید و بیک روایت نشاید که بزرگان گفته اند و این قول درست تر است **مسئله** در راه
بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزند علامت بی نکاح است که بر راه بول اندازد از برای آنکه چون بر راه بول
اندازد گل شود و راه را حکم پاک است چون بی ادبی بول اندازد مسلمانی در تاریکی بیرون آید پای انجا زند پایش بیالاید
و یا جامه اش بیالاید و می انداز بر گل پاک حمل کند و همچنان نماز گذارد و نماز روا نشود بقیامت عهده در گردن آنکس
بود که بر راه بول انداخته باشد قال علیه الصلوة والسلام اتقوا الملاعنة واعدوا المدر رسول علیه السلام فرموده
است که از جاهی لعنت بپرهیزید و کلوخ استنجا آماده دارید **مسئله** پیه وی باید نشاید بول انداختن که قطرها
بتو باز آید و بر زمین سخت نشاید بول انداختن که قطرها بتو باز آید و بزرگان عصاهای بسنان از برای آن با خود داشته اند تا آنجا جای
نرم کنند و اگر سگی یا عوانی ظالمی قصد ایشان کند وی را دفع کنند و اگر توانند گشتند و بر روی بالا نشاید بول انداختن که بول
باز آید **مسئله** در زیر بستان در سایه بول انداختن نشاید که مسلمانان را کلان حاجت باشد و در زمستان در آفتاب نشاید بول انداختن
که مسلمانان را حاجت آید بر زمین نرم نشیند باید تا آنجا بول اندازد و از راه انداز نشاید
داشتن **حکایت** آورده اند که خواجه ابوالحسن رستغفنی رحمة الله علیه بسفر تشنه میرفت کلوخ استنجا اینجا با خود میبرد
سوال کردند که این چه معنی کلوخ با خود می برید گفت بدو حقی آنکه چون بار کلوخ استنجا کم

فردا قیامت آشنا و صد فنا شینی عظیم بود که من سر از خاک تیره برآرم و خصم کلوخ استبرا خیک در دامن
من زند گستند خواجه راه حج را بطاعت بگذاری خواجه گفت زمین ماوراءالنهر را بمعصیت آلوده کرده ام
و زمینهای عراق را بر خود بطاعت گواه گیرم چون بفراغت جای خواهد اندر آمدن باید که آنجا این دعا
بخواند که اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم آنگاه پای چپ بفراغت جای درنهد
بعد از آن پای راست را و ازار بند را بدست چپ کشاید و بر پای چپ گراید تا سبکتر فارغ شود و چنان نشیند
که پهلوی چپ وی سوی قبله بود و آب و آب دهن و بینی در آنجا نیندازد که سبب بوی دهان و فراموشی است و لقمان حکیم
پسر خود را همچنین وصیت کرده است **مسئله** در فراغت جای سخن نشاید گفتن که فرشتگان را باندر آمدن حاجت
آید آورده اند از سلیمان پیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه که هرگاه که بفراغت جای حاجت آمدی دو کرسی ساخته بود
یکی از زر و یکی از نقره و بر در مبرز نهاده وقتی که مبرز خواستی در آمدن فرمودی تا آن هر دو کرسی را بنهادندی
گفتی که ای حجربان حضرت الهی شما اینجا باشید که من قبول کردم که تا از اینجا بیرون نیایم هیچ سخن نگویم تا شما را باندر آمدن
حاجت نیاید و امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه نیز همچنین کردی **مسئله** در اندام نهانی خود بیعذر نگاه نشاید
کردن که امیرالمومنین عمر رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام آورده ام در اندام نهانی خود بیعذری نگاه نکردم
مسئله استبرا بدست چپ باید داشتن که بدست راست بی ادبی بود و حضرت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه گفته است
که تا من اسلام آورده ام پس دست راست من بر اندام نهانی نیامده که دست راست من در دست رسول علیه السلام
در آمده بود بحکم بیعت و با هم امید میدارم که دست راست بدست رسول علیه السلام در آید بحکم شفاعت
و دیگر سنت آنست که استبرا بدست چپ دارد **مسئله** استبرا چگونه باید داشتن در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله
همچنین آورده است از ابوهریره رضی الله عنه روایت آمده است که کلوخ را در زمین مالد و بر انثیا نهد و بیارد تا بمیانه باز
بر زمین مالد و بر انثیا نهد و بیارد تا بمیانه باز بر زمین مالد باز بکرانه نهد و بیارد تا بمیانه و باز بر زمین مالد و باز بر کرانهای
نهد و بیارد تا بمیانه تا مادام که بر کلوخ تری می بیند در زمین مالد و خود را خشک میکند و دیگر تا مادام که دل قصد معصیت
میدارد باید که توبه میکند و روی خود را بر خاک می مالد و چون کلوخ وی را پاک کردی وی نیز کلوخ را پاک کرده نهد تا اگر مسلمانی
دیگر را بدان کلوخ حاجت آید وی را دل گرانی نیاید و کلوخ در چاه نشاید انداختن که چاه سنگ انباشته شود **مسئله** استبرا
بچها باید داشتن علما رحمهم الله گفته اند که جز سنگ و کلوخ نرم بچیزی دیگر نشاید استبرا داشتن بگیاه نشاید که علف ستور است و بنان
خشک نشاید داشتن که غذا ستوران پریانست و بپنبه تحجر نشاید که جنبه است نشاید و بخرقه نشاید که سوختن را نشاید و بهیزم نشاید
که رستن را نشاید و بچوب نشاید که سوختن را نشاید و بانگشت نشاید که سیاهی افزاید اما بروقت خشک شاید یا نی بر قول علما رحمهم الله
نشاید و بر قول شافعی رحمة الله علیه شاید و وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که مراد از وی ازالت نجاست است و آن بوی

حاصل می آید علما رحمهم الله گفته اند که نشاید که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که انه رجس بجام سر شتم نشاید با جام
و نجام نا پرستد بر قول علما رحمهم الله نشاید و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیک روایت شاید و بیک روایت نشاید و هر
دو روایتها در صلوة مذکور است بخشت پخته و سنگ نیز اجماع نشاید که جراحت افزاید **مسئله** عدد در کلوخ
استبرا شرط است یا نی بر قول شافعی رحمه الله شرط است سه کلوخ باید و یا یکی کلوخ سه پهلوی و بر قول علما رحمهم الله
عدد کلوخ استبرا شرط نیست اما پاکی شرط است وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که رسول علیه السلام شب دعوت با آن
سر در جمع صحابه کرد و گفت که در میان شما کیست که در سر وی مقدار سیصد و اند کبر نبود تا چیز و سه بار رسول علیه السلام اگر د
که مجلس بر بنا و ورد تا بار چهارم رسول علیه السلام فرمود که خیز ای پسر مسعود عبد الله مسعود رضی الله عنه برخاست بنا آن بود
که در آن جمع ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین حاضر بودند نیز نه ایشان بودی که در همه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
کبر بودی اما هر کس خود را استحقاق آن نمی دید و رسول علیه السلام سه بار چیزی ستوده بود و عبد الله مسعود رضی الله عنه را
هم علم بود و هم تواضع رسول علیه السلام فرمود که خیز ای پسر مسعود عبد الله مسعود را با خود برد رسول علیه السلام را بقضا
حاجت انسانی حاجت افتاد گفت ای پسر مسعود چیزی بیار تا بادی استبرا دارم عبد الله مسعود رفت و یکی کلوخ و یک
روث و یک استخوان و سنگ یا دو سنگ و یک روث یا دو کان کلوخ و یک روث آورد و بروایت دیگر آنست که دو
روث با یکی کلوخ آورد و آن روث باری آورد شافعی رحمة الله علیه گفته است که عبد الله مسعود فقیه بود و اگر عدد
شرط نبودی وی آن سه چیز را نیاوردی پس معلوم شد که عدد شرط است علما رحمهم الله گفته اند که اتفاق است که
رسول علیه السلام آن دو چیز را که سنگ و کلوخ است قبول کرد و آن یکی روث را رد کرد و گفت انه رجس و دیگر نخواست اگر عدد شرط بودی
رسول علیه السلام دیگر خواستی معلوم شد که عدد شرط نیست پاکی شرط است **مسئله** چون بنده از فراغت حاجت بیرون آید باید که
نخست پای راست بیرون نهد و این دعا بخواند الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی و امسک علی ما ینفعنی سبحانک غفرانک ربنا والیک
المصیر هر که این دعا را عادت دارد که پیش چنین کند که درین وقت این دعا بخواند خدای تعالی عز و جل وی را از بیماری نگاه دارد و اگر بدان رنج
درمانده شود خدای عز و جل صحت کرامت کند مصلی پیش از آنکه دست در آوند آب آورد دست را سه بار بشوید آنگاه دست در آب
جام در آرد عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام قال انه اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس یده فی
الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این باتت یده و مصنف کتاب فقیه مسعود رحمة الله علیه گفته است لان البداءة
التطهیر چون مسلمانی بکلوخ استبرا داشت باب استنجا کردن سنت است یا نی در صلوة خواجه امام اجل حسینی رحمه الله
از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که مردانرا مستحب است و زنانرا سنت که ایشانرا الا پیش شستن سنت است
در **صلوة** خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که چون رسول علیه السلام
والصلوة از قضا حاجت انسانی فارغ شد بسنگ و کلوخ استبرا داشت و بآن مقدار بسنده کرد و باب

چهار اندام شست و نماز گزارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بکلوخ استبرا داشتند و با آب چهار اندام شستند و نماز گزاردند علیهم
معلوم آمد که مردانرا سنت نیست که اگر سنت بودی ابتدا استبرا بسنگ یا بکلوخ با آب ایشان شستن ایشان عمر
کردندی اما ظاهر روایت آنست که مردانرا سنت است و آن آیه که نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون رسول
علیه الصلوة والسلام در مسجد قبا رسید جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد قوله تعالی فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله
یحب المطهرین رسول علیه السلام فرمود تا اهل قبا را طلب کنند و از ایشان سوال کردند که در شما چه خصلت است
که در حق شما این آیه نازل شده ایشان ترسیدند و چنین دانستند که مگر آیه عذاب است رسول علیه السلام فرمود که مترسید
که آیه رحمت است گفتند یا رسول الله هیچ نمیدانیم مگر اینکه چون از قضاء حاجت انسانی فارغ میشویم بآب استنجا میکنیم رسول
علیه السلام فرمود که شما مستحق اید برحمت و ثنا خداوند را عز وجل بر همین باشید که خداوند عز وجل بر شما ثنا گفت مسئله
جنب را باجماع استنجا کردن فریضه است زیرا که از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضع نجاست هست یا نیست اگر هست
زایل کردن نجاست فریضه است و اگر نیست جنب را بهر پوستی و بن موی آب رسانیدن فریضه است قال علیه الصلوة والسلام
بلوا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة مسئله اگر نجاست کم از درمی بر جامه است و کم درمی بر تن چون جمع کنند
زیاده از درمی بود روانی نماز بازدارد و اگر کم از درمی بود بر جامه و کم درمی بود بر موضع مخصوص ایشان را جمع کنند یا نی بر قول
امام اعظم ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله جمع کنند و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله جمع نکنند مسئله مسلمانی در میان
دو فریضه مبتلا شد چنانکه ستر عورت فریضه است و زایل کردن نجاست فریضه است باید که نگرند کانرا گوید که شما روی بگردانید که
من فریضه میگذارم روی بکار خود را کند اگر روی ایشان بگردانند بزه کار نشوند و اگر ایشان نگردند بزه کار شوند مسئله
بدانکه استنجا کردن بر انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و مستحب است و احتیاط و بدعت و آنچه فریضه
آلایش زیاده از درمی بود و جنب و حائض و نفسا را فریضه است و آنچه واجب است نجاست برابر درمی بود و آنچه سنت
نجاست کم از درمی بود و اگر شخصی بول انداز و سر اندام را شستن مستحب و اگر نخی یعنی باد برآید که خطر تری میدارد استنجا
کردن احتیاط بود و هر چه یاد را نیست چنانکه فصد و حجامت و مانند اینها استنجا کردن بدعت بود و بدعت چیزی بود که
در شریعت نبود وی نو کرده باشند مسئله اگر چهار اندام شست بعد از آن بنا بی نیت استنجا کرد شستها باطل شود یا نی
بر قول شافعی رحمه الله شستها باطل شود که وی مس بودن اندام را حدث دارد بر قول علما رحمهم الله جواب بر تفصیل است
اگر سه استنجا بسنت کرده باشد از وی حدثی صادر شود شستها باطل شود و اگر بدعت کرده باشد باطل نشود مسئله
تسمیه گفتن در طهارت بر قول اصحاب ظواهر فریضه است و ایشان تمسک بدین حدیث میکنند قال علیه الصلوة والسلام
لا وضوء لمن لم یسم رسول علیه السلام فرموده است که طهارت نیست مرا نرا که نام خداوند عز وجل نگوید یعنی بسم الله الرحمن
الرحیم نگوید علما رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول علیه السلام فرموده است از راه فضیلت و کمال را فرموده است

نه از برای فرضیت را و دلیل بر آنکه در حدیث دیگر فرموده است قال علیه الصلوة والسلام من توضأ وسمی طهرت جمیع
ومن توضأ ولم یسم لم یطهر الا بعد اعضائه رسول علیه السلام فرموده هر که طهارت سازد بسم الله گوید جمله اعضاء وی از گناهان
پاک شوند و هر که طهارت سازد و بسم الله نگوید همان چهار عضو پاک شوند چون رسول علیه السلام هر دو را طهارت فرمود
و آخر را نفی نفرمود معلوم شد که بسم الله گفتن در طهارت فریضه نیست ولیکن باید بگوید و چون گوید چگونه گوید
پیش از استنجا کردن یا بعد از استنجا کردن بگوید بعضی از مشایخ گفته اند که پیش از استنجا کردن گوید دلیل میکنند که استنجا
از طهارت است اما ظاهر روایت اینست که استنجا از طهارت نیست دلیل بر آنکه خداوند عز وجل آیه طهارت یاد کرد
و موضع استنجا را ذکر نفرمود اگر استنجا از طهارت بودی خداوند عز وجل در آیه موضع استنجا را ذکر کردی خواجه
امام شمس الائمه حلوانی رحمة الله علیه گفته است که از استنجا و بعد از استنجا بگوید تا اگر استنجا از طهارت بود در ابتدا
طهارت گفته باشید و اگر از طهارت نبود ابتدای طهارت وی هم از بسم الله بود قال علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال
لم یبدء بذکر اسم الله فهو ابتر برایتی فهو اقطع **مسئله** نیت در طهارت بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول
علمای ما رحمهم الله فریضه نیست و حجة قول شافعی اینست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید انما الاعمال بالنیات و دلیل
بر آنکه وی را عمل نیست الا بنیت علمای ما رحمهم الله گفته اند که نیت در چیزی فریضه که آن چیز بی نیت عمل نکند اتفاق است که آتش را
بی نیت بسوزد و کارد بی نیت ببرد و آب بی نیت بشوید و پاک کند چون شستن با تیمم نیت حاجتست که خداوند عز وجل آب را
پاک کننده آفریده است و نان بنفس خود سیر کننده است دلیل بر آنکه اگر کسی را بیماری جوع البقر بود هر چند نان بسیار خورد دیگر
گرسنه بود و دیگر آب بنفس خود تشنگی را شکننده نیست زیرا که اگر کسی را بیماری استسقا بود هر چند که آب خورد تشنه بود و
خاک بنفس خود نگاه دارنده نیست خداوند عز وجل هر روزی قارون را فرو تر می برد و آتش بنفس خود سوزنده نیست
که ابراهیم را صلوات الله علی نبینا و علیه نمرود علیه اللعنة در آتش انداخت آن آتش وی را ضرر نکرد خداوند عز وجل
آن آتش را بوستان گردانید و دیگر سمندر جانوریست که در آتش می باشد وی را ضرر نرساند از آتش و شتر مرغ جانوریست
که آتش میخورد و وی را ضرر نرسد و آب بنفس خود غرق کننده نیست که موسی صلوات الله علی نبینا و علیه قوم خود را از دریا بگذرانید
و دو من ایشان ترسند فرعون و جمله قوم او در آب غرق شدند و هلاک گشتند پس برین آیت دلالات معلوم شد که نفع و ضرر رساننده
چیزها رساننده خداوندست عز وجل **مسئله** استبرا نگاه باید داشت تا شایسته طهارت شوی و طهارت نگاه
باید داشت تا شایسته نماز شوی و نماز نگاه باید داشت تا شایسته بهشت شوی بزرگان دین گفته اند هر که طهارت
پیش از وقت سازد نماز در وقت گذارد و هر که طهارت در وقت سازد نماز چه وقت گذارد قال علیه الصلوة والسلام عجلوا
بالصلوة قبل الفوت وعجلوا بالتوبة قبل الموت مراد ازین شناختن طهارت است و در حدیث آمده است هر که با
طهارت میرد شهید میرد و در حدیث دیگر آمده است هر که با طهارت بود در امان خدای تعالی عز و جل بود

عز و جل بود **باب** در بیان سنتهای طهارت سنتها بسم الله گفتن و نیت کردن و ترتیب نگاه داشتن و مسح همه سر
شافعی رحمة الله علیه **مسئله** ترتیب در طهارت بر قول علما ما رحمهم الله فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله علیه
فریضه است حجة قول شافعی رحمة الله علیه آنست که آیه بترتیب است که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید یا ایها الذین
آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق الایة امام شافعی رحمة الله علیه میگوید که شستن باید
که بترتیب بود که این واو واو عطف است علما ما رحمهم الله گفته اند که این واو واو جمع است و اگر ابطال آیه عمل کنی
خدای عز و جل میفرماید قوله تعالی وایدیکم الی المرافق دستها را بشوید تا آرنج و اتفاق است ترا که اگر کسی
و اگر از آرنج فرو تر شوید طهارت درست نبود و نماز روا نبود و لیکن [illegible] سنت بود و آوردن [illegible] دیگر آنکه رسول
چون تیمم کرد نخست دستها را تیمم کرد آنگاه روی را و دستها را باز تیمم کرد اگر ترتیب در طهارت فریضه بودی رسول
دستها را باز تیمم کردی اگر کسی گوید که زید اندر آمد و عمر اندر آمد و بکر اندر آمد مراد ازان آن نبود که ایشان
اندر آیند مراد ازان جمعیت بود که ایشان جمع اندر آیند و دیگر آنکه خواجه غلام را بگوید که نان بخر و گوشت
بخر و حبوب و هیزم بخر مراد ازان ترتیب نبود مراد جمعیت اجناس بود و این نیز همچنین حکم دارد و دیگر روایت
میکند مغیرة بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت و من آب میریختم چون دستهای مبارک
را بشست و بالا راست کرد پایها را [illegible] مسح سر نیاورد و دام که دست [illegible] و یکدست عمامه را
در مسح آورد و پایها را باز نشست [illegible] از فعل رسول علیه الصلوة والسلام چند مسئله معلوم شد یکی
ترتیب در طهارت فریضه نیست که اگر فریضه بودی رسول علیه الصلوة والسلام قدمها را [illegible]
اگر بر کلاه و بر عمامه مسح روا نیست بعضی از اصحاب ظواهر گفته اند که روا بود [illegible] این روایت آنست که روا
نبود که پیغامبر علیه السلام طهارت ساخت و پایهای را بشست و بالا راست کرد [illegible]
مسح سر نیاورد و دوم یکدست آب گرفت و یکدست عمامه بر فرق مبارک خود مسح آورد [illegible]
تصور کردند که بر عمامه مسح کشید الا مغیرة بن شعبه رضی الله عنه روایت میکند که ایشان غلط [illegible]
مسح آن بود که دست بر عمامه بود [illegible] چند مسئله معلوم شد یکی آنکه مسح بر عمامه نبود دوم آنکه همه سر را مسح کردن [illegible]
مالک میگوید سوم اگر ترتیب در طهارت فریضه نیست چنانکه شافعی میگوید که پیغامبر علیه الصلوة والسلام مسح سر آورد و پایها را باز
پس معلوم آمد که در طهارت ترتیب فریضه نیست و دلک و موالات فریضه نیست بر قول مالک رحمه الله دلک و موالات فریضه
وجه قول مالک رحمه الله آنست که [illegible] عقب یکدیگر [illegible] موالات آن بود که عضوها را شستن
آن فریضه است در طهارت [illegible] که همه یک مکان بود و در میان تاخیر نکند در عقب یکدیگر شسته شود تا اگر مسلمانی طهارت ساخت
و بعضی از اعضا را بشست و در میان تاخیر کرد آنگاه باقی را بشست به قول مالک رحمه الله طهارت باطل شود [illegible]

از علما را رحمهم الله روایت میکنند که قیاس قول مالک رحمة الله درست نیست طهارت باید که حاصل آید هر چگونه
که شود و ابو سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته که اگر کسی بعضی را اعضا را بشوید و بر آب نماند نقصد شکست و خشک
بود و درست وضوی آب بود و از وی حدثی ظاهر نشده باشد چون آب اینجا اعضا باقی را بشوید از حد وی
بیرون آید اما دلیل مالک آن بود که هر کجا که آب رسانیدن فریضه است دست باب رسانیدن فریضه است و
بر قول علما را رحمهم الله دلک فریضه نیست چون آب رسید بسنده بود وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که نجاست
حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل بر آنکه با نجاست حقیقی کم از درم نماز روا بود و اگر آن نجاست را
بشوید دست الیدین شرط است اینجا نیز همین حکم دارد و از برای آنکه اعضا که شستن وی در طهارت فریضه است
اگر پاره موی خشک ماند طهارت درست نبود و نماز روا نبود پس این قوی تر از آن بود و اینجا دست الیدین
بشرط اولی بود علما را رحمهم الله گفته اند وجه مالک رحمة الله علیه درست نیست از برای آنکه رسول علیه السلام آنرا طیب
بیقین فرموده است که انه حس مومن را پاک ... بوده است که المومن لا ینجس و دیگر آنکه نجاست
آب شستن فریضه است و نجاست حکمی را بیک آب مضمضه آب را در دهان ... کردن قول مالک رحمة
الله علیه فریضه است هم در طهارت و هم در جنابت و بر قول شافعی رحمة الله علیه در طهارت و در جنابت سنت است
و بر قول علما را رحمهم الله در طهارت سنت است و در جنابت فریضه است و بر قول شافعی رحمة الله علیه بینی آب
شستن یا استعمال کردن سنت است و بر قول علما را رحمهم الله شستن آب بینی یا استعمال کردن سنت است وجه
قول مالک رحمة الله علیه آنست که دهان حکم ظاهر دارد دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب در دهان آرد و باز بیرون آرد
روزه تباه نشود و بینی را همی توان دیدن اگر نجاست بود باید شستن و اگر نه پاک بود و ابوحنیفه رحمة الله علیه
در جنابت فریضه میدارد و در طهارت نیز باید که فریضه بود وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که دهان حکم باطن دارد
دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب دهان جمع آورد و فرو خورد روزه تباه نشود و بینی را الحیلت میتوان دیدن ابوحنیفه رحمة الله علیه
در طهارت آب در بینی کردن سنت میدارد و در جنابت نیز باید که سنت بود اما علما را رحمهم الله گفته اند که دهان و حکم دارد
حکم ظاهر و باطن از آن روی که روزه دار آب را بدهان اندر آرد و باز بیرون آرد روزه تباه نشود حکم ظاهر دارد
از آن روی که روزه دار آب دهان را جمع آورد و فرو برد روزه تباه نشود حکم باطن دارد و چون که دهان را بگشاید حکم ظاهر دارد و چون ببندد
دهان را اگر حکم باطن است و این ... اصمعی رحمهم که ایشان از اهل لغت اند و درین فن صاحب کمال بوده اند گفته اند
که دهان از پوست است دلیل آنکه جنید بن ... که دهان ... معلوم شد که دهان از پوست است
و بینی محل موی است و ما را امر کرده اند در جنابت به هر یک ... آب رسانیدن بحکم حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام بلوا الشعر و انقوا
البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام امر فرمود که هر ... بن موی آب رسانیدن فریضه است در غسل جنابت

ودیگر آنکه جنابت قوی تر از حدث است دلیل بر آنکه محدث را قرآن ظاهر شاید خواندن و در مسجد نشاید آمدن اما جنب را
قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسجد نشاید در آمدن پس آنجا که قوی تر است فریضه داریم و آنجا که ضعیف تر است سنت
داریم **مسئله** آب در دهان و بینی چند بار می باید کردن بر قول شافعی رحمة الله علیه سه کف آب بستند و است هم دهان را
هم بینی را و بر قول علما ما جمهم سه کف علاحده دهان را باید و سه کف علاحده بینی را باید تا از عهده بیرون آید والله اعلم

باب ۴۴ در بیان مسواک کردن بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام لعلی رضی الله عنه یا علی
علیک بالسواک فیه اربع عشرون خصلة فی الدین و البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که مسواک
کنی که در وی بست و چهار خصلت است در دین و تن قال النبی علیه الصلوة والسلام طیبوا افواهکم بالسواک فانها طرق
القرآن و اکرموا خلودکم بالساتید فانها تنبع الذریة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پاک کنید دهانها خود را
بمسواک که وی طریق قرآن است و شهها خود را اکرام کنید بجای بار نهادن بدرستی که وی جای فرزندان است
و دیگر پیغامبر علیه الصلوة والسلام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام السواک مطهرة للفم و مرضات للرب و مفرحة
للملائکة و مسخطة للشیطان رسول علیه السلام فرموده که مسواک پاک کننده دهانست و سبب رضاء رحمن است و شادی
فرشتگان و سخط شیطان قال النبی علیه الصلوة والسلام اربع من سنن المرسلین صلوة الله علیهم اجمعین النکاح و الحیاء
و التطیب و السواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت انبیای پیش از من بوده است
از مرسلان نکاح کردن و شرم داشتن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن قال علیه الصلوة والسلام السواک یزید الرجل
فصاحة قال النبی علیه السلام رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک قال علیه الصلوة والسلام السواک
شفاء لکل داء الا السام قیل یا رسول الله ما السام قال الموت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن
شفاء جمله بیماریهاست الا سام را سوال کردند که یا رسول الله سام چیست گفت مرگ را گویند رسول علیه السلام
فرموده است که برادرم جبرئیل علیه السلام مرا در چهار کار چندانی مبالغه فرمود که گمان بردم که بر امتانم فریضه شد
یکی در حق نیکو داشتن اهل بیت چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که طلاق بر امتانم حرام شد و دیگر در حق نیکو داشتن
همسایه چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که همسایه از همسایه میراث خواهد برد و دیگر در حق نماز شب چندان
مبالغت فرمود که من گمان بردم که پارسایان امتم نخسپند و دیگر در حق مسواک کردن چندان مبالغت فرمود
که گمان بردم که بر امتانم فریضه شد **مسئله** مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاحده
بعضی گفته اند که سنتی علاحده است و بعضی گفته اند که سنت طهارت است اما اظهر روایت آنست
که سنت علاحده است که روایت میکنند از ام المومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام
مسواک زیر فراش داشتی و بر خاستی مسواک کردی نزد او مسواک کردن شاید باقی آنچه ... آن گفته اید

کردن و اما بعد از زوال بر قول مالک رحمه الله خشک شاید و تر نی و بر قول شافعی رحمه الله نه تر شاید و نه خشک
اما بر قول علماء ما رحمهم الله هم تر شاید و هم خشک و جه قول شافعی رحمة الله علیه اینست قال النبی علیه السلام لخلوف
فم الصایم اطیب عند الله تعالی من ریح المسک رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که بوی دهان روزه دار
بحضرت پروردگار قدر بیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی نماند و آن قدر نیز نماند
علماء ما رحمهم الله گفته اند که خدای عز و جل منزه است از حاجت و بوی خوش و ما ماموریم با مر پیوسته مسواک کردن
حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام خیر الخلال للصیام السواک رسول علیه السلام فرمود که بهترین خلالها
روزه دار را مسواک کردن است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اتفاق است که هر عیادتی که نهفته تر
باشد پسندیده تر باشد بنده مومن چون روزه دار باشد آدمیان ندانند که وی روزه دار است تا نگوید اما فرشتگان
از بوی دهان وی معلوم نمایند که وی روزه دار است چون مسواک کند آن بوی نماند فرشتگان نیز معلوم نکنند که وی روزه دار است
این پسندیده تر باشد دیگر بباید دانستن که رسول علیه السلام آخرین تسبیح چه گفت و آخرین دعا چه گفت و آخرین وصیت چه کرد
و آخرین فعل چه کرد بدانکه آخرین تسبیح این گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و آخرین این دعا گفت که اللهم هون علی سکرات الموت و بروایتی دیگر آمده است که چنین گفت اللهم هون علینا سکرات الموت
و آخرین وصیت این کرد که الصلوة وما ملکت ایمانکم نماز را بر پای دارید و زیر دستان را نیکو دارید و آخرین فعل مسواک کرد
که روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سکرات الموت پشت مبارک
خود را بر سینه من نهاده بود که برادرم محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما از در حجره اندر آمد مسواک در سر دستار بسته بود
رسول علیه الصلوة والسلام دران مسواک نگاه کرد سوال کردم که یا رسول الله بدان مسواک رغبتی هست رسول علیه الصلوة
والسلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادرم گرفتم و در دهان مبارک رسول علیه السلام کردم در دهان مبارک رسول
علیه السلام آب نمانده بود که مسواک تر شدی عایشه رضی الله عنها میگوید که من و از آب دهان خود تر کردم و انگاه به پیغامبر علیه السلام
دادم تا مسواک کرد رسول علیه السلام از دار فنا بدار البقاء رحلت کرد امید جان بجانان تسلیم کرد و اینجا بهست که تا در میان
عایشه رضی الله عنها بر عیالان دیگر فخر کردی بدو فایده یکی آنکه آب دهان من در دهان رسول علیه السلام اندر آمد
و دیگر آنکه مهتر عالم علیه الصلوة والسلام جان مبارک در حجره من داد **نقل** آورده اند که ابراهیم نخعی رحمة الله علیه
هر چند چیزی میخواند و یاد میگرفت باز فراموش شدی مینشد شبی رسول علیه السلام را بخواب دید از احوال خود
بنالید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یاد نمیدارم رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم چند چیز را بجا آر اندک خور
و اندک خسب و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و هر نمازی طهارت میساز و هر طاعتی مسواک کن ابراهیم
نخعی رحمة الله علیه گفت چون از خواب بیرون آمدم و این وصیت رسول علیه السلام را بجا آوردم در میان اندک روزگار فقیه

عالمیان مقدم بود روزی بدیدار او رفتم و در پیش او حکایت کرد و بندی گفت سخن تو یا شیخ من نگو بشنیدم که روزی بسیار خواب دیدت را که
مراد برای یکبار بقضای حاجت در میان حاجت می‌آید و او را در خواب **مسئله** انگشت تمام مقام مسواک است الی این یقین
کرده اند که خواجه منصور ماتریدی رحمة الله علیه کتابی ساخته است نخریده بود و درس میکرد و چون باب مسواک رسید و اثبات
اند که انگشت تمام مقام مسواک است شیخ ابو منصور رحمة الله علیه کتابت بر آن بنده نوشت و این اغلاط اصحاب بر آن کرده
که از وی معنی حجت کرده این کتاب قیمتی را باطل کرد و گفت با ما که مصنف این کتاب مبتدع بوده است و بسیار سعی و جرح کرده
اسبابی که در آن بیان صحیح کرده است زیرا نیست کسی از ستاره تصدیق عالم را صلی الله علیه و سلم منسوخ کرده اند این مسواک را
ششم مرات هر تام باید که نشر میان روز مراد ترین نکه مسواک کردن سنتی است هر که سنت بود ترک باید انکار شود و شنیده
بود دیگر روایت دیگر نیست که بیان اعطار اکر که روزی را سؤال کردند که ای امام مسلمانان چرا چنین کنید گفت شنوید از رسول
که نوشته است این کتابت اکر سنتی با این عمل را از میان معروف کنند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که
انگشت بواسطه گفته شده که بیاید که کفتی بمکن با پیشتر که همچنین گفتی جائیکه نیابند مسواک بود انگشت تمام مقام مسواک
بود چنانکه نیابند آب و خاک قائم مقام آب است **مسئله** اگر مسلمان مسواک کرده و بازش بخشش شد بنی بر خی را که تا شاید که ویرا
بشوید الحال این مبارک باد الحمد لله الذی جعلنا من امت محمد علیه السلام شیخ عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که مسواک
کردن سنتی است و گذشته که اگر روزی یاری بود که سنتی بود بر لشکر شود و بشنود که امام در راه حرب کند به جهان که با حربیان **حکایت**
آورده اند که عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه عمر خود را قسمت کرده بود یکسال حج رفتی و یکسال بغزو رفتی
و یکسال علم و درس کردی تا آن سال که بغزو رفته بود بر قلعه کافران دست قدرت نمی‌یافت عبد الله
مبارک شبی در آن اندیشه بخواب رفته بود رسول علیه السلام را بخواب دید رسول علیه السلام فرمود
یا ابا عبد الله در چه اندیشه گفت یا رسول الله بر این قلعه کافران قادر نمیشوم و در این اندیشه ام رسول
علیه السلام فرمود که چرا تو نمی‌یابی رخصت با مسواک عبد الله مبارک از خواب بیدار شد لشکر را به مسواک
ساختن و نماز را نیز فرمود تا همه با مسواک ساختند و بیامدند از بالا قلعه نگاه کردند کافران شور را
بدیدند خدای عز وجل هیبتی در دل ایشان انداخت گرد آمدند با میران قلعه گفتند که این جماعت
که آمده اند آدمی خوار اند که دندانها تیز میکنند تا اگر بر ما ظفر یابند و ما را ازینها و ما را بخورند
خداوند عز وجل هیبتی در دل ایشان انداخت قاصد بیرون فرستادند که تا مال بخواهید یا جانها عبد الله
مبارک رحمة الله علیه گفت نه مالها و نه جانها همه اسلام آرید تا خلاص یابید همه اسلام آوردند به برکات
اقامت آن سنت **الحکایة** روزی عبد الله مبارک مروزی رح از خانه بیرون آمد اصحاب خبر
شده مجوسی و در پیش آمد و گفتند که ای امام مسلمانان چون تمام کرده خود تیر و کمان آید ابل خود را چه حجت

بیکبار خواجه گفت گوییم که نماز را بنای وارید و در وی بنا محرم شما شد و چه باید شمار اکنون میدید تا بیارم محو سیان
کنند که بار را ازان دو سخن معلوم آمد اما این چه سخن است که شما را چه باید تا بیارم که معنی دارد خواجه گفت
که رسم گفتیم آنچه ایشان بخوانند آنچیز را آریم تا ما در معنی حوایج کشش و خدمت اهل و فرزندان کسنده باشیم
در وقتیکه است مر حوایج خادمت عیالان حساب بود و آنگاه خواجه از ایشان سوال کرد که چون شما از جا
بیرون آیید اهل خود را چه وصیت کنید از ان یکی گفت که ما میگوییم ان ... و سنت سید ما را چون کرده
آن دیگری گفت که ما میگوییم که در بسکار باشید نا بسکار باشید اند یگری گفت که ما میگوییم راست کو باشید
تا دوست دوی باشید عبد الله بن مبارک مروزی رحمة الله علیه فرمود که بنویسید این هر سه سخن را از و ما تا
هر سه نیاید که ایشان بحوی نیز زنند اما این هر سه سخن بجوی بهر چه که خوانی نیز زود **مسئله** مسواک سنت
مردان است و زنان را علک قایم مقام مسواک است از برای آنکه دندان ایشان ضعیف باشد
مسئله در طهارت هر عضو را یکبار شستن فریضه است بار دوم و سیوم سنت است خواجه ابو بکر سعید
رحمه الله گفته است که هر باری که بشوید از فریضه نیابت دارد و دلیل بر آنکه امام در محراب از یک آیه تا صد
آیه بخواند همه از فریضه نیابت دارد و این نیز همان بود و همان حکم دارد اما ظاهر روایت آنست که یکبار
شستن بیش فریضه نبود و علما ما رحمهم الله گفته اند که ما فرضیت خواندن قراءت در قیام به آیت و سه آیت
ایم **قوله تعالی** فاقرءوا ما تیسر من القرآن و اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن
فریضه نیست و ترتیب طهارت را بفعل رسول علیه الصلوة والسلام و با فعال صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
دانسته ایم عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی انه توضأ مرة مرة فقال علیه السلام هذا وضوء لا یقبل الله تعالی الصلوة
الا به ثم توضأ مرتین مرتین فقال هذا وضوء من تضاعف له الاجر مرتین ثم توضأ ثلث مرات فقال هذا وضوئی و وضوء الانبیاء
من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی و ظلم ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام
که رسول علیه السلام طهارت کرد هر عضو را یکبار بشست و گفت این طهارت است که بپذیرد خدای عز و جل نماز هیچ بنده
را بی این طهارت و چون دو بار بشست گفت هر که دو بار بشوید چندان ثواب یابد که دو بار اول یافته باشد چون سه بار
بشست گفت این طهارت منست و طهارت انبیا که پیش از من بوده اند هر که بیش ازین کند تعدی و ظلم کرده باشد و صفت تعدی و ظلم
استعمال کرد شیخ ... علی بن ابی بکر شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که تعدی و ظلم جای بود که هر که بار چهار شوید در
واجب یا آنکه بار چهارم و پنجم را سنت داند یا آنکه همه را فریضه داند اما اگر کسی بار اول را فریضه
داند و بار دوم و سوم را سنت داند بعد از ان از برای تبرک یا از برای فتح سر او بار باری که بشوید نیت طهارت نو کند یا
از برای آنکه تا باشد ثواب بود و هیچ باک نبود و تعدی و ظلم نبود **قوله** علیه السلام الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی
یوم القیمة **مسئله** مسح موی سر ربعی فریضه است یا نه بر قول ابو حنیفه و زفر رحمهما الله فریضه است

و از ایشان سه روایت است یکی روایت ربع فریضه است و دیگر روایت سه یکی و بروایت چهار یکی آمده است و از ابو یوسف
رحمة الله دو روایت است یکی روایت فریضه دارد و کل را مسح کشیدن باید و دیگر روایت فریضه نیست و محمد رحمة الله
علیه گفته است که مسح با غسل جمع نیاید اما در کدامی موی روی مسح کند علما را اختلاف است خواجه امام ابو الفضل کرمانی
رحمة الله گفته است که ما را از قول اول محمد رحمة الله علیه معلوم آمده است که موی روی آن موی را نموده است که بر زنخ
است که وی گفته است که مسح با غسل جمع نیاید زیرا آنکه تا بر تیزی زنخ آب رسانیدن فریضه است پس دانستیم که مراد
ازین موی روی آن موی است که بر زنخ است حکم موی سینه دارد و در طهارت موی سینه را شستن فریضه نیست
حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله روایت میکند که موی روی این موی است که بر زنخ است **قال** علیه الصلوة والسلام
المومن کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی صخرة استناخ قاضی امام صدر رحمة الله علیه گفته است که این موی زنخ
که بر زنخ است حکم سینه دارد و در طهارت موی سینه را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله تا بیخ یک
موی آب رسانیدن فریضه است **مسئله** خلال موی روی در شرح آثار از محمد رحمة الله روایت است که متوضی مخیر
دلیل میکند که مستحب است که اگر سنت بودی محمد را مخیر نگفتی اما در **صلوة** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف
رحمة الله علیه روایت است که سنت است وجه قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه
که رسول علیه السلام موی روی خلال میکرد چنانکه سرهای انگشتان مبارک از میان موی می نمود چنانکه دندانه
شانه از موی مینماید پس معلوم شد که سنت است و سنت آنست که از زیر برآرد از برای آنکه انس رضی الله عنه
از سر انگشتان حکایت کرد که اگر آن زبر بالستی فرو آوردن انس بن مالک رضی الله عنه از پشت
دست حکایت کردی **مسئله** مسح گوش باتفاق است که سنت است مسح کردن بظاهر روایت مستحب است اما در مجموع
شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمة الله علیه از امیر المومنین عمر رضی الله عنه روایت است که سنت است و حدیث روایت
میکند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من مسح عنقه امنه الله تعالی من الغل یوم القیامة رسول علیه السلام
فرموده است که هر که بر گردن مسح آرد ایمن گرداند خدای تعالی وی را از غل روز قیامت **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
من انفع مسلما بقدر خلال اوجبت له الجنة پیغامبر فرموده است که هر آن کس که مسلمانی را بمقدار دندان خلیل نفع رساند او را بهشت
واجب شود چون پیغامبر علیه السلام این حدیث گفت صحابه شادمان شدند امیر المومنین علی رضی الله عنه گریان شد صحابه گفتند
یا علی چرا میگریی که پیغامبر علیه السلام چنین فرمود حدیث بشارت فرمود گفت شما یکروی می بینید من بدو روی
می بینم چنانکه بمقدار دندان خلیل بمسلمانی نفع رسانی بهشت واجب شود و اگر چنانکه بمسلمانی بمقدار دندان خلیل
ضرر رسانی ترسم که دوزخ واجب شود **مسئله** خلال انگشتان سنت است و پای بر سه نوع است فریضه و واجب است و سنت
و آنچه فریضه است آنست که اگر انگشتان نزدیک یکدیگر چفسیده بود آنرا خلال کردن فریضه بود و اگر شکفته گرفته

بزیر یکدیگر پیچیده باشند آنرا خلال کردن واجب بود واگر از یکدیگر جدا باشند آنرا خلال کردن سنت بود قال
النبی علیه الصلوة والسلام رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه السلام فرموده است رحمت خدا بر خلیل کنندگان
باد هم در طهارت وهم در طعام قال علیه السلام خللوا اصابعکم قبل ان تخللها النار جهنم رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است خلال کنید انگشتها را پیش از آنکه با آتش دوزخ خلال کند مسئله در طهارت ابتدا کردن
از دست راست سنت است قال النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شیء حتی التنعل والتنعل وهر خدمتی که بر سوی ناف است آن خدمت را بدست راست کردن سنت است
وهر خدمتی که زیر سوی ناف است آنرا بدست چپ کردن سنت است قال علیه الصلوة والسلام الیمین للوجه والیسار
للمقعد رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که دست راست مر روی راست ودست چپ مر مقعد را یعنی
استنجا مسئله در طهارت تقصیر نشاید کردن در روضا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول
فرموده است هر که طهارت تمام کند وتقصیر نکند واسراف آب نکند نیمه ایمان را حاصل کند قال النبی علیه الصلوة
والسلام یا علی استقص علی اسباغ الوضوء فانه شطر الایمان واذا توضأت فلا تسرف فی الماء رسول علیه السلام فرموده است
که یا علی مبالغت کن در تمام کردن وضو که پاره ایمان است وچون طهارت سازی آب را اسراف نکنی قال
النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر مرة بغسل القدمین یکتب
الله تعالی لک بکل طهور عبادة خمسین سنة رسول الله علیه السلام فرموده که یا علی بر تو باد که چون از طهارت فارغ
شوی بخوان سورة انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار بعد از آنکه قدمها شسته باشی خدا عز وجل بر طهارتی را ثواب پنجاه
ساله عبادت در دیوان تو ثبت گرداند قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فخذ الماء بیدک واسمح
بیدک قفاک وقل سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک استغفرک واتوب الیک ثم انظر الی الارض
وقل اشهد ان محمدا عبدک ورسولک فانه من فعل هذا غفر الله تعالی له کل صغیرة وکبیرة رسول علیه السلام فرمود یا علی چون از طهارت
فارغ شوی آب تو گیر و به پشت دست مسح کن برگردن واین تسبیح بگوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
واستغفرک واتوب الیک بگو اشهد ان محمدا عبدک ورسولک بازرستی که هر که همچنین کند حق سبحانه وتعالی جمله گناهان خورد وبزرگ او را
بیامرزد مسئله خرقه داشتن در طهارت سنت نیست یا خواجه امام زاهد رحمة الله علیه شیخ درس میگرد در روایت بیرون آمد از
میمونه وعایشه وام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد ما خرقه داشتیم دادیم تا تن مبارک را خشک کند
قبول نکرد و خود را بدان خشک نکرد معلوم شد که سنت نیست ودیگر آنکه عطا رضی الله عنه غسل آورد وخواست که خود را
بخرقه خشک کند جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه آنجا حاضر بود وی را منع کرد که خود را بخرقه خشک مکن پس معلوم شد که اشتباه
داشتن ناظاهر روایت است که شاید داشتن که سنت است وتاویل آنکه خواجه امام زاهد رحمة الله علیه گفته است ابو حنیفه رحمة الله علیه

روایت آمده است که اندیار گرم بود که اگر جامه بر اعضای تر پوشیدندی تا تری بر اعضای ایشان خشک شدی ایشان را از سرما ضرری رسیدی
و اگر همچنان با اعضای تر جامه پوشیدندی اگر جامه ایشان از تری ایشان را از سرما ضرر رسیدی اما اگر دیاری بود
که هوای سرد بود اگر جامه پوشند تا آن تری بر اعضای ایشان خشک شود ایشان را از سرما ضرر رسید بدین معنی که گفتیم که شاید
و همچنین روایت میکنند سعید بن قیس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بحجره ما آمد و اگر جنبه که ما غسل آورد و جامه دیگر بیاورد
رنگ معصفر که پس رسول علیه السلام در پوشید رسول علیه السلام آنجا در شب با بجود در گرفت و خود را خشک کرد
چنانکه اثر رنگ در جبهاو بود و اندر بر شکم رسول علیه السلام باقی مانده بود پس معلوم شد که خرقه داشتن سنت
است و ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امید دار از حضرت رسول که فردا قیامت
آنسان و صد فنا بنده بود که بر طاعتش سبک آمده باشد و بر معصیتش بر کله طاعتش گران آمده بود و فرشتگان عذاب
خشک روی بنده باشند و بر انسوی و در بیم برند که ناگاه از هوایی چون کاغذ پاره پدید آمده و در آن بر طاعتش
نشیند بر کله طاعتش بر کله معصیت بچربد و آید چنانکه بنده نجات یابد پس این بنده مناجات کند که الها پروردگارا
این چه طاعت بود که مرا از آن خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسید که این آن خرقه است که در دنیا در وضو
سنت [illegible] امروز سبب نجات تو شد پس چیزی که سبب نجات [illegible] شود و بقیامت شاید و داشتن آب طهارت را بدست خود
سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام پیوسته اب طهارت بدست خود آوردی تا روزی رسول علیه السلام طهارت
میباخت جهودان اندر آمدند و سوال کردند رسول علیه السلام بجواب ایشان مشغول شد انس بن مالک رضی الله عنه فرصت
یافت آن جام رسول علیه السلام بر کرد و بنهاد چون رسول علیه السلام فارغ شد بطهارت حاجت آمد دست
جام دراز کرد تا آب جام بر کند آب جام را برد بگفت یا انس ما آنکه آب جام را تو بر کرده گفت بلی یا رسول الله علیه السلام
در او دعا کرد و گفت که خداوند عزو جل بحرمت برکت کناد در مال تو و فرزندان تو و ترا بیامرزد و انس بن مالک رضی الله عنه
صد و بیست سال بقا یافت ببرکت دعا رسول علیه السلام و در مال او برکت شد چنانکه هر سالی خرما ستانهای دیگران
یکبار بار آوردی و خرما ستانهای انس رضی الله عنه دو بار بار آوردی و در فرزندان انس خدای تعالی برکت کرد که
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که خداوند عزوجل بر عیال انس را رضی الله عنه یکی شکم و در یکی پوست
بر دو هفتاد و سه پسر و او ایشان را از [illegible] می نهادندی و شیر و ... برنجشتند ایشان میخوردند انگاه که بزرگ
کبیر شدند انگاه همگان ایشان را خداوند عزوجل [illegible] فرزندان همگان رحمت خود [illegible]
بکرد و انبعد از آن یگان دو دو گان شد تا صد و بیست پسر راست شدند تا شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه
گفته است که خداوند عزوجل در عیال انس را رضی الله عنه ده پسر داده بود از انس رضی الله عنه هر پسر را
دیگر آمده بود و بعد از آن چنین یگان دو دو گان و دیگری آمدند تا صد و بیست پسر راست شدند در زمان انس رضی الله عنه

بر در خانه کعبه آمد و بر سید و بستاد پسر در قفای وی بود و گفت ای خانهٔ کعبه میدانم که کسی بر در تو آمده است که پیش از وی
همچون وی کسی دیگری نیامده است و بعد از وی نیز نخواهد آمد و این به برکات دعاء رسول علیه السلام است که فرا گفت
که خداوند عز و جل بر عمر تو برکت کناد و صد و بیست سال بقا یافتیم گفت خدای عز و جل بر مال تو برکت کناد در سالی
خراسان اندر و گران بار یکبار آورده ای و از آن من دو بار و گفت خداوند عز و جل بر فرزندان تو برکت کناد و اکنون
صد و بیست پسر در قفای من ایستاده اند و آن دعاء دیگر نمیدانم که به اجابت مقرون شده است یا نه هاتفی آواز
داد که آن دعا نیز با جابت مقرون شده است یا ترا آمرزیدیم و فرزندان ترا آمرزیدیم از برای عزت و حرمت آن پیغمبر
مبارک رسول علیه السلام را و الله اعلم

باب در بیان آداب استنجا

و سنت طهارة و در بیان ادعیه که
در وضو خوانند چون استنجا بر کری اول بگو بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و الاسلام
نورا آنگاه خود را گشاده کند بمقدار حاجت و زیادت از حاجت نشاید گشاده کردن و روی سوی قبله نشاید
نشستن اما روی سوی آفتاب برابر نشاید یا نی و در صدر و صلوة از ابو حنیفه رحمة الله علیه و در روایتی
درست تر است که نشاید اما چنان نشیند که پهلوی چپ پیش سوی قبله آید **مسئله** استنجا را چگونه کند مشایخ رحمة الله علیه
گفته اند آب اول اندک اندک ریزد و باطن انگشت که پهلوی انگشت ابهام است آن موضع مخصوص را ترکند و بشوید چنانکه
سر جراحت را بشوید باز آب دیگر بیشتر ریزد و انگشت دیگر را در بار کند باز آب دیگر بیشتر ریزد و انگشت دیگر را دیگر
کند چندانکه آنچه نجاست بود زایل شود و بعد از آن هر چگونه که بشوید روا بود **مسئله** چند بار باید شستن بعضی گفته اند
که سه بار آب بشوید قیاس نجاست مرئی زیرا که آنچه مرئی بوده است کلوخ زایل شده است بعضی گفته اند که هیچ اثر نماند
خواجه امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که هفت آب بشوید قیاس قول شافعی رحمة الله علیه گفته است که اگر
سگ بخورد آب چه را ظرف را آورد و هفت بار بشوید یا بار هشتم در خاک کنند پاک شود و این خود نهایت از آن بود
بعضی گفته اند که چندانی بشوید که از نرمی به درشتی آید باز از درشتی به نرمی باز آید و بعضی گفته اند که چندانی بشوید که دو آب
اخیر آنکه بر وی ریزد و در حال [illegible] نیابد این بار [illegible] تا از ده آب نیز آمده است [illegible] جانی بود که
[illegible] و اگر چندان بشوید [illegible] ممنوع است [illegible] بر زبان ذکر نشاید
گفتن و لیکن برای آنکه بریزد باید [illegible] آب اول که بریزد باید که بدل این دعا بخواند که خدایا [illegible] گفتن
برین نگاه دار [illegible] که بریزد بدل بخواند که خدایا [illegible] امت گردان آب سوم که بریزد بدل بخواند
که خدایا [illegible] آب چهارم که بریزد بدل بخواند که چهار یار رسول را [illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] آب پنجم که بریزد بدل بخواند [illegible] آب ششم که بریزد بدل بخواند خدایا که [illegible]
[illegible] آب هفتم که بریزد بدل بخواند [illegible]

در بهشت برمن گشاده گردان آب نهم که بریزد بدل بیندیشد که بحرمت نه رسول عیال علیه السلام که برما در رحمت گشا
که نه ماه وار من کشیده و بهشت آب دهم که بریزد باید که بدل بیندیشد که عشره مبشره با به قیامت شفیع جرم من گردان
آب یازدهم که بریزد بدل بیندیشد که یعقوب و یوسف صدیق را یازده برادران شفیع من گردان دوازدهم که بریزد
بدل بیندیشد که آنچه درین دوازده ماه که سال تمام است بحضرت ذو الجلال خود از عمل من دیدی و نه پسندیدی
بفضل و کرم درگذار آب سیزدهم که بریزد بدل بیندیشد که زکات فرموده من امان کرامت گردان آب چهاردهم که بریزد
بدل بیندیشد از زکات فرموده من امان کرامت گردان آب پانزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از آن هشت بهشت از اسم بدان
برسان و آنگاه برخیزد و خود را بپوشد و این دعا بخواند اللهم طهر جسمی من الذنوب وطهر قلبی من النفاق وحصن فرجی من
اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
آنگاه چهار زانو نشستن آغاز کند و روی سوی قبله نشیند که این شرطی است از شرائط نماز و همچنانکه در نماز سخن
حرام است در طهارت نیز سخن گفتن حرام است و سبب فقر و فاقه و درویشی است و سلف بهتم آوردن وا آوردن علم نزد
نشاید همانجا که استبرا دارد باید که خود را از آلایش تمام پاک کند و آنگاه طلب آب نماید مسئله در طهارت باید که آب اسراف
نکند و پریشان خرج نکند که رسول علیه السلام فرموده است که هر که در طهارت آب اسراف نکند و پریشان خرج نکند بنزد
پروردگار هیچ بنده از وی پسندیده تر نبود و اگر پریشان خرج کند و اسراف کند خدای تعالی عز و جل در حق اسراف کنندگان
این وعید فرموده است مسئله قوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و هر عضوی را که میشوید دعائی که در حق
آن عضو آمده است بخواند چون دستهای شوید بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون آب در دهن کند بگوید اللهم اعنی علی تلاوة
القرآن وارزقنی حلاوة ذکرک و شکرک وحسن عبادتک و چون آب در بینی کند گوید اللهم ریحنی من رایحة الجنة وارزقنی
نعیما والتذلی من النار و چون روی بشوید بگوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک ولا تسود وجهی بظلماتک یوم
تسود وجوه اعدائک و چون دست راست شوید بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا و چون دست چپ بشوید بگوید
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تحاسبنی حسابا شدیدا و چون مسح سر کند بگوید اللهم اغشنی برحمتک وقنی من عذابک
وانزل علی من برکاتک و چون مسح گوش کند بگوید اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و چون مسح گردن کند
بگوید اللهم اعتق رقابنا و رقاب آبائنا و امهاتنا من النار و احفظنی من السلاسل والاغلال و چون پای راست بشوید بگوید
اللهم ثبت قدمی و قدمی والدی علی الصراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین علی الصراط و چون پای چپ بشوید بگوید اللهم اجعل
سعیی مشکورا و عملی صالحا مقبولا و ذنبی ذنبا مغفورا و تجارتی تجارة لن تبور بفضلک و کرمک برحمتک یا عزیز یا غفور
تو اجه چون از طهارت فارغ شود بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واستغفرک
واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک و رسولک امام عمر نسفی رحمة الله علیه گفته است که

که ما را شک است که این دعا باجابت مقرون شود یا نی اما اتفاق است که کلمهٔ شهادت کفر گناهان است که کفر هفتاد
ساله را بگیرد دلیل بر آنکه کافری با کفر هفتاد ساله یکبار کلمهٔ شهادت میگوید خداوند عز و جل جمله گناهان وی را در میگذارد
بنده مومن با وردن طهارت طاعت و ترک معصیت کلمهٔ شهادت گوید اگر خداوند عز و جل گناهان وی را بیامرزد از
هیچ از کرم او عجب و غریب نبود و چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد و دست بر پیشانی نهد و فرود روی آرد
که از آن بنده صالح حضرت خضر صلوة الله علی نبینا و علیه روایت کرده اند که روی همچنین بروی شوید و اگر دست
بروی سوی پیشانی برد باکی نبود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت و چون دستها شوید آب باید که از سر انگشت
دست بمرفق آرد و اگر از بن انگشت دست برد طهارتش درست بود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت بود
چون طهارت تمام کند یکبار انا انزلناه بخواند و آنگاه این تسبیح بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و آنگاه از آن فضالهٔ آب طهارت
بخورد و ایستاده خورد یا نشسته ظاهر روایت آنست که ایستاده خورد امام فقیه ابو اللیث رحمة الله در **فتاوی** خود
آورده است که اگر ایستاده بخورد باک نبود که سه جای آب ایستاده خوردن باکی نبود یکی بر سر چاه زمزم دوم بر سقایها
سیوم فضالهٔ آب طهارت خوردن دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه در رحبهٔ مسجد آدینه کوفه طهارت ساخت
و فضالهٔ آب طهارت را ایستاده خورد و این حدیث روایت کرد که هر که فضالهٔ آب طهارت را ایستاده بخورد خدای
عز و جل از علاج بیماری نگاه دارد که جمله اطبا از معالجت آن عاجز آمده باشند دفع کرداند عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت
میکند که پاس داشتن اشتران صدقات نوبت من بود گفتم بچاشتگاه فرین روم تا نماز دیگر در عقب رسول علیه
السلام نماز بگذارده بود و پشت مبارک بمحراب باز نهاده بود و این حدیث فرمود که هر کرا حدث رسد طهارت
بسازد و دو رکعت نماز گذارد خداوند عز و جل گناهان وی را امرزیده کرداند گفتم اینست خوش حدیثی و با بشارت
آسان امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا عقبه بکجا بودی تا حدیثی ازین آسانتر و با بشارت تر نشنیدی
گفتم یا عمر چه فرمودی گفت رسول علیه السلام چنین فرمود که هر که طهارت سازد و بعد از آنکه طهارت تمام کرده باشد سر باسمان
کیرد و به انگشت دست بر گردن مسح آورد و این تسبیح بخواند سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک خداوند عز و جل جمله گناهان خورد و بزرگ وی را بیامرزد گفتم
که هیچ امت محمد را صلی الله علیه و سلم یعنی خوشی و راحت باد مر امت محمد علیه السلام را که این عالی تشریف است
بنگر در جائی **مسئله** چون طهارت تمام کند آب چاه را به کرده نهد از برای آنکه ابلیس علیه اللعنة هیچ وقت چنین
غمگین نشود که بنده مومن طهارت سازد از برای رغم وی آب جام را باز پر کند که این استعداد ساختم تا چون که مرا باز
حدث رسد بسبک طهارت سازم و آب جام را سر پوشیده نهد تا مدام که آن آب یا جامه سر پوشیده باشد آن جام

استغفار میگویند و آن شبه را از حق عز و جل آمرزش بخواهد و دیگر آنکه چون آب جام سر پوشیده بود و از جمله جانوران ریزه خور
رسانیده در امان بود امیرالمومنین علی رضی الله عنه گفته است که من یکروز چند معجزه دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام
و آن چنان بود که روزی با رسول علیه السلام والصلوة بصحرای مدینه بیرون رفته بودم و گرما گرمای حجاز بود تشنگی بر من
غالب شد گفتم یا رسول الله من تشنه شده ام رسول علیه السلام فرمود که برو سلام من با آن کوه برسان و بگوی که مرا آب
دهی با دو کوتا بخوریم بامر رسول علیه السلام رفتم و سلام رسول علیه السلام با آن کوه گفتم از هر سنگی آواز جواب سلام
باز شنیدم گفتم که مرا آب می باید تا بخوریم بامر رسول علیه السلام آمده ام از آن کوه آواز برآمد که یا علی برو سلام من
علیه السلام برسان و بگوی که از آن روز باز که این آیة نازل شده است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة چندان گریسته ام که در وجود من یک ذره آب نمانده است بیامدم و این سخن با رسول علیه
السلام باز گفتم رسول علیه السلام بسیار گریست و هم صحابه رضی الله عنهم گریستند چون پاره بیشتر رفتم رسول علیه السلام
بقضاء حاجت آدمیان آمد فرمود یا علی برو سلام من بدان دو درخت برسان و بگو تا بیایند و مرا پرده داری کنند
تا من از قضاء حاجت آدمیان فارغ شوم برفتم و سلام رسول علیه السلام بدان درختان رسانیدم از هر شاخی و هر برگی
جواب سلام رسول علیه الصلوة والسلام باز شنیدم گفتم که رسول علیه السلام فرموده است که بیایید و مرا سایه کنید
تا از قضاء حاجت آدمیان فارغ شوم درختان از یمین و یسار بجنبیدند و در هوا شدند و بیخ و ریشه در زمین کشاده کرده
بیامدند تا بنزدیک رسول علیه السلام شاخ در شاخ آوردند و برگ در برگ آوردند و سایه عجیبی کردند تا چندانکه
رسول علیه السلام از قضاء حاجت انسانی فارغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و بوی
مشک روان شدی و زمین آنرا بخود گرفتی چون رسول علیه السلام فارغ شد اشارت کرد آن درختان باز بجای خود باز رفتند
چنانچه گوئی هرگز از جای خود نجنبیده اند آنگاه رسول علیه السلام وضو و تیمم کرد چون صحرا بود و آب حاضر نبود امیرالمومنین
علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفتم یا رسول الله اینک آب نزدیک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مرا ترا
زندگانی داده اند تا بآن جا رسم آنگاه لحظه توقف کرد و بر شتر نشست گفتم یا رسول الله این توقف کردن چه بی حکمت بود رسول
علیه السلام فرمود که ثواب ختم قرآن حاصل کردم گفتم یا رسول الله درین لحظه چگونه ثواب ختم قرآن حاصل کردید رسول علیه السلام
فرمود سه بار قل هو الله احد بخواندم آنگاه رسول علیه السلام فرمود که هر که یکبار سوره قل هو الله احد بخواند از روی ثواب
چنان بود که گوئی ثلث قرآن بخوانده است چون دو بار بخواند چنان بود که دو دانگ قرآن خوانده است و چون سه بار
خواند چنان بود که کل قرآن را ختم کرده است آنگاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود که هر که را بلا رسد و وی بطهارت باشد
کسی را ملامت نکند الا نفس خود را **قال** علیه الصلوة والسلام من اصابته بلیة وهو محدث فلا یلومن الا نفسه علیه
که هر که با طهارت بود هیچ بلائی از وی رده نمی شود و از مرده است **قال** علیه الصلوة والسلام الملائکة یستغفرون

للانسان ان دام علی الوضوء ولم یحدث رسول علیه السلام فرمود که ملائکه مر آدمی را امرزش خواهند تا دام که با طهارت
باشد و حدث نکند **حکایت** چنین آورده اند که جعفر طیار رضی الله عنه بحبشه میرفت در راه کذرش بکلیسه
نظر افتاد گفت بنگرم که رهبان بر چه عمل است برفت و در کلیسه انکونت آن رهبان ساعتی توقف کرد آنگه در کلیسه در آمد
جعفر طیار رضی الله عنه بدان کلیسه اندر آمد از ان رهبان سوال کرد که این چندین تاخیر چرا کردی بگشادن گفت در کتب
خود چنین خوانده ایم که هرگاه شما را با یکی از سلطانیان تعلق شود و اگر بی طهارت باشید طهارت سازید تا المی از ایشان
بشما نرسد من بی طهارت بودم گفتم باش تا طهارت سازم تا از ظلم وی المی بمن نرسد جعفر طیار رضی الله عنه گفت تو
مردی با صلاح بوده چرا دین اسلام قبول نکرده گفت پیغامبر شما فرموده است که الامور مرهونة باوقاتها کار تو
موقوف است اکنون شما بیان کنید تا اسلام آرم آنگاه جعفر طیار رضی الله عنه احکام مسلمانی باوی بیان کرد آن
رهبان در حال اسلام آورد به برکات تا قامت آن سنت **مرویست** چون مهتر عالم از معراج باز آمد بامدادی
رسول علیه السلام بلال را رضی الله عنه را بدید گفت یا بلال در تو چه خصلت است که من ترا دوش در بهشت دیدم یعنی
خیال ترا گفت یا رسول الله در من هیچ خصلت دیگری نیست الا آنکه چون مرا حدث میرسد طهارت میسازم و
دو رکعت نماز گذارم رسول علیه السلام فرمود که یا بلال بر همین عمل باش که خیریت دنیا و آخرت را درین می بینم
قال النبی علیه السلام خبراً عن الله تعالی من احدث ولم یتوضأ فقد جفانی ومن احدث وتوضأ ولم یصل رکعتین فقد
جفانی ومن احدث وتوضأ وصلی رکعتین ولم یدع فقد جفانی ومن احدث وتوضأ وصلی رکعتین ودعا ولم اجبه
فقد جفوته ولست برب جاف رسول علیه السلام فرموده است که این خبر قدسی است که هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد
براستی بر من که خداوند عز وجل جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز
نمیگذارد بر من جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا
نگوید بر من جفا کرده است و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا کند
اگر خداوند عز وجل دعاء ویرا اجابت نکند و ویرا نیامرزد و این از حضرت عزت جفا باشد
و این جائز نیست و خداوند عز وجل جفاکار نیست و درین هیچ شکی نیست و نیامرزد یعنی
بیامرزد و این حدیث بر طریق وعده است نه بر طریق وجوب که اصلح بنده بر حق واجب نیست
وحکم حق بر بنده در استجابت **حکایت** خواجه ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه آن شنیدم
که از دار دنیا رحلت میکرد ویرا عارضه شکم بود هفتاد بار روز برای قضا حاجت از میان جامه بیرون
که بر عقب طهارت ساختی دیگر گفتند ای بزرگوار این چه رنج است که تو بر خود نهادی گفت مرا که مشرف دنیا بجای
رفت طهارت می سازم تا اگر با رقضا اجل در رسد باری با طهارت باشم **قال** النبی علیه الصلوٰة والسلام من نام علی الوضوء بهذا

رسول علیه السلام فرمود هر که با طهارت بمیرد شهید میرد دیگر رسول علیه السلام فرمود که با طهارت نباشد جز مومن و طهارت
نباشد جز منافق یا مبتدع یعنی صاحب بدعت و از بهر این رسید طهارت میسازم خواجه چون از دنیا برحلت کرد یکی از مریدان خواجه را
بخواب دید که در عرصه عرصات ایستاده بود و هفتاد براق از نور پیش وی ایستاده اند خواجه از براقی به براقی سیر میرود وی خواجه را
پرسید که ای ولی درگاه خدای این چه بود کدام عمل شماست خواجه گفت این جزای آن طهارتها است که در دنیا ساخته ام هر طهارتی
براقی کرامت کرده اند جزای اعمال دیگر هنوز نرسیده است **حکایت** خواجه امام اجل شمس حسن رحمة الله علیه را ظالمی
بند کرده بود و با وزر چند فرستاده خواجه را در چاهی باز داشتند خواجه در آن چاهی هزار تا کاغذ از مسائل دینی املا بکرد
که هیچ حرفی خطا نبود و جزوی با وی نبود و طالب علمان آن شهر می آمدندی و از خواجه تعلیم گرفتندی و ایشان بر سر چاه
می نشستندی تا روزی آواز طالب علمی بسمع مبارک خواجه نرسید خواجه سوال کرد که آن فلان کجاست که نیامده است
گفتند شما ما که بطهارت ساختن رفته است آنکس اینجا حاضر بود گفت مولانا مخدوما من اینجا حاضرم هوا سرد است هنوز
بطهارت ساختن نرفته ام خواجه گفت عفاک الله شرم نمیداری که بدین مقدار سرما دست از کار باز میداری من دو وقت
طالب علمی در بخارا بودم مرا عارضه شکم بود شبی هفده بار بتقاضای حاجت از میان حجره آمدم هر باری برفتمی و طهارت ساختمی
و خود را از میان [illegible] رود بخارا بشستمی تا بخانه باز آمدمی مجمره من یخ بسته بودی مجمره بر سینه نهادمی تا بگدازد و آنگاه
بدان چیزی تعلیق کردمی شما بدین مقدار سرما دست از کار آخرت باز میدارید برکات اقامت آن سنت بود که بعد از آن
وفات ابوحنیفه رحمة الله علیه چندین کس بودند که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل شمس حسن بود رحمة الله علیه
چون اصابت فتوی خواجه ابوبکر فضل بخاری به بلخ رسید نزدیک فقیه ابوجعفر هندوانی رحمة الله آوردند ابوجعفر
گفت وی کودک خورد سال است و بسی حفظ ندارد از کی است که وی را اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم روزگار
وی را مطالعه کنم برخاست و به بخارا آمد و آن شب بخانه خواجه ابوبکر فضل فرود آمد آن شب خواجه ابوبکر فضل رحمة الله علیه
بفراش نرفت و همه شب بمطالعه کتاب مشغول بود چون که خواب در چشم خواجه اثر آمدی برخاستی و یک طهارت ساختی
و بیامدی و باز بکاری مشغول شدی همچنین تا بامداد مطالعه میکرد چون روز شد فقیه جعفر رحمة الله علیه گفت که حق
و ثوابش اینست که خداوند تعالی عز و جل این کودک را اصابت فتوی داده است که همه شب بفراش نرفت و چون خواب
در چشم وی اثر کردی زود برخاستی و طهارت ساختی و بعلم مشغول شدی **مسئله** نقل است که در باب طهارت سید
عبدالرحمن بن زید انصاری رضی الله عنه روایت میکند که وقتی بودی که رسول علیه الصلوة والسلام از چهار دانگ
یکمن آب طهارت میساختی [illegible] وهب بن منبه رضی الله عنه [illegible] رفت یکی را دید
که بر کناره دریا ایستاده طهارت میساخت و آب اسراف میکرد گفت ای شیخ آب چرا اسراف میکنی گفت ای بار خدا
در دریا اسراف کجا باشد [illegible] گفت من چنین دانسته ام که تو عالم شامی [illegible] که تو از جاهلان شمار بود که

گفت که انسان را که اعتبار شریعت است نه خواست طبیعت را عبدالله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وضوی بودی که مرا آب
چندانی بودی که هر عضو را یکبار شستمی همان طهارت نماز گذاردمی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن
زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که همچو روغن در خوردی مالد اعضای وی نرمی شود
و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله بیرون نیاید که آب
سیلان باید تا از عهده جنابت بیرون آید حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که تاویل آنکه رسول
علیه الصلوة والسلام از چهار دانگ آب یکمن آب طهارت ساختی آنست که رسول علیه السلام معصوم بود از صغیره
و کبیره و از آلایش بسیار و ما را گناه صغیره و کبیره بسیار است و آلایش بسیار است ما را یک و نیم من آب باید تا بسنده
بود یک نیم من استنجا را و نیم من دست و روی و مسح سر را و نیم من پایها را و این حکم در وقتی است که استنجا کنند و اگر
استنجا نکنند یکمن بسنده بود و نیم من دست و روی شوید و مسح سر بیارد و یک نیم من تمام پایها را بشوید و اگر پا مسح
موزه باشد نیم من بسنده بود دست و روی شوید و مسح سر بیارد و دست تر کند و بر موزه مسح کند از عهده بیرون
آید **باب یازدهم** در بیان غسل بدانکه غسل فریضه است بآیه و اخبار و اجماع امه آیه اینست **قوله تعالی**
وان کنتم جنبا فاطهروا و اما خبر آنست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام طهروا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعر
جنابت رسول علیه السلام فرمود که در جنابتی بهر پوستی و بن هر موی آب رسانیدن فریضه است که زیر هر
موی جنابت است و اجماع امه آنست که هیچکس فرضیت غسل را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود
و غسل بر یازده وجه است پنج از وی فریضه است و چهار سنت و یک واجب و یک مستحب و آن پنج که فریضه است خواب دیدن
و آب دیدن است یعنی احتلام و بهره گرفتن است یعنی آب شهوت مرد را و آب زن را و زن که از حیض پاک شود و یا از نفاس
پاک شود **مسئله** اکسال و آن آنکه مجامع را انزال نیفتد اما چهار غسل که سنت است جمعه و عیدین و بروایتی احرام
و عرفه و عاشورا و آنکه واجب است غسل میت است بر قول علما رحمهم الله و بر قول شافعی رح سنت است و آنچه
مستحب است غسل نارسیده است که بسال رسیده شود و یا کافری که اسلام آرد غسل ایشان مستحب است **مسئله**
آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است مذی و ودی است و منی است و بول است مذی و ودی و بول
غسل واجب نشود طهارت تباه شود و ودی چیزی بود که در وقت پیش از بول و یا بعد از بول کسی را اگر آب آلود
پدید آید تنگ سپید و بر خشتان و مذی چیزی بود که در وقت ملاعبت کردن پدید آید همچون سپیدی تخم مرغ
اجماع است که بآن غسل واجب نباید چنانکه مردی با عیال خود بازی کند از وی تری ظاهر شود و این مسئله بازی
کردن و واقعه امیر المومنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیاری افتاد و من شرم میداشتم
از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردن مقداد بن اسود را که شاگرد من بود نزدیک رسول علیه الصلوة

والسلام فرستادم تا این مسئله از رسول سوال کرد رسول علیه السلام تبسم فرمود گفت ای مقداد این مسئله واقع
تو نیست تو مردی پیری و این مسئله واقع جوانان است رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که این مسئله واقع
امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه گفت آن مذی است و بمذی و ودی غسل لازم نشود با طهارت تباه شود
و مذی را از منی بچه فرق توان کردن هرگاه که مذی در وجود در آید حرکت اندام نشکند و اگر منی در وجود در آید حرکت
اندام شکند و تیزی شهوت ساکن شود و منی خاکستر رنگ باشد و سطبر که بسبب وی فرزند متولد میشود و بود فتی معلوم
و بعده ومی تمام و بقول شافعی رحمة الله بهر طریق که ظاهر شود غسل واجب آید شهوت در میان علت نی و بقول
علما رحمهم الله منی بشهوت باید تا غسل واجب شود فایده این خلاف جای پدید آید که مردی از بالا فرو جهید یا کسی
بر پشت کیر و یا چیزی بر پشت زنند یا بسببی از اسباب آب منی بی شهوت پدید آید بقول شافعی رحمة الله علیه غسل بر وی واجب شود
و بقول علما رحمهم الله غسل واجب نشود و ابو یوسف رحمة الله علیه جهنده را اعتبار دارد وی تمسک بدین آیه میکند
قوله تعالی خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چون منی از محل خود
بشهوه جدا شود بعد از ان بهر طریق ظاهر شود غسل واجب شود فایده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
مردی با عیال خود مباشرت کرد انزال افتاد و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گزارد و بعد از ان بقیه
منی ظاهر شود و نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن منی غسل واجب شود یا نی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و زفر و شافعی غسل واجب شود و بقول ابو یوسف رحمة الله غسل واجب نشود **مسئله** مردی خواب دید
پیش از آنکه انزال افتادی سر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام بشکست آنگاه منی ظاهر شد بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود مردی از عیال
حلال خود استمتاع گرفت و انزال افتاد و بول انداخت و غسل آورد و نماز گزارد بعد از آن بقیه منی ظاهر شد بجو
و وی و یا بجو بندی چیزی ظاهر شد نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن آن چیز غسل بر وی واجب شود
یا نی در حصر وفی الصلوة خلف ایوب از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب نشود
و ابن رستم از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب شود و تصحیح این مسئله چنان آمده که از محمد
رحمة الله علیه دو روایت است و از ابو حنیفه رحمة الله علیه دو روایت است مردی خواب دید و آب دید باجماع غسل
واجب شود و اگر خواب دید و آب نی باجماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب نی بر قول ابو یوسف رحمة الله
غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود و امام ابو یوسف رحمة الله
علیه میگوید که آب منی هرگاه که علی وجه الدفق و الشهوة پیدا می شود جنابت واقع میشود و غسل واجب
میشود و اینجا بدان نوع نیست آب سست فرود می آید پس غسل واجب نشود و شما میگوئید که از مسائل

واقع که مردی از بالا فرود جهد یا بار گران بر پشت کشد یا چیزی بر پشت وی زنند که منی بی شهوت بیرون آید غسل واجب نشود و همچنین
جز حکم بجنابت میکنند امام ابو حنیفه و محمد رحمهما الله میگویند که این بغیر آلت زیرا که از اصلی مقام منی علی وجه الدفق
والشهوة جدا میشود و فرود می آید بنا بر آنکه واقع جهنده و بشهوت فرود نمی آید و اگر بی حال جماعت که شهوت است پس
غسل لازم آید خواجه امام حسام شهید رحمة الله علیه گفته است که بنگریم که اگر در وقت خفتن اندام این مرد در حرکت بوده است
جواب بقول ابو یوسف رحمة الله گوییم که غسل واجب نشود زیرا که هرچه گاه حرکت اندام شکند تری ظاهر شود و این را
بدان تری ظاهر شود و این را بدان بر حمل کنیم اما اگر وقت خفتن اندام مرد در حرکت نبوده است جواب بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما
الله گوییم که غسل واجب شود که خواب محل احتلام است و احتمال آن دارد که خواب دیده باشد و فراموش کرده باشد **مسئله**
زنی خواب دید و آب دید با جماع غسل واجب شود و اگر خواب دید و آب نی بر قول محمد رحمة الله علیه غسل واجب شود و بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله غسل واجب نشود اما مشایخ رحمهم الله گفته اند که اگر این زن از خواب بیدار شد خود
را ستان یافت جواب بر قول محمد رحمة الله علیه گوییم که غسل واجب شود که احتمال آن دارد که آن آب بر جرم وی باز رفته باشد
و اگر خود را بر خلاف ستان یافت یعنی بر پهلوی و غیر آن جواب بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله گوییم که غسل واجب نباید
که ایشان حکم کار و نیز چنان دارند که اگر چیزی بودی بر وی ظاهر شدی که رسول علیه الصلوة والسلام حجره ام سلمه بود که زنی درآمد که ورا
ام سلیم گفتندی گفت یا رسول الله زنان همان بینند که مردان فرمود که بر زنان همان واجب شود که بر مردان اگر آب بینند غسل واجب
شود و اگر آب نبینند غسل واجب نشود چون وی بیرون رفت ام سلمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله زنان انصاری فضیحت کردند جمله
زنان امت را رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان را همچنین مگو چنین گو که هزار رحمت خدای عز و جل بر زنان انصار باد که ایشان علم
دین میدارند که می آیند و از من سوالها میکنند تا در دین فقیه شوند **مسئله** اگر زنی و شوی هر دو در فراشی آب یافتند و ندانند
که احتلام کدام را افتاده است یعنی مرد میگوید از آن من نیست و زن میگوید از آن من نیست حکم این مسئله چگونه بود بعضی از
مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر هر دو غسل واجب نشود از برای آنکه هر دو را یکی یقین است و جنابت بشک و در شک بشک
حکم یابد نشود اما سید امام ابو شجاع رحمة الله در غرایب چنین آورده است که اگر آن آب زرد رنگ است از آن زن بود و اگر کبود رنگ
است از آن مرد بود و اگر بدین معلوم نشود اگر جمع باشد از آن زن بود و اگر پریشان بود از آن مرد بود خواجه امام ظهیر
رحمة الله علیه گفته است که همچنانکه ورود آب جام تحری جایز نیست در دو منی نیز تحری جایز نبود هر دو را باید که غسل
آرند تا بیقین از عهده بیرون آیند اگر غسل آرند بر ایشان نبود و ثواب حاصل کنند فاضلتر از آن بود که
غسل بر ایشان بوده نیارند **مسئله** اگر سفیهی انگشت مراد خود حاصل کند فاسق شود و حد التعزیر ساقط
شود رسول علیه الصلوة والسلام بر او لعنت کرده است و فرموده است **قال النبی** علیه الصلوة والسلام ناکح الید ملعون
بیفتد غسل واجب شود **مسئله** سفیهی که بستور مراد خود حاصل کند بر قول ابو حنیفه رحمة الله حکم زنا دارد و اگر محصن بود سنگسار کنند

واگر محصن نبود حد تازیانه زنندش و بر قول علماء ما رحمهم الله حکم زنا ندارد تا انزال نشود و غسل هم واجب نشود
واگر ماه رمضان بود بعمدا روزه تباه شود قضا واجب شود کفارت نی و بر قول شافعی رحمة الله علیه قضا و
کفارت لازم شود و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله تعالی روایت میکند از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
باید که آن قوم را بکشند و بر آتش اندازند و بسوزند تا ترس وی در دیگران اثر کند و اگر سفیهی از سفیهی مراد حاصل
میکند والعیاذ بالله بمجرد شروع کردن و حشفه غایب شدن هم بر فاعل و هم بر مفعول غسل واجب شود و اگر
روزه دار بود روزه تباه شود و هم قضا و هم کفارت واجب شود و شیخ الاسلام اسبیجابی هم گفته است که بر فاعل
غسل لازم شود و بر مفعول نی چرا که التقاء ختانین نیافتیم اما ظاهر روایة آنست که بهر دو غسل واجب شود اما
در عقوبت ایشان علما را اختلاف است بر قول ابوحنیفه رحمة الله علیه برگزیده ترین جایها رشان را باز دارند
یا از بلند ترین جایها فرود اندازند تا در همانجا هلاک شوند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم زنا دارد و اگر
محصن باشند سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد تازیانه بزنند هر یکی را اما عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است
که ایشان را در این جهان عقوبت نکنند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکند **حکایت**
در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دو کودک خورد اندر آمدند و یکی بنده را بنزدیک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
آوردند و خون پدر بر وی دعوی کردند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه وی را سوال کرد که ای غلام چرا پدر ایشان را
کشتی غلام گفت یا امیر المؤمنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی وی را
بکشد خدای تعالی بر کشنده وی را ثواب غازیان کرامت کند و بر وی قصاص نبود وی قصد لواطت من کرد من وی را
بکشتم امیر المؤمنین عمر گفت رضی الله عنه ترا گواه هست که وی قصد تو کرده بود گفت یا امیر المؤمنین آنجا
کسی حاضر نبود وی خود قصد من کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان اقرار کردی
و تو بر حال خود گواه نداری بر تو قصاص بود گفت هزار جان من فدای فتوی شریعت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم باد عبد الله مسعود رضی الله عنه آنجا حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین لحظه در قصاص وی توقف کن
تا من باز آیم آنگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کجا است وی را نشانی دادند در حال برفت و لحظه بود
که باز آمد و گفت یا امیر المؤمنین این غلام را آزاد کن که دلیل میکند که راست میگوید گفت بچه دلیل میگوئی گفت
من چنین شنیده از لب و دندان محمد بار شکر شکار رسول علیه الصلوة والسلام که هر لوطی که بی توبه از دنیا برود
چون وی را در خاک نهند از دست و چشم مومنان غایب شود وی را در خاک نگذارند و بدوزخ برند رفتم و فرمودم تا خاک
پدر ایشان کشادند در آن خاک اثر عذاب دیدم و هیچ کالبد وی را ندیدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه غلام را آزاد کرد
وانگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نبودی عمر هلاک شده بودی **مسئله** هر زنی که از خانه بیرون آید چهار دیو

مرد را بسیار اینند بشهوة و هر آن امردی که از خانه بیرون آید هفتاد دیو ویرا در چشم خلقان بیارایند تا خلق را
بواسطهٔ ایشان در ضلالت افکنند معنی چیست که امردانرا هفتاد دیو می آرایند و مر زنانرا چهار از بهر آنکه در زنان
یک گروه را میل بیشتر نیست و آن گروه مردانند اما در امردان هم زنانرا میل است و هم مردانرا از جهت اینمعنی
چهار دیو زنانرا و هفتاد دیو امردانرا عبدالله بن عمر رضی الله عنه روزی بر در حجره نشسته بود با جمعی از صحابه
رضی الله عنهم اجمعین امردی با هم سرموی پدید آمد عبدالله بن عمر زود برخاست و بحجره در آمد ساعتی توقف کرد نگاه
آواز داد مر جمیع صحابه را رضی الله عنهم که این فتنه برگذشت ایشان گفتند ما هیچ فتنه ندیده ایم گفت این امرد با هم
سرموی گذشت گفتند گذشت چون از حجره بیرون آمد از وی سوال کردند که در وی چه فتنه بود گفت من شنیدم
از پیغامبر علیه السلام هر که در امردی نگاه کند بچشم شهوة یا در کنار گیرد و یا قبله دهد از روی وبال چنان باشد که گوئی
هفتاد بار زنا کرده در کعبه با مادر خود و هر که با مادر خود یکبار زنا کند از روی وبال چنان باشد که با هفتاد دختر خانه زنا
کرده است و هر که با یک دختر خانه زنا کند از روی وبال چنان باشد که با هفتاد زن شوی کرده زنا کرده است و هر که با یک
زن شوی کرده زنا کند یکبار و بی توبه بمیرد چون ویرا در خاک کنند خدای عز و جل هفتاد در از دوزخ در گور وی گشاده
گرداند تا از هر دری عقوبت لون بلون بوی میرسد نعوذ بالله منها من ذلک **مسئله** نطفه را افتاد ضایع کردن
بعضی گفته اند که اگر زن رضا دهد بشاید و اگر رضا ندهد نشاید اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آنست
که نشاید ضایع کردن قیاس بفرزند و اگر کنیزک وی است شاید ضایع کردن تا مالش ضایع نشود و اگر کنیزک او در فرزند
اختیار ویرا بود و اگر کنیزک کسی دیگر در عقد وی است بر قول ابو حنیفه رضا خواجه را بود در ضایع کردن آب و بر قول
صاحبیه رضا مر کنیزک را بود و اگر مردیرا کنیزک است و هر این کنیزک فرزند آورد خواجه را نفی کردن شاید یا نی اگر کنیزک
زاینده است و خانه باش نشاید نفی کردن و اگر بیرون رونده است نفی کند شاید و باکی نبود و فرزند همان حکم بود
که مادر را **مسئله** اکسال مختلف است میان مهاجران و انصاریان چون ابی ابن کعب و زید بن ثابت
و حذیفة الیمانی رضی الله عنهم اجمعین گفته اند که غسل واجب نشود و از مهاجران چون امیر المؤمنین عمر و کبار الصحابه
رضوان الله علیهم اجمعین گفته اند که غسل واجب شود صحابه با یکدیگر مباحثه کردند انصاریان گفتند غسل واجب
نمیشود و مهاجران گفتند که غسل واجب میشود و این مسئله در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود
عمر رضی الله عنه از انصاریان سوال کرد که بچه دلیل میگوئید که غسل واجب نمیشود ایشان گفتند که در وقت رسول
علیه السلام ما این فعل در وجود می آمد و با طهارت میساختیم و در قفای رسول علیه السلام نماز میگذاردیم رسول
علیه السلام ما را هیچ منع نکرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که شما از واقع خود با رسول علیه السلام حکایت کرده بودید
یا نی ایشان گفتند نی گفت فعل شما بی فتوی صاحب شریعت است احکام شریعت را نشاید و که تا قیده دیگر است

که شوی برشسته‌اند و بنزدیک مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند و روایت آنست که ابو موسی اشعری
رضی الله عنه که از پیران صحابه بود بنزدیک مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند تا این مسئله از وی
کنند ابو موسی الاشعری در آمد و گفت یا ام المومنین صحابه را مسئله مشکل واقع شده است و مرا بخدمت تو فرستاده
اند و من شرم میدارم از تو سوال کردن گفت سوال کن چنانکه از مادر خود سوال کنی گفت چه گوئی در
مسئله اکسال که غسل واجب شود یا نی گفت شود و این حدیث روایت کرد **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
اذا التقی الختانان وتوارت الحشفة وجب الغسل انزل اولم ینزل یعنی چون ختان مرد و ختنه زن
و غایب شود سر ذکر واجب شود غسل اگر آب فرود آید یا نیاید ابو موسی الاشعری رضی الله عنه بیامد و این حدیث روایت کرد
جعفر صادق رضی الله عنه آنجا حاضر بود درخواست کرد این حدیث همین روایت کرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه دره
برگرفت و گفت هر که بعد از این گوید که در مسئله اکسال غسل واجب نیست من او را بدین دره ادب کنم از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کردند که در مسئله اکسال غسل واجب شود یا نی گفت اگر این واقعه کسی را بحرام واقع شود سنگسار
یا حد تازیانه زدن لازم شود یا نی گفتند شود گفت الله اکبر چون بحرام بود سنگسار کردن و حد تازیانه زدن لازم
میدارید چرا بحلال چیزی آب ریختن نمیدارید از علما ما خواجه ابو بکر سعید بلخی رضی الله عنه با انصاریان است که غسل
واجب نشود و محلل حلال نشود و این ظاهر روایت است که محلل حلال شود خواجه امام زاهد رحمة الله علیه گفته است
حلال نشود که مشایخ و صحابه را اعتماد نیست بر صحبت بی دخول زیرا که من وجه صحبت است و من وجه جنابت
من کل وجه صحبت می باید تا بر شوهر اولی حلال شود **قوله تعالی** فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره
اما ظاهر روایت آنست که محلل حلال شود از برای آنکه چون حکمی از احکام شریعت ثابت میشود و آن غسل است و بحرام حد
لازم میشود و محلل هم حلال شود **مسئله** صحبت بملک سبب حلال نیست باتفاق و صحبت بعقد موقوف سبب حلال نیست
باتفاق و صحبت صحیح بعقد فاسد سبب حلالی نیست باتفاق و بعقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است باتفاق و بعقد صحیح
و صحبت ناقص سبب حلالی است یا نی این مسئله مختلف است میان علما عراق و انصاریان و جواب قول علما ما نیست
که حلال شود و صحبت بملک آن بود که مردی کنیزک خود را بغلام دیگری بزنی دهد و این کنیزک بر شوی خود دو طلاقه شده
بود و طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد است بخانه خواجه رفت و صحبت خواجه یافت و دخول افتاد این صحبت وی را
حلال نکرد اما این صحبت بر شوی خود حلال نشود که این صحبت ملک است صحبت بعقد موقوف آن بود که زنی بر شوی
طلاق شود و عدت بگذرد و غلامی بی اجازت خواجه وی را بخواهد بی اجازت خواجه وی و دخول افتاد این عقد موقوف بود باجازت خواجه و اگر
خواجه اجازت کند عقد بروی بماند و دخول افتد بر شوی خود حلال شود و اگر خواجه تفریق کند فسخ شود و این زن بدان
دخول بر شوی خود حلال نشود که این صحبت بعقد موقوف است و صحبت صحیح بعقد فاسد آن بود که مطلقه ثلث را بنکاح در عدت

شنیدی او را عقد کند از عقد فاسد بود و اگر صحیح باشد بدین صحبت بر شوی خود حلال نشود و عقد صحیح و صحبت فاسد بود
که عقد صحیح افتاده باشد ولیکن در حالت حیض دخول کرد و اگر چه این صحبت فاسد است ولیکن بر شوی خود حلال شود و اما اگر
عقد صحیح و صحبت ناقص افتاد چنانکه ختنه با ختنه رسیده باشد و حشفه غایب شد پیش از آنکه انزال افتادی ترک او کرد و بر شوی خود
حلال شود و باید این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و فتوی بر قول مهاجران است که حلال شود والله اعلم

باب دوازدهم در بیان غسل حائض از حیض و از نفاس پاک شد او را غسل می باید بهای آب بر زن بود یا بر مرد
بقول شداد بن [illegible] رحمة الله بر زن بود و بر قول فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه بر مرد بود و قیاس بر نفقهای دیگر
خواجه ابو الحسن [illegible] رحمة الله میگوید که اگر حیض عادت کم ده است بر مرد بود که وی را بر مباشرت حاجت است و اگر حیض عادت ده بود
بر زن بود که وی را بر عبادت حاجت است اما طهارت آب از بر اتفاق بر شوهر بود [illegible] اما آب غسل [illegible] از جنابت که
بود بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر هر دو بود که لذت بر هر دو را حاصل آمده است و بعضی گفته اند بر مرد بود چنانکه آب طهارت
و این قول درست تر است **مسئله** اگر حیض عادت کم ده روز بر ایام پاک شود شوی را باتفاق نشاید با وی مباشرت کردن تا غسل نسازد
و یا وقت نماز بر وی بگذرد **مسئله** اگر حیض عادت ده است پاک شد روی خود و پیش از غسل مباشرت شاید کردن [illegible] بر قول
زفر رحمة الله نشاید و بر قول علما رحمه شاید اما مستحب آنست که نشاید **مسئله** بر صاحب عادتی که در اول ایام خود [illegible] نماز گاه
بیند باید که بنشیند تا اگر وقت نماز دیگر پاکی باید که طهارت سازد و آن نماز گذشته را قضا کند و آن نماز وقتی را در وقت گذارد
همچنین تا سه شبانروز هرکجا که [illegible] نشیند اگر پاکی باید طهارت بسازد و نماز گذشته را قضا کند و نماز وقتی را در وقت
گذارد که این حیض را نمی شاید اما هم چون از سه شبانروز در گذرد بعد از آن هرکجا که [illegible] نشیند و هرجا که پاکی باید
غسل آرد و نماز گذشته را قضا کند اما نماز وقتی را در وقت گذارد که این حیض را می شاید اگر صاحب عادت ده روز کم
پاک باشد اگر اول وقت نماز است بنشیند چندانی که غسل و نماز در وقت مستحب کند در آنکه نماز در ادا [illegible]
بنده و تمام شود با آخر وقت واجب شود و احتمال اندارد که با آخر وقت و برای موم باز آید اگر نشست دوم
باز بیاید غسل آرد و نماز گذارد و اگر در عشره دوم باز آید بنشیند اگر دم بوده عدد اگر کمتر بوده حیض
بود و وی را بدان نماز گذارده ثواب بود و باطل نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی اما اگر
دم از ده در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله غسل اول وی معتبر بود و نمازهای گذشته
وی روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله غسل اول
معتبر شود و نماز گذارده وی روا نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی بنا بر این اصل است که
هرکجا با طهر فاسد جمع شود ابو یوسف رحمة الله ایام را حیض دارد و در سر دو غسل نیاید
مسئله صاحب عادة ببین که ده روز تمام شود بر چه اندک از وقت نماز باقی بود قضا آن

نماز بر وی بود اگرچه وی در آن آلایش بود که اعتبار تمام شدن ده راست نه آلایش را و ده وقتی در یازده تمام شود یا آن
وقت که دم دیده باشد بیشک از وی پیوسته بودی همچنین سه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت
و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و ده در یازده تمام شود همان وقت که دم دیده باشد بیشک از وی پیوسته
بودی **مسئله** صاحب عادت کم ده بر عادت خود پاک شد غسل آرد و نماز گذارد و در عشره دم باز آید فسخ شد اگر دم
از ده اندر گذرد ما گوئیم بعادتش غسل اول وی معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضای بر وی بود
اما اگر دم بر ده قرار یافت موقوف بود بطهر درست یعنی پانزده شبانروز اگر طهر درست دید بر ده حیض بود و بر آن
نماز گذارده ثواب بود و وبال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نبود اما اگر طهر فاسد شود یعنی کم پانزده
شبانروز آلایش دید ما گوئیم بعادتش غسل اولش معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی
بود بنا بر این اصل است که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل الحیض و یکی ما بعد الحیض **مسئله** صاحب
عادتی که کم از ده بود مدت غسل وی هم از حیض وی بود باجماع اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین یکی از آن
از سه چیز یکی چیز بود یا غسل آرد یا نماز بر وی وام شود یا تیمم با عبادتی در جای که نا یابنده آب بود [illegible]
آب هر کجا پیش یاد کنند مراد از آن بعد بود یعنی دوری هر کجا بیشک یاد کنند مراد از آن قرب بود یعنی نزدیک تا
اگر مردی مر زن خود را گفت که پیش از فردا تو طلاق در حال طلاق واقع شود که پیش از فردا این ساعت است و اگر
گوید بیشک از فردا تو طلاق موقوف بود تا بدان جزو آخر شب که مقارن سپیده بود و آن ساعت طلاق شود
که بیشک از فردا آن ساعت است و اگر بنده خود را گوید که بیشک از مرگ من آزادی موقوف شود و آزاد شدن وی
تا آن زمان که دم خواجه بآخر آید آنگاه آزاد شود که بیشک از مرگ آن زمان بود و اگر گوید که پیش از مرگ من تو آزاد
هم در حال آزاد شود که پیش از مرگ وی این ساعت بود **مسئله** اگر صاحب عادة کم از ده بر عادت خود پیشتر از دهم
پاک شد اگر از وقت چندانی باقی بود که غسل و تکبیر گنجد نماز خفتن بر وی بود و اگر از این دو یکی گنجد قضاء نماز خفتن بر وی نبود
اگر صاحب عادة ده پیش از صبح پاک شود هر چه اندک از وقت باقی بود قضاء نماز خفتن بر وی بود **مسئله** صاحب
عادة کم ده بر عادت خود پاک شد پیش از بر آمدن آفتاب چنانکه وقت نماز چندانی بود که غسل و نماز در وقت مستحب گنجد
اگر غسل آرد و یا نیارد چون آفتاب بر آید زیرا حکم پاکان ثابت شود تا اگر در عدت رجعی بود حق مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود
صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بر وی بود اما قرآن نتواند خواندن و نماز نتوان گذاردن تا هنگامی که غسل نیارد اما اگر چندان پیشتر
از بر آمدن آفتاب پاک شود چنانکه از این دو یک گنجد غسل یا نماز اگر غسل آرد و یا حکم پاکان ثابت شود و اگر در عدت رجعی بود حق
مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بر وی نبود اما اینجا قرآن نتوان خواند و نماز نتواند گذاردن
اما اگر چنین که پاک شد آفتاب بر آمد و اگر غسل آرد حکم پاکان ثابت شود و اگر غسل نیارد موقوف بود تا آنگاه که وقت نماز دیگر در آید

ونماز پیشین تا وی دوام شود آنگاه وی را حکم پاکان ثابت شود بنا بر آنچه اصل که گفته آمد که پاکی این زن از سه چیز یک چیز
بود یا غسل یا دوام نماز یا تیمم با عبادتی بجای که نا یابنده آب بود یا زیان دارنده آب صاحب عادت کم ده بر عادت خود پاک
شد نا یابنده آب است یا زیان دارنده آب تیمم کرده وی را حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول محمد و زفر رحمة الله حکم
پاکان ثابت شود که تیمم به قول ایشان قایم مقام غسل است جایی که نا یابنده آب بود اما بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهم الله
تا عبادتی با وی یار نکند حکم پاکان ثابت نشود و چنانکه نماز جنازه و سجده تلاوت و مانند اینها اگر از اینها یار گیرد
وی را حکم پاکان ثابت شود باجماع صاحب عادت کم ده بر عادت خویش پاک شد نا یابنده آب نیست و زیان دارنده
آب نی تیمم کرد و نماز جنازه گذارد روا نبود زیرا که وی را تیمم می باید کرد که بآن تیمم فریضه تواند گذاردن و وی بدین تیمم
نماز فریضه نمی تواند گذاردن لاجرم حکم پاکان ثابت نشود مسئله صاحب عادة کم ده بر عادت خود پاک شد
نا یابنده آب مطلق است بآب مشکوک غسل آورد حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول مالک و شافعی رحمهم الله
حکم پاکان ثابت شود که آب مشکوک بر قول ایشان پاک و پاک کننده است و بر قول علماء ما رحمهم الله جواب بتفصیل
است پاک است اما در پاک کنندگی وی شک است اگر در عدت رجعی بود گوییم پاک کننده است حکم پاکان ثابت شود
و تا حق مراجعت باطل شود اما اگر مشکوک بود گوییم حکم پاکان ثابت نشود که ما را شک است در پاک کنندگی وی تا شوی
گرد فراش نگردد تا فرزند بر فراش فاسد نیاید اما چون تیمم با وی یار کند باجماع حکم پاکان ثابت شود مسئله
صاحب عادة کم ده بر عادت خویش پاک شد نا یابنده آب مطلق است به نبیذ تمر غسل آورد بر قول ابوحنیفه رحمة الله علیه
حکم پاکان ثابت شود که نبیذ تمر همچون آب مطلق است در جایی که نا یابنده آب مطلق بود و بر قول ابویوسف و محمد
رحمهم الله نبیذ تمر حکم آب مقید دارد وی را حکم پاکان ثابت نشود اما اگر تیمم با وی یار کند بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
حکم پاکان ثابت شود و بقول ابویوسف رحمة الله موقوف است تا عبادتی را با وی یار نکند چنانکه نماز گذارد و یا
نماز جنازه و یا سجده تلاوت اگر عبادتی با وی یار کند اجماع حکم پاکان ثابت شود و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه نبیذ تمر
و بر قول ابویوسف رحمة الله به تیمم با عبادة و بر قول محمد رحمة الله به تیمم قاضی حاکم و خواهرزاده امام شمس الدین حلوائی و قاضی
امام ابوعلی النسفی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله می باید که وی را حکم پاکان ثابت نشود و از برای
آنکه شب جن به بیان فعل رسول علیه الصلوة والسلام یعنی به نبیذ تمر وضو ساخته بود در طهارت بود نه در غسل جنابت
قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله علیه حکم پاکان ثابت شود چه فرق باشد میان
حدث و حدث جنابت چون در طهارت عامل است در جنابت نیز عامل بود ایشان گفته اند که فرق بسیار است
میان حدث و حدث جنابت از برای آنکه جنابت قوی تر است از حدث دلیل بر آنکه محدث قرآن ظاهر تواند خواند
و در مسجد تواند در آمدن و جنب ظاهر قرآن نتواند خواند و در مسجد نتواند در آمدن پس فرق آمد میان حدث و حدث

جنابت اما بر ظاهر روایت آنست که بقیاس قول ابوحنیفه رحمه الله حکم ایمان ثابت شود مسئله ...
و در حیض صاحب عادت بود که بر عادت خویش پاک شده باشد که غسل آرد شوی با وی مباشرت نتواند کرد ان ابرای پاکی
ایشان محافظت باید بردن غسل الامام علی رقاق رحمه الله گفته است که اگر زن مخالف نیست در مخالفت باید کرد
غسل آرد همچنان زن مسلمان چنانکه در صحیح در الصلوة از ابو یوسف روایت است که اگر مردی کنیزک را ...
با وی مخالطت کرد و غسل بر کنیزک مستحب بود و لیکن خواجه امام ابو بکر فرمودیش تا غسل آید هرگاه که پاک شود و با او دن غسل
تاخیر کنند اگر غسل نباید او کنند چنین قول ایشان علت ... مسئله کافره در حیض صاحب عادت ده کم و ده است بر عادت
خویش پاک شد و اسلام آورد و یا کافره جنب اسلام آورد و بظاهر روایت غسل بر ایشان مستحب بود اما خواجه امام اجل
سرخسی رحمه الله گفته است که غسل بر ایشان فریضه بود خواجه امام حلوانی رحمه الله گفته است که غسل جنابت فریضه بود
و اما غسل حیض مستحب بود و علیه الفتوی ... مسئله بیدا آید که اگر کافره بود در حیض صاحب عادت کم ده بر عادت
خویش پاک شد و اسلام آورد اگر از وقت نماز چندانی باقیست که غسل و نماز در وقت میکند مستحب اجماع آن نماز بر وی
بود و اگر از وقت چندانی باقیست که اینها در یک میکند بظاهر روایت این نماز بر وی بود و خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله
گفته است که بر وی نبود مسئله زن کافره بود در حیض صاحب عادت ده کم ده بر عادت خود پاک شد در آخر شب ماه رمضان اسلام
آورد و اگر از وقت چندانی باقی بود که غسل و نیت در وقت مستحب میکند باجماع آن روزه بر وی بود و اگر یکی از این دو ...
بظاهر روایت بر وی بود و خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله علیه گفته است که بر وی نبود مسئله اگر کافره است و در حیض
صاحب عادة کم ده نخست اسلام آورد و آنگاه بعادت خویش پاک شد هم حکمی که در حیض صاحب عادت کم ده را ...
و بر این نیز همان حکم است مسئله زنی است در حیض صاحب عادت کم ده و در عدت رجعی است و این حیض سوم او ...
و بر عادت خود پاک شد غسل او در روز دیگر شوی دیگر خواست در عشره دوم باز آمد شوی اول خبر ...
آمد با وی رجعت کرد اعتبار مراجعت را بود یا عقد را بود بگوییم اگر دم برده قرار گیرد اعتبار مراجعت را
بود و عقد فاسد بود و اگر دم از وی اندر گذشت اعتبار مر عقد را بود و مراجعت باطل اما اگر این زن ...
عشره گذشته شود اعتبار عقد را بود یا مراجعت را بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که این مسئله ...
دار السلام نیست که این دم برده قرار گرفتی پایانی امام قاضی احمد زاهد رحمه الله چون این مسئله را فتوی ...
و نیز و یک خواجه امام احمد مرغزی که استاد خواجه امام احمد بود این فتوی نگاه کرد و لحظه تأمل کرد و گفت
فتوی بر از این نویسید آنگاه آن فتوی را نیز و یک خواجه امام زاهد ... رحمه الله ... جواب نوشته
که اعتبار عقد را باشد مراجعت باطل از برای آن معنی که ما که وقت نماز پاک می باید او را حکم پاکان ثابت
میداریم و بدین انگه او را نماز میفرمائیم گذاردن و روزه میفرمائیم اکنون اینجا که یک شبانروز باقی ...

طریق اصلی بود چون الفتوی بدانچه گفت شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله برود نه گفت اعتبار رجعت را بود وعقد
باطل از رای اکثر هم در عشره است و صالح حیض را از رای اکثر مالی الا بین بیتین است و باک شک اعتبار آنرا
بود که مراجعت کرده بود دلیل بر آنکه وی را نماز نمیفرمائیم و روزه نمیفرمائیم و منقطع شدن حیات نه چون منقطع
شدن دم است پس اعتبار مراجعت را بود و عقد باطل باشد و خلاف جائی پدید آمد که آن شوی که مراجعت کرده
است کابین همه بدهد میراث برد و آنکه عقد کرده است کابین همه بدهد اگر دخول افتاده باشد کابین همه بدهد میراث نبرد
و دخول نکرده است چیزی واجب نیاید و چون کابین همه بیان نام برده بود میراث گرام بود از او **باب سی و دوم**

در بیان غسل نفاس بدانکه نفاس تنفس رحم است و آنکه رحم هم متنفس مشغول بود بغسل حیض نیاید اما چون
رحم فارغ شود آن الایش که بدنبال فارغ شدن رحم پدید آید نفاس بود برخلاف حیض که تا سه شبانروز نه بیند حیض را
نشاید اما اگر نفاس یکساعت بیند نفاس را شاید و هر حکمی که در حیض صاحب عادة را دانستی در نفاس صاحب چهل را
همان حکم بود و هر حکمی که صاحب عادة و حکم ده روز دانستی در نفاس صاحب عادة حکم چهل روز همان بود **مسئله** اگر زنی فرزند
آورد و هیچ الایش نه بیند غسل واجب شود یا نی در اجناس ابو العباس ناطفی از ابو علی دقاق رحمة الله روایت است که
غسل واجب شود و از محمد رحمة الله روایت است که غسل واجب نشود و در صلوة خواجه امام اجل خجندی از ابو یوسف رحمة الله
روایت است که غسل واجب نشود و از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که غسل واجب شود و در **واقعات**
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب شود و ابن شجاع از ابو یوسف رحمة الله
روایت میکند که غسل واجب نشود و تصحیح این **مسئله** چنان بود که بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه غسل واجب شود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله غسل واجب نشود و اگر فرزند آورد و ساعتی الایش دید حکم نفاس دارد و اگر بیند از پاکی و غسل اندر
الایش ایشی نه بیند و پاکی را غسل می آرد تا چهل شبانروز همین حکم دارد و چون چهل تمام شد غسل آرد و اگر بعد از آن الایش
بیند هر وقت نماز طهارت کند و نماز گذارد که حکم مستحاضگی دارد **مسئله** غسل میت بر قول شافعی رحمة الله علیه سنت است
بر قول علمای ما رحمهم الله واجب است حجة قول شافعی رحمة الله علیه آنست که آدم صلوات الله علی نبینا و علیه چون وفات یافت جبرئیل و میکائیل
علیهم السلام بیامدند و آن جامهای نورانی و حلهای بهشتی آوردند که آن بخت دیگر آدم است و در آن حلها پیچیدند و بر وی
نماز گذاردند و وی را بخاک دفن کردند آنگاه جبرئیل علیه السلام ندا کرد و بافرزندان آدم این سنت موتاکم الی یوم القیمة گفت ای فرزندان آدم سنت
مردگان شما تا روز قیامت در کشفوانی آورده است شیث را فرمودند تا وی را بشویند شیث علیه السلام شست و ایشان آنرا بخشیدند و در آن
حلها پیچیدند و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند جبرئیل علیه السلام همین را کرد شافعی رحمة الله گفته است که جبرئیل علیه السلام
سنت نمود پس معلوم شد که شستن نیز سنت است علمای ما رحمهم الله گفته اند که جبرئیل علیه السلام امر پروردگار رسانید و امر برای
وجوب تقاضا میکند **فصل غسلها** که سنت است غسل عیدین و غسل جمعه و احرام و عاشورا

که رسول علیه السلام فرموده هر که در روز عاشوره غسل آرد و پیراهن نو ستر حاصل نیامده باشد که خدای عز و جل گناهان او
ویرا آمرزیده گرداند و چون خود را بپوشد باید که هفت بار آب نو گیرد و دست را تر کند و در سر مالد به نیت رفع درد سر
و هر باری که دست بر سر نهد این تسبیح بگوید حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی من شر ...
نجا ومن توکل علیه کفی سبحان الله من لم یزل قدیما خدای تعالی این بنده را از درد سر و شقیقه نگاه دارد و مشایخ ما
تجربه کرده اند و یافته اند و بمراد رسیده اند والله الهادی و غسل روز آدینه بر قول مالک رحمة الله علیه واجب است
و بر قول علماء ما رحمهم الله سنت است وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است
که یکی از شما چون بنماز آدینه حاضر آید بر شما باید که غسل آرد و امر از رسول علیه الصلوة والسلام واجبی تقاضا کند علماء ما
رحمهم الله گفته اند که سقف مسجد رسول علیه السلام پست بود و گرما گرمای حجاز بوده و در ابتداء اسلام صحابه از پوست پاره
پیراهن را جامه کردندی جامه ایشان خوی کردی و بوی ناخوش روان شدی رسول علیه السلام فرمود تا غسل آرند تا
ایشان را گرمی نشود و آن بوی ناخوش بر دان نیاید اما ظاهر روایت آنست که سنت است سنت روز است یا سنت
نماز بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه سنت نماز آدینه است و بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه سنت روز آدینه فائده این
خلاف جائی پدید آید که پیش از صبح غسل آرد و بعد از صبح حدث رسیدش و طهارت ساخت و نماز آدینه گزارد او با
جماع عمل نکرده باشد و اگر بعد از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد با جماع عمل کرده بود و اگر بعد از صبح
غسل آرد و لیکن حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه عمل کرده باشد
و بر قول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده باشد و اگر پیش از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد و بقول
ابو یوسف رحمة الله عمل کرده بود و لیکن بقول حسن زیاد رحمة الله عمل نکرده بود و اگر بعد از نماز آدینه غسل آرد
بقول حسن زیاد عمل کرده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده بود و در نوادر روایة از حسن زیاد رحمة الله
روایت است که باید که غسل وقتی آرد که بهمان غسل نماز آدینه گذارد تا بیقین از عهده بیرون آید با جماع عمل
کرده باشد **مسئله** بر زن غسل روز آدینه هست یا نی حسن زیاد میگوید رحمة الله علیه باید که بیارد اما آن
غسل مستحب است **مسئله** اگر زنی و شوی نارسیده اند ایشان را دخول افتاد غسل ایشان مستحب بود اگر با طهارت
باشند مر ورا طهارت تباه نشود و بهمان اتمام خود را شوید بسنده بود و زن را طهارت تباه شود و اگر مرد بالغ است و زن
نارسیده بر مرد غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نارسیده و زن بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر مرد مستحب است و اگر مرد
مسلمان است و بالغ و زن ترسا یا جهود غسل بر مرد فریضه بود و بر زن هیچ نی و لیکن بفرمایدش تا غسل آرد تا اگر
مسلمان شود عادت کرده بود غسل آوردن را و اگر شوهر رسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل فریضه بود
و بر زن هیچ نبود و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل مستحب بود و بر زن هیچ نبود **مسئله** چهار غسل دیگر

نیز مستحب است یکی غسل شب براءة دوم غسل شب عاشورا سیوم غسل غسال چون از غسل میت فارغ شود چهارم غسل بعد از
حجامت این چهار غسل مستحب است **مسئله** علامت رسیده شدن دختران یکی از چهار چیز است حیض است و حمل و
احتلام و بسال علامت رسیده شدن پسران نیز از یکی چهار چیز است خواب بیند یا آب بیند یا کسی از وی بار گیرد یا
بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چیز ظاهر شده است غسل ایشان فریضه است و اگر بسال رسیده شده اند
غسل ایشان مستحب است چون دختران پانزده سال تمام شود و در شانزده در آیند بر قول صاحبین حکم رسیدگی ثابت شود و پسران نیز
نیز بر قول ایشان حکم همین است اما بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه دختر را هفده سال تمام شود و در هژده در آید حکم رسیدگی ثابت شود
و پسر را هژده تمام شود و در نوزده در آید حکم رسیدگی ثابت شود و بروایت شیخ … نوزده سال تمام شود و در بیستم در آید حکم رسیدگی
ثابت شود کافری یا جنب اسلام آورد یا زنی کافره از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد بعد از آن اسلام آورد غسل بر ایشان
فریضه بود یا نی خواجه امام حسن رحمة الله علیه میگوید که فریضه بود غسل بر ایشان خواجه امام منهاج رحمة الله میگوید غسل جنب
فریضه بود و غسل حائض و نفسا مستحب است اگر مردی دیوانه است و زن بیهوش شد بالغه غسل بر زن فریضه بود در ترویج شود
مسئله جنب را پلید نشاید گفتن آورده اند که حذیفه رضی الله عنه رسول علیه الصلوة والسلام را پیش آمد رسول علیه
السلام بروی سلام گفت حذیفه رضی الله عنه جواب سلام باز گفت رسول علیه السلام خواست تا دست حذیفه بگیرد حذیفه رضی الله عنه
دست در کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه داشت بر من که دست از من کشیدی گفت یا رسول الله جنب ام
رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود المومن لا ینجس رسول علیه السلام گفت مومن نجس نشود و سنت سلام آن بود
که کلان تر بر خورد تر سلام گوید شهری بر روستائی سوار بر پیاده خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد و توانگر بر درویش
آنکه بجاه و نعمت بیشتر بود سلام بروی بیشتر بود که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که من این ادب از پروردگار
آموختم که شب معراج حق سبحانه و تعالی بکلام بی زبان و بی لب و بی دندان نخست بر من سلام گفت که السلام علیک
یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته و دیگر باید دانستن که هیچ کس در سلام گفتن به پیغامبر علیه السلام سبقت نتوانست کردن
زیرا که از اخلاق شریفه شریف مهتر عالم صلی الله علیه السلام این تقاضا میکرد و اما در روایت دیگر همچنین مذکور است که
روزی رسول علیه الصلوة والسلام از حجره بیرون آمده بود حذیفه رضی الله عنه تکیه کرده بود حذیفه رضی الله عنه خود را
کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه داشت بدین گفت یا رسول الله انی جنب یعنی مرا جنابت رسیده است
گفت رسول علیه الصلوة والسلام سبحان الله المومن لا ینجس یعنی نجس نیست خدای را یکبار گفته ام که مومن نجس نبود پس معلوم شد
که مومن را نجس نشاید گفتن **مسئله** جنب را چیزی شاید خوردن یا نی عبد الله عباس رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة
والسلام سوال کرد که یا رسول الله جنب را چیزی خوردن شاید یا نی رسول علیه السلام این حدیث فرمود **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام توضا و کل و اشرب گفت طهارت سازد و بخورد و بیاشامد و مراد از آن طهارت دست و

دادن شصت است بهفتاد تا این هر دو ساقط شود اما در تصلوة خواجه امام اجل برخسی رحمة الله آورده است
که سبب درویشی درین دنیا چند چیز است بگاه خفتن و بیگاه خواستن و شب جامه روفتن و باخرقه جامه رفتن و خانه
روبه و خاکستر در پیش در خانه توده کردن و نان ریزه را خوار داشتن و پوست سیر و پیاز سوختن قال علیه الصلوة
والسلام اکرموا الخبز فانه من برکات السماء والارض هر که نان ریزه را بردارد و بخورد خدای عز و جل او را از
آتش دوزخ آزاد کند قال علیه السلام من اکل من الکسرات له قصران فی الجنة و نماز از وقت بردن و مادر و پدر بنام
خواندن و دست نابسته نشستن و در استادن و پای استاده پوشیدن و جائی که طهارت سازد آنجا بول انداختن و دست
و رو بر دامن خشک کردن و در جنابت چیزی خوردن و شب برهنه برخاستن و بر آستانه نشستن قال النبی علیه
الصلوة والسلام من جلس بین اسکفة باب فلینتظر البلاء الی سبعة ایام رسول علیه السلام فرموده است که هر که بر آستانه
بنشیند گو باش منتظر بلا باشد هفت روز یعنی غمی رسد مسئله شب برهنه نشاید برخاستن خاصه در شب چهار
شنبه که رسول علیه السلام و رضاها امیرالمومنین علی رضی الله عنه چنین فرموده است قال النبی صلی الله علیه
وسلم یا علی ایاک و ان تقوم لیلة الاربعاء عریانا فانه ما یقوم احد عریانا لیلة الاربعاء الا ضرب الشیطان علی ره
ضمنة الخلل و فساد البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که شب چهارشنبه برهنه برنخیزی که هر که شب چهار
شنبه برهنه برخیزد دیو زخم بر پشت آنکس زند که خلل و فساد از آن بود و عقل از وی زایل شود چنانکه در آن روز هیچ کار
دینی فهم نکند و نیز تواند که سخن دنیا فهم کند و دیگر در جای استاده بول انداختن این جمله که مذکور شده در درویشی آمده اما چهار
خصلت است که هر که آنرا نگاه دارد هرگز درویش نشود و هو قال علیه الصلوة والسلام من طلب اربع خصال لم یفتقر
بعد الوضوء و غسل دخول وقت الصلوة و ترک کلام الدنیا بعد الوتر و الدخول فی المسجد قبل الاذان و القیام قبل الصبح
مسئله مر جنب را جمله دعا ها شاید خواندن چنانکه کلمه شهادت و تکبیر و دیگر و تسبیحات و جواب بانگ نماز شنیدن که مؤذن
گوید و جل جلاله و صلوات بر رسول علیه الصلوة والسلام این همه شاید گفتن و اگر نگوید بزه کار شود و در شرح طحاوی
از محمد رحمة الله علیه روایت است که جنب و حایض و نفسا را نشاید که الا ما استعینک خوانند زیرا که در روی نسخه قرآن است
و قرآن اندک و بسیار نشاید خواندن بر قول علما رحمهم الله اما بر قول مالک رحمة الله تعالی کم آیتی شاید خواندن از مالک
رحمة الله تعالی علیه دو روایت آمده است قرآن شاید خواندن که جنب هیچ حالی از ذکر ممنوع نیست جنب را قرآن خواندن
بکی جز بسم الله الرحمن الرحیم شاید گفتن یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه نشاید که آیتی تمام دارد و بر قول علما رحمهم الله آیتی
تمام نیست تا اینجا نخوانده که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم خلف ایوب رحمة الله علیه گفته است که بهمه حال جنب را و نفسا را
که بسم الله گفتن و املاء انکه اگر کسی قرآن را ختم کند و بر سر سوره تنها بسم الله الرحمن الرحیم نگوید صد و چهارده آیت از
قرآن مانده باشد و این دلیل میکند که وی با شافعی راست که آیة تمام میداند و بر قول علما رحمهم الله ابتداء کارها

شاید گفت بسم الله الرحمن الرحیم که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کاری که بآغاز وی بسم الله نگویند
آن کار ابتر و ناقص و ناتمام بود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله تعالی فهو ابتر و کرخی
رحمة الله قیاس کرده است حایض را بجنب چنانکه قرآن خواندن جنب را اندک و بسیار نشاید حایض را نیز نشاید
خواندن طحاوی رحمة الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه در میان ایشان
معلم کودکان باشند و ایشان را بتعلیم نیاز رسید کان حاجت آید و ایشان عاجز آیند از پاکی خود دلیل بر آنکه یکی را
جنابت رسید و غسل آورد حکم پاکی ثابت شود وی را و اگر نیابنده آب بود تیمم کند حکم پاکی ثابت شود و اگر
حایض هر روز بار آب روی زند چند بار در رود وی را آید تا ایام وی بسر نشود وی را حکم پاکی ثابت نشود پس فرق آمد میان
جنب و حایض پس ایشان را کم از آیتی شاید خواندن اما جنب را نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بودن
هم نشاید **قوله تعالی** لا یمسه الا المطهرون اگر مصحف در خریطه بود و گرفتن شاید یا نی بقول علمای ما رحمهم الله
شاید بودن و از شافعی دو روایت است یک روایت شاید و یک روایت نشاید درست تر آنست که نشاید
و نوشتن قرآن جنب و حایض و نفساء را شاید یا نی در صدر الصلوة از ابو یوسف رحمه الله تعالی روایت است
که لوح را از خود جدا نهد و نگاه فی بدست آرد و یا خرقه بدست پیچد و کم از آیتی نویسد شاید و بقول امام محمد رحمه الله نشاید
اگر مصحف با جلد است و شیرازه ناکرده است باجماع شاید بسودن و اگر جلد و شیرازه کرده است شاید یا نی خواجه امام علی
بزدوی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسودن قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که شاید بسودن ... اگر طوماری
بود در غلاف و اگر کاواک بود جنبان باجماع شاید داشتن و اگر بشکفت گرفته است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله
گفته است که نشاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که شاید **مسئله** کافر جنب را باتفاق است که مصحف
نشاید بسودن بقول امام ابو یوسف رحمة الله از راه کفر و بقول محمد رحمة الله از راه جنابت وجه قول محمد آنست که امیر
المؤمنین عمر رضی الله عنه در وقت که هنوز اسلام نیاورده بود شمشیر گرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام را هلاک کند در راه
گذرش در حجره خواهر افتاد شوهر خواهرش اسلام آورده بود و سوره طه میخواندند امیر المؤمنین عمر درآمد تا ببیند که تا چه میخوانند سوال کرد
و گفت چه میخوانی گفت این کتابیست که بمحمد علیه السلام نازل شده است گفت بمن ده تا ببینم خواهرش گفت ترا نشاید گرفتن
برو نخست غسل بیار تا بدهم رفت و غسل آورد و بیامد آنگاه خواهرش کتاب را بوی داد پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید
ابو یوسف رحمة الله گفته است که غسل ایشان را اعتباری نیست دلیل بر آنکه اگر کافری جنب اسلام آورد غسل وی مستحب بود
پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسودن نه از راه جنابت اگر درم که بروی مکتوب است اگر کاواک است و جنبان ... نشاید بسودن و اگر بشکفت گرفته
است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله گفته است که بسودن نشاید خواجه امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که بسودن شاید اگر در وی ... که بر وی
آیتی نوشته اند یا کلمه شهادة نوشته اند اجماع است که محدث و جنب و حایض و نفساء را نشاید گرفتن اگر آیتی نیست و ذکر است شاید یا نی

بیرون بی مصحف نشاید و این اخبار از خواجه امام زاهد صفار رحمة الله علیه است و در روایت جامع الصغیر آنست که شاید و از محمد رحمه الله
روایت است که بست و بهتر که نشاید که کتب فقه و حدیث و تفسیر بی طهارت است دلیل بساید اگر اعضا و دیگر از آب بساید هم
روان بیست و آب نیز نشاید زیرا که بیرون آید و بزرگان پیشینیان دوست داشته‌اند و کاغذها که نشستندی و نگاه فقیه آن فرم
و کاغذ را که الیشان احداث رسیدی و کسی زیر آوردی ایشان آن کاغذ را در دست آوردندی و نگاه داشتندی
کرفتندی و اگر ایشان را کسی بر مسئله سئوال نا شدادی و نکردندی و کاغذ را زدندی و نگاه آن حرم را با کار و بر دندی
و در آب انداختندی بالفرد و گوشه کسی یکدیگر نه سندی و اگر بزرگ کسی در آن جوی چیزی جوید بیابد و منفعت گیرد اری هر دو انها
راه خدای و علما دین چنین عملها کرده‌اند و در رضای خدای عز و جل نیت داشته و نگاه داشتن کیرو شاید یا نی بعضی گفته‌اند که
بشاید اما ظاهر روایه آنست که نشاید و گذاشتن خرد و بیست از وی اما اگر خطر هلاک میدارد چنانکه کسی دیگر در وی با تا
یاد و بالی افتد یا در آتش می‌افتد اکنون شاید که بگیرد **مسئله** در خانه که مصحف بود نشاید جفتی باید که مصحف
در خانه دیگر نهد یا او بر دو اگر خانه یکی از منش میست باری زبر سر او بنهد **حکایت** آورده‌اند که ارسلان خان
غازی رحمه الله با حشم خود در شکار رفته بود و از حشم جدا افتاد و به دهی در آمد خواجه آن ده وی را شناخت بخانه خود فرود
آورد و طعام که بود بیش آورد چون از طعام خوردن فارغ شدند وی را در خانه جای کردند چون بدان خانه اندر آمد مصحف دید
و مشکاة او تخته از برای تعظیم آن مصحف را گوز دار خواست و مصلی ما در آن شب حق تعالی را عبادت کرد چون
روز شد خواجه آن ده از وی سوال کرد که دوش پیچ بیاسودی گفت چگونه خفتمی چون در این خانه مصحف بود خواجه گفت
مرا چرا نگفتید تا من مصحف را از این خانه بیرون بردمی گفت عظیم بی‌ادبی بودی که بخانه در آیم و در آن خانه مصحف بود و من قایم
تا مصحف را بیرون برد امام اعظم رضی الله عنه هرگز در بازاری که کاغذ فروختندی نرفتی و در آن بازار نرفتی و این تعظیم
مسلمانیست در حیرت **الفقها** و وجب الفضلا است آورده خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است
من وقتی که محدث بودمی بیازار او را فان بر نگذشتمی و فقیه ابوالليث سمرقندی رحمة الله علیه گفته است که اگر قطار شتران
کاغذ بود و بر آن شتران آخرین مصحف بود و من محدث باشم مهار شتر اول نگیرم و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته
که اگر قطار شتران بود یکی بر این سرا دیده دیگر بر آن سرا دیده و در آن شتر آخرین مصحف بود و من محدث باشم مهار شتر اول نگیرم خواجه
ابو منصور ماتریدی رحمه الله گفته است وقتی که من محدث بودمی بر این نگذشتمی که چهارپا کاغذ را نزدیک است **مسئله**
اگر کسی را در جیب درم بود نشاید بقراءت جای خود بردن و اگر بر وی بسم الله بود نشاید داشتن و اگر زر درست بود هم نشاید
داشتن یا اگر در زیر بود کراهیت نبود **مسئله** اگر انگشتری بود و بر روی کلمه نوشته است نشاید در وقت استنجا و در
استنجا در انگشت داشتن کراهیت بود و اگر کلمه نیست حرف است نوشته بعضی گفته‌اند که نیکی نبود اما ظاهر روایه آنست
که هم نشاید دلیل بر این گفته خواجه امام نسفی رحمه الله علیه شهید رعم بن عباس رضی الله عنهم بر آمد و دید که قاریان بجای خود نشستن نهادند

یعنی حدث و بران نام ابوجهل نوشته بود تمویه تیری انداختند نجم الدین عمر النسفی را منع کرد که ایشان
را چرا نوشته اید ایشان گفتند که نام ابوجهل است نجم الدین عمر رحمة الله گفت که اعتبار نام را نیست اعتبار این حروف
راست دلیل بر آنکه بدان نام پروردگار و نام رسول علیه السلام قرآن نوشتن پس معلوم آمد که اعتبار حروف راست علما پاکیزه روزگار
تا کجا رعایت کرده اند و کار دین شرع محمدی را تعظیم بجا آورده اند مسئله کافر را در مسجد آمدن مثلا بدانی بقول علما رحمهم الله
شاید بقول شافعی رحمة الله نشاید حجة قول شافعی رحمة الله آنست که خدای عز و جل فرموده است قوله تعالى انما المشركون
نجس اما علما ما رحمهم الله گفته اند که مراد از آن نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر ایشان دلیل آنکه سبر
خورده ایشان پاک است و خوی ایشان پاک و با جامه ایشان نماز رواست و اگر ایشان دست در آب اندک در آرند
آن آب نجس نشود و چون بر دست ایشان نجاست حقیقی نبود پس معلوم آمد که ایشان را مسجد شاید اندر آمدن
دلیل بر آنکه رسول الله علیه الصلوة والسلام در مسجد نشسته بودندی که جهودان آمدندی از رسول در مسجد سوال کردندی
و رسول علیه السلام سخن گفتندی رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی از در آمدن به مسجد از اطراف عرب ترسایان
آمدندی و بمسجد در آمدندی با رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی از در آمدن مسجد
از این جاست که علما بخاری و سمرقند روا داشته اند تا عمارت مسجدها را مغان و جهودان و ترسایان کنند پس معلوم آمد که مراد
از آن نجاست اعتقاد ایشان است نی نجاست ظاهر ایشان مسئله جنب را در مسجد شاید در آمدن یا نی بقول
علما ما رحمهم الله نشاید و در آمدن از شافعی رحمة الله دو روایت است در یک روایت شاید در دیگر روایت نشاید
نی و اگر در مسجد راه گذر بود بقول شافعی شاید که از این طرف در آید و از طرف دیگر بیرون رود و اگر مسجد راه گذر
با علما راست که نشاید بر قول علما ما رحمهم الله بهمه حالها نشاید از برای آنکه وی مخاطب است بدو امر یکی
ادا دن غسل و دیگر پاک داشتن زمین مسجد اما اگر در مسجد آب است و وی بآب حاجتمند است تا غسل آرد باید که کسی
را بفرماید تا اندر آید و آب بیرون آرد و بوی دهد تا غسل آرد و اگر کسی نیست که این کار کند باید که تیمم کند و آنگاه بمسجد اندر
آید تا آن مقدار که به بیرون آوردن آب به پیرا تا چیز شود و بیکار نشود و اگر در مسجد آب روان است یا حوض است
در آنجا غسل آرد و طهارت سازد پاکی بود اما بر لب حوض و جوی آنجا نشاید کردن که لب حوض و جوی که در مسجد است
حکم زمین مسجد دارد و آب آنجا پلید است و امر است از حق سبحانه و تعالی بپاک داشتن زمین مسجد قوله تعالى ان طهرا
بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود و این امر در حق خانه کعبه است اما قیاس این زمین همه مسجدها را پاک داشتن فریضه
مسئله اگر مسلمانی در مسجد بخواب رود و احتلام افتدش چه تدبیر کند علما گفته اند که اگر در مسجد گشاده باشد
وی بدر مسجد نزدیک است باید که بشتابد بیرون رود اگر در مسجد دور است یا دربسته است باید که همانجا تیمم کند تا آن مقدار که در مسجد توقف شود جز بیکار
نشود مسئله اگر جنب آب دندان خواهد و در جامه مسجد نکند و زمین کاو رو بر آرد و باز کرد و مانند اینها آب نجاسة حکم نشود

این مسئله از چند وجه خالی نیست اگر دهان شسته بود و آب نو گرفته و در جامه دمیده اتفاق آب پاک بود و جامه پاک
بود و اگر دهان ناشسته باشد و آب به نیت دهان شستن در آورده باشد و در جامه دمیده اتفاق آب مستعمل بود و
جامه مستعمل اگر دهان شسته نیست و نیت دهان شستن نی و آب در دهان آورد و در جامه دمید اختلاف مشایخ است
قاضی اسبیجابی رحمه گفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابوحنیفه رح که اسقاط فرض یافتیم اما سید امام
ابوشجاع رحمه الله تعالی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمة الله علیه از برای آنکه قربت نیست
و بعضی از آدمیان را دهان آلت است چنانکه ما را دست تا اگر کوزهٔ آب در خم آب فرو افتد یا سبکان که پایه در آخر کرانه
افتد جنبی دست در آرد و بر آرد چون بر دست وی نجاست حقیقی نبود آب خم و کرانه پاک بود و دست پاک قیاس **مسئله**
چاه که جنبی استنجا کرد و آب دهان و بینی کرد و لطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن بر آمد و آب پاک
بود و مرد پاک و دلو و رسن و چاه پاک چون وی را بر اندامش نجاست حقیقی نیست جوابی که سید امام ابوشجاع گفت
پیش قاضی امام علی اسبیجابی گفتند وی گفت که سید امام ابوشجاع فقیه تر است و شاگردان وی از بزرگی نه گران را این
پلید داریم حرج شود و در حق گازران و در حق رنگرزان و مانند اینها که در شب بر خیزند و در جنابت بودند و ایشان را
با آب دمیدن حاجت بود چنانکه ما را از دست آلت هست ایشان را دهان آلت است جوابی که قاضی امام علی اسبیجابی
گفته است قیاس قول ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است که اسقاط فرض یافتیم در جوابی که ابوشجاع گفته قیاس قول محمد رحمة الله گفته که
نیت قربت نیست **مسئله** جنب آب در دهان آورد و بر دست ریخت دست پاک شود یا نه در عیون از ابویوسف رحمة الله
روایه است که نجاست عینی را بر دارد اما نجاست حکمی را بر ندارد که مستعمل نگوییم مقید گوییم در حق نجاست عامل بود اما در حق
طهارت نی محمد رحمة الله تعالی گفته است که چون در حق نجاست عامل است در حق طهارت نیز عامل بود وجه فرق بود میان حدث
و جنابت فایده این خلاف جایی پدید آید که اعضای دیگر را آب رساند و این دستها را آب نرساند بقول امام محمد رحمة الله از جنابت
بیرون آید و بقول ابویوسف رحمة الله بیرون نیاید **مسئله** جنب تا چه غسل آرد و بیکار شود یا نی اگر یک وقت نماز بر گذرد
بیکار شود و اگر یک وقت نماز نگذرد بیکار نشود که روایت میکنند از ام المومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقتی بودی
که رسول علیه الصلوة و السلام با الغسل جنابت بودی بر فور غسل آوردی و وقتی بودی که گرد حجره بر آمدی و آنگاه با آخر شب
غسل آوردی و این هر دو کرد از برای تعلیم امت کرد **مسئله** ترتیب غسل رسول علیه السلام آن بود که روایت میکنند میمونه
عایشه و ام سلمه رضی الله تعالی عنهن که وقتی رسول علیه السلام غسل خواستی آمدی آب جامه بدست چپ گرفتی و بر دست راست بریخت
آب بریختی و دست راست بشستی باز آن آب جامه بدست راست گرفتی و بر دست چپ بریختی و دست چپ را بشستی آنگاه باز آب جامه بر گرفتی
و استنجا کردی بنیت نفی که روزه دار بودی و ... نفی که روزه دار نبودی استنجا بسیار کردی آنگاه دست بر زمین مالیدی
تا آن ریح نماندی و خود آن ریح نبودی که آنجا از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان شدی

در زمین آن را بخوردی اما از برای تعلیم امت را کردی لیکن آنگاه آب در دهان و بینی کردی و روی بشستی و دستها را تا آرنج
تا آرنج بشستی و مسح سر کشیدی و قدمها را بشستی و بقیت آب را فرو ریختی این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات
والسلام اگر یکی از نمازها الغسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که بروی نجاست بود و اگر آب بر دست ریزد
و دست در دست مالد هر دو دست پلید شوند و دست پلید و دسته آب جام را گیرد و دسته آب جام نیز پلید شود و طحاوی
رحمة الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید و هر باری که دسته آب جام گیرد همانجا گیرد که بار اول گرفته است دسته جام
نیز پاک شود خواجه امام اجل بکر حسن رحمة الله علیه گفته است که ورای بار اول سه بار دیگر دست را بشوید و همانجا را بگیرد که بار
اول گرفته باشد پاک شود و این همه جای بود که آنجا آب خورده بود یا دسته غرابی بود که آن آب پلید را باطن نبرد اما
اگر آب جام نو باشد یا غرابی بود تفشانی که آب پلید را باطن برد بقول محمد رحمة الله پس شستن پاک نشود و اگر خواهد
تا بدین بلا مبتلا نشود باید که آب بدهان اندر آرد و دهان را بشوید و این آب را بر سر دن انداز دو آب تو گیرد و بر دست ریزد
و دستها را بشوید و آنگاه استنجی کند سنت وقتی که روزه دار نباشد و اگر روزه دار بود استنجا نکند و اگر کند روزه تباه
شود یا نی خواجه امام شمس حلوائی رحمه مطلق گفته که روزه تباه شود که در اجناس ابو العباس ناطفی رحمة الله آورده است که از شیخ
ابو القاسم صفار رحمة الله سوال کردند گفت که روزه تباه شود و این روایت در جمع الجوامع ابو العباس رحمة الله علیه
فقیه مسعود رحمة الله که جمع کننده این مسائل این مسئله را از خواجه امام احمد بر جزری رحمة الله سوال کرد گفت تا بمقام حقنه
نرسد روزه تباه نشود خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله مطلق گفته است که روزه تباه نشود خواجه امام زاهد بخری رحمة الله گفته است که
گذشتهای را جواب بر قول خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله گوییم که روزه تباه نشود تا آن روزهای مسلمانان در قید ناروای نا رفته و
آینده ها را جواب به قول خواجه امام شمس الائمة الحلوانی رحمة الله گوییم که روزه تباه شود تا مومن در کار خود احتیاط کند تا روزها
پیش من قید ناروائی نا رفته و یکی از بزرگان بخارا گفته است که هر سی شب ماه رمضان همه شبها استنجا بسنت کردمی تا روزها
من در قید ناروای نیفتد اگر روزه دار بر جه بنهد یا حقنه برند باتفاق روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی و غسل واجب
نشود باتفاق و اگر با طهارت بود طهارت وی تباه شود یا نی امام محمد رحمة الله چنین یاد کرده است که اگر محقنه برشود طهارت تباه شود
و اگر محقنه بر نشود طهارت باقی بود اگر مردی روزه دار در احلیل روغن اندازد بقول ابو حنیفه رحمة الله روزه تباه نشود و بقول
ابو یوسف رحمة الله تعالی روزه تباه شود امام محمد رحمة الله درین مسئله مضطرب است یک روایة با ابو حنیفه است رحمة الله که روزه تباه نشود و یک روایة با ابو
یوسف است که روزه تباه شود و این مسئله از طب است از فقه نی و خلاف ابو یوسف رحمة الله آنست که همچنانکه بول بیرون می آید روغن نیز اندر آید
ابو حنیفه رحمة الله گفته است که خدای عز و جل اندام مرد را چنان آفریده است بر مثال خیم و آن بول که بیرون می آید بطریق
ترشح بیرون می آید همچنانکه [illegible] امکان آمدن [illegible] ازین همه حکم جای بود که از در آمدن [illegible] حس
نیابد اما اگر حس [illegible] ابو حنیفه و محمد [illegible] ابو یوسف اندک روزه تباه شود و اگر حس یافت که در [illegible]

در آن مقام ابو یوسف و محمد رحمة الله با ابو حنیفه رحمة الله متفق اند که روزه تباه نشود و اگر آنجه غرغره رفته باز
آید مکش حسب فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته که طهارت تباه نشود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته
که چون طهارت تباه نشود آن دهن پاک بود تا هر چند بر جای رسید روا نیست را باز ندارد قال در باب دهان و بینی
مبالغت باید نمود مگر وقتیکه روزه باشد بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام بالغ
فی المضمضة والاستنشاق الا ان تکون صائما پس معلوم شد که روزه دار را مبالغت کردن حرام است
و مر غیر روزه دار را سنت است و غرغره کردن همه حالها فریضه نیست همین که آب در دهان گرفت سنت
بود اگر غرغره کرد و آب بحلق نرفت اتفاق روزه تباه نشود و اگر بحلق رفت مالک و محمد مقاتل رازی رحمهم
الله گفته است که اگر چه بخطا و یا نسیان بود روزه تباه شود که حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام
الفطر مما دخل والوضوء مما خرج رسول الله علیه السلام فرمود که طهارت بیرون آمدن چیزی تباه شود و روزه در اندرون چیز
تباه شود و بقول شافعی رحمة الله اگر به خطا و نسیان بود روزه تباه نشود و این ابو لیل از مشایخ بعد روایت میکنند که اگر طهارت از برای
فریضه میبود روزه تباه نشود اما اگر از برای سنت و تطوع میباشد روزه تباه شود و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه گفته
اند که اگر اول است روزه تباه نشود و اگر آب در نم سیوم است روزه تباه شود اما ظاهر روایت آن است که اگر روزه را
یاد داشت روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی و لیکن با تمی مرد را فراموش باشیدن لازم آید و اگر روزه را یاد
ندارد روزه تباه نشود که معنی آن خوردن بفراموشی بود و بخوردن فراموشی روزه تباه نشود ولیکن برانکه سائل بگیر
و فتوی صاحب شرع علیه السلام اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله روزه دار بودم طعام و شراب
خوردم بفراموشی رسول علیه السلام فرمود تم علی صومک فانما اطعمک الله و سقاک رسول علیه السلام فرمود
که تمام کن روزه را که خدای عز و جل ترا طعام داد و شراب داد مسئله جنب آنچه را از آب دهان می نیابت دارد
باقی بنگریم که اگر آب بدعت خورده بود از آن نیابت دارد و آب مستعمل خورده بود و اگر آب سنت خورده بود آن آب نفس
نیابت ندارد و آن پاک خورده بود و علما گفته اند که آب سنت باید خوردن عجب نی که رسول علیه السلام نهی فرموده است از
آب بدعت خوردن قال النبی علیه السلام مصوا الماء مصا ولا تعبوه عبا فان الکباد من العب فرمود رسول علیه السلام که
آب را مزه مزه خورید یکبار نخورید که بیشتر درد جگر از خوردن آب بدعت بود سنت آب خوردن رسول علیه السلام آنچه بوده
که کوزه پر آب رسول علیه السلام بر گرفتی و در وی نگاه کردی بسم الله کردی و بر دهان نهادی و باره بمزیدی و از
دهان گرفتی و الحمد لله گفتی و باز بسم الله گفتی و بر دهان نهادی و باز بمزیدی همچنین تا سه بار این بود سنت آب خوردن
رسول علیه السلام اگر مسلمانی آب در دهان و بینی کرد لغزاره و بی آنکه آب خواست برود روزه تباه شد در روایت اصح است که روزه
تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی اما اگر از راه دماغ بحلق رفت روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی

لیکن باقی روزه خاموش باشیدن لازم آید و اگر از راه گوش آب بدماغ رود حکم چیست بظاهر روایه روزه تباه نشود خواجه
امام حسام شهید رحمة الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباه نشود بر خلاف روغن که در روغن اصلاح
دماغ است وی بعمدا بود روزه تباه شود اما از آب ضرر دماغ است وی بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود اما ظاهر روایه
آنست که بهر دو صورت یعنی عمدا و فراموشی روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی و باقی روزه خاموش باشیدن
لازم آید **مسئله** چون مسلمانی آب در دهان منی کند و در وی بشوید و دستهای بشوید تا آرنج با آرنج مسح سر کشد
یا نی ظاهر روایه آنست که نکند حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است ابن شجاع رحمة الله گفته است که
خلال ناف کردن مستحب است و محمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که اهل برده را محل بده خلال کردن مستحب است اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله نشاید که آلایش زیادت شود و اگر حلقه است و یا انگشتری انها را گردانیدن شرط بود یا نی محمد رحمه الله
گفته است که گردانیدن شرط نیست که آب جزی بالغایت لطیف است خود در آید فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است این جای
بود که حلقه گردان بود و انگشتری فراخ که آب اندر آید اما اگر سفت گرفته باشد و در زیر آنها جنابت بیقین بود و در آمدن
آب بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود پس باید که بگرداند تا بیقین از عهده بیرون آید در **صلوة** خواجه امام اجل
شمس حسن رحمة الله از بعضی مشایخ رحمهم الله روایت است که اگر مسلمانی را حدث رسید و جنابت رسید باید که طهارت بسازد
از برای حدث را و غسل آرد از برای جنابت را اما بقول شافعی رحمة الله است که وی ترتیب طهارت فریضه میدارد اما بقول
علما ما رحمهم الله حدث و حدث متداخل میپذیرد تا اگر یکی را حدث رسید و جنابت رسید و روز آدینه باشد یا روز عرفه باشد یا روز عیدین
باشد چون یکی غسل آرد از عهده حدث و جنابت و غسل آن روزها بیرون آید و هم در **صلوة** خواجه اجل شمس حسن رحمة الله
از بعضی مشایخ رحمة الله روایت است که موی زن و ابد را تا فتن شرط است سه بار چنانکه جامه را اما ظاهر روایه آنست
که شرط نیست که چون آب بتحت موی رسید بسنده است و دلیل سوال ام سلمه رضی الله عنها و فتوی صاحب شریعت علیه السلام
که ام سلمه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کرد یا رسول الله موی زوابد را تر کردن و تا فتن شرط است یا نی رسول
علیه السلام فرمود که چون آب بن موی تو رسید بسنده باشد **قال** علیه الصلوة والسلام اذا بلغ الماء اصول شعره
را هنگ اجزاک این در حق زنان آید که ایشان را موی بافتها را باشند یا زن الیسر بود که از خویشتن الیس شرم دارد و یا کنیزک بود
که از بلی بدبتر رسد فقیه مسعود رحمة الله که مصنف این کتاب است گفته است باید که میحی ترید و موی زوابد را بدان بیخ آورد
و آب بسر ریزد چون آب به بن موی رسد بسنده بود و غسلش روا بود و عبد الله عمر رضی الله عنه مر اهل خود را سیاست
کردی در موی زوابد تر کردن چون این خبر بمادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید وی بر وی استنکار نمود گفت عبد الله
عمر رضی الله عنه چرا اهل خود را نمیگوید تا موها را ببسترد تا وی ازین مبالغت کردن باز رهد پس معلوم شد که چون آب
ببوست رسد بسنده بود و اگر ضرورت نبود تر کند تا باجماع عمل کرده بود و این در حق زنان است اما سادات و ترکان

وکسانی که فرش دارند کاگل دار باشند باید که موی زاید را تر کنند تا بیقین از عهده بیرون آیند **مسئله** چون غسل آورد نخست پایها را بشوید و انگاه آب فرو ریزد یا نی اگر در آب مستعمل ایستاده است این زمان از نشستن فایده نبود و اگر بجایی ایستاده است که آب در زیر قدمش قرار نمیگیرد چون آب بریزد چنانکه اعضای دیگرش بحکم آب پاک شود قدمها نیز پاک شود **مسئله** در غسل آب را اسراف نشاید کردن آورده اند که روزی رسول علیه الصلوة والسلام سعد رضی الله عنه را دید که غسل می آورد در آب اسراف میکرد گفت یا سعد آب را اسراف میکنی گفت یا رسول الله در غسل نیز اسراف گنجد گفت گنجد و اگر چه در آب رود روان باشی سعد رضی الله عنه سوال کرد و گفت یا رسول الله تقدیر آب غسل چند من است رسول علیه السلام فرمود که صاعی و صاع هشت رطل است و هر رطلی نیم من است پس صاع بوزن حجاز چهار من بود گفت یا رسول الله اینمقدار ما را بس نباید رسول علیه السلام گفت کسی که موی بیش از شما است و لکن پاکتر از شما است و یرا بس می بود شما را چرا بس نمی آید زیادت ازین رخصت نداد و حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که تقدیر آب غسل چهار من است یک نیم من از وی نجاستی که باشد بشوید و یک نیم من استنجا کند و نیم من آب در دهان و بینی کند و دست و روی شوید و مسح سر کشند و یک نیم من قدمها شوید و بقیت آب را بر خود فرو ریزد بعضی از مشایخ گفته اند که شستن نجاست در تقدیر آب غسل در نیاید که اندازه آن معلوم نیست که اگر نجاست نامرئی است سه آب شوید تا پاک شود و اگر نجاست عینی بود چندانی شوید که عین وی برود و اگر لون ماند باک نبود که آن لون اثر بود و اثر عفو است اما این چهار من آب تمام از برای غسل است والله اعلم بالصواب

باب چهاردهم

در بیان آداب گرمابه رفتن بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام **قال** النبی صلی الله علیه وسلم نعم البیت الحمام و بئس البیت الحمام رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نیکو خانه است و بد خانه است این خانه گرمابه مشایخ رحمهم الله گفته اند که نیکو نعمت کسی را بود که داند فرو رفتن و داند بر آمدن و بد کسی را بود که نداند فرو رفتن و نداند بر آمدن **قال** النبی صلی الله علیه وسلم الحمام بیت الشیاطین **قال** علیه السلام من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یدخل الحمام من غیر مئزر **قال** علیه الصلوة والسلام من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یدخل حلیلته الحمام بغیر مئزر وای امراة فعلت کذلک هتکت ما بینها و بین الله تعالی من الستر ولا تزال فی سخط الله تعالی حتی تموت فان ماتت حشرها الله تعالی الی یوم القیامة صما و بکما مع الشیاطین فی النار رسول علیه السلام فرمود که هر که ایمان دارد بخدای عز و جل و بروز آخر گو زن خود را یا زن پسر خود را بی مئزر بگرمابه نبرد که چنین کند یعنی بی مئزر در گرمابه رود و بدر آنسنده باشد آن پرده را که میان او و میان الله تعالی بود و تا بمیرد در سخط خدای عز و جل بود و چون بخدای عز و جل برد حشر کرده اند گنگ باشد و کر و با دیوان حشر کنند و بر اندوزخ در آرندش و عبد الله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که چون بگرمابه رود دو مئزر را با خود ببرد یکی بر چشم بندید و یکی بر میان و مراد از آن که گفت بر چشم بندید مراد چشم نگاهداشتن است تا بر عورت کسی نگر نیفتد عبد الله عمر را دیدند یکی گرمابه از گرمابهای شام دو مئزر فرو برده بود یکی بر چشم بسته بود و دیگری بر میان

در روی سوی دیوار گرمابه کرده بود و خود را می خارید و برا گفتند که ای یار رسول علیه السلام چرا چنین کرده گفت یکی
میزر بر چشم بسته ام تا عورت کسی نبینم و یکی میزر بر میان بسته ام تا کسی عورت مرا نه بیند سلیمان فارسی رضی الله عنه گفته است کر
اگر خدای عز و جل امر فرماید تا مرا بر آسمان بر برند فرو و اندازند چنانکه ذره ذره شوم تا سر بار در حق من این معامله کنند من
دوست تر از آن دارم که عورت خود را برهنه بکسی نمایم یا عورت کسی را برهنه بینم گفتند ای یار پیغامبر علیه السلام از چه
معنی است این چنین عقوبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقوبت باشم یا نباشم اگر مستوجب
این عقوبت باشم سزای خود را یافته باشم و سبب کفارهٔ گناهان من شود و اگر مستوجب این عقوبت نباشم سبب
درجات من شود و اما من طاقت لعن خدای عز و جل و دعای رسول علیه السلام ندارم قال النبی صلی الله علیه وسلم لعن الله
الناظر والمنظور الیه رسول علیه السلام فرمود که لعنت خدای بر بیننده و نماینده عورت باد و از خواجه ابو الحسن رستغفنی
رحمه الله سوال کردند که ما را آداب گرمابه رفتن در آموز جواب گفت رحمه الله که بعد از صبح که بنشاید رفتن اما این نهی
استحباب است نه نهی فریضه تا اگر مومن را بعد از صبح جنابت رسد در آوردن غسل تاخیر نشاید کردن خواجه ابو حفص کبیر
بخاری رحمه الله گفته است من در سه مسئله فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم یکی در شفعه طلب کردن فتوی دهم ولیکن
خود بر این عمل نکنم که از رجل برآید مسلمانان بهلاک دنیا نیز رود دیگر بعد صبح گرمابه رفتن را فتوی دهم ولیکن بر این عمل نکنم
که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر بر نماز بنا کردن را فتوی دهم ولیکن بدان عمل نکنم که این کار سخت
دشوار است که خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمه الله گفته است که بعد از صبح گرمابه رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل فریضه
رود یا از برای موی سر ستردن رود و اگر برای غسل فریضه رود خود را اول خود را فضیحت کرده بود در اهل گرمابه و اگر از برای موی
ستردن رود نباید که موی ستردن بنده را بسبب وی تکبیر اول فوت شود آن بغایت بی برکت و نامبارک موی ستردن بود
که بسبب وی تکبیر اول فوت شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله چنین حدیثی روایت کرده است از
عبد الله پسر خواجه ابو حفص کبیر بخاری وی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن و محمد از استاد خود ابو یوسف القاضی
و ابو یوسف از ابو حنیفه و ابو حنیفه از استاد خود حماد و حماد از استاد خود ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از علقمه و علقمه
از عبد الله مسعود رضی الله عنه و عبد الله مسعود از سید عالم صلی الله علیه وسلم هر که او در دنیا یک تکبیر
اول از وی فوت شود بقیامت امنا و صدقنا ویرا چندانی حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که گوئی
چهل هزار بار بدادن حساب جان مشغول شده ستی و چهل هزار بار سوال منکر و نکیر مشغول شده ستی و چهل هزار
بار بهول فزع قیامت مشغول شده ستی این بنده را حسرت و ندامت زیادت از آن بود که یک تکبیر اول از وی
فوت شود بنا بر آن فضلست که رسول علیه السلام فرموده است قال علیه الصلوة والسلام تکبیرة
الاولی خیر من الدنیا وما فیها رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول به از دنیا است و آنچه در دنیا است

خواجه امام ابوالقاسم حکیم سمرقندی رحمة الله گفته است که من سه چیز را از اهل خود یاد گرفتم که سعادت دنیا و آخرت
در آن دیدم یکی آنکه اگر چیزی که بخری از بقال محلت خود بخر از سر کوی خود چرا که ایشان پای شکسته از
برای تو نشسته اند و دیگر آنکه وام از ایشان بکن تا خاطر تو پریشان نشود و دیگر آنکه چیزی که سبب جنابت است
آنرا با آخر شب موقوف دار تا اگر قضا را اجل در رسد ما را در جنابت در نیابد زهی خاتونان با معنی که از حد خواجه
بی معنی در راه دین و انصاف زیاده اند و از خواجه توحید با وی سوال کردند که از چه معنی است که مادر وید مصلح اند
و فرزندان کلوخ انداز می آید گفت فساد از آن خربزه سر تو بست گفتند خواجه این سخن چه معنی دارد گفت در
زمستان همسایگان شب بخانه یکدیگر روند و بر سر تنور نشینند و طبیعت ایشان گرم شود و خربزه بیارند تا
بخورند چون این خربزه بشکنند و مرد بیگانه با زن بیگانه دست در یک کاسه خربزه آرند و نظر مرد بیگانه بر پشت دست
زن بیگانه افتد در آن وقتی که به اهل خود استمتاع گیرد ابلیس علیه اللعنة آن خیال را در پیش خاطر وی آرد از برای
آن معنی فرزندان کلوخ انداز آید و در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه
السلام فرمود که یا علی هر که در وقت آنکه به از عیال خود استمتاع گیرد خواهر مر زن خود را در پیش خاطر آرد
فرزندی که از آن صحبت در وجود آید مخنث آید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی یا سافر احد فی طلب الحرام
الا کان الشیطان قرینه ولا راکب الا کان الشیطان ردیفه ولا یجمع مالا حراما الا کان الشیطان اکله ولا نسی احدکم
بسم الله تعالی عند الجماع الا شارکه الشیطان فی ولده و ذلک فی قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة مهتر عالم علیه السلام فرمود که یا علی هر که بسفر رود و بطلب حرام بود
با وی قرین شود و اگر بر ستور نشسته باشد دیو در قفای وی نشسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند دیو
خورنده وی بود و مراد از دیو مردم بود یعنی مردمانی که مومنان را در شر و فساد اندازند و از جمع و جماعت
باز دارند و دیگر وقتی که از عیال حلال خود استمتاع گیرد و بسم الله الرحمن الرحیم نگوید دیو با وی قرین یعنی شریک
شود و در وسوسه چنانکه خداوند عز و جل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة چون مسلمان در گرمابه خواهد اندر آمدن اگر بر دستش نجاست بود
نخست دست را بیرون گرمابه بشوید و آنگاه بگرمابه اندر آید بنا بر آنکه تا نباید که پاکی را پلید کند و اگر دست ناشسته
در گرمابه در آید اگر جامه و از فوطه خشک دهدش دست پلید بود و فوطه پاک و اگر خود فوطه تر دهدش دست پلید
فوطه تر را بگیرد و تری از فوطه بدست سرایت کند پلیدی از دستش بفوطه سرایت کند فوطه پلید شود و اگر
بر دستش تری چیزی باقی بود دگر جامه را در پیچد جامه وی از آن تر شود و جامه تر پلید شود باید که دست را بدست
دیگر مالد یا اندام مالد تا بحرارت اندامش آن تری نماند و اگر خشک ماند بر دستش آن اثر بود و اثر عفو است و بعضی
از مشایخ رحمهم الله گفته اند که جنب را بگرمابه نشاید در شدن باید که نخست غسل آرد و آنگاه بگرمابه رود از بیم آنکه مرگ [illegible] آنرا افضل است

آرد و دیگر خواجه امام عمر فراخ چون در گرمابه اندر آمدی دو رکعت نماز در سرا گزارده کرد و دی آنگاه بگرمابه
شدی، و شیخ عبدالله مروزی رحمة الله چون بگرمابه اندر آمدی در بیرون گرمابه سه آیه از قرآن خواندی آنگاه در گرمابه
فرو رفتی تا معلوم گردد که خواجه از بهر چه گرمابه آمده است نه از برای غسل حبیب خواجه قلانسی رحمة الله گفته است که در گرمابه
هر دو کار روا باید رفتن [illegible] و معنی آن بود که گناهکار و آلوده فرود [illegible] و پاکیزه برآید و [illegible] سیاه فرو
و سیاه برآید و از آن سیاه برآمدن بی توبه برآمدن است چون بگرمابه اندر آیی بسم الله باید اندر آمدن یکی آنکه
عورت خود را پیش کسی برهنه نکنم و اگر کسی عورت خود را پیش من برهنه کند و برا امر بمعروف کنم و دیگر آنکه آب
اسراف نکنم و اگر کسی دیگر آب را اسراف کند و برا امر بمعروف کنم و دیگر آنکه چون مسلمانی بگرمابه گرم اندر آید باید بگوید
اللهم اجرنا من النار و او خداوند از النار چون بشنید در گرمابه بخانه گرم باندیشد که مخلوقی است [illegible] از یک ستی این
خانه را چنان سوزان کرده است که من در وی قرار نتوانم کردن خاصه که از چندین هزار سال تا بر ما مر بود دد گار
دوزخ تفتان کرده اند من در وی چگونه قرار توانم کردن توبه کند خدای تعالی غفور است از جمیع گناه پاک
کند و آب طهور است از حدثش پاک کند و حدث شستن فرو رفته باشد و بعد و طهارت برآید چون بگرمابه اندر آید
دست نشسته اندر باید که بکسی امر کند تا آب بر دستش ریزد و دستها را بشوید و اگر کسی نباشد بعضی از علماء
گفته اند که آب به دهان بردارد و بشوید و آن آب را بیرون اندازد و دیگر باره آب دیگر در دهان گیرد و دوبار
نشوید بر دست ریزد و دستها را بشوید و بعضی گفته اند که [illegible] را برگیرد و آب را برگیرد [illegible]
بانگشت وی نرسد و سرایت نکند و بریکی دست ریزد و بشوید باز بیکان بدان دست شسته دیگر [illegible]
دست دیگر ریزد و بشوید این هم جایی بود که نائب روان نبود اما اگر نائب روان بود حکم آب روان دارد
اگر چه دست پلید با خور گرما [illegible] بر آرد آخور پلید نشود و اگر کسی دست در آخور گرمابه فرو کند و یا در بکان [illegible]
[illegible] مسئله این چند وجه حالی نخورد تا اگر دست نا شسته باشد و [illegible] باجماع و دست پاک
بود و آب پاک و اگر بر دستش نجاست عینی بود باجماع دست پلید بود و آب پلید و اگر بر دستش نجاست حکمی بود
و بقول ابو حنیفه رحمة الله آب مستعمل بود و [illegible] مستعمل [illegible] و بقول ابو یوسف و محمد آب پاک بود [illegible]
نیست و اگر نیت قربت باشد [illegible] بقول [illegible] و محمد [illegible] مستعمل شود و آب نیز مستعمل شود و بقول ابو یوسف [illegible]
مستعمل [illegible] در آب اندک [illegible] بر بکان را [illegible] اما اگر [illegible] دست اندر آورد و آب بر گرفت [illegible]
[illegible] باز بر دهان بکان اندر برد باجماع آن آب مستعمل نشود زیرا که آن در معنی بر بکان شود [illegible]
را باز نخورد و آنگاه باز به بکان اندر برد و اگر در میان طهارت ساختن شد سر انگشتان را باجا با ز نشوید و اگر دست آب [illegible]
آورد [illegible] بکان آب مستعمل نشود [illegible] امام ظهیر الدین [illegible] معتقد [illegible] صاحب تمام اندر آرد و [illegible]

ابت مستعمل شود و فقیه ابوجعفر رحمة الله گفته است که اگر بقدر حاجت اندر آرد آب مستعمل نشود و در ورا
الصلوة آورده است که اگر کسی بر طریق امتحان دست اندر نهد و داند که آب گرم است یا سرد آب مستعمل نشود و اگر
میکند که اگر خشیتر آنان اند آرد آب مستعمل شود و بعضی از مشایخ گفته اند که دست باید که اندر آوردن آب
مستعمل نکند دلیل بر فعل اصحابه صفه و فعل رسول علیه السلام مرویست که بر در مسجد رسول علیه الصلوة والسلام
و یکی بود و سفالین مر آنرا نام وی بوسته پر آب بودی اصحابه صفه بیرون آمدندی و دست در آوردندی و از آن آب
خوردندی و از وی طهارت ساختندی و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی پس معلوم شد که آب مستعمل نشود
و دیگری روایت میکنند که مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که رسول علیه السلام را الغسل
حاجت آمدی مرا نیز بغسل حاجت آمدی. پرده بر کشیدی از برای حرمت و شست وی نیز رسول علیه السلام
و دیگر میان ما بی یکطرف پرده رسول علیه السلام نشستی و بیکطرف من نشستمی و آب جام نهادی رسول علیه السلام
اندر آوردی و آب بر گرفتی و خرج میکردی و من دست اندر می آوردم و آب بر میگرفتم و خرج کردم رسول علیه السلام فرمود
یا عائشه مر آب بمان من میگفتم یا رسول الله مر آب بمان پس معلوم آمد که دست در آب اندر آوردن آب را مستعمل نکند
الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که آن آب جام فراخ سر بوده است تنگ سر بوده است رسول علیه الصلوة والسلام که میاورد
میگرفت و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها نیز میگرد و آب
میگرفت و اگر کسی خواهد که باتفاق از عهده بیرون آید باید که دستها را سه بار بالا شوید و آنگاه در آب جام اندر آرد تا باتفاق از عهده
بیرون آید قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمسن یده فی الاناء حتی یغسلها ثلثا فانه لا یدری این
باتت یده رسول علیه السلام فرموده وقتی که بیدار شوید از خواب یکی از شما از خواب خود پس اندر نهد دست خود او را اندر آوند تا آنکه بشوید
سه بار پس بدرستی نمیداند که کجا مانده است دست خود را چون که باید از استنجا ناکرده نشاید نشستن از برای این معنی را
از موضع استنجا از نجاست خالی نبود و چون بخسپد در آن موضع عرق کند و آن نجاست زیاده شود و مشوش کند و تله
پلید شود و اندر آن نجاست گند گشت نیز پلید شود وی از آنجا بخیزد و دیگر مسلمانی آید و در آنجا بکار برد نیز پلید
وی نیز اندر آن بکار برد و آخر کار آب زیاد پاکیزه و ناپاکیزه روان شود و آخر کار به پلید شود مسلمانان دیگر از آن آب طهارت
کنند و غسل آرند غسل ایشان و طهارت ایشان درست نباید قیامت و در کردن آنکس بود که در کار به استنجا ناکرده بخسپد
چون حکم کار با بتدای استنجا باید کردن و اگر محدث باشی طهارت باید ساختن و اگر جنب باشی غسل باید آوردن و آنگاه
بجامه گرم اندر آید و بخسپد زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام جنب را و محدث را نهی فرموده است از
خفتن چیزی کم کردن **مسئله** چون موی سترد و ناخن تیند روی سوی قبله باید نشستن **قال** علیه الصلوة
والسلام خیر المجالس ما استقبل به القبلة رسول علیه السلام فرمود که بهترین مکانها آن بود که روی سوی
قبله نشیند خصوصا در وقت اقامت خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله گفته است که در کار به سه چیز از خود نشاید

واشتن خود را نخوار نباید داشتن و برادر مسلمان را نخوار نباید داشتن چه دین خود را نخوار نباید داشتن و خود را خوار داشتن آن بود که خادم
موی ستر را بانی تا بی در ماند کل در محاسن تو ما الدلی او بت و از خود را خوار داشته باشی و برادر مسلمان را خوار داشتن آن بود که
قدمها را پیش وی دراز کنی که بدان گویا که برادر مسلمان را خوار داشته باشی و دین خود را خوار داشته آن بود که چون اشتر
اخور گرمابه درآیی فوطه نجاده همی تا نمازی کنند احتمال دارد که آن فوطه پلید بود و همی بدان نمازی کردن و تن غسل
پاک آورده باشی و فوطه پلید را در میان بسته باشی پس اعضای تو پلید شود و نماز گزاری که نماز روا نبود پس دین خود را خوار
داشته باشی چون نشتن آخر درآیی باید که فوطه خود را خود نمازی کنی تا پسندیده آید و شرط نمازی کردن فوطه آن است که
بنکانه ای آب کنی بر سر آب اخور بنهی و فوطه را از خود جدا کنی و نیک بتابی چنانکه آبها مستعمل از وی بیرون رود و آنگاه
فوطه را بر دست چپ گستری و بدست راست گوشه بنکان آب را بگیری چنانکه انگشت تو بدان آب نرسد و آنگاه
آب را بیرون فوطه ریزی چنانکه ظاهر و باطن فوطه تر شود و آنگاه فوطه را بتابی سه بار همچنین کن فوطه پاک شود مسئله
اگر یکی را در گرمابه احتلام افتد یا بول انداز د باید که گوشه فوطه را بتابد و استبرا کند همان مقدار که بیرون گرمابه استبرا
داشته بود و احتیاط کند و خود را گوشه فوطه خشک کند و آنگاه غسل آرد و از عهده بیرون آید و اگر در آخور گرمابه کرم افتد
حکمش چه بود اگر کرم آبیست هیچ اشکال نیاید که پاک بود و اگر کرم نجاست بود آنجا بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که
اگر آن نجاست از سر گنند گرمابه دورتر بود آب پلید نشود زیرا که وی را خاصیتی است که در خاک غلطان میرود و چون در خاک
نا گنبند گرمابه رود خاک وی را پاک کند چون در آخور گرمابه افتد آخور را پلید نکند و اگر نجاست از گنبند نزدیک بود پلید شود
زیرا که همچنین از نجاست بیرون آمده بود و در آب اندک افتاده بود و وی از نجاست اندک خالی نبود و هر گاه که نجاست
اندک در آب اندک افتد آب پلید شود **مسئله** در گرمابه نعلین و بنکان و فوطه و خشت همه را حکم پاک است اگر چه در گرمابه
جنب و دیوانه و مست و کافر باشند از برای آنکه هر چه را خدای عز و جل در اصل پاک آفریده است تا نه بینی بچشم خود
که بیقین پلید شد مطلق وی را حکم پاکی بود و اگر در آخور گرمابه دو من آب بود آن دو من آب را حکم پاکی بود تا اگر از وی طهارت
سازی و امامت کنی روا بود **قال** النبی علیه الصلاة والسلام الماء طهور لا ینجسه شیء الا ما غیر لونه و طعمه و ریحه رسول
علیه السلام فرمود که آب همیشه پاک است نجس نگرداند او را چیزی مگر آنکه تغییر یابد یکی از سه صفت وی از رنگ و یا
یا طعم یا بوی و دلیل بر آنکه خواجه شمس الائمة الحلوانی در گرمابه در آمد نایژه ها سر فت گفت که از آن نایژه ها را بگیرید
تا یکی طهارت فقیهانه سازم دیگر شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمة الله در گرمابه در آمد خادم خواست تا آن
نایژه روان کند خواجه گفت بگذار تا ازین باقی مانده مومنان طهارت سازم چون معلوم است
که ایشان مقتدایان دین و راه بران شریعت سید المرسلین بودند این چنین [illegible]
تا عاریه مومنان با ایشان اقتدا کنیم و بآن سخن ایشان عمل کنیم [illegible]

انجامد و بالله التوفیق اگر مسلمانی پیش آبخور اندر آید و با نزه میرود و آب از آب نزه خرج کند تا از آبخور آب گیرد یا اگر کسی دیگر
منتظر وی بباشد وی منتظر نیست خواه از آبخور خرج کند و خواه از آب نزه و اگر کسی دیگر در انتظار ایستاده بود و
باید که آب آبخور برگیرد و خرج کند تا به دو چیز مبتلا نشود یکی آنکه مومنان دیگر در انتظار وی باشند دوم آنکه چون وی همه
از آب نزه برگیرد دیگران مستحیان گمان برند که آب آبخور بکلی پاک نیست ایشان نیز آب از آب نزه گیرند آبخور را حکم
روا نی برند و این نیک نبود و اگر کسی هیچ دست پلید اندر آبخور زند و به اغتسال پلیدان در آبخور رود پس آبخور پلید شود
چون مسلمانان دیگر از آن آب غسل کنند یا طهارت نماز کنند روا نباشد تا قیامت ضامن باشد و گروه ایشان وی باشد اما اگر آبخور دو
می دو یکی گرم دیگر سرد و اگر دی آب گرم محتاج بود باید که نا نزه سرد را باید تا در آبخور میرود و اگر آب سرد محتاج بود
زانا نزه گرم بمیرد و تا آبخور را حکم روا نی برخیزد و اگر آبخور گرما به پلید شود چون نا نزه بیرون شود پاک شود
اگر پاک شود چندین آب بباید که بیرون رود تا پاک شود بعضی مشایخ گفته اند که چون مقدار آب که در آبخور بود بیرون
رود و پاک شود و بعضی مشایخ گفته اند سه چندان آب که در آبخور است برود و پاک شود و آن اظهر روایت است که چون نا نزه روان
شود سه چندان آب بباید برگیرد و بیرون ریزند پاک شود و اگر دو چندان آب بیرون ریزند و چندان سیوم از برکت
و در ریز نا نزه داشت آب را نا نزه به چندان اندر آید در چندان بیرون رود حکمش نیست خواجه امام حسام شهید گفته
که پاک نشود و اما شیخ الاسلام برهان حمید الدین مطلق روایه رسانیده است از فقیه ابو جعفر و خواجه امام زاهد صفار رحمه الله
که در وی ضرورت است گوییم که پاک شود مسئله هشتم اگر ده غسل مردار دان پوست آن کشیدن شرط بود یا نی اگر
آن پوست همچون پوستین آسان برهم برود و فرو آید آب به میان پوست رسانیدن شرط بود اما اگر برابر میرود در
میان پوست ای کشیدن شرط نبود و در حق بول دمنی حکم ظاهر بر دیگر در حق طهارت و غسل حکم باطن دارد چون
آورد در گرما به نماز شاید گزاردن یا نی اگر برمی آید وقت نماز جماعت فوت نشود بالاجماع نشاید گزاردن که کراهیت
بود اما اگر بیرون می آید وقت و جماعت فوت می شود شاید گزاردن که کراهیت بود اما اگر بیرون می آید وقت و جماعت
فوت میشود و شاید گزاردن که خواجه اسمعیل بخاری رحمه الله با خادم خود در گرما به جماعت کرده است و شیخ الاسلام برهان
الدین رحمه الله گفته است که یکی فوطه بر میان بندد و یکی فوطه دیگر بر کتف کشد تا این کراهیت برخیزد و باز روایه دیگر
رجوع آمده است که از آن قول رجوع کرد و گفته است که چون ناف و زانو پوشیده بود کراهیت نبود در گرما به قرآن شاید
خواندن یا نی در صلوة مختصر الایضاح خواجه امام ابوالفضل کرمانی آورده است که بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف
نشاید و بر قول محمد رحمه الله شاید بنا بر اصل است که آب مستعمل بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلید است و بقول محمد
رحمه الله پاک است فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمه الله گفته که اگر فوطه پاک بود و جای نشستن پاک نرم شاید خواندن اما
بعضی مشایخ گفته اند که نه نرم شاید خواندن و نه بلند و بعضی گفته اند که هم نرم شاید خواندن و هم بلند که گرما به

غفلت هست در روی پاک خداوند عز و جل باید مشغول شدن تا غفلت برود و دیو گریزد و روشنائی دل بحاصل آید
قال النبی علیه الصلوة والسلام الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین رسول علیه السلام فرمود که ذاکر در میان غافلان
چون آن مرد مقیم زن هست در میان گریزندگان **مسئله** در گرمابه سلام شاید گفتن یا نی بگوییم که اگر برهنه باشند

سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشند شاید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ستان مرفوعتان من الحمام السلام
والقیام چون از گرمابه بیرون آید پایها را با آب علاحده شستن شرط است یا نهٔ بنا بر روایت ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند
که شرط نیست و فقیه ابو اللیث و خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله این قول اختیار کرده اند اما تاویل آنکه از حسن یاد رحمة الله
روایت هست که اینجا پای بود که غسل پاک آورده بود و پای بر خشت پاک نهاده بود و بر آمده بود اما اگر پای مرد
مستعمل نهاده بود و آب مستعمل بروایة حسن رحمة الله پلیدی غلیظ هست پس بالش بروایت حسن رحمة الله پلید شده باشد
و اگر پای در نعلین در آورد و آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای نی اگر پای را در جامه خشک کند جامه
وی از آن تر شود و اگر پای را همچنین در پای افزار اندازد پای افزارش تر شود و پلید شود این همه بروایت حسن رحمه الله
آید رحمة الله پس باید که از گرمابه بر آید قدمها را همچنان شوید که پشت پای و کف پای پاک شود تا بیقین از عهده بیرون
آید چون از گرمابه بر آید شکر لازم آید یکی از خانه آب و آتش سلامت بر آید مرد و دیگر آنکه از زیر ستره بسلامت
بیرون آمدم و جامها را بسلامت یافتم در گرمابه اگر در صورت بود رفتن بدرو آمدن که کراهیت بود و در آن گرمابه نماز گزاردن
کراهیت بود و اگر نبود در گرمابه صورت بود در آن گرمابه نشاید در آمدن یا نی دو روایت هست بیک روایة شاید و بدیگر روایت نشاید
مسئله اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که لمعه خشک مانده هست تری از عضوی دیگر بر گیرد و آن لمعه
را تر کند از عهده بیرون آید بر خلاف طهارة که اگر تری از اعضاء دیگر گیرد و اعضاء دیگر را تر کند از عهده بیرون
نیاید اما در جنابت از فرق سر تا بقدم حکم یکی اندام دارد و بعضی گفته اند که تری بگیرد و لیکن دست را از اندام
باید که بیرون نگیرد و همچنان بر اندام خود بر آن جای برد و آن جای را تر کند که اگر تری را از آن عضو جدا کند مستعمل
شود و با آب مستعمل آن جا را اگر تر کند از عهده بیرون نیاید اما ظاهر روایة آنست که اگر اعضای خود جدا کند و جای دیگر
را تر کند از عهده بیرون آید اما در **صدور الصلوة** آورده هست که اعضای طهارت آب شستن هست
و از آن بخاک مسح است برای آن معنی که شستن این دست از آن دست نیابت ندارد و شستن آن پای این
پای نیابت ندارد و شستن روی از مسح نیابت ندارد و از آن بخاک را بر همین قیاس باید **مسئله** اگر
مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که بگوشش وی آب نرسیده هست روایة کتاب آنست که بمشت آب بگیرد
و گوشش را اندر از آنجا در آرد و از عهده بیرون آید اما بعضی گفته هست که چون نیست قریب اندر آرد و آب مستعمل شود
روا نبود باید که انگشت پلید و رطال گوشش اندر آرد و بمشت آب بر گیرد و بر گوش شما شد و انگشت

را بتابد و بیرون آید از عمده بیرون آید **حصلوة** خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از ابو هریره رضی الله عنه
روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختی انگشتان لیله خود را در باطن گوش اندر آوردی
و جنبانیدی چنانکه کسی گوش خارد خواجه حسن بصری رحمة الله و بعض مشایخ رح این قول را گرفته اند و میگویند از
قول الحسن است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و از بن دندانش چیزی بیرون آمد از آب رسانیدن
شرط بود یا نی شداد حاکم و نصیر یحیی رحمهما الله گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته
که هر چه آن اندک است عفو است و لیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فریضه شود و حد بسیاری آنست که
خواجه امام اجل برهان رحمة الله گفته است که اگر دندانی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان درمانده باشد
این بسیار بود و اندک نتوان گفت امانی هر روایة آنست که هر حکم از نخود بود عفو است اما چون نخودی برسد از
آب رسانیدن فریضه بود خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که این اختلاف مشایخ است در میان دو
دندان است هر چه از کاواکی دندان بیرون آمد از آب رسانیدن فریضه بود و اگر مسلمانی غسل آورد و بر چشم
آمده بود و کوفت و آب روان شد طهارت تباه شود و لیکن تحت وی را آب رسانیدن فریضه نبود اما اگر آبله کفته باشد
ولیکن شگفته تحت وی را آب رسانیدن فریضه بود که حکم ظاهر دارد اما اگر آبله کفته بود و لیکن نشکفته بود غسل آورد
و بعده بیرون آید تحت وی را آب رسانیدن فریضه نبود **مسئله** در وقت غسل آوردن آبله کفته بود
و پوست از وی آزاد نشده است اگر آن پوست را برکند آب رسانیدن شرط بود و اگر نکفته بود و پوست
از وی آزاد نشده است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را برکند آن سپیدی که از
زیر وی بیرون آید وی را آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب افکند آن آب پلید شود یا نی فقیه ابو اللیث
رحمة الله در فتاوی خویش آورده است که اگر تنک بود چون پوست نخود پلید نشود اما اگر سطبر بود و چون ناخن از رطوبتی
خالی نبود پلید شود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ما ابین من الحی فهو میت رسول علیه السلام فرموده که هر چه از زنده
جدا کرده شود وی مردار است و این روایتها در فتاوی مرغینانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن چیند یا
جز بر رحمة الله گفته است که نشستها باطل شود اما ظاهر روایة آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد و از
پایان ناخن چیزی بیرون آمد آنجا آب رسانیدن شرط بود یا نه شداد حاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته است که آن اندک است
و اندک عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اگر چیزیست که آب زیر آن باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر چیزی بود که آب را
باز ندارد آب رسانیدن فریضه نبود و بعضی گفته اند که اگر این واقعه روستائی را افتد آب رسانیدن فریضه نبود که اگر کار ایشان
با خاک و آب و گل بود و اگر شهری را افتد آب رسانیدن فریضه بود که کار ایشان با خمیر بود و خواجه ابو الخیر رستغفنی رحمه الله گفته
که این را اعتبار نیست که بسیار شهری بود که کار ایشان با خاک و گل بود و بسیار با گل کار دارد و مانند ایشان و بسیار شهری بود

که کاروی با جراحت بود چنانکه قصاب و تنوربان و مانند اینها و جواب آنست که **فقیه** ابو اللیث رحمة الله گفته که اگر چیزی
بود که آب را باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر باز دارد آب نبود آب رسانیدن فریضه نبود و چیز ناکه آب را باز دارد چون
حنا و خمیر و چربش و سیر و شیر و سریشم و حبر بود و مرد دهقان و مانند اینها **در بیان** ناخن چیدن ترتیب چیدن ناخن را
خواجه امام حسام الشهید رحمة الله در فتاوی خود آورده است که از سبابه دست راست آغاز کند تا ابهام دست چپ ختم
به ابهام دست راست کند یا ابتدای آنها از دست راست کرده بود و این جمع آنها در فتاوی بلخیان است و در ناخن چیدن تاخیر
نشاید کردن هارون رشید از ابو یوسف رحمة الله سوال کرد که شب ناخن چیدن روا باشد یا نی گفت روا باشد گفت به چه دلیل
میگویی گفت بحکم حدیث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که الخیر لا یؤخر در کار خیر تاخیر نشاید کردن و روز شنبه و یکشنبه و سه شنبه
نشاید کردن که آن شتربه بیکالکان است و چنین نقل کرده اند که رسول علیه الصلوة والسلام در حق هر روزی وعده کرده
است روی عن النبی علیه الصلوة والسلام من قلم اظفاره یوم السبت خرج منه الداء و دخل فیه الدواء و الشفاء و من قلم اظفاره یوم
الاحد خرج منه الفقر و دخل فیه الغنا و من قلم اظفاره یوم الاثنین خرج منه الجنون و دخل فیه العافیت و من قلم اظفاره یوم الثلثا
خرج منه البرص و دخل فیه الصحت و من قلم اظفاره یوم الاربعا خرج منه الوسواس الخوف و دخل فیه الشفاء و من قلم اظفاره یوم الخمیس
منه الجذام و دخل فیه العافیة و من قلم اظفاره یوم الجمعة خرج منه الذنوب و دخل فیه المغفرة ابو العباس مستغفری در کتاب طب النبی
آورده است این حدیث را بباید دانستن که پدر اول آدم صفی است صلوات الله علی نبینا و علیه پدر دوم ابراهیم خلیل الله علیه
السلام پدر تربیت و حشمت محمد رسول علیه السلام و پدر شفقت خسر و خواجه بود و پدر اصل پدر بود و پدر سیوم استاد علم بود **قال النبی**
علیه الصلوة والسلام الاباء ثلثة اب من ولدک و اب زوجک و اب علمک و خیر الاباء من علمک رسول علیه السلام فرموده که پدران
سه اند یکی پدر که زادن ترا سبب وی است دوم خسر و خواجه سیوم استاد علم که بهترین پدر آنست **مسئله** ابراهیم
خلیل الله را ده سنت بود و پنج در سر و پنج در تن آن پنج که در سر بود فرق راست داشتن بود و سواک کردن و سرمه کشیدن در چشم
و موی لب پست داشتن و آب در دهان و بینی کردن و آن پنج که در تن بود موی زیر کتف پاک داشتن و موی زیر ناف
پاک داشتن و خلال انگشتان است و پای می کردن و ختنه کردن و ناخن چیدن **مسئله** موی لب چندان پست باید
داشتن از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است یکی روایت چندانی که ناخن اندر نبیاید اما این تقوی است همچون مثله
کرده شود و فتوی آنست که حرف یعنی که از لب پدید آید بسنده بود و موی زیر ناف را چندین باید تا کراهت نبود و تا چهل روز
کراهت نبود و بعد از آن کراهت بود اما خواجه امام زاهد بحر رحمة الله گفته است این فتوی است و تقوی آنست که هر باری که گرمابه
رود باید که موی زیر ناف را پاک کند تا اگر قضا را اجل در رسد غسال را برابر تخته نهد تشنیع عظیم بود که از وی چنین تقصیر
در وجود آمده باشد والله اعلم بالصواب **باب پانزدهم** در بیان شک در طهارت هرگاه که در ایمان خود شک
بود وی مومن نبود و هرگه در مذهب خود بشک بود وی سنی نبود و شک [illegible] بود

کردن فی برخشا قرار گیرد و بنی بر صواب و هر که شک بیقین هم آید شک را باید ماندن و یقین باید گرفتن که در ترتیب
بشک حکم ثابت نشود تا اگر مسلمانی را طهارت بیقین بود و حدث بشک بتواند که نماز گذارد و اگر حدث بیقین بود
و طهارت بشک نتواند که نماز گذارد مسئله اگر مسلمانی با طهارت در مبرز در آید و باز بیرون آید ساعتی بود و در آن شک
افتد که از من حدثی ظاهر شده است یا نی تواند نماز گذاردن و اگر محدث در مبرز رود یعنی سقایه و آید تا طهارت سازد
و باز بیرون آید ساعتی بود و در آن شک افتد که من طهارت ساختم یا نی تواند که نماز گذارد و در اشکال آید
که اینجا بشک حکم ثابت نشود جواب آنست که درین دو مسئله اعتبار ظاهر است و ظاهر و غالب مومن آن بود
که چون بمبرز اندر آید از وی حدثی ظاهر شود و چون در مبرز در آید طهارت سازد مسئله اگر مسلمان تر
مزاج است بیگاه نجاست و بول انداخت اگر استبرا در نمازش از وقت میرود باید که اندام خود را
بر بندد و چهار اندام بشوید و نماز گذارد و بعد و کشاید اگر تری آید نمازش روا بود و طهارت فاسد و اگر تر
نیابد هم نمازش روا بود و هم طهارت باقی اگر مسلمانی بعد از نماز آب دهان یا آب بینی گرفت غالب سرخ دید یا
ماسح سوزه زاده مسح آورد یا بر بالش جراحت بود و از پای سوزه بیفتاد و جراحت را سیلان دید یا صاحب چشم
حسره بیفتاد و جراحت نیکو دید یا صاحب پرده را پرده بیفتاد و پرده را رنگین دید درین همه صورتها گر توجه
احوال حمل کنم و گوئیم نماز گذارده روا بود اما خواجه امام زاهد نور رحمة الله گفته است که درین زمان ما غفلت غالب
است اولیتر آن بود که طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و چنین نیت کند و تر دیکترین نمازی که بر ذمت است
اگر این نماز گذارده روا آمده باشد این بار دوم از قضا گذشته نیابت دارد و اگر روا نیامده باشد این
اداء ویش نیابت دارد و اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که مگر تری از من ظاهر شد باید که دست بر دو جر بر
کند اگر تری ظاهر شده باشد زود طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر تری ظاهر نشده باشد طهارت باقی بود در
و نماز تمام کند و اگر این شک بسیار آید فرموده رسول علیه السلام فرموده است که هر گاه که طهارت سازد پاره آب
بر میان ازار باشد هر وقتی که دیلان و سواس پیش خاطر آید بر آن تری احمل کند و بر گذرد که جبرئیل علیه السلام
بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام آمد و گفت یا محمد تحفه آوردم مر امتان ترا و آن آنست که بگوی مر ایشان را
که چون طهارت کنید مشتی آب میان آزار خود زنند که دیو است که ایشان را وسوسه میکند در نماز تا مشغول
وسواس بود و در حکایت آمده است که سه دیو است مر آدمیان را که وسواس میکند یکی را ولهان گویند و دیگر
سیوم را خنزب و ولهان در طهارت وسواس کند و متقاضی آنست که کسی کار چیزی کرده باشد در نهان چون
جمع رسد تقاضا کند بگوید من چه کرده ام تا ریا در آید و خنزب آنست که کسی چیزی آغاز کند بچیز دیگر بر دش
و آن هر دو فرو ماند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که مرا برادرم جبرئیل علیه السلام همچنین تعلیم کرده

مسئله اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که از وی نقض طهارت پیدا آمد که به بانگ باز نگردد تا وی بوی یابد یا آواز معلوم
نشود قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الشیطان فیأتی احدکم فیقول احدثت فلا ینصرف حتی یسمع صوتا او یجد ریحا
رسول علیه السلام فرموده است که دیو اینست که در میان از اریکی از شما آید و بسواس اندر افگند که از تو حدث ظاهر شد با
نگردید یعنی به نماز تا آواز یا بوی بر شما معلوم نشود **باب شانزدهم** در بیان فساد طهارت بر چند ادرست بقول ابی
رحمه الله حدث نیست چنانکه یکی را باد رودان بود یا ریش روان بود یا سلسل بود یا کرم افتد یا سنگ افتد یا قی افتد و فصد
و حجامت این همه بقول مالک رحمه الله حدث نیست وجه قول مالک رحمه الله آنست که خارج معتاد باید از مخرج معتاد تا بر
قول وی حدث بود اینها همه نادرست دیر نادر حکم نی و بقول ما رحمهم الله این همه حدث است شافعی رحمه الله در مخرج
معتاد با علما است و در باقیها با مالک رحمه الله اصحاب ظواهر گفته اند که هر که آتش بسوده خورد طهارت وی تباه شود
وجه قول ایشان آنست که در عرب مایده بود و بران مایده گوشت اشتر بسیار بود و شیر شتر بسیار و رسول علیه السلام
با جمعی از صحابه بران مایده حاضر بودند و جماعت یاران از ان طعام خوردند و لیکن رسول علیه السلام نخورد و چون همه طعام
خوردند رسول علیه السلام گفت هر که ازین طعام خورده است بر شما باد که طهارت سازید همه طهارت ساختند پس معلوم شد
که آتش بسوده خوردن طهارت را تباه کند و دیگر روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام **قال**
النبی صلی الله علیه وسلم من اکل شیئا مامسته النار فعلیه الوضوء رسول علیه السلام فرمود هر که آتش بسوده خورد بر وی باد که طهارت
سازد اما آنجا که ابو هریره رضی الله عنه این حدیث روایت کرد عبد الله عباس رضی الله عنهما حاضر بود گفت یا ابا هریره
حکم طهارت که باب گرم ساختیم آن نماز را باز گذاریم ابو هریره رضی الله عنه ساکت شد اشکال آمد که ابو هریره رضی الله عنه
از خوردن حکایت میکرد و عبد الله عباس رضی الله عنه از خوردن نگفت از طهارت ساختن گفت جواب آنست که خوردن
فضالات طهارت در میان صحابه چنان مشروع بود که از آن سوال حاجت نیامدی احمد حنبل سنی رحمه الله گفته است که هر که گوشت
اشتر پخته بخورد طهارت تباه شود اما اگر چیزی دیگر پخته یعنی آتش بسوده بخورد طهارت تباه نشود و بقول ما رحمهم الله هیچ آتش بسوده
خوردن طهارت تباه نکند دلیل برانکه روایت میکند ابو بکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام بحجره ما آمده بود و ما شوربا
ساخته بودیم از گوشت مراج و رسول علیه السلام گوشت مراج را دوست داشتی شوربا و گوشت بخوردیم همچنان نماز
گذاردیم و رسول علیه السلام بار طهارت نساخته بود ما را باز نفرمود تا طهارت ساختیم پس معلوم شد که آتش بسوده خوردن طهارت تباه نکند
و دیگر روایت میکند عبد الله زید انصاری رضی الله عنه که رسول علیه السلام با جمعی از صحابه نشسته بود در وقت یکی از صحابه از حجره بیرون آمد
در خوان اشتر با گوشت پخته گرفته اندر پیش رسول علیه السلام داشت و رسول علیه السلام بگرفت پاره از ان خورد و باز بوی تسلیم کرد صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین از برای تبرک را گرفتند و کسی پاره از ان خوردند و همچنین نشستند و نماز گذاردند رسول علیه السلام از طهارت
نساخت و ما را نیز نفرمود که طهارت بار سازید و دیگر روایت میکند عکراش بن ذویب رضی الله عنه که من خرد بودم و رسول علیه الصلوة والسلام

گفتم ام سلیم رفت مرا با خود برد و چون طعام آوردند رسول علیه السلام را فرمود تا دست بشست تا پیش رسول علیه السلام
دستها خود بشست چون طبق بیاوردند من دست به شتابی بسیرم رسول علیه السلام مرا دید بر سوخت کف دست پیش برد
آنجا که کودکی که در تربیت تفاوت نکرد و چون طعام خوردن فارغ شدیم رطب آوردند من بجای خوش بجای آن بردم رسول
علیه السلام فرمود که ای کودک اکنون هرکدام که خواهی بخور که در رطب تفاوت نبود چون رطب خوردیم نخست رسول
علیه السلام دست بشست آنگاه مرا فرمود که دستها را بشوی تا از فعل رسول علیه السلام معلوم شد که هر وقت که پیش از طعام خوردن
دستها شویند نخست خوردکان شویند باز کلان دست شویند خوردان به انتظار کلان نباشند و بعد از طعام خوردن نخست
کلان دست شویند باز خوردان دست شویند آنگاه رسول علیه السلام فرمود قال علیه الصلوة والسلام الوضوء قبل الطعام
ینفی الفقر و بعده ینفی اللمم اینجا لفظ وضوء است و مراد از وی دست و دهان شستن است و آن حدیث که ابو هریره رضی الله
عنه روایه کرده است مراد از آن نیز دست و دهان شستن است و تأویل آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آن آب که فرمود تا طعام
خوردند در وی بخورده بود بنا بر آن اصل بود که در میان ایشان نو عهدان بودند یکی از ایشان از حدث رسیده بود و رسول علیه
السلام را از آن حال معلوم بود که اگر او را مکاشفت فضیحت میشد و اگر نکاشفت خطر آن بود که چنان نماز گذاردی پس رسول علیه
الصلوة والسلام همه را فرمود تا طهارت ساختند و وی در آن میان اهل آن رو فضیحت نشد و دلیل بر آنکه حدیث مطلق است
قال النبی صلی الله علیه وسلم الوضوء مما مسته النار حدیث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که طهارت است که از شدن مسلم
در ترتیب بوده سخن چند گفته اند تا دوستان را از آن مونسی باشد مذهب سنت و جماعت آنست که حلال و حرام روزیست
بر خلاف معتزله علیهم اللعنه که ایشان گویند که حلال روزی است و حرام روزی نیست این مذهب باطل است رزق چیزی بود که
از وی جانور زنده است بجا حاصل آید نه هر ملکی رزق بود دلیل بر آنکه بسیار کس میرد و از وی ملک و اسباب بسیار ماند پس معلوم
که آن ملک وی بود و رزق وی نه رزق چیزی بود که در معده هضم شود و بگدازد دلیل بر آنکه بسیار کس بود که چیزی لطیف
خورد پس دل وی ناخوش کند آنرا انداز دارد زنده بیاید و بخورد پس معلوم شد که آن رزق در زنده بوده است و لقمه بر سه نوع است
حلالست و شبهه و حرام و میان نیز بر سه نوع است مومنان و منافقان و کافران حلال مومنان راست و شبهه منافقان را و حرام
کافران را و خوردن لقمه نیز بر سه نوع است [illegible] و شبهه دار رونده مومنان را [illegible] منافقان را و شبهه [illegible] از
کافران را ما مومنان بهانه شویم بخوردن حلال و عمل صالح آوردن قوله تعالی کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله الایه
و نفع و ضرر لقمه را رسول علیه السلام در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بیان کرده است قال علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل الحلال صفی دینه ورق قلبه و دمعت عیناه من خشیة الله تعالی ولم یکن لدعوته حجاب رسول علیه السلام
فرمود یا علی هر که از لقمه حلال خورد دین وی صافی شود و دل وی روشن شود تا عالم آخرت را ببیند و کار آخرت سازد
چشم وی گریان بود از خوف خدای عز و جل و هر دعا که کند اجابت شود و اجابت دعا بر سه نوع است یکی آنکه هر دعا

که بگوید آنچه مقصود وی باشد زود در کنار وی نهند و این نیز در باب حقیقت هیچ قدری ندارد دلیل بر آنکه حکایت
خواجه ابو حفص حداد رحمة الله با مریدان خود صحبتی کرده بود ناگاه آهوی آمد و سر بر کنار خواجه نهاد خواجه گریه شد و نعره زد
و جامه بر خود ضرب کرد خواجه چون بخود باز آمد از وی سؤال کردند که این چه حالت بود گفت این جمعیت با خوش بود و مرا خاطر
آمد اگر گوسفندی بودی بکشتمی و دستور یاران ساختمی تا این جمعیت همچنین بر قرار ماندی این آهو آمد و سر بر کنار من نهاد من
از آن گریه شدم گفتند این کرامتی تمام بود خداوند عز و جل در حق شما فرستاده بود خواجه گفت شما ندانسته اید که هر که چیزی
خواهد و آنچه مقصود وی بود بسبکی در کنار وی نهادند وی را از حضرت راندند دلیل بر آنکه فرعون علیه اللعنة آنچه خواست
بسبک آن مقصود وی را در کنار وی نهادند و موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چهل سال دعا گفت تا اثر اجابت ظاهر شد
و یکی دیگر آنست که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد بوی نرسد و لیکن خداوند عز و جل بلا شکر از آن بنده
بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد در دنیا بوی نرسد بقیامت در بهشت اضعاف
مضاعف بدهندش و درجات بسیار باید مناجات کند الها پروردگارا این درجات از کجاست و از کیست خطاب حضرت
در رسد که درجات تو بنده گوید خداوندا در دنیا از من عملی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عزت
در رسد که این جزا از آن بی مرادیهاست که در دنیا دعا میگفتی مراد تو بتو نمیرسیدی این جزای آن بی مرادیهاست آنگاه
بنده تمنا برد که ای کاشکی در دنیا هیچ مقصود من بر نیامدی تا جزای آن اکنون بمن رسیدی که در دنیا فانی بود و بهشت باقیست
و همه عاقلان دانند که باقی به از فانی بود و در حق لقمه شبه میفرماید **قال** النبی صلی الله علیه و سلم یا علی من اکل من الشبهات
اشتبهت علیه دینه و اظلم قلبه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که لقمه شبه خورد در دین خود بشبه بود و دل وی تاریک شود
چنانکه عالم آخرت را نبیند و کار عالم آخرت نسازد و این در حق منافقانست که ایشان در دین بشبه بوده اند و بظاهر با مومنان
بوده اند و بباطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیدند و کار عالم آخرت را نساختند تا در تحت این وعید در آمدند
قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در حق لقمه حرام میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة و السلام
یا علی من اکل الحرام مات قلبه و خلق دینه و ضعف یقینه و قلت عبادته و حجب الله تعالی عن دعوته رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که
لقمه حرام خورد دل وی بمیرد و دین وی کهنه شود و یقین وی ضعیف شود از ترس روزی پیش هر کسی حقیری طمع کردن گیرد و در عبادت
وی اندک بود و دعا روی اجابت نشنود در حق لقمه حرام میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة و السلام من ترک ذرة من الحرام فهو افضل
من عبادة الثقلین **قال** النبی علیه الصلوة و السلام کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به **مسئله** مس ذکر بقول شافعی حدث است و
علماء ما رحمهم الله حدث نیست وجه قول شافعی رحمة الله آنست که روایت میکنند از بسره رضی الله عنها از رسول علیه السلام
که فرمود من مس ذکره فلیتوضا و در روایتی فعلیه الوضوء و علماء ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه السلام از برای آنکه با حیا بود
که سخن اندام نهان پیش مردان نگفتی خاصه پیش زنی دلیل بر آنکه روایت میکنند قیس بن طلق از علی رضی الله عنه هم

از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردم که یا رسول الله ذکر حدث است یا نه رخساره مبارک رسول علیه السلام سرخ
گشت و چشم مبارک بر بساط افکند و گفت لی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کردند که مس ذکر حدث است یا نه صلوات الله
بر کرد و گفت تا از جواب سوال پس می آید که از من سوال میکنند حیرت وار [illegible] اعضا را ذکر است پاره ای حدث نیست
لا بس [illegible] و یحیی بن معین رحمه الله تعالی گفته اند که سه حدیث از رسول علیه السلام نقل کنند که این از رسول
علیه السلام ثابت نشده یکی از آن مس ذکر است **مسئله** مس نساء بقول شافعی رحمه الله حدث است و بقول علماء ما
رحمهم الله حدث نیست حجت قول شافعی آنست که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا و این قول عبد الله بن مسعود و ابو هریره رضی الله عنهما از شافعی رحمة الله در [illegible] روایت است که [illegible]
طهارت تباه کند و یک روایت نکند خواهد امام محمد رحمة الله گفته است که اگر کسی امامت کند باید که احتیاط بجا آرد که این اختلاف
ایشان معتبر است [illegible] از قول علماء ما رحمهم الله مس نساء حدث نیست دلیل بر آنکه روایت میکنند از ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله
عنها که [illegible] بودم رسول علیه السلام نمازی دراز آغاز کرده بود قدمهای مبارکش از رحمت بر سید مرا از آن معلوم بود که
بودم و قدمهای مبارک را میمالیدم و رسول علیه السلام همچنان آن نماز تمام کرد اگر مس نساء حدث بودی رسول علیه السلام نماز را
تمام نکردی و دیگر روایت میکنند میمونه یا ام سلمه رضی الله عنهما که متفق بود که رسول علیه السلام از عیال [illegible] رفتی و همچنان
نماز گذاردی و طهارت نساختی پس اگر مس نساء حدث بودی رسول علیه السلام طهارت نماز ساختی و دیگر آنکه امیر المؤمنین عمر
رضوان الله علیهم اجمعین را امامت میکرد در میان نماز بود که از نماز بماند و رفت و طهارت ساخت و آمد و نماز را از سر گرفت
بعد از نماز صحابه وی را سوال کردند که [illegible] در میان نماز طهارت ساختی و از سر گرفتی گفت مرا دو کار پیش آمد یکی
شما و یکی خوف خدای تعالی شرم شما را نگه داشتم و خوف حق را پیش گرفتم و این چنان بود که [illegible]
گرفتم و بیرون [illegible] اندام من در حرکت آمد نماز شروع کردم در میان نماز حرکت اندام من بشکست از من تری [illegible] شد رفتم طهارت
ساختم و نماز از سر گرفتم و شرم شما را نگه داشتم و خوف حق را پیش گرفتم ما را از فعل امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چند مسئله
معلوم آمد یکی آنکه [illegible] حاجت آید [illegible] نماز نتوان [illegible] کردن [illegible] وضو [illegible] غسل واجب
نشود و دیگر مس نساء حدث نیست که اگر حدث بودی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه همچنان [illegible] ابتدای در نماز شروع
نکردی پس معلوم آمد که مس نساء حدث نیست و تاویل آنکه ابو هریره و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کرده اند
مراد از این مس جماع است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در آیه ظهار میفرماید **قوله تعالی** فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا و
اتفاق است که مراد از این مس جماع است حکم از اینجا معلوم بود **مسئله** مباشرت فاحشه آنست که [illegible]
روایت میکند که زن شوهر برهنه در فراش آمدند و اندام مرد در حرکت آمد و ظاهر [illegible] و لکن [illegible]
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول محمد تباه نشود **مسئله** مسلمانی را از اندام [illegible]

و در صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله روایت است از محمد رحمه الله که اگر با بوی است طهارت تباه شود و اگر بی بوی است
طهارت باقی بود و هم در صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه کرخی رح روایت است که اگر این جا تو بیرون افتد و وی نقصان است
طهارت تباه شود و اگر مفضات بود جواب این است که صحیح رح گفته است که اگر با بوی بود طهارت تباه شود و اگر بی بوی شود طهارت
تباه نشود و در جامع الصغیر از کرخی رحمه الله روایت است که در هر دو حال او لیس شود که طهارت باز سازد تا بیقین از مقعد
بیرون آید و اگر مفضاة است احتیاط الا حاجت اید اگر حمل بدیرد با صحاح حلال شود و اگر نه بدیرد اگر در محل افتاده است حلال شود
و اگر در محل نه افتاده باشد حلال نشود **مسئله** مسلمانی مجروح است بول می تواند است هر جای اندک بیاید طهارت تباه شود و اگر
چنانچه بیرون نه بیرود و حکم صاحب صحیح سائل اگر حقنه است و یا از حقنه او شک بیرون کرده اند اگر تری با سر اندام می آید حکم بول
بود طهارت تباه شود اگر تری از سر جراحت می آید تا روان نشود طهارت تباه نشود که اعتبار محل است اگر مسلمانی را بر
سر اندام مخصوص جراحت است اگر بول از جراحت می آید طهارت تباه شود هر چند اندک بیاید اگر بول از محل می آید
و از جراحت تری می آید تا روان نشود طهارت تباه نشود والله اعلم بالصواب **باب ششم در بیان خنده** و قهقهه در نماز
بقول شافعی رحمه الله علیه نماز تباه کند و طهارت تباه نکند و بقول علمای ثلثه رحمه الله هم نماز تباه کند و هم طهارت و زفر رحمه الله گفته
است که هر جا که نماز را تباه کند طهارت را نیز تباه کند و هر جا که نماز را تباه نکند طهارت را نیز تباه نکند فایده این اختلاف
جای پدید آید که بعد از قرات تشهد عمدا در سهو پیش از سلام قهقهه خنده کرد و بقول شافعی رحمه الله نماز تباه شود لیکن
طهارت تباه نشود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله طهارت تباه شود و نماز فی القول زفر رحمه الله نه نماز تباه شود و نه طهارت و حجت قول
شافعی آن است که روایت است که خدیجه رضی الله عنها از رسول علیه السلام که جماعتی در نماز بخندید رسول علیه السلام بحاجت فرمود
فقال النبی علیه الصلوة والسلام اذا ضحک العبد فی الصلوة فلیعد الصلوة علیه الصلوة والسلام فرمود چون بنده در نماز خندید نماز را باز
گرداند پس معلوم شد که نماز تباه شود و طهارت نه فی علمای رحمهم الله گفته اند که خنده بر سه نوع است تبسم و ضحک و قهقهه تبسم
حلال است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام پیوسته با تبسم بودی خاصه وقتی که جابر بن عبد الله انصاری را دیدی تبسم فرمودی
اگر چه در نماز بودی بنابر این اصل بود که روزی جابر را دید در بازار بازار بی سخن بگفت رسول علیه السلام و در نماز
جابر رضی الله عنه ... رسول علیه السلام و بر او سوال کرد که چه کار است گفت یا رسول الله در ... کردم
بیخ رسول علیه السلام تبسم کرد و بر گفتا که جابر ... تبسم کردی اگر چه در نماز بودی این معلوم شد که تبسم حلال
است و تبسم ... آن است ضحک آن است که ... رحمه الله گفته است که خنده ضحک چیزی بود که از
کلو سر فرا آید که خود بشنود و لیکن دیگر نشنود و این ... گفتن است نماز تباه کند و طهارت نی و قهقهه چیزی بود که از گلو
سر فرا آید که خود بشنود و دیگر یا بشنود ... بود ... هم نماز تباه شود و هم طهارت و در صلوة
خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله روایت است که از در امدن ... رسول علیه الصلوة والسلام ضعافی بود و جماعت ...

شده بود اعرابی درآمد که چشمانی نابینا بر جای خالی بود پایش در آن مغاک درآمد نتوانست که خود را بداشتی آن مغاک
افتاد جمعی از بعضی در نماز بخندیدند روایت میکند عقبة بن عامر الجهنی و ابا زید بن عامر الجهنی رضی الله عنهما که بعد
از نماز رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام الا من ضحک منکم
قهقهة فلیعد الوضوء والصلوة جمیعا در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله روایت میکند از ابو حنیفه
و او از منصور زادان و آن از معبد رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه السلام
همین حدیث فرمود که آنهایی که در نماز خندیده اند طهارت سازند و نماز از سر گیرند ابو حنیفه با اصحاب خویش فتوی
داد که خنده قهقهه در نماز حدث است و ابراهیم نخعی مفتی کوفه بود با اصحاب خویش فتوی داد که خنده قهقهه در نماز حدث است
ابن سیرین که مفتی بصره بود با اصحاب خویش فتوی داد که خنده قهقهه در نماز حدث است شعبی که مفتی حجاز بود با اصحاب
خویش فتوی داد که خنده قهقهه در نماز حدث است ابن ابی لیلی و اوزاعی رحمهما الله که مفتیان شام بودند با اصحاب خود
فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است پس حدیث خنده قهقهه در نماز در معنی حدیث متواتر آمد پس نشاید در وی منکر شود
بزرگوار شود **مسئله** است چهار وجهی یکی وجه آنست که طهارت تباه کند نماز نی و یک وجه آنست که نماز تباه کند
طهارت نی و یک وجه آنست که نه نماز تباه کند و نه طهارت و یک وجه آنست که هم نماز تباه کند و هم طهارت و آنچه طهارت تباه کند نماز را
خود لازم می آید پس همین حدث هم نماز را و هم اینها طهارت تباه کند نماز را نی و آنچه نماز تباه کند طهارت نی سخن گفتن و چیزی
خوردن و عمل کثیر این جمله نماز تباه کند اما طهارت نی و آنچه نه نماز تباه کند و نه طهارت تبسم است و عمل اندک و در سجده بخواب رفتن
و سلام بفراموشی و روی برگردانیدن به پنداشت حدث تا مادام که در مسجد باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند
که بنا کند و اگر این واقعه در صحرا افتد و روی بگرداند به پنداشت حدث تا مادام که در صفها باشد چون معلوم شود که حدث نیست
تواند که بنا کند اما اگر از صفها اندر گذرد و معلوم شود که حدث نیست نتواند که بدان نماز بنا کند نماز تباه شود که در صحرا حکم
مسجد همان مقدار بود که صف بود و اگر این واقعه در صحرا افتد و پیش صف رود تا مادام که از امام اندر نگذشته باشد چون
معلوم شود که حدث نیست تواند که بنا کند اما اگر از امام اندر گذرد نتواند که بنا کند و بعضی گفته اند که همین که پیش رود
نمازش تباه شود و بعضی گفته اند که تا از ستره نگذرد تواند که بنا کند که آن ستره حکم مسجد دارد و آنچه هم نماز تباه کند و هم طهارت
احتلام است و خنده قهقهه و بیهوشی اینها هم نماز تباه کند و هم طهارت اگر جماعتی نماز میگزارند نخست امام قهقهه خندید انگاه
مقتدیان نماز همه تباه شود و طهارت همه تباه شود یا نی طهارت امام تباه شود طهارت مقتدیان نی بود و اگر نخست مقتدیان
خندیدند و باز امام نماز و طهارت همه تباه شود اما اگر بعد از سجده و خواندن تشهد از سلام نخست امام خندید و مقتدیان نماز همه روا بود
و طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان تباه نشود اما اگر نخست مقتدیان خندیدند باز امام نماز همه روا بود و طهارت
همه تباه شود اما اگر امام بعد از سجده سهو قهقهه خندید در قضای وی لاحق است و مسبوق بقول ابو حنیفه رحمه الله مسبوق را نماز تباه شود

وبقول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمهما الله نماز بپرد و ابو وخواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که لاحق نماز را بجا
رساند که امام خندیده است بی فعل خود از نماز بیرون آید و خواجه ابو سلیمان جرجانی رحمة الله گفته است که لاحق همچون مسبوق است
چون بقول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود لاحق را نیز باید که تباه شود واما ظاهر روایة آنست که بقول ابو حنیفه
رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود واما لاحق را روا بود و وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست که نماز مقتدی این مسبوق
متعلق نماز امام است چون نماز امام تباه نمیشود وان مسبوق نیز تباه نشود اما ابو حنیفه رحمة الله گفته است که امام خارج شده
است که نماز وی تمام شده است و ویرا بنا حاجت نیست اما مسبوق بیان نماز وی است و ویرا بنا حاجت است پس گوییم
که وی را نماز تباه شود امام سلام داد و مقتدی پیش از سلام خویش قهقهه خندید نماز وی روا بود و طهارتش تباه شود باقی اگر واجبی از
واجبات نماز بروی باقی بود باتفاق و اجماع است که طهارت تباه گردد و اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی نبود بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله طهارت تباه شود و بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارت باقی بود بنا بر آن اصل است که مقتدی
بسلام خویش از نماز بیرون می آید یا بسلام امام اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی بود باتفاق بسلام خویش و اگر واجبی از واجبات نماز
بروی باقی نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خویش و بقول محمد و زفر رحمهما الله بسلام امام **مسئله** اگر
در نماز بخواب رود و قهقهه خندد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که نه نماز تباه شود و نه طهارت و بعضی گفته اند هم طهارت تباه شود و هم
نماز اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه شود و طهارت نی از برای آنکه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خفته در نماز مرفوع القلم
است ای برداشته قلم است در اقوال نه در افعال اما در حق سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و این خنده وی کم از سخن گفتن نبود
گوییم که نماز تباه شود اما چون جنایت بر کمال نیست گوییم که طهارت باقی بود و اگر بعد از عمد و سهو بخواب رود و قهقهه
خندد هم نماز روا بود و هم طهارت باقی بود در **عیون المسائل** آورده است که طهارت باطل شود و خواب بحدث نگیرد
ترا آنست که به بیداری و فتوی بر این قول است **مسئله** اگر مصلی را در نماز حدث رسید به بنا بسیر رود و در راه
قهقهه خندید باتفاق طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز گردد و در راه قهقهه خندد ظاهر روایت آنست
که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواجه امام علی بزدوی رحمة الله در جامع **الکبیر** خویش آورده است که طهارت باقی بود و نماز
از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز گردد و قهقهه خندد و یاد آیدش که در طهارت دوم مسح سر بجا آورده ام در فروق ناطفی آورده است
که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز گردد و رکن گذارد آنگاه قهقهه خندد و یاد وی آید که در طها[رت]
دوم مسح سر بجا آورده ام اتفاق است که مسح سر آرد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کند و لیکن چیزی نگذارد
آنگاه قهقهه خندد و یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر بجا آورده ام بقول ابو یوسف رحمة الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد بقول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله طهارت سازد و نماز از سر گیرد و بعضی مشایخ بر عکس این گفته اند که بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت سازد و نماز
از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد **مسئله** اگر در نماز جنازه قهقهه خندد و طهارت باقی بود

ونماز را سر گیرد و اگر در سجدهٔ تلاوت قهقهه خندد طهارت باقی بود و سجدهٔ تلاوت باز آرد و یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله
باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز بیارد و بنا بر آن اصلست که سجده بنهادن سر تمام شود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله
بنهادن و بقول محمد رحمه الله بر داشتن سر **مسئله** اگر نارسیده در نماز قهقهه خندد طحاوی رحمه الله گفته است که نماز تباه شود
و نه طهارت خواجه ابو بکر سعید بلخی رحمه الله گفته است که هم نماز تباه شود و هم طهارت اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود و طهارت نی
مسئله اگر متیممی در عمارت تیمم بنشست و تطوع شروع کرد و قهقهه خندید بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت تباه شود و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمه الله طهارت باقی بود و بنا بر آن اصل است که در عمارت تیمم بنشست و تطوع شروع هست یا نی بقول ابو یوسف
رحمه الله شروع هست و بقول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمهما الله نی اما اگر در صحرا تیمم بنشست و تطوع شروع کرد و قهقهه
خندید باتفاق نماز و طهارت تباه شود و اگر بضرورت تنگی وقت شروع کند و ستو رو براه در عمارت آرد و قهقهه خندد بر قول
محمد رحمه الله علیه اشکال نباید که طهارت تباه نشود و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال نباید که طهارت تباه شود و بر قول
ابو حنیفه رحمه الله اگر جواب بقیاس کنیم که در میان نماز بامداد آفتاب برآید و قهقهه خندد طهارت تباه شود و اگر جواب
بر قیاس کنیم که میان نماز مدت مسح موزه بسر آمد و قهقهه خندد طهارت باقی بود **مسئله** اگر مردی نماز بامداد
میگذارد و در میان نماز بامداد آفتاب برآمد و قهقهه خندید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود
و بر قول محمد رحمه الله طهارت تباه نشود **مسئله** سلام سهو از نماز بیرون آرد یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
بیرون آرد موقوف بازگشتن و بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و فایدهٔ این اختلاف ظاهر بر چند مسئله پدید آید
یکی آنکه سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو بازگشتی یکی آمد و بوی اقتدا کرد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله درست باشد و بقول
محمد و زفر رحمهما الله درست نباید سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو بازگشتی مسافر بود نیت اقامت کرد و بجای کی نیت اقامت
درست بود حتی این نماز را چار کند یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حتی این نماز چار کند و بقول محمد و زفر رحمهم الله
در حق این نماز عمل کند تا چهار کند از در سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو بازگشتی قهقهه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر
رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباه شود و اشکال آید که در این دو مسئله زفر با محمد است و در این یک مسئله
چرا با محمد نیست تنهاست بلکه زفر با ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله است امام زفر را درین باب که زفر رحمه الله
با جمهور است که هرجا که نماز تباه شود طهارت نیز تباه شود و هرجا که نماز تباه نشود بقول وی طهارت هم تباه نشود و الا اگر بسهو
بازگشت آنگاه یکی آمد و بوی اقتدا کرد اتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند اتفاق در این نماز عمل کند و اگر قهقهه خندد بقول
علما ثلثه رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول زفر رحمه الله علیه طهارت تباه نشود و بنا بر آن اصل است که گفته شد **باب عشرون** در بیان
الحکام جرایات و النجواست حدث است یا نی بر قول مالک رحمه الله که بسیار و حدث است قهقهه قول وی آنست که رسول علیه السلام
فرموده است که النوم حدث و بر شافعی رحمه الله علیه دو روایت است یکی آنست که خواب نماز شکند است و بیرون نماز حدث نیست

دیگر آنکه اگر اندک است عفو است و چون بسیار شود طهارت تباه شود و بر قول علماء رحمهم الله اعتبار مخرج راست اگر
مخرج بر زمین استوار بوده بر هیئت محتبیان نشسته یا بر زمین استوار بخواب شود طهارت تباه نشود و اما اگر مخرج از زمین زایل
بود و همین که بیخبر شود طهارت تباه شود که رسول علیه السلام فرموده است که چشمها رشتهای بند مشک است چون هرگاه
که چشم بخواب بسته شد سر مشک گشاده شد خواب بر دوازده وجه است خواب سنت است و خواب بدعت است و خواب
سبب بوالکی است و خواب سبب عقوبت و خواب عادت است و خواب غفلت است و خواب سبب درویشی است
و خواب غرامت است و خواب ندامت است و خواب راحت است و خواب عبادت است و خواب کرامت است خواب نیم روز خفتن
سنت است که رسول علیه السلام فرموده است که یاری جوئید بر روزه تابستان بخوردن سحر و یاری جوئید بر نماز شبها مستان از خفتن
قیلوله در ملتقط سید امام ناصر الدین از محمد رحمة الله علیه روایت است که چنین گفت که مرا اگر قیلوله فوت شده است
نه در سفر و نه در حضر فایده قیلوله آنست که وی مقوی دماغ و عقل است از برای آنکه مقر دماغ عقل است این مدد و مید
عقل را بواسطه قیلوله قال النبی علیه الصلوة والسلام القیلولة تزید فی العقل و خواب بدعت وقت نماز خفتن است و خواب
که سبب بوالکی است بعد از نماز دیگر خفتن است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام یکی را دید که از نماز دیگر خفته بود و اگر این شخص
هوشیار بر خیزد عجب بود و خواب سبب عقوبت آنست که نماز خفتن ناگذارده بخسپد که بخبر آمده است که ورد و رنج در بایست
اثی تلخ و سیاه آماده کرده اند از برای کسانیکه نماز خفتن ناگذارده خسپند و خواب عادت نماز خفتن گذارده خفتن است
اما خواب ندامت آن بود که مومن وقت صبح از خواب بیدار شود بخواب شود تا تکبیر اول بیاید و یا نماز بامداد از وقت برود
و فوت شود و دیگر در مجلس علم خفتن است و خواب غفلت صبحدم خفتن است که رسول علیه الصلوة والسلام صبحدم بحجره اندر آمد
فاطمه رضی الله عنها خفته بود گفت برخیز ای دختر که درین وقت سه چیز قسمت کنند عافیت و خوی نیک و برکت روزی و هر که
درین وقت خفته ماند ازینها محروم ماند و خواب سبب درویشی بعد از نماز بامداد خفتن است چون نماز بامداد بگذارد بنشیند
چندانکه آفتاب برآید بلند بعد از آن بخسپد باکی نبود و خواب غرامت در مسجد خفتن است و خواب راحت خواب نماز آنست و خواب
عبادت خواب عالم است و عابد و خواب روزه دار است که نماز خفتن گذارده و با طهارت بخسپد و هر که چنین کند فرشتگان
بر سر بالین وی عبادت نویسند و خواب کرامت در سجده خواب کردن است بنده چون در سجده بخواب رود و قوله تعالی
انظروا ملائکتی الی عبدی جسده فی خدمتی و روحه عندی خداوند عز و جل مباهات فرماید و خطاب کند که ای فرشتگان
که بنگرید سوی بنده من که تنش در خدمت منست و جانش بحضرت من مسئله خفتن بر چهار نوع است خفتن انبیاء صلوات
الله علیهم اجمعین و خفتن اولیاء و خفتن اطباء و خفتن مردوان و از آن جهودان نیز گفته است خفتن انبیاء بر ستان
خفتن است که ایشان بر ستان خفته است در انتظار وحی تا کسی را در دل شبه نیاید خداوند عز و جل منزه است از مکان و از زمان
و علماء و اولیاء بر دست راست خسپند روی سوی قبله و اطباء بر دست چپ خسپند ایشان گویند جگر در سینه جانب چپ است

چون بدرست است چنانچه با سلسل مانند حاجت فرا بند و دزدان در روی خسپند تا اگر کسی آن شبانه بیاید و گیرد ایشان
قوت بتوانند کردن و بهتران نیز در روی خسپند و آدمی باید که ساعتی بر دست راست خسپد و ساعتی ستان و ساعتی
بر پهلوی چپ تا هر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است بنده را باید که بر نیت خسپد
یکی آنکه لحظه بخسپم تا مردان از بلای من باز رسند دوم آنکه لحظه بخسپم تا نفس من بیاساید و مرا آن قوت آید تا عبادت کنم دیگر
لحظه بخسپم تا کاتبین علیهم السلام بیاسایند **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رود بر جای خویش و لیکن مقعد
بر زمین استوار نهاده داشت **طحاوی** رحمة الله گفته است که اگر آن چنین است که بشکند یا بگشاید تصور آن دارد که وی افتد
طهارت تباه شود ابن شجاع از اصحاب رحمهم الله روایت میکند که اگر در نماز خود ابهچون قیام رکوع تواند که بدارد و بیرون نماز
طهارت نیز تواند که بدارد تاویل آنکه طحاوی رحمة الله گفته است اینجا بود که مخرج از زمین اراده بود اما اگر مخرج بر زمین استوار بود
هر چند نشسته بخواب رود طهارت تباه نشود دلیل بر آنکه حذیفة بن الیمانی رضی الله عنه روایت میکند که من در مسجد رسول علیه الصلوة
والسلام بخواب رفتم مرا چیزی بگرد مگر دست لطیف و آن دست مبارک رسول علیه السلام بود و چون چشم باز کردم جمال جهان
آرای رسول علیه السلام را دیدم گفتم یا رسول الله این خواب از من حدث بود یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی پس معلوم شد
چون مخرج بر زمین استوار بود هر چند نشسته بخواب رود باکی نبود **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رفت اگر مخرج
بر زمین استوار نهاده و ستان افتاد و بیدار شد بجای باز آمد بالاتفاق طهارت تباه نشود و اگر بیفتاد و غلطید و آنگاه بیدار شد بجای باز آمد اتفاق
طهارت تباه شود و اگر بیفتاد و بیدار شد و لیکن نتوانست خود را داشتن بر زمین آمد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که بنگریم اگر نیست و نشستن بر زمین آمده است خواب بر قول محمد
رحمة الله گوییم که طهارت او تباه شود و اگر گفته نشستن بر زمین آمده است خواب بر قول ایشان گوییم طهارت تباه نشود **مسئله** اگر
مسلمانی در نماز یا در قیام یا در رکوع یا در سجود و یا در قعده بخواب رفت بقول مالک و شافعی رحمهم الله اشکال نباید که طهارت
تباه شود بر قول علمای ما رحمهم الله طهارت تباه نشود ایشان بر علمای ما رحمهم الله حجت میگویند که شما اعتبار مخرج را می دارید
و اینجا مخرج استوار است و علمای ما رحمهم الله گفته اند که ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
لیس الوضوء علی من نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا لانه اذا نام مضطجعا استرخت مفاصله
رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر مرد که در قیام بخواب رود و یا در رکوع و یا در سجود طهارت بر کسیست که خواب رود
پهلوی بر زمین نهاده که چون پهلوی بر زمین نهاده شود مفاصل وی سست شود و گشاده شود **مسئله** اگر در سجده بخواب شد
عمدا طهارت تباه شود یا نی بقول ابو یوسف رحمة الله تباه شود و بقول محمد رحمة الله تباه نشود و بقول ابو یوسف رحمة الله
علت که در سجده بخواب رفتن بی اختیار طهارت تباه نشود که اینجا درست است اما اینجا بخواب رفتن بعمد است طهارت تباه شود که حدیث است
و محمد رحمة الله میگوید که حدیث مطلق است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام اذا نام العبد فی الصلوة فی سجوده یباهی الله تعالی

ملائکة فیقول یا ملائکتی انظروا الی عبدی جسده فی خدمتی وروحه عند حضرتی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که بنده مومن
چون در سجده بخواب رود خدای عزوجل مباهات کند و خطاب فرماید فرشتگان که بنگرید به بنده من که تنش در خدمت منست
و جانش بحضرت من محمد رحمة الله علیه گفته است که ضربی که محل مباهات خداوند عزوجل بود طهارت تباه نکند خواجه امام زاهد فخر
رحمة الله علیه گفته است که بنگرید اگر سجده بسنت آورده است چنانکه شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین دور است
جواب بقول محمد رحمة الله گوئیم که طهارت تباه نشود و اگر سجده بدعت آورده است که شکم از ران و ران از ساق و ساق
از زمین دور نیست جواب بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه گوئیم که طهارت تباه شود که این را خفتن گویند نه سجده **مسئله** اگر
مسلمانی بر ستور نشست بخواب رفت و ستور میرود تا مادام که بر زمین هموار میرود یا بر بالا طهارت تباه نشود اما چون که سر سوی
نشیب شود طهارت تباه شود که مخرج از پشت ستور آزاد شود اگر مسلمانی بر دیوار یا بر بالای اشتر بخواب رود اگر مخرج بر آن جای
استوار بود طهارت تباه نشود و اگر آزاد بود طهارت تباه بود **باب نوزدهم** در بیان بقول زفر رحمة الله علیه اندک
و بسیار قی حدث است وجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود القلس حدث و فرق نفرمود میان اندک و بسیار
و بر قول شافعی رحمة الله علیه اندک و بسیار قی حدث نیست وجه قول وی آنست که بروایه آمده است که رسول علیه الصلوة والسلام
قی آمد دهان بشست و گفت نیست طهارت از قی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام هکذا الوضوء من القی و هو ما روی عن النبی علیه
السلام انه قاء فغسل فمه اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که آنچه زفر رحمة الله گفته است محمول است بر پری دهان و آنچه شافعی رحمة الله گفته
است محمول است بر کم پری دهان چون قی کم پری شود طهارت تباه شود دلیل بر آنکه روایت میکند زید بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه
الصلوة والسلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الوضوء من کل دم سائل و عد الاحداث او وسعة ملأ الفم رسول علیه السلام
فرمود که طهارت سازید از خون روان و از قی پری دهان و حد پری دهان آنست که بیشتر دهان را بگیرد و با مقداری که سخن
گفتن را باز دارد و بانه تواند او را باز داشتن اما اگر اندک اندک بر می آید و وی بیرون می اندازد و جزو اول را با آخر جمع کنیم اگر پری دهان شود
و مجلس یکیست و سبب یکی باتفاق است که طهارت تباه شود و اگر مجلس نو است و سبب نو باتفاق است طهارت باقی بود و اگر مجلس یکی بود
و سبب نو بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود بقول محمد رحمة الله علیه طهارت باقی بود و اگر مجلس نو بود و سبب یکی
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود و درین دو مسئله اول اتفاقست و درین دو مسئله
آخر خلاف است بناء این خلاف بر آن اصل است که ابو یوسف رحمة الله اعتبار مجلس را دارد و محمد رح سبب را
اعتبار دارد **مسئله** اگر مسلمانی را از دماغ خون فرو شده فرود آید اگرچه پر دهان بود طهارت تباه نشود
و اگر مسلمانی را از دماغ خون یا از بینی زنگی فرود آمد نزدیک بعضی تباه شود و نزدیک بعضی تباه نشود و خون گر
فشرده فرود آید اگر از معده بلغم بیرون آید اگر پر دهان نیست طهارت تباه نشود باتفاق و اگر پر دهان بود نزدیک ابی یوسف
طهارت تباه شود و نزد ابو حنیفه و محمد رحمة الله تباه نشود اگرچه پری دهان بود اما اگر با وی سرخی آمیخته بود اگر غالب

عرق بود نماز تباه شود و اگر غالب سپیدی بود طهارت تباه نشود و اگر هر دو برابر است فتاوی آن است که طهارت تباه
نشود و این اختیار خواجه امام زاهد بخاراست رحمة الله علیه و استحسان است که طهارت تباه شود و این اختیار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله است مسئله اگر خون از دندان برآید اگر بر دهان چیره بود بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمهم الله طهارت تباه نشود و اگر سرخی با وی آمیخته بود هر چند اندک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه شود و بقول محمد رحمة الله تا آن سرخی سیلان نشود طهارت تباه نشود و این هم جایی بود که از دهان با وی چیزی بود اما اگر تنها
با وی چیزی بود باتفاق طهارت تباه شود مسئله اگر چیزی از گلو برآید سیاه و سپید اندک صفرا است یا خون بسته است
یا غذا سوخته است اگر کم بود چون پر دهن نبود چون شک است طهارت تباه نشود اما باید که در آب اندازد تا ببیند اگر منتشر
معلوم شود که خون است سوخته است طهارت تباه شود و اگر منتشر نشود معلوم شود که خون نیست غذا سوخته است طهارت
تباه نشود فایده بزرگان گفته اند که درخت خلفه تر را بکوبد و آب وی را بگیرد و بخورد تا خدای تعالی عز و جل شفا دهد ان شاء الله
تعالی این مسئله از طب است از فقه نی مسئله اگر مسلمانی را قی آمد کم از پری دهن طهارت تباه نشود و وا نزا شوید یا نی
خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله گفته است که اصل این مسئله را در نسخهای نیاورده اند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده
از محمد رحمة الله روایت کرده است که اگر مسلمانی را در نماز قی آمد کم از پری دهان باید که بجامه بگیرد و بگذارد و نماز تمام
بکند که نجس نیست اما ظاهر روایة آنست که پلید است ولیکن چون کثیر فاحش باید نماز روائی نماز روا دارد مسئله اگر مسلمانی
آب خورد و متغیر ناشده باز آمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که آن آب نجس بود اما ظاهر روایه آنست که نجس بود که معده
خانه نجس است هر چه بوی رسد نجس شود مسئله اگر از معده قی آمد کم از پری دهن خواجه امام ناصح فخر رحمة الله گفته است که در
حال طهارت حکم قی دارد ولیکن در حال نجاست حکم میدارد چون کم از پری دهن است طهارت تباه نکند ولیکن زیاده
از درمی بر جامه رسد روائی نماز باز دارد شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که با همه حالهای حکم قی دارد تا
پر دهان نشود طهارت تباه نشود چون بر جامه رسد تا کثیر فاحش نشود روای نماز را باز ندارد و در فواید در روا
خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله مجنن آورده است که از محمد حسن رحمة الله سوال کردند که مردی خمر خورد یا مرداب
خورد همچنین که معده وی فرست بر دهان باز آمد گفت اگر زیاده از درمی بجامه رسد روای نماز باز ندارد و اگر در آب
اندک افتد پلید کند و اگر کم پری دهان بود و آب اندک را نجس نکند و اگر بر جامه رسد روائی نماز باز ندارد و پس معلوم
آمد که در هر دو حال حکم قی دارد و این مسئله دلیل است بر آنکه هر چه حدث نیست نجس نیست مسئله اگر مسلمانی را از گلو
جسنده برآید خواجه امام زاهد بخار رحمة الله گفته است که طهارت تباه شود از برای آنکه اصل درین باب آنست که هر چه از
آنست که سخن گفتن را باز دارد و هر چند اندک جسنده را که از گلو برآید سخن گفتن را باز دارد و هر چند اندک باشد یا بسیار اما شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن جسنده منعقد خوش پاک است یا نجس و بوی است نجس است و آن کم از پری دهن است پس طهارت باقی بود

باب سیوم در بیان قی فی الصوم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء
رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که هر که را قی آید روزه تباه نشود واما اگر قی آورد روزه تباه شود واصل است ابو یوسف
درین باب که ابو یوسف رحمه الله اعتبار بر دهان پر دارد و محمد رحمه الله فعل را فایده این خلاف در چند جا پدید آید تا اگر روزه
دار را قی آید پر دهان و اندازد باتفاق روزه تباه نشود واما اگر قی آورد پر دهان و اندازد باتفاق روزه تباه شود واگر قی
آید پر دهان و بی بازخلق فرو برد باتفاق روزه تباه شود واگر قی آید پر دهان و اندان بعضی اندازد و بعضی باز برد باتفاق
روزه تباه شود واگر قی آید پر دهان خود باز رود بقول ابو یوسف رحمه الله روزه تباه شود و بر قول محمد رحمه الله روزه
تباه نشود والصحیح حاشیه فی هذه المسئلة قول محمد رحمه الله جامع الصغیر الحسامی وغیره ولا یفسد فی قول محمد وهو الصحیح لانه کما
لا یمکن الاحتراز عن خروجه لا یمکن احتراز عن عوده فجعل عفوا در فتاوی قاضیخان اگر قی آید کم پر دهان و انداخت اتفاق
روزه باقی بود واگر قی آید کم پر دهان خود باز رد واتفاق روزه تباه نشود واگر قی آورد کم پر دهان و اندازد بقول
ابو یوسف رحمه الله روزه تباه نشود وبقول محمد رحمه الله اشکال نیاید که روزه تباه شود واگر قی آورد کم پر دهان و باز
برد بر قول ابو یوسف رحمه الله روزه تباه نشود بر قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که روزه تباه شود واگر قی آید کمتر
پر دهان جمع و باز برد قول ابو یوسف رحمه الله روزه تباه نشود و بر قول محمد رحمه الله روزه تباه شود و بعضی مشایخ گفته
اند که قیاس والصحیح فی هذه المسئلة قول ابو یوسف رحمه الله جامع الصغیر الحسامی لا یفسد عند ابو یوسف ان قل وهو الصحیح
کما فی الخلاصة جامع الرموز ولا یفسد فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بخارج فلا یتصور ادخاله والصحیح فی هذه
قول ابو یوسف رحمه الله روزه تباه نشود واما ظاهر روایة انست که در فصل یازدهم هم بر آوردن و هم فرو بردن که این
آورده و برده را معنی پر دهان اراده کوئیم که روزه تباه شود در این پنج مسئله فصل اول اتفاق طهارت تباه شود و
درین پنج مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود و روزه را بر همان خلاف که گفته آمد **فصل در بیان خلال**
قال النبی صلی الله علیه وسلم رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که رحمت خدای
عز وجل بر خلال کنندگان باد در طهارت و در طعام **مسئله** اگر مسلمانی خلال کرد و بر سر خلال سرخی پدید یا میوه گزید و
بر آن میوه سرخی پدید یا با طهارت مسواک کرد و بر آن مسواک سرخی دید درین همه رتها باید که دست برد و تجربه کند اگر
سرخی سیلان شده باشد طهارت تباه شود واگر سیلان نشده باشد طهارت تباه نشود واگر بانگشت بردن معلوم نشود
که سرخی سیلان شده است یا نه آب دهان را حاکم سازد واگر غالب سرخی بود طهارت تباه شود واگر غالب سپیدی بود تباه نشود واگر
برابر است قیاس تباه و استحسان تباه نیست تا که طهارت باقی بود و این قول محمد است استحسان است که طهارت تباه شود و این قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله **مسئله** اگر مسلمی با طهارت است و در گوشت در جلد یا حوال اندر اند و خستگی یا کارد یا موی یا خار اگر خون
بر آید اگر سیلان سر جراحت نشود طهارت تباه شود واگر سیلان نشود طهارت باقی بود واگر خون بر آید و بر سر جراحت قرار گرفت معلوم نیست

باکی نیست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام للبالک المراة وهی مستحاضة حیث فی ایام اقرائک ثم اغتسلی وتوضی لکل صلوة وصلی وان قطر
الدم علی الحصیر یعنی رسول علیه السلام فرمود آن زن مستحاضه را که امامت را بنشین بر شمار ایام غسل کن و بر وقت هر نماز
طهارت ساز و نماز گذار اگرچه میچکید خون بر بوریا آن زن سوال کرد که یا رسول الله آن قطرها که بر جامه
میرسد عفو است یا نی رسول علیه السلام فرمود که بلی گفت یا رسول الله من میشویم عین وی میرود و لون وی باقی
رسول علیه السلام فرمود که بشوی بتکلیج و بال و مبالغت کن چون عین وی برود و اگر لون ماند آن لون اثر است
و اثر عفو است و از ین معلوم آمده است که صاحب جرح سایل را هر وقت نمازی طهارت باید ساختن چنانکه رسول
علیه السلام فرموده است در حق مستحاضه **قال** النبی علیه السلام المستحاضة تتوضا لکل صلوة و مراد ازین هر وقتی
نماز است چنانکه در حدیث دیگر فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام المستحاضة تتوضا لوقت کل صلوة رسول علیه
السلام فرمود مستحاضه طهارت سازد هر وقت نماز را شافعی رح حمل کرده است این کل صلوة را بیک فریضه و سنت
تبع وی و علما ما رحمهم الله حمل کردند بیک وقت نماز از اول تا آخر اداء و قضاء و سنت و تطوع هرچه گذارد روا بود هرجراحت
روان چندین بار حکم صاحب جرح سایل کرد و بقول مالک رحمه الله هیچکس صاحب جرح سایل نیست بقول شافعی رحمه الله علیه هرچه
هرچه از دو اندام مخصوص پدید آید صاحب جرح سایل است و هرچه برای این موضع است با مالک است علما ما میگویند رحمهم الله
هرچه از هر کجا که باشد که پدید آید و روان شود و یکوقت نماز بکند روان صاحب جرح سایل بود و مالک رحمه الله گفته است که
کسی صاحب جرح سایل نیست از برای آنکه این همه نادر است و بر نادر حکم نیست اما بقول علما ما رحمهم الله صاحب جرح سایل
کسی بود که دیر با در روان بود یا سلسل البول بود یا کرم خیزد یا ریش روان بود چنانکه دو تا و بند را تر دارد در یکوقت نماز
مسئله هر صاحب جرح سایل و مستحاضه که بر غیر پاره پرده آلایش خود را تواند که در محل خود دارد و ظاهر روایة و بیشتر اصحاب بود
امام نجم الدین عمر النسفی رحمه الله گفته است که صاحب جرح سایل که بر غیر آلایش را در محل خود دارد و بر حکم اصحا بود اما مستحاضه حکم اصحا نبود
از برای آن معنی که چندان حیله کرد رسول علیه السلام آن زن مستحاضه را فرمود و بر استحاضه فرمود شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است که این الخاص فهم کنند اما عام فهم نکنند اصل درین باب آنست که هر جراحتی را که بند بر بندی اگر وی یکبار دررا
تر دارد و یکوقت نماز و برا حکم اصحا بود و اگر دو تا بند را تر دارد در یکوقت نماز و برا حکم صاحب جرح سایل بود و صاحب پرده را
نیز همین حکم است که یاد کردیم در حق صاحب جرح سایل یعنی اگر یکتا پرده تر دارد حکم اصحا بود و اگر دو تا پرده تر دارد
در یکوقت نماز و برا حکم مستحاضه بود طهارت صاحب جرح ناقص است یا کامل بقول شافعی ناقص است یکفریضه تواند
دارد و سنت تبع وی بقول علما ما رحمهم الله کامل است از اول وقت تا آخر وقت قضا اداء و سنت و تطوع گذارد روا بود
امامت کند بهم حالات خود دارد **مسئله** طهارت صاحب جرح سایل با در آمدن وقت شکسته شود یا
بیرون رفتن وقت بقول زفر رحمه الله با در آمدن وقت و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله

رفتن وقت بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه باید ز آمدن وقت دیگر بیرون آمدن وقت و فایده این خلاف جائی پدید آید
که صاحب جرح سایل نماز بامداد گذارد با طهارت ناقص آفتاب برآمد با همان طهارت نماز ضحی میگذارد بقول زفر رح نماز روا
بود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا نبود اما اگر صاحب جرح سایل طهارت سازد از برای نماز ضحی یا وقت نماز پیشین در آمد با همان
طهارت پیشین گذارد بقول ابو حنیفه و محمد رح روا بود و بقول ابو یوسف و زفر روا نبود و اگر طهارت ساخت از برای نماز عید
یا وقت نماز پیشین اندر آمد بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد بر قول ابو یوسف و زفر رحمهم الله روا نبود اما بعضی گفته اند که
قیاس قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله روا نبود از برای آنکه نماز عید را وقتی علاحده است اما ظاهر روایت آنست که نماز روا بود از برای آنکه
اگر حکمی که نماز ضحی راست نماز عید را نیز همان بود از آنکه نماز ضحی را طهارت میسازد بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد روا بود پس
نماز عید نیز همچنین بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین چون منقطع شد باز طهارت
ساخت وقت نماز دیگر اندر آمد و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر میگذارد در روایت زیادات ظاهر روایت
آنست که روا بود و عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که روا نبود از برای آنکه طهارت صاحب جرح سایل با آمدن وقت تباه
میشود یا به بیرون رفتن وقت و اینجا وقت بیرون رفت و وقتی اندر آمد اما ظاهر روایت آنست که روا بود از برای آنکه تو
نوشدن طهارت تباه شود که ناقص بود و این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی
ابن ابان رحمة الله گفته است که وی را نماز نیست طهارت سازد و نماز را از سر گیرد اما ظاهر روایت آنست که سازد و نماز بنا کند
روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین خون منقطع شد
باز طهارت ساخت وقت نماز دیگر اندر آمد و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع
کرد باتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد در میان نماز جراحت وی سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته
است که بگذارد و نماز تمام کند ظاهر روایت آنست که طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند بنا بر اصل است که
وی این نماز دیگر را بطهارت نماز پیشین میگذارد و یا بطهارت نماز دیگر عیسی ابن ابان رح گفته است
که بطهارت نماز دیگر اما ظاهر روایت آنست که بطهارت نماز پیشین میگذارد از برای آنکه طهارت نماز پیشین
وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است **مسئله** صاحب جرح سایل را
در میان نماز وقت نو شد اگر بطهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد
و اگر بر طهارت کامل است عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر
همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم
بود اما ظاهر روایت آنست که نماز روا بود که بوقت نوشدن طهارت تباه شود که آن طهارت ناقص بود و این
طهارت کامل است اگر بگذرد و نماز بگذرد و نماز تمام کند و در میان نماز جراحت سیلان شود عیسی ابن ابان

رحمة الله علیه گفته است که وقت نوشدن نماز بنا شود و طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نماز نیست اما ظاهر روایت
آنست که طهارت سازد و بران نماز بنا کند **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین میگذارد و با طهارت ناقص هم در وقت
نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت نساخت تا وقت گذشت و آن نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت
و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که بر گردد و نماز تمام کند و
ظاهر روایه آنست که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حدث است طهارت از حدث جراحت
جراحت را سود ندارد تا اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حدث را در میان نماز جراحت شد طهارت سازد و بر نماز
بنا کند و اگر طهارت ساخت از برای جراحت او در میان نماز حدث رسیدش طهارت سازد و بر نماز بنا کند که طهارت حدث
جراحت را سود ندارد و طهارت جراحت حدث را سود ندارد و این نیز همان حکم دارد اما در جامع الکبیر نیست که بر
گذرد و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارت سازد از برای یکی جراحت را در میان نماز جراحت دیگر سیلان شود طهارت
سازد و بران نماز بنا کند و محمد حسن رحمة الله علیه این مسئله را در خون بینی نهاده است اما اگر طهارت سازد از برای دو
جراحت را در میان نماز از یکی خون منقطع شد محمد رحمة الله گفته است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد که این بنا فی
[illegible] شود در راه بود اما ظاهر روایه آنست که بر گردد و نماز تمام کند که به نشده است الطریق اولی بود که این چه است
مسئله صاحب جرح سایل نماز پیشین میگذارد و با طهارت ناقص هم در میان نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت
نساخت و بر گذشت و آن نماز را تمام کرد و وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت و نماز دیگر گذارد و اگر پیش از فرو
رفتن آفتاب جراحت سیلان شود بر وی نماز پیش روا بود و اگر بعد از فرو رفتن آفتاب سیلان شود نماز پیشین را باز گذارد
و نماز دیگر پیش روا بود اما اگر نماز پیشین تمام کرد آنگاه خون منقطع شد اگر پیش از فرو رفتن یا بعد از فرو رفتن آفتاب
جراحت سیلان شود بر وی نماز وی روا بود اشکال آنکه در مسئله اول نماز پیشین را باز میگذارد و اینجا چرا باز نگذارد
جواب آنست که در مسئله اول در میان نماز خون منقطع شده است یکوقت کامل بر وی گذشته و جراحت سیلان شود
وی حکم اصحا گرفت از آن وقت خون منقطع شدن وی پس بعضی از نماز را با طهارت ناقص گذارده است باز گذارد
اما در مسئله دوم نماز تمام کرده است آنگاه خون منقطع شده است اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن
آفتاب جراحت سیلان شود بر وی نماز روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد
باید که طهارت باز سازد و اگر طهارت باز نساخت و بهمان طهارت نماز پیشین گذارد آن نماز وی موقوف بود اگر
نماز دیگر را سیلان شود نماز پیشین روا بود اگر نماز دیگر را جراحت سیلان نشود طهارت سازد و نماز پیشین را باز گذارد
و هر کجا که چنین افتد که بعد از طهارت پیش از تحریمه خون منقطع شود نماز باید طهارت ساختن تا اگر در میان حدث رسد تواند که
بران نماز بنا کند و اگر اصحی مری افتدا کند اقتدا وی درست آید اگر طهارت باز نساخت و نماز شروع کرد اصحی بوی اقتدا کرد درست آید

واگر ویرا در میان نماز جراحت سیلان شود نماز وی روا بود وان اینجی را نماز تباه شود اما اگر نماز تمام کرد واین
جراحت سیلان شود نماز بر دو روا بود **مسئله** اگر اول وقت مسئلۀ صاحب جراحت بود و نماز کند در طهارت تا نیم
با آخر وقت خون منقطع شد طهارت سازد وان نماز باز گذارد واگر آخر وقت صاحب جرح بود طهارت ساخت وان نماز
وقت نو شدن خون منقطع شد خواجه امام فخر زاهد رحمة الله گفته است که بروی چیزی نبود که وی بر فتوی …
شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته که طهارت سازد وان نماز را باز گذارد زیرای انکه آن نماز یکوقت کامل
باید تا در حکم صاحب جرح سایل شود واینجا یکوقت کامل نشده پس وی حکم اصحا دارد و نماز را با طهارة ناقص
گذارده است وان نماز را باز گذارد **باب** بست یکم در میان پرده نهادن پرده بر سه نوع است فرض است
واجب است وسنت اگر زن تر فرج بود چنانکه بی پرده بقاء طهارة نیابد پرده نهادن بروی فرض بود واگر زن
بود که یکوقت نماز بی پرده بقاء طهارة یابد ویکوقت نماز بی پرده نهادن بقاء طهارة نمی یابد پرده نهادن
بروی واجب بود واگر زن خشک فرج بود وبی پرده بقاء طهارة بیابد پرده نهادن بروی سنت بود
سنت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها **مسئله** محل پرده سه است خارج است و بین الداخل
والداخل وبعضی می چنان بود که لب و دندان و حلق و پرده کجا نهد که اولیتر آن بود خواجه محمد مسلم بلخی رحمة الله گفته
که داخل نهادن اولیتر بود اما ظاهر روایت آنست که اگر بخارج بقاء طهارة می یابد بین الداخل والخارج نبرد واگر بین
الداخل والخارج بقاء طهارة می یابد بداخل نبرد واگر بداخل بقاء طهارة یابد وی حکم صاحب جرح دارد برای هر وقت
نمازی طهارة سازد ونماز گذارد **مسئله** پرده نهادن خارج چون نماید بیشتر بر دو زیان ندارد واگر …
یا بیفتاد اگر خشک است طهارة باقی بود واگر تر است طهارة تباه شود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج تر
نماید بیشتر بر دو زیان ندارد واگر پرده بر دارد یا بیفتد بر فور بر داشت اگر تر است طهارة تباه شود واگر خشک بود طهارة
باقی بود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج داخل تر است وخارج خشک طهارة باقی بود اما هر چند که تری از
داخل بخارج سرایت کند طهارة تباه شود **مسئله** پرده نهاده شد بین الداخل والخارج ساعتی برآمد پرده بیفتاد اگر
تر بود طهارة تباه شود یا جماع اگر خشک بود ابو جعفر رحمة الله گفته است که طهارة باقی بود اما ظاهر روایت آنست که طهارة تباه
شود از برای انکه خرقه را خاصیتی است که نم بخود گیرد و باز بحرارت اندام خشک شود بدین معنی طهارة تباه شود و پرده پلید بود که
موضع مخصوص بنجاست ظاهر شده است اگر با طهارة است پرده نهاد طهارة تباه شود یا نی بقول شافعی رحمة الله طهارة
تباه شود که وی بسودن اندام را حدث دارد وبقول علماء ما رحمهم الله جواب بر تفصیل است اگر تری با انگشت وی سرایت کند
طهارة تباه شود واگر سرایت نکرده باشد تباه نشود **مسئله** اگر زن پرده نهاد چون بر داشت بر پرده آب منی دید
اگر از خواب بر خاسته است غسل واجب آید واگر نخفته بود غسل واجب نیاید باید دانستن که هیچ دو …

یکی فرج ظاهر دوم فرج باطن فرج ظاهر را حکم نیست که بوقت غسل شستن آن فریضه بود به پهلوی کفه شست
چپ و در فرج باطن حکم اینست و موضع بکارت در میان دو فرج است اما آن قسم که هم در کام نهند طهارت تباه
نشود تا تری بفرج بیرون نرسد و حجاب حق پرده مردان همین است **مسئله** اگر بکری بی پرده نقا طهارة نمی باید
خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که میان داخل و خارج نهند باید که نماز ابر حال خود گواه کنند تا روزی که حاجت
آید حجت بود پرده نهند تا به بقاء طهارة نماز کند او و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که نباید که بسبب در
نهادن بکارت وی زایل شود و وی آن ساعت نماز را نیابد که بران حال گواهی دهند وی پیش خصم خود خجل گرد
و برا حکم صاحب جرح داریم تا بر وقت نمازی طهارة میسازد و نماز میگذارد تا آنگاه که صحت یابد چه بکارت حق عبد
است و عبادت حق حق و شریعت حق عبد را مقدم دارد بر حق حق بامر حق **مسئله** روزه دار اگر پرده نهاد و در
رفت روزه تباه شود یا نه اگر پرده را غایب کند چنانکه بجستن حاجت آید روزه تباه اما قضا واجب شود
کفارت نه اما اگر ریشه بران پرده بسته بود و آن رشته ظاهر است میتواند که پرده را بجای خود باز آرد روزه
تباه نشود و محمد حسن رحمه الله در کتاب صوم خود آورده است که اگر روزه دار گوشت پاره را رشته بر بندد و سر
رشته را بگیرد و آن گوشت پاره را فرو خورد و آن گوشت بمعده وی رسد چون آن رشته را بکشند و آن گوشت
را بر آرد روزه تباه نشود و این نیز همان حکم دارد چه فرق بود میان آنکه گوشت را فرو خورد و باز بر آرد و میان
آنکه زن پرده را غایب کند در بجای خود باز آرد **مسئله** اگر روزه دار پرده نهاد و غایب شد و یا حقنه بحث یا جماع
روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارة نی و با جماع غسل واجب نشود و اگر با طهارة بود طهارة تباه شود و لیکن
اگر حقنه تر بود طهارة تباه شود و اگر حقنه خشک بود طهارة باقی بود و اگر زن از گرمابه بر آمد پرده می نهد و با طهارة است
بعد از آن پرده می نهد اگر تر مزاج است اتفاق طهارة تباه شود و اگر خشک مزاج است بر قول شافعی رح طهارة
تباه شود و بر قول علما رحمهم الله طهارة تباه نشود **مسئله** اگر مسلمانی را در خصیه سنگ بود از آنجا بیرون
آورده بول از راه مثانه از آنجا سرایت کند تا سیلان نشود طهارة تباه نشود بر خلاف آنکه مسلمانی را در اندام
نهان جراحتی بود خون یا ریم از آن سرایت میکند بسر اندام هر چه اندک ظاهر شود طهارة تباه شود که از آن موضع
خون و ریم سرایت میکند از نجاست اندک خالی نبود یعنی بول و از آن موضع هر چه اندک بول ظاهر شود طهارة تباه شود والله اعلم **باب**
بیست سیوم در بیان حیض مشروع است بآیة و اخبار و اجماع امت و رسول علیه السلام فرموده است که ثلثان دین تان از عایشه طلب کنید مراد
از آن احکام حیض است و رسول علیه الصلوة والسلام نیز بنبوة دانست که زنان شرم دارند از وی سوال کردند بدین سبب اشارة بمادر مومنان
عایشه صدیقه رضی الله عنها کرد تا از وی دانسته سوال کنند تا در دین فقیه شوند بدانکه آموختن علم حیض فریضه است هم بر مرد هم بر زن باجماع و
بیع علمی بد حیثیة تعلق ندارد الا احکام حیض قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة معنی این آیه ...

ن آدمیان گرویده و کردن او و یکتائی خدای عزوجل و برسالت انبیا تا بدارید تن خود را و اهل خود را از آتش
دوزخ که افروزنده او سنگ است و آدمی و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت هر امیر را سوال کنند از رعیت
وی و مرد را از پسر و برادر و زن خویش خواجه ابوالحسن ستغنی رحمة الله در کتاب حیض آورده است که فردا قیامت
استاد و صد فرا یک زن بود و در عتاب وی چهار مرد در سوال آیند چنانچه شوی و پدر و برادر و پسر که این زن چیز
پیش ایشان نتواند آموختن از پیش ایشان نتواند احکام مسائل آموختن باز مرد بود که ویرا مادر و خواهر و دختر
و عیالان از منکوحات باشند و هر که با ایشان باشند چنانکه بمونت دنیا در ذمه وی لازم بود آموختن احکام آخرت نیز بر وی
لازم بود از برای آنکه زنی باشد که در آلایش بود و لیکن حکم پاکان ثابت شد و باشد عبادت ماند که کارش و ر
بسیار زن بود که آن را آلایش نبیند و لیکن حیض بود و شوی گرد فراش گردد و فرزند بر فراش فاسد آید پس آموختن
احکام حیض فریضه است هم بر مرد و هم بر زن تا زن وقت عبادت داند و مرد وقت فراش و هم خواجه ابوالحسن ستغنی رحمة الله
گفته است که حیض در ایشان نه از آنست عیب لیکن از برای آنکه اگر عیب بودی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام حیض
نبودی و هر زنی که او حیض بود و از اهل حمل بود و هر زنی که اهل حمل بود محل مباهات رسول علیه السلام بود **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط حتی السقط رسول علیه السلام فرموده است
که نکاح کنید تا فرزند تولد شود تا بسیار گردید که من بقیامت مباهات کنم به بسیاری امت اگرچه هم آن سقط باطل شده باشد
و خواجه ابوالحسن ستغنی گفته است که این حیض در ایشان از حکمت الهی است از برای آنکه ایشان ضعیف باشند
عقل چنانکه ایشان را از عبادت خداوند عزوجل ملالت افزاید خداوند عزوجل از برای روزی چند در سیلان
در ایشان نهاد و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیاسایند تا ایشان را ملالت نیفزاید
و دیگر مرد را مباشرت بسیار سبب نقصان عقل است و سمع و بصر خداوند عزوجل از برای روزی چند دم سیلان
در ایشان نهاد و بسبب آن صحبت بر ایشان حرام گردانید تا چون زن شایسته مصلی شود مصلی آید و مرد شایسته
فراش شود و بفراش آید در میان ایشان الفتی زیاده آید بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است
قوله تعالی لئن شکرتم لأزیدنکم و مزید نعمت آن بود که خداوند عزوجل ایشان را فرزندی دهد که خداوند عزوجل را بیگانگی
بشناسند و بوحدانیت یاد کنند و هم خواجه ابوالحسن ستغنی رحمة الله گفته است که دیگر حکمت ایشان آنست که کار ایشان
با آتش باشد و حرارت بر ایشان غالب باشد و هر ماهی ایشان را بمونت فصد و حجامت حاجت آید خداوند عزوجل هر ماهی
چند دم سیلان در ایشان نهاد و سبب آن مونت فصد و حجامت از ایشان برگرفت تا ایشان را دست کس نامحرمی نباید از کشیدن
و نخستین کسی که حیض دید از مردمان حوا رضی الله عنها چون از آن درخت منهی تناول کرد و در آن حالت بدید و آن اثر در فرزندان

وی باقی باند تا بقیامت اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این لفظ نشاید گفتن که رجوعی ادر خود طعن کرده باشیم
و دیگر آنکه خداوند عز و جل یکبار دیگر را نگیرد **قوله تعالی** ولا تزر وازرة وزر اخری ما ایمان میداریم بدان رخت
اما ما را با کیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجه ابو نصر ماتریدی رحمة الله علیه گفته است که ما ایمان میداریم بجمله
پیغامبران اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ما را با کیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت
نیست در عرب جنسی نام لونی بود که از چیزی پدید آید همچنان از خار درخت مغیلان صمغ پدید آید عرب گویند حاضت الشجرة
و در دیار ما از درخت توت و سیب و زرد آلو و سلم خون پدید آید عرب گوید حاضت الشجرة و از خرگوش لونی پدید آید
چنانکه از زنان عرب گویند حاضت الارنب و محمد حسن رحمة الله در کتاب صلوة این حکایت آورده است که روزی اعرابی
نزدیک رسول علیه الصلوة آمد خرگوش بریان هدیه آورده بود که رسول علیه الصلوة والسلام عذر قبول کرد خواست
تا پاره از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لونی پدید می آید چنانکه از زنان رسول علیه السلام فرمود
لیس بشیء یعنی الخبر نیست آنگاه رسول علیه السلام از زنده را گفت بنشین تا اخوری اعرابی گفت یا رسول الله من روزه
میدارم رسول علیه السلام گفت چه روزه میداری اعرابی گفت اول ماه و آخر ماه رسول گفت کجائی از روزه
من و از روزه برادرم داود پیغامبر علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه داود علیه السلام
کدام رسول علیه السلام فرمود که روزه داود علیه السلام آن بوده است که یکروز خوردی و یکروز روزه داشتی یا دو روز
خوردی و دو روز روزه داشتی و روزه من روزه ایام بیض است و دیگر آن است که گفت بنشین تا بخور تا ترا روزه
بیاموزم که پیوسته روزه دار باشی گفت یا رسول الله آن کدام روزه است که من پیوسته روزه دار باشم رسول
علیه السلام گفت آن روزه ایام بیض است و آنگاه رسول علیه السلام از آن خرگوش تناول کرد و از آن یاران هم
کرد و این حدیث فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الهدایا مشترک ما را معلوم آمد که چون چیزی خورد لی
درمیان جماعتی باشند همه را از آن نصیب بود و دارنده را نیز نصیب باید کردن و از مده اگر بخورد باکی نبود و از برای
آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آن اعرابی را تکلیف بکرد بگشادن روزه و در نفل شرط است و بار رجوع نباید کردن
قال النبی علیه الصلوة والسلام العائد فی هبته کالعائد فی قیئه رسول علیه السلام فرموده است که اگر کسی شیئی خود را رجوع کند چنان
بود که قی ورده را باز خورد روزه ایام بیض سنت است یعنی بو صلوة الله علیهم اجمعین چون آدم علیه السلام را از بهشت بدنیا آوردند تنش از گرد
غبار گرفت چنانکه شیخ الاسلام علی سجاسی رح میگوید از جبه غبار گرفت تن او را جبرئیل علیه السلام آمد گفت امروز روزه وار دان
روز سیزدهم ماه بود در روزه داشت خداوند عز و جل دو دانگ اعضاء او را از گرد و غبار دنیا پاک کرد آنگاه روز چهاردهم آمد گفت امروز نیز روزه
دار روزه داشت خداوند عز و جل چهار دانگ اعضاء او را پاک کرد و آنگاه از غبار دنیا روز پانزدهم آمد گفت امروز هم روزه دار روزه داشت خداوند عز و جل
کل اعضاء او را از گرد و غبار دنیا پاک کرد و اکنون چون معصوم مرسل این سه روز روزه میداشت خداوند عز و جل تن او را از گرد و غبار دنیا پاک میکرد

بنده مومن جاهل گنهکار اگر این سه روز روزه دارد خداوند عز و جل وی را از گناهان پاک گرداند هیچ عجب نبود و در تعریف
حیض نام لون بود که از زنان پدید آید از موضع مخصوص بوقتی معلوم و بعد وی تمام اما در اقل و اکثر وی علما را اختلاف
است سعید بن مسیب رضی الله عنه گفته است که هرچه اندک حیض بود وی کوتاه است که کسی علم حیض را از من نداند
و مالک رحمه الله گفته است که یک ساعت حیض بود و وی قیاس کرده است بنفاس و بقول شافعی گفته کمترش یک شبانروز
و میانه هفت شبانروز و بیشترش پانزده شبانروز و از ابراهیم نخعی رحمه الله دو روایت است به یک روایت هفت شبانروز
و به دیگر روایت قیاس کرده است بخویشاوندان پدرش حسن زیاد از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که سه روز و دو
شب مراد از وی سه شبانروز است و بقول ابو یوسف رحمه الله سه شبانروز و کمتر که و دو هم شبانروز و بیشتر که هم
بیشتر را حکم کل است دلیل آنکه اگر آب بر نجاست میگذرد و آب نجس بود و اگر غالب نجاست میکند را اینک بیشتر را
حکم کل است اعضا اگر پوشیدن وی در نماز فریضه است بیشتر از وی کشاده شود وی رکن همچنان نماز گذارد
روا نی نماز را باز دارد اینک بیشتر وی را حکم کل است اگر بیشتر از روز گذشته باشد نیت روزه کند در
نیاید اینک بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** قربانی را اگر بیشتر از گوش یا بیشتر از چشم با نقصان بود قربانی را نشاید اینک
بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** جزیه گذارد بیشتر از سال بیمار بود جزیه از ذمه وی ساقط شود اینک بیشتر وی را حکم کل است
مسئله فرزند بیشتر از مادر پدید آید حکم نفاس دارد اینک بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** کشته با مردار آمیخته بود اگر
غالب کشته بود تحری جایز بود بقول علما رحمهم الله اینک بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** اگر در معرکه گاه کافران با
مومنان کشته شده اند اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان مومنان دفن کنند اینک
بیشتر وی را حکم کل است **قال** النبی صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم بشهادت ان لا اله الا الله و اتفاق است
که آن وقت که ایشان را تلقین میکنند ایشان هنوز زنده اند و لیکن نزدیک است بمردن رسول علیه السلام
ایشان را مرده فرمود پس معلوم شد که هر کاری که نزدیک بود به تمامی وی حکم تمامی دارد و درین همه صورتها این بیشتر
است وی را حکم کل است اما ابوحنیفه و محمد رحمهم الله گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون اینجا احکام ثابت
می باید کردن و آن گذشتن عده است و فرض ساقط می باید کردن و آن ترک عبادت است نی بر بیشتر حکم کل است
دلیل برین مسایل نجاست غلیظ نزدیک است که زیاده دیری شود و لیکن هنوز نشده است با وی نماز
روا بود اگرچه قی وی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آرد و بر اعضا وی و بالا
موی خشک ماند از عهده جنابت بیرون نیاید اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اگر نجاست خفیفه نزدیک است که کثیر فاحش شود و
لیکن هنوز نشده است با وی نماز روا بود اگرچه بر وی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اعضا اگر شستن
وی در طهارت فریضه است اگر بر آن اعضا موی یا پای مو یک موی خشک ماند طهارت درست نبود نماز روا نبود اینک بیشتر وی را حکم کل

مسئله حوض نزدیک بست که ده در ده شود ولیکن بور نشیده است در وی طهارت و غسل روا نبود واگر نجاست اندک در وی
افتد نجس شود ایننک بیتیر ویرا احکم کل نی مسئله درین حوض کم ده در ده قطره یا خون چکید یا نجاست آن حوض پلید شود
یکبت او کل را بر کیر دا ایننک بیتیر ویرا در شریعت حکم کل نی مسئله حوض است ده در ده در میان وی ستونی برکشیدند کم از ده
شود در وی طهارت سازی روا نبود ایننک بیتیر ویرا احکم در شریعت کل نی مسئله اگر مسلمانی چهار رکعت نماز کذارد و سه رکعت
نماز بجا آورد ولیکن قاعده اخیر بجا نیاورد و نماز وی روا نبود ایننک بیتیر ویرا احکم کل نی مسئله اگر مسلمانی الت دینار زر بود
کم طلا شود وی زکوة واجب نشود و یا دویست درم نقره است کم و انکی زکوة واجب نشود و ایننک بیتیر ویرا احکم کل نی
مسئله اگر نصاب تمام است ولیکن از سال تمام چیزی باقی است وی از آن نصاب چیزی خرج کرد نصاب تمام نماند زکوة از وی
ساقط شود ایننک بیتیر ویرا احکم کل نی مسئله مردی سوکند خورد که امروز همه نانها را خورم بیشتر نانها خورد و روز تمام شد و اندک
نان ماند سوکند مکرر دن آید ایننک بیتیر ویرا احکم کل نی مسئله مردی سوکند خورد که امروز این مال تو بستودیم بیشتر داد اندک
ماند روز تمام شد سوکند بکردن آید ایننک بیتیر ویرا احکم کل نی مسئله مسلمانی کالا خرید کیلی یا کزی یا وزنی از آن کیل و کز و
وزن چیزی کم است قاضی جبر نکند مشتری را به قبض مبیع ایننک بیتیر ویرا احکم کل نی مسئله اگر از کیل و کز و وزن
زیادت بود ولیکن از بها چیزی باقی است قاضی جبر نکند بایع را به تسلیم مبیع ایننک بیتیر ویرا احکم کل نی مسئله مردی با عیال
خود ایلا بست و ایلا بستن آن بود که سوکند خورد که تا چهار ماه با زن خود دخول نکند اگر این سوکند را وفا کند زن بر وی طلاق
شود یک طلاق باین اما اگر از ین چهار ماه چیزی باقی بود که وی را با این زن دخول افتد ایلا باقی نماند ایننک بیتیر ویرا احکم کل نی
اگر سوکند بجا آورده باشد کفارت یمین لازم شود و یمین ساقط شود و اگر سوکند با طلاق خورده باشد اگر سوکند را وفا کند یا
نکند زن را طلاق واقع شود مسئله اگر مردی با حلال خود ظهار بست و ظهار بستن آن بود که زن خود را چنین گوید که سر تو بر
من چون سر مادر من یا پشت تو بر من چون پشت مادر من یا شکم تو بر من چون شکم مادر من یا فرج تو بر من چون فرج مادر
من این لفظ در ابتدا طلاق بوده است اما روزی زنی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شوهر من
مرا چنین گفت رسول علیه السلام فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله بر من ببخشای و رحم کن
من نیز کلان سال ام مرا کسی دیگر نخواهد رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله چنین
مفرمایید که فرزندان خورد دارم رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی از آن زن مسکینک یا رسول الله
همچنین میفرمایید جبرئیل آمد و این آیت آورد قوله تعالی والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من
قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا
فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا اگر این مظاهر را مال نیست تا بنده آزاد کند بروزه کفارت میکند یکی
کم از شصت روز روزه داشت روز شصتم رسید فا در شد یا ویرا با این زن دخول افتاد و آن یک کم

ازشصت روز بار روزه لطوع شود و روزها دی از سر گیرد اینک بیشتر در احکام کلی **مسئله** اگر قتل خطا افتاد چنانکه کسی تیر صید
رها کرد و بر مومنی آمد هلاک شد دیت بر عاقله لازم شود و بروی کفارت واجب شود بنده مومن آزاد کند یا شصت روز پیوسته
روزه دارد اینجا طعام دادن نیامده است و اگر وی را قدرت آزاد کردن بنده نیست بروزه کفارت میکند یکی کم شصت نیفتد
روزه و نخست از روزه شصتم نیت از شب فراموش کرد و آن روزه باطل شود و کفارت از سر افتد اینک بیشتر در احکام کلی
مسئله اگر مسلمان یکروزه از ماه رمضان بر خود تباه کند بمباشرت یا بخوردن و آشامیدن قضا بود و کفارت لازم شود و بنده آزاد
کند و یا شصت روز روزه دارد پیوسته و یا شصت مسکین را طعام دهد تا کفارت ساقط شود اگر در بنده آزاد کردن قادر نباشد
شصت روز پیوسته روزه دارد تا کفارت شود و یک کم شصت روز روزه داشت از شصتم بر بنده قادر شد آن یکم شصت
روزه لطوع شود و بنده که آزاد کند اینک بیشتر در احکام کلی **مسئله** اگر مومنی کفارت ماه رمضان داشت یکروزه روزه از
ماه رمضان بر خود تباه کرده است بمباشرت عمدا [illegible] دارد و بر روزه کفارت میکند یک کم از شصت روز روزه داشت
روز شصتم بر بنده قادر شد آن روزها لطوع شود باید که بنده آزاد کند اینک بیشتر در احکام کلی **مسئله** اگر کسی مسلمانی گواه
داد بر زنی که رجم لازم آید والعیاذ بالله قاضی گواهی ایشان نشنود و بر سر ایشان حد زند اینک بیشتر در احکام کلی بر
ایشان را هشتاد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد ایشان تمام نزده باشد اینک بیشتر در احکام کلی **مسئله** اگر چهار کس گواهی
دهند قاضی گواهی ایشان بشنود و اگر محصن بود سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد تمام نزده باشند
بیشتر در احکام کلی **مسئله** اگر مومنی یک قطره خمر خورد و بر او حد لازم آید هشتاد تازیانه بزنندش اگر یکی کم زنند حد وی نزده
باشند اینک بیشتر در احکام کلی **مسئله** اگر زنی روزه دار است پیشتر از فرو رفتن آفتاب بر او حیض آمد آن روزه وی تمام نبود
اینک بیشتر در احکام کلی **مسئله** طهر زنان پانزده شبانروز است اگر پانزده شبانروز کم از ساعتی هم باشد طهر صحیح درست نبود
اینک بیشتر در احکام کلی در این همه صورتها وانچه بیان آمد بیشتر است در احکام کلی پس معلوم آمد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیاده نی و دلیل بر قول راویان معتبر در کتب روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه و معاذ جبل و ابو امامت
الباهلی و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام احکام حیض بیان میکرد و که کمتر از سه شبانروز
نبود و در بیشتر روایه میکند امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود و
عبد الله عباس و عثمان بن عاص الثقفی رضی الله عنهم اجمعین این شش و اخبار بر ده تن روایه میکنند این حدیث را که
رسول علیه الصلوة والسلام احکام حیض بیان کرد و از سه شبانروز آغاز کرد و بر ده ختم کرد پس معلوم شد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیادتی نه بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی صلی الله علیه وسلم حیض النساء ثلثة ایام خیر الحیض ما کان سبعة و حتی [illegible]

خیر الطهر عبادة سنة ونفاس لوم حیض من اربعین عروة ومعتد [illegible] الصبی من ثدی امه خیر لها من عتق رقبة [illegible]

تشبع الولد من لبن امه خیر لها من اربعین حجة وعمرة وما من امرأة تحیض الا کانت ایام حیضها کفارة لما مضی من ذنوبها

رسول علیه السلام فرموده که چنین زنان را دو نقصان است یکی آنکه چون یکسال یکشب تب زن حامله را از عبادت یکسال و یکروز نفاس ایشان را از حیض بیرون کنند اگر فرزند از پستان مادر مکد و یرا آزادی ثواب باشد که مادر وی بنده آزاد کند و چون فرزند از پستان مادر شیر خورد ویرا آزادی ثواب باشد که جهل حج و جهل عمره آورده و هر زنی که ایام حیض خود بیند کفارت شود و جمله گناهان وی را این حیض ایشان را سبب کفارت گناه آمده و فرزند سبب بشارة الجنة اقل و اکثر حیض بود و گفته اند در اقل و اکثر طهر علما اختلاف است در کمترین شافعی با علما راست است که پانزده شبانروز است عطا رحمة الله گفته است که نوزده شبانروز است که گفته در ماه آید و بیشتر ماه نبود که یکروز کم آید و یک نقصان ماه را باید نهم تا از حیض خبری کم نشود و ابو عصمه معاذ مروزی رحمة الله گفته است که بیشتر طهر را حدی پیدا نیست و بیشتر طهر را در حق نماز مدت پیدا نیست چنانکه مسافر را مدت سفر پیدا نیست در کمتر و بیشتر عادات اختلاف علما است نیز عصمه معاذ المروزی میگوید رحمة الله کمتر و بیشتر حیض را بحدیث پیغامبر صلی الله علیه وسلم و بروایت صحابه رضی الله عنهم دانسته ایم اما در پاکی با حدیث نرسیده است سخنی نمیتوانم گفتن بر قول عبد الله زعفرانی رحمة الله بیست و هفت شبانروز است و در کتاب حیض خواجه امام علی بزدوی رحمة الله آورده است که این قول ابو یوسف است رحمة الله علیهم و در کتاب حیض خواجه امام علی بزدوی رحمة الله از محمد روایة است که پنجاه و هفت شبانروز و در کتاب حیض خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله حاکم جلیل شهید از امام محمد حسن رحمة الله روایة کرده است که دو ماه تمام باید ابو سهل غزالی رحمة الله گفته است که دو ماه کم ساعتی بباید تا نطفه علقه شود و دو ماه خود بباید اما ساعتی کم کردیم تا فاصل شود و در احکام بعضی مشایخ رحمة الله گفته اند چهار ماه کم ساعتی بباید تا جان فرزند آدم در آید و چهار ماه خود بباید اما ساعتی که کم کردیم تا فصل شود و در احکام خواجه امام اجل سرخسی میگوید رحمة الله که ما از روایت حاکم شهید از محمد حسن رحمة الله نیافتیم اقاویل را به او باز کردیم از برای آسانی را و بر قول محمد ابراهیم میدانی رحمة الله شش ماه کم ساعتی و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله است که این اعتبار کند ثمره وی حیاتی باید آید که مستعد ساعتی دیگر است... که حیض را بشاید و طهر طویل باید ... باید که بدین اصحاب را گرداند اختیار مفتی را بود ... الطهارة بر انواع است طهر طویل است و طهر ناقص است و طهر صحیح است و طهر درست و طهر مختلف طهر طویل شش ماه است و این نصف عادت را بشاید و طهر ناقص کم از پانزده شبانروز است باجماع تمامت پاکی نماز گذارد و طهر درست پانزده شبانروز است که فاصل را بشاید میان دو خون و طهر صحیح آنست که صاحب عادت دیگر روز پا نشود طهر مختلف آنست که بعد از طهر و شش ماه تمام پاکی الا اثنین بقول ابو حنیفه رحمة الله تمام پاکی نماز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله شهید بقول ابو یوسف بطریق احتیاط و بقول محمد بطریق بدل ... رنگها ... و سیاه بود حیض است بقول شافعی رحمة الله زرد و تیره نیست سرخ و سیاه باشد و بر قول علما رحمهم الله شش است ... قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است دم الحیض اسود و عبیط محترم اما این از شافعی رحمة الله روایة است و از احتجاج وی روایت است که ایشان علما رحمهم الله

کدام لون حیض شش است سرخ است و سیاه و تیره است و تیرگی و سبزی و زردی به صفت بیند حیض بود شاید بعضی مشایخ
گفته اند که هر رنگ که خاک بود و بعضی گفته اند که هر رنگ کاه و بعضی گفته اند که هر رنگ بوریا و بعضی گفته اند که هر رنگ ابریشم بدان خواجه امام
ابوبکر اسکاف رحمه الله گفته است که هر رنگ ابریشم و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که مراد از ان ابریشم خام است یعنی ابریشم که
رنگ بیرون آن رنگ کرده باشند شیخ علی دقاق رحمه الله گفته است اگر خواب سرخ دیده شود حیض بود و اگر غالب سپیدی باشد حیض نبود
خواجه ابو منصور ماتریدی رحمه الله گفته است که اگر در ایام است و دم تیره باز می بیند و بعد ده حیض رسد حیض بود اما اگر ماقبل ایام بود یا
ما بعد ایام بود حیض نبود. اما ظاهر روایت آنست که این همه لون حیض بود دلیل بر آنکه از ابو منصور محمد بن سلام البلخی رحمه الله سوال
کردند که زنی در ایام حیض سبزی می بیند حیض بود یا نی گفت حیض بود چنان که گیاهی خورده باشد تجربه کردند همچنان آمد پس معلوم
شد که بخوردن غذا لون دم میگردد مسئله اگر کدام سال الوان مختلف می بیند حیض بود یا نی خواجه امام علی بزدوی رحمه
الله گفته است که اگر پیوسته می بیند حیض بود اما اگر اندک پیوسته بیند یا گسسته بیند حیض نبود خواجه امام حسن رحمه الله گفته
است که اگر در ایام بود و بعد حیض رسد حیض بود اما ماقبل ایام بود یا مابعد ایام حیض نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته
است که اگر این مسئله در سوال آید گوئیم که حیض است تا کمتر فراش نگردد که نباید که فرزند بر فراش فاسد آید و اگر زن سوال کند
گوئیم که حیض نیست تا از عبادت باز نه ایستد و در بیکار نشود و اگر این زن معتده بود و حساب عاده ده بیست سه بار همچنین بیند ...
کند روا تر برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا اهل حیض بود یا آیسه اگر اهل حیض بود رسیده حیض بود و اگر آیسه است سه ماه کند در عده ...
بسنده کند اما اگر پنجاه ساله یا کم از پنجاه ساله یا زیاده از پنجاه سال الوان مختلف بیند حیض بود چون بعد حیض رسد اما اگر حکم
ایاس داده اند اکنون حیض نبود سال چند بیند تا حکم ایاس دهند شن قول عبدالله زعفرانی رحمه الله چون پنجاه ساله شود در آن
حکم ایاس دهند در روایت ابو حفص از محمد رحمه الله از پنجاه ساله تا پنجاه و پنج ساله و بر روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله از پنجاه و پنج
سال تا شصت و امروز فتوی بر پنجاه و پنج ساله است و از نصیر بن یحیی رح سوال کردند که سال چند باید تا او را حکم ایاس دهند
گفت هم چند سال ... تجربه کردند سال ... انقطاع ... است اما استادان ... داده اند که ...
طولی ان شش ماه است بعد از شش ماه یا سه ماه دیگر ... عده می کند و بعد ازان اگر الوان مختلف بیند حیض بود اما اگر دم خالص بیند
اگر بعد حیض رسد حیض بود و اگر بعد حیض رسد روایت نوادر است که هم حیض بود و این اختیار خواجه محمد مقاتل رازی است اما
در روایت است که حیض بود و این اختیار خواجه محمد ابراهیم میدانی است و در نوادر ابن سماعه از محمد حسن رحمه الله روایت است که اگر نو
ساله دم خالص بیند و بعد حیض رسد حیض بود فایده این اختلاف جائی پدید آید که تا اگر در عده رجعی بود حق مراجعت باقی بود ...
بر محمد رحمه الله اشکال گفتند چرا همچون تیمم نپنداری که هرگاه تیمم کند آب بیند تیمم وی باطل شود و لیکن نماز گذارده وی را ...
و محمد رحمه الله گفته است که حال این همچو طهارت همچون تیمم است که هرگاه تیمم کرد باید تیمم او باطل شود و این نیز همان حکم دارد
مسئله اعتبار لون حیض ... است ... و این اختلاف جائی پدید آید تا اگر صاحبه ده روزه ...

سپید بود و خشک شده رنگین شد حیض بود و اما اگر تر بود و رنگین بود و چون خشک شود سپید شود حیض نبود تا اگر اول ایام مجتنبان
دید و آخر مجتنبان میدید و در میان آن سپید میدید این همه حیض بود تا اگر درین میانه نماز را گذارده بود آن تمام روا نبود و قضا بر
وی بود و اگر روزه فریضه داشته بود روا نبود و قضا بر وی بود و چون روزه فریضه بود اما اگر روزه تطوع داشته بود در روا بود
و قضا بر وی بود و مجتنبان که با جامه پلید مشروع نماز درست نباید شروع شد حایض در روزه نیز درست نباید والله اعلم **فصل** اگر زن را
دماد و فاسد اگر جامه دوم میدید بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله حیض نبود و خون فاسد بود و اگر در اول ایام بکرد
آلایش دید و دیگر روز نه دید بر قول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون فاسد بود و اگر دم از ده اندر گذرد بر قول
شافعی رحمه الله علیه تا پانزده روز حیض بود در قول علماء ما رحمهم الله زیادت از ده خون فاسد شود و نفاس را دم از چهل در گذرد
بقول شافعی رحمه الله تا شصت روز نفاس بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون از چهل زیادت فاسد بود **مسئله** اعتبار پاکی از
وقت نهادن پرده است و اعتبار حیض از وقت برداشتن پرده فایده این اختلاف جایی پدید آید که زنی در حالت پاکی
کاهلی کرد و نماز خفتن نگذارد و پرده نهاده بود و بامداد پرده برگرفت رنگین بود قضاء این نماز خفتن بر وی بود که ازین خفتن
حکم حیض گرفت و اگر در حالت حیض نماز خفتن پرده نهاده و نماز خفتن نگذارد و بامداد پرده برگرفت سپید بود و قضاء نماز
خفتن بر وی بود که معلوم شد که نماز خفتن را پاک شده است که پرده نیالوده است و محمد رحمه الله حس را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمه الله ظاهر شدن را اعتبار دارند محمد رحمه الله قیاس کرده است بحس حدث تا اگر مسلمانی در نماز حس یابد که از وی ریح
ظاهر شد بعد از فراغ نماز تجربه کند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را باز گذارد و این نیز همان حکم دارد ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله گفته است که آن جا درست و برنا در حکم نیست اما اینجا ایشان را در برابر اینحالت پدید می آید اینجا که
اعتبار ظاهر شدن را بود و دلیل آنکه زنی نزدیک مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد و گفت یا ام المومنین زنیست که در
شب چراغ می نهد و خود را بر روشنایی چراغ تجربه میکند مادر مومنان گفت ما در وقت رسول علیه الصلوة و السلام این
رنج بر خود نه نهادیمی هرگاه که ظاهر شدی بنشستیمی و هرگاه که ظاهر نشدی نماز گذاردیمی پس حکم این عایشه صدیقه
رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده که ثلثان دینتان طلب کنید از عایشه صدیقه و
مراد از ان احکام حیض است وی اعتبار ظاهر شدن را داشت نی حس را پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن را است نه حس را
و محمد رحمه الله در چند مسئله باطن را حکم ظاهر داشته است یکی آنکه اهل محلّه خلال کردن مستحب داشت دیگر آنکه
زنی خواب دید غسل واجب داشت و دیگر آنکه حس را اعتبار داشت فایده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
زنی در عدة اگر طلاق حس یافت بعد از ان که شوی طلاق داد ظاهر شد این حیض از عدة نیابت دارد یا نی بقول محمد
رحمه الله علیه آن حیض از عدة نیابت ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نیابت دارد و اگر کنیزکی اگر
بیع حس یافت در دست مشتری ظاهر شد آن حیض از استبرا نیابت دارد یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف

رحمهم الله نیابت دارد و بر قول محمد رحمة الله نیابت ندارد **مسئله** اگر رفتی در نماز حسن یافت بعد از نماز ظاهر شد بر قول
محمد رحمة الله آن نماز وی روا نبود و بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله روا بود یا زنی که روزه داشت پیش از فرو رفتن آفتاب
حسن یافت بعد از فرو رفتن آفتاب ظاهر شد بر قول محمد رح روزه تباه شود و بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله معتبر بود
زنی محرمه در طواف حسن یافت بعد از طواف ظاهر شد بر قول امام طواف حسن معتبر نبود و بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف معتبر بود
یا دختر نارسیده را بشوی بدهد حسن یافت اجازت دختر شرط بود یا نی بر قول محمد رحمة الله شرط بود و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف
رحمة الله شرط نبود و در این کل مسائل محمد رحمة الله حسن را اعتبار دارد و ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اعتبار ظاهر شدن را
دارند والله اعلم بالصواب

باب بیست و پنجم در احکام عدت

عدت حق شرع است و در وی هیچ تخفیف نیست
وارد و در این احکام عدت سبب از زنی است حکایت آورده اند در بنی اسرائیل مردی بود وفات یافت از وی زنی ماند زن حق
یافت شوی دیگر خواستی پیغمبر را گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین آنکس که من نمی دانم وحی آمد به پیغامبران زنان که
بشارت ده این بنده را باز گرفتن که بنده از بندگان ما را از کبیره باز داشت پس چون این شد این مسئله عدت سبب از زنی شد ما را
معلوم آمد که در این احکام عدت سبب از زنی است عدت بر انواع است عدتی که بماه گذرد و عدتی است که بحیض گذرد و
عدتی است که بحمل گذرد و عدتی است که بموت گذرد عدتی که بحیض گذرد حیض و موت جمع آید عدت نارسیده و آیسه زنی
که هرگز حیض ندیده باشد عدت ایشان بسه ماه گذرد چون آزاد باشند و اگر بنده باشند بیک ماه و نیم گذرد و عدت اهل حیض به دیدن
سه حیض گذرد چون آزاد باشند به دیدن دو حیض گذرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ماه بجریه بذرد
اما حیض نخریده سرود و ام ولد را خواجه آزاد کند یا بموت خواجه آزاد شود و بر قول شافعی رحمة الله بر وی تا استبرا
واجب شود و بر قول علما ما رحمهم الله عدت واجب است عدت اهل حمل بنهادن حمل گذرد که در وی بنده
و آزاد یکسان اند **مسئله** آنیست که شوی برتخته تن شوی و زن در کنار شوی صورت این مسئله چنان
بود که زن حامله باشد شوی وی وفات یافت و زن در زمان حمل سپید عدت وی گذرد حالی که کسی دیگر را
خواهد روا باشد **مسئله** عدت موت بچهار ماه و ده روز گذرد وقتی که آزاد بود و اگر بنده بود دو ماه
و پنج روز گذرد و حیض در وی علت نی **مسئله** تبدیل عدت است که تبدیل عدت آن بود که مردی
زنی خواهد نارسیده و دخول است و طلاق دهد عدت وی بسه ماه گذرد از این سه ماه چیزی باقی بود که اهل
حیض شد عدت وی بسه حیض گذرد و از این سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدت وی بچهار ماه
و ده روز گذرد مجموع عدت شازده ماه و ده روز چیزی کم باید تا عدت وی گذرد و این جایی بود که آزاد بود و اما
اگر بنده بود و نارسیده و شوی وی را بعد از دخول طلاق دهد عدت یک نیم ماه گذرد و از این یک نیم ماه چیزی
باقی بود که اهل حیض شد پس عدت وی بدو حیض گذرد و از این دو حیض چیزی باقی بود که خواجه وی را آزاد کرد

عدة وی بسه حیض گذرد از ین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدة وی بچهار ماه و ده گذرد بابدا
ماه کم بچیز و ز چیزی کم باید تا عدة وی گذرد و این سخن جائی بود که طلاق رجعی بود اما اگر طلاق بائن بود در قول علما ما
رحمهم الله بهمان دو حیض گذرد و بر قول شافعی رحمة الله سه حیض گذرد و تداخل عدة است در مسئله تداخل پذیرد
یانی بقول علماء ما رحمهم الله تداخل پذیرد و بقول شافعی رحمة الله تداخل نپذیرد و صورت مسئله چنان بود که مردی غائب
رود از وی زن ماند بعد از مدتی وی را خبر وفات آوردند وی عدت وفات بداشت و شوی دیگر خواست ازان
آمد شوی اول باز آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را بقضائی قاضی حاجت بود و برزن عدة لازم
شود و بر مرد کابین لازم شود میان نابرده و مثل کابین هرکدام کمتر بود آن لازم شود و بر هر دو سو خانه و جامه
و نفقه لازم نشود از برای آنکه در حق شوی اول ناشزه است و در حق شوی دوم عقد فاسد است عدة آن از
از چه وقت گذرد بر قول زفر رحمة الله از صحبت آخرین و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله از وقت متارکه اما اگر این شوی
اول را اگر اهیت آمد وی نیز طلاق داد اکنون عدة این زن چند بن گذرد بقول شافعی رحمة الله عدة وی تا بطهر
گذرد سه از شوی اول و سه از شوی دوم بر قول علماء ما رحمهم الله بهمان سه حیض عدة وی بگذرد از برای آنکه مراد ازین عدة
فراغ رحم است و این بسه حیض حاصل می آید اگر یکی طهر دیده باشند و نگاه شوی اول طلاق داده است بر قول شافعی رحمه الله
پنج طهر دیگر عدتش بگذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله علیهم بهمان سه حیض چند عدتش بگذرد و اگر دو طهر دیده باشند نگاه شوی
اول طلاق داد بر قول شافعی رحمة الله چهار طهر دیگر چند عدتش گذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله بهمان سه حیض چند عدتش
گذرد اگر سه طهر دیده بود و انگاه شوی اول طلاق داد اکنون سه حیض چند باتفاق عدتش گذرد اگر در میان ایشان
فرزندان شده باشند فرزندان ازان که باشند اگر کم از شش ماه باشد بقول محمد رحمة الله ازان شوی اول بود
اگر شش ماه و یا بیشتر فرزند زاد فرزندان ازان شوی دوم باشند و بقول ابو یوسف رحمة الله هرچه کم دو سال است
ازان شوی اول بود و هرچه دو سال است یا بیشتر ازان شوی دوم بود و در بعضی این نسخها بعکس این آورده اند
یعنی بر قول محمد رحمة الله و بقول ابو یوسف رحمة الله شش ماه و بر قول ابو حنیفه رح اگر ده سال اگر ده سال بر
آمده باشند فرزندان ازان شوی اول بوند بحکم حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام
الولد للفراش وللعاهر الحجر فرزندانش از شوی اول بود که فراش اول است خواجه امام فخر الدین حسام رحمة الله گفته است
که من بسفر ترکستان رفتم در شهری ترکی از من این مسئله سوال کرد من قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من برنجید
چون ازان سفر باز گشتم در نسخه مطالعه میکردم روایت رجوع یافتم از ابو حنیفه رحمة الله دریغ خوردم که این روایت
بمن رسیده بودی تا جواب مران قول گفتمی تا از من نرنجیدی عبد الکریم رح جائی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند
که ازان قول رجوع کرد و گفت که فرزندان شوی دوم بوند در تجنیس گفته است که فتوی بر این قول است مسئله

طلاق فار است یعنی فرار کرنده بود و یعنی فار گریزنده بود و صورت مسئله چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را
یکی طلاق باین داد یا سه طلاق رجعی که حق مراجعت باقی نمانده بود و بقول شافعی رحمة الله آن زن از میراث محروم شود
و بقول علماء ما رحمهم الله از میراث محروم نشود و عدة واجب شود هر کدام که درازتر بود و یا چهار ماه و ده روز یا
که در وی سه حیض بود و یا سه حیض باید که در وی چهار ماه و ده روز گذرد تا اگر سه حیض ببیند لیکن چهار ماه و ده روز نگذشته
باشد بنشیند تا چهار ماه و ده روز شود و اگر چهار ماه و ده روز گذشته باشد و لیکن سه حیض ندیده بود بنشیند تا
سه حیض بود این جایی بود که عدة گذشته باشد که شوی وی وفات یافت اما اگر عدة وی گذشته باشد آنگاه شوی
وفات یافته باشد بقول علماء ما رحمهم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک رحمة الله تا شوی دیگر نخواهد از میراث
محروم نشود و ابو عبید قاسم سلام الکوفی رحمة الله گفته است که اگرچه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود
اما این جایی بود که این زن از اختیار وی طلاق داده بود اما اگر باختیار خود طلاق خواسته بود باجماع از میراث
محروم شود و اگر طلاق وی را بچیزی تعلیق کرده باشد که از آن چاره نبود چنانکه گفته باشد که اگر با مادر و پدر سخن کنی
تو طلاقی یا نماز گذاری تو طلاقی یا نان خوری تو طلاقی یا آب خوری تو طلاق اگر زن این فعلها بوجود آمد طلاق شود و از میراث محروم
نشود اما اگر چیزی باشد که از آن چاره باشد گذر باشد چنانکه گفت اگر روی بنامحرم نمایی یا بمرد بیگانه سخن گویی یا
بی دستوری من از خانه بیرون روی تو طلاقی و مانند اینها چون آن زن آن افعال را در وجود آمد زن طلاق شود و
از میراث محروم شود در عدة بیع و بخشش درست نیاید زیرا که عدة حق شرع است نعت بر با حتی باد که ایشان کم سه که
درست آید اما در سه چیز بیع و بخشش درست نیاید در عدة و در ربا و در زنا درین سه چیز بیع و بخشش درست نیاید استقاط
عدة بقول زفر رحمة الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نیاید و استقاط عدة آن بود که مطلقه ثلثه عدة داشت شوی
دیگر خواست دخول کند و طلاق داد باز همان شوی دوم عقد کرد و باز پیش قبل الدخول طلاق داد بقول زفر رحمة الله
عدة ساقط شود در حال با شوی عقد کند روا بود اما بر قول علماء ثلثه رحمهم الله روا نبود تا عدة این شوی را تمام
ندارد و عدة که واجب آید بعقد صحیح یا بدخول واجب آید یا بموت یا بخلوت و موت و خلوة قائم مقام دخول است اما
حقیقت دخول نیست تا اگر طفل گهواره ای را ولی بشوی داد آن شوی وفات یافت بدیران طفل چهار ماه و ده روز
عدة واجب آید که موت قائم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر
خواست و آن شوی قبل الدخول وفات یافت بران زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود و لیکن بر شوی
اول خود حلال نشود که موت قائم مقام دخول است و لیکن حقیقت دخول نیست یعنی بی حقیقت دخول بی باید تا
بر شوی اول حلال شود مسئله اگر مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر خواست ایشان را خلوت بود و لیکن مس
بشهوت نه قبل المس این زن را طلاق داد و بر این زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از عدة طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست و بر زن عدة واجب شود و بر
مرد کابین و نفقه لازم شود و حق مراجعت باقی نبود اگر درین عدة ویرا طلاق دیگر دهد آن طلاق دیگر واقع نشود و حرمت
مصاهرت ثابت نشود در حق دختران وی در حق مادران که بعقد دختران مادران حرام ابد نشوند اما بعقد مادران دختران حرام
ابد نشوند تا نسایند و اگر این مرد را این زن چهارم بود ویرا تا عدة نگذرد ویرا با زن دیگر خواستن نبود و اگر خواهر ویرا
طلاق داد تا عدة وی نگذرد روا نبود و اگر آن مرد وفات یابد این زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود احتیاطا عقد باطل است
و عقد باطل آنست که مردی یکی از محارم خود را عقد آرد و دخول افتد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را قضا قاضی حاجت نبود
و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر مرد عقر لازم شود و بر زن عدة بود و از هر دو حد ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
بر هر دو حد لازم شود اما اگر مرد زنی را که شوی هست شوی دیگر خواست و دخول افتاد میان ایشان متارکه شود و متارکه
ایشان را قضا قاضی حاجت نبود و اگر مرد میداند این زن را شوی هست در بعضی نسخها آورده است که این هم همان خلاف
مسئلهٔ اول است که بر قول ابو حنیفه از هر دو حد ساقط شود و بر این زن عدة واجب شود و بر مرد عقر و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله بر هر دو حد لازم شود اما ظاهر روایة آنست که درین مسئله بر زن عدة واجب شود و بر مرد
عقر باتفاق از هر دو حد ساقط شود و اشکال آید که این عقد همچنان باطل است که در مسئلهٔ اول بقول ایشان هر دو
حد واجب میشود و درین مسئله چرا حد ساقط میکنند چون این عقد همان است و آن همان فرق آنست که در مسئلهٔ اول
محارم بهیچ سببی بر وی حلال نشود اما این زن بسبب سدی حلال شود و لیکن آنکه آن شوی طلاق دهد عدة دارد
این مرد را خواهد روا بود و این جایی بود که میداند که این محارمه وی است یا این زن را شوی دیگر هست اما اگر نمیداند که
آن زن را شوی دیگر هست یا محرمه است اشکال نیاید در هر دو صورت باتفاق بمجرد دخول میان ایشان متارکه شود و بر زن
عدة واجب و بر مرد عقر و باجماع از هر دو حد ساقط شود اما اگر عقد فاسد بود و دخول افتاد چنانکه از عدة چیزی
باقی بود که عقد کردند با دیگری یا بی گواه عقد کردند این عقد فاسد بود و ایشان را دخول افتاد میان متارکه شود
و متارکه ایشان را قضا قاضی حاجت نبود و بر زن عدة واجب شود و بر مرد کابین میان مهر مثل و مسمای کابین هر کدام
کمتر بود و این جایی بود که حره بالغه بود اما اگر بنده بود یا نارسیده بود میان مهر مثل و مسمای کابین هر کدام بیشتر بود
آن لازم شود از برای آنکه بر مال نارسیده کسی را دست نیست و حق بنده از آن خواجه است **مسئله** اگر عقد فاسد افتاده
است و خلوت صحیح قبل المس متارکه کردند اینجا بر زن عدة واجب نشود و بر مرد کابین زیرا که خلوت صحیح در عقد فاسد همچون خلوت
فاسده است در عقد صحیح **مسئله** اگر کافره از دار حرب بگریخت بدار الاسلام آمد و اسلام آورد بقول ابو حنیفه رحمه الله بر وی
عدة واجب نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عدة واجب شود اما اگر زنی ذمیه اسلام آورده باید که شوی
ویرا اسلام عرض کنند اگر اسلام آرد عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد و تا قاضی

میان ایشان متارکت کند اتفاق بر این زن عده واجب شود واما اگر دمیه اثری و فاسد یافت از طلاق بقول امام ابو
حنیفه رحمة الله عده واجب نشود و مال شوهر خواهد رو ابرود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عده واجب شود مسئله
صحبت ملک سبب حلال نیست و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست اتفاق و صحبت عقد فاسد سبب حلال اتفاق
و عقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است اتفاق و عقد صحیح و صحبت ناقص سبب حلال است یا این مسئله صحابت میان
مهاجران و انصاریان جواب قول مهاجر است که حلال شود و شرح این مسائل بالتفصیل گفته آمد والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب **فصل** در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد بعد از مدت میگوید که مراجعت کردم و زن
میگوید که عده مرا گذشته قول قول که بود هر که پیش گوید قول قول آنکس بود و اگر هردو برابر گویند بر قول ابو حنیفه رحمة الله
قول زن بود و بر قول صاحبین رحمة الله قول قول مرد بود و چند مدت در چه مقدار باید تا زن را راست گو دارند بر قول
ابو حنیفه رحمة الله شصت روز و پاکی پانزده روزی بود و حیض که ده روزی بود و بر قول ابو یوسف سی و نه روز و پاکی که پانزده روزی
بود و حیض که سه گان روزی بود و اگر مرد بر این زن بنده است طلاق رجعی داد بعد از مدتی میگوید که مراجعت کردم و کنیزک
میگوید که عده من گذشت قول قول که بود هر که پیش گوید قول قول آنکس بود و اگر هردو برابر گویند قول قول
کنیزک بود و خواجه و چنین بر قول ابو حنیفه رحمة الله و بر قول صاحبین قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید تا این کنیزک را
راست گو دارند بر قول ابو حنیفه سی و نه روز یک پاکی که پانزده روزی بود و دو حیض که ده روزی بود و بر قول صاحبین
بیست و یک روز پاکی پانزده روزی و دو حیض که سه گان روزی بود و اگر مردی زن حامله را گفت اگر تو بار نهی طلاقی
این زن بار نهاد و طلاق شد بعد از مدتی مرد میگوید مراجعت کردم و زن میگوید که عده من گذشت قول قول آنکس
بود که پیش گفته بود اگر هر دو برابر گفتند نزد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله قول قول زن بود و نزدیک صاحبین قول مرد
بود و چه مقدار مدت می باید تا زن را راست گو دارند بر قول امام اعظم در روایة حسن بیکرد و پنجصد پانزده و چهل و نفاس
و سه پاکی که پانزده روزی بود و سه حیض که ده گان بود در روایة محمد صد و بیست پنجروز نفاس بود و سه پاکی که پانزده روزی و
سه حیض که ده روزی بود و بر قول حسن بن زیاد هشتاد و پنج روز بیست و پنج نفاس و سه پاکی که پانزده گان و سه حیض و
پنجگان و بر قول ابو یوسف شصت و نه روز یازده روز نفاس و سه پاکی پانزده گان و سه حیض سه گان و بر قول محمد
پنجاه و چهار روز یک ساعت یک ساعت نفاس و سه پاکی پانزده گان و سه حیض سه گان اگر زن بنده است و حامله شوهر گفت
اگر تو بار نهی ترا طلاق هر جوابی که در مسئله اول در است اینجا نیز همان جواب بگردان صورت که هر دو برابر گفتند
بر قول ابو حنیفه رحمة الله قول خواجه بود و کنیزک و نزدیک ابو یوسف و محمد قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید کنیزک را راست گو
دارند نزد ابو حنیفه در روایة حسن هشتاد و پنج بیست و پنج روز نفاس و دو پاکی پانزده گان و دو حیض
ده گان و بر روایة دیگر شصت و پنج روز بیست و پنج روز نفاس و دو پاکی پانزده گان و دو حیض پنج گان و ز

اگر مرد اقرار کند بحرامی زن خود را و زن منکر است طلاق شود و انکار زن اعتبار نیست و اگر بدانست که بر یکدیگر
حرام شده اند عدت وی بروایه کتاب الطلاق از وقت طلاق و بروایه کتاب الاقرار از وقت اقرار و اگر حرام شده
اند بر یکدیگر بشبهه حلال میشوند عدتش نگذرد تا از یکدیگر جدا نشوند هر بار که مباشرت کند عدت از سر افتد و اگر بر یکدیگر
حرام بوده اند همچنان حرام باشند عدت وی نگذرد مگر در گور رود کابین بود مگر در سنگ **فصل** در بیان طلاق مرد را
چهار زن است و هر چهار حامله یک زن را گفت هر گاه تو حمل نهی با نباحات طلاق آنگاه هر چهار زن را همین گفت آن
اول بنهادن حمل طلاق نشود اما انباحاتش هر یکی یک طلاق شوند اگر دوم حمل نهاد بنهادن حمل عدت وی بگذرد
وی و طلاق نشود آن اول طلاق نشده بود به یک طلاق این دوم بگیرد چنانکه سوم حمل نهاد بنهادن حمل عدة وی بگذرد و
طلاق شده است طلاق دیگر نشود آنچهارم سه طلاق شود و آن اول یک طلاق دیگر از سوم بگیرد وی دو طلاق شود چهارم
حمل نهاد بنهادن حمل عدتش بگذرد آن اول یک طلاق دیگر از چهارم نیز بگیرد حاصل اول سه طلاق شود و دوم یکطلاق
و سوم دو طلاق و چهارم سه طلاق **مسئله** مرد را چهار زن است یکی را گفت که اگر امشب بر تو نیایم با نباحات طلاق
حاصل آنکه هر چهار زن را همین گفت اگر بر هر چهار رفت هر چهار طلاق نشود و اگر بر چهار نرفت هر چهار سه طلاق شوند اگر بر یکی
رفت و بر سه نی بر آن یکی که رفت سه طلاق شود و بر آن سه که نرفت بر هر یکی دو طلاق شوند و اگر بر دو رفت و بر دو نی
بر آن دو که رفت هر یکی دو طلاق شوند و بر آن دو که نرفت هر یکی یکطلاق شوند اگر بر سه رفت و بر یکی نی بر آن سه که رفت
هر یکی یکطلاق شوند و بر آن یکی که نرفت هیچ طلاق نشود **مسئله** مرد را چهار زنست یکی را طلاق داد و زن دیگر در آمد وی پرسید
که چه میگوئی این زن دیگر را گفت که ترا با وی شریک کردم زن دیگر نیز در آمد وی پرسید که چه میگوئی گفت ترا با ایشان شریک
کردم و زن چهارم در آمد و همین گفت که ترا با ایشان شریک کردم هر یکی از اینها چند طلاق شوند آن زن اول یکطلاق شود از
برائی آنکه با وی کسی را شریک نکرده است و دوم نیز یکطلاق شود از برای آنکه وی را با یک کس شریک کرده است و سوم دو طلاق
شود از برائی او را با دو کسی شریک کرده است و چهارم سه طلاق شود از برای آنکه او را با سه کس شریک کرده **مسئله**
مرد را چهار زنست هر چهار را زر اسپیت بگرنگ داد هر یکی را یکان یکان داد و گفت که در آب اندازند در آب انداختند گفت
اگر هر یکی از شما سیب خود نیارد شمار و می طلاق اکنون چه کنند باید که همی هر دو هر چهار را بیارد و باز در آب از یکی اگر برد
دان سیب همچنین بیارد حاصل آنکه بنوبت بیارند طلا ایشان فرو نیارند **مسئله** مرد وی مر زن خود را گفت که
هر گاه طلاق من بر تو افتد تو طلاقی هر گاه که طلاق دهد سه طلاق شود **مسئله** مرد را پرسیدند که خبر زن مطلقه داری
اگر بگوید که میدارم مر زن وی طلاق نشود و اگر گوید نی اگر پیش از این زن طلاق بوده باشد این زن وی طلاق نشود
و اگر پیش از این زن دیگر پیش نبوده باشد این زنش طلاق **مسئله** مرد را چهار زن گفت که حلال خدا یا حلال از دو
یا حلال اجماع مسلمانان برای من حرام هر چهار زنش باجماع حرام شوند **مسئله** اگر گفت حلال دو جهان بر من حرام زنش بی [illegible]

سرخسی رحمة الله علیه گوید هر چهار زن حرام شوند یکی از ایشان و این نسبت شیخ الاسلام اجل جمال الدین میگوید که یکی حرام شود
و لایت تعیین مرد را هست از برای آنکه سوگند بر یکی خورده است و وی یکی را مشخص نیست مسئله مردی مر چهار زنست یکی را طلاق
جیتی دا معین مر ایشان را صحبت کرد آن نیز مر صحبت شود مسئله مردی مر چهار زنست یکی را طلاق بائن داد نامعین ولایت تعیین مر او را
بی مرکه او را که خواهد طلاق دهد پیش از آنکه تعیین کردی اگر با یکی مباشرت کرد آن یکی معین شود مر حرامی را مسئله مردی مر چهار زن
یکی را طلاق بائن داد معین و فراموش کرد با هر چهار زن صحبت نه روا بود زیرا که آنکه زن حرام است در میان ایشان باید که چهار
در عهده آرد آنگاه مر چهار صحبت روا بود مسئله مردی مر چهار زنست یکی را سه طلاق داد نامعین ولایت تعیین مر او را بود اگر با سه
مباشرت کند آن یکی معین شود و یا سه طلاق بدان یکی معین شود مر حرامی را یا سه گذشته شود آن یکی معین حرامی را و اگر از ایشان چهار
یکی را سه طلاق داد معین و فراموش کرد در روایت شیخ آنست که آن سه دیگر بیک طلاق دست ندارد و از آنگاه یکان یکان نزد او
عقد آرد و آن آخرین معین شود مر سه طلاق را و در روایت مبسوط آنست که از ایشان بر دو شوهر حلاله خواهد وی معین شود مر حرامی را
با سه مباشرت کند روا بود مسئله مردی را سه زنست یکی را گفت هر گاه ترا طلاق دهم ایشان را نیز طلاق ان دیگر را
گفت حاصل آنکه هر سه را همچنین گفت هر گاه که آن زن اول را طلاق دهد هر کسی یک طلاق شوند چون دوم را طلاق دهد
اول یک شود و دوم و سیوم دو طلاق اگر سیوم طلاق داد اول یک طلاق شود و دوم دو و سیوم سه طلاق شود
مسئله مردی را چهار کنیزک است یکی را آزاد کرد نامعین ولایت مرد را بود و اگر سه را بفروشد آن یکی معین شود آزادی را
و اگر با سه مباشرت کند آن یکی معین شود آزادی را و اگر معین آزاد کرد و فراموش کرد با هر چهار مباشرت کند روا نبود
که یکی آزاد است در میان ایشان اگر هر چهار را در عقد در آرد و با هر چهار دخول کرد روا بود و اگر نعوذ بالله روا نبود که در میان ایشان
یکی آزاد است باید که نزدیک قاضی رود تا قاضی حکم کند یکی را بآزادی دیگر را اگر بفروشد روا بود و اگر مباشرت کند روا بود
مسئله مردی زن خود را گفت اگر ترا امروز مباشرت نکنم از من تو بطلاق این انزال طلاق شود و اگر نخست نیم اگر
مرد را انزال افتاده است طلاق شود و اگر نخست مر انزال افتاده است طلاق نشود مسئله مردی گفت که اگر امروز با تو
مباشرت نکنم زن از وی طلاق اگر پنج وقت نماز نگذارد زن وی طلاق و اگر او در غسل آرد زن از وی طلاق
نماز بامداد بگذارد در وقت و نماز پیشین بگذارد در وقت و نماز دیگر بگذارد در وقت با بعد ادای نماز پیش از فرو رفتن
آفتاب دخول کند و بعد از فرو رفتن غسل آرد و نماز شام و نماز خفتن بگذارد در وقت وی طلاق نشود
مسئله مردی زن خود را سه طلاق داد و این زن بسر وی آمد و عدت داشت و شوهر دیگر کرد و آن شوهر بعد از
وطی طلاق داد پس فرصه شوی پیشین را خواست این زن بیک طلاق زن وی بود یا سه طلاق بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمة الله سه طلاق زن وی بود و محمد رحمة الله بیک طلاق زن وی بود محمد رحمة الله میگوید
که حدیث در سه طلاق است در دو و یک طلاق نی ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهما الله میگویند که آب

بسیار زنان میکنند نجاست اندک طریق بولی بود مسئله زنی است بر شوی سه طلاق است شوی حلاله میکند این
میگوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوم این مرد بشنو میگوید من ترا از برای آن میخواهم تا بر شوی خود
حلال شوی خود حلال شوی این عقد ایشان درست و بر شوی اول خود حلال شود یا نی بقول ابویوسف رحمه
این عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از برا که همچو عقد متعه بود و بقول ابوحنیفه و زفر رحمهما الله روا بود اما
مکروه بود و بقول محمد رحمة الله علیه عقد شوی حلاله روا بود اما بر شوی اول حلال نشود و محمد میگوید رحمة الله که وی شتابی کرد
در بایستی ناشیدن ما او را کسی نخواستی اگر آنکس ما کردی انگاه شوی نشستن نخواستی و ابو دی چنانکه وارث قاتل محروم
از میراث محروم شود او را نیز عقد حلاله روا بود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زن بر شوی سه طلاق است شوی حلاله
هیچ بدل سیدانند اما بزبان میگویند این عقد شان روا بود اگر از شوی حلاله پسر آید با شوی اول حلال شود و نوبهار
نشان بود پس اشکال آید که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده که لعنت بر حلاله کر و حلاله کنا داین حق ایشان نباید حق
کسی آید که گوید من مرا حلاله کن تا بر من حلال شود یا این مرد گوید که من زن ترا از برای آن بکنم تا بر تو حلال شود مسئله زنی بر
شو سه طلاق شده است بی اجازت ولی کسی را میخواهد که هم کفو نیست در مجموع نوادر آورده است که حسن بن زیاد از ابوحنیفه
خالی روایت میکند که عقد شان درست و بر شوی اول حلال نشود مسئله زنی بر شوی سه طلاق است این مرد دست زن را باز
بیداد و صحبت میفتد شاید که این زن این مرد را دارو دهد تا هلاک شود یا نی خواجه ابوالقاسم حکیم میگوید که نشاید دارو دهد
تا هلاک شود و در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابوالحسن عطا بن حمزه و اختیار سید امام ابوشجاع بر آنست
که دارو دهد تا هلاک شود اما قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله میگوید که نشاید دارو دهد تا هلاک شود و وی این مسئله از زنا
مسئله دیگر گرفته است که محمد حسن مسئله گفته است در مبسوط در باب اکراه اگر بادشاه زنی را بزنا اکراه کرد اگر این زن تمکین
کرد بزنا گار نشود بر خلاف آنکه مرد را بزنا اکراه کرد این مرد تمکین کرد بزنا گار شود از برای آنکه تمکین مباشرت فعل نشاید
بسته چون فتنه نشود اکراه نماند لاجرم نشاید از این حسم در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که ...
شجاع را انبرد یک قاضی امام اسبیجابی گفت که سید امام ابوشجاع مرد بزرگ است و استاد من بزرگ تر او قول وی
بزرگ تر بود که نشاید که دارو دهد و در فتاوی خواجه امام محمد سمرقندی آورده است که در مناقب ابوحنیفه رحمة الله عبد الله
بن مبارک از ابوحنیفه رحمة الله روایت کرده که زنی است بر شوی سه طلاق است و آمد و از این زن دست باز میدارد صحبت میفتد
آمد که خود را بقاضی برد یا این شو را دارو دهد تا هلاک شود در آخر کتاب استحسان آورده است دو گواه عدل پیش
زن گواهی دادند که ترا شوی سه طلاق داد این زن شوی خود را بقاضی برد که این شو مرا سه طلاق داده است مرد گفت که من
ندادم این زن را گواه خواستند زن نزدیک گواهان آمد گواهان گذشته شده بودند این زن از گواهان عاجز آمد
این مرد را قاضی سوگند داد این زن را نشاید که این مرد را تمکین کند اگر چه میسر میشود خود را بخرد

واگر چیزی نداد باید که بگریزد اگر ممکن گریختن نیست باید که دار رواش دهد تا مرویش کم شود اگر چنین دارو بیابد دارو دهدش
تا پاک شود اگر گریخت شوی تواند کردن یا نی شمس الائمة الحلوانی رحمة الله میگوید که حکما نتوانند که بخوانند اما فقیه چنین اگر زن
بخواهد مسئله زنی بر شوی سه طلاق است شوی حلاله میخواهد و این شوی حلاله وی مجبوب یا مسح یا خصی است روا بود
اگرچه حمل نپذیرفته است و اگر خصی را خواهد روا بود مسئله اگر غلام نارسیده و شوی حلاله بکند اگر ولی عقد را اجازت کند روا
المولی را حق خواستن بود اما حق آزاد کردن نی باید که بخشد یا فروشد چون بیمین شد یا ملک عقد برخیزد بر شوی حلال شود اما قاضی
نسفی را سوال کردند که زنی بر شوی طلاق است غلام نارسیده کی را خواهد روا بود یا نی گفت روا بود اما خبر از وی الکبر مسئله
زنی بر شوی خود سه طلاق است میترسد که نباید که شوی حلاله مرا رها نکند این زن میگوید که امر من بدست من نهادی هر گه خواهم
دادم عقد درست بود و امر باطل زیرا که امر پیش از عقد است و پیش از عقد امر درست نبود مسئله اگر زن بگوید که زن
خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود تا بیک طلاق یا پنج در آنکشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق
اما چون مجلس دیگر شود امر نماند مسئله اگر زن میگوید که من خود را بتو دادم بدانچه امر من بدست من بود تا بیک طلاق رجعی
خویش کشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما رجعی بود و نتواند که رجعت کند و اگر میگوید که خود را بتو دادم
بآنچه امر من بدست من بود تا هر وقت بخواهم یا پی خود کشاده کنم بیک طلاق یا بی عقد درست بود و امر درست بود اما کابین کرن بر او لازم بود
که مرد بگوید که خود را بمن دادی با آنچه امر بدست تو بود تا هر وقت که خواهی یا خود کشاده کنی بی زیان کابین عقد درست بود و طلاق
شود بی زیان کابین مسئله مردی زن خود را سه طلاق داد و عده وی سه ماه گذرد از پس سه ماه چیزی باقی و دیرا حیض آمد این
حیض آمد که ماند بود و دیرا شوی گذشته شد عده وی چهار ماه و ده روز گذرد اما اینکه گفتم جائی بود که طلاق رجعی بود و اگر طلاق
بائن داد و عده وی بهمان شده گذرد مسئله مردی سوگند خورد هر حلالی که بخواهد بر وی حرام که آن را که بکند انکار
کرد و انگاه زن خواست از زنش طلاق نشود زیرا که یمین شکسته شد برخلاف آن که زن خواست و انگاه انکار کرد
از زنش طلاق نشود اگر نخست گفت که هرگاه که من انکار کنم هر زنی که بخواهد بر وی طلاق اینجا کار کرد و انگاه زن خواست
زنش طلاق نشود باید که زن بخواهد انگاه انکار کند تا زنش طلاق نشود مسئله مردی زن خواست و دیرا خفیه نهاد زن
دیگر آوردند با این صحبت کرد اینجا حد ساقط شود و مردی را که شبهه یافتم برخلاف اگر در اثنی غلط کرد اینجا حد واجب شود از برای
آنکه یاد بود که اندام زن خویش از اندام دیگر شناسد مسئله زنی و مردی مر یکدیگر را خواسته بود و در میان ایشان گواه
نی حد ساقط شود یا نی اگر این زن را شوی نیست باجماع حد ساقط شود و اگر شوی هست بقول ابوحنیفه حد ساقط شود
و بقول ابویوسف و محمد رحمة الله حد واجب شود مسئله مردی با مغنی زنا میکند جماعتی ایشان را دیدند این مرد گفت
خود را باید که کابین بمن داید این زن گفت دادم اینجا حد ساقط شود اما دو کابین واجب شد کابین حد دیگر
کابین عقد مسئله زنی را شوی غائب شد چندین باید که نشیند ابوحنیفه رحمة الله میگوید که صد سال بنشیند

و بعضی مشایخ گفته اند که هشتاد سال صبر کنند بعضی گفته اند که شصت سال بشینند اما بعضی مشایخ گفته اند که بنزدیک قاضی وحاکم

الحکم الیشان را قاضی کند اما امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید که صبر کند تا آنکه بشیند که خبر آیدش که بلای هست که وی را باز خورد

مسئله زنی را شوی غایب شد و دو کس عدل آمدند و گواهی دادند که ترا شوی گذشته شد این زن عدت داشت و شوی

خواست بعد از مدتی شوی حاضر شد پیش از آنکه قاضی تفریق کند ایشان خود تفریق شدند فرزندان که از ان بوند بقول ابو حنیفه

رحمة الله از ان شوی اول بوند **قال** النبی علیه السلام الولد للفراش و بقول ابو یوسف رحمة الله بر چه کم دو سال است

از ان اول بود و بر چه دو سال است و زیادت از ان شوی دوم بود و بقول محمد رحمة الله بر چه کم شش ماه است از ان شوی

اول بود و بر چه زیادت از شش ماه بود از ان شوی دوم بود **مسئله** مردی اقرار کرد که از شش ماه وزن بار وی حرام

هست عدت از ان شش ماه گذرد یا از اکنون که اقرار کرده است روایة کتاب الطلاق آنست که از اکنون شش ماه بگذرد در قول

ابو حنیفه و ابو یوسف است رحمهما الله روایة کتاب الاقرار آنست که این ساعت گذرد که اقرار کرده است و المنقول امام محمد رحمه الله

مسئله مردی دو زن یکبار در یک عقد آرد روا بود و اگر دو زن را یکبار در عقد آورد و هر دو خواهران بودند

امدند این عقد درست نبود از برای آنکه دو خواهر در یک عقد روا نبود و اگر قبل از دخول است ازین هر دو هر کدام را که خواهد

یکی را در عقد آرد روا بود و اگر دخول افتاده است تا عدت بر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد اگر یکی را عدت گذشت

و یکی را این یکی را عدت گذشته است نتواند که در عقد آرد اما آنکه در عدت وی است تواند که وی را در عقد آرد از برای آنکه

عدت وی عقد وی را باز نمیدارد و عقد دیگر از ان باز میدارد همچنانکه یلم ولد را بخواهد از آنکه تا حیضی نبیند نتواند که شوی خواهد

و اگر خواهد در حال عقد آورد روا بود از برای آنکه عدت ای عقد وی را باز نمیدارد اما عقد دیگر از ان باز میدارد همچنانکه زنی را شوی

طلاق داد و زن را حیض دیده بود داشت که عدتم گذشت بیرون آمد کشوی خواست این عقد فاسد بود بر آن جهت که حیض نیامده است

که شوی خواهد تا یک حیض دیگر بگذرد این شوی نه بیند شوی دیگر نتواند که بخواهد اما اگر شوی اول خواهد روا بود از برای آنکه عدت

وی عقد وی را باز نمیدارد و عقد دیگر از ان باز میدارد **مسئله** اگر مردی دو زن را در عقد آورد و منفاوت بود فراموش کرد هر دو

خواهران بیرون آمدند ندانستند که عقد کدام پیش است چه کند باید که بگوید که ازان وی است از وی یک طلاق اگر قبل از دخول است نیم کابین

واجب شود و آنکه نیمه این بگیرد و آنکه نیمی آن بگیرد از برای آنکه از یکی او لمستیست و اگر دخول افتاده است کابین تمام واجب شود و تا عدت

بر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد **مسئله** مردی کنیزک خرید خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با وی صحبت افتاده است او را عقد

روا نبود و اگر با این صحبت افتاده است و با آن یکی همچنین بدارد روا بود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا که یکی را از ملک نا بیرون کند

با یکی صحبت روا نبود و اگر یکی را فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا یکی حیض نه بیند نتواند که با وی صحبت کند اگر این یکی را

ازاد کرد و یا بشوی داد و یا کذشت در حال تواند که با ان صحبت کند **مسئله** مردی زنی خواست خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با

صحبت افتاده است با این کنیزک روا نبود و اگر همچنین هر دو را بدارد روا بود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا یکی را از ملک بیرون کند با آن یکی صحبت روا نبود

و اگر این کنیزک را فروخت یا بخشید یا پسر کرد تا این کنیزک یک حیض نه بیند با آن صحبت روا نبود و اگر آن کنیزک را آزاد کرد یا
بشوی داد یا کدخدا شد در حال تواند که با آن صحبت کند **مسئله** اگر دو برادر دو خواهر در عقد آوردند چنانکه برادر کلان تر خواهر
کلان تر و برادر خوردتر خواهر خوردتر را درین هر دو عکس افتاد چنانکه خواهر کلان تر برادر خوردتر افتاد و خواهر خوردتر برادر
کلانتر چون صحبت افتاد دانستند آنوقت این مسئله از امیرالمؤمنین علی رض سوال کردند فرمودند که برادر کلانتر کابین مهر
و برادر خوردتر فرستد و برادر خوردتر نیز کابین مهر برادر کلانتر فرستد و در وقتی ابوحنیفه رحمه الله این مسئله سوال
کردند ابوحنیفه رحمه الله گفت که هر دو طلاق کنند چون قبل از دخول بود عدت واجب نشود و هر یک زن را در عقد آرد تا کینه در میان
ایشان باقی نماند **مسئله** یکی از زنان کابین چندین از شوی بستاند هر یکی را یک نیم کابین واجب شود و بستاند
هر کابین بیک یک نیمی قبل از دخول طلاق داد و دیگری کابین عقد دوم **مسئله** طلاق بعیب زن است بقول شافعی رحمه الله
بقول علماء ما رحمهم الله جانب زن است اگر زن آزاد بود طلاق وی سه است شوی وی هر که خواهد باشد و اگر بنده است طلاق وی
دو بود و بقول مالک رحمه الله اگر زن و کسی یک بنده است طلاق ایشان دو بود **مسئله** مردی از شهر غایب است زن وی
نفقه قرض میکند درست آید یا نی بقول زفر رحمه الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نیاید که حکم بر غایب بآنی جوابه
قول زفر است رحمه الله والله اعلم **مسئله** محرمات بر انواع است نسب است و رضاع و صهریت نسب چون مادر و دختر و خواهر
و خاله و عمه و برادرزاده و خواهرزاده آنچه صهریت است زن پسر است و زن پدر و مادر عروس و دختر عروس و آنچه رضاع است
مادر شیر و دختر شیر و خواهر شیر و خاله شیر و عمه شیر و برادرزاده شیر و خواهرزاده شیر و زن پسر شیر و زن پدر شیر و مادر عروس شیر
و دختر عروس شیر **مسئله** اگر عمه برادر در عقد آرد اگر مادری و پدری است روا نبود و اگر مادری است روا نبود و اگر خاله
را در عقدی آرد اگر مادر و پدری است یا مادری روا نبود اگر پدری است روا بود **مسئله** اگر مردی دختر کسی را در عقد آرد و زن پدر
در عقد آرد روا بود که عبدالله جعفر دختر امیرالمؤمنین علی را در عقد آورده بود و زن وی را صحابی منع نکردند پس اگر روا نبودی صحابه
ویرا منع کردندی **مسئله** مس حلال با جماع است حرمت مصاهرت ثابت شود و مس حرام بقول شافعی رحمه الله حرمت مصاهرت
ثابت نشود و بقول علماء ما رحمهما الله حرمت مصاهرت ثابت شود **مسئله** بسودن بدن چندین میشاید قیاس است و استحسان قیاس
آنست که هر چند آنکه بساید حرمت مصاهرت ثابت شود و استحسان آنست تا آنگاه که اندام در حرکت نیاید حرمت مصاهرت ثابت نشود
مسئله اگر کسی دست کرد و دیر اندام بحرکت نیاید چنانکه محبوب یا ممسوح یا پیری با زن خوشی آمد آن اعتبار بود **مسئله** اگر بسودن
انزال افتاد حرمت مصاهرت ثابت نشود از برای آنکه داعی که در وی بود آن نماند **مسئله** مردی زن را قبله داد و میگوید که من در
بشهوت ندادم از وی نشنوند حرمت مصاهرت ثابت شود و یانی در اجناس ناطقی آورده است که اگر از وی نشنوند حرمت مصاهرت
ثابت شود و کرده محمد حسن رحمه الله در جامع الکبیر آورده است حرمت مصاهرت بچهار چیز ثابت شود یکی مباشرت دیگر بقبله و سیوم بسودن
چهارم بنظر شهوت که در داخل فرج نگاه کند چون قبله یا مباشرت بر انکار کرد لاجرم از وی نشنوند حرمت مصاهرت ثابت شود

و در عیون آورده است که مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار کنیزک را قبله داد و میگوید من را شهوت نبود اعتماد آن را از وی نشنوند
و خیار از وی باطل شود و این نیز اینجا از وی نشنوند حرمت مصاهره ثابت شود در مجموع نوادر آورده است که بنگرم که کجا قبله داد
اگر بر سر داد یا بر روی یا بر پیشانی انزال از وی نشنوند حرمت مصاهره ثابت نشود و اگر بر دهان داد انزال از وی نشنود حرمت
مصاهره ثابت شود **مسئله** اگر دخترک نارسیده است وی قابل شهوتی نیست خطر آن میدارد که اگر کسی با وی صحبت کند هلاک شود
و همین کار کردند هلاک نشد اینجا حرمت مصاهره ثابت شود یا نی بقول ابو یوسف القاضی رحمة الله حرمت مصاهره ثابت
شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله حرمت مصاهره ثابت نشود فایده این مسئله آنجا پدید آید که این دختر کلان شود او را
شوی داده‌اند و پدر او خسر شد این دختر را این مرد میخواهد روا بود یا نی بقول ابو یوسف روا نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود **فصل رضاع** چندین باید که شیر خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول علماء ما رحمهم الله هر چند اینکه بخورد حکم رضاع ثابت
شود و بقول شافعی تا پنجبار بکر دهد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** مدت چندین می باید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال
و بقول ابو حنیفه دو و نیم سال و بقول امام زفر سه سال حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله میگویند که از شیر مستغنی شود حکم رضاع ثابت
نشود فایده این مسئله آنجا پدید آید که بچه دو ساله شیر خورد و بعد از دو سال شیر کسی دیگر بخورد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
رضاع ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و زفر و حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع ثابت شود **مسئله** اگر دو و نیم سال شیر
خورد و بعد از دو و نیم سال شیر زنی دیگر میخورد بقول علماء ثلثه رحمهم الله حکم رضاع ثابت نشود و اگر سه سال خورد بعد از سه سال
شیر زنی دیگر بخورد بقول علماء ثلثه و زفر رحمة الله علیه حکم رضاع ثابت نشود و بقول حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع
ثابت شود **مسئله** اگر از شیر مستغنی شد بعد از آن از شیر کسی دیگر بخورد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیرخواره را شیر در
بینی ریختند بحلق وی رفت حکم رضاع ثابت شود و اگر از شیر حقنه ریختند حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیرخوار از مرده
شیر خورد حکم رضاع ثابت شود که پیغامبر علیه السلام فرمود که حکم رضاع از خوردن ثابت شود که گوشت بر رویاند و استخوان
از وی قوت گیرد و سخت کند خلاف آنکه با مرده مباشرت کرد اینجا حرمت مصاهره ثابت نشود که اینجا ولد را ممکن نیست
مرد را دو زن شیر دار است و یکی مرد دیگر را دو زن شیرخواره این دو زن شیر دار این مرد آمدند و این دو زن شیرخوار این
مرد را شیر دادند چنانکه یکی زن مر یکی را و دیگر زن مر یکی را مر این دو زنان شیرخواره بر شوی حرام شوند از برای آنکه هر دو
خواهران شوند و این زنان که شیر داده بودند ضامن کابین شوند یا نی ضامن کابین نشوند از برای آنکه هر یکی را فعل تمام
نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی را شیر دادی و یکی را ندادی حرام نشدندی همچنانکه فرزی در یه فضر مت دو زن را در
گفت که هرگاه شما هر دو تن درین سرا بیایند شما طلاق هر دو و درین سرای آمدند هر دو طلاق شوند اما از میراث محروم نشوند
از برای آنکه هر یکی را فعل تمام نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی درآمدی و یکی نی طلاق نیفتادی همچنانکه اینجا طلاق نیفتد
از میراث محروم نشوند اینجا نیز زنان بر شوی حرام شوند اما شیر دهندگان ضامن کابین نشوند چون بسیل از خواهر انسان کی از نقد او بر ایشان لازم

مسئله مرد را دو زنی است زن شیردار است و شیرخواره دارد این زن شیر داد با نافه شیرخواره خود را شیر داد و مرد زن را
شود اگر این شیر ندهد باد شوهر بر او داده است این کردن مرد را لازم شود و اگر این زن بعد از داده است این زن نفس کابین
شود و اگر این زن از نیت عقد داده است ضامن کابین نشود مسئله دو بچه از یکی حیوان شیر می خورند حکم رضاع ثابت
نشود و اگر شیر حیوان با شیر آدمی آمیخته است جنبا غالب و مغلوب را اعتبار است اگر غالب شیر آدمی است و داد و حکم رضاع
ثابت شود و اگر غالب شیر حیوان است حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر دو زن شیر خود را آمیخته یکی بچه را دادند اکنون
حکم رضاع از کدام زن ثابت شود بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله تعالی غالب و مغلوب را اعتبار است غالب شیر هر که بود
حکم رضاع از آن کس ثابت شود و بقول محمد رحمة الله از آن هر دو مسئله زنی شیر خود را جوشید و گرم کرد و در طعام آمیخت
طعام آمیخته و یا نان تر کرده و به بچه داد و حکم رضاع ثابت شود یا نه بقول ابوحنیفه رحمة الله ثابت نشود و بقول ابویوسف
و محمد رحمهما الله حکم رضاع شود مسئله دختر شیرخواره را بنکاح غلام خود داد و ولی و وصی بعد از وی درست
بود این مرد را ام ولد است آمد و این غلام بچه را شیر داد عقد ایشان بر خیزد و حرام ابد شوند از برای آنکه خواهر و برادر شوند
مسئله مردی ام ولد خود را بشیرخواره یکی از اولاد خود نارسیده عقد را اجازت کرد عقد درست بود و ولی را
حق اجازت خواستن بود اما حق رد اگر ولی نخواستن اجازت کرد درست بود و اگر طلاق کند روا نبود تا این نارسیده
بالغ نشود و نتواند که رد کند و اگر آن ام ولد را خواهد آزاد کرد و این ام ولد خود را اختیار کرد خواهد نکاح بکند درست آید
خواهر را نکرد و رفت و شوهری خواست از آن شوهر بچه پیدا شد شیر شد برابر شوی اول حکم رضاع باقی بود و همان شوی اول را شیر
و او بر شوی حق و حرام ابد شود از برای آنکه بمجرد نکاح زن پسران بر پدران حرام ابد شوند مسئله زن با شیر را شوی
طلاق داد و عدت داشت و شوئی خواست بخانه آن شوئی دوم بچه یکی را شیر داد و حکم رضاع از شوی اول ثابت شود یا از
شوی دوم اگر حمل پذیرفته است و نهاد اجماع از شوی دوم و اگر حمل نپذیرفته است و نه نهاد و اجماع از شوی اول
اگر حمل پذیرفت اما نهاد بقول ابوحنیفه رحمة الله از شوی اول و بقول محمد رحمة الله از هر دو و بقول ابویوسف
اگر شیر متغیر شده است از شوی دوم و اگر شیر متغیر نشده است از شوی اول مسئله زن با شیر را شوی طلاق شده
عدت گذشت و شیرخواره یکی را خواست ولی آن شیرخواره این عقد را اجازت کرد درست بود که ولی را حق اجازت بود اما حق
لی این زن پشیمان شد گفت چه کار بود که من کردم چون این زن این بچه را شیر داد عقد نماند میان ایشان این زن پیر و
و شوی دیگر خواست از آن شوی پسر آمد این شوی اول را نخواهد رد و بمجرد عقد زن پسر بر پدر حرام شود مسئله
دو زن شیرخواره میدارد یکی زن اجنبیه آمد و هر دو را شیر داد و هر دو زن حرام شوند مسئله مرد را سه زن شیرخواره
یکی زن اجنبیه آمد و هر سه را شیر داد و حرام شوند یکی زن مسئله مردی چهار زن شیرخواره داشت یکی زن اجنبیه آمد و هر چهار را
بر چهار بر و حرام شوند والله اعلم باب بیست و ششم در بیان استبرا استبرا پاکی از رحم

و بها اعضا و بزرگان جهان گفته اند که هرگاه با اعضا خویش بس آید با دای خویش بس آید تو نیز ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است
که طاعت کار است و معصیت بار و بار گران کار دشوار است و بیاوردن طاعت مرد نیکنام شود و بترک معصیت
نیکمرد شود و بهر جا لهای نیکمردی بنگرد است اگر واجب شود در کنیزک واجب شود و دلیل بر غزو او طاس حنین آورده اند که
رسول علیه السلام از غزوی باز گشته که آن را غزو او طاس گفتندی با فتح و نصرت و غنیمت بسیار فرمود تا میان صحابه
ندا کردند که اینهائی که کنیزکان گرفته اید گرد ایشان مگردید تا آنها که اهل حیض باشند یکی حیض ببینند و آنها که اهل حمل باشند حمل
بنهند و اینها که اهل حیض و حمل نیند یکماه بر ایشان بگذرد و اصل است که ابو یوسف رحمة الله فراغ رحم را اعتبار
دارد و ابوحنیفه و محمد رحمهما الله ثبوت ملک را اعتبار دارند فایده این خلاف جائی پدید آید که مسلمان کنیزکی خرید حبشی
یا از عنین یا از مجبوبی که هر سه بریده یا از صبی یا خود کنیزک که بکر بود یا از زن خرید که وطی تصور نیدارد و بقول ابو یوسف رحمة الله
استبرا واجب نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی استبرا واجب شود **مسئله** اسقاط استبرا روا است و اسقاط شفعه
و اسقاط زکوة اگر زکوة واجب آمده است اجماع است که نشاید و اگر واجب نیامده است بقول ابو یوسف رحمة الله شاید و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نشاید اسقاط شفعه آن بود که مردی ملکی میخرد و همسایه این فروشنده را حق شفعه بود و اگر میخواهد
که بکسی دیگر فروشد و شفعه ساقط کند باید که یک گز زمین معین از املاک خود بخرنده بخشد یا یکی گز زمین بوی بخشد پس باز فروشنده
در آن ملک شریک شود و شفعه ساقط شود و اسقاط زکوة آن بود که مسلمان را نصاب تمام است و از سال چیزی مانده است از آن مال
اندکی برگیرد و خرج کند نصاب تمام نماند زکوة از گردنش ساقط شود و اسقاط استبرا آن بود که مردی کنیزکی میخرد و میخواهد که با او
بر فور دخول کند اگر عرب بیع و باید که نخست وی را در عقد آرد و از آنچه بهای وی بود و مکید نیاری کاوین کند آنگاه بخرد چون
ملک یمین آمد عقد بر افتد و استبرا ساقط شود اما اگر زن آزاد و را در عقد بند کاوین بر سر آزاد او روا نبود و باید که خواجه کنیزک
را بعلی دهد که بدان عرب وی را اعتماد بود که هرگاه که بگوید که این کنیزک را طلاق بده آن عرب وی را استوار طلاق دهد آنگاه
کنیزک را بدین خواجه بفروشد آنکس طلاق دهد استبرا ساقط شود از برای آنکه چون طلاق قبل از دخول بود عدت واجب نیاید
و استبرا نیز ساقط شود و اگر خواجه را بر آن عرب اعتماد نبود باید که چنین گوید این کنیزک را بتو دادم بشرط آنکه امر وی بدست من بود
هرگاه که خواهم پای وی کشاده کنم بیک طلاق باین این عقد درست آید آنگاه بدان خواجه فروشد پای کنیزک را کشاده کند استبرا
ساقط شود **مسئله** مطلقه ثلثه عدت داشت و شوی حلاله میخواهد و می ترسد که مبادا که این شوی مستانه ندی نداده و آن
مرد وی را گفت که امر تو بدست تو نهادم چون را بمن جادی این گفت عادم عقد درست بود و امر باطل بود که امر پیش از عقد
درست بود اما اگر زن گفت که خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود که پای خود را کشایم عقد درست بود و امر درست
موقوف به مجلس تبدیل شود و امر باطل شود و بعضی گفته اند که پای خود کشاده کنم و اگر گوید که خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود
که هرگاه که خواهم پای خود را کشاده کنم این عقد درست بود و امر درست و هرگاه که خواهد پای خود را کشاده کند عقد درست آید اما این طلاق رجعی بود

و در روایت بست سیدواتیه با من و به بکر و اتیه رجعی بود و درست تر آنست که رجعی بود اگر شوی مراجعت کند باز در عقد وی
در آید باید که چنین گوید که خود را بتو دادم بشرطی آنکه کار من بدست من بود هرگاه که بخواهم پای خود را گشاده کنم به یک طلاق
باین این عقد درست بود و امر بدست او بود وقت که خواهد تواند که پای خود گشاده کند روا بود و حق مراجعت باقی نبود و لیکن
کابین بذمه مرد برود هرگاه که بخواهد زن از وی مطالبه کند باید که همچنین گوید که خود را بتو دادم بشرطی آنکه امر من بدست من باشد
هر وقت که بخواهم پای خود را گشاده کنم به یک طلاق باین آنکه مرد اقرار کردن تو حقی بود این عقد درست و این امر بدست او بود هر
وقت که خواهد تواند پای خود گشاده کند و بر مرد اقرار کردن مرد چیزی نبود و این داعی پیش ازین گفت که تا گوینده بحجج نشود و
شنونده ملول نشود که بزرگان چنین گفته اند که کسالت از نصیب حسنت و مسائل از ثواب نی و لجوج را احتمال نی و ملول را وفا نی و
حاضر را رای نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که مسئله با لطیفه باید که مسئله همچون میوه است و لطیفه
همچون برگ اگر همه برگ بود درختان بی برگ مانند و اگر همه میوه بود هیچ برگ نی میوه را آفتاب بسوزد از مسئله چاره نیست و از لطیفه
هم او چون چنان باشد امید نزدیک بود که مرد در عمل آید والله اعلم بالصواب **باب** بیست و ششم در بیان استمتاع در حالت حیض

صحبت حرام است بآیت و اخبار و اجماع امت آیه اینست قوله تعالی ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض
ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله اما خبر اینست **قال** النبی علیه السلام من اتی امرأة
فی حالة الحیض او اتیها بغیر ماتیها او اتی کاهنا فصدقه بما اخبره فقد کفر بما انزل علی محمد علیه السلام خبر آمده است از رسول
علیه السلام که هر که در حالت حیض زن میان حلال خود استمتاع گیرد یا از موضعی که نشاید آمدن بیاید و حلال میدارد یا گفته کاهن
را درست میدارد وی کافر است بر آنچه خدای عزوجل بر محمد علیه السلام فرستاده است کاهن منجم را گویند بیشتری است و جوکی
است و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که حرامی صحبت در حالت حیض همچون حرامی در خمر است و بهای وی همچو
گوشت خوک است و بهای وی همچون می است این جای بود که حیض اتفاقی بود و ما دانی از روی علت نی خون که از فرج زن
آید سه قسم است خون نفاس و خون استحاضه و خون حیض **مسئله** اگر مسلمانی بغلبه شهوت در اثنای حیض واجب شود در فتوی
خواجه امام سرخسی رحمة الله آورده است از دو دینار تا یک دینار صدقه دهد بعضی گفته اند که از یک دینار تا نیم دینار صدقه دهد این
قول شافعی رحمه الله گرفته است و عبدالله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر اول حیض بود چهار من خرما واجب شود که
تصدق کند و اگر آخر حیض بود دو من خرما صدقه بود و خواجه حسن بصری رحمه الله گفته است که بدنه قربانی کند چنانکه گاوی
یا اشتری یا گوسپندی و در حد و از محمد روایت است که مستحق تعزیر شود و شیخ قاضی امام حسن گفته است نی و نه تازیانه
بزنندش چنانکه در شرح سلوک و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله استحسان در سی میکرد و هیچ بیرون آمد که
نزدیکه توبه استغفار خیر و دلیل آنکه اعرابی از ابی بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که من خوابی دیده ام که بول من خون
شده است صدیق رضی الله عنه گفت خواب است التعبیر کنم اگر توبه کنی گفت بلی گفت تا که در حالت حیض صحبت کرده ای بحلال خود گفت

بلی گفت توبه کن گفت توبه کردم پس معلوم شد که توبه و استغفار نیز بر چیزی که از مادون فرجین استمتاع میکرد استغفار بکرد اگر خطر آن
میداد که در زنا افتد محمد رحمه الله گفته است که شاید تا در زنا نه افتد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که نشاید که تعرض کند تا
بود زنی از پاکی خود خبر میدهد قول وی مصدق است بجایی اگر متدینه و مصلحه بود قول وی مصدق بود و اگر متدینه و مصلحه نبود قول
وی مصدق نبود ما متدینه و مصلحه را بچه دانیم اگر دیانت وی امین بود وی متدینه و مصلحه بود و اگر در دیانت وی امین نبود متدینه
نیست قول وی مصدق نیست در حالت حیض فراش جدا نشاید کردن که تشبه باهل کتاب شود و آورده اند که مادر مومنان عایشه
صدیقه رضی الله عنها با رسول علیه السلام آسوده بود در شب ناگاه مادر مومنان پایان فراش رفت رسول علیه السلام فرمود
یا عائشه همانا که ترا حیض آمد گفت بلی یا رسول الله گفت ستر خود بگیر باز آی مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها ستر
بخود گرفت باز بر در بر رسول علیه السلام رفت پس معلوم آمد که فراش جدا نشاید کردن و برهنه نشاید بودن که رسول علیه السلام
با کمال نبوت و اثر عصمت برهنه نبود ما را طریق اولی بود که برهنه نشاید بودن چون از حیض پاک شود روزه را قضا بر وی
لازم آید اما نماز را قضا لازم نیاید این نزدیک شد مادر مومنان آمد و این سوال کرد که یا ام المومنین این چه معنی است که چون از حیض
پاک میشویم نماز را قضا نمیفرمایید و روزه را قضا میفرمایید مادر مومنان عایشه رضی الله عنها گفت انت حروریة همانا که تو از
حروریه گفت بلی و این حروریه قبیله بود از قبائل عرب که زنان از آنجا آمدندی و سوالها کردندی سوالها درست مادر مومنان
عائشه رضی الله عنها گفت ما را رسول علیه السلام همچنین تعلیم کرد اما در وی دو نقطه است یکی آنکه چون مادر مومنان حوا رضی الله عنها
را این عارضه پدید آمد نزدیک آدم علیه السلام آمد با وی مشورت کرد که مرا همچنین حالتی پدید آمد نماز بکنم ام یا نی آدم علیه السلام گفت
صبر کن تا جبرئیل علیه السلام بیاید از وی سوال کنم جبرئیل علیه السلام آمد و سوال کردند گفت نماز بکذارد چون بار دیگر وی را همچنان
پدید آمد ایام روزه بود حوا رضی الله عنها قیاس کرد بر آنکه نماز فریضه است و روزه فریضه چون نماز روا نیست روزه نیز نباید که روا بود
و بی آنکه با آدم علیه السلام مشورت کردی نخورد آنگاه با آدم حکایت کرد آدم علیه السلام گفت صبر کن چون جبرئیل بیاید با وی
مشورت کنم جبرئیل آمد با وی مشورت کردند گفت روزه نبرد روا نبود لیکن از آنجا که بی مشورت ما داشت قضا بر وی آن و این که بی مشورت
ما خورد قضا بر وی بود دیگر روایت آنست که اگر صاحب علت ده روز یا بیست بشود آن ده روز پنجاه نماز از وی فوت شود و
این بیست روز که پاک بود صد نماز وقتی باید که ادا کند و اگر این پنجاه نماز دیگر را قضا فرمایم حرج شود و در دین ما حرج نیست
اما و سال سهل بود روزه قضا کردن و الله اعلم **فصل** در بیان مسایل حیض که خواهد تا آموختن احکام حیض بر وی آسان
شود باید که سنت سخاوت را اقامت کند که محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را تصنیف کرد کنیزکان خرید بعضی ترکی و بعضی رومی و بعضی هندی
و بعضی حبشی و عربی و تازی و ختائی و مزاج هر دیار را معلوم کرد آنگاه کتاب حیض را تصنیف کرد و آن کنیزکان را آزاد کرد خواجه امام
اجل سرخسی رحمه الله تعالی گفته است که این همه کرد تا اختلاف مشایخ با وی یار نشد کتاب حیض تمام نشد چون محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را
بر تصنیف کرد اگر فقیه خواهد تا خداوند عز و جل آموختن احکام حیض بر وی آسان گرداند سنت سخاوت را باید که اقامت کند تا خداوند

وزن بی آموختن احکام حیض بر وی آسان بکرد و اندیشه بو مقام مصطفا و گفت است نگاه بابا ابی شیر آمدی این جا بسیار خواندمی خداوند عزوجل
آن قیم را عنایت کردی و تمیز ایشان ... چون آموختن احکام حیض نیست باید کراین دعا بسیار بخواند تا خداوند عزوجل احکام آموختن ... مسئله
ایشان بکواند دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل علینا بجودک و یسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین یا ارحم الراحمین
سبب مستحاضگی زنان چند چیز است یکی آنکه وقتی که کشاید رضا دهند و وقتیکه نشاید رضا ندهند و وقتیکه رضا ندهند ایشان ظالم
خداوند عزوجل فرشتگان را امر فرماید تا بر وی لعنت کنند از وقت که شوی از وی خشنود نشود و دیگر آنکه چون در آورد غسل تاخیر کنند
غسل جای آرند که چشم نامحرم بر ایشان افتد و غساله جای بریزند که آب ... شسته ریخته باشند و بیده ... یا جای نهند که
چشم نامحرم بر آنجا افتد اینست سبب مستحاضگی زنان و مستحاضه کسی بود که وی حامله بود و با خون حیض ... بود اما اگر وی حامله بود
و با خون حیض ... بود وی مستحاضه شود و نفاس ... بود و فصل نفاله را احکام نفاله آخر کتاب حیض گفته شود ان شاء الله تعالی مسئله
حیض که تمام شود در ساعت تمام شود و در شبانروزی بیست و چهار ساعت است یکساعت از دمیدن صبح سپید است تا
بر آمدن آفتاب یکساعت از فرو رفتن آفتاب تا فرو رفتن شفق آن ابتدا روز است و این ابتدا شب اگر نقیه خواهد تا آن
ساعتها را معلوم کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین بار کرده شود و چندین قرآن خوانده شود و یا چندین
دیگر تسبیح گفته میشود و یا چندین کسب کرده میشود ساعتها دیگر را بهمین تجربه بیرون آید اگر زن خواهد تا دیر الزمین ساعتها
معلوم کرد و باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین نماز گذارده شود یا چندین ذکر گفته میشود یا چندین دوک رشته
شود ساعتها دیگر را بهمین تجربه بیرون آرد و ده روی در یازده تمام شود چنانوقت که دیده باشد بیشک از وی پیوسته
بود همچنین سه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و
ده در یازده تمام شود چنانوقت که دیده شود بیشک از وی پیوسته بوی خاید و این خلاف جای پدید آید که زنی را در وقت
زوال حیض آمد و وی صاحب عادت ده روز است روز یازدهم بیشک از وقت زوال بیرا حکم پاکان ثابت شود که اگر
زوال یکی را دانیم و در زوال دیگر روز ... باشیم و این تصور ندارد و صاحب عادت کم از ده را بهمین تجربه بیرون آرند وقتیکه نماز
اندر آمد زنی را حیض آمد قضاء آن نماز بر وی بود یا نی در روایت کتاب ابن شجاع و دیگر روایت نخعی رحمة الله نیست که بر وی
بود از برای آنکه وجوب را اهل بود اگرچه گذاردن را اهل نماند و بقول شافعی رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی گذشته است
که آن نماز را توانستی گذاردن و نگذارده است قضا بر وی واجب بود و اگر از وقت چندانی نگذشته است که بتواندی نماز گذاردن
قضا بر وی واجب نبود و بر قول زفر رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی باقی مانده است که آن نماز را در وقت
تواند گذاردن قضای آن نماز بر وی نبود و اگر از وقت چندانی باقی مانده است که بعضی ادا میشود و بعضی
قضا ... قضا آن نماز بر وی بود و بر قول علما ثلثه هرچه اندک از وقت نماز باقی است قضا بر وی بود که نماز که
در کردن ... دوام شود و تا آخر وقت شود تا اگر در آن وقت زنی را بار بود و بار بنهد و بر انفاس آمد یا حیض آمد با

وی را نفاس آید یا حیض آید یا کم شده شود یا دیوانه شود قضای آن نماز بر ایشان نبود و اگر در آن وقت دیوانه بهوش آید یا بار سید
رسیده شود یا کافری اسلام آرد قضای آن نماز بر ایشان بود و اگر در آن وقت مقیم مسافر شود آن نماز را دو گذارد و اگر
مسافر مقیم شود چهار گذارد و اگر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و در حیض صاحب عادة ده بود و در نفاس چهل
عادة چهل بود قضا نماز بر وی بود اما اگر صاحب عادة کم از ده بود یا صاحب عادة کم از چهل بود قضای آن بر وی بود چون
غسل و نماز تکبیره **مسئله** اگر زنی بعد از طهر درست پیش از تمامت پاکی الایض ببیند بروایت کتاب الصلوة می‌نشیند و بروایت
نوادر نشیند محمد حسن بنیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که اگر تمام ایام حیض بیند نشیند و اگر بعضی ایام نشاید نشیند و اختیار امام
اجل محمد حسن رحمة الله گفته است که انچه ما قبل ایام است با ایام جمع کنیم اگر دم برده قرار گیرد نشیند و اگر دم از ده اندر گذرد نه
نشیند **قال** النبی علیه السلام من واظب علی اربع خصال لم یفتقر الوضو قبل دخول وقت الصلوة والدخول فی المسجد
قبل الاذان و ترک کلام الدنیا بعد الوتر والقیام قبل الصبح رسول علیه السلام فرموده است هر که مواظبت نماید چهار
خصلت خداوند عز و جل وی را از درویشی نگاهدارد یکی آنکه پیش از وقت نماز طهارت سازد دوم آنکه پیش از بانگ نماز در
مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز وتر سخن دنیاوی نگوید و چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهار پیغمبران مرسل چهار سخن گفته اند
که هر یکی به از دنیاست و انچه در دنیا چیزیست رسول علیه السلام فرموده است هر که زبان خود را از ناگفتن نگاهدارد وی را از روی
ثواب چنان بود که گوئی همه قرآن را خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل آورده و موسی علیه السلام گفته است هر که از
یاری بد بپرهیزد وی را از روی ثواب چنان بود که گوئی همه توریت خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و عیسی علیه السلام
گفته است هر که مالک نفس خود شود از روی ثواب چنان بود که گوئی همه انجیل خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده
و داود علیه السلام گفته است هر که با دای خدای عز و جل قناعت کند از روی ثواب چنان بود که گوئی همه زبور خوانده است
و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده پس فقیه باید که با دای خداوند عز و جل قناعت کند و در جواب مسئله چیزی طمع ندارد
و نگیرد که آن حرام بود و چون که زنی از وی سوال کند السؤال را نیکو شنود و جواب نیکو دهد چنانکه ایشان را فهم شود که
رسول علیه السلام فرموده انهن ناقصات العقل والدین ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند و در آن وقت که جواب مسئله گوید
تواضع بجا آرد و تکبر نکند که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام من تواضع لله رفعه الله و من تکبر
وضعه الله رسول علیه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عز و جل وی را بلند گرداند و هر که تکبر کند خداوند
عز و جل وی را پست گرداند و در وقت جواب گفتن مسئله تقوی بجا آرد و چشم نگاهدارد که والنظر الی المرأة الاجنبیة سهم من
سهام ابلیس ترجمه در روی زن بیگانه نگریستن تیری است زهر آلوده از تیرهای ابلیس **قال** علیه الصلوة والسلام من نظر الی
امرأة اجنبیة بشهوة صب فی عینیه الآنک یوم القیمة ترجمه هر که بنگرد در روی زن بیگانه بشهوت ریخته شود در چشمهای او ارزیز
گداخته در قیامت پس با زن بیگانه نشیند که معصیت است مصطفی علیه السلام میفرماید من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یخلون

بامراة ایشان حلیمها سبیل تو رحمه پیغمبر علیه السلام فرمود هر که ایمان آرد بخدای تعالی و بقیامت خلوة نکند با زنی که این زن را
نیست سالمه النکاح تصنیف قاضی ضیاء الدین سنامی رحمة الله تعالی قال النبی علیه الصلوة والسلام النساء حبائل
الشیطان رسول علیه السلام فرموده است که زنان دام دیو اند پس فقیه باید که تقوی بجای آرد تا بر خطرهای خبری نکند هر که نباید
از راه ببرد و از خوف فتنه اجتناب نشد مسئله ایست از حیض چهار وجهی که در امام المسائل گوید فقیه باید که نیکو تامل کند تا مسئله حکم
معلوم کند صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ماقبل ایام چندانی دید که بشاید و در ایام چندانی دید که نشاید یا ماقبل ایام چندانی دید که
نشاید و در ایام چندانی دید که بشاید یا ماقبل ایام چندانی دید که نشاید و در ایام چندانی دید که نشاید یا ماقبل ایام چندانی دید
که بشاید و در ایام چندانی دید که بشاید آنجا که ماقبل ایام چندانی دید که بشاید و در ایام چندانی دید که نشاید و ماقبل ایام چندانی
دید که نشاید و در ایام چندانی دید که نشاید در تصور بر دو بقول ابو حنیفه همه حیض بود آنجا که ماقبل ایام حیض چندانی دید که نشاید
و در ایام چندانی دید که بشاید بقول ابو حنیفه رحمه الله ایام حیض بود و آنجا که ماقبل ایام چندانی دید که بشاید و در ایام چندانی
دید که بشاید اینجا باجماع حیض بود و این همه بر قول ابو یوسف رحمه الله حیض بود و عادة و بر قول محمد رحمه الله همه حیض بود و آنچه ما
قبل دیده است از حیض عادتی موقوف بار دیگر بر قول ابو حنیفه رحمه الله از حیض حیض موقوف بود و بار دیگر این همه جائی بود
که بعد از طهر درست دیده و دم بر ده قرار گیرد اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله رد کنیم بعادتش
و چون طهر ماقبل درست دیده باشد بر قول ابو یوسف رحمه الله طهرش همین که دیده است و دم همان که بوده است عادة شود
و بقول ابو حنیفه رحمه الله تا دو بار موافق نه بیند بر خلاف اصل عادة وی منتقل نشود اما اگر دو بار موافق دید بر خلاف اصل
عادة وی منتقل شود بار سوم موافق اصل بیند با اصل باز رود و بیانی جمعی از مشایخ گفته اند که با اصل باز نرود و از برای آنکه دو بار
بدل بود چون اصل قادر شود بدل نماند اما صحیح آنست که بجای آنکه دو بار موافق دیده است بر خلاف عادة منتقل شده است بار
دوم بار موافق اصل نه بیند عادتش منتقل نشود و با اصل باز نرود و فائده این خلاف جائی پدید آید که صاحب عادة ده و بیست و یا
ده و پانزده دید بار سیوم بیست طهر دید و استمرار افتاد بقول آنهائی که با اصل باز نروند این زن صاحب عادة بود در همان ده و بیست
اما ظاهر روایة آنست که اول استمرار بیست روز حیض بود و بعد از آن صاحب عادة شود در همان ده روز و پانزده و اگر صاحب عادة ده
و پانزده دو بار ده و بیست دید بار سوم بر پانزده طهر دید و استمرار افتاد بقول آنهائی که با اصل باز نروند صاحب عادة شود در همان ده و پانزده
اما ظاهر روایة آنست که اول استمرار همچنان پانزده با دم بیست روز نماز گذارد بعد از آن صاحب عادة شود در همان ده و بیست صاحب عادة
بیست ماقبل ایام دو دم دید و مابعد دو یا ماقبل سه دم دید و مابعد سه یا ماقبل دو دم دید و مابعد سه یا ماقبل سه دم دید و مابعد دو
در مسکانیها از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه روایة نیامده است در دو کافیها دو روایة است یکی آن روایة که دم از ده اندر گذرد
حیض نبود و دیگر آن روایة که دم از ده اندر نگذرد حیض بود اگر جواب بدان روایة گوییم که مرئی ناقص را تبع کامل دارد حیض بود و بدان
روایة که ناقص را تبع کامل نه دارد حیض نبود و صاحب عادة ده یکی از دم دید و هشت طهر و یک دم محمد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه روایة

میکنند که بر ده حیض بود اگر در بیشتر ایام چندانی دید که کمترین حیض را بشاید چنانکه در ده سه و لیکن متفرق دید چنانکه یکی اول
ایام و یکی میانه و یکی آخر یا دو در اول و یکی در آخر یا یکی در اول و دو آخر عبد الله مبارک مروزی و زفر رحمهم الله تعالی از
ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت میکنند که بر ده حیض بود و اصل اینست ابو یوسف را رحمه الله تعالی که هر که تیرگی پیش از ایام را حیض ندارد و
میگوید که آن دم عرق است اما سبب وی ایام را حیض دارد و وجه قول وی اینست که اصل وی صفا است و تیرگی فرع تا اصل نبود
فرع نبود دلیل بر آنکه اگر دعا را تهی کنی نخست صاف وی پدید آید و باز تیرگی اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی گفته اند که هر که
دعا را از سر تهی کنی همچنان بود که تو میگویی که نخست صاف پدید آید انگاه تیرگی اما اگر دعا را از پایان تهی کنی نخست تیرگی
پدید آید انگاه صاف وی و خداوند عز و جل منفذ فرج آدمی را از پایان آفریده است و روایة میکنند ام عطیه رضی الله تعالی عنها
که من دوازده غزو با رسول علیه الصلوة والسلام بودم همه تیرگی مرا حیض داشت و فرق بکرد میان صفا و تیرگی صورت
مسئله چنان بود که صاحب عادت چهار روزه طهر دید و ساعتی تیرگی دید و ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله اندر روز نماز گذارد و بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر صاحب عادة بعد از طهر درست پیش از
ایام سه روز تیرگی دید و ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بقول ابو حنیفه رحمه الله از روزها نماز گذارد و بقول
ابو یوسف رحمه الله ایام حیض بود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز تیرگی حیض بود اما اصل دیگر است مر ابو یوسف را که ابتدا و انتها
بر طهر روا دارد بشرط آنکه یا قبل ایام یا بعد ایام حیض دم دیده باشد در بابی که کم از پانزده شبانروز دیده باشد وی واصل
نکند و ایام را حیض دارد و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال گفتند که این زن دوازده و سیزده که آلایش می بیند چرا این همچون
خون منی نمیداری گفت اگر صاحب عادة پنج این بار شش دم بیند هر شش حیض بود و اگر چهار ده طهر دید و دم باز آمد حیض
همان پنج بیش نبود پس معلوم شد که همچون خون منی نیست که اگر همچون خون منی بودی حیض وی همان شش بودی اصل
دیگر است ابو یوسف را رحمه الله که یکبار بر خلاف عادة ببیند عادة شود و اصل است محمد را رحمه الله که هر چه در ایام عادة نبیند
ایام را اعتبار دارد و اگر متساوی آید حیض دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده روز دم دید و شش طهر و دو دم
دید هیچ حیض نبود اما اگر سه دم دید و پنج طهر و دو دم هر ده حیض بود و اگر یکی دم دید و دو طهر و یکی دم دید و پنج طهر و یکی دم
اگر چه در ده سه است هر ده حیض نبود از برای آنکه یکی دم دید و دو طهر و یکی دم این چهار حیض بود چون پنج طهر دید و آخر
یکی دم دید این متساوی آمد هر ده حیض بود و اصل دیگر است محمد را رحمه الله که کم از عدد و روز زیادت از عدد روا دارد بطریق بدل
و هر کجا که بدل بود از آنجا که بدل آید تا آنجا که خانه حیض بود و نصاب طهرش را اعتبار دارد و در ایام نصاب حیض را اعتبار
دارد و صورت مسئله چنان بود که عادة صاحب پنج و بیست پنج این بار پانزده طهر دید و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد
بقول ابو حنیفه رحمه الله آن ده روز بگذرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آن ده روز حیض بود و عادت منتقل شود بقول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بیست پنج و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بیست شود و اگر آن بیست طهر آخر را چنانکه دید بقول محمد رحمه الله ... حیض بود و

و بقول ابو حنیفه رحمة الله اول استمرار شانزده روز نماز مسکند اردو از برای آنکه چون طهر فاسد شد تمامت پاکی نماز گذارد ابتدا
بیست و پنج شود و ازین چهار و پنج چند کشش وهم تامی راست شود و آنجا نه روز نماز اول استمرار شانزده روز نماز گذارد
و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله صاحب عادت شود و در میان پنج و بیست و پنج و بقول ابو یوسف رحمه الله
اول استمرار یک روز نماز گذارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده و اصل دیگر ست محمد را رحمة الله که از دم بطریق دوم
و از طهر بدم آرد بطریق بلوغ و جبر و محمد رحمة الله هم بلوغ روا دارد و هم هر جا که بدل و حکم از عدد روا ندارد و لیکن
در عادت کم از عدد روا دارد و هر جا که بدل و حکم تا آنجا که تا حیض او بود و قضا طهرش با اعتبار روا دارد و در ایام
قضا با اعتبار روا دارد تا اگر در ایام ابتدائی بیاید که بعد حیض برسد با ابو حنیفه رحمة الله تمامت پاکی نماز فرماید
اختلاف مشایخ است ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی رحمهم الله الشان بلوغ روا دارند اما جبر روا ندارد و بدل کم از عدد
روا ندارند خواجه ابو حفص بخاری و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله الشان بلوغ روا دارند و جبر روا ندارند و بدل
کم از عدد روا دارند صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و بیست این بار بیست و پنج طهر دید استمرار آید و اتفاق
بجز و حیض بود و هر جا که بحیض افتد که در ایام ابتدائی ماند که حیض را بشاید اجماع حیض بود و در استمرار عادتش جا که بود
است تا اگر بیست و شش بود طهر دید چهار روز حیض بود و اگر بیست و هفت روز طهر دید سه روز حیض بود و اگر بیست و هشت
روز طهر دید در استمرار افتاد و آنجا دو روز ماند و آن دو روز حیض را نشاید ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با ابو حنیفه اند که اول
استمرار بیست و دو روز نماز گذارد و صاحب عادت بود در میان ده و بیست و بر قول محمد رحمة الله اول استمرار ده روز حیض بود و پانزده
روز پاکی بود حیض دوم هفت و حصه عادت شود در میان ده و بیست و بقول خواجه ابو حفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله اول استمرار
هفت روز حیض بود و پانزده پاکی حیض دوم ده اما اگر بیست و نه طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده
پاکی حیض دوم شش بود و بر قول خواجه ابو حفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله شش حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم
ده حصه عادت بود در میان ده و بیست باتفاق و اگر سی طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده پاکی و حیض
دوم پنج و بر قول خواجه ابو حفص و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله پنج حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم ده و صاحب عادت بود و در میان
ده و بیست باتفاق و اگر سی و یک طهر دید و دم استمرار شد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم چهار و بر قول خواجه
ابو حفص کبیر و محمد مقاتل رازی رحمهم الله چهار حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم ده و حصه عادت بود در میان ده و بیست و اگر سی و دو روز
طهر دید و استمرار افتاد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم سه بقول ایشان سه حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم
ده و حصه عادت بود در میان ده و بیست باتفاق و اگر سی و سه طهر دید استمرار افتاد و آنجا دو روز ماند و آن دو روز حیض را نشاید اتفاق
که اول استمرار بیست و [illegible] روز نماز گذارد و حصه عادت بود در میان ده و بیست بر اصل ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی رحمهما الله تخریج کرده تا
تا جرای ایشان معلوم شود و صورت مسئله چنان بود که حصه عادت پنج و بیست این بار بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد و آن بجز و حیض بود

و اگر بیست و شش روز طهر دید و استمرار افتاد و چهار روز نماز ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی رحمهما الله
نماز اول استمرار نوزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادت شود در زمان پنج و بیست
بقول محمد رحمة الله اول استمرار چهار روز حیض بود و پانزده روز پاکی و حیض دوم چهار و بقول
خواجه ابو حفص کبیر بخاری و خواجه محمد قاسم رازی چهار حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادت
بود در زمان هشت و پنج و اگر بیست و هفت طهر دید و استمرار افتاد و بقول محمد رحمة الله پنج حیض بود
و پاکی پانزده و حیض دوم سه و بقول ایشان سه حیض بود و پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادت بود
در زمان پنج و بیست و اگر بیست و هشت طهر دید و استمرار افتاد و اینجا دو روز نماند و دو روز حیض را
نشاید اتفاقست که اول استمرار هفت روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادت شود در زمان پنج و بیست
اصلست حسن زیاد رحمة الله را که هر کجا سه شبانروز پاکی باید میان دو دم وی فاصل کند و یک طرف
را حیض دارد و لیکن فاصل نیست که همچنین پانزده شبانروز بود که بعد از وی حیض دارد و صورت مسئله
چنان بود از ده و بیست صاحب عادت دو دم دید و سه طهر دو دم و این پنج حیض نبود و اگر سه دم
دید و سه طهر دو دم سه اول حیض بود و اگر دو دم دید و سه طهر و سه دم سه آخر حیض بود و اگر سه دم دید
و سه طهر و سه دم بقول حسن زیاد رحمة الله سه اول حیض بود و ظاهر روایة آنست که هر نه حیض بود و اختلاف
مشایخ است که هر کجا که دو طرف دم بیند که یک طرف حیض را شاید و یک طرف دیگر حیض را نشاید ابو زید کبیر
تعدی کند و هم را حیض دارد بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد و ابو سهل غزالی رحمة الله تعدی نکند صورت
مسئله چنان بود که صاحب عادتی یکی دم دید و سه طهر دید و دو دم و سه طهر و استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمة الله
هم از ابتدا ده روز حیض دارد و دیگر روز از آغاز استمرار این ده روز را حیض دارد از برای آنکه یک دم
است و سه طهر و طهر غالب است این زبان بازده دم است و سه طهرست هم طهر غالب است اما روز دهم دم است
این شش روز حیض بود وی تعدی کند و این چهار دیگر را باین شش بر دو را حیض دارد و ابو سهل
غزالی رحمة الله یکی دم و سه طهر اول را طرح کند و دو دم و سه طهر آخر را این پنج روز را باید و پنج روز
دیگر را از آغاز استمرار بر دو را حیض دارد و اگر دو دم دید و سه طهر یکی دم و طهر استمرار افتاد ابو زید کبیر همچنان اصل
خود راست میرود و ده روز حیض دارد این نه دیگر روز از آغاز استمرار ابو سهل غزالی رحمة الله دو دم
طهر و یکی دم این شش روز را حیض دارد و دو روز را و کند حیض شش و پاکی بیست و چهار و دور دیگر
صاحب عادت کند در ده و بیست بستد ده دم دید و پانزده طهر و یکی دم و سه طهر و استمرار افتاد
ابو زید کبیر رحمة الله ده و پانزده شود و بقول ابو سهل غزالی رحمة الله ده و بیست شود اما این بار

حس . . نیمش بود از برای آنکه بیستم دم هست و ابتدا ایام سه روز که ابتدا بر طهر و انفار دو این
بار بیست دو حیض دارد و بعد از ان صاحب عادت شود در روزه و بیست عادت چهل اصلی را برگیرد یا لی
بقول مشایخ بلخ رحمهم الله برنگیرد و بقول مشایخ سمرقند برگیرد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت سه
دم یا و طهر یا مختلف دیده ولیکن همه درست و باز آخرین موافق اصل دیده و استمرار افتاد بر قول مشایخ
بلخ رحمهما الله همان دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کند و بقول مشایخ سمرقندی رحمة الله سه دم و طهر آخر را بگیرد
بنا کند و ابو عثمان رحمة الله اول مرتین آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم همدانی رحمة الله اوسط
را مدار اعتبار دارد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت پنج دم دیده و بیست طهر و شش دم دیده
و هفده طهر چون دو بار شش دم دید حیض وی شش بود و عادتش چه شود بر قول ابو عثمان رحمة الله
شش و هفده مشود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله شش و پانزده شود که این اوسط است
اما اگر مبتدیه سه دم دیده و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و هفده طهر و استمرار افتاد اتفاق
هر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را درین عمل نیست اما اگر پنج دم دید و هفده طهر
و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده
شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله چهار و شانزده شود که این اوسط است بنا بر حدیث رسول
علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام خیر الامور اوسطها در رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها
میانه کارهاست مبتدیه ده دم دید و چهار ده طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب عادت ده و بیست شود
و اگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر بچهل شد بالغه
و فرزند آورد و چهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد صاحب عادت شود در نفاس چهل و ده و پانزده
و اگر شانزده طهر دیده ده و شانزده شود و اگر هفده طهر دیده ده و هفده شود و اگر هژده طهر دیده ده و هژده شود
و اگر نوزده طهر دیده ده و نوزده شود تا بیست حکم همین است اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر
قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و یک شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله نه و بیست و یک
شود و اگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و دو می شود و بر
قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله هشت و بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد
ابراهیم را رحمة الله تعالی که تا می تواند دور دور ده میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید
و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمة الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هشت طهر دید و دم مستمر شد

اتفاق ده وبیست وهشت شود چنانچه یازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد ابو علی دقاق رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود وظاهر روایة ده وبیست شود والله اعلم بالصواب

باب بیست و هشتم در بیان انتقال عادة

انتقال عادت آن بود که صاحب عادتی دمها وطهرها مختلف دید ولیکن هم درست وراست واستمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی همین دم وطهر آخر را بگیرد وبدینها بنا کند ومشایخ بر قول محمد رحمه الله مسئله تخریج کرده اند باید که سه دم وسه طهر آخر را بگیرد واوسط اعداد را نگاه کند که اگر موافق اصل باشد این را بماند باز سه دم وطهر دیگر را بگیرد واوسط اعداد را نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود که عادتش منتقل نشده است بطریق بنا فرو دآید وآنچه در ایام بالحیض دارد ودر استمرار عادتش همان که بوده است واگر در ایام حیض چیزی نیاید اول استمرار حیض دارد بر همان عدد ولیکن طهرش بود نه بران عدد واگر بار دیگر همچنین بیند عادتش همان جبلی بود تا دو بار موافق نه بیند بر خلاف اصل عادت منتقل نشود وصورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده وبیست این بار سی طهر دید وده دم وبار دگر پانزده طهر وده دم وبیست طهر واستمرار افتاد این بیست اوسط است وموافق اصل این را بمان همین جای سه دم وسه طهر دیگر را بگیرد چنانکه پانزده طهر دید وده دم وسی طهر وده دم وبیست طهر واستمرار افتاده این بیست نیز اوسط است وموافق اصل معلوم آمد که عادتش منتقل نشده است پس بطریق بنا فرو دآیم وچون سی روز طهر دید آن دهگانه دم را طهر دیده است واین دهگانه دم که بعد از سی روز دیده است آن از طهر وی است وطهر وی ده پیش ماند وی پانزده دید پنج از خانه حیض طهر دیده حیض وی از پنج پیش ماند وی ده دم دید وپنج از خانه طهر دم دیده بود وطهر وی پانزده ماند وی بیست دیده پنج از خانه حیض را طهر دیده باشد حیض وی پنج ماند اول استمرار پنجم روز حیض بود باجماع بعد از آن صاحب عادت شود در همان ده وبیست اگر آن بیست طهر آخر را بیست پنج دید اول استمرار باجماع ده روز حیض بود وطهرش چه بود بقول ابو عثمان رحمة الله ده وپانزده وبقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله بیست وپنج که این بیست پنج اوسط است که فرو وسوی سی است وبر سوی پانزده اما اگر همین صاحب عادة سی طهر دید وده دم وپانزده طهر وده دم وپانزده طهر وده دم وچهل طهر واستمرار افتاد اول استمرار اه روز حیض بود باجماع عادتش چه شود بقول ابو عثمان رحمه الله ده وپانزده شود وبقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله ده وسی شود واین سی اوسط است بر سوی پانزده وفرود

سوی چهل اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم و شانزده طهر و پنج دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد
نماز چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهار دم و شانزده و سه دم و پانزده طهر بقول ابو عثمان
رحمه الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد همدانی رحمه الله چهار و شانزده شود اما مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله از اول استمرار
شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده از چه معنی است که ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار
شانزده روز نماز فرماید اصل این است که هر چه مبتدیه بیند عادة وی همان شود چون سه دم دید و پانزده طهر عادة وی سه و پانزده
شود این چهار دم دید یکی از خانه طهر را دم دیده باشد طهر وی چهارده ماند وی شانزده دید و دو روز از خانه حیض طهر دیده باشد
پس انجا کم روز ماند و دیگر حیض نتواند پس اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده
محمد بدل از برای انکه از انجا که بدل تا انجا که خانه حیض بود نصاب طهر تمام را اعتبار دارد و در ایام نصاب حیضش را
اعتبار دارد و اینجا هر دو نیست و ابو عثمان اینجا استیناف کند سه و پانزده کند **فصل** در بیان عادة حیض و عادة حیض
پنج نوع است چنانکه مبتدیه دو بار موافق دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف و
موافق دید و استمرار افتاد و یا دو بار موافق موافق دید و یکی مخالف و استمرار افتاد و یا بار سه مخالف دید و استمرار افتاد صورت
مسئله چنانچه که مبتدیه دو بار سه و پانزده دید و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده بود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی
اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده و اگر سه دم دید و پانزده طهر و
چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده شود و اگر دو بار سه دم دید و پانزده
طهر و بار سیوم چهار دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه
و محمد اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در سه و پانزده و اگر سه دم دید و پانزده
طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد بقول ابو عثمان و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمهم الله
چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
بر قول ابو عثمان رحمه الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی چهار و شانزده شود و اگر مبتدیه سه دم
دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب عادة در سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و یکی دم و یکی طهر و استمرار
افتاد باتفاق سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و دو دم دید و یکی طهر و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف سه و پانزده
که وی ختم بر طهر روا دارد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله سه و پانزده است نهفت شود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند اگر مبتدیه چهار دم
دید و شانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق چهار و شانزده شود و اگر چهار دم دید و شانزده طهر و یکی دم دید و دو طهر و استمرار افتاد باتفاق چهار

دستار ده شود اگر چهار دم دید و شانزده طهر و دو دم و دو طهر و استمرار افتد بقول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود
گردی ختم بر طهر داده و اداره از ابی حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهار و بیست و شش بود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند و حیض عادت
سه و بیست و هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پنج ندید و در دو دم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را حیض
ندید بعد از آن دم مستمر شد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین دوازده روز سه روز اول را بگیرد و حیض دارد سه و پانزده
کند و محمد رحمه الله تعالی این سه روز را بدل بود و حیض دارد سه و پانزده کند ولیکن چون دو بار در ایام نیاید با ابو حنیفه رح
بدل شود و دور در ماه کند حیض سه و پاکی بیست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال آید که در میانه نزده روز طهر
هست یعنی یکبار دیدن عادة میکند اینجا چرا سه و پانزده میکند این نزده روز طهر درست است ولیکن با دم استحاضه صحیحه
است در معنی طهر فاسد بود همچنانکه دم فاسد نصب عادة نشاید طهر فاسد نیز نصب عادة را نشاید والله اعلم فصل در بیان
شیع دور تشیع جفت بود و تو طاق بود هر کجا پیش از ایام جفت بود و ایام حیض شود و اگر پیش از ایام طاق بود و ایام حیض نشود
ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار حیض دارد بهمان عادة ولیکن طهر شش بر آن عادة و محمد رحمه الله تعالی بدل بود ولیکن چون
در ایام بیاید از آنکه بدل اراده باشد مختار با قضا فرماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب
عادة سه و بیست و هفت یا نزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود و محمد رحمه الله تعالی
بدل بود این سه روز را حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی مختار فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است دم طهر و دو دو
در شش ضرب کن دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید ایام حیض شود و محمد رحمه الله تعالی از آنکه بدل اراده بود با قضا فرماید اگر خواهی
دو دو دم معلوم شود زوائد دوازده است و دور یعنی جمل دو شود دو دم و طهر دو دو است و در او جفت یک ضرب کن جمل دو شود ختم
مضروب بر طهر آید ایام حیض شود و اگر پانزده طهر دید و دو دم و یکی طهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود
و بقول عبید الله زعفرانی رح سه و نه ساعتی حیض بود و بیست و هفت کم ساعتی طهر و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی چهار و بیست و
شش شود و بقول محمد رحمه الله تعالی پنج حیض بود و بیست و پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است و دو دم و یکی طهر است سه را
در چهار ضرب کن دوازده شود ختم مضروب طهر آید فا ابتدا از ایام دم است ولیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده اگر خواهی تا دو ایام
دو دم معلوم آید زوائد دوازده است و دور یعنی جمل دو شود و دو دم و یکی طهر سه است سه را در چهار ده ضرب کنی جمل دو شود ختم
مضروب طهر آمد و ابتدا از ایام دم است ولیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده چون دو بار در ایام افتد محمد رحمه الله از آنکه بدل اراده
باشد اصالت کند و دور در ماه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض پنج و پاکی بیست و پنج شود و بر قول ابو سهل غزالی
رحمه الله چهار و بیست و شش شود و بر قول عبید الله زعفرانی رحمه الله سه و نه ساعتی حیض بود و بیست و هفت کم ساعتی پاکی بود
و اگر یعنی صاحب عادة شانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و محمد رحمه الله این
سه روز را بطریق بدل حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی مختار فرماید یا کی مختار فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد یا زده است دم طهر و دو دم

از شش ضرب کنی دوازده شود ختم مضروب بر طهر آمد ولیکن ابتدا از ایام است ایام حیض نشد و اگر خواهی تا دور دوم معلوم
آید زواید یازده است دو در سی چهل و یک شود دو دم و طهر دو است دو را در بیست و یک ضرب کنی چهل و دو شود ختم مضروب بر
طهر آمد و ابتدا از ایام طهر است ایام حیض نشد چون دو بار در ایام مدید محمد رحمه الله از ابدال داده باشد اضافت کند دو در
ماه شود و بقول ابو حنیفه رحمهما الله حیض سه و باقی بیست و هفت اگر شانزده طهر دید و دو دم و دو طهر و همچنین مستمر شد
بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و بقول عبد الله زعفرانی رحمه الله چهار و ساعتی حیض بود و بیست و شش
و کم ساعتی باقی و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله پنج روز حیض بود و بقول محمد رحمه الله شش روز حیض بود و اگر خواهی تا ایام معلوم
آید زواید یازده است دم و طهر چهار چهار را در سه ضرب کنی دوازده شود ختم مضروب بر طهر آمد و ابتدا از ایام است ایام
حیض نشد و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید زواید یازده است دو در سی چهل و یک شود دو دم و طهر چهار است چهار را در ده
ضرب کنی چهل شود مدار چهل و یک می باید بعد از آن معلوم آید که دو و کاشته دم از این دو یکی بدو ز شش و نیم تا دور ش
تمام شود اینجا یکروز ماند و دیگر روز حیض نشاید چون دو بار در ایام مدید محمد رحمه الله تعالی از آنکه بدل داده باشد اضافت
کند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی دو در ماه شود حیض شش و باقی بیست و چهار و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی
پنج و بیست و پنج شود و بقول عبد الله زعفرانی چهار و ساعتی حیض بود و بیست و شش کم ساعتی باقی بود و بقول ابو یوسف سه و شانزده شود و اگر محمد
صاحب عادة بیست و پنج طهر دید و یک دم و یک طهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و بیست و پنج شود در
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی سه و بیست و هفت شود که بیست و هفت طهر است ایام حیض شود اگر بعض صاحب عادة
بیست و هشت طهر یکی دم و یکی طهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و بیست و هشت شود و بقول
محمد رحمه الله این سه روز حیض بود و بطریق بدل و ابو حنیفه رحمه الله نماز فرماید اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید از
دور دوم یکروز گذشته است دم و طهر دو است دو را در پانزده ضرب کنی سی شود و مدار بیست و نه می آید ایام
حیض نشد چون دو بار در ایام مدید محمد رحمه الله تعالی از آنکه بدل داده باشد اضافت کند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمهم الله تعالی دو در ماه شود حیض سه و باقی بیست و هفت و اگر بیست و نه طهر دید و یک دم و یک طهر و همچنین
مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و بیست و نه شود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز حیض بود و بطریق بدل ابو حنیفه
رحمه الله تمام دور را نماز فرماید و اگر خواهی تا ایام دور دوم معلوم آید از دور دوم دو روز گذشته باشد دم و طهر دو
است دو را در چهارده ضرب کنی بیست و هشت شود و دور دوم ایام حیض شد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله دو در ماه شود
حیض سه و باقی همان بیست و هفت ولیکن محمد رحمه الله تعالی از آنکه بدل داده باشد از آن رجوع نکند شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که در عادة جواب این روایت باید گفتن که برهان اسان تر شود تا نماز و عبادات را نماند و در گذشتن عادة جواب
رد آن باید گفتن که وا تر شود عند الاتفاق در مسئله والله اعلم بالصواب و برهان الطهارة مسئله طهر فاسد معادلات برخیزد

هرجا که فساد پیش از ایام بود تمامت پاکی نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض را بشناسد باتفاق همان حیض بود و اگر حیض را نشناسد
ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند بر دم و طهر پیش بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز
فرماید صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست پانزده دم دید و پانزده طهر دید و استمرار افتاد اول استمرار چهار روز نماز گذارد
و اگر شانزده دید سه روز نماز گذارد و اگر هفده دید دو روز نماز گذارد و اگر هژده دید یک روز نماز گذارد و اگر نوزده روز دید آن یک
پاین بود و بیست و دوم در محل ست اول استمرار ده روز حیض بود و اگر بیست و دو دید نه روز حیض بود و اگر بیست و یک دید هشت روز حیض بود
و اگر بیست و شش روز دید سه روز حیض بود و اگر بیست و هفت دید این بیست و هفت پاین یک بیست و هشت و انجا دو روز ماند و دو
روز حیض را نشناسد ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و طهر پیش بنا کند و محمد رحمه الله طرح و جبر کند و ابو حنیفه
رح این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید و یک دم و دوازده طهر و استمرار افتاد از این دوازده
پنج طهر پیش و سه تا طهر پیش تمام شود و در ایام هفت روز ماند که از آن طهر دیده باشد سه روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را سیزده دید چون از سیزده پنج طهر پیش هم ایام هشت روز
ماند که از آن طهر دیده است انجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشناسد بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله
طرح و جبر کند و ابو حنیفه رح تمامت این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید و یازده دم
و پانزده طهر و استمرار افتاد از این یازده شش بطهر و هم تا طهر پیش تمام شود و در ایام پنج روز ماند این پنج روز باتفاق حیض بود و
بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی ده یازده شود و این ده را که ابو یوسف رح حیض دارد ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی نماز فرمایند
ده و بیست کنند چون ابو یوسف رحمه الله تعالی ایام پنج روز آخر را حیض میدارد از چه معنی است که ده و پانزده میکند آن
پنج دم است و با دم استحاضه آمیخته است و همچنانکه طهر پیش فاسد نصب عادة را نشاید دم فاسد نیز نصب عادة را نشاید
صاحب عادة ده و بیست پانزده دم دید و پانزده طهر و نه دم و نوزده طهر و استمرار افتاد در روایة کتاب است که نه و
نوزده شود بر خلاف آنکه مبتدیه پانزده دید و پانزده طهر و استمرار افتاد یا بحمل بالغه شد حمل و یکدم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت است که ده و بیست شود اما اینجا نه و
نوزده میشود از برای آنکه این نه دم است در میان دو طهر اول فاسد است نصب عادت را نشاید که یکروز با
دم استحاضه نماز گذارد است اما طهر آخر درست است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار شش روز
نماز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود و در ده و بیست و بر قول ابو یوسف رحمه الله نه و نوزده
شود و اگر آن نوزده طهر آخر را چهارده دید آن چهار روز که ما فضل مانده است باتفاق قضا کند
و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آن باقی ایام حیض بود و آن پنج روز است و بر قول ابو یوسف رحمه
الله ایام حیض شود و اگر آن غسل احتیاطی بیا ورده بود ابو یوسف رحمه الله بر سر چهارده

غسل فرماید ازین چهارده چیز روز یا پانزده روز نماز قضا فرماید و اول استمرار یازده روز دیگر
نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در ده و بست باتفاق صاحب عادة ده و بست چهارده طهر دید
و بست دم و چهارده طهر و استمرار افتاد ازین بست دم شش طهر شش و بست تا طهرش تمام شود و در ایام دو
روز ماند در دو روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و تمامت پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بست و ابو یوسف رحمة الله ایام را حیض ارد و اگر ان احتیاطی
نیاورده باشد بر سر چهارده غسل فرماید ازین چهارده بست یا شش و بست و نماز قضا فرماید و اول
استمرار چهارده روز نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در همان ده و بست باتفاق صاحب عادة ده و بست
چهارده طهر دید و بست دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بست و ابو یوسف رحمة الله تعالی اول استمرار ده روز حیض دارد بعد
ازان صاحب عادة کند در همان ده و بست صاحب عادة ده و بست پانزده طهر دید و دو دم و سیزده طهر و استمرار
افتاد ابو یوسف رحمة الله تعالی ازین سیزده هشت روز را باین دو روز ده روز حیض دارد و اول استمرار ده روز
نماز فرماید و صاحب عادة کند در ده و پانزده و محمد رحمة الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمة الله تعالی تمامت
پاکی نماز فرماید اگر ان سیزده آخر را پانزده دید ابو یوسف رحمة الله تعالی استیناف کند بران دم طهر پیشین بنا کند
برده و بست و محمد رحمة الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رح تمامت پاکی نماز فرماید اشکال آید که ابو یوسف رحمة الله
تعالی یکبار که برخلاف عادة می بیند عادة کند و پانزده طهر درست است ازچه معنی است که ده و بست میکند این پانزده
طهر درست است ولیکن با دم استحاضه آمیخته است که در میان دو روز بدم فاسد نماز گذارده است پس این طهر فاسد
بود و طهر فاسد نصب عادة را نشاید که بعد از ایام حیض بود و طهر اول بعد از ایام حیض است ولیکن در میان دو
روز با دم فاسد نماز گذارده است لاجرم ان طهر فاسد بود و نصب عادة را نشاید و از طهر دیگر هژده روز
باقی مانده بود و اگر ان هژده را ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حیض بود
از هژده ده بردی هشت ماند چون پانزده طهر دید هشت روز ایام حیض را طهر دیده باشد و انجا سه روز ماند ان سه
روز باتفاق حیض بود و عادة وی چه شود بقول ابو یوسف رحمة الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
ده و بست شود اگر پانزده آخر را شانزده دید چون دو بار در ایام ندید محمد رحمة الله ازانکه بدل حادث
بود و اصالت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده و بست شود و بقول ابو یوسف رح ده و شانزده
شود اما اگر ان شانزده آخر را بست دید اکنون صاحب عادة شود در ده و بست باتفاق و
بقول ابو یوسف رحمة الله این بست آخر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله ان بست اول را

که اگر این بست آخر را اعتبار داریم بقول ایشان بیکبار دیدن عادة میگردد باشتم وبقول ایشان یکبار که بر خلاف عادة شد عادة منتقل نشود صاحب عادة ده و بیست دوازده دم دید یا نزده طهر و استمرار افتاد اول سه روز نماز گذارد و اگر دوازده دم دید و شرده طهر و استمرار افتاد ازان دو پاین شرده بیست شود دم در محل بست اول استمرار ده روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست و سه طهر و استمرار افتاد سیزده و بست سه سی و شش شود اول استمرار چهار روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست و چهار طهر سی و هفت شود اول استمرار سه روز حیض شود و اگر چهارده دم دید و بست و چهار طهر سی و هشت شود و دو روز ماند و دو روز حیض را انشاء ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دو طهر بیشین بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمامت پاکی نماز فرماید صاحب عادة پنج و بست پیش از ایام یکی دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر دو است دو دو را در پنج ضرب کنی ده شود ختم مضروب بر طهر آمد نه روز حیض بود اشکال آید که یکروز پیش از ایام است چرا نه روز حیض میشود زیرای آنکه آنچه پیش از ایام دیده است ناقص است و آنچه در ایام دیده است کامل و کامل ناقص را تبع خویش کند و آنچه بعد از ایام است باجماع حیض بود و این جای بود که دم برده قرار گیرد و طهر درست بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی هم از ابتدا پنج روز حیض شود و در قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله این بار سه روز حیض بود بدان سبب که ابتدا و انتها بر طهر روا نداشته اند بعد آن صاحب عادة کنند در همان بست و پنج والله اعلم

فصل

در بیان واقعات صاحب عادة نه روز پیش از ایام یکروز دم دید به نشیند اگر دم برده قرار گیرد و طهری درست بیند برده حیض بود و اگر دم از ده اندر گذرد یا بعد ازان طهر فاسد شود در قول ابو یوسف هم از ابتدا نه روز حیض بود و در قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ایام حیض بود و صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز دم دید به نشیند باتفاق صاحب عادة هفت پیش از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله به نشیند و بقول ابو حنیفه رحمه الله نه نشیند اما اینکه ما قبل دیده است اگر ما بعد بیند اجماع به نشیند بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد و طهر درست بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود رد کنیم بعادتش که اصل درین باب آنست که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل دیگر ما بعد صاحب عادة نه پیش از ایام یکروز تیری دید بقول ابو یوسف رحمه الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله به نشیند اگر صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز تیری دید بقول ابو یوسف نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نشیند اگر صاحب عادة هفت پیش از ایام سه روز تیری دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نه نشیند و بقول محمد رحمه الله به نشیند آنچه ما قبل دیده است اگر ما بعد بیند باتفاق نشیند اینجا یی بود که دم برده قرار گیرد و طهر تمام در بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود رد کنیم بعادتش که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی قبل و یکی بعد اگر صاحب عادة

دده وبست پانزده طهر دیده ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بعضی مشایخ گفته اند که ده و پانزده شود همچنانکه دم را دوبار
برخلاف عادة بیند عادة منتقل شود وچون طهر را دوبار برخلاف عادة بیند عادت منتقل شود و بعضی مشایخ گفته
اند که این تن بعادة همانست از برای آنکه دم را یکبار برخلاف عادة دیده است یکبار برخلاف عادة بیند عادة منتقل
نشود اما صحیح آنست که صاحب عادة ده و پانزده شود قیاس ابوحنیفه رحمه الله اگر صاحب عادة پنج وبست پانزده طهر
دیده ده دم وبست طهر و استمرار افتاد بقول ابوحنیفه رحمه الله روز ایام حیض بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ده
روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله پنج وبست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده وبست
شود و اگر هفده طهر دیده هشت دم وبست طهر و استمرار افتاد بقول ابوحنیفه رحمه الله بحر و ز ایام حیض بود و بقول ابو
یوسف و محمد رحمهم الله هشت روز حیض بود عادتش چه شود بر قول ابو یوسف رحمه الله هشت وبست شود و بر قول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله پنج وبست شود اما اگر نزده طهر دیده هفت دم وبست طهر و استمرار افتاد هفت روز حیض بود
باتفاق عادتش چه شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج وبست و بقول ابو یوسف رحمه الله هفت وبست
واگر بست طهر دیده ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد ده روز باتفاق حیض بود عادتش چه شود بقول ابوحنیفه و محمد
رحمهم الله پنج وبست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود واگر بست طهر دیده ده دم وبست طهر و استمرار
افتاد این ده روز باتفاق حیض بود عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده وبست شود و محمد رحمه الله طهر فوج کند
وابوحنیفه رحمه الله تمامت طهر نماز فرماید والله اعلم **باب** سی ام در بیان نقصان دم و طهر و این بساعت معلوم کنند
در شبانروز بست و چهار ساعت است بزرگان تجربه کرده اند یکساعت از دمیدن صبح سپیده است تا وقت بر
آمدن افتاب و یکساعت از وقت فرو رفتن افتاب است تا وقت فرو رفتن شفق آن ابتداء روز است و آن
ابتداء شب چنانکه یاد کردیم و تجربه کند هر کسی بدان چیز که وی را میسر شود و اگر فقیه خواهد تا ساعتها دیگر را تجربه معلوم
کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معین چندین قران خوانده میشود و یا چندین ذکر و تسبیح گفته میشود و یا چندین
تکرار کرده میشود ساعتهای دیگر را همین تجربه بیرون آرد و بر قول منجمان ابتدای روز از وقت بر آمدن افتاب است
اما این قول ماخوذ نیست و صحیح آنست که گفته شده است اول دو رو قتی که روز پانزده ساعت است و شبهانه ساعت
زنی را مقارن سپیده دم دم پیدا مد و روز دهم مقارن بر آمدن افتاب دم منقطع شد حیض وی نه شبانروز بود و
یکساعت و اگر روز بستم مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی بست شبانروز باشد کم یکساعت و اگر در شب آنکه وی
که بستم بود مقارن فرو رفتن افتاب دم باز آمد طهر وی نوزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانروز
و یکساعت کرد و روی بست و هشت شبانروز بود و پانزده ساعت و این ساعت جدا انچه که گفته اند تا اگر
صاحب واقعه را دم مستمر شود همین اصل بنا کنند اگر در وقتی که روز با پانزده ساعت بود و شبهانه

ساعت زنی را مقارن فرو رفتن آفتاب دم پدید آمد روز دهم مقارن بر آمدن آفتاب دم منقطع شد حیض
وی ده شبانروز بود و ده ساعت روز یازدهم مقارن بر آمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفده شبانروز
بود و اگر مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی هفده شبانروز کم ساعتی بود و اگر شبانگاه هفدهم مقارن فرو رفتن
آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی ده شبانروز بود و ده ساعت
و دورش در بیست و شش شبانروز بود والله اعلم **باب سی یکم در بیان نفاس** اگر پنج ساله
دم بیند باتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بیند ظاهر روایة حیض نبود ابو نصیر محمد بن سلام البلخی ره
گفته است که چون بلی سببی و بلی علتی بود حیض بود چون بعد بحیض برسد اگر هفت ساله دم بیند بعضی مشایخ
گفته اند که حیض بود که چون بعد حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزندان را نماز فرمایید چون
هفت ساله شوند چون هفت ساله را نماز فرمود دلیل میکند بلوغ را و اگر هشت ساله دم بیند بعضی مشایخ گفته اند که
قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بیند بشیر بن غیاث از ابو حنیفه رحمة الله بروایت غیر اصول نقل میکند
که نشنید از برای آنکه پاکی بیقین است و حیض بشک و بشک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجه ابو حفص
و محمد سلام البلخی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که بشنید که اگر بعد و حیض رسد حیض بود و بر حایض نماز نیست
و اگر بعد حیض نرسد وی نارسیده بود و بر نارسیده نماز نیست وی بهر دو حال یابنده نماز نیست **حکایت**
خواجه ابو مطیع البلخی رحمة الله تعالی را یکی دختر بود در نه سالگی بالغ شد و بر البشوی دادند وی شش ماه را دختری آورد
و این دختر نیز در نه سالگی بالغ شده و بر البشوی دادند وی نیز شش ماه را فرزند آورد و نوزده سال بود که جده
شد و نبیره در کنار گرفت خواجه میگفت ای دختر بچه ما را فضیحت کردی که نوزده سالگی جده شدی اگر نوزین ساعتی
دم دید و سه شبانروز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانروز و ساعتی حیض بود اشکال آید بر
قول محمد رح که انچه در ایام غالب آید آنرا اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چرا حیض میدارد **جواب** از وی آنست
که همچنانکه سه شبانروز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانروز کم ساعتی طهر نیز فصل را نشاید اگر ساعتی دم
دید و سه شبانروز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود اگر ساعتی دم دید و سه شبانروز طهر و ساعتی دم
بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانروز
کم ربعی طهر و ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو نیم شبانروز طهر و سدسی دم بر قول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله حیض نبود بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانروز طهر و ربعی دم
بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض نبود و بر قول ابو یوسف رحمة الله حیض بود نفاس روز نخست وقت بر آمدن
آفتاب دم دید و روز چهارم پیشتر از بر آمدن آفتاب دم دید و روز هفتم مقارن بر آمدن آفتاب دم دید و سوم دم

بعد از آن شش تا به هر دو حیض ده ماه دو روز بود ۰ آن ماهها که در روزه دیده است **فصل در**
بیان ضرب ابو یوسف رحمة الله ده و بیست میکند و محمد رحمة الله بدل هر دو ابو حنیفه رحمة الله از قرینه
صورت مسئله چنان بود که مبتدیه یکی دو روز یک طهر دید و همچنین مستمر شد دم و طهر دو است دو را در پنج ضرب
کن ده شود ختم مضروب بر طهر آمد پس از اول نه روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر
دو است دو را در پانزده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن
صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه رحمهم الله در نه و یک و بیست و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست شود
و اگر دو دم دید و یکی طهر همچنین مستمر شد دم و طهر سه است سه را در سه ضرب کنی نه شود ختم مضروب بر طهر
آمد و عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر سه است سه را
در ده ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد و ماه اول با ماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود در ده
و بیست بالاتفاق اگر دو دم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر همچنین مستمر شد دم و طهر چهار است چهار را در دو ضرب
کنی هشت شود ختم مضروب بر طهر آمد و لیکن ختم عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور
دوم معلوم آید دم و طهر چهار است چهار را در هشت ضرب کنی و دوم سی و دو شود ابتدای ایام دو روز طهر آمد
و ختم مضروب نیز دو روز طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود و اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر
چهار است چهار را در پانزده ضرب کن شصت شود ماه سیوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت
شود یک دور حیض وی ده و یک دور شش و طهر در حال باقی بیست و دو و اگر سه دم دید و سه طهر و سه دم
و سه طهر و همچنین مستمر شد ماه اول نه روز حیض بود تا اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش را در پنج
ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله تعالی در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر
و سه دم و چهار طهر و همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر
هفت است هفت را در چهار ضرب کنی و بیست و هشت شود آمد باز سه گانه دم از سه دو بود و رکش دهم تا دور سیوم
تمام شود و ماه دوم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت در نه ضرب
کنی شصت و سه شود و ماه سیوم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود دم و طهر هفت است
هفت را در سیزده ضرب کنی نود و یک شود و ماه چهارم نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم
و طهر هفت است هفت را در هژده ضرب کنی صد و نوزده شود ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن نه چنانکه ماه
چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت را در بیست و دو ضرب کنی صد و پنجاه و چهار شود

ماه ششم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هفتم معلوم آید دم و طهر هفت هست هفت را و بیست و ... ضرب کنی صد و هشتاد و دو شود و ماه هفتم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هشتم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت را در سی ضرب کنی بیست و دو شود آمده با ماه هشتم با ماه اول برابر آمد اگر پنج دم دیده پنج طهر و همچنین مستمر شد ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر ده هست ده را در سه ضرب کن می شود آمده ماه دوم با ماه اول برابر این زن صاحب عادت شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله در نه و بیست پس اگر پنج دم دید و شش طهر و همچنین مستمر شد ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر یازده هست یازده را در سه ضرب کنی سی و سه شود دو روز در ایام دم دیده بود محمد رحمه الله این پنج روز را بدل او دارد از برای آنکه ابتدا ایام سه روز طهر است و اینجا دو روز تا نزد دو روز حیض را شناسد محمد رحمه الله بعد از سی و سه پنج روز حیض دارد به طریق بدل و اگر خواهی تا دور سوم معلوم آید دم و طهر یازده هست یازده را در شش ضرب کنی شصت و شش شود و چون دو بار در ایام ندید و دم مستمر شد ابوسهل غزالی رحمه الله دور در سی و سه گفت حیض پنج و باقی بیست و هشت و ابوعثمان رحمه الله استیناف کند ده و بیست گفت خواجه محمد ابراهیم غزالی رحمه الله دور در ماه کند حیض پنج و باقی بیست پنج اگر مبتدیه شش دم دید و شش طهر و همچنین مستمر شد ماه اول شش روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم شود دم و طهر دوازده هست دوازده در سه ضرب کنی سی و شش شود در دور دوم در ایام چیزی ندید محمد رحمه الله تعالی بعد از سی و شش روز شش حیض دارد به طریق بدل اگر خواهی تا دور سوم معلوم آید دم و طهر دوازده هست دوازده در پنج ضرب کنی شصت شود آمد دور سوم با دور اول برابر بقول ابوحنیفه رحمه الله تعالی دور در شصت شود شش حیض بود و پنجاه و چهار پاکی و بقول محمد رحمه الله تعالی صاحب عادت شود یک دور طهر وی سی و یک دور و بهر دو حال حیض شش و اگر مبتدیه ده دم دید و ده طهر و همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض بود و این ده سیوم سی ام که طهر می باید از آن دم دیده هست و این ده بعد از سی که دم می باید طهر دیده هست و محمد رحمه الله این ده از چهل تا پنجاه را حیض دارد به طریق طرح و جبر اگر خواهی تا دور سوم معلوم آید دم و طهر بیست هست بیست را در سه ضرب کنی شصت شود آمده ماه سیوم با ماه اول برابر بقول ابوحنیفه رحمه الله دور شصت شود حیض ده و باقی پنجاه و محمد رحمه الله این ده بعد از شصت پنج آخر را حیض دارد و بقول ابویوسف رحمه الله صاحب عادت شود یک دور ده و سی و یک دور پنج و پانزده والله اعلم بالصواب

باب سی و دوم در بیان رحم نفاس

نفس رحم است تا مادام که رحم به فرزند مشغول است تنفس به حاصل نیاید چون رحم فارغ پذیرد آن الایش که بعد از وی پدید آید آن نفاس بود و در اقل و اکثر وی علما را اختلاف هست مالک رحمه الله گفته است که کمترین نفاس آنچه بیستند نفاس بود و چنانچه علما ما رحمهم الله میگویند و بیشترش بقول مالک رحمه الله شصت ... شبانروز است

دلیل بر قول مالک رحمه الله تعالی آنست که وبعضی اخبار چنین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله تعالی کمترش یک
شبانروز است و بیشترش شصت شبانروز و بقول علمای ما رحمهم الله بیشترش چهل روز است بنا بران اصل است
که نفاس را بر مقام چهار حیض است چون بیشتری حیض بقول شافعی رحمه الله پانزده شبانروز است پس بیشتر
نفاس شصت شبانروز بود و بیشتر حیض بقول علمای ما رحمهم الله ده شبانروز است و بیشتر نفاس چهل شبانروز
بود و کمترش را نه پدید و دیگر روایت میکند ام مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که
نفسا بنشیند چهل سپیده و دیگر روایت میکند عبد الله ابی بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است
که نفسا نماز بگذارد در چهل سپیده و مراد از چهل شبانروز است و از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده است
که کمترین نفاس یازده شبانروز است اشکال آید که نفاس قائم مقام چهار حیض است و کمترین حیض بقول علمای
ما رحمهم الله سه شبانروز است پس کمترین نفاس بایستی که دوازده شبانروز بودی از ابو یوسف رحمه الله دو
وجه است یکی وجه آنست که بیشتری حیض بقول علما رحمهم الله ده شبانروز است وی کمترین نفاس را یازده
شبانروز داده تا ناقص شود و فرق بود در میان حیض و نفاس وجه دیگر آنست که کمترین حیض بقول ابو یوسف
رحمه الله دو شبانروز است کم ربعی چهار ربع یکروز بود پس کمترین نفاس یازده شبانروز است و اگر حامله در
ایام حاملگیش دم بیند بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علمای ما رحمهم الله حیض نبود دم فاسد بود اما اگر حمل را شک
است اکنون ببینند اگر آن شک یقین شود طهارت سازد و آن نمازها را قضا کند و اگر حمل ظاهر شد اگر صورت
پدید آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود و آن آلایش را حکم چیست اگر در ایام حیض
بود حیض بود اگر بعد از ده ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول
ابو یوسف رحمه الله دو حیض بود و اگر دم مستمر شد این دم و طهر آخر را بگیرد یعنی پیش از حمل و هم از پیش
استیناف کند حیض همان که بوده است و طهر همان که دیده است عادت کند و اگر کسی گوید که طهر حمل نصاب عادت را
نشاید این طهر حمل نیست اصلی است ابو حنیفه رحمه الله را که در هر نفاس که در هر جا و کم چهل شبانروز پاکی ببیند وی
فاصل نکند هر چهل را نفاس دارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پانزده شبانروز پاکی ببیند فاصل کند و اول
نفاس دارند و آخر را حیض جدید به فرزند آورد و دوم مستمر شد بقول شافعی رحمه الله یک شبانروز نفاس بیند
و پانزده پاکی و پانزده حیض وجه قول شافعی رحمه الله آنست که در کمترین نفاس یقین است و در بیشتر
و هر جا که شک با یقین جمع آید مر شک را غلبه کند شک را باید ماندن و یقین باید گرفتن که در شریعت با
حکم ثابت نشود اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که چون دم از چهل درگذشت آن شک نماند یقین شد که چهل نفاس
بود و بیست طهر و ده حیض و صاحب عادت شود و در نفاس چهل و در حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد

پنج دم دید و چهارده طهر و ده مستمر شد بر همین خلاف بود و اگر فرزند آورد و پنج دم دید و پانزده طهر و دم مستمر
شد بقول ابوحنیفه چهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پنج اول نفاس
بود و پانزده طهر و ده حیض و اگر فرزند آورد و پنج دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابوحنیفه رحمة الله
بیست و پنج نفاس بود و پانزده طهر و ده حیض بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر
و پنج حیض تمام اگر پانزده و آخر را چهارده دید بقول ابوحنیفه رحمه الله چهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض
و بقول ابو یوسف پنج اول نفاس بود و پانزده پاکی و ازین چهارده طهر پنج را با آن پنج دم نفاس قرار
داد و اگر آن غسل احتیاط بیاورده باشد بر سر چهارده غسل آرد و ازین چهارده پنج با ماحضر هم
ده روز نماز قضا فرماییم و در اول استمرارش ده روز نماز فرماییم بعد از آن صاحب عادت شود در ده
و پانزده و بقول محمد رحمة الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و پنج حیض و اول استمرار آن یک روز نماز
گزارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده مبتدیه فرزند آورد و ساعتی دم دید و چهل کم دو ساعت
طهر و ساعتی دم بقول ابوحنیفه رحمة الله هر چهل نفاس بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آن یک ساعت
نفاس بود و باقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد و بیست دم دید
و ده طهر و ده دم دید هر چهل نفاس بود اما اگر دم از چهل در گذشت یا بعد از آن سوی طهر فاسد شود
از ابوحنیفه رحمة الله دو روایت هست یک روایت آنست که بیست نفاس بود و این قول محمد رحمة الله گرفته است
که وی ختم بطهر روا ندارد و دیگر روایة آنست که سی نفاس بود و این قول ابو یوسف رحمة الله گرفته است
که وی ختم بر طهر روا دارد و اگر زنی دو فرزند آورد بقول ابوحنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهما الله نفاس از وقت
آمدن فرزند اول بود و بقول محمد رحمة الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما عدتش از وقت آمدن فرزند
دوم گذرد باتفاق و اگر سه فرزند آورد و بر همین خلاف بود و اگر زنی را فرزند در بطن هلاک شد و پاره
پاره می آید بیشتر بیاید حکم نفاس ندارد و اگر زنی از راه ناف فرزند آورد و از رحم آلایش می بیند نفاس
بود اما اگر از راه دیگر آلایش بیند نفاس نبود و لیکن شوی پرهیز کند و گرد فراشش نگردد و وقت
نماز با خر آمد و زنی فرزند پدید آید روایت می کند خواجه ابو بکر سعید بلخی از نصیر بن یحیی از
محمد رحمة الله که مغاکی کنند و دیگچه در آن مغاک نهند و سر آن فرزند در آن دیگچه
نهند و ویرا طهارت دهند و اگر تصور طهارت دادن ندارد تیمم دهندش تا در آن وقت
آن نماز بگذارد با ایما و اگر در آن حالت نماز را ترک کند و برخود نه بیند بعضی گفته
اند که کافره شود اما ظاهر روایت آنست که کافره نشود و فتوی برین هست و اگر برخود بیند

وگمان برد و مونث بوده لیکن چون معلوم شد که بمجرد پدید آمدن سر حکم نفاس نماز روزه و نماز را ماندن امکان نیست
واگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزند آورد و بعد از آن بیست و نهم ماه فرزند دیگر آورد و مارا معلوم آید که
یازده روز از ماه رمضان نفاس بوده است و پانزده روز پاکی اگر روز نخستین ماه رمضان
اندک پاکی دید و غسل آورد و نماز بگذارد و روزه داشت پانزده اول را قضاء روزه باید بود
و پانزده آخر را قضاء نماز باید بود اما اگر پانزدهم ماه رمضان را بسببی از اسباب غسل آورد پانزده
اول را قضاء روزه باید بود اما نماز نی و پانزده آخر را روزه و نماز روا بود و اگر غسل نیاورد و نماز نگذارد
و روزه نداشت کل ماه رمضان را روزه باید بود و پانزده آخر را نماز باید بود والله اعلم **فصل در**
بیان اخبار زنی فقیه را خبر داد که سه بار ده و پانزده دیده ام و دم مستمر شده
است و پیش ازین دمها و طهرها مختلف دیدم ولیکن هم درست ندیده ام صاحب عادة شود در ده
و پانزده باتفاق و اگر خبر داد که پیش ازین یک دم استحاضه نماز گذارده ام خواجه امام حسام شهید
رحمة الله گفته که در حیض خواجه امام علی بزدوی رحمة الله همچنین آورده است که اگر همچنین ده و پانزده دم و پیش
باشد و روی در بیست و پنج شود حکم کنیم که سی و سه روز با دم استحاضه نماز گذارده بود چون از سی و سه
روز یک دور برود می هشت روز ماند از پانزده طهر هفت بران هشت نهی پانزده شود آنجا هشت روز ماند
از ده دم هفت بران هشت نهی باز پانزده شود آنجا از حیض وی سه روز ماند از پانزده طهر هفت بران سه نهی
ده شود طهر وی هفت روز ماند از ده دم هفت بران هشت نهی پانزده شود نیز از حیض وی شش روز ماند از طهر
آخرین هفت بران سه نهی ده شود از طهر وی هشت روز ماند اول استمرار و هفت روز نماز گذارد و خواجه
امام حسام شهید رحمة الله گفته است که بعد از آن معالجه شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر پیش از
ده و پانزده شود چون از ده دم هفت بطهر شد و هم سه روز ماند و سه روز حیض را نشاید و اصلی است
که هرکجا ضاله در مدت اضلال دمی بیند در میان دو طهر درست دم و طهر آخر نصب عادت را نشاید طهر اول
نشاید است که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استحاضه اگر بعد از دم استحاضه بود نصب عادت را نشاید و اگر
بعد از دم حیض بود نصب عادت را نشاید اما طهر آخر باتفاق است که بعد از دم حیض است نصب عادت را نشاید
و این مسئله مشکل است **مسئله** تاریخ سال ششصد و هفتاد و هشت است زنی را روز
نخستین ماه رمضان دم پدید آید روز چهارشنبه و دم مستمر شد و وی صاحب عادة ده و بیست
است سال ششصد و هشتاد و یک در روز دوشنبه روز نخستین ماه ربیع الآخر نزدیک فقیه آمد و گفت
که مرا خبر ده که من در حیضم یا در پاکی محمد شیبانی آن عالم ربانی رحمة الله گفته است که اگر فقیه را جواب

این مسائل حاجت آید باید که سالهای ماه کند و ثانیها را دور کند و روزها را هفت کند و نقصان برد و کمال
کرد تا جواب مسئله بیرون آید و معلوم شود از آن تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است سی و یک ماه است
سی و یک را در سی ضرب کنی نهصد و سی شود و دیگر روز ماه ربیع الآخر نهصد و سی و یک شود و پانزده روز نقصان
ماهها برد و نهصد و شانزده روز ماند طهرها و حیضها می باید و آن شش روز که پدید آمدن آن دم روز
چهارشنبه بوده است و خبر دادن روز دوشنبه و این مدت شش روز است نهصد و ده روز حیضها راست
میرود و آن شش روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و خبر دادن آن زن روز دوشنبه و
این مقدار شش روز است نهصد و شانزده روز شود و پس معلوم شود که پانزده روز کم آمده است
نهصد روز دور ماندن را است میرود و ده روز حیض نهصد و ده روز شود امروز که خبر داده
شش است از پاکی وی و اگر همین صاحب عادت خبر میدهد که من درین میان مدت بیست روز طهر
دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام ولیکن نمیدانم که صحیح است یا فاسد سال بر پانصد و هشتاد
روز آمد نخستین ماه رمضان روز آدینه ابتدای طهر من بوده است این مقدار بیست و چهار ماه است
و بیست و چهار را در سی ضرب کنی هفتصد و بیست شود طهرها و حیضها می باید و سه روز چه پدید آمدن دم روز
چهارشنبه بوده است و ابتدای طهر روز آدینه و این مدت سه روز است هفتصد و هفت روز حیضها
راست میرود و آن سه روز هفتصد و ده روز شود و پس معلوم آمد که ده روز کم آمده است ششصد
و نود روز دور ما راست میرود و ده حیض بر هفتصد شود و ده روز ماند از طهر وی چون نیست
دیده است و هنگامه حیض را طهر دیده باشد ابو یوسف رحمة الله استیناف کند و اول استمرار ده روز
حیض دارد و بر دم و طهر پیشین بنا کند و ابوحنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار بیست روز نماز ترک کند
و صاحب عادت کند در تمام ده و بیست زنی است حیض وی ده شبانروز کم سه ساعت و طهر وی
پانزده شبانروز ده ساعت دور دیده و طهر وی در بیست و پنج شبانروز شود و هفت ساعت
بر سال پانصد و هشتاد روز نخستین ماه رمضان روز آدینه و بر او دم پدید آمد و مستمر شد سال
بر پانصد و هشتاد و یک روز نخستین ماه ربیع الآخر روز دوشنبه فقیه را خبر داد که بنگر که من در
حیض ام یا در پاکی از آن تاریخ اکنون که خبر داده هفت ماه است هفت را در سی ضرب کنی دو
صد و ده شود و دیگر روز ماه ربیع الآخر دو صد و یازده شود بار حیضها می باید و چهار روز چه پدید
آمدن دم روز آدینه است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز است دو صد و بیست
و چهار روز حیضها راست میرود و آن چهار روز که پدید آمدن روز آدینه بوده است و خبر دادن

زن روز دوشنبه واین مقدار روز هست و بیست و هفت روز شود پس معلوم آمد که چهار روز
کم آمده است و دو بیست و دو روز و هشت ساعت در پاکیش راست میرود و چهار شبانروز
و شانزده ساعت ماند از حیض وی روز یکشنبه هفتم ماه ربیع الآخر پنج ساعت از روز یکشنبه رود وقت
غسل وی آید و این جای بود که حیض و پاکی را یاد دارد و اما اگر حیض و پاکی را یاد ندارد و هیچ ندارد وی
ضاله بود و ضاله را عبادت شاید و لیکن نشاید قربان مگر درین میان ده روز پاکی یابد بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله قربان شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله نشاید که وی ختم بر طهر روا دارد و لیکن پیش از ختم
بر طهر روا ندارد و اگر پانزده روز طهر دید باجماع قربان شاید کردن و این از سه وجه خالی نیست یا بداند که در
شبانروزی چه وقت غسل آورده است یا شک در میان آن دو نماز است یا هیچ نمیداند اما اگر بداند که در
چه وقت غسل آورده است بر روز بان وقت غسل آرد و از عهده بیرون آید در شبانروزی یکی غسل بارد
و این لطیفه از قاضی جمال الدین حاکم رحمة الله گفته است و اگر شک در میان دو نماز است چنانکه تا پیشین و نماز دیگر
نماز پیشین را تاخیر کند چندانی که آخر وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت بیاید یکجا غسل آرد و نماز پیشین گزارد
و نماز دیگر را برهمین قیاس کند در شبانروزی دو غسل بارد بسنده بود و اگر هیچ نمیداند خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله
گفته است که در شبانروزی پنج غسل آرد در هر وقت نمازی یک غسل آرد و از عهده بیرون آید و در حیض خواجه امام علی
بزدوی از ابو یوسف و از سهل غزالی رحمة الله روایت است که بر پنج نماز را غسل آرد و لیکن در آن غسل دوم
نماز اول را گزارده است باز گزارد که احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاکی افتاده باشد پس غسل حیض
افتاده باشد معتبر نبود و نماز گزارده روا نه پس آن نماز را باز قضا کند و نماز ها قضا را بیک غسل چند که گزارد
روا بود و لیکن چون ده روز نماز ها را قضا کند در آن ده روز دیگر این نماز ها هم را باز قضا کند و بر سجده
تلاوت که در آن ده آن آورده بود همه را باز آرد که اندرین ده ده یکی در پاکی وی بود از برای آنکه
نماز ها بیقین بر وی است و شک است که وی در پاکی نشست یا نی و بر طواف کعبه که در آن ده آورده است
در وی همه باز آرد و اما فریضها وقتی باز گزارد و از برای تکرار از دو وجه خالی نیست یا در حیض بود یا در
پاکی اگر در پاکی بود و خود نماز پیشین روا بود و اگر در حیض بود بر حال بعض نماز نبود و همچنین فریضه گزاردست
و قراءه چند خواند بقول ابو حنیفه رحمة الله یک آیت خواند بسنده بود خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله یک آیت دراز خواند یا سه آیت کوتاه بسنده بود و اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که فاتحه و
تا نماز پیشین روا بود و چون از نماز فارغ شود حکم حایض دارد **فصل سی سیوم در بیان**
ضاله ضاله آنست که حیض وی سه شبانروز بود و ماه رمضان خود همی میداند که در روز اینست

ولیکن نمیداند که حیض اول ماه بست یا میانه و یا آخر و هم مستمر شد باید که کل ماه رمضان روزه دارد
و از ماه شوال شش روز پیوسته روزه دارد از عهده بیرون آید این جای بود که حیض وی
شده شبانروز بود اگر چهار شبانروز بود هشت روز روزه دارد و اگر پنج شبانروز بود ده روز روزه
دارد و اگر ده شبانروز بود بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید فقیه ابوجعفر گفته است
که اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود و ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال
بیست و دو روز روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر یا شد در چهار تمام شود پس هشت روز پیوسته از
ماه شوال روزه دارد و اگر چهار باشد چهار روی در پنج تمام شود پس ده روز پیوسته روزه دارد و
و اگر صاحب عادت ده بود وی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و دو روز پیوسته روزه دارد
از عهده بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آرند و اگر هیچ نمیداند حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل
طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز حکم کنیم اول ماه ده روز نا روا آمد و پانزده روز
روا آمد کل ماه رمضان روزه داشت قضا پانزده روز بر وی آمد محمد حسن رحمة الله گفته است که چون
پیوسته ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید اینجای
بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روزه از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان
بیست روز از ماه رمضان روزه دارد و پانزده روا آمد و پنج نا روا آمد پانزده که از نا روا کل ماه رمضان
روزه داشت قضا پانزده روز بر وی بود ابتدا از ماه شوال طهر وی است پانزده روز از ماه شوال روزه
داشت چهارده روا آمد و یکی نا روا از برای آنکه روز عید روزه روا نبود باز آمد ده که نا رواست
و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یکروز بر وی هست یکروز دیگر روزه دارد از عهده بیرون
آید اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود حکم کنیم که اول ماه
رمضان یازده روز روزه نا روا آمد و چهارده روا آمد یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت
قضا شانزده روزه بر وی بود بیست روز از ماه شوال روزه داشت چهارده روا آمد و شش نا روا
آمد باز آمد یازده نا روا است روز روزه داشت قضا دو روزه دیگر بر وی بود تا سی و سه روزه
شود تا بیقین از عهده بیرون آید اینجای بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز
از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست روز از اول ماه روزه داشت چهارده
روا آمد و شش نا روا آمد و یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت و قضا شانزده روز بر وی
و از ماه شوال پانزده روز روزه داشت و چهارده روا آمد یکی نا روا باز آمد یازده نا روا او بن است

وشش شود دو روز نماز بیست وشش روز از ماه شوال روزه داشت و قضا دو روزه بر وی بود
دو روز دیگر روزه دارد تا بیست و هشت روز شود و از عهده بیرون آید اینجا بود که پیوسته ماه
رمضان روزه دارد اما اگر پیوسته ماه رمضان روزه ندارد و سی و هشت روز روزه دارد از عهده
بیرون آید از برای آنکه یازده اول نا روا آید باز چهارده روا آید باز یازده نا روا سی و شش روز
روزه داشت و قضا دو روزه بر وی بود دو روز دیگر روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر این
قضا وی در ماه ذو الحجه افتد پس آن چهار روز ایام تشریق نا روا آید چهل و دو روز روزه دارد از عهده
بیرون آید

باب سی چهارم در اضلال حیض

هر کجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت
شک نماز گذارد و هر کجا یقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد بغسل نماز گذارد
و اگر هم از ابتدای این شک هست همان تدارک که با ما قبل کرده است ما بعد همان کنند و اگر برابر
بود یکی از یکی اولیتر بود صاحب عادتی طهر طویل دید و دوم پدید آمد بنشیند اگر سه روزه قرار گیرد و طهر را
درست بیند همان دم و طهر و عادت شود و اگر دم از ده اندر گذرد و میداند که ده روی در ماه
هست ولیکن نمیداند که حیض من سه است یا چهار غسل آرد و هفت شبانروز نماز قضا کند و بیست و سه
روز بیقین نماز گذارد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و یکروز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد اینجا بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود و سه
وی در چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود و چون این عمل کرد روز
ششم چهار غسل آرد یکی از برای نماز بامداد یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز دیگر و یکی از روز رفتن
آفتاب یکی از برای نماز شام فایده این خلاف جای پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آرد و حدث
رسید پس بطهارت نماز شام گذارد روا بود و اگر سه را در پنج کم کرد شک در دو روز است دو
روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر سه را در شش کم کرد این مساوی است و یکی از یکی اولیتر نیست سه روز
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر سه
را در ده کم کرد و این مسئله از چند وجه خالی نیست یا متفرق است یا شک در هر سه است یا شک در سه اول
است یا میانه یا آخر و اگر متفرق است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بغسل
و اگر شک در هر سه است هر سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بر هر دو باز غسل آرد
و اگر شک در اول است و آخر باری سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل و چهار بیقین نماز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و از عهده بیرون آید و اگر شک در سه میانه است سه روز میانه را بیقین
نماز گذارد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز بیقین نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار را در پنج گم کرد
شک در یکروز است یکروز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در شش گم کرد شک در دو روز است و دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر
چهار را در هفت گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و یکروز
بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و یکروز بیقین نشیند
و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در هشت گم کرد این مساوی
است و یکی از یکی اولیتر نیست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در شش گم کرد شک در یکروز است و یک روز بطهارت شک
نماز گذارد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج
را در هفت گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند و
غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در هشت گم کرد شک
در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در نه گم کرد شک و چهار روز است چهار روز
بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین نشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و
غسل آرد و اگر پنج را در ده گم کرد و این مساوی است و یکی از یکی اولیتر نیست پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هفت
گم کرد شک در یکروز است یکروز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هشت گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و
غسل آرد و اگر شش را در نه گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند

وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در ده گم کرده شک در چهار
روز است چهار بطهارت شک نماز گذارد و دو روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در یازده گم کرده شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش
را در دوازده گم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در هشت گم کرد شک
در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در نه گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و پنج روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هفت را در ده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در یازده
گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت در دوازده گم کرد شک در پنج روز است
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هفت را در سیزده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در
چهارده گم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در نه گم کرد شک در یک روز است
یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در ده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک
نماز گذارد و شش روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هشت را در یازده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در دوازده روز
گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در سیزده گم کرد شک در پنج روز است

پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هشت را در چهارده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک
نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و اگر هشت را در پانزده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در شانزده
گم کرد این برابرست و یکی از یکی اولیتر نیست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هشت
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده گم کرد شک در یک روز است یک روز
بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر نه را در یازده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد
و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر نه را در دوازده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در سیزده
گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در چهارده گم کرد شک در پنج روز است
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و اگر نه را در پانزده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را
در شانزده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هفده
گم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هژده گم کرد این
متساوی است و بعضی از بعضی اولیتر نیست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در یازده گم کرد شک در یک روز است
یک روز بطهارت شک نماز گذارد و نه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر ده را در دوازده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک

نماز گذارد و هشت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر ده را در سیزده گم کرد شک در سه روز هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده
را در چهارده گم کرد شک در چهار روز هست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در پانزده گم کرد
شک در پنج روز هست پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در شانزده گم کرد شک در شش روز هست شش روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در هفده گم کرد شک در هفت روز هست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و سه
روز بیقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را
در هژده گم کرد شک در هشت روز هست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند
و غسل آرد و هشت روز دیگر هم بطهارت نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در نوزده گم کرد شک
در نه روز هست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و نه روز دیگر
هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در بیست گم کرد این متساوی هست و یکی از یکی
اولیتر نیست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در سی گم کرد درین مسئله از چند وجه خالی نیست یا مستغرق هست یا شک
در هر دهی هست یا شک در ده میانه هست یا شک در ده اول هست یا از میانه تا آخر یا در آخر یا در اول
و آخر و اگر مستغرق هست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و بغسل و بیست روز دیگر غسل
آرد و اگر شک در هر دهی هست هر ده روز بطهارت شک نماز گذارد و باز بر سر دهی غسل می
آرد و اگر شک در ده اولی هست یا میانه هست ده اول را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده
میانه را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده آخر را بیقین نماز گذارد و اگر شک در ده
میانه هست یا ده آخر ده اول را بیقین نماز گذارد و ده میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و ده آخر را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شک در ده میانه هست ده اول را
بیقین نماز گذارد و ده میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده آخر را بیقین نماز گذارد و غسل
آرد و اگر ضابط را نشناخت که حیض من پنج هست و پاکی من پانزده یا حیض من سه و پاکی بیست

یا حیض من ده است و پاکی بیست بار دی پنجره بیقین نشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز بیقین نماز گذارد و بیست و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گذارد و سی و پنج روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گذارد و ده
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین
نماز گذارد چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یا ده و پانزده
بدور اول بازرود که بیست را با بیست و پنج موافقت خمس است خمس بیست چهار
بود و خمس بیست و پنج پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر
خمس بیست را در بیست و پنج ضرب کنی همان صد شود پس چون بصد برسد بدور اول
بازرود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود و دوری در سی شود چون
بسیصد برسد بدور اول بازرود از برای آن معنی که سی را با صد موافقت عشر است
عشر سی سه بود و عشر صد ده و اگر عشر صد را در سی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را
در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد برسد بدور اول بازرود و ضابطه میداند که دهم
هر ماهی با دم بوده ام و پانزدهم هر ماهی با دم بوده ام و بیست و پنج هر ماهی با دم بوده ام
و در صورت اول نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین نشیند و نه روز بغسل
نماز گذارد و در صورت دوم پنج روز بیقین نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد
و یکروز بیقین نشیند و نه روز بغسل نماز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز بیقین
نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین نشیند و اگر میداند که دور
در ماه هست پنج روز دیگر بغسل نماز گذارد و ضابطه میداند که دهم هر ماهی پاک بوده ام و
پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنجم هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک
بوده است بیقین نماز گذارد و آن پاکی ها را بغسل نماز گذارد و صاحب عادتی طهر طویل دیده دم
جدید نشیند اگر دم بمده قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند
و اگر دم از ده اندر گذرد میداند که حیض وی سه است و لیکن نمیداند که طهر وی پانزده یا شانزده
غسل بیارد و هفت شبانروز نماز قضا کند و هشت روز بیقین نماز گذارد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد

وغسل آرد و در روز دوم چهارده روز بیقین نماز گذارد و دو روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر
بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در سیوم سیزده
روز بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در چهارم دوازده روز بیقین نشیند نماز گذارد و سه روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پنجم یازده روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بیقین نماز گذارد و سه
روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر
یکی غسل آرد و در هفتم نه روز هم بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بیقین نماز
گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و در نهم هفت روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم شش روز بیقین نماز گذارد
و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و یازده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دوازده روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی و در سیزدهم سه روز بیقین نماز گذارد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز بگذارد و غسل آرد و سیزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و چهارده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پانزدهم یک روز نماز بیقین گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پانزده روز
دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و شانزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد
و در هفدهم دو روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفده روز دیگر هم بطهارت شک نماز

گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و دو روز دیگر هم بیکروز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد چون بنوزده برسد بدو راول باز رود پانزده روز بیقین نماز گذارد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و بر همان قاعده که گفته آمد و اگر صاحب عادتی ده و بیست طهر دید طویل و استمرار افتاد عدد
یاد میدارد و لیکن مکان یاد نمیدارد ضاله شد از روی مکان اگر آن طهر که دیده است بیست و
سی بود یا چهل و پنجاه شود نصب عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندید و بعد از آن استمرار افتاد
اول استمرار ده روز حیض بود و بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد بر قول ابویوسف
رحمة الله و ده روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بعد از آن ضاله شود بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله
چون دو روز هیچ ندید عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست والله اعلم

باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس

و اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند
آورد و دم مستمر شد بنشیند اگر دم بر چهل قرار گیرد و از آن سیوم طهر درست بیند همان
عادت شود و اگر دم از چهل اندر گذرد و میداند که نفاس وی کم از چهل است و لیکن نمیداند
که چندین است کمترین نفاس گیرد و غسل آرد و چهل شبانروز نماز قضا کند و فریضها وقتی را غسل
کرد و نماز قضا را بیک غسل هر چند که خواهد گذارد روا بود و لیکن چون ده روز نماز قضا کند
در آن ده دیگر این نمازها را باز قضا گذارد که از این ده هر یکی پاکی وی بود و هر سجده تلاوت
که در آن ده آورده بود درین ده باز آورد و فریضها وقتی را باز گذاردن قضا حاجت نیست
یا در حیض بود یا در پاکی اگر در پاکی بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بر وی نبود
و اگر زنی حامله صاحب است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا مبتدیه را سقط غائب شد
و دم مستمر شد نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بعد از آن بیست روز بیقین نماز بگذارد و ده روز می نشیند تا انگاه که صحت یابد
اگر حامله پنج دم دید و سقط غائب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی
و دم مستمر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد

ویانزده روز بیقین نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و پنج دیگر بغسل نماز گذارد تا صحت نیابد همچنین
میکند صاحب عادت ده و بیست و ده دم دید و سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده
است یا نی و دم مستمر شد باری غسل بیارد و در حال و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و
ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بعد
ازان از سر سی ده روز بیقین نماز گذارد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
بر دو بی غسل آرد تا صحت یابد همچنین کند زنی است حیض وی هفت شبانروز بود و پاکی بیست
و سه شبانروز سقط غائب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی و دم مستمر شد
هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هفت
روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا انگاه که صحت یابد زنی فرزند آورد و دم مستمر شد
اگر نفاس و پاکی و حیض یاد میدارد کار آسان بود آنچه نفاس داشت بنشیند و غسل آرد
و پاکی را نماز گذارد و حیض را بنشیند و اگر هیچ نمیداند بر مفتیه کار آسان بود و بران ضعیفه
دشوار بود زیرا که هر وقت نمازی غسل آرد و اگر پاکی و حیض را یاد میدارد و لیکن نفاس را
یاد نمیدارد هم فائده نبود تا نفاس را یاد ندارد و پاکی حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس
یاد میدارد و لیکن پاکی و حیض را یاد ندارد و نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده روز بیقین
نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود و اگر نفاس
را یاد میدارد و میداند که پاکی وی پانزده شبانروز بود و هست نفاس را بنشیند و غسل آرد
و پانزده شبانروز بیقین نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد و
بیست روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار ده روز بغسل نماز
گذارد و دیگر بیست شبانروز بیقین نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود بر زنی کفارت یمین است و وی
ضاله است و نفقه ندارد که بدان کفارت کند بروزه کفارت میکند سه روز روزه
دارد پیوسته و ده روز نخورد و باز سه روز پیوسته دیگر روزه دارد و از عهده بیرون
آید زنی ضاله است و صاحب عادت ده و بیست و بر وی کفارت ماه رمضان است
و وی از بنده آزاد کردن و طعام دادن عاجز است بروزه کفارت میکند دو روز

روزه دارد کفارت ماه شود و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بود ده وی در پانزده تمام شود پس اول بود روز سه روز نا روا آید باز آید پانزده نا روا سه و پانزده چهارده شود صد و چهارده روز روزه دارد از عهده کفارت بیرون آید و اینجای بود که مر طهر را یاد میدارد اما اگر هیچ یاد نمیدارد حکم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز و روی در بیست و پنج شبانروز تمام شود صد روز روزه دارد از عهده بیرون آید و اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در پانزده تمام شود از صد روز چهار روز نا روا آید باز آید پانزده نا روا صد و پانزده روز روزه دارد از عهده بیرون آید مبتدیه سه دم دید و سه سال طهر و استمرار افتاد و او عادت شود تا اگر طلاق شود سه سال و نه روز باید تا عدتش بگذرد و این احکام عدتش را شاید اما طهر طویل نصب عادت را نشاید اگر زن طهر طویل دید و دم مستمر شد و شوی وی را طلاق داد و وی حیض و پاکی خود را هیچ نمیداند عدت وی چند گذرد و چه مدت باید بر قول عبد الله زعفرانی رحمه الله صد و بیست و یک روز کم ساعتی باید تا عدت وی بگذرد و بر روایت حاکم جلیل المروزی رحمهم الله هفت ماه و ده روز کم یکساعت باید که تا عدت وی بگذرد و ابو سهل غزالی رحمه الله گفته است که هفت ماه و ده روز کم چهار ساعت باید اختلاف مشایخ است سیزده ماه و ده روز کم چهار ساعت باید تا عدت وی گذرد و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت و این اختیار شیخ الاسلام برهان است و بر قول ابو عصمه سعد مروزی رحمه الله هرگز عدت وی نگذرد زنی را دم پدید آمد و مستمر شود و شک باشد که وی حامله است یا نی و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نی و اگر سقط غایب شده است شک است که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و همچنین ده روز بیقین می نشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر نماز گذارد تا همچنانکه صاحب عادت بوده است والله اعلم

فصل در استمتاع و استمتاع جاریه بود کردن که جمله مملوک صحبت و دواعی حلال بود و جای بود که صحبت حلال نبود اما دواعی حلال بود و جای بود که صحبت و دواعی حرام بود چنانکه مردی کنیزک خرید از پدر خود یا از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و دواعی حرام بود اما استخدام حلال بود و اگر مردی کنیزک خرید معلوم شد که دختر کنیزک وی است و با مادرش دخول کرده با این کنیزک صحبت و دواعی حرام بود وی را اما استخدام را نشاید و اگر مادر کنیزک وی پدید آید و با دخترش دخول کرده بود حکم همین بود مردی کنیزک خرید صابیه بقول ابو حنیفه رحمه الله حکم کتابیه دارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم حربیه دارد و اگر مردی کنیزک خرید مغ استخدام را شاید اما صحبت و دواعی حرام بود و اگر یکی حیض دید و اسلام آورد اکنون صحبت و دواعی شاید اگر مردی کنیزک خرید و کنیزک دیگر هم دارد معلوم شد که این خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک اول دخول کرده است با این دوم صحبت و دواعی نشاید وی را اگر مردی دو کنیزک خرید و با هر دو دخول کرده این

معلوم شد که هر دو خواهر یکدیگر اند با هر دو دخول و دواعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود زائل نکند و اگر
یک را آزاد کند یا کتابت داد یا شوی داد و در حال با این کنیزک دیگر دخول شاید کردن و اگر فروخت یا بخشید تا این را
کنیزک نکند و وی را با این کنیزک دخول نشاید کردن اگر مرد وی را زنی هست کنیزک بخرید معلوم شد که خواهر زن وی است با زن
صحبت و دواعی شاید کردن ولیکن با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن وی را مرد وی را کنیزک هست زنی خواست
معلوم شد که خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک دخول کرده است وی را با هر دو صحبت و دواعی نشاید کردن تا یکی را
از ملک خود زائل نکند با آن دیگر صحبت و دواعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود زائل بکند با آن دیگر وی را صحبت و دواعی
حلال بود مردی کنیزک خود را شوی داد و بر شوی خود در طلاق شد و طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد بود
بنکاح حرمت غلیظه تا عدت شوی دارد وی را با آن کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن تا عدت شوی گذرد و چون عدت شوی گذشت
خواجه با وی دخول کرد شوی این کنیزک کنیزک را بخرید وی را با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن که آن صحبت که خواجه را
اتفاق افتاده است صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست باتفاق صحبت عقد صحیح باید تا بر وی حلال شود باید کنیزک
را بشوی دهد و آن شوی را با وی دخول افتد و طلاق دهد و عدتش گذرد آنگاه وی را با وی دخول شاید کردن
مردی را زنی هست و زنی دیگر خواست و دخول افتاد و بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن وی است میان ایشان
متارکه شود و متارکه ایشان بالقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان نام برده
و سزای کابین هرکدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد وی را با زن خود صحبت و دواعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی
بماند زن وی را خبر وفات شوی دادند زن عدت بداشت و شوی دیگر خواست و دخول افتاد و بعد از مدتی شوی اول
بسلامت آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان بالقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد
کابین میان نام برده و سزای کابین هرکدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد شوی اول را با وی دخول و دواعی نشاید
کردن مظاهر و معتکف و محرم را صحبت و دواعی نشاید حائض و نفسا را صحبت نشاید که حرام بود و اما دواعی شاید بعضی
مشایخ مولی را قیاس کرده اند بمظاهر چنانکه مظاهر را صحبت و دواعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است
از مظاهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول نمیکند زن وی بر طلاق میشود یک طلاق باین و اگر مظاهر ده سال
صحبت نکند زن بمدت ایلا طلاق نشود و بعضی مشایخ قیاس کرده اند بحائض و نفسا چنانکه حائض و نفسا را صحبت حرام
بود و دواعی حلال بود مولی را نیز همان حکم بود و مولی باید که سوگند را بشکند و کفارت یمین کند تا زن بر وی حرام نشود و روزه
دار را صحبت نشاید کردن اما دواعی شاید یعنی اگر جوان است نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه دو کس نزد عبد الله بن عباس
رضی الله عنه سوال کردند که روزه دار را دواعی شاید یا نی یکی را فرمود شاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من یکسان است
که دین وی از چه معنی مرا مسئله فرمودی که نشاید و وی را مسئله فرمودی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهوت وی ضعیف است

اما تو جوانی شهوت قوی باشد ترا شاید که در خفتن فتی والله اعلم **مسئله** مر زنی را که حیض آید نماز نتواند گذاردن ولیکن از ذکر ممنوع نیست باید که غافل نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه خدای عز و جل مر فرشته را بفرماید تا نویسندش از آتش دوزخ و از عذاب خود ایمن گرداند و از صراطش بگذراند و بهشت رساند و رسول علیه الصلوة فرموده است هر آن زن حایض که هر وقت نماز هفتاد بار استغفر الله گوید خدای عز و جل ثواب هزار رکعت نماز پذیرفته در دیوان وی ثبت گرداند هفتاد گناه کبیره وی را بیامرزد و هفتاد درجه بهشت وی را کرامت کند بعدد هر موی که بر اعضای این زن بود امر فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بنا کند و بعدد هر حرفی که در استغفار است بقیامت خدای عز و جل وی را نوری عطا کند و بعدد هر رگی وی بر اعضای وی ثواب حج و عمره در دیوان وی ثبت گرداند و چون از حیض پاک شود و غسل آرد دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عز و جل وی را از جمله گناهان کبیره و صغیره پاک گرداند و تا آن وقت که حیض دیگر نیامدش بر وی هیچ گناه ننویسند و بهر رکعتی ثواب شهیدی در دیوان وی ثبت گرداند و بعدد هر موی که بر اندام وی بود خداوند عز و جل وی را از نوری کرامت کند و اگر پیش از آنکه وی را حیض آید شهید بمیرد تا بدانی که رنج بی نیکوکاری ضایع نیست شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله حدیثی روایت کرده است باسناد درست از مهتر عالم علیه الصلوة والسلام هر آن زن بگرید از دنیا بگذرد و هیچ مرد نامحرم وی را ندیده باشد وی شهید بود تم کتاب الحیض والله اعلم

باب سی و ششم در بیان طهارت از نجاست

بدانکه تن و جامه پاک داشتن فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امت **مسئله** نجاست چندین باید تا روای نماز را باز دارد بقول شافعی رحمه الله هر چه اندک نجاست و یا بر تن و یا بر جامه چندانی که وی را چشم دریابد روای نماز باز دارد و حجت وی آنست که نص مطلق است **قوله تعالی** وثیابک فطهر و علمای ما رحمهم الله گفته اند که نص مطلق است ولیکن نجاست اندک عفو است و ما عفو اندک را هم بآیة دانستیم و هم بفعل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هم بفتوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه آیة آنست که خداوند عز و جل آیة طهارت فرستاد و موضع استنجا را ذکر نکرد و اجماع است که موضع استنجا از نجاست خالی نبود اگر نجاست اندک عفو نبودی خداوند عز و جل موضع استنجا را ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلوة والسلام آن بود که نماز شروع کرده بود و صحابه اقتدا کرده بودند که در میان نماز قدمها را از نعلین ها بیرون آورد و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین چنین گمان بردند که مگر فریضه شد ایشان نیز قدمهای از نعلین بیرون آوردند بعد از فراغ نماز رسول علیه الصلوة والسلام از ایشان سوال کرد که شما را چه داشت برین که تا از نعلینها از قدمها بیرون آوردید ایشان گفتند که شما چون نعلینها را از قدمها بیرون آوردید ما چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها از نعلینها بیرون آوردیم رسول علیه السلام فرمود که من چون نماز شروع کردیم در نماز برادرم جبرائیل علیه السلام مرا خبر کرد که در زیر نعلین تو نجاست سپرده شد من بدین معنی قدمهای را از نعلینها بیرون آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی آنکه با نجاست اندک نماز رواست

که اگر روا نبودی رسول علیه السلام آن نماز را از سر گرفتی پس وی سرّی اولی است که اگر پای وی طریق اولی بودی
رسول علیه الصلوة والسلام نعلین را از قدم بیرون ننهادی وعمل آنکه مقصد نماز نیست وآن از رسول
علیه الصلوة والسلام ترک افضل بود از برای بیان احکام را بود وفتوی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آن بود که از وی
سوال کردند که نجاست چند باید تا روای نماز را باز دارد گفت هم چندان ناخن من وناخن وی پیچند و درم شهبلی بود
و درم شهبلی پیچند که کف دست است وقول شافعی رحمه الله نجاست اندک نیز نزدیک تو عفو نیست ودلیل
برآنکه قول شافعی رحمه الله آب منی را پاک میداری واز آن موضع که آب منی می آید از بول اندک خالی نبود
پس معلوم آمد که نجاست اندک نیز نزدیک تو عفو است وقدر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چنان بود که زنی از پسر آن
صدقات را به حاجت حاجت آمدی قدم مبارک خود را خم دادی وآب دهان خود بر پشت ایشان کردی تا
که قد ایشان آن قدر بود ناخن کم از آن نبود وکیفیت کف دست را خواجه امام زاهد فخر رحمه الله در کتاب ... بیت
بیان کرده است تا اگر یکی پای کف دست بیرون کند پس هنایتی پنجهزار نقره واجب شود و هر انگشتی را هزار نقره لازم
شود و هر پنجی را سیصد وسی وسه درود دانک نقره واجب شود مگر انگشت ابهام را که وی را دو پنج است هر پنجی را
پانصد نقره واجب شود پس معلوم شد که پنجها از کف دست نیست را فراز کند وپنجها فراز کند وپنجها
بر دو دست و پشت چندین باشد کف دست آن مقدار بود که خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که حنیار
کلان ترین درم هر زمانه راست ابراهیم نخعی رحمه الله گفته است که چون بدرمی برسد روای نماز را باز دارد
وشعبی رحمه الله گفته است که چون زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد وفتوی بر این قول است نجاست بعضی
بر تن است وبعضی بر جامه چون جمع کنند زیادت از درمی شود روای نماز باز دارد واگر بعضی بر موضع مختصه جدا
وبعضی بر جای آن جمع کنند یا نی بقول ابوحنیفه وابو یوسف رحمهما الله جمع نکنند وبقول محمد وزفر وشافعی رحمهم الله
جمع کنند اگر بعضی غلیظه است وبعضی خفیفه جمع کنند اگر غالب غلیظه بود خفیفه تبع وی بود واگر غالب
خفیفه بود غلیظه تبع وی بود واگر هر دو برابر بود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که قوت غلیظه زیادت است
خفیفه تبع وی بود وشیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که غلیظه را اگر بخفیفه بشوی خفیفه شود
هم ابتدای همه را خفیفه دارم آنچه گفتم در حق نجاست تنک است اما اگر نجاست سطبر بود واز ابتدا غلیظه درم
چون بدرم سنگی برسد روای نماز باز دارد اگرچه در پهنای کم از درمی شود که در حق نجاست تنک طول و
عرض وی را اعتبار است ودر حق نجاست سطبر اعتبار وزن وی راست آنچه حکم نجاست غلیظه بود وگفته آمد خفیفه را
حکم چیست معنی خفیفه سبکتر بود از ابوحنیفه رحمه الله بار اول سوال کردند جواب نگفت بار دوم سوال کردند
جواب نگفت بار سیوم سوال کردند گفت کثیر فاحش تا روای نماز باز دارد وگفتند کثیر فاحش چندین بود

گفت مقدار ربعی و مراد از آن ربع چهار یکی جامه عربی است اما در **فتاوی** عراقیان آورده است که
مراد از آن چهار یک جامه ضروری است یعنی ازار از ابو یوسف رحمة الله دو روایت است یک روایت گز در گز و یک روایت
بدست در بدست و از محمد رحمة الله دو روایت است یک روایت قدم در قدم و یک روایت چهار یک موضع آن که بروی رسیده
باشد **مسئله** موی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمة الله نجس است تا موی آدمی که جدا شود با وی نماز گذارده شود
روای نماز را باز دارد و حجت قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است ما ابین من الحی فهو میت که هر چه از زنده
جدا کنی وی مرده است امام محمد گفته است که سنت ما را اصحابنا نیست اما چون بدرم سنگی برسد روای نماز را باز دارد و حجت
امام منصور ماتریدی رحمة الله فتوی بر قول امام محمد رحمة الله داده تا نماز را با موی در دست نماز روا نبود اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس نکند اما بعضی حرام شود باتفاق اگر مسلمانی را گوش از وی جدا
شده باشد و با وی است همچنان نماز میگذارد روا بود یا نی در **عیون** ابو یوسف رحمة الله روایت است که نماز
روا است و اگر دندان از وی جدا شده است و با وی است نماز میگذارد محمد رحمة الله گفته است که چون بدرم سنگ رسید
روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله اگر دندان وی است هر چند که بود نماز با وی روا بود اگر دندان کسی
دیگر است چون بدرم سنگ برسد روای نماز باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیگری و آن فرق ما را معلوم
نیست **مسئله** آب دهان آدمی را حکم چیست در صلوة شیخ الاسلام علی اسبیجابی از سلیمان فارسی رضی الله
عنه روایت است که نجس است اما ظاهر روایة آنست که پاک است و دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام عمار یاسر را دید
که جامه را نمازی میکرد رسول علیه الصلوة والسلام گفت یا عمار جامه را از چه نمازی میکنی گفت از آب دهان و منی
گفت تو ندانستی که آب دهان شما و آب بینی شما و آب چشم و آب گوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در آنجا است الا بنبر
چون رسول علیه الصلوة والسلام پاک فرمود معلوم شد که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و دیگر بسا وقت بودی که
صحابه در نماز آب دهان بینی را بجامه گرفتندی و بر گرفتندی و نماز تمام کردندی و رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را
منع نکردی پس معلوم آمدی که پاک است اما آب دهان خفته را حکم چیست در جمع الجوامع ابو العباس جعفری از ابو نصر محمد بن
محمد سلام البلخی رحمة الله روایت است که اگر خشک شود لون و بوی بگرداند نجس بود که از لعاب کرم است اما ظاهر روایة
آنست که پاک بود و اختیار فقیه ابو اللیث رحمة الله هم اینست که پاک است که در **تحفة الملوک** همچنین آورده است که آب دهان خفته
و آب کرم پیله و بول خفر و خون ماهی پاک است و خوی آدمی پاک است از جنب و حائض و نفسا و محدث بشرط آنکه بر اندام ایشان از
نجاست حقیقی نبود و دلیل بر آنکه بسیار وقت بودی که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین محدث بودی و گرمای گرمای حجاز بودی اندام
ایشان از گرما خوی کردی در جامه ایشان رسیدی ایشان جامه را نمازی نکردی و رسول علیه السلام نفرمودی ایشان را
که جامهها را نمازی کنند پس معلوم آمد که پاک است و دیگر آنکه روایة ام سلمه مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده وقت

بودی که مراد از جامه حیض در بر رسول علیه الصلوة والسلام خون آمدی و اندام رسول علیه السلام از آن خون
تر شدی و رسول علیه السلام اندام انگشت بهم پنهان بهمان ساختی و نماز گذاردی چون خون حایض
پاک است از جنب بطریق اولی پاک بود از برای آنکه جنب غسل آرد و اگر نیابد آفتاب بود تیمم کند و را حکم پاکی
ثابت شود و اما اگر حایض بدریا و روی زمین فرو رود و برآید تا ایام وی بسر نشود و را حکم پاکی ثابت نشود

مسئله خون خر را حکم چیست اما ابو یوسف رحمه الله روایت است که پلید است اما بر روایت آنست که پاک است
دلیل آنکه رسول علیه الصلوة والسلام را خری بود که از غزای خیبر رسیده بود و را یعفور نام بود روزی رسول علیه
الصلوة والسلام بوی نشسته بود بر پشت خر خونی بود و در قدمهای مبارک رسول علیه السلام نعلین نبود
چون رسول علیه السلام از پشت وی فرود آمد و پای مبارک رسول علیه السلام از آن خون تر شده بود صحابه
سوال کردند که این خون را شستن حاجت است یا رسول علیه السلام فرمود لیس بشیء یعنی این چیزی نیست و این خر
خدمتی بود که مومن را از منافق فرق کردی چون منافق را دیدی سر بسوی وی کردی و باد بسر فرو کردی و
وقتی که رسول علیه السلام را حاجت آمدی یکی از صحابه را طلب کردی و در پیش رسول علیه السلام کسی نبودی که وی را
گفتی که فلان کس را طلب کن این یعفور را رسول علیه السلام گفتی برو فلان کس را طلب کن وی برفتی تا بدر حجره آن کس
بر در حجره سر بر زدی تا آن کس را معلوم شدی که رسول علیه السلام وی را طلب کرده است و آن کس نیز در پیش رسول علیه السلام
رفتی و بعضی گفته اند که بزبان فصیح آن کس را گفتی که رسول علیه السلام ترا طلب کرده است و آن از معجزه رسول علیه السلام بود
خون خر پاک است دلیل آنکه پس خورده وی پاک است و اگر ایشان دست در آب اندک زنند نجس نشود چون دست ایشان
نجاست حقیقی بود که مراد از آن که خدای عز و جل فرموده است قوله تعالی انما المشرکون نجس مراد از آن
اعتقاد ایشان است نجاست ظاهر والله اعلم [illegible] منی [illegible] ابو اللیث کبیر رحمه الله گفته که شستن پلید شود
چون تر بود و اما بر روایت آنست که آن شستن پلید نشود آب منی چون بقول شافعی رحمه الله تر و خشک وی پاک است و بقول
ابو حنیفه رحمه الله تر و خشک وی پلید است و لیکن خشک چون بمالی پاک شود و چون جامه شسته شود و بقول شافعی رحمه الله آنست که روایت میکنند
از ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز میگذارد و بر ردای مبارکش آب منی رسیده بود و خشک شده بود و من
آن را بمالیدم رسول علیه السلام بگذشت همچنان نماز تمام کرد و منی آدمی پاک است [illegible] گفته اند که آن [illegible]
نماز بود [illegible] ثابت شود که [illegible] نجاست اندک معفو است آن از برای احکام بیان بود معلوم شود که با نجاست
نماز روا است و دیگر آنکه شافعی رحمه الله گفته است که انبیا و اولیا و زهاد و عباد از منی اند پس اگر گوییم که پلید است در ایشان طعن کرده
باشیم و علما رحمهم الله گفته اند که از اعتبار نیست چنانکه انبیا و اولیا و زهاد و عباد از وی اند که از ان منافقان نیز از وی اند
[illegible]

وصفت وی دیگر میشود حکم وی تیر و دیگر میشود اگر بیکبار دو تا و با آب می تپید و هر دو تاه تر شد چون خشک شد خواجه الامام
زاهد فخر رحمة الله گفته است که چون خشک شود تاه اول بالیدن پاک شود اما تاه دوم تا نشوید پاک نشود که آن حکم او ران دارد
محمد رحمة الله گفته است که آب منی بالیدن وقتی پاک شود که سطبری بود اما اگر تنک بود بمالیدن پاک نشود اما اگر سطبر بود و خشک
شود چون بمالی پاک گردد و اگر تر شود آن پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است درست تر آنست که
باز نیاید بر خلاف آنکه زمین پلید شود و چون خشک شود پاک شود و چون باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله
دو روایت است یک روایت آنست که باز نیاید دیگر روایت آنست که باز آید اختیار خواجه امام شمس الائمه حلوانی رحمة الله
آنست که باز آید اما فتوی آنست که باز نیاید و آب منی حیوانات بر قول شافعی رحمة الله تر و خشک پاک است اگر از آن بسبب
بقول علما رحمهم الله پلید است تر و خشک چون خشک شود بمالیدن پاک نشود مسلمانی را که اندام آب منی رسید و خشک شد
بمالیدن پاک شود یا نی بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که قیاس بر جامه پاک شود اما ظاهر روایة آنست که پاک نشود تا نشوی زیرا
آنکه اندام را خاصیتی است که چون تری بوی رسد بحرارت آن تری را بخود گیرد تا نشوی پاک نشود و اگر در جامه روایة عائشه
رضی الله عنها نیامده بودی قیاس آن بودی که بی شستن پاک نشدی اما بروایة عائشه رضی الله عنها گوییم که بمالیدن
پاک شود اما اندام تا نشوی پاک نشود زنی فرزند آورد مرده وی را نام کنند و بشویند لیکن بسنت نی و کفن کنند لیکن
بسنت نی و دفن کنند لیکن بسنت نی و بر وی نماز روا نبود و بادی نماز روا نبود وی از کسی میراث نبرد و کسی از وی میراث نبرد
اما اگر یکی دم زد و آنگاه گذشته شد کل احکام بروی ثابت شد وی را نام کنند و بشویند و لیکن بسنت و کفن بسنت کنند و
دفن بسنت کنند و بروی نماز روا بود و بادی نماز روا بود وی از کسی میراث برد و کسی از وی میراث نبرد مسلمانی را
بر اندام جراحت است اندک تری بر می آید لیکن قوت رفتن ندارد اما بجا می رباید از احکم چیست بقول زفر رحمة الله
هم حدث است و هم نجس و بقول شافعی رحمة الله حدث نیست و لیکن نجس است در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده
رحمة الله مرویست از عبدالله عمر رضی الله عنه و از ابو یوسف رحمة الله که حدث نیست و نجس است و هم
در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله از محمد رحمة الله روایت است که حدث نیست و لیکن نجس است و خواجه
امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که همان خلافی که در قی چهار وجهی است میان ابو یوسف و محمد رحمة الله این
همان خلاف است فقیه ابو جعفر و امام بکر اسکاف رحمهم الله گفته اند که حدث نیست و لیکن نجس است شیخ ابو القاسم
صفار رحمة الله گفته است که چون حدث نیست نجس نیز نشود و چون جواب دیدم ایشان خواجه محمد بلخی گفتند زلت العالم
زلت العالم بغرید بن عالم الغرید عامی بود چه دلیل کنند که هم حد ما بدنا نجس کنند دلیل بر آنکه صاحب جرح سائل و مستحاضه که از
ایشان قطره ها در وجود می آید و آن اندک است در حق ایشان عفو است و اگر از آن قطره ها و آب اندک جلد آب را نجس کنند
و اگر از آن زیادت از درمی بر جامه رسد روا نماز با نزد او روا نیک حدث نی و لیکن نجس است

واگر خود نجس است غلیظ است یا خفیفه است خواجه امام بعضخو رحمه الله در صلوة و خواجه امام اجل حسن رحمه الله در مبسکر دراز
بیرون آید که اگر بیشتر بود در نماز باز زیاده از درمی شود خفیفه داریم که اگر غلیظه داریم نمازش روا نبود و اگر کمتر بود تا یکدرم
و آنکه و زیادت اندر می شود غلیظه داریم شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله در نوادر صلوة خواجه امام اجل حسن
در مبسکرد روایت بیرون آمد در باب مستی خمر که اگر کسی خمر بنوشد و اندکی با جامه پاک نماز گذارد و بر آن جامه پلید نماز روا بود
پس معلوم آمد که آن خمر که بجامه رسد غلیظ نیست خواجه امام ابو بکر اسکاف و فقیه ابو جعفر و خواجه امام سلمه بلخی رحمهم الله بنا بر این
تقوی اختیار کرده‌اند و جواب بر قول محمد رحمه الله که گفته است که حدث نیست ولیکن نجس است و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله
رخصت اختیار کرده‌اند و جواب بر قول ابو یوسف رحمه الله که گفته است که حدث نیست و نجس نی و این همه که گفتم روایت است
و فتوی بر این قول است که حدث نی و نجس نی اگر مسلمانی را از اندام جراحت است که کرم می افتد و گوشت او سپید می افتد یا
تباه می شود بر خلاف موضع مخصوص که از آن موضع هر چه اندک بجنبد و افتد طهارت تباه شود که آن نجاست اندک
خالی نبود از موضع هر چه اندک نجاست ظاهر شود طهارت تباه شود **فصل** در بیان آنچه مسئله اگر گوسفند چه طیب است
و مباح است و مکروه است و حرام است آنچه طیب است گوشت است و چربی و سر و پایچه و مانند اینها و آنچه مباح است
جگر است و سپرز که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند عز و جل دو میته و دو خون برا من و من مباح
کرده است آن دو میته ماهی و ملخ و آن دو خون جگر است و سپرز و خون گوشت پاک است و مباح است و لیکن
چنانکه روایت میکنند از ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که شوربا ما از خون گوشت متغیر شده بودی که
و ما از آن میخوردی و رسول علیه الصلوة والسلام ما را منع نکردی پس معلوم آمد که پاک است آنچه مکروه است غدود است
و مغز پشت و مثانه و جعبه و زهره و مانند اینها و پی ... میری ده نخورده است از برای آنکه وی محل نجاست است
اما چون بشوی پاک شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که در صدر صلوة از ابو یوسف رحمه الله
روایه است که اگر زهره ماهی کسی بچشمان نا نشسته خشک کنی و در وی روغن کنی آن روغن پاک بود و اگر آن زهره
تر شود پلید بود باز آید باقی از ابو حنیفه رحمه الله دو روایه است اختیار خواجه حسام شهید و خواجه امام اجل حسن
رحمهم الله بر آن است که باز نیاید و فتوی بر آن است که باز نیاید و آنچه حرام است خون مسفوح است و خون دل است
و زهره و آب دان آن زهره و آتش پلید است و بستنش پاک است دلیل بر آنکه انگشت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مجروح
زهره ماهی گرد و بست و در انگشت مبارک کشید و بر آنجا مسح کشید و نماز میگذارد پس معلوم آمد که بستنش پلید نیست
اگرچه پلید است و در صدر صلوة از محمد رحمه الله روایت است که زهره هر حیوانی حکم بول وی دارد تا اگر کسی انگشت
مجروح شود زهره گوسفند را بهی کنند و در انگشت کنند و بر آنجا مسح کنند نماز گذارده روا بود و فتوی فقیه ابو اللیث بر آنست
که گوسفند را بسمل کردند مدار شکم وی بره بیرون آمد آن بره را شاید خوردن یا نی اگر یکی دم زند و بسمل کنند مبیع ع

شاید خوردن و اگر بچه ماده زنده است بقول ابوحنیفه رحمة الله نشاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمة الله شاید خوردن
در **عیون** از محمد رحمة الله دو روایت است یکی آنست که اگر موی است کرده است جواب بقول ابو یوسف رحمة الله
گویم که شاید خوردن و اگر موی نارسته کرده است جواب بقول ابوحنیفه رحمة الله گویم که نشاید خوردن و در بعضی نسخها
برعکس گفته اند که اگر از گوسپند بره پدید آید یا از ماده گاو گوساله پدید آید یا از مرغ بیضه پدید آید آن تریها که برینهاست نصیر
بن یحیی از ابوحنیفه رحمهم الله تعالی روایت میکند که پاک است بشرط آنکه عین نجاست نبود بروی فقیه ابو اللیث رحمة الله
میگوید که پلید بود که ملاقات کند بنجاست معی اما از گوسپند مرده پنیر مایه بیگیرند و یا از مرغ مرده بیضه بیگیرند یا از گاو مرده
شیر بیگیرند بقول شافعی رحمة الله این همه مردار بود و بقول ابوحنیفه همه پاک بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله پلید بود و اگر
چیزی بود که تصور شستن دارد چون بشویند ابو یوسف و محمد رحمهم الله با ابوحنیفه اند که پاک بود و اگر در شیر پشک افتد خلف
ایوب رحمة الله گفته است که اگر سبک برگیرند چنانکه آن پشک در شیر سرایت نکند پاک بود شاید خوردن و شیخ الاسلام
علاء الدین رحمة الله گفته است که اینجا می‌بود که پشک درست بود که وی را پرده است مانع نجاست شود که پس نجاست بشیر
سرایت نکند اما اگر شکسته شود و شیر پلید شود و از گوسپند مرده چیزها شاید منفعت گرفتن بر قول شافعی رحمة الله تعالی از هیچ چیز وی
نشاید منفعت گرفتن و حجت قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است که منفعت مگیرید از مردار از هیچ چیز **قال النبی**
صلی الله علیه وسلم لا ینتفع من المیت بشیء و بقول علما رحمهم الله از پشم و بینک و پوست و شاخ و سم منفعت باید گرفتن و در یکی
دو روایت است از اینها شاید منفعت گرفتن و حجت قول علما رحمهم الله آنست که رسول علیه الصلوة والسلام بحجره میرفت و در راه
گوسپندی دید مرده انداخته سوال کرد که این گوسپند از آن کیست گفتند از آن میمونه است گفت چرا منفعت نمیگیرند از
پشم و بینک و پوست و شاخ و سم وی و در یکی دو روایت است که فرمود دباغی اما از پیه مردار اجماع است که منفعت نشاید
گرفتن که محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر پیه مردار را در زیر کشتی مالند ترسم که بشومی استعمال آن حرام کشتی غرق شود
و آن مومنان هلاک شوند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که ترک یک ذره حرام گرفتن فاضلتر از عبادت دنیا
در بیان است **قال** النبی علیه السلام ترک ذرة من الحرام خیر من عبادة الثقلین مالک رحمة الله تعالی گفته است در پشم و
بینک شاید و از باقیها نشاید حاصل الامر در پشم و بینک با علما راست رحمهم الله تعالی و در باقیها با شافعی رحمه الله
تعالی است در وقت بسمل کردن حیوان روی سوی قبله داشتن مستحب است اگر روی سوی قبله نکنند روا باشد اما ترک
استحباب کرده باشد تسمیه گفتن بقول شافعی رحمة الله شرط نیست و بر قول علما رحمة الله شرط است فایده این خلاف
جایی پدید آید که مسلمانی حیوانات را بسمل کرد و عمدا تسمیه نگوید بقول شافعی رحمة الله شاید خوردن و بقول علما رحمهم الله
نشاید خوردن اما اگر تسمیه را فراموش کرد بقول علما رحمهم الله شاید خوردن و بقول مالک رحمة الله نشاید خوردن
رحمهم الله مسایل گفته که بفراموشی سلام نماز تباه نکند و خوردن فراموشی روزه تباه نکند و تسمیه فراموشی

ل حیوانی حرام شد و بقول مالک رحمه الله سه رگ غیر حلقوم را تباه کند و خوردن روا است بی تسمیه فراموش کند و در را تباه کند و تسمیه در موضع حیوان
حرام کند ذبح حلقوم حیوان و چند رگ دیگر که من المذبح است بقول ابوحنیفه رحمه الله حلقوم و مری و یک رگ خون از دو رگ نفیسه است و
بقول ابویوسف چهار رگ به بریدن آن سه رگ نفیسه است و بقول محمد رحمه الله هر چهار رگ را اکثر بریدن نفیسه است و بقول
مالک رحمه الله هر چهار رگ را تمام بریدن فرضیه است اگر حیوانی بیمار است وی را بسمل کردند شاید خوردن یا نی بقول ابوحنیفه
رحمه الله اگر روز زیستی شاید خوردن و بقول ابویوسف رحمه الله اگر چندان زیستی شاید خوردن و بقول محمد رحمه الله آنقدر زمان که بسمل
کنند حیات با وی بود بسمل کنند شاید خوردن و این مختار است اگر حیوانی را بسمل کردند طپید و لیکن خون رفت شاید خوردن
از عبد ابوحنیفه رحمه الله این مسئله واقع شد از وی سوال کردند گفت شاید خوردن تا آنکه برگ جیلان جمع کرده تا بود و خون تین
نمرد و تجربه کردند همچنان آن حیوانی است در زندگی وی شک است وی را بسمل کردند خون رفت لیکن نطپید ظاهر آنست
نشاید خوردن که از مرده خون رود و بعضی از مشایخ گفته اند اگر چشم باز کرد نشاید خوردن و اگر چشم فراز کند بشاید خوردن و
و بعضی گفته اند که اگر پای گرد کرد شاید خوردن و اگر دراز کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر موی درست کرد شاید
خوردن و اگر موی نرم کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر شکم بر آید نشاید خوردن و اگر فرو نشست شاید خوردن اما جواب
مسئله آنست که اگر فرو نشیند شاید خوردن بنا بر روایت آنست که اگر خون بشر فرو رفته است شاید خوردن و اگر خون بشر فرو
نرفته نشاید خوردن حیوانی را بسمل کردند و وی همچنان می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که طپیدن آن طپیدن
مجازی است اما اگر جراحت کردند حیوان را و می طپید پاره از وی جدا کردند نشاید خوردن قال النبی صلی الله علیه وسلم
ما ابین من الحی فهو میت هر چه کرده شود از زنده وی مرده است و اگر حیوانی را گرگ حلقوم وی را خائیده است چنانکه گر
ذبح نمانده است اگر چه حیات با وی بود بسمل کنند نشاید خوردن چه این محل ذبح بر قرار نمانده باشد اما اگر نا ما این بر این خائیده
باشد و حیات با وی بود و بسمل کردند شاید خوردن اگر دو حیوان را از یکدیگر بسته است بسم الله گفت و یکبار کارد کشید اگر
هر دو را بسمل کرده شوند هر دو را شاید خوردن و اگر تقدیم و تاخیر افتاد اگر نخست بسمل کرده باشند آن را شاید خوردن و
آنکه آخر بسمل کرده باشند نشاید کردن و اگر دو حیوان بسته است جدا یکی تسمیه گفت بسمل کند بدل افتاد این را
ماند آن دیگر را بسمل کرد و تسمیه گفت آن را نشاید خوردن باز آمد و این حیوان دیگر را بسمل و چنین دانست که آن تسمیه کفایت
باطل نشده است دیگر را تیز تسمیه گفت این دیگر را تیز نشاید خوردن که مجلس متبدل شده است و تسمیه نمانده است و تسمیه
همین که بسم الله گوید بسنده بود اگر حیوانی را بربست تا بسمل تسمیه گفت از آن کارد بر افتاد و شش آن کارد
را نهاد و کارد دیگر گرفت و آن حیوان را بسمل کرد شاید خوردن که تسمیه بر حیوان افتاده است نه
کارد بخلاف تیر اگر بر تیر تسمیه گفت تا صید زند از آن تیر افتاد و شش آن تیر را ماند و تیر دیگر گرفت
و تسمیه گفت و صید زد و صید بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر تیر افتاده است نه بر صید

اگر حیوانی را از بینا یا از دراز و نیم زد و تسمیه گفت نشاید خوردن چه خوردن بغیر ضرورت نزد و بود اما اگر ضرورت بود تا بشد ممکن
ضرورت شاید خوردن اما اگر بغیر ضرورت است و تسمیه گفت و دو نیم زد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته‌اند اگر نیم پیش شتر
بود و حیات بادی بود و بسمل کنند آن نیم پیش شاید خوردن و اگر نیمه پس بیش باده بود هر دو نیمه را نشاید خوردن و اگر برابر است
قیاس آنست که شاید خوردن و استحسان آنست که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که چون بغیر ضرورت زده
باشد بهمه حال نشاید خوردن اگر گوسفندی در خانه تنها وحشی شد بر تیر تسمیه گفت و زد و افتاد و هلاک شد نشاید خوردن
که گرفتن وی در عمارت متعذر نیست اما اگر در صحرا وحشی شد بر تیر تسمیه گویند و بزنند بر آن زخم هلاک شود شاید خوردن که
گرفتن وی در صحرا بغیر ضرورت متعذر است اما اگر گاو و اشتر در عمارت تنها وحشی شد بر تیر تسمیه گویند و بزنند و بدان زخم
هلاک شود شاید خوردن که گرفتن آنها در عمارت تنها ضرورت متعذر است از برای آنکه اشتر بگزد و گاو بزند اگر حیوانی در چاه
افتد یا در جوی افتاد و امکان بسمل کردن نبود بر تیر تسمیه گویند و بزنند جراحت شود و بدان زخم هلاک شد شاید خوردن اما اگر زخم
در شاخ آید یا در سم یا در دم اگر از آن جراحت خون سیلان شود شاید خوردن این همه جائیست که تسمیه وی باشد اگر تسمیه
گفت و زد و هلاک شد بقول شافعی رحمة الله شاید خوردن و بقول علما رحمهم الله نشاید خوردن اما اگر بفراموشی تسمیه گفت
بقول همه شاید خوردن بخلاف مالک رحمة الله علیه کشته محدث و جنب و نفسا و حائض و جهود و ترسا شاید خوردن چون
تسمیه بود اما اگر ترسا گوید بسم الله باسم عیسی نشاید خوردن و اگر جهود گوید بسم الله باسم عزیر نشاید خوردن اگر مسلمان گوید بسم الله
باسم محمد صلی الله علیه و سلم نشاید خوردن که رسول علیه الصلاة و السلام در دو جای نهی کرده است نام مخلوق با نام خالق
ضم کردن یکی در وقت بسمل کردن حیوان آدم در وقت که جواب عطسه گوید و کشته ختنه ناکرده شاید خوردن یافی از عبد الله عباس
رضی الله عنه روایت آمده است که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که شاید خوردن کشته محرم را که صید کرده باشد
نشاید خوردن که ایشان را نهی کرده شده است از صید کردن و کشته مست بیخبر نشاید خوردن که عقل وی زائل شده باشد
و کشته دیوانه را نشاید خوردن و کشته صبای شاید خوردن یافی بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه شاید خوردن و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله نشاید و کشته مبتدع و ملحد و کافر حربی را و اباحتی را نشاید خوردن مسئله اگر حیوان جلاله گرد نجاست میگردد
و گوشت وی و شیر وی را باید خوردن ولی مکروه بود و محمد حسن رحمهم الله گفته که بر پشت وی بار بردن هم کراهیت بود و در
الامام محمد رحمة الله روایت است که خوی وی پلید بود و از نمیعتی بر پشت وی بار کردن کراهیت بود اما اگر مسلمانی حیوان حج بود
و این حیوان گرد نجاست میگردد و نجاست میخورد حق او بود و اگر بر وی البته بسکتب یابیچ بر وی گوشت و شیر
وی مکروه بود و مرغ خانگی که غالب گرد نجاست گردد و بیضه وی و گوشت وی مکروه بود اما این همه را علف کنید
و بند تا پاک شود و در تتمه را ایکماه و گاو را بیست روز و گوسپند ده روز و مرغ را سه روز و یک روایت
آنست که اشتر را بیست روز و گاو را ده روز و گوسپند را سه روز و مرغ را یکروز علف و بند تا پاک شود

واگر سگی را با بزی گشتی داده بچه پدید آمد آن بچه را خوردن شاید یا نی ببینیم اگر بز را ماند شاید خوردن و اگر سگ را ماند
نشاید خوردن و اگر سر بز و روی ماند در سر ما کنند اگر بانگ بز آمد شاید خوردن و اگر بانگ سگان آمد نشاید خوردن
واگر با هر دو می آمیزد علف دهند پیش اگر علف بخورد بز باشد و اگر گوشت نهان و استخوان باشد سگ شود و اگر هر دو
رغبت باشد آب دهند پیش اگر آب بلب خورد بز باشد و اگر آب بزبان خورد سگ باشد و اگر بهر دو بخورد زنند پیش اگر
بانگ بز کند بز باشد و اگر بانگ سگ کند سگ باشد و اگر بهر دو بانگ کند بکشند اگر روده پدید آید شاید خوردن که بز را بود
واگر روده پدید آمد گوشتش را در آب نهند اگر تنگ نشیند گوشت بز باشد و اگر بر روی آب برآید گوشت سگ بود و اصلیت
که آب مردار دارد ابنک نیز رود و الله اعلم

باب سی هشتم در بیان صید صید کردن شروع است بآیه و اخبار و اجماع

است و مباح است آیه اینست قوله تعالی و اذا حللتم فاصطادوا و خبر آنست که رسول علیه السلام مر عدی
حاتم را علم صید تعلیم میکرد و گفت چون تیر را بگشائی بسم الله بگو چون سگ رها کنی بگو بسم الله اصلیت مر زفر را رحمة الله علیه
علیه وی رسیدن را اعتبار دارد و علماء ثلثه گشادن را اعتبار دارند فایده این خلاف جای پدید آید که مسلمانی
بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بصید رسیدی ردت آورد والعیاذ بالله تیر بر صید آمد و بدان زخم خفت
بقول زفر رحمة الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علماء ثلثه رحمهم الله شاید خوردن کافری تیر بر صید رها کرد
پیش از آنکه تیر بصید رسیدی اسلام آورد و تسمیه گفت تیر بر صید آمد و صید خفت بقول زفر رحمة الله شاید خوردن
و بقول علماء ثلثه نشاید خوردن محرم بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بر صید آمد حلال شد آنگاه تیر بر صید آمد
و افتاد و هلاک شد بقول زفر شاید خوردن و بقول علماء ثلثه نشاید خوردن و اگر حلال بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش
از آنکه تیر بصید رسیدی محرم شد آنگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن و بقول علماء ثلثه
رحمهم الله شاید خوردن اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد صید افتاد و هلاک شد شاید خوردن چون جراحت
کرده بود اما اگر بر تیر تسمیه گفت تا بر صید زند از آن تیر بیفتاد پس آن تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تسمیه نگفت و بر صید زد
صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر آن تیر اول قرار گرفته بود مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و رها کرد تا صید
رسید تیر بر جای دیگر آمد و از آنجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بر جای دیگر
آمد آن تسمیه نماند همچنانست که بی تسمیه زده است پس نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید آمد و افتاد
بر شخصی و یا بر شاخی یا در آب افتاد و یا در آتش افتاد و یا کسی آنجا خفته بود آنجا رسید صید خفته بود نشاید خوردن که ما را شک
که بزخم وی خفته است یا بدان مسایل که گفتیم و آن خفته را حکم بیدار است نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله تا اگر کسی
آنجا بیدار بودی و آن صید را بسمل کردی بایستی خوردن این نیز همان حکم دارد اما شیخ الاسلام علاء الدین
رحمة الله گفته است که آنجا جای بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان زخم خفته است یا نی و اگر زخم درشت زده با

چنانکه یقین شده باشد که بدان زخم وی خفته است شاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و تیر از آن صید
گذشت و بر صید دیگر افتاد و هر دو افتادند و هلاک شدند هر دو را شاید خوردن بر خلاف آنکه بر جرابی آمد از وی گذشت
و بر صید آمد و صید افتاد و هلاک شد آن صید را نشاید خوردن اما اگر بر خوک آمد و از خوک گذشت و بر صید آمد و صید
هلاک شد شاید خوردن از برای آنکه خوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید راست کرد اما
و آن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و صید را
از وحشی بیرون آورد و دیگری بر تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید هلاک شد این بالاتفاق نشاید خوردن حسن زیاد
از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن شود اما اگر دو کس تیر برابر صید رها کردند به تسمیه و لیکن تیر
یکی پیش بر صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر بر همین صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد این صید را
حکم شود شاید خوردن یا نی بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آمد یکی حل و یکی
حرمت و هر کجا که حل و حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علمای ثلثه رحمهم الله شاید خوردن بر خلاف مسئله
اول که حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن میشود که آنجا زننده تیر دوم مخاطب است
صید آنکه خود از وحشی بیرون آمد و برای می شاید زدن چون زد هلاک شد نشاید خوردن که وی هلاک کرد صید را
دلیل بر آنکه پیش تیر اول بر از وحشی بیرون آورد تیر دوم در معنی زکوة میشود نشاید خوردن ظاهر روایة آنست که
صید از آن زننده تیر دوم شود و ملک زننده تیر اول بود و مختار آنست و فتوی بر آنست که نشاید خوردن اگر بر تیر تسمیه
گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است دیگری بر تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید بر زخم وی
هلاک شد شاید خوردن و صید از آن زننده تیر دوم را بود اما اگر دو کس تیر تسمیه گفتند و بر صید رها کردند و هر دو تیر
برابر بر یکی صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود

فصل

سگ صیدی چندی باید تا معلم شود و کشته از وی حلال شود بقول ابو حنیفه رحمة الله دو کس از استادان
آن حرفت بگویند که این سگ معلم شده است کشته از وی حلال شود شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله
صید را سه بار بگیرد و نخورد و بخصم سپارد معلم شود کشته از وی حلال شود و صید سیوم را شاید خوردن اما محمد بن سماع
رحمة الله گفته است که آن سیوم را نشاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمانی بر سگ تسمیه گوید و بر صید رها کند
تا مادام که سگ در طلب و جست و جوی آن صید باشد چون بگیردش و بر زخم وی هلاک شود شاید خوردن اما اگر صید را
گم کند و نا امید شود و روی بگرداند ناگاه باز صید را ببیند باز گردد و آن صید را بگیرد و بر زخم وی هلاک شود نشاید خوردن
اما اگر سگی دیگر با تسمیه با وی یار شود و هر دو بگیرند و بکشتار ایشان هلاک شود هم شاید خوردن یا کسی مسلمان به تسمیه
مدد دهدش یا یهودی یا ترسای به تسمیه مدد دهدش و بکشد شاید خوردن اما اگر سگ جاهل با وی یار شود و یا مجوسی

و یا مربی مردم بشن به تسمیه بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن برخلاف اهل ذمه که ایشان بتسمیه
مدد دهند و بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد این سگ می شنید
و باز میرود و چون بگیرد و هلاک کند شاید خوردن یا نی بنگریم اگر این سگ تا بود ربسته اند و این تعلیم از یوزن
گرفته است شاید خوردن که علم یوز بکمین گرفتن است اما اگر از صید نا امید می شود و می شنید یا مانگی انگه چون
بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد این سگ صید گرفت و یکی دیگر بی تسمیه گرفت
و رها کرد این سگ دیگر آمد و همین صید را گرفت و هلاک شد بزخم ایشان نشاید خوردن برخلاف تیر که آنجا زننده تیر دوم مخاطب
است صید اندر یکی زده است و برای شاید زدن و اما سگ مخاطب نیست تا داند که یکی گرفته است و برای شاید گرفتن اگر
مسلمانی بر سگ تسمیه گفت و رها کرد سگ صید را گرفت و نگاه داشت تا چندانی که خصم آمد و بخصم سپرد آنگاه و پاره از آن
صید بر کند و خورد و صید را شاید خوردن اما اگر صید را گرفت و پاره از آن برکند ولیکن بخورد و نگاه داشت تا خصم آمد
چون صید را بخصم سپرد آنگاه آن پاره را بخورد و هم شاید خوردن اما اگر صید را گرفت پاره از صید برکند و خورد
و آنگاه باقی را بخصم سپرد نشاید خوردن برخلاف باز و باشه که صید را بگیرند و میخورند و آنچه بخصم سپارند شاید
خوردن که علم باز و باشه رفتن و باز آمدن است و علم سگ گرفتن و ناخوردن دیگر آنکه سگ بچوب ریاضت پذیرد و لیکن
باز و باشه بچوب ریاضت نپذیرد و اگر سگ صید بسیار کرده است و آخرین صید را خورد بقول ابوحنیفه رحمة الله این صید را
و آنچه بزخم وی هلاک شده است همه را نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله این صید را نشاید خوردن اما آنها
که پیش ازین صید کرده شاید خوردن ابوحنیفه رحمه الله گفته است که ما را معلوم گشت که وی بی تمیز بود و گرفته است بی
علم خود و امر خداوند بنشاید خوردن و اگر گشته را زمردار آمیخته است اگر غالب گشته را بود بقول علما رحمهم الله تحری
کند جایز بود و بر قول شافعی رحمة الله تحری جایز نبود اگر صیاد دام زد جانوران را گرفت جانوران دام را از جای برکنند
و بر دند جانوران ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگر آن جانوران را بگیرد حرام نبود و برا اما اگر جانوران را گرفت و بسمل میکند
و بر یکی تسمیه علاحده گفتن شرط است تا اگر یکی را بعد از تسمیه نگوید و بسمل کند و در میان آنها دیگر اندازد همه را نشاید خوردن
و چون تحری کند یکی را بر گیرد بیرون اندازد که مردار نیست و باقیها را شاید خوردن و بقول شافعی رحمة الله
تحری کند همه را نشاید خوردن که نزدیک او اگر تسمیه یکبارگی گوید هم رواست و بقول علما رحمهم الله نشاید خوردن
چون تحری کند و یکی بر گیرد و بیرون اندازد که مردار نیست باقیها را شاید خوردن و اگر صیاد دام زد و جانوران را گرفت
چند صید از دست وی جستند در قفسها نهاد که قفس همچنانک در ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را بگیرد و بر او حرام بود
و باید که وی مباح کند تا اگر کسی دیگر بگیرد و برا حلال بود و اگر مستان جانوران میخرد و آزاد میکند جانوران را
آزاد کنند بیرون نروند که آزادی در جانوران و دیگر حیوانات که ایشان غیر ناطق اند درست نیاید و همچنان در ...

باشند تا اگر کسی دیگران جانوران را بگیرد و وی در احرام بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که هر دانه که کسی آن را بخورند
خورند تا بغایت است عهده در گردن آزاد کننده بود و باید که چون آزاد کند مباح کند تا عهده در گردن وی نبود و اگر کسی
دیگر بگیرد حرام نبود و کبوتر بیابان را گرفتن کراهیت نبود و کبوتر مسجد را گرفتن کراهیت بود و کبوتر خانه دیگران را گرفتن حرام
بود و اگر کبوتر بیابان آمد و در کبوترخانه کسی بیضه نهاد و بچه بیرون آورد اگر در کبوترخانه بربندند و آن کبوتر در خانه ملک
وی شود اما تا معلوم که سر کبوترخانه باز باشد که بیرون می‌رود و می‌آید ملک وی نشود اما اگر از کبوترخانه دیگران آید و در کبوترخانه دیگری بیضه نهد و بچه
آرد و آن کبوتر و بچه ملک نشود همچنان ملک آن خداوند کبوترخانه اول بود و هر چند که وی علف خورد بدین سبب ملک وی نشود و نیز
بدان علف دادن چیزی واجب نشود و اگر کبوترخانه را با کبوتران بفروشد اگر کبوترخانه باز بود و کبوتران بیرون بودند
چنانچه وی از تسلیم کبوتران عاجز باشد بیع در کبوترخانه درست آید و در کبوتران نه از برای آنکه بیع در چیزی درست آید که وی از تسلیم
آن عاجز نبود و وی از تسلیم کبوتران عاجز است اما اگر کبوتر آزاد در کبوترخانه کند و در بندد بیع در همه درست آید هم در کبوتران هم
در کبوترخانه اما اگر عدد کبوتران ذکر کرد تا نشمرد بقول ابوحنیفه رح مشتری را نشاید که تصرف کند و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله
شاید تصرف کردن و اگر چیزی میخرد که بعدد متقارب است چنانچه جوز و جوال چهار مغز یا لونز یا بادنجان و بیضه مرغ و مانند اینها و عدد
این جمله ذکر کرد بقول ابوحنیفه رحمة الله نشاید که مشتری تصرف کند تا نشمرد و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله شاید اما اگر بیع مجازفة است
باتفاق تصرف شاید کردن اگر مسلمانی از بازار کرباس خرید بر آنکه این کرباس ده گز است و لیکن گز نکرد و بخانه آمد گز کرد یازده گز
آمد آن یک گز از آن خرنده بود که بیع بر کرباس افتاده است و گز در جامه صفت است بعضی گفته اند که این در حق دستار آید که آن
یک گز را بیرون کنی علم و ریشه وی باطل شود و در کرباس این نیاید اما ظاهر روایة آنست که در همه چیزها در آید و اگر ده گز کرباس
خرید و گز کرد نه گز آمد که چیزی کم آمد مشتری نتواند که آنرا طلب کند اما مخیر بود خواهد همچنان رضا دهد و خواهد بیع را رد کند و زر خود
باز گیرد و اگر کاله خرید کیلی یا گزی یا وزنی تا کیلی را کیل نکند و وزنی را وزن نکند بیع روا نبود اما اگر بیع مجازفه کنند روا
بود باجماع آنچه حکم حیوان بود و گفته آمد

باب سی ام در بول و روث حیوان

روث حیوان را حکم چیست بقول
ابوحنیفه رحمه الله پلیدی غلیظه است و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله پلیدی خفیفه است و زفر رحمة الله گفته است که اگر حیوانی بود که گوشت
وی را خورند خفیفه است و روث غیر ماکول اللحم غلیظه است و بقول مالک رحمة الله هر حیوانی که گوشت وی را خورند روث وی پاک
است و در تجرید خواجه ابوالفضل کرمانی این قول را از زفر رحمة الله گرفته است و وجه قول ابوحنیفه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام
در شب دعوت پریان عبدالله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی آر که بدان استنجا کنم عبدالله مسعود یک سنگ آورد و یک کلوخ دیگر و روث آورد
و یا دو کلوخ و یک روث آورد و باری روث آورد رسول صلعم آن روث را رد کرد و گفت انه رجس رسول صلعم فرمود که این نجس است و فرق نکرد
میان غلیظه و خفیفه پس غلیظه بود و ابویوسف و محمد رح گفته اند که همچنان است اما آدمیان را با وی معامله است گفته اند که روث در زمینها
اندازند بسبب حاجت مردمان پس اگر وی را پلیدی غلیظه داریم چون زیادت اندر می شود در وی و اما زیان و آزار در وی حرج شود و در دین حرج نیست

پس حنفی فرموده ایم تا حجت نشود که بول تیز روشنه عام است اگر غلیظ داریم حجت شود و زفر رحمة الله گفته است که اگر گوشت آن
حیوان را خورند چنانست که ابو یوسف و محمد رحمهم الله گفته اند اگر گوشت آن حیوان را نخورند چنانست که ابو حنیفه رحمة الله
گفته است و وجه قول مالک رحمة الله آنست که از فرزندان اهل مدینه لنگنده اشتران است و دیگر آنکه جوانان صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بیکدیگر میزدند و رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را منع نمیکرد و پس معلوم آمد که پاک است و علما رحمهم
الله گفته اند که جوانان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شوخ بودند و در رسول علیه الصلوة والسلام رحمت
عالمیان بود و چون ایشان از راه شوخی بر یکدیگر میزدند و بازی میکردند چون خشک بود بجامه ایشان چیزی نرسیدی
نمیکرد و پس بدین سبب رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را منع نمیکرد و در تجرید خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله
آورده که نزد مالک است رحمة الله و اگر سرگین ستوران را بیع میکنند روا نبود بالی بقول شافعی رحمة الله روا نبود و
بقول علما ما رحمهم الله روا بود و اگر افکنده آدمی را بیع میکنند باجماع روا نبود اما اگر پلیده خاک بروی افکنند و بران
خاک بیع کنند باتفاق روا بود بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که گوشت وی را نخورند بقول محمد رحمة الله پاک است
و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلیدی خفیفه است وجه قول محمد رحمة الله علیه آنست که صحابه عرنه را نزدیک
رسول الله علیه الصلوة والسلام بسبب اسلام آوردند و عرنه قبیله از قبایل عرب است هوای مدینه ایشان را ناسا
زوار آمد بیمار شدند اماس ایشان را پیدا شد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان را نزدیک اشتران صدقات برید
و شیر اشتر با بول اشتر بدهید تا صحت یابند محمد رحمة الله علیه گفته است که اگر پاک نبودی رسول علیه الصلوة والسلام
نفرمودی تا ایشان را بول اشتران دادندی اما ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که ابو هریره رضی الله عنه
روایت کرد که رسول علیه الصلوة والسلام شیر اشتر فرمود دادن و فقط گرد بول بوی یاد کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه
السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنور نبوت میدانست که چون ایشان صحت یابند باز ردت آیند برونداگر رسول علیه
الصلوة والسلام پلید را در پلیدی استعمال فرمودی عجب نبودی دلیل بر آنکه چون صحت یافتند باز ردت آوردند و پاسبانان
اشتران صدقات را بکشتند و اشتر بخستند چون خبر برسول علیه الصلوة والسلام رسید دیگر روایت آنست که سعد وقاص را رضی الله عنه بطلب
ایشان فرستاد و دیگر روایت آنست که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را بطلب ایشان فرستاد تا ایشان را گرفتند و آوردند رسول
علیه الصلوة والسلام فرمود تا ایشان را مثله کردند و دستها و پایها و گوش و بینی ایشان را ببرن کردند و چشمهای
ایشان را بیرون کردند آنگاه ایشان را در یک در جای سوزان انداختند و سوختند تا در همان رنج هلاک شدند و
آن وقت مثله کردن مباح بود و بعد از آن رسول علیه السلام نهی فرمود از مثله کردن تا در هیچ خطبه نکردندی رسول علیه السلام
که در آن خطبه مثله کردن را نهی کردندی و دیگر حدیث معلوم است قال النبی علیه الصلوة والسلام استنزهوا من البول فان عامة
عذاب القبر منه و فرق نفرمود میان بول آدمیان و بول حیوان و دیگر آنکه سعد ابن معاذ رضی الله عنه وفات یافت رسول علیه السلام

بنماز وی بسر انگشتان پای میرفت گفتند یا رسول الله چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چندین فرشته بنماز جنازه سعد آمده اند من می ترسیم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در پیشش آفتاب غباری بود وی از بسیاری فرشتگان که بنماز جنازه سعد آمده بودند چون سعد رضی الله عنه را بخاک دفن کردند و خاک بگور در آوردند و خاک را راست کردند یکی از یاران دید اثر تغیر در رخساره مبارک رسول علیه الصلوة والسلام ظاهر شده آنگاه رسول علیه الصلوة والسلام گفت قولوا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم اجمعین سوال کردند که این چه حال است یا رسول الله رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که سعد مردی بال دار بود و از شتران بسیار داشت و جامه خود را از بول ایشان نگاه نمیداشت چون وی را بخاک دفن کردیم خاک وی را بجوید گرفت و چنان فشار دش که استخوان پهلو راستش بجپ آمد و استخوان پهلوی چپش براست رفت پس معلوم شد که پلید است اما بر قول محمد رحمة الله پاک است بضرورت و بیضرورت شاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمة الله بضرورت شاید خوردن و بیضرورت نشاید خوردن دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام صحابه عرینه را فرمود تا بضرورت دادند که بخورند و بقول ابو حنیفه رحمة الله بضرورت و بیضرورت نشاید خوردن که حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای عز وجل نه آفریده است شفا در آنچه حرام کرده است بر شما آنچه گفتیم حکم بول حیوان بود و شیر حیوان را حکم چیست شیر اسپ بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پاک است شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است بیکروایت مکروه است نشاید خوردن و بیکروایة شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک است شاید خوردن و بقول علماء ما رحمهم الله پاک است اما نشاید خوردن همچنانکه شیر آدمی پاک است خوردن نشاید اما هر جنس که بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را از ناخوردنی چیزی دلیل روا نیست دلیل بر آنکه بسیار چیز پاک بود و لیکن نشاید خوردن خاک پاک است و لیکن خوردن حرام است خرد کاه و ریزه هوای که گوشت ایشان را خورند پاک است و لیکن نشاید خوردن و شیر خوک نیز همین حکم دارد پاک است و لیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود و لیکن نشاید خوردن و شیر سگ را حکم چیست در صلوة مبسوط خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که در نوادرات از محمد رحمة الله روایت است که آب دهان و بینی و آب چشم و خوی سگ پلید است همچون شیر سگ اینها را الشیر اضافت از برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نباید و اگر سرگین یا شیر یا مردار در نمکستان نمک شود بر قول ابو یوسف رحمة الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمة الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را گل کنند از محمد رحمة الله دو روایت است که آن گل پاک است وجه قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود حکم وی نیز دیگر شود چنانکه شور

است ابلی از وی کیرند پاک است ولیکن چون خمر شود پلید شود خمر چون سرکه شود پاک شود و تخم مرغ پاک است
بلغزه شود پلید شود چون چوزه شود پاک شود چون چوزه بمیرد مردار شود چون آمد و نسفت وی دیگر شود حکم
وی نیز دیگر میشود واین بر مجانست بود اما خلاف در روایة است که این گل پلید شود که اگر این گل را پاک داریم در دینا
هیچ گل پلید نشود و اگر از این دو یکی پلید بود یعنی آب پلید است و خاک پاک یا خاک پلید است و آب پاک حکم
آن گل چیست ابو نصیر بن محمد بن سلام البلخی رحمه الله گفته است که اگر خاک پاک است گل پاک بود و اگر خاک
پلید است گل پلید است و خواجه امام ابوبکر اسکاف رحمه الله گفته است که اگر آب پاک است گل پاک است و اگر آب پلید
است گل پلید است و شیخ ابوالقاسم صفار رحمه الله بر آنست اما چون خشک شود پاک شود و چون تر شود
پلیدی باز آید یا نه از ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است بیک روایت باز آید و بیک روایت باز نیاید اختیار خواجه
امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله آنست که باز آید جز و جانوران ریزه مثوانی که گوشت
ایشان خورند چون گنجشک و سیچه و سرچه و کبوتر و فاخته و مانند ایشان بقول شافعی رحمه الله پلید است و بقول
علماء ما رحمهم الله پاک است و شافعی میگوید که وی از باطن ایشان می آید چنانکه از آن آدمی و آدمی زاده از جمله
حیوانات شریفتر است وی از آدمی متغیر شود و از آن آدمی پلید است از آن ایشان بطریق اولی بود و علماء ما
رحمهم الله گفته اند که تو بقیاس میگوئی اما مارا معلوم شده است که پاک است بقول رسول علیه الصلوة والسلام
و به فعل صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و دلیل آنکه فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه را بر جامه
افکنده کبوتر رسید از آسمان تر شد و بیرون انداخت و همچنان جامه ناشسته نماز کرد او و دیگر زاهد صحابه
عبد الله عمر رضی الله تعالی عنهما که جامه وی را افکنده کبوتر رسید از ابنا جنس بر گرفت و همچنان شست و جامه نا
شسته نماز کرد او و دیگر روایة میکنند از ابو امامة الباهلی رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام در بیخ شبا
بحرمت ایمان میکرد از کبوتر و از عنکبوت شکر میگفت که چون ما بدان غار اندر آمدیم عنکبوت بیامد او بر در غار تنیده
و کبوتر آمد بیضه بنهاد آن سبب دفع بلا از ما شد لاجرم ما نیز ایشان را در مسجد راه دادیم و مسجد حرام از کبوتر و
از عنکبوت خالی نبود و امر است بپاک داشتن مسجد حرام **قوله تعالی** ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین
والرکع السجود پس اگر افکنده ایشان پلیدی بودی وی ایشان را در مسجد راه نداد ندی لاجرم برای آنکه
افکنده ایشان بر بوریا مسجد رسد و بر جامهای مؤمنان رسد نتوانند نگاه داشتن پس اگر پلید داریم
آن حرج شود و در دین ما حرج نیست خرد جانوران در عده هوائی که گوشت ایشان نخورند چنانکه باز و باشه
و چرغ و شاهین و مانند ایشان بروایت شهرت بقول ابو حنیفه رحمه الله پلید است خفیفه و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله تعالی پلید است غلیظ و بروایة جامع بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلید است خفیفه و بقول

تعالی پلیدیست غلیظه در صلوة خوانیه امام اجل سرخسی رحمه الله و کرخی و طحاوی از ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهم الله روایت میکنند که هرچند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و دلیل میکنند که پاک است مسئله
بول شپرک را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال لیس بشیء گفت آن چیزی نیست دلیل میکنند که
پاک است بر محمد رحمه الله تعالی اشکال گفتند که وی جانور پرانست همچنانکه جانوران دیگر چه معنی است که افکنده
وی را در کتاب خبر نگفته است بول گفته است جواب وی آنست که در وی چند خصلت است که در هیچ جانوری نیست
اول آنکه خندد چنانکه آدمی و بگرید چنانچه آدمی و وی را حیض آید چنانچه زنان را و وی را مدت ولادت بود چنانچه آدمی
و وی را نفاس آید چنانچه آدمی را و وی فرزند خود را شیر دهد چنانچه آدمی و وی را در زیر یکی بال پستان پر شیر است و
در زیر یکی بال پستان پر آب تا هرگاه که وی را آب حاجت آید هم از زیر بال خود آب خورد و هرکجا که رود فرزند خود را
با خود برد هرکجا که نشیند طیش تواند برداشتن ازین سبب بول یاد کرد و خرء وی مسئله [illegible] نماز گذارده
است بر جامه خود نجاست دید زیاده از درمی نمیداند که کدام وقت رسیده حکم نماز گذارده چه شود
بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که اگر پیش جامه است یکروزه نماز قضا کند و اگر در پس جامه است سه روزه
نماز قضا کند بعضی گفته اند که اگر برابره است یکروزه نماز قضا کند و اگر برآستر است سه روزه نماز قضا کند لیکن
صحیح آنست که معلی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که اگر تر است و تابستان یکی نماز قضا کند و اگر خشک
است و تابستان یکروزه نماز قضا کند و اگر تر است در زمستان یکروزه نماز قضا کند و اگر خشک است و
زمستان سه روزه نماز قضا کند قیاس بر مسئله چاه اگر موش در چاه یابند مرده و نا آماسیده آن موش را که
کشند و کل آب را بکشند بقول ابو حنیفه رحمه الله هر که ازان آب طهارت ساخته است جامها نمازی کنند
و سه روزه نماز قضا کند و اگر آماسیده نیست یکروزه نماز قضا کند اما بعضی گفته اند که ابو حنیفه رحمه الله ازان
قول رجوع کرده است و گفته است که در چاه عیب است این حکم باقیست اما اینجا علیست تا متیقن نشود هیچ نماز را قضا
نکند و این قول را ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که چه نجاست است خون است یا غائط
یا منی اگر خون است بنگریم که وی را با خون چه وقت معامله بوده است ازان وقت نماز را قضا کند و اگر غائط است
بنگریم که وی را انقضاء حاجت چه وقت کار کرده بوده است ازان وقت نماز را قضا کند و اگر منی است بنگریم که
وی را صحبت در چه وقت افتاده است ازان وقت نماز را قضا کند و اگر معلوم نیست که صحبت چه وقت افتاده
است از خواب آخرین نماز را قضا کند که خواب محل احتلام است احتمال اندازد که خواب دیده باشد فرو
احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اگر در جامه موش یافت خشک شده حکم نماز گذارده
شود و نماز را از چه وقت قضا کند ظاهر روایت آنست که اگر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نمازها قضا کنند

واگر بر جامه سوراخ نیست از وقت بخته نهادن نمازها قضا کند اما در ذخیرة الفقها آورده است که موش
را بگیرند و در جای دیگر در جامه باز دارند تا مادام که موش زنده بود نمازها گذارده روا بود که با موش
زنده نماز روا بود و چون موش بمیرد اکنون نمازها قضا کند تا چندانی که موش خشک شود چون خشک
شود در معنی دباغت شود بیش بر روی چیزی نبود اما خواجه امام حسام شهید در فتاوی خویش آورده
است که پوست موش بخشک شدن دباغت پذیرد ولیکن گوشت موش بخشک شدن دباغت نپذیرد
جواب همانست که اگر بر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نمازها قضا کند واگر بر جامه سوراخ نبود
از وقت بخته نهادن قضا کند اگر نه موش در گندم آرد شد یا در حبوبها بخته شد فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که نه از نجاست لون وی احتراز نکرد اند نجس نشود که در وی ضرورت است اما ظاهر روایت آنست
که نجس شود اما اگر در شیرینی یا در روغن افتد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این جواب فقیه ابو اللیث
اینجا نیاید که در شیرینی و روغن این ضرورت نیست تا هرچه اندک اندر افتد نجس شود با نافه مشک تو نماز
روا نبود قال النبی علیه الصلوة والسلام ما ابین من الحی فهو المیت رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هرچه از زنده جدا شود وی مرده است از خواجه ابو الحسن رستغفنی سوال کردند که با نافه
مشک نماز روا بود یا نی گفت اگر دباغت داده اند روا بود واگر دباغت نداده اند نماز روا نبود گفتند
که دباغت وی چیست گفت از بیرم کران سوال کنید سوال کردند گفتند چون خشک شود پاک شود و چون
باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اختیار خواجه امام حسام شهید و خواجه
امام سهل سرخسی رحمهم الله آنست که باز آید شیشه ایست در روی آب پلید است و سر شیشه زیاده از درمی است
اگرچه سر او را بموم استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند بان شیشه نماز روا نبود اما اگر سر شیشه
کم از درمی بود و استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند بان شیشه ظاهر روایت نماز روا نبود از محمد
رحمة الله روایت آمده است که روا بود اگر درمی بود که روی وی پاک و دیگر روی پلید با آن درم نماز
روا بود خلاف ابراهیم نخعی رحمة الله اما هرچه اندک که بر روی دیگر سرایت کند با وی نماز روا نبود
باتفاق مگر آنکه زیاده از درمی بود واگر بیضه مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلید شود یا نی
ظاهر قول ابو حنیفه رحمة الله آنست که پلید نشود فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اینجا ی بود که از نجاست
چیزی بر روی نبود و خشک شود واگر از نجاست چیزی بر روی بود پلید شود با تخم مرغ بلغنده نماز روا بود
که نجاست در محل است اگر تخم مرغ چوچه شود با وی نماز روا بود که با مرغ زنده نماز روا بود اگر چوچه درون
تخم مرغ بمیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که روا نبود که با مرغ مرده نماز گذارد و شیخ الاسلام

گفته است که روا بود که نجاست در محل است اگر مرغ در بغل آورد با وی نماز گذارد روا بود اگر آن
مرغ در بغل وی بمیرد در رکنی همچنان گذارد نمازش با آن مرغ مرده روا نبود و اگر در کم رکنی از خود جدا
کرده روا بود و اگر مقدار رکنی همچنان تاخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش
تباه شود که وی تاخیر را همچون گذارده دارد و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تواند که از خود جدا کند و باقی
نماز تمام کند و در بعضی نسخه‌های بر عکس این گفته اند در صدد و رصلوة آورده است که با مرغی که حلق
وی از خون بسمل آلوده بود و یا با شهیدی که جامه وی از خون شهادت آلوده بود و یا با بچه که وی
نداند میان پاکی و پلیدی اینها اگر با اینها نماز گذارده بودند از ابو یوسف رحمه الله روایة آمده است که نماز
روا نبود باز گذارد و بقول محمد رحمه الله روا بود تا اگر کبوتر در آب پلید غلطیده و بر نماز گذارنده نشست
یا بچه که جامه‌اش نجس بود بر نماز گذارنده نشیند اگر از اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود بقول محمد رحمه الله
نماز روا بود که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام را نبیره بود از امامت
ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة والسلام در حجره نماز شروع کردی چون بسجده رفتی
بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و چون در قعده نشستی بیامدی و بر کنار رسول علیه
الصلوة والسلام نشستی و ویرا جدا نکردی رسول علیه الصلوة والسلام از خود و اتفاق است که جامه بچه پرهیز از
نجاست خالی نبود پس اگر روا نبودی رسول علیه السلام ویرا از خود جدا کردی و این جای بود که بچه کلان
بود که خود رود و خود آید اما اگر بچه خورد بود چنانکه ویرا اگر بر نماز گذارنده نهند وی بخود نتواند باز رفتن
تا با برنگیرند حدیثش و در معنی مرغ مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نمازش تباه شود و اگر کم رکنی از خود جدا
کند نماز روا بود و اگر مقدار رکنی تاخیر کند ولیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش تباه شود و
بر قول ابو حنیفه و محمد تواند که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی این مسئله بر عکس این گفته اند اگر دندان
آدمی در گندم آرد شد آن آرد نشاید خوردن و نشاید فروختن که جزو آدمی از اجزای مردار خورده شود
شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته است که در شریعت تحری جایز است تحری کند و دلش بر هر کجا که قرار گیرد
و از آنجا پاره را برگیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و همچنانکه شمس الائمة حلوای رحمه الله گفته است
که بجز خرمن کوفتند و خر در آن خرمن بول انداخت آن گندمها را نشاید خوردن اما تحری کند و پاره
از وی برگیرد باقیها را شاید خوردن اگر غذاة بر قلعه قادر شدند در آن قلعه یکی مومن است و یا یکی ذمی
است جزیه گذار شریعت دستوری ندهد بکشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمی در آن میان کشته
شود اما اگر در آن میان یکی بیمار بود که گذشته شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را

ازان قلعه در زیر انداخت و کر تحت شریعت حکم کند بران که ان امامتی وی بود و یا قیلها حکم کند به
کشتن مسئله اگر گشته ذی یا مردار آمیخته است و غالب گشته ها است بر قول علمای ما رحمة الله
تحری جایز است مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داده معین فراموش کرد که کدام را
طلاق است یا هر چهار زن دل خوش نشاید کردن شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که هر چهار
را بکی طلاق دست باز دارد و باز ماند تا عدت ایشان بگذرد و یگان یگان را در عقد آرد چون سه زن را در
عقد آرد چهارمی را حاکم شود به سه طلاق مسئله اگر در صحرا قبله پوشیده است تحری کند در روی به هر کدام طرف
که آرد و نماز گذارد روا بود و اگر بر جامه نجاست رسیده است زیاده از درمی و لیکن ندیداند که کدام جائی است
تحری کند و یکی جائی را زیادت از درمی بشوید از جامه بیرون آید چون در یک صورت ها تحری جایز است این
جائی تحری نیز جایز است تحری کند و پاره ازان را در برگیرد و باقیها را شاید خورد و اگر آب پلید بر تنور ریخته شد
و نان اندر بستند حکم آن تا پهنا چه شود و اگر بر سفال تری باقی بود نان پلید شود و اگر تری بر سفال باقی نبود
پلید نشود و اگر شیرینی بسته یا در روغن فرده نجاست افتاد همان را هست که نجاست افتاده باشد برگیرند
و باقیها را شاید خوردن و حد بستگی و فسردگی آن مقدار است که ازان شیرینی یا ازان روغن پاره برگیرد لحظه
باید تا آن مغاکی هموار شود اما اگر روغن مایع بود و پلید شود حکم آن چیست در صدر و صلوة از ابو یوسف رحمة
الله روایت است که شستن پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و روغن را اگر مایع باشد چگونه شویند
باید که ان روغن را در ابچی کنند و آب پاک اندر ریزند و جنبانند و مانند تا آنها که نشیند و روغن بر سر
آب آید و نایزه بود و بعد انچه را انگاه نایزه بعد انچه را کشایند تا آبها بیرون رود و چون بر روغن سه بار نایزه
را استوار کنند سه بار همچنین کنند بقول ابو یوسف پاک شود مسئله اگر موش در شیرینی یا در روغن یا در شیر
در آید و زنده بیرون رود انها مکروه بود باید که صدقه دهد که مستحق را که مستحق را مکروه نشاید خوردن و اگر
وی مستحق بود وی را نیز باید خوردن خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله گفته است که اگر شیر گرم بود پلید شود که وی را خاصیت
است که چون بشیر گرم اندر آید بول انداز دپس پلید شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که پاکی اینها بیقین است و بول انداختن بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر در جغرات یا مثل
نجاست افتد همان نجاست را برگیرد و باقیها را شاید خوردن و اگر جغرات تنک است بر فور همان جای
برگیرند باقیها را شاید خوردن و اگر لحظه توقف شد نشاید خوردن که جغرات را خاصیتی است که آب
از زیر بر می آرد همچنانکه از زیر بر می آرد از زیر نجاست را از زیر بر دپس پلید شود نشاید خوردن و
بعضی گفته اند که این در حق جغرات گاو می آید که آب از زیر بر آرد اما اگر جغرات گوسپندی بود این نیاید

همانچنین کی هیچ است افتاده باشد برگیرند باقیها را نشاید خوردن والله اعلم باب سی ونهم در بیان اشربت
می دمویزومی منصف وتبید تمر مست کننده پلیدست غلیظ تا اگر زیادت از درمی بر جامه رسد روا نی نماز
باز دارد و اگر آب انگور پاک را در جامی پاک کنند تا مادام که در جوشش بود و بقول ابو حنیفه رحمة الله و دیگر روایت
از ابو یوسف رحمة الله پاک بود و بقول محمد رحمة الله و دیگر روایت از ابو یوسف و زفر و شافعی رحمهم الله
پلید بود و اگر جوشش استاده بود و لیکن کفک نه نشانده بود و بقول ابو حنیفه رحمة الله پاک بود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهم الله پلید بود و چون کفک نشانده اجماع پلید بود و هر سرکای که مزه تلخ دارد بقول
ابو حنیفه رحمة الله حکم می دارد در پلیدی بر نبیذی که از حبوب سازند بر قول ابو حنیفه رحمة الله و دیگر روایت از ابو
یوسف رحمة الله پاک بود بشرط آنکه سرکاش را پاک دارند و بقول محمد و دیگر روایت از ابو یوسف رحمهم الله پلیدست
و هر چیز را که بلهو و طرب خورند حرام بود خم می کمچی بود سرکه شود آنچه تهی است پلید بود یا پاک فقیه ابو اللیث
رحمة الله گفته است که اگر سر خم بسته است آنچه تهی بود پاک شود از برای آنکه بخار پلید پلیدست و بخار پاک
پاک بود و این مسئله در زواید محمد است رحمة الله اما اگر سر خم گشاده بود آنچه تهی بود پلید بود و چون سرکه گردد
روایت کتاب مبسوط آنست که از سر خم برنگیرند که از پایان خم را نایزه نهند و سرکه از آنجا گیرند که اگر از سر خم گیرند
سرکه به پلیدی خم سرایت کند سرکه پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که دافع می سرکه است تا اگر مسلمانی را
جامه بود قیمتی و بر آن جامه خمر رسید اگر بشوید هلاک میشود باید که پاره سرکه بر آنجا کند چون آن ترش شود پاک
شود و اگر در خانه دیگ بقلی می پزند کرنا نون بنده انگشت سرکه خمر فرو ریخت دیگ و حبوب و چوب پلید شود
بعد از آن معلوم شد که خمر است پاره سرکه فرو ریزند و جوشند و چون ترش شود پاک شود و این نیز همان حکم
دارد چون سرکه بخم سرایت کند خم نیز بتبع سرکه پاک شود و اگر می سرکه شود بقول علما رحمهم الله سرکه پاک
شود و اگر می سرکه شود بقول علما رحمهم الله پاک شود و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیک روایت پاک شود
و بیک روایت نی اگر می را سرکه کردند بقول علما رحمهم الله پاک شود و بر قول شافعی رحمة الله پلید بود مسئله
جام مایع پاک را نزد دیگ پلید باید بردن پلید را نزد دیگ پاک نشاید بردن که مستعمل نجاست شود همچنانکه
موش را نزد دیگ گربه نشاید بردن گربه را نزد دیگ موش نشاید بردن مردار را نزد دیگ سگ نشاید
بردن اما سگ را نزد دیگ مردار شاید بردن اگر مومن باید ترسا است و یرا بکلیسا نشاید بردن اما از
کلیسا شاید آوردن و اگر موش در می افتاد و مرد و موش را کشیدند آن می سرکه شد در پاک شدن وی
دو روایت است بیک روایت پاک نشود و درست تر آنست که پاک شود که وی پلیدی قویتر از پلیدی موش است دلیل
بر آنکه اگر موش بچاه اندر افتد و بمیرد موش را برکشند بست دلو آب برکشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه چکید

ب زیرا که پیدا نیست تا پاک است و پس پلیدی این قوی‌تر از پلیدی موش آمد چون پلیدی می پاک میشود پلیدی که و شیره
بطریق اولی پاک شود و اما اگر شیره را موش افتد و در آن موش را برکشیدند آن شیره می شد و آن می سرکه شد
بهمه جهات بود از برای آنکه اصل وی پلید شده است آن سرکه را نشاید خوردن اما بیع وی روا بود بشرط آنکه عیب
وی ظاهر کنند اگر موش در می افتد بمیرد و بیاماسد آن موش را برکشند آن می سرکه شود همچنین پلید بود و اما بیع
وی روا بود بشرط آنکه عیب وی ظاهر کنند و اگر آب پلید در می ریزند آن می سرکه شود و اگر پلیدی که آب از
از جنس می بود پاک شود و اگر از جنس نبود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود و آب گفته سرکه می شود
خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته است که پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود مسئله می بسیار را
در سرکه ریزند در حال ترش شود شاید خوردن اما قطره می در خم سرکه چکد امام ابو الحسن رستغنی رح
گفته است که اگر ترشی با وی نشود آن سرکه نشاید خوردن تا مدت رسیدن سرکه شدن گذشته است و ما را شک است
که آن قطره می سرکه شده است یا نی اما این تفاصیل خواجه ابو الحسن رستغنی کرده است در جامع از ابو یوسف
رحمة الله روایت است که چون بوی و مزه می نیاید در حال شاید خوردن و اگر در سرکه خم انگور را انداختند
آن خم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در محل است اما اگر دست اندر آورد و آن خم را فشارد
دست پلید شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلید شود و بعد از آن دست بخنور سرکه دیگر اندر آورد
و برآورد از خنور سرکه سیوم بر قول ابوحنیفه رحمة الله و یک روایت از ابو یوسف رحمة الله دست پاک برآید
و بر قول محمد رحمة الله و یک روایت از ابو یوسف رح پلید برآید بدان روایت که بقول ابو یوسف رح پاک برآید آب مقید
را در حق نجاست حامل دارد و بدان روایت که پاک برنیاید در آب اندک بدو بجستن را شرط دارد و اگر از آن
سرکه بوی می آید سرکه پلید شود و اگر دست پلید در یک جام اندر آورد و برآورد و بیکی از آن جام دیگر اندر
آورد و برآورد و سیوم اندر آورد و برآورد از آب جامه سیوم بر قول ابوحنیفه و محمد رح دست پاک برآید
و بر قول ابو یوسف رح پاک نیاید مسئله اگر ماهی را در می قدید کرد و نه ترش شد اگر غالب می بوده باشد نشاید
خوردن که معلوم شد که این می سرکه شده است و اگر غالب ماهی است نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن
ماهی ترش شده باشد چون می در وی مغلوب است هرگاه که انگور را در خنب باید که خورده سگ و شکال برآرد
انگور نیز از نه که پلید بود و اگر توده انگور نهاده باشند سگ و یا پاره از آن خورد و یا شکال آمده بار از آن
خورد باید که آن باقی پس خورده ایشان را بردارد آنگاه باقی انگور را بکوبند اگر به توده انگور نه پلید انداختند از آن
آمده و نه تر شده و از نه تری با انگور رسید و انگور تر شد آن انگور پلید بود تا نشویند نشاید کوفتن اگر جماعتی در
چرخست انگور میکوبند ایشان را عرق آید و نه قطره از آن خشم و بدان چرخست چکید پلید شود که آن شیره

اگر جامتی در چیز خشت انگور میکوبند اگر کسی بحاجتی بیرون اید باید که پای برابر زمین پاک نهد تا شیرها پلید
نکند در وقتی که بول انداز دهوش دارد تا قطره نایش بر پا نچکد و اگر پایش پلاید نشوید و انگاه بچرخ اندر
آید و اگر یکی را بر پای جراحت بود انگور میکوبد بقوف، و اندک اندک از ان جراحت وی چیزی سرایت کند
شیره پلید نشود اما اگر ریشش دارد همین که قدم نهد ان ریش وی بکفد خون روان شود و ریمش یمی ایستد چو
دران شیره از ان جراحت چیزی سرایت کند شیرها پلید شود و چون شیره پلید شود و بسیار بوده تدارک انست
که حوض کنند ده در ده و کچ افسرده کنند و شیرها پاک اندر ریزند چنانکه اختلاف مشایخ برخیزد و انگاه
آن شیرها پلید را از حران آب مراهی وی ریزند چون بدان حوض اندر اید و بان شیرها پاک بیامیزد همه پاک
شود و اگر شیره اندک بود باید که بر ظرف ان چرخست بنشینند و اندکی اندکی از ان شیره پلید میریزند چنانکه
غالب از ان شیره پاک بود پاک شود سگ را بسمل کنند بر پوست تروی نماز روا بود و گوشت وی را در بغل
آرد و بان نماز کند ارد روا بود و اگر ان گوشت در آب اندک افتد پلید کند یا نی ظاهر روایة آنست که پلید
نشود و نصیر بن یحیی رحمه الله گفته است که پلید شود که از نجاست اندک خالی نبود چون نجاست اندک در
آب بلندک افتد آب اندک پلید شود چون سگ را بسمل کنند تسمیه گفتن شرط هست یا نی جواب امام زاهد
فخر رحمه الله گفته است که شرط نیست تسمیه چیزی را گویند که سبب حلالی وی شود و سگ به تسمیه گفتن حلال
نگشود اما شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته است که تسمیه گفتن شرط هست که هر حیوانی که گوشت وی را نخورند
تسمیه گفتن حلالی ویست و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند تسمیه گفتن سبب دباغت وی هست اگر مسلمانی
سگ بچه را در بغل آورده نماز گذارد بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم ناگفته بود و بر دهان وی کم
از درمی بود روا بود و اگر چشم گفته بود و بر دهان وی زیادت از درمی بود روا نبود اما در صدر
صلوة خواجه امام اجل سرخسی آورده است از محمد که روایت است که هر چه پس خورده وی پاک است بادی
نماز روا بود بی کراهیت و هر چه پس خورده وی مکروه بود بادی نماز روا بود با کراهیت و هر چه پس خورده وی
پلید است بادی نماز روا نبود سگ همان بود سگ بچه همان حیوان همان و حیوان بچه همان مسلمان سگ را
در گردن رسن بسته است و رسن در دست گرفته نماز میگذارد نماز روا بود یا نی اگر ان رسن که بر گردن سگ
است می جنبد نماز روا نبود و اگر نمی جنبد روا بود و اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پلید و ان سر
بر سر بسته است و آن سر پلید را بر زمین انداخته نماز گذارد روا بود یا نی اگر ان سر پلید جنبد نماز روا نبود
و اگر جنبد روا بود **مسئله** اگر گازریست که وی را اگر پاسی بود یکسر پاک و یکسر پلید ان سر پاک را بخود در
پیچیده است و نماز میگذارد و سر پلید را بر زمین انداخته نماز روا بود یا نی اگر آن سر پلید جنبد

روا نبود و اگر بکنند روا بود و اگر سگ جامه مسلمانی را بدندان گرفت جامه پلید شود یا نه بعضی
مشایخ گفته اند که اگر بخشم گرفته باشد پلید نشود که وقتی که بخشم گیرد در دهان وی آب نماند و اگر
ببازی گرفته باشد پلید شود که هرگاه ببازی گیرد دهان وی از تری خالی نبود اما این مسئله
ظاهر است اگر جامه تر شده باشد پلید شود و اگر تر نشده باشد پلید نشود مسئله موی سگ برکنده
باجماع پلید بود که از رطوبتی خالی نبود تا اگر با نماز گذارنده زیادت از درم سنگ بود روای نماز باز
دارد و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موی سگ ذبح کرده پاک شده است تا اگر از وی
مصلی سازد و بر وی نماز گذارد روا بود بشرط آنکه بر موی نجاست نبود و اگر سگ تر خود را افشاند
از آن تری بر جامه مسلمانی رسد حکم آنجا مرجه شود بظاهر روایة جامه نجس نشود و بعضی مشایخ گفته اند
که بنگریم که آن سگ از چه تر شده است اگر از باران نرم تر شده است پاک بود که آب بر روی موی گذشته
باشد و اگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موی وی رسیده باشد پلید بود و اگر در آب روان
رفته باشد پاک بود یا نه اگر بر روی آب رفته باشد پاک بود که آب موی وی را فرو خوابانیده باشد بر روی
موی وی گذشته باشد و اگر فرو رویه آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود و این قول
حسن بن زیاد است که وی سگ را بعینه پلید دارد و خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله و فقیه ابو اللیث و فقیه ابو جعفر
رحمهم الله فتوی بر قول حسن زیاد رحمه الله داده اند که سگ پلید بعینه است اما ظاهر روایة آنست که سگ
پلید بغیره است دلیل بر آنکه اگر سگ با آب اندک اندر رفت و بر بساطی دوید و بر دهان وی در آن آب
اندر نمانده باشد آن بساط پلید نشود و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و محمد رحمه الله
بر بیع سگ بچه را روا داشته لذا بر وی اشکال گفته که وی منتفع نیست چرا بیع او را روا میداری
گفت اعتبار زمانه باقی را است که چون وی کلان شود معلم شود و شکار وی حلال شود بدین معنی بیع
وی روا بود پس معلوم آمد که پلید بغیره است و خوک پلید بعینه دلیل بر آنکه اگر سگ را بسمل کنند بر
پوست وی نماز روا بود و با گوشت وی نماز روا بود و اگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز
روا نبود و گوشت وی در بغل آری نماز روا نبود پس معلوم آمد که سگ پلید بغیره است و خوک پلید
بعینه است بر نخجیری که گوشت وی را نخورند وی را بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود و همچنین دیگر جندار
رنجوری مانند بان نماز روا بود اما اگر خود بمیرد بر پوست وی همچنان تر نماز روا نبود و اگر از شان
به بیه وی در رنجوری مانند زیادت از درمی بود روای نماز باز دارد تا مادام که پوست وی تر بود نماز
وی روا نبود تا آنگاه که خشک نشود خرس را بهمین قیاس میدان مسئله استخوان مردار خشک

پاک است بشرط آنکه بر وی گوشت مردار و رطوبتی نبود دلیل بر آنکه چون کافران علیهم اللعنة بر پیشانی مبارک
رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک آوردند و کوفتند و بخیستند و پیشانی مبارک
رسول علیه السلام کردند و چیزی بر بستند و مسح میکشید و نماز میکرد از دلیل معلوم آمد که پاک است **مسئله**
استخوان پیل بر قول محمد رحمه الله چون استخوان خوک است چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد و
بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک است در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله آورده است که
رسول علیه الصلوة والسلام دو دستوانه عاج خریده از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی
رسول علیه السلام نخریدی استخوان سگ بر قول حسن زیاد رحمه الله چون استخوان خوک است و استخوان
خوک چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد و موی خوک را حکم چیست بروایه شرح قول محمد پاک است
و بر قول ابو یوسف رحمه الله پلید است و بروایه جامع بر قول ابو یوسف رحمه الله پاک است و بر قول
محمد پلید است در صلوه امام اجل سرخسی رحمه الله از هر دو روایه که پاک است و از ابوحنیفه رحمه الله دو
روایه است بیک روایه پاک و بدیگر روایه پلید و در سرخسی نیز دو روایه است بیک روایه روا بود و بدیگر روایه
روا نبود و اما استعمالش باتفاق بیک روایه شاید از راه ضرورت نه از راه حلال **باب چهلم در**
دباغت پوست آدمی دباغت نه پذیرد از راه کرامت پوست خوک دباغت نه پذیرد از راه نجاست
در صلوة خواجه امام سرخسی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایه است که پوست خوک بدباغت پاک شود
اما ظاهر روایه است که پوست خوک پاک نشود و پوست مار دباغت نپذیرد از راه تنگی پوست پیل با دباغت
پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف بدباغت پاک شود و پوست سگ بر قول حسن زیاد رحمه
الله بدباغت پاک نشود اما ظاهر روایت بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف آنست که هر دو بدباغت پاک شود
هر حیوانی که گوشت وی را خورند وی مردار شود بقول مالک رحمه الله پوست وی بدباغت پاک نشود و حجه قول
وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا تنتفع من المیتة بشیء یعنی منفعت مگیرید از مرده بچیزی
و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند اگرچه وی را بسمل کنند بر قول شافعی رحمه الله پوست وی بدباغت پاک
نشود بر قول علماء ما رحمهم الله هر خامی که از مردار بود بدباغت پاک شود و دباغت بر دو نوع است کسبی
است و خشکی است کسبی خود معلوم است و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود پاک بود چنانکه میسر شود
پاک شود بر وی نماز روا بود و بشرط آنکه بر وی گوشت مردار بسیار نبود که گوشت مردار بخشک شدن
پاک نشود و اگر آن خام تر شود پلیدی باز آید یا نی بقول ابوحنیفه رحمه الله دو روایه است اما اختیار
خواجه امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمهما الله آنست که باز آید اما بعض روا بود بنا بر

حدیث رسول علیه الصلوة والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشت ویرا
خورند وی مردار شود بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا آنگاه که ویرا خوش
نکنند و بقول علمای ما رحمهم الله خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می خمر که شود پاک شود پس معلوم
شد که خشک شود پاک شود و بیعش روا بود مسئله مسلمانی را حیوانی مردار شد دیگری پوست
آن حیوانی را میکند تا بگیرد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر ترمیجان منفرد شد روا نبود باید که
چیزی محل بیع بود بدان پوست بندد و بدان چیز بیع کند و آنگاه آن پوست آن حیوان را تبع آن چیز بوی دهد
روا بود و اگر هر دو را بیک بیع و بیک ثمن فروشد اجماع بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله اما اگر هر یکی را بها تعین کند ولیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود
و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آنچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دو بنده خرید
یکی آزاد بیرون آمد یا دو مسلوخ خرید یکی مردار پدید آمد یا دو خم سرکه خرید یکی خم می پدید آمد اگر هر دو را بیک
بیع و بیک ثمن خریده باشد باتفاق بیع باطل بود و بها حرام و اگر هر یکی را بها تعین کرد ولیکن بیک بیع
کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد بیع آنچه محل بیع بود حلال
بود و آنچه محل بیع نبود حرام اما اگر هر یکی را بها تعین کرد و جدا بیع کرد آنچه محل بیع بود باتفاق حلال بود
و آنچه محل بیع نبود باتفاق حرام بود و اگر مسلمانی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میگوید که گوشتی که تو
خریده مردار است اگر گوینده صاحب غرض است یا مفسد قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض نبود
و متدین بود قول وی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع روا نبود و نتواند بقصاب رد
کردن که قصاب مردار گفتا ویرا منکر است باید که بسکه هند مسئله اگر جماعتی طعام میخورند یکی را
گویند بیا طعام خوری دیگری ویرا گفت مخور از آن طعام مخور که در آن طعام ایشان مردار است یا در شربت
ایشان می است اگر صاحب غرض است یا مفسد است قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض
نیست و متدین است قول وی مصدق بود نشاید از آن طعام خوردن اما اگر یکی میگوید که درین
طعام مردار است و در آن شربت می است و یکی میگوید که نیست با دل خود تحری کند دلش بر هر چه قرار
گیرد آن کند اگر یکی بنده و یکی آزاد از یک طرف است و یکی بنده و یکی آزاد از یک طرف است همچنین تحری
کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو آزاد از یک طرف آن کند که آزادان گویند که گواهی بنده
مقبول نیست اما اگر مسلمانی یکی از دیگری آب خرید یا بخشیدش یا برای مباح کرد یا میراث ویرا رسید
بیع در طعام و کنیزک این نیز آید یکی عدل خبر داد که این ملک آنکس نبوده است که بتو داده است ویرا

تشاید که تصرف کند بر خلاف مسئلهٔ اول که اینجا در نفس حرام گواهی میدهد و درین مسئله سبب حرامی دلیل
بر انکه اگر چنان بود که وی میگوید وان خصمش بوی حلال کند حلال شود و انجا هیچ سببی بر وی
حلال نشود و چون در نفس حرامی گواهی دهد در دیانت گواهی یک کسی مقبول بود اما اینجا دو باید تا گواهی ایشان
مقبول بود **باب چهل یکم در بیان شستن نجاست** بنا بر فتوی صاحب شریعت است زنی
بنزدیک صاحب شریعت اندر آمد و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من از ایام من گذشته است و
پیش پاکی نمی یابم رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود **قال النبی علیه الصلوة والسلام**
لتترک المراة وهی مستحاضة اقعدی والتجمی واستقری وتوضئی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطرا رسول علیه
الصلوة والسلام فرمود ان زن مستحاضه را که ایام مت را بنشین و بر سر ایام غسل ازو پرده شبه فرج
بر بند و لکام بر نه و ابدست کن و نماز گذار اگر چه قطرها از دم بر بوریا می چکد باز ان زن سوال کرد یا رسول
الله ان قطرها که بر جامه میرسد عفو است یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نی ان زن گفت یا
رسول الله چه شویم عین وی میرود و لون وی نماید فرمود بشو و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون عین
وی برود و لون وی ماند ان لون اثر است و اثر عفو است و محمد حسن رحمة الله بر فتوی صاحب شریعت مسئله
نا بنا کرده است یکی الست که حنا را باب پلید تر کند و در دست بندد تا ما دام که حنا بر دست بود پلید بود
و چون حنا را از دست بیرون کنند ان رنگ که بر دست ماند چون دست را بشویید پاک شود وان رنگ که در دست
ان است اثر است و اثر عفو است و دیگر انکه باب پلید جامه را رنگ کنند آن جامه را نمازی کند تا ما دام که از رنگت آب سبز
آید پلید بود چون پیش رنگ اب بیرون نیاید جامه پاک شود وان اثری که بر جامه ماند عفو است **مسئله** اگر مصلانی
را در بیماران روث حیوان بر جامه رسید از اشست عین وی رفت ولیکن لون وی نرفت ان لون اثر است
و اثر عفو است دیگر مصلانی پلید در زمین پلید نمناک نشست جامه اش ازان نم گرفت باد بر وی وزید خشک
شد ان جامه پاک شود که ان نم اثر است و اثر عفو است دیگر مصلانی را بر جامه روغن پلید رسید کم از درمی از دو
شست سرایت کرد و زیاده از درمی شد ان پاک بود که اثر است و اثر عفو است دیگر مصلانی استنجا کرد از
دستش بوی می آید دست پاک بود که آن اثر است و اثر عفو است **مسئله** اثر چه باشد همچنانکه مصلانی در جامه
در گرما بروی گرم شد ان اثر افتاب است عین افتاب نی و جامه بر مصلانی سرد شد در زمستان ان
اثر یخ و برف است عین یخ و برف نی اینها نیز اثر است و اثر عفو است بقول شافعی رحمة الله لون نجاست
است همچون عین نجاست تا اگر مصلانی را بر جامه نجاست رسید بشست عین وی رفت ولیکن لون
ماند بقول شافعی رحمة الله تا ان لون نبرد بدان جامه وی روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله چون

عین وی رفت آن لون اثر است و اثر عفونت است اگر چه آن لون به تیزی میرود و نجاست بر دو نوع است مرئی و
نامرئی و در شستن نجاست نامرئی شافعی را دو روایت است یکی روایت چندانی بشوید که دلش قرار گیرد و
روایت دیگر آنست که یک آب بشوید بسنده بود و پاک شود دلیل بر آنکه نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی
است از برای آن معنی که شما با نجاست کم از درمی نماز روا میدارید و برین اعضا که شستن ایشان اندر
طهارت فریضه است اگر یک موی خشک ماند طهارت درست نبود و نماز روا نبود پس معلوم آمد که نجاست حکمی
قوی تر از نجاست حقیقی است این را یک آب بشوید بسنده بود از آنکه یک آب بشوید نیز از عهده بیرون آید و
علمای ما رحمهم الله گفته اند که تو بقیاس میگوئی و ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم که در طهارت هر عضوی را یکبار
شستن فریضه است عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه توضأ مرة مرة فقال هذا وضوء لا یقبل الله
تعالی الصلوة الا به ثم توضأ مرتین مرتین وقال هذا وضوء من یضاعف له الاجر مرتین ثم توضأ ثلث مرات فقال هذا وضوئی
و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی و ظلم ابو هریرة رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی
الله علیه و آله وسلم رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساخت و هر عضوی را یکبار شست و فرمود که این طهارتی
است که خدای تعالی هیچ نماز را بی این طهارت نپذیرد و چون دو بار شست فرمود هر که دو بار بشوید هر عضو را
دو چندان ثواب دهندش که بار اول را و چون سه بار شست فرمود که این طهارت من و طهارت انبیا که پیش از
من بوده اند پس هر که زیادت کند برین یا کم کند پس هر آینه وی تعدی و ظلم کرده باشد و دیگر آنکه تو که شافعی
میگوئی که اگر سگ پوز در آب جامه اندر آرد و آن جامه را هفت آب باید شست و بار هشتم در خاک مالید تا
پاک شود و پوز سگ نامرئی است و نامرئی را هفت آب شستن فریضه میفرمائی پس شافعی گفت که من
بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنم که رسول علیه السلام فرموده است که سگ پوز را بجامه یکی از شما آرد
هفت بار بشوئید و بار هشتم در خاک مالید و علمای ما رحمهم الله گفته اند که آن در ابتدای اسلام بوده است
که عرب با سگان موانست میداشتند و سگان را در خانه راه میدادند و آن سگان پوز در آب جامهای ایشان
می آوردند و آب جامهای ایشان را پلید میکردند رسول علیه السلام این حدیث فرمود از برای زجر
ایشان تا ایشان سگان را از خانها بیرون کردند روایت میکند عقبة بن عامر الجهنی رضی الله عنه که رسول علیه
الصلوة والسلام فرموده است که سگ پوز در آب جامه شما آرد سه بار بشوئید پاک شود که اگر گربه پوز
آرد یکبار بشوئید پاک شود این حدیث که تو روایت میکنی مقدم است و این حدیث که ما روایت میکنیم موخر
است موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علمای ما رحمهم الله نجاست نامرئی را سه آب شستن فریضه است
آنچه حکم نجاست نامرئی بود گفته آمد نجاست مرئی را حکم چیست چندانی باید شست که عین وی برود

اگرچه لون وی ماند ان لون اثر هست واثر عفو هست و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین وی آست تا لون نجاست نرود پاک نشود واگر در کم سه آب عین وی رفت باید که بسه آب برساند که این کم از نجاست نامرئی نبود و فقیه ابوجعفر رحمه الله گفته هست که بعد ازان که عین وی برود باید که سه آب دیگر شوید که این در معنی نجاست نامرئی بود واگر ازان اب بر جامه مسلمان رسد چند باید که تا روای نماز باز دارد بنگریم اگر نجاست غلیظه هست زیادة از درمی واگر خفیفه هست کثیر فاحش باید تا روای نماز باز دارد واگر ان جامه دوم را نماز می میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول رسیده هست سه اب شوئید واگر اب دوم رسیده هست دو اب شوید تا پاک شود واگر اب سیوم رسیده است یک آب بشوید پاک شود این روایة در شرح هست روایة جامع صغیر انست که تا گوید لبنده بود اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله انست که بر ابی که رسیده بود سه اب شوید تا بیقین از عهده بیرون آید **مسئله** تافتن شرط هست یا نی بر قول ابو یوسف رحمة الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله شرط هست اختیار خواجه امام زاهد محمد رحمة الله آنست که اگر حوض کلان بود یا جوی روان بود هر باری که دران نهای آن جامه را مالد قایم مقام تافتن بود تا بار آخر جامه را اجراورد و بتابد از عهده بیرون آید واین روایة شرح هست اگر جامه را تا فتند و در روی آب ماند بر انداختن خشک شد پاک شود واگر قوی تر آمد نجامه را باز تافت ابی که ازان جامه بیرون آید ظاهر روایة انست که آن آب پلید بود و در روایة جامع الکبیر آنست که پاک بود و فتوی بر آنست واین هم جائی بود که جامه را از نجاست شوینده اما اگر جامه را از رکم شوینده ان آب پاک بود و پاک کننده باشد باتفاق واگر جامه را در خنور تنک نمازی میکنند قیاس آنست که پاک بر نیاید واین قول شافعی هست استحسان انست که پاک براید واین قول علماء ما ست رحمهم الله وجه قیاس آنست که نجاست اندک را در اب اندک اندر آری اب اندک نجس شود وازان اب نجس جامه چگونه پاک براید و وجه استحسان هست که پاک براید هم بقول رسول علیه الصلوة و هم به فعل رسول علیه السلام و هم بحکم ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت انست چون اب جامه تا پلید شود سه اب شوینده پاک شود و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام را قی آمد و دهان بشست و گفت اینست طهارة از قی چه فرق بود میان انکه نجاست اندک را در اب اندک تری یا اب اندک را در نجاست اندک آری و حکم ظاهر هست که نجاست عینی را میشوئی تا عین وی کم میشود حکم وی نیز کم میشود چون جامه را در اب اندک خواهی نمازی کردن باید که جامه را بتابد و فرو فشانده و در طشت به نهد واب اندر ریزد چندانی که مستغرق شود خواجه امام سرخسی رحمة الله گفته هست که تا فتن مستغرق کار روا ر باید که این اولیتر هست و کار روا ر تافتن

ان بود که جامها بیکدیگر در پیچیده برآرد از طشت و بیکبار بتابد و فقه دروی انست که اگر یکان یکان را برآرد و بیرون
سوی طشت تابد تا بدان ابی که از ان جامه فرو دوید وان آب مستعمل شود از ان اب مستعمل جامها پاک بر نیاید
اما ظاهر روایة آنست که همچنان یکان یکان را از طشت بیرون آرد و بتابد چون جامها تمام تافته شود تا آبی
که در ان طشت مانده باشد بیرون بریزد و طشت را باز نمازی کردن حاجت نیست باز جامها را فرو فشاند
در طشت بنهد و باز آب اندر ریزد چندانی بریزد که آب مستغرق شود یکان یکان را باز بتابد چون سه بار
همچنین کرد بار سیوم انجا جامها پاک بر آید و طشت را و دست را نمازی کردن حاجت نیاید و اگر این واقعه در
جامها افتد چنانچه جامه پلید را در یکی اب جامه اندر آرد و برآورد و بتابد و باب جامه دوم اندر آرد و برآرد
و بتابد و باز در اب جامه سیوم اندر آورد و برآورد و بتابد از ان جامه سیوم دست و جامه پاک برآید ولیکن
آب پلید بود اب جامه اول را بیرون ریزد و سه آب شوید اب جامه دوم را بیرون ریزد و دو آب شوید آب
جامه سیوم را ریزد و یک اب شوید تا شسته بود ولیکن قیاس انست که بشستن حاجت نیاید دلیل بر این مسئله چه
اگر موش در چاه افتد و مرد ان موش را از ان چاه برکشند و بیست دلو آب برکشیدن لازم شود چون نوزده دلو
برکشند چاه همچنان پلید بود و دلو و رسن و دست هم پلید بود و چون بیستم دلو برکشیدند چاه و رسن و دلو همه پاک
شود و اینجا نیز همان حکم بود و در تافتن جامه اعتبار قوت جامه دهنده است یا قوت تابنده را اگر جامه قوی است
اعتبار قوت تابنده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه راست اگر جامه تر پلید را در جامه خشک
پاک پیچید جامه خشک از ان جامه نم کشید و پلید شود یا نی فقیه جعفر رحمه الله گفته است که اگر جامه پاک
را منشار تری یعنی بتابی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی نچکد پلید نشود که ان اثر است و اثر عفو است و اگر بر موزه
خشک نجاست سطبر رسید و خشک شد انرا در خاک مالیدند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پاک نشود و اگر بر موزه تر نجاست سطبر رسید و خشک شد
انرا در خاک مالیدند چندانی که روی موزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف رحمة الله روایة آمده است
که پاک شود و ظاهر روایة انست که پاک نشود و اگر بر موزه خشک اب پلید رسد خواجه امام ابوبکر فضل بخاری رحمه
الله گفته است که پاره خاک باریک بر انجا ریزد تا کل شود و در معنی نجاست سطبر شود و خشک شود و در زمین مالد
پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اگر کسی استنجا میکند از ان اب بر موزه وی رسید
پلید شود اما اگر بر موزه نیز ند میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که همچنانکه موضع استنجا پاک شود و نیز
وی موزه نیز پاک شود و خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که اب اول استنجا پلید است و اب
اخرش مستعمل و مستعمل پلید را پاک نکند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که چرا مستعمل پلید را

پاک نکند اینهم جائی بود که اب بر موزه میزند و میگذرد اما اگر آب در زیر پائی موزه قرار گیرد اب اول استنجی
پلید است پس چون آب اول قرار گرفت برائی که بر انجا رسد هم پلید شود تبع آن اب پلید چون موزه پلید
شود تا نشوید پاک نشود و چون شوید چگونه شوید اگر این موزه تخت آب ناپاک بباطن نبرده است سه بار
اب بریزد و دست بمالد پاک شود اما اگر اب پلید بباطن ببرده است سه بار شستن باز خشک کردن باید تا پاک
شود و حد خشک شدن ان بود که هر بار یکه بشوید انرا بمالد چندانکه مثل چیزی نچکد سه بار همچنین کند تا پاک
شود و اصل است محمد رحمة الله را که هرچه تصور تافتن ندارد بشستن پاک نشود اما در صد در صلوة از
محمد رحمة الله روایت امده است که در پای افراز ضرورت است گوئیم که پاک شود بشستن **مسئله** در
سبوی نو اب پلید کردند و باز تهی کردند سه بار باید که باب پاک بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله
پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** در خم نو خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که لون و بوی
و مزه باقی بود اجماع آن خم پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهم الله پاک شود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی اب خورده خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که
لون و بوی و مزه باقی بود باتفاق پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه آب بشویند باتفاق پاک شود
و اگر خشت پخته آب نارسیده را نجاست رسید انروی را شستند آن روی که شسته اند نماز میگذارند
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود که بادی باجماع نماز روا نبود
که روی در معنی نجاست سطبر شود باطن وی از نجاست خالی نبود و اگر بوریا همچنین پلید شود سه آب شوید بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجه امام سرخسی رحمة الله
و امام برهان الدین رحمة الله در محیط آورده است که هر بار یکه بشویند سنگی گران بران بوریا نهند تا در معنی
تافتن شود سه بار همچنین کند پاک شود باتفاق اگر بوریا نین پلید شود سه بار بشویند اتفاق پاک شود
از برای آن معنی که دریا اصلاحی است که نجاست را به باطن نبرد و مسلمانی حجامت کرد انجا که شسته شاند
ازان خون پلید شود باید که سه بار خرقه نمازی را تر کنند و در انجا مالد و باز نمازی کند سه بار همچنین کند پاک
شود باجماع که در وی ضرورت است مسلمانی را از دهان خون آمد یا قی آمد دهان را سه بار تکند و اب دهان
بیرون انداز د پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله و بقول محمد پاک نشود و اگر بچه شیرخوار
و پستان مادر را در دهان گرفت پستان پلید شود به سه بار مکیدن بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله
پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود **مسئله** پستان ماده گاو از روشنائی پلید شد گوساله سه بار
مکید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول گاو

پلید شد سه بار که سال مکید باجماع پاک شود و بقول محمد رحمه الله بول کاو پاک هست و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله چون سه بار بمکید پاک شود مسئله حبوب در آب پلید تر شد بر قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله چون سه بار بشویید پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول حیوان
پلید شد که گوشت وی را خورند سه آب بشویند باجماع پاک شوند و اگر حبوب در آب پلید اماسید اکنون
هر چند که بشویند پاک نشود یعنی بشستن پاک نشود اما از شید امام ناصر الدین رحمة الله بکر روایة آمده است
در ملتقط که سه بار خشک کند و در آب پاک بنهند تا همچنان آب پلید بباطن برده هست سه بار آب پاک به
باطن برد پاک شود و اگر حبوب در بول حیوان اماسید که گوشت وی بخورند بر قول محمد رحمة الله پلید نشود
بی آنکه بشویند پاک بود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلید شود بشستن پاک نشود مسئله
اگر گندم را نشاسته نهاد و بدان آب که در وی ریختند نجس بود و بباطن برد تدارک وی آنست که آن آب
را بیرون ریزند و آب پاک در ریزند و بجنبانند نشاسته را و نشاسته را بکوبند و بمالند تا ته بنشیند آنگاه آن ابها
پلید را بیرون ریزند و باز آب پاک اندر ریزند و بجنبانند و مانند تا ته بنشیند باز آن ابها پلید را بیرون ریزند
و باز آب پاک در ریزند و جنبانند و مانند تا ته بنشیند آنگاه ابها را بیرون ریزند سه بار همچنین کنند پاک شود
که در وی ضرورت هست مسئله اگر ستوری دانه خورد و باز انداخت آن دانه بشستن پاک نشود اما اگر کا زنده
پاک برآید مسئله روغن فسرده پلید شد آن روغن را باب گرم سه بار بشویند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم
الله پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود و در روغن مایع را ایشان نیز چنین گفته شد که چگونه بشویند تا پاک شود
اگر روغن مردار در چرم مالیدند و آن چرم آنرا بباطن برد اجماع هست که بشستن پاک نشود اما اگر روغن
پلید را در چرم مالیدند و چرم بباطن برد باید که آن چرم را در آب پاک نهند چندانی که همچنین که روغن
پلید بباطن برده هست روغن پاک بباطن برد و چون سه بار همچنان کنند و هر باری که از آب برکشند بتابند تا بجای
پاک شود مسئله اگر روئینه جام یا آهن جام پلید شود و اگر خشک شود خاک اندر مالند تا پاک شود و اگر تر باشد
خرقه خشک نمازی سه بار اندر مالند پاک شود و اگر تیغ و یا کارد در آب پلید دادند با وی نماز روا نبود
باجماع که در معنی نجاست سطبر شود چون بدرم سنگ رسد روا آمی نماز جایز دارد و استعمال نشاید کردن
یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته هست که استعمال نشاید کردن شیخ الاسلام برهان رحمة الله گفته
هست که شاید از برای آنکه وی را اصلاحی هست که در جائی مالی آن پلیدی که بر وی باشد بیرون رود یا
شود آن نجاست در باطن وی آب بر روی بر نیاید و اگر با وی چیزی پلیدی برسد آن پلیدی را بباطن
نبرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته هست که از ابو یوسف رحمة الله روایة هست که همچنانکه آب پلید و آنگ

و وی به باطن برده است سه بار باتش اندر رندش و آب پاک دهندش پاک شود و اگر دسته کارد پلید شود
تا نشویند پاک نشود **مسئله** اگر سر گوسفند را رواس در آتش در آورد و خونها بسوخت پاک شود پاکی چهار
چیز است آب و آتش و خاک و کارد پاک شود اما چیز نیست او ستادان این حرفت گفته اند که سه بار حاجت
نیست یکبار بتابند آن آب پلید را از باطن بیرون آرد میسنده بود و الله اعلم **باب چهل و دوم در**
بیان پس خورده پس خورده بر پنج نوع است یکی پاک است باتفاق و یکی پلید است باتفاق مکروه است
و مشکوک است و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک است پس خورده آدمی است از آن پاک و محدث و جنب
و حائض و نفسا دلیل بر آنکه روایت میکنند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که
من در حیض بودمی و از آن آب جامه آب خوردمی رسول علیه الصلوة والسلام از آن آب جامه هم از آنجا
که من خورده بودمی آب خوردی از برای تواضع ما را **قال النبی** علیه الصلوة والسلام من شرب من
سورا خیه المسلم غفر الله تعالی له پس خورده کافر پاک است که مراد از آن آیه که خداوند عز و جل فرموده است
در قران مجید انما المشرکون نجس نجاست اعتقاد ایشانست نه نجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت
ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه در دهن ایشان نشخار نبود پس خورده جانوران پرنده هوایی که گوشت
ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه منقار ایشان پاک بود و پس خورده خوک پلید است باتفاق پس خورده
حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کژدم و گربه و موش و مانند اینها مکروه است پس خورده مرغ خانگی که گرد
نجاست گردد مکروه است بشرط آنکه بر منقار ایشان نجاست نبود و پس خورده بچه که فرق نداند میان پاکی و پلیدی
دست در آب اندک آرد آن مکروه است **مسئله** پس خورده گربه بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکروه است و
ابو یوسف رحمه الله پاک است وجه قول وی آنست **قال النبی** علیه الصلوة والسلام الهرة لیس بنجس
رسول علیه السلام فرموده است که گربه نجس نیست که وی طواف کننده خانهای ماست در خانهای شما و دیگر
روایت میکنند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت گربه بیامد و گربه را آب
رغبتی بود رسول علیه السلام آب جامه را بگردانید تا گربه از آن آب جامه آب خورد و رسول علیه السلام از آن آب
طهارت ساخت و دیگر آنکه مادر پیش مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها کاسه حریسه بود گربه بیامد و چنگل
در آن کاسه آورد و پاره از آن حریسه خورد مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها باقی را خورد پس معلوم
آمد که پاک است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است الهرة سبع رسول
علیه السلام گفت که گربه درنده است قیاس آن بودی که پس خورده وی پلید بودی چنانکه پس خورده سگ اما
ما را بحدیث عقبة بن عامر الجهنی رضی الله عنه معلوم آمده است که مکروه است که وی روایت میکند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سگ بتفوزد آب جامه شما آرد سه بار بشوئید و اگر گربه در آید دیگ آب بخورد
اگر پس خورده وی پلید بودی سه آب فرمودی شستن و اگر پاک بودی یک بشستن نفرمودی پس
معلوم آمد که مکروه است این همه جائی بود که تفوزد وی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورده
باشد و دهان نالیسیده و بتفوزد در آب جامه آورد و اجماع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و دهان
لیسیده بر قول ابوحنیفه رحمة الله مکروه بود و از ابویوسف رحمة الله دو روایت است بیکی روایت پاک بود
و بیکی روایت پلید و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پلید بود و پس خورده جانوران درنده هوائی که گوشت ایشان را
نخورند چنانکه باز و باشه و چرغ و شاهین و مانند ایشان با جماع مکروه است امام کرخی گفته است که کراهیت از
راه گوشت ایشان است طحاوی گفته است که کراهیت از راه فعل ایشانست مسئله پس خورده اسب
بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله پاک است از ابوحنیفه رحمة الله دو روایت است بیکی روایت پاک است و بیکی روایت
مکروه و پس خورده اشتر پاک است بشرط آنکه در دهان وی نشخوار نبود و اگر در دهان نشخوار بود پلید بود و حکم سرگین
وی دارد مکروه چیست ابوحنیفه گفته است که هر کجا دو حدیث است یکی در روای و دوم در ناروای مکروه
بود و محمد رحمة الله گفته است که هر کجا ده جزء روای آید و یکجزء ناروای آن یکجزء ناروای ترجیح دارد بر آن ده
جزء روای این مکروه بود و شیخ ابوالقاسم صفار رحمة الله گفته است هر کجا غالب پاکی بود آن مکروه بود
مسئله بملاقات آب مطلق پاک بمکروه طهارت روا بود اما باب مطلق طریق اولی بود و پس خورده سگ بقول
مالک رحمة الله پاک است و بقول علمار رحمهم الله پلید است و وجه قول مالک رحمة الله آنست که حرامی سگ
بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی و در وی ضرورت است همچنانکه در گربه علمار رحمهم الله گفته اند آن
ضرورت که در گربه است در سگ نیست از برای آنکه گربه زیر خوان بر آید و از سوراخ کلیدان اندر آید
اما سگ نتواند آنجا آمدن و دیگر آنکه عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود چون سگ بتفوزد در آنجامه آرد آنجامه را سه بار بشویند تا پاک شود و رسول علیه السلام فرموده است
که سگ بتفوزد در آب جامه شما آرد سه آب بشوئید آن آب جامه و بار هشتم در خاک مالید باز باخر فرمود که
چون سگ بتفوزد در آب جامه شما آرد سه آب بشوئید پاک شود و چون گربه بتفوزد در آب جامه شما آرد به یک
آب بشوئید پس معلوم آمد که پس خورده سگ پلید است که سه آب فرمود شستن و از آن گربه مکروه که
یک آب فرمود پس فرق آمد میان سگ و گربه پس خورده نخجیرات بیابان که گوشت ایشان نخورند بر قول
شافعی رحمة الله پاک است و بقول علمار رحمهم الله پلید و وجه قول شافعی رحمة الله آنست که اعرابی
بنزدیک رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در بیابانها می باشیم و ما را ابدا اینها باشد

نخجیرات می آیند و از ان اب میخورند ما چه گویم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خورند ایشان را و آنچه ماند
شما را پس معلوم آمد که پاک است علما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از ابدان حکایت کرده است در بادیه
ابدان باشد که جمله تا قله را آب و هند و بتوز زیاده آید از ده در ده زیادت باشد و اگر سک بتوز در انجا
اندر آید پلید نشود اما اگر سک بتوز در آب اندک آید پلید شود و چه فرق باشد میان سک اهلی و
وحشی آب دهان خر و استر بروایة حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله پلیدی غلیظه است زیادت از درمی
بر جامه رسد روا نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دهان وی از
سرخی خالی نبود و ابو یوسف رحمه الله از ابو حنیفه روایة میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روا نماز باز دارد اما اختیار ابو یوسف رحمه الله انست که هر چند بر جامه رسد روا نماز باز ندارد
و بقول محمد و مالک و شافعی رحمهم الله پاک است پس خورده خر و استر بقول مالک و شافعی رحمهم الله پاک
و پاک کننده است و بر قول علما رحمهم الله پاک است و لیکن شک در پاک کنندگی است و وجه قول شافعی
آنست که روایة میکند عبد الله عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پس
خورده خر و استر پاک و پاک کننده است و وجه قول مالک رحمه الله انست که روایة میکند ابجیر بن غالب
یا غالب ابن الجبر رضی الله عنه که پدر من در گذشت و از وی خران ماند از رسول علیه الصلوة والسلام
سوال کردم که پدر من وفات یافت و خران گذاشت چه حکم قال النبی صلی الله علیه وسلم واله کل من سمین
مالک یعنی بخور از فربه ترین مال خود مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خر در ابتدا حلال بوده و اکنون
علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علما رحمة الله گفته که رسول علیه الصلوة والسلام
عین وی را فرموده است خوردن بهای وی را فرموده است چنانکه گویند که فلان زر خورد و یا خانه خورد و
یا ملک خورد عین انچیز را نخورده باشد فروخته باشد و بهای وی را خورده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر
ثابت شود که رسول علیه السلام عین وی را فرموده است بدین حدیث که عبد الله عمر رضی الله عنه روایة
میکند آن منسوخ شده است عبد الله عمر رضی الله عنهما روایة میکند که رسول علیه السلام در غزو خیبر
ده حکم فرمود یکی از انها این بود که گفت گوشت خر اهلی و استر بر شما حرام شد دلیل بر انکه چون خیبر را بگرفتند
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دیگها بر نهاده بودند و گوشت خر اهلی و استر میجوشانیدند رسول علیه
السلام فرمود دیگها را سرنگون کنید و آن دیگها بشوئید چنانکه از پس خورده سک بشوئید و علما
رحمهم الله گفته اند که تعارض در حدیث افتاد دلیل بر انکه ابن عباس رضی الله عنهما میگوید که پلید است
پس همچنان مشکوک ماند و لیکن شک در پاک کنندگی وی است ابو طاهر دباس گفته است که مرا معلوم نیاید

که مشکوک چیست باید دانستن که آب مشکوک در حق طهارت قوی تر از آب مقید است و آب مقید در
شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک است فائده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی در سفر بود
و با وی آب مشکوک و وی محدث و بر جامه وی نجاست زیادة از درمی است باید که بآب مشکوک
طهارت سازد و با آن تیمم با وی یار کند و جامه را بدان آب مشکوک بشوید و نماز گذارد و بعد از آن چون
بآب مطلق رسد نماز گذارده باجماع روا بود و جامه را باز شوید یا نی بقول مالک و شافعی رحمهم الله
باز نشوید و بقول علماء ما رحمهم الله باز شوید اگر مسلمانی را آب مطلق است چندانی که طهارت را بس کند
پاره آب مقید با وی آمیخت و طهارت ساخت روا بود و اگر آب چندانی نبود که طهارت را بس آید با وی آب
مقید پاره یار کرد و طهارت ساخت روا نبود که در مسئله اول آب مطلق چندانی است که طهارت را بس می آید
از آب مقید در معنی زواید شود و زواید را اعتبار نیست اما از مسئله دوم آب مطلق چندانی نیست که طهارت را
بس آید آب مقید با وی یار کند همچنان شود که گوئی یک عضو را بآب مقید شست و آب مقید در حق طهارت
عامل نیست اگر در سفر است و با وی آب مقید است و وی محدث و بر جامه اش نجاست زیاده از درم
بدان آب مقید طهارت نسازد و تیمم کند اما جامه را بدان آب بشوید و نماز بگذارد چون بآب مطلق رسد
نماز گذارده روا بود جامه را باز شوید یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله باز نشوید و بقول محمد و
زفر و شافعی رحمهم الله باز شوید بنا بر آن اصلست که آب مقید است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
عامل است در حق نجاست و در حق طهارت عامل نیست و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمه الله عامل نیست هم
در طهارت و هم در نجاست اوزاعی رحمة الله گفته است که آب مقید در همه چیزها عامل است تا که پدید
و از وی آب پدید آید در جوامع از ابو یوسف رحمة الله روایت است که حکم جوی روان دارد از آن آب
طهارت روا بود و آب مقید بر دو نوع است یکی بفعل بنده مقید شود و یکی بنفس خویش مقید است
آنچه بنفس خویش مقید است آب میوه است چنانکه آب خربوزه و آب میوه دیگر امثال اینها بنفس خود مقید اند
و آنچه بفعل بنده مقید میشود شوربا و گلاب و جلاب و آب باقلا و آب کامه و زنگاب و زرکاب و آب
باقلی و مانند اینها بفعل بنده مقید میشود و بقول ابو یوسف رحمة الله تا رنگ بر آب غالب نیاید
حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمة الله هر چند اندک آب متغیر میشود حکم آب مقید دارد و آب از خاک
خشک متغیر شود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علماء ما رحمهم الله حکم آب مقید ندارد
مسئله اگر باشیر یا شیر منی یا بروغن و عسل نجاست بشوید در پاک شدن وی دو روایة است صحیح آنست
که پاک نشود و نبید خمر بقول ابو حنیفه رحمة الله همچو آب مطلق است جائی که نیابنده آب مطلق بود و بر

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمة الله گفته است که مرا معلوم نیست که مطلق است یا مقید باوی طهارة
سازد و تیمم باوی یار کند از عهده بیرون آید وجه قول ابو حنیفه رح آنست که شب دعوة پریان عبد الله بن
مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضاء حاجت آدمیان
حاجت آمد چون فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای ابن مسعود چیزی داری که بدان طهارة
سازم گفت نی مگر نبید تمر قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم تمرة طیبة وماء طهور رسول علیه السلام فرمود
خرما پاک و پاک کننده است رسول علیه السلام از آن نبید طهارت ساخت پس معلوم آمد که همچون آب مطلق
است جایی که نایابنده آب بود اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شب دعوة پریان پیش از نازل شدن آیه
تیمم بود و بنازل شدن ایه تیمم این فعل منسوخ شد محمد رحمة الله گفته است که شب دعوة پریان دو بار بوده
است یکی پیش از نازل شدن ایه تیمم بود و یکبار بعد از نازل شدن آیة مرا معلوم نیست که فعل رسول علیه
السلام پیش از نازل شدن ایه تیمم بود یا بعد از نازل شدن ایه تیمم باید که از وی طهارة سازد و تیمم
باوی یار کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر نبید تمر را جوشانیده ند و سطبر شد بر قول ابو حنیفه رحمة الله
همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمة الله خوردن شاید طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمة الله
هیچ چیز را نشاید در جمع الجوامع ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمة الله سه روایة است در نبید تمر و این
روایات از سوال سایل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کرد که نبید تمر داریم ولیکن غالب آب است
گفت بدان طهارة سازد و نماز گذارد و دیگر سوال کرد که نبید تمر داریم ولیکن آب شیرین برابر است گفت با
وی طهارة سازد و تیمم باوی یار کن و نماز گذارد دیگر سوال کرد که نبید می دارم که ولیکن غالب در وی شیرین است
گفت از آنکه بدار و تیمم کن و نماز گذار نوح بن مریم الجامعی از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکنند که از آن قول
رجوع کرده است و گفته که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمة الله گرفته است و این همه جایی
بود که مستکار نشده باشد اما اگر مستکار شده یا جماع حرام بود والله اعلم **باب چهل و سوم**
در بیان آب مستعمل آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است باتفاق و یک پلید است
باتفاق و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک و پاک کننده باتفاق آنست که میوه را از گرد شویند یا جامه را از زیم شسته
و یا خنور را از طعام شویند یا ناودیل و یا کلند را از گل شویند این آب مستعمل گویند ولیکن پاک و پاک کننده است
باتفاق و آنچه پلید است باتفاق آبی که باوی استنجا کرده شود یا نجاست شسته شود آن آب پلید بود باتفاق
و آنچه علما را در وی اختلاف است آبی که چهار اندام شویند تا مادام که بر اعضاء آدمی است پاک و پاک کننده است
در حق همان عضو چون از آن عضو او جدا شود از احکم چیست بروایة جامع الصغیر آنست که تا جایی

قرار نگیرد مستعمل نشود و این اختیار مفتیان ثوری است اما ظاهر روایت آنست که چون از اعضاء آدمی جدا شود مستعمل
شود و نزد امام محمد حسن زیاد از ابوحنیفه رحمهم الله روایت میکند که پلیدی غلیظه است زیاده از درمی بر
جامه رسد روا نباشد نماز باز دارد و عافی قاضی از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد و این قول را ابویوسف گرفته است و زفر از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که پاک است و لیکن
پاک کننده نی و این قول را محمد رحمه الله گرفته است و شافعی را درین باب دو روایت است یکی روایت پاک است و پاک
کننده و دیگر روایت با محمد رحمه الله پاک است و پاک کننده نی المعنی ب لیالی از ابویوسف رحمه الله روایت کردند
که ابویوسف رحمه الله از آن قول رجوع کرد و گفت که آن آب هرچند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و این هم جای
بود که طهارة از حدث سازد اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف علی ثلثه بر قرار است اما بر قول زفر و شافعی
رحمهم الله آن آب پاک و پاک کننده بود از برای آنکه آب مستعمل شود باسقاط فرض شود و درینجا قربت شود و اگر
اسقاط فرض نیست قربت هست دلیل بر آنکه هر بار که میشوید یابنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیمة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که طهارة بر طهارة نور
بر نور است در روز قیامت مسئله چیزی را که زاد و بود وی در آب است در آب اندک هلاک شود چنانچه مار و ماهی
و چغز و سنج پایه و مانند اینها آن آب نجس نشود از ابویوسف رحمه الله روایت آمده است که شکریم اگر مار بر
یا چغز باید که وی را جراحت کنند اگر سرخی از وی بر آید شود معلوم شود که خاکی است آب اندک را نجس کند و اگر سرخی
ظاهر نشود پلید نشود که مار و چغز آبی بود که خاکی نبود اما ظاهر روایت آنست که این تفاصیل که کرده است
ابویوسف کرده است و حاجت نیست هرچه زاد وی در آب است در آب اندک هلاک شود آن آب را نجس نکند
اگر ماهی در آب اندک هلاک شود شاید خوردن یا نی شکریم اگر سرش در آب است و دم در خشکی نشاید خوردن اگر
عکس است شاید خوردن اگر ماهی در آب اندک مرد شاید خوردن یا نی بر قول شافعی رحمه الله آب پاک بود
ماهی حلال و بر قول علمای وی آب نجس و ماهی مردار ظاهر روایت آنست که آب پاک بود و ماهی مردار و آن آب
خوردن را و طهارة کردن را شاید اما اگر ماهی در انجا پوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را شاید و لیکن
خوردن را نشاید که جزوی از اجزاء مردار خورده شود اگر ماهی در آب یافته یکی نیم در آب و یکی نیم در خشکی
مرده اگر باقی مرده است باتفاق شاید خوردن اگر باقی مرده است بر قول علمای ما رحمهم الله طهارت را
شاید خوردن را نی اگر از ماهی زنده چیزی جدا کردند شاید خوردن اگر ماهی باقی مرده است نیم در آب است
و نیم در خشکی شاید خوردن یا نی اگر سرش در آب است و تنش در خشکی بر قول علمای ما رحمهم الله شاید و بر قول
شافعی رحمه الله نی و اگر سرش در خشکی بود باتفاق شاید خوردن در ولایت گیاهی است که می اندازند

که از موت ماهی گویند اگر در ماهی سلم می بندد بعد درست نیاید بوزن درست آید بشرطی آنکه صفتش بیان
کند در ماهی خشک سلم بندد همین حکم دارد بعد و روا نبود بوزن روا بود چون صفت ظاهر کند اگر ماهی را
در آب بسببی هلاک کردند بر قول ابو یوسف رحمة الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمة الله شاید خوردن
اگر ماهی را از آب بر انداختند وی طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طپیدن مجاز نیست
وی را ذبح حاجت نیست اگر ماهی در حوض بفروشد یا در آب روان فروشد درست نیاید که بیع کردن در
چیزی درست آید که وی به تسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز است اما اگر در حوضچه در آورده است
یا در خم ابی در آورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفروشد روا بود بشرطی آنکه چون ملک وی شده
باشد اگر صیاد شست انداخت و ماهی گرفت و همچنان در آب است بدیگری و ماهی دیگر آمد وی این ماهی را
فرو خورد و آن ماهی نیز اندر ماند این ماهی دوم از آن فروشنده بود یا از آن خرنده بنگریم که اگر رشته شست
را بمشتری تسلیم کرده بود از ان مشتری بود و اگر رشته شست را بمشتری تسلیم نکرده باشد از ان فروشنده
بود اگر یکی دام در آب انداخت ماهی آمد و اندر ماند دیگری آمد و آن ماهی را گرفت خصم دام را حق طلب بود
یا نی آن خداوند دام اگر از برای ماهی گرفتن انداخته باشد حق طلب بود خصم دام را و اگر از برای تر شدن انداخته
است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد اندر ماند دیگری آمد آن جانور را گرفت
خصم دام انداخته را حق طلب بود یا نی اگر خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر
برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر از ملک یکی جانور بچه بر گرفتند خداوندان ملک را
حق طلب نبود از برای آنکه جانور بچه ملک نبود بخلاف زنبور عسل در ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن
خداوند ملک بود از برای آنکه زنبور عسل از ان عسل را نتواند بردن اگر کسی دیگر خنوری نهاد و زنبور در آن خنور
عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خنور بود از ان خداوند ملک نی و اگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و لای نهاد
خداوند ملک را شاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ دشتی بود از آن
یابنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم پاشیدند در
دامن یکی افتاده دیگری آمد آن سیم را از دامن وی بر گرفت وی را حق طلب بود یا نی اگر دامن از برای سیم گرفتن
باز کرده است وی را حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود اگر وی را قصد آن نبوده
که بر چینید آنچه در دامن وی افتد وی را حق طلب نبود اگر یکی دیگری را سیم داد که بر سر فلان بپاشش وی بعضی
از ان سیم را بر سر آن فلان بپاشید و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا
آنچه گرفته باشد از وی باز ستاند بر خلاف آنکه اگر یک رالوز یا بادام یا مویز داد تا بر سر فلان بپاشد

وی بر سر فلان یعنی را پاشید و بعضی را خورد آنچه خورده باشد از آن احتراز طلب نبود و هر چه زاد وی در آب است در غیر آب هلاک شود چنانکه در شیر یعنی یا روغن و مانند این آنچیز پلید شود یا نی در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله آورده است که درین مسئله مشایخ خراسان با مشایخ عراق رحمهم الله در پیش خانه کعبه مباحثه افتاد مشایخ خراسان گفتند که آنچیز پلید شود که در محل میت و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این مباحثه ایشان بلند شد محمد حسن رحمة الله بر طرفی استاده بود و نماز میکرد گفتند مصنف کتاب درینجا حاضر است لحظه توقف کنید تا نماز تمام کند از وی سوال کنیم چون محمد حسن رحمة الله نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در غیر آب هلاک شد آنچیز پلید شود یا نی محمد حسن گفت پلید نشود مشایخ خراسان گفتند که چون در محل میت چرا پلید نشود محمد حسن رحمة الله گفت چه گوئید اگر اینها در اندک بمیرند آب اندک پلید شود یا نی گفتند نی گفت اگر آن آب را در شیر یعنی یا روغن ریزید پلید شود یا نی گفتند نی گفت الله اکبر چه فرق باشد میان آنکه وی در آب اندک بمیرد و میان آنکه آن آب اندک را در آنجا مریزی یا وی خود آنجا میرد اصل درین مسئله آنست که هر چه زاد وی در آب است وی را خون روان نیست و پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان چون نصیر بن یحیی و خواجه محمد سلمه بلخی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الله بلخی و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله جواب بر قول محمد گفتند که نجس نبود و مسئله هر چه را زاد وی در خاک است که خون روان نیست چنانکه کژدم و خبزدوک و مانند اینها اگر در آب اندک بمیرند نجس نشود بر قول علماء ما رحمهم الله اما مکروه بود در شیر یعنی و روغن و مانند اینها میرند آن چیز مکروه بود اگر مستحق نیست صدقه دهد و اگر مستحق است خود نخورد که مستحق را مکروه شاید خوردن و بر قول شافعی رحمة الله پلید شود اگر مگس یا زنبور زرد در آب اندک افتد یا در طعام هلاک شود بر قول شافعی رحمة الله نجس شود و بر قول علماء ما رحمهم الله نجس نشود و وجه قول شافعی رحمة الله آنست که ایشان جانورانی پرنده است چنانکه جانوران دیگر علماء ما رحمهم الله گفتند که این قیاس است که تو میگوئی و ما را بحدیث رسول علیه الصلوة والسلام معلوم شده است که پلید نشود قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا وقع الذباب فی طعام احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء وانه لیقدم الداء علی الدواء واگر در طعام سوزان افتد وی را غوطه دهند اتفاق است که بمیرد پس اگر پلید بودی رسول علیه الصلوة والسلام نفرمودی تا وی را غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود هر چه در محل خویش بمیرد پاک بود چنانچه کرم سرکه در سرکه بمیرد و کرم گوشت در گوشت و کرم میوه در میوه و مانند اینها والله اعلم

فصل در بیان حوض و مسائل آن آب چندین باید تا در وی طهارت روا بود در قول مالک رحمهم

الله هرچه آمیخت آب بود در وی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر طعمه او لونه او ریحه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند
عز وجل آب را پاک وپاک کننده آفریده است وی نجس نشود بچیزی مگر که مزه وی یا رنگ وی یا بوی وی
بگردد و بر قول شافعی رحمة الله چون آب به قلتین برسد پیش نجاست برندارد یعنی دویست وپنجاه
من وحجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا
بلغ الماء قلتین لا یحتمل خبثا رسول علیه السلام فرمود چون آب بدویست وپنجاه من برسد پیش نجاست
برنگیرد علماء ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف وی را صفت فرموده است نه
قوت وی را چنانکه گویند این بنا ضعیف است بنا دیگر برندارد ویا این ستور ضعیف است این بار را برندارد
ویا مال فلان کس اندک است اسراف وی را برندارد که اثر رسول علیه الصلوة والسلام نیز همچنین فرمود که دویست
پنجاه من آب اندک است پلیدی برندارد دلیل بر آنکه در سفری از امیر المومنین علی وعبد الله مسعود رضی
الله عنهما سوال کردند که میداریم چندانی که طهارت را بس آید ولیکن خوردن ما را نمیشاید ایشان
گفتند که آن آب را نگاه دارید تا بخورید وتیمم کنید ونماز گذارید پس اگر در آب اندک طهارة روا بودی ایشان
فرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی وآن آب را خوردندی واز عبد الله عباس رضی الله عنهما
سوال کردند که غسل می آریم وآن غسالها در آن جامها ما می چکد گفت از آن قطرها پرهیز کنید و در ها عفو
است وقطرها همچو باران ژاله بود که در آب استاده برفتید آید چنانکه در حوض و در بارکین وماننداینها و
فیها بر آرد و ذره همچو باران ریزها بود که درین جامها آید وقیه پرهیز نیاید واز خواجه حسن بصری رحمة الله
سوال کردند که ما غسل می آریم واز آن غسالها ما قطرها در آب جامها ما میچکد وی گفت که من اکرم پروردگار
امید بیش از آن میداریم که آن قطرها را اثر ما در گذارد که در وی ضرورت است اما علماء ما رحمهم الله گفته
اند که قیاس آن بودی که در آب استاده طهارت وغسل روا نبودی بحکم حدیث رسول علیه السلام قال
النبی علیه السلام لا یبولن احدکم فی الماء الراکد ولا یغتسلن فیه من الجنابة رسول علیه السلام فرموده است
که در آب استاده بول میندازید وغسل میارید چون رسول علیه السلام غساله را با بول برابر فرمود از اینجا است
که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که آب مستعمل پلیدی غلیظه است زیاده از درمی بر جامه
رسد روای نماز را باز دارد واین حدیث ما را حجت است بر مالک وشافعی اما علماء ما رحمهم الله از برای
تخفیف را هر کسی چیزی اختیار کرده اند مسئله دو قلتین آب است مسکی اند واز یکی خورد و دیگری بول
انداخت وی را آنجا که آب خورده است طهارة روا نبود که کم شده است که دو را آنجا که بول انداخته است طهارة

روا بود که زیاده شده است بقول علماء ما رحمهم الله از بر دو طهارت روا نبود مسئله حوض چندین باید که تا در وی
طهارت روا بود در روایه میکند خواجه ابو حفص کبیر بخاری از ابو حنیفه رحمة الله حوض باید که این رنگ آب
بریزند این نیمه رنگ آب بدان طرف سرایت نکند یا این طرف طهارت سازد و آن نجنبد آن آب بسیار
بود در وی طهارت و غسل روا بود و در نوادر از ابو حنیفه رحمة الله روایه است که این نیمه غسل کند و آن
نیمه نجنبد این آب بسیار بود و در وی طهارة و غسل روا بود و این قول ابو یوسف رحمة الله گرفته است در شرح
طحاوی ابو الحسن کرخی از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بحرکت جنبانند آن نیمه نجنبد یا این نیمه نجاستی
بریزد آن نیمه را سرایت نکند این آب بسیار بود و طهارت و غسل در وی روا بود و در شرح از محمد رحمة الله روایه
است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه نجنبد آن آب بسیار بود و در وی طهارة و غسل روا بود و در شرح
اسبیجابی رحمة الله آورده است که اعتبار جنبیدن برای آب را نیست اعتبار آن جنبیدن را که ان نیمه آب بلند
تر برآید ای جنبیدن نه را اعتبار است از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله سوال کردند که حوض هست هشت
در هشت ای شصت و چهار گز بود در وی طهارت روا بود یا نی این گفت من باری نسازم اگر شما سازید
شما را منع نکنم خواجه ابو الفضل کرمانی از مشایخ ما رحمة الله روایه میکند که اگر حوض هست شش در شش ای
سی و شش گز باشد بالای آن آب در گز کم چهار یکی در وی طهارت روا بود چون ضرورت بود که تقدیر گرفته
اند در وی شش نه از من آب است خواجه ابو مطیع بلخی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد
و بست و پنج میباشد تا در وی طهارت روا بود و اگر بست در بست ای چهار صدی باشد من در دل خود
کراهیت نیابم از خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت در وی روا بود من گفت
این مسئله را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا در وی طهارة روا بود گفت حوض باید چند مسجد
من و مسجد محمد رحمة الله از اندرون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و
چهل چهار میباشد ما را معلوم نیاید که اندرون مسجد فرمود یا بیرون ابو عصمه سعد مروزی رحمة الله گفته
است که من این مسئله را از محمد رحمة الله سوال کردم همچنین جواب گفت که چند مسجد من اندرون مسجد
محمد رحمة الله هشت در هشت بود و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما را معلوم نشد که اندرون مسجد
فرمود یا بیرون مسجد علماء ما بزرگ مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارة و غسل روا بود بنا بر
حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اوسطها این همه جایی بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض
مدور بود سید امام ابو القاسم شبیه رحمة الله گفته است که سی و شش و نیم گز میباشد در وی طهارة
و غسل روا بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بست و هفت گز کم چهار یکی باید تا در وی

طهارت وغسل روا بود ویکی از فقها گفته است که میخی در زمین فرو برند و دوازده گز رسن ... کشند و در
سر آن میخ افکنند و پرگار کرد بر گرد میخ واند که مقدار ده در ده شود اما که امام ... حوض
قدیم قدیم است بگز قدیم و هر چه نو شود بگز همان عهد اما ظاهر روایت آنست که بپیمایند گز در گز و ...
و بر صحرا از هموار چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهارت در وی روا بود و اینها که گفته شد طول و عرض آن
خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته و چهل و هشت گز باید تا در وی طهارت باجماع روا بود و مستطیل
بالای آب چندین باید تا در وی طهارت روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در عمق ...
... نا بود و بعضی گفته اند که مشت آب بر گیرد و پشت دستش با لا ... بود و فقیه ابو جعفر
رحمه الله گفته است که ... بر شود آن آب بسیار بود جواب ظاهر اینست و حوض نجاست ...
از وی طهارت ... نجاست ... باید تا طهارت روا بود و مختار شیخ الاسلام برهان
الدین رحمه الله آنست که ده گز ... باید تا طهارت روا بود و اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمه
الله بر اینست که ... اختیار خواجه امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمه الله از مشایخ ماوراء
النهر روایت میکنند که ... بود و یک دست ... روایت آمده است
از خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله سوال کردند گفت این طرف حوض ... و الفارق ... طهارت ...
اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمه الله آنست که حوض ده در ده حکم دریا دارد تا از نجاست لون
و بوی و مزه ... در وی ... طهارت ... روا بود و دست جنبانیدن شرط نیست ... نزد
مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است و این اختیار خواجه امام اجل سرخسی است و بر قول مشایخ
خراسان دست جنبانیدن شرط نیست و این اختیار قاضی امام صدر است رحمه الله اگر حوض
... بالائی دارد ... ده در ده شد ابو القاسم ... رحمه
الله گفته است که تا آب بیرون نرود پاک نشود و فتوی بر اینست اگر ...
نجس ... آب اندر آمد ... اگر ... تا بیرون نرود پاک نشود ...
از آن آب پاک ... آب پلید ... آن آب پلید تا بیرون نرود پاک نشود ...
تا بیرون نارفته پاک شود باید که جائی اندر آمدن آب ... ده در ده ... تا ...
... باشند از آن آب پاک ... ده در ده شود بعد از آن اگر ... آن آب نجس ... پاک بود اگر
حوض ده در ده ... آب پاک ... آب پلید اندر آید ... آن آب پاک شود ...
لون و بوی و مزه ... پلید شود ... آب

پلید شود تا بیرون نرود پاک نشود حوضی است ده در ده آب وی کم ده در ده شد نجاست عینی اندر افتاد و چیز
شد هر چند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود همچنان پلید بود و چون عین نجاست
را برکنند و پاره آب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکید و زیر
دست وی لون یا بوی یا مزه نمی آید من ازان دریا طهارت نسازم مالک رحمة الله گفته است که اگر قطره می
در دریا چکید و آن دریا موج برآرد و بسبب نم آن موج گیاه روید و ازان گیاه گوسپندان بخورند من گوشت
آن گوسپند ازا نخورم اگر حوض ده در ده کمی کمی شد ای نقصان پدید شد و حکما پلید شد آب اندر آمد
و بیرون رفت چند می باید که بیرون رود تا پاک شود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که سه چندان آب
که در وی است بیرون رود پاک شود بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پلید بوده است بیرون رود
پاک شود خواجه امام ابوبکر سعید بلخی رحمة الله گفته است بمجرد آنکه آب بیرون رود پاک شود و جواب فتوی برین است
و آن آب که بیرون میرود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از طرف دیگر بر گشت و
باز بهمین حوض اندر آمد آن باز پلید نشود اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون
رود باز گشت و باز بهمین حوض اندر آمد پاک نشود و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است بیرون میرود
هم پاک نشود اگر آب رفته بیرون باز گشت و بحوض اندر آمد اختیار خواجه زاهد فخر رحمة الله بدین بود
که پلید نشود و اختیار شیخ الاسلام برهان الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که اینجا که راه نیابد تا بیرون رود باید که کلندی زنند تا منع کی شود و آب انقطاع
پذیرد پاک شود و اگر ان ابهار حوض باز انده رآید پلیدی باز نیاید و اگر ازان طرف که آب اندر آمده است باز بیرون
رود پاک نشود و اگر حوضی بود با مشرعه آب برآمده باشد و بیشتر مشرعه ها را گرفته چنانکه آب استعمال کرده
بیرون نمیزد در ان مشرعه طهارت میسازد روا بود یانی از نصیر یحیی سوال کردند گفت لا خیر فیه و هر کجا که
این لفظ آید دلیل آن کند که روا بود اما نا ساختن اولیتر بود که تشابه طهارت ساختن ح اگر بیرون
مشرعه طهارت سازد اگر در ای مشرعه ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر و را مشرعه ده در ده
نبود حکم همان مشرعه دارد که روا نبود ظاهر روایه آنست که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون برد
دران مشرعه طهارت روا بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد روا نبود و اگر حوض بود ده در ده و لیکن سر
حوض اعرق در افکنده اند ای بآن حوض نی یا کاه یا چوب یا مانند وی انداختند و سر حوض کم ده در ده
شده است سر حوض حکما پلید شد چون آب فرو نشیند ده در ده شود مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
و بسیاری از مشایخ دیگر رحمهم الله آنست که پاک شود **مسئله** اگر حوضی است ده در ده در پهلوی

روی حوض دیگرست هم ده در ده و هر دو یکجی شدند و کم ده در ده شدند و حکم پلید شدند آب اندر
آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و دران حوض دیگر اندرامد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت هر
دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بحوض دوم در آمد و آن حوض دوم پر شد و آب
از حوض دوم راه بیرون رفتن نیافت باز بهمین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود ولیکن حوض
دوم پاک نشود و اگر حوض است سر وی ده در ده و پایان وی کم ده در ده تا ما دام که این آب کم ده در ده
است در وی طهارت سازی روا بود و از وی نیز روا بود اگر در وی نجاست افتد پلید نشود و چون آب
کم ده در ده رسید از وی طهارت روا بود اما در وی روا نبود و هر چند که در وی نجاست اندک افتد
پلید شود مسئله حوض است سر وی کم ده در ده و پایان وی ده در ده تا مادام که آب کم ده در ده است
از وی طهارت روا بود اما در وی طهارت روا نبود و هر چند که اندک نجاست افتد پلید شود و اگر حوض است
ده در ده راست ستونی فرو بردند تا مشرعه سازند دران حوض طهارت روا نبود و اگر نجاست اندک
اندرافتد نجس شود از برای آنکه چون ده در ده راست بود آن مقدار که ستون فرو بردند از ده در
ده کم شد پس در وی طهارت و غسل روا نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو جهد آن آدمی جائی گیرد
در حوض طهارت روا نبود اما ظاهر روایت آنست که روا بود از برای آنکه آدمی متحرک است وی جای
نگیرد اما ستون متحرک نیست وی جائی گیرد و اگر حوض است ده در ده راست در وی گیاه بر آمد یا خفرواره
گرفت چنانکه می جنبانند زیر وی آب نمی جنبد در وی طهارت روا نبود اما اگر خفرواره است که دست
می جنبانند آب زیر وی می جنبد اکنون طهارت روا بود و اگر حوض بود چهار در چهار و آب اندر می آمد
و بیرون میرود در وی طهارت روا نبود اما سید امام ناصر الدین در ملتقط خویش آورده است که روا بود
و اگر جائی آب اندرامدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد یا جماع روا بود اما اگر حوض سه در سه بود در
وی طهارت روا بود بشرط آنکه آب مستعمل کرده ویرا بیرون برد و اگر پنج در پنج بود باتفاق در وی طهارت
روا نبود مگر آنجا که آب اندر می آید و آنجا که بیرون میرود و اگر حوض است که دو طرف وی یازده در یازده
و دو دیگر نه در نه است طهارت روا نبود که کم یک گز صد بود و اگر دو طرف دوازده در دوازده است و دو
طرف هشت در هشت است روا نبود که نود و شش گز بود و اگر یک طرف دوازده گز بود و یکطرف یازده
و یکطرف نه و یکطرف هشت روا نبود چرا که هشت را در دوازده زنی نود و شش شود و اگر نه را در
یازده زنی صد کم یک گز شود روا نبود و اگر چشمه بود کم ده در ده در وی طهارت و غسل روا نبود مگر آنجا
که آب بیرون میرود طهارت آرد و یا غسل آرد روا بود و اگر حوض است روی آب یخ تنک بسته است چنانکه

اب رها می جنبانه که آن یخ بجنبد در وی طهارت روا بود اگر یخ سطبر است ولیکن یخ از روی آب از
است در روی طهارت روا بود که در معنی حوض پوشیده شود و اگر یخ در زیر آب است در روی آب ده در
ده کشاده بود روا بود اما اگر یخ بر آب چفسیده است و یا سوراخ کردند در آن یخ رسته بود طهارت روا بود
یا نی ظاهر روایة طهارت روا نبود اما خواجه ابو حفص کبیر بخاری و عبد الله مبارک مروزی رحمة الله گفته است
که روا بود که یخ از آب است و آب از یخ در اینجا طهارت روا بود و خواجه ابو الحسن رستغنی گفته است که ما در آن
یخ روشن رنگ آب بخیتم و مبالغت کردیم آن رنگ آب پیدا شد اگر کسی بچنین طهارت یا مبالغت ساخت
روا بود اما ظاهر روایة نیست که روا نبود که بچون گرداب رود ولیکن باید اگر یخ را بر روی آب شکسته اند
اگر روی آب بمقدار ده در ده کشاده بود طهارت روا بود اگر کرده است روا نبود و اگر یخ را سوراخ کردند
رو ته پدید شد پلید شود و اگر سوراخ رو ته پلید شود و جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود و اگر آن
سوراخ نیز پلید شود و جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی یخ را سوراخ کنند همه پلید شود
بچهار آن بشکنند آب پاک بود و اگر یخ را بشکنند در روی حوض پاره پاره مانند یا تخته ور روی حوض انداخته روی
آب کم ده در ده شد در وی طهارت روا بود یا نی اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایة آنست که چون آب را
بجنبانی آن یخ یا تخته را بجنباند در وی طهارت روا بود اما اگر انبار یخ در نشستند و میانه بر قرار است
در وی طهارت روا بود یا نی اگر کشادگی ده در ده بود در وی طهارت روا بود و اگر ده در ده نبود در وی طهارت
روا نبود این قول بعضی مشایخ است بعضی دیگر گفته اند که روا بود اما اختیار رستغنی روا بود و اگر کسی بر
برف استنجی میکند یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود اما اگر از
جنابت غسل می آرد چون بر اعضی خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت
بیرون آید و بر قول ابو حنیفة و محمد رحمة الله از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قویتر از حدث
است دلیل آنکه محدث را قرآن خواندن شاید خواندن و مسجد را اندر آمدن لیس این قویتر از حدث
ضعیف تر است تا آب سیلان نشود روا نیست و اینجا که قویتر بود طریق اولیتر بود و ابو یوسف رحمة الله گفته
است که خداوند عز و جل در جنابت غسل فرموده است قوله تعالی ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و در غسل
سیلان باید و در جنابت طهر فرموده است قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا و طهر را با سیلان رسیده نشد
بود اگر کسی شادگی حوضی که بیرون حوض باشد یک سو ده گز درازی با ده گز پهنا و اینجا گز درازی
طهارت روا بود یا نی بظاهر روایت روا نبود اما ابو نصر محمد بن سلام رحمة الله گفته است که روا بود
و خواجه ابو سلیمان جوزجانی رحمة الله گفته است که بر جای که یک سو ده گز درازی است

آب مستعمل شود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح و عبد الله مبارک رح گفته است که هرچه روی آب او دیگر
دیگر ضرب کنی ده در ده شود در وی طهارت روا بود خواجه امام بکر طرخانی رحمة الله گفته است که اگر
گشادگی بود از تمر فنند تا بجا را در وی طهارت روا نبود و اگر آب اندک بود استاده در وی طهارت
روا نبود اما از وی طهارت روا بود و بر قول مالک رحمة الله در وی طهارت روا بود اما اگر نفوذ آن دارد
که روان کند در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از جای دیگر قرار گیرد پاک بود که آب روان پلیدی
بر ندارد تا از نجاست لون و بوی و مزه نگرداند **مسئله** حد روانی آب چندانی باید تا در وی طهارت روا
بود بعضی گفته اند که کاه و برگی را برد اما ظاهر روایت آنست که آب استعمال کرده وی را ببرد در وی طهارت
روا بود و اگر دو کس نشسته اند طهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا طهارت ایشان روا
بعضی گفته اند تیرگی آب آن به این نرسد طهارت روا بود و ظاهر روایت است که تیرگی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل
آن به این نرسد طهارت روا بود و اگر یک آب میرود در وی آب نمیرود و طهارت در وی روا نبود و مسافت
چندین باید تا یکی زیر دست وی طهارت سازد وی را نیز روا بود در صلوة خواجه امام ابو یزید اورده است
که اینجا رنگ آب بریزد بدانجا سرایت نکند آن دیگر را طهارت روا بود اما ظاهر روایت آنست که اینجا نجاست
شود بدان دیگر سرایت نکند وی را طهارت روا بود **مسئله** حوض است با مشعرکان آب بر آمد و تنک
گرفته نصیر یحیی رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند لا خیر فیه در وی خیر نیست اما این که گفتم جای
بود که فیه و رحبه با جماع طهارت روا بود **مسئله** بیرون مشعرکان طهارت میسازد اگر ده در ده
است روا بود و اگر ده در ده نیست روا نبود در گرداب طهارت روا بود یا نی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کردند
گفت لا خیر فیه و هر کجا این لفظ لا خیر فیه آید دلیل کند که ناساختن اولیتر بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر گرداب
کلان بود که آب استعمال کرده وی را بیرون برد روا بود اما ظاهر روایت آنست که اگرچه گرداب کلان بود در وی
طهارت نسازد تا اختلاف مشایخ نباید و اگر آب غالب بر نجاست میگذرد آب نجس بود و اگر غالب بر
پاکی میگذرد و لیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از آن آب لون یا بوی یا مزه
نمی آید آب پاک بود اگر بر روی نجاست لائی نهاده بود اکنون نجس نشود از برای آنکه آب بر بالای میگذرد
بر نجاست نی اگرچه آن لای تنک باشد اگر استخوان است در آب و آب بر وی میگذرد اگر بر وی رطوبتی
نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند آن اگر بالای آب سه انگشت بود یک انگشت
بر مردار میگذرد و دو انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای آنکه آب غالب بر پاکی میگذرد پاک بود اگر
بامی است کل بام پاکی است و پیش ناودان پلید بود اجماع آن آب ناودان پلید بود و اگر کل بام پلید است

وپیش ناودان پاک ظاهر روایة انست که آب ناودان پلید بود خواجه امام بکر اسکاف گفته است که پاک بود
بشرط آنکه از نجاست لون وبوی ومزه نیاید واگر یک نیمه بام پلید است ویک نیمه پاک وپیش ناودان پلید
آب ناودان پلید بود واگر پیش ناودان پاک بود آب ناودان پاک بود واگر از دریچه خانه آب ریختند در جامه
مسلمانی رسد باید که سوال کند که این آب پاک است یا پلید اگر گویند پاک است بر پاکی حمل کند واگر گویند پلید
است بر پلیدی حمل کند واگر جواب نگویند خواجه امام شمس الدین حلوائی رحمة الله گفته است که اگر این واقعه
در بخاری بود جواب گوئیم که پلید بود از برای آنکه در بخاری خانها تنگ است آن آب پلید را از دریچه‌ها
بیرون اندازند واگر در سمرقند است جواب گوئیم که پاک بود که در سمرقند خانها فراخ است آب پلید
را از دریچه‌ها بیرون نیندازند جواب درست تر آنست که این صاحب واقعه مر جامه خویش را نگاه دارد واگر
لون نجاست یا بوی نجاست یابد باید که بشوید خواجه منهاج رحمة الله بکوی بر میگذشت از خانه آب انداختند
در جامه وی رسید خواجه سوال کرد که این آب پاک است یا پلید زن آواز داد که پلید است ای جانکم ای جان
من خواجه منهاج گفت تنها جامه من پلید نکردی دلم نیز پلید کردی واگر بر جامه کسی آب پلید انداختند
نقصان جامه را تاوان دار شود یا نی اگر شستن نقصان پذیرد تاوان دار شود واگر نی نی والله
اعلم بالصواب **باب سی ودوم فی الشرب** بنابر حدیث رسول **قال النبی** علیه السلام افضل
الصدقات الثلاث الماء والنار والملح رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین صدقها سه چیز است
آب وآتش ونمک **قال النبی** علیه السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء والنار والکلاء رسول علیه
السلام فرموده است که آدمیان را در سه چیز شرکت است در آب وآتش وگیاه **قال النبی** علیه السلام
صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب رسول علیه السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر است بر کاروان
حکایت آورده اند که ابو یوسف رحمة الله با هارون رشید رحمة الله روزی بجایی میرفتند ابو یوسف
رحمة الله بر دراز گوشی سوار بود وهارون رشید رحمة الله بر اشتر قوی نشسته بود مر جار هارون
رشید رحمة الله را توقف میبایستی کردن تا ابو یوسف رحمة الله دریافتی هارون رشید گفت
ای امام مسلمانان چرا خر را تیز نمیرانی ابو یوسف گفت شما بر ستوری نشسته اید که نارانده میرود ومن
بر ستوری نشسته ام که رانده نمیرود ولیکن من بر شما امیرم هارون رشید گفت بچه دلیل گفت بحدیث
رسول علیه السلام **قال النبی** علیه السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب هارون رشید
از آن مرکب خود فرود آمد گفت که نیکو نبود که امیر بر ستور ضعیف بود ورعیت بر ستور قوی آن مرکب خود را
ابو یوسف رحمة الله داد وعبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است اهل النهر الاسفل امیر علی اهل النهر الاعلی

عالم بود و بعضی گفته اند معنی چنان بود که پایان ایکیان امیر اند بر سر ایکان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشوند
واگر حوض هست و کوزه آب و جوی روان از کدام طهارت ساختن اولیتر بود اگر عالم هست از حوض طهارت
سازد وی را اولیتر باشد و اگر عامیست از جوی روان وی را اولیتر باشد و اگر زاهد هست از کوزه طهارت
سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکند این در دیار سنیان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که در
حوض طهارت سازد از برای رغم ایشان زیرا که مبتدعان در حوض طهارت روا ندارند و اگر مسلمانی در ملک
خود حوض کند و آب اندر آرد آن آب ملک وی نشود و نتواند عام را باز داشتن که ازین حوض آب میبرید اما
بتواند گفتن که ملک اندر میایید اگر جایی دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام توانند که وی را جبر کنند که
آب جامهای ما را پر کن و بما ده یا ما را اجازت ده تا در ملک تو درآییم و آب جامها پر کنیم اگر این خداوند حوض
ایشان را جای دیگر نشانی میدهد اگر آنجا میروند ضرر نمیرسد باید که آنجا روند و آب پر کنند تا خصومت نشود
اگر برفتن آنجا ضرر میرسد وی را جبر کنند تا آب جامهای ایشان پر کند و بدیشان دهد اما اگر آب را در خنوری
کرد چنانکه در خمی یا در کوزه اکنون ملک وی شود همچون ملکهای دیگر تا اگر کسی بی اجازت وی خوردن آن
کس حرام بود و اگر این آب بفروشد روا بود که ملک وی شده است از دست نارسیده و بنده
مردان آب نشاید خوردن از برای آنکه ایشان چون آب پر کنند آن حق ولی و خواجه ایشان شود اگر تو
بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن روا بود چنانکه
سقایه و مانند آن در وی طهارت روا نبود و با یافت آن آب وی را تیمم نماز روا بود اما اگر ابدانی بود یا
ده در ده در وی طهارت روا بود **مسئله** اگر پدر هست و پسر در سفر و پدر و در مخمصه افتاده اند از تشنگی آب
یافتند چندانی که یک کس را بس بود یا گرسنه بودند غذا را یافتند که یک کس را بس آید آن آب را یا غذا را که
خورد در استحسان آورده است که پسر خورد که خدمت پدر بر پسر لازم هست پس وی خورد تا قوت آید پس
پدر را بر گردن نهد و بمنزل برد تا اگر حرمت پدر نگاه داشت و خود نخورد و پدر را داد تا بخورد بخون خود
سعی کرده باشد و نشاید بخون خود سعی کردن **قوله تعالی** ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة **قال**
النبی علیه السلام ابدا بنفسک ثم بمن تعول رسول علیه السلام فرموده است که نخست از خود آغاز کن
آنگاه از کسی دیگر که در عیال تست و اگر در سفر آب مباح یافتند یکی ایشان را تیمم بدل نشاید که تا وی احتراز
کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک وی است و خطر هلاک شدن دارد و در او حرب بهر وجه دیگر که بتوا
باید که بستانند و در طعام نیز همین حکم بود با سیم قرض بستانند و بخورند تا نجات یابند و اگر مسلمانی
در مخمصه افتاده است از گرسنگی گوشت خوک یا مردار که یابد نشاید خوردن بقدر حاجت تا

نجاست باید و من وی را مباح بود حلال نی و اگر دو کس در خیمه افتاده اند از گرسنگی میگوید مردان دیگر را که یار دگر
از ران من بیرون کن و بخور تا نجات یابی نشاید که بخوران کما کرد وی خود در شرف ای نزدیکی هلاک افتند
کسبب هلاک در جنگ دیگر فتنه شود و اگر مسلمانی در خیمه افتاده است در تشنگی و با وی می است بخورد
یا شهادت اختیار کند وی بخورد بالقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند وی نخورد و بر قول
علما امار رحمة الله شاید که بخورد و آن وی را مباح بود حلال نی مسئله در زمین مباح جوی میبرد بر قول ابو
حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله
جوی را حریم نبود و این اختیار خواجه ابو سلیمان جوزجانی در قول ابو یوسف و محمد رحمة الله جوی را حریم بود
و این اختیار طحاوی است رحمة الله حریم جوی چندین بود بر قول محمد رحمة الله دو جوی بچند که جوی د
بر قول ابو یوسف رحمة الله یک جوی بچند جوی فائده این خلاف جائی پدید آید جوی می کنند و لای آن
جوی می نهند یا بر لب جوی درخت می نشانند یا بطلب آب بر لب جوی میرود شاید یا نی بر قول ابو حنیفه رحمة
الله نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکا بود چون بعمارت شاید
آمدند بر کسی تا کجا عمارت کنند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر کس تا ملک خویش و بروایة کتاب شرب بر کسی تا کوه
خود و کوه آن تخته را گویند که بر سر حوض بود که از آن راه آب در ملک وی رود و بعضی از مشایخ رحمة الله
که بر کسی تا حد ملک خود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله همه شرکا و تا پایان جوی عمارت کنند که هیچکه
آب را باندر آمدن حاجت است به بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانی در ملک خود کوه را بزیر دست
یا زبر دست می نهد بروایة کتاب شرب نشاید و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که هیچکه در
ملک خود در خانه را هر کجا که نهد روا بود تواند این نیز همان بود و اگر بلند تر یا پست تر میکند بروایة کتاب
شرب است که نشاید و این اختیار خواجه امام شمس الدین حلوائی است اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که شاید از برای آنکه اگر کوه پست و آب کلان آید کوه وی زیر لا ماند و آب در ملک وی نرود
و اگر کوه وی بلند باشد و آب باریک بود در ملک وی در نیاید پس تهیه حال این وی را بلند کردن و پست
کردن حاجت آید و شرکا را با وی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را بیشتر میبرد یا پس تر میبرد چنان
است که نشاید از برای آنکه اگر کوه را پیشتر برد جوی تنگ شود و آب در کوچه شرکا را ضرر شود و اگر پس تر
برد گرداب شود و آب در ملک وی بیشتر رود و شرکا را ضرر شود و نشاید اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ هم
نشاید و اگر سوراخ کوه یکی است و دو میکند بی شرکا یا دو است یکی میکند اجماع نشاید و اگر از
شرکا یک کس جوی را بلند میکند بی اجازت شرکا و دیگر نشاید و اگر شرکا دیگر اجازت کردند به بند

از گرداب شود در ملک وی پیشتر بگوییم ولا نشاید نزد و شرکا را ضرر شود نشاید که جوی انباشته
بخشت پخته یا بچوب بست باید تا جوی انباشته نشود و اگر یکی از شرکا دیر بر جوی جوی پل میسازد بی اجازت
امام و شرکای دیگر نشاید و اگر شرکا یا امام اجازت کردند پل بلند و محکم باید برای آنکه این پل بر دست
کوه وی بود و یا زیر دست کوه وی اگر بر دست کوه وی بود چون آب گران آید آب در کوچه ها افتد سبب
آنکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه وی بود چون آب بسیار آید آب دم دهد و در کوچه ها افتد در ملک وی آب
بیشتر اندر آید شرکا را ضرر رسد پس همه حالها بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شرکا یک تیر آب صاف
یعنی خاص صاف کرده نقصان آن همه بر شرکا بود و آن باقی آب میان شرکا قسمت بود **مسئله** اگر آب
مباح را در جوی غصبی برد آب نشاید خوردن از آن جوی برداری و بخوری رو الور **مسئله** اگر آب غصبی
در جوی مباح میبرد از آن آب نشاید خوردن اما نشاید بردن **مسئله** اگر آب غصبی را در جوی شرکا در ملک
خود میبرد از آن آب نشاید خوردن که آن آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی آسیا نهاد و در آن آسیا آرد نشاید
کردن که آب آن آسیا غصبی است **مسئله** اگر زمین است از جوی آبادیان آب میخورد زمین خراجی بود عشری نی
و هر زمین که آب آسمان میخورد و آن عشری بود خراجی نی و اصل است که عشری بر غله واجب شود خراجی
بر ذمه **مسئله** اگر مسلمانی را از زکوة مال ده ساله است و صدقه فطر و قربانی و حج بالها هلاک شد زکوة
از وی ساقط شد اما صدقه فطر و قربانی و حج بر وی بود برای آنکه صدقه فطر و حج و قربانی بر ذمه واجب شود
زکوة بر مال **مسئله** اگر زمین است عشری یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دو بار کاشته دو بار واجب
شود و اگر نکاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خراجی است یکبار غله کاشت یکی واجب شود و اگر دو
بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر هیچ نکاشته همان یکی واجب شود **مسئله** اگر یکی زمین یکی را غصب
کرد غله کاشت آنجا هیچ واجب نشود که بدعه اما نشاید که همه را بخورد رنج تخم بردارد باقیها صدقه کند
و اگر یکی را ملک است آب رود دعوی میکند اگر آب در جوی بود قول وی مصدق بود که آب در جوی ایشان
بود که مدعی در ملک و اگر آب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوی را دعوی میکند یا آب را اگر جوی را
دعوی میکند دو گواه عدل باید و اگر آب را دعوی میکند ملک وی گواه وی است اگر دو کس گواهی دادند یکی
در آب و یکی در ملک باجماع گواهی برد و نشنوند اگر یکی در یک روزه آب گواهی دهد و یکی در دو روزه بر قول
ابو حنیفه رحمة الله گواهی برد و نشنوند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله گواهی آنکه در یک روزه گواهی میدهد
بشنوند که از دو یکی بیرون می آید و اگر مدعی در دو روزه آب دعوی میکند و شرکا یکروزه را مقر آیند قدر
ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کند شرب اندر آید و اگر شرب دعوی میکند ملک در نیاید

سکنی دعوی میکند ملک اندر نباید واگر دعوی ملک میکند سکنی اندر آید واگر مسلمانی را ملکی هست در پهلوی
ملک خود ملکی دیگر خرید که آن ملک را ازین جوی حق آب خوردنیست آب ازین ملک خود بدان ملک ببرد
نشاید اگرچه شرکا اجازت دهند که نباید که بعد از وفات وی ورثه وی ازان املاک کنند از جوی شرکا همه را
حق الجوز بود دیگر که باده موشی بود انبوه و آب باریک که اگر آن باده الجوز رد و آب انقطاع پذیرد
و باده کاه و کله را گویند اکنون نشاید واگر بر لب جوی شرکا ملکی خرید که آن ملک را ازین آب جوی شرکا
حق الجوز نیست نشاید که دلو آب نهند اگرچه شرکا را اجازت کنند که نباید که بعد از وفات وی ورثه وی اقرا
ملک کنند براتی که مباح بود چنانکه دجله و فرات و جیحون و سیحون و مانند اینها امام بر آب اسیای نهد شاید یا
نی اگر بر آب گذر کشتی را تنگ میکند نشاید واگر گذر کشتی را تنگ نمیکند هم نشاید واگر سازد عام را حق منع بود
اما اگر مشرعه ساخت و آب دران مشرعه درآورده ملک وی نشود و میفزود شد حرام بود واگر ازین آب
خرابی پدید برد عمارت وی بر عامه خلق بود در بیت المال بود واگر بیت المال نبود بر عامه خلایق بود واگر زمین
در پهلوی ملک کی لاو نهد و بطرف دیگر رود الخداوند ملک را شاید که ازان تصرف کند یا نی بر قول ابو حنیفه
رحمة الله بی اجازت امام دران لاو تصرف نشاید کردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید واگر در زمین
مباح جوی نو میبرد شاید یا نی اگر پایان انجا نرا ضرر میرسد باجماع نشاید واگر پایان انجا نرا ضرر نمیرسد بر
قول ابو حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید واگر شرب عاریت
میدهد یا عاریت میگیرد شاید اگر دو شریک باشند یکی عاریت رضا میدهد و یکی نی نشاید عاریت
گرفتن اما اگر هر دو رضا دادند یکی باز رجوع کرد رجوع آن در حق هر دو عمل کند واگر شرب میخرد یا میفروشد
تا جوی درست آید که بملک شرب اندر آید اما اگر شرب تنها میخرد بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و
بر قول مشایخ بلخ درست آید واگر شرب را کابین زن میکند اگر جاییست که بیعش روا دارند خلع درست
و بجای آن واجب آید واگر جایی بود که بیعش روا ندارند عقد درست آید و سزا کابین لازم آید واگر شرب را
بدل خلع کند اگر جایی بود که بیعش روا دارند خلع درست آید باجماع واگر جایی بود که بیعش روا ندارند
خلع درست آید اما آنچه دستی گرفته باشد باز دهد واگر شرب بنده مکاتب میکند اگر جایی بود که
بیعش روا دارند درست آید واگر جایی بود که بیعش روا ندارند درست نیاید و دیت لازم خطا را بشرب
صلح میکند اگر جایی بود که بیعش روا دارند درست آید واگر جایی بود که بیعش روا ندارند درست نیاید
دیت لازم آید واگر قتل عمد را بشرب صلح میکند یکی از وارثان اگر جایی بود که بیعش روا دارند درست
آید واگر جایی بود که بیعش روا ندارند قصاص ساقط شود و دیت واجب آید از برای آنکه شبهت هست

و اصل درین باب آنست که چون از ورثه یکی بر چیزی صلح کند قصاص ساقط شود از برای آنکه جنایت
تجزیه نپذیرفته است **مسئله** اگر بیماری شرب وصیت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و اگر بر
یکی مسکین نامعین وصیت کرد هم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید
بشرط آنکه از ثلث مالش بیرون **مسئله** اگر بیمار گذشته شد وی را وام است و از وی ترکه شرب ماند
اگر جایی بود که بیعش روا بود فروشند و وام وی بگذارند و اگر جایی بود که بیعش روا ندارند خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که آن ملک را حق الشرب نبود و تصور آن دارد که آن آب آنجا
برند آنگاه آن ملک را خرند و این شرب را بدانجا برند آن ملک قیمت گیرد آنگاه آن ملک را باز فروشند آنچه
قیمت آن بود بدهند و آنچه باقی ماند وام وی را بگذارند و در مسکین معین نیز همین بود یعنی همچنین کنند
و اگر جوی شرکا را بعمارت حاجت آمد و یکی از شرکا غایب است شرکا حاضر عمارت کردند بر وقت که آن شریک
حاضر آید آنچه نصیب وی رسد شرکا را از وی حق طلب بود و اگر حاضر بود و بدان رضا ندهد ایشان را هم حق طلب بود
که بستانند و اگر یکی بیشتر داده و وی آنچه وی را میرسد کمتر داده است آن باقی را از وی حق طلب بود **مسئله**
در زمین مباح چشمه میبرند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمة الله شاید و آن چشمه را پانصد گز حریم بود باتفاق تا کس دیگر در حریم وی بی اجازت وی نتواند
عمارت کردن اما کاریز را حریم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کاریز بریدند و هم غذاری بیرون آوردند
تا زراعت کنند اهل مرغذار نتوانند که ایشان را منع کنند که این مرغذار مباح است و ایشان نیز
نتوانند که آب ایشان را ندهند که آن آب نیز مباح است اما در ملک یکی کاریز بریدند و آب بیرون
آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف مکنید و ایشان را هیچ نباشد خواه
آنکه ملک را بخرند خواه همچنان کاریز را بمانند و ایشان را مکنند آن کاریز بر خداوند ملک چیزی
واجب نیاید که در ملک دیگران تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکند بر قول ابو حنیفه
رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید که اگر این زمین مباح
در جوار ملک یکی است چه مقدار مسافت باید تا وی را عمارت شاید کردن میانه او از بر المفر باید
تا بر کرانه ملک وی ایستد و آواز دهد تا آنجا که آواز وی رود نشاید وی را عمارت کردن که همچنانکه وی را
بعمارت و زراعت کردن حاجت است ستوران وی را هم بچرا حاجت است **مسئله** اگر نزدیک شهر
بادیه زمینها مباح است نشاید که زراعت کند که کاروانرا فرود آمدن جا حاجت آمده بود و در ستوران ایشانرا علف
حاجت بود اگر زمین مباح است چند مانند که دیگرانرا از زراعت کشتند باید که میانه او از زراعت باید تا آواز دهد همچنانکه

بشوند بمانند یا نه بماند زراعت کنند و اگر در زمین مباح تحجیر یعنی نشانی کرد تا عمارت کند و اکنون تحجیر شده کسی دیگر است بدیدگاه
کند یا نه بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تا سه سال بر بنا باید کسی دیگر را نشاید که آنجا عمارت کند باید که سه سال بماند
اگر آنجا عمارت نبایند اکنون کسی دیگر را شاید که عمارت کند اما ظاهر روایت آنست که همین که وی تحجیر کرد کسی دیگر را نشاید که
عمارت کند بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر دیوار چه زده باشد یا خشت انتشای کرده باشد بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
عمل کنند تا سه سال باید اما اگر خطی کشیده باشد بظاهر روایت عمل کنند و اگر مسلمانی در زمین زراعت کرد و یکچند داشت آنگاه این زمین
مباح است و غله رسید و بر گرفت این زمین را خصم پدید آمد نتواند که سزا و غله از وی مطالبه کند اما اگر زمین را نقصان کرده باشد
اکنون آن نقصان زمین لازم شود و اگر غله رسیده باشد و لیکن هنوز نگرفته باشد همین حکم دارد و سزا و غله لازم نشود و اگر غله
نرست و لیکن هنوز نامده باشد یا بر آمده است و لیکن هنوز سبز برگ نشده است خصم پدید آمد تخم وی بدهد و زمین خود بگیرد
و اگر همه سبز برگ شده است و لیکن نرسیده است خصم زمین نتواند که تخم وی بوی دهد و زمین خود بگیرد اما تواند که در این حین
که زمین مراد حاصل خالی کند تا وی آن زمین را از وی باجارت گیرد تا آنکه غله برسد و وی غله خود بگیرد و آنگاه زمین را بخصم تسلیم کند
و اگر در زمین مباح نهالی نشانند یا تخم نی یا کاکل مانند آن نامک نشانند روا بود که کسی دیگر بی اجازت وی در آن نهال تصرف
کند و در آن حرام بود بر خلاف آنکه کسی در ملک گیاه بر آید این خداوند ملک چند این گیاه را تیمار کند و آب دهد ملک وی نشود و
همه را در آن گیاه شرکت بود و وی نتواند که کسی دیگر را منع کند که از این گیاه بدرود و ببرد و لیکن تواند منع کردن که در ملک من
اندر میاید ایشان نیز نتوانند که خداوند ملک را جبر کنند که گیاه بدرود تمامی ما را دهد تا در ملک تو در نیائیم اما گیاه را گشته باشد
اکنون ملک کارنده بود بی اجازت وی نشاید دروردن که حرام بود و اگر آن گیاه را فروشد در احلال بود و اگر یکی با این خصم
گیاه اجارت بست برانکه یکماه ستوران من از این گیاه تو خورد و غلام من یکماه کار تو کند یکماه ستوران او گیاه خوردند و غلام
یکماه کار وی کرد بعد از آن خصم غلام تواند که کار کردن غلام خود را از وی مطالبت کند و خصم گیاه تواند که قیمت گیاه از وی بستاند
که اجارت در هر دو باطل است زیرا که اجارت در استهلاک درست نباید و اگر زمین است مشترک میان سه کس غله کشتند و بر گرفتند دو
شریک قسم خود را بشریک دیگر امانت بنهادند و رفتند بعد از آن مدتی آن شریکان آمدند و از این شریک خود قسمت خود
طلب میکردند وی میگوید که از این دو شریک یکی آمد من قسم تو دادم و قسم آن دیگر نیز باجازت وی بتو دادم و ایشان منکر اند
قول وی مصدق بود در ایشان بتو شدند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین مباح چاه میکنند بر قول ابو حنیفه رحمة الله
بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله شاید این چاه را حریم بود باتفاق بر قول ابو حنیفه رحمة الله اگر
آب شتر میکشند یا بشتر میکشند چهل گز بود و بقول صاحبیه اگر آب بدست بر کشند چهل گز بود و اگر بستور میکشند
شصت گز بود و اصح آنست اما امالی از ابو یوسف رحمه الله روایه میکند که حریم چاه بر چند رسن چاه بود تا اگر رسن چاه شصت گز
بود حریم وی نیز شصت گز بود و اگر رسن چاه هفتاد گز بود حریم وی نیز هفتاد گز بود و اگر رسن چاه چهل گز بود حریم وی

نیز چهل گز بود فایده این خلاف جایی پدید آید که کسی دیگر درین حریم وی چاهی کند وی را حق منع بود و اگر کسی دیگر
آمد در حریم وی چاهی کند وی مخیر بود خواهد آنچاه را پنباز دو خواهد همچنان کنده ماند تا چه اوفتد چاه اول
چاه کننده را چیزی از اجرت واجب نشود که بدید و اگر یکی آمد و در آن چاه افتاد و مرد اگر در چاه اول افتاده بود که
وی چیزی نبود و اگر در چاه ثانی افتاده بود کل دیت بر کننده چاه دوم لازم آید و اگر یکی از بیرون حریم وی چاهی
کند وی را حق منع نبود و اگر چه آب چاه وی بدان چاه سرایت کند و اگر مسلمانی چاهی خرید عیبی پدید آمد تواند که رد کند
اما اگر بعد از آنکه عیب پدید آید در وی آب بر کشیده باشد و خرج کرده نتواند که رد کند اما اگر دلوی بر کشید آنگاه عیبی پدید
آمد تواند رد کردن و اگر چاهی خرید عیبی پدید آمد چاه آب فرو خورد نتواند که رد کند و اگر باز بر آورد نیز نتواند که رد کند
زیرا که همچنان می باید که رد کند که قبض کرده است و وی از همچنان رد کردن عاجز است اگر چاهی خرید بخیار
سه روز آب فرو خورد و باز آن آب آید هم نتواند که رد کند از برای آنکه همچنانکه می باید که تسلیم کند که قبض کرده
است و این نتواند تسلیم کردن از برای آنکه آب زیادت بر آمده است یا کم و اگر چاهی خرید بخیار سه روز و درین مدت
خیار موشی درین چاه اندر افتاد و بمرد و موش را بر کشیدند و بیست دلو نیز بر کشیدند و بیرون ریختند بعد از آن بعیب
رد میکند که عیب ظاهر شد تواند که رد کند هم چنانکه مسلمانی بنده خرید بخیار سه روز و درین مدت خیار بنده را
تب آمد و باز صحت یافت تواند که رد کند این نیز همان حکم دارد و اگر چاهی خرید بخیار سه روز و درین مدت خیار از چاه
آب بر کشید و خرج کرد بعد از آن عیب پدید آمد تواند که رد کند یا نی بنگریم اگر از برای طهارت ساختن یا از برای
خوردن بر کشیده است تواند که رد کند اما اگر برای زراعت بر کشیده است نتواند که رد کند و اگر چاهی است میان
دو کس مشترک یک شریک قسمت خود را فروخت چاه را نامید و لیکن مدخل را نامید آن مشتری در چاه شریک شود اما در مدخل
شریک نشود اما اگر مدخل نامید وی همچون شریک اول شود والله اعلم بالصواب باب ... فی المسائل البیر و در
اسناد آبار ای جمع بیر درین دو فصل نقل برای خوش کار انشاء کردن خواجه امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روایت
کرده است با اسناد درست تا به رسول علیه السلام که هر که در همه کارها اقتدا بعقل کند ضد او گمراه گردد و هر که عزت از
خلق طلبد خوار گردد محمد حسن رحمة الله گفته است که از اول ما با ابو یوسف رحمة الله آن بود که چاه باندر افتادن
نجاست پلید نشود و قیاس آخور گرمابه که آخور گرمابه را تا بزه روان بوده است و دست پلید در وی آرند و آب برسید
آن آب پلید نشود و اگر در چاه نیز نجاست افتد پلید نشود اما چون اقاویل صحابه بما رسید ما رای خود را ماندیم و با
اقاویل صحابه رضوان الله علیهم عمل کردیم که چاه باندر افتادن نجاست نجس شود و اما بتهی کردن پاک شود و
معتزله علیهم اللعنت گویند که چاه باندر افتادن نجاست پلید شود و هیچ بتهی کردن پاک نشود و آنچاه را باید انباشتن
و چاه دیگر کنند و بر قول شافعی رحمة الله که چون آب ده در ده نیست و نجاست بر سد ای پلید کار ندارد مقصد ...

هستی ای شود پلیدی بر ندارد و مالک رحمة الله گفته است که چاه باندر افتادن نجاست نجس نشود دلیل وی آنکه در مدینه
چاهی بود که بیر بضاعة گفتندی زنان رکوه‌ای پارهٔ حیض را در آنچاه انداختندی و هم از آنچاه آب برکشیدندی
و بخوردندی و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی پس معلوم شد که چاه باندر افتادن نجاست پلید نشود
اما علمای ما رحمة الله گفته‌اند که محال بود که رسول علیه السلام کسی را ببیند که رکوهٔ حیض در چاه اندازد و هم از آن چاه
آب برکشند و بخورند و ایشانرا منع نکند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که آن چاه بود کاریز
بود و دلیل بر آنکه در آخر وی حرما ساینها بود که از آن کاریز آب بخوردی و اگر در آب وی آن نجاست افتید نجس نشود و اما
ظاهر روایت آنست که چاه باندر افتادن نجس پلید شود و لیکن به تهی کردن پاک شود و دلیل بر آنکه در عهد عبد الله
عباس رضی الله عنه زنگی در چاه زمزم افتاد و بمرد عبد الله عباس فرمود تا برکشیدندش و کل آب چاه را نیز فرمود تا برکشیدند خواستند
امام نجم الدین دهقانی حسین رحمة الله گفته است که آنچاه را بحبل استوار کردند چنانکه در وی بها انداختند سنگها در
انداختند آنگاه کل آب برکشیدند اما در صلوة کشفو فی حنین آورده است که ندای شنیدند که منفذ این راه این
چاه از بهشت است شما دیگر نتوانید تهی کردن این مقدار آب برکشید چاه پاک شود پس معلوم آمد که چاه باندر افتادن
نجاست پلید شود و لیکن به تهی کردن پاک شود حذیفه رضی الله عنه گفته است که اگر مرغی در چاه افتید و بمیرد از منج بر
و چهل دلو آب برکشند پاک شود امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که چون موش در چاه افتد و بمیرد و موش را برکشند
و ده دلو آب برکشند پاک شود و دیگر روایة دیگر غریب آمده است که هفت دلو برکشند پاک شود اما این روایة را تاویل است
تاویلش آن بود که دلو وی کلان بود اما صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مجتهد بودند تا هر کسی باجتهاد خود جواب گفتند
اما صحیح آنست که ابوهریره رضی الله و انس بن مالک رضی روایة میکنند که رسول علیه السلام فرموده است که چون
موش در چاه افتد و بمیرد موش را برکشند و بیست دلو آب برکشند پاک شود شعبی رضی الله گفته است که بیست دلو آب بر
کشند پاک شود نخعی رحمة الله گفته است که سی دلو برکشند پاک شود ابو حنیفه رحمة الله گفته است که بیست دلو واجب
شود و ده مستحب سی دلو برکشند پاک شود باتفاق چیزها که چاه را نجس کنند بر دو نوع است مرئی و نامرئی آنچه مرئی
است بول است و دم و خون و مانند اینها اگر چه از اینها قطره در چاه چکید کل آب را برکشیدن واجب شود تا پاک شود
و این روایة شرح طحاوی است روایة کتاب صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آنست که دو مرد آب شناس
را بیارند تا آن آب تقدیر کنند و آب برمیکشند تا چندانی که ایشان گویند که پاک شد حکم شود بپاکی از ابو یوسف
رحمة الله دو روایة دیگر نیز آمده است یکی روایة آنست که بالا و پهنای آب را تقدیر کنند و در پهلوی آنچاه آن
مقدار چاهی دیگر کنند و اندازه آن [illegible] کنند و آن آب چاه را برمیکشند و در آنچاه میریزند چون آنچاه پر شود
این چاه را حکم کنند بپاکی و یکی روایة دیگر آنست که نیزه فرو برند و بالا آن آب را نگاه کنند و ده دلو دمادم برکشند

و باز بالای آب نگاه کنند چنانکه همان تیره را فرو برند و بنگرند که چندین کم شده است برده دلو که بر میکشند دیگر بار
باز تیره را فرو برند و بنگرند که چندین کم شده است برده دلو که بر میکشند بنگرند که چندین کم شده بود بار اول همان مقدار
تیره می برند چون تیره نماند چاه را حکم شود بپاکی دیگر روایتی دیگر است که رنگ آب ریزند در آنچاه و آب بر میکشند تا
چندانی که اثر رنگ در چاه نماند پس چاه را حکم شود بپاکی و شیخ الاسلام عین الدین رحمة الله گفته است که این روایت از
ابو یوسف است رحمة الله و بر قول محمد رحمة الله از دویست دلو تا سیصد دلو بر کشند تا پاک شود و آنچه حکم نجاست
نا مرئی بود گفته شد آمد اما نجاست مرئی را حکم چیست بگفت بدانک از مرئی نجاست نوعی است پنج دان که حکم منیس
کبیر حکم چه اول از کاف اول فراد کنه است مانند وی و از کاف باقی کنجشک و مانند وی مسجه کبوتر و فاخته و مانند وی
مرغ است و لطفه مانند وی آدمی است سگ و گوسپند و مانند وی بزیکی را قدر تری معلوم است اصل درین باب آن است
که خرد و تر و کلان تر حل منیر تا اگر کنه در چاه افتد و بمیرد آن کنه را بر کشند و ده دلو بر کشند پاک شود و اگر دو
کنه در چاه افتند و بمیرد و را بر کشند و بیست دلو آب بر کشند پاک شود و اگر کنه یا موش بچه در چاه افتد و بمیرند ایشانرا
بر کشند و همان بیست دلو آب بر کشند و اگر کنه یا موش کلان یا دو موش در چاه افتد همین حکم بود ایشانرا بر کشند و
همین بیست دلو آب بر کشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بمیرند موشانرا بر کشند بروایت شرح طحاوی همان
بیست دلو آب بر کشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله چهل دلو آب بر کشند پاک شود و چهار
موش را همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتد و بمیرند موشانرا بر کشند با تمامی چهل دلو آب بر کشند پاک شود
و اگر شش موش شود و بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله کل آب چاه بر کشیدن لازم شود تا پاک شود
و بروایت شرح طحاوی همان چهل دلو آب بر کشیدن پاک شود تا نه همین خلاف است و اگر ده موش در چاه افتند و
بمیرند موشانرا بر کشند و کل آب را بر کشند باتفاق پاک شود بنابران اصل است که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
سه موش را همچون گربه دارد یعنی حکم گربه دارد و شش را حکم سگ دارد تا اگر دو موش در دو چاه افتادند و مردند و
موشانرا بر کشند و بیست دلو از آن یکی چاه بر کشیدند و در آن چاه دیگر ریختند ازین چاه دوم همین بیست دلو
بر کشند پاک شود و اگر سه موش در سه چاه افتادند و مردند موشانرا بر کشیدند و آب آن دو چاه دیگر را بر کشیدند
در آن یکچاه دیگر ریختند ازین چاه بروایت در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله همان چهل دلو آب بر کشند پاک
شود و بروایت شرح طحاوی رحمة الله همان بیست دلو آب بر کشند پاک شود و چهار موش را همین خلاف است
اگر چهار موش در چهار چاه افتادند و مردند موشانرا بر کشیدند و آب آن سه چاه را در یکی ریختند همین خلاف
بود و اگر پنج موش در پنج چاه افتادند و مردند موشانرا بر کشیدند و آب آن چهار چاه بر کشیدند و در چاه
پنجم ریختند ازین چاه پنجم چهل دلو آب بر کشند باتفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتادند و مردند

موش را بر کشیدند و آب آن شش چاه بر کشیدند و درین چاه هفتم ریختند ازین چاه هفتم بروایت شرح طحاوی
رحمة الله چهل دلو بر کشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله کل آب چاه ششم را بر کشند پاک شود
تا نه همین خلاف است اما اگر ده موش در ده چاه افتادند و مردند موشها را بر کشیدند و آب این نه چاه دیگر را بر کشیدند و در
چاه دهم ریختند آب این چاه دهم کل باید کشیدن باتفاق تا پاک شود مسئله اگر دو موش در چاه افتاد یا در چاه یافتند
آن دو موش را بر کشند و کل آب چاه را بر کشند تا پاک شود و اگر موش با گربه در چاهی یافتند مرده هر دو را بر کشند و چهل دلو
آب بر کشند تا پاک شود از برای آنکه خورد تر و بزرگ تر تداخل است اما اگر یکی ازین دو را جراحت بود کل آب باید
کشیدن تا پاک شود مسئله اگر در چاهی موش یافتند اما سیده آن موش را بر کشند و کل آب چاه را نیز باید کشید تا
پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها را که ازان آب شسته باشند نمازی که کرده باشند سه روزه نمازها قضا کنند و هر
طعامی که ازان آب پخته باشند آنرا بسگان دهند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ازینها حاجت نیست تا بیقین نشود
که به وقت افتاده است اما چون بیقین شود که چه وقت افتاده است ازان ساعت چاه را حکم کنند به پلیدی و
ابو یوسف رحمة الله گفته است که از اول رای من نیز همچنان بود که ابو حنیفه رحمة الله اختیار کرده است اما روزی
بصحرای بیرون رفته بودم دیدم که از چنگال جانوری چیزی در چاه افتاد فرمودم تا بر کشیدند موش دیدم اما سیده
ازان قول رجوع کردم گفتم که موش اکنون درافتاده است و اما سیده است اگر من مومنان را بفرمایم که سه روزه نماز
قضا کنید و طعامی که ازان آب پخته باشند بسگان دهید این حرج شود و در دین حرج نیست قوله تعالی
وما جعل علیکم فی الدین من حرج اما این چاهی بود که چاهی بود سر گشاده چنانکه در خانه نبود و اگر موش یافتند
در چاه مرده و لیکن نه اما سیده این موش را بر کشند و بیست دلو بر کشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها
نمازی کنند دیگر روزه نماز قضا کنند و طعامی که ازان آب پخته باشند بسگان دهند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة
الله ازینها حاجت نیست ازان زمان که موش یافتند چاه را حکم کنند به پلیدی مسئله اگر دو گربه در چاه افتادند
و مردند ایشان را بر کشند و کل آب چاه را بر کشند تا پاک شود و اصل درین باب آنست که هر چه یکی را چهل آب بر کشیدن
واجب شود چون دو شوند کل آب بر کشیدن لازم آید مسئله چاهی که وی را بیست دلو کشیدن لازم آمده باشد چگونه
دلو باید کشیدن چاه را اگر این چاه را دلو نبود دلوی باید صاعی بود و آن چهار من بود و آن دو صد و شانزده مثقال شرعی
شود و اگر دلوی ساختند که هشتاد من می بود و آن چهار هزار و سه صد و شصت مثقال شرعی شود یکی دلو بر
کشند فی روایة پاک شود و امام زفر گفته است که بیست دلو بر کشند پاک شود که نص بعدد ثابت شده است در
تاج از حسن بن زیاد رحمة الله همین روایت است که بیست دلو بر کشند تا پاک شود که عدد شرط است که نص بعدد
ثابت شده است مسئله چاهی را که بیست دلو بر کشیدن لازم شده باشد نوزده بر کشیدند و بیستم را

از روی آب ازاد کردند لیکن هنوز در کار واکی چاه هست یکی آمد و تعجیل کرد و از انجاه آب برکشید بر قول محمد رحمة الله
آب پاک بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پلید بود و اگر کبوتر کلان در چاه افتد و بمیرد کبوتر برکشند
بروایت صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایت شرح طحاوی رحمه الله سی دلو برکشند
پاک شود مسئله چاهی که دیرا بیست دلو برکشیدن لازم آمده است در پهلوی این چاه چاهی پاک هست یکی دلو از
چاه پلید برکشیدند و در ان چاه پاک ریختند از ان چاه اول نوزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم بیست دلو بر
کشند پاک شود و اگر یکی دلو برکشید و بیرون ریخت و دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول هژده دلو برکشند
پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر دو دلو را از چاه اول برکشیدند و بیرون ریختند سوم را درین چاه
پاک ریختند از چاه اول هفده دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم هژده دلو برکشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول
برکشیدند و بیرون ریختند و دلو چهارم را در چاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه
دوم هفده دلو برکشند پاک شود و اگر چهار دلو بیرون ریختند و پنجم دلو در چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو بر
کشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو برکشند تا اگر از چاه اول نه دلو برکشیدند و بیرون ریختند و دهم را در چاه
پاک ریختند بروایت خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم بیان ده
دلو برکشند پاک شود و بروایت خواجه سلیمان جوزجانی رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم
یازده دلو برکشند پاک شود و بنا بر ان اصلی هست که خواجه امام ابو حفص کبیر رحمة الله ده دلو آن یکی ریخته فرموده و خواجه
سلیمان جوزجانی یازده با آن یکی ریخته فرموده اصل درین باب هست که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب دارد تا
اگر از چاه پلید نوزده دلو برکشیدند و بیرون ریختند و بستم را در چاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم یکی
دلو برکشند پاک شود مسئله در پهلوی چاه پلید چاه پاک میکنند چندین مسافت باید خواجه ابو حفص کبیر رحمة
الله گفته است که هفت گز مسافت باید و خواجه ابو سلیمان رحمة الله گفته است که پنج گز مسافت بسنده بود و این
اختلاف از مکان افتاده است که در بخارا زمینهای ایشان با غار است و با نم بدان معنی هفت گز فرموده و در شهر
زمینها سخت است بدین معنی پنج گز گفت و اگر چاه نجاست است چاه پاک میکنند چون طول و عرض دیرا مکنند برابر او از نجاست
لون و بوی و مزه نیاید چاه پاک شود و آبی که بر آید و پاک بود و اگر آب چاه پلید شد و آب فرو خورد و باز بر آمد اگر چاه تر بود
کو آب بر آید باتفاق آن آب پلید بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب بر آمد ظاهر روایه اینست که آن آب پاک بود
نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پلید بود و اگر سرگین در چاه افتاد و ولاوشد بعد از ان آب انجاه فرو خورد و باز بر آمد اگر
چاه تر بود باجماع آن آب که بر آید پلید بود و اگر چاه خشک بود بظاهر روایه ان آب پاک بود و این قول ابو حنیفه
و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمة الله تعالی پلید بود مسئله چاهی است که دیرا کل آب برکشیدن لازم آمده است

ده دلو برکشیدند در چاه آب نماند چون آب برآید پاک بود اما اگر چاهی بود که از وی بیست دلو آب برکشیدن لازم آید و باشد
بعضی برکشیدند آب نماند بعضی گفته اند که چون آب برآید پاک بود زیرا که آنج که کل آب لازم می آید همان مقدار که آب هست
برکشند پاک شود که در چاه چیزی آب نماند این طریق اولی بود اما ظاهر روایة است که چون آب برآید چندانی برکشند که بیست
دلو تمام شود که نص بعدد ثابت شده است پس عدد را باید تا پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می آید بعضی برمیکشند
چیزی باقی می ماند چون آب برآید پاک میشود از برای این معنی است که نص کل ثابت شده است کل آن بود که در وی چیزی نماند که
نص چیزی دیگر لازم نمیداریم حکم میکنیم بپاکی و آنجا عدد بیست به نص ثابت شده است بعدد در مانیم تا حکم پاکی ثابت شود مسئله
اگر گاه یا برگ پلید در چاه افتد ابو یوسف رحمه الله گفت یکی و دو معفوست دلیل میکند که چون بیشتر شود نجس شود و اگر
پشک در چاه افتد از محمد رحمه الله سوال کردند گفت یکی و دو معفوست دلیل میکند که چون سه شود چاه پلید شود و بعضی
مشایخ رحمهم الله گفته اند که تا بسیار نشود پلید نشود و حد بسیاری آن بود که هیچ دلو بی پشک بر نیاید و این روایة
از ابو حنیفه رحمه الله است و خواجه محمد بن مقاتل رازی رحمه الله گفته است که تا چهار یک روی آب چاه نگیرد آب نجس نشود
و این هم جائی بود که پشک خشک بود و درست اما اگر تر بود یا شکسته یا از آن خر بود یا از آن گاو یا از آن اسپ بالاتفاق
پلید شود بخلاف مالک رحمه الله که مالک رحمه الله گفته است که چاه باندر افتادن نجاست پلید نشود
که گوشت وی خورند در چاه رفت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله کل آب را برکشند تا
رحمه الله پلید نشود و اگر جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو و رسن برآورد
حقیقی نیست و آب در دهان و بینی کرده است غوطه زده دلو و رسن برآورده بر قول ابو حنیفه رحمه
پلید بود و مرد پلید و بر قول ابو یوسف رحمه الله مرد بحال خویش و آب بر حال خویش و بر قول محمد رحمه
بود و آب پاک بعضی گفته اند که بر قول ابو حنیفه رحمه الله مرد را پلیدی نجاست است و بعضی گفته اند
جنابت است انها که گفته اند که پلیدی نجاست است بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و مسجد تواند
اما اگر خوی کند و جامه وی از آن خوی تر شود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بود وی نجس
جامه وی پلید نشدی و اگر آن وقتها ای در وقت جنابت هر عضو را یکبار شستی از عهده بیرون آمدی
هر عضو را باید که سه بار بشوید تا از عهده بیرون آید و آنها که پلیدی جنابت دارند قرآن ظاهر نتواند
و در مسجد نتواند در آمدن و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل آرد و هر عضو را یکبار بشوید از عهده
آید و بعضی از مشایخ گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله آب پلید بود و مرد پاک از آنکه آب تا بر اعضا
باشد پاک کننده بود و در حق همان عضو و در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا ما دام که
چاه است همچنان بود که آب بر اعضاء وی چون از چاه برآید آب از اعضاء وی جدا شود مرد پاک بود و آب

وجه قول ابو یوسف رحمة الله آنست که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتیم مرد از حدث جنابت بیرون نیاید
پس آب پلید نشود و محمد رحمة الله نیت قربت را اعتبار دارد چون نیت قربت نیست آب پاک بود و مرد پاک اگر بر اندام مرد
رونده نجاست حقیقی بود بیک چاه فرو رفت و غوطه خورد و بطلب دلو و رسن و برآمد و بچاه دوم رفت و غوطه خورد و برآمد
و بچاه سیوم فرو رود و غوطه خورد و برآید از چاه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله مرد پاک برآید و آبها پلید و بر قول
ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بنا بر آنچه اصل است که ابو یوسف در آب اندک بر ریختن را شرط دارد مستعمل اگر جنبی
جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو آید و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست آن آب پاک
بود از برای آنکه نیت قربت از وی درست نیست و ایشان مخاطب نیند باوردن غسل مستعمل اگر مسلمانی باطهارت
بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد ظاهر روایة آب پاک بود و طحاوی رحمة الله گفته است که
آب مستعمل شود و اگر آب مستعمل در چاه رفت در منتقی از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که اگر آب غسل است صد دلو برکشند تا پاک
شود و اگر آب طهارت یعنی اگر چهار اندام شسته بود چهل دلو برکشند تا پاک شود و از محمد رحمة الله روایة است که اگر چهار اندام
شسته است بیست دلو برکشند پاک بود و اگر غساله است چهل دلو برکشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن زیاد از ابو حنیفه
رحمة الله روایة کرده است که دلو چند برکشند پاک شود و مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که ده دلو برکشند
پاک شود و اگر آب مشکوک در چاه ریختند حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که دلوی چند برکشند پاک شود و مختار
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که بست دلو برکشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمة الله روایة است که کل آب چاه
برکشند نه از روی که پلید شده است از برای آنکه تا پاک مباک کننده شود و الله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین و علی المهاجرین والانصار والتابعین الابرار والاولیاء
والاخیار و علی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا ینفع مال ولا بنون تمت هذا الکتاب

جلد اول صلوة مسعودی بتاریخ هفتم
ماه محرم الحرام سنه ۱۳۷۳
هجری
تمام شد

جلد دویم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی وعد الجنة للمتقین بکرمه ومنه فتح باب التوبة علی المذنبین بفضله ورحمته والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابه المهاجرین ونصرته وسلم تسلیما کثیرا کثیرا **باب اول** در بیان مسح موزه و در بیان چیزهائی که بروی مسح روا بود و در مسح صاحب جرح سائل و در بیان جبیره وآن باب مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول در بیان مسح موزه** در خبر آمده است از مصطفی صلی الله علیه وسلم که مردی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم سیم میداریم از سلاحهای خرم گفت موزه خر بار دوم و سیوم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم همین جواب او را میگفت که موزه خر پس معلوم آمد که موزه سلاح است همچون سلاحهای دیگر موزه نیز سه نوع است سیاه است وسفید است وسرخ است سیاه داشتن سنت است وسرخ داشتن رخصت است وسفید داشتن بدعت است بدانکه مسح بر موزه سنت است وقائم مقام فریضه است امام کرخی رحمة الله گوید هر که منکر شود ترسم که کافر شود اما ظاهر روایة آنست که کافر نشود ولیکن مبتدع گردد بدانکه مسح جائز است بامر رسول الله جل وعلی علیه الصلوة والسلام وراوی مسح موزه مغیره بن شعبه رضی الله عنه وی روایة میکند که رسول علیه السلام جبه داشت از برده چادر شامی سیاه تنگ آستین و دستهای مبارک را در آستین آورده بود و بزیر دامن بیرون آورده و طهارت میساخت و من آب می ریختم چون بقدمهای مبارک رسید بر پشت پای موزه مسح آورد و من سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قدمهای مبارک نمیشوئید رسول علیه السلام فرمود هکذا امرنی ربی

چنین نبود دست بردار دکار من مراد جابر عبدالله انصاری رضی الله عنه مسح موزه را مسح می داد و صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین سؤال کردند که یا جابر چه میگوئی که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره
مائده بود یا بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده
ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین خاموش کردند مراد رضوان الله علیهم آن بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش
از نازل شدن سوره مائده بودی بنازل شدن سوره مائده این فعل منسوخ شده بودی چون وی می گفت من خود
بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را این اشکال نماند و بعضی از ایشان
این روایت از جابر بن عبدالله بجلی است رضی الله عنه که از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها سؤال
کرد که چه میگوئی در روائی مسح موزه وی گفت من پشت پای خود را ببرید ده دوست تر از آن دارم که بر پشت
پای مسح کشیدن مسائل در سؤال مبالغت کرد مادر مومنان اشاره کرد به امیرالمومنین علی و گفت از امیرالمومنین
علی رضی الله عنه سؤال کن که در سفر با رسول بیشتر بوده است از امیرالمومنین علی رضی الله عنه سؤال کرد گفت من
دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعادت از خیمه بیرون آمد بر پشتهای پای مبارک خود مسح کشیده بود
چنانکه نشان انگشتان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بر پشتهای پای موزه رسول علیه السلام پیدا بود دیدیم
این خبر با مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید روایت میکنند تصریح بیانی رضی الله عنه که عائشه از آن
قول رجوع کرد و فتوی داد بر روائی مسح موزه از عبدالله عباس رضی الله عنه سؤال کردند که چه میگوئی در مسح موزه
گفت من مسح بر پشت خر کرده روا دارم نه بر پشت پای موزه بنابر آن بود که وی را از فعل رسول علیه
الصلوة والسلام خبر نبود و چون وی را خبر شد روایت میکند عطاء بن ابی رباح که وی از آن قول رجوع کرد
و فتوی داد بروائی مسح موزه عبدالله بن عمر رضی الله عنهما سعد را دید رضی الله عنه که طهارت می ساخت چون بپا
رسید بر پشت پای موزه مسح کرد گفت یا سعد قدمها را نمیشوئی گفت چون در پدر خود سؤال کن عبدالله از پدر
خود سؤال کرد که چه میگوئی در حق کسی که طهارت سازد قدمها را نشوید و بر پشت پای موزه مسح کند گفت
کرا دیدی گفت سعد را دیدم گفت عم تو از تو فقیه تر است اشکال آمد که سعد برادر امیرالمومنین عمر رضی الله عنه
نبود این چه معنی است که گفت عم تو از تو فقیه تر است در روئی و در فقه بود یکی آنکه خدای عز وجل میفرماید انما المومنون
اخوة دیگر آنکه جبرائیل علیه السلام بیامد و گفت یا رسول الله خداوند عز وجل فرشتگان آسمانها را با یکدیگر
برادری داده است تو نیز صحابه رضوان الله تعالی علیهم با یکدیگر برادری ده رسول علیه الصلوة والسلام صحابه
را رضوان الله علیهم با یکدیگر برادری داد سعد را با امیرالمومنین عمر رضی الله عنه برادری داد بدین معنی گفت که
عم تو از تو فقیه تر است روایان مسح موزه امیرالمومنین عمر و عثمان و امیرالمومنین علی و عبدالله مسعود و

سه ذهبیره بن سعید و حمید رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و فعل رسول مقیم را یکشبانروز و مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که وی را حدث رسیده باشد و یک امام مالک نیست که مقیم را مسح روا نیست که وی را ضرورت نیست و مسافر را حد پیدا نیست دلیل بر آن حدیث صفوان بن عسال رضی الله عنه که از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کرد که بخواب یا بحدث موزه از پای بیرون آرم یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی مگر از جنابت پس معلوم آمد که مسافر را تا جنابت نرسد بر آن جبر مسح روا بود و خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که مقیم مسافر را تا جنابت نرسد حد پیدا نیست و دلیل بر آنکه معاذ جبل رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کرد که بر موزه یکشبانروز مسح کشم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود بلی گفت دو شبانروز کشم رسول علیه السلام فرمود بلی گفت سه شبانروز کشم رسول علیه السلام فرمود بلی معاذ جبل رضی الله عنه خاموش گرد خواجه حسن بصری رحمة الله علیه گفته است دلیل میکند که هرچند معاذ جبل رضی الله عنه سوال کردی رسول علیه الصلوة والسلام فرمودی که بلی پس معلوم آمد که مقیم را و مسافر را حد پیدا نیست هرچند بر موزه مسح کند روا بود علما گفته اند که معاذ جبل از علما صحابه بود رضی الله عنه پیدا نیست که مسافر را زیاده از سه شبانروز مسح روا نیست تا سه شبانروز رسانیدی و خاموشی کرد رسول علیه السلام زیاده ازان نفرمود دیگر آنکه چندین کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و بفعل رسول علیه السلام مقیم را یکشبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز دیگر همین وقت که حدث رسیده باشد مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که حدث رسیده باشد قوله

علیه السلام یمسح المقیم یوما ولیلة والمسافر ثلثة ایام ولیالیها مذکور فی الخصال خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که من سه هزار کس را از صحابه دریافتم هفتاد کس از بدریان را دریافتم دیدم که ایشان در مسح موزه چندان مبالغت میکردند که گمان می بردم که بر پشت پای برهنه روا بودی تا این چه با خود نیست و روافض علیهم اللعنة آنند که بر پشت پای برهنه مسح روا بودی تا ظاهر روایت است که روا بود و ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته است هر که موزه را منکر شود خطر کفر دارد و روافض منکرند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که اول بر من روشن نبود مسح موزه از بس آقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین برسید مسح موزه بر من از آفتاب روشن تر شد من در سال سیزدهم بودم و سال بر هشتاد و شش از هجرت رسول علیه الصلوة والسلام که من با پدر خود بسفر قبله رفتم و روزگار رفتاده را رضی الله عنه دریافتم بروی سلام گفتم جواب باز گفت و از من سوال کرد که از کدام جایی گفتم از جا

عراقی گفت از جای که دین متفرقه شده مرد بود او بحث کرد نشسته گفتم کلا و حاشا از ایشان نیم اعتقاد من این که بعد
از وفات ختم انبیا علیه السلام این دو شیخ را بر همه فاضل دانم چنانکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و آن دو داماد را
میان جان دوست دارم چنانکه عثمان علی رضی الله عنهما و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین لعنت نکنم و نبیذ خمرها
حلال دارم ولیکن نخورم و قرآن را مخلوق نگویم و بنده را گناه کار نگویم و مسح موزه را جایز دانم گفت ای کرد
احسن الله که بر همین باش که راه راست گرفته بالقیامت نجات یابی باب دویم در بیان چیزی که مسح
روا نبود و جا اگر موزه که پای خواجه احمد مغیری رحمه الله فتوی داده بود در موزه که پای مسح روا نبود و بر وم و را
روا نبود بجای لفافه و پاتابه بر آن تا مسح کند کردن به اختیار خود جواب کرد که روا نبود هر چند کردن روی بود شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله گفته است که در این مسئله جواب مطلق نگفتن که روا یا نا روا یکی در یخ بر دو ختمه طهارت ساختن
و دیگر بر جاروق پاتابه مسح کشیدن که درین اختلاف مشایخان بسیار است و بر لالک اپیش نیز نخوریا
ظاهر روایت آنست که مسح روا بود و شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که روا نبود که بر سینه
دوخته تا روا بود بر روی مسح کشیدن بر موزه نمدی ترکی مسح روا بود باتفاق بر موزه نمدی غزغدی
مسح روا نبود باتفاق بر جورب بی نعل رغدی مسح روا باتفاق در معنی موزه که پای سی شود و بر جورب تنک پخته
بی نعل مسح روا بود پایانی بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله روا بود و دلیل آنکه ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه رضی الله عنهما
روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر جورب مسح کشید و ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که جورب بی نعل مسح روا
نبود که پای مسافر توان کرد چون پاتابه شود و آنچه ایشان روایت کرده محمول است بر آنکه جورب پخته مجلد بی با نعل
بوده است مذکور فی الخلاصه ماند بر جورب پخته بی نعل روا بود دانی خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله گفته است که من بسفر
رفتم و در یافتم روزگار ابو حنیفه در بیماری آخرین بود و این مسئله از وی سوال کردم گفت قراول فتوی داده بودم
که روا نبود اما اکنون فتوی دادم که روا بود و این روایت قول امیر المؤمنین عمر است و امیر المؤمنین علی و عبد الله
مسعود و مغیره بن شعبه رضی الله عنهم اجمعین و نزد یکجا صفت باید داشتن تا بر روی مسح روا بود موزه باید درست و
پاک چندانکه کعب ابپوشد تا بر روی مسح روا بود و دریدگی بچه صفت باید تا روا نبود مسح را باز ندارد و مجرد از
مالک رحمه الله روایت است که هر چند دریدگی بود روا بود مسح را باز ندارد و در شرح از سفیان ثوری روایت است
که هر چند دریدگی بود روا مسح باز ندارد در مبسوط از عطا رحمه الله همین روایت است که هر چند دریدگی بود روا مسح باز ندارد و از
شافعی رحمه الله روایت است که هر چند اندک دریدگی بود روا مسح باز دارد زیرا که آنچه گشاده شده است شستن
آن فریضه شود و بعضی مستنع بعضی مسح کشیدن روا نبود اما علما رحمهم الله گفته اند چنان نگوییم که مالک و سفیان
ثوری و عطا رحمهم الله گفته اند که بحقیقت پای برهنه روا داشته باشیم چنان نگوییم که شافعی رحمه الله

کفته است که موزه موسنان از دریدگی اندک خالی نبود و گفتیم که سه انگشت بر یکی پای دریدگی بود فرو سوی
کعب روای مسح را باز دارد و دریدگی هر دو پای را جمع نکنیم تا اگر دو انگشت بر یکی پای دریده بود و دو
انگشت بر یکی پای روای مسح باز ندارد و سه انگشت بر یکی پای فرو سوی کعب دریده بود روای مسح را باز
دارد و دریدگی سه انگشت دست باید یا سه انگشت پای بروایت زیادات سه انگشت پای بروایت مبسوط
سه انگشت دست در جواز مسح موزه اعتبار آلت راست یا محل را کرخی رحمة الله گفته است که اعتبار محل راست
وی قیاس میکند بروایت زیادات ابوالحسن قدوری رحمة الله گفته است که اعتبار آلت راست وی قیاس میکند
بروایت مبسوط در جواز مسح موزه اعتبار پوشیدن راست یا رسیدن حدث را ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته
اعتبار پوشیدن را ابوالحسن قدوری گفته است که اعتبار حدث را فائده این خلاف جای پدید آید که اول
قدمها را بشوید و موزه پوشد وانگاه باقی اعضا را دیگر شوید بدین طهارت بر قول علما رما رحمهم الله نماز
گذارد روا بود بر قول شافعی رحمة الله روا نبود و اگر بعد از ان ویرا حدث رسید بدین موزه مسح روا بود
یا نی ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته است روا نبود که انوقت که موزه پوشیده است طهارة وی کامل نبوده
ابوالحسن قدوری رحمة الله علیه گفته روا بود که انوقت حدث رسیده است ویرا طهارت کامل بوده و فتوی برین
قولست که روا بود و اگر مقیم طهارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافرانه مسح تمام کند و اگر مقیمانه کشیده
وانگاه مسافر شود موزه بیرون آرد و پایها را شوید و اگر بعضی مقیمانه کشیده وانگاه مسافر شود بر قول شافعی رح
مقیمانه تمام کند و بر قول علما رما رحمهم الله بنا کند و مسافرانه تمام کند اگر مسافر طهارت سازد و موزه پوشد و مقیم
و مقیمانه تمام کند و اگر یک شبانروز کشیده وانگاه مقیم شد و موزه را بیرون آرد و قدمها را بشوید اگر بعضی مسافرانه
کشید و مقیم شد و هم مقیمانه تمام کند اما شافعی رحمة الله مسح کشیدن را اعتبار دارد و اگر در حضر حدث رسید و لیکن
مسافر شد انگاه طهارة سازد و مسح کشید مسافرانه تمام کند و اگر مسح در حضر کشیده است مقیمانه تمام کند و نیز بر قول
شافعی رح در پوشیدن موزه ترتیب شرط است چنانکه در طهارت ترتیب شرط میدارد بر قول علما رما رحمهم الله ترتیب
شرط نیست فایده این خلاف جای پدید آید که طهارت ساخت و پای راست را بشست و موزه پوشید وانگاه
پای چپ بشست و موزه پوشید بدین طهارت نماز گذارد بر قول علما رما و شافعی رحمهم الله نماز روا بود و بر قول
مالک و زفر رحمهما الله روا نبود و چون حدث رسید شد و بر قول علما رما رحمهم الله بران موزه مسح روا بود و هم بر قول شافعی رح
مسح روا نبود و اگر خواهد تا باتفاق بر ان موزه مسح روا بود باید که طهارت تمام کند وانگاه پوشد تا باتفاق بر انموزه مسح
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که همچنانکه مسح موزه بر پشت پای موزه سنت است بر کف پای موزه جایز
هست بر قول علما رما رحمهم الله بر کف پای موزه مسح جایز نیست وجه قول شافعی رحمة الله انست که زیر دا

میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام مسح میکشید علی الخف و بعضی علما رحمهم الله گفته اند که صاحب صحاح محمد بن اسمعیل
این روایت کرده است و اگر ثابت شود مراد از وی پشت پاست و بر کشیدن سوی ساق زیر مل موزه با بر دو در روایتی که د
باشد بدین وجه قول علما رحمهم الله گفته اند که بر کف پای جایز نیست زیرا که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که اگر دین برای
ما بودی قیاس آن بودی که بر کف پای موزه مسح بایستی کشیدن نی بر پشت پای موزه اما از آن خود را ندیم و بفعل رسول علیه الصلوة
والسلام عمل کردیم که محل مسح پشت موزه است نی کف پای موزه و عطا گفته است که مسح سه بار می باید کشید چنانکه غسل اما ظاهر روایت
اینست که یکبار بسنده است که بنا بر مسح بر تخفیف است و دانی قیاس بر تیمم و اگر مسح موزه سه بار بایستی به سه انگشتهای پای مبارک رسول
نشان انگشتان مبارکش باقی نمانده بودی اگر سه انگشت بر سر پا یا بر پای موزه یا بر جنبه چیزی که مسح میکند سر انگشتان اگر در پای آب داده
نرسد بتعاق روا نبود و اگر در پای آب سیلان رسد بعضی گفته اند روا بود و خواجه امام حسام الدین اندوسی گفته است که اگر چه در پای آب سیلان
رسیده روا نبود و در بعضی نسخها می آورده است که ظاهر روایت آنست که روا نبود تا سر انگشتان ننهند اما اگر سه انگشت تر کرد و از پهنا
یا درازنا مسح کشد و کشیدن مستحب است اگر در پیش موزه مقدار سه انگشت تهی است بدان پی مسح کشیدن روا نبود و اما اگر پای برانی بر
مسح کشند روا بود اما اگر پای بجای خود باز داده دو مسحش باطل شود اگر نخست پاها شسته و موزه پوشیده و استنجا کرد است که از وی حدث
ظاهر شود در این اتفاق است که موزه بیرون آرد و قدمها باز شوید اگر قدمها شسته و موزه پوشید و چهار اندام تمام کرد نگاه
استنجا کرد است شما را باطل شود و طهارت سازد بر آن موزه مسح کشد روا بود و ابتدا مسحش از زمان استنجا است نکرده است بر قول
ما رحمهم الله شما باطل نشود و ابتدا مسحش از زمان حدث رسیدن بود و اگر موزه کم پهنا اند دراز دریده است چون پای می نهند در
باز میشود و بر ساق گرد فرا میشود و بیرون پای نهادن که در باز میشود مسح باطل شود اما اگر چیزی بر بسته است بر موزه که در
نمیشود و ظاهر روایت بر آنجا مسح روا بود اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که مسح باطل شود که این بر بسته است و در همه جای
تا برد مسح روا بود و اگر ابره موزه درشت بود و آستر نیز درشت اکنون مسح روا بود و اگر ابره درشت بود و آستر تا درشت
بسران موزه مسح روا بود اما اگر ابره دریده است و آستر درشت اگر آستر دوختنی بود باستحسان مسح روا بود و اگر آستر کرباس بود
روا نبود اگر از دریچه موزه آب اندر می آید امام نجم الدین نسفی رحمه الله در جامع آورده است که هر چند اندکی اندر آید مسح باطل
شود اما در واقعات فقیه ابو اللیث و در فتاوی خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رحمه الله آورده است هر چند آب اندر آید مسح باطل نشود
و خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که اگر از این پای چندانی اندر آید که کل آن پای تر شود و پای دیگر مسح باطل شود زیرا که جمع
مسح و یکپای غسل و مسح یا غسل جمع نیاید و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اگر یکپای بچندانی اندر آید که بیشتر پا تر
شود آن پای دیگر را مسح باطل شود که در زندیک روا نیست که همچنانکه غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعضی نیز مسح را باطل
کند بر بعضی اشکال گفتند که چون روایت زیادات اینست که غسل بعضی مسح را باطل کند پس توجیه بیشتر را اعتبار میکنی گفتا از برای
دفع حرج که اکثر آن اند که را اعتبار دارم و آن حرج شود و در دین ما حرج نیست اما مسح موزه را از پای بیرون آورده از برای افتادن

قدم برانعقاد دش چه مقدار باید تا مسحش باطل شود و بر قول ابو حنیفه رح تا باشنه مجل گفت نرسد مسح باطل نشود و بر قول ابو یوسف رح تا بیشتر
از پشت پایش در پشت پای موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول محمد تا پایش در محل مسح مقدار سه انگشت بود مسح وی باطل نشود و بر قول
شافعی رح تا پایش در محل ساق مسح موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول عطا و خواجه حسن بصری رحمهما الله اما اگر مسح را یکپای موزه را
از پایش بیفتد مسحش باطل نشود و بر قول علما رحمهم الله باطل شود می باید که آن پای موزه دیگر را از پای بیرون آرد و بر دو
قدم را بشوید و انگاه موزه پوشند اما ابراهیم نخعی رحمة الله در این مسئله سه روایت است یکروایت آنست که چنانکه از نخعی رحمهما الله روایت
میکنند همچنانکه میگفتند که علما رحمهم الله گفته اند و یکروایت دیگر آنست که ابن ابی لیلی از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکنند که همچنا
کند که عطا و خواجه حسن بصری رح گفته اند و یکروایت آنست که حسین بن عماره از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکنند که از پای موزه
دیگر را بیرون آرد و طهارت تمام سازد و انگاه موزه پوشند تا بیقین از عهده بیرون آید نزدیک ایشان بموزه بیرون آمدن
طهارت تباه شود مسئله اگر کسی را جنابت رسید غسل آورد و موزه پوشید یا دش آمد که آب در دهن و بینی نکرده ام اگر پیش از انکه حدث رسیدش
آب در دهن و بینی کرد و انگاه حدث رسیدش طهارت سازد اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود و اگر حدث رسیدش و انگاه آب
در دهن و بینی کرد بر قول علما رحمهم الله برین موزه مسح روا نبود و بر قول شافعی رحمه الله روا بود و اگر از جنابت غسل آورد
و موزه پوشید بعد معلوم شدش که لمعه خشک مانده است اگر حدث رسیدش انگاه آن لمعه را تر کرد به اجماع بر آن موزه مسح روا
نبود و اگر پیش از انکه حدث رسیدش آن لمعه را تر کرد و انگاه حدث رسیدش بر قول علما رحمهم الله بر آن موزه مسح روا بود و بر قول
شافعی رح روا نبود و اگر ماسح را مدت مسح باقی است وی را جنابت رسیدش و نایابنده آب است تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب
یافت چندانی که طهارت را بس آید وی را بر آن موزه مسح روا نبود دلیل حدیث صفوان بن عسال رضی الله از رسول صلی الله علیه و آله
وسلم سوال کرد یا رسول الله بجنابت و بحدث موزه پای بیرون آرم یا نی رسول علیه الصلاة والسلام فرمود که وی را بکلی از جنابت
معلوم شد چون برسیدن جنابت قدمها بشستن فریضه شد مسح روا نبود و اگر جنابت رسیدش و نایابنده است تیمم کرد و موزه پوشید
حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارت را بس آید بر آن موزه مسح روا نبود اگر جنابت رسیدش و وی آب است چندانی که طهارت
را بس آید طهارت ساخت و قدمها بشست و موزه پوشید انگاه تیمم کرد از برای باقی جنابت را حدث رسیدش آب یافت چندانی
که طهارت را بس آید بعضی گفته اند که وی را بر آن موزه مسح روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که آن وقت که موزه
پوشیده است جنابت باقی بوده است اگر جنابت رسیدش طهارت ساخت و قدمها بشست و تیمم کرد از برای باقی جنابت انگاه
موزه پوشید حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارت را بس آید اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود که آن وقت که
موزه پوشیده است وی را از جنابت چیزی باقی نمانده بود و طهارت وی کامله بود و اگر آب یافت چندانی که غسل را بس آید
و بعکس غسل نیاورد و بازنا اب، تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را بس آید وی را بر آن موزه مسح روا نبود
که بیافتن آن آب که غسل را بس آید وی را قدمها بشستن فریضه نشود و اگر طهارت تمام و موزه پوشیده حدث رسیدش طهارت ساخت برین موزه مسح کند انگاه

سر موزه پوشیده بود نه سیدش طهارت ساخت بدان سر موزه مسح میکشد روا نبود که مسح بر پشت پای موزه قرار گرفته است
نه بر سر موزه اما اگر هر دو را بطهارت کامل پوشیده است و حدث رسیدش بر قول امام شافعی سر موزه مسح روا نبود که موزه بدل
است از پای و سر موزه بدل است از موزه و بدل بر بدل نشود روا نبود اما بر قول علمای ما رحمهم الله روا بود که در معنی موزه
دوتا باشد دلیل بر آنکه عبد الرحمن بن لیلی روایت میکند که با عمر رضی الله عنه بعقر رفته بودیم نماز شام آب خواست و طهارت ساخت
و بر سر موزه مسح کشید گفت چنین دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام که چنین کرد و مسح کشیدن بدل از شستن پای است که با
قدرت پای شستن مسح روا داد و بدل با حال توانای بر اصل روا نبود معلوم شد که مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست اگر کسی
سر موزه از پای بیرون کند بر قول زفر رحمه الله بدان یکپای سر موزه دیگر مسح باقی بود و اگر بر پشت پای این موزه کشد روا بود و علما
ثلثه رحمهم الله و در روایت دیگر روایت است که بر پشت پای موزه مسح کشد بر پشت پای سر موزه مسح کشد باز و اینقول اختیار ابو یوسف
است و دیگر روایت و تکمیل آنست که از پای سر موزه دیگر بیرون آرد و هر دو پشت پای موزه مسح کشد و این اختیار محمد است
اگر موزه دریده است و سر موزه درست بر سر موزه روا بود و بر موزه نبود و اگر سر موزه دریده و موزه درست بر سر موزه
مسح روا نبود و بر موزه مسح روا بود و اگر موزه با جبیدان پوشیده است بر جبیدان مسح روا نبود که محل مسح پشت پای موزه
است یا آنجا که جبیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای جبیدان نهاده است و کند دست بر پشت پای موزه چو مقدار سه انگشت
از پشت پای موزه تر شود از مسح نیابت دارد و بشرط آنکه پشت پای جبیدان پاک بود و اگر پشت پای جبیدان پلید بود
چو دست بر تری جا و تری از دستش بر پشت جبیدان سرایت کند دستش پلید شود و دست پلید را بر پشت موزه بر
پشت پای موزه پلید شود تا موزه نشوید با وی نماز روا نبود اگر چارق بموزه و نعلین بر دوخته اند برای مسح کشند
روا بود و اگر بر دوخته نیست بر چارق مسح روا نبود باید که دست بزیر چارق اندازد بر پشت پای موزه مسح کشد
تا روا بود و بالاتفاق اگر موزه و سر موزه بر طهارت کامل پوشیده است حدث رسیدش طهارت ساخت و دست اتفاقی
سر موزه فرو میکشد تا بر موزه مسح کشد روا نبود باید که بر سر موزه مسح کشد یا سر موزه را بیرون کند و بر موزه مسح کشد
تا لیکن بیرون آید با آب و دیگر در بیان مسح صاحب جرح سایل این مسئله از چند وجه خالی نیست یا در وقت طهارت
ساختن میرود و در وقت موزه پوشیدن نمیرود و یا در وقت موزه پوشیدن میرود و در وقت طهارت ساختن میرود
و یا دو وقت نمیرود یا هر دو وقت میرود بر قول زفر رحمه الله در همه حالها حکم اصحا دارد و بر قول شافعی در همه حالها حکم صاحب
جرح دارد و شافعی رحمه الله جرح سایل را حدث ندارد و بر قول علما ما اگر بر طهارت کامل پوشیده است حکم اصحا دارد و اگر بر طهارت
ناقص پوشیده است حکم صاحب جرح دارد و فایده این خلاف جایی پدید آید که صاحب جرح سایل موزه پوشیده است و بر طهارت
ناقص و در نماز حدث رسیدش طهارت سازد و بدین موزه مسح کشد و بدین نماز ادا کند اما اگر در میان نماز وقت او شد
موزه بیرون آرد بالاتفاق طهارت سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت میرود

و درمیان نماز وقت نو شد وی بر حال طهارت کامل است و بر گذارده نماز تمام کند و اگر وقت نو شد و جراحت سیلان شد طهاره
سازد و باتفاق برین موزه مسح کشد روا بود و برین نماز بنا کند عیسی بن ابان رضی الله عنه گفته است که نماز از سر گیرد و ظاهر
روایت آنست که بر آن نماز بنا کند مسئله اگر بر دست جراحت است طهارت ساخت و جبیره بر بست و مسح کشید و موزه پوشید تا مادام که در دست
جراحت باقی است مدت مسح موزه باقیست بر جبیره مسح روا بود اگر پیش از آنکه مدت مسح موزه به آخر آید جراحت نیکو شد حکمش چیست خواجه
زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که همچنانکه شستن آن لمعه فریضه شود قدمها شستن نیز فریضه شود و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است
که این جایی بود که و پیدا درین میان حدث رسیده باشد و وقتی برین موزه مسح کشیده باشد اما اگر بر همین طهارت بود که موزه پوشیده
باشد همان لمعه را تر کند بسنده بود و اگر جراحت بر پاست طهاره ساخت و جبیره بر بست پای مسح کشیده پای نیکو را شست و موزه
پوشید تا مادام که جراحت باقی است مدت مسح باقیست و بر آن موزه مسح روا بود و پیش از آنکه مدت مسح بر آمدی جراحت نیکو شد اتفاق
است که همچنان شستن آن لمعه فریضه است و شستن قدمها نیز فریضه شود و اگر بر پای جراحت است و طهاره ساخت و جبیره بر بست و مسح کشید و آن
پای نیکو را شست و آن پای نیکو را موزه پوشید حدث رسیدش بران موزه مسح روا نبود از برای آنکه مسح جبیره قائم مقام غسلست یکی پای
غسل شود و یکی پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اما اگر طهارت ساخت و جبیره بر بست اگر مسح جبیره فراموش کرد و بر دو پای موزه پوشید بعد
ازان حدث رسیدش طهارت ساخت و بران موزه مسح روا بود و بیانی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است و بران روایت که مسح جبیره را فریضه
دارد روا نبود و ابدان روایت که مسح جبیره را فریضه ندارد روا بود اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه اینست که روا نبود و اگر یکی
را انگشتان پای نیست ولیکن پشتهای پای بر قرار است بر آن موزه مسح روا نبود زیرا که محل مسح پشت است نه انگشتان اما اگر یکی پا
را پای کل نیست بران پای دیگر مسح روا بود و غسل نی اما اگر قدر سوی کعب هر چند اندک باقی بود از شستن فریضه بود و بران
پای دیگر مسح روا نبود از برای آنکه یکی پای غسل شود و یکی پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اگر طهارت ساخت با آب مطلق و موزه پوشید
و حدث رسیدش برای که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت با آب مکروه و موزه پوشید چون حدث رسیدش
برای که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت با آب مشکوک و موزه پوشید و نماز گذارد حدث رسیدش با آب
مشکوک یافت اتفاق دید بران موزه مسح روا بود اما اگر با آب مشکوک طهارت ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش پس نبیذ تمر یافت بر
قول ابو حنیفه رحمة الله بر آن موزه مسح روا نبود و بر قول ابو یوسف رح نبیذ بدان آب تمر حل نکند و تیمم کند و بر قول محمد رحمه الله آن
موزه را بیرون کند و به نبیذ تمر طهارت سازد و تیمم با وی یار کند تا از عهده بیرون آید اگر طهارت ساخت به نبیذ تمر و موزه پوشید و پس حدث
رسید آب مشکوک یافت بقول ابو حنیفه رحمة الله بران موزه مسح روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بایدش بیرون کند از موزه که
بشوید و مسح بر قول ایشان روا نبود و اگر به نبیذ تمر طهارت ساخت موزه پوشید حدث رسیدش پس آب مطلق یافت قاضی حکیم و خواجه امام
ابو علی نسفی رحمهم الله گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه برین موزه مسح روا نبود که موزه بدل است از پای و نبیذ تمر بدل
است از آب پس بدل بر بدل روا نبود و قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که روا بود و قیاس قول ابو حنیفه رضی

الله عنه بران موزه مسح کشد و اگر از سر تنگ مسح می آرد اختلاف مشایخ است خواجه امام زاهد صفار رحمة الله گفته است
که روا نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که روا بود و اگر یکی از پایهای از شستن هیچ باقی
نمانده شستن آن یک پای ساقط شود و آن پای دیگر را مسح کند روا بود و اگر مسلمانی را پای در موزه
اما شکسته است و موی سر و است خطر هلاکت تن دارد و مدت مسح بسر آمده بود اترا در معنی جبیره داشته
اند تا بران مسح کشد روا بود همچنانکه بر جبیره تا اگر مسلمانی را پای در موزه اما شکسته یا موزه در پای فشرد و مدت مسح
بسر آمد طهارت کند و بر ده انگشت تر کند و پنج از زیر بر آرد تا کعب همچون مسح جبیره شود و این در معنی غسل
شود و مسح موزه همچنانکه مردانرا جایز است زنانرا نیز جایز است **فصل سیوم در بیان مسح**
جبیره بدانکه مسح جبیره جایز است بفعل رسول علیه السلام و بامر رسول علیه السلام و بفعل امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه فعل رسول علیه الصلوة والسلام آن بود که کافران علیهم اللعنة پیشانی مبارک رسول علیه الصلوة
والسلام مجروح کردند رسول علیه السلام فرمود تا استخوان مردار خشک آرید آوردند کوفتند و بیختند و بران جراحت
کردند و عصابه بر بست و برانجا مسح میکشید و نماز میگذارد ما را از فعل رسول علیه السلام دو معلوم شد یکی آنکه
استخوان مردار خشک پاک است و مسح جبیره جایز است و امر رسول علیه السلام آن بود که در غزوی امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه از اسپ افتاد دست راست مبارکش مجروح شد و برا رسول علیه السلام فرمود که خرقه بربندد و برانجا
مسح بکشد نماز بگذارد و علم بدست چپ گیرد که در دنیا و آخرت علم دار من خواهی بود و فعل امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه آن بود که انگشت مبارکش مجروح شد و زهره گوسفند را بهی کرد و بست و بر انگشت کشیده و برانجا مسح
میکشید و نماز میگذارد ما را از فعل امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دو مسئله معلوم آمد یکی آنکه زهره را ایشان پلید
است و دیگر آنکه مسح بر جبیره و عصابه جایز است مسح بر جبیره بسه حکم مخالف است بر مسح موزه یکی آنکه اگر قدمها را شسته
موزه پوشی مسح کشی و اگر نبود روا نبود و باز بر جراحت را شستن حاجت نیست هم خرقه بربندی و مسح کشی روا بود دیگر
آنکه در پای سر جراحت زیادت ورم آلوده باشد آنرا شستن فریضه بود و دیگر مسح موزه را مدتی معلوم است
مقیم را یک شبانروز و مسافر را سه شبانروز و باز مسح جبیره را مدتی معلوم نیست تا جراحت باقی است مدة مسح
باقیست سیوم آنکه پای مسح را موزه یک پای نفتد و مسح جبیره از چند وجه خالی نیست اگر مسح زیان دارد و اتفاق
هر دو امام ساقط شود و اگر غسل زیان ندارد باتفاق مسح روا نبود و اگر غسل زیان دارد و مسح زیان ندارد جواب
اول ابو حنیفه رضی الله عنه آن بود که هر چه غسل ساقط شود و مسح نیز ساقط شود اما اسد بن عمرو از ابو حنیفه
روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و گفت مسح جبیره قائم مقام غسلست و در روی اقتا دیل اصحاب بسیاست تا
پس گشتند تا از عهده بیرون آید مسئله مسح خرقه چگونه کشد همچنانکه جبیره بود و هر زمان از آب تر کند و اگر جراحت

کشد مسح موزه یعنی یک روی روا بود و این روایت در فتاوی نعمان است مسئله آن فرجها را آب رسانیدن
شرط است یا نی قیاس اینست که شرط است اما استحسان آنست که شرط نیست مستحب است مسئله اگر مسلمانی
رگ کشاد خواجه امام زاهد فخر میگوید که چون طهارت کند سر جراحت را بگیرد و کسی را بگوید تا دست و پا بشوید
یا کسی دیگر جراحت را بگیرد و خود دست را بشوید و ظاهر روایت اینست که بر جبیره مسح کشد زان
بسبب که تابع جراحت بود و صاحب جبیره امامت میکند مر اصحاب را ظاهر روایت اینست که روا بود و امام خواهر
زاده گفته است که روا نبود که آن طهارت می سازد طهارت ضرورت است که بدان جراحت پر از خون و ریم است
که وی طهارت عیسا نزد و آن ضرورت در حق وی عمل کند حق دیگری این عمل نکند بر خلاف مسح موزه
که آن شعار اسلام است و یا اعتقاد تعلق دارد دلیل بر آنکه ابو الحسن کرخی گفته است که هر که سنتی
مسح موزه را منکر شود خطر کفر دارد اما ظاهر روایت اینست که روا بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بر جبیره مسح کشید امامت کرد پس معلوم شد که روا بود که در شفق روایت است از ابو حنیفه
که صاحب جبیره اصحاب را امامت میکند روا بود همچنان که ماسح موزه امامت کند مسلمانی را پاتابه
گفته است یعنی دریده است و در تحت ان لو گفته است آب بدان لو کفتی میرسد زحمت میدید بران
کفشکی چیز پیش بر چفسانیده است تا آب بتحت کفشکی نرسد چون آب بر روی آن چیز پیش بر
گذرد بسنده بود که در معنی حصره است و اگر چیز پیش بدان سوراخ که آب زیان ندارد و بر چفسانیده
است تا آب زیر کفشکی نرسد طهارت روا نبود که انجا ضرورتی نیست باب سیوم در بیان
تیمم تیمم جائز است بایت و خبر اجماع است اینست قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا طیبا و خبر اینست قال النبی صلی الله علیه و سلم جعلت لی الارض مسجدا و طهورا اینما ادرکتنی
الصلوة تیممت وصلیت و اجماع امت اینست که هیچکس فرضیت تیمم را منکر نشده و هر که منکر شود
کافر گردد و سبب نزول آیت تیمم اینست که رسول علیه السلام از غزوی
باز گشته بود که از غزوے مریسیع میخواند با فتح و نصرت و ظفر و غنیمت بسیار شی
خواستند که بمنزلی فرود آیند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله
درین منزل آب نیست پاره پیشتر رویم رسول علیه السلام خواست که از آن منزل
نقل کند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت یا رسول الله در ان منزل او گل عقد بود از ان

مادر جون دامن اهل صدیق با من بود فراموش کرده ام رسول صلعم بدانجا فرود آمد وکسی را طلب آن
سفته فرستاد وایشان وی را نمیدند چون صبح دمید خطر آن داشت که آفتاب برآید نماز از وقت برود و دل مبارک
مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی کردن گرفتند که صبح دمید ما را آب نیست تا طهارت
سازیم و نماز ما از وقت برود ما بقیامت چه عذر آریم صدیق رضی الله عنه بدر خیمه مادر مومنان
آمد و گفت ای دختر این چه سهو بود که بر تو رفت و صبح دمید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی میکنند
که اگر ایشان را نماز از وقت برود تو بقیامت چه جواب گویی مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها
گریان شد سر بسجده نهاد و سر بحضرت فرستاد و مناجات کرد و گفت ای مسبب الاسباب سببی
بساز که بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر نمانم در حال جبرائیل علیه السلام
آمد و این آیت آورد قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و بر رسول علیه السلام
بخواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین برخواند همه شاد شدند آنگاه
تیمم کردند و نماز گذاردند بعد از آن یاری بود که وی را اسعد بن حضیر میگفتندی مردی با فصاحت
و بلاغت بود و با بسیار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر در خیمه مادر مومنان آمد و رضوان الله
عنها خیمه فرو د انداخته بود و بعبادت مشغول شده بود شکرانه آن حالت را که خداوند عز و جل
وی را چنین لطیفی فرموده بود وی مدح گفت خالزاده صدیق را رضی الله عنه که چه مبارک
خانواده است این خانواده صدیق رضی الله عنهم اجمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک
ایشان رسیده است سبب تخفیف امت بوده است و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان
راه نیافتی مسافران را که در سفر با نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را
تیمم تعلیم میکرد و گفت دو ضربت است یکی مر روی را و یکی مر دستها را قال النبی علیه السلام التیمم
ضربتان ضربة للوجه وضربة للذراعین بر قول شافعی رحمة الله بر هر دو طهارت نیست شرط است
و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمة الله بر هر دو نیست طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک بر قول
گفته تیمم اندر آب نیست در خاک نیست شرط است بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نیت نماز می باید و بر قول ابو یوسف
نیست عبادت کردن بسنده است و ابو الحسن کرخی رحمه الله میگوید تیمم که برای تطوع کرده بود بدان تیمم فریضه روا بود و از
گفته است که به تیمم تطوع آنچه روا بود اما بر روایت نیست که روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته که به تیمم
سجده تلاوت روا بود اما بر روایت نیست که روا بود و مالک رحمهم الله گفته است که تا بنده آب را
استعمال نشاید گرفتن اما بر روایت نیست که شاید که از عبد الله عمر سوال کردند که تا بنده آب

استماع شاید کرفتن یانی کفت من نمیکیرم و اکر شما بکیرید شما را منع نکنم که باکی نبود مسلمانی را جنابت
رسیده وی را یابنده است چون تیمم کند حکم پاکان ثابت شود یانی بر قول امیر المؤمنین عمر و عبد الله
بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود و حجت قول ایشان آنست که آیت در حق طهارت نازل شده است
نی در حق جنابت اما ظاهر روایت آنست که تیمم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت و دلیل بر تیمم
روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که ما در زمینی می
باشیم که یکماه و دو ماه بر آید که آب نیابیم در میان ما زن از حیض پاک شود و ما را جنابت رسد و زن
از نفاس پاک شود چه کنیم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بالارض یعنی بر شما باد از زمینیان مراد از آن تیمم
است حدیث دیگر فرمود که التیمم وضوء المسلم ولو الی عشر حجج ما لم یجد الماء کفت تیمم طهارت مرد مسلم
است اکرچه ده سال آب نیابد و اینها که کفتیم دلیل این است که جنب به تیمم از جنابت بیرون آید رسول
علیه السلام در غزوی عمار یاسر را دید که بر خاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه
داشت برین غلطیدن کفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود التیمم ضربتان
ضربة للوجه وضربة للذراعین دیگر آنکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر سر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود
و بغزوی فرستاد چون از غزوی باز کشتند رسول علیه السلام از آن سوال کرد که ای امیر شما
چکونه بوده است با شما و چکونه معاملت کرد کفتند یا رسول الله نیکو امیر بود اما روزی ما را در جنابت امامت
کرد رسول علیه السلام فرمود تا وی را طلب کردند کفت ای پسر عاص ترا چه داشت برین صحابه را در جنابت امامت
کردی کفت یا رسول الله هوا سرد بود مرا جنابت رسیده بود اکر غسل می آوردم در خطر هلاکت بودی
به آیتی عمل کردم قوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة تیمم کردم و نماز کذاردم و رسول علیه السلام
سلوان و شادمان شدند و کفت ای پسر عاص فقیه شده و آن نماز را نفرموده که کردان معلوم شد
که تیمم عامل بوده است هم در طهارت و هم در جنابت دیگر آنکه نوبت پاس داشتن اشتران که از برای
صدقه بودند به ابو ذر رسیده بود رسول علیه السلام بامداد یکگاه به طالبه اشتران صدقات بیرون رفته
بود ابو ذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر ترا چه داشت
برین کفت یا رسول الله من در جنابتم رسول علیه السلام را کنیزکی بود حبشیه با وی آب بود رسول علیه السلام
فرمود که آن آب را با بوذر ده با بوذر داد در پس شتری در آمد و غسل در آورد و آنگاه آمد بر رسول علیه
السلام سلام کفت رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر اکر بار دیگر همچنین افتد ترا و نیابی بنده آب باشی
تیمم کن و نماز کذار و پس معلوم آمد که تیمم عامل است در طهارت و هم در جنابت کردن اکر در جنابت است

یکی در خاک علیحده از عهده جنابت بیرون نیاید اگر بر دو دست او ریش غباری نشسته است نیت
کند و دست در دست مالد بر دو دست در روی مالد از عهده جنابت بیرون اید مسئله تیمم آب
یافت مسلم بن عبد الرحمن گفته است که تیمم باطل نشود از برای آنکه تیمم طهارة کامل است و برا حدث باید
تا باطل شود و یافتن آب حدث نبود شافعی رحمه الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تباه نشود
این نماز را تمام کند و طهارة سازد و نماز را باز کند اورد در شرح طحاوی مذکور است اما اگر بیرون نماز
بود تیمم باطل شود اما ظاهر روایة این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون آب یافت نماز تباه
شود و تیمم باطل قوله تعالی فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بر جهار تیمم روا بود بر قول شافعی رحمه الله خاک
پاک او یا فنده باید تا بر وی تیمم روا بود و حجه قول وی آنست که خدای عز و جل صعیدا طیبا طلب فرموده
است بر قول ابو یوسف رحمه الله به خاک و ریگ روا بود بر چیزی دیگر روا نبود در صلوة خواجه امام
اجل سرخسی آورده است که امام ابو یوسف رحمه الله از ریگ رجوع کرده است یعنی همین بر خاک روا
بود در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله از ابو یوسف روایة است که بر دیوار تیمم روا نبود و از محمد
رحمه الله روایت است که جای بود که دیوار کهنه بود و بر وی هیچ غباری نبود اما اگر غباری بر وی بود
از آن غبار تیمم کند روا بود و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه به چیزی که اجزاء زمین بود چنانکه گچ و آهک و زرنیخ
و سنگ و زرنیخ سنگ و سرمه سفال جامها و مانند اینها بر این همه تیمم روا بود و در شرح طحاوی از زفر روایة میکند
که در سفال جامها محمد با ابو حنیفه رحمه الله روایت است که روا بود و این جای بود که سفال جامه درست بود اما اگر
سفال جامه را شکسته کوبند و از وی غباری خیزد و از آن غبار تیمم کند روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم
الله گفته اند که نمک کانی بالقیاس بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه تیمم روا نبود و در فتاوی خواجه امام ظهیر الدین آورده
آورده است که بر نمک کانی تیمم روا نبود بر نمک کوهی روا بود اما قاضی امام صدر رحمه الله گفته است که بر
نمک روا نبود از برای آنکه اصل در این باب این است که هر چه در آب اندازی ناچیز شود بر وی تیمم روا نبود اشکال
آید که خاک در آب ناچیز میشود اما لائی شود نمک ناچیز شود اما نمک لای نشود خاک در آب ناچیز شود و زر نقره
و مس کانی تیمم روا نبود که اینها در زمین امانت است قیاس اینها نیز نمک کانی تیمم روا نبود که وی نیز در
زمین امانت است و دلیل آنکه از وی نگار نمی آید اما این جای بود که بر اینها غباری نبود اما اگر بر اینها
غباری بود از آن غبار تیمم کنند نماز گذارند روا بود و بر نمک شوره تیمم روا نبود آنکه از وی سردان آیند و بر
عمارة روا نبود و بر چوبها و بر حبوب و خاکستر تیمم روا نبود این جای بود که بر اینها هیچ غباری نبود اما اگر غباری
بود از آن غبار تیمم کنند روا بود دلیل آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جماعتی از اصحاب به غزو وی فرستاد

بود وصیت میکرد ایشانرا که نماز بارادر راه از وقت نبرند واگر آب نیابد تیمم کنید واگر خاک نیابید
دستها بر جامها زنید یا بر جامهای ستوران زنید غباری که خیزد ازان غبار تیمم کنید و نماز گذارید اما اگر آب
وخاک نیابید گل بود ازان گل تیمم کنید واز امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایة آمده است که ازان
گل تیمم کنید اما اصح آنست که ازان گل تیمم نکنید که بیحون مثله کرده شود ابو یوسف و محمد میگویند باید که پاره ازان
گل بعضوی خود بمالد تا خشک شود تا خشک شد ادر دست بمالد غباری که خیزد ازان غبار تیمم کند و نماز گذارد
واگر ببرف استنجا میکند و یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود واگر سیلان نشود روا نبود واگر از جنابت
غسل می آرد اگر سیلان شود روا بود باتفاق از عهده جنابت بیرون آید واگر سیلان نشود ولیکن بیحون
روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قویتر از حدث است دلیل بر آنکه محدث را قرآن ظاهر نشاید
خواندن و بمسجد نشاید اندر آمدن اما جنب قرآن ظاهر نشاید خواندن و بمسجد نشاید اندر آمدن اینجا که ضعیف
ترست آب سیلان میباید اینجا که قویترست بطریق اولی بود امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که در طهارة خداوند
عز و جل غسل فرموده است قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق غسل آب سیلان باید و در جنابت طهر
فرموده قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا آب پاک کننده است چون رسیده است بسنده بود که طهر یافتم تیمم تا بکجا میباید
گذاردن بر قول اوزاعی و مالک و اعمش و شافعی رحمهم الله تا ساعد دست رحجه قول ایشان اینست که
خداوند عز و جل در آیة سرقه میفرماید قوله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما واتفاق است که دست
راست را از ساعد دست بیرون کند دست را تا انجا نیز تیمم کند روا بود و بقول زهری رحمه الله تا بکتف
میباید وجه قول وی اینست که خداوند عز و جل در آیة طهارة شستن دست احدی بید اکرده تا بکجا شوید
اما در تیمم ذکر دست کرد ولیکن حد پیدا نکرد تا به کتف دست است پس تیمم تا بکتف باید کردن علمای ما
رحمهم الله گفته اند که خاک قایم مقام آبست چون در طهارة آب تا آرنج میباید شستن تیمم که طهارة خاک
نیز تا انجا باید کردن تیمم چگونه میباید کردن ابو حنیفه رضی الله عنه درس تیمم میکرد ابو یوسف رحمه الله
حاضر بود گفت ای اوستاد بزرگوار ما را بقول معلوم نمی آید بفعل بنما ابو حنیفه رضی الله عنه دست
مبارک را از آستین بیرون آورد بر زمین زد و بفشاند و دو بار پس اوز ظاهر دست یکبار بفشاند اما
از اصحاب امالی از ابو یوسف و محمد رحمه الله روایة میکنند که دو بار بفشاند تا در وی آن بود که خاک منتشر
بوده باشد و روی را تیمم کرد بار ضربه زد از بهر دو دست انگشت جدا کرده و نخست دست
چپ را بر سر انگشتان دست راست بنهاد تا آرنج آورد باز کف دست را اشکم دست فرود

اور دست دیگر را هم بدین ترتیب که گفتیم تیمم کرد و این بود ترتیب ابوحنیفه رضی الله عنه خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست بسته است اندر
عالم از عهده بیرون که دست مالیدن بندگی است و بندگی کردن دست مستعمل نشود و استیعاب
شرط است یا نی حسن زیاد از ابوحنیفه روایت میکند که مستحب است و این اختیار قاضی امام صدر است
و خواجه امام اجل سرخسی روایت میکند که مستحب است و فقیه ابواللیث رح گفته است که شرط است دلیل
بر آنکه محمد حسن رح گفته است که هر که تیمم کند و انگشتری دارد باید که انگشتری بیرون آرد تا آنجا دست رساند
پس معلوم آمد که استیعاب شرط است در جمله استیعاب بجا آرد که بروی نبود فاضلتر از آن بود
که استیعاب بروی بود و وی بجا نیارد در قول شافعی رحمه الله تیمم طهارت ناقص است یکی فریضه
تواند گزاردن و سنت تبع وی بعد از آن تیممش باطل شود در قول علما رحمهم الله طهارت کامل
است تا آن وقت که حدث نرسدش یا آب نیابد یا بیمار بود صحت نیابد هرچند نماز گزارد روا بود قال
النبی صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج ما لم یجد الماء رسول علیه السلام فرمود که
خاک پاک کننده مومن است اگرچه ده سال آب نیابد در قول شافعی رحمه الله دست بخاک رسانیدن
شرط است در قول علما رحمهم الله دست رسیده بسنده است با یافت آب متیمم طاعت بی بدل میگزارد
چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علما رحمهم الله هم از اینجا با یافت آب با تیمم نماز عید گزارد روا
بود خواجه امام بکر خواهرزاده رح گفته است که جنازه بر قول علما رحمهم الله خطر فوت باید بود تا روا بود
و اگر نه طهارت سازد و آنچه با امام باید بگزارد و آنچه فوت شده باشد مسبوقانه آرد و اگر به تیمم نماز عید شروع
کرده است و حدث رسیدش باز به تیمم بنا کند اتفاقا روا بود و اگر بطهارت آب شروع کرده است و در اثنا حدث
رسید باز با آب بنا کند اتفاق روا بود و اگر باز به تیمم بنا کند بر قول ابوحنیفه روا و بر قول ابویوسف و محمد
رحمهما الله روا نبود از برای آنکه شروعش درست آمده است برود و طهارت سازد و باقی نماز را لاحقانه تمام
کند بوحنیفه رضی الله عنه گفته است که تیمم از برای ضرورت روا داشته اند و نجاسه ضرورت است خطر جان است
و خطر مال است خطر فوت عبادت که روز عید روز رفته است اما اگر بطهارت خاک شروعش کرده است
حدث رسیدش با آب بنا کند ظاهر روایت روا نبود و امام در صدر در صلوة قاضی امام ابوالحسن مروزی رحمه
الله است که قول بوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله روا بود و بنا بحکم ابتدا و چنانکه هم از ابتدا بر قول
ایشان اقتدا متوضی به تیمم روا آید و بنا نیز روا بود و متیمم در نماز جنازه یا در نماز عید امامت کند و
متوضیان را بر قول بوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله روا بود و بر قول محمد رحمه الله روا نبود و مسلمانا ...

جنابت رسیده و هوا سرد است وی سیم گرمابه ندارد و هیزم ندارد تا آب گرم کند و اگر بآب سرد
غسل می آرد خطر هلاکت تن میدارد بر قول ابوحنیفه رضه بتیمم نماز گذارد روا بود و بر قول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله روا نبود و خواجه ابو الحسن رستیغنی گفته است که اگر در دیاری است که تحت سیم گرمابه نمی
ستانند و انگاه می مانند تا فرود روند جواب بر قول ابو حنیفه گویم بتیمم نماز روا بود و اگر در دیاریست که
نخست سیم نستانند جواب بر قول ابو یوسف و محمد گویم که روا نبود اگر وی بگرمابه فرود رود برآید
ویرا از برای سیم گرمابه باز بدارد و نفقه آن روز بر گرمابه بان واجب آید و اگر مسلمانی را در حصار تنها
باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد و لیکن جایی پاک است و خاک پاک است و تیمم کند و نماز
گذارد و اگر هم در آنجا وفات یابد اتفاق بر وی چیزی نبود و اگر خلاصی یابد قیاس این است که آن نماز
که بتیمم در آنجا گذارده است قضا نکند استحسان است که قضا کند اما اگر آب میدهندش و طهارت سازد
و لیکن بندی دارد که ایستاده نتواند گذاردن نشسته بگذارد و اگر در آنجا وفات یابد بر وی چیزی
نبود باتفاق و اگر خلاصی یابد اتفاق آن نماز را قضا کند و اگر جایی باز داشته اندش که جای پاک نیست
و خاک پاک نیست و آب نمیدهندش و وقت نماز اندر آید بر قول ابو یوسف رح تشبه کند بر قول ابو حنیفه
توقف کند و بروایت خواجه ابو حفص بخاری رحمه الله محمد حسن با ابو حنیفه است که توقف کند بروایت
ابو سلیمان جرجانی رحمه الله محمد حسن با ابو یوسف است رح که تشبه کند و بیماری است که ویرا آب ریا
ندارد و لیکن قوة طهارت ساختن نمیدارد ویرا بتیمم نماز روا نبود باید که کسی را مزد دور گیرد
تا ویرا طهارت دهد اگر چیزی بدارد مسئله یکی بنده دارد اگر بیمار زن است و بنده غلام باید که غلام
را بفروشد و کنیزک بخرد تا مال وی برقرار بود و دین وی در حصار بود و اگر این کنیزک چون ویرا
طهارة دهد همین چهار اندام دهد و استنجا نکند از اکه زن را از زن فرود سوی ناف بر سوی زانو
نشاید دیدن مرد را فرود سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید بسودن
چنانکه مادر از دختر و دختر از مادر بی بی را از کنیزک و کنیزک را از بی بی و اگر بیمار مرد است طهارة
دهنده وی غلام ویرا همین چهار اندام دهد و استنجا نکند همچنانکه زن را از زن سوی ناف بر سوی
زانو نشاید دیدن مرد را هم نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر همچنانکه نشاید دیدن
نشاید بسودن اگر بیمار زن است و طهارة دهنده وی مرد یعنی شوی ویرا از فرق سر تا بقدم شاید دید و
دید و شاید که ویرا استنجا کند و اگر بیمار مرد است طهارة دهنده وی زن وی یا کنیزک وی از فرق سر تا
بقدم شاید ویرا دیدن و بسودن و استنجا دهندش و اگر بنده نیز ندارد کسی که واشت وی بر وی

بود طهارة ودون نیز بروی بود اگر همچنان کسی نیز نیارد ولیکن متبرعی دارد در قول ابو حنیفه رحمه الله وی را
با یافت آب متبرع تیمم روا بود و در قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر بیماری دارد خورده است
وی را آب زیان میدارد و دارو عمل نمیکند وی را به تیمم نماز روا بود و اگر بیمار را آب زیان نمیدارد و لیکن حرکت
طهارة ساختن بیماری او را زیاده میکند وی را به تیمم نماز روا بود و در جمله طهارة تیمم ضرورة است اگر آب گرم
زیان دارد و آب سرد عمل کند اگر آب سرد زیان دارد و آب گرم عمل کند و اگر نفس آب زیان دارد به تیمم نماز روا
بود بر قول علماء ما رحمهم الله بر حیه بیماری وی را زیاده کند به تیمم نماز روا بود بر قول شافعی بیم خطر
جان باید که یا خطر تن تا به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را جنابت رسید وی را آب زیان میدارد تیمم کند و
نماز گذارد و اگر حدث رسیدش طهارة سازد و نماز گذارد که آب اندام درست را زیان ندارد اما کار وی
را زیان دارد و اما ظاهر روایة آنست که از طبیب پرسد اگر طبیب حاذق مسلمانی گوید که آب ترا زیان میدارد
اکنون به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را تیمم دهند و نیت بر بیمار بود و بعضی از مشایخ گفته اند تیمم دهنده را
که سفر سته زندگی مردی را دو مرد دستها را چون از بیماری صحت یا جنابت یابد لیکن نمازها که گذارده
روا بود و مسئله اگر مسلمانی را اندام جراحت است آب زیان میدارد وی را به تیمم نماز روا بود دلیل بر قوی
صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را بغزوی فرستاده بود در میان ایشان یک
بیماری آبله کرده بود وی را جنابت رسید از امیر لشکر سوال کرد گفتش که غسل بر وی غسل آورد و هلاک شد
چون خبر برسول علیه السلام رسید گفت بکشتید شما را خدای عز و جل همچنانکه آن مومن را کشتید
چرا نفرمودید که تیمم کردی و اگر ندانستید چرا سوال نکردید پس معلوم آمد که درد جهل را شفا سوال است
آن فرجه را که نیکو بود آب رسانیدن شرط است باقی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی
شرط است بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و در قول علماء ما رحمهم الله
اعتبار غالب و مغلوب راست اگر غالب جراحت است چون تیمم کرد از برای جراحت آنچه نیکو بود شستن وی
ساقط شود و اگر غالب نیکو بود آنرا شوید آنچه مجروح بود ساقط شود و اگر هر دو برابر است بر قول شافعی
رحمه الله آنچه نیکو بود بشوید و تیمم کند از برای باقی جراحت نزد علماء ما رحمهم الله دو روایة است
یک روایة آنست که خاک به آب جمع نیاید درست تر از آن آنست که چنان کند که امام شافعی میگوید تا به یقین
از عهده بیرون آید این جایی بود که وی را جنابت رسیده بود اما اگر محدث بود طهارة سازد و اگر طهارة
آب زیان میدارد تیمم کند و اگر تیمم زیان میدارد ابو الحسن کرخی رحمه الله گفته است که طهارة از وی ساقط
شود همچنان نماز گذارد در ظاهر روایة آنست که تاخیر کند هرگاه که صحت یابد آن نماز را قضا کند و اگر یکی را

اندام مجروح ست سه نیکو شافعی رحمه الله گفته است که آن سه نیکو را شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت
و بر قول علماء ما رحمهم الله چون آن سه نیکو را شوید شستن باقی ساقط شود و اگر سه اندام مجروح است
و یکی نیکو شافعی رحمه الله گفته است که آن نیکو را شوید و تیمم کند از برای سه مجروح بر قول علماء ما چون تیمم
کرد از برای آن سه مجروح شستن آن نیکو ساقط شود و اگر دو مجروح و دو نیکو بر قول شافعی رح آن دو نیکو را
شوید و تیمم کند از برای آن دو مجروح از علماء ما رحمهم الله دو روایت است یک روایت آنست که خاک با آب جمع نباید
اصح این است که چنان کند که شافعی رحمه الله گفته است تا یقین از عهده بیرون آید این جای بود که یابنده آب بود
و اگر نایابنده آب بود و جراحت بیشتر پای بود تیمم کند که تیمم را در سر و پای محلی نیست اگر رو مجروح است دستها را تیمم
کند و اگر دستها مجروح است روی را تیمم کند و اگر رو و دو مجروح است کرخی رح گفته است که طهارت از وی ساقط شود
همچنان نماز گذارد اما ظاهر روایه آنست که توقف کند بر وقت که صحت یابد آن نمازها را قضا کند اما در حق تیمم سه اندام
پیش محل تیمم نیست و دست و یکی رو اگر دو دست نیکوست و رو دردمند آن دو نیکو را تیمم کند و یکی عضو بود و اگر
دو دردمند است و یکی نیکو نیکو را تیمم کند و یا هر سه دردمند است تیمم نکند و تشبه نمازگذارندگان کند بانی کرخی
رحمه الله میگوید تشبه کند اما ظاهر روایه آنست که تشبه نکند و تاخیر کند تا چون بآب رسد مسح سر کند و پایها
را در آب درآرد و نماز کند مسلمانی را یکی پای مجروح است و آب زیان میدارد شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است همچنانکه شستن از یکی پای از وی ساقط شود شستن آن سه عضو دیگر ساقط شود و به تیمم نماز
گذاردن روا بود و اگر مسلمانی ضربتی زد و تیمم کرد دیگر بهمان جای ضربت میزند تا تیمم کند ظاهر روایة آنست که
روا بود اما در صدر صلوة امر شافعی رحمه الله روایة است که روا نبود و اگر ضربتی زد تا تیمم کند پیش استعمال کردی
وی را حدث رسید آن ضربت باطل شود یا نی قاضی امام ابوشجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل شود زیرا که رسول
علیه السلام ضربت را از تیمم فرموده است چنانکه مومنی طهارت بسیار در بعضی اعضا را شسته است وی را حدث رسید
آن شستها باطل شد این ایمان حکم دارد اما سید ابوشجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل نشود چنان بود که دستها
شسته است و آب نوگرفت پیش از آنکه آب را استعمال کردی وی را حدث رسید دست محدث شود اما آب پاک
بود تا اگر بآن آب دستها شوید روا بود و اگر مومنی را در صحرا باز داشته اند و آب نمیدهندش لیکن جای
پاک هست و خاک پاک هست تیمم کرده نماز گذارد و اگر در بیابانی گذشته شود در وی چیزی نبود و اگر خلاص
یابد قیاس آنست که نمازها را باز قضا کند این قول ابوحنیفه رض است و استحسان آنست که قضا نکند این
قول ابویوسف و محمد است اما ابوحنیفه رضی الله عنه از آن قول رجوع کرده است و گفته که باز داشته محبوس
نایابنده آب است پس نماز گذارد روا بود و خوف باید متحقق تا به تیمم نماز روا بود چنانکه آب نزدیک

است ولیکن اگر انجا میرود که آبست یا زر کالست کالای ویرا دزد میبرد یا باده یابست کاو را دزد میبرد یا
شبانست گوسپند ویرا دزد میبرد یا بر آب نخجیر است که اگر وی انجا میرود ویرا زخمی زند اکنون ویرا
تیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح آب طلب کردن شرط است بیمین ویسار بالا و پستی و نشیب نگاه
کند اگر آب نبود انگاه تیمم کند نماز گذارد و بر قول علما ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که سبزی بیند
یا درختی بیند غالب گمانش آن بود که انجا آبست باید که برود اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود
تیمم کند نماز گذارد و اگر با یارش آبست ولیکن بوی نمیدهد ویرا تیمم نماز روا بود و اگر آب فروشند
ولیکن ویرا سیم نیست تا بخرد ویرا تیمم نماز روا بود اگر سیم دارد و نخرد خواجه حسن بصری رح گفته
است که اگر همه دنیا ملک من شود و آن همه را خواهد از من مرا چندانی آب دهد که طهارت را بس آید من بدهم
و آب بستانم و طهارت سازم اما ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که مال مؤمن را حرمت است چنانکه خون
ویرا قال النبی علیه السلام مثل مال المؤمن کمثل دمه انچه بیکدرم ارزد به یک ونیم فروشند بباید که بخرد و
طهارة سازد و نماز گذارد اما اگر چیزی بیکدرم ارزد بدو درم بخواهند نشاید خریدن تیمم کند و نماز
گذارده روا بود و در سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفروشند آب خریدن بر مرد
بود یا بر زن تا زن غسل آرد شداد حاکم و نصیر یحیی رحمه الله گفته است که بر زن بود ویرا العبادت
حاجت است فقیه ابو اللیث رح گفته است که آب خریدن بر مرد بود چنانکه بفقها و دیگر امام خواجه ابو الحسن
رستیغنی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عادت ده است بر زن بود و یا در نفاس صاحب عادت
چهل است آب خریدن بر زن بود ویرا بر عبادت حاجت است و اگر در حیض صاحب عادت کم از ده است یا در نفاس
صاحب عادت کم از چهل آب خریدن بر مرد بود که بدخول ویرا حاجت است در صحرا مسافت چندی باید که
ویرا تیمم روا بود بر قول محمد رح اگر مقیمانند دو میل اگر مسافرانند یک میل حسن زیاد رح گفته است
که آب در پیش است وی انجا میرود دو میل و اگر آب بر یمین است یا بر یسار است یا بر قفا یک میل اما
ظاهر روایت اینست که هر کجا که بود یک میل بسنده بود و سه میل یک فرسنگ بود فرسنگ دوازده هزار
قدم بود از وی تا آب چهار هزار قدم بود تیمم کند نماز گذارد روا بود اگر اول وقت نا یابنده است
تیمم کند نماز گذارد و اخر وقت یابنده آب شد بر قول مالک رح طهارة کند وان نماز را باز گذارد
بر قول علما ما رحمهم الله باز نگذارد که بفتوی عمل کرده است اما تیممش باطل شود و اگر یکمیل آبست
ولیکن اگر انجا میرود وقت فوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول زفر رحمه الله ویرا تیمم نماز روا
بود که وی اصل وقت آخر اعتبار داد و بر قول علما ثلثه رحمهم الله روا نبود بعضی فقها اند که اینجا تیمم کند نماز گذارد و [illegible]

رسد طهارت سازد وآن نماز باز گذارد تا بهر دو قول عمل کرده باشد مقیم اعادت میکند متوضیا
بر قول ابوحنیفه وابو یوسف رح روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اما اگر متوضی در سقای عام
آب دید بر قول ابوحنیفه وابو یوسف رحمهما الله نمازش تباه شود بر قول زفر رحمه الله نمازش تباه
نشود ومحمد میگوید که وی در نماز نیست اگر در سفر است ومحدث بر جامه اش نجاست یافت زیاده
از درمی آب چندانی که ازین دو یکی بس آید طهارت را شستن نجاست را آن آب را بنجاست صرف
کند یا بطهارت جواب حماد اوستاد ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که آن آب را بطهارة صرف کند که مسافر
را نماز بجامه نجاست روا بود ابوحنیفه آنجا حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار دستوری هست تا این
مسئله را جواب دیگر گویم حماد رحمه الله گفته که بگو ابوحنیفه گفت آن آب را به نجاست باید که صرف کند
چون آب را نجاست ازایل کرد نایابنده آب شد تیمم کند نماز گذارد تا با دو طهارة نماز گذارده باشد
حماد گفت که نیکو گفتی ای فرزند وچنین گفته اند که نخستین مسئله که استاد را خلاف کرد این مسئله بود مسئله
اگر در سفر است ومتیمم بر جامه اش نجاست زیاده از درمی هست آب یافت چندانی که ازین دو یکی را بس آید
آب را بنجاست صرف کند تیمم وی باطل شود ولی از ابوحنیفه رضی الله عنه دو روایتست یکی روایت اینست باطل
دیگر روایت اینست که باطل نشود جماعتی از عقیمان بر سر چاهی رسید دلو ورسن نیافت دیگر آنست اگر ایشان
می مانند تا ایشان آب بر کنند آنگاه دلو ورسن از ایشان خواهند آب بر کشند وطهارت سازند وقت نماز
اندر می یابند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را تیمم نماز روا بود بر قول ابوحنیفه رح و بر قول ابو
یوسف ومحمد رحمهما الله روا نبود اما اگر ایشان گویند که شما صبر کنید تا ما آب بر کشیم دلو ورسن دهیم تا شما نیز
آب بر کشید اکنون باتفاق ایشان را تیمم نماز روا نبود اگر جماعتی عریان مانند وجماعتی با جامه نماز میگذارند اگر ایشان
مانند تا ایشان نماز گذارند از ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را همچنان عریان
نماز روا بود بقول ابوحنیفه رض بقول ابو یوسف ومحمد رحمهما الله روا نبود اگر ایشان میگویند که شما صبر کنید
تا ما نماز گذاریم دهیم شما را جامه وبدهیم اکنون باتفاق ایشان عریان نماز روا نبود اگر مسلمانی بطهارة تمامت
موزه پوشید ومسافر شد سه شبانروز تا یابنده آب بود تیمم میکرد ونماز میگذارد وبعد ازان آب یافت
چندانی که طهارة را بس بود و بر آن موزه مسح روا نبود از برای آنکه مدة مسح مسافر سه شبانروز است و
آنمقدار گذشته است واگر مدة مسح باقی بود طهارت ساخت و برین موزه مسح کشید ونماز شروع کرد در
میان نماز مدة مسحش بسر آمد تا یابنده آبست آن نمازش تباه شود و تیمم کند نماز از سر گیرد اما اگر تیمم در
نماز آمده است در میان نماز مدة مسحش بسر آمد ونایابنده است نمازش تباه نشود و بر گذارد ونماز را تمام

کند که تیمم را در سر دو پای عمل نیست این مسئله در تخییر اسماعیل زاهد حسین ع ندوستی است رحمة الله مسئله اگر مسلمانی
تیمم کرد نماز گزارد و یاد آمدش که در بار وی آب است این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب را در
بار وی دیگر کسی نهاده است وی را اکنون معلوم شد باجماع نماز گزارده روا بود و اگر آب خود نهاده
است ولیکن بشک است که آب مانده است یا نی باجماع از آن باز گزارد که نهادن به یقین و ماندن
آب بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود نهاده است ولیکن فراموش کرده است بقول
ابو یوسف رحمة الله طهارة سازد و آن نماز باز گزارد که نفیس ترین چیزی در سفر آب است تا در بود که وی را کسی
فراموش کند بر تا در حکم نیست چنانکه آب در پیش ستور آویخته وی در قفاء ستور میرود این نماز را باتفاق باز
باید گزارد این نیز همان بود که اما بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گزارده روا بود که نسیان
در آدمی مرکب است قال النبی علیه السلام النسیان مرکب مع الانسان و خطا و نسیان از خدای تعالی
عفو کرده شده است قوله تعالی ان نسینا او اخطانا بدین معنی گوییم که نماز گزارده روا بود چنانکه آب آویخته
در پیش ستور بود و وی بر ستور نشسته نمی بیند چون جائی فراموش است جایز بود اینجا نیز جایز بود و بدین
مسئله دلیل میکند که ابو یوسف رح آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گزارد و یاد آمدش که وی را در بار
جامه است این نماز باتفاق باز گزارد و در جامع الصغیر منهاج الشریعه آورده است که اصح روایت
که همان خلاف که در آب است در عریان همان است و اگر بر مومنی کفارت یمین است و وی را بنده بود
فراموش کرد بروزه کفارت کرد یاد آمدش که وی را بنده باتفاق بنده باید آزاد کردن که آن
روزه تطوع شود و اگر متیمم بر ستور نشسته بخواب رفت ستور از آب گذشت آنگاه وی را خبر دادند که از
آب گذشتی بقول امام ابو یوسف رح تیمم باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تیمم باطل شود
اقوال خفته را اعتبار نیست تا اگر در خواب زن را طلاق دهد یا بنده آزاد کند یا کلمه کفر گوید زن طلاق
نشود و بنده آزاد نشود و گوینده کفر کافر نشود و اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قرآن میخواند نماز وی
بآن قرآن خواندن روا نبود و افعال خفته را اعتبار است تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیزی را شکست
تاوان وار شود و اگر برگشت و در زیر پهلوی وی بچه هلاک شد دیت بر وی واجب آید مردی زن خود را
بخانه در آمد در آن خانه یکی خفته بود و بیرون آمدند و این مرد زن را طلاق داد بر زن عدت واجب
نشود و بر مرد نیمه کابین واجب شود از بهر آنکه بوجود خفته خلوت صحیح نبود و اگر مردی صید را زد و آن صید
در پهلوی خفته افتاد آن صید حلال نبود پس دانستم که افعال خفته را اعتبار است اگر کافری تیمم
کرد از برای آوردن اسلام و اسلام آورد و بقول ابو یوسف رحمة الله بدان تیمم نماز گزارد روا بود

وبقول ابو حنیفه و محمد رحمه روا نبود مسئله اگر مومنی تیمم کرد و ردت آورد والعیاذ بالله باز اسلام آورد
واین تیمم وی بقول زفر رحمه باطل شود وبقول علماء ثلثه رحمه باطل نه شود وجه قول زفر رحمه آنست که ایمان
طهارة اصل است و تیمم فرع چون به آوردن ردت طهارة اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود که
باطل شود وی علتست و اعمال وی حبط میشود وعلماء ثلثه رحمهم الله گفته اند به آوردن ردت عین عمل باطل
نشود و ثواب عمل باطل شود و عمل بود بی ثواب دلیل بر آنکه یکی جماعتی را امامت میکرد و نماز میگذارد امام را
ردت آورد والعیاذ بالله وقت باقیست باز اسلام آورد وی آن نماز را باز گذارد ولیکن قوم باز نگذارند
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی گذاردن واگر طهارة بودی که ردت آوردی باز اسلام
آوردی باجماع طهارة باطل نه شدی واین نیز همان بود مسئله اگر متیمم نماز میگذارد و کافری گفته است
واز آب یعنی آب بگیر باید که این نماز را تمام کند وانگاه آب خواهد اگر آب دهندش طهارة سازد
واین نماز باز گذارد واگر نه دهندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت دار آب نمازش تباه شود و آب
خواهد واگر دهندش طهارة سازد و نماز گذارد واگر ندهندش باز تیمم کنید نماز گذارد که در آب گفتن مومن
همچون یافت آبست و ندادنش همچون ریخت آب هرگاه متیمم آب یابد تیممش باطل شود و هرگاه آب نیابد دیگر تیمم
کند و نماز گذارد واگر متیمم میان نماز سراب دید وانجا رفت معلوم شد که سرابست نمازش تباه شود و
تیمم باقی بود که روی برگردانیدن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است بی بناء همچنین نماز میگذارد
در وگردانید به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده است یاد دادش آمد که آورده است باز روی گردانیده به پنداشت
آنکه مدت مسحش بسر آمده معلوم شد که بسر نیامده است یا زن نماز میگذارد و روی گردانید به پنداشت آنکه
وی را حیض آمده معلوم شد که نیامده است یا بر جامه زیاده از درمی لون دید و چنین دانست که نجاست
است معلوم شد که نیست یا روی بگردانید به پنداشت آنکه فاتحه بر من است یاد آمدش که نیست درین همه
صورتها نماز روا نبود که روی برگردانیدن بقصد بر انداختن نمازست بی بقصد بنا واگر متیمم در میان نماز
سراب دید و نماز تمام گذارد وانجا رفت سراب بود و نماز گذارده روا بود و تیمم باقی بود واگر دو آب جام
یکی پاک و یکی پلید و لیکن نمیدانند که پاک کدام است و پلید کدام وی را باین هر دو جام طهارت روا نبود و بایافت
این هر دو آب جام تیمم روا بود و در هر دو آب جام تحری جایز نبود و بعضی مشایخ گفته اند به هر دو آب جام
طهارة کند و مسح آرد اما اصح آنست که هر دو آب جام را او ریکدیگر آمیزد اما این وجه ماخوذ نیست که احتمال آن
دارد که نخست باب پاک طهارة سازد و بار دوم باب پلید پس اعضایش پلید شود و عبد الله مبارک ... و
شافعی رحمهما الله گفته اند که بهر آب جام طهارة بسازند و نماز میگذارند روا بود و قاضی خان در فتاوی خود

آورده است که هر دو آب جام را در یکدیگر آمیزد و یقین شود که هر دو آب پلید شد وی تیمم کند نماز گذارد
روا بود اما اگر سه آب جام بود یکی پلید و دو پاک اکنون تحری جایز بود تحری کند و یکی آب جام را حکم کند
به پلیدی از آن دو آب جام دیگر طهارت سازد روا بود مسئله اگر حاجی آب متبرکی می آرد و بایافت آن آب
تیمم روا نبود بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب به دیگری فروشد وی تیمم کند نماز
گذارد و آن کس باز آن بیع را بوی اقالت کند وی نیز تیمم کند و نماز گذارد روا بود بعضی گفته اند که آن را
یکرد کند بر دیگری برد و را بر آن آب دستی نماند و هر دو تیمم میکنند و نماز میگذارند اما اصح اینست که آن
آب را بشکر یا بزعفران مقید کند تا آن آب از طهارت زایل شود و تیمم کند نماز بگذارد روا بود اگر آب بسیار
است ولیکن خوردن را باید تیمم کند نماز گذارد روا بود اما خواجه ابوالحسن رستغفنی رحمه الله گفته است که جوی
کند در آخر جویچه مغاکی کند سر مشک را در آن جویچه روان کند و در آن آب روان طهارت سازد و آن
آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجه امام نجم الدین در مقام حسن رحمه گفته است که آبها را خاک بخود گیرد
و آب وی ضایع شود و اگر نطعی بود انرا باید که جویچه روان کند و از آن آب روان طهارت سازد و آن
آبها که آن طشت جمع آید بر گیرد و بخورد که آن آب پاک کننده است مسئله متیمم آب یافت و طهارت ساخت
لمعه خشک ماند و آب نماند تیممش باطل شود یا نی اگر آب را بسنت خرج کرده است چنانکه آب در دهان و بینی کرده
است و هر عضو را سه بار شسته است تیممش باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر این آب را بفریضه خرج کرده است
چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را یکبار شسته است و تیمم باطل نشود که آب چندانی نبوده است که
طهارت را بس بود و بیافتن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد ولیکن خوردن ستوران می باید
با وجود آن آب تیمم کند روا بود اما خواجه از محمد رحمه الله روایت آمده است که بآن آب طهارت سازد در
جائی و آن آب مستعمل را بگیرد و ستور را از آب مستعمل شاید دادن و اگر وی محتاج بود وی را نیز شاید خورد
مسئله از متیممان آب مباح یافتند چندانی که یک کسی را طهارت بس آید و اگر همه تیمم را از حدث کرده اند
تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر همه تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باقی بود و اگر بعضی از حدث کرده اند
و بعضی از جنابت تیمم آنها که از حدث کرده اند باطل شود و تیمم آنهائی که از جنابت تیمم کرده اند باقی بود و
این جایی بود که بیرون نماز باشند و اگر در نماز باشند که آب یافتند چندانی که یک کس را طهارت بس آید
و اگر همه تیمم از حدث کرده اند نماز همه تباه شود و تیمم همه باطل شود اگر همه تیمم از جنابت کرده اند نماز همه روا بود
تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدث و بعضی از جنابت کرده اند امام تیمم از حدث کرده است نماز همه تباه شود
و تیمم که از جنابت کرده است باقی بود نماز امام و آنهائی که از حدث کرده اند روا نبود و تیمم ایشان باقی بود و نماز

انهایی که از حدث کرده اند باطل شود و اگر این را همه بیک کس هند تا وی طهارت سازد و دیگران
تیمم کنند و نماز کنند ارند روا بود و اگر جماعتی از متیممان کسی آب بخشید بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخشش درست
نیاید و بر مشایخ که تجزیه نه پذیرد بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخشش درست نیاید و بقول ابویوسف
و محمد رحمهما الله درست آید و اگر این آب چندانی بود که همه را طهارت بس آید و تیمم همه باطل شود و اگر طهارت
بس نیاید تیمم همه باقی بود و اگر ایشان همه آب را قبول کردند بیک کس بخشند بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله
اشکال نباید که تیمم آن کی باطل شود از ابوحنیفه رح دو روایت به یک روایت باطل شود قیاس بیع فاسد
افتاد قبض و تسلیم افتاد ملک ثابت شود تا اگر بدیگری نفروشد درست آید اما ابوالعباس ناطفی که در قبه سمرقند
با محمد حسن رح آسوده است از ابوحنیفه رحمه روایت کرده که تیمم آنکس باطل نشود که این بخشش بقول ابوحنیفه
رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تیمم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پرسیدن شرط نیست یا نی
بقول عمر بن عاص رضی الله عنه شرط است و بقول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شرط نیست بنا بران بود که
وقتی در صحرا آب یافتند عمر عاص رضی الله عنه گفت یا صاحب الحوض اخبرنا و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا
صاحب الحوض لا تخبرنا بنا بران بود که آن آب بچشم عمر عاص رضی الله عنه اندک مینمود و بی تحیران مینمود و آن آب
بچشم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بسیار مینمود و بی تحیران نمیدید پس و دران آب طهارت ساختند معلوم نشد
که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگرچه زن بود یا بنده باشد قول وی
مصدق بود اگر صاحب غرض بود یا مفسد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشیده حال بود
حسن بن زیاد از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت میکند که قول وی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد
خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است که حکم مصلحان دارد قول وی مصدق بود و اگر این جماعت
دو فریق شدند بعضی گفته اند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفته اند که این آب پلید است
تیمم کردند اقتدا ایشان به یکدیگر روا نبود باید که متیمم مر متیممان را امامت کند و متوضی مر متوضیان را
امامت کند اگر کسی با آب مطلق طهارت ساخته است امامت کند هر دو گروه بوی اقتدا کنند روا بود و اگر
امام را حدث رسید و برا در بار البته بی نمازی میرود دانسته باید که ازین دو گروه کسی را خلیفه کنند نماز
همه تباه شود باید که متوضی مر متوضیان را پیش برد و متیمم مر متیممان را پیش برد و اشکال آنست که نماز کی
است و امام دو چگونه بود و امام حکما درست و لیکن حقیقة کی بیش نیست بر آن قیاس که آب پاک بود
و مر متیممان را نماز روا نبود و بران قیاس که آن آب پلید بود متوضیان را نماز روا نبود حقیقة امام کی
بیش نیست چون امام از میان بازگردد که هر دو گروه امامت نکنند و نشنید چندانکه ایشان نماز تمام کنند وی آخر

و باقی نماز را احتیاطاً تمام کند اگر این دو طایفه یکی شش نماز گذارده اند انگاه آب مطلق دیدند طهارة ساختند
اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید اما اگر شش نماز گذارده اند وانگاه آب مطلق دیدند طهارة
ساختند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت آنکسانی کنند که متیمم بوده
باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان روا آمده ولیکن چون شش
نماز ایشان روا آمد ترتیب ایشان ساقط شود اگر بدان قیاس آن آب پلید شده باشد یعنی جامها
متوضیان از آن آب پلید شده باشد بدین معنی باید که امامت آنها کنند که متیمم بوده باشند اگر
متیمم درمیان نماز آب مشکوک یافت باید که بر گذرد و نماز تمام کند که شک هست در پاک گشتگی وی و در
شریعت بشک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از آن آب طهارة سازد و آن نماز را باز گزارد بقول
علماء ما رحمهم الله بقول شافعی رحمه الله باز نگزارد اگر هم از ابتدا آب مشکوک هست بقول شافعی و
مالک رحمهما الله بدان آب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله از آن آب طهارة سازد و
تیمم بادی یار کند و بقول زفر رحمه الله بر دو باید که در یک طهارة جمع آید و ترتیب شرط دارد و بقول علماء
ما رحمهم الله بر دو باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جایی پدید آید که با آب
مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد و بر او حدث رسید و تیمم کرد همین نماز را باز گذارد و بقول زفر رحمه
الله روا نبود و بقول علماء ثلثه روا بود اما اگر نخست تیمم کرد و باز با آب مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد
و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود و بقول زفر رحمه الله روا نبود اما اگر با آب مشکوک طهارة ساخت و تیمم باز
کرد و باری اکنون باتفاق بدین طهارة روا بود اگر با آب مشکوک طهارة ساخت و تیمم باری باز کرد
و نماز گذارد و بعد از آن باز با آب مطلق رسید طهارة باز نساخت باز تا یابنده آب مطلق شد با آنها
آب مشکوک هست یا یکی با آب مشکوک عمل نکند زیرا که بآن قیاس که آب مشکوک پاک کننده بود بیافتن
آب مطلق طهارة تباه نشود و اگر بدان قیاس که پاک کننده نبود پس تیمم وی باطل شده باشد پس
تیمم کند و نماز گذارد روا بود مسئله اگر آب مشکوک و نبیذ تمر و خاک یافت بکدام عمل کند و بقول
مالک و شافعی رحمهما الله با آب مشکوک و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه به نبیذ تمر و بقول ابو یوسف به
مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله بر سه عمل کند و متیمم درمیان نماز نبیذ تمر یافت بقول ابو حنیفه
نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر گذرد و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه الله بدان نبیذ تمر
طهارة سازد و آن نماز را باز گذارد مسئله موحتی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز
روزها درست شد و روز عید مقیم شد معلوم شد که از روز نخستین ماه رمضان جنابت رسیده بود روزه ها پیش همه

روا بود و نماز با روا و اگر همه را انا یابنده آب بوده ست و تیمم کرده ست و نماز گذارده روا بود و اگر
همه را یابنده آب بوده ست چندانی که غسل را بس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز با باز گذارد
و اگر بعضی را یابنده آب بوده ست و بطهارت نماز گذارده ست و بعضی را انا یابنده آب بوده ست و
تیمم نماز گذارده ست آنچه را انا یابنده آب بوده تیمم نماز گذارده ست روا بود و آنچه را یابنده آب بوده ست
و آب چندانکه غسل را بس بودی وی بطهارة آن نماز را تمام کرده ست آن نماز نا روا بود و باز قضا کند
اگر یابنده آب بود و تیمم کرد و نماز گذارد و باز حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را بس آید و طهارة
ساخت نماز گذارد و آن نماز پیشتر روا بود و هر نماز که نا روا بوده ست باز قضا کند از عهده بیرون آید و
اگر در سفر است و یرا جنابت رسیده ست اندک اندک آب یافت میباید لمعه لمعه را تر میکنید چون آخرین
لمعه را تر کند و بقول علماء ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون آید بقول مالک شافعی رحمهما الله از عهده بیرون
نیاید **مسئله** اگر جنب است با وی چندان آبست که طهارة را بس آید بقول شافعی رحمه الله بدان آب
طهارة سازد و تیمم کند از برای باقی جنابت بقول مالک و علماء ما رحمهم الله آب خرج کردن فائده نبود
و تیمم کند نماز گذارد چون حدث رسیدش بان آب طهارة سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا بطهارة حاجت
به نماز اندر آمده باشد بآب بنا کردن روا نبود الا درین مسئله که تیمم وی از جنابت است و جنابت اندام
شستن وی از بهر حدث پس طهارة تیممش قویتر آید و طهارة حدث ضعیف بود و اگر این آب چندانی
بود در خود وی بالد اعضاء وی همچون روغن چرب میشود بقول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون
آید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید **مسئله** اگر متوضی جماعتی متیممان را امامت
میکند امام را حدث رسیدش یکی از متیممان را خلیفه کرد بقول محمد نماز همه تباه شود و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله روا بود **مسئله** اگر متوضی نماز میگذارد و ویرا حدث رسید بنا رفت آب
نیافت تیمم کرد و هم آنجا آب یافت طهارة ساخت و بر نماز بنا کند روا بود اما اگر تیمم کرد و باز گشت
و در راه آب یافت قیاس این ست که نماز تباه شود و این قول محمد ست استحسان آنست که طهارة
سازد و بنا کند روا بود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف ست اما اگر بجائی نماز آمد و آنگاه آب یافت
باتفاق نماز تباه شود **مسئله** اگر متیمم را در میان نماز حدث رسید میتواند که هم آنجا بدان بنا کند اگر
بیرون گردد نماز تباه شود **مسئله** اگر جنب است و با وی آب چندانکه غسل را بس آید طهارة ساخت
باقی تنش بریخت تیمم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد و درین نماز قهقهه بخندید آب یافت
چندانکه غسل را بس آید و بقول ابو یوسف رحمه الله شستها را باز نشوید بقول ابو حنیفه و محمد باز شوید

بنابران اصل بست و این نماز را بطهارة آب میگذارد و یا بطهارت خاک بقول ابو یوسف بطهارة خاک و
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله بهر دو طهارة شروع کرده است چون قهقهه خندید تیممش باطل و هم خستا
مسئله یکی دیگری را تعلیم تیم میدهد اگر هر دو را نیت نمازی نیست هر دو را ازان تیم نماز روا نبود و اگر
هر یکی را نیت نمازی هست هر دو را بدان نماز رواست اگر یکی را نیت نمازی بود نمازش روا بود و
انکه نیت نماز نبود نمازش روا نبود اگر یکی را تیم جنابت رسید غسل آورد لمعه خشک ماند پس ازان تیم
کرد از برای جنابت باقی وی را حدث رسید و تیم کرد و نماز گذارد آب یافت اگر این آب چندانی بود
که هر دو را بس آید هم لمعه را و هم طهارة را تیمم در حق هر دو باطل شود و اگر چندانی که هر دو را بس
نمی آید نی لمعه و نی طهارة را تیمم در حق هر دو باقی بود لیکن آن آب را بلمعه صرف کند تا جنابت سکتر شود
اگر آب چندانی بود که ازین دو یکی را بس آید لمعه را یا طهارت را آب را بلمعه صرف کند و تیمم در حق طهارة
باطل شود یا نی بروایة زیادات باطل شود و این قول محمد است رحمه بروایة مبسوط باطل نشود و این
قول ابو یوسف رحمه بدان روایت که تیمم باطل شود آب در حق لمعه مستحق صرف ندارد و بدان
روایت که باطل نشود آب را در حق لمعه مستحق صرف دانند مسئله اگر جنبی است و یکی مرده و زنی از حیض
پاک شده و ایشان را چندانی آب است که یکی را بس است آب را که خرج کند اگر میت را در ان حق بود و اتفاق
بر میت صرف کند و اگر میت را در آن آب حقی نیست بعضی گفته اند بمیت صرف کند زیرا غسل پاکی بعالم
آخرة فرستند که وی را غسل آخرین است اما خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که غسل میت را آب
است و غسل جنب فریضه بدان آب باید که مرد جنب غسل آرد میت را تیمم دهند و زن تیم کند و مرد
امامت کند و زن بوی اقتدا کند و بر میت نماز گذارند و بخاک دفن کنند اگر این حق کسی است
از ایشان وی اولیتر بود که غسل آرد مسئله زمین پلید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمه
بدان زمین نه نماز روا بود نه تیمم ابن الکاس نخعی رحمه از علماء ما رحمهم الله روایة میکند که هم نماز روا بود
و هم تیمم اما ظاهر روایة اینست که نماز روا بود و تیمم روا نبود و اشکال آید که نماز رواست چرا تیمم روا نی
از برای آنکه تیمم را صعید طیب باید و ان زمین از نجاست اند که نماز رواست و اگر نجاست اند که
در آب اند که اقتدا اند که را نجس کند بدین معنی تیمم روا نبود مسئله زمین پلید شود چون بشوئی
پاک شود و دلیل بر آنکه در مسجد رسول علیه السلام اعرابی برخاست بول انداخت صحابه وی را منع کردند
رسول علیه السلام فرمود منع مکنید صحابه خاموش کردند چون اعرابی فارغ شد و گفت خدای مرا بیامرز
و محمد رسول علیه السلام گفت ای اعرابی چرا تنگ کردی چیزی که خدای عز و جل بما فراخ کرده است چرا

آن زنش نخواستی و گفت یا رسول الله شما را چیزی نگفتید و ایشان گفتند اشکال آید که امر ست بپاک داشتن
زمین مسجد **قوله تعالی** ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود چرا رسول علیه السلام ویرا
منع نکرد درین تا دیل ست یکی آنکه اگر اعرابی را منع کردی وی شروع کرده بود در بول و طبی علته
افزودی دیگر آنکه اعرابی نو عهد بود نبایستی که بکیش خود باز رفتی دیگر از برای بیان احکام تا اگر زمین
نجس شود دانند که بشستن پاک میشود دلیل که آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب آوردند و آن
زمین را سه بار شستند این جایی بود که زمین بلند بود و اگر زمین مغاک بود باید که سه بار آب بریزند
میمانند تا فرود میخورد باز آب بریزند بار سیوم پاک میشود که در معنی تافتن شود و اگر زمین در ریگ آب خوار ست
شرط پاک ریختن آب سه بار ست و اگر زمین سخت ست با هموار آب در نمیخورد و اندک بسیار پاک شدن
و این زمین دشوار بود اگر به تعجیل می باید زمین را بگردانند روی زیر و زبر کنند و اگر بمانند بمرور
ایام خشک شود پاک شود **وقال** علیه السلام زکوة الارض یبسها اگر تر شود پلیدی باز آید یا نی از
ابو حنیفه رحمه دو روایة بعضی گفته اند که اصح آنست که باز آید بعضی گفته اند اصح آنست که باز نیاید و اگر نخواهد
تا بسیار پاک شود باید که کلندی بزنند و برگردانند و از روی زیر او را زبر گردانند و زبر او را زیر کنند
فصل در بیان پاک داشتن جای فریضه ست هم بآیة و هم بخبر و اجماع امت آیت اینست **قوله تعالی**
ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود این امر در حق خانه کعبه ست اما مسجدهای دیگر درین فصل
در آیند اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا وطهورا اینما ادرکتنی الصلوة تیممت وصلت
و اجماع امت اینست که هیچکس از فرضیت جای پاک منکر نشده ست و نشود و هر که منکر شود کافر گردد
و اگر بجایی پاک نماز میگذارد و گرد بر گرد وی نجاست ست نماز روا بود و با کراهیت اگر بجایی هر دو
قدم کم از درمی نجاست ست بعضی از مشایخ گفته اند که نماز روا بود که قیام بیک قدم معتبر اند قدم دیگر
در معنی زوائد شود و زوائد را اعتباری نیست لیکن آنجایی بود که یک قدم را بر زمین نهند و یک قدم از او قد
چون هر دو قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از درمی شود در یکی کن جمع آید لیکن بر روایة نماز
تباه شود که مستعمل نجاست شود اما اگر قدم بر کم از درمی نجاست بود و یک قدم بر جایی پاک بود نماز روا بود و
اگر زیر قدمش کم از درمی و کم از درمی بجای سجده چون هر دو در یک کن جمع آید زیادت از درمی شود نماز
تباه شود اما اگر پیش از آنکه سر بسجده نهادی قدمهای را بجای پاک نهد و سجده آورد یا سجده بر جای پاک
آورد روا بود و این جایی که نجاست غلیظ بود و اگر نجاست خفیفه بود روا بود و اگر چند جمع کنی زیاده
از درمی شود **مسئله** اگر کسی سجده آورد معلوم شد که جای سجده پلید بود و هست و آن سجده را به جای پاک

قضا کند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود که اشکال آید کر ابو یوسف رحمه الله
سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی است که رکن بر جای پلید آوردن سجده را بر جای پاک قضا میکند
و نتواند کردن از برای آنکه وی سجده را بنهادن سر جا بر تمام میدارد که آنجا صالح باشد آوردن سجده را
اما اینجا صالح نیست آوردن پس سجده پاک جای قضا کند روا بود اما اگر نماز تمام کرد آنگاه معلوم شد
که جای سجده وی پلید بوده است بر قول صاحبیه رحمهما الله نماز وی تباه شود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت
آمده است که نماز روا بود از برای آنکه سجده بنوک بینی متغیر آمد و نوک بینی کم از درمی است نماز تباه نشود اما
این جای بود که بضرورت همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیاده تر از درمی است باتفاق
نماز تباه شود و ابن شجاع از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و گفت که نماز تباه شود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که نماز تباه شود آنجا می بود که نجاست غلیظ بود اما اگر نجاست
خفیفه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله و یکروایت از محمد رحمهم الله روا بود و دیگر یکروایت محمد رحمه الله
که چهار یک آن موضع را اعتبار دارد که بران جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پلید شد که
گوشت وی را خوردن رواست باتفاق نماز روا بود از برای آنکه قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که حیوانی
که گوشت وی میخورند بقول محمد رحمه الله بول وی پاک است و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید است ولیکن
خفیفه کثیر فاحش باید تا روای نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش است چه فرق بود میان آنکه کم
کثیر فاحش بر جامه بود تا بر روی بر آنجای سجده آرد و اگر نجاست زیر دست است نماز روا بود تا
بقول زفر رحمه الله روا نبود و بقول علما ثلثه رحمهم الله روا بود مسئله اگر نجاست در زیر زانو است
روا بود و تا بقول زفر رحمه الله روا نبود و بر قول علما ثلثه رحمهم الله روا بود و یکروایت آنست که روا نبود
لیکن درست آنست که روا نبود و این بنا بر آنست که دست زانو بر زمین نهادن رکن اصلی است تا بقول
زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علما ثلثه دست نهادن رکن اصلی نیست و در زانو دو روایت است
یکروایت اینست که رکن اصلی است و یکروایت لی صحیح اینست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو نهند
یعنی رکوع شود و رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله و اگر مصلی نماز میگذارد و جای سجده پلید
آستین را و یا دامن را بجای سجده می آرد روا بود و تا لی قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید روا
که هیچ چنان مصلی بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اما اگر دستها بر زمین پلید نهد و بر پشت دست
سجده آورد روا نبود باتفاق اگر زمین با گیاه و یا سنگریزه پلید شد چنانکه زمین بخشک شدن یا
گیاه و نیز سنگریزه به تیغ وی پاک شود و تا لی قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید اگر گیاه است که در دست نمی آ

به تیغ زمین پاک شود اگر ورد ست می آید به تیغ پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فرق نیست کیف
ما کان پاک نشود مگر که باران آید یا آب روان بروی بگذرد تا پاک شود اگر در زمین پلید گیاه برآید و بلند
شود گیاه را بروی همان نجاست بخوایاند بروی نماز میگذارد روا بود و اگر پوستکی است یکروی
پاک است و دیگر روی پلید برانروی پاک نماز میگذارد روا بود دیالی در فواید خواجه امام ابو الحسن
رستغفنی روایت است که روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اگر این را دو کنی
دو نشود و آن موینها را جدا کنی نشتر شود پس بران پوست نماز روا نبود در فتاوی
بقالی آورده است که هرچه را دو کنی دو شود اگر یکروی پاک شود و دیگر روی پلید برانروی پاک نماز گذارد
روا بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پخته و مانند آنها و گفته است که روا بود و قیاس
آنکه و هرچه را دو کنی دو شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که پوست را دو کنی دو
نشود آن موینها را از وی جدا کنی دو مشتر شود پس بدان پوست نماز روا نبود اگر جامه است
دو تا یک روی پاکست و دیگر روی پلید آن روی انروی پلید را بر زمین نهد افکند و بدان روی
پاک نماز میگذارد بقول محمد روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله روا نبود اما بعضی گفته اند که این اختلاف
در حق جامه نکنده ناکرده آید اگر جامه نکنده کرده بود باید که باتفاق روا نبود که حکم یکی دارد و اما بعضی
گفته اند که اختلاف در حق جامه نکنده کرده آید که اگر نا نکنده بود باتفاق روا بود که حکم دو جامه
دارد اگر جامه است دو تا بر یکروی نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده است اتفاق
بروی نماز روا بود دیالی ظاهر روایت روا نبود اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که در نوادر ابو یوسف
رحمه الله روانیست که روا بود و قیاس آنکه حکم یکجامه دارد اگر یکروی نجاست زیاده درمی رسیده است و کم
درمی دیگر سرایت کرده است بران روی که کم درم است نماز گذارد بقول محمد رحمه الله روا بود و بقول
ابو یوسف رحمه الله روا نبود اما باتفاق باوی نماز روا نبود اگر نهالی است ابره و استر پاک و اکنده پلید
بران نهالی باتفاق نماز روا بود بشرط آنکه سختی زمین به پیشانی برسد اگر جای نماز یعنی مصلی نماز تنگ
است که بر هرچه افگنی عین آن چیز از وی مینماید آن جای نماز را بر زمین پلید افگند و بدانجای نماز
گذارد روا بود دیالی مختار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله روانیست که روا بود و مختار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله اینست که روا نبود و سه تن بر یکجای نماز سه نماز امامت کردند چنانکه نماز پیشین
و نماز دیگر و نماز شام بعد از نماز شام بدین جا سجده نجاست یافتند زیاده از درمی قیاس آنست
که هر که امتهم کنند وی با قوم خویش نماز باز گذارد و اما خواجه زاهد فخر رحمه الله گفته است که ظاهر روایت آ

کہ امام نماز شام با قوم خویش باز گذارند و این اختیار خلف ایوب است رحمہ اللہ ابراہیم رستم رحمہ اللہ
گفتہ است کہ امام نماز دیگر و شام با قوم خویش باز گذارد در مسجد بادی بوریا و مصلا افگندن
کراہیت بود در فتاوی کرخی است اگر بر بوریا مسجد مصلی اندازد و نماز بگذارد مکروہ بود و
مشایخ ماوراء النہر رحمہم اللہ مکروہ داشتہ اند و گفتہ اند کہ بطریق مبتدعانست سجدہ بر
خاک آوردن فاضلتر بود **قال النبی** علیہ السلام الصلوۃ علی مایلیہ الارض افضل از ینجا
است کہ مشایخ ماوراء النہر بر روی بوریای مسجد مصلی کراہت داشتہ اند مصلی افگندن
کہ آن طریق مبتدعان میشود و سجدہ بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر آنکہ زاہد صحابہ
عبد اللہ عمر و فقیہ است عبد اللہ مسعود رضوان اللہ علیہم اجمعین ایشان چون بسفر در یا رفتندی
خاک بر خود بردندی و در کشتی بریختندی و بر خاک سجدہ آوردندی ایشانرا گفتندی کہ ای
یاران رسول علیہ السلام از چہ معنی است کہ بخاک تقرب می نمایند ایشان گفتندی ما از خاکیم
و باز خاک خواہیم شد و این آیۃ بر خواندندی **قولہ تعالی** منہا خلقناکم و فیہا نعیدکم و منہا
نخرجکم تارۃ اخری بروایۃ آمدہ است کہ روزی ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ در خدمت رسول
علیہ السلام بمسجد اندر آمد تا نماز گذارد یاران باریدہ بود و پیش محراب تر شدہ گفت یا رسول
اللہ دستوری باشد تا آن آب و گل بہ ایاک کنم گفت بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجدہ
آریم مریرود کار خود را پس معلوم شد کہ سجدہ بر خاک آوردن فاضلتر بود **فصل** در بیان
کراہت مکان اگر بر بام کعبہ نماز میگذارد بر قول شافعی رحمہ اگر سترہ میدارد روا بود بی کراہت
و بر قول علماء ما رحمہم اللہ نماز روا بود لیکن با کراہت بود کہ ازین نوع بود کہ بر بام کعبہ بر آمدن
ادب نبود اگر مسجدی بود کہ در پیش آن مسجد گلخن یا گرمابہ بود یا جای طہارت اگر دو دیوار است در
میان باتفاق کراہت نبود و اگر دیواریکی بود خواجہ امام فخر میگوید کہ کراہت بود و شیخ الاسلام
برہان الدین میگوید کہ کراہیت نبود کہ سبب کراہیت قرب نجاست است چون حجاب در
میان آمد کراہت از میان برخاست اگر در گلخن نماز میگذارد باتفاق کراہت بود و در مسجدیکہ
پیش محراب او گلخن بود در آن مسجدی نماز میگذارند کراہیت بود و در گرمابہ نماز گذاردن
کراہت بود و یا نی اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت شود کراہت نبود و اگر بیرون آید و وقت
و جماعت فوت نمیشود کراہت بود و خواجہ امام اسماعیل زندیسی رحمہ از جہتہ زحمت خلقان از
سیر خانہ احتراز کردی و بگرمابہ در آمدی و با خادمان در گرمابہ نماز بگذاردی اگر در ساکوارہ در گرمابہ

نماز گذارد روا بود یا نی دو روایت است یک روایت کراهیت بود و یک روایت کراهیت
نبود جای که در پیش نماز گذارنده آتش برافروخته بود کراهیت بود اما اگر شمع بود یا
مشعل یا قندیل کراهیت نبود در خانه که صورت بود در آن خانه نماز گذاردن کراهیت
بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد آواز داد که یا رسول الله رسول
علیه السلام گفت یا اخی جبرائیل چرا اندر نمی آیی گفت یا رسول الله در حجره شما صورتیست
چگونه اندر آیم روایت خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه اینست که نجاشی سپری هدیه فرستاده
بود از برای رسول علیه السلام بر آن سپر صورت اسپ و مرد بود و دیگر روایت آنکه خود پاک شد
و دیگر روایت اینست که رسول علیه السلام پاک کرد در روایت امام خواجه امام اجل سرخسی رحمه
اینست که نجاشی پرده و هدیه فرستاده بود بر آن پرده صورت بود رسول علیه السلام خواست تا
آن صورت را ببرد اندر جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله آن در زیر قدم افکنند تا
در معنی اهانت شود آنگاه جبرائیل علیه السلام بحجره اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه
که صورت و سگ بود ما و یاران من اندر هیچ اندر نمی آییم خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته است
که فرشته رحمت در نیاید اما از فرشته عذاب خالی نبود خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است
که کراهیت جای بود که این صورت بر دیوار یا بر سقف خانه یا در پیش نماز گذارنده بود و گشاده
اما اگر در زیر قدم باشد در معنی اهانت شود کراهیت نبود خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه گفته
است که چون صورت در خانه بود کراهیت بود صورت بچه صفت باید تا کراهیت بود صورتی باید
که اگر جان به تن وی اندر آرند تصور زیستن دارد اما اگر تصور زیستن ندارد کراهیت نبود
چنانچه سری بی تن و تن بی سر بود کراهیت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و
یا یکی چشم نبود کراهیت بود و اگر جان بتن اینها اندر آرند تصور زیستن دارد مسئله
اگر طوق بود بر گردن کراهیت بود که بعضی از جانوران را بر گردن است بعضی از مشایخ
گفته اند اگر صورت ریزه بود کراهیت نبود که بر انگشتری دانیال پیغمبر علیه السلام صورت شیر
بود و بر انگشتری انس بن مالک رضی الله عنه صورت مگس بود و بر انگشتری ابوهریره صورت
زنبور بود پس معلوم آمد که صورت ریزه بود مکروه نبود اما ظاهر روایت اینست که آن در
ابتدای اسلام بوده است اما اکنون کراهیت بود رسول علیه الصلوة والسلام فرموده
ان اشد العذاب یوم القیامة للمصورین بعضی بزرگان چنین گفته اند در آن خانه که

می بود یا آلت فساد بود چنانکه شد یا شطرنج یا در خانه وی جرس بود و در انخانه فرشته در نیاید
و در آن خانه نماز گذاردن کراهیت بود و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله عدسی روایت کرده است باسناد
درست تا سید عالم علیه السلام که هر کاروانی که جرس بود در آن کاروان هیچ برکت نبود و در سلاح خانه
نماز گذاردن کراهیت بود و در گورستان نماز گذاردن کراهیت و آن فعل جهودان است که ایشان گور
پیغمبر خود قبله ساخته بودند نماز میگذاردند و در راه گذر عامه نماز گذاردن کراهیت بود و چون گذرندها
را ضرر نشود و اگر ضرر نرسد چنانکه گوشه ایستد و نماز گذارد کراهیت نبود و اگر راه ملک ذمی در راه
گذارد اولیتر بود و اگرچه در راه مشرکان را شرکی هست اگر در ملک مومنی اندر باید که هیچ ضرری
نرساند که عبد الله مبارک مزدوری پیش امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه تحصیل کرده بود ذیرا اجازه
فتوی شد ابوحنیفه وی را گفت که ای پسر چون بخراسان روی سه پند از من بر ایشان بگوی
یکی آنکه زن سه طلاق را در خانه ندارند دوم آنکه پای در ملک کسانی بی دستوری خداوند ملک
نه نهند سیوم آنکه خلیلی از ملک مردمان بی اجازه خداوند ملک نشکنند که هر که این گناه را خوار دارد
بترسم که بشومی آن معصیت اندکی از عبادة تا انتهای هفتاد ساله وی از سبب خوار داشتن
این گناه باطل شود و انگاه این حدیث روایت کرد قال علیه السلام اصغر الذنوب عند الله تعالی اکبر عند الناس
واکبر الذنوب عند الله تعالی اصغر الناس لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار رسول علیه السلام فرموده
است که گناه بحضرت آفریدگار خورد بود و چون نزدیک بنده بود بزرگ بود و گناه به نزدیک حق تعالی بزرگ
بود و چون نزدیک بنده بود خورد بود و گناه خورد همچنان خورد نماند چون بر آن اصرار کند گناه بزرگ نماید
چون توبه استغفار کند تا چه شود **باب چهارم در بیان ستر عورت** ستر عورت
فریضه است به آیت و اخبار آیه اینست که قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استروا
عورتکم عند کل صلوة قوله تعالی وثیابک فطهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این
همه امت را جامه پاک داشتن فریضه است حدیث اینست قال النبی علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض
یعنی نماز از مالک رحمه روایت آمده است که ستر عورة فریضه نیست چنانکه از عطا رحمه الله روایت آمده
است که اگر نقطه قطره خون بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و از شافعی رحمه الله روایت آمده است
که متروک تسمیه حلال است اما اینها از ایشان خلافست لی اختلاف ظاهر روایت اینست که متروک
تسمیه بعمدا حرام است زیاده از درمی چون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و ستر عورة فریضه
است کرخی رحمه گفته است که مردان را عورة غلیظه سه است و بروایتی چهار و زنان را ده و دی قیاس

کرده است و عورة عورة غلیظ را نجاست غلیظ عورة خفیفه را نجاست خفیفه اما ظاهر روایة
اینست که قیاس وی درست نیست از بهر آنکه اندام مخصوص که عورت غلیظ است کم از درمی
است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی
و برابر درمی روای نماز باز ندارد پس باید که عورت کشاده نماز روا داشته باشیم
ظاهر روایت اینست که هر عضوی که اگر عورتست چهار یکی از وی کشاده شود روای نماز
باز دارد و فرق میان خفیفه و غلیظه نیست و چون بعضی از برهنگی غلیظ بعضی از خفیفه بود
جمع کنیم چون برآمیز چهار یکی خوردترین عورة غلیظ شود روای نماز باز دارد از عورت غلیظ آیند
می باید تا روای نماز باز دارد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار یکی کشاده شود روای نماز باز
دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشاده شود روای نماز باز دارد و زیاده از نیمه
کشاده شود روای نماز باز دارد در نیمه دو روایت است یک روایت اینست که روای نماز باز
دارد دیگر روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله کشادگی
کشادگی بسیار در مدت اندک همچون کشادگی اندک است در مدت بسیار صورت مسئله
چنان بود که کم چهار یکی از عورت کشاده شود از اول نماز تا آخر نماز همچنان کشاده نماز روا بود
که کشادگی اندک در مدت و بسیار است و کشادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی
از عورت کشاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و باتفاق نمازش روا بود اما اگر رکنی همچنان
گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن نماز نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله
نماز تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند این
همه بر قول علماء ما رحمهم الله آید بقول شافعی رحمة الله هر چه اندک از عورت کشاده شود روای
نماز باز دارد شافعی رحمة الله گفته است که ناف عورت است از برای آنکه پیوسته بعورت است و
مانند عورت است بر قول علماء ما رحمهم الله عورت نیست اندامی علاحده بر شکم است دلیل میکند
بر آنکه رسول علیه السلام بر ناف حسین بن علی رضی الله عنه قبله داد اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام بر
ناف قبله ندادی پس دانستیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمه الله عورت نیست وی میگوید که زانو
پیوسته بساق است و ساق عورت نیست اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که عورت است از برای آنکه پیوسته
بران است و ران عورت است و رسول علیه السلام مردی را دید که زانو کشاده بود فرمود قدر زانو گفت غطّ
رکبتک فانها عورت اگر چه این مسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بنفس خویش عورت است یا تابع

ران جلاوی رحمه الله گفته است که به نفس خود عورت است اما ظاهر روایت آنست که تبع ران عورت
تا از ران چیزی گشاده نشود روای نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمه
الله روایة آنست که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که موی است گشاده کی موی ناف تا حدی سوی عورت
نیست وجه قول وی آنست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ازار بند فرود سوی ناف داشتی اگر عورت بودی
وی ازار بند فرود سوی ناف نداشتی اما بنابر قول علما ما رحمه الله این است که عورت است و علما
ما رحمه الله گفته اند که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مرد لحیانی بود ازار بند وی از زیر سوی ناف نه باشتی
فرود سوی ناف افتادی و این نیز وقتی بود که پیراهن بودی اما اگر وقتی بود که پیراهنی نبودی از زیر سوی
ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرود سوی و از زانو زیر سوی عورت است مرد را از مرد
نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواجه را از غلام و غلام را از خواجه هم چنانکه دیدن
نشاید بسودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان دانستی زنان را نیز از زنان بدان
چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک مسئله ذکر
و خصیتین و محل سفره و خصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیفه است زنان آزاد
بر دو کف دست عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیفه است و پشت
دست و پای گفته اند است عورت در ساق از ابو یوسف رحمه الله روایة است که عورت نیست اما ظاهر
روایة اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله دو روایة است یکی روایة آنست که
عورت است و دیگر روایة آنست که عورت نیست مسئله زن در وقت تکبیر باید که دست در آستین
دارد و پای در ازار پایچه تا نماز باتفاق روا بود و موی زاید در حق نامحرم عورت است باتفاق و در
نماز و احرام عورت نیست پای خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر گشاده شود از وی چهار یکی روا نیست نماز باز دارد
و پستان به نفس خویش عورت است یا تبع سینه است اگر خیزیده است تبع سینه است و اگر آویزان
عورت است علاحده مراهقه را مستحب آن بود که سر پوشیده نماز گذارد اما اگر بسال بالغ رسیده
شود در میان نماز نمازش تباه نشود و کنیزکان را مستحب نیست که سر برهنه نماز گذارند که امیر المؤمنین
رضی الله عنه کنیزکان خویش را دید که سر پوشیده نماز میگذارند فرمود تا سر برهنه نماز کنند گفت خود را
مانند آزادان میکنند منع کرد شان را پس ما نشستیم که سر برهنه نماز گذاردن کنیزکان را مستحب است اگر کنیزک
در میان نماز خواجه آزاد کرد اگر کم ز یکی است سر تا پوشیده نمازش باتفاق روا بود و اگر یکی سر برهنه

نماز میکذارد باتفاق نمازش روا نبود واگر مقدار رکنی تاخیر کرد وانگاه سر پوشید بر قول ابو یوسف رحمه الله
نمازش تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر کنیزک مشترک کی خواجه ازاد کرد
درمیان نماز بر قول ابو حنیفه رحمه الله سر برهنه نماز کند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله سر پوشیده
نماز کند اگر مصلی نماز با سر برهنه کرده است بعد از ان معلوم شد که وی را خواجه ازاد کرده است ان نماز را
باز کذارد یا نی بعضی گفته اند که هرچه کم از شش نماز است باز کذارد و هرچه زیاده ازین است باز نکذارد اما
ظاهر روایت اینست که از وقت ازاد تا زمانی که معلوم شده است همه را باز کذارد تا از عهده بیرون آید والله اعلم

باب پنجم در بیان استحسان امر است از خدای تعالی قل للمومنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم

ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقل للمومنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن خطاب است
مر محمد علیه السلام را که بگوی ای محمد مردمان امت خود را تا چشمهای خود را بپوشند و فرجهای خود را نگاه دارند از زنان
بیگانه و بگوی ای محمد مر زنان امت خود را تا چشمهای خود را نگاه دارند از نگاه کردن نامحرمان و فرجهای خود را نگاه
دارند از زنا و عصیان و رحمه الله امر و نواهی زنان تبع مردانند مگر درین آیه چنانکه مردان را نهی کرده زنان را
نیز نهی کرد تا بدانی که پنج چیز را هم تر از نگاه داشتن فرج و چشم نیست **مسئله** زنانی که حرام آمدند بحکم
مادر و خواهر و عمه و خاله و مانند اینها مواضع زینت ایشان شاید دید و مواضع زینت ایشان
سر است تا بسینه که حسن و حسین رضی الله عنهما بخانه خاله خود ام کلثوم رضی الله عنه در آمدند ام کلثوم
رضی الله عنها سر شانه میکرد با ایشان سخن میگفت پس دانستم مواضع زینت محارم را بشاید دید
هرچه را بشاید دیدن بشاید بسودن که محمد بن المنکدر خدمتها در خود میکرد و ایشان دو برادر
بودند و ان برادر بعبادت مشغول و محمد بن منکدر مر برادر را گفت که من یک شب خدمتها در خود با بسیار
شبهای عبادت تو برابر نکنم از برای انکه خدمتها در فریضه است و این خدمت که تو میکنی تطوع است
و هیچ تطوع بکرد فریضه نرسد و خدمتها در آن بود که دست و پای مالیدن و سرها در روا اشتی و آب جای
مادر راست داشتی و طعام وی بپختی پس دانستم که هرکه را بشاید دیدن بشاید بسودن مگر کنیزک را از مواضع زینت چنانچه از
سر تا بسینه و از دست تا کتف و پای تا زانو اینها را باید دیدن چون خطر شهوت نبود و مادر را از دختر برهنه نشاید دیدن و دختر را
از مادر برهنه نشاید دیدن کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک از ناف تا بزانو باتفاق نشاید دیدن و بسودن و مرد سوی
از زن افزود زیر سوی ناف باتفاق نشاید دیدن و سودن **مسئله** خادم کنیزک مدبر را از ناف تا زانو نشاید مالیدن زن را
شوی و شوی را از زن شاید دیدن کنیزک را از خواجه و خواجه را از کنیزک شاید دیدن محل مخصوص را نشاید دیدن
بانی عائشه صدیقه رضی الله عنه میگوید که نشاید ولیکن ادب نبود که هرگز من سید عالم را ندیده ام و سید عالم علیه السلام

مرا دیده است ابا عبد الله بن عمر رضی الله عنه میگوید که نشاید دیدن تا بمباشرت رغبت شود تا باشد که فرزند مشغول
شود اگر زنی بود که عقد وی بر وی حرام آید بود و محل زینت نشاید دیدن چنانکه سر تا سینه و دست تا بازوی
و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود از شافعی دو روایت آمده است و از ناف در بر خواهر پشت و شکم نشاید
دیدن ظاهر روایت آنست که نشاید و دیدن از کنیزکان محل زینت نشاید دیدن از سر تا سینه و دست
تا بازوی و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود اگر خطر شهوت بود نشاید دیدن که محمد حسن رحمه الله عنه گفته
که سوی محل شهوت نگاه کند بکار شود و از خواجه امام محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آمده است که از کنیزکان
پشت و شکم شاید دید ظاهر روایت آنست که نشاید دیدن مسئله از زنان بیگانه چه شاید دیدن بر
قول امیر المومنین علی و عبد الله عباس رضی الله عنهما روی تمام و کف شاید دیدن زنان را نشاید از خانه بیرون آمدن
بالین عائشه رضی الله عنها میگوید اگر کسی میدارد که مصالح دینی و دنیوی راست میدارد بیرون آمدن
نشاید و اگر کسی نمیدارد که مصالح وی راست دارد و وی را باموختن علم حاجت است اکنون بیرون آمدن شاید
در میان صحابه این مسئله واقع شد که زن را باموختن علم شاید بیرون آمدن یا فتوی بنشستند و نزدیک مادر
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند وی جواب گفت اگر کسی شوهر دارد چنانکه پدر را
یا پسر یا شوی یا برادر نشاید که بیرون آید ایشان بیاموزند و انگاه ایشان را بیاموزانند و اگر زنهار ندارد
شاید که بیرون آید بشرط آنکه چادر خلقانی در پوشد و کلمه ریزه چادر افکند و عصابه بر بندد و جامه دست
را خم دهد و لوکک موزه بربندد و چیزی در دهان اندازد که سخن او درست بیرون نیاید و عصا در دست گیرد
بااین صفت شاید بیرون آمدن عبد الله گفته که زن بدین صفت بیرون رود باکی نبود که در چادر و موزه وی
نگاه کردن نشاید از بهر نفرت را عایشه رضی الله عنها فرموده اگر نظر شهوت نباشد شاید اگر نظر شهوت باشد روا نباشد
و عمرو بن العاص گفت هر کاری که آخر آن توبه لازم آید من هم از ابتداء آن کار نکنم و با زنان نامحرم سخن نرم و گرم
نشاید که در حدیث آمده است هر که با زنان نامحرم سخن نرم و گرم گوید یا جان و دوست گوید لعنت خدای بر سر
ایشان باران شود هر که شراب خورد و توبه ناکرده بمیرد شراب وی حمیم دوزخ شود و صفت شراب آن حمیم چنان
بود که چون بلبی رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد هر چه در شکم اعضا باطن است بریزد
و هر که زن نامحرم را ببساید بشهوة فردا قیامت امساك صد شتاب وار انگشت دوزخ در دست وی نهند و
آن آتش بود که اگر ذره از آن آتش بر کوه ها از روی زمین فرستند همه آب شوند و در حدیث دیگر آمده است که نگاه
کردن در زنان نامحرم تیری است بر بهانی آلوده از تیرهای آن ملعون خطر دارد که دشمنان دیگر تیر بر جانی افکند
و نیز سرویه شیطانی بر ایمانی زند که رسول علیه السلام فرموده است هر زنی که از خانه بیرون آید و پیرایه را حیا رد

واگر مردی بیرون آید بیند هفتاد دیو بیایند از برای آنکه بوی هر دو فریق را نظر است بخبر آمده است که عبد الله
عمر رضی الله عنه بود در حجره ایستاده بود که امردی برگذشت وی بحجره اندر رفت و در ببست در حجره دو دیده و
بیهوش افتاد و چون بهوش باز آمد گفتند که آن فتنه برگذشت گفت کدام فتنه گفت که این امردی که وی گفتند
که تو ویرا فتنه میگوئی گفت من شنودم از لب و دندان مبارک پیغامبر که بدین ملوک زادگان الفت فراز مکنید
که در ایشان شهوت است و چنانکه در زنان و هر که ایشانرا بشهوت ببساید از راه وبال همچنان بود که هفتاد
بار زنا بود در خانه کعبه کرده است هر که با امرد در خود یکبار زنا کند از روی وبال همچنان بود که هفتاد با بکر زنان کرده است
و هر که با یکی بکر زنا کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن ثیبه زنا کرده باشد و هر که با یک زن ثیبه
زنا کند وی تو به ناکرده از دنیا بیرون رود چون ویرا در خاک نهند شصت دریچه از دوزخ در گور وی بگشایند
و عذابهای وی بر دو گار شد چنانکه یکی هر یکی را نماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم اتقوا
من ابناء الملوک فان فیهم شهوة کشهوة النساء چنین گفته اند هر زنی را که در خم و یاد در صحنه کنند و جویها بر بندند
و چهار کس بر گردن گیرند و از خانه بیرون آرند نخست آن چهار کس در دوزخ روند و انگاه آن زن
و بخبر آمده است هر زنی که بی دستوری شوی از خانه بیرون آید وی در لعنت خدای تعالی شود تا انگاه
که باز در خانه آید و اگر بدستوری شوی بیرون آمده باشد وی و شوی وی در لعنت خدای باشند هر دو تا انگاه
باز در خانه خود اندر آید مشایخ گفته اند اگر مردی از طرف شهری اندر آید و جمله شهر را بر تیغ بکشد و بطرف دیگر
بیرون رود و در دین آدمیان چندان نقصان پدید نیاید که زنی آراسته از طرف شهر اندر آید بطرف دیگر
بیرون رود از برای آن معنی را که آن همه کشتگان بهشت روند قال النبی صلی الله علیه السلام السیف محاء للذنوب
و وی نیز در بهشت است که توبه کند خداوند عز و جل ویرا به بهشت برد اما آن زن آراسته که از طرف شهری اندر آید و
بطرف دیگر بیرون رود وی در دوزخ رود و هر که بنظر شهوت در روی نگاه کند وی نیز در دوزخ رود و آن
نقصان در حق دین زیاده از آن باشد در زنان بیگانه نشاید نگاه کردن مگر بچند جای که گواهی پدید آید و آن
که اگر گواهی پدید نیاید حق مومن حبط شود و نگاه کردن روا بود اگرچه خطر شهوة بود اما هم ابتدا اگر گواه نیاید نشاید
اگر بیمیر کند تا اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد دیگر وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگر هرچند خطر شهوة بود
دیگر وقتی که زنی خواهد خواستن شاید که ببیند اگرچه بخطر شهوة بود دیگر وقتی که کنیزک خواهد خرید شاید دید اگرچه بخطر
شهوت باشد و از خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله بروایت آمده است که کنیزک را شاید بسودن بظاهر روایت نیست
شاید بسودن ویرا زنان بیگانه اجماع است که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید و
استحسان آورده است اگر کسی یکی را بطمع چیزی سلام کند علیک واجب نیاید اگر کند و بری سلام و جواب

وبر دو در احلام شهوة بود علیک واجب آید ولیکن آنکه کنده پیری بر رسول علیه السلام سلام گفت رسول
علیه السلام جواب سلام وی باز گفت تواضع کرد و شی صحابه سوال کردند یا رسول الله این کنده چه کس بود
گفت که کنده پیر در عهد خدیجه در حجره خدمت میکرد و مان حسن عهد اینجا آوردم قال النبی علیه السلام حسن
العهد من الایمان ما جمع است که دست مرد دست ان کنده پیر ننهاد و اگر کسی گوید که دست بر دست ان کنده پیر
نهاده بود و بر رسول علیه السلام اقرار کرده باشد دلیل بر آنکه اعرابی آمدند با رسول علیه السلام دست بیعت میکردند
رسول علیه السلام دست بر دست مردان ایشان می نهاد و بیعت میکرد چون نوبت بر زنان رسید فرمود تا
کاسه آب آوردند و رسول علیه السلام دست در ان کاسه آب انداخت و در دو گفت از شما هر کدام دست در این کاسه
آب اندازد و بیعت جان باشد که دست بر دست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام با کمال نبوة و از عصمت دست
بر دست زنی بیگانه ننهاد و ما را بطریق اولی بود که ننهیم اگر مردی را بر اندام نهانی جراحت باشد جراحی را بقدر
حاجت شاید که بیند تا معالجت کند و اگر جراحت است اگر تصور عقد بدارد باید که جراحت را در عقد خود در آورد
تصور عقد ندارد چنانکه مجروح را چهار زن است یا جراح را شوی بود باید که زن مجروح را تعلیم کند تا
معالجت کند اگر تعلیم کرد و این معالجت نتوانست کرد اکنون بقدر حاجت شاید که بیند و معالجت کند و اگر
زنی را بر اندام نهانی جراحت است جراح را شاید که وی را ببیند معالجت کند اگر جراح است اگر تصور دارد مجروحه
را در عقد خود آرد و اگر مجروحه را شوی بود و یا جراح را چهار زن بود باید که شوی وی را تعلیم کند تا معالجت کند
و اگر معالجت کردن نتواند جراح را شاید که مجروحه را بقدر حاجت ببیند اگر بالغ را ختنه حاجت آید موی ستر
را بقدر حاجت شاید که بیند تا وی را ختنه کند اشکال آید که ختنه کردن سنت است ستر عورت فریضت و جواب
آنست که ختنه کردن سنت است ولیکن شعار اسلام است اگر نو مسلمانی را ختنه میکند شاید که بقدر حاجت
بکشاید و سنت را بجای آرد که شعار اسلام نارسیده را ختنه کردن چند سال باید که ختنه شاید کردن از
ابو حنیفه رضی الله عنه سوال کردند گفت لا ادری و باقی مسائل در باب دیگر بجای وی گفته شود ان شاء الله
تعالی از ابو یوسف رحمه الله سوال کردند گفت چون هفت ساله شود وقت ختنه کردن آید از برای آنکه رسول علیه
السلام فرموده که فرزندان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند دلیل میکند به بلوغت دیگر ایشان را با
استبرا و شستن حاجت آید و محمد رحمه الله گفته است چون ده ساله شود وقت ختنه کردن وی شود از برای آنکه
رسول علیه السلام فرموده است که اگر ده ساله شوند نماز نه کنند بزنید ایشان را پس دلیل میکند به بلاغت دیگر
معلوم شد که چون ده ساله شوند ضرب شاید رسانیدن و کم ده ساله را ضرب نشاید رسانیدن اگر نارسیده را
ختنه کردند و ان پوست باز فرود آمد باز ختنه کردن حاجت نباید از برای آنکه اقامت سنت یافتیم اگر نارسیده حاجی با جازه آن

ختنه کردند ورای فرج اصل چیزی بریدند تا رسیده مرد کل دیت فرختنه کننده لازم آید اگر با جازت وی
کرده است نیم دیت واجب شود واگر نارسیده را با اجازت وی ختنه کردند ورا فرج از اصل چیزی بریدند
نارسیده زیست وبالغ شد ولیکن فرزند تولد نمیشود حکومت عدل واجب شود وحکومت عدل این بود که کنی اگر
غلام بود یا موی سیاه کی موبهای این غلام را برکندند این موبها باز بر آیند ولیکن سپید بکنیم اگر این
غلام را با موی سیاه بچند خریدندی واگر چند نقصان میشود بسبب موی سپید آنرا حکومت عدل خوانند
همانمقدار موی برکنده ستانند این نیز همان بود که این زمان نارسیده بنده وی بودی بچند خریدندی ودیان
نقصان بچند خریدند آن مقدار که نقصان کند از موی برکننده بستانند اگر کسی طفلی را زبان برید همین حکومت
واجب شود از برای آنکه معلوم نیست که این طفل سخن گوی شدی یا نی بچگان نارسیده را برهنه شاید دیدن اگر
دیده و سال یا سه ساله است اما اگر چهار ساله یا پنج ساله بود نشاید دیدن پس کار آنکه عورتشان بردن نشاید یالی
اگر با پدری باشد نشاید واگر با مادری باشد شاید اما دختر کار آنکه عورتشان بر مردان نشاید بردن اگر بیماری را حقنه
حاجت آید اتفاق است که شاید ریختن بقول ابویوسف از برای آنکه تا قوت کشش زیاده شود در مقول شافعی تا قوه
شهوه زیاده شود واحمد حنبل سجار رحمه الله که امام بغداد است گفته که دارو نشاید خوردن که توکل را زیان دارد
و شک است که دران دارو فائده است یا نی اما اصح نیست که شاید خوردن که خواجه منشا عزی رحمه الله گفت
است که رسول صلی الله علیه وسلم موصلی سیاه خورد و حجامت کرد پس معلوم آمد که دارو فائده است ازنی حقنه بخمر
اجماع است که نشاید اگر ریختند و مست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسئله رضاع حد لازم شود
اما صحیح نیست که حد لازم نشود از شیره خور می سازند در فتاوی سمرقندیان آورده است که نشاید خورد
بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون بینی بر پیشانی فاتحه مینویسند در فتاوی واقعات وبستان ابوالیث رحمه الله
آورده است که نشاید به بیماری قصد دارو بخورد و هلاک شد بزهکار نشود که معلوم نیست که دارو در وی فایده
کردی یا نی اگر مخمصه افتاده است که از گرسنگی مرد و مردار یا گوشت خوک نخورد بزهکار شود از آنچه او بقدر حاجت
خورد مباح بود و دیرا حلالی نی اگر وی کسی را اکراه کردند که بخورد واگر نی ترا بکشیم شاید که خورد تا نجات یابد و آن
مباح بود وحلال نی واگر اکراه کردند که گوشت خوک خور واگر نی ترا بکشیم شاید که خورد تا نجات یابد واگر اکراه
کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده واگر نه ترا بکشیم اتفاق است که شهادت برا اختیار کند برادر
مسلمان را دشنام ندهد واگر اکراه کردند کلمه کفر گوی واگر نه ترا بکشیم بقول زفر رحمه الله شهادت اختیار
کند و کلمه کفر نگوید وبقول علماء ما ثلثه رحمه الله علیهم شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام
از مکه بمدینه هجرت کرد کافران مکه یاران رسول علیه السلام را میگرفتند که بگذرا از رسول علیه السلام برگردید واگر نه

تمام از گفتم چون کار بجا در عهد رسالت پناه سر رسید رضوان الله علیهم اجمعین ایشان تبه داده اختیار کردند و کفر
بر زبان براندند چون کار بعمار یاسر رسید رضی الله عنه وی تغیر کلمه کفر گفت و نجات یافت و گریخت و بمدینه
برفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم وی بر جمال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد و رسول
بر وی سلام گفت وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گذشتی
گفت یا رسول عظیم بر گذشتم نگذاشتند تا گفتم کلمه کفر گفت در آن زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و بولناک
یافتم گفت یا عمار اگر باز دیگر همچنین افتد سر زبان گوی تا نجاست یا بی پاک نبود با یکی جامه نماز گزاردن
روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل می آید روا بود و اگر ستر عورت بحاصل نیاید روا نبود
اما کراهیت بود یا نی ثوبان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یکی جامه نماز روا بود یا نی گفت
یا ثوبان که یابد از شما دو جامه زیرا که ایشان فقیر بودند از عبدالله عمر رضی الله عنه سوال کردند که با یکی جامه
نماز روا بود یا نی وی گفت شما با یکی جامه بازار روید گفتند نی گفت باید که قدر نماز بیشتر از رفتن بازار
بود آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق درویشان صحابه بود و آنچه عبدالله عمر گفت رضی الله عنه در حق توانگران
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواجه امام مهتاج الدین از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که با یافت
دو جامه بی ضرورت با یکی جامه نماز گزاردن علامت جفاست و با دو جامه نماز گزاردن دفع جفاست اما با سه
جامه نماز گزاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکوتر بود آن را برای نماز باید داشتن ابن شجاع از
مشایخ ما رحمهم الله روایت میکند اگر مومنی با یکی تا جامه پیراهن نماز میگزارد و اگر گریبان سلم و با بسته یا محاسن
وی کلان بود کراهیت نبود اما اگر محاسن خورد است و اگر گریبان فراخ چنانکه چشم وی در رکوع بر
عورت وی افتد روا نبود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت
وی نه افتد اما اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن
احتیاط باید کردن و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن

باب ششم در بیان جامه پاک

جامه پاک کردن فریضه است هم بآیة و هم بخبر اما آیة قوله تعالی وثیابک فطهر وقوله خذوا زینتکم عند کل مسجد
اگر مسلمانی از بازار جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان اینست که
پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را بشوی و همچنان ناشسته نماز گزارد بآن جامه اگر جامه نو تمام
است نماز گزارده روا بود و اگر شسته باشد نماز گزارده باز گزارد و معلوم شد که جامه پلید بوده است که کسی
پاک را نفرماید شستن و اگر جامه خرید و نپرسید بآن جامه نماز گزارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پلید بود آن نماز
جامه گزارده را باز گزارد و اگر در دنیا وی را معلوم نشد بآخرة معلوم نشد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است

که ثواب نمازگذارندگان نبود پس عقوبت بی نمازان بر وی عمل کشیده است و بفتوی مفتیان اما شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که عقوبت بی‌نمازان نبود شر ولیکن از ثواب خالی نبود و از برای آنکه در نماز قرآن خوانده باشد و ذکر
و تسبیح گفته باشد اگر ثواب نمازگذارندگان نبود پس ثواب قرآن خواندن و ذکر و تسبیح گفتن باشد و جامه که بروی کم درمی نجاست بود نماز روا
بود و بالی بقول علماء ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمة الله روا نبود و اما اگر جامه را میشوید نجاست
فوت میشود باید که جامه را بشوید و نماز تنها گذارد و اگر می شود و فوت میشود وقت و جماعت اکنون همچنین
نمازگذارد روا بود و اگر نماز شروع کرد پس معلوم شدش که بر جامه نجاست کم درمی ست اگر جامه
ست که بی تکلف از وی جدا میشود باید که از خود جدا کند باقی نماز را تمام کند و اگر جامه متکلف حاجت آنکه
بیرون کردن وی را بیرون کند نماز از سر گیرد اما اگر نمازگذارد آنگاه معلوم شدش که بر جامه
وی کم درمی نجاست بوده است بقول علماء ما رحمهم الله نمازش روا بود و در سفر با جامه پلید
نماز روا بود و چون ضرورت بود اما به یافت آب قدرت شستن با جامه پلید نماز روا نبود و اگر گذارد
حلال دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که کافر شود اما ظاهر روایة اینست که کافر نشود اما گناه کبیره
در دیوان وی بنویسند و مسلمانی دیگر را میگوید که نمازگذارد میگوید که جامه من پلید است بار
دیگر گفت تو همچنان نمازگذار هر و بالی که بود در گردن من بود مشایخ گفته اند که اگر بت پرست
از بت پرستی توبه کند وی را دیگری گوید تو همان بت پرستی کن عهده در گردن من وی را
چندین و بال بود این کس را نیز هم چنان و بال بود و اگر جامه که پلید شده است یا ده ازدرم
و نمیداند که کجا هست و نجاست نامریی ست تحری میکند تا دلش بر هر کجا که قرار گیرد آنجا را زیادت از
درمی بشوید از عهده بیرون آید که در شریعت تحری جایز است دلیل برآنکه غازیان در حرب بر قلعه تا در
شدند در آن قلعه یکی مومن بود دیگی ذمی است جزیه گذار شریعت نفرماید تا اهل قلعه را تمام کشند تا بباید که امانتی
و در آن میان کشته شود اما اگر یکی در میان دست و پای ایشان هلاک شود یا بیماری بود گذشته تا یکی از قلعه بیرون
شریعت حکم کند که آن امانتی آن بود باقی اسرا را شاید کشتن اگر اسلام نیارند دیگر آنکه قاضی امام اسبیجابی گفته است
که مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق معین داد و بر وی پوشیده شد که کدام را داده است باید
که هر چهار را بیک طلاق دست باز دارد ماند تا عدت چهار ایشان بگذرد بعد از آن یکان یکان را در عقد آرد چون
سه را در عقد آرد و چهارم را حکم سه طلاق بود دیگر شمس الائمه حلوانی رحمه الله گفته است که اگر مرغ حرمن کوفتند و
مرغ در آن بول کرد و آن همه گندم بسیار است شاید خوردن چون حاشا کنند تحری کنند و پاره برگیرند بشویند آن باقی را شاید
خوردن همچنان ناشسته ماند و اگر گوشتها را با مردار آمیخته باشد و لیکن غالب گوشتها بود و بقول علماء رحمهم الله تحری

جایز بود چون همه در منصور نهاد تحری جایز است اینجا نیز باید که تحری جایز بود و دو لشکر یکجا که قرار گیرند وقت
دری انجا راست شود جامه حکم کند شود بپاکی خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این روایت تحری
نزد محمد در دو جامه است در یکی جامه نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که این همه اختلاف مشایخ است
اما روایت اجل کریم که کل جامه را شوید تا به یقین از عهده بیرون آید اگر دو جامه است و یکی پاک دیگری پلید
و نمیداند که کدام پاک است و کدام پلید و تحری کرد یا یکی ازین دو جامه نماز را گذارد و بعد ازان تحری بگشت
انجی مرا اما مراد انجامه دیگر گرفت یا انجامه نماز گذارد و باز تحری وی بگشت گفت پاک همان اول است و
هر نمازی که بآن جامه اول گذارده است روا بود و هر نمازی که با جامه دوم گذارده است نا روا بود که اعاده
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون هر نمازی که بآن جامه اول گذارده است روا نبود و هر نمازی
که با جامه دوم گذارده است روا بود اگر دو جامه بر یکی کم در نجاست غلیظ است و بر یکی کم کثیر فاحش نجاست
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر روایت مخیر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراهیم نخعی رحمه الله بآن جامه که
نماز گذارند که کم کثیر فاحش نجاست خفیفه است زیرا که در نجاست غلیظه بقول وی درمی را اعتبار دارد
اگر یکی نجاست جامه غلیظ زیاده درمی است بر یکی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مخیر است
با هر کدام که خواهد گذارد یکی ازیکی اولی نیست اگر یکی جامه نیم است و یکی جامه چهار یکی پلید بآن جامه گذارد
که یکی پلید است اگر یکی جامه کل پلید است و یکی چهار یکی پاک بآن گذارد که چهار یکی پاک است و اگر یکی پلید است
و یکی کم چهار یکی پاک ظاهر روایت مخیر بود اولیتر آن بود که بآن جامه گذارد که کم چهار یکی پاک بود تا نجاست
سبکتر این همه جایی بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود تا نجاست زیاده از درمی نماز روا بود اگر کسی
در سفر و وی را یک جامه است و کل پلید است اگر خطر گرماست یا خطر سرما اتفاق که با همان نماز گذارد با قیام
و رکوع و سجود اما اگر خطر سرما و گرما نیست بقول محمد و زفر و شافعی رحمه الله با همان نماز گذارد با قیام و
رکوع و سجود و ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله دو روایت است یکی روایت نماز گذارد و برهنه اصح نیست که
همچنان نماز گذارد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا با جماع از عهده بیرون آید تا جامه اهل فساد نماز روا
بود با کراهت یا با جامه اهل ذمه یا پیراهن و قبای ایشان نماز روا بود بکراهت بدین سبب اما در یار ما میاید
که اهل ذمه یا مجوس اند جامه خود را از خمر نگاه دارند و ما را از ایشان نماز روا بود و با کراهت و با ازار ایشان
نماز روا بود با کراهت بدین سبب که ایشان مستر ندارند اما ظاهر روایت نیست که استبرا و شستن ایشان
بشک است پاکی جامه به یقین در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و دلیل بر آنکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال
کردند که با ازار منع نماز روا بود یا نی گفت روا بود سایل گفت شما بگذارید گفت با ازار شما میگذارم چنین گوید سایل ابو یوسف

بود رحمة الله گفت ای استاد بزرگوار ما را الحال رخصت فرمایید که خود بکنند ابوحنیفه رضی الله عنه گفت جز اینکه علما
فتوی دهند ولیکن ایشان بتقوی عمل کنند مرد را جامه ابریشمی داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه است
بنا بر اصل است که روزی هم از حجره بیرون آمد بر یک دست ابریشم نهاده بر یکدست زر این حدیث
فرمودند هذان محرمان علی ذکور امتی وحل لاناثهم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و
حلال کرده شده است بر زنان امت من بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در حرب جامه ابریشم باید پوشیدن
و بقول ابوحنیفه رحمه الله نشاید بیرون حرب باجماع نشاید پوشیدن این جایی بود که تار و پود هر دو ابریشم بود
تار بود ابریشم اگر پود ریسمان بود مرد را پوشیدن حرام نبود و با وی مکروه نبود نماز گذاردن مرد را ابریشمی ازار بند داشتن
حرام بود نماز کراهیت بود بحدیث آمده است که هر مردی که ازار بند ابریشمی دارد ولی توبه از دنیا بیرون رود
در خاک بندش افعی بباید در وی بپیچیده و ویرا عقوبت میکند و همین حکم ابریشم دارد بر بالین و
بالشت ابریشمی و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله شاید خفتن بقول محمد رحمة الله نشاید خفت اگر دستار را
ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا فراز مدنی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله با پیران خود
درین مسئله مباحثه کردند باتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زر مغرق و ابریشمی
داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه بود و به کلاه مروارید نماز گذاردن و بقول ابوحنیفه رحمه الله
مکروه نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مکروه بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمهما الله گفته است در
هدایه مکروه نبود خلاف دیگر مکروه است هر مردی که جامه ابریشمی دارد و میتواند که از خود جدا کند اگر نکند گناه
کبیره در دیوانش مینویسند که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سوگند سه طلاق
خورد که بیش ازین هرگز جامه نپوشم سبک باید که آن جامه بیرون کشد تا آخر چندانی تاخیر کند که سه بار آن
جامه را از خود بتوانستی کردن باز پوشیدن زن بروی سه طلاق شود که دوام است بر فعل حکم ابتدا
دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید
بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق
سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون آمدن و باز دران خانه باشد
زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر دران چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون
آمدن و توانستی اندر آمدن زن بروی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اگر مردی
بر ستوری نشسته است سوگند خورد بسه طلاق که بیش ازین هرگز برین ستور ننشینم سبک فرود
آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار توانستی که ازان ستور فرود آید باز در نشستی زن بروی

تصدق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد و در جام زرین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه
وسلم من شرب فی اناء الفضة فانما یجرجر فی بطنه نار جهنم اما شاید داشتن برای اظهار نعمت بصدر ده را چون کال
و تمام شود و مکروه بد بود اگر کاسه آب هست و یا بنقره کوفته اند از ان آب وی باجماع نشاید خوردن از میان وی
بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه شاید خوردن و انگشتری یشم و بلور کردن
و کروه آهن و برنج و زر نشاید داشتن که کراهیت بود در صلوة شرح طحاوی آورده است که آن علامت اهل
نار است و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتری عقیق شاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بخاتم عقیق
اما شیخ الاسلام برهان الدین ره گفته است که نشاید داشتن که بر رسول علیه السلام چنین فرموده است تختموا بالعقیق
یعنی این خاتم را بران سنگ سرخ بر صدقات بر جواب اینست که انگشتری عقیق را نشاید داشتن که کراهیت بود
اما انگشتری نقره شاید داشتن یک مثقال و مراد از ان مثقال یکدرم سنگ است روزی نعمان بشیر یعنی ابن بشیر
نزدیک رسول علیه السلام آمد و انگشتری آهن در انگشت کرده رسول علیه السلام فرمود یا نعمان مرا از تو بوی
دوزخیان می آید بیرون رفت در انگشتری را بیرون کرد و انگشتری برنج در دست کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان مرا از تو بوی بت پرستان می آید باز بیرون رفت و انگشتری زرین کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان بهشت نارسیده انگشت بهشتیان گرفتی یا نعمان گفت یا رسول صلی الله علیه وسلم پس چه انگشتری
دارم رسول علیه السلام فرمود که از نقره اگر بمقداری مثقال یکدرم سنگ است و این بیزاری برای اقامت سنت راست
و باید داشتن یا از برای حاجت همچو خلیفه را و قاضی را ایشان را بمهر حاجت آید برای زینت ایشان را نشاید داشتن
واگر از برای اقامت سنت را میدارد و نگینه سوی کف دست باید داشتن اگر یکی انگشتری بنزدیک دیگری امانت
نهاد انگشتری باستعمال این کس ضامن شود یا لی اگر در انگشت لیلک کرده است ضامن شود از برای زینت کرده است
واگر در انگشت دیگر کرده است ضامن نشود واگر از برای محافظت را کرده است این جایی بود که امین مرد بود و اما اگر امین
زن بود در هر کدام انگشت که باشد چون کرده شود ضامن شود که ایشان را از انگشتری در آوردن در همه انگشت
زینت است و اگر انگشتری نزد یکی گرو نهاد و انگشتری هلاک شد بمقدار مالی که انگشتری را گرو کرده است ساقط شود
و آن بروی چیزی لازم شود تا اگر انگشتری را که بهای آن ده درم است بیکدرم گرو نهاد و از بهای انگشتری
جان یکدرم متقاصه شود و آن نه درم دیگر گرو دگیر نه ساقط شود از برای انکه آن نه درم دیگر بنزدیک وی امانت
است و این ضامن نشود چون محافظت را التقصیر نکرده است اگر انگشتری یکدرم ارزد و وی را زر وی گرو نهاده بده
درم و انگشتری هلاک شد وی یکدرم از ان ده که گرو نهاده است باید که بهای انگشتری متقاصه شود و آن نه درم
دیگر حق طلب آید تا ار خصم انگشتری بستاند ار انگشتری نزدیکی گرو نهاد در آب اگر در چیزی دیگر نهاد انگشتری بجان

دین اولی تحریر بود تا اگر هلاک شود همان اعتقاد که دین گرفته است استقرار شود وانچه بار دوم ستده است گروگیرنده
حق طلب بود واگر خواهد تا گرد شرط و باید که انگشتری را از گروگیرنده باز گیرد وانگاه آنچه خواهد بستاند وانگاه
انگشتری نزدیک وی گرو نهد تا کل گرو شود واگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد وانگه گفت که اگر فردا این مال من
تیاری انگشتری بمن فروختی گفت فروختم این بیع درست نبود تا هرگاه که ان مقدار وادی را بوی تسلیم کند تو انگشتری
خود را طلب کند باید که همچنین گوید که مرا وکیل کردی که اگر فردا این مال نیاری فروشم و مال خود بگیرم خداوند انگشتری
وی را وکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال وی را نیارد تواند که انگشتری را بفروشد مال خود بگیرد واگر خود خرید یا رسید
خود فروشد یا به بنده فروشد روا نبود باتفاق واگر کسی بفروشد که گواهی وی را در حق او نشنوند قول ابو حنیفه رح
روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود واگر با جنبیه ماجی فروشد روا بود باتفاق اگر پیش از انکه بها
خرید اگر بهمان بار خرید یا زیاده روا بود باتفاق واگر کمی از ان بها خرید بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول
علماء ما رحمهم الله روا نبود دلیل بر انکه زید بن ارقم رضی الله عنه وی را کنیزک بود به هشتصد درم فروخت پیش
از انکه بهای قبض کردی ششصد درم باز خرید چون این خبر با در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
رسید گفت با زید باز کرد از این چه خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز نگردی نپذیرد خدای عز وجل
هیچ نماز برا که قضا رسول علیه السلام گذارده و هیچ غزو ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفته باشی
و هیچ حجه ترا نپذیرد زید از این بیع باز گشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده
اند مالک رحمه الله این هر دو بیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله هر دو بیع روا بود و بقول
علماء ما رحمهم الله اول روا بود و در دوم فاسد بود واگر مومنی در خواب است دیگر انگشتری
وی را از انگشت وی بیرون کرد باز در انگشت وی آورد هلاک شد ضامن شود که خواب همان است بعضی گفته
اند اگر بطریق غصب بیرون آورده است ضامن شود واگر بطریق یاری بیرون آورده است تاوان دار
نشود اما انگشتری را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی در
آورد وی بار بخواب رفت و انگشتری هلاک شود تاوان دار نشود اما انگشتری را از انگشت وی
بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت وی انگشتری
را با زبان انگشت وی باز اندر آرد انگشتری هلاک شد اکنون ضامن شود که امی جواب نماند واگر
چیزی یافت حکم لقطه دارد چون برگرفت باید که ندا کند اگر کسی چیزی کم کرده است من یافت از ان
اگر خصم پیدا آمد و نشان دید بوی تسلیم کند واگر خصم پدید نیاید باید که نگاه دارد تا خصم پدید آید اگر این چیز در دست وی
هلاک شود تاوان دار نشود چون بر طریق امانت برگرفته شد اگر بطریق غصب برگرفته باشد

ضامن شود اگر به گرفت و نزدیک دیگر امانت نهاد و در دست آنکس هلاک شد این ضامن نشود اما نزد
بقول ابوحنیفه رضی الله عنه تاوان دار شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود
را بند بر نهاده است دیگری آمد بی اجازت وی بند از پای وی برداشت این غلام گریخت بقول ابویوسف و
ابوحنیفه رحمة الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری بملک یکی در آمده است و زیان میکند خداوند ملک خود بیرون
کرد ستور هلاک شد اگر بکرانه ملک آورده است و رها کرده ضامن نشود از ملک خود دورتر رانده است ضامن
شود اگر این ستور را چوبی زد و ستور افتاد و هلاک شد اگر بر جایی زده که عرف است ضامن نشود و اگر بر جایی
زده است که عرف نبود ضامن شود اگر یکی ستور بر جایی بسته است دیگری گشاده و جایی دیگر بست هلاک شد
اگر بوقت گشادن سر آن ریش که بر گردن ستور رسیده است وجیده است باتفاق ضامن شود و اگر
رسن بسنده است بعضی گفته اند که ضامن شود اگر ستور خود را از زین باز کرده بر نهاده است دیگری آمده زین
برگرفت و راست نهاد و زین هلاک شد ضامن شود و اگر آخر یکی ان گشاده و ستوران بیرون رفتند هلاک
شدند بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمة الله ضامن شود اگر کسی کبوترخانه یکی را
گشاد و کبوتران رفتند بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول رحمهما الله ضامن شود اما اگر خیک تر
یا خیک روغن یکی را کشاد و سر شها و روغن رفت اگر شیرینی و روغن مائع است باتفاق ضامن شود
و اگر شیرینی بسته است و روغن فسرده است بهر و ایام میگذرد دیر رود بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله
ضامن نشود و بقول محمد رحمهما الله ضامن شود اگر غمازی یکی را غمز کرد و بسبب غمز وی آن مظلوم را چیزی
زیان شد آن مظلوم و بغماز آنچه وی را زیان شده است تواند رجوع کردن یا نی بقول ابویوسف و ابوحنیفه
رحمهما الله نتواند و بقول محمد رحمة الله تواند و فتوی بر قول محمد است رحمة الله از برای زجر غماز را آورده اند
هر که مسلمانی را غمز کند و آن مسلمان بسبب وی و آنکه زیان شود بقیامت خداوند عز و جل آن دانگانه در
قعر دوزخ پدید آرد در وی غماز را سوی بهشت و لیکنش را سوی دوزخ کنند و نعمتهای بهشت را
بیند و آتش دوزخ بوی ضرر رسد و خصم برلب دوزخ چسپیده که مرا چرا غمز کردی خداوند عز و جل
وی را بینایی بدهد آن دانگانه را در قعر دوزخ ببیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرود در رود و آن
دانگانه را بخصم سپارد تا نجات یابی هزار سال آنجهان باید که تا فرود در رود و آن دانگانه را بر آرد تا
بخصم خود سپارد چون تمام بر آید آن دانگانه از دستش بیفتد بقعر دوزخ و بار بهمان قعر دوزخ
وی باز فرو رود و باز بر آرد و همچنین تا سه بار از دستش بیفتد بقعر دوزخ وی باز بر می آرد سه هزار
سال آنجهان ماند تا آن دانگانه را بر آرد و بخصم خود سپارد و نجات یابد این جایی بود که از آن گناه

داشته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر این گناه نداشته وی ایمان از دنیا بیرون رفته باشد والعیاذ بالله ابدالآباد و در دوزخ
بماند نعوذ بالله منها ذلک الحال و الله الموفق **باب هفتم** در بیان شناختن وقت فریضه بآیت و اخبار و باجماع امت
قوله تعالی اقم الصلوة الی غسق اللیل قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون
وحین تصبحون الآیة اما خبر اینست **قال النبی** صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة عند مواقیتها قوله علیه السلام امّنی جبرئیل
عند البیت مرتین الی آخر الحدیث و اجماع امت اینست که هر کس شناختن وقت فریضه را منکر شده و هر که منکر شود کافر شود و وقت نماز
را سه علامت است اول صبح کاذب دوم صبح صادق سوم برآمدن آفتاب صبح کاذب علامت روزه دار بود لیکن حکم شب دارد تا اگر در آن وقت
نارسیده رسیده شود یا کافری اسلام آرد و یا دیوانه هوشیار شود و یا زن از حیض یا از نفاس پاک شود آن نماز خفتن بروی بود
اگر در آن وقت مر او حیض یا نفاس آید یا دیوانه آن نماز خفتن بروی نبود اگر در آن زمان مقیم مسافر شود آن نماز خفتن دو گذارد و اگر
مقیم شد آن نماز خفتن به چهار گذارد و اگر ماه رمضان بود و در آن زمان سحری خورد یا استمناع کند روزه تباه نشود و اگر شب
عید بود و در آن زمان بنده خرید یا فرزندی آیدش صدقه بود پس معلوم آمد که علامت روزه دارد ولیکن حکم شب دارد و علامت صبح
کاذب اینست که تنگ دراز برآید بر مثال دم گرگ بر نشان تا میان آسمان برآید باز ناپدید شود و علامت صبح صادق اینست که تو صبح
دار برآید از کرانها آسمان پدید آید صبح صادق کرانها آسمان سپید شود هر زمانی سپیدی زیاده بشود و سیاهی در زیر خود دیگر همچنان
مالیان چون زنار از زیر خود گیرد و آن سپیدی سیاهی را در زیر خود میگیرد و هر زمانی نوری زیادت میشود بزرگان گفته اند صحبت نا
نیک همچون صبح صادق است تا می شود نوری زیادت میشود و صحبت بد همچون شفق است تا می شود ظلمت بیاد میشود چون صبح صادق سپید
وقت نماز بامداد در می آید بقول شافعی اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله وقتی گذارد که نماز پس از روا شود توانند که دو رکعت نماز با
قرائت معتبر در وقت مستحب گذارد و حجة قول شافعی اینست که جبرئیل علیه السلام نماز بامداد آورده اول وقت بود که امامت کرده و گذارد
دیگر روایت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام وقتی نماز بامداد گذاردی که از مسجد بیرون آمدی هیچکس مکر را
شناختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند و علماء ما رحمهم الله گفته اند که جبرئیل علیه السلام برای نماز بامداد دو بار آمده است یکبار
اول وقت امامت کرد و یکبار آخر وقت و آنگاه فرمود الصلوة مابین هذا الوقتین گفت درین میان دو وقت نماز بامداد دشوار است اول
وقت گذاردی روا بود و آخر وقت گذاردن اولیتر تاویل آنکه مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند آن وقتی بودی که
جماعت زنان مشروع بود از برای آنکه صحابه اندک بود رسول علیه السلام و بدان سبب پگاه تر گذاردی تا چشم نامحرم بر ایشان نیفتد
لیکن چون صحابه بسیار شدند جماعت زنان منسوخ شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که نماز بامداد
در آخر وقت گذارد چندان ثواب یابد که اول وقت **قال النبی** صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر اگر در میان نماز بامداد آفتاب
برآید بر قول شافعی رحمة الله فی الحال تمام کنند فریضت باطل نشود و وی میگوید که آفتاب بنده مامور به برآمدن او ناشده کاکم و مامور بگذاردن
نماز وی بنده گی بجو میکنند تا بنده گی خود میکنند بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه بماند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله عز اسمه

رکعتی کرده باشد تاخیر کنند تا آفتاب از جهه که بیت بیرون رود و بر گذرد و باقی نماز تمام کنند بقول ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه شود و از ابو یوسف رحمه
الله دو روایتست یکی روایت از فریضه نبایستاده و دیگر روایت تعلق شود فریضه با نگذارد و چون زوال باز کنند و باتفاق وقت نماز پیشین
اندر آید زوال چه وقت اندر کنند و در یک روایت است که روی سوی قبله است تا مادام که آفتاب برابر روی چپ بود زوال است تا
باشد چون در میان هوا برآید زوال راست استاده باشد چون برابر روی راست آید زوال اندر کنند و در روایت صلوة کشوفی آنست
که در مقابله آفتاب چوبی در زمین فرو برد تا مادام که سایه در کمین بود زوال نی استاده باشد چون سایه با چوب برابر باشد زوال
استد چون سایه زیاده از چوب شود زوال در کنند و باتفاق وقت نماز پیشین اندر آید بقول شافعی رحمه الله اول وقت گذارد
بقول علمای ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود اول وقت گذارد و از مالک رحمه الله روایت است وقت نماز
پیشین گذارد و بعد از آن هم وقت نماز دیگر قیاس نقصر و جمع چنانکه حاجیان اندر عرفات میکنند اما ظاهر روایت قول علمای ما رحمهم الله
تا سایه هر چیزی برابر آن چیز شود وقت نماز پیشین بیرون نرود و سایه اصلی کدام است چون آفتاب برآید و سایه کم میشود و چون بجای
رسد که بیش کم نشود آن سایه اصلی است هر چند اندک سایه اصلی بر گذشت و بر دی بسوی مشرق نهاد وقت نماز پیشین در آمد و
قول شافعی اینست که خدای عز و جل میفرماید والسابقون السابقون و از آن قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم و رسول عم فرموده است که
اول وقت نماز گذاردن خوشنودیست و آخر وقت گذاردن عفو است و اتفاق است که خوشنودی نامهتر از عفو است و دیگر قتاده رضی الله
روایت میکنند که رسول علیه السلام نماز پیشین را وقتی گذاردی که سر ما میسوختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند علمای ما رحمهم الله
سبب آنچه قتاده رضی الله عنه روایت میکند دلیل صحرا میکند که در عمارتها سر نمیسوختی تو دید بر دو اتفاق که مسافر و زن را نماز اول وقت
گذاردن اولیتر بود تاویل از دلیل اینست که از مبالغت در کارها دیگر است در نماز نی و آنچه حدیث گفت که از اول وقت گذاردن
خوشنودیست و آخر وقت عفوست و این جای بود که گناهی بود اتفاق است که تاخیر نماز گناه نیست دلیل بر آنکه بلال رضی الله عنه نماز
پیشین را بانگ نماز گفت و خواست تا قامت گوید رسول گفت علیه السلام زمانی صبر کن صبر کرد بار بیرون آمد که قامت گوید رسول
علیه السلام گفت زمانی صبر کن و دیگر این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم پس معلوم
شده آمد که اگر تابستان بود آخر وقت گذاردن اولیتر بود و نماز وقت نماز پیشین هر چه وقت بیرون رود و دیگر روایت از ابوحنیفه رضی
الله عنه اینست که سایه هر چیزی هر چند ولی ورا و سایه اصلی را از آن طلیعه که نماز پیشین اندر آمده است و آنگاه نماز پیشین بیرون رود و نماز دیگر
اندر آید و این ابو یوسف و محمد رحمهما الله که رفته اند اما ظاهر قول ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که سایه هر چیزی دو چندان شود و ورای سایه اصلی که
نماز پیشین اندر آمده است که وقت نماز بیرون رود اما وقت نماز دیگر در آید یا نی بقول ابو یوسف و محمد و شافعی که روایت از ابوحنیفه رحمه الله
در آید اما صحیح قول ابوحنیفه است که سایه هر چیزی دو چندان شود و ورای سایه اصلی وقت نماز دیگر اندر آید بنا بر آن اصل است
که در میان این دو نماز وقت مهمل است یا نی بقول ابی حنیفه رضی الله عنه هست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نیست چون وقت نماز
دیگر اندر آید و بقول شافعی رحمه الله اول وقت گذارد و بقول علمای ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود

اول وقت گذارد و حجه قول شافعی رحمة الله بی الست از آنکه و حدیث که در حق نماز پیشین گفته است جواب تمامست که گفته شده است
و دیگر میگویند انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که در قفای رسول علیه السلام نماز گذاردیم و گوشت شتر خریده بودیم و خانه بردیم
بپخته شد پس معلوم شد که اول وقت گذاردن او نیز بود و علما رحمهم الله گفته اند که روا بود که گوشت شتر بپخته بود سبک پخته شدی
دلیل ما آنکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که آفتاب در زیر بنای عالی افتادی
بودی و خانه رسول علیه السلام یک بنا بود تا آفتاب پست مر و زمین آفتاب در زیر بنای حجرات الیشان نیفتادی سوال دیگر اول وقت
مکروه کدام است روایت نوادر در قول ابو حنیفه رضی الله عنه آفتاب بالا کیرد چنانچه بر سر منارها و بر سر درختان چنانکه کلاه بر سر یا دستار
بر سر در مانند اینها در زرد شود وقت مکروه نماز دیگر آن زمان است و این قول ابو یوسف و محمد رحمة الله گرفته اند و دیگر روایت امام شافعی
رحمه الله بر این است و دیگر روایت شافعی آنست که در شبانروز در وقت مکروه نیست و این روایت ابو یوسف و محمد رحمهما الله که گفته اند از قول
امیر المومنین علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما اما قول صحیح ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که از آفتاب چندین فرض ماند که در وی نظر کنی چشم
خیره نبود وقت مکروه دیگران زمان است مر آن وقت چه باشد گذاردن بقول شافعی رحمة الله ادا روا نبود و قضا روا بود و بقول حسن یا ابو
رحمهم الله نه ادا روا بود نه قضا روا بود و بقول علما ما هم ادا روا بود و قضا روا نبود خواجه حسن رضی الله عنه گفته است که ادا روا
بود ولیکن اگر آن نبود ابد نماز اکسی همین فروشد مشتری بخرم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم تلک صلوة
المنافقین لفظ البیه باز بر سود اما این جائی بود که بر پا بدی نماز دیگر را تاخیر کند و آن زمان گذارد که اما وقتی بعذری از مومنی فوت شود
یا فراموش گشته آن زمان یاد شد گذارد و در تحت این وعید در نیاید که رسول علیه السلام فرموده است که چون تحریمه نماز در آفتاب افتاد اگر چه
چهار رکعت الی آفتاب گذارد همچنان بود که در آفتاب گذارده است از راه ثواب و همچنین کم وقت مکروه نماز دیگر را دانستی وقت مکروه نماز
بامداد همچنان همیشه آن سرخی که پیش از بر آمدن آفتاب است وقت مستحب آنست نماز بامداد است **مسئله** چون آفتاب فرو رود وقت نماز
شام اندر آید اتفاق است که در گذاردن نماز شام تاخیر نشاید حدیث **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر مالم یوخر المغرب
الی اشتباک النجوم و از شافعی رضی الله عنه روایت آمده است که نماز شام گذاری بر فور نماز خفتن گذاری روا بود و قول علما ما
رحمهم الله تا وقت نماز شام بیرون نرود وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن روا نبود تا سرخی شفق باقی است باتفاق وقت نماز
شام باقی است چون آن سرخی ناپدید شد مگر روایت از ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که وقت نماز خفتن در آید و این قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله گرفته اند و این قول امیر المومنین علی و عبد الله مسعود است رضی الله عنهما و دیگر و این بن عباس رضی الله عنهم اجمعین اما قول صحیح ابو
حنیفه رضی الله عنه آنست که تا آن سپیدی باقی است وقت نماز شام باقیست چون آن سپیدی ناپدید شود وقت نماز خفتن اندر آید
و این قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها دیگر روایت از عبد الله عباس رضوان الله علیهم اجمعین
خلیل بن احمد بصری رحمة الله گفته است که بحجاز شب بودم نگریدم سپیده دم و دانکه بالست تا آن سپیدی ناپدید شدی و از نجاست که رسول
علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل تا و دانکه شب در منتصف نماند

خفتن است و تا نیم شب وقت مباح بعد از آن وقت کروه بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد از آن وقت مهمل اما باید نماز
خفتن پیش تا صبح هیچ وقت مستحب نماز وتر است قال علیه السلام واجعلوها وترکم بعد العشاء الی الصبح ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز
خفتن گزاردی و عمر رضی الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب گزاردی رسول علیه السلام هر دو را منع نکرد و گفت یا صدیق برگزارده بار اول شب
میگزاری تا اگر قضا اجل در رسد تا باری تر گزارده باشی و گفت یا عمر رضی الله عنه وتر را تا تاخیر میکنی تا آخر شب میگزاری تا تمام
گزاردن وتر شب را بیدار بیداری چون هر دو را منع کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح بعد وقت مستحب نیست مر وتر را مسئله
عصر و عشا را به تعجیل باید گزاردن که خداوند در حق نماز دیگر و دیگر بار بتخصیص فرموده است قوله تعالی حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
و قوموا لله قانتین خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است مراد از این نماز دیگر است از برای آنکه خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانست
که علما را در وقت مستحب دیگر اختلاف است از آن دیگر باره بتخصیص فرموده دیگر آنکه تعجیل باید گزاردن تا وقت مکروه نیفتد تا تحت این وعید
نیاید قال علیه السلام تلک الصلوة المنافقین و از شافعی رحمه الله روایت آمده است که در شبانروز هیچ وقت مکروه نیست
چون وقت نماز خفتن اندر گزاردن نماز خفتن اندر آید در گزاردن نماز خفتن تعجیل باید کردن از برای آنکه اگر تابستان بود گرما را
موسم از گرمی بیشتر و کسی دیگری بکرد و خواب گیرد اگر زمستان بود هوا سردتر بود که برای امید کاهلی را مراعات باید کردن و امید کاهلی
با بستن تا سبب انبوهی جماعت شود فصل یازدهم در شناختن اوقات مکروهات تطوعات چون صبح دمید هیچ تطوع نشاید گزاردن
جز سنت نماز بامداد گزارد و اگر مستحب باقی بود قضا گزارد اما تطوع نشاید گزاردن دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نماز
بامداد گزارد و طواف کعبه و در خواست تا تحیت خانه کعبه رسول علیه السلام وی را منع کرد و گفت درین زمان هیچ تطوع نشاید گزاردن
و در وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و روا و محل نبود و تطوع مشروع نی که روایت میکند عقبة بن عامر الجهنی و صالح عمر علی رضی الله عنهم
که رسول علیه السلام فرمود که در وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و روا و محل نبود و تطوع مشروع نی در روز عید پیش از نماز
عید هیچ تطوع نشاید گزاردن اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده باشد که از نمازگاه بیرون رود و نماز قضا کند آنگاه نماز
گاه اندر آید آنگاه خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که در آن زمان نماز در خانه با نماز روا نبود و اما ظاهر روایت
که روا نبود و لیکن اولیتر آن بود و بعد از آن گزاردن و روا نبود امیر المؤمنین علی یکی را دید که در نمازگاه عید نماز میگزارد و دیگر روایت
نیست که وی را منع کرد و دیگر روایت است که گفته کسی نیست که وی را منع کند من در تاویل این آیه میترسم قوله تعالی ارأیت الذی ینهی عبدا
اذا صلی چون آن شخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المؤمنین من ندکر کمان نبردم خداوند عز و جل خود را با دران طاعت عقوبت کند
یا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که تو بشک میگوئی اما من بیقین میگویم که هر که مر مخالفت رسول علیه السلام کاری کند باید
ثواب نشود و گفته امیر المؤمنین علی رضی الله عنه امر رسول صلی الله علیه وسلم بود و در وقت زوال نماز قضا روا و محل نبی
و تطوع مشروع نی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما را رسول علیه السلام منع کرد از وقت زوال نماز مرده بجای دفن کردن
بر او از آن نماز جنازه گزاردن است بعد از نماز دیگر مشروع نیست که عبد الله عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام

ما یاد کرد که بعد از نماز دیگر تطوع نکند ازبهر آنکه اما اگر وقت مستحب باقی بود نماز قضا گذاردن روا بود و در وقت فرو رفتن آفتاب تا نماز
نبود تطوع مشروع نیست اما او روا بود چون آفتاب فرو رفت تطوع نشاید گذاردن که تاخیر نماز شام شود قال النبی علیه السلام
لا یزال امتی بخیر مالم یؤخروا المغرب الی اشتباک النجوم و در وقت خطبه کردن تطوع نشاید گذاردن اما اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده
باشد شاید گذاردن کراهیت نبود **باب ششم در بیان روی بقبله آوردن** خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله معرفت قبله در
کرد ابتدا ازین آیت کرد قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مراد از تاویل آن این است مرتا کردند کارانرا که بدیدن و کردند کار ما
بر پرستش پرستش مومنان نماز است و در نماز روی بقبله آوردن فریضه است و هم بآیت هم بخبر و هم باجماع امت اما آیت قوله تعالی
فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره اما خبر قوله علیه السلام اطهر کما امر الله تعالی استقبل القبلة وقل
هو الله اگر حاضر نزد بعین کعبه آوردن فریضه است مراقب تر از روی بجهت آوردن فریضه بقول شافعی رحمه الله میان مشرق و مغرب
است و می استاده است چنانچه میشکنند قال النبی صلی الله علیه وسلم القبلة ما بین المشرق والمغرب علما آمده گفته اند که رسول صلی الله علیه
وسلم این حدیث را در حق اهل مدینه و اهل العراق ما بین المشرق والمغرب فرمود دیگر آنکه رسول علیه السلام فرموده است که یاجوج ماجوج را از
مشرق بیرون آیند و بجانب مغرب روند پس معلوم شد که قبله میان مشرق و مغرب نیست محرابها را صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنا کرده اند
سعید بن عثمان ابو خوارزم و قتیبة بن مسلم با بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنا پور آمدند بروی مرو و چه بلخ ترمذ و سمرقند
بخارا و فرغانه چنانکه دوشی و فرچند سو کند نکند و زدیق دیار عرب الطراز و کاشغر و بلاغون را مانند اینها محرابها راست کردند و نخستین
مسجدی که در آنجا را بنا کردند مسجد خواجه امام زاهد صفار رحمه الله در شهرستان سعید بن عثمان رحمه الله بنا کردند نخستین مسجد یکه در شهر سمرقند
بنا کردند مسجد دروازه چین است از قتیبة بن مسلم رحمه الله بنا کرده است مسجد کلاده دوز از حصار سیوم مسجد دروازه آهنین هم چنین که کدام
که شهر که میگرفتند محرابها راست میکردند که روه ایشان بر صواب بوده است و از دیار ما ترکستانیان بسفر قبله رو نهند بنات النعش بر رخ راست
ایشان بود و کوچه کاکشان بر قفاء ایشان بود و قطب بر چهار سوی ایشان بود همچنین تا بنعمه حلوان از انجا روی بمغرب ترستان فرود
تا بند بر راست ایشان بسوی قبله آید ازینجاست که در دیار ما نشاید که حنفی مذهب در محراب شافعی مذهبان نماز گذارد از برای آنکه ایشان
قبله میان مشرق و مغرب میگویند چون روی بمحراب ایشان آری و رخ راست سوی قبله شود روا نبود مگر که محرابی بود که راست افتاده بود
مهندسان محاسبان که درین علم بضاعت داشته اند تقدیر گرفته که محراب شافعی مذهبان هزار فرسنگ سوی الکعبه افتاده است و محراب حنفی مذهبان
نمازی گذاری سی فرسنگ بر سوی کعبه افتاده است و ازینجاست که محراب حنفی مذهبان نماز گذاری چهار دانگ دست راست باید ماندن از مغرب
تابستان و دو دانگ دست چپ گرفته اند تا روی بقبله راست اگر مسجد بنا میکنند و محراب راست میکنند و اگر در وقت حمل یا دام بود یا در
کشتها باید که نماز دیگر روی سوی قبله ایستد چنانکه آفتاب فرو میرود برابر روی راست محراب بنا کنند و اگر در وقت آفتاب بحمل بود
یا وقت آفتاب بمیزان بود بنگرند که آفتاب کجا فرو میرود بر همان محراب بنا کنند که درین دو فصل آفتاب یقین برابر کعبه فرو میرود اما اگر وقت
دیگر است باید که بمسجد جامع روند بنگرند که آفتاب کجا فرو میرود و دیگر بر همان تجربه محراب بنا کنند که در یکشب بسی تفاوت نبود که اینجا بود

تا هم از اینجا مسجدی بنا کنند اما اگر مسجدی خراب را عمارتی میکنند محراب همان جای کو بنا کنند که بوده است که محراب اینها را اصحاب بنا کرده اند
تابستان در صوب بود بر قول علماء ماوراء النهر قبله میان دو مغرب است یکی مغرب تابستان یکی مغرب زمستان تابستان بر طرف چپ کعبه و از
زمستان بر طرف راست کعبه و درین دو میان هر کجا که روی آرد روا بود اما اولیتر آن بود که چهار دانگ دست راست را ماند و دو دانگ دست چپ
گرداند روی به قبله درست آید کعبه نام عرصه است اما نام بنا از قول شافعی رحمهما الله نام هر دو است بر قول علماء ماوراء النهر عرصه است نه نام بنا از محمد
حسن رحمة الله گفته است اگر کسی کعبه را فرود آرد تا به آسمان برآرد و به قول امام شافعی رحمة الله تا بجای خیمه نزنند نماز روا نبود و بقول علماء
ماوراء النهر روا بود و کعبه را ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنا کرد جبرائیل علیه السلام از پنج کوه سنگ می آورد با سماعیل میداد و با ابراهیم علیه السلام
میداد تا خانه کعبه بنا کردند و اگر کسی کعبه را فرود آرد تا بر آسمان برآرد تا آن سنگها بجای خود در روند نماز را روی بجهت باید آورد و در ظاهر
انست که از عرش تا ثری بنا کعبه است آفاقی را روی بجهت آوردن فریضه است و اگر روی بجهت آورد و نیت حطیم کرد از محمد حسن رح روایت
است که روا بود اما ظاهر الروایه آنست که روا نبود و اگر آفاقی روی بجهت آورد و نیت مقام ابراهیم کرد روا بود اما ظاهر الروایه روا نبود
خواجه امام ابوبکر عباس رحمه الله گفته است که اگر این کسی بسفر قبله رفته مقام ابراهیم علیه السلام را دیده است روا نبود و اگر ندیده است روا بود
دو مسئله معلوم شد و ما را که اعتبار است است اگر آفاقی روی بجهت کعبه آورد و نیت بیت المقدس کند روا نبود هر کسی که محراب معین بود در روی بجهت
آورد و نیت کعبه شرط است یا نه حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که مستحب است چون روی بجهت آورد راست پسندیده است عبد الله
جرجانی رحمة الله گفته است همچنانکه روی بجهت آوردن فریضه است نیت کعبه نیز فریضه است خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله در شرح قدوری
روایت کرده است که این خلاف در میان علماء نیست چون روی بجهت آورد بسنده است در عمارت تنها نابینا و غریب را تحری روا بود یا نی
امام علی اسفیجابی رحمة الله گفته است که روا نبود از برای آنکه اگر روز بود ببیند و اگر شب بود سوال کند و بر ایشان پوشیده و اگر کسی نبود و دست
بر دیوار نهد معلوم شود که محراب کجاست سید امام ابو شجاع رحمة الله گفته است که روا بود از برای آنکه اگر شب بود سوال کنند بتقوی که ایشان
دستنبوش بدانچه معلوم شود اگر دست برد احتمال ندارد که اگر دیوار چیزی بود و بر دستش خلد مجروح شود و اما بر دیوار گزنده باشد
بر دستش زخمی زند یا محراب بجای بود دست برد معلوم شود مسجدی بود یا نی تنها بر کجا دست زند چنین داند که محراب است پس به تحری
گذارد روا بود که در صلوة الفتاح خواجه امام ابو الفضل کرمانی در شرح قدوری از محمد رحمة الله روایت کرده است که اگر کسی در مکه به تحری نماز
گذارد روا بود شرط آنکه در آن مخمصه غریب بود که نص مطلق است قوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر الروایه اینست که در مکه به تحری نماز
نبود حاضر از روی یقین قبله آوردن فریضه بود و اگر در صحرای قبله پوشیده است و دلیل اصحاب تحری نماز گذارد روا بود اما اگر کسی آنجا
و یا بود و اگر سوال ناکرده به تحری نماز گذارد روا نبود و اگر به تحری نماز گذارد و در نماز اصابت پدید آید که روی بدان طرف آرد باقی نماز تمام
کند چنین گفته است که قبله شش است یکی بیت المعمور که قبله فرشتگان است دوم بیت المقدس قبله پیغامبران است دیگر عرش که قبله
حاملان عرش است دیگر کرسی که قبله کروبیان است دیگر کعبه قبله ما است دیگر قبله تحری است دیگر قبله نماز را انست کعبه است و اگر به
تحری نماز شروع کرد دیگر گفت گذارد دیگر بار تحری کرده برگشت بروی بطرف دیگر آورد دیگر گفت دیگر گذارد دیگر بار تحری کرده است اگر این چهار رکعت

نماز را بچهار طرف نگذارد روا بود و بقول علماء ما رح بقول شافعی رحمة الله بسه طرف روا بود سوی بر آمدن آفتاب روا نبود اگر بار
چهارم از طرف اول یاد آید و بعضی گفته اند که روا نبود خلاف روایه اینست که روا بود و اگر جماعتی به تحری نماز گذارند در میان نماز اصابت
پدید آید امام روی بدیگر جانب سوی قبله آورد امام اگر پس شده و مقتدیان پیش باید که امام پیش مقتدیان نرود و اگر برود نماز همه تباه شود
که کار دیگران کرده است مقتدیان را باید که در قفای امام ایند و اینها که بطرف دست راست امام اند طرف دست چپ امام آیند و اینها که
بطرف دست چپ امام اند فرود آیند و باقی نماز تمام کنند و اگر همچنان رکنی گذارند امام پس مقتدیان پیش نماز مقتدیان تباه شود و اگر
در کم رکن در قفای امام آیند نماز همه روا بود و اگر مقدار رکنی همچنان تاخیر کردند ولیکن نگذاردند نماز شان تباه شود و بقول
ابو یوسف رحمة الله و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نتوانند که در قفای امام ایند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها بر عکس این گفته
اند و اگر جماعتی به تحری نماز گذاردند و امام سلام داد آنگاه اصابت پدید آید در قفای وی لاحق است و مسبوق مسبوق را باید که روی
به قبله آرد و باقی نماز را تمام کند لاحق را نماز تباه شد از برای آنکه لاحق حکمی در قفای امام است و مرا همچنان می باید گذاردن که امام
گذارده است اگر روی گردانید امام را خلاف کرده باشد و اگر همچنان گذارد و روی بغیر قبله روا نبود و جماعتی در تاریکی نماز گذاردند
چون نماز تمام گذاردند در روشنائی در آوردند هر کسی روی بطرفی آورده بودند همه را نماز روا بود مگر دو کس یکی کسی که امام را به
خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از گذاردن نماز گذارد و اگر اصابت و همین جای پدید
آید که وی گذارده است یا غالب گمانش آن بود که قبله اینجا است نمازش روا بود و اگر اصابت جای دیگر پدید آید یا غالب آن بود که اصابت
جای دیگر است نمازش روا نبود و اگر قبله پوشیده است نبرد و نماز شروع کرد بعضی گفته اند که تبرد درست نیاید اما ظاهر روایت
اینست که درست آید و اگر در نماز اصابت همین جای پدید آید نمازش روا بود اگر در میان نماز اصابت جای دیگر پدید آید بقول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح بسر آید نمازش تباه شود و این تبرها
حکم دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله روی بقبله آورد و باقی نماز تمام کند روا بود و اگر بتحری یک رکعت نماز میگذارد و در میان نماز
بی آنکه تحریش گشتی بر وی دیگر گردانید و یک رکعت معلوم شد که قبله اصابت همان جائی پدید آمد که یکبار گفته است بقول ابو یوسف رحمة الله
روا بود از برای آنکه مراد از تحری اصابت است همین پدید آمد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود از برای آنکه تحری کرد
شریعت حکم کرد انطرف القبلة چون بی تحری روی برگرداند هم چنان بود که روی از قبله برگردانیده است و این مسئله آنست که در خطا
صواب آید هم خطا بود و مسئلهای در ظن وی اینست که جامه من نجس است یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نمازش پیش از وقت
است هم چنان نماز میگذارد و بعد از آن معلوم شد که جامه وی پاک است و روی بقبله است و با طهارت است یا نماز در وقت است
نماز روا نبود که وی بمعصیت نماز اندر آمده است عبادت بمعصیت ادا کرده نشود و این مسئله در صلوة شرح
طحاوی است در کتاب تحری ابا الفضل شیخ گفته اند که روا بود چنانکه بر جامه امام رنگ بیند چنین پنداشت
که مگر نجاست است یا چنین پنداشت که آنچه امام خواند خطا است و نماز نماز روا است

واین نماز وی ناروا است معلوم شد که اگر امام خواند صواب است که جامهٔ امام پاک است نماز روا بود و آن گمان پیروی را اعتبار نیست
و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و این مسئله را دیگر همین قیاس است سومی نماز میگذارد و از وی چنین میداند که کعبه نام بنا است
نیست بنا کرده است اگرچه روی بجهت آورده است روا بود که کعبه نام جهره است نه نام بنا در باب نهم در بیان نیت کردن نماز
نیت فریضه است باین آیه اجماع امت است قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین مفسران این آیه تقریر بیان کنند که مراد از
اخلاص نیت است و نیت خود اخلاص نبود و حدیث این است قال النبی صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی و قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا عمل لمن لا نیة له اجماع امت آنست که هیچ کس فرضیت نیت را منکر نشد هر که منکر شود کافر گردد و بقول شافعی
نیت چون مقارن نماز را باید که بدل بداند و بیندیشد چنانکه دو رکعت نماز بامداد فریضه وقتی اقتدا با امام و نیت کعبه و مقارن آن تکبیر گوید تا
در نماز آمده شود در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رح … روایت است که بیخ آنکه تکبیر گفتن فریضه است نیت کردن بزبان نیز فریضه است اما
ظاهر روایت آنست که نیت کردن بزبان فریضه نیست ایشان گفته است یا نی از شافعی رحمه الله دو روایت دیگر روایت آنست که بدل
می اندیشد و بزبان میگوید در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از شافعی رحمه الله روایت است که همچنان تکبیر گفتن بزبان فریضه است نیت
کردن نیز بزبان فریضه است اما ظاهر روایت قول شافعی آنست که نیت بزبان فریضه نیست از برای آنکه بقول شافعی مقارن امام تکبیر گوید
گفتن در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف و محمد روایه است بر دست تردارد و یک روایت دیگر آنست که بدل نیت کند بزبان نگوید
از نیت عمل دل است بزبان گفتن حاجت نیست هر نماز را نیت آن نماز شرط است چنانکه نماز بامداد را نماز بامداد نماز پیشین را نماز پیشین نماز
دیگر را نماز دیگر نماز شام را نماز شام و نماز خفتن نماز عید را نماز عید وتر را نماز وتر نماز آدینه را نماز آدینه و قضا را نیت نماز قضا ادا را
آنست ادا نیت ادا از قضا نیابت ندارد و نیت قضا از ادا نیابت ندارد و بعضی گفته اند نیت قضا را از ادا نیابت دارد در صلوة خواجه
امام اجل سرخسی از ابو یوسف و محمد رح روایت است اگر بانگ نماز بشنود و بقصد نماز گذاردن بر خاست و طهارت ساخت و در راه هیچ نماز
شده مسجد آمد بر همان قصد چون تکبیر گوید بر همان قصد نماز آمده شود بقول ابو حنیفه رح نیت تبرک از تحریمه می باید پیوست تحریمه تا اگر
در آن اثنا لطیفه غایب شود که از قصد نماز گذاردن دور شود نیت است ما کردن لطیفه را که غایب نشود اعتبار ندارم حرج شود و در
ما یعنی حرج نیست که حد حضور آنست که اگر کسی از وی سوال کند که چه میگذاری بی تامل گوید که چه میگذارم کرخی گفته است که اگر در
خواندن سبحانک اللهم وبحمدک و تبارک اسمک یاد داشت که نیت نکرده است نیت کند روا بود اما ظاهر روایت این است که نیت پیش از تحریمه
می باید تا روا بود و در نیت … آخر گفته اند که دانستن نیت بود اما ظاهر روایت اینست که دانستن علم بود اما چون قصد با وی یار کند
و نیت شود و نیت عمل دل است اما اگر مسلمان نماز پیشین میگذارد و بر زبان رفت دیگر رفت اینهم نماز پیشین روا بود و اگر نماز دیگر میگذارد
و بر زبان رفت نماز پیشین رفت اینهم نماز پیشین روا باشد … نماز دیگر بود اگر نیت ادا کرد قضا پدید آید یا نیت قضا کرد ادا پدید آید روا بود
نیست در تتمه خواجه امام علی بزدوی رحمه الله را آورده است که قضا از ادا روا و ادا از قضا نیابت دارد خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته
که اگر نیت ادا کند قضا پدید آید نیابت ندارد اما اگر نیت قضا کند ادا پدید آید نیابت دارد از برای آنکه لفظ قضا بود مراد

ازوی ادا **قوله تعالی** فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض اینجا لفظ قضا است و مراد ازوی ادا خواجه امام زاهد
فخر رحمه الله صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح درس میکرد روایت بیرون آمد این جایی بود که قصد وی ادا گذاردن بود بر زبانش لفظ
قضا رود یا قصد وی قضا گذاردن بر زبانش ادا رود و اگر قضا را مطلق نیت ادا کند یا ادا را مطلق نیت قضا کند و قضا
و قضا از ادا روا و ادا از قضا نیابت دارد و مسلمانی اگر نماز پیشین بروی است و ابر است و شک میکند و نمیداند که وقت مستحب
نماز دیگر باقی است یا نی نماز پیشین را باید که قضا کند نماز دیگر گذارد چون وقت نماز شام آید و آن نماز پیشین را باز قضا کند
و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت مکروه قضا کرده باشد پس نا روا آمده باشد باز قضا کند
تا بیقین از عهده بیرون آید خواجه امام زاهد فخر الدین رح گفته است دو فرض مختلف همچون دو وقت مختلف است دو وقت
مختلف همچون دو فرض مختلف است دو فرض مختلف آن بود که از یک روز دو نماز بروی مانده است نماز پیشین و نماز دیگر
نیت کرد چهار رکعت نماز ولیکن نگفت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیگر از هیچ نیابت ندارد که نیت کرد ای
نماز فریضه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسلمانی را قضا نماز که گذشته بروی است
قضا را قضا میکند نیت کرد که چهار رکعت فریضه نماز پیشین لیکن نمیگوید که کدام نماز پیشین روا نبود که نیت کدام این
نماز فریضه است چون نیت کند چگونه کند و بقول مشایخ بخارا اولین نماز که بر من است و یا نخستین نمازی که بر منست و
بقول مشایخ سمرقند نه دیگرین نمازی که بر منست یا آخرین نمازی که بر من است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که اولی تر آنست میدانند که چه نماز قضا میکند تکبیر گوید بدان نماز اندر آمده باشد که آن ازوی نیت است خواجه امام حسام شهید رحمه الله
گفته است در جامع الصغیر خویش که چنین گوید که اولین نمازی که بر من است اولیتر بود خواجه امام سرخسی رحمهم الله میگوید ازین سه لفظ
هر کدام که بگوید روا بود خواجه امام علی بزدوی رحمه الله میگوید و اگر نیت مطلق کند روا بود اگر روز ابر است و نمیداند که وقت نماز
باقیست یا نی چگونه نیت کند گفت باید که بگوید میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فریضه نماز پیشین امروزینه اگر وقت باقیست از وقت نیابت دارد
اگر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد اگر مسلمانی نماز پیشین گذارد و شک افتادش که نماز پیشین من روا آمده است یا نی
آن نماز را باز میگذارد باید که گوید میخواهم تا بگذارم چهار رکعت نماز نزدیکترین نماز پیشین که بر من است اگر آن نماز روا آمده بود این
نماز از قضا نیابت دارد و اگر آن نماز روا نیامده باشد این نماز از ادا نیابت دارد اگر وقت مکروه نماز دیگر گذارد و شک افتادش که
که نماز دیگر روا آمده است یا نی باید که نیت کند که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فریضه نماز دیگر امروزینه از بهر آنکه درین وقت قضا [illegible]
نیت و تطوع نی نماز شروع کند و در دو نا معین قرآن خواند چنانکه در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند و در چهارم نخواند
اگر آن نمازش روا نیامده باشد این نماز از آن نیابت دارد اگر روا آمده بود این نماز نه از قضا نیابت دارد نه از تطوع و اگر وقت نماز
بیرون رفت شک افتادش که این نماز گذارده ام یا نی محمد رح میگوید من گمان نبرم که وقت نماز بر مومن گذرد وی نماز گذارده بود
اگر نماز نگذارد احتیاط کرده بود اگر استنهار مطلق نیت نماز میکند روا بود یا نی قاضی امام صدر الدین گفته است نیابت دارد و خواجه

امام اجل سرخسی رحمة الله علیه نیست که نیابت ندارد و حجة قول قاضی صدر الدین رحمة الله آنست که اگر دو رکعت تطوع گذارد
بر پندارد آنکه شب است معلوم شده که روز بر آمده است آن از سنت نماز بامداد بود و اینجا همین بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که وقت میان این مسئله و آن مسئله از برای آنکه چون صبح دمید هیچ تطوع گذاردن جز سنت نماز بامداد نیست ضرورت است
گوییم که نیابت دارد اما اینجا وقت فراخست و تطوع مشروع است ثانیت سنت نکند نیابت ندارد و بر جمله مقتدی سه نیت شرط است
نیت کردن نماز و نیت متابعت امام و نیت کعبه امام اگر تنها گذارد دو نیت شرط است نیت کردن نماز و نیت کعبه **باب دهم**
در بیان تکبیر اول تکبیر اول فریضه است یا سنت یا واجب بامت و اخبار بر خلاف معتزله که ایشان میگویند بنا نماز بر افعال است نی بر
اذکار و حجة قول ایشان است که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی واقیموا الصلوة بر پا دارید نماز را بر پا داشتن نماز زمین تعلق دارد اما
این مذهب باطل است مذهب سنت و جماعت آنست که بنا نماز بر همه افعال است و هم بر اذکار هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع امت
اما آیة اینست قوله تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی قوله تعالی در یک تکبیر این هر دو آیة در حق تکبیر اول است و خبر اینست قال
النبی صلی الله علیه وسلم طهر نفسک کما امر الله تعالی و استقبل القبلة وقل الله اکبر لقبلة که بگوید الله اکبر و اجماع امت آنست که هیچکس
فرضیت تکبیر اول را منکر نشده است هر که منکر شود کافر گردد تکبیر اول شرط است یا رکن بقول شافعی رحمة الله رکن است و بقول علماء ما
رحمهم الله شرط است فایده این خلاف جایی پدید آید که اگر مصلی دو رکعت نماز تطوع گذاردن و بران دو رکعت دیگر بنا بکند بقول
شافعی رحمة الله درست نباید بقول علماء ما رحمهم الله درست آید تکبیر اول از نماز است باقی بعضی گفته اند که از نماز نیست چنانکه
در از خانه نیست ولیکن خانه بی در نیست میوه از درخت نیست لیکن میوه بی درخت نیست آب از حوض نیست لیکن بی حوض
نیست خواجه زاهد فخر رحمة الله نسخه درس میگوید در روایة بیرون آمد که بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تکبیر اول از نماز
نیست و شرط است و بقول محمد رحمة الله از نماز است و رکن است فایده این خلاف جایی پدید آید که مصلی نماز پیشین
میگذارد و در میان یاد آمدش نماز بامداد بر من است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق
تطوع باقی شود و بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه نماند اما صحیح از قول محمد رحمة الله اینست که هر کجا که فساد پدید آید در رکن دارد بجا
نه حاجت اید شرط دارد تکبیر اول چه صفت لفظ گوید که در نماز آمده شود و بقول مالک رحمة الله بجز لفظ الله اکبر و بقول شافعی رحمة الله
الله اکبر یا الله الاکبر از این دو لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر شود در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روایة
که بچهار لفظ به نماز اندر آمده شود الله اکبر یا الله الاکبر یا الله الکبیر یا الله کبیر از این چهار لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر آمده باشد و بقول
ابو حنیفه رحمة الله بهر نامی که از نام خدای تعالی گوید در نماز در آمده شود و از محمد رحمة الله دو روایة است یکی روایة با ابو یوسف رحمة الله در اسم
صفت تمام باید تا در نماز آمده شود چنانکه الله اکبر یا الله اجل یا الله اعز یا الله احصی یا الله اعظم یا الله جلیل دیگر روایة از ابو حنیفه
رحمة الله که اسم تنها بسنده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله در درس میگوید روایة بیرون
آمده شود اگر مصلی کلمه شهادت گوید به نیت تکبیر اول بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نماز اندر آمده شود بکلمه اثبات نی کلمه نفی بود و کلمه

اثبات کمه الا الله هست بری روایته دلیل میکند که محمد با ابو حنیفه رحمه الله هست که با سم الله به نماز اندر آمده شود و اگر اللهم اغفر لی
گفت به نیت تکبیر اول با جماع در آمده نشود و اگر اللهم گفت و قطع کرد در نماز آمده شود یا نی این اختلاف هست میان کوفیان و بصریان
بصریان میگویند که در نماز نشود که میم اللهم در معنی یا هست و لا کلمه نفی هست و بکلمه نفی در آمده نشود و بصریان میگویند که در نماز آمده شود که
میم اللهم در معنی یا هست تا اگر کسی نیت تکبیر اول گوید یا الله بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در نماز آمده شود و اگر تازی نمیداند پارسی در نماز آمده شود
یا نی بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در آمده نشود در جامع الصغیر خانی خواجه امام حسام الدین شهید ابو بکر جصاص در صلوة خواجه منهاج الدین عصام
کبیر رحمه الله روایت میکند با قدرت عربی اگر پارسی گوید در نماز آمده نشود و الله اعلم بالصواب **باب یازدهم** در بیان قرائت فریضه
هست بآیه و اخبار و اجماع امت بر خلاف معتزله که ایشان میگویند که بنای نماز بر افعال هست نه بر اذکار و هم بر افعال هم بآیت و هم باخبار آیه
اینست قوله تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن اتفاق هست که این امر در نماز هست که بیرون نماز قرآن خواندن فرض نیست و حدیث اینست قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا صلوة الا بقراءة القرآن بقول شافعی رحمه الله خواندن فاتحه در نماز فریضه هست و حجة قول وی آنست قال النبی علیه السلام
لا صلوة الا بفاتحة الکتاب علماء ما رحمهم الله گفته اند که تعیین نیست که ورای فاتحه چیزی دیگر خواندن فریضه نمیداری چون چیزی دیگر خواند
نمیداری فاتحه خواندن نیز فریضه نبود و بقول مالک رحمه الله سورت با فاتحه ضم کردن فریضه هست علماء ما رحمهم الله گفته هست که بسیار کس بود
که فاتحه درست داند و سورت درست نداند یا سورت درست داند و فاتحه درست نداند ما میگوییم فاتحه یا سورت و اگر بس وی چیزی
نخواند که صفت نماز بود نمازش تباه شود خواندن فاتحه در نماز بحدیث واحد هست ما بنص قرآن عمل کنیم قوله تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن
آنچه گفتم فرضیت را اینست و لیکن استحباب را آنچه هر چند که خواند شاید دلیل آنکه روایت میکند ابو هریره سلمی رض که رسول علیه السلام
در نماز بامداد بقدر صد آیه خواند در روایت مورق عجلی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز بامداد سورت قاف والذاریات
چندانی بخواند که من در دل یاد گرفتم و دیگر روایت میکند عبد الله مسعود رضی الله که رسول علیه السلام در نماز بامداد الم تنزیل و تبارک
الذی بیده الملک خواندی همچنین بقدر هفتاد سورت روایت میکند انس ما خواندی و در هیچ رکعتی ورای فاتحه دو سورت نخواندی
و اتر یا پایان نماز نکردی دیگر روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که رسول علیه السلام در نماز بامداد سورت هل اتی علی
الانسان والمرسلات و اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج خواندی و بقول عبد الله عباس رضی الله عنه در نماز روز
قرائت جهر نیست و حجة قول وی اینست قال النبی علیه السلام صلوة النهار عجماء اما مراد ازین نرم خواندن هست نه تا
خواندن از برای آنکه در ابتدا در نمازها در قرائت بلند خواندن مشروع بود کافر بچگان بیامدندی و بر در مسجد
رسول علیه السلام حسرتی کردندی که ایشان مشوش شدندی جبرائیل علیه السلام آمد و این آیه
آورد و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا بعد ازان نرم خواندن
مشروع شد دلیل بر آنکه هم از عبد الله عباس رضی الله عنه روایت هست که رسول علیه السلام در
نماز آدینه دسورت الجمعه و اذا جاءک المنافقون بسیار خواندی و نماز آدینه نماز نماز روا ست

نعمان بن بشیر رضی عنهما روایت میکند که وقتی بودی که ما را یک روز و هر عید آمدی نماز بر روز است نماز عید و نماز جمعه رسول علیه
السلام و در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعید خدری رضی روایت میکند که دعا
رسول علیه السلام نماز پیشین میگذاردیم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد باز قیام رفت و از قرائت جهری نخواند
انگاه برکوع رفت بعد از فراغ نماز ما را معلوم شد که سوره تنزیل خواند دیگر روایت میکند خباب بن الارت که رسول علیه السلام در نماز
نرم خواندی قرائت قرآن چنان نرم خواندی که حساره مبارک می جنبید که وقتی بودی که ما را حرفی یا کلمه شنوانیدی در صلوة خواجه امام حسن بصری
رحمه الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سورة الاخلاص خواندی اما این در وقتی بود که اینها بترتیب نشده بود و سورتها معین
نشده چون سورتها اینها معین شد جماعتی آمدند و از معاذ جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان کاسب
زحمت می بینیم وی در نماز خفتن قرائت دراز میخواند رسول علیه السلام بطلب کرد و این حدیث فرمود فتان انت یا معاذ این ایت والسماء
والطارق والشمس وضحیها ابو بکر صدیق رضی عنه در نماز بامداد سورة البقره خواند چون نماز تمام کرد امیر المؤمنین عمر رضی گفت یا خلیفه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب بر آمدی ابو بکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب بر آمدی ما را غافل نیافتی در نماز یافتی امیر المؤمنین عمر
در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بدین آیه رسید قوله تعالی و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خواند
داشتن برکوع رفت و امیر المؤمنین عمر رضی با ابو موسی اشعری نامه فرستاده بود و بامیری وصیت کرد که بخوان در نماز بامداد طوال
مفصل در نماز پیشین اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حجرات است تا عبس و اوساط
مفصل از عبس و الفجر و قصار مفصل از والفجر است تا اخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از حم تبارک تا والفجر و اوساط از والفجر است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا اخر قرآن مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب است و بغیر این خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد آواز گریستن کودکی بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است این نماز را بر خود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از آن فرمود من ام القوم
صلوة فلیخفف فان فیهم الصغیر والکبیر والمریض والضعیف والمسافر و ذو الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن
بر دو نوع است فریضه است که آنچه از حد کراهت بیرون آید و مستحب یا مادر عدد آیه در هر رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله در یک رکعت قرآن خواندن فریضه است و حجه قول او آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
این امر تکرار اقتضا نمیکند مالک رحمه الله در سه رکعت قرآن خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رحمه در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علمای ما رحمهم الله در دو رکعت معین خواندن قرآن فریضه است اما در عدد آیه علمای ما را اختلاف
است بقول ابو حنیفه رحمه الله یک آیه خواندن فریضه است خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیه دراز

سنت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه باسم الله خواندن فریضه است وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قران خواندن معتبر است دلیل بر آنکه حایض و نفسا و جنب را نشاید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آیند تا روا بود و اگر
تازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر بتازی میداند بپارسی بخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبود از برای آنکه ما موزم بخواندن نظم و معنی با از خواندن بنظم عاجز نیاید بمعنی روا نبود
اما ابوحنیفه رح گفته است که ما موزم بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خواند نه هردو کدام خواند روا بود از برای آنکه
از قران معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی**
ان هذا لفی زبر الاولین وقوله تعالی ان هذا لفی الصحف ابراهیم و موسی شک نیست که در زبر او در صحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قران در زبر مهاست پس معلوم آمد که یعنی را اعتبار است از برای معنی قران از قرا الست در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر جصاص در صلوة خواجه مهاج عصار کبیر از ابوحنیفه رحمه الله اینست که روایت میکنند که ازان قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواندن روا نبود اما ظاهر روایة قول ابوحنیفه رحمة الله اینست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان از
قران که محال بود بپارسی از قران نبود بعربی از قران بود دیگر آنکه اهل دوم نامه بنبشتند نزدیک سلیمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مرا سوره فاتحه خبر است سلیمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلیمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که این مسئله را
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رح همچنین آورده است انچه جدا از کراهیت بیرون آرد فاتحه دو را ای وی سه آیه واجب است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرات دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه تر در ان نماز ها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان که خواند
که در نماز بامداد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمه الله برابر خواند انچه استحباب است حسن زیاد رحمه الله از ابوحنیفه رح عنه روایت
میکنند که صد آیه خواند در نماز بامداد بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایه مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجد حی و جمع بگاه حیر دا امام خویش خوان جمع رضاء دهد صد آیه بخواند و اگر مسجد براه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبهای زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها و روز برابر باشد
شصت آیه خواند اگر تابستان بود و شبها کوتاه بود و روزها بود دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند انچه گفتیم استحباب است و فرضیت را انچه خواند
روا بود اگر قرات از کرا سه میخواند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بیک روایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روا نبود و
بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبود و روایت اینست عالم متشیر شود و بدین معنی نماز تباه شود و اگر از محراب میخواند و اگر بجاست

میخواند چنین خلاف است و اگر بی حاجت میخواند چنانکه آیه را حفظ است بقول ابوحنیفه رحمه الله روا بود ولیکن کراهیت باشد زان
سبب بود که وی را در حال قیام چشم بجای سجده داشتن سنت است و وی چشم بر آب میدارد و بدان سبب بود که وی را در حال قیام چشم بر جای
سجده داشتن سنت است و وی چشم بمحراب میدارد و بدان سبب کراهیت بود اگر در نماز توریت خواند یا انجیل خواند یا زبور خواند وی را نماز
ولیکن تباه نشود اما از قرآن چیزی یاد آید و خواند و نماز روا بود و اگر چیزی از قرآن یاد نیاید و نیاید نشن مسرا ضم کند ظاهر روایة نمازش تباه شود بعضی
گفته‌اند اگر چیزی خوانده است که معنی وی با معنی را قرآن هست می آید روا بود قیاس قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله از قرآن معنی را
اعتبار است روا بود و ابویوسف رحمه الله و مثل و نظیر را دلیل نداند که ابوحنیفه رضی الله عنه بپارسی روا داشت چه پارسی و چه عربی و چه هر زبان
اگر در نماز قرآن را بر روایة میخواند کراهیت بود ترک سنت بود و آوردن بدعت قال النبی صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن
معکوسا الذی فی النسا معکوسا و نه روایتی منکوسا آمده است بعضی مشایخ رحمهم الله گفته‌اند باز گونه خواندن آن بود که از
پایان سورت آغاز کند سورت برآید اما این در عرب آید که ایشان در لغت کامل باشند چنین کنند اما در دیار ما باز گونه خواندن آن
که در رکعت اول سورت فروتر خواند و در رکعت دوم برترین خواند این جایی بود که بعمدا خواند اگر بفراموشی چنین خواند کراهیت نبود
اگر بفراموشی آغاز کند باز پس از ابتدای سورت برترست باید که همین را تمام کند که بدان سورت کامل نباشد اکنون باید که بماند و سورتی
خواند که بدان کامل بود که **مسئله** اگر در رکعت می‌خواند ولیکن سورت در میان بماند اگر سورت شش آیه میشود کراهیت نبود و معنی وی
بود اما اگر سورت کوتاه بود یعنی کم از شش آیه میشود کراهیت بود اگر یک سورت درمیان بنهاده و سورت دیگر میخواند کراهیت بود باقی
اگر سورت دراز است که مقدار شش آیه است یا زیاده از شش آیه بالاتفاق کراهیت نبود اگر سورة کوتاه است یا دراز است یعنی کم از
شش آیه است خواجه امام ابو محمد رحمه الله میگوید که کراهیت بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که کراهیت نبود
نشاید که یک سورت درو خود سازد چونسته در نماز نخواند که یعنی در تفضیل نهاده بود سورت را بر سورت دیگر نوع کراهیت بود مگر
که سورتها دیگر کامل نبود اگر بر سورتها دیگر خواند تا خلق ایشان را تبرک داده شود که خواند تا سورت خواند بر بالش سورت دیگر
باید که همین را تمام کند اما اگر برین سورت کامل نبود باید که این سورة را ماند و سورت دیگر خواند که بران سورت کامل بود
اگر در رکعت اول کوتاه خواند و در رکعت دوم دراز تر خواند اگر یک آیه است یا دو کراهیت نبود اگر سه آیه است کراهیت بود دیگر
سبح اسم و اول اینک حدیث الغاشیه که این فعل رسول علیه السلام ثابت شده است اشکال آید بقول ابوحنیفه رحمه الله که وی یک
آیه قرآن را معتبر میدارد چه معنی است که اینجا دو آیه عفو میدارد قول وی آنست که یکی دو آیه عفو است بدل معنی که اندک است
قرآن خواندن نتواند که خود را نگاه دارد و پرهیز کند و اصلیت ابوحنیفه رضی الله عنه را که هرکجا آنجا قول صحابه رضوان الله
علیهم باید رای خود بماند با قول صحابه رضی الله عنهم عمل کند در نوادر خواجه امام بکر خواهرزاده رضی الله عنه مسعود رضی
کرد در نماز یا مرد و سورت بنی اسرائیل خواند و آیه سجده خواند سورت تمام کرد و در رکوع تداخل کرد چون اینجا دو آیه است
عفو است و آیه باید که شنوانیده بود امام اگر قرائت حاجت آید اگر زیاد کراهیت بیرون نرفته باشد و بالاتفاق است که

مشاید استفتاح دادن دلیل بر آنکه عبد الله عمر رضی امامت میکرد نماز شام را فاتحه خواند چیزی دیگر یاد نیامده است نا قتح در قفای وی گفت بود اذا زلزلت الارض زلزالها عبد الله عمر پس گرفت و نماز تمام کرد است بیرون رفته است از فنا امام آن بود که رود تر بر کوع رود خواجه امام حسام رحمة الله علیه را امامی بود که از حد کراهت بیرون رفته بود از قرآن عاجز آمد که وی را باستفتاح حاجت آمده بود زود بر کوع رفت بعد از نماز شفعه بوده است فیمنی بیرون کرد از خود و امام راداد که نماز را بعلم تمام کرد اگر امام از حد کراهت بیرون رفت وی را باستفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح داد امام گرفت خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که نماز همه تباه شود که استفتاح دادن بی حاجت است اما ظاهر روایة اینست که اگر امام حد آیة خوانده باشد چون از قرأت آیه خواندن عاجز آید مقتدی استفتاح دهد امام گیرد یا نگیرد نماز روا بود که در صلوة خواجه امام اجل سرخس رحمة الله آورده است که رسول علیه السلام در نماز بامداد سورت قد افلح چون باخر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد این آیه را ماند و یا منی دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود و در میان ابی بن کعب رضی الله عنهما گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند چرا بر من اسان نکردی و یعنی چرا استفتاح نکردی گفت من چنین دانستم که این آیه منسوخ شده است گفت اگر این آیه منسوخ شده بودی من شما را اعلام کرده بودمی و در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که رسول عم در نماز بامداد سورت تبارک الذی خواند چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیته را ماند و آیتی دیگر رفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان شما ابی بن کعب رضی الله عنهما گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بر من چرا آسان نکردی یعنی چرا استفتاح ندادی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من چنین گمان بردم که مگر این آیته منسوخ شده بودی و بر وی من شما را خبر دادی پس معلوم آمد اگر بهیچ سبب از قرأت خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز روا بود اگر امام گیرد یا نگیرد از برای آنکه حدیث مطلق است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام اذا استطعمک الامام فاطعمه ای استلقنک فلقنه و فرق نبوده در میان آنکه بسیار اگر امام بی آنکه از قرأت عاجز آمدی در محراب خاموش کرد مقتدی استفتاح کرد اگر امام گیرد یا نگیرد روا بود که بر کس اصلاح نماز خود میطلبد اگر غیر مقتدی لقمه داد امام بگرفت نماز همه تباه شود اگر مقتدی لقمه داد امام گرفت اگر مقتدی معلوم آمد که خود بی طهارت بوده است نماز همه تباه شود از برای آنکه مشترع خودی در نماز داشت نیامده است پس تو بیرون آمدن از نماز استفتاح داده باشد و امام بگرفته و پس نماز همه تباه شود و اگر نارسیده استفتاح داد امام بگرفت نماز روا بود از برای آنکه استفتاح نارسیده نماز است اگر معلوم شد که نارسیده بی طهارت بوده است یا بجامه نجس بوده است بعضی گفته اند که جامه پلید در حق نارسیده عفو ظاهر روایت اینست که

که خواهست در هر دو صورت نماز تباه شود و در نماز بضرورت از سورت بسورت دیگر نقل کردن شاید آورده اند از رسول علیه السلام
که شبی در ترکارهی بر از رضوان الله علیهم تتابع میکرد چون بحجره ابا بکر صدیق رضی رسیدی و در نماز بود و قرآن نرم میخواند
از آنجا بگذشت بحجره امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه رسیدی در نماز بود و قرآن بلند خواندی از آنجا نیز در گذشت چون بحجره بلال
رسید رضی الله عنه وی در نماز از سورت بسورت نقل میکرد رسول علیه السلام چون نماز بامداد تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه
دوش در نماز بودی و قرآن را نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مالک شه نماز را از میگفتم رسول علیه السلام
گفت بمجانست قال النبی ارفع صوتک قلیلا و انگاه گفت یا عمر رضی دوش در نماز بودی قرآن را در بلند خواندی گفت عمر
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دیوان را بیدار بایندم قال النبی صلی الله علیه وسلم اخفض صوتک قلیلا و انگاه گفت و یا بلال
دوش در نماز بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از بوستان نقل میکردم قال النبی
علیه السلام اقرأ سورة فاتحها بهر سورت را اگر شروع کردی آن سورت را تمام کن انگاه سورت دیگر بود و اگر بضرورت از سورت نقل
کردن مقتدی استفتاح داد و اگر امام گیرد تا کبیر در نماز روا بود دلیل برآنکه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله در نماز بامداد سورة هل اتی علی الانسان
نسیان نخواند و بار اتیها اهل ذلت مقتدی استفتاح داد و نگرفت باز دیگر واقع افتادش که از سورت بسورت نقل کرد استفتاح داد نیز نگرفت
چون نماز تمام کرد سوال کردند که این نماز را باز گذاریم گفت اگر باز بایستی گذاردن من تمام نکردمی **مسئله** قرآن خواندن فریضه است بخلاف
مستحب **مسئله** نماز رکن اصلی است قیام و رکوع و سجود و قرات رکن اصلی است یا نی اگر جایی است که قرآن فریضه است رکن اصلی است
و اگر جایی است که قرآن خواندن فریضه نیست رکن اصلی نیست یا اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از انکه قعده متغیر کرد یادش آمد که
در یک رکعت قرائت نخوانده ام نمازش از فریضه باطل شود و حق قطعوم باقی نماند پس معلوم شد که رکن اصل است **باب دوازدهم در بیان**
ادا حروف بجهت گرفتن در قرآن خواندن هر که قرآن خواند باید که ادا حروف مراعات و وقف بجای آرد تا بتاویل ابت عمل کرده شد
قوله تعالی و رتل القرآن ترتیلا مراد ازین آیت امیر المؤمنین علی رضی گفته است که ادا حروف و مراعات و وقف است ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
از قرآن معنی را اعتبار کرده اند و ابو یوسف رحمة الله مثل و نظیر را و از شافعی رحمة الله روایت آمده است هر که در نماز خطا خواند نمازش
تباه شود و اگر سورت خطا خواند نمازش تباه شود بقول علما رحمهم الله فاتحه یا سورت هر کلام که خطا خواند نمازش تباه شود و بعضی مشایخ
رحمهم الله گفته اند بهر سببی که بعد از وی خطا بود و اگر سین را صاد گوید نماز تباه نشود و بعضی از مشایخ قرب مخرج را اعتبار داشته اند
تا اگر بخواهد حرفی که وی بر زبانش حرفی دیگر رفت ولیکن از همان مخرج چیز دیگر آن حروف کوی مینخواست گفتن ولیکن تفاوت نمیکند نماز
روا بود و بعضی مشایخ قرب مخرج ساخته اند چنانکه خلیل ابن احمد البصری رحمة الله ساخته اند الهمزة و الهاء و التاء و العین من مخرج
واحد و الباء و الیاء و القاء و المیم من مخرج واحد و التاء و الطاء و الدال و الظاء و الثاء من مخرج واحد و الذال و التاء
الطاء مخرج واحد و الجیم و الشین و الصاد من مخرج واحد و الحاء و الغین من مخرج واحد و الراء و اللام و النون من مخرج واحد و الزاء
و السین و ... من مخرج واحد و الواو و اللام و الالف و الیاء من مخرج واحد و القاف و الکاف من مخرج واحد ابوحنیفه و محمد

رحمهما الله از قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل این لفظ در قرآن یافته شود اگر این است
فیها فاکهة و ماغسل در زمان لقاح خواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود که معنی یا معنی قرآن است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
نمازش تباه شود و اگر در نماز غلط از چنین چنین و النست کرد در نمازش فاتحه از قرآن نیابت دارد یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است از قرآن
نیابت ندارد چنانچه در نماز فاتحه خواند بنیت دعا روا نباشد اگر در نماز نیت یاد آمدش که در نماز است فرض قرارت نیابت ندارد و این
نیز همان بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است باید که در این مسئله دو روایت است همچنانکه خطیب در منبر آمده تا خطبه کند
و بر عطسه آمد و گفت الحمد لله در وقت بسمل کردن حیوان عطسه آمد و گفت الحمد لله از جهت گفتن از خطبه و این از تسمیه و گفتن حیوان نیابت
دارد یا نی ابوحنیفه رحمه الله را در روایت است و اینجا نیز باید کرد که دو روایت بود مسلمانی حرف را درست نمیتواند گفت.
چنانکه ترکی الحمد لله را الحمد الله میگوید یا هندوی میگوید باید که او را فرمایند محمد و احمد و محمود رحمهم الله میگویند اگر اینها درست
میگوید فرمایند تا از این نیز گوید اما اگر همه را در یکسان میگوید خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که آیتی نگاه کنند که در آن آیت این
حروف نبود و برا تعلیم کنند تا آن را در نماز میخواند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که سه آیت باید نگاه کنند یا سورت
در آن این حروف نبود و برا تعلیم کنند تا در نمازها همان خوانده شود اگر آیتی نیابد که در آن این حروف نبود اکنون ضرورت شد بقدر
حاجت خواندن روا بود و اگر مقتدی بود یا امام تکبیر گوید و تسبیح و دیگر نخواند خاموش باشد هرگاه که امام سلام دهد یا امام سلام گوید که تنها
گذارد است بقدر حاجت قرآن خواندن بعد از آن چیزی نخواند چنانکه سبحانک اللهم و بحمدک و تسبیح رکوع و سجود و دعا و قنوت و قرائت
تشهد و مانند اینها که بی اینها نماز روا نمی آید اگر چیزی خواند نماز تباه شود و سبحانک اللهم سین است اگر صاد گوید نمازش تباه شود و تبارک
اسمک را البیک گوید نماز تباه شود و فتحا از شیخ الاسلام برهان الدین و خواجه امام بزدوی و شیخ الاسلام رحمه الله برین است که نماز تباه شود
اعوذ بالله دال است اگر واو گوید روا بود من الشیطان طا است اگر تا گوید نماز تباه شود الحمد حا است باید گفت و الحمد میگوید
ظاهر روایت نماز تباه شود خلیل ابن احمد المغربی رحمه الله علیها گفته است که روا بود که وی قرب مخرج را اعتبار دارد و ایاک
نستعین سین هر دو با التشدید اصل آمده است که آن تشدید را ترک دهد یا بر قرون نهد نماز تباه با الصراط اگر این صاد سین
باز گوید روا بود اگر طا را تا خواند ظاهر روایت نمازش تباه شود با الصراط اگر بعضی از مشایخ گفته اند روا بود و الذین ذال است
اگر دال گوید نمازش تباه شود النعمت علیهم گوید نمازش را ظاهر روایت تباه شود خلیل بن احمد المقری رحمه الله گفته است که روا بود
اما الظالین را اگر دال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلمه البلخی رحمه الله گفته است روا بود خواجه مطیع رحمه الله گفته است نماز تباه شود
شیخ الاسلام رحمه الله گفته است که فتوی خواجه امام شهید در کتاب جامع نست که روا بود خواجه امام علی بزدوی رحمه الله گفته است روا بود
ابوحنیفه و محمد رحمهما الله قرآن را معنی اعتبار داشته تا اگر کسی در نماز قرآن را عجمی وا میخواند نماز روا بود بشرط آنکه معنی را تفاوت
نکند این است و این و این اجماع عمل است و امین تشدید دارد ظاهر روایت نماز روا نشود اما بعضی گفته اند که اصح این است که روا شود مثل و
نظیر او در قرآن است قوله تعالی ولا آمین البیت الحرام قل اعوذ ذال است اگر دال گوید نمازش روا بود هر سینی که در قل اعوذ

برب الناس اگر کسی سین را صاد گوید نماز تباه شود و فی صدور الناس اگر این صاد را سین خواند نماز تباه شود و من الجنة
والناس میخواند قل اعوذ برب العلق را برب الفلق خواند نمازش تباه شود و من شر النفاثات را النفاثات خواند یا دال را
تا خواند یا سین را صاد گوید در همه صورتها تباه شود و هر کجا من خواند نماز تباه شود و در قل هو الله احد دال را تا گوید یا
صاد را سین گوید یا بر ذالی که در قل هو الله احد است یکی را تا گوید نمازش تباه شود و نیت را که تا بانیت اگر با دال خواند
یا سین سیصلی را صاد گوید یا صاد را سین خواند یا ذال لهب را دال خواند یا طا خطب را تا خواند یا سین من مسد را صاد خواند
و درین همه صورتها نماز تباه شود در ادا رجا اگر ذال را دال خواند یا صاد نصر الله را سین گوید یا در خلون را بخلون گوید
درین همه صورتها نماز تباه شود و در استعمر این عین را اگر خا گوید اختلاف مشایخ است تو ایا را اگر طا بگوید نماز تباه شود
کان بکم بر سه نوع است کاف اکبر است و کاف کوزه کاف کاموره و رشب نیک بگوید و نرم نیک بگوید میانه بگوید اگر بر نفف یا با
اکبر بدارد نماز روا نبود اهل نحو گفته خطر کفر بود و سبحان ربی العظیم اگر این سین را صاد گوید یا ظای عظیم را دال گوید یا زا گوید نماز تباه
شود اگر به سبحان ربی العظیم نمیتواند گفتن سبحان ربی الکریم یا سبحان ربی الاعلی گوید روا بود و سمع الله لمن حمده این ها را باید که بیاد کند
اختلاف مشایخ است و اگر حمده گوید نماز روا بود و اگر حمد گوید نماز تباه شود و التحیات لله اگر این تا را طا گوید یا دال نماز تباه شود
اگر صاد و الصلوات را سین گوید اختلاف مشایخ است ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود اگر صاد اللهم صل را سین خواند اگر
بجده اولی بود نماز تباه شود و اگر قعده بود از نماز بیرون آید اگر سین اللهم انا نستعینک را صاد خواند نماز تباه شود و اگر غین
نستغفرک را خا خواند اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود و حکم تباست اگر سین خواند یا آن تشدید
که بر ایاک نعبد است ترک کند یا آن تشدید را بر نون نهد یا صاد و لک نصلی را سین خواند یا سین و نسجد را صاد خواند یا
سین یعنی را صاد خواند درین همه صورتها نماز تباه شود و بالکفار ملحق حا گوید نماز روا بود که از عرب بسیار حا می آید که کاف
قاف صرف کنند قطع کلمه بقول قرا مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست که قرا اسم تقدند اما خواجه امام محمد زاهد رحمه الله
درین مسئله مباحثه افتاد ایشان گفتند که قطع کلمه مفسد نماز نیست خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که اگر کسی همه قرآن حرف حرف
و کلمه کلمه درمیان نماز خواند نماز روا بود و بعضی مشایخ گفته اند که اگر قطع افتد که از وی معنی بگردد نماز تباه شود چنانچه الحمد
میخواند ال گفت قطع افتاد یا التحیات میخواند ات گفت و قطع افتاد از بها معنی بگردد نماز تباه شود و اگر قل گفت قطع افتاد
قل کلمه تمام است نماز تباه شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که باز از سر آغاز کند
خواجه امام منهاج الدین گفته است که باقی تمام کند و قطع کلمه بقول قرا مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست
و همچنان ادیب کاک امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله درین مسئله مباحثه افتاد که الا من تولی و کفر گفت و توقف کرد و ده کان
ادیب کاک رحمه الله گفت که نماز تباه شود نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفت که تباه نشود مباحثه ایشان شد نجم الدین عمر نسفی گفت
اگر این فتوی واقع شد فتوی بنزدیک تو اند یا نزدیک من گفت نزدیک تو گفت من جواب نوشتم که تباه شود هر که قرآن خواند

باید که او احرف و مراتعات وقف بجای آرد تا بتاویل آیت عمل کرده شود قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از تاویل این ادا حروف است و مراعات وقوف کرده
که نازل شد بلفظ قریش نازل شد اعراب از اطراف می آمدند و بخیه سید المستعد بلفظ قریش دیگر قبیله بعضی نمی توانستند خواند حج بن رسول علیه السلام
عجز و بیچارگی ایشان بدید غمناک شد مناجات کرد جبرئیل علیه السلام آمد بشارت آورد که قرآن بلفظ خویش خوانند بشرط آنکه معنی تفاوت نکند اعراب بلفظ
خویش خواندن گرفتند تا کامل شدند و آنگاه بلفظ قریش خواندن گرفتند طحاوی رحمة الله در مشکل الآثار آورده است که اگر کسی در نماز قرآن را بلفظ
ایشان خواند روا بود و لیکن دلیران بود که بلفظ ایشان نخواند که نوعی منسوخ میدارد و اگر بیرون نماز خواند باکی نبود قال النبی صلی الله علیه
وسلم انما انزل القرآن علی سبعة احرف رسول علیه السلام فرمود که قرآن بهفت قرآن نازل شده است و قرآن که نازل شد صحابه رضوان الله
تعالی اجمعین بنشستند هر کسی آیت سوره بمقدار که حاضر بودندی و از ملک نازل شدی که رسول علیه السلام بر ایشان خواندی نوشتند
اما در عهد رسول علیه السلام نسخه برین ترتیب نبشته نبود لیکن قرآن را بهمین ستور ترتیب که میخوانیم میخواندند و قرار صحابه بهمین ترتیب باز رسیده
رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواند تا قرآن را همچنانکه نازل شده است ادا کند بروی یاد قراءت عبد الله مسعود قراءت امام
عاصم است امام کوفه محمد حسن گفته است که اگر کسی در نماز چیزی خواند که در مصحف امام نبود المعنی یا بعنی قرآن است بود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر مثل و نظر او در قرآن بود روا بود تا اگر حکیم را علیم خواند یا حکیم را قدیر خواند یا بصیر را قدیر خواند
مرویست از عبد الله مسعود و انس بود رضی الله عنهما که مثل و نظیر وی در قرآن است جایز بود ابوالاسد بخاری رحمه الله که در اوائل
انصاری نصیف است گفته که به قطع کلمه وقف با جایگاه نماز تباه شود چنانکه الحمد را بدیخواند ان گرال گفت قطع افتاد و یا التحیات میخواند گفت
قطع افتاد و یا آیت الکرسی میخواند کلمه نفی گفت قطع افتاد و یا شهد الله میخواند کلمه نفی گفت قطع افتاد و یا الله من تولی و کفر گفت و قطع افتاد
و وقف کرد در بین همه صورتها ابوالاسد بخاری گفت که نماز تباه شود ظاهر روایت آنست که نماز تباه نشود خواجه امام اجل خرسج گفته است که هر گاه
شروع کنی و تمام کنی نخست با قراءت شود و بقطع وی نماز تباه نشود چنانکه تحیه چون از رسول گفت و قطع کنم می باید خواندن تحیه چون الرسول
گفت و قطع کرد و از سر آغاز کرد قاضی ابو در بخاری رحمه الله را امام بود اینجا وقف کردی این نماز تکرار دا ما امام را از امامت معزول کردی
لت الیهود عزیر گفت و وقف کرد عزیر ابن الله آغاز کرد نماز تباه نشود اگر نیز بعد گفت نماز تباه نشود و قالت النصاری المسیح ابن الله می باید خواند و قالت النصا
المسیح گفت وقف کرد و ابن الله گفت وقف کرد نماز تباه نشود اگر نیز الله گفت نماز تباه نشود اگر ابن الله ذلک قولهم گفت و وقف کرد و یا قرام گفت نماز تباه
نشود و در نماز قرآن خواندن ترجمه بپارسی کردن با تفاق بیرون نماز بقول شافعی رحمه نشاید بقول علما نشاید چه قول شافعی رحمه الله آنست که چون ترجمه
کند او حرف و مراتب وقف نتواند بجا آوردن پس تاویل این آیت عمل نتوان کردن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا علما رحمهم الله گفته اند که
رسول علیه السلام از غزوه باز گشته بود با فتح و ظفر و غنیمت بسیار چون بمدینه رسید عبد الله مغفل رضی الله عنه سوره انا فتحنا با لصوت حزین میخواند رسول
علیه السلام فرمود که زینوا القرآن بالصوت الحسن معلوم شد که نشاید قرآن خواندن بیرون نماز عبادتست بروی عمل کردن فریضه است رسول علیه السلام
فرموده است که هر که بیرون نماز قرآن خواندن بهر حرفی خداوند عز و جل ده ثواب در دیوان وی ثبت گرداند و اگر در نماز خواند بهر حرفی
سی ثواب باید اگر ظاهر خواندن بود در که سه خواند او نیز بود هر که قرآن بر وی خواند چهار چیز بهره که چشم و زبان و گوش و دل

واگر دید دبر روی نخواند سه چیز تن بهره گیرد زبان و گوش و بلند خواندن اولیتر بود یا نرم خواندن اگر جماعتی باشند اهتمام
کنند بلند خواندن اولیتر بود و اگر استماع نکنند نرم خواندن اولیتر بود تا بزه کار نشوند تا حق خواندن قرآن داشته شود و چند روز باید
خواندن تا چند قرآن گزارده بود بعضی گفته اند که با یک ختم کند حق قرآن گزارده شود فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که
در سالی دو ختم کند حق قرآن گزارده شود اما ظاهر روایت اینست که شبانروزی دویست آیه از قرآن نخواند حق قرآن گزارده
شود و در گرمابه اتی نشاید خواندن در گرمابه عاریتی شاید یا نی اگر گرمابه نارسیده بود نشاید یا اگر زنان مانع بود شاید که در گرمابه
حیصیتی یا حجام نشاید قرآن خواندن و اگر گرمابه عیصیتی را بحزه حصه پیدا نیست باید که قاضی خود و بها را ضامن کند که هر گاه که خصم وی
پدید آید من بها را از عهده بیرون آیم انگاه در روی قرآن خواند صندوق سیاره داق و قعف عام را نشاید که بخانه اندنهد
و یکی نهد و اگر در مسجد گرمابه بود اگر عمارت پذیر بود باید که عمارت کنند و اگر عمارت پذیر نبود اولیتر آن بود که او را در خرقه پاکی پیچد
و در جای دفن کنند چنانکه مومنان را بر تیمم مصحف شاید گرفتن یا نی اگر تیمی بود که فریضه بوی توانم گزاردن شاید و اگر فریضه نتواند گزارد
نشاید گرفتن که در خانه که مصحف بود در آن خانه نشاید خفتن اما اگر خانه همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که از بر سر آویزد تا زبر کار
نشود و اگر خفته قرآن میخواند همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که نه بر سر آویزد تا زبر کار نشود و اگر خفته قرآن میخواند شاید یا نی
و اگر تن و جامه وی پاک بود شاید قدر پهلوی را گرد کند و اگر نشسته خواند اولیتر بود اگر رهروان قرآن خواندن شاید یا نی بعضی
اصحاب بعض گفته اند نشاید بعضی گفته اند که نرم شاید ولیکن بلند نشاید بعضی گفته اند هم بلند و هم نرم شاید خواندن شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله گفته است که از اصحاب ما روایتی است یکی روایت خواندن دیگر روایت نخواندن پس خواندن اولیتر بود ولیکن نرم خواندن
اولیتر بود ولیکن نرم خواندن بلند شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که اگر در حمام جامه است نرم خواند و اگر در صحرا بود
بلند خواند پاکی نبود نیز بطهارت روا بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است یکی قرآن خواندن بی طهارة روا بود ولیکن
بطهارت اولیتر بود و مسجد اندر آید بی طهارت شاید اما بالطهارت اولی بود و اگر ان ساعت طهارت نتواند ساختن اولیتر آن بود که باری
تیمم کند از برای اگر محمد حسین رحمه الله گفته است که مستحب نبود بی طهارت در مسجد آمدن جواب سلام گفتن بی طهارت روا بود اما با طهارت
اولیتر بود **مسئله** خفتن بی طهارت روا بود یا نی اگر انزمان طهارت نبود خفتن بی طهارت شاید اما با طهارت اولیتر بود اگر طهارت نتواند
ساختن تیمم کند اولیتر از آن بود که تیمم نکند **مسئله** بر قرآن خواندن بر موذنی کردن اجر گیرد حرام بود و بقول علمای ما
و شافعی رحمهم الله گفته است حرام نبود بر کتابت و ادب کسب آموختن اجر گیرد حلال بود باتفاق اما اگر چیزی است که بفسق تعلق دارد چنانکه
آموختن مطربی را بشندان برانها اجر گیرد حرام بود **باب سیزدهم** در بیان رکوع و سجود کردن رکوع و سجود فریضه است بقدر قرار اما بر قول
انها یالی بقدر قرات تسبیحات بر قول ایشان که تسبیح گفتن در رکوع و سجود فریضه دارند بقدر تسبیحات گفتن فریضه است و سجده فریضه است
و بقول شافعی رحمه الله در سجده رکن اصلی دو است بینی و پیشانی تا اگر از این دو یکی باختیار بنهد بقول شافعی رحمه الله نماز وی روا بود
و بقول علمای ما رحمهم الله رکن اصلی در سجده پیشانی نهادن است و بینی نهادن مستحب است تا اگر پیشانی ننهد و بینی نهاد ظاهر روایت اینست

که روا نبود از ابو حنیفه از ابو حنیفه روایت آمده است که روا بود از برای آنکه سجده بر بینی معتبر می آید دلیل بر آنکه اگر پیشانی مجروح
بود و بر بینی سجده آرد روا بود و اگر بینی نیز مجروح بود بر شرح سجده آرد روا نبود که تشبیه اهل کتاب شود و دیگر آنکه استخوان بینی با پیشانی پیوسته
است دلیل بر آنچه گفته اند که منع جدا میشود از وظاهر میشود پس معلوم شد که در حال ربوعی مستحق حکم بر روی دارد و در حال سجده حکم
سرها اسمی بین حکم از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و گفت بر بینی سجده آرد پیشانی با جنابت نهد معتبر نباشد که
سر بسجده نهاد و قدمها را از زمین آزاد کرد روا بود برای آنکه سر در او در یک رکن جمع یافتیم بعد از آن اگر قدمها آزاد کرد روا بود
اما اگر از ابتدا قدمها را از زمین آزاد کرد در شرح طحاوی آورده است که روا بود و بر روایت فروق ناطقی آورده است که روا
نبود و این اعتماد را است شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که جواب ظاهر نیست که روا نبود بنا بر حدیث قال علیه السلام امرت ان
اسجد علی سبعة اعضاء … الیدین والرکبتین و اطراف القدمین … امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که … جواب روایت
شرح طحاوی رحمه الله گوییم که روا بود تا دلیلی آنکه … و کانه سجده آورده است و پشت پایش … انگشتان پای آزاد اما اگر
پا پیش مطلق آزاد بود روا نبود این … را جواب بر روایت فروق ناطقی گوییم که روا نبود و تا احتیاط کند تا نمازش … بی قید بار روا … اگر
در سجده قدم بقدم دیگر بر کرد … است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که روا نبود که … نیست وضع
القدمین علی الارض فرض فی السجدة اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح است بقول شافعی رحمه الله قیام و رکوع آرد و سجده
با یماء آرد و بقول علماء ما رحمهم الله چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شد همچنان که بایما نماز گذارد و روا بود مسلمانی را
عارضه است که اگر ایستاده نماز گذارد با قیام در رکوع و سجود … طهارت نمی یابد و اگر نشسته میگذارد بر رکوع و سجود و بقا طهارت
نمی یابد نشسته گذارد بر رکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد با رکوع و سجود بقا طهارت نمی یابد اگر بایما نماز میگذارد و بقا طهارت می یابد …
روایت نیست که حکم صاحب جرح دارد و هر وقت نماز طهارت سازد با قیام و رکوع و سجود نماز میگذارد و اما شیخ الاسلام برهان الدین
رح گفته است که بایما گذارد و … اگر در دهان جراحت است قرآن میخواند چون روان میشود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است
که قرآن نخواند از برای آنکه بی قراءت روا می آید دلیل بر آنکه امی و مقتدی … در فریضه چهار رکعتی در دو آخرین
بی قراءت روا می آید اما در شرح جابر … آورده است که بی طهارت نماز روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که بقدر حاجت قراءت خواند که در زیادات روایت است که آنجا بایما نماز میگذارد و آن اشارت از وی بدل است از قیام و رکوع
و سجده اما قراءت بدل نیست پس بقدر حاجت خواند این جا هم خواند که نخواند چون روان میشود و اگر خاموش کند …
… نشسته … ایستد هر چند که خواند روا بود که اصلی است و در صلوة مختصر القیاب خواجه امام ابو الفضل کرمانی در شرح …
… آورده است که هر چه … صاحب جرح روان شود … حدث نیست از پیشانی … با سجده …
از پیشانی … که مقدار … ابو حنیفه رحمه الله سجده بر بینی معتبر میدارد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که …
رضا از آن قول رجوع کرده است ان حکم معتبر نماند مقدار … بار … از پیشانی نهد و سجده معتبر بود اگر سجده بجای … که

کرید انجا مسح کند روا نبود و اگر بر پیچ دستار سجده می آرد چنانکه پیشانی از زمین از ده بمنا بدر روا بود باتفاق اگر بر نهالین یا بر ای
عقس یا بر توده ریک یا بر توده ارزن یا بر برگ عقس سجده آرد نماز روا نبود چون سختی زمین بر پیشانی وی نرسد از برای انکه وی مستقر
نماشود و اگر سختی زمین بر پیشانی رسد روا بود **مسئله** اگر آستین می افکند یا دامن بر انجا سجده می آرد بقول شافعی رحمه الله روا نبود
که مصلی غیر مصلی باید تا روا بود و بر قول علما رحمهم الله روا بود و بر قول علما رحمهم الله روا بود و اگر بر پیچ دستار می آرد چنانکه سختی زمین
بر پیشانی وی می رسد بقول شافعی رحمه الله روا نبود بقول علما روا بود که عبد الله عمر رضی الله عنه و این مسکانرا دیده که پیچ دستار او بر پیشانی
بسته بود بدان جای سجده می آورد و بر او منع نکرد معلوم شد که روا بود و الله اعلم بالصواب **باب چهاردهم** در بیان قعده اخیره
قعده اخیره نشستن فریضه است ثابت باخبار است نه بایت قوله تعالی فاقعدوا مع القاعدین از مالک رحمه الله روایت است که قعده اخیره نشستن
فریضه نیست و حجت قول ما این است که رسول علیه السلام فرموده است اذا قلت هذا او فعلت هذا فقد تمت صلوتک چون رسول علیه السلام
فرمود یا نخواندن فریضه نیست نشستن نیز فریضه بود و این روایت در مختلف چون مخیر فرمود معلوم شد فریضه نیست و این روایت در
محتات است در باب مالک اما ظاهر روایت است که قعده اخیره نشستن فریضه است اما شرط است رکن نه دلیل بر آنکه بی قعده نماز نمیشود و لیکن تمام
نی یا اگر قعده اخیره نه نشست به رکعت زواید برخاست و این رکعت زواید سجده مقید کرد و این نماز فرضیت باطل شود و لیکن در حق تطوع باز
پس معلوم آمد که بی قعده نماز نشد که به تطوع اندر آمده است و لیکن تمام نی اگر از فرضیت باطل شده و قعده همچون سجده نیست که اگر قعده
همچون سجده بودی بایستی که رکعت زواید را القعده رسانیده و انگاه نماز تباه شدی پس معلوم شد که قعده همچون سجده نیست چون سر از
سجده آخر بر دارد چه مقدار نشیند تا قعده معتبر شود ابو یوسف بروعی رحمه الله گفته است که مقدار کلمه شهادت نشیند تا قعده معتبر شود
ظاهر روایت آنست که مقدار عبده و رسوله تشهد نشیند تا قعده معتبر شود دلیل بر آنکه عبد الله مسعود روایت میکند از رسول علیه السلام اذا رفعت
راسک فی السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک رسول علیه السلام فرمودی ابن مسعود چون سر از سجده اخیره بر داری
و قعده اخیره را مقدار عبده و رسوله رسانیدی نماز تو تمام شد خواجه امام بکر اسکاف رحمه الله خواندن بر کس را اختیار داده در میان
میان تعجیل و آهسته خواندن امام حلوانی رحمه الله خواندن مستوی را اختیار داده و تعجیل نیکی نی و آهسته نی میانه خواندن اختیار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله است که بر چگونه که خواند روا بود و ظاهر روایت است که اعتبار خواندن مستوی است و لیکن اختیار خواجه امام
فخر رحمه الله است **مسئله** اقتدا رسیده به نارسیده درست نبود اما اقتدا نارسیده به رسیده درست بود و هم با فعال هم با قوال صورت مسئله
اینست چنانکه التحیات بمقدار تشهد رسانیده و مقتدی هنوز بمقدار تشهد نرسیده است امام سلام داد اگر مقتدی نیز سلام دهد نماز بی بود
مقتدی بمقدار تشهد رسید سلام دهد و پیش از آنکه امام بمقدار تشهد رسید نماز تباه شود چه بنا نماز مقتدی بر نماز امام است و نماز امام تمام است
پس نماز مقتدی نیز تمام شود تا بر خلاف جای پدید آید که امام شیخ تعجیل خواند پیش از آنکه مقتدیان بعبده و رسوله رسیدندی سلام
داد ظاهر روایت نماز همه تباه نشود خواجه امام بکر اسکاف رحمه الله گفته که نماز همه روا بود و از برای آنکه در نماز هیچ رکنی متعذر نیست که قعده
اخیره چون قعده اخیره و عبده و رسوله رسانید قعده معتبر شد نماز تمام شد بعد از آن در حرمت نماز بود و باز در هر رکنی که باشد بر خروج

از فریضه بیابت دارد قعده اخیره را چون بسجده رسوله رسانید فرض موجود شد بعد ازان تطوع بود ولیکن در حرمت فرضیت بود
تا اگر همین فریضه را کسی بوی اقتدا ادا بود پس معلوم شد که قعده اخیره مقدار است مسئله بازگشتن بقرارت تشهد قعده را
برگیرد یا نی این مسئله بر چهار وجه است یکو وجه است که قعده معتبر بعد خواندن التحیات تمام خواند در خواب شد چون بیدار شد باز آغاز کرد پیش ازانکه
بقدر تشهد رسیدی سلام داد باتفاق این قعده بر انداخته نشود و نمازش روا بود که نشستن فریضه یافتیم و خواندن واجب یافتیم
وخواندن باز دیگر تطوع شود و تطوع فریضه را واجب را بر نینداز روا اما اگر مقدار عبده و رسوله نشست ولیکن هیچ نخواند در خواب
چون بیدار شد سلام داد بقول علما ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نبود وجه سیوم آنست که التحیات آغاز کرد
پیش ازانکه بقدر تشهد رسیدی در خواب شد چون بیدار شد التحیات از سر آغاز کرد پیش ازانکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که هر دو را جمع میکنیم اگر بقدر تشهد رسد روا بود اگر نرسد روا نبود اگر باز از سر آغاز کرد خواجه امام زاهد نجم
رحمه الله صلوة خواجه امام اجل شمس رحمه الله درس میکرد در روایت بیرون آمد که قعده بر نگیرد و لفظا بر روایت برگیرد خواجه امام ابو حفص
کبیر بخاری رح گفته است که در نوادر از محمد رحمه الله روایت یافته ایم که قعده برگیرد تا اگر تمام ناکرده سلام دهد نمازش تباه شود و اگر
مقتدی را افتد جواب بر روایت نوادر گوییم که قعده بر نگیرد که مسلمانان کاسب باشند و امام قرارت درازتر خواند وی خواب رود و باز
بیدار شود از سر آغاز کند پس گوییم که قعده بر نگیرد تا اگر تمام ناکرده با امام سلام دهد روا بود اگر با امام مقدار عبده و رسوله نشست و
خواب شد هیچ نخواند امام سلام داد وی با امام سلام داد و بقول علما ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نبود
اگر امام سلام داد وی از سلام امام بیدار شد بایستی که با امام سلام دادی و نی نداد وی بسلام امام از نماز بیرون نیاید از برای
آنکه واجبی از واجبات نماز بر وی است وی قرارت تشهد آغاز کرد قعده برگیرد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده درس میکرد در روایت بیرون آمد بقول ابو یوسف رحمه الله قعده بر نگیرد و بقول محمد رحمه الله برگیرد همچنانکه
بازگشتن بسجده تلاوت قعده بر می گیرد و آن واجب است بازگشتن بقرارت تشهد نیز قعده را برگیرد و این نیز واجب است اما ابو
یوسف رح گفته است که اگر بازگشتن بسجده تلاوت نگوییم و قعده بر نگیرد نماز بسجده تمام کرده باشیم و نماز سجده تمام کردن
مشروع نیست پس بضرورت گوییم که قعده برگیرد دیگر آنکه سجده مقدم است قعده موخر است هرگاه که از موخر بمقدم بازگردد
مقدم موخر را برگیرد و اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است هرگاه که از موخر بمقدم بازگردد و مقدم
موخر را برگیرد و اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است که قعده برگیرد یا نی گوییم که قعده بر نگیرد دلیل
بر مسئله طلاق مردی را زنی حامله است گفت اگر پسر آری ترا یک طلاق شود و اگر دختر آوری دو طلاق و اگر هر دو آورد و اگر نخست پسر آورد
بعد آوردن پسر یک طلاق شود با آوردن دختر دیگر طلاق نشود از برای آنکه نهادن حمل با گذشتن عدت مقارن است و گوییم که
طلاق دیگر واقع نشود و اینجا نیز خواندن با نشستن مقارن است گوییم که قعده بر نگیرد و اگر این ندانند از تاریکی آورد معلوم نیست که نخست پسر آورد
یا دختر جواب فقها اینست که نخست پسر آورده است تا بیش از یک طلاق واقع نشود اما در نهایة جواب بدان گوییم که نخست دختر آورده است

تا دو طلاق واقع شود که یک فراش است و باب احتیاط اما اگر سه فرزند آورد چنانکه یک پس آورده اکنون بر سه طلاق واقع شود ولیکن
با وردن فرزند سیوم عدت بگذرد و اگر کسی خواهد در حال روا بود ولیکن دخول اینشاید تا از نفاس پاک نشود بیرون آمدن از
نماز بفعل نمازگزارنده بقول ابو حنیفه فرض است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فرض نیست چیزهای است که اگر در نماز
پدید می آید اتفاق نماز تباه شود و اگر بعد از نماز پدید می آید اتفاق روا بود و اگر بعد از قرات تشهد پیش از سلام پدید آید
بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نوشدن آن چیز بعد از قدر تشهد همچون نوشدن آن چیز بود که پیش از قدر تشهد نماز تباه شود
بقول ابو یوسف و محمد نوشدن آن چیز بعد از تشهد پیش از سلام همچون نوشدن آن چیز بود که بعد از سلام نماز روا بود و آن دوازده
این دوازده مسئله پدید آید اگر نماز بامداد میگذارد بعد از قرات تشهد پیش از سلام آفتاب برآمد یا دا گر نماز جمعه بر نشسته یا در تر
بر نشست بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز در هر سه صورت تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود که نماز ضحی میگذارد یا نماز
عید میگذارد و بعد از قرات تشهد پیش از سلام زوال است ایستاده شد و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز تباه شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود و جماعتی نماز آدینه میگذارند بعد از قرات تشهد پیش از سلام وقت نو شد و بقول ابو حنیفه رضی الله
عنه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر نماز پیشین را در وقت مستحب نماز دیگر قضا می کند بعد از قراءة تشهد از سلام
وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود و تیمم بعد از قرات تشهد پیش از سلام آب یافت
یا امی قاری شد یا عریان جامه یافت بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود و مسح موزه را بعد از قرات تشهد
پیش از سلام مدت مسح بسر آمد یا موزه بقدر سه انگشت در بیرون بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود و اگر بعد
قرات تشهد پیش از سلام بخواب رفت و احتلام افتاد یا پس بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول صاحبین نماز روا بود اگر بعد از قرات تشهد پیش از سلام
بیهوش شد یا عورت کشاده شد یا عورت پوشیدن فریضه شد یا بر جامه پس نجاست انداختند زیادت از درمی و درین همه صورتها که
گفتیم بقول ابو حنیفه رحمهم الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود و صاحب جرح سائل را بعد از قرات تشهد پیش از سلام وقت
نو شد بقول ابو حنیفه رحمه الله نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود و صاحب جبیره را بعد از قرائة تشهد پیش از سلام جبیره بیفتاد
جراحت نیکو دید یا زن بر دو برداشته حیض آمده بود یا بیماری با بیمار نماز میگذارد صحت یافت یا در صحرای تحری نماز میگذارد و جهت یا
یا در صحرای تحری نماز میگذارد و لاحق را قبله پدید آمد درین همه صورتها که گفتیم بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد
روا بود مردی نیت امامت زنان کرده است بعد از قرائة تشهد پیش از سلام زن آمد اقتدا کرد به پهلوی امام نشست بقول ابو حنیفه
نماز همه تباه و بقول ابو یوسف و محمد روا بود اگر جماعتی در کشتی نماز میگذارد و جماعتی دیگر بیرون کشتی بر خشکی بر ایشان اقتدا کردند بعد از
قرائة تشهد پیش از سلام کشتی روان شد بقول ابو حنیفه رحمة الله ایشان که بیرون کشتی اقتدا کرده نماز ایشان تباه شود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله روا بود درین همه صورتها بقول ابو حنیفه رحمة الله بیرون آمدن از نماز گزارنده فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد
فریضه نیست **باب پانزدهم** در بیان نماز وتر نماز وتر باید دانست که واجب است و بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نیست و اگر

شیء قاطع بودی یا بحدیث متواتر بودی و فرض عین بودی همچنانکه فریضه‌های دیگر اما در صلوة خواجه امام اجل شمس‌الائمه سرخسی رحمة الله
روایت میکند از خارجه بن حذافه رضی الله عنه در صلوة خواجه بکر خواهرزاده رحمة الله روایت میکند ابونعیم رضی الله عنه که رسول
علیه السلام از معراج آمد این حدیث فرمود و قال النبی علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن
فان الله تعالی وتر یحب الوتر وجعل وقتها ما بعد العشاء الی الصبح و از ابوحنیفه رضی الله عنه در وتر سه روایت است یک روایت
اینست که حماد بن زیاد از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر فریضه است ابویوسف بن الخالد التیمی از ابوحنیفه رضی الله عنه
روایت میکند که وتر واجب است اسد بن عمرو نوح بن مریم الجامعی از جامعی از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر سنت است
عبدالله بلخی رحمة الله میگوید ما بر هر سه قول عمل میکنیم از آن روی پیوسته میگذاریم اگر فوت میشود قضا فرمائیم گوئیم که فریضه است
و از آن روی که واجب شدن وتر بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی اگر کسی فریضه وتر را منکر شود کافر نشود گوئیم که واجب است
از آن روی که در وقت صبح فریضه است وتر را بانگ نماز و اقامت علیحده نیست و در هر سه رکعت قرآن خواندن فریضه است و گوئیم که
سنت است اما بر قول ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که فریضه است و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله سنت است و وتر را بقول ایشان
رحمهم الله سه رکعت گذارند بدو قعده و سلام در صلوة کنفوانی از شافعی رحمة الله دو روایت است که طاق گذارند از یک رکعت تا سیزده
رکعت چنانکه یکی و سه و پنج و هفت و نه و یازده و سیزده و بقول علما رحمهم الله سه رکعت گذارند بدو قعده و یک سلام که روایت میکنند
عبدالله بن عمر رضی الله عنه مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام سه رکعت وتر گذاردند و قعده و یک سلام و قراءة
در وتر فرضیت را آنچه خواندی روا بود سبحان آنست که خواطر امام زاهد فخر رحمة الله تیجه و ... میکرد روایت بیرون آمد از مادر مومنان عائشه صدیقه
رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول علیه السلام در رکعت اول سبح اسم ربک خواندی و در رکعت دوم انا انزلناه و در رکعت سیوم قل یا
ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم اذا جاء و در رکعت سیوم تبت خواندی
و در رکعت دوم اول انا انزلناه و اذا زلزلت الارض و الهیکم خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون اذا جاء و تبت
خواندی و در رکعت سیوم قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و وقتی بودی که در رکعت اول انا انزلناه خواندی
و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد اینها استحباب است و فریضه را آنچه خواند روا بود بقول ابوحنیفه
رحمة الله اللهم انا نستعینک در وتر در ماه رمضان در ده آخر خوانند بعد از آن هم در نماز بامداد خوانند و در قنوت در رکعت دوم که پیغامبر
علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علما رحمهم الله میگویند که در حرب علی و دیگران جماعتی از صحابه کشته شدند پیغامبر علیه السلام
جهل با برادریت ایشان خواند این دعا را چون خلاصی یافتند پس نخوانند و بقول علما رحمهم الله در وتر خوانند سورة اللهم انا
نستعینک خوانند یا اللهم اهدنا از حسین بن علی رضی الله عنهما روایت آمده است که مرا جدم اللهم اهدنا تعلیم کرد باید که اللهم اهدنا خواند
امیرالمومنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنهما گفته اند که رسول علیه السلام مرا اللهم انا نستعینک تعلیم کرد باید که اللهم انا نستعینک
خواند و اگر کسی هر دو میداند هر دو را خواند اللهم انا نستعینک خواندن واجب است اللهم اهدنا خواندن سنت است و در ماه

رمضان نرم خواند یا بلند خواجه ابو حفص صغکروزی و خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمة الله گفته اند که امام نرم خواند که در معنی
دعاست خواجه ابو حفص بخاری رحمة الله گفته است که بلند خواند از برای آنکه در زمانه ما غفلت غالب است تا اگر کسی نداند
و در قفای امام بدل یاد گیرد مسئله مقتدی خواند یا نی بقول ابو یوسف خواند پیش از آنکه آغاز کند صلوة گوید و بقول محمد رحمة
الله نخواند که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در قراءة وی اختلاف است از آنروی که قراءة بود و مقتدی را خواندن بدعت
بود از آنروی که دعا است خواندن وی سنت است اصلیت بر کسی که سنتی با سنتی جمع آید ترک سنت به از آوردن بدعت بود اما
اجماع است که امام اللهم اهدنا خواند بلند نیک نخواند و نرم نیک نی میانه خواند چنانکه صف اول را اشنواند مقتدی خواند یا نی
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نخواند و بقول ابو یوسف رحمه روایة آمده است که هر کجا که امام وقف کند کلمه آمین جایی که آمین گفتن
است نشاید گفتن **باب شانزدهم** در بیان نماز سنت روی عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم من
ثابر علی اثنی عشر رکعة فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة یا در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایة میکند
که رسول علیه السلام فرموده هر که این دوازده رکعت سنت شبانروزی نگاه دارد و بگذارد خدای تعالی امر فرماید تا بنام
آن بنده در بهشت خانه بنا کند مراد از آن خانه کوشک است خاصه در حق سنت نماز بامداد که رسول علیه السلام بار تخفیف فرموده
قال النبی علیه السلام رکعتی الفجر خیر من الدنیا وما فیها جمله تطوعات را بخانه گذاردن اولیتر بود بنا بر حدیث رسول علیه السلام
لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة بیست نماز در مسجد مگر آنکه فریضه است چون صبح دید قاضی احمد زاهد رحمة الله گفته است بامداد که
سنت نماز بامداد گذارد شکرانه آنکه خداوند عز وجل مرا از شب تاریک رهانید بروز روشن رسانید در اسلام نگاهداشت
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که تاخیر کند که نزدیک تر فریضه گذارد قال النبی صلی الله علیه وسلم المنتظر الصلوة الصلوة
منتظر نماز همچنان بود که در نماز از راه ثواب حسن بن زیاد رحمة الله از ابو حنیفه روایة میکند که سنت نماز بامداد در معنی واجب است
از برای آنکه وی را خصوصیتی است که سنتهای دیگر را نیست دلیل بر آنکه سنتهای دیگر بی ضرورت نشسته گذارد یا بر ستور روا
و سنت نماز بامداد را بی ضرورت بر ستور گذارد و یا نشسته گذارد روا نبود و بعضی مشایخ گفته اند که نماز با قضا کند باید که
سنت نماز بامداد را قضا کند که در معنی واجب است فاما بر روایة آنست که سنت است و سنت را قضا نیست اگر
سنت نماز بامداد گذارد و معلوم شد که صبح ندمیده است اتفاق باز گذارد و اگر معلوم شد که تحریمه در شب افتاده است
باقیها در روز هم باز گذارد و اگر تسلیم است در شب افتاده است یا در روز هم باز گذارد و اگر چهار رکعت تطوع گذارد
معلوم شد که دو رکعت در شب افتاده است و دو رکعت در روز سید امام ابو شجاع رحمة الله گفته است که آن دو رکعت
از سنت بامداد نیابت دارد در ظاهر روایة نیابت ندارد و اگر دو رکعت گذارد به پنداشت آنکه شب است معلوم شد که روز بوده است
و الاتفاق از نماز سنت بامداد نیابت دارد محمد حسن گفته است که سنت نماز بامداد جایی گذارد و اگر اقتدا کند درست نیاید یعنی بخانه گذارد
اولیتر بود و بقوله علیه السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة اگر مسجد آید و جماعت بر پای نشده است و بگوشه ایستد و سنت گذارد

فقد لیست عبد الله مسعود رضی الله عنه همچنین کردی اگر جماعت بر پای شد و جماعت به مسجد اندرون اندر وی از مسجد بیرون گذارد و اگر
جماعت به مسجد بیرون اندر وی به مسجد بیرون اندر مسجد اندرون اندر وی از مسجد بیرون گذارد و اگر جماعت به مسجد بیرون اندر
در مسجد بیرون اندر و در مسجد اندرون گذارد و اگر مسجد یکی باشد بگوشه ایستد و سنت گذارد و قران نرم خواند چنانکه امام را
مشوش نکرداند و اگر مصلی به مسجد اندر آید جماعت بر پا شده بود و اقتدا اگر دیا سنت گذارد و اگر رکعت اول است اتفاق است
که سنت گذارد و اگر رکعت دوم است و اقتدا کند فریضه گذارد و بعد از فریضه سنت گذارد یا نی بقول شافعی بگذارد و بر قول علما ما
رحمهم الله نگذارد تا آنگاه آفتاب بر نیاید بعد از بر آمدن آفتاب چون گذارد از سنت نیابت دارد یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف از
سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد در آمد نمیداند که امام در رکعت اول است یا دوم به سنت شروع کرد معلوم شد
که امام در رکعت آخرینست سنت را تمام کند و آنچه از فریضه دریابد گذارد و اگر سنت را برانداخت آفتاب بر آمد سنت را قضا نکرد
و اتفاق از سنت نیابت نادر و اگر نماز بامداد میگذارد و دیگر رکعت از فریضه فوت میشود اتفاق است که سنت نگذارد اما اگر سنت نماز
بامداد میگذارد و امام را در قعده اخیره خواهد یافتن ظاهر روایت سنت بگذارد و فریضه اقتدا کند اما فقیه جعفر رحمة الله گفته است
که سنت گذارد و اگر امام را در نماز بامداد در قعده اندر یافت بقول امام رحمه الله سنت گذارد از برای آنکه تشدید نقل که رسول علیه
السلام در حق تکبیر اول فرموده است در حق سنت نماز بامداد همچنان فرموده است قال النبی صلی الله علیه و سلم رکعتی الفجر خیر من
الدنیا و ما فیها چون تکبیر اول را فوت کرده است باری سنت نماز بامداد فوت کند و ثواب سنت حاصل کند اما ابو حنیفه رحمة الله
گفته اند که فقیه اقتدا کند بحکم حدیث رسول علیه السلام اذا اتیتم الصلوة فأتوها وانتم تمشون ولا تأتوها وانتم تسعون علیکم بالسکینة والوقار
فما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا پس بحکم حدیث فریضه را اقتدا کند و چون آفتاب بر آمد سنت را گذارد سنت بود یا نی در صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله روایة است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نیابت
ندارد و این جایی بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباه کرد و جماعت گذارد و بعد از نماز
بامداد وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی رحمة الله آن سنت را قضا کند و بقول علما ما رحمهم الله چون آفتاب بر آید آنگاه قضا
کند و حجة قول شافعی رحمة الله آنست که شروع کرد بر خود تباه کرد این بر وی قضا شد و چون قضا شد دیگر و اگر بعد از
نماز بامداد وقت مستحب باقی بود قضا گذارد روا بود و این نیز همان بود علما ما رحمهم الله گفته اند قضاهای دیگر
را خداوند عز و جل بر وی فریضه کرده است و این به نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود
میان این قضا و آن قضا پس چون آفتاب بر آید و آنگاه این سنت را قضا کند دلیل بر آنکه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه نماز بامداد گذارد و طواف کعبه آورد و تحیت بر وی واجب شد خواست تا تحیت بیارد
رسول علیه السلام وی را منع کرد یا عمر درین زمان نشاید گذاردن چون آفتاب بر آید بگذار و اگر
سنت و فریضه هر دو فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده باشد هر دو را قضا کند و اگر

واگر جماعتی باهم سنت و هم فریضه فوت شده باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و اقامت گویند و فریضه را بجماعت گذارند
و قراءت بلند خوانند که در وادی سیطان رسول علیه السلام بخواب ماندند و نماز ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد بیدار شدند
طهارت ساختند رسول علیه السلام قراءت بلند خواندن معلوم نشد که بلند خواندند پس معلوم شد که چون سنت و فریضه هر دو فوت شده
باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و قامت گویند فریضه بجماعت گذارند و قرآن بلند خوانند چون زوال در گذشت مسأله
چهار رکعت نماز تطوع گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد یا نی قاضی صدر الدین رحمه الله گفته است که از سنت نیابت دارد
همچنانکه دو رکعت نماز گذارد به پندست آنکه شب است معلوم شد که صبح دمیده بود آن از سنت نماز بامداد و نیابت دارد و این نیز همان بود
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان این مسئله و ان مسئله سنت نماز بامداد از برای
آنکه چون صبح دمید هیچ تطوع دیگر نشاید گذاردن الا سنت نماز بامداد پس بضرورت گوییم که از سنت نماز بامداد نیابت دارد اما
اینجا تطوع گذاردن مشروع است پس باید که سنت را نیت کند تا نیابت دارد اگر نماز پیشین جماعت برپای شد جماعت که سنت را
مانده فریضه را اقتدا کند چون فریضه گذارد اتفاق است که هر شش رکعت سنت را گذارد و تحیت دو گذارد یا چهار بروایت جامع
الصغیر قول محمد رحمه الله تحیت چهار گذارد وانگاه دو و بقول ابو یوسف تحیت دو گذارد وانگاه چهار بروایت مبسوط بقول ابو
یوسف تحیت چهار گذارد وانگاه دو و بقول محمد تحیت دو گذارد وانگاه چهار بعضی مشایخ گفته اند اگر روزها تابستان بود و روزها
دراز بود نخست چهار گذارد وانگاه دو و اگر روزها زمستان است روزها کوتاه بود تحیت دو گذارد وانگاه چهار بعضی مشایخ
گفته اند که اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را خواهد گذارد و آن چهار رکعت نیز خواهد گذارد تحیت دو گذارد وانگاه
چهار اگر مردی کاهل بود که آن دو گذارد و آن چهار رکعت را نخواهد گذارد نخست چهار گذارد و اگر نخست دو گذارد وقت بر
رفت انگاه چهار رکعت از و از سنت نماز دیگر نیابت دارد و آن سنت را نیت قضا بکند که نیت را قضا نیت و نیت وقتی بکند که
وقت وی پیش از فریضه بود نیت سنت امروزینه کند سنت بود یا نه ظاهر روایت آنست که سنت بود اما در صلوة خواجه امام بکر
خواهرزاده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نبود از برای آنکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام آن سنت را بگذارد
بعد از فریضه رسول علیه السلام یکبار بگذارد و بعد از آن میگذارد فایده این خلاف جای ظاهر شود و آن چهار رکعت سنت را
پیش از فریضه میگذارد و شفیع را شفع خبر دادندش هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفعه طلب کند تواند اگر بعد از فریضه میگذارد
از شفعه خبر دادندش اگر به سر دو سلام و بد شفعه طلب کند اتفاق تواند اگر چهار را تمام کند ظاهر روایتیه تواند که شفعه طلب
بدان روایت ابو حنیفه رضی الله نتواند این جایی بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده و جماعت برپای
و جامع الکبیر از محمد رحمه الله روایت است نشاید که هیچ نمازی را بر خود تباه کند مگر فریضه را که تنها شروع کرده بود و جماعت
برپای شد بر انه از دو اقتدا کند تا بهتر بگذارد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که از اول رای من با محمد بود اما استاد من
شمس الائمه حلوای از استاد خود ابو علی نسفی رحمه الله روایت میکند با استاد درست تا به بهتر عالم قال النبی صلی الله علیه

وسلم اذا اقیمت الجماعة فلا صلوة الا المکتوبة یعنی چون جماعت برپای شد نماز نیست مگر آنکه فریضه شده است این حدیث بمن
رسید ازان قول رجوع کردم باید که نماز دو واقتدا کند واگر یک رکعت گذارده بود که جماعت برپای شد یک رکعت دیگر گذارد
و بر سر دو سلام دهد اقتدا کند واگر بر سر دو نشسته است که جماعت برپای شد و همانجا سلام دهد اقتدا کند واگر برکعت سیوم
برخاسته که جماعت برپای شد بعضی گفته اند ایستاده سلام دهد ظاهر روایت اینست که بنشیند وسلام دهد بسبب آنکه نماز سیوم
آمده بود ظاهر روایت همانجا سلام دهد اقتدا کند خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله گفته است بازگردد قعده آرد از برای آنکه آن قعده
ان وقت فریضه نبود اکنون فریضه شد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله واجب از فریضه نیابت ندارد واگر سه رکعت نماز گذارده است
باید که تمام کند که بیشتر را حکم کل است آنگاه فریضه را اقتدا کند اگر سنت را شروع کرد و برخود تباه کرد فریضه گذارد بعد از فریضه باتفاق
اتفاق است که هر شش رکعت را گذارد در فتاوی خواجه امام زاهد عتابی آورده است از خواجه امام ابوحفص بخاری که این خلاف
ابوحنیفه و محمد رحمهما الله با ابویوسف و در تطوعات چهار رکعتی است در سنت لیکن اگر سنت چهار رکعتی است را قطع کند و القضا
قضا چهار رکعت واجب شود که سنت تمام کرده گذارد و چهار فی بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله بروی قضا دو رکعت بود و بقول
ابویوسف رحمه الله قضا چهار رکعت بود واگر بر سر دو سلام داد و اقتدا کند بعد از فریضه باید که بقول ابوحنیفه و محمد رحمه الله
بروی چیزی نبود و بقول ابویوسف رحمه الله چهار رکعت بروی قضا بود سنتهای نماز دینه چند رکعت است بر قول عبد الله
مسعود رضی الله عنه هشت رکعت است و چهار از پیش فریضه و چهار بعد از فریضه و این قول را از ابوحنیفه و محمد رحمه الله گرفته اند
بر قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه ده رکعت است چهار پیش از فریضه و بعد از فریضه دو بار چهار با دو بار تا برین عمل نکند که رسول
علیه السلام نهی کرده است بعد از فریضه تطوع گذاردن که مانند شود بفریضه بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه ده رکعت است
چهار پیش از فریضه و بعد ازان چهار باید و این قول را ابویوسف رحمه الله گرفته ان دو رکعت سنت روز است یا سنت نماز
بقول ابویوسف رحمه الله سنت روز آدینه است و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله این سنت نماز آدینه نیست فایده این خلاف
جای پدید آید که بعد از فریضه ان چهار را گذارد و ان دو را نی بقول ابویوسف رحمه الله بزهکار شود و بقول ابوحنیفه
محمد رحمهما الله بزهکار نشود و بعضی مشایخ گفته اند که یک هفته باید که گذارد و یکهفته نگذارد از برای آنکه رافضیان گذار ندنا
ان دو رکعت غلو کرده اند سنیان از برای رغم ایشان یکهفته نگذارند اما در دیار ما نیاید و در دیار ایشان آید و در دیار
با هفته گذاردن که رسول علیه السلام فرموده است هر که ان دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی فاتحه بخواند سه بار قل هو الله احد
یکبار قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خالق عز وجل وی را تا هفته دیگر را امان دارد و همچنین نیت کند که میخواهم که بگذارم دو رکعت
سنت وقتی تا اگر سنت روا بود از روز نیابت دارد و اگر نماز بود و از نماز نیابت دارد و سنت نماز شام دو رکعت است باجماع
اما سنت نماز خفتن بظاهر روایت دو رکعت است الروایت میکنند از مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها و عبد الله عمر که رسول
علیه السلام دو گذارد و چهار گذارد اما معلوم نیست که پیوسته گذارد یا در وقتی چهار گذارد و وقتی دو و اولیتر آن بود که هم

چهار رکعت نماز گزارد و هم در او لیتر آن بود که تحت چهار رکعت گزارد و بازده اولیتر آن بود که دران چهار رکعت اول فاتحه خواند و آیة الکرسی
سه بار و در رکعت دوم فاتحه سه بار قل هو الله احد دو رکعت چهار رکعت نماز گزارد خدای عز و جل ثواب شب قدر در دیوان
او ثبت کرده اند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر در سنتهای شبها
نروزی فریضت آنچه خوانند روا بود اما مستحب اینست که قلب خوانند از برای آنکه خواجه امام فخر رحمة الله روایت کرده است
که رسول علیه السلام در سنت نماز بامداد قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار قل
خوانده است و در دو رکعت نماز پیشین معوذتین خوانده است و در دو رکعت نماز شام چنان خوانده است که در دو سنت بامداد
و در دو رکعت سنت نماز خفتن چنان خوانده که در دو رکعت سنت نماز پیشین حدیث آمده است هر که در سنتهای این نماز
خواند خدای تعالی عز و جل وی را از درد دندان از درد قولنج نگاه دارد و در سنتی که در ابتدا اصحابه متفق بوده اند انکار وی کفر بود
و هر سنتی که در ابتدا اصحابه مختلف بوده اند بآخر متفق شده اند انکار وی بدعت بود والله اعلم **باب سیوم** در بیان آنچه
طهارت و نماز را تباه کند از خنده قهقهه و اعمال دیگر چون گفتن سخن و مانند آن در صلوٰة مسئله چهار وجه یکی وجه اینست که هم نماز
تباه شود و هم طهارت چون خنده قهقهه و احتلام و بیهوشی و حدث عمد و یک وجه دیگر اینست که نه طهارت تباه شود نه نماز چون خنده
تبسم و سلام و ترا موشی و عمل اندک که در وی کرد ندیدن بر عم حدث مادام که در مسجد بود و اگر صحرا بود تا مادام که در میان صف بود
نه نماز تباه شود نه طهارت و اگر پیش تر رود تباه شود و اگر امام اندر نگذشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز
تمام کند یک وجه دیگر اینست که طهارت تباه شود و نماز نی چون خون و منی و قی و پری دهن و حدث ناگهان و یک وجه اینست
که نماز تباه شود و طهارت نی چون سخن گفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر جماعتی نماز میگزارند امام و قوم
بخندیدند اگر همه برابر بخندیدند همه را نماز و طهارت تباه شود و اگر نخست امام خندید بعد از مقتدیان نماز و طهارت تباه شود و
مقتدیان را نماز تباه شود اما طهارت تباه نشود و این همه جائی بود که پیش از تشهد خندیدند و اگر بعد از تشهد خندیدند پیش از سلام
باتفاق نماز تباه نشود اما طهارت تباه شود یا نی بر قول زفر رحمة الله تباه نشود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله تباه شود و اگر امام
بعد از تشهد پیش از سلام بخندید مقتدیان بعضی لاحق اند بعضی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمة الله نماز مسبوقان تباه شود و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و لاحقان را تباه شود یا نی ابو سلیمان جرجانی رحمة الله میگوید تباه شود بقیاس قول ابو حنیفه رحمة الله
خواجه امام حفص کبیر بخاری رحمة الله میگوید لاحقان اگر نماز بجائی رسانند که امام کرده است بخندد امام لاحقان از نماز بیرون آن
اگر امام سلام داد مقتدیان بخندیدند پیش از سلام خود طهارت ایشان تباه شود یا نی بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارت تباه نشود و بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تباه شود و این جائی بود که بر مقتدیان چیزی از واجبی باقی نبود و اگر واجبی از واجبات نماز باقی بود
قهقهه خندیدند باتفاق طهارت تباه شود و این مسئله بنا برآنست که مقتدی بسلام خود از نماز بیرون آید یا بسلام امام بر قول محمد و زفر
رحمهما الله بسلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خود و اگر کار رسیده در نماز قهقهه خندید طهارت وی رحمة الله میگو

که نماز طهارة تباه شود ابوبکر سعید بلخی رحمه الله میگوید که نماز تباه شود طهارت نی که وی مخاطب میت و اگر مصلی نی در نماز در حق
سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست وخنده کم از سخن گفتن نیست نماز تباه شود وخواب شد قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة
تباه نشود و اگر در نماز جنازه قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة نی که نماز جنازه دعا است حقیقت نماز نی اگر مصلی در سجده
تلاوت می آید سر بسجده نهاد و قهقهه خندید طهارة تباه نشود و آن سجده بر انداخته شود و باقی بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله
بر انداخته نشود و بر قول امام محمد رحمه الله بر انداخته شود و این بنا بر آنست که سجده به نهادن سر تمام میشود یا به برداشتن سر قول ابوحنیفه
و ابویوسف نهادن سر و بر قول محمد رحمه الله بسر برداشتن سر اگر مصلی اندرون شهر بپا یا نماز میگذارد و بر پشت ستور بر قول ابویوسف
رحمه الله روا بود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر اندرون ربض بر پشت ستور نماز شروع کرد قهقهه خندید بر قول ابویوسف
رحمه الله طهارة تباه شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اگر بیرون ربض بر پشت ستور نماز بپا یا میگذارد
بالاتفاق روا بود و اگر قهقهه خندید نماز و طهارة تباه شود و اگر بیرون ربض نماز شروع کرد اندرون ربض آمد و قهقهه خندید و بر قول
ابویوسف رحمه الله هم نماز تباه شود و هم طهارة تباه شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اینها در حق تطوعات
بود و در حق فریضه نی سخن گفتن در نماز اندک بضرورت بفراموشی بقول شافعی رحمه الله مفسد نماز نیست و بقول علمای ما رحمهم الله
مفسد نماز است حجت قول شافعی رحمه الله حدیث ست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت را بر سر دو سلام داد بفراموشی یاری
بود نام او ذو الیدین بود گفت یا رسول الله بر خود کوتاه کردند یا خود بر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که نی بر خود کوتاه
کردم و نی بر من کوتاه شد آنگاه رسول علیه السلام از ابوبکر پرسید شما چه میگویید گفتند همچنانست که ذو الیدین میگوید رسول
علیه السلام برخاست و باقی نماز تمام کرد و سجده سهو آورد شافعی رحمه الله گفت سوال ذو الیدین رضی الله عنه اندک بود و جواب
رسول علیه السلام بضرورت سوال رسول علیه السلام اندک بود و جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بضرورت رسول علیه السلام
باقی نماز تمام کرد پس معلوم شد که مفسد نماز نیست علمای ما رحمهم الله گفته اند که این اندک نبود سه مجلس سخن بود سوال ذو الیدین جواب
رسول علیه السلام سوال و جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود دلیل بر آنکه سخن گفتن چون
در نماز حرام شد یکی از صحابه در نماز عطسه زد یاری بود نام او معاویه بن ابی الحکم السلمی رضی الله عنه گفت یرحمک الله در نماز بعد از نماز
رسول علیه السلام گوش وی را گرفت بلطف برکشید گفت بهتر و این نماز را باز گذار که در نماز لغو گفتی و دیگر آنکه عبد الله مسعود رضی الله عنه از حبشه
بیامد جماعتی بر پا شده بود و اقتدا کرد و سلام گفت کسی جواب وی باز نگفت چه بود صحابه را که سلام مرا جواب نگفتند بنا بر آن بود که وی وقتی که
بحبشه رفته بود و سخن گفتن در نماز مباح بود اکنون که وی باز آمد سخن گفتن حرام شده بود چون نماز تمام کردند رسول علیه السلام گفت
ای پسر مسعود خیز و این نماز را باز گذار که خدای تعالی عز و جل حکمی از احکام شریعت تو گردانیده است و آن سخن گفتن است که در نماز
حرام شده است قال النبی صلی الله علیه و سلم ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام الناس انما هی التسبیح والتهلیل و تلاوة القرآن
بباید دانستن که پیغامبر از ادا عبادة سهو رفته است و در تبلیغ رسالت هیچ سهو نرفته است چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز اندک

که بصورت لیکن از جهتی مفسد نماز است سخن چندین حرف باید تا نماز تباه شود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله سخن دو حرفی نماز را تباه کند
و بقول ابویوسف سخن سه حرفی باید تا نماز را تباه کند و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام صلوة کسوف میکرد در سجده نهاد و گفت اف الم تعدني
وان لا تعذبهم وانا فيهم ابویوسف رحمه الله گفته است و این سخن است دو حرفی اگر مفسد نماز بودی رسول علیه السلام نگفتی و قول
ابویوسف سخن سه حرفی وقتی نماز تباه کند که در وی حرف زواید نبود حرف زواید نیست الیوم تنساه اما ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که آن فعل رسول علیه السلام اندرون نماز توجیه این نماز بوده و اگر ثابت شود که در نماز بود وقتی بوده باشد که سخن گفتن
در نماز مباح بوده باشد اما چون سخن گفتن در نماز حرام شد آن فعل منسوخ شد و دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در حق مادر و پدر
میفرماید قوله تعالی فلا تقل لهما اف عبدالله گفته است که اگر در حق مادر و پدر سخن کمتر از آن بودی خداوند عز و جل
آن فرمودی پس معلوم شد که آن سخن دو حرف است مفسد نماز بود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام خرمای بیت المال قسمت میکرد حسن بن
علی رضی الله عنهما آنجا حاضر بود که خرمایی برگرفت و در دهان نهاد رسول علیه السلام انگشت مبارک در دهان نهاد و آن خرما از دهانش بیرون
آورد و گفت کخ کخ چنان مبالغه کرد به بیرون آوردن آن خرما از دهانش که سرخی از دهانش ظاهر شد فاطمه رضی الله عنها از پس پرده آن همه
دید چون رسول علیه السلام در حجره اندر آمد فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله از برای یک خرما در حق جگر گوشه خود چندین مبالغه
کردید رسول علیه السلام فرمود که خرما بیت المال است تو ندانسته که ما را نشاید خوردن که بر وی تیغ شده باشد هنوز مرو تیغ نشده
است بر ما حرام بود و قال النبی صلی الله علیه و سلم کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به پس حدیث فرمود قوله علیه السلام ترک ذرة
من الحرام افضل من عبادة الثقلین معلوم آمد که کخ سخن دو حرف است و در عرب سخن دو حرفی بسیار است قل و کل و قم و مانند آن و در پارسی
کخ و تف و مانند اینها و در عرف است که کسی را دشنام دهند گویند تف بر تو باد پس معلوم شد که دو حرفی سخن است کلام الناس
می شاید و قاطع نماز چهار چیز نیست که نماز را تباه کند باتفاق مؤذن گوید حی علی الصلوة نمازگزارنده گوید حی علی الصلوة
مؤذن گوید حی علی الفلاح نمازگزارنده گوید حی علی الفلاح باتفاق نماز تباه شود و اگر در نماز جواب بانگ نماز گفت [illegible]
عمر رضی الله عنه گفته است که این قول ابویوسف است نه قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله چون نیت جواب بانگ نماز میکرد اگر چه ذکر است نماز
تباه میشود اگر مسلمانی نماز میگذارد کتابی بنهاده و یحیی نام مردی نشسته این آیت میخواند یا یحیی خذ الکتاب بقوة اگر نیت وی قرآن
خواندن است نمازش تباه نشود و اگر نیت وی قرآن خواندن نیست نمازش تباه نشود و اگر نیت وی آنست که قوت کن این کتاب را
زور کن نمازش تباه شود باتفاق یا از مصیبتی خبر دهندش در نماز گوید انا لله و انا الیه راجعون باتفاق نمازش تباه شود از برای آن
معنی که اظهار مصیبت است در نماز موضوع نیست چون غیر موضوع آمد پس باتفاق تباه شود و اگر کسی در نماز عطسه کرد
دیگری در نماز گفت یرحمک ربک نماز تباه شود باتفاق اگر سلام بفراموشی داد و یا تکبیرات ایام تشریق گفت یاد آمدش که از فریضت
چیزی بر من باقی است باتفاق تواند که بر آن نماز بنا کند و اگر حاجی سلام بفراموشی داد و تلبیه گفت یاد آمدش که از نماز بر من چیزی باقی است
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله نمازش تباه شود بقول محمد رحمه الله تواند که باقی نماز را تمام کند هر چه او را ای نیست چنانکه ذکر بود با قرآن

بقول ابو یوسف نماز تباه نشود چنانکه نیت ذکر نشود و نماز محل ذکر است پس نماز تباه نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
نیت است اگر چه مرادش اختیار است نمازش تباه نشود و اگر چه مرادش امر و نهی است نمازش تباه شود چنانکه گربه گوشت
بلند تر میخواند تا آن گربه را منع کنند تا گوشت را نبرد یا بچه سوی آتش میرود و وی در نماز قراءت بلند تر میخواند تا سوی
آتش نرود یا کسی او را آواز می دهد از نیت جواب قرآن بلند تر میخواند نمازش تباه شود و اگر نیت اختیار است چنانکه وی را
کسی آواز داد وی نیت آنکه من در نمازم قراءت بلند تر میخواند نماز تباه نشود که در بر روز امیر المومنین علی رضی الله عنه تا
از صحابه دیگر در حجره رسول علیه السلام آمدی وقتی بودی که وی بیامدی رسول علیه السلام در نماز بودی در حجره بگرفتی رسول
علیه السلام آن آیة را بلند تر خواندی تا وی را معلوم شود که رسول علیه السلام در نماز است باز گشتی و دیگر در مسجد جامع الله اکبر
این تکبیرات را بلند میگویند از برای اعلام قوم پس معلوم آمد که اگر چه مراد اخبار است نماز تباه نشود و اگر چه او امر است و نهی نماز تباه
شود اگر یکی نماز عطسه زد دیگری در نماز الحمد گفت این گوینده حمد را نماز تباه شود یا نی خواجه امام حسام الدین شهید رحمه الله
در فتاوی خویش آورده است نماز تباه نشود از برای آنکه هر که عطسه زند تا خود حمد بگوید بر دیگری حمد واجب نشود و چون عاطس خود حمد
نگفته باشد بر شنونده یرحمک الله لازم نشود آن حمد لازم نشود و تبرع بود جواب عطسه نیست نماز تباه نشود و این قیاس قول ابو
یوسف و فتوی بر این قول است اما قاضی امام جعفر استروشنی در مجلس خویش آورده است که قیاس ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود
آنکه عطسه بشارت است بصحت دماغ قال النبی صلی الله علیه و سلم الزکام امان من الجذام زکام امان است از بیماری خوره چنانکه
وی را بشارت دهد فلان دوست تو غایب آمد وی گفت الحمد لله بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و این
خواجه امام زاهد نجم رحمه الله گفته است که این حمد گفتن جواب عطسه وی نمیشود و لیکن در میان آدمیان متعارف است بجواب عطسه
نماز تباه شود چنانکه یکی سوگند خورد که سیکی نخورم خمر خورد اگر چه خمر سیکی نبود و لیکن در میان آدمیان متعارف است گفتن سیکی
سوگند حانث شود و اگر مردی زن خود را گفت تو طلاق یا گفت تو طلاق لیکن فرق نمیداند میان طلاق و طلاق
طلاق است زن طلاق میشود از برای آنکه این الفاظ در میان آدمیان متعارف است بطلاق اگر میان الفاظ فرق نمیداند طلاق
واقع نشود و هر که عطسه زند باید که خود حمد گوید و شنونده باید که یرحمک الله گوید و عاطس یغفر الله لی و لک گوید و شنونده یکبار
داد اجابت خواه نخست بر عاطس بود و انگاه بر خود و بار رفیق مومنان که سید امام ناصر الدین رحمه الله
روایت کرده است از رسول علیه السلام که هر که عطسه زند و حمد گوید شنونده یرحمک الله گوید عاطس یغفر الله لی و لک گوید و شنونده یکبار
و نیت خواند نخست بر عاطس بود و انگاه بر خود و بر باقی مومنان خدای عز و جل آن بنده را از بیماری برص و جذام و جنون
توانگر گردد و بدل یا بدست و توانگری بدل به از توانگری بدست است قال النبی صلی الله علیه و سلم الغناء غناء القلب لا غناء المال
که عطسه داد آدم صفی الله بود صلی الله علیه و سلم چون جان بقالب مبارک وی می آمد در حیات در آمد نشست و عطسه زد و گفت الحمد لله
ما را معلوم شد که عطسه نعمتی است و بر احمد لازم می آید باید دانستن که انبیا را عطسه بوده است اما احتلام و خمیازه

که انبیا از فساد خالی نیست وانبیا معصوم اند از صغیره وکبیره حکایت آورده اند روزی هارون رشید عطسه زد و ابو یوسف حاضر
بود گفت یرحمک الله چون ابو یوسف بیرون رفت منازعان بدگوی کردند که شما را لکاف کتابت ذکر کرد و نی مبهاء حرمت این کس
به جمع ابو یوسف سید وقتی دیگر باره هارون رشید رحمه الله باز عطسه زد ابو یوسف گفت بجای سنت با مبهاء حرمت هارون رشید گفتند
بجای سنت آیستی را عمل کردن سنت فاضلتر بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی عند امتی فهو خلیفتی و خلیفة الانبیاء من قبلی
اگر نماز میگذارد و در نبشته نگاه میکند و فهم میکند و بعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمه الله بمسئلۀ ایمان نماز تباه شود تا اگر کسی سوگند
خورد که من نامه فلان کس نخوانم آن فلان نامه فرستاده وی نامه گرفتست و نگاه میکند و فهم میکند بقول محمد رحمة الله سوگند نشکند تا
شود از برای آنکه بنای ایمان بر عرف است و این را فهم کردن خواندن نخوانند اما ظاهر روایة آنست که خلاف ایشان است از آن
معتبر است اما در صلوة این خلاف در نیامد که اگر اندیشه دل را اعتبار بودی نماز همه را روا بودی که بسیار چیزها در نماز در خاطر
آید که نماز گزارندگان از رفع آن عاجز باشند نماز روا بود و اگر کسی نامه نویسد باید که آن نامه را در خرقه پاک نماز پیچد تا اگر
بر آنجا بسم الله الرحمن الرحیم نبشته باشد یا آیه از قرآن نبشته باشد اگر حیض یا محدثی کمتر در زیر بکار نشود قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون
اگر نماز میگذارد مادر و پدر را آواز داد ندش و بعضی مشایخ گفته اند که اگر فریضه میگذارد نماز تمام کند و اگر تطوع میگذارد
بر اندازد و جواب ایشان گوید بعضی گفته اند اگر مادر و پدر میدانند که در نماز است بر نیندازد و اگر ندانند بر اندازد اما صحیح آنست که
تطوع میگذارد و مادر و پدر رسیده اند که وی در نماز است جواب ایشان گوید و اگر نمیدانند که وی در نماز است نماز را تمام کند آنگاه جواب
ایشان گوید اما اگر فریضه میگذارد و اگر دانند که وی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند آنگاه جواب ایشان گوید قال النبی صلی
الله علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق اما اگر کسی هلاک میشود چنانکه در آب یا آتش می افتد اتفاق است که آن نماز بر اندازد و دادرسی
کسی اخلاص کند اگر چه آن نماز از وقت برود اگر چه آنکس ذمی باشد اما اگر چیزی هلاک میشود ظاهر روایة آنست که اگر به درم
رسد شاید که نماز بر اندازد که خدای تعالی از آن نماز بی نیاز است و بنده بدان درم نیازمند است و حاجتمند بعضی گفته اند اگر دانگی
نقره باشد شاید که بر اندازد و از اخلاص کند این فتوی است و تقوی آنست که خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که از نماز بیاید
نشاید برخود نماز تباه کردن و دلیل آنکه یکی از صحابه را اسپی قیمتی بود نماز شروع کرد دزد در آمد و اسپ را گشاد و برد و آن برادران صحابه دیده
نماز بر خود تباه نکرد بعد از فراغت وی را گفتند که چرا به فتوی عمل نکردی و گفت مرا شرم آمد که برای دنیا بر خود نماز تباه کردی اصل
اندرین باب آنست هر جا که دو حق آید حق عبد را مقدم باید داشت نه از برای اهانت حق حق مقدم داشتن حق عبد با مر حق
که خداوند عزوجل بی نیاز است و بنده نیازمند است و حاجتمند قال النبی صلی الله علیه وسلم من تقدم المقدم و من قدم المؤخر فهو
الله ارین موخر اگر در نماز نام پروردگار شنود جل جلاله گفت نماز تباه نشود و اگر نام رسول علیه السلام شنود صلوة گفت اگر از
جواب گوینده است بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله نشود و اگر یکی نماز میگذارد
و دیگری را در بلا میدارد و وی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفت بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود

مرادش بلا دارنده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله نماز روا بود اما اگر وسواس جنس خاطر آمدش لا حول ولا قوة الا بالله
گفت نماز تباه شود و در تجنیس شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آورده است که اگر وسواس دنیا ویست نماز تباه
نشود و همچنین وسواس آخرت است نماز تباه نشود اما اگر امام در محراب گفت الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی مقتدی گفت بلی
اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند نماز تباه شود و بعضی گفته اند که نماز روا بود اما اگر امام گفت یا ایها الذین امنوا مقتدی
گفت اللهم لبیک مختار خواجه امام زاهد صفر رحمة الله آنست که نماز روا بود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آنست
که نماز تباه شود اما اگر در نماز آیة عذاب خواند مقتدی از بیم و هیبت آه گفت یا یا رب گفت بکریست بیمار ناتی نماز
تباه نشود اما اگر دردی در آمدش آه گفت یا رب گفت یا باز آمدن غایبی خبر دادندش گفت الحمد لله درین همه صورتها
و بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله روا بود و اگر مسبوق با امام بفراموشی سلام
داد فاتحه در خواست کردندی فاتحه خواند بعد از ان یاد آمدش که از فریضه چیزی بر من باقیست بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله تواند که باقی مسبوقانه تمام کند اگر سلام بفراموشی داد الحمد لله علی التوفیق و
استغفر الله مع التقصیر اعوذ یا بسم الله الرحمن الرحیم خواند و آیة الکرسی خواند و لیکن هم درست خواند چون یادش آمد که از فریضه چیزی
بروی باقیست اجماعه باقی نماز تواند که تمام کند اگر سلام بفراموشی داد و دعاء آخرین گفت تازی یا فارسی ولیکن
هم درست گفت چیزی خواست که جز از حق نتوان خواست چنانکه گفت خدایا مرا بیامرز و مادر و پدر مرا چون یاد آمد تواند که
باقی نماز تمام کند و یا جماعه اگر بخواهد خود فرو دمید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة
الله نماز روا بود و اگر بر دست خود دمید بخود فرو مالیدن اتفاق نماز تباه شود و این محل کثیر شود اما اگر چیزی خواست
که از غیر حق نتوان خواستن چنانکه گفت مرا زر ده یا خانه ده یا زن ده نماز تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که بنگریم
بجه لفظ گفته است اگر بلفظ روزی گفته است چنانکه گفت مرا روزی کن یا نقره روزی کن تواند که بدان نماز بنا کند
که روزی جز از رزاق نتوان خواستن اما ظاهر روایت اینست که نماز تباه شود چنانکه یکی را در نماز بشارت دادند که
فلان غایب آمد الحمد لله یا از مصیبتی خبر دادندش گفت انا لله و انا الیه راجعون نماز تباه شود که در معنی کلام الناس شود
اینجا نیز همان شود قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتلوا الاسودین و لو کنتم فی الصلوة رسول علیه السلام فرمود که بکشید این دو سیاه
و اگر چه در نماز باشند مراد ازان مار است و کژدم و اشکال است که کژدم سپید است رسول علیه السلام چرا اورا سیاه فرمود
درین تاویل هست یکی آنکه فعلش بد است و دلیل بر آنکه بر انگشت مبارک رسول علیه السلام زخمی زد رسول علیه السلام فرمود
لعن الله العقرب دیگر آنکه مار سیاه است رسول علیه السلام ویرا بر تبع مار سیاه فرموده است دیگر آنکه کژدمان در عرب سیاه اند بحد
ظاهر شدن شاید کشتن با آنکه بعضی از مشایخ گفته اند تا قصد نکنند نشاید کشتن ظاهر روایت آنست که چون ظاهر شدند شاید کشتن که حدیث مطلق است
و دیگر دلیل آنکه ابو حنیفه رضی الله عنه در مسجد نماز میکرد ماری از سقف مسجد فرود آمد و کل جماعه نماز خود تباه کردند متفرق شدند الا ابو حنیفه آن

مار را به نعلین مستغرق زد و در سه رکن مار سست شد نماز تمام کرد و مار را تمام کرد در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده آ
که بر کشتن ماران مار را سیزده من آمد و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله آورده است که هفده من آمد سنگی که بر یکی از
ایشان رسیده درم سنگ است پس معلوم آمد که مجوز و مظاهر شدن کشتن به دست و از اینجا است با موزه نماز گذاردن اولی تر است
و نعلین در پیش نهادن سنت است تا اگر گزنده بیرون آید تا قدم با موزه بر وی نهد و آن گزنده را هلاک کند یا نعلین بزندش و
هلاک کند و بعضی از مشایخ اصل کار را اعتبار داشته اند چنانکه هر کاری که بیرون نماز است آن کار به یک دست باید کردن در نماز اگر
دست کشد نماز تباه نشود چنانکه تکبیر افکندن و میان گشادن و کلاه بر سر نهادن و مانند اینها و اگر کاری است که بیرون نماز آن کار به دو
دست باید کردن اگر چه در نماز جهد کند به یک دست کند نماز تباه شود چنانکه تکبیر در افکندن میان بر بستن و مانند اینها و بعضی گفته اند
اگر یکچند بار سر بخارد یا بر فور نماز تباه شود اما ظاهر روایت این است که نماز تباه نشود و اگر در یک رکن سه جای به استغراق بخارد نماز تباه شود و بعضی
گفته اند که تباه نشود و اما اگر یک جای را بخارید و باز دست بجای خود برد و نهاد و دیگر بار بگرفت و جای دیگر بخارید و باز دست بجای خود باز نهاد و هم چنین
همچنین کند نماز تباه نشود و اگر در نماز کمان کشید با جامه نماز تباه شود و اگر سنگ برگرفت و بر صید زد در عیون المسائل و در فتاوی خواجه
امام حسام الدین شهید از محمد رحمة الله روایت است که نماز تباه نشود خواجه امام فخر رحمة الله گفته است که این ما تاویل است چون بجد و را
سنگ برگیرد و چون به قیام برود و بر صید اندازد نماز تباه نشود و هم در عیون از محمد رحمة الله روایت است که اگر کسی در نماز پیراهن پوشید یا پیراهن
بیرون کند نماز تباه نشود و اما این نیز تاویلی است اگر گریبان بود که پیراهن باید نماز تباه شود و اگر بیرون کردن پیراهن تنگ گریبان میشود نماز
تباه شود و اگر گریبان نیست بیرون کردن جامه گریبان نمیشود و این تاویل است تا هر رکنی عمل بجا آرد چنانکه در یک رکن پیراهن را در سر افکند
و در رکن دیگر یکی دست اندازد و در یک رکن دست دیگر اندازد روا بود و اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته که هر فعلی که از نماز
گذارنده در وجود آید که کسی دیگر بیند چنین گمان برد که وی در نماز نیست جفتی او را قبله داد و اگر وی تمکین میکند نماز وی تباه شود و اگر
تمکین نکرد یا قبله دهنده بوده داد نماز تباه نشود و اگر زن در عدت رجعی است شوی در نماز او ایست در باطن فرج زن نگاه کرد دید مراجعه
شود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله گفته است که نماز تباه شود این اختیار فقیه ابو اللیث و نصیر یحیی رحمهم الله فتوی بر این است ظاهر
روایت تباه نشود و در مبسوط شیخ الاسلام علی اسبیجابی از ابو یوسف رحمة الله روایت است که نماز تباه شود بخلاف آنکه در باطن فرج زن نگاه
خوشدامن نگاه کند یا از آن دختر زن بیند حرمت مصاهرت ثابت شود و در نماز تباه شود چون به شهوت نگاه کرده باشند اگر مردی
زن خود را طلاق رجعی داد و در نماز شروع کرد و زن بیامد و این مرد را قبله داد رجعت ثابت شود یا نی اگر مرد در رضا داد نماز تباه شود و اگر
رضا نداد نماز تباه نشود و اگر مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار کنیزک آمد و خواجه را قبله داد خیار باطل شود یا نی بر همین
خلاف است اگر زن در نماز است مرد آمد و زن را قبله داد رجعت ثابت شود و نماز تباه شود و در رضا دادن زن حاجت نباشد و کنیزک همین حکم
دارد و بچه پستان مادر را در نماز چهار بار یکی گشاده کرد و وی در رکنی همچنان گذارد و بقول ابو حنیفه و محمد نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة
الله زیاده از یکبار باید از همه روایت است اگر زن در نماز است بچه آمد از پستان مادر شیر خورد خواجه امام بکر خواهرزاده

رحمه الله گفته است که نماز تباه شود از برای آنکه اگر ازین شیر چیزی دیگر را دادی حرمت رضاع ثابت شدی چون حکم از احکام شرع ثابت شود
نماز نیز تباه شود و دیگر آنکه شیر دادن عمل کثیر است و اصح آنست اصلی است که هرچه روزه تباه کند نماز را تباه کند و بسیار چیزی است که
نماز را تباه کند ولیکن روزه را تباه نکند اگر روزه دار در نماز علک خاید نماز را تباه شود و بعضی گفته اند که اگر زن غنچه خاییده بود
روزه نیز تباه شود که از وی بیک چیزی بحلق ... و ظاهر روایت آنست که اگر یقین شود که چیزی بحلق رفته است روزه تباه
شود و اگر نی روزه تباه نشود که روزه به یقین است و بحلق رفتن بشک و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اگر در کاواکی
دندان چیزی مانده است در نماز زبان بر وی تا از وی بیرون آرد خواجه امام زاهد محمد رحمة الله گفته است که چون بیشتر شود معنی علک
خاییدن شود نماز تباه نشود و اگر بمقدار نخودی از کاواک دندان بیرون آید بحلق فرو رفت هم نماز تباه شود و هم روزه چون
یاد دارد اگر روزه یاد ندارد نماز تباه شود اما روزه تباه نشود و اگر کم از نخودی بود نه نماز تباه شود نه روزه اما اگر بخاید
و بحلق برد نماز تباه شود و روزه باقی بود اما اگر اندک از کاواکی دندان بیرون می آید و بحلق میرود خواجه امام زاهد محمد رحمة الله
گفته است که اگر ... ابا حمص جمع کنیم چون برابر نخودی بشود و هم نماز تباه شود و هم روزه و اگر اکثر آخر بعد از قعده ورسوله
بحلق رفت نماز روا بود ولیکن روزه تباه شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که این جایی بود که در یک
رکن بود اما اگر در هر رکنی اندک می آید و بحلق میرود نه نماز تباه شود نه روزه اگر در نماز سر بسجده نهاد و دو کنجدی در
دهان آورد و بحلق برد نماز و روزه تباه شود اما اگر کنجدی میخاید و انگاه بحلق برد نماز تباه شود و روزه تباه نشود اما در نوادر
در صوم از ابو حنیفه رضی الله عنه روایتست که اگر ... بحلق از آن کنجدی اثری مییابد روزه نیز تباه شود و اگر قرآن میخواند
از دهانش آب بیرون می آید و بریشش تر اگر گرفت چنانکه از لب فرا از گردی و آب بیرون شدی بجاندی و بریشش خشک شدی آن آب
را بحلق برد یا باران یا برف درست بحلق او رفت روزه تباه شود بر خلاف پشه و مگس که در دهان روزه دار فرو رود بحلقش روزه
تباه شود که در وی ضرورتست اما در برف و باران ضرورت نیست تا دهن باید باز نکند باران بحلقش فرو رود و اگر برف یا باران در دهانش
رفت با آب دهن او آمیخت و اگر غالب آب دهانش باشد بحلقش نماز و روزه تباه نشود و اگر برف یا باران غالب بود نماز و روزه تباه شود و این
جائی بود که روزه بود اما اگر شب بود نماز شب تباه شود و اگر بعد قعده ورسوله پیش از سلام بحلق رفت نماز درست روا بود چون
نماز شام بود و اگر پیش از نماز شیرینی خورده است در نماز اثر آن شیرینی در حلق مییابد یا مسواک کرده است تلخی مسواک در حلق می آید
یا اسپانان خشک آورد در حلق مییابد یا دارو کوفته است اثر آن در حلق مییابد یا نمک کوفته اثر آن می یابد نماز و روزه روا
بود که این همه اثر است و آن عفو است والله الموفق باب سی و دوم در بیان ترتیب و افعال و صلوة ترتیب در افعال
نماز بقول زفر رحمة الله فریضه است چنانکه قیام پیش از رکوع و سجده پیش از رکوع معتبر بود اما فائده این خلاف جائی بود
که چون چیزی از نماز مانده بود چون یاد آمدش هرچه بعد از وی معتبر بود بقول زفر رحمة الله تا نخست آن اول ادا نیارد بقول
علماء ثلثه رحمهم الله معتبر بود و آنچه مانده است بیارد و از عهده بیرون آید ترتیب میان لاحق و مسبوق بقول زفر رحمة الله

فریضه است و بقول علماء ثلثه رحمهم الله فریضه نیست ترتیب میان سنت و فریضه شرط نیست باتفاق تا بامداد سنت نماز بامداد نگذارد فریضه
گذارد روا بود و ترتیب میان فریضه و وتر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست و ترتیب میان
فریضه و فریضه بقول شافعی رحمة الله فریضه نیست و بقول علماء ما رحمهم الله فریضه است حجة قول امام شافعی آنست که قضا همان فریضه است و اداء همان
فریضه هر کدام که گذارد از عهده بیرون آید چه فرق بود میان قضا و اداء و دیگر در قضاء روزه ترتیب شرط نیست در قضاء نماز نیز ترتیب
شرط نبود زیرا که نماز همان فریضه است و روزه همان فریضه علماء ما رحمهم الله گفته اند که تو جواب بقیاس میگوئی و ما را از قول رسول
علیه السلام و بفعل رسول علیه السلام و باقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین معلوم شده است که ترتیب میان فریضه و فریضه فرض است
اما قول رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها فان ذلک وقتها فعل رسول علیه السلام
آن بود که در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز خفتن اندر آمد طهارت ساختند و آن چهار نماز را پیغمبر
تا با نماز اقامت میگفتند و ترتیب قضا میکردند و آنگاه نماز خفتن را در وقت گذاردند پس معلوم شد که ترتیب شرط است اندرین
حدیث ما را چند مسئله معلوم آید یکی آنکه هرجا دو کار پیش آید هر کدام قوی تر بود آنرا پیش باید داشتن چنانکه حرب و نماز پیش آمد حرب را مقدم
باید داشتن چون کار حرب تمام شود نمازها که گذشته را قضا کند و ما روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
وسلم انه قال من نسی صلوة فلم یذکرها الا وهو مع الامام فلیصل التی هو فیها ولیجعلها تطوعا ثم یصلی التی فاتته ثم النفل التی صلی
مع الامام عبد الله بن عمر رضی الله روایت میکند از رسول علیه السلام فرمود هر که نماز را فراموش کند و یاد او در نماز دیگر
در قفای امام باشد آن نماز را تمام کند و آن تطوع شود و آن نماز یاد آمده را بگذارد و آنگاه آن نماز را که با امام گذارده است
نماز باز گذارد پس معلوم آمد که ترتیب میان فریضه و فریضه فریضه است شافعی رحمة الله گفته است اگر فریضه میگذارد چرا بضرورت
ساقط شود و تو که شافعی رحمة الله فریضه را نیز بضرورت ساقط میداری دلیل بر آنکه میگوئی که هرچه اندک نجاست بر جامه
رسد روای نماز را باز دارد و مسافر را با جامه پلید نماز روا میداری دیگر آنکه بر مقتدی فاتحه خواندن فریضه میداری و اگر کسی
بیاید و امام را در رکوع اندر یابد و لاحق گشت آن رکعت او دریافته میداری و اگر بر مسافر قبله پوشیده شود تحری نماز گذارد به هر طرف نماز را
میداری و آنها فریضه است و بضرورت ساقط میداری باید دانستن که نماز را در وقت نگاه داشتن ثابت است و ترتیب و
بحدیث تا توانیم هر دو عمل کنیم اگر عمل کردن هر دو عاجز آئیم ترک عمل بحدیث کوئیم و بآیه عمل کنیم ولیکن حدیث را منسوخ نگوئیم هر جا
که وقت فراخ بود حدیث را واجب العمل کوئیم هر جای که وقت تنگ بود حدیث را واجب العلم کوئیم ولیکن واجب العمل نگوئیم و بر قول
بعضی از علماء ما یاد داشت فاسد وقتی روا بود فاسد نمازی بود و بر قول علماء روا بوده است چنانکه نماز پیشین میگذارد در میان
نماز پیشین یاد آمدش که نماز بامداد بر ذمت وی گذشت و نماز پیشین را تمام کرد باز نماز بامداد را قضا کرد بایستی که نماز پیشین را گذاردی
و گرنه گذارد یاد داشت آن نماز پیشین نماز دیگر میگذارد روا بود زیرا که آن نماز پیشین بقول شافعی رحمة الله از فریضه
نیابت داشت و بقول محمد تحریمه باقی نماند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تطوع شود و اشکال بدانکه اگر این مرد صفی اندر

بود در ترتیب یا طهارت نگاه داشته باشد یا درین نماز صلوة نکفته باشد مقتدی بوده باشد در قفا امام فاتحه نخوانده باشد پس
آن نماز بقول شافعی رحمة الله روا نبوده باشد اما این خلاف نیز در علما ما هست زفر رحمة الله گفته است اگر در علم این مرد این آنست که
نماز پیشین وا آمده است نماز شام روا بود و حسن زیاد رحمة الله گفته است که اگر این مرد در علم و ترتیب عالم نیست نماز وی روا بود و بعضی گفته
اند اگر مجتهد هست روا بود و اگر مجتهد نیست روا نبود اما ظاهر روایه اینست که اگر این مرد در علم ترتیب عالم است رسیده اند که نماز
در وقت نگاه داشتن ایته است و ترتیب مجتهد فیه است پس وی مجتهد آمد بایستی که بهر دو عمل کردی او هم باید و هم مجتهد فیه وی با اجتهاد
خود دیانة عمل کرد و ترک عمل بحدیث گرفت ازین روی گوییم که فاسد است و بقول شافعی رحمة الله نیز ترتیب که ساقط شود به سه
حکم شود یا بفراموشی یا تنگی وقت یا بکثرت صلوة فوایت بشر مریسی گفته است که هر یک نماز را که بماند در مدت عمر خود هیچ نماز وی
روا نبود تا آن نماز را قضا نکند از برای آنکه قضا کردن نماز گناه کبیره است از را قضا کند تا باز بجای آید ترتیب شرط ندارد
در اعتقاد وی اینست که بنده کبیره بسیار داز ایمان بیرون آید و بکفر اندر نیاید و جا وید در دوزخ بماند مسرا بین المشرکین گفته
است این مذهب باطل است و علما ذکر این بسیار کتب برای آن آورده است تا بسیار احق از باطل معلوم شود ابن ابی لیلی رحمة الله گفته
است که یک نماز را ماند تا یکسال هیچ نماز وی روا نبود تا آن نماز را قضا نکند از معتقدی متقیان شام است زفر رحمة الله گفته
است که هر که یک نماز را ماند تا یکماه هیچ نماز وی روا نبود تا این نماز قضا نکند از محمد حسن رحمة الله روایه است هر که بیکماه نماند اما
ترتیب ساقط شود و این روایه شاذ است بوی عمل نشاید کردن ظاهر روایه است که هر شش نماز را بماند ترتیب ساقط شود که
کثرت است که یکی نماز سه چند تکرار افتد قاضی امام صدر الدین رحمة الله گفته است هر که را یک نماز ماند صاحب ترتیب بود و آنچه
میگذارد روا بود و آنچه می ماند بر وی بود ظاهر روایه است که شش نماز ماند صاحب ترتیب نماز چند گذارد تا صاحب ترتیب
شود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است باز بهمان مقدار گذارد که مانده است تا صاحب ترتیب شود حلوانی رحمة الله گفته
است که یکی نماز گذارد دو بار صاحب ترتیب شود و فایده این خلاف جائی پدید آید آنکه شش نماز ماند ترتیب ساقط شود و نماز شش
گذارد روا بود و هفتم بماند باز پنج میگذارد حلوائی رحمة الله گفته است که روا نبود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است روا بود این
مسئله از خواجه امام احمد غزنوی رحمة الله سوال کردند و گفتند که جواب چه است که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است اما
فتوی بقول حلوائی رحمة الله تا علام در ماندن نماز دلیر نشوند اگر کار رسیده و رسیده شد و یکی نماز ماند بیاد داشت آن نماز وقتی میگذارد
اما اگر وقت تنگ است روا بود و اگر وقت فراخ است روا نبود زنی را یکی نماز ماند که وی را حیض آمد یا نفاس از ان حیض یا نفاس پاک شد
بیاد داشت ان نماز وقتی میگذارد و اگر وقت تنگ است روا بود و اگر وقت فراخ است روا نبود دیوانه بیهوش اند و یکی نماز ماند و بیاد
داشت آن نماز وقتی میگذارد اگر وقت تنگ است روا است و اگر وقت فراخ است روا نبود کافری اسلام آورد و یکی نماز
ماند بیاد داشت آن نماز وقتی میگذارد و اگر وقت تنگ است روا بود و اگر وقت فراخ است روا نبود و اگر مسلمانی مرا اگر
از شش نماز است از وقت چند ائی باقی است که از ان قضاها بعضی کند و بعضی نه بقول ابو حنیفه رضی الله عنه

جنبه یاد داشت آن فوایت وقتی میگذارد روا بود که از قضا آن بعضی فریضه نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تجدید کند از فوایت قضا
کند چون وقت تنگ شود آنگاه وقتی گذارد و مومنی را نماز خفتن بر ویست نماز بامداد میگذارد و بحکم تنگی وقت هنوز وقت مستحب
باقیست خفتن را شروع کرد در میان نماز خفتن آفتاب بر آمد باتفاق نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن
بعبده رسول رسانید آفتاب بر آمد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله نماز خفتن بر وی روا بود و نماز بامداد باز گذارد و چون بعبده رسول رسانید آفتاب بر آمد باجماع برود و نماز وتر روا
بود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز بامداد و دوم این جائی بود که بعد گذارد
اما اگر نماز خفتن بر ویست بفراموشی نماز بامداد گذارد چون بعبده در رسول رسانید وی را یاد آمدش که نماز خفتن بر من است نماز
بامداد را سلام داد و نماز خفتن شروع کرد چون بمقدار بعبده در رسول رسانید آفتاب بر آمد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
برود و نماز وتر روا بود در روایت کتاب اینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه برود و نماز وتر تباه شود از برای آنکه نماز بامداد از آن
بعبده در رسول رسانید وی را یاد آمد که نماز خفتن بر من است این نماز فاسد و ندیر فت که ابو حنیفه رضی الله عنه بیرون آمدن از نماز
بفعل نماز گذارنده فریضه و مرد اما طی بر روایت است که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود از برای آنکه
هم از ابتدا یاد داشت نماز خفتن بحکم تنگی وقت نماز بامداد گذارده بودی روا بودی اکنون بفراموشی گذارده است طریق اولی بود
که روا بودی اکنون که بتحقیق شد که وقت تنگ شده است که نماز خفتن بگنجد و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم
نگنجد اگر یکشبانروز نماز مانده باشد ترتیب ساقط نشود که هر کجا وتر با فریضه جمع آید وتر فریضه گرفته شود اما اگر یکشبانروز نماز
مانده باشد یکی چنانچه وتر قضا شده باشد بعد از ان یک شبانروز قضا شده باشد و وتر علاحده بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
ترتیب ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود و بنا بر ان اصل است که وتر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر در میان نماز بامداد یاد آمد که وتر بر من است بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تباه شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر نماز خفتن گذارد و سنت و وتر گذارد و بعد از ان معلوم شد که نماز فریضه نا روا افتاده است
فریضه و سنت را باز گذارد باتفاق و وتر را بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز نگذارد و بقول ابو یوسف و محمد باز گذارد و نظر قول ابو حنیفه
رضی الله عنه اینست که نماز خفتن گذارد یاد آمدش که نماز شام بر من است و اجماع است که بیان نماز شام را قضا کند از عهده بیرون
آید این نیز همان حکم دارد و مسلمانی را نماز پیشین بر ویست از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز میگنجد طحاوی
رحمه الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر بگذارد چون آفتاب فرو رود نماز پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و این قیاس
بر قول محمد است رحمه الله که وی استحباب وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا
کند و آنگاه نماز دیگر را گذارد که وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت مستحب نماز دیگر یاد داشت نماز پیشین نماز دیگر شروع
کرد و قرات دراز خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام بکر خواهر زاده آورده است که نیز گذارد نماز ختم

چنانکه حاجیان از عرفات بیرون آیند و در راه نماز تمام گذارند و آن نماز شام موقوف بود چون پیشتر از صبح بمزدلفه آمدند آن نماز
شام را بازگذارند و بر فور نماز خفتن گذارند اما اگر صبح دمید و آنگاه بمزدلفه اندرآمدند باتفاق آن نماز شام بروایتی باز آید این نیز همان بود
که اما ظاهر روایه که تحریمه نو کند و نماز دیگر بازگذارد چنانکه مومنی دختر مجوسی را در نکاح آورد روا بود چون آن دختر اسلام آورد باتفاق
عقد بروایتی باز نباید این نیز همان باشد باید که تحریمه نو کند و نماز دیگر بازگذارد چون آفتاب فرو رود و نماز پیشین را قضا کند و آنگاه
نماز شام گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شروع کرد و قرائت دراز خواند تا در وقت مکروه نماز دیگر اندر آید و یرا یاد آمد که نماز پیشین
من است بر گذرد نماز دیگر تمام کند باتفاق شروعش بفراموشی درست افتاده است اکنون و یرا یاد آمد امکان قضا کردن آن نیست پس
گذرد نماز دیگر را تمام کند زان نماز دیگرش نیابت دارد و اگر در وقت مکروه که نماز دیگر یاد داشت نماز پیشین دیگر شروع کرد بحکم تنگی وقت
دو رکعت گذارد و آفتاب فرو شد عیسی بن ابان گفته است که نمازش تباه شود از برای آنکه بیاد داشت نماز پیشین نماز دیگر را بحکم
تنگی وقت روا میداشتیم اکنون الوقت تمام شد باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر را آنگاه نماز شام گذارد و اما ظاهر روایت
آنست که روا بود از برای آنکه صیانت کنیم و نماز را که بعضی از وی روا بود و بعضی قضا فاضلتر از آن بود که من کل وجه
اگر در وقت مکروه نماز دیگر شروع کرد دو رکعت گذارد و آفتاب فرو رفت و یکی آمد همین نماز دیگر را بر وی اقتدا کند
قیاس آنست که روا نبود از برای آنکه اعتبار تحریمه راست دلیل بر آنکه رسول علیه السلام فرموده است که چون تحریمه در آفتاب
اقتدا کرد بر چهار رکعت را با آفتاب گذاری روا بود همچنانست که در آفتاب گذارده پس بحکم حدیث وی ادا کرده بود و آنکه بوی
اقتدا کند قضا گذارده بود و ابتدا قضا گذار با داگذار درست نباید اما ظاهر روایه آنست که اقتدا درست آید که آنچه امام
با آفتاب گذارده است ادا بود و آنچه بی آفتاب گذارده بود قضا و مقتدی قضا گذارده است و اقتدا قضا گذار به قضا گذار درست
آید و اگر مقتدی را یاد آمد که نماز پیشین بر من است نماز وی تباه شود که شروع وی در وقت مستحب افتاده است که نماز پیشین بود
و از است و شک کرد وقت مستحب نماز دیگر باقی است یا نه باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر گذارد چون وقت نماز شام اندر
آید نماز پیشین را باز قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال ندارد که قضاء نماز پیشین وی در وقت مکروه افتاده باشد و این
بار دوم از آن قضا نیابت دارد و اگر از آن قضا در وقت مکروه افتاده باشد این بار دوم از آن قضا ناگذشته نیابت دارد
و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارده ام یا نی باید که چهار رکعت نماز دیگر نزدیکترین نمازی که بر وی است
نیت کند و بگذارد و تا اگر گذارده بود این بار دوم از قضایش نیابت دارد و اگر نگذارده باشد نیابت از نفل دارد و اگر
در وقت مکروه نماز دیگر شک افتاده ش که نماز دیگر گذارده ام یا نه چهار رکعت نماز دیگر وقتی شروع کند دو رکعت اول قرائت
نخواند دو رکعت دوم نخواند و رکعت سیوم خواند و در رکعت چهارم نخواند اگر بران قیاس اگر نگذارده باشد این از
نیابت دارد و اگر گذارده باشد این تطوع نشود که بعد از نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز دیگر
تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز دیگر بیرون رفت وی شک افتاد که نماز دیگر گذارده ام یا نی چه گفته است

اگر بدی چیزی بود که من هرگز گمان نبرم که وقت نماز بر مسلمانی بگذرد و وی نماز بگذارد اما خواجه محمد امام زاهد فخر رحمه الله
گفته است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که نماز دیگر قضا کند تا اگر گذارده باشد این بار دوم از قضا نافله باشد
در برد و اگر سه نماز ماند و یکی گذارد بحکم تنگی وقت باز سه نماز دیگر ترتیب ساقط شود که نوبت شش نماز گذاردن یکی
بضرورت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز شک افتادش که پیش از آن نمازی دیگر بر من است یا نه چون نماز تمام
کرد یقین شدش که آن نماز بر من است آن نماز را قضا کند در عیون المسایل از ابو یوسف رحمه الله روایت است که آن نماز
وقتی را باز گذارد و اگر در نماز یاد آمدش که پیش ازین شش نماز یکی نماز بر من است بحکم حدیث ازین نمازش از و حیث
باطل شد . . رحمت مقطوعه باقی بود و لیکن مفقود بود از رعیت ثابت داردان برای آنکه اگر شش نماز ماندی ترتیب ساقط
شدی و لیکن نهی از موتی گذارده است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و مراد از تا دلیل این حدیث برای ثواب است نه از اداء
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز پنج نماز را گذارد و این پنج نماز موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذارد آن
پنج نماز را بر روایتی باز آرد یکی نماز است که گذارد این پنج نماز را فاسد کند بر قول ابن ابو حنیفه رضی الله عنه اید بر قول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله این بنا یدان نماز یکی این پنج نماز را بر روایتی باز آرد و نماز ششم است چون گذارد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این پنج نماز بر روایتی باطل
بر وی همان یکی نماز بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این پنج نماز آن یکی بر شش قضا باید کردن و آن یکی نماز که این پنج نماز را فاسد کند
اگر پیش از آنکه نماز ششم گذاردی آن مانده را قضا کند و بر قول ابو حنیفه رضی الله این پنج نماز نیز فاسد شود باتفاق بر شش نماز را قضا کند اگر
شش نماز ماند ترتیب ساقط شد پیش از آنکه نماز هفتم را گذارد و از آن شش یکی قضا کند ترتیب باز نیاید یا نی اختلاف مشایخ است نجم الدین
عمر نسفی رحمه الله گفته است که ترتیب باز نیاید دلیل بر آنکه حوض پلید شد آب اندر آمد بیرون رود و پاک شود و آن آب از طرف دیگر باز بیرون
حوض اندر آمدن بر پلیدی باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که ترتیب ساقط
می برد وی سه حکمت و یکی معلق آن روز که محکم است شش نماز ماند ترتیب ساقط شود هفتم گذارده بود و این محکم است چون هفتم
نماز گذارد و در قضا کردن آن شش نماز مخیر است هر گونه که قضا کند از عهده بیرون آید این نیز محکم است این معلق است پیش از آنکه نماز هفتم
گذارد یکی از آن شش نماز یکی را قضا کرد پنج نماز ماند ترتیب باز آید اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله ترتیب دلیل بر مسئله جامع الصغیر
تا اگر مومنی یک شبانه روز نماز مانده است روز دیگر با هر یکی از آن نماز مانده قضا میکند هر گونه گذارد قضا نا روا بود اما نخستین دارد
سنت است اگر نخست ادا میگذارد آنگاه قضا نا روا بود اما روا است و چنانکه بیاد داشت پنج نماز دینه بامداد امروز نیز گذارد روا نبود فاسد بود
باز نماز بامداد دینه را قضا کند بر وی همان پنج نماز ماند وقت نماز پیشین اندر آمد نخست نماز پیشین بر دینه میگذارد روا نبود اگر بگذارد آن یکی نماز
بر بنای نماز پیشین پیشین بگذارد روا نبود اتفاق است که روا نبود و پس معلوم آمد که بگذاردن آن یکی نماز ترتیب باز نیاید و اگر نخست قضا میکند
و آنگاه ادا ... نماز پنجم ... برای آنکه نخست نماز بامداد دینه قضا کند از نماز دینه بر وی چند نماز مانده با ادا
... چند نماز بامداد امروز نیز گذارد روا بود باز نماز پیشین ... که نخست نماز پیشین ... بر وی از قضا دینه سه نماز ماند با یاد داشت الا

سه نماز پیشین ام فریضه میکند کرد روا نبود و نماز دیگر پیشین نماز دیگر دینه را قضا کرد بروی آن نماز دینه و نماز مانده یاد داشت آن روز نماز دیگر
امروز دیگر گذارد روا نبود و نماز شام شد نماز شام دوشینه را قضا کند بروی یک نماز مانده یاد داشت آن نماز شام را گذارد روا نبود و نوبت
خفتن شد نماز نخست نماز خفتن دوشینه را قضا کند از قضا و دینه بروی چیزی نماند نماز خفتن امشب را ادا کند دلیل و اشکال آید که ان
چهار نماز در میانه نماز روا آمده است چرا ترتیب باز نمی آید اگر چهار نماز فاسد است و یاد داشت و فاسد وقتی روا بود که شش نماز
مانده ترتیب ساقط شود و هر چند گذارد تا صاحب ترتیب شود علی و کار رحمه الله گفته است که یکی باز گذارد صاحب ترتیب شود خواجه احمد بلخی
رحمه الله گفته است که شش نماز گذارد صاحب ترتیب شود مسافر در سفر نماز شام را دو گذارد یا مقیم در حضر چهار گذارد حکم
نمازها چه شود طحاوی رحمه الله گفته است که از بهر آن نمازی چهار روا بود دو شش نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ازین نماز
شام تا آن نماز شام شش نماز را قضا کند بعد از آن همین نمازها و شام را قضا کند بسنده بود و بقول ابو حنیفه رحمه الله همین
نمازها و شام را قضا کند بسنده بود مسئله اگر یاد آید که از یکشبانروز نماز در یکی رکعت رکنی مانده ام یا یکی نماز از یکشبانروز مانده ام
ولیکن نمیداند که کدام نماز است خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که چهار رکعت نماز گذارد و بر سر دو نشیند و بر سر
چهار نشیند از عهده آن بیرون آید از برای آنکه اگر دو رکعت مانده بود بر سر دو نشسته و اگر سه رکعت مانده بود بر سر سه
نشسته اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار نشسته اما این وجه با خود نیست از برای آنکه نیت کدامی نماز شرط است سفیان ثوری
رحمه الله گفته است که سه نماز گذارد و علاحده ای فریضه یکی دو رکعت و یکی سه رکعتی یکی چهار رکعتی یکی بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فکر
کند تا دلش به کدام نماز قرار گیرد آن نماز گذارد از عهده بیرون آید بقول ابو حنیفه یکشبانروزه نماز قضا کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر
یاد آمدش که از دو شبانروز دو نماز مانده ام میداند که نماز پیشین و نماز دیگر ولیکن نمیداند که نخست کدام را نماز مانده ام باید که نخست نماز
پیشین اقضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین باز قضا کند آن قیاس که ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا گذشته
نیابت دارد و اگر یاد آمدش که ترتیب نمانده باشد نماز پیشین ای در عمر خود اول قضاها گذشته نیابت دارد و اگر یاد آمدش که از سه شبانروز
نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام ولیکن نمیداند که کدام پیشین نخست مانده است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا
کند چنانکه پیشین و انگاه نماز شام را گذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین و دیگر و پیشین اگر یاد آمدش که از چهار شبانروز
چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام و خفتن ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام آن هفت نماز بهمان ترتیب قضا
چنانچه پیشین و دیگر و پیشین و شام و دیگر و پیشین انگاه نماز خفتن گذارد و آن هفت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین
و دیگر و پیشین و شام و پیشین و دیگر و پیشین هفت نماز را سالم اگر یاد آمدش که از پنج شبانروز پنج نماز مانده ام و میداند
که پیشین است و دیگر و شام و خفتن و نماز بامداد ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده است آن پانزده نماز را بهمان
ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر و پیشین و شام و پیشین و دیگر و پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر و پیشین و
شام و پیشین و دیگر و پیشین در جمله دو نماز را سه گذارد و سه را هفت گذارد و چهار را د

بانزده و پنج سی یکروایة ابو حنیفه گفته است که پنج شبانروز نماز و بیست و پنج نماز بود و پنج شبانروز قضا کند از عهده بیرون آید
واگر یاد آمدش که در یکشبانروزه نماز و یگر رکعت قراءت نخوانده ام و این نذر مطلق نماز ناست سنتها و نماز بامداد و وتر را باز گذارد
و باقیها روا بود و اگر یاد آمدش که در فریضه یا در یکرکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد و وتر باز گذارد و باقیها روا بود و اگر یاد آمدش
که در فریضه یا در یکرکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد و وتر باز گذارد و باقیها روا بود و اگر یاد آمدش که در دو رکعت قراءة نخوانده ام
نماز چهارگانی رکعتی روا بود و باقیها را باز گذارد و اگر یاد آمدش که در سه رکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد روا بود و باقیها باز گذارد
و اگر یاد آمدش که بچهار رکعت قراءة نخوانده ام نماز با وچهار رکعتی را باز و باقیها روا بود و **باب نوزدهم در بیان بانگ نماز**
نماز مشروعست بآیة و اخبار و اجماع امت آیة اینست قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر
الله و ذروا البیع ذالکم خیر لکم حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی معه الا ملایک و دیگر رسول فرموده علیه السلام که هفت
سال موذنی کند و از کس طمع ندارد و بقیامت خدا عزوجل میان وی و آتش دوزخ هفت خندق پیدا آرد هر خندقی هفت با
بچند دنیا و دیگر رسول علیه السلام فرموده است عبد الله مکتوم را پنج نماز مسجد را بانگ نماز خوان و اجماع امت اینست که هیچکس بانگ
نماز را منکر نشد از برای آنکه هیچ جماعتی بی بانگ نماز و اقامت نگذارند و اگر یکی نماز را بی بانگ نماز و اقامت جماعت گذارد مومنان را
تا در نماند بهمچنین رسیده است از استادان بشاگردان و از پدران بفرزندان این چه خوشتر باشد که موذن به بالای مناره بر کرم
خدای عزوجل بیگانگی یاد کند و اقرار کند برسالت رسول علیه السلام گواهی دهد از اینجاست که گفته اند که بانگ نماز
شعار اسلام است گرفتن بدی است و سبب سعادت است ماندنش سبب ضلالت است و شقاوت تا اگر محلتی بود که نماز بجماعت
گذارند بانگ نماز و اقامت بگویند و امام را شاید که با ایشان حرب کند و بقول محمد نیز و تر و تره و تیغ چنانکه با کافران جنگ کنند و بقول
ابو یوسف بالسنگ و چوب و کلوخ بسخت ترین عقوبت هلاک کند شان زاکه بانگ نماز شعار اسلام است سبب نزول بانگ نماز خواجه
امام فخر رحمة الله در صلوة خواجه امام اجل شمس رحمة الله درس میکرد در روایة بیرون آمد از ابو حنیفه که ابو هریره تا در میان
روایة میکند که روزی تغیر در رخساره رسول علیه السلام ظاهر شد و بود علقمة بن مزید رضی الله عنه گفته که من تغیر دیدم و آن
تغیر را در رخساره رسول علیه السلام دیدم گمان بردم که از برای حاجت دنیا است مال داشتم در حجره گفتم ببرم رسول علیه السلام را
تا وی را راحت بعد حاصل شود چون بحجره رفتم شرم داشتم اندران اندیشه بخواب رفتم آینده را دیدم که وی گفت زنهار ان گمان
که اثر تغیر در رخساره رسول علیه السلام نه برای دنیا است اما از برای آنست چون جماعت برپای میشود بعضی نماز را جماعت فوت
خواست رسول علیه السلام اینست که چیزی ظاهر شود که صحابه جماعت فوت نشود از خواب بیدار شدم و رفتم و آنخواب را بر رسول
علیه السلام حکایت کردم رسول علیه السلام گفت همچنانست که تو میگوئی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بشنید و هر یکی چیزی التماس کرد
و بعضی گفتند که ناقوس زنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت نصاری است بعضی گفتند که شاخ بوق زنیم رسول علیه
فرمود که آن علامت یهودیانست و بعضی گفتند حراب زنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت اهل

کرانش کنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت مجوسیان است و بعضی گفته اند که طیلسان کنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت اهل غسان است نشاید بعضی گفتند که علم زنیم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که بعلم اعلام حاصل نیاید بر هیچ قرار نگرفت باز گشتند بامداد عبد الله بن زید انصاری رضی الله عنه بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من دوش خوابی دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند با جامهای سبز و بر دیوار مدینه ایستادند و روی سوی قبله آوردند یکی بانگ نماز گفت و یکی اقامت و من آن یاد گرفتم رسول علیه السلام گفت بگو تا بشنوم او گفت و برابر رسول علیه السلام تصدیق کرد و گفت بلال را تعلیم کن که آواز وی رونده تر است وی بلال را تعلیم کرد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در آمد و گفت یا رسول الله دوش من همین خواب دیده ام ولیکن انصاری بر من سبقت کرد و بروایت خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله نه کس این خواب را حکایت کردند و بروایت خواجه بکر خواهرزاده رحمه الله سیزده کس حکایت کردند چنانکه عبد الله انصاری حکایت کرده بود کم و زیاده از آن ابی امام محمد جعفر صادق رضی الله گفته است که بانگ نماز حکمی از احکام شرعیه بخواب کسی ثابت نشود و بانگ نماز شعار اسلام است وی بخواب کسی ثابت نشود و مگر بخواب انبیا و خواب انبیا همچون وحی است رسول علیه السلام مر بلال را امر کرد تا بانگ نماز گوید بنا بر آن اصل است که در شب معراج رسول علیه السلام بانگ نماز را جبرئیل شنیده بود چون بمسجد اقصی رسید جبرئیل علیه السلام بانگ نماز و اقامت گفت رسول علیه السلام ارواح انبیا را امامت کرد دو رکعت نماز گذارد سبک و تمام کرد و در رکعت اول الم تر کیف و در رکعت دوم لایلاف خواند معراج رسول علیه السلام حق است و هر که تا مسجد اقصی منکر شود کافر شود که بنص قاطع است قوله تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی و هر که عز و آن منکر شود کافر نشود تا آنجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده سلف و علما رحمهم الله ذکر کرده اند مبتدع شود نخستین کسی که معراج پیغامبر علیه السلام تصدیق کرد ابابکر صدیق رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد ابوجهل علیه اللعنة بود و مذهب سنت و جماعت اینست که معراج رسول علیه السلام حق است تا آنجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علما یاد کرده اند ابن مره رضی الله عنه گفته است که از رسول علیه السلام که همچنین بانگ نماز را امیر المومنین عمر رضی الله عنه شنوده بود و در وقتی هنوز اسلام نیاورده بود و آن از کرامت وی نبود از برای آنکه کسی که اسلام نبود کرامت نبود و آن از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خدا تعالی عز و جل از آن بر یکان یکان ظاهر میکرد اند تا ایشان را سبب آشنائی بود دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه شمشیری بر گرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام را هلاک کند بر راه دید جماعتی میخواستند تا گاوی را بیفکنند نمیتوانستند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت عجب کاریست چندین کس یک گاو را نمیتوانند افکندن خداوند عز و جل گاو را بسخن آورد گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلترین آدمیان و خلاصه ترین برگزیدگان کرده گاو گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی درگذشت آهوی را دید قصد گرفتن آهو کرد آهو دید با بسیار دور روی برگردانید و گفت ای عمر با جانور ضعیف بس نمیتوانی آمدن با پیغامبر آخر الزمان چگونه خواهی برآمدن که وی پیغامبر بر حق است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر آنست چون عمر رضی الله عنه جمال مبارک رسول علیه السلام را دید گفت یا رسول الله چه میباید گفت رسول علیه السلام بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله عمر آواز برآورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله سخن گفتن گاو و غیره از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خداوند عز و جل یکان یکان را اظهار میکردانند تا ایشان را سبب آشنائی

بود دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شمشیر را بینداخت و نزدیک رسول علیه السلام آمد و اسلام آورد معجزه دانیال حق
است و کرامت اولیا حق است بر کرامتی که اولیا را بود از اثره معجزه وی که از امت وی بود پیغامبر علیه السلام همچنانست رسول آنست
دور روضه آسوده است و به موت پیغامبری منسوخ نمیشود و در بانگ نماز علما را اختلاف است بقول مالک رحمه الله در
کلمها الله اکبر قطع کند چنانکه الله اکبر گفت قطع کند و باز الله اکبر گوید چنانکه ظاهر روایه در کلمها شهادت و باخر بانگ نماز گوید لا اله
الا الله و الله اکبر و اهل مدینه و این قول را گرفته اند بقول شافعی رحمة الله در بانگ نماز ترجیع گوید و بر قول علما ترجیع نگوید ترجیع
آن بود که شهادتین را دو بار نرم و دو بار بلند و واجب قول شافعی رحمه الله اینست که ابو محذوره بانگ نماز را ترجیع گفته
رسول علیه السلام بشنود او را منع نکرد و علما رحمهم الله گفته اند که ابو محذوره رضی الله عنه موذن مکه بود چون بمدینه رفت
آنجا ابو محذوره رضی الله عنه حاضر بودند و هنوز اسلام نیاورده بود وی از ایشان شرم داشت و چون بشهادتین رسید نرم
گفت رسول علیه السلام بلطف گوش وی را گرفت بر کشید و گفت بلند گوی بلند آغاز کرد و راوی غلط کرد چنین دانسته که ترجیع کرد
و ظاهر روایه اینست که ترجیع نگفت و کسانیکه بانگ نماز را روایه کرده اند ترجیع روایه نکرده رسول علیه السلام در شب معراج ترجیع
نشنود مسئله در بانگ نماز مناجات است لمناجات ذکر حق است و مناجات ندا از خلق است مادام که در ذکر حق باشد روی باید که سوی
قبله دارد چون بمنادی خلق رسد باید که روی برگرداند لیکن قدم با نگرداند و مگر بر مناره باشد که آنجا ضرورت است در گاه که بانگ
نماز گوید باید که بر بالا بر آید و انگشتان بگوش اندر آرد تا آواز وی دورتر شنوند تا هر کجا آواز برود آن چیزها وی را آمرزش خواهد که
روایه میکند حذیفه رضی الله عنه که رسول علیه السلام بلال را همچنین تعلیم کرد و گفت آواز تو بهر چه رسد آن چیز ترا از حق آمرزش خواهد مذهب
سنت و جماعت آنست که هر شی مسبح اند قوله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله
گوید در بانگ نماز خواندن خلق است چنانچه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و باقیها ذکر حق است که بانگ نماز مناداست و باقی
ذکر حق است و ماننده بر روایه اینست که اول تا آخر همه بانگ نماز است روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال من سمع اسمی فی الاذان
و وضع ابهامیه علی عینیه فانا طالبه فی صفوف القیامة و قائده الی الجنة در جواب بانگ نماز علما را اختلاف است خواجه امام حقی موذنی
رحمة الله گفته است که موذن گوید حی علی الصلوة مستمع بگوید اللهم اجعلنی من اهل الصلوة چون موذن گوید حی علی الفلاح مستمع گوید اللهم
اجعلنی من اهل الفلاح ظاهر روایه اینست چون موذن گوید حی علی الصلوة مستمع باید که بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون
موذن گوید حی علی الفلاح مستمع باید که بگوید ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است تا مادام که
بانگ موذن در ذکر حق است دیو رمنده است چون ندای خلق رسد دیو باز آید باید که شنونده کلمه لا حول گوید و در ذکر حق است دیو رمنده
است چون ندا از خلق رسد دیو باز آید چون کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا ما شاء الله کان و ما لم یکن گوید دیو همیشه رمیده باشد
در ابتدا در بانگ نماز الصلوة خیر من النوم نمیگفتند روزی رسول علیه السلام را در حجره توقف بسیار افتاد بلال رضی الله عنه در حجره رسول
علیه السلام آمد گفت الصلوة خیر من النوم یا رسول الله در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها از آن غیرت آمد و در غضب شده آمد و گفت که این بدعه است که باشد

که بود در حجره رسول علیه السلام این سخن بیارد گفتش یا رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است همه شب در عبادت بوده است
رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بلال و این اگر وانیده ام میان موذنان امت خود تا بقیامت در بانگ نماز
در بامداد میگویند که الصلوة خیر من النوم چون موذنان گویند الصلوة خیر من النوم مستمع گوید صدقت و بررت اللهم نفعنا عن نومتة
الغافلین و در بانگ نماز قوت نر یا وقتی نشاید کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه موذنی را دید در بانگ نماز قوت زبانی میکرد گفت
ای شیخ هوشیاری نا رکعان کردن توحید بیارد بنا بران اصل است که کلمه شهادت را اول بد است و آخر جزم باید که از اول کرم
آغاز کنند تا باخر قوت باقی ماند تا آن بجا آخر را پیدا کنند که بجای آخر را پیدا نکنند ولا مشود ولا کلمه نفی است حذف شود در بانگ نماز
مرتبه زمزمه و نشاید کردن که روزی موذنی نزدیک عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای زاید از صحابه من ترا دوست میدارم
از برای خدا عز وجل عبد الله عمر رضی الله عنه گفت من باری ترا دوست نمیدارم و دشمن میدارم از برای خدا عز وجل گفت چرا
گفت از برای آنکه در بانگ نماز زمزمه میکنی بر موذنی اجرت میگیری و گفت من ازین بد و توبه کردم گفت من نیز ترا دوست گرفتم عثمان
بن مظعون رضی الله عنه گفته است که مرا رسول علیه السلام اخرین وصیت این کرد نماز بر ضعیف ترین قوم تمام کنی و بر موذنی بر
اجرت نگیری موذن محترم و پارسا باید تا قوم را و حرمت لازم آید یکی حرمت موذن یکی حرمت پارسائی تا اگر موذن حقیر بود و
فرومایه دیگران بچشم حقارت در وی نظر کنند و بر آن بیان نندارد اما ایشان از زبان دارد و موذن خوشخوی بود و بی طمع اگر کسانیکه
به مسجد نزدیک باشند گویند که بانگ نماز بلند میگوی و الصلوة بسیار میگوئی بیگاه ما بیدار میشویم گوید بعد ازین نرم گویم و الصلوة
و الصلوة اندک گویم و اگر کسانیکه از مسجد دور باشند گویند که بانگ نماز نرم گوی و الصلوة الصلوة اندک میگوئی ما را جماعت فوت میشود گوید
بعد ازین بلند گویم و الصلوة الصلوة بیشتر گویم اگر بیگاه ایستادگان گویند که قامت دیر میگوئی ما را خواب میگیرد گوید بعد ازین بیگاه تر
گویم و اگر بیگاه ایستادگان گویند که قامت بیگاه میگوئی ما را جماعت فوت میشود گوید بعد ازین دیر گویم هر چند که تحسین کنند سبب آن ثواب
میشود هر چند همه جمع را ثواب بود و دیر انتها همان مقدار بود قال النبی صلی الله علیه و سلم الدال علی الخیر کفاعله رسول علیه السلام فرموده
است که فردا در قیامت امنا و صدقنا موذنان امت من سرخرای بلند گردن باشند نه چنانکه حقیقت گردن ایشان دراز تر بود اما
از بسیاری ثواب که ایشان را دراز تر بود و از همه سرخرو تر باشند و گردن بلند تر بلندای از خوشی بلند و تر بانگ نماز زننده و سولی روا بود
باکراهت اشکال آید که بلال از اول بنده بود و باخر مولی اما کسی بر فعل رسول علیه السلام جزای نرسد آن از برای جواز بود و دلیل
بر آنکه در بعضی نزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمدند وی از ایشان سوال کرد که اما بران کیانید گفتند اما آن ما مولایان
ما اند و موذنان ما بندگان ما اید امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود بهترین کار را بخورد ترین کسان رها کرده اید و ایشان را
منع کرد پس معلوم آمد که بانگ نماز گفتن ایشان آن مکروه بود بانگ نماز گفتن نابینا روا بود و لیکن غیر ایشان اولی
تر بود و اشکال آید که عبد الله مکتوم چشم پوشیده بود و انهم از برای جواز بود دوی مقارن سپیده بانگ نماز گفتی و
که هم از اثر معجزه رسول علیه السلام بودی و ویرا خوردگی بود که دست ویرا بگرفتی و به مسجد آوردی و آن

خورجنگی وفات یافت وی از رسول علیه السلام دستوری خواست تا نماز بحجره کند او رسول علیه السلام ویرا دستوری نداد رسنی ببندد
از در حجره وی تا بمسجد رسول علیه السلام از حجره بیرون آمدی و دست بآن رسن زدی و بمسجد آمدی وقتی منافقان بران رسن چیزی ببستند
همین که عبدالله مکتوم رضی الله عنه پیشانی بران آورد مجروح شد همچنان به پیشانی مجروح نزدیک رسول علیه السلام همچنان بدو نزدیک
رسول علیه السلام از آن در رنج شد گفت حاجتی داری بخواه تا دعا کنم تا خدای تعالی عز و جل حاجت تو روا گرداند گفت دعا کن تا خدای تعالی
چشمهای مرا روشن گرداند تا جمال جهان آرای شما را ببینم رسول علیه السلام خواست تا برای او دعا کند جبرئیل علیه السلام گفت برای چه دعا کنید که
خدای عز و جل میفرماید که من تقدیر چنان کرده ام که وی در شکم مادر نابینا شده است و از مادر همچنان نابینا آمده است و در دنیا نابینا
و از دنیا همچنان نابینا رود و در قیامت نابینا خیزد نابینا حشر کرده شود و چون ذو الجلال بار شد بینای دهم تا هیچ چشم بار کشد دیدار چون تجلی
ما را ببیند عبدالله گفت یا رسول الله من باین نابینائی رضا دادم این دو مکرمت وعده دیدار بهشتیان است خدای عز و جل منزه از مکان
و زمانست منعم حسیم پوشیده بود وی موذن ابراهیم نخعی بود ویرا گفت که اول وقت بانگ نماز میگوئی و آخر وقت هم میگوئی میانه
وقت گوئی معلوم آید که نابینا بانگ نماز گوید روا بود و لیکن چون وی بطریق اولی بود و اگر نماز رسیده است نزدیک رسیدن یا محدث یا جنب
یا مست یا دیوانه یا زن بانگ نماز گفتند خلاف بروایت بود ایا باز گوید ابو یوسف رحمه الله گفته است که بانگ نماز مست و دیوانه را باز گوید
و با تیمم سنت است حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند بانگ نماز رسیده که نزدیک رسیدن است بانگ نماز محدث مستحب بود و بانگ
باز گویند اگر یکی موذن در مسجد بانگ نماز گوید دو نماز را گفته بود و آن نماز بامداد از نماز دیگر است که بعد از این دو نماز تطوع نیز
نیست چون یک مسجد بانگ نماز گوید وقتی نگذارد چون بمسجد دیگر رود بانگ نماز گوید اگر جماعت گذارد و این بار دوم تطوع شود و بعد از این دو نماز
تطوع مشروع نیست و اگر یک بار گوید تا کنند شود در تحت این وعید در آید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون
اگر یکی مسجد را دو کردند و موذن علیحده باید اگر یکی بانگ نماز گفت دیگری آمد و بانگ نماز آغاز کرد نشاید که ویرا منع کند اگر در اعلام کنند
که بانگ نماز گفته اند باید که خاموش نکند که تکرار بانگ نماز مشروع است دلیل بر مسجد جامع موضعی مسجد بنا کرد تا در وی جماعت بگذارد
حکم مسجد نگیرد اما اگر در ملک خود مسجدی بنا کرد هر چند در وی جماعت گذارند حکم مسجد نگیرد تا آنگاه که در شاه راه کند که محراب ساختن
حکم مسجد نگیرد تا اگر یکی را در خانه نسبت یکی را باید که محراب کنند و در آن خانه نماز گذارند وقتی که نماز میگذارند حکم مسجد دارد وقتی که نماز نگذارند
حکم مسجد نگیرد تا اگر جنب یا حایض یا نفساء در آید حکم مسجد ندارند و بر بکار نشود که محراب ساختن حکم مسجد نگیرد تا در شاه راه را بیرون نکند تا اگر
در بیتها در رباطها و مدرسه ها و مسجدها باشد هر کجا که آن هم در رباط یا مدرسه آید و مشهد آن مسجدها در بیع در آید معلوم شد که بکشیدن محراب
حکم مسجد نگیرد تا در شاه راه را بیرون نکند و اگر زیر مسجد است زیر خانه حکم مسجد دارد و اگر زیر خانه است در بر مسجد حکم خانه دارد نه مسجد و بر مسجد
زراعت و سبزی کاری کارند و مانند وی نشاید کردن که زمین مسجد را خرید را در آن سجده مر خدا را عز و جل بچیزی دیگر مشغول نشاید
داشتن و در مسجد درخت نشاندن نشاید یعنی خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که در آنجا راست باید زمینها آنجا را بر کم
و در آنجا درخت ها بار داران حاجت هست در تمر تنند نشاید که آن درخت از باب اذن حاجت است بنشاید که بلا رتقاء مسجد خرابی پذیرد

اگر در مسجد مصحف بنویسند اگر به بهای نویسند نشاید و اگر از برای جماعت مسجد وقف بنویسند شاید و اگر در مسجد دبیرستان نهاده و اگر خشت
سرشته بنهاند نشاید و اگر نیست شاید اگر مسجدی خرابی پذیرفت ورثه آنرا ملک کنند بقول محمد رح شاید و بقول ابو یوسف نشاید اگر بانگ
نماز گفت معلوم شد که رویش بغیر قبله بوده است بانگ نماز باز نگوید که مراد از آن اعلام بود و آن حاصل آمده است اگر نشسته بانگ نماز
گوید روا بود با کراهیت و اگر بر ستور نشسته بانگ نماز گوید اگر بضرورت است روا باشد بی کراهیت و اگر بی ضرورت است بعضی گفته اند که روا نبود
بعضی گفته اند روا بود و بکراهیت و جواب ظاهر اینست اگر در بانگ نماز حدث وی رسید و اگر آب نزدیک است برود و طهارت سازد و بیاید باقی
بانگ نماز را تمام کند روا بود و اگر آب دور است کسی را خلیفه کند تا باقی تمام کند و اگر کسی نمی باید که خلیفه گیرد تا برود و طهارت کند و بیاید
باقی را تمام کند روا بود ولیکن نشاید بی طهارت گفتن که در حدیث آمده است هر که بی طهارت بانگ نماز گوید شومی آن در وی تا اثر کند
ایشان که مر عوج شود و دیگر روایت سال بد شود و اگر در اقامت حدث رسید و اگر کسی می باید خلیفه کند و اگر کسی نمی باید و آب نزدیک است
و طهارت کند و بنا کند اگر آب دور است برود و طهارت سازد و از سر آغاز کند و نشاید که تمام کند که قوم در حق وی بدگمان شوند که ما را بانگ
نماز بی طهارت گفته است و اگر بآخر بانگ نماز یاد داشت که یکی کلمه از اول مانده ام آن کلمه را گوید و آنچه بعد از وی گفته باشد باز گوید
و اگر در بانگ نماز بیهوش شد یا دیوانه شد یا گذشته شد یا برون شد او ر والعیاذ بالله بانگ نماز باز گویند و اگر در مسجد یکبار نماز جماعت
گذارده اند و باز دیگر جماعت میگذارند کراهیت بود و یا اگر اینها بار از اول گذارده اند راه گذر بوده اند کراهیت نبود که حق ایشان
است و اگر از این جماعت آن سه کس با ایشان بوده اند کراهیت بود و ابو یوسف رح گفته است که اگر با امام دو کس باشد کراهیت
نبود و محمد رحمه الله گفته است که اگر امام از محراب دور تر ایستد کراهیت نبود امام ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه گفته است که اختلاف مشایخ
در بانگ نماز و اقامت است اگر یک کس تنها نماز شروع کرد و دیگری بوی اقتدا کرد کراهیت نبود این هم جائی بود که مسجد محلی بود اما
اگر مسجد رهگذری بود چنانکه کوچه ... و مانند این اگر ده بار بانگ نماز و اقامت گویند و جماعت گذارند کراهیت نبود و بی اجازت مؤذن
و امام حی بانگ نماز و اقامت نشاید گفتن و اگر اجازت کرد روا بود چه وقتی بلال رضی الله عنه حاضر نبود ابتدائی رسول علیه السلام
فرمود که تا بانگ نماز گوید بلال آمد خواست تا اقامت گوید رسول علیه السلام بگذارد یا بلال که برادر ... رضی الله عنه بانگ نماز گفته
اقامت وی بگوید معلوم شد که بی اجازت مؤذن حی و یا امام حی بانگ نماز نشاید گفتن دیگر آنکه هر که بانگ نماز گوید اقامت نیز همان کس گوید
مگر آنکه وی را مهم مصلحتی باشد کسی دیگر را اجازت کند تا اقامت گوید باکی نبود و اگر وقت نماز در آید و ایشان حاضر نیند و با جازت ایشان
هر که بگوید روا بود و اگر بانگ نماز را همچون اقامت گوید و قامت را همچون بانگ نماز گوید باز گوید تا مومنان در غلط نه افتند چهار
نماز پیش از وقت بانگ نماز نشاید گفتن چنانکه پیشین دیگر شام و خفتن و اگر گفت آنگاه معلوم شد که پیش از وقت بوده است
و بعد از آن وقت اندر آید باز گوید آنکه پیش از وقت گفته است بزهکار نشود اما اگر عمدا پیشتر از وقت بانگ نماز گفته
بعضی گفته اند و بزهکار شود و بعضی گفته اند که بزهکار نشود اما چون وقت اندر آید بانگ نماز باز گوید بالاتفاق و اگر بانگ
نماز بامداد ثلث آخر شب گفت بقول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود

قول ابو یوسف و شافعی اینست که بلال رضی الله عنه بانگ نماز پیش از صبح میگفت رسول علیه السلام وی را منع نمیکرد ابو حنیفه و محمد ره
گفته اند که رسول علیه السلام در حق بانگ نماز بلال رضی الله عنه فرموده است که نه غره کند شما را اذان بلال مستقر باشید شما را بانگ نماز بلال
بنا بران اصل بود که اصحابه رضی الله عنهم عمر خود را بدو قسم کرده بودند بعضی باول شب بیدار بودندی و بعضی جای سوزندی تا وقت
که بلال بانگ نماز گفتی و آنها که اول شب بیدار بودندی و متعبدی و آنها که حنفیه بودندی برخاستندی بعبادت مشغول شدندی
و روزه داران سحر خوردندی معلوم شد که شب بود نبود دلیل بران که رسول علیه السلام فرمود که بانگ نماز بوقت بانگ نماز عبد الله
بن ام مکتوم است رضی الله عنه که وی مقارن سپیده دم بانگ نماز گفتی و بعد از وفات رسول صلعم بلال رضی الله عنه بکوه بیابانی
برسی آمد بگریست میگفتی بچه کاشکی مادر بلال را ابتدای از بسیاری ملامت که رسول علیه السلام کرد وی از بانگ نماز پیش از صبح
گفتن پس معلوم شد که این قول در ابتدای اسلام بود و بعد از ان منسوخ شد بقول منسوخ عمل نشاید کرد و که بانگ نماز مسجد حی پیش از صبح گوید
وی آمد جواب بردی نبود که آن عبادت نیست و دلیل دیگر آنکه چون نصف دوران بانگ نماز را باز باید گفتن و اگر نگوید نماز می گزاری بانگ نماز
باشد مشروع نیست و اگر نماز را قضا میکند بقول علما رحمهم الله بر نماز وی را و قامت گوید به قول شافعی ره بانگ نماز را بانگ نماز نگوید و اما
قامت بسنده است دلیل قول وی اینست که رسول علیه السلام در وادی شیطان بانگ نماز را ماند بانگ نماز گفت و قامت گفت علما رحمهم الله
گفته اند که در وادی شیطان رسول علیه السلام را بانگ نماز فوت شده بود از ان بانگ نماز و قامت فرمود گفتن دلیل دیگر آنکه در روز خندق
سه بار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت خفتن درآمد آنجا نماز را به ترتیب فرمود تا بانگ نماز و قامت میگفتند و قضا میکردند
نماز خفتن را در وقت گزاردند و محمد حسن ره گفته که هر که نماز را قضا کند باید که چنان کند که ادا فوت شده است یعنی با بانگ نماز و قامت و
مسجد بهین فریضه را قضا کند بسنده بود و سنتها را قضا نیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی باذان واقامة صلی خلفه صف من
من الملائکة و من صلی بغیر اذان و اقامة یا صلی معه الا ملکاه و رسول علیه السلام فرمود هر که نماز قضا کند و بانگ نماز و قامت بگوید چنان دان
که کاتبان اعمال وی باشند بوی اقتدا کنند و اگر بانگ نماز و قامت گوید خدای عز و جل مثل کوهها فرشتگان فرستد تا بان بنده اقتدا کنند فرشتگان
مناجات کنند که الهی این بنده گار را ما معصوم از صغیره و کبیره و این بنده آلوده گناه است با لوی چگونه اقتدا کنیم خطاب عزت اندر رسد فرشتگان
که بار گناه از گردن بنده بر گیرد خطاب آید که ثواب نماز گزارده است بوی بخشیدیم که حاجتمند است پس خطاب عزت در رسد که بنده من بار
او گناهان شد شما باکید بوی اقتدا کنید چون نماز گزاردند آن فرشتگان مناجات کنند که الها پروردگارا فرمان چیست باز این بار گناه او را از گردن
وی نهیم خطاب عزت در رسد که کریم مطلق منم و کرم صنعت منست از کرم من روا نبود که بار گناه از گردن بنده برگیرم و باز بگردن
وی نهم گناهان او بدوزخ انداز تا بسوزند تا بنده من بقیامت بحضرت من پاک آید تشبیه جماعت را چندین ثواب است تا حقیقت جماعت را
چندین ثواب بود و این بجای بود که وقت فوت شده باشد اما اگر جماعت فوت شده است همین قامت بسنده بود دلیل برانکه عبد الله
مسعود رضی الله عنه یکبار نماز را با علقمه و اسود جماعت فوت شده بود در حجره جماعت میکردند و گفتند عبد الله که بانگ نماز گوییم وی گفت که همین
قامت گوئید بسنده بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم اذان الحی یکفینا مستحب این بود که یکی بود و دوم آنکه نماز برای آنکه چون موذن دو شوند

موذنان در غلط افتند اگر دو مسجد بود در جوار یکدیگر و در یک مسجد بانگ نماز آغاز شد این موذن را باید تا تاخیر کند تا وی بانگ نماز کند آن نیز جواب بانگ نماز
میگوید آنگاه وی نیز بانگ نماز آغاز کند اگر بانگ نماز مسجد دیگر را جواب گوید که بانگ نماز مسجد خویش نماز کردند باید که وی آن را اعاده و جواب بانگ نماز (حی)
نگوید را گوید که آن ذکر سنت و این واجب مسئله سنت اینست که موذن در بانگ نماز و قامت در مسجد باشد در میان بانگ نماز و قامت چند
تاخیر کند چون صبح دمید بانگ نماز گوید باید که قامت وقتی گوید که اگر نماز بادا و نماز روا افتد تواند که دو رکعت نماز با قرائت معتبر در وقت
مستحب گذارد و چون نماز پیشین را زوال بگذرد بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند آنگاه قامت گوید و چون وقت نماز دیگر در آید بانگ نماز گوید
و مقدار چهار رکعت تاخیر کند و آنگاه قامت گوید خواجه امام سرخسی گفته است که مراد از تاویل این آیت قوله تعالی ومن احسن قولا ممن دعا
الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین قول احسن مراد بانگ نماز است و عمل صالح چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر و چون وقت نماز شام اندر آید
بانگ نماز گوید بقول شافعی به مقدار دو رکعت نماز تاخیر کند و آنگاه قامت گوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله چندان مقدار که خطیب در میان
دو خطبه تاخیر کند و هم بدان مقدار تاخیر کند و قامت گوید و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه میان بانگ نماز و قامت تاخیر نکند و بر فور قامت گوید
چون وقت نماز خفتن در آید بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت نماز تاخیر کند و آنگاه قامت گوید اما که از اطراف جماعت کنند آیند که تا جماعت
تا سبب انبوهی جماعت شود بر دوغن چراغ مسجد درس و سبق میگوید پیش از نماز خفتن نشاید که تا دو دانگ شب در وقت مستحب نماز خفتن
است بعد از نماز نشاید که وقف بر کارست و اینها از بهر معلم جماعت است نشاید گفتن از وقف مسجد بر دوغن و بوریا بدوی
میخرد نشاید مگر که وقف بران چیز ها کرده باشد و اگر بجای اینها وقف نکرده اند روایت اصل اینست که نشاید اما اکنون فتوی بران است
که نشاید خریدن از برانکه تعلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان بانگ نماز و قامت الصلوة الصلوة نشاید گفتن مالی بقول محمد
نشاید گفتن و دلیل آنکه عبد الله عمر رضی الله عنه با سالم بمسجد اندر آمد تا نماز گذارد بیرون رفت و الصلوة الصلوة گفت عبد الله عمر
رضی الله عنهما گفت تو امی بسته تا برویم ازینجا که بدعتی بیرون آورده اند که پیش از این نشنوده ام این روایت در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله آورده است که عبد الله عمر رضی الله عنه با مجاهد بود و همین گفت معلوم شد که الصلوة
الصلوة نشاید گفتن اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شاید گفتن و دلیل برانکه بلال رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام
آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله الصلوة یرحمک الله و مسئله معلوم آمد که سلام پیش از کلام است قال النبی صلی الله علیه و سلم السلام
قبل الکلام دیگر روایت میکند موسی بن ابراهیم التمیمی رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام آمد الصلوة الصلوة گفت پس معلوم شد که الصلوة
الصلوة شاید گفتن مستحب است که موذن بدر خانه مفتی و قاضی و امیر بود الصلوة الصلوة شاید که گوید که ایشان
بمصالح خلق مشغول باشند تا ایشان را خبر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که وزیر هارون رشید
نزد یک قاضی ابو یوسف آمد گواهی داد ابو یوسف رحمه الله گواهی او رد کرد هارون رشید ابو یوسف را طلب
کرد و گفت چرا گواهی وی را نشنودی گفت من روزی پیش شما بودم وزیر را کاری فرمودند وی گفت بنده شما ام از وجه خالی نیست
یا راست گفت اینست یا دروغ اگر راست گفت گواهی بنده مقبول نیست و اگر دروغ گفت فاسق باشد گواهی فاسق

معقول بی هارون رشید گفت اگر گواهی من دهم شنوی گفت بلی گفت چرا گفت از برای آنکه تو بجماعت بیرون نمی آئی و گفت بمصالح
خلق مشغول ام ابو یوسف رحمة الله این حدیث فرمود رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصية الخالق
پس معلوم آمد که چون حق حق آمد عباد منقطع شود بعد از آن خلیفه فرمود تا بر در سرای وی مسجدی بنا کردند موذنی منصب کرد تا هر
پنجوقت نماز را بانگ نماز و قامت میگفت و هارون رشید بجماعت می آمد خواجه امام ابو منصور ماتریدی رحمة الله گفته اگر برای که بانگ
طلب حاجتها ابوه شدی فرمانی تا هر پنجوقت نماز را بر در ما مسجد طبل زدندی حاضر نماز بامداد را که از زمان مومنان در غفلت باشند اگر از خانه
قران میخواندا و از بانگ نماز آمد خواهد جواب بانگ نماز گوید خواهد قرآن بخواند امام شمس الائمه حلوانی رحمة الله گفته است که اگر بانگ
نماز مسجد حی ولیت مصحف فراز کند جواب بانگ نماز نگوید اگر بانگ نماز مسجد حی وی نیست مخیر است اما روایة فتاوی اینست چنانچه
که فتاوی مذکور شود عبارت از آن علما سمرقندست فتاوی اینست که بهر دو حال مخیر است اما اگر سخن دنیا میگوید که بانگ نماز برآید لازم
است که ماند و جواب بانگ نماز گوید تا از تحت این وعید در نیاید قال النبی علیه السلام من تکلم فی وقت الاذان خیف علیه من زوال الایمان
چون بانگ نماز برآید اگر پا روان بود بایستد و اگر ایستاده باشند بنشینند و اگر نشسته باشند برخیزد و برچه تعلیم نزد دیگر باشد آن کند
و پیش از آنکه جواب بانگ نماز آغاز کنند این دعا بخوانند اللهم یا اهل الکبریاء والعظمة و یا منتهی الجبروت والعزة یا ولی العون والقدرة
یا مالک الدنیا والآخرة سمعناه و اطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر خواجه امام زاهد فخر الدین ره گفته است که قاضی عاصم را رحمة الله تعالی بند کرده 1
میخواست تا روز دیگر الم بدو رسانیدی و وی در آن اندیشه بخواب رفت در خواب آینده را دید که گفت چون فتح دینی بانگ نماز که
بگوش افتد تو این دعا بخوان آنگاه جواب بانگ نماز گوی تا خلاص یابی پس چنان کرد چو نفخه دمید نخستین که بانگ نماز که بگوش وی آمد ادا
کرد این چنین بود است گفتند آن ظالم از رونق افتاد و گردنش شکست آمد و از آنجا که خواجه را حبس کرده بودند بیرون آوردند خواجه امام
زاهد فخر رحمة الله شیخ الاسلام برهان الدین ره بعیادت خواجه امام بکر عماد رحمة الله رفتند وی حدیث روایة کرد هر که راهی پیش
آمد در گوش راست او بانگ نماز گویند و در گوش چپ وی قامت گویند خدای عز و جل آن هم را بکفایت گرداند و دیگر و حدیث آمده است
که هر که را خوی بد بود در گوش وی بانگ نماز گویند قال علیه السلام من ساء خلقه فاذنوا فی اذنه مسلمان در مسجد قران میخواندند و بانگ نماز
میکنند بانگ نماز برآمد مخیر است خواهد قران خواند یا تکرار کند و خواهند جواب بانگ نماز گویند از برای آنکه جواب بانگ نماز بر وی نیست که
وی حاضرست بانگ نماز برای غایبان است جواب نیز بر ایشان بود و بعضی گفته اند که جواب بانگ نماز گوید که این فوت نشود باز قران
خواند تا هر دو ثواب حاصل شود قران خواندن و تکرار کردن را ماند و جواب بانگ نماز گوید تا امام در حق وی بسبب استماع بشنود و چون
جواب بانگ نماز گوید آنگاه کار خود مشغول شود اگر سخن دنیا میگوید که لازم است که ماند جواب بانگ نماز گوید تا در معصیت عبادت
کرده باشد و در مسجد سخن دنیوی نشاید گفتن بحدیث آمده است که هر که در مسجد سخن دنیا گوید مسجد بر فرشتگان گنده شود و از
بوی بد بگیرد چنانکه فرشتگان از آن مسجد قرار نتوانند گرفتن از بوی دهان ایشان بیرون روند مناجات کنند که الها پروردگارا بندگان
تو ما را از خانه تو بیرون کردند خدا عز و جل قسم یاد کند بعزت و جلال من پروردگارم که بگمارم بر ایشان جماعتی از نکبان

بر کم را تا ایشان را از خانهاء شان بیرون کنند چنانکه شما را از خانه من بیرون کردند قال النبی علیه السلام من تکلم بکلام الدنیا
فی المساجد انتنت المسجد وخرجت الملائکة فقالوا یا ربنا وسیدنا ومولانا طهرنا عبادک من تعبک فیقول الله سبحانه وتعالی لیعرفن وجلالی
ولاسلطنهم اقواما من جانب المشرق لیخرجوهم من بیوتهم کما اخرجوکم من بیتی وقال النبی صلی الله علیه وسلم من تکلم فی المساجد بکلام
الدنیا احبط الله تعالی عمله اربعین سنة قال النبی صلی الله علیه وسلم المساجد اسواق الآخرة سکانها تجارها وکل تاجر بربح
قدر بضاعته طوبی لمن تاجر مع الله رسول علیه السلام فرموده است که مسجدها بازارهاء آخرت است ساکنان وی چون بازرگان
هر کسی سود کند بقدر مایه خود چنانکه آن بازرگانی که با خود کند قال علیه السلام المسجد بیت کل تقی چون مسجد اندرآیی تعجیل نباید کردن بیرون
رفتن قال علیه السلام المومن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص رسول علیه السلام فرموده است که مومن در
مسجد چنان بود که ماهی در آب و منافق در مسجد چون مرغ در قفص است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بحدیث آمده است هر که
پیش از بانگ نماز به مسجد حاضر آید ثواب سیصد و بیست و پنجاه نماز پذیرفته در دیوان وی حسنه مکتب گردانند و اگر وقت بانگ نماز آید
ثواب بیست و پنج نماز پذیرفته در دیوان ثبت گردانند اگر وقت قامت آید ثواب یکی نماز یابد و اگر پیش از امام سر بردارد و سر
فرود آرد هیچ ثواب ننویسند خواجه امام ابو القاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مومنان است و بانگ نماز اعلام مومنان
است وقامت برپا ایستادن علامت کاهلی است که کاهلی عادت کرده باشند و رسول علیه السلام در وصایای امیر المومنین علی
رضی الله عنه فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ان للکسلان ثلث علامات یتوانی فی طاعة الله تعالی حتی یفرط حتی
یضیع ویوخروا الصلوة حتی تفوت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده است یا علی مر کاهل را سه علامت است تا توان وی تقصیر بود
در طاعتهای خداوند تا متفرق کند و چون متفرق کند ضایع کند و نماز را تاخیر کند از وقت ببرد قال النبی صلی الله علیه وسلم
اذا اتی احدکم المسجد فلیقلب نعلیه فان کان بهما اذی فلیمسحهما علی الارض فان الارض بهما طهور رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما در
مسجد خواهد آمد باید که قدمها باید که نعلین جو بنگرد اگر نجاستی رسیده بود در زمین بمالد زیرا که این پاک کننده مراد اگر چه
نعلین بود باید که بر زمین بمالد برای اقامت سنت را است دلیل آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه پیش از آنکه پاک آلوده بود در زمین
بمالید آنگاه در مسجد در آمد تا نماز گذارد و ما را معلوم شد اگر چه قدمها پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت آنگاه در مسجد
اندر آیی چون بمسجد اندر آیی نخست پای راست در مسجد باید نهادن قال النبی علیه وسلم علیکم بالتیامن فان الله یحب التیامن
من فی کل شی حتی التنعل والرجل سفیان ثوری رحمة الله اول سفیان زاهد عقلمندی وقتی به مسجد در آمد بفراموشی نخست
قدم چپ در مسجد نهاد باز قدم را بیرون آورد و گفت کار شده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد
بعضی گفتند که پای چپ پیش بنهد بر آینه پشیمان گناهی از وی در وجود آمده بود حاتم اصم گفته من از زوال ایمان خود اندیشه
نم پای چپ نخست در مسجد نهم که تا اثر معصیت با من بود و از من چنین بی ادبی در وجود نیاید باید که اعتذار از پای
و بعضی گفته که ما قبل از وی معصیت در وجود نیامده باشد از وی تقصیر چنان در وجود آمد که نخست پای چپ در مسجد اندر آمد

قدم بها را نشاید در زمین مسجد مالیدن آورده اند که ابو حنیفه رضی الله عنه در مسجد نشسته بود و یکی آمد و قدم بها در زمین مسجد
مالید ابو حنیفه رضی الله عنه فرمود که ای شیخ اگر قدم بها و خود را در موی روی من مالیدی دوستر داشتمی که در زمین مسجد از دو وجه
خالی نیست یا پای تو پاک است یا پلید اگر پای تو پلید است پلید کردی زمین را که امر است بپاک داشتن وی قوله تعالی ان طهرا بیتی للطائفین
والعاکفین والرکع السجود اگر چه این امر در خانه گفته است ولیکن قیاس این همه زمین مسجدها را پاک داشتن فریضه است و اگر پای تو پاک است
خوار داشتی زمین مسجد را که خدای تعالی عز و جل عزیز گردانیده است هر که عزیز گرداند خدای خوار دارد خوار است یا خوار خواهد شد تا اگر
خاک روبه توده کرده اند در آنجا که بالید پاکی بود و در اجناس ناطقی آورده است اگر کسی در مسجد چیزی خورد از لقاح که پوست آنرا
بر بوریا بر زمین مسجد ننهند و بر بوریا نهند که حرمت زمین مسجد زیاده از حرمت بوریا مسجد است زیرا که زمین مسجد عین مسجد است بوریا
غیر اوست که حرمت بوریا مسجد را هست زمین مسجد راست پیری گفت مر سید عالم را که علمی بیاموز که به بهشت نزدیک شوم گفت
موذنی کن پیر گفت قوت ندارم پیغمبر علیه السلام گفت امامت کن پیر گفت طاقت ندارم پیغمبر گفت علیه السلام صف اول نگاه دار در میان
بانگ نماز دعا از وصفی راست دار هر دعا که میان بانگ نماز و قامت گفته شود هرگز رد نشود و چون در مسجد در آید باید که نخست دو ر
نماز گزارد نخست مسجد را آنگاه بنشیند قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا دخل احدکم فی المسجد فلا یجلس حتی یصلی رکعتین رسول علیه السلام
فرموده است که یکی از شما چون بمسجد اندر آید بنشیند تا دو رکعت نماز بگذارد و در میان بانگ نماز و اقامت دعا باید گفتن بر تو برد اعلی
که دعا کنی میان بانگ نماز و اقامت آن دعا رد نشود و بعد هر فریضه دعا مستجاب است و قال النبی صلی الله علیه و سلم یا علی علیکم بالدعاء
ما بین الاذان والاقامة فانها لا ترد و قال علیه السلام بعد کل فریضة دعوة مستجابة در وقت بانگ نماز و اقامت نشاید سلام
گفتن و اگر گوید کسی جواب نباید در وقتی که موذن قامت گوید و دعا نشاید گفتن همان گوید که موذن گوید قال النبی صلی الله علیه
و سلم من قال مثل ما قال المؤذن غفر الله له اگر موذن در مسجد قامت لی گوید اگر آنها که بیرون مسجد اند نشنوند کراهیة بود اما
اگر دوری دیگر است که ایشان را اعلام حاصل آید کراهیة نبود بقول شافعی رحمة الله قامت طاق گوید بقول علما ما قامت طاق نگوید
ابراهیم نخعی رضی الله عنه گفته است که قامت طاق را امر شوم گفته اند دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه یکی را دید که قامت
طاق میگوید گفتش ای برادر ترا کدام ستمگر تعلیم کرده است که رسول علیه السلام را همچنین نشنوده ایم پس معلوم آمد که قامت طاق
نشاید گفتن موذن باید که خوش نحوی بود تا جمع وی انبوه تر شود و اگر گوید بلند گوید یعنی که بجای ترا باید ار گردی گوید این بار نرم گوید
هر چه گاه نرم گوید همچنین کند سبب انبوهی جماعت شود هر چند که ثواب مر جمعه را بود وی را همتا نبود قال النبی علیه السلام الدال
علی الخیر کفاعله خلف ایوب گفته است موذنی که بصیر نبود و عالم را علم نبود و مراتب نماز و قولها اعلام نداند وی از ثواب بی نصیب
نبود و در عیون المسایل مذکور است و در حدیث آمده است که راس امور الدنیا الرفق و راس امور الاخرة الصدق و سر کارها دنیا رفق است و خدای
و سر کارها آخرت راست گفتن است خدایا جمله مومنین و المومنات را کاهلی نماز را از سینه بر داشته گردان یارب نویسنده را رحمت کنی والله
اعلم بالصواب بانگ نماز که روز آدینه تیغها را حرام کند کدام است و در شرح الطحاوی آورده است که پیش مقصوره است وجه قول

وی آنست که روایت میکند سایب بن یزید رضی الله عنه که بانگ نماز مناره هست تا وی از سایب بن یزید رضی الله عنه روایت میکند آن در
وقت رسول علیه السلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که در آن وقت منارها نبود و بانگ نماز همان پیش مقصوره گفتندی اما در عهد امیر
المؤمنین عثمان رضی الله عنه منارها و بانگ نماز مکرر شد پس آن بانگ نمازی که بیع بها را حرام کند بانگ نماز مناره هست و دلیل بر آنکه بدان بانگ نماز
اعلام بجماعت می آید اگر بهمان بانگ نماز گذارند روا بود و کراهیة و این مطلق هست خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع و اگر در آن وقت بیع کند ناقص نباشد اما مباشرت بیع حرام بود نماز
عید را بانگ نماز و قامت نیست دلیل بر آنکه سمره بن جندب رضی الله تعالی عنه روایت میکند که من دو هزار فریضه در رفقا رسول علیه السلام
نماز عید گذاردم نشنوم که هیچ نماز عید را بانگ نماز و قامت گفتند نماز جنازه را با بانگ نماز و قامت نیست بنا بر آن اصل هست که فرزند از مادر
می آید در گوش راست بانگ نماز میگویند و در گوش چپ قامت میگویند بنا بر این نماز بران بانگ نماز و قامت هست و یکی از مشایخ گفته است
که همه عمر فرزند او میان بانگ نماز و قامت هست جماعت زنان منسوخ هست و اگر بگذارند روا بود و لیکن بانگ نماز بگویند دلیل بر آنکه روا
میکند رابطه که در حجره ها در مؤمنان عایشه صدیقه جماعت میگذاردیم سوال کردم که با بانگ نماز و قامت گوییم گفت ای این حدیث زنان است
کرد قال النبی صلعم المرأة عورة و صوتها عورة و بروایتی عورة و صوتها فتنة **باب بستم در بیان فضیلت نماز جماعت** نماز بجماعت
فضل دارد بر عبادتهای دیگر تا آدمی جمله خیرات بیارد چنانکه روزه ماه رمضان دارد و زکوة مال بدهد و حج رود و غزو رود شریعت
نکند باسلام وی اما مابین که نصف نماز جماعت اندر آمد و خود در آتش کند و بجماعت گذارندگان حکم کند شریعت باسلام وی جزیه از ذمی ساقط
شود و شریعت حکم کند باسلام وی که نماز جماعت شعار اسلام هست نماز بجماعت گذاردن و بقول مالک فریضه هست و وجه قول وی آنست
که رسول علیه السلام فرموده هست لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد مالک هم گفته هست که مراد از آن نماز گذاردن هست و بقول خواجه
ابو منصور ماتریدی هم نماز بجماعت گذاردن فریضه هست و وجه وی آنست که خدای عز و جل میفرماید و ارکعوا مع الراکعین خدا تعالی میفرماید
که رکوع آرید با رکوع کنندگان این خبر بجماعت حاصل نباید ظاهر روایت آنست که نماز بجماعت گذاردن سنت مؤکده هست تا دیدنش
معصیت هست بدعت و ضلالت گرفتن وی هدی و سبب سعادت است قال النبی صلعم یا علی للسعید ثلث علامات قوة الحلال فی بلده
و مجالسة بالعلماء و صلوة الخمسة مع الامام رسول علیه السلام فرموده هست یا علی مر نیک بخت را سه علامت هست قوتش حلال بود در شهر
وی نشست و خاست وی با علما بود و پنج نماز را بجماعت گذارد و قال النبی علیه السلام یا علی و للشقی ثلث علامات قوت
الحرام و اجتناب العلماء و الصلوة وحده رسول علیه السلام فرموده هست یا علی مر بد بخت را سه
علامت هست قوت وی از حرام بود از علما رحمه الله دور باشد و نماز تنها گذارد و قال النبی صلی الله
علیه و سلم الجماعة رحمة الله و الفرقة عذاب قال النبی صلی الله علیه و سلم ید الله مع الجماعة فمن شذ شذ فی
النار رسول علیه السلام فرموده هست که نصرت خداوند عز و جل در جماعت هست هر که تنها گذارد و تنها در دوزخ رود
عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که سایل از رسول علیه السلام سوال کرد که مردی است که زکوة مال میدهد و روزه ماه

رمضان بیاید و حج می آرد و چهار بار زیارت رفقای شما میگذارد و لیکن نماز خفتن بجماعت نمی آید رسول فرمود علیه السلام سوی النار
هوی بان رتا بگمرد و بیوست این سایل همین سوال دیگر در رسول علیه السلام همین جواب بیداد دیگر رسول علیه السلام فرموده است که از
اول یاری من آن بود که جوانان صحابه را فرمودی تا هیزم جمع کردندی بلال رضی الله عنه گفتی تا بانگ نماز و اقامت گفتی هر که بجماعت
حاضر نیامدی فرمودی تا هیزم بر خانه وی سوختندی الا این از برای آن فرمود تا مومنان بر گذاردن نماز جماعت حریص شوند نه
همچنانکه کسی را باتش عقوبت کردی که رسول علیه السلام رحمت عالمیان بود قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین قال النبی علیه
السلام یعذب بالنار احد الا ربه و در حدیث دیگر آمده است که هر که نماز تاریکی را بجماعت گذارد مومن است حقا و لا عرف خشکه
تشویه قوله علیه السلام لولا ان تاثم عن صلوة العتمة ولم یصلها وقال الملائکة لا تامت غیبابک لا قوه تنبیک الله بین الجنة والنار کما
حسیا و در حدیث دیگر آمده است که هر که نماز ناکرده چند آتش بماید و از وی تا باتش یک بلشت مانده هر ساعت که آن آتش بماند کر
خداوند امر فرمانده تا وی را هلاک کنم خطاب عزت در رسد که ای آتش تو بر قرار باش که بنده من تو به کنم و من بگیرم خود و از وی درگذریم و دار
نه زیرا السبب بسیار شد و چیرها را نا شد و سرهای آب جام را بپوشند در صحبت رحمت عالمیان منافقان بودند و ابها مخلصان بودند
سخن پیرایجان سمع کردند و ایشان که منافقان بودند از سر مجلس شنودند زینهار را اندرال اداده دادند چون ایشان رسول علیه السلام
این چهار سخن شنیدند و چهار منافق آن یکی جمع شدند گفتند که محمد را بسیار دانم و یکی از ایشان نماز ناکرده بخفت و یکی در خانه گشاده
رها کرد و یکی چراغ را بیست نکرد که افروخته گذاشت و یکی سر آب جام را نپوشیدند آن نماز ناکرده خفته بود بر خاست و زبان بگاید
برآید منافق بچگان جمله بسوختند و آن یکی که در خانه گشاده مانده بود دزدی درآمد تا رخت منافق ببرد دید چون رخت از خانه بیرون
بیرون آورد منافق از خواب بیدار شد برخاست تا دزد را بگیرد دزد کارد بر وی زد منافق هلاک شد و آن یکی که چراغ و آن افروخته
رها کرده بود چون بر پیه اردغن سوخته موشی بیامد بفرمان خدای عز وجل فتیله را از چراغ بدندان بیرون گرفت و گرد خانه میگردید
تا هر چه در خانه بود جمله درگرفت منافق و بچگان جمله بسوختند و آن یکی که سر آب جام را گشاده مانده بود خدای عز وجل حکم
بر وی گماشت و گزدم را فرمانداد تا بر لب جام برنشیند منافق خواست تا آب از آب جام خورد گزدم نیشی بر لب منافق زد
در حال بنیذ در حال ها پاشید و هلاک شد و دیگر روایت دیگر آنست که ماری بیامد از آن آب خورد و زهر در آن آب انداخت چو
منافق از آن آب خورد بیاماسید و هلاک شد و چون روز روشن شد از چهار کرانه آواز برآمد یا رسول الله علیه السلام الان
حال چنین کردند خواست تا نماز جنازه ایشان برود که جبرائیل علیه السلام آمد و گفت یا محمد خدای تعالی میفرماید که نماز جنازه
ایشان مکن که هر چهار منافق بودند حدیث تو تصدیق نکردند و قول تو بیاموردند جزای ایشان در دنیا این بود و در عقبی جای
ایشان دوزخ است و مقام ایشان درک اسفل قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اگر مسجد
بجماعت مسجد دیگر رود کراهیت نبود اما اگر وقت نماز درآید و بجماعت دیگر رود کراهیت بود اگر از برای علم آموختن رود در حیصت
است کراهیت نبود و اگر در روز آدینه سفر سر رود پیش از زوال شاید و اگر بعد از زوال رود کراهیت بود که نماز آدینه برو

لازم است دران حال او اگر به مسجد حی وی جماعت فوت شده مسجد دیگر برود تا جماعت گذارد شاید یا نی ابراهیم نخعی رحمة الله
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد بلخی رضی الله عنه گفته است که شاید خواجه حسن بصری گفته است که چه
کسانست بدریان دریافتم دیدم که ایشان از مسجد حی خود جماعت فوت شده بود ایشان نعلها در انگشت افگنده بودند
میرفتند مسجدها دیگر جماعت میطلبیدند پس گفت ابو حنیفه موافق فعل صحابه است معلوم اند که شاید فقیه ابو اللیث رحمه الله
گفته است که اگر به مسجد اندر نیامده است شاید و اگر به مسجد در آمده است نشاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد بعد النداء
الا منافق او رجل یخرج لحاجة رجل یخرج والحاجة یرید الرجعة رسول علیه السلام فرموده است که بیرون نرود از مسجد بعد از
بانگ نماز مگر منافق یا خداوند حاجت نیت وی آن بود که باز در آید و این رخصت کسی بود که سنت گذارده تا حاجت از مسجد بیرون
آمده بود تا آن وقت که قامت گویند باز در مسجد اندر آید بعضی مشایخ گفته اند که اگر سنت مسجد آورده است شاید و اگر نیاورده
است نشاید که حق این مسجد بروی لازم شده است فاما در روایة اینست که هرگاه در مسجد حی خود گذارد فاضلتر از آن بود که
به مسجد دیگر رود و به جماعت بگذارد رسول علیه السلام فرموده است که هر که چهل شبانروز نماز بجماعت نگاه دارد چنانکه تکبیر
اول از وی فوت نشود خدای عز و جل امر فرماید تا وی را دو برات دهند یکی بیزاری از نفاق و یکی بیزاری از فراق رسول
علیه السلام فرموده است که هر که این دو نماز تاریکی را بجماعت نگاه دارد وی مومن است حقا و هر که نگاه ندارد وی منافق است
حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اثقل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که
هر که نماز خفتن گذارد و در مسجد بنشیند چندانی که جمعیه بیرون رود خداوند عز و جل امر فرماید فرشتگان را تا علمی از نور در پیش وی
برند چون بخانه رود با طهارت بخسپد آن فرشتگان آن علم را بر سر بالین وی بنهند و تا روز این بنده را از حق آمرزش خواهند
چون بامداد برخیزد و طهارت سازد به مسجد روان شود همان علم از نور در پیش وی میبرند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان
بنشیند که آفتاب برآید و دو رکعت نماز گذارد و از مسجد بیرون آید همان علم در پیش وی میبرند و اگر نماز گذارد به تعجیل بیرون شود
دیوان علم ضیاعت در پیش وی میبرند درویشی در پیش خاطر وی آرند و وی را از درویشی میترسانند چنانکه خدا عز و جل میفرماید قوله
تعالی الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و تخم حسد را در پیش سینه وی می آرند تا بدانچه در طاعت بر وی بسته شود
و درهای معصیت بروی گشاده شود تا شب و روز کسب میکند هیچ برکتی نیابد **باب هشتم** در بیان امامت در مذهب
سنت جماعت امام شرط است بخلاف معتزله علیهم اللعنة محمد رحمه الله گفته است مراد ازین امام خلیفه اسلام سلاطین که از
وی باشند و این که سلطان شرط است از بهر آنکه حدود و احکام و از بهر اقامت حدود مشروع است از بهر نگاه داشتن دربندها
و از بهر نصرت اسلام و از بهر لشکر فرستادن برای کافران از بهر غنایم بخش کردن میان غازیان اختلاف است که غنایم بدار
حرب قسمت میکنند یا بدار اسلام بر قول شافعی رحمه الله بدار حرب به قول علماء ما رحمهم الله بدار الاسلام و از بهر قهر کردن
متغلبان و دزدان از بهر قبول شهادة گواهان از بهر روای نماز جمعه و عید و تراویح تا رسیدگان و از بهر قطع کردن دست

ظالمان و ظلومان و ملحدان علیهم اللعنة گویند که امام معصوم باید و فضیلیان نیز چنین گویند که اولاد علی باید یا از بنی هاشم باید اما مذهب
و جماعت آنست که امام معصوم شرط نیست و از فرزندان علی نیز شرط نیست اما باید که قریشی بود که فرموده الائمة من قریش اما
که بر تنفیذ و احکام و اقامت حدود و دشت و معرفت در بود و فاضل‌ترین قوم حاجت نباید و در ایشان همه نیکو بود و فضیلت قضا باید کردن قوله
علیه السلام اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و از ایشان ده کس بشارت داده شده اند به بهشت اول ابوبکر و عمر و عثمان و علی
و سعد و سعید و طلحه و زبیر عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح رضی الله تعالی علیهم امامت از اخلاق انبیا است هر که بخلاق انبیا
باشد بهتر بود وی به امامت و اولیتر بود تا رسول علیه السلام حاضر بودی هیچکس دیگر امامت را شایستی در صلوة خواجه امام اجل خسیسی رحمه الله
آورده است وقتی رسول علیه السلام بمصلحتی بیرون رفت و اشارت فرمود مر عبد الله ام مکتوم را تا امامت کرد و یکبار دیگر عتبان بن مالک
را رضی الله عنه یکبار دیگر عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنهما امامت میکردند بر غیبت رسول علیه السلام و لیکن با مر رسول علیه السلام بعد
از وفات رسول علیه السلام امامت صدیق اکبر را رضی الله عنه و بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه امامت عمر را رضی الله عنه بعد از وفات عمر رضی الله عنه
امامت عثمان را رضی الله عنه بعد از وفات عثمان علی را رضی الله عنه همچنانکه خلافت ایشان بترتیب بود امامت ایشان هم ترتیب بود و باید
تا بگذارند و تا از ایشان امامت کند هر که عالم تر بود وی امام کند و اگر در علم همه برابر باشند هر که قرآن خوان تر بود وی امامت کند
و اگر در علم قرائت برابر باشند هر که بسال کلان تر بود وی کند و اگر همه برابر باشند هر که از همه خوبروی تر بود او کند مراد از روی نیکو نماز
نیکو گزاردن است قوله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اگر این همه برابر باشند در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت
آمده است هر که سر کلان تر بود امامت کند که هر سری که کلان تر بود در آن سر مغز بیشتر بود و ناظاهر روایت نیست هر که پرهیزگار
تر و عالم تر بود امامت وی کند قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی خلف امام عالم فکانما صلی خلف نبی و من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف نبی
رسول علیه السلام فرموده است که هر که با امام عالم اقتدا کند چنان بود که بمن اقتدا کرده باشد و هر که با امام متقی اقتدا کند چنان بود که با پیغمبر
اقتدا کرده باشد پیش معلوم آمد که عالم از عابد فاضل‌تر بود دلیل بر این قال النبی صلی الله علیه و سلم العلماء ورثة الانبیاء قال النبی صلی الله علیه و سلم
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس تقدیم عالم اولیتر زیرا که نماز تعلیم را حاجتمند تر از آن بود که بقرائت دلیل بر آنکه مقتدی بقرائت روا نیاید دلیل گرامی را
مقتدی و [illegible] در رکعت آخرین در فرض چهار رکعتی ابا علم نظر روا باشد مسئله امامت نابینا روا بود اما غیر وی اولیتر بود و اگر اشکال
آید که عبد الله ام مکتوم و عتبان بن مالک رضی الله عنهم نابینا بودند رسول علیه السلام ایشان را امامت کردن فرمود و آن از برای چنان
و احکام روا بود تا بدانند که امامت ایشان روا است دلیل بر آنکه عبد الله عباس رضی الله عنه با خبر عبد الله نابینایی ظاهر روی خلل فرو رفت
و بر گفتند که ما را امامت کن گفت من شما را چگونه امامت کنم که با وی از شما را حاجت آید بر آنکه مرا در محراب راست بستانند و محمد حسن رحمه الله گفته
است که نابینا جامه را از نجاست نوحم (?) نگاه ندارد و بینا بحقیقت پس بهتر از ایشان طریق اولیتر بود و امامت بنده و موی روا بود دلیل بر آنکه
سعید و موسی ابن اسد رضی الله عنهما روایت میکند که آن شبی که من شب در خانه می آمدم و سدم صحی بحجره من بود حدیثی روایت کردند که
مهمان را نشاید که بی اجازت صاحب خانه امامت کند و یکبار گو مرا فرمودند یکبار نگوی و امامت کن بایک بار گفتم و امامت کردم

پس معلوم آمد که امامت ایشان روا بود ولیکن کراهیت بود و امامت اعرابی نادان و ولد الزنا و مرد بکد خشته روا بود ولیکن با کراهیت امامت
کسی که جماعت رضا ندهد با مامت وی اگر مانع شرعی بود کراهیت بود و اگر مانع طبعی بود کراهیت نبود امامی که وی را اجرت معین بود امامت
وی کراهیت بود و امام بی طمع باید و پارسا قال النبی صلعم شرف المؤمن قیامه باللیل وعزه استغناؤه عن الناس امامت فاسق بقول مالک
روا نبود وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است الامام ضامن و گواهی فاسق در دنیا نپذیرند و نشنوند وی ضامن آخرت را
نشاید اما بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود که رسول علیه السلام فرموده است صلوا خلف کل بر و فاجر نماز گذارید پس نیکی و بدی و این حدیث از
برای بیان احکام راست اما اگر نیک یا بی بید اقتدا بکن امامت مبتدع روا بود و یا بی و اگر بدعتش حکم بکفر ندارد روا بود با کراهیت و اگر حکم بکفر دارد
روا نبود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که امامت اقصی و غالی و مجسمه روا نبود و از محمد رحمه الله روایت است که امامت قدری و جهمی
روا نبود و امامت معتزلی روا بود و یا بی در صلوة کنغوانی آورده است که میان ابو حنیفه رضی الله عنه با ابو یوسف و محمد رحمهم در این مسئله مباحثه
کردند اتفاق برین افتاد که روا نبود و اگر کسی معدوم مرتی سیگوید و اعتقاد وی بران بود امامت را نشاید و هر نمازی که در قفای وی گذاشته
گذارده باشی و باز باید گذارد که اصل است که هر نمازی که در قفای وی نماز نشاید گذاردن هر نمازی که در قفای وی گذارده باشی
این نماز باید کردانید از برای آنکه اصل است که هر نمازی مکروه بود آن نماز را باز گردانیدن اولیتر بود و اگر امام اقرار کرد که مبتدع
بوده است آن نماز گذارده روا بود از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بدعتش حکم بکفر دارد یا ندارد و اگر بکفر دارد چون بعضی نفس
خود را تشبه کرد بجماعت گذارندگان شریعت حکم کرد باسلام وی پس امامت وی روا بود اما اگر اقرار کرد که مع بوده است یا جنب بود
نماز گذارده روا بود و اشکال آید که جهود و ترسا را بنماز وی و بنی تخبر است اما این در حق جماعت شاید همین که بجمع جماعت اندر آید
و خود را تشبه کرد و بجماعت گذارندگان شریعت حکم کنند باسلام وی نماز گذارده روا بود اما اگر اقرار کرد که بی طهارت بوده یا بی
وی نجس بوده است با قرار و مغفلا خوانده است اما اگر امام متدین است و بی طمع نماز را باز کرداند اگر متدین نیست
و با طمع است و یا صاحب عرض است قول وی تصدیق نبود نماز گذارده روا بود امامت التنح و تمتم و فافا و
شیخ منحنی که قیام وی همچون رکوع بود روا نبود مگر که هم حالان خود را امامت کنند روا بود و کسی که
فرق ندارد در میان فریضه و سنت در نماز را امامت وی روا نبود نماز بامداد و نماز پیشین را که آنچه سنت
فریضه گذارد و وی سنت گذارد قوی شود بر ضعیف روا نبود مسئله چیزی که اقتدا را باز دارد
دیوار است و راه و جوی و صف زنان قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس مع الامام من کان بینه و بین الامام
حائط او طریق او لیستر و مراد از حائط دیوار است و حسن زیاد رحمه الله گفته است که دیوار اقتدا را باز
دارد اما ظاهر روایت آنست که دیواری اقتدا را باز دارد که حال امام بر مقتدیان پوشیده بود و اگر حال
امام بر مقتدیان پوشیده نبود اقتدا را باز ندارد و دلیل برآنکه در صلوة کعبه اما بمقام ابراهیم ایستاد و مقتدیان
کعبه را چون حلقه انگشتری در میان گیرند و نماز گذارند چون حال امام بر مقتدیان پوشیده نشود نماز

همه روا بود و در مسجد بازار و جامع مکبّران تکبیرات بلند میگویند که مقتدیان را معلوم میشود نماز با همه روا می‌آید و راه چندان باید که اقتدا را
باز دارد طحاوی رحمه الله گفته است که خروارگاه و یا خروار هیزم بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و خواجه امام اجل سرخسی رحمه
الله گفته است که گردون بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله گفته است که بمقدار صفی اقتدا را باز
دارد و فایده این خلاف جائی پدید آید که در صحرا صف نماز میگذارند بعد از فراغ نماز معلوم شد که دو صف میانه را جای خالی
بوده است صف آخر را نماز تباه شود از برای آنکه صف میانه را نماز روا بود و مقدار صفی را فاصل شد اقتدا را باز دارد
پس صف آخر را نماز تباه شود و نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در حصاید آورده است که بمقدار دو صف باید تا اقتدا را باز
دارد و جوی چندین باید تا اقتدا را باز دارد طحاوی رحمه الله گفته است که جوی باید از وی چندین کجبه حاجت کی خواهم
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که جوی باید برو زورقی بی تکلف روی برود تا اقتدا را باز دارد اگر بر روی جوی پل است امام
از آن روی جوی است و یکی از مقتدیان بر پل و مقتدیان دیگر از این روی جوی اقتدا کرده اند و بقول مالک رحمه الله روا بود
بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود و اگر دو کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان از این روی جوی اقتدا کرده اند و بقول ابو یوسف
مالک رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد روا نبود و اگر سه کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان از این روی جوی اقتدا
کرده اند باتفاق نماز همه روا بود و صف زنان اقتدا را باز دارد قال النبی صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها
و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها اخروهن من حیث اخرهن الله امام را نیت امامت زنان شرط نیست و
بقول زفر رحمه الله بجهة آنکه بقول وی در طهارت آب و خاک نیست مر امام را نیز امامت مردان و زنان شرط نیست و بقول علمای ما
رحمهم الله و شافعی رحمه الله نیت امامت مردان شرط نیست یا نی ظاهر روایة شرط نیست خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمه الله
گفته است که شرط است امام نیت امامت زنان کرده بود و بعده زن آمد به پهلوی او ایستاد و اقتدا کرد بقول علمای ما رحمهم الله نماز تباه
شود و بقول شافعی رحمه الله نماز همه روا بود از برای آنکه شما نماز مردان بسبب زنان تباه میدارید چون نماز زن را تباه نمیدارید
از مردان طریق اولی بود که تباه نشود و علمای ما رحمهم الله گفته اند امر وارد آمده است که امر وارد است که جنابت مردان نیست
از برای آنکه امر مردان است که با ایشان را با آخر صفها ایستانند چون مرد زن را به آخر صف نه ایستانند پس نماز امام تباه شود و نماز
همه تباه شود تا اگر مرد در نماز است زنی آمد به پهلوی وی اقتدا کرد و مرد اشارت کرد که پستر رو و زن نرفت هیچ نکه اقتدا کرد
در تجرید محیط آورده است که نماز زن تباه شود از آن مرد نی که وی علی در نماز زیاد و ازین نتواند کردن اگر امام نیت
امامت زنان کرد زنی آمد در میان صف مردان اقتدا کرد بقول شافعی رحمه الله نماز کسی تباه نشود و بقول علمای ما رحمهم الله نماز سه
کس تباه شود یمین و یسار یکی و از قفا و اگر دو زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار کس را نماز تباه شود یمین و یسار دو
در قفا و بقول ابو یوسف رحمه الله یمین و یسار و دو در قفا هم چنین دو در آخر صفها نماز تباه شود و اگر سه زن شدند بقول
ابو حنیفه و محمد یمین و یسار همچنین سه تا آخر صفها نماز تباه شود و از ابو یوسف رحمه الله دو روایة است یکی روایة با ابو حنیفه

ومحمد رحمه الله برابر است و دیگر روایت آنست که هیچ کس را نماز تباه نشود و عین و بسیار و سه کس را در قفا اگر زن در فرض مختلف اقتدا کرده بر روایت
باب الاذان نماز تباه نشود و این قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف است رحمهما الله بر روایت باب حدث نماز تباه شود و این قیاس قول محمد است رحمه الله
بنا بر آن اصل است که هر کجا که تحریمه از فرضیت بباطل شود در حق تطوع باقی ماند و اگر مراهقه اقتدا کرد حکم بالغه دارد و مراهقه اقتدا
کرد حکم بالغان دارد و اگر در میان مرد و زن ستونی حایل بود نماز روا بود و اگر مردی نماز تنها میگذارد زنی آمد و پهلوی او تنها
شروع کرد محمد رحمه الله در باب الصلوة کبیر آورده است که مکروه بود و اگر صف زنان بر بالا است و مردان بر نشیبی اختلاف مشایخ است
و بعضی گفته اند که روا بود از برای آنکه اگر ستونی حایل میشود روا است اینجا بر همین بود و چه فرق بود میان آنکه حایل از نیها بود یا از
دراز و بعضی گفته اند که روا نبود از برای آنکه آنجا ستون حایل است مرد یا زن برابر است اما اینجا زنان بر بالا اند و مردان در زیر تا اگر
زنان از بالا فرو افتند در میان مردان افتند پس نماز آن مردان که پیش زنان شوند تباه شود دلیل بر مسئله آن بعضی گفته اند که نماز آنها
که در زیر آن رخنه باشند که زنان بالا اقتدا کرده اند روا نبود از برای آنکه آنجا ستونی حایل است مرد و زن برابر اما اینجا زنان در میان
میشوند دلیل بر آنکه اگر از آن بالا نیز فرو افتند در میان مردان افتند پس مردان را که پس زنان شوند نماز ایشان تباه شوند دلیل بر مسئله
ایمان مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم و در آن خانه درختی است شاخهای بیرون آمده چه کرد بر شاخ آن درخت بر آید بجای که
که اگر آن شاخ بشکند در میان خانه اندر افتد در سوگند حانث شود اینجا نیز نماز آن مردان که پس زنان شوند تباه شود و اما اگر بر بام خانه
بر آمد اگر جانب عراق است سوگند بکردن نباید جانب ما وراء النهر سوگند بکردن آید که بام از خانه است و لیکن مسئله اگر معتکف بر بام مسجد بر شود اعتکاف
باطل نشود و اما فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که سوگند بکردن نباید بنا بر ایمان بر عرف است این را بر آمدن خوانند در آمدن نی اگر در میان
مسجد رخنه است زنان در آن رخنه ایستاده اند و اقتدا کرده اند مردان بیرون رخنه پس ایشان با امام اقتدا کرده نماز مردان روا نبود و
کردر صحرا اقتدا میکند از هر چند دور که اقتدا کند بقول شافعی رحمه الله روا بود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علمای ما رحمهم الله مقدار صفی در میان
صفی فاصل شود اقتدا را باز دارد و اگر در مسجد جماعت میگذارند و بر پیوسته این هر یکی را دریچه ایست از آنجا مسجد خانه است از بام
این خانه یا از رواق این خانه یا از درجه مسجد اقتدا میکند و بقول شافعی رحمه الله روا نبود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علمای ما رحمهم الله
اختلاف مشایخ است امام بکر اسکاف رحمه الله گفته است روا نبود از برای آنکه مقتدی باید که جای ایستد که اگر امام را حدث شود تواند که با وی را خلیفه کند
امام خواجه امام ابو بکر سعید بلخی رحمة الله گفته است که روا بود چون حال امام بر مقتدی پوشیده نبود جواب ظاهر اینست اگر حوض است امام از آن طرف
حوض ایستاده و مقتدیان این طرف دیگر اقتدا کرده اند در جامع الصغیر کرخی رحمة الله آورده است که اگر گرد بر گرد حوض دیگران اقتدا کرده اند
روا بود که اینها تبع آنها شوند و اگر بر لبها حوض دیگران اقتدا کرده اند اینها که از آن طرف حوض باشند اقتدا ایشان درست نبود و در شرح
سیاکی رحمه الله آورده است که این جای بود که حوض در صحرا بود و اما اگر در چهار دیوار بود حکم یک مکان دارد و هر کجا که اقتدا کند روا بود اگر
امام بر بالا بود و مقتدیان بر پشت کراهیت بود که آن تشبه اهل کتاب شود آورده اند که صدیقه رضی الله عنها صحابه را امامت میکرد
وی بر بالا ایستاده بود جمعه بر پستی سلیمان فارسی رضی الله عنه دامن وی را گرفت و بر پستی آورد و بعد از نماز صدیقه رضی الله عنه گفت

نه شنیده ام از رسول علیه السلام که این نوع تشبه با اهل کتاب میشود و خواجه رضی الله عنه گفت هر آینه حدیث صحابه را
که این حدیث بمعنی سیده بود گفتم این بمعنی چون حذیفه رضی نماز امیر ادا کرد امامت میکرد و بر بالا ایستاده بود
و جمعه بستی حذیفه رضی الله عنه دامن وی را گرفت و از بالا به پستی آورد بعد از نماز عمار یاسر رضی گفت با حذیفه ترا چه رسید
گفت که سلمان فارسی رض حدیث روایت کرده است که این نوع تشبه با اهل کتاب میشود و عمار یاسر رض گفت هزار رحمت خدا
بر تو باد و بر سلمان فارسی رض که این حدیث بمعنی سیده بود و معنی سیده بالا چند باید تا کراهت بود در حرم گفته است بالای یک گز باشد اگر
بود خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که بالای بود برفتن بروی بحیله حاجت آید کراهت بود از برای آنکه اگر بالای یک گز
بودی الفصاله را نماز روا شدی و در مسند شدی و این کراهت تر جایی بود که امام تنها بر بالا بود و کل جمع در پستی اما اگر کسی
با امام بالا باشند کراهت نبود چنانکه در مسجد جامع از آن خالی نباشد که بر بالا و پستی باشند امام را در کاروای محراب ایستادن کراهت بود زیرا که تشبه
اهل کتاب میشود خواجه امام حسام شهید رح گفته است که اگر دیوار مشترک بود با همسایه مسجد دو نوع کراهت بود یکی آنکه تشبه با اهل کتاب میشود دیگر
دیواری که بیچنین مشترک بود با همسایه مسجد و عضوی از اعضا امام بر دیوار مشترک بود این نوع نیز کراهت بود زیرا که در دیگری قرار آن
آورده باشند اگر امام در پستی بود و جمع بر بالا بعضی گفته اند که کراهت نبود این کتاب اهل کتاب میشود اما ظاهر روایت است که کراهت
لازم شود که اهانت امام شود اگر امام با بعضی مقتدیان در پستی اند و بعضی مقتدیان بر بالای در پستی را نیست نماز هر
بی کراهیت اما اگر در پستی ره است و بعضی مقتدیان با امام ایستاده اند خواجه بکر اسکاف رح گفته است روا بود از برای آنکه
مقتدی باید که جای ایستد که اگر امام را حدث رسد تواند که خلیفه کند خواجه امام ابوبکر سعید بلخی رح گفته است چون حال امام
بر مقتدیان پوشیده و نیست نماز روا بود و جواب ظاهر آنست که روا بود و اقتدا شافعی مذهب به حنفی مذهب روا بود و باتفاق
و اقتدا حنفی و مذهب شافعی روا بود بشرط آنکه امام را حدیث چیز نبود یکی آنکه در ایمان خود به شک نبود و امومن ان شاء الله نگفته
بود و قبله مشرق و مغرب نگوید و در آب اندک طهارت ناساخته باشد و بر جامه وی آب منی نبود و طهارت را که
کرده باشد یا فصد یا حجامت کرده باشد با همان طهارت نماز نگذارده باشد هرگاه از اینها نبود روا اقتدا درست بود
و اگر نداند که تحیات پای نماز روا بود که اینها بشک است و پاکی بیقین در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اشکال
آنکه شافعی مذهبان وتر را ببرید و میگذارند این اقتدا را باز ندارد زیرای آنکه وتر بقول ابو یوسف و محمد رح سنت است
و بقول ابو حنیفه رح فریضه است و اگر نماز سامی اقتدا ترتیب را باز ندارد که شافعی رح صاحب ترتیب نیست و
مذهبی حنفی مذهبی اقتدا کرد بر جامه امام کم از درمی نجاست است و بقول شافعی رح روا نبود و بقول علما رحمهم الله
روا بود و اگر حنفی مذهبی شافعی مذهبی اقتدا کرد و بر جامه امام نجاست کم از درمی است و بقول شافعی رحمه الله
روا نبود و بقول علما رحمهم الله روا بود و اگر حنفی مذهبی بشافعی مذهبی اقتدا کرد در نماز بامداد و امام در رکعت
دوم دعا قنوت برای خواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله مقتدی در رکعت دوم دعا قنوت هم خواند

بقول ابو یوسف سهو [illegible] متابعت کند در دعا قنوت و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله متابعت نکند و لیکن [illegible] قنوت [illegible]
شافعی و دعا قنوت در صبح خواند [illegible] متفق علیه است در نماز بامداد خواندن قنوت [illegible] شافعی [illegible] ابو حنیفه [illegible]
رحمهم الله [illegible] رسول علیه السلام [illegible] بر قوم [illegible]
جهل [illegible] بامداد در قومه رکعت دوم قنوت خواندند چون ایشان خلاصی یافتند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت می
کند که پیش رسول علیه السلام در نماز بامداد دعا قنوت نخواند پس این فعل منسوخ شد [illegible] اگر [illegible]
مختلف اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود و اقتدا فریضه گذار [illegible]
شافعی روا بود و بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود وجه قول شافعی رحمه الله آنست که معاذ بن جبل رضی الله عنه رسول
علیه السلام نماز گذاردی و باز به مسجد خود رفتی و امامت کردی پس آنچه با رسول علیه السلام گذارده بود فریضه بود
و آنچه امامت کردی تطوع پس اگر اقتدا فریضه گذار بمتطوع گذار روا نبودی معاذ هم چنان نکردی و علمای ما رحمهم الله گفته‌اند
که معاذ بن جبل رضی الله عنه [illegible] بود و دانستی که اقتدا فریضه گذار بمتطوع گذار روا نیست و آنچه در عهد رسول علیه السلام
گذاردی تطوع اقتدا کردی و شرط امامت و [illegible] چون به مسجد خویش آمدی فریضه را امامت
کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بمکه رفت [illegible] که بفتح مکه رفت [illegible] فریضه چهار رکعتی
امامت کرد و بر سر دو سلام داد و این حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم اتموا صلوتکم یا اهل مکة
قوم سفر رسول علیه السلام فرمود که تمام کنید شما نماز خود را ای اهل مکه که ما مردمان مسافرانیم را از فعل رسول علیه السلام
[illegible] معلوم شد یکی آنکه اقتدا مقیم بمسافر سنت است و اقتدا فریضه گذار بمتطوع گذار روا نیست اگر روا بودی
رسول علیه السلام نماز را چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردندی دیگر آنکه مسافر را نماز دو گانه [illegible]
اولیتر است دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذارده بود که اعرابی آمد و نماز
شروع کرد رسول علیه السلام گفت کیست که بر این اعرابی صدقه کند صدیق رضی الله عنه برخاست و گفت من ای رسول الله
بوی اقتدا کن صدیق رضی الله عنه بوی اقتدا کرد و نماز گذارد و اگر اقتدا فریضه گذار بمتطوع گذار روا بودی صدیق رضی الله عنه
امامت کردی و اعرابی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فریضه بمتطوع گذار روا نیست که اگر امام نماز عید
می گذارد و مقتدی نماز بامداد اقتدا کند بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود و اگر نماز جنازه می گذارد
مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود و شافعی را [illegible] مسئله دو روایت [illegible]
هر فسادی که بعد از نماز امام را پدید آید بقول شافعی رحمه الله فساد در حق نماز مقتدیان نکند و بقول [illegible]
[illegible] شافعی امام را هر که نماز را گذارد مقتدیان را نماز روا بود و بقول علمای ما رحمهم الله نماز همه تباه شود [illegible] نماز مقتدیان
عمل کند و بقول شافعی رحمه الله عمل نکند الاتفاق سنت که مقتدی در قیام امام سورت نخواند [illegible] بقول شافعی رحمه الله خواند

دلیل ما آنکه روایت میکند عباده بن صامت رضی الله عنه که در قفاء رسول علیه السلام کسی قراءت خواند که رسول علیه السلام نماز تمام
کرد گفت کسی قراءت نخواند گفتند بلی یا رسول الله گفت مخوانید مگر فاتحه معلوم شد که فاتحه شاید خواندن علما رحمهم الله گفته اند فاتحه شاید
خواندن از برای آنکه آن در ابتدای اسلام بوده است آخر منسوخ شد دلیل بر آنکه کسی در قفاء رسول علیه السلام قراءت خواند
رسول علیه السلام بعد از فراغت نماز فرمود قال النبی علیه السلام مالی انازع فی القراءت بدین لفظ که فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که
فاتحه نشاید خواندن قال النبی علیه السلام انما جعل الامام اماما لیؤتم به فلا تختلفوا علیه فاذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا واذا قال الامام ولا الضالین
فقولوا آمین الحدیث قال النبی علیه السلام من کان له امام فقراءة الامام قراءة له در صلوة خواجه امام سرخسی آورده است که هشتاد کس از
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که آتش در دهان کردیم دوست تر از آن داریم که در قفاء امام قراءت خوانیم در صلوة
خواجه امام بکر خواهرزاده است هشتاد کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند هر که در قفاء امام قراءت خواند مستحق عذاب
دوزخ شود و عند البعض ساقط شود و از سعید وقاص رضی الله عنه روایت آمده است که هر که در قفاء امام قراءت خواند نماز وی تمام نشود
و اقتداء المقیم به مسافر در وقت بیرون وقت روا بود اما اقتداء مسافر بمقیم روا بود جائی که در وقت است همه نمازها اقتدا روا بود و اگر
بیرون وقت است دوگانی و سه گانی روا بود اما فریضه چهارگانی روا نبود همچنانکه فرض مختلف اقتدا را باز دارد صفت مختلف اقتدا
را باز دارد از برای آنکه چو بوقت بیرون رفت بر مسافر مقرر شد قضاء دو و بر مقیم مقرر شد قضاء چهار مقیم را برسر دو نشستن واجب
بود و مسافر را فریضه لیس بناء قوی بر ضعیف روا نبود اگر امام را در رکعت آخرین یافت اینجا امام را قعده فرض بود مقتدی را قعده
و فرض هم روا نبود از برای آنکه مقیم را بر این دو رکعت آخر قراءت خواندن سنت است و مسافر را فریضه هم بناء قوی بر ضعیف شود روا
نبود اگر امام در دوی اول قراءت نخوانده است امام را قراءة قعده فرض بود در دوی را قراءت و قعده فرض هم روا نبود از برای آنکه
چون امام در دو رکعت اول قراءت نخوانده است چون در دوی آخر قراءت خواند حکما ملحق شود به دو رکعت اول شود چنان شود که گوئی امام
در دوی آخر قراءت نخوانده است در جمله بیرون وقت اقتداء مسافر بالمقیم در فریضه چهار رکعتی روا نبود و اگر دو کسی جماعت میگذارند
ایشان را شک افتاد که امام کیست اگر تقدیم تاخیر ایستاده اند امام آن بود که پیشتر بود و اگر برابر ایستاده اند بعضی گفته اند که امام آن
بود که بطرف چپ بود از برای آنکه سنت نیست که مقتدی بر طرف راست امام ایستد خواجه امام ظهیر رحمة الله گفته است که این را اقتدا نکند
ولیکن عام ندانند او لیتر آن بود که هر دو نفر نماز باز گذارند و اگر این شک بعد از نماز افتاد نماز هر دو روا بود و بشرط آنکه هر دو دعوی
امامت کنند اگر هر دو دعوی مقتدی میکنند قراءت نخوانده باشند نماز شان روا نبود که اگر بر سر دو نشستن شک افتاد نماز
که امام کیست که هر دو مسافر اند نماز هر دو روا بود که این شک بعد از نماز بود و لیکن بشرط آنکه هر دو دعوی امامت کنند و اگر هر دو مقیم اند نماز
تکبیر شود اگر یکی مقیم است و یکی مسافر است نماز هر دو روا بود بشرط آنکه امامت مقیم را داریم از برای آنکه تا این قیاس که امام مسافر باشد چون بر سر
دو نشست نماز وی تمام شد و اگر در دوی آخر مقتدی خود را متابعت کند وی را زیان ندارد و اگر این قیاس که امام مقیم شد متابعت امام نماز
وی چهار شده بود و بهتر همه امام مقیم را داریم جماعت نماز گذارند و امام غائب شد بعضی گفته اند که امام نماز پیشین گذارد تا نماز پیشین با اقتدا کردم و بعضی گفته اند

اندکه امام نماز دیگر گذارده و تا نماز دیگر را اقتدا کرد در روز ابر است و وقت معلوم نی بعضی از مشایخ گفته اند که نماز هر دو گروه روا
بود از برای آنکه هر گروهی امام برا اصابت میدارند خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که دو فرض در یک تحریمه درست نیاید چنانکه
یکی بر دیگری دعوی کرد وی سوگند خورد که بتو رسانیده ام و آن دیگری سوگند خورد که من نیافته ام از این دو کس یکی سوگند خورد در دروغ خورد
و لیکن ما را معلوم نیست که کدام در دروغ خورد و اگر مسئله ثانی یابنده آب است و آب مشکوک یافت طهارت ساخت و تیمم با وی یار کرد نماز
گذارد باتفاق این نماز وی روا بود و لیکن ما را معلوم نیست که نماز وی باب مشکوک روا آمده است یا بتیمم اینجا نیز فریق یکی را نماز روا
نیست و لیکن معلوم نیست که کدام فریق را روا آمده است و کدام را نا روا پس هر دو گروه نماز باز گذارند و تنها گذارند و آنها که نماز دیگر باز
گذارند باید که همچنین نیت کنند که نزدیکترین نماز دیگر که بر من است اگر بار اول نماز روا آمده باشد بار دوم از قضا گذشته نیابت دارد
اگر بار اول روا نیامده باشد بار دوم از آن نیابت دارد این هم جایی بود که امام را نیابند و اگر او را یابند سوال کنند تا معلوم شود
جماعتی مقیمان و مسافران را یکی امامت کرد و بر سر دو سلام داد و رفت و مقتدیان را اعلام نکرد که من مسافرم یا مقیم و مقتدیان را اشتباه
افتاد که امام مقیم بود یا مسافر آن نماز را چگونه تمام کنند برخیزند و دو رکعت نماز بیارند و سلام دهند باز برخیزند و چهار رکعت
دیگر نیت نزدیکترین نماز کنند و بگذارند اگر امام مقیم بود نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان نیز تباه شود و فریضه ایشان این دوم بود
اگر امام مسافر بود چون بر دو سلام داد نماز وی تمام شد مقتدیان چون دو دیگر آوردند نماز ایشان نیز تمام شد این چهار
دیگر از قضا دیگر نیابت دارد و بعضی گفته اند که اگر این واقعه در صحرا افتاده بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در عمارت بودی
نماز از سر گیرند که نادر بود در عمارت تنها امام مسافر امامت کند مردی سوگند خورد که امامت نکنم تنها نماز شروع کرد جماعتی آمدند و بوی
اقتدا کردند و بعضی گفته اند که اگر شرایط امامت بجا آرد سوگند حانث شود و اگر شرایط امامت بجا نیارد سوگند حانث نشود شیخ الاسلام
علاء الدین رحمه الله گفت چون وی آنست که بوی اقتدا کرده اند وی امام ایشان شود و اگر شرایط امامت بجا آرد و اگر نیارد در نماز تمام گشته
سوگند حانث شود و اگر براندازد و سوگند حانث نشود مسئله نماز بلند خواندنی را تنها شروع کرد و در یک رکعت نرم خواند بر رکعت
دوم برخاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند درین رکعت باید که قراءة بلند خواند وی در آن قرات مخیر بود خواستی بلند خواندی
و اگر خواستی نرم خواندی اما برین رکعت بروی لازم شد بلند خواندن پس درین رکعت بلند خواند و اگر بفراموشی نرم خواند سهو
لازم شود و اگر بعمدا نرم خواند بزه کار شود و اگر نماز پیشین را امامت کرد و بعد از آن وی را معلوم شد که بر جامه وی نجاست بوده
است یا وی افتاده از و در جای جامه در اشتست و این نماز را باز گذارد و به مسجد آید تا جمع را خبر دهد تا نماز را باز گذارند و نماز دیگر را جماعت
بر پا شده بود و از آن مقتدیان وی یکی امامت میکرد اقتدا کردی بوی روا بود یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است اگر
امام فقیه است و میداند که آن نماز وی نا روا است وی را از معنی فراموشی است وی را بوی اقتدا روا بود و اگر وی بر خطا میداند اقتدا
بوی درست نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اصابت امام و مقتدی هر دو یکی باید تا روا بود و دلیل آنکه متوجی بر
غیر قبله اقتدا کند و بر قضای امام این متوجی ابد متوجی را نماز تباه شود و قیم را روا بود در این نیز همان حکم دارد و مقتدی و قضای امام

بر جای امام برای دید چنین درست باشد چنین دلالت کرد امام قرارت خطا بخوانده است لیکن متابعت کرد بعد از فراغ معلوم
کردن است بنجاست نیست و امام خطا نخوانده است نماز کهنه کرده روا بود که زعم خطا را اعتبار نیست اگر در فرض اقتدا کرد
بقول ابویوسف رحمة الله به تطوع درآمده شود و بقول محمد هیچ اندر آمده نشود و در اصل تحریمه نماند و اگر هم در فریضه و هم تطوع اقتدا
میکنند و بقول ابویوسف رحمة الله در فریضه اندر آمده شود که وی قوی را اعتبار دارد و بقول محمد رحمة الله هیچ اندر آمده نشود و اگر
همچنین نیت کرد و اگر امام در فریضه میگذارد اقتدا کردم و اگر تطوع میگذارد اقتدا نه کردم هیچ اندر آمده نشود و همچنانکه اگر گفت فردا
اگر رمضان بود روزه دارم و اگر شعبان بود ندارم بامداد روزه دار برخاست و روزه داشت معلوم که آن روز از ماه رمضان
بوده است قضا اگر روزه بروی بود که در اصل نیت وی متردد بوده است درست نباید اما اگر وی مطلق گفت که فردا ماه رمضان
بود یا شعبان بود روزه دارم درست آید اما اگر امام را قعده اندر یافت گفت اگر قعده اول است اقتدا کردم و اگر قعده آخر است اقتدا نکردم
اختلاف مشایخ است در مسئله اول تناقض در اصل نماز است و در مسئله دوم در صفت نماز بدین معنی اختلاف مشایخ افتاد چنانکه گفت به بکر اقتدا کردم
زید بود یا عمر روا نبود و اگر گفت بدین بکر اقتدا کردم زید بود یا عمر اکنون روا بود که اسم و صفت در حاضر لغو است شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد در روایت سیران آمده اگر گوید که نیت من نیت امام یا نماز من نماز امام
اتفاق است که نماز آمده نشود اما اگر گفت در آمدم بنماز امام اتفاق در آمده شود و اگر گفت که متابعت کردم با امام یا اقتدا کردم با امام اختلاف مشایخ
است و این اختلاف از راه استحباب است نی از راه فرضیت خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که متابعت کردم با امام گوید او نیز بود و در حکم
بنا بر حدیث قال علیه السلام تابع الامام که بر مقتدی سه نیت شرط است نیت کدامی نماز و نیت متابعت و نیت کعبه بر قضا گذارد و بر امام دو نیت شرط
است نیت کدامی نماز و نیت کعبه اگر اقتدا مقتدی پیش از تحریمه امام افتاد حلوی وی رحمة الله گفته است که در نماز آمده نشود اما فتاوی بر آنست
که مقتدی رسیده اند که امام چه نماز میکند درو کفت آمده ام بر نماز امام و بعد از فراغ نماز همان نماز بدید آید و پیش از امام تکبیر نه گفتا ده بود
روا بود و اگر یک کس هم امام باشد و هم موذن قامت را کی تمام کند خواجه محمد سلمی بخی رحمة الله گفته است که حی علی الفلاح اول بر در مسجد گوید باید
را روان گوید چنانکه پیش محراب رسد تمام گفته شود فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که قامت
بر در مسجد تمام کند و انگاه به مسجد اندر آید که بسیار کس بود که قامتی بود تا قد قامت الصلوة نشنوند و برا قامت معلوم نشود و این روایه ابو
یوسف است رحمة الله در روایت اصل است و بر روایت اصل گل کردن قامت از ان بود که اختلاف مشایخ مقتدی را شاید که پیش از امام
برخیزد قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوموا حتی ترونی و قد اخذت مکانی محمد حسن رحمة الله گفته است که مقتدی وقتی باید که برخیزد
که اگر اقتدا کند با امام درست آید یعنی امام محراب گرفته باشد اما ظاهر روایت آنست که امام از بر صفی اندر میگذرد و در مقتدی باید
اما اگر امام و موذن علیحده است امام چه وقت برخیزد حی علی الفلاح اول با برخیزد و لیکن تاخیر کند چندانی که قامت امو ذن تمام کند و انگاه بر
یمین و یسار نگاه کند و قوم را گوید که صفها راست کنند و انگاه تحریمه بوندد و امیر المومنین عمر رضی الله عنه همچنین کردی بر
قول زفر رحمة الله قد قامت اول را برخیزد و قد قامت دوم را تحریمه بوندد و اگر مقتدی یکی است و کجا ایستد اجماع است که

برطرف راست امام ایستد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام نماز شب میکرد عبد الله عباس رضی الله عنه برآمد و
برطرف چپ رسول علیه السلام اقتدا کرد رسول علیه السلام وی را از طرف چپ بطرف راست آورد باز بطرف چپ
اقتدا کرد باز وی را رسول علیه السلام بطرف راست آورد همچنین تا سه بار بعد از فراغ نماز وی را گفت که ای پسر عباس
چه داشت ترا بدین گفت یا رسول الله کرا زهره باشد از مخلوقات که بطرف راست شما ایستد رسول علیه السلام را این سخن با
ادب خوش آمد گفت خدای تعالی عز و جل ترا در دین فقیه گرداند ببرکات لفظ مبارک رسول علیه السلام بود که عبد الله عباس
رضی الله عنه سه بار تفسیر قران از پیش رسول علیه السلام بخواند مسئله مقتدی چگونه ایستد بقول محمد رضی الله عنه چنان ایستد
که سر انگشتان نزدیک تا کعب امام باید که برابر باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف رحمهما الله باید که امام را برابر ایستد و اگر
مقتدی دو شدند بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه یکی یمین امام ایستد و یکی بر یسار دلیل بر آنکه وی را جماعت فوت شده بود
با علقمه و اسود در حجره جماعت میکرد ایشان را یکی را بر یمین ایستانید و یکی را بر یسار و بر جایگاه سر سجده ایستاد و ندی چنان بود
که تنگ در میان ستادن بنا بر آن بود که عبد الله مسعود رضی الله عنه بالا ضعیف تر ایشان بود و ایشان بالا قوی تر
بودند بدین مسئله ما را معلوم آمد که اعتبار بقدمها است تا اگر سر مقتدی پیش از امام افتد چون قدمها پیش از امام نبود نماز
روا بود و اگر قدم مقتدی پیش از امام بود روا نبود اما ظاهر روایة السنة که چون مقتدی دو شوند در قفا امام ایستد
که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام در حجره جده عالد ملیکه رضی الله عنها خواست تا نماز سنت گذارد
کند مرا و یتیمی را در قفا خود ایستانید جده ملیکه را در قفا ما ایستانید معلوم شد که چون مقتدی دو شوند در قفا امام
ایستند و نماز ما رسیده تمام است و زن در آخر صفها ایستد مقتدی تکبیر اول در چه وقت گوید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
مقارن امام و حجت قول وی آنست که خدای عز و جل میفرماید قوله تعالی و سارعوا الی مغفرة من ربکم نماز گزاردن مغفرت حق است از نماز
عباد مشترکست میان امام و مقتدیان شرکت نشاید و نقصان نکند در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف رحمه الله روایت کرد اگر مقارن
امام تکبیر گوید روا باشد و محمد رحمه الله گفته است که من استاد خود را خلاف نکنم اما اختیار من اینست چون امام برای اکبر رسید مقتدی الله اکبر
آغاز کند ثواب تکبیر اولی چه وقت حاصل آید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه مقارن تکبیر امام تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل آید و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله مادام که امام سبحانک تا بحمدک خوانده اندر یابد و تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی ابو جعفر استروشنی رحمه الله گفته
است که در فاتحه خواندن اندر یابد ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که امام را در رکعت اولی
اندر یابد ثواب تکبیر حاصل شود بنا بر دل نیست مردی بود که با امام مقارن تکبیر گفته باشد وی را از ثواب تکبیر اول هیچ بهره نباشد باز
مردی بود که امام را بالقعده اخیره اندر یابد و لیکن ثواب تکبیر اول حاصل کند چنانکه بفوت آن تکبیر اول در دل وی رنج رسد خدای تعالی ثواب تکبیر
اول در دیوان ثبت گرداند حکایت خواجه حسن بصری رضی الله عنه باری بخواب مانده بود و ابلیس علیه اللعنة آمد خواجه را بیدار میکرد
که خیز تا تکبیر اول فوت نکنی خواجه بیدار شد ابلیس علیه اللعنة را دید گفت ای ملعون تعجب است این میخواهی که هیچ مومنی نماز نخواند تکند اردار چه معنی

است که بار ابلیس را کردی تا تکبیر اول فوت بکنم ابلیس علیه اللعنة گفت که در مدت عمر یک تکبیر از تو فوت شده بود و بر دل تو چندان رنج رسیده
بود که خدای عز و جل ثواب نماز تکبیر اول صد دیوان تو ثبت کردانید از ان بترسم که نباید که باز تکبیر اول از تو فوت شود تو بار دیگر
و اتضرع کریستن آغاز کنی خدای عز و جل از چندان ثواب دیوان تو ثبت کرداند باری چهار تکبیر تا تکبیر ثواب ببین تکبیر اول جامع
شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله حدیثی روایت کرده است از عبد الله پسر خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله وی از پدر خود
ابو حفص از استاد خود خواجه محمد حسن رحمة الله علیهما با سناد درست تا به رسول علیه السلام هر که را در دنیا تکبیر اول فوت شود فردای
قیامت ویرا چندان حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که چهل هزار بار وی برادران جان مشغول شده ستی چهل هزار بار به رسول
مشکل تکبیر مشغول شده ستی و چهل هزار بار به رسول حج فرض قیامت مشغول شدی ان بنده را بقیامت چندین حسرت و ندامت و رنج
مشقت بود هر که را در دنیا یک تکبیر اول نماز وی فوت شود بقیامت حسرت و ندامت و رنج و مشقت وی از ان زیاده بود بنا بر آن جل
است که قال النبی صلی الله علیه وسلم تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها اگر الله گفتن مقتدی با الله گفتن امام برابر افتاد اگر گفتن مقتدی
پیش از اکبر امام افتاد یا الله اکبر امام افتاد و یا الله در قیام گفت و اکبر در رکوع بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در هر دو صورت در نماز در آید شود
چون نیت وی اسم تنها بود که اقبال ابو یوسف و محمد رحمهما الله در نماز آمده نشود که اسم و صفت در قیام بایدتا شارع شود و اگر تکبیر گفتن
مقتدی پیش از تکبیر گفتن امام افتاد و نواد ر خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که نخستین مسئله این آورده است که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رضی
الله عنه روایت میکند که در هیچ آمده نشود و این قول محمد و زفر رحمهما الله گرفته اند اما در روایت اصح ابو حنیفه رضی الله عنه است که ابو یوسف
از ابو حنیفه روایت میکند که به تطوع در آمده شود که نماز در صفت دارد و فریضگی و تطوعی اگر تحریمه از فریضت باطل شود در حق تطوع
باقی بود در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله آورده است که هیچ اندر آمده نشود و فائده این خلاف جائی پدید آید که در ان نماز
قهقهه خندید بر روایت ابو یوسف رحمة الله از ابو حنیفه رضی الله طهارت تباه شود بر روایت حسن یا در رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله باقی بود این
بود که امام متابعت باقی قرارت نخوانده باشد نکرده بود اما در رکنی امام را متابعت کرد و آنگاه قهقهه خندید باتفاق طهارت باقی بود که در
انفراد اقتدا بر مقتدی در رکنی نماز پس ان نماز خندیده بود طهارت تباه نشود و این خلاف در جائی بود که با اصل اقتدا کرده بود اما اگر با اصل اقتدا
با اصل کرده باشد چنانکه صحیح بصاحب جرح سایل یا بالغ رسیده یا مرد بزن یا امی بکنک یا قاری یا عاری انگاه قهقهه خندید حتی بالاتفاق
طهارت تباه نشود که اقتدا درست نیامده است فرق است که اینجا اصل است مر امامت را اینجا اصل نیست زیرا که اصل امام نیست اینجا
مر امامت را ذو روایتی نیست که اقتدا درست نیاید یا نه اما اینجا اقتدا درست نیاید که امام اصل نیست اگر امام سهو باز گشت کی آمد
بوی اقتدا کرد و معلوم شد که بر امام سهو نبوده است مقتدی آن نماز را تمام کرد بقول شافعی رحمة الله از فریضه نیابت دارد و بقول ابو یوسف
رحمة الله به تطوع شود و بقول محمد رحمة الله هیچ نشود مسئله نماز پیشین قضا میکند دیگری آمد و نماز دیگر بوی اقتدا کرد جواب صح ابو
حنیفه رحمة الله آنست که به تطوع در آمده شود بر خلاف مسئله اول که اینجا امام من کل وجه در نماز نبود و اینجا من کل وجه در نماز است
نماز دو صفت دارد فریضگی و تطوعی اگر تحریمه فریضه درست نیاید در تطوع درست آید اگر در صف تنها در آخر تنها اقتدا کند

حنبل می گوید امام پیشوا دست و مالک رحمهما الله گفته اند که بنماز اندر آمده نشوند و چه قول ایشان آنست که روایت میکنند از حفص بن عمر رضی الله
عنه یکی در آخر صف تنها اقتدا کرد رسول علیه السلام حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة للمنفرد خلف الصف خبر دیگر را
روا بود که بخبر آمده است که رسول علیه السلام در رکوع بود که ابوبکر رضی الله عنه از مسجد اندر آمد که همانجا پس رسول علیه السلام اقتدا
کرد بر رکوع برفت آهسته آهسته خود در الصف رسانید بعد از فراغ نماز رسول علیه السلام فرمود زادک الله تعالی حرصا ولا تعد
رسول علیه السلام فرمود خدای تعالی عز و جل حرص ترا درین زیادت کرداند این نماز را باز مکن دیگر چنین مکن پس معلوم
آمد که روا بود ولیکن مکروه بود اگر در صف فرجه بود باید که فرجه را بگیرد تا دیو نپرد که پیغامبر علیه السلام میفرماید که آن جای دیو
است هر که آنجا ایستد حق تعالی مر او را ده نیکی بنویسد و ده بدی پاک کند و ده درجه بنام او فرماید تا بنا کنند قال النبی صلی الله علیه
وسلم من سد فرجة فی الصف کتب الله تعالی عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات اگر در صف فرجه نبود یکی حلیم تر عالم تر
را بخود کشد تا نماز وی روا بود بی کراهت و اگر این را قعود در صحرا بود و بعضی از مشایخ گفته اند که اگر آن کس را بخود کشید نماز وی تباه شود
که در صحرا حکم مسجد ندارد و اگر در صف گفته اند چون وی را از صف بیرون آورد چنان بود که از مسجد بیرون آورد فقیه ابو اللیث رحمه
الله گفته است که روا بود زیرا که آنجا که وی ایستاده است آنجا نیز حکم مسجد گرفته است پس وی بخود کشد نماز تباه نشود و اما اگر
در صف فرجه نیست کسی را بخود نکشد باید که تاخیر کند چندانی که دیگر بیاید اگرچه تکبیر اول از وی فوت شود یا چندانی باشد که خطر
رکعت بود و اگر کسی دیگر نیاید اکنون اقتدا کند و اگر یک کس تنها در آخر صف اقتدا کرد دیگری آمد ظاهر روایت باید که به پهلوی آن کس
ایستد اقتدا کرد بیا امام خواجه زاهد فخر رحمه الله مسجد درس میکرد روایت بیرون آمد که نماز وی در قبیله نا روایتی افتاده است که نماز خود
را در قبیله نا روایتی نیکند خود را در صف جای کند و اگر سه کس شوند اتفاق به پهلوی یکدیگر ایستد و امام در رکوع است یکی از در مسجد اندر
آمد امام را شاید که وی را یابد یا نی ابو حنیفه رحمه الله گفته است که اخشی علیه ترسم بر وی ابو یوسف و ابن ابی لیلی رحمهم الله روایت میکنند
از ابو حنیفه که ترسم به شرک افعال وی هشام از محمد رحمه الله تعالی روایت میکند که تسبیح را دراز تر کشد شعبی رحمه الله گفته است
که بنده از ذکر ممنوع نیست بیشتر گوید با سبحان خواجه ابو مطیع بلخی رحمه الله گفته است که درین با سبحان هیچ کراهیت نیست شیخ ابو القاسم
صفار رحمه الله گفته است که اگر توانگر بود منتظر نباید و اگر درویش بود باید فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که اگر وی را شناسد پس نباید و اگر
نمی شناسد پس باید و فتوی بر این است مقتدی سلام چه وقت گوید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما بعد از سلام که امام گوید از ابو حنیفه رحمه الله
دو روایت است یکی روایت مقارن امام گوید از چه معنی اینجا دو روایت است یکی روایت بعد از سلام امام میفرماید گفته اند آنجا در آمدن نماز
است و تعجیل کند اما اینجا بیرون آمدن از عبادت است تاخیر کند بر نماز که دارند باید نخست روی بگرداند و آنگاه سلام گوید چون امام
گفت السلام پیش از علیکم گفتن یکی آمد اقتدا کرد بوی درست نیاید بر خلاف مثل ایمان یکی سوگند خورد که با فلان سخن نگویم آن کس
وی را پیش آمد و السلام گفت یاد آمدش خاموش کرد حانث نشود که خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفت که تا السلام علیکم نگوید
نخست تمام نشود و اما اینجا السلام گفت کلام و الناس است وی را از نماز بیرون آورد کسی بوی اقتدا کند درست نیاید وقتی که

سلام دهد بآنکه نیت امام کند بهار روی که امام بود واما اگر در قفای امام بود بقول محمد رحمه الله بر دو روی نیت امام کند هم بطرف
دست راست هم بطرف دست چپ و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله همین که بطرف دست راست نیت امام کند بسنده بود
بر نماز یکه برابر وی است راست رو و بر خاستن بگذاردن سنت است و بدست راست واگر نماز یکه برابر وی است نیت او کند
تفار سهو نی برو دیشت بمحراب گردانیدن سنت است مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایه میکند که رسول علیه
السلام دادی این مقدار تاخیر کردی که اللهم انت السلام ومنک السلام گفتی وانگاه روی گردانیدن عبد الله عباس رضی الله
عنه گفته است که اگر زیادت ازین تاخیر کند بدعتی بود در دین کرده است ابراهیم نخعی از خواجه حسن بصری رحمه الله روایت میکند
که اگر امام روی زودتر بگرداند بسنگ بیاکاه مانند تا روی بگرداند چون روی گرداند چگونه گرداند چگونه نشیند بروایت خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله پشت بمحراب بنشیند و بروایت صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله منحرف نشیند دست چپ وی
سوی محراب آید و خواجه امام زاهد بخری رحمه الله گفته است که اگر درسی سبق خواهد گفتن پشت بمحراب نشیند واگر نخواهد گفتن منحرف نشیند
آورده اند که مجاهد بکوفه آمد نزدیک حکیم بن عتیبه گفت بنزدیک فقیه شما رویم و نماز گذاریم بمسجد ابراهیم نخعی رحمه الله آمدند
و ابراهیم نخعی رحمه الله چون سلام نماز داد پشت بمحراب بنهاد مجاهد گفت فقیه خطا کرد حکم بن عتیبه آن تو یوسف ولزا ابو حنیفه
رحمهما الله روایه میکند باک نیست باب بست و دویم در بیان مسبوق و آنکه نماز کنندگان بر هفت نوع است منفرد است و
مدرک است و لاحق است و نائم است و محدث است و مسبوق است و مشکوک است لاحق و نائم و محدث هر سه را یکی حکم است بر ایشان
قراءة و سهو نیست که ایشان حکما در قفای امام اند مسبوق و مشکوک خلاف ایشانست که بر ایشان قراءة است و سهو است اما
منفرد تنها گذارنده بود و مدرک آن بود که از اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و
بچیزی مشغول شده باشد امام بی وی چیزی گذارده بود و نائم آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب رفته بود و امام بی وی
چیزی گذارده بود و محدث آن بود که با امام اقتدا کرده بود وی را حدث رسیده باشد وی به نیارفته باشد امام بی وی
چیزی گذارده باشد مسبوق آن بود که امام رکعتی از نماز گذارده باشد وانگاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که بیاید امام را
در رکوع یابد اقتدا کند وی در فرو دامدن بود و امام بر آمدن بود در شک بود که آن رکعت دریافته شد یا نی لاجرم بآخر آن
رکعت را بیارد تا نمازش تمام شود در ابتداء اسلام مسبوقانه پیش از فراغ نماز امام ادا کردندی وانگاه متابعت کردندی معاذ
جبل رضی الله عنه بیامد مسبوق شد آنچه یافت با مصطفی صلی الله علیه وسلم ادا کرد و آنچه مسبوق شده بود بعد از نماز ادا کرد رسول
علیه السلام گفت یا معاذ ترا چه داشت بدین که مسبوقانه بعد از نماز ادا کردی گفت یا رسول الله چنانکه شما را القول خلاف نکرده
ام نه پسندیدم که بفعل آن خلاف کردمی رسول علیه السلام از معاذ خوش دل شده و گفت سن لکم معاذ سنة فاستنوا بها پس ما
فریضه شد که مسبوقانه بعد از نماز آریم بفعل معاذ با مر رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه دانستندی که امام چه گذارده
است تا ایشان نخست ادا کردندی وانگاه متابعت کردندی آن در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بوده است مسبوقانه پیش از امام

آوردن مباح بود از دیگری سوال کردندی که امام چه گذارده است آنکس وی را اعلام کردی نخست مسبوقانه گذاردی وانگاه متابعت
کردی چون سخن گفتن در نماز حرام شد مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام شد مسئله موافقت است متابعت است
و مخالفت است موافقت برابری کردن بود و مخالفت یا قبل باتفاق حرام است قول زفر رحمه الله مقدار رکنی نماز تباه شود
چنانکه پیش از امام در رکوع رود یا پیش از امام در سجده رود و این مخالفت یا قبل است قول علماء ثلثه رحمهم الله نماز تباه نشود ولیکن
بزهکار شود و مخالفت یا بعد اگر بضرورت است باتفاق بزهکار نشود چنانکه جائی سجده تنگ بود و نتواند سجده آوردن چه کند دیگران سجده
آرند انگاه وی سجده آرد و اگر بقصد میکند بزهکار شود متابعت می باید یا موافقت بقول ابو حنیفه رحمه الله در تکبیر اول موافقت کند
و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در همه حالها متابعت و بعضی گفته‌اند در همه حال اگر موافقت کند و
ثواب جماعت گذارکان بیابد فقیه مسعود رحمه الله از خواجه امام رکن الدین ادیب مختار رحمه الله حدیثی روایت کرد که ایند
کان نماز بر پنج نوع است یکی سیصد ثواب و یکی پنجاه و یکی را بیست است یکی را یکی یکی را هیچ نیست آنرا که سیصد است و امام است و آنرا که
پنجاه است موذن است و آنرا که بیست است متابعت کننده است و آنرا که یکی است موافقت کننده است آنرا که هیچ نیست مخالفت کننده است
مخالفت کننده کیست آنکه پیش از امام سر فرود آرد و بر آرد و متابعت کننده آنست که پس رو امام است و موافقت کننده آنست که
افعال او برابر افعال امام است مسئله مسبوق آنچه با امام میگذارد اول نماز ویست یا آخر نماز ویست شافعی رحمه الله میگوید که
اول نماز مسبوق است چه هر چیز را که اول بود آخر بود علماء ما رحمهم الله میگویند که مسبوق را دو حکم است آنچه با امام گذارد و از راه
تکبیر تحریمه و قعده اول نماز ویست مسبوقست و از راه قرات قنوت و سهو آخر نماز مسبوقست از برای آنکه اگر اول نماز وی را
پس مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آورده بود و این حرام است بدین معنی که گفتیم از راه تحریمه و قعده اول نماز ویست از راه قرات
و قنوت و سهو آخر نماز ویست مسئله قعده اخیره امام بر مسبوق فریضه است یا نی قول زفر رحمه الله عین قعده فریضه است و بقول علماء ثلثه
رحمهم الله عین قعده فریضه نیست با آخر قعده فریضه لیکن نشاید مسبوق را اگر پیش از تمامت نماز امام لقضا مسبوقانه برخیزد است
اگر مسبوق قعده اخیره را متابعت نکرد همین که سر از سجده بر آورد تا به مسبوقانه برخاست قول زفر رحمه الله بمجرد برخاستن
نمازش تباه شود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله اگر پیش از تشهد امام سر بسجده نهاد نمازش تباه شود و اگر بعد از تشهد امام چندانی
قرات خوانده است که روا نتی نماز بوی باز بسته است وانگاه سجده رود نمازش تباه نشود اگر قیام آورد و لیکن قرات بجا نیاورده نمازش تباه شود
یا نی اگر مسبوق یک رکعت است یا دو رکعت نمازش تباه شود و اگر سه رکعت مسبوق است نمازش تباه نشود بشرط آنکه در دو آخر قرات
خوانده باشد مسئله مسبوق سلام امام را باید یا نی عیسی بن ابان رحمه الله میگوید اگر نمازیست که پس آن سنت نیست سلام را نباید اگر
نمازیست که پس وی سنت است بباید اما ظاهر روایت آنست که در هر دو حال نباید چون نباید چه خواند بعضی مشایخ گفته‌اند تا بقدر تشهد
خواند خاموش باشد خواجه ابوبکر رازی رحمه الله میگوید که التحیات را آهسته آهسته خواند چون وی بقدر تشهد رسد امام سلام دهد ابن شجاع
از محمد رحمه الله روایت میکند تا بقدر تشهد خواند و در چه کلمه شهادت را تکرار کند تا امامش سلام دهد هشام ابن رستم از محمد رحمه الله

روایت میکنند یا بقدر تشهد خواند و برخی در قرآن مرتبا است خواند تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که بر مسبوق تشهد
امام واجب است و رجائی که مسبوق نماز وی تمام نبود در این خواندن تا آخر مفسد نماز نیست تا آخر خواندن و این اختیار امام اختیار شمس الائمه
رحمه الله نیست که تا بقدر تشهد خواند باز از سر آغاز کند و این قول عبد الله بلخی گرفته است خواجه محمد بن سلمه بلخی رحمه الله میگوید تا آخر
تشهد خواند در صلوة گوید تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله میگوید التحیات را نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید اگر بعد از تشهد صلوة و دعوات درست میداند تا آخر
خواند و اگر درست نمیداند تا بقدر تشهد خواند و کلمه شهادت تکرار کند تا هم ذکر بود و هم مذکور مسئله پیش از نماز گذرنده و نشاید
گذشتن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المار بین یدی المصلی ما علیه من الوزر لوقف اربعین که از
پیش نمازگذار اگر بداند که وی را چندین وبال است بنشیند چهل خواجه امام زاهد فخر مسنجه در روایه میگوید در روایه آمده است
الفضاری رحمه الله میگوید که ندانستم رسول علیه السلام مراد از این چهل چه خواست چهل سال یا چهل روز یا چهل ساعت اگر چهل
ساعت خواسته بود هم بسیار بود و اما ابی کعب رضی الله عنه میگوید که گذرنده پیش نمازگذار بداند که وی را چندین وبال است بر زمین
فرو رفتن او را درست تر بود از وی از آنکه پیش از نمازگذارنده برگذرد وی اکنون کجا گذرد تا وبال نباشد خطاب بر روایه مسافت
چندین باید که پیش نمازگذار برگذرد تا بزه کار نشود خطاب بر روایت انست که از جای سجده از آن سوی تر بگذرد و بزه کار نشود و خواجه امام
ابوبکر بخاری رحمه الله میگوید اگر نمازگذارنده خاشع نیست هر کجا گذرد بزه کار نشود و فقیه ابو اللیث میگوید اگر مقدار دو صف باشد
گذرد بزه کار نشود و این همه که گفتم در صحرا آید اما در مسجد هر کجا که گذرد بزه کار شود که مسجد حکم یکی مکان دارد و مسجد خانه همین حکم
دارد یا خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله گوید اگر نمازگذارد در آخر صفها است و گذرنده در اول صفها است امید
دارم که خدای عز و جل در گذرد این دلیل میکند که بزه کار نشود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله مشهور بگفته بر فتوی دینه
روز انبوهی است اگر از موضع سجده پیشتر برود بزه کار نشود و در حدیث آمده است که گذرنده پیش نمازگذار را باز دارد اگر
باز نایستد بزنید که آن دیو است و باز داشتن به دو طریق است یکی بقول و یکی بفعل بنا بر حدیث رسول علیه السلام من مر بین
یدی المصلی فلیدرأه ما استطاع فان لم یمتنع فلیقتله فانه شیطان قول آنکه سبحان الله میگوید فعل آنکه مر نماز نو
نیت اکنون بار کرد و فعل آنست اشارت کند اگر دست اشارت را با تسبیح یار میکند در مبسوط آورده است که کراهیت است چه یکی از او
کفایت است ابو سعید خدری رضی الله عنه نماز میگذارد خلیفه زاده خواست که پیش نماز وی گذرد ابو سعید اشارت کرد
خلیفه زاده به اشارت وی التفات نکرد و باز نه ایستاد ابو سعید رضی الله عنه مشتی بر دوش وی بکلند خلیفه زاده پیش پدر
آمد و ابو سعید را گله کرد و آن حال به پدر حکایت کرد ابو سعید را خلیفه طلب کرد و گفت فرزند مرا چرا زدی ابو سعید گفت فرزند
ترا نزده ام من دیو را زده ام خلیفه خشمناک شد و گفت هم فرزند مرا زدی و هم دیوش خوانی ابو سعید این حدیث را از رسول
علیه السلام روایت کرد که گذرنده پیش نماز را باز دارند اگر باز نایستد بزنند که آن دیو است من بحکم حدیث رسول علیه السلام

دیوار زده باشم فرزندتر انی خلیفه را خوش آمد ابوسعید را صله داد و فرزند خود را ادب کرد اگر نمازگذارنده در پستی است و
در گذرنده بالا اگر نزدیک بود در بزه گار شود و اگر دور باشد بزه گار نشود و اگر نمازگذارنده بالا است و گذرنده بر پستی همین
خلاف است که گفتیم اگر نمازگذار زن است باید که به فعل باز دارد یعنی دست بر دست زند قال النبی علیه السلام التسبیح للرجال والتصفیق
للنساء اما بقول عمل نکند که آواز زن عورت است و سبب فتنه است قوله علیه السلام المراة عورة وقولها فتنة و در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی از ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام مرور الثلاث بین یدی المصلی یقطع الصلوة فالمراة والحمار والکلب
در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نماز تباه شود و در بعضی نسخها آورده اند که بگذشتن
سه چیز نماز تباه کنند دراز گوش و سگ و عورة یعنی زن اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه نشود قال علیه السلام مرور الشی بین یدی
المصلی لا یقطع الصلوة ابوهریره رضی الله عنه بعراق رفته بود مصطلح چون از عراق باز آمد نزدیک عایشه رضی الله عنها در آمد عایشه رضی
الله عنها گفت یا اباهریره اهل اعراق بر چه یافتی گفت یا مادر مومنان چنین میگویند که گذشتن خر و سگ و زن نماز را تباه کند عایشه
رضی الله عنها گفت یا اباهریره علیالان پیغامبر علیه السلام را با خر و سگ برابر کردی گفت یا مادر مومنان من از خود نمیگویم عمر ده
رضی الله عنه روایت میکنم عایشه رضی الله عنها گفت اهل عراق اهل نفاق اند قول ایشان مردود است ما خود دیدیم که بسیار
شبها بود پیغمبر علیه السلام همچون جنازه خفته بودی چون پیغامبر علیه السلام بسجده آمدی پایها را کرد کردی چون بقیام رفتی پایها
را دراز کردی پیغمبر علیه السلام مارا اگر و پس دانستیم که روا بود و دیگر ام سلمه را دو فرزند بود از خصم دیگر یکی پسر و یکی دختر پسر را عمر نام
و دختر را زینب نام بود رسول علیه السلام در نماز بود که هر دو قصد کردند تا پیش نماز رسول علیه السلام گذرند بر رسول علیه السلام
اشارت کرد عمر باستاد و زینب بگذشت و باز نه استاد رسول علیه السلام بعد از نماز فرمود که این زنان اهل فتنه اند بر کار زاد در فتنه
افگنند و آن نماز را باز نگردانید پس دانستیم که گذشتن زنان نماز را تباه نکند در صلوة خواجه اجل سرخسی رحمه الله ابن عباس رضی الله عنه
میگوید که بر مرا خری بود وقتی رسول علیه السلام در صحرا نماز میگذارد و آن دراز گوش پیش نماز رسول علیه السلام برگذشت
پیغمبر علیه السلام آن نماز را باز نگذارد در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده روایت است از حیان بن مجارق رضی الله عنه که من از شام
آمدم اعتقاد اکردم خری با پیش پیغمبر علیه السلام برمیگذشت پیغمبر علیه السلام نماز تمام کرد و آن نماز را اعاده نکرد پس دانستیم که گذشت
دراز گوش نماز را تباه نکند و دیگر گفتیم که گذشتن سگ نماز را تباه نکند که روایت میکنند سعد بن وقاص رضی الله عنها که رسول
علیه السلام در صحرا روز آدینه نماز دیگر میگذارد سگ سیاهی پیش نماز رسول علیه السلام برگذشت سعد بدل دعا کرد و آن سگ
بسر سه گام نرفته جای نرفته بود که بیفتاد و بمرد رسول علیه السلام گفت که دعا کرد و آن سگ را سعید گفت من کردم یا رسول
الله رسول علیه السلام گفت چه دعا کردی گفت این دعا کردم سبحانک لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا
ذو الجلال والاکرام اللهم اقتل هذا الکلب آنگاه گفت یا سعد او چرا دعا او امرزش است من نخواستی جبرئیل امین صلوة الله علیه در
رسید و بگفت یا محمد این دعا که سعد گفت در حق هلاک سگ اگر در حق کافران کردی خدای عز و جل همه کافران را هلاک کردی و

و در روز جمعه ساعتی است که در آن ساعت هر دعائی که مومنی کوید آن دعا از ایشان مستجاب شود و امکان آن ساعت بعد از نماز
عصر است پس بعضی گفته‌اند که خواهد که آن ساعت دریابد که از اول وقت تا آخر روز جمعه گذارد و شیخ علیه السلام نماز را باز نکند از
عمل برین حدیث منسوخ است پس در نشستم که نه نشستن آن پیش کند از مکان تجاوز را نباه نکند که حدیث مطلق آمده است قال النبی علیه السلام
مرور شیء بین یدی المصلی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمة الله است که در حدیث یاد داشتی از منسوخات آن حدیث ابو هریره
رضی الله عنه روایه کرده اند شاید از آن باشد که عمل بدوی منسوخ است مسئله مسبوق که بقضاء مسبوقانه برخیزد اجماع است که اعوذ
گفتن کوید اشکال آمده بقول ابو یوسف رحمة الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چرا کوید در صلوة خواجه اجل سرخسی
رضی الله عنه از ابو یوسف روایه میکند که نماز گذار را دو حالت است یکی حالت انفراد یکی حالت اقتدا میگوید باید که در حالت اقتدا
نیز بگوید تا در دو حالت عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که ایشان اعوذ در اصل سنت قیام نهاده اند نه ثنا
میدارند مسبوق قراءت اکنون بخواند پس اعوذ کوید مسئله مسبوق سبحانک اللهم بحمدک خواند یا نی در نوادر داود ابن رشید رحمة الله
روایه است که خواجه امام زاهد فخر رحمة الله میشنید در سر میگرد روایه بیرون آمد از خواجه امام بکر فضل بخاری که از محمد رحمة الله
روایه میکند که خواندن امام را مقتدی نیابت دارد باید که مسبوق نخواند اما ظاهر روایه آنست که بخواند مسئله مقتدی
وا امام بعد نماز یافت اقتدا کرد و تکبیر گفت سبحانک اللهم بحمدک خواند یا نی این مسئله بر پنج نوع است یا امام در قیام است نماز جلسه بخواند
نی یا نرم خواندنی یا در رکوع است یا در سجده یا در قعده اگر در قیام است در نماز نرم خواندنی باتفاق خواند اگر در رکوع است باتفاق نخواند
اگر در سجده است یا در قعده اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که بخواند که آن سجده و قعده از نماز ذی نیابت ندارد و بعضی گفته اند که نخواند
که بودی متابعت امام واجب است سبحانک اللهم سنت است و اقامت واجب اولیتر از اقامت سنت و اختیار خواجه امام زاهد فخر
الدین رحمة الله آنست که نخواند که اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آنست که بخواند و اگر امام را در قیام یافت در نماز جهر
خواندنی بظاهر روایه نخواند که گوش داشتن قرآن واجب است نخواندن سنت شیخ الاسلام برهان الدین در نوادر صلوة خواجه امام
بکر خواهر زاده را در سر میگرد روایه بیرون آمد از ابو بکر خصاص رحمة الله میگوید که خواندن این زید کبیر بخاری رحمة الله میگوید که
در اینه خواندن نیابت امام بکر یکی روایه عبد الله ابن مبارک رحمة الله میگوید که خواجه امام زاهد فخر صلوة خواجه اجل سرخسی میگ...
میگوید روایه بیرون آمد برگنی که امام وقف کند در کلمه کوید تا هم خواننده تسبیح بود و هم گوش دارنده قراءت اما ظاهر روایه آنست
که نخواند که خواندن تسبیح سنت است شنیدن قراءت فرض است اقامت فرض اولیتر از اقامت سنت اگر مقتدی امام را در قیام یافت
الله گفت اما پیش از رکوع رفت اوی بگذاشت امکان هم رکوع برفت اتفاق از گفت در یافت شود و اما اگر بر رکوع نرفت بثنا مشغول شد تا امام
را [illegible] رکوع [illegible] بقول ابو حنیفه رکعت [illegible] بقول ابو یوسف و محمد در یافته شود اسم و وصف تکلم باید تا
نماز [illegible] شود مقتدی آمد و امام [illegible] در قیام یافت و تکبیر گفت امام برکوع رفت بایستی که وی نیز برکوع رفتی و در وقت ای
نخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع برآورد و اگر رکعت را احتساب ندارد بود که در قیام با امام مشارکت

افتاده بود اگر امام را در رکوع یافت تکبیر گفت بایستی پس رکوع رفتی نرفت بخواندن سبحانک مشغول شد امام سر از رکوع برداشت
آنگاه برکوع رفت آن رکعت یافته نشود یا نی زفر رحمه الله میگوید که یافته شود اما ظاهر روایة آنست که وی یافته نشود و حجة زفر
رحمه الله بیت قوله علیه السلام من ادرک الامام فی الرکوع فقد ادرکها اما حجة قول علماء ما رحمهم الله در یافتن آن بود که متابعت
افتد مقتدی را با امام در رکوع در نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که ابن ابی لیلی و خواجه محمد مقاتل بلخی و
عبد الله بلخی رحمهم الله ایشان بر قول زفر فتوی داده‌اند که آن رکعت دریافته شود اما ظاهر روایة اینست که دریافته نشود
در نماز رکن اصلی سه است قیام است و رکوع و سجود و چون امام دو رکن بی وی آورده است بیشتر را حکم کل است پس رکعت در نیافته
تاویل حدیث جائی بود که امام را در رکوع یابد و یا با امام در رکوع مشارکت افتد اگر مقتدی را در قیام با مشارکت افتاد و
تکبیر گفت در قیام لاحق شد و در هیچ رکنی مشارکت نافتاد آن آورده او معتبر نبود اکنون بعد از فراغ نماز امام تواند که بر آن
بنا کند یا نی اختیار ابو الحسن کرخی رحمه الله آنست که تواند و اختیار ابو جعفر رحمه الله آنست که نتواند اگر امام را در سجده یافت
تکبیر گفت قیام و رکوع آورده بسجده رفت و اگر این سجده اول است نماز وی را فاسد نکند و از نماز وی نیابت ندارد و در این رکعت
نشود از برای آنکه قیام فریضه است و دو سجده متابعت امام آورده پس گوییم که نماز تباه نشود که وی یکی رکوع زیادتی آورده
از مادون رکعت بود نماز تباه نشود اگر امام را در میان دو سجده یافت و اقتدا کرد قیام و رکوع آورده سجده را با امام ادراک
نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نمازش روا بود مگر بکر روایة محمد که با آوردن یک سجده زیادتی
را تباه گردانند در اصل نسخه بر خلاف این ذکر کرده است اما اگر نیت سجده اول کرده است یا هیچ نیت نکرده است نماز تباه شود
که یک رکعت نماز آورده پیش از تمامت نماز امام اشکال آید در الضرورت که نیت نکرده است ظاهر و غالب مومن این بود که نخست
سجده اول آرد و آنگاه سجده دوم اگر این سجده آخر است اگر نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده آخر کرده است یا
هیچ نیت نکرده است باتفاق آن نماز وی نیابت ندارد و نماز وی تباه نشود و اگر نیت سجده اول کرده است نماز وی تباه شود و حجة
وی مسبوق است یک رکعت نماز از فراغ امام آورد لا جرم نمازش تباه شود و اگر امام را در قعده اول دریافت تکبیر گفت باتفاق
سبحانک اللهم خواند آنگاه بنشیند و اگر خواند نشست و امام برخاست وی نیز برخیزد یا التحیات خواند اگر آغاز نکرده است باتفاق
برخیزد و اگر آغاز کرده است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله میگوید که برخیزد و امام را متابعت کند که متابعت امام در
تسبیح الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که التحیات ذکر است از اذکار نماز چون آغاز کرد باید که تمام کند اگر امام را در قعده
آخر دریافت تکبیر گفت ثنا خواند امام سلام داد وی همانجا باید که مسبوقانه تمام کند و اگر ثنا خواند همچنین که نشست امام سلام
داد وی باتفاق التحیات آغاز نکند و اگر آغاز کرد امام سلام داد و همچنین خلاف است که گفتیم و اگر مسبوق در سه رکعت مسبوق است
یک رکعت مشکوک این نماز را چگونه کند و بعضی گفته‌اند که سه رکعت مسبوقانه گذارد و دو قعده بار مشکوک گذارد و قعده‌ها واجب است جمع باید بعضی گفته‌اند چهار رکعت گزارد
بچهار قعده در سه جا قرآن خواند مشکوک گذارد آخر در چهار قعده از بهر آن از که چون یک رکعت بیاورد آن تقدیر که مشکوک گذارد یافته بود این قوم وی مسبوق دو دیگر بنا زد

و بنشیند اگر مشکوک کانه دریافته شود واین امام وی شود و دیگر باره بنشیند واگر مشکوک کانه دریافته شود در رکعت فاتحه و سوره
و بنشیند و در دیگر رکعت فاتحه و سوره خواند و قعده بیارد و در رکعت آخر او فاتحه خواند یا نی بعضی گفته اند که مخیر است خواه بخواند
نخواند در مبسوط شمس الائمه حلوانی اسبیجابی آورده است که ابو حنیفه نخواند که از زاد تحریمه مقتدیست و در فتاوی امام ظهیر الدین
است اینکه فتوی گفته است منها که بدرود آخر قرآن خواندن سنت است و بر کجا سنت یا بدعت جمع آید ترک سنت اولی
آوردن بدعت بود و خواجه امام منهاج الدین سمرقندی میگوید نا خواندن اولیتر بود و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است
که نخواند زیرا که مسبوق را دو حکم است یکی حکم مقتدی و یکی حکم انفراد و از آن روی که حکم انفراد دارد اندر دو رکعت قرائت
اگر در دیگر رکعت بخواند سنت بود و از آن روی که مقتدی خواند بدعت بود و اصل است بر کجا سنتی با بدعتی جمع آید سنت
بدعت بود و اگر یکی رکعت مسبوق است یکی رکعت مشکوک باید که بنیت مسبوقانه آرد و قیاس مشکوکانه و قعده اگر بنیت مشکوک آرد
باید و رابیک قعده آرد و نماز تباه شود و در این مسئله نیت شرط است شیخ الاسلام برهان علاء الدین گفته که نیت شرط است
اگر بنیت مشکوکانه کند آن از مسبوقانه نیابت دارد که آن قوی تر است اما ظاهر روایت آنست که نیت شرط است بنیت مسبوق
کند و آنگاه نیت مشکوکانه که اگر آن رکعت را با امام اندر یافته شود و بار دوم تطوع شود و بر وی فرض باقی است آن رکعت مسبوقانه
نماز تباه شود و همچنین گفتم که بنیت مسبوقانه کند و آنگاه نیت مشکوکانه بدو قعده آرد و از عهده بیرون آید اگر نماز بامداد میگذارد چون یکی
رکعت پشیمانی برافت دش رکعت باز گردم قراءت و در از تر خواندم باز گشت و قراءت در از تر خواند و در رکوع باز آورد معتبر رکوع اول بود یا
دوم بروایه نوادر معتبر رکوع دوم بود که بر اثر وی سجده است ظاهر روایت است که معتبر رکوع اول بود که اداء فریضه واجب است یا تمام
قطع شود و قطع فریضه را بر بگیر فائده این خلاف جای پدید آید واگر این واقعه امام را افتد و یکی آمد و در این رکوع بوی اقتدا کرد
ظاهر روایت این رکعت دریافته نشود و در روایت نوادر یافته شود چه روایت نوادر آنست که رکوع معتبر آن بود که در عقب وی سجده
بود و در عقب این رکوع سجده است پس دریافته شود و چه ظاهر روایت این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراءت معتبر بود و این
اول معتبر افتاده است پس این رکعت از رکوع اول بود که اداء فریضه واجب یا تمام بود و دوم قطع شود و قطع فریضه را بر بگیر پس
نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتاد و یکی آمد در این رکعت بوی اقتدا کرد بروایت اصل هر دو رکعت مسبوق بود و بر روایت نوادر یک
رکعت مسبوق بود اکنون این دو رکعت مسبوقانه چگونه آرد و اگر دو بدو قعده آرد یا بجای روا بود و اگر دو بیک قعده می آرد روا بود
بروایت اصل روا بود و اگر امام را یاد آمد که من دو سجده از رکعت اول مانده ام از یکی رکعت نماز آورد و این مسبوق متابعت کرد اتفاق
روایت یکی رکعت نماز دیگر بروی بود و بر روایت نوادر بروی چیزی نبود و بعضی از مشایخ گفته اند که بر روایت نوادر این رکعت نیز
بروی بود زیرا که چون دو سجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این سجده ها ملحق برکعت اول شود و
قیام و رکوع دوم که وی اقتدا کرده است بر انداخته شود پس این رکعت را در نیافته باشد باید که دیگر رکعت مسبوقانه بیارد تا از عهده
بیرون آید و اگر فریضه چهار رکعت است یکی رکعت مسبوق است یکی رکعت و مشکوک یکی رکعت لاحق است یکی رکعت نائم چون امام از

سلام دهد برخیزد و نخست لاحقانه از دو قعده یا تمامانه آرد و قعده باز مسبوقانه و قعده باز مشکوکانه از دو قعده
تا تمامانه و مسبوقانه لاحقانه را یک رکعت آرد روا بود و لیکن اولیتر این بود که پس یک رکعت قعده آرد تا قعده اول و آخر با امام
متابعت کرده باشد اما اگر مسبوقانه و یا مشکوکانه یک قعده آرد و یا مشکوکانه نخست آرد و یا مسبوقانه درین هر دو صورت
نماز تباه شود و اگر مسبوقانه را پیش از لاحقانه آرد بقول زفر رحمة الله نماز تباه شود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا بود
کجا که لاحقانه تمامانه را آرد و بتقریر درست وی سهو آرد که ایشان حکم در قفای امام باشند و قیام در لاحقانه بر لاحقانه لازم نیست
و همچنین قیام راست کردن بنده بود لاحقانه را خبر دادند که امام یک سجده از رکعت اول مانده است و در رکعت آخر آورده است
و قعده اول آورده است و این لاحق باید که این سجده را در محل آرد و لیکن قعده اول را بیارد اشکال آید که بر لاحق واجب است که همچنان
امام آورده است و امام آن سجده را در رکعت آخر آورده و وی در رکعت اول آورده و این خلاف امام شود خلاف است اما خلاف
خیر است اما اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و بر سر دو نشست و بر رکعت سوم برخاست در یاد آمد که یکی سجده مانده امام فرود آید و آن سجده
آورد و آن قعده را باز ازدیاد نیکو کرم اگر سجده از رکعت اول مانده است قعده را باز بیارد و اگر از رکعت دوم مانده است باز آرد که در محل
است جماعتی نماز میگذارد امام بر سر دو نشست مقتدیان برچنین دانستند که مگر امام بر خطا نشسته است ایشان برخاستند معلوم شد
بخطا مقتدیان برخاستند باز گردند و امام را متابعت کنند اگرچه در رکعت سوم لاحق شوند چه دو واجب مانده اند یکی متابعت
امام و یکی قعده اول برخاستن ایشان بقیام بدعت است و در صحیح فریضه از قیام سوم بقعده اول نشاید باز گشتن مگر درین صورت نماز
چهار رکعتی با یک رکعت مسبوق است یک رکعت مشکوک که بخواب شده چون بیدار شد خود را در قعده یافت امام بر فرشت این نماز وی احتمالها دارد احتمال
اندارد که قعده اول با امام بود وی یک رکعت مسبوق دیگر یک رکعت مشکوک به و نایم و احتمال اندارد که مشکوکانه بر آن چیزی نبود نماز چهارگانی را مسبوق است که
بخواب شده چون بیدار شد خود را در قعده یافت و امام رفته است این نماز وی از قعده بیرون آید و در چهار رکعت قراءت خواند و اگر امام را در قعده اندر
یافت اقتدا کرد و نشست و بخواب شد باوی بیدار شد خود را در قعده یافت امام سلام داد و رفت این نماز بر احتمالها دارد و احتمال اندارد که قعده اول
امام بود وی چه در رکعت مسبوق بود چه در رکعت نایم احتمال اندارد قعده آخر امام بود وی بهر چهار رکعت مسبوق احتمال اندارد که مسبوقانه آورده باشد
و قعده خواب رفته باشد و احتمال اندارد که تمامانه آورده باشد و قعده بخواب رفته چون این احتمالها دارد و برخیزد و چهار رکعت نماز گذارد
بعد قعده در هر شفعی عمل نیت کند که نزدیکترین شفعی که بر من است از عهده بیرون آید اگر جماعتی نماز پیشین میگذارد با امام بر سر دو نشست یکی بخواب شد امام
اندر رکعت دیگر گذارد و سلام داد و در گذاردن سنت برخاست مقتدی بیدار شد امام را در محراب ایستاده دید چنین گمان برد که امام فریضه میگذارد
وی اندر رکعت دیگر را با امام گذارد و بعد از آن معلوم شد که امام سنت گذارده است اگر وی را متابعت کرده باشد نماز وی تباه شود و اگر نیت وی متابعت
امام نبود و اگر نیت متابعت نکرد و لیکن بموافقت اقتدا میان امام در ارکان فرود آمدن نماز وی تباه نشود مسئله در فریضه چهار رکعتی چهار سجده پیش از
امام آورد و در قول زفر رحمه الله نماز وی تباه شود و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله نماز وی تباه نشود اگر پیش از سلام امام یا بعد از سلام امام آن چهار سجده
بیارد و نماز وی البته اگر السجده را بیارد و سلام دهد نماز وی تباه شود اگر نیز امروز سلام دهد چون یاد آید تا آنکه سخن نگفته باشد سجده و قعده را

بیارد از عهده بیرون آید اگر بر پشت سجده پیش از امام آورده بر قول زفر نمازش تباه شود چه نزد وی متابعت امام فریضه است و بر
علمای ثلثه نمازش تباه نشود که امام را متابعت کردن بقول ایشان واجب است و آورده وی یک روایت است دو رکعت است و یکی
و یک روایت دو سجده دارد و نمازش تمام شود و باید که پیش از سلام امام دو رکعت دیگر بیارد تا نمازش تمام شود و ظاهر روایت آنست که دو رکعت
بشود از برای آنکه اصل آنست که دو قیام و دو رکوع به یک جای موقوف نماند چون رکعت اول را قیام و رکوع با امام آورد و دو سجده پیش از امام
و این سجده ها معتبر شود قیام و رکوع موقوف بود و در رکعت دوم مر اقیام و رکوع با امام آورد و سجده ها پیش از امام و روا و این سجده ها ملحق بقیام و
رکوع اول شود قیام و رکوع دوم برانداخته شود قیام و رکوع سیوم با امام آورد و سجده ها پیش از امام آورد و این سجده ها معتبر شود و آن قیام
و رکوع موقوف بود و رکعت چهارم را قیام رکوع با امام آورد و سجده ها پیش از امام آورد و این سجده ها ملحق بقیام و رکوع سیوم شود و قیام و رکوع چهارم
برانداخته شود و آن دو روایت دیگر بر همین قیاس است و در چهار رکعت اول و سیوم ساقط بود و دوم و چهارم برانداخته شود و بر نزد دو رکعت
لاحقانه بگذارد بی قراءت و اولی سهو از عهده بیرون آید اگر جای تنگ است بر پشت یکدیگر سجده آورد روا بود بنا بر فتوی امیر المومنین عمر
چندکه صحابه در مسجد رسول علیه السلام جمع آمده بودند و مسجد انبوه شد و جای تنگ شد گفتند امیر المومنین دستوری هست تا این مسجد را بر داریم
و دکان ترکنیم گفت من روا ندارم که کسی بنا کرده مهتر عالم علیه السلام را بر دارد گفتند پس چه حکم گفت بر پشت یکدیگر سجده آرند گفتند بر پشت یکدیگر
چگونه آرند گفت صف اول را بر سر زمین بود و صف دوم را بر سر پشت صف اول و صف سیوم را بر سر زمین بود و صف چهارم را بر پشت صف
سیوم بر همین ترتیب بگذارند هر چند بسیار باشند چنین کند حسن زیاد را میگوید و بر کف پای یکدیگر سجده هم روا بود و ظاهر روایت آنست که اگر کف
پای سجده آوردن روا نبود که بر بلندی بر کف پای کرده بر سر زمین هم نرسد اگر جای قیام و رکوع آورده اند صف اول بسجده رفتند صف دوم
جای تنگ است سجده نتوانند آوردن همچنان در رکوع باشند تا ایشان سر از سجده بر آرند و آنگاه ایشان سجده روند و سجده را لاحقانه بیارند
روا بود و اگر قوم در رکوع توقف کردند تا امام سر از سجده بر آورد و قیام و رکوع رکعت دیگر آورد و اکنون با امام سجده رفتند و امام را متابعت کردند
این سجده که با امام آورده اند از اول نیابت دارد نه از دوم اکنون دو رکعت لاحقانه بیارند روا بود و این جای بود که برابر امام فرود رفتند
و سجده با امام برابر آوردند اگر پیش از امام فرود رفتند پا پس از امام باید که نیست سجده اول کنند تا یک رکعت لاحقانه بود اگر امام را در رکوع
یافت اقتدا کرد و بر رکوع رفت امام سر از رکوع بر آورده بقومه رفت وی هم از رکوع بسجده رفت روا بود در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده
و ابو یوسف هم روایت است که نمازش تباه شود وجه قول ابو یوسف ظاهر است که وی تعدیل ارکان را فریضه دارد و ان قومه را آورده لیکن
از امام معتبر شود و اگر نیاورد فریضه را ترک آورده نمازش تباه شود و این روایت دلیل میکند که ابو حنیفه تعدیل ارکان را فریضه میدارد و این
جای بود که برگذرد نماز تمام بکند اما اگر با خر یک نماز قومه لاحقانه بیارد نمازش روا بود و اگر این واقعه را در رکعت آخر بود در پنجم
قومه را بیارد و سجده ها بیارد تا باتفاق نماز روا بود و اگر در رکعتها دیگر است یک رکعت بیارد باتفاق روا بود و اگر نیارد همچنان سلام
دهد بر قول ابو یوسف و شافعی هم روا نبود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله روا بود و لیکن با کراهیت نشاید که مقتدی پیش از امام سر بر آورد
شد که هنوز امام سر از سجده بر نیاورده باید که باز رود و سر بسجده نهاد که بر خلاف باشیدن هم از رخصت بود رسول علیه السلام فرموده است

که هرکه پیش از امام سر از سجده برآورد و سر وی چون سر خر شود و حتی امیر المومنین علی رضی الله عنه پیش از رسول علیه السلام سر از سجده برآورده و دست
بر روی فرود آورد یا سر بسجده نهاد و رسول علیه السلام الحال را بدید بدان معجزه که رسول علیه السلام را بود چنانکه از پیش میدیدی از پس میدیدی
بدیدی زیرا که نمود پس بعد از تمام نماز گفت یا علی ترا چه واداشت برین که پیش از من سر از سجده برآوردی و دست بروی فرود آوردی و باز سر بسجده نهادی
و گفت یا رسول الله چنین شنیدم که از لب و دندان مبارک شما که هر که پیش از امام سر از سجده بردارد سر او چون سر خر شود و شما صادق القول
اید من پنداشتم که شما سر از سجده برآورده اید من که سر برآوردم چون معلوم شد که شما هنوز سر از سجده بر نداشته اید دست بروی فرود
آوردم که نباید که سر من چون سر خر شده باشد رسول علیه السلام فرمود یا علی تو ندانسته که خدای عز و جل امت مرا بدعای من از مسخ امان
کرامت کرده است اما آن در گور پدید آید قال النبی صلی الله علیه وسلم القبر صندوق العمل امیر المومنین علی رضی الله عنه این نظم گفته است شعر
یا من بدنیاه اشتغل ÷ قد غره طول الامل ÷ الموت یاتی بغتة ÷ والقبر صندوق العمل ÷ اصبر علی اهوالها ÷ لا میتة الا بالاجل ÷ و لم یزل
فی غفلة ÷ حتی دنی منه الاجل ÷ قاضی جمال نبیره خواجه امام ابو منصور ماتریدی گفته است که مراد ازین حدیث آنست که این سر وی چون سر خر شود
و مراد از وی آنست که هر سر که در روی این مقدار از فقه نبود که بداند پیش از امام سر نمی شاید برآوردن و فرود آوردن آن سر خر
سر خر بود و اگر پیش از امام سر از سجده برآورد که هنوز امام سر برنیاورده است باز سر بسجده نهاد این از چند وجه خالی نبود یا خود
را بر خطا دید یا نیت متابعت امام کرده یا نیت سجده اول کرده یا هیچ نیت نکرد و امام سر از سجده برآورده این نیز همان سجده اول
بود اما اگر نیت سجده دوم کرده در سجده چندانی تاخیر کرد که امام سر از سجده برآورده باز سر بسجده نهاد وی سجده دوم
را با امام سر از سجده برآورد در نوادر صلوة امام بکر خواهرزاده رحمه الله از ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایت است که نماز
تباه شود اما این جایی بود که برگذرد نماز تمام کند اما اگر تاخیر نکنی سجده لاحقا ندارد از عهده بیرون آید اگر امام قعده فرض بنشست
و برکعت زواید برخاست بفراموشی مقتدیان وی را متابعت کردند همه قیام آوردند رکوع اگر سر بسجده ننهند نماز همه روا
نماز همه روا بود و اگر بقعده باز آیند روا بود و اگر پیش از آنکه امام سر بسجده نهاده مقتدیان سر بسجده نهادند امام را یاد آمد باز گشت بقعده باز آمد
نماز امام روا بود و مقتدی را نماز تباه شود و اگر پیش از آنکه مقتدیان سر بسجده نهادندی امام را یاد آمد که قعده فریضه
نیست و در بازگشتن بود که مقتدیان سر بسجده نهادند نماز همه روا بود از برای چون امام قصد باز
گشتن کرد و شروع کردن قیام و رکوع زواید در حق امام بر انداخته شود چنانکه قیام و
رکوع در حق امام برانداخته شود در حق مقتدیان نیز برانداخته شود ایشان دو سجده زیادتی
آورده باشند مادون رکعت بود نماز تباه نشود اما در قعده فرض نه نشست و برکعت زواید
برخاست بفراموشی مقتدیان وی را بر خطا دیدند متابعت نکردند امام قیام در رکوع آورد
اگر سر بسجده نهد و نماز همه تباه شود و اگر بقعده باز آمد نماز همه روا بود و اگر پیش از آنکه سر بسجده نهاد مقتدیان

سهو دهند بعد از آنکه امام بسجده باز گشت نماز تمام روا بود مقتدیان نماز تباه شود و امام بقعده فرض ننشست و برکعت زواید برخاست
بفراموشی مسبوقان وی را متابعت کردند قیام و رکوع او ورنه اگر بسجده نه نهند نماز مرتباه شود و اگر بسجده نه نهند و بقعده باز آیند نماز
روا بود و اگر امام بقعده فرض ننشست بقعده تطوع بنجاست مجرد برخاستن نماز تباه نشود و گرداندن تطوع بی تحریمه علیحده درست امام
بقعده فرض نشست و برکعت زواید برخاست بفراموشی مسبوقان وی را متابعت کردند نماز مسبوقان تباه شود و امام را روا بود و اگر امام
باز گردد و قضا آن بروی نبود چون بفراموشی برخاسته است اگر امام بقعده فرض ننشست بقعده تطوع برخاست مسبوقان وی را
متابعت کنند نماز مسبوقان تباه شود و اگر امام باز گردد و قضا دو رکعت بروی بود چون بقصد تطوع برخاسته است مسبوق للقضا برخاسته بود
برخاسته است و مسبوق قائم را بسجده مقید کرد امام بسجده باز گشت اگر بسجده مسبوق مقید نکرد نماز مسبوق تباه شود که وی نماز خود را وقتی جدا کرده است
که از فرض بر امام چیزی باقی بوده است و اگر بسجده تلاوت بوده روایت نوادر آنست که نماز مسبوق تباه شود از برای آنکه از امام نماز خود وقتی جدا کرده
که بر امام چیزی از فرض باقی بود اما ظاهر روایت آنست که نماز روا بود وی وقتی نماز خود را جدا کرده است که بر امام از فرض چیزی باقی نبوده است دلیل
بر آنکه اگر امام الزمان سلام داری نماز ایشان روا بود پس بردن آن سجده تلاوت قعده در حق امام بر انداخته شود اما در حق مسبوق
انداخته نشود اما اگر بسجده سهو باز گشت اگر قیام و قراءت مسبوق بعد از قعده معتبر امام بود نماز روا بود و اگر بعد از قعده معتبر امام نبود
بود نماز تباه شود و اگر برابر افتاده بود همین حکم دارد مسئله مسبوق چه مسبوق اقتدا کرده امام را انکار روا بود مقتدی را نماز تباه شود
و اگر دو مسبوق اند و یکی مسبوقانه خود را با قدرت قیام در رکوع نشسته او در رکوع و سجود یکی بایما آورد و آنکه نشسته آورده است برکوع و سجود
نماز وی تباه شود و آنکه بایما آورده است باقی مسبوقانه خود را تمام کند روا بود از برای آنکه با قدرت قیام در رکوع نشسته نماز میشود و تطوع ایما با
قدرت قیام در رکوع ایما معتبر نیست بخلاف بیمار که ایما از وی معتبر بود و ایما از صحیح معتبر نشود و ان اشارت از وی عمل اندکیست پس باید
که باقی نماز خود را تمام کند اگر مسبوق بقضا مسبوقانه برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد درست نباید که وی حکم مقتدی دارد باب بست سیم در
بیان سجده سهو علما را اختلاف است سجده سهو پیش از سلام باید آوردن یا بعد از سلام در بقول مالک رحمة الله اگر نقصان است در نماز
پیش از سلام و اگر زواید است بعد از سلام اما این سوال و جواب ایشان در پیش هارون رشید بود ابو یوسف رحمة الله الحاح نمود
گفت اگر مسئله زواید و نقصان سهو چه وقت آرد امام مالک ساکت شد و جواب نتوانست گفتن اما بقول شافعی رحمة الله سهو پیش از
سلام باید آوردن و حجت قول ایشان آنست که روایت میکند عبدالله بحینه رضی الله عنه که رسول علیه السلام سجده سهو پیش از سلام آورد
و بقول علمای ما رحمهم الله سجده سهو بعد از سلام می باید آورد که روایت میکند عبدالله مسعود و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
که رسول علیه السلام سجده سهو بعد از سلام آورد و ثوبان رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام لکل سهو سجدتان من غیر زیادة
بعد السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم سجدتان تکفیان لکل سهو فی الصلوة و تاویل آنکه عبدالله بحینه رضی الله عنه روایت میکند آن بود که
رسول علیه السلام سلام داده بود سهو آورد که وی فراموش کرده بود رسول علیه السلام را در سجده دید چنین گمان برد که مگر سهو پیش از سلام آورد و حال آنکه
سجده سهو بعد از سلام آورد باید دانستن که انبیا را در عبادت سهو روا است اما در تبلیغ رسالت سهو روا نیست اگر بر مومنی سهو نیست زیاده التشهد

تا کجا خواند اگر امام است تا عبده و رسوله خواند و یک وی سلام دهد از برای اعلام قوم و اگر تنها کند است مخیر است خواهد مکرر و سلام دهد
خواهد بر دوی بعضی گفته اند که تنها برد و در وی سلام دهد اولیتر بود و در خواندن قرارت تشهد نیز مخیر است خواهد بار اول تا عبده و
رسوله خواند بار دوم تا آخر خواند و خواهد بار دوم تا عبده و رسوله و اگر بار اول تا آخر خواند بار دوم بفراموشی تا هم آخر خواند سهو
واجب نشود که اصلیست که چه بتغیر وی سهو واجب شود و بتاخیر وی سهو واجب شود و هر چه بتاخیر وی سهو واجب نشود بتغیر وی
سهو واجب نشود چنانکه تسبیحات رکوع و سجود نرم می باید گفتن وی بلند گفت یا امام را سمع الله لمن حمده بلند میباید گفتن وی
نرم گفت یا اعوذ یا بسم الله را نرم میباید گفت وی بلند گفت و مانند اینها سهو واجب نشود و اگر در سنت نماز بامداد بر سر دو
بنشست بفراموشی برخاست باز گردد و سهو آرد و اگر سنت دوگانی نماز پیشین یا شام بود او مخیر بود خواهد باز گردد خواهد باز نگردد
در هر دو حال سهو واجب آید اگر در سنت نماز خفتن سیوم برخاست بفراموشی اگر باز گردد سهو واجب آید و اگر نی نباید که سنت نماز
خفتن چنانکه دو مشروع است چهار هم مشروع است سلام سهو از نماز بیرون آرد یا نی بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بیرون آرد موقوف بباز گشتن فائده این خلاف جائی پدید آید که سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو باز گشتی
یکی آمد بوی اقتدا کرد بقول محمد و زفر رحمهما الله درست آید و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درست نیاید سلام سهو داد پیش از آنکه
بسهو باز گشتی مسافر نیت اقامت کرد نیت اقامت وی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درین نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهما الله
کند سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو باز گشتی قهقهه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله
طهارت تباه شود و اشکال آید که زفر رحمه الله دران دو مسئله با محمد رحمة الله بود از چه معنی است که درین مسئله با ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله یار شده است اصلست مر زفر را رحمه الله در خنده قهقهه که هر کجا که نماز تباه کند طهارت تباه کند اما اگر بسهو باز گشت
یکی آمد بوی اقتدا کرد باتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند باتفاق درین نماز عمل کند و اگر قهقهه خندید بقول علمای ثلثه رحمهم الله
طهارت تباه شود بنا بر همان اصل که گفته اند بقول زفر تباه نشود و باز گشتن بسجده سهو قعده را برگیرد یا نی از ابو یوسف رحمه الله روایت کرده
است که قعده برگیرد ظاهر روایت آنست که قعده برنگیرد فائده خلاف جائی پدید آید که سهو آرد آن قعده را باز نه آورد در ظاهر روایت نماز
روا بود بدان روایت ابو یوسف رحمه الله روا نبود و سلام داد تا سهو بیارد تواند که بیارد و اگر سلام داد تا سجده تلاوت نیارد و نتواند که
در ذکر سجده سهو وقتی تواند آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود تا اگر سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو باز گشتی نماز بامداد را آفتاب
برآید یا نماز دیگر را وقت فوت شد درین هر دو صورت سجده سهو نتواند آوردن اگر در نماز شک افتاد قاضی امام صدر الدین رحمه الله گفته
است که تا الشک به یقین نشود بمجرد شک سهو واجب نیاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب شود
اگر شک در سهو است سهو واجب نشود تا اگر مسئله در نماز شک افتاد ولیکن آن نماز را همچنان شک تمام کرد قاضی امام صدر الدین گفته است که سهو واجب
نشود از برای آنکه گذاردن نماز به تعیین است و سهو شک و در شبهه شک حکم ثابت نشود قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو
واجب شود اما اگر شک در سهو است سهو واجب نشود که کسائی پسر خاله محمد حسین بود او از قرات بزرگ بود در لغت نیک کامل بود و محمد حسن رحمه الله در ایشان گفت

خاطر نیکو داری هم در یک علم میکوشی در علمهای دیگر نشر دوم نمیکنی تا از عملی بهره مند شوی کسائی رحمة الله گفت برگرد در یک علم تا تو سعی
دیگر و برادران هم روی باز داد و محمد گفت تو نیست نیکو میدانی یک مسئله از نحو سوال کنم جواب بگوی گفت سوال کن او گفت در سهو واجب
پائی الحکمت فی نحو رحمة الله گفت بچه دلیل میگوئی گفت الصغیر لا یصغر بچه را نحو دو گفتی از آن خوردتر توان گفتن چون سهو گفتی این را دو
سهو دیگر نتوان داد لازم داشتن کسائی در عهد حمزه بود و حمزه رحمة الله علیه از قرّاء بزرگ بود و در عهد وی هیچ کس دعوی نمی‌کرد چون خبر کسائی
بحمزه رسید حمزه رحمة الله گفت سهل باشد کاری با قیند و کسائی گلیم باف بود چون خبر بکسائی رسید برخاست و نزدیک حمزه رفت بچه امیر گفت
بچشم حمزه رحمة الله بر کسائی افتاد و دیر اگفتند که کسائی است گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری برخوان کسائی آمد و گفت و اغاز کرد
سورت الر تلک آیات الکتاب الحکیم اکان للناس عجبا و الر کتاب احکمت این هر دو سورت آیت متشابه اند یکی آیت از این سورت میخواند یکی
از آن سورت که همچنین هر دو سورت را تمام کرد یکی الف و دادی تقدیم و تاخیر نکرد و حمزه را از آن خوش آمد کسائی گفت ای استاد بزرگوار بمانند
ایم لیکن چنین هم میدانم یا بران بود که کسائی رحمة الله آدم علیه السلام را بخواب دید آدم علیه السلام وی را گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری
برخوان سوره طه اغاز کرد چون بدین آیت رسید و قوله تعالی وعصی آدم ربه فغوی این آیت را نخواند ثم اجتبیه اغاز کرد آدم علیه السلام گفت ای پسر
از قرآن چیزی ماندی گفت این آیت زلت شما بود و شرم داشتم از خواندن این آیت آدم علیه گفت ای پسر دهان باز کن آب دهان خود در
کرد در دهان کسائی کرد حال آب بوی مشک از دهان او در دهان شد چنانکه در هر مجلسی که کسائی قرآن خواندی بوی مشک از آن محفل روان شدی
به برکات آب دهان آدم علیه السلام وی را آن علم بی نظیر شد خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله گفته است که یاد داشت عدد رکعات واجب است که
مسئله را در نماز حدث رسید بجا رفت و یاد در راه شک افتاد که من چه گذارده ام چون با نماز آمد که یاد آمدش چه مقدار گذارده
ام خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله گفته است که سهو واجب شود ظاهر روایت آنست که سهو واجب نشود اگر نماز گذارنده را بر در سهو
مشغول شده در نماز قرائت نمیتواند خواندن هر چند تاخیر کند تا آن مشغول باشد تا وی قرائت تواند خواندن سهو واجب نشود که این
تاخیر بعذر است و بعجز قراءت سهو واجب نشود و اگر در نماز شک افتادش که در آن نماز پیش از این نماز گذارده ام از من چه
سهو فرموده است یا لی هر چند که تاخیر کند سهو واجب نشود که شک آن نماز در این نماز عمل نکند اما اگر در همین نماز شک افتادش که
میکند و میگذارد و همچنان نماز را تمام کرد و بعد از آن معلوم کرد که بروی سهو چیزی نرفته است خواجه امام بکر خواهرزاده گفته است
که سهو لازم نشود ظاهر روایت آنست که سهو لازم نشود اما اگر در این نماز شک افتادش و مقدار رکنی تاخیر کرد سهو واجب شود
مقدار رکنی تا چه دانیم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد توانستی گفتن سهو لازم شود و اگر
بیرون توانستی بقول ابویوسف و محمد این مقدار تاخیر کند بقدر اموشتی که از عبده و رسوله تا انک حمید مجید توانستی خواندن سهو لازم
شود و قاضی محمد محسن ماتریدی رحمة الله گفته است اگر این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد توانستی گفتن سهو لازم شود فقیه ابو اللیث
سمرقندی رحمة الله گفته است اگر مقدار رکوع معتبر یا سجده معتبر تاخیر کند سهو لازم شود اگر در نماز نرم خواندنی بلند اغاز کند تا
نغمه بلند خواندنی نرم اغاز کند ظاهر روایت هر چه اندکی بخواند سهو لازم شود در روایت نوادر آنست که نماز نرم خواندنی بلند کند یک آیت

سهو لازم شود و اگر بلند خواندنی را نرم آغاز کرد تا سه آیت بخواند سهو لازم نشود که نرم خواندن مشروع تر است حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله
روایت میکند که در هر دو حال او یک آیت خواندن سهو لازم شود و ابو عصمه معاذ مروزی از ابو یوسف و محمد رحمهما الله روایت میکند که در هر دو حال
سه آیت خواند سهو لازم شود و بنا بر فرضیت قرأت در رکعتین چهار رکعتی در شفعه اول در یک رکعت فاتحه نخواند یا سورت بفراموشی در رکعت سیوم
یا چهارم از اقضا کند یا نی در مختلف الروایة شیخ الاسلام علاء الدین ابو الحسن زیاده رحمه روایت است که هر دو را قضا کند بقول ابو یوسف رحمه الله
هر دو را قضا نکند یحیی بن اکثم رحمه الله گفته است که اگر فاتحه مانده است قضا کند و اگر سوره مانده است قضا نکند ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما
آنست که تکرار فاتحه مشروع نیست تا اگر فاتحه نخوانده است قضا نکند اما اگر سورت مانده است قضا کند چون قضا می کند هم نرم خواند یا بلند اگر نرم
خواندنیست باتفاق نرم خواند و اگر نماز بلند خواندنیست بلند خواند بلخی رحمة الله گفته است که فاتحه را نرم خواند که در محل است سورت را بلند خواند
همچنانکه فوت شده است اما ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله آنست که در یک رکعت هم نرم خواندن و هم بلند خواندن مشروع نیست ادای فاتحه سنت
قضا سورت واجب و سنت را تبع واجب داریم هر دو را بلند خواند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر نماز بلند خواندنی را نرم آغاز کرد و در میان جا
یاد آمدش باید که هم از آنجا بلند آغاز کند و اگر باز از سر آغاز کند باک نبود و اگر در قیام بجای فاتحه التحیات خواند اگر قیام اولست اجماعاً سهو
واجب نشود اما اگر در قیام دوم بود طحاوی رحمة الله گفته است که سهو لازم شود که در قیام دوم محض محل قرأت است و بعضی از مشایخ
گفته که هم بر روایت نوادر اگر پیش از قرأت خواند سهو لازم نشود و اگر بعد از قرأت خوانده است سهو واجب شود که تاخیر رکوع میشود و ظاهر روایت
آنست که قیام و قرأت همان فریضه است و هم رکوع فریضه است چون بتاخیر قراءة سهو لازم نمیشود بتاخیر رکوع بر سهو لازم نشود که در صلوة مسعودی
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله مرویست که اگر کسی در قیام اول یا دوم یا سوم یا چهارم بجای فاتحه التحیات خواند سهو لازم نمیشود که قیام محل ثنا است
و هم محل قراءة همچون محل خواندن است سهو لازم نشود اما اگر در رکوع یا در قومه یا در سجده بجای تشهد فاتحه خواند سهو لازم شود این جای محل قرأت
نیست در غیر محل خواندن سهو لازم شود و اگر فاتحه خواند و باز فاتحه خواند سهو لازم شود که تکرار فاتحه مشروع نیست اگر فاتحه خواند و سورت و باز فاتحه
خواند سهو لازم نشود که در معنی سورة دیگر شود و اگر در رکوع یاد آمد وی که سورت یا فاتحه ختم نکرده ام از ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است بیک روایت باز
گردد و بیک روایت نی صحیح آنست که باز گردد و باتفاق رکوعش بر افتد در رکوع باز آرد و اگر در رکوع یاد آورد که دعاء قنوت نخوانده ام جواب همین قدر
صحیح اینجا آنست که باز نگردد و اگر باز انگشت آن رکوع بر انداخته نشود از آن که رکوع فریضه است و خواندن قنوت واجب اگر در رکوع یاد آمدش که سورت
نخوانده ام باز گردد و سورت بخواند و آن رکوع را باز آورد و اگر یاد آمدش که فاتحه نخوانده ام باز گردد و فاتحه بخواند یا سورت بار بخواند و رکوع باز آورد و اگر باز گردد
تا فاتحه بخواند بمجرد باز گشتن از رکوع بر انداخته شود تا اگر بر افتد وقت آن فاتحه نخواند آن رکوع را باز آرد و اگر از رکوع باز گرد تا سورت یا فاتحه تمام کند تا سورت را
شروع نکند رکوع بر انداخته نشود تا اگر بر افتد از سورت خواندن رکوع بر انداخته نشود و باز آوردن حاجت نیست سجده سهو روا بود و اگر باز گشت و سورت یا فاتحه ختم نکرده
آن رکوع را باز آورد معتبر آن رکوع دوم بود تا اگر کسی در آن رکوع اقتدا کند درست آید و آن رکعت دریافته شود و اگر تکبیر رکوع یا سجود را فراموش کرد بقول مالک رحمه الله سهو لازم
شود ظاهر روایت سهو لازم نشود اگر در قعده اول قرار تشهد دو باره خواند سهو لازم شود و اگر صلوة گفت اگر این مقدار گفت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بقول
ابو حنیفه رحمه الله سهو لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تا انک حمید مجید نخواند سهو واجب نشود و این اختیار خواجه امام بکر خواهرزاده است رحمة الله علیه اگر اللهم

صل علی کفت یا دانش باقی تمام کرد سهو واجب نشود از برای انکه انچه بفراموشی خوانده اند که ثنا ست بعد خوانده است سهو لازم
نشود و اکر اللهم صل علی محمد کفت یا دانش باقی تمام کرد قاضی ابو محسن ماتریدی رحمه الله کفت سهو لازم شود و سید امام ابو شجاع
رحمه الله کفته است که سهو لازم نشود که من هرکز از خود نشنیدم که کسی چند من صلوة کوید من بروی سهو لازم دارم و قاضی امام ابو الحسن
رحمه الله کفته است که ما بصلوة کفتن سهو لازم نشنیدیم سهو بدان لازم داریم که بچیزی مشغول مانده است که بروی نیست آن تاخیر قیام
میشود و اکر در روی آخر سوره یا فاتحه ضم کند بفراموشی در صلوة صید و قاضی محسن مروزی و در منتقی از ابو حنیفه رحمه الله روایت است که سهو
لازم شود و ظاهر الروایه سهو لازم نشود و اکر در روی آخر فاتحه بخواند حسن بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که سهو لازم شود و ظاهر
روایت سهو واجب نشود و اکر در قعده آخر قرائت تشهد دوباره خواند یا سه بار سهو لازم نشود اما اکر سلام را فراموش کرد و لیکن دعاها
میخواند یا میخواند نیست دعا میخواند سهو واجب نشود که آن قعده محل ثناست اما اکر سلام را فراموش کرد و او را در روی بود و شک از ان اغاز
کرد یا خاموش کرد بعد از ان یاد امدش سهو واجب شود در سهوی که در وی اختلاف علماست السهو ابیات در سهوی که در وی اختلاف
مشایخ است السهو بنا بر آن اکر بوقت برخاستن نشست اکر الیتین ایستاده کرده است سهو واجب آید و اکر نی اکر بر سر دو نشست بفراموشی
برکعت سیوم برخاست چند مقدار باید تا سهو لازم شود خواجه امام ابو بکر بن فضل بخاری رحمه الله کفته است اکر بقیام نزدیکتر است سهو لازم شود
اکر بقعده نزدیکتر است سهو لازم نشود اما ظاهر روایت آنست که دستها و زانوها از زمین جدا کند سهو لازم شود اما اکر زانو از زمین جدا
شده است و لیکن دستها بر زمین است خواجه امام ابو بکر محمد رحمه الله کفته است که سهو لازم شود از برای انکه وی از نماز دستها نهادن بر زمین
بدست است اما اعتبار نیست این خیالات مشایخ در وجوب سهو بود اما باز کردن بعضی کفته اند اکر بقیام نزدیکتر است باز نکردد و اکر بقعده نزدیکتر است
باز کردد و این قول ابو یوسف است رحمه الله و بعضی کفته اند حکم کل داده و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله اکر قیام را مستقر کرده است باز نکردد و اکر قیام را مستقر نکرده
باز کردد و کرخی امام اجل محمد بن حسن رحمه الله آورده است که رسول علیه السلام فریضه چهار رکعتی بر سر دو نشست برکعت سیوم برخاست سبحان الله کفتند باز نکشت
و دیگری بعضی از قوم او نیز سبحان الله کفتند باز نکشت رسول علیه السلام سبحان الله کفت ایشان متابعت کردند بعد از نماز
کردند که نماز سبحان بود و تعوید بیان انچه معنی است که آن بار باز کشتید این بار باز نکشتید رسول علیه السلام فرمود که آن بار قیام مستقر نکرده بودم باز کشتم
این بار قیام مستقر کرده بودم باز نکشتم پس معلوم شد که هرکجا قیام مستقر کرده باشد باز نکردد و اکر قیام مستقر نکرده باشد باز کردد مسبوق اکر
مقتدی بساجد تجاه بود زیان ندارد و نماز تباه نکند و اکر نماز شام با مسبوق در رکعت مسبوق شد بیک قعده آرد یا بدو قعده این مسئله اتفاق چند بار
ایشان صحابه عبد الله مسعود و جندب رضی الله عنهم ایشان که در نماز شام را بعد در رکعت مسبوق شدند مسروق بدو قعده آورد و جندب یک قعده
در نماز ایشان در این مسئله مناظره شد مسروق کفت انچه من آوردم بهتر است جندب کفت انچه من آوردم بهتر است بر عبد الله مسعود رفتند
با ایشان عبد الله مسعود رضی الله عنه کفت که هر دو نیک آورده اید اما اکر این را اقتدا کنید بچنان آرم که مسروق آورد یعنی بدو قعده آرم
کفته اند چون تقلید است عبد الله مسعود رضی الله عنه کفت که هر دو نیک کردید پس اکر بفراموشی آن دو رکعت را یک قعده آرد سهو لازم نشود
روایت است لازم شود که قعده اولی واجب است که ترک آن تاخیر واجب سجده سهو واجب شود و اکر بعمدا ماند جهل در محل سهو واجب نشود حاصل

میگذارد و امام بر سر دو نشست مقتدیان وی را بر خطا دیدند و بقیام سیوم برخاستند و امام قعده معتبر کرد و برکعت سیوم برخاست
مقتدیان معلوم شد که امام بر سر دو نشسته بوده است باید که باز گردند و قعده دارند اشکال اینکه فریضه است و قعده اولی واجب است
فریضه بواجب چرا باز گردد جواب قیام فریضه است لیکن چون پیش از امام آورده است معتبر نبود ایشان بدان قعده لاحق است
لاحق واجب است که نخست آن آرد که امام پی وی آورده است وانگاه متابعت کند و اگر امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم برخاست
یکی از مقتدیان را یاد آمد که من قراءة تشهد نخوانده ام باید که باز گردد و قراءة تشهد خواند وانگاه متابعت کند بنا بر آنکه لاحق است
و بیان قراءة تشهد لاحق لازم است که نخست لاحقانه دارد وانگاه متابعت کند اگر بر امام سهو است لاحق را باید که سهو امام را
متابعت نکند و اگر کرد نمازش تباه نشود ولیکن این سهو نیابت ندارد تا آخر لاحقانه بجا آنکه امام سهو آورده است وی نیز بجا آورد
برخلاف مسبوق که بقضاء مسبوقانه برخاست قیام و رکوع آورد و امام به سهو باز گشت باید که مسبوق نیز باز گردد و سهو امام
را متابعت کند و آن قیام و رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت یا سر بسجده نهاده است که امام به سهو باز گشت بتکبیر
اگر قیام و قراءت وی بعد قعده معتبر امام افتاده است روا بود و اگر پیش از قعده معتبر امام افتاده است یا برابر نمازش
تباه شود و اگر بعد از قعده معتبر امام برخاسته است و سر بسجده نهاده امام به سهو باز گرد و اگر متابعت کند و یا باز نگشت
تباه شود و اگر مسبوقانه را تمام کرده باشد و قعده را معتبر کرده اگر امام به سهو باز گرد و وی متابعت کند نمازش تباه نشود و اگر تمام
از قعده معتبر خود نیز سهو امام را یا متابعت کرد نمازش تباه شود و مسبوق سهو امام را متابعت نکرد و برای در مسبوقانه سهو افتاده
تا آخر نماز دو سجده سهو آرد نقصان تدارک گیرد و اگر سهو امام را متابعت کرد وی را در مسبوقانه سهو افتاد باز سهو آرد
که آن از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک واجب اگر سهو امام را متابعت نکرد و وی را در
مسبوقانه سهو نیفتاد آن سهو امام را آرد یا نی قیاس آنست که نیارد و باستحبان بیارد و اگر مسبوق میداند که بر امام
سهو نیست و امام سهو آورد وی متابعت کرد نمازش تباه شود و اگر نمیداند که بر امام سهو نیست و امام سهو آورد
وی متابعت کرد بعد از آن معلوم شدش که بر امام سهو نبوده است و بعضی گفته اند که نماز مسبوق تباه نشود چون وی
ندانسته است ظاهر روایت نمازش تباه شود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در زیادات صلوة
خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله آورده است که در حال اقتدا اما دون رکعت نماز تباه نکند اما در حال انفراد اقتدا مقدار
رکنی نماز تباه کند و سجده خود رکن بود و نماز تباه شود و اگر مسبوق بفراموشی با امام سلام داد و نماز تباه نشود و اگر سخن دنیا
گفته باشد نتوانند که بنا کند و باقی مسبوقانه را تمام کند سهو واجب شود یا نی اگر پیش از امام سلام داده باشد یا برابر امام
سهو لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهو لازم شود که چون امام سلام داد وی حکم انفراد گرفت
انگاه سلام بفراموشی داد سهو لازم شود فصل در بیان شک در نماز عبد الله عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول علیه السلام
قال النبی صلی الله علیه وسلم فلیسجد السلوة عبد الله مسعود رضی از رسول صلعم سوال کرد که یا رسول الله صلعم مرد در نماز

شک کند والله قول النبی صلعم فلیتحر الی الصواب عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله مراد از نماز شک میکند
قال النبی صلعم فلیبن علی الاقل یعنی بنا کن بر کمترین و این در علم حدیث است نقل کرده اند اگر کسی را در اول شک افتد باید که از سر بگیرد
کند که عبد الله بن عمر رضی الله عنه فرموده که نماز را از سر گیرد ۰ بگیرد دوم اندیشه ثبات کند که پیغمبر علیه السلام عبد الله بن مسعود
را فرموده که تحری کند و صواب گیرد و اگر شک بسیار میرود چنان کند که عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه فرمود که کمترین را
بنا کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که دو رکعت نماز که صبح تمام کنی فاسدتر از آن بود که شش دبار آن نماز تباه کنی و از سر
گیری از برای آنکه هر باری که آن نماز را بر اندازی باز از سر گیری احتمال آن دارد که در شش و هفتم همان شک باز افتد و
امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که هر که از جای برسد هر بار که آنجا رسد باز بترسد هر کجا که فریضه با وعظی جمع آید آوردن
که هر از ترک فریضه بود و هر کجا که بدعتی یا واجبی جمع آید آوردن آن بدعت به از ترک واجب بود و هر کجا که سنتی با بدعتی
جمع آید ترک سنت به از آوردن بدعت بود و هر شکی که بعد از فراغ افتد آن شک را اعتبار نبود تا یقین نشود و هر کجا که دو چیز
روا آید و یک چیز ناروا آن یک چیز ترجیح دارد بر آن دو چیز روا بحکم حدیث قال النبی صلعم ما اجتمع الحرام والحلال
الا قد غلب الحرام علی الحلال یعنی جمع نمیشود حرام و حلال مگر که غلبه میشود حرام بر حلال ابو ذر رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله
من در نماز حضور دل نمی یابم گفت پیش از آنکه در نماز شروع کنی بگوی که اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب مشایخ (?) ما
چنین گفته اند که هر که خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت خود را از نقصان نگاه دارد و جامه خود را از نجاست
اندر نگاه دارد و زبان را از غیبت و لغو نگاه دارد و خلق را از حرام و شبهه نگاه دارد و دل خود را از حسد نگاه دارد و سینه را از
کینه نگاه دارد و در قیام چشم را بجای سجود دارد و پیش از آنکه تحریمه بندد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب
تا دل خود را در نماز حاضر یابد این دعا ابو ذر است و رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواهد که پیغمبر علیه الصلوة
والسلام پیش روی یاد کرده تا در پیش او در نگاه کند و اگر دو کس پهلوی یکدیگر نماز میگذارد و هر دو یک نماز میگذارند یکی را
شک افتاد که من چه گذارده ام باید که آن دیگر را بدل نگاه میدارد که چه میگذارد و هر چه آن می گذارد وی گذارد و اگر آن نا چیز
سهو آید وی نیز سهو آرد و اگر آن سهو نیارد وی نیز سهو نیارد و اگر در رکوع یاد آمدش که قرات نخوانده ام باید که از رکوع
و قرات بخواند چون فریضه دو رکعت بود یا تطوع بود یا وتر اگر فریضه چهار رکعتی بود و اولتر آن بود که باز گردد و قرات خواند تا واجبی را
ادا است کرده باشد و آن رکوع را باز آرد و اگر با نگشت نماند و او بود شرط آنکه و آن دو رکعت دیگر قرات نخوانده باشد و اگر در
رکوع یاد آمدش که قرات نخوانده ام باید گشت قرات تمام آنده و برکوع رفت یاد آمدش که فاتحه نخوانده ام باز گشت و فاتحه خواند و بگوید
رفت یاد آمدش که سوره با فاتحه نکرده ام باز گشت و سوره با فاتحه ضم کرد و در رکوع باز نگرد ... و اتفاق معتبرین رکوع چهار بود ... اگر
کسی در یک رکوع بوی ... این رکعت در یافته شود و اگر سنت یا تطوع چهار رکعتی میگذارد و دو سجده دو نشست در رکعت
برخاست قیام مکرده ... یاد آمدش که بر سر دو نشستم امام ... قول ابو حنیفه باز نگشت ... بود و بقول ابو یوسف هم باز گشت ...

بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله بازگشتن فرض نبود و اگر بازگشت و نماز تمام کرد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و سهو لازم شود و بقول محمد
و زفر و شافعی رحمهم الله روا نبود و استادان متأخران گفته اند باید که باز گردد و نماز را بر وجهی تمام کند که باتفاق روا بود و بهتر آن بود که مختلف اگر
بازگشت و قعده آورد آن قیام و رکوع بر انداخته نشود و بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تا سر فرو برد و سجده و آنگه نمازش سه رکعت شود و بر
و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله بر انداخته شود تا اگر باز نیارد و بقول ایشان نماز تباه شود و باید که آن قیام و رکوع را باز آرد تا بیقین از عهده
بیرون آید و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و بر سر دوم نشسته بر رکعت سیوم برخاست قیام و رکوع آورد و در رکوع بیاد آمدش که بر سر دوم نشسته ام
اتفاق است که باز نگردد و اگر باز گردد و قعده آرد باتفاق است این قیام و رکوع بر انداخته نشود تا اگر سر فرو برد و سجده آرد نمازش پنج رکعت شود
بر خیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد تا نمازش تمام شود و اگر دو سجده نیاورد و رکعت آورد و معتبر آن قیام و رکوع اول بود یا قیام و رکوع دوم
شود بسه روایت نوادر معتبر قیام و رکوع دوم بود که با اثر وی سجده یافت بظاهر روایت قیام و رکوع اول بود و فایده این خلاف بجای پدید
آید اگر یکی در این رکوع بوی اقتدا کرد بر روایت نوادر این رکعت دریافته شود و بظاهر روایت این رکعت دریافته نشود و اگر قیام
آورد و قعده و قیام آورد و دو سجده قیام آورد و رکوع و قیام و دو سجده و این همه یک رکعت نماز بود بر خیزد و باقی نماز خود را تمام کند و
اگر نماز بامداد میگذارد در قیام شک افتادش که این رکعت اول است یا رکعت دوم باید که تحری کند اگر دلش بر رکعت اول قرار گیرد رکعت اول
بود و اگر بر دوم قرار گیرد رکعت دوم وی بود و اگر بر هیچ قرار نگرفت دو رکعت نماز بگذارد و بر هر قعده بآخر سجده سهو آرد تا از عهده بیرون آید
و اگر بیک قعده آرد نمازش تباه شود و اگر دو رکعت بر دو قعده آورده معلوم شد وی را که آن دوم بوده است یا سیوم شد در شرح مبسوط امام محمد روایت
میکند که یک رکعت نماز دیگر گذارد تا آن دو رکعت فریضه بود و این دو تطوع اشکال آید که بعد از نماز بامداد تطوع مشروع نیست محمد گفته تطوع
مشروع نیست که بقصد آغاز کند و این در شک افتاده است و اگر رکعت دیگر نیاورد و آن یک رکعت نماز وی باطل شود که روی عن النبی صلعم
انه نهی عن البتیراء خواهر امام بکر خواهرزاده رحمه الله گفته است که آن رکعت دیگر را نگذارد از برای آنکه نماز وی بجا نیست که اگر سلام دهد
روا بود از برای بر سر دوم نشسته و اگر آن رکعت دیگر گذارد تطوع میشود بعد از نماز بامداد تطوع کردن بدعت است و اصل است که سنتی
یا بدعتی جمع آید ترک سنت به از آوردن بدعت اما روایة محمد رحمه الله روایت اصل عمل کردن فاضلتر بود از آنکه سهو تا آخر نماز مشروع نیست
و این آخر فریضه نیست که یک رکعت تطوع گذارده است و این آخر تطوع نیست که یک رکعت نماز بود باید که یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو آرد تا آن رکعتی نماز
باطل نشود و نماز وی با نقصان سهو بماند و بقول شافعی رحمه الله این نماز تباه شود از برای آنکه وی تکبیر اول را رکن دارد و لفظ سلام
را فریضه و این هر دو نیافتم بقول علما رحمهم الله نماز روا بود و سهو لازم شود و چون سهو آرد نقصان تطوع را بر گیرد یا نقصان
فریضه را بر قول ابو یوسف رحمه الله نقصان تطوع را که بی تحریمه علاحده گذارده است بقول محمد نقصان هر دو را که یک تحریمه گزارده
است اگر در نماز بامداد در قیام شک افتادش که این دوم من است یا سیوم حیث اتفاق است که این رکعت را نیارد
که اگر آرد نمازش تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام و رکوع و قعده آرد تا اگر سیوم بود بر سر دو نشستن
یافتم ولیکن احتمال اندارد که دوم بود آن قیام و رکوع موقوف بود بعد از قعده بر فو رد و سجده و آرد و قعده و بجز از

عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که این را نماز تمام ندانند باز گردد و قعده آرد و اگر بران قیاس که سیوم بود
بر سر دو نشستن یافتم و نماز تمام شد و لیکن باحتمال اندازد که دوم است پس وی یک رکعت نماز پیش نیاورده است بر وی
یک رکعت نماز دیگر گذارد و دو سجده سهو آرد تا از عهده بیرون **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که اول
است یا سیوم من اتفاق است که این رکعت را نیارد که اگر آرد نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام و رکوع را
و قعده آرد اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم و لیکن باحتمال اندازد که اول وی بود بر عود رود سجده آرد
دیگر رکعت و از قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند باز گردد و قعده آرد و اگر از سیوم باز گشته باشد
بر سر دو نشستن یافتم و اگر از اول باز گشته بود وی هیچ نیاورده باشد پس دو رکعت نماز بیک قعده آرد از عهده
بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا دوم یا سیوم اتفاق است که این رکعت را نیارد که اگر آرد نمازش
تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و در رکوع قعده و دو سجده و قعده و دیگر رکعت نماز و سهو از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از سیوم باز گشته بود بر سر دو نشستن یافتم اگر از دوم باز گشته بود وی یک رکعت
نماز آورده بود و اگر از یکی باز گشته وی هیچ نیاورده باشد دو رکعت نماز گذارد بدو قعده و سجده سهو آرد از عهده بیرون
آید و اگر فریضه سه گانی میگذارد در شک افتادش که اول است یا دوم یا سیوم باید که سه رکعت نماز گذارد بسه قعده
و سهو آرد تا از عهده بیرون آید اگر نماز چهارگانی میگذارد در قیام شک افتادش که اول است یا دوم مشایخ عراق
گفته اند که این رکعت را بیارد و دو رکعت دیگر آرد و قعده بنا بران اصل است که مشایخ عراق در فریضه چهار رکعتی بر
دو نشستن سنت دارند و آنگاه یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو آرد از عهده بیرون آید و ظاهر روایت آنست که بر سر
دو نشستن واجب است باید که چهار رکعت نماز گذارد بچهار قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر در فریضه چهار رکعتی شک افتادش
که اول است یا دوم است یا سیوم یا چهارم چهار رکعت بچهار قعده ادا کند و سهو آرد از عهده بیرون آید **مسئله**
برقرار شک افتادش که اول است یا سیوم اتفاق است که این رکعت را آرد و قعده نیارد زیرا که اگر اول
یا سیوم وی هر دو جای قعده آوردن بدعت است پس یک رکعت دیگر آرد و قعده و دو رکعت دیگر آرد بیک قعده و سهو
آرد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که چهارم است یا پنجم اتفاق است که آن رکعت
را نیارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و در رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم
و اگر چهارم بود قیام و رکوع در وقت بود بر فورد و سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته
اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود و بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود وی سه رکعت
نماز پیش نیاورده بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک
افتادش که سیوم است یا پنجم اتفاق است که آن رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام از رکوع

وقعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و اگر چهارم بود قیام و رکوع و قنوت و سجود و سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید و مشایخ سمرقند گفته اند
که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و اگر چهارم بود وی سه رکعت نماز پیش بیاورده
بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک که سوم هست یا پنجم اتفاق است
که این رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و
لیکن احتمال آن دارد که سوم بود فوراً سجده آرد و سه رکعت شود برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید و مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و اگر از سوم باز گشته بود و دو رکعت
نماز گذارده بود برخیزد و دو رکعت دیگر گذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا پنجم اتفاق است
که این رکعت را نیارد که نماز تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده تا اگر پنجم بود بر سر چهارم
یافتیم و اگر وی اول بود دو پنجم بیاورده باشد برفور دو سجده بیارد و یک رکعت نماز شود و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد
و قعده آرد و دو رکعت دیگر به یک قعده بگذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید و مشایخ سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده
آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهار نشستن یافتیم ولیکن احتمال آن دارد که از اول باز گشته بود و دو پنجم بیاورده باشد و سه چهار
رکعت نماز گذارد به قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آرد و اگر این واقعه امام را افتد در قفای وی مسبوق بود و باید
مسبوق امام را در آن متابعت کند و بنشیند چندانی که امام نماز خود را تمام کند و آنگاه وی برخیزد و با بقیه مسبوق باشد
مسبوق شد آرد و با بقیه لاحق باشد لاحقانه آرد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که سوم است
یا چهارم مر این رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و سهو آرد و از عهده بیرون آید
مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول سنت یا چهارم مر این رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد
و یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و برخیزد و دو رکعت دیگر گذارد و به یک قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید **مسئله**
اگر وتر میگذارد در قیام شک افتادش که اول سنت یا دوم مر این رکعت را بگذارد و قعده آرد و برخیزد و دو
رکعت دیگر بگذارد به قعده در هر دو رکعت دعا قنوت خواند بار اول دست بر نیارد ولیکن در رکعت آخر دست
بر آرد و دعا قنوت خواند سهو آرد **مسئله** برقرار وتر میگذارد و شک افتادش که دوم است یا سوم مر این رکعت دعا قنوت
خواند ولیکن دست بر نیارد و وقت تکبیر قنوت و قعده آرد برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و دو دست بر دارد و تکبیر گوید و قنوت خواند
و سهو آرد **مسئله** برقرار شک افتادش در وتر که اول است یا دوم یا سوم مر سه رکعت گذارد به سه قعده در هر رکعت دعا قنوت
خواند ولیکن در رکعت آخر دست بر آرد بسته بود و اگر تکبیر گفت شک افتادش که تکبیر اول است یا تکبیر قنوت باید که این رکعت
قرائت خواند و قنوت و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد ولیکن قنوت نخواند و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد
و قنوت خواند و سهو آرد و بعضی گفته اند که چون شک در تکبیر اول است نیت نبود نماز روا نبود و ظاهر [illegible]

بسته که تکبیر قنوت است شک نیست که تکبیر اول است اگر تکبیر قنوت پس همان صفت که گفته اند گذارد از قعده بیرون آید اگر چنین است که روا است
تمییز وتر را باز نمیکرد اما اگر بزبان نیت کند و از آن تحریم در آید بدین وتر در آید اگر چنین سه رکعت بدو قعده گذارد روا باشد
اگر بدل نیت کند و بزبان تکبیر گفت این همان وتر بود اگر سه رکعت در قعده کرد با ترتیب که گفته شد روا بود اگر سه رکعت بدو قعده
گذارد و یادش بود و اگر تکبیر قنوت گفت سبحانک اللهم و بحمدک خواندن چون یادش آمد دعاء قنوت خواند سهو لازم نشود که این قیام
محل ثنا است اما اگر تکبیر قنوت گفت و قراءت خواند سهو لازم آید که در آن زمان محل قراءت نیست و تاخیر قنوت شود سهو لازم شود اگر
باز دعاء قنوت خواند اگر وتر سه رکعت بیک تشهد گذارد فقیه ابو اللیث گفته است که روا بود و قیاس قول ابوحنیفه رضی الله عنه
نماز شام خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که در وتر از ابوحنیفه سه روایت دیگر روایت در غریبکی و دیگر روایت در ... است
دیگر روایت در تطوع باید که این وتر را باز گذارد و همچنین است که نزدیک ترین وتر می که بر نفست روا بود اگر بار اول سوا نیا
باشد از وتر وقتی نیابت دارد و اگر اول بار روا آمده باشد این از فرض نیابت دارد و تطوعی نشود که تطوع در سه رکعت بیک تشهد مشروع نیست
اگر وتر را بر سر دو نشست بفراموشی بر رکعت بر خاست یادش آمد در شرح امام اسبیجابی آورده است که باز نگردد و قیاس قول
ابوحنیفه بر نماز شام و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله باز گردد که وتر بقول ایشان سنت است عمرو منیعی باید که باز گردد
و نماز را بر وجهی تمام کند که باتفاق روا آید با آن بود که مختلف اگر در قیام دوم پنداشت که سیوم است تکبیر گفت و دعاء
قنوت خواند یادش آمد در رکعت سیوم باز خواند یا نی خواجه امام ابوبکر فضل بخاری رح گفته است که باز نخواند قیاس سجود باشد
رمضان تا اگر یکی در ماه رمضان امام را در وتر یافت در رکعت سیوم و اقتدا کرد و با امام دعاء قنوت خواند اتفاق است که
از آن دو رکعت مسبوق آنچه خود را باز نخواند چه اول از سیوم نیابت دارد دوم از سیوم بطریق اولی بود که نیابت دارد اما
خواجه ابوحفص کبیر بخاری و شیخ الاسلام قاضی امام علی سعدی رحمة الله گفته است که فرق است میان این مسئله و آن مسئله از
برای آنکه مسبوق آنچه با امام میگذارد اول نماز وی است و باخر نماز وی باز آید تحریمه و قعده اول است و از راه قراءت و قنوت
پس آخر نماز وی چون در محل خوانده است باز نخواند اما در هیچ نسخه نیاورده است که دوم از سیوم نیابت دارد پس باید که در
رکعت سیوم باز خواند یا اگر در رکعت دوم خوانده است سهو لازم نشود که قیام محل ثنا است و هم محل قراءت و دعاء قنوت یا ثنا
یا قراءت چون در محل خوانده است سهو لازم نشود اگر نماز شام را چون وتر گذارد سهو واجب نشود اما اگر وتر را همچون نماز شام گذارد سهو
لازم شود و اگر وتر میگذارد و در رکوع یادش آمد که سورت یا فاتحه ضم نکرده ام باز گردد و سورت یا فاتحه ضم کند و آن رکوع را باز آرد اما اگر
رکوع ترک افتاد چنانکه سورت یا فاتحه ضم کرده ام یا نی باز نگردد که در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و سهو لازم نشود اما در رکوع یادش آمد
که قنوت نخوانده ام جواب اول ابوحنیفه آن بود که باز گردد و قیاس سورت یا فاتحه ضم کردن و این قول از فخر رحمة الله گرفته است اما
ابوحنیفه رضی الله عنه از آن قول رجوع کرد و گفت باز نگردد که فرق است میان سورت یا فاتحه ضم کردن و دعاء قنوت خواندن از
برای آنکه چون باز گردد تا سورت یا فاتحه ضم کند اگر چه بسورت یا فاتحه ضم کردن واجب است ولیکن چون خواندن گیرد فرض ادا کرده شود

باز اگر برای دعاء قنوت خواندن باز گردد همین وجهی ادا کرده شود لیس از فریضه بود بسبب نشاید باز گشتن اگر باز گشت وان رکوع برانداخته
شود یا نی بقول زفر رح برانداخته شود و بقول علماء ثلثه برانداخته نشود و تا همین که دعاء قنوت خواند بر فور سجده آورد روا بود و بقول
زفر رح تا آن رکوع را باز نیارد نماز روا نبود و اگر آن رکوع را باز آورد و دیگری آمد و در آن رکوع بوی اقتدا کرد بقول زفر آن رکعت
دریافته شود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله دریافته نشود هرکجا که همین اقتدا او لستران بود که باز نگردد و اگر باز گشت او لستران بود که رکوع
را باز آرد تا به اجماع آن نماز روا آید اما اگر در قومه یاد آمدش بر اتفاق است که باز نگردد و باید که بگذرد و نماز تمام کند و سهو آرد تا نقصان را
برگیرد و اگر وتر را بفراموشی پیش از فریضه بگذارد و بعد از فریضه باز نگذارد روا این قول ابو یوسف و محمد است رحمهما الله اگر در نماز شک
افتادش که فریضه است یا سنت یا وتر باید که برسر دو بنشیند و برسر سه و برسر چهار بنشیند بان قیاس که فریضه بود از عهده بیرون
آید سنت و وتر باز گذارد و اگر در وتر یاد آمدش که سنت نگذارده ام چون وتر را تمام کند آنگاه سنت را گذارد اما اگر وتر را برسر دو سلام داد
از سنت نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر الدین رح گفته است که نیابت ندارد و خواجه امام اجل خسرهی رح گفته است که نیابت دارد و اگر وتر را
برسر دو سلام داد به پنداشت تراویح نماز تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و برسر دو سلام داد به پنداشت آنکه سنت
دو رکعتی میگذارد و بعد از آن معلوم شدش بنا بر نماز بیست آنست که نماز تباه شود و قیاس مسئلها دیگر اما سید امام ابو شجاع رح در فوائد آورده است
تواند که بنا کند بخلاف مسئلها دیگر اگر در نماز دو رکعتی میگذارد و برسر یکی سلام داد به پنداشت آنکه تمام شد بعد از آن یاد آمدش چنین دانست که سلام وی
را از نماز بیرون آورد همچنین بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت این همان فریضه بود و اگر یک رکعت دیگر گذارد و قعده آرد روا بود و اگر دو رکعت بیک قعده ادا کرد
نمازش تباه شود اگر دو رکعت را بدو قعده آرد روا بود و اگر بزبان نیت کرد و دست بر آورد اکنون نماز وی آخر بود و اگر سنت چهار رکعتی میگذارد و برسر
دو سلام داد به پنداشت آنکه تمام شد و فریضه را بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از سنت در آید و در فریضه هرکجا که حقیقت نماز دیگر شود
نماز تباه شود و هرکجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و برسر دو سلام داد به پنداشت آنکه تمام شد سنت را بدل
نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از فریضه و در آید در سنت اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و برسر دو سلام داد به پنداشت آنکه نماز تمام شد یاد آمدش که دو رکعتی میگذارد
چنین دانست که وی را این سلام از نماز بیرون آورد برخاست همین فرض را بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت آن همان فریضه بود اگر چهار رکعتی اکنون
اگر در نمازش تباه شود اگر بدو قعده آرد روا بود اما اگر آنجا که بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت اگر دست بر آرد باتفاق نماز وی این چهار آخر بود و
دو رکعت از سنت نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر رح گفته است نیابت دارد اما خواجه امام اجل خسرهی رحمة الله گفته است که نیابت ندارد
این روایت هشام است از محمد رحمة الله اگر مسبوق بفراموشی سلام داد یاد آمدش چنین دانست که این سلام
وی را از نماز بیرون آورد و برخاست و همین فریضه را بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از نماز امام و در آید
در نماز خویش هرکجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود هرکجا که حقیقت نماز دیگر شود نماز تباه شود اگر نماز پیشین
میگذارد قضا چون شروع کرد یاد آمدش که نماز بامداد در نیت بدل گفت که نماز بامداد تمام کنم برسر دو نشست یاد
آمدش که نماز شام بر وی هست بدل گفت که نماز شام تمام کنم برسر سه نشست یاد آمدش که نماز خفتن بر وی هست بدل گفت که نماز خفتن تمام کنم برسر چهار نشست تمام شود

این سین نماز پیشین سی بود که دران بفریضه نی تحریمه علاحده درست نباید از تطوع بفریضه نیز در نباید اما از فریضه بتطوع
درآید اگر میداند که نماز فریضه سی بود است ولیکن نمیداند که مقیمانه یا مسافرانه باید که مقیمانه قضا کند بشرط آنکه بر دو
بنشیند یا گرمان قیاس که مسافرانه باشد چون بر سر دو بنشیند نمازش تباه شود و در هر چهار رکعت قراءت خواند اگر چهار
رکعت بد و قعده آورد یا داندش که یکی سجده از رکعت اول یا از شفع اول مانده ام نیت کرد و آن سجده اورد
قعده و سهو آورد بدان قیاس که مقیمانه بود از عهده بیرون آید بدان قیاس که مسافرانه بود نماز تباه شود اما ...
که یکی نماز پیشین مسافرانه قضا کند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر بقعده فرض نشست یا داندش که فرض آن نماز ...
نماز بر سنت اگر میداند تکبیر اول نگفته است یا در شک است که گفته است یا نه نماز تباه شود اما اگر میداند که تکبیر گفته
است ولیکن از کار دیگر چیزی مانده است اگر قراءت است فریضه دو رکعتی تطوع یا وتر نمازش تباه شود و اگر در فریضه
چهار رکعتی یا سه رکعتی بود روا بود بشرط آنکه دران دو رکعت دیگر قران خوانده باشد و اگر از افعال نماز چیزی
مانده است یا داندش که قیام مانده است یک رکعت آرد و اگر یک رکوع مانده است از رکعتها اول یک رکعت آرد و اگر
از رکعت آخر است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از رکعتها اول یک رکعت گذارد و اگر از رکعت آخر است
دو سجده آرد اگر از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد و اگر قعده مانده است
قعده آرد و اگر نمیداند دو سجده آرد و قعده و یک رکعت نماز و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر در فریضه شروع کرد
قصد تطوع کرد تطوع شود که در آمدن بتطوعه نی تحریمه علاحده درست آید بنا تطوعه بر فریضه بر تطوع روا بود **باب**

بیست و چهارم تطوع شروع است و هم آیت و هم تحری و هم به اجماع است آیه اینست که قوله تعالی یا ایها الذین
امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون اهل تفسیر گفته اند مراد از وافعلوا الخیر نماز تطوع است اما
خبر اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوٰة خیر موضوع فمن شاء استقل منها ومن شاء استکثر و این خبر
در حق تطوع اید اگر گذاری ثواب یابی و اگر ما لی نه بکار نشوی اما از فریضه و سنت موکده نباید جدا ... شایستی
هیچ کاری ما فریضه گردانیده است و وازدی انست که یکبار گذاری باز دیگر جماعتی یابی شاید اقتدا کردن ...
آن است که یکبار گذاری باز دیگر جماعت یابی شاید اقتدا کردن آن نماز پیشین است و نماز خفتن بار اول
گذارده بود و بار دوم تطوع شود و آن دو که یکبار گذارده باشی بار دیگر جماعت یابی نشاید اقتدا کردن
نماز بامداد است و نماز دیگر که بعد از این دو نماز تطوعه مشروعه نیست و در نماز شام اختلاف است بر قول ابو یوسف ...
گذاردن و بر قول ابو حنیفه و محمد رح نشاید گذاردن بر قول ابو یوسف رحمة الله امام را در سلام متابعت نکند ...
کند تا امام سلام دهد برخیزد یک رکعت دیگر از سلام دهد بر قول امام ابو حنیفه و محمد رح کیف ما کان متابعت کند ...
کراهیة بود و اگر نماز بامداد را ابتدا شروع کرد جماعت بر پای شد هم براند از دو با امام اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارد ...

که جماعت برپای شد سر براندازد و با امام اقتدا کند اما اگر هر دو رکعت گذارده است و بقعده رسانید که جماعت برپای شد الا این
تمام کند و اقتدا نکند اگر نماز چهارگانی پیشین یا دیگر را تنها شروع کرد و جماعت برپای شد براندازد و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده است
که جماعت برپای شد یک رکعت دیگر گذارد و اقتدا کند و اگر بر سر دو نشسته است که جماعت برپای شد سلام دهد و اقتدا کند و اگر بقیام
سیوم برخاست که جماعت برپای شد ظاهر روایة همانجا سلام دهد و اقتدا کند اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است
که باز گردد و قعده آرد از برای آنکه آن قعده فریضه نبود اکنون فریضه شد و واجب از فریضه نیابت ندارد و چنانکه مسافر بر سر دو
نشست و بر رکعت زواید برخاست بفراموشی رکوع و قیام آورد و ویرا یاد آید که بر سر دو نشسته ام اگر بسجده ننهد نمازش
تباه شود و اگر باز گردد و بقعده نمازش روا بود اما اگر در رکوع نیت اقامت کرد چهار شد اگر بر سر دو نشیند نمازش روا بود و لیکن باید
که آن قیام و رکوع باز آرد و آن قیام و رکوع آن وقت تطوع بوده است اکنون فریضه شده و تطوع از فریضه نیابت ندارد
و این نیز همان بود اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت برپای شد بعضی گفته اند که آن یکی را تمام کند تا آن چهار رکعت
تطوع شود و فریضه را اقتدا کند اما ظاهر روایت اینست که بیشتر را حکم کل است چون بیشتر آورد آن رکعت دیگر ایستاده آرد
اقتدا نکند اگر دو رکعت تطوع گذارد سهوا قعدتش آورد بدان دو رکعت دیگر بنا کند ظاهر روایت روا بود اما خواجه امام اجل شمس
رحمة الله گفته است درست نیاید اگر نماز شام را تنها شروع کرد و جماعت برپای شد براندازد و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده است
که جماعت برپای شد براندازد و اقتدا کند و اگر دو رکعت گذارده است که جماعت برپای شد براندازد که بیشتر را حکم کل است
همان را تمام کند و اگر تمام کرد نشاید که اقتدا کند یا نی بعضی گفته اند که نشاید که اقتدا کند که بیکی از دو مبتلا شود اگر با امام سلام دهد
تطوع سه رکعت روا نیست و اگر امام نشیند وی برخیزد تا یک رکعت دیگر گذارد و مخالفت امام شود دلیل مسئله از ابوحنیفه رضی الله
عنه سوال کردند گفت اقتدا نکند مگر فقیهی که داند تمام کردن چون با امام بر سه نشیند و امام سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت دیگر
گذارد و ویرا این چهار رکعت تطوع شود و اگر امام بر سر سه نشست و بر رکعت زواید برخاست بفراموشی اگر تطوع گذار بود که
بوی اقتدا کرده است و ویرا متابعت کند نمازش تباه شود اشکال آید که امام را تطوع است و ویرا همان چرا و ویرا نماز تباه میشود
از برای آنکه امام بحال است که اگر این تطوع را بر خود تباه کند قضا بر وی نیست اگر این تطوع گذار بر خود تباه کند بر وی قضا بود
پس بنا قوی بر ضعیف شود و نماز وی تباه شود و اگر امام بر سر چهار نشست و بر رکعت زواید برخاست بفراموشی تطوع
گذار وی را متابعت کرد ویرا نماز تباه نشود و قیام و رکوع آوردند اگر سر بسجده ننهد نمازشان تباه شود و اگر یاد آمدش بقعده
باز آید نماز روا بود و اگر سر بسجده نهادند نمازش تباه شد و همچنین فریضه گذار همین نماز شام را امامت کند روا بود و همچنین
تطوع گذار بوی اقتدا کند درست آید چون امام بر سه سلام دهد وی برخیزد یک رکعت نماز دیگر گذارد این چهار رکعت ویرا
تطوع شود و اگر تطوع گذار بفریضه گذار اقتدا کرد در نماز پیشین و بر خود تباه کرد باز شروع کرد اگر نیت همان نماز کرد یا نیت اقتدا
امام کرد یا نیت هیچ نکرد چون گذارد از عهده اول بیرون آید و بر وی چیزی نبود اما اگر نیت تطوع دیگر کرد و گذارد بقول محمد رحمه

بنزدیک سه ماند بشن بود و قضای پیشین بروی بود و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف رحمهم الله ازان اصل نیابت دارد و هر دو چیزی بود و اگر تنها گزارد و
شروع کرده بود و تباه کند و باز شروع کرده و لیکن نیت آن پیشین بکرد این چهار رکعتش نیابت دارد و باتفاق آن نماز پیشین را اگر بر خود تباه
کرده است قضا بروی بود و هر تطوع را اگر تنها شروع کند و بر خود تباه کند و نذر را نیت باید تا از عهده بیرون آید و اگر تطوع گزارد کسی که فریضه گزارده
اقتدا کرد در نماز چهار رکعتی امام در دو رکعت قراءت نخواند تطوع گزار را نماز روا بود و محمد رحمة الله گفته که هیچ جا تطوع را وراثت
روا نبود و الا حدیث مسلم از برای آنکه نماز این تطوع گزار مستقل است بنماز امام چون نماز امام روا می آید از آن مقتدی نیز روا بود و اما اگر چهار
رکعت امام قراءت خواند بعضی گفته اند که نماز تطوع گزار تباه شود از برای آنکه امام را در دو رکعت قراءت خواندن سنت است تطوع گزار را از جهت
بنا قوی بر ضعیف شود و روا نبود و اما بر روایت روا بود از برای آنکه آنجا که نمی خواند روا می آید آنجا که خواند طریق اولی بود که روا آید
اگر تطوع گزار به فریضه گزار اقتدا کرد در نماز پیشین نماز گزارده بود بر دو سلام شدند و هنوز وقت باقی است معلوم شد ایشان را که شروع در نماز
شان درست آمده است و لیکن امام قراءت غلط خوانده است و نماز تباه شده است بر فریضه گزار قضا دو رکعت بود و بر تطوع گزار قضای چهار
بود و اگر همین فریضه را باز امامت کند و همین تطوع گزار بوی اقتدا کند روا بود و قیاس نشت ابو یوسف رحمه الله روایت میکند بر خلاف خود اصل
خود در قضا رود و استحسان نشت محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل است در قضای چهار رکعت چون امام بر سر دو سلام داده که برخیزد دو رکعت
نماز دیگر نماز گزارد و چنانکه اقتدا مقیم به مسافر مقیم نماز خود را چگونه تمام کند و این نیز همان بود و اگر امام بر سر دو نشست و رکعت نوم
برخاست بطور موسی اگر مقتدی تطوع گزاری و پیرا متابعت کند نمازش تباه شود و اگر فریضه چهار رکعتی میگزارد و بر سر چهار نشست
برکعت پنجم برخاست بطور موسی تطوع گزاری بوی اقتدا کند محمد رحمه الله گفته است که اگر این تطوع گزار ده که بنا را این برآن تحریمه اول است و اگر
بر خود تباه میکند بسوی چیزی لازم نشود از برای آنکه اگر امام بر خود تباه میکند چیزی بر وی نبود حکم مقتدی همان بود و ابو یوسف رحمه الله گفته
که اگر تمام کند دو تمام کند و اگر بر خود تباه کند قضای دو رکعت بروی بود مسئله نماز تطوع گزاردن دو دو و اولیتر بود یا چهار بقول
ابو حنیفه رحمه الله چهار و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در شب دو دو و روز چهار نماز تطوع هر چند گزارد به یک تحریمه روا آید اما چند رکعت گزارد
با کراهیه نبود در روز شش رکعت به یک تحریمه کراهیه نبود و اگر در روز تطوع میگزارد هشت رکعت به یک تحریمه و سلام مکروه بود و اما در شب
مکروه نبود و بعضی گفته اند که شب تا هشت و روز تا شش مکروه بود در وقت نهی تطوع با تحیت مسجد ادا کرد بقول شافعی رحمه الله در مکه شاید
و در جای دیگر نه یک روایت او آمده است که در شبانروز وقت مکروه نیست و از ابو یوسف هم روایت آمده است که در مسجد مدینه شاید
در جای دیگر نشاید بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله هیچ جای نشاید در وقت نهی نماز شروع کرد و بر خود تباه کرد یا در وقت نهی روزه
شروع کرد و بر خود تباه کرد بر قول زفر رحمه الله بر وی قضا درست نیاید و بقول علمای ثلثه رحمهم الله شروع کردنش درست آمده بود اما اگر روزه
کردی بر وی چار شدی تا چون بر خود تباه کرد و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در روزه قضا لازم نشود که نهی مقارن عمل است چون با هم
برخیزد از روزه است پس نهی مقارن عمل آید قضا بر وی نبود اما نماز نهی مقارن نماز نیست تا رکعت نشود نماز نشود
بهر دو شروع قضا لازم شود و اگر مسلمانی نماز تطوع شروع کرد و بر خود تباه کرد و قضا واجب شود یا چهار اگر در تشهد کرده است

قضا دو واجب شود و اگر چهار شروع کرده و بقول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
قضا دو و اگر زیادت از چهار شروع کرد بر خود تباه کرد بر قول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمه الله قضا دو و
بشر از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند هر چند نیت کرده است همان مقدار واجب آید ابن سماعه
از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند که قضا چهار بیش واجب نشود چه بر ما خدای عز وجل زیادت
از چهار فریضه نکرده است و اگر مسلمانی نماز شروع کرد بر پنداشت آنکه بر من است معلوم شد که بر وی نبوده است
تمام کند آن نماز را یا بر اندازد و اگر بعد از ادا دست یا بعد از نماز دیگر بر اندازد و اگر در اوقات دیگر است بر اندازد
تمام کند اگر بر انداخت بر قول زفر رحمه الله قضاء آن نماز بر وی بود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله قضای آن نماز
بر وی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را تطوع تمام کنم بعد از آن بر انداخت بالاتفاق قضاء آن نماز بر وی
بود و اگر یک امام شش رکعت نماز تطوع شروع کرد یکی آمد بوی اقتدا کرد دو بگزارد و سلام داد و رفت
امام پیشینی دوم برخاست دیگر آمد بوی اقتدا کرد دو گزارد و سلام داد و رفت امام پیشینی سیوم برخاست دیگر
آمد بوی اقتدا کرد دو گزارد با امام سلام داد بدین مقتدیان بر هر کسی چند واجب شود بر قول ابو یوسف رحمه الله
هر کسی نماز خود را تمام کردند رفتند بر کسی چیزی نبود و بر قول محمد بر اول هیچ واجب نشود بر دوم
قضا دو واجب شود بر سیوم قضا چهار واجب شود که بنا این شفع آخر بر آن چهار رکعت اول است
که امام گزارده است این همه جای بود که هر کسی دو میگزارد و میرود و اگر شروع میکردند بر خود
تباه میکردند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضا دو واجب آید و بر دوم چهار بر سیوم شش اگر
مسلمانی یک رکعت شروع کرد و بر خود تباه کرد و بر قول زفر رحمه الله بر وی نبود و بر قول علماء ثلثه
قضاء دو رکعت بر وی بود و اگر سه رکعت نماز تطوع شروع کرد بر خود تباه کرد بر قول ابو حنیفه و محمد
رحمهما الله قضاء دو رکعت لازم شود و بقول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار رکعت لازم شود و اگر مسلمانی
دو رکعت نماز تطوع شروع کرد یک رکعت ایستاده میگزارد و یک رکعت نشسته بر قول ابو حنیفه رحمه الله
روا بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله روا نبود و اگر چهار شروع کرد و دو رکعت ایستاده میگزارد و دو رکعت
نشسته بالاتفاق روا بود و اگر تطوع چهار رکانی را بیک قعده می آرد روا بود و لیکن بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله علیهما
بود و سهو لازم آید بر قول محمد و زفر رحمهما الله روا نبود و قضاء دو رکعت بر وی بود و اگر سه رکعت بیک قعده می آرد بر روایت ثانی روا بود
بعضی گفته اند که بقیاس وتر روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که نماز تطوع سه رکعت بیک قعده مشروع نیست اگر شش
رکعت بدو قعده می آرد روا بود ولی اگر بر سر هر دو نشست بالاتفاق روا نبود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف قضاء شش رکعت بر وی بود و بقول محمد قضاء
دو رکعت بر وی بود و اگر تحیت دو دو آورد یا چهار چهار روا بود بالاتفاق و این چهار روا بود و لیکن بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود

بر قول محمد و زفر رحمهما الله روا نبود و قضاء دو رکعت بر وی بود و اگر بر سر چهار نشست و باز برخاست و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف
روا بود و سجده سهو لازم شود و بقول محمد رحمه الله روا نبود و قضاء دو رکعت بر وی بود زیرا که نزدیک امام محمد قعده فرض است
در باب تطوعات مسئله الست در صلوة هست وجهی کرد و پیرا عقبة الصلوة میخوانند اصحاب است ابوحنیفه رحمه الله قعده تحریمه را
اعتبار دارد و نشسته یا آنکه در رکعت اول یا ثانی قرآن خواند و در یک رکعت قرآن نخواند و ابو یوسف رحمه الله شروع را اعتبار دارد و محمد
رحمه الله تمامت شفع اول را اعتبار دارد و تا شروع در شفع ثانی درست آید فایده این خلاف جایی پدید آید که مسئله‌ای
چهار رکعت نماز میگذارد تطوع اگر در هر چهار قرآن بخواند باتفاق روا بود و اگر در هر چهار نخواند باتفاق روا نبود و بر وی قضاء
دو بود یا چهار بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله قضاء دو بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار اگر در دو اول خواند
و در دو آخر نخواند باتفاق قضاء روا بود و اگر در دو آخر خواند و در دو اول نی هم باتفاق قضاء دو بود و این دو رکعت
آخر نماز بود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله نماز بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمه الله نماز نبود و در سه رکعت خواند و در رکعت آخر
نخواند درست باتفاق دو رکعت لازم آید اگر در یک رکعت اول خواند در سه دیگر نخواند بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
قضاء چهار بر قول محمد رحمه الله قضاء دو و اگر در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند در چهارم نخواند بر قول ابوحنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله قضاء چهار بود و بر قول محمد رحمه الله قضاء دو بود و اگر در اول نخواند و در دوم خواند و در سیوم نخواند و
در چهارم خواند یا در رکعت اول و دیگر رکعت نخواند در میان دو رکعت نخواند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف قضاء چهار لازم
و بقول محمد دو و اگر در رکعت اول نخواند و در دوم خواند در سیوم و چهارم نخواند بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضاء
چهار رکعت لازم آید و بقول محمد دو مسئله اگر در شفع اول نخواند در شفع دوم در رکعت سیوم خواند در چهارم نخواند ظاهر
روایت بر همین خلاف است و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضاء چهار لازم آید و بقول محمد رحمه الله قضاء دو اگر در
دو رکعت آخرین خواند و قضاء دو واجب شود یا چهار از ابوحنیفه رحمه الله قیاس است و استحسان باستحسان چهار واجب شود و بقول
محمد است رحمه الله و بقیاس دو واجب شود و این قول ابو یوسف است رحمه الله اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله شیخ را در کار
میکرد و روایت بیرون آید محمد بن الحسن جامع الصغیر را تصنیف کرد و بر ابو یوسف عرض کرد و چون در این مسئله رسید نقل کرد
از ابوحنیفه رحمه الله گفت قضاء چهار واجب شود ابو یوسف رحمه الله گفت من همچنین املا نکرده ام جز [illegible]
محمد رحمه الله گفت ای استاد بزرگوار شما همچنین املا کردید ولیکن بر خاطر شما پوشیده شده است علی بن الجعد از
بشر بن ابو الولید رحمه الله روایت میکند و بشر بن ابو الولید از ابو یوسف از ابوحنیفه رحمه الله که قضاء دو واجب شود در این
مسئله قیاس است و استحسان قیاس آن که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضاء دو و استحسان آنست
که محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضاء چهار خدا داند این دو مسئله حجت گشت که این بنده ضعیف کتابها را عمر ضایع کرده
و جاز خیر بازده **باب بیست و پنجم** در بیان نذر و نذر مشروع است بآیت و خبر و اجماع امت اما آیت آنست

یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا الاخبر آنست قال النبي علیه السلام النذر یمین وکفارته کفارة یمین باید دانست که احکام
عبادت بر دو نوع است بعضی بدل تعلق دارد وبعضی بزبان تعلق دارد وانچه بدل دارد نیت نماز وروزه وحج وزکوة و
مانند اینها وانچه از احکام بزبان تعلق دارد واقرار وبیع وشرا وطلاق وعتاق ونذر ومانند اینها تا اگر میخواهد یکدرم اقرار کند
بزبان گفتن یکدینار رفت یکدینار لازم شود اما مدعی با جلال بود که یکدینار باید ستاند اگر میخواهد تا بگوید بنده من آزاد وبزبان
او رفت بندگان من آزاد و برابر چند که بنده باشند همه آزاد شوند واگر مردی میخواهد تا گوید که زنش را طلاق و بزبانش
طلاق و برا اگر چهار زن بود هر چهار زن را طلاق شود واگر میخواهد تا بگوید که خدای را بر من یک روز روزه دارم بزبانش رفت
که یکماه روزه دارم یکماه واجب شود واصلی است که نذر در معصیت درست نیاید اما از معصیت درست آید ودر معنی یمین شود
تا اگر آن کار کند کفارت یمین لازم آید چون کفارت کند ساقط شود قال النبي علیه السلام النذر یمین وکفارته کفارة یمین
در بشارت هر چه قبول کرده باشد همان واجب شود چنانکه گفت بنده من بسلامت آید یا بیمار من صحت یابد خدای را بر من
که فلان بنده را آزاد کنم چون آن غائب آید یا بیمار صحت یابد همان واجب آید که چیزی که قوی تر قبول کرده باشد
چنانکه یکسال روزه دارم وحج پیاده آرم ومانند اینها ظاهر روایت همان واجب شود اما خالد ابن صبیح الترمذی از ابو حنیفة
رحمه الله روایت میکند که در معنی یمین شود وکفارت یمین کند ساقط شود ونذر در فریضه درست نیاید در چیزی درست
آید که خدای عز وجل مثال این چیز بر بنده فریضه گردانیده باشد اشکال آید که نشستن در مسجد فریضه نیست ونذر در اعتکاف
درست می آید اما نذر در روزه درست آید نشستن منع وی شود اگر نذر کرد در روزی معین یا شخصی معین یا بمالی معین یا
کالای معین یا مکان معین بر خلاف آن میکند بقول زفر رحمه الله از آن نیابت ندارد وبقول علمای ثلثه رحمهم الله نیابت دارد
اگر نذر کرد که نماز چهار رکعت درست نیاید اگر نذر کرد که بیمار پرسیدن روم ظاهر روایه درست نیاید اما حسن بن مالک از ابو حنیفة
روایت میکند اگر بیماری را شناسد درست نیاید واگر بیمار را نمی شناسد درست آید اگر بسم نذر کرد وهم یمین و هر دو
نمی باید نذر شود واگر بسم نذر کرد وهم یمین ویمین را نفی کرد نذر شود واگر بسم نذر کرد وهم یمین ولیکن نذر را می باید یمین را
نی نذر شود واگر بسم نذر کرد یمین ونذر را نفی کرد یمین شود واگر بسم نذر کرد وهم یمین ولیکن یمین را می باید نذر را نی
بقول ابو یوسف رحمه الله یمین شود وبقول ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله هر دو شود واگر بسم نذر کرد وهم یمین هر دو را می باید بقول ابو یوسف
رحمه الله نذر شود وبقول ابو حنیفه ومحمد رحمة الله هر دو شود واگر نذر کرد وهم یمین که دو رکعت بخانه گذارم و بمسجد گذارد بقول
ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله از عهده بیرون آید وبقول ابو یوسف رحمة الله از آن نیابت ندارد واگر نذر کرد که روز آدینه روزه دارم
بروز پنجشنبه می دارد بقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله از عهده بیرون آید وبقول محمد رحمة الله از آن نیابت ندارد
بنا بر آن اصل که هر نذری که در عبادت بدنی است از آن پیش آرد بقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد وبقول
محمد رحمة الله نیابت ندارد هر نذری که در عبادت مالی است از آن پیش می آرد باتفاق نیابت ندارد اگر نذر کرد که ادینه روزه

ورد در زمستان که روزها کوتاه است سی روز روزه داشت و در تابستان که روزها دراز است جایز است و بقول ابو حنیفه و
ابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد و بقول محمد رح نیابت ندارد و اگر نذر کرد که فلان کار نکنم نخست کفاره کرد آنگاه آن کار کرد
کفارت بازباید کرد تا از عهده بیرون آید که کفارت بعد از وجود آن کار واجب شود که این عبادت مالی است پیش آوردن نیابت
ندارد باتفاق و اگر نذر کرد که در روز نحر روزه دارد یا در وقت منهی نماز گذارد این نذر بقول زفر رحمه الله درست نباید و بقول علمای
ثلثه رحمهم الله درست آید ولیکن کامل لازم نشود و اگر همان روز نذر در روزه را یا همان وقت گذارد نماز باتفاق از عهده بیرون آید که بر
خود ناقص واجب کرده است و اگر زنی نذر کرد که فردا روز روزه دارد و دیگر روز حیض آمد چون از حیض پاک شود یک روز روزه دارد
از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که در حالت حیض روزه دارد این نذر درست نباید که نذر کرده در فریضه و در معصیت درست نباید که
فریضه را خداوند عز و جل فریضه گردانیده است و معصیت را حرام کرده است قال النبی علیه السلام لا نذر فی معصیة الله تعالی اگر
دو کس نذر کردند که دو رکعت نماز گذاریم درین نماز به یکدیگر اقتدا کنند درست نباید اگر دو کس طواف کعبه را نذر بجهت ایشان جمع
شد بیکدیگر اقتدا کنند درست نباید و اگر دو کس نماز تطوع شروع کردند بر خود تنها کردند ایشان بیکدیگر اقتدا کردند درست نباید که هر یکی را
جهت مختلف است اگر یکی نذر کرد که من دو رکعت نماز گذارم و دیگر نذر کرد که من همان گذارم که وی هر دو را اقتدا هر دو بیک دیگر درست
آید اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم و دیگر سوگند خورد که دو رکعت نماز گذارم اقتدا ناذر بحالف درست نباید اما اقتدا حالف
بناذر درست آید فرق میان ناذر و حالف است که بسوگند شرط بر واجب شود و بنذر همان نماز لازم شود پس بنا قوی بر ضعیف شود
روا نبود اما اقتدا حالف بناذر درست آید که اینجا سایر ضعیف بر قوی شود درست آید و اینجا که اقتدا ناذر بناذر درست نمی آید
بنا بر همین است که بنذر نماز واجب می آید پس سبب مختلف شود چون فرض مختلف شود روا نبود و دلیل اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز
گذاردن دو رکعت که اول نذر کرده است گذارد آن دو دیگر را که بران بنا کند درست نباید با جماعه چون بنا درست نباید اقتدا
نیز درست نباید و اگر دو کس سوگند خوردند که دو رکعت نماز گذاریم و اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید از برای آنکه بسوگند نماز واجب
نشود شرط بر واجب شود چنان شود که تطوعی گذارد بتطوعی گذاری اقتدا کرده است بدینمعنی درست آید بار نذر کرد که اگر صحت
یابم چنانکه یک رکعت نماز ایستاده گذارم یک درم صدقه دهم اگر دو رکعت نماز ایستاده گذارم دو درم صدقه دهم و اگر سه رکعت
نماز ایستاده گذارم سه درم صدقه دهم و اگر چهار رکعت نماز ایستاده گذارم چهار درم صدقه دهم صحت یافت و چهار رکعت نماز ایستاده
گذارد ده درم واجب آید که صدقه ده از برای آنکه هر لفظی نذری علاحده است اگر نذر کرد که نماز تمام گذارم بی طهارت یا
بجامه پلید یا بی قراءة یا روی بغیر قبله بقول ابو یوسف رح درست است این نذر ولیکن کامل واجب شود و بقول محمد رح بی طهارت
درست نباید و در باقیها درست آید و کامل واجب شود اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده بیک سلام بدو قعده دو سلام
نیابت ندارد اما اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده دو سلام بیک سلام گذارد نیابت دارد اگر نذر کرد که یکماه روزه
دارم سی روز بر روزه دارد خواهد پیوسته خواهد گسسته از عهده بیرون آید اما اگر نذر کرد که یکماه پیوسته روزه دارم اکنون یکماه

پیوسته واجب شود و اگر نذر کرد که روزها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روز واجب آید و بقول صاحبین هفت
روز واجب آید اگر نذر کرد که ماها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبین دوازده ماه
واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه
الله باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد آدینهها روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله ده آدینه لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله
آدینهها باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که آدینهها این ماه روزه دارم بعضی گفته اند که بنگریم که در آن ماه چند آدینه آید روزه دارد
از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند از آدینه باید که مراد ازان هفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که امسال روزه دارم
و بعضی سال گذشته است و باقی سال روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز یکماه روزه دارم در آن ماه آن
چند آید روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز فردا روزه دارم اگر چیزی نخورده است و زوال را است
بایستاده است امروز روزه دارد از عهده بیرون آید که چیزی خورده است یا وقت نیت روز گذشته بروی چیزی لازم
نشود اگر نذر کرد که فردا امروز روزه دارم دیگر روز روزه دارم دیگر روز روزه دارد بر خیزد دلیل مسئله طلاق مردی زن
خود را گفت که امروز فردا تو طلاق در حال واقع شود و اگر گوید فردا امروز تو طلاق دیگر چون صبح دمید طلاق واقع شود
دیگر مسئله اجارت است یکی دیگری را گفت که اگر امروز کار من کنی دو درم و اگر فردا کنی یکدرم بقول زفر در هر دو حال اجر
مثل عمل واجب شود بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در هر دو جای نام برده لازم شود بقول ابوحنیفه رحمه الله در لفظ
اول نام برده لازم شود و در لفظ دوم اجر مثل عمل بر خلاف آنکه گفت که اگر این موزه ترکی دوزی یکدرم و اگر تازی
دوزی دو درم اکنون هر کدام که دوزد واجب شود که عمل معلوم است و اجر معلوم اگر نذر کرد که اول آخر ماهی روزه
دارم پانزدهم و یک شانزدهم هر ماهی روزه دارد و از عهده بیرون آید اگر نذر کرد کذا کذا روزه دارم یازده روز
روزه دارد از عهده بیرون آید که کذا و کذا گفت بیست و یک روزه واجب شود و اگر نذر کرد که ابد روزه دارم باقی
عمر لازم آید و اگر نذر کرد که ایام روزه دارم سه روزه واجب آید اگر نذر کرد که حینی روزه دارم در وی اختلاف است رضوان
الله علیهم اجمعین امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته که حینی ابد مراد ازوی باقی عمر بود قوله تعالی الا رحمة
منا ومتاعا الی حین و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است و حین آید و مراد ازوی چهل سال بود قوله تعالی هل اتی
علی الانسان حین من الدهر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفته است که حینی آید که مراد ازوی شش ماه بود قوله
تعالی تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که حین آید مراد ازوی بامداد و شبانگاه
بود قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون اما فتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده
روزه دارم شش ماه لازم شود و اگر الدهر گفته است باقی عمر لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند همین که دهر
چیست گفت لا ادری یعنی نمیدانم چند مسئله سوال کردند جواب همین لا ادری گفت کیفیت انرا در باب دیگر گفته شود ان شاء الله تعالی

اگر نذر کرد که دو گوسفند قربان کنم یکی در بهای دو قربان کند نیابت ندارد که اراقت دم می باید اگر نذر کرد که دو گوسفند صدقه کنم
یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو برده آزاد کنم یکی در بهای دو آزاد کند نیابت ندارد در حق قربه می باید
و اگر نذر کرد که دو بنده صدقه کنم یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو رکعت نماز گذارم با جامه پلید و بی
طهارت و روی بغیر قبله این نذر درست نبود و دو رکعت نماز بروی لازم شود با جامه پاک و با طهارت کامل و روی بقبله
و بر قول محمد رحمه الله نذر بی طهارت درست نبود و آن دیگر نا درست بود و لیکن کامل لازم شود و این چنین نذر نشاید کرد زیرا
که بی طهارت نماز گذارد و حلال دارد کافر شود و اگر با جامه پلید نماز گذارد و حلال ندارد کافر شود یا نی خواجه امام حسام الدین
شهید فقیه ابو اللیث رحمه الله میگویند که کافر شود اما امام حسام حسن سعدی رحمه الله میگوید که کافر نشود که رخصت
یافته ام که در صحرا با جامه پلید نماز گذارد روا بود چون در حال اضطرار روا بود در حال اختیار نیز کافر نشود مسئله اگر
مردی نذر کرد که من یتیمی را جامه کنم اگر کسی را جامه کند که پدر هست و مادر نی از عهده بیرون نیاید و اگر مادر هست پدر نیست
اینجا اگر جامه کند از عهده بیرون آید اگر بلوغ نزدیک است او را جامه دهد از عهده بیرون نیاید اگر نذر کرد که طالب علم را
جامه کنم اگر کسی را جامه میکند که اصول میخواند یا تفسیر میخواند یا از حدیث از عهده بیرون نیاید اگر کسی را جامه میکند که فقه
میخواند از عهده بیرون آید **باب بیست و ششم** در بیان فضیلت تطوع قال النبی علیه السلام من صلی صلوة الفجر
و جلس حتی تطلع الشمس ثم قام فصلی کان له ثواب نبی من انبیاء بنی اسرائیل رسول علیه السلام فرموده است هر که نماز بامداد
گذارد و در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب بر آید بر خیزد و دو نماز گذارد خدای عز و جل ثواب پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
در دیوان وی ثبت گرداند رسول علیه السلام فرموده است که سه چیز با سه چیز جمع نیاید اول گناه با توبه جمع نیاید
قال علیه السلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له دوم توانگری با زنا جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه وسلم الزنا
یورث الفقر سیوم درویشی با نماز ضحی جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم یجتمع لا فقر مع الضحی ولا
غنا مع الزنا خواجه ابو القاسم حکیم رحمه الله گفته است که با چند چیز را با چند چیز یافتم اول صحت تن در داشتن روزه
یافتم قال النبی صلی الله علیه وسلم صوموا تصحوا و غفلت را در بسیار خوردن یافتم علم حکمت را در شکم تهی یافتم و رضا خدای تعالی را
در مخالفت هوای نفس یافتم و برکت روزی در نماز ضحی یافتم بهشت را دری است که نام وی باب الضحی است بنده مومن چون
در دنیا عادت دارد نماز ضحی گذاردن چون روز قیامت سر از خاک بر آرد آن در ندا کند که ای ولی خدا از من گذر که طریق تو بر من است
نماز ضحی بر رسول فریضه بوده است اما بر امتان سنت اگر گذاری ثواب یابی اگر نگذاری گنهگار نشوی که رسول علیه السلام چنین
فرموده است که سه چیز بر من فریضه شد بر شما نی نماز ضحی و قربانی و نماز وتر در عدد رکعات وی علما را اختلاف است از دو
رکعت تا دوازده رکعت آمده است اما ظاهر روایت چهار رکعت است خواندن وی در روی آنچه خوانند فرضیت را روا بود اما
مستحب آنست که در رکعت اول والشمس خوانند و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سیوم والضحی و در رکعت چهارم الم نشرح

خواند و گذارد بعد و وی مجربست هر چند بیشتر گذارد و بیشتر ثواب یابد که از مشرق تا مغرب گیرد خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که اگر
کسی این صورتها را بخواند در روی یا اول در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند و در روی آخر یکبار فاتحه و یکبار قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند هر که نماز بامداد در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب برآید برخیزد و دو رکعت نماز گذارد
در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند خدای عزوجل ثواب هفتاد ساله عبادت در دیوان وی ثبت کند و هفتاد
ساله معصیت از دیوان وی محو کرداند قال النبی علیه السلام من قال فی کل یوم مایة مرة لا اله الا الله الملک الحق المبین
کان له امانا من الفقر و انس من وحشة القبر و استجلب الغنا و استقرع به باب الجنة رسول علیه السلام فرمود هر که در روزی صد بار
گوید لا اله الا الله الملک الحق المبین خدای عزوجل وی را از درویشی برهاند و بتوانگری برساند و از عذاب گور برهاند و به
بهشت رساند اللهم انا نسالک الجنة و ما فیها قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی اربع رکعات قبل العصر کان له جنة من النار
رسول علیه السلام فرموده است که هر که چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای عزوجل او را از آتش آزاد کند و چندانی ثواب
دهد که گویی هشت کس را از فرزندان اسمعیل علیه السلام در دست کافران اسیر بودندی وی سبب نجات ایشان
بودی اگر چه من در میان ایشان بودمی در روی این حدیث ام حبیبه است رضی الله عنها و امام سعید ابو شجاع رحمة الله
حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا به رسول علیه السلام هر که این چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای تعالی
عزوجل ثواب دوازده ساله عبادت در دیوان وی ثبت کند و خواندنی در وی اصحاب ما آنست که در هر رکعتی یکبار فاتحه
و سوره العصر خواند و گذاردن این نماز سبب بقای ایمان است حکایت آورده اند خواجه امام حسن بصری رحمة الله حجاج را
بخواب دید همچون قتیل اما سپید بوده است و بوی ناخوش از وی میرفت خواجه از وی سوال کرد که تو چه کسی گفت من حجاجم
خواجه گفت خدای عزوجل با تو چه معامله کرد گفت از برای هر خونی که بناحق کرده بودم یکبار بازکشتند از برای سعید جبیر
رضی الله عنه هفتاد بار بازکشتند خواجه گفت حال همین تو چیست با خود برده گفت برده ام خدای عزوجل مرا امیر زنده
گفت به چه خصلت ایمان با خود بردی گفت تا امیر ایشان بودم ستر بار او ایشان را با من داشتم هیچکس کالای ایشان از نوا
بیرون در نقد و عیار ایشان چیزی کم و زیاده نکردم و در عیالان ایشان بخیانت نظر نکردم در روز فساد نکرده که نماز را
بر عصبیت یکدیگر بست تا بیاید که نمازی از من فوت شود چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر را آنگاه میداشتم و پیوسته گذاردم و العهد
از و تره سخن دنیا نگفتم ببرکات این خصلتها ایمان با ایمان با خود بردم و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر را چنان نگاه داشتم
که وقتی ببازار مسجد اندر آمدم موذن امامت گفت مر نماز دیگر را احتیاج گفت زمانی صبر کن تا من چهار رکعت نماز بگذارم
موذن گفت من ترا نمی مانم که جمعی من آمده اند تو از جمع من نیستی که وقت آن نیست و نماز فریضه گذار حجاج گفت لحظه تاخیر کن
تا صد دینار بتو دهم موذن گفت نخواهم گفت دویست دینار بتو دهم موذن گفت نخواهم گفتند باقی صبر کن تا چهار صد دینار
دهم گفت نخواهم گفت بیا تا چهار هزار دینار بدهم موذن گفت قبول نکنم و گفت ای امیر من خدا ایستم امیر نیست سینی

موذن قامت گفت و حجاج را نیابت بر دچون …
بود که قاصدان حجاج آمدند و موذن را بنزدیک …
بوده که زنا کردی و از مشتری سیدی بگیر این چهار هزار دینار را اندر مصالح خود صرف کن موذن گفت … که بقضا این ساخته ام …
یافته ام سبب کشتن سعید بن جبیر این بود که حجاج را امر معروف درشت میکرد چنانکه وقتی حجاج دست در آستین کرد تکبیر گفت وی …
بود گفت ای ظالم با بندگان خدای عزوجل ظلم میکنی و در حضرتش تقصیر میکنی دست از آستین بیرون آر دیگر گفت هرگاه که حجاج نمازی گذارد
نگاه کردی سعید بن جبیر را رضی الله عنه در قفای خود دیدی که دست از آستین بیرون آر … گفتی ای استاد تا چه … زخم نعلین تو
در گوش من است و آنگاه تکبیر گفتی چون ظلم حجاج بسیار شد وی پیش نتوانست انجا قرار گرفتن بگریخت و بولایت ماوراء النهر آمد و همی باشید
چون … بولایت خود رفت نزدیک حجاج نرفت چون خبر بحجاج رسید که سعید بن جبیر آمده و نزدیک نیامد قاصدان فرستاد تا وی را بر
حجاج بردند چون برسید گفت تو کجا رفتی گفت از ظلم تو گریختم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید نه شقی گفت فردا بدیدی
که جزاء اعمال هر کی بدهند گفت باکی نیست قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت گفت رویش از قبله بگردانند گفت باکی نیست قوله
تعالی ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله گفت خاک در روی اندازید گفت باکی نیست قوله تعالی منها خلقناکم
وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری چون سعید جبیر را کشتند وی قرآن را ختم میکرد بسوره قاف رسید و بود با بنایت قوله
واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب که سر وی را جدا کردند و آن سر بریده باقی قرآن را تمام ختم کرد و حجاج بعد از کشتن سعید جبیر
چهل روز زیادت نیافت شوریدی و اندر سوزن افتاد دست بر دست میزد و میگفت ای سعید جبیر من کی کشتمی … طبیبان جمع آمدند …
از علاج کردن … گوشت پاره بر رشته بستند … فرو بردند چون … رسید بحلقه … کردند و آن رشته برکشیدند و آن گوشت
پاره برآمد … سیاه و در آن گوشت پاره … شده بودند گفتند که خدای عزوجل … عقد …
نباشد … حجاج … چهار رکعت نماز پیشین نماز دیگر آنگاه بهشت خداوند عزوجل ایمان وی نگاه داشته …
طاعت و ترک معصیت و چهار رکعت نماز … ایمان …
را … فصل … خواجه امام اجل … روایت … بعد از نماز شام دو رکعت … گذارد و در هر رکعتی یکبار …
آیة الکرسی و یکبار شهد الله و پنج بار قل هو الله احد یکبار قل اعوذ برب الفلق و یکبار قل اعوذ برب الناس بخواند خداء عزوجل
بنده را از … جان … آسان کرداند و این نماز را … بخواند … بهشت را …
… چون فردا قیامت از خاک …
ندا کنند که ای … خدا … طریق … سنت و بعد از آن دو رکعت نماز دیگر بگذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه پنج بار قل
یا ایها الکافرون بر خواند هر که این دو رکعت نماز عادت گیرد گذاردن خداء عزوجل آن بنده را از … تاریکی نگاه دارد …
… حسنات … شیخ الاسلام برهان الدین … روایت کرد از رسول صلی الله علیه

هرکه بعد از سنت نماز شام شش رکعت نماز بیارد لیبه قعده و لیبه سلام خدای تعالی او را ثواب دوازده سال عبادت کرامت
کند نعیم بن مسعود رضی الله عنه حدیثی روایت کرد از بزرگان که دو رکعت اول در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد
بخواند و بقعود بنشیند یکبار و بعده دو رکعت تمام نماید دیگر دو رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه چهار بار قل یا ایها الکافرون
و بعده برای روشنائی گور است و در دو رکعت در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و یکبار شهد الله و پنجبار قل هو الله
احد یکبار بقعود بنشیند آن نماز را اوابین میگویند گذارنده او را از وقت جان دادن تا وقت گذشتن بر پل صراط
از همه بلاها و دشوار در امان شود مر بهشت را دری که آنرا اوابین میگویند فردا قیامت آن در ندا کند که ای
ولی خدا بر من گذر کن که طریق تو بر منست در نماز تطوع قیام دراز فاضلتر بود یا رکوع و سجود دراز بقول محمد رحمه الله قیام
دراز فاضلتر بود از برای آنکه در روی دو فرض ادا کرده میشود و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر نماز گذارنده قیام دراز عادت
دارد رکوع و سجود دراز وی را فاضلتر بود اگر رکوع و سجود دراز عادت دارد وی را قیام دراز فاضلتر بود تا رنج بیشتر بیند
بیشتر رسد ثواب بیشتر یابد عن عائشة رضی الله عنها عن النبی علیه السلام انما اجرک علی قدر تعبک و نصبک
در نماز تطوع قرائت بلند خواندن مستحب است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام شبی روزگار صحابه مطالع فرموده چون
بدر حجره صدیق رضی الله عنه رسید وی در نماز بود و قرآن نرم میخواند چون بدر حجره عمر رضی الله عنه رسید وی نیز
در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون رسول علیه السلام نماز بامداد گذارد و پشت مبارک مسند رسالت نهاد
گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله با ملکی بی نیاز راز میگفتم گفت همچنان است
ولیکن پاره بلند میخواند قال النبی علیه وسلم ارفع صوتک قلیلا آنگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و پاره
بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله دیوان را میراندم گفت که همچنان است لیکن پاره نرم میخوان اخفض صوتک
قلیلا و آنگاه گفت یا بلال تو نیز دوش بیدار بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان
به بوستان نقل میکردم گفت همچنان است لیکن سورت را شروع کردی آنرا تمام کن و آنگاه سورت دیگر آغاز کن
و تا حق وی گذارده باشی قال النبی علیه السلام اذا افتتحت سورة فاتمها در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
از خواجه رضی الله عنه روایت است که رسول الله علیه السلام شبی از شبها خواست تا نماز تطوع شروع
کند من بستوری خواستم تا اقتدا کنم رسول علیه السلام مرا اجازت کرد اقتدا کردم رسول علیه السلام در رکعت اول
سورت البقرة خواند به رکوع رفت در رکوع سبحان تا خیر کرد که در قیام کرده بود چون سر از رکوع برآورد
در قومه چندانی تاخیر کرد که در رکوع کرده بود چون بسجده رفت در سجده چندانی توقف کرد که در قومه کرده بود
چون سر از سجده برآورد در میان دو سجده چندانی توقف کرد که در سجده کرده چون بسجده دوم
بازگشت در سجده دوم چندانی توقف کرد که در میان دو سجده کرده بود و

پس بقیام رفت سورهٔ آل عمران خواند و رکعت دوم را بر همین ترتیب تمام کرد و صبح دمید حذیفه گفت که شبی بهتر از آن
ندیدم و شوارتر و خوشتر نگذشته بود هر کجا که رسول علیه السلام قرآن میخواند قراءة نمیخواند دعا راست میگفت پس معلوم شد که
در نماز تطوع قرآن بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روایت کرده است باسناد تا
با رسول علیه السلام که هر که بعد از وتر دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار شهد الله بر خواند و از سخن خو
گوی الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار و در آخر آیت وانا علی ذلک من الشاهدین چنانک این نماز سنت
بعد از ایمان است و نماز را بخانه گذارد اولیتر است قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة و اگر کتاب
علی نیت حفظ گذارد خدای عز و جل او را حفظ بخشد در حدیث آمده است که چون شب درآید و خلایق آرام گیرد و درهای
آسمان گشاده شود فرشتگان ندا کنند که بر خیزید ای مومنان که در حضرت ربوبیت خالی است کسی که حاجت دارد بحضرت برآرد
دست بردارد نه چنان بود که روز حضرت خداوند بچیزی مشغول بود معراج رسول علیه السلام شب بود و مناجات مومنان شب
اولی تر باشد چون یک نیمه از شب بگذرد باز ندا کنند که خیزید ای بندگان خدای عز و جل در حق بعضی از بندگان خدا عز و جل
تشریف میفرماید قوله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون چون سحر اندر آید
باز ندا کنند که خیزید ای بندگان خدای تعالی در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید الصابرین والصادقین والقانتین
والمنفقین والمستغفرین بالاسحار چون صبح دمید باز ندا کنند که خیزید ای مومنان که وقت روزیست روز بازار خود بر باد داده و دنیا
روز بازار چهارم بر باد ندهید و آن تکبیر اول است که به از دنیا و آنچه در دنیاست قال علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
و ما فیها اگر مومنی در آن زمان بخواب مانده و تکبیر اول فوت شود بر بیکار نشود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در وادی شیطان
بخواب ماند نماز بامداد از ایشان فوت شد چون آفتاب بر آمد آنگاه بیدار شدند همه طهارت ساختند و رسول علیه السلام
فرمود تا بانگ نماز و قامت گفتند فریضه را بجماعت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومنی بخواب تکبیر اول از وی فوت شود
بر بیکار نشود اما اگر بانگ نماز و قامت بشنود از پهلو بپهلو گردد و بر نخیزد رسول علیه السلام فرمود که در آن سه وقت آسمانها
و زمینها بنالید بحضرت خداوند عرش در جنبش آید یکی وقتی که کسی بنبی انی عذری بگر ماند و دیگر وقتی که زانی از زنا غسل کند
دیگر وقتی که تکبیر اول مومنی فوت شد چنانکه نماز را از وقت بر وز مین بنالد خداوندا مرا فرمان ده تا وی را فرو برم که
رانده رزق تو میخورد تکبیر اول فوت میکند آسمانها بنالید که خداوندا مرا فرمان ده تا بر سر وی خود را زنیم فرمان آید از خدای
عز و جل شما ساکن باشید که بنده من است باشد که توبه کند و قضا کند از وی در گذرم بیامرزم اگر چنین بنده را خدای
عز و جل بیامرزد فضل کرده باشد [illegible] و اگر عقوبت کند که عدل کرده باشد تمت باب بیست و هشتم در بیان سجده
تلاوت مشروعیت هم بآیت و هم بخبر اما آیت آنست که چون آیت سجده خوانی سجده واجب شود اما خبر قوله علیه السلام السجدة
علی من قرأها و علی من سمعها علی من تلیها و فی روایت علی من جلس بها سجده تلاوت بقول شافعی سنت است و بقول علما ما

وماند اگر ستر اندر و طعام خورد یا بیع کرد یا عقد کرد یا خفتی کرد و بپهلو بر زمین نهاد و خفت و بیدار شد و همان آیت باز خواند سجده دیگر لازم
شود که این عملها مجلس دیگر شود و سجده جامع ظاهر روایت که یک مکان دارد تا اگر یکی به پنداشت حدث روی برگرداند پیش از آنکه معلوم
شود بیرون رفتن معلوم شد که حدث نبود تواند که باقی نماز خود تمام کند خواهر زاده امام حسام شهید رحمة الله گفته است که هر سرای حکم علاحده دارد
نیز همان بود تا اگر جایی که گنجایه و گنجیده تا بستان بزرگ همچو حکم علاحده دارد و یکی بزرگتر خانه تا به خانه گنج تا بستان بزرگ خانه بود و سرای آیت
سجده خواند و سرای دیگر اندر آمد همان آیت باز خواند سجده دیگر واجب شود ظاهر روایت واجب نشود و اگر در صحرای کرباس خوند
باکرباس بت یا خرمن میگوید و آیت سجده میخواند بعضی گفته اند که حکم یک مکان دارد و یک سجده واجب شود ظاهر روایت آنست برابری
میخواند سجده دیگر لازم میشود و اگر جماعتی نشسته اند یکی قرآن میخواند چون بآیت سجده رسید بلند خواند یا آهسته اگر بیدانند که همه با طهارت
اند و میدانند که سجده بیارند بلند خواند و اگر بیدانند که بطهارت اند و سجده نیارند نرم خواند اگر بلند خواند ایشان سجده واجب شود
هر وقت که آن سجده را بیارند ادا بود نه قضا مسئله سجده که بست است صلبی و تلاوت و سهو و سجده شکر عبادت نیست بالی بر قول
ابو حنیفه نیست و بر قول محمد عبادتست و بر قول ابو یوسف دو روایت است یک روایت با ابو حنیفه است و یکی روایت با محمد عبادتست اگر
خواند باتفاق عبادت شود آیت سجده خواند و سجده بیارد باتفاق عبادت شود اگر آیت سجده تنها میخواند کراهیت بود از افضل
آیت سجده یا مابعد وی چیزی یاد کند تا کراهیت نبود اما اگر یکی نشسته است و می شنود و بروی یک سجده واجب شود اگر آن
نشسته میخواند دیگر کرباس می تند تا بت کند می شنود بر آن نشسته همان یک سجده واجب شود بر آن دیگر بر باری که می شنود دیگر
واجب میشود اگر درختی است که شاخ وی یکی است ولیکن دو نرد برآمد و خواند از بن شاخ فرود آمد و بار دیگر برآمد و همان آیت خواند سجده
واجب شود اما اگر بیخ نزدیکی و شاخها است از شاخ بشاخ میرود و همان آیت را باز میخواند اختلاف مشایخ است بر هر که نماز نیست بروی سجده
نیست چنانکه مر حایض و نفسا و دیوانه و بیگانه نارسیده خفته اما اگر اینها خوانند کسی که اهل باشد بشنود بر آنکس واجب شود اما خواجه منهاج الدین
رحمة الله عقل را اعتبار دارد تا اگر از نارسیده یا از دیوانه یا از خفته بشنود ظاهر روایت سجده واجب شود خواجه امام منهاج الدین رحمة الله
گفته است که واجب نشود و اگر از طوطی شنود و شنونده اهل است و بعضی گفته اند که سجده واجب شود ظاهر روایت آنست که سجده واجب
نشود اگر مقتدی در نماز امام آیت سجده خواند امام و مقتدیان دیگر شنوند بقول محمد رحمة الله سجده واجب شود و لیکن بعد از نماز
ارند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله واجب نشود و اگر کسی از بیرون نماز شنود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف دو روایت است اما
بقول محمد رحمة الله واجب شود و اشکال آید از حایض و نفسا می شنود سجده لازم میشود و از مقتدی می شنود از ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله جدا دو روایت است فرق آنست حایض و نفسا ایشان منهی اند در ایشان حکم آیت رخصت است که خوانند اما مقتدی
محجور است از خواندن قرات همچنان که عبد محجور بیع کند که با شراکند درست نباید خواندن و مقتدی نیز معتبر نبود و بر شنونده سجده واجب
نشود اصلی است که نهی از تصرفات شرعی بمذهب علمای ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب امام
شافعی رحمة الله فسخ است صورت مسئله چنان بود که هر حکمی پیش از نهی ابود بعد از نهی آن حکم معتبر بود بوصف عقاب چون حکم

نافذ بود خواند وی معتبر بود بر شنونده سجده لازم شود و حکم محجور من کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی
معتبر نبود و سجده بر شنونده لازم نشود و فرق میان محجور و منهی آنست که نهی حق شرع است و حجر حق عباد بر وی هم حکم
مرتب نداریم تا ضرر به غیر نرسد اما نهی حق شرع است و بر وی حکم مرتب داریم از برای آنکه ضرر به شرع باز نگردد باید که
نخواند تا به وی کار نشود و مقتدی نیز قرات خواند و معتبر نبود بر شنونده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب
شود بیرون از نماز ادا نیابت ندارد و هر سجده که بیرون نماز واجب شود در نماز ادا نیابت ندارد و کامل از کامل
نیابت دارد باتفاق کامل از ناقص نیابت دارد باتفاق ناقص از کامل نیابت ندارد باتفاق ناقص از ناقص
نیابت دارد در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسئله چنان بود که در وقت مستحب خواند
و هم در وقت مستحب آورد یا در وقت مستحب دیگر آورد باتفاق نیابت دارد و اگر از وقت مستحب خواند و در وقت
مکروه آورد نیابت ندارد باتفاق و اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحب آورد نیابت دارد باتفاق و اگر در وقت
مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اما اگر در وقت
مکروه خواند نیاورده وقت مستحب بگذشت هم نیاورده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله
نیابت دارد بقول علمای ثلثه رحمهم الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت ندارد اما ظاهر روایت
نیابت دارد و اگر آیت سجده را هجی کند سجده واجب نشود و اگر آیت سجده را بپارسی بخواند بقول ابوحنیفه رحمه الله سجده
واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله واجب نشود چون بداند که آیت سجده است و اگر نداند که آیت سجده است واجب شود
و هم بر خواننده و هم بر شنونده مسئله سنت آنست که نخست خواننده آرد آنگاه شنونده و بر متابعت کند و اگر شنونده بداند
که این آیت سجده است مستحب بود خواننده را اعلام دهد هر وقت که آن سجده آرد روا بود و قضا نی مسئله اگر مستمعان مستعد
نرم خواند یا بلند اگر بیند که نفرت مینماید بلند خواند و اگر نفرت نمینماید بلند نخواند نرم خواند مسئله اگر آیت سجده را
نمیخواند بگذارد نشاید و اگر آیت سجده را یقین کرده است و سوره همان آیت را نمیخواند که آیت بود که افضل
نهادن بود امنی را آیت دیگر و همچنین نشاید اگر در سجده تلاوت قهقهه خندد یا حدث بعمد آورد بقول ابو یوسف
رحمه الله آن سجده را باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز آرد و در آن صورت که حدث بعمد آورده است و طهارت سازد و آنگاه
سجده باز آرد در قهقهه خندیدن طهارت باقی بود سجده آرد و پسندیده بود بنا بر آن اصل است که سجده بنهادن سر تمام شود
یا برداشتن سر بقول ابو یوسف رحمه الله بنهادن سر تمام شود بقول محمد رحمه الله برداشتن سر سجده سه است صلبی
و تلاوت و سهو و سجده شکر را قربت است یا نی بقول ابوحنیفه قربت نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله قربت است و اگر خواند
باتفاق قربت شود و باید که آیت سجده را نخواند سجده آرد باتفاق قربت شود و در سجده تلاوت دعا خواندن نیامده است چون
سجده آرد تسبیحات گوید و حاجتی که دارد از خداوند خدای عز و جل روا کرداند اما در سجده استفتاح این دعا آمده است

اللهم لك سجدة وبك آمنت فارحم ذلي وفاقتي سجد لك سوادي وخيالي وآمن بك فؤادي يا عظيم اغفر لي الذنب العظيم فانه لا يغفر الذنوب العظيم الا الرب العظيم اگر چهار رکعت نماز گذارد و در چهار رکعت سوره بخواند که در وی آیت سجده است و در هر چهار رکعت همان یک سوره خواند و قیاس آنست که یکی سجده واجب شود و این قول ابو یوسف است استحسان آنست که چهار سجده واجب شود و این قول محمد است رحمه الله وجه قیاس آنست که آیت یکی است و مکان یکی و نماز یکی پس سجده یکی واجب شود وجه استحسان آنست که قراءة در هر رکعتی مستحب است و هر رکعت بقراءة وی محتاجند در کتاب همچنین آورده است که ابو یوسف رحمه الله در سه مسئله از استحسان رجوع کرده و بقیاس آمد یکی درین مسئله که گفته‌اند دیگر اگر مردی زن خواست و کابین بنا بند رستی نهادند برای مهر و این زن قبل از دخول طلاق گفت متعه واجب شود و متعه چادر و پیراهن و مقنعه باشد در زمان عائشه صدیقه رضی الله عنها گفتی و از ارزی آن افزوده است آن رستی مهر پس متعه شود یا نی قیاس آنست که نشود و این قول ابو یوسف رحمه الله استحسان آنست که شود و این قول محمد است رحمه الله مسئله دیگر آنست که غلام یکی دیگری را کاری زد چنانکه ارش لازم شود خواجه غلام مخیر است خواهد غلام بایشان دهد و خواهد ارش قبول کند پیش از آنکه این را اختیار کردی مجروح وفات یافت هم چنان اختیار بود یا نی قیاس آنست که باقی نبود این قول ابو یوسف است استحسان آنست که باقی بود و این قول محمد است رحمه الله و ارش نقصان جراحت را گویند

مسئله اگر القعده فرض نشست برکعت زوائد برخاست و آیت سجده خواند و فرود آمد و سجده کرد یاد آمدش که قعده فرض نشسته است گفته‌اند که نماز وی تباه شود که بر وی فرض باقی است و وی در جیبی کامل آورد و ظاهر روایة روا بود کران سجده ماذون رکعت است

مسئله اگر بیرون نماز آیت سجده خواند و سجده نیاورده و نماز شروع کرد و همان آیت را در نماز خواند و سجده آورد ظاهر روایت آنست هر دو از وی ساقط شود و در روایت نوادر آنست که آن سجده از نمازش نیابت دارد و آنکه پیش از نماز شروع کرده و همان آیت در نماز خواند و سجده نیاورد و نماز شروع کرد بعد از آن نماز همان آیت را خواند و سجده آورد ظاهر روایة از هر سه سجده نیابت دارد و در روایت نوادر آنست که از جایش نیابت دارد و آن نماز از وی ساقط شود آنکه پیش از نماز خوانده است بر وی بود اگر در نماز آیت سجده خواند دیگری بیرون نماز هم آیت را خواند و می‌شنود دیگری سجده دیگر واجب نشود و سنت تمام کند و آنگاه ارد با امام اقتدا کند اگر امام خواند سجده آوردی آن سجده را با امام آورد اگر نیت متابعت امام کرده است نمازش تباه شود و اگر نیت متابعت امام نکرده است خود فرود آمد و آن سجده را آورد باتفاق از آن سجده نیابت ندارد و ظاهر روایت نمازش تباه نشود مگر بیک روایت محمد که وی بیک سجده زیادتی آوردن نماز تباه دارد باید که چون سنت را سلام دهد آن سجده را بیارد و آنگاه با امام اقتدا کند اگر وی آن سجده آورد و اقتدا کرد و امام آن سجده را اکنون آورد باید که امام را متابعت کند از برای آنکه آن سجده که وی آورده است از برای واجب شدن سجده بود اکنون از برای متابعت امام آرد اما اگر بعد از سنت نیاورد و با امام اقتدا کرد و امام اکنون آوردی متابعت کرد از وی نیابت دارد و اگر نیاورد با امام اقتدا کرد و امام آورده است از وی ساقط شود اما در محیط و در جامع الصغیر آورده است اگر همان رکعت را در یافته است که امام آورده است از وی ساقط شود اما در رکعت دیگر اقتدا کرده است از وی ساقط نشود

بعد از فراغ نماز آن سجده را باید آوردن تا بیقین از عهده بیرون آید **مسئله** اگر در نماز آیت سجده خواند و مسلمانی آورد به نیت سجده
قیاس آنست که نیابت دارد و استحسان آنست که نیابت ندارد و خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که بنگریم اگر این مسلمان به نیت رکوع آورده است
از سجده نیابت دارد از برای آنکه رکوع رکن اصلیست و در وی نیت علیحده شرط نیست اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که
این بخلاف قیاس و استحسان و در مسلمان خالی نیست در رکوع اصلیست که آیت سجده خواند و در رکوع تداخل میکند قیاس نیابت دارد
فتوی بر آنست استحسان نیابت ندارد و این نیز جایی بود که آیه سجده خواند و بر فور برکوع رود یا بعد از وی یک آیت یا دو آیت
دیگر خواند برکوع رود اما اگر بعد از وی سه آیه دیگر خواند سجده علیحده واجب شود و اشکال آمد بر قول ابو حنیفه رح که وی یک
آیت را معتبر میدارد و اینجا چرا دو آیت را عفو میدارد و اصلیت ابو حنیفه رح را هر کجا احادیث یا اقاویل صحابه باید وی قول خود را اما
باید که بدان عمل کند از نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رح در باب سجده تلاوت آورده است که عبد الله مسعود در نماز بامداد
سوره بنی اسرائیل خواند آیت سجده خواند سورت را تمام کرد و در رکوع تداخل کرد پس معلوم شد که دو آیت عفو است اما در رکوع باید
تو نیت کند نیابت ندارد حسن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که جایی که سجده را در رکوع تداخل میکنند آن در سجده تداخل
شود و در رکوع نی از برای آنکه سجده بسجده ماننده تر از آن بود که رکوع بسجده و در رکوع صورت رکوع دارد اما حکم قیام دارد دلیل بر آنکه
اگر امام را در رکوع اندریابد آن رکعت دریافته شود دیگر رکوع بیرون نماز عبادت نیست در نماز عبادت است اما سجده تلاوت در نماز
و بیرون نماز عبادتست حسن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند اگر در نماز آیت سجده خواند و تصور آن دارد که فرود آید سجده آرد
بقیام رود از قرات چیزی بخواند آنگاه برکوع رود باید که در رکوع تداخل نکند فرود آید و سجده آرد و بقیام رود از قرات چیزی خواند
مقدار سه آیت یا بیشتر آنگاه برکوع رود دلیل بر آنکه ابو سعید خدری رض روایت میکند که ما در قفای رسول عم نماز پیشین
میگذاردیم رسول عم از قیام فرود آمد و سجده آورد باز قیام رفت و از قرات چیزی خواند آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ
نماز ما را معلوم شد که سوره الم تنزیل خوانده بود و دیگر روایت میکند عبد الرحمن ابن ابی لیلی رض که امیر المؤمنین عمر رض در نماز بامداد
سورت والنجم خواند و سورت تمام کرد و فرود آمد و سجده آورد باز بقیام رفت و اذا زلزلت الارض خواند آنگاه برکوع رفت ابن
سیرین رح روایت میکند که عبد الله عمر رض در نماز بامداد سورت سجده خواند و فرود آمد و سجده آورد و بقیام رفت و از قرات چیزی
خواند و آنگاه برکوع رفت پس معلوم شد که چون در نماز آیت سجده خواند تصور آن دارد باید که فرود آید و سجده آرد و بقیام رود از
قرات چیزی خواند آنگاه برکوع رود تا متابعت رسول عم کرده باشد و متابعت صحابه رض کرده باشد **مسئله** سجده وقتی توان
آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود و در حرمت نماز بود تا اگر نماز بامداد را بفراموشی سلام داد یاد آمدش که من آیت سجده
خوانده ام و سجده نیاورده ام آفتاب برآمد سجده نتواند آورد و اگر مسبوق برای قضاء مسبوقانه برخاست و سر بسجده نهاد امام
بسجده تلاوت باز گشت این مسبوق نتواند که متابعت کند تا آخر مسبوقانه خود نتواند بیارد و برخلاف سهو که سهو تا آخر مسبوقانه
تواند گذاردن **مسئله** اگر در نماز آدینه میگذارد چون سلام داد نه امام را یاد آمد که آیت سجده خوانده ام سجده نیاورده ام

وقت نوشنید نتواند کنار و این مستحب آن بود که در نماز آدینه و نماز عید آیت سجده نخواند و اگر خواند باید که در رکوع متداخل آرد که اگر سجده
علیحده آرند مقتدیان مشوش شوند خطر اندر دو که نماز ایشان تباه شود **مسئله** در نماز بلند خواندنی امام آیت سجده خواند در رکوع متداخل کرد
بدان امام نیت ترجیست به مقتدیان حاجت نیست بروایتیه شرط نیست خواجه امام همام رحمة الله گفته است نیت شرط است **مسئله** اگر امام در نماز
آیت سجده خواند و سجده آورد مقتدیان در سجده متابعت کردند یکی را پس امام نماز تمام کرد باید که ایشان را خبر کند که من آیت سجده خوانده ام
تا ایشان آن سجده آرند و قعده آرند نماز ایشان روا بود اما اگر ایشان با امام سلام دادند اگر امام نخست سجده اصلی آورده روا بود نماز ایشان
اگر امام نخست سجده تلاوة آورد آنگاه صلبی نماز مقتدیان تباه شود **مسئله** اگر بر تخت این آیه سجده خوانده فرود آمد و بر زمین سجده
آورد روا بود و اگر بر زمین همان آیت را باز خواند سجده دیگر لازم نشود و اگر بر زمین آیه سجده خوانده و سجده بر تخت آورد نیابت دارد **مسئله**
اگر بر ستور آیه سجده خواند و بر همان ستور سجده آورد روا بود و اگر بر زمین آمد نیابت دارد اما اگر بر زمین آیه سجده خواند و سجده آورد بر ستور
نیابت ندارد و اگر بر ستور آیه سجده خواند و سجده نیاورد و بر زمین آمد هم سجده نیاورد و باز بر ستور نشست و آن سجده را می آرد در روایت شرح
بقول زفر رح نیابت دارد و بقول علماء ما رح نیابت ندارد و بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح و بقول زفر نیابت ندارد و بقول علماء ما رح
نیابت دارد و اگر بر ستور نشسته است سجده را میکند ستور میرود هر باری که خواند سجده علیحده لازم شود و اگر بر ستور نماز میگذارد و یک
آیه سجده را تکرار میکند در نماز هر چند که خواند یکی سجده واجب شود که حکم یک مکان دارد اگر دو کس بر ستور نماز میگذارند یکی آیه سجده را ده بار
در نماز خواند و یکی آیه سجده را دیگر یکبار خواند و هر دو خواندن یکدیگر شنودند بر آنکه ده بار خوانده است دو واجب شود یکی
سبب خواندن و یکی بسبب سماع و بر آنکه یکبار خوانده است یازده سجده واجب شود و یکی خوانده و ده دیگری کر شنوده است و آنچه بخواندن
واجب شده در نماز آرند و آنچه سماعی بود بیرون نماز آرند در کشتی آیت سجده میخواند کشتی میرود هر چند که میخواند یکی سجده واجب
شود که کشتی حکم خانه دارد چون آیه یکی بود هر چند که خواند یکی سجده واجب جماعتی ختم قرآن میکنند ایشان را چند سجده لازم شود
بر قول مالک رح یازده سجده واجب شود بر قول شافعی رح چهارده سجده لازم شود و بر قول علماء ما رح چهارده سجده لازم اما در
حصاید نجم الدین عمر نسفی رح آورده است که بقول شافعی رح آیه سجده همان چهارده است خلاف وی با علماء ما در آنست که وی
در سوره الحج دو جای آیه سجده دارد در سوره ص آیه سجده ندارد و بر قول علماء ما رح در سوره ص آیه سجده هست در سوره الحج
آیه سجده یکیست اگر جماعتی قرآن میخوانند و جماعتی نشسته اند ولیکن نمیشنوند و بعضی گفته اند بر ایشان سجده لازم شود **قال النبی صلعم**
السجدة علی من سمعها و علی من تلاها و بروایتی علی من جلسها ظاهر روایت آنست که تا نخوانند یا نشنوند سجده لازم نشود والله اعلم
بالصواب **باب بیست و ششم** در بیان حادث در نماز حدث عمدا بالاتفاق بنا را باز دارد حدث ناگهانی بنا را باز ندارد یا نی بقول شافعی رح
نتواند که بر آن نماز بنا کند وجه قول وی آنست که بنا در نماز بطهارت است چون طهارت نماند نماز نماند اما در صلوة خواجه بکر خواهرزاده رح
از شافعی رح روایتیست تواند که خلیفه کنند و دلیل میکنند که تحریمه باقی دارد که خلیفه کردن روا میدارد بقول علماء ما رح تواند بنا کردن که
بحدیث تمسک کنیم آنچه شافعی میگوید قیاس است عن عائشة رض عن النبی صلعم انه قال من قاء او رعف فی صلوته فلینصرف و لیتوضأ و لیبن علی صلوته

والله اعلم اصل درین باب آنست که اگر به پنداشت چیزی روی گردانید که اگر چیز حقیقت شدی نتوانستی که بر آن نماز بنا کردی اگر
چنانچه پنداشت مسح سر نکرده ام یا مدت مسح بر آمد یا زن پنداشت که حیض آمدش چون پیدا شد که چیزی نبوده است نتواند که
برین نماز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی نتوانستی که بنا کند پس پنداشت آنهم نتواند اگر پنداشت که خون آمد
روی گردانید معلوم شد که نبوده است مادام که در مسجد بود تواند که برین نماز بنا کند و اگر در صحرا بود تا وا ام از صف
بود تواند اگر به پنداشت آن روی گرداند تواند که بنا کند صورت مسئله چنان بود که پنداشت حدث رسید بر روی
گرداند معلوم شد که حدث نیست تواند باقی نماز خود را تمام کند مادام که در مسجد بود اگر پای قرار پلید بود بر گرفت تا
نجس بود بر گرفت نماز تباه شود اگر مقدار رکنی حامل بود مستعمل نجاست شود اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد
آنگاه معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد پست بود نتواند که باقی نماز تمام کند از بهر
آنکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد بلند بود و تواند که بنا کند از برای آنکه اکثر اعضای
وی در مسجد بود شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که بهر دو حال تواند که باقی نماز خود تمام کند دلیل بر مسئله ایمان
چنانکه مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم بقدر اموشی یک قدم در نهاد یا دامنش قدم را بیرون آورد سوگند بگزارد
نباید که این را در آمدن نخوانند اینجا نیز بیرون آمدن نخوانند اگر امام به پنداشت حدث روی گردانید یکی را خلیفه کرد معلوم شد
که حدث نیست نماز تباه شود که این استخلاف بی حاجت است اگر امام پنداشت حدث روی گردانید تا خلیفه کند معلوم شدش که حدث
نیست از ابوحنیفه رض روایت آمده است که محراب گیرد و باقی نماز تمام کند اما ظاهر روایت نماز تباه نشود که استخلاف بحدث
بخلاف قیاس ثابت شده است بر وی چیزی بر دیگر بنا نتواند کردن اگر به عجز قرائت میکند اگر فرضیت را خوانده است نماز تباه شود
باجماع و اگر فرضیت را نخوانده است روا نبود نماز تباه شود بقول ابویوسف و محمد رح بقول ابوحنیفه روا بود اگر بخوف حدث خلیفه
کند بقول ابویوسف و محمد رح روا بود و بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و اگر بچیزی باز گردد که چون یقین شود نتواند که بدان چیز نماز بنا کند
و یا روی بگرداند به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده ام یا دامنش که مسح سر آورده ام یا به پنداشت آنکه مدت مسح بسر آمد معلوم شدش
که بسر نیامده است یا زن روی بگردانید به پنداشت آنکه حیض آمد معلوم شد که نیامده است اگر به پنداشت آن روی گردانید هم نتواند بنا کردن
چنانکه اگر روی برگردانید یا روی گردانید بر خلاف آنکه قابله نیست معلوم شد که بروی چیزی نیست یا بر جامه بوی دید زیاده از درمی چنین
دانست که نجاست است روی برگردانید معلوم شدش که نجاست نیست یا روی برگردانید به پنداشت آنکه بی طهارت است معلوم شدش که با طهارت
بوده است در همه صورتها نماز تباه شود نتواند که بنا کند که روی برگردانیدن بقصد رفض نماز است نی بقصد بنا هیچ موزه در میان نماز مدت
مسح بسر آمد صاحب جراحت سایل را وقت نوشت نماز شان تباه شود اما اگر در نماز حدث رسید و ایشان هر دو به بنا میروند صاحب
جراحت را وقت نوشت یا ماسح را مدت بسر آمد اگر موزه بود که بی تکلف بیرون آید تواند که موزه بیرون کند طهارت سازد و برین نماز بنا کند بعضی گفته اند
که قیاس این مسئله ماسح و صاحب جراحت سایل نیز تواند که طهارت سازد و بر نماز بنا کند ظاهر روایت نتواند بنا کردن آنکه ماسح موزه بود که بیرون کردن تکلف حاجت آید

نمازش تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرد و بالا رست کرد و انگاه مدت مسح بسر آمد نمازش تباه شود و اگر طهارت
تمام کرد پیش از انکه بالای پای رست کردی مدت مسح بسر آمد و اگر موزه الست که شکاف از پای بیرون می آید آن الشیعه عفونت باید کرد و
بیرون آرد و قدم بیابان بشوید بر نماز بنا کند و اگر موزه الست که بیرون کردن وی را بتکلف حاجت آید عمل کثیر شود و نمازش تباه شود
و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد سه شبانروز نایابنده آب بود تیمم کرد و نماز گذارد و بعد از آن آب یافت چندانکه
طهارت را بس آید وی را بدان موزه مسح روا نبود زیرا که مدت مسح سه شبانروز است اگرچه برین موزه مسح نکشیده است ولیکن ابتدای مدت منتهی
پس بدین موزه مسح روا نبود اما اگر مدت مسح باقی است طهارت ساخت مسح کشید نماز شروع کرد و در میان نماز مدت مسح بسر آمد و وی
نایابنده آب است نمازش تباه شود تیمم کند و نماز از سر گیرد اما اگر تیمم در نماز آمده است که در نماز مدت مسح بسر آمد بر گذرد و نماز تمام کند که
تیمم را در سر و پای عمل نیست و این مسئله در تجنیس آمده از الحسن بن زیاد رح است و در بعضی نسخها همچنین آورده است که در رکنی
که حدث رسید آن رکن بر انداخته شود مگر قیام که در وی قراءت معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کنند آن خلیفه بر فور برکوع رود و اگر
وی نیز از بنا باز آید و در رکوع کند روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که این وجه ماخوذ نیست از برای آنکه اگر کسی را در رکوع
حدث رسد وی به نیت اتمام رکوع سر بر آورد باجماع نماز تباه شود پس اگر رکن بر انداخته شود بایستی که نمازش تباه نشدی و اینجا نماز
تباه شود و اگر کسی آمد و امام را در رکوع یافت اقتدا کرد پیش از آنکه برکوع رفتی امام را حدث رسید سر بر آورد و وی را خلیفه کرد این خلیفه
باید که برکوع رود و آن رکوع از وی رکعت نیابت دارد اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه رکوع امام اول را معتبر افتاد که
اما انتقال از رکنی برکنی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا باز آید باید که برکوع رود و از رکوع بقومه رود تا رکنی برکنی با طهارت کامل نقل
کرده باشد اگر در نماز حدث رسید به بنا رفت و در راه قهقهه خندید اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گشت
انگاه در راه قهقهه خندید بظاهر روایت طهارت سازد و نماز از سر گیرد خواجه امام علی بزدوی رح گفته است که طهارت باقی بود و نماز از سر گیرد
و اگر طهارت ساخت و باز گشت و در راه قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام در فروق ناطفی رح آورده است
طهارت سازد و نماز را از سر گیرد و اگر بجای نماز آمد و رکنی گذارد و انگاه قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح نکرده ام اجماع است
که مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام
بقول ابو یوسف رح مسح سر آورد و نماز از سر گیرد بقول ابو حنیفه و محمد رح طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها بعکس این
گفته اند حدث بر دو نوع است سمی و سماوی و این بقول ابو حنیفه و محمد است و بر قول ابو یوسف رح هر دو یکیست سمی آن بود که سر
بسجده نهاد خاری یا در پیشانی او خلید و خون روان شود یا بسر فرو از وی حدثی ظاهر شود یا برکوع رود و در سی باشد پس بقدر
خون روان شود یا عطسه زد بقهقهی از وی ظاهر شود در همه صورتها بقول ابو حنیفه و محمد نتواند بنا کردن و بقول ابو یوسف رح تواند
بنا کردن • زنان اش از خون حدث الابد اگر جامه است بی تکلف یا بتکلف از وی جدا میشود زیادت از درمی آلوده شود و اگر جامه
زر و اید است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند بستن آن جامه مشغول نشود اما اگر جامه اصل بود بشوید و بنا کند اما اگر کسی بجای

بروی انداخت تا نجاست کم درمی بود و شوید نمازش تباه بود اگر در نماز دیرا زبینی خون آمد خود را خم داد تا از آن خون بر جامه اش
نرسد مدد پذیرفت و خون زیاده شد و بعضی حدث بعمد اشود تباه شود و اگر در نماز حدث رسیدش در رکوع یا در رکنی به بنا رفت روا بود و اگر
رکنی همچنان با حدث گذارد نمازش تباه شود و اگر بمقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رح نماز تباه شود
و بقول ابو حنیفه و محمد رح تواند که طهارت سازد و بنا کند و بعضی نسخها بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدث رسید بر آب بذل آورد
چنانکه به بنا رفت در راه آب پیش آوردند که آن آب ملک وی بود یا بنده وی بود آن آب را نگرفت و طهارت نساخت یا بمنزل عند
خویش بنا یدش این شرعه را مانند مشرعه دیگر رفت نمازش تباه شود و اگر در نماز حدث رسیدش در مسجد آبیست در آب جامه نشاید که
در آن مسجد استعمال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد روا بود و اگر آب جامه را با خود در مسجد اندر آرد نمازش
تباه شود که عمل کثیر شود و اگر نجا بیرون مسجد میناید در زد می برد بعضی از مشایخ گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد شود
و مسح سر را با بر دارد تا آب جامه را بحاجت مسجد اندر آورده شود آنگاه مسح سر آرد از عهده بیرون آید مسئله اگر در نماز
حدث رسید به بنا رفت و در راه قرآن میخواند اگر فریضت را خواند چنانکه در قیام حدث رسیده باشدش نماز تباه شود و اگر آن قرآن
میخواند از فریضه بنایت ندارد چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعده حدث رسیده باشد نمازش تباه نشود تواند که بنا کند زیرا که
این محل قرآن خواندن نیست و اگر به بنا رفت و هر عضو را سه بار میشوید بعضی گفته اند که نماز تباه شود از برای آنکه در طهارت
هر عضو را یکبار شستن فریضت است بار دوم و سوم سنت پس عمل کثیر شود و نماز تباه شود ظاهر و اینست روا بود که اقامت سنت است
و اتمام طهارت پس عمل کثیر نشود و آب دهان و بینی کردن هم خلاف است که گفته اند اگر دعای طهارت میخواند روا بود و اگر خطا خواند
نماز تباه شود چون طهارت تمام کند نماز همانجا تمام کند یا باز بمسجد آید و اگر در قفای امام حدث رسیده است و امام هنوز تمام
در نماز است اتفاق است که باز بمسجد آید و آنچه امام بی او گذارده است و نخست امر الاحقانه گذارد و هر کجا امام را اندر
یابد متابعت کند و آن قیام در از امام بر لاحق لازم شود و وی همین قیام راست کند بسنده بود و اگر تنها گذارست با امام نماز تمام
کرده است خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح گفته است که بمسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند خواجه ابو سلمان جوزجانی رح گفته
است که باقی نماز همانجا تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است و لیکن باز آمدن ضرورت نیست خواجه ابو حفص کبیر بخاری
گفته است که من در سه کار فتوی داده ام و لیکن بدان عمل نکرده ام یکی در شفعه طلبیدن فتوی داده ام و لیکن بدان عمل نکرده ام
که از اول سلمان بملک دنیا سر زد و دیگر بعد از صبح بگرمابه رفتن را فتوی داده ام و لیکن بدان عمل نکرده ام دیگر بر نماز بنا کردن
را فتوی داده ام و لیکن بدان عمل نکرده ام اگر امام را حدث رسید به بنا رفت و کسی را از مقتدیان صف اول خلیفه نکرد و پیش
از آنکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش رفت از مقتدیان روا بود و اگر امام نیز از آخر صف یکسی را خلیفه کرد و هر که
پیش محراب گیرد امام وی بود اگر هر دو برابر محراب گرفتند هر کرا جمع متابعت کنند امام وی بود و اگر هر دو را جمع متابعت کردند اگر با
هر دو جمع بود یا کم بهر دو جمع نماز همه تباه شود اگر با یکی کم جمع امام آن بود که با وی جمعه بود و نماز آن گروه دیگر تباه شود و اگر با یکی جمع بود

و با یکی زیادت از پنج ظاهر روایت نماز همه تباه شود و بروایت نوادر امام آن بود که با وی زیاده جمع بود اگر امام را حدث رسید یکی را خلیفه کرد
این خلیفه نیت تحریمه نو کرد و اگر در رکعت دوم است با امام هنوز در مسجد است نیت وی را اعتبار نبود که وی هنوز مقتدی است اما رکعت اول
است و امام از مسجد بیرون رفته است نیت وی معتبر است نماز امام و هر که از مقتدیان نیت تحریمه نو کرده باشد روا بود و هر که نیت تحریمه نو نکرده باشد
نمازش تباه شود و امام اول را نیز نماز تباه شود و اگر امام را حدث رسید و از بیرون مسجد صف است ایستاده لکن از صف یکی با مسجد اندر
کشید و خلیفه کرد اگر این خلیفه حالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون رفت نماز همه روا بود اما خلیفه همچنان بود که تا محراب نگیرد
خلیفه نشود پیش از آنکه روی محراب گرفتی امام از مسجد بیرون رفت و از صف گذشت نماز همه باتفاق تباه شود و اگر پیش از آنکه امام
اول از صف گذشتی وی محراب گرفت بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح نماز همه تباه شود و بقول محمد رح روا بود و دو مسئله است که بقول ابوحنیفه رض
رواست و بقول ابویوسف و محمد رح روا نیست و دو مسئله است که بقول ابویوسف رح رواست و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نیست و دو
مسئله است که بقول محمد رح رواست و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نیست اول دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض رواست و بقول ایشان
روا نیست آنست که مسلمانی را که از شش نماز بر وی بود از وقت نماز چندان باقیست که از آن قضا بعضی میکند بعضی نی بقول
ابوحنیفه رض با یاد داشت آن قضا وقتی گذارد روا بود و بقول ابویوسف و محمد رح آنچه از قضا گنجد گذارد چون وقت نماز تنگ بود
و آنگاه وقتی گذارد روا بود دیگر آنکه با یاد داشت یکی از پنج نماز گذارد این پنج نماز موقوف بود و بگذاردن یکی نماز مر آن ششم است چون با
گذارد بقول ابوحنیفه رض این پنج نماز بروای باز آید و بر وی همان یک نماز بود پس بقول محمد رح بروای باز نیاید و این است دو مسئله
که بقول ابوحنیفه رض رواست و بقول ابویوسف و محمد رح روا نیست اینست که مسلمانی در نماز سر بسجده نهاد معلوم شدش که جای سجده
پلید است آن سجده بر جای پاک قضا میکند و بقول ابویوسف رح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نبود دیگر آنکه مسلمانی در میان
نماز بامداد آفتاب برآمد و بقول محمد رح اصلا در تحریمه نماند بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح در هر رکنی که باشد تاخیر کند چندانکه آفتاب
کراهیت رود برگذرد و نماز تمام کند و بقول امام اعظم ابوحنیفه رض تطوع شود فریضه باز گذارد و بقول ابویوسف فریضه را نیابت دارد
این دو مسئله بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نیست و بقول ابویوسف رواست و آن دو مسئله که بقول محمد رح رواست و بقول ابوحنیفه
و ابویوسف رح روا نیست آنست که مسلمانی امامت میکند وی را حدث رسید در مسجد کسی را خلیفه نکرد و بیرون مسجد صفی ایستاده اند
بیرون آمد و از آن صف یکی را خلیفه کرد و مسجد اندر فرستاد و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح نماز تباه شود و بقول محمد رح روا بود
دیگر آنکه نماز چهار رکعتی میگذارد و قعده فریضه نانشست و برکعت زوائد برخاست بفراموشی سر بسجده نهاد وی را حدث رسید
یا وا آمدش که قعده فریضه نانشسته ام برود طهارت بسازد و باز آید قعده آرد بقول محمد رح روا بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح
روا نبود و اما اگر سر سجده دوم یاد آمدش یا در سجده دوم حدث رسیدش بقول محمد رح در اصل تحریمه نماند و بقول ابوحنیفه
و ابویوسف رح تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق تطوع باقی بود تا اگر یک رکعت دیگر گذارد این شش رکعت تطوع شود و اگر این
شش رکعت بیک قعده آرد یا این را بر تحریمه تباه کند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح قضای دو رکعت بر وی لازم شود

وتبولیه بر سبیل سهو بر ابن فرضیه بود گر کند و دلبسته بود امام را حدث رسید کسی را خلیفه نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز مقتدیان تباه شود باتفاق و نماز امام بظاهر روایت تباه شود
و نجاری رحمه الله گفته است که تباه شود و اگر امام را حدث رسید بنا بازگشت پیش از آنکه از مسجد بیرون رود جماعتی آمدند و با امام اقتدا کردند و بقول زفر رحمه الله روا نباشد
و بقول علمای ثلثه رحمهم الله درست آید که وی حکما در نماز است یکی از ایشان خلیفه کرد و این خلیفه نمیداند که امام چه گذارده است اگر دانا بود یکی از مقتدیان که پس وی ایستاده باید کنند
اعلام کنند بفعل الامام که چند گذارده است وی باقی نماز امام را تمام کند وی بتقضای مسبوقانه برخیزد و اگر مسبوق اند باید که سجده و قعده آرند و وی را متابعت کنند الخ
و اشاره کنند تا ایشان بنشینند وی برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و بنشیند و انگاه مقتدیان برخیزند و آن رکعت را گذارند با اشارت کند تا ایشان بنشینند تا ایشان برخیزند
و یک رکعت نماز دیگر گذارند حاصل اگر نماز چهار رکعتی است چهار رکعت نماز بچهار قعده گذارند بهمین ترتیب که نخست امام میگذارد و انگاه مقتدیان
در هر چهار رکعت نماز قرات خوانند از برای آنکه ایشان لاحق اند یا مسبوق اگر مسبوق اند قرات فرض بود و اگر لاحق باشند قرات خواندنشان
زیان ندارد پس قرات خوانند و اگر نماز دو رکعتی بود دو رکعت بدو قعده آرند بهمان ترتیب که گفته آمد نخست امام گذارد و انگاه مقتدیان
اگر جماعتی آمدند امام را در قیام یافتند و اقتدا کردند امام را حدث رسید یکی از ایشان را خلیفه کرد خلیفه نمیداند که امام چه گذارده است اگر مدرکان
باشند باید که وی را خبر دهند بفعل که امام چه گذارده است و اگر مدرکان نباشند همه این رکعت را بیارند و قعده آرند امام اشارت کند تا ایشان
بنشینند وی برخیزد دیگر رکعت گذارد و قعده آرد و مقتدیان برخیزند و آن رکعت نماز را که امام آورده بیاورند بر همان ترتیب که
در مسئله اول گفته آمد باقی نماز را تمام کند اگر امام را در قعده اندریافت و اقتدا کرد و نشست و امام را حدث رسید وی را خلیفه
کرد و این خلیفه نمیداند که قعده اول است یا قعده آخر اگر مدرکان هستند باید که وی را بالفعل خبر دهند و اگر کسی مدرک نیست باید
که این قعده را معتبر کند و برخیزد و چهار رکعت نماز گذارد بدو قعده و در هر چهار رکعت قرات خواند بهمان ترتیب که نخست امام
میگذارد و انگاه مقتدیان تا از عهده بیرون آیند و اگر در فریضه چهار رکعتی امام در دوی آخر قرات نخواند و در دوی آخر
یکی آمد با وی اقتدا کرد وی را حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد اگر این خلیفه درین دو رکعت در یکی رکعت قرات نخواند نماز
همه تباه شود چون وی باقی نماز امام را تمام کرد و بتقضای مسبوقانه برخاست اگر در دوی مسبوقانه در یک رکعت قرات
نخواند نماز تباه شود از آن امام اول از بنا باز آید در آن دو رکعت قرات نخوانده است درین دو رکعت دیگر نیز نخواند با این لاحق است
این چهار رکعت فریضه است که در هر چهار رکعت قرات نخواند نمازش تباه نشود و اگر مسافری بمقیم اقتدا کرد و امام را حدث رسید و وی را خلیفه کرد
این خلیفه اگر بر سر دو نشیند نمازش روا بود که بمتابعت امام نماز وی چهار رکعت شود و قعده اول واجب شود نه فرض ...
وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر دو نشستی روا بود که اگر وی نیز بر سر دو نه نشیند روا بود اگر مقیمی به
اقتدا کرد امام را حدث رسید این مقیم را خلیفه کرد بر سر دو نشیند اگر نه نشیند نمازش تباه شود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است اگر امام بر سر دو نه
نشستی نماز تباه شدی اگر وی نیز بر سر دو نه نشیند نمازش تباه شود این مسئله الیست که اگر مقیم بر سر دو نشیند نمازش تباه شود و اگر مسافر بر سر دو نه نشیند
نماز روا بود اگر امام را حادث رسید مسبوق را خلیفه کرد دست بر پیشانی نهاد که سجده صلبی هست و دست در بینی نهاد که سجده تلاوت هست و دست بر
و دست بر سینه نهاد که سهو است این خلیفه را باید که سجده صلبی و تلاوه کند و قعده آرد و یکی از مدرکان را خلیفه کند تا سلام دهد و سهو وی سهو را

متابعت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای مسبوقانه برخیزد اگر نماز تنها می گذارد در رکعت آخر سر از سجده اول برآورد که امام
بوی اقتدا کرده بود وی را حدث رسید وی را خلیفه کرد آن سجده امام آرد یا نی قیاس آنست که نیارد از برای آنکه سجده را یاد آورد که نماز
بدان تمام شود یا نماز وی محسوب بود در اینجا هر دو نیست اما استحسان آنست که آرد که فریضه نیست استحبابست دیگر آنکه مسبوقانه بود از
تمامت نماز امام آوردن فریضه است پس وی آن سجده را آرد تا حکما نماز امام تمام شود تا وی مسبوقانه را من کل وجه بعد از تمام
نماز امام آورده بود چون امام از بنا باز آید آن سجده و قعده را آرد تا از عهده بیرون آید اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه
کرد امام را یاد آمد که نمازی بر ذمت که ترتیب ساقط نشده است وی را نماز تباه شود خلیفه مقتدیان را روا بود که وی را وقتی یاد آمد
که وی مقتدی شده است و فساد نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند مسبوق باقی نماز امام را تمام کند که یکی از مدرکان را خلیفه کرد تا سلام
دهد بقضاء مسبوقانه برخاست وی را نیز یاد آمدش که نمازی بر ذمت ترتیب ساقط نشده است وی را نیز نماز تباه شود مقتدیان را روا
بود که وی را وقتی یاد آمده است که نماز مقتدیان تمام شده است و وقتی که حکم تنها گذاردن گرفته است بدین معنی نماز وی تباه شود
نماز مقتدیان نه اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و یکی از مدرکان را خلیفه کرد تا سلام دهد وی
بقضاء مسبوقانه برخاست و مسبوقانه را سجده نهاد امام اول را یاد آمدش که من یک سجده از رکعت اول ماندم نماز تباه بود
اگر امام نماز چهار رکعتی میگذارد در رکعت دوم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد که این خلیفه
رکعت سوم را ادا کرد در رکعت چهارم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد وی را حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه در رکعت
چهارم سر از سجده آخر او در یاد آمدش که نمازی بر ذمت که ترتیب ساقط نشده است نماز همه تباه شود اگر نمازی یاد نیاید
حدث رسیدش اگر در مسجد آب است طهارت سازد و بنا کند نماز همه روا بود اگر از مسجد بیرون رفت و کسی را خلیفه نکرد نماز مقتدیان تباه
شود وی را روا بود اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی آن سه امام باز آمدند یکی از ایشان را خلیفه کند روا باشد وی قعده آرد یکی از
مدرکان را خلیفه کند تا سلام دهد آن سه امام نماز خود تمام کنند و تحت الاحتیاط آرند و آنگاه مسبوقانه امام اول یک رکعت گذارده است و سه
رکعت لاحق است امام دوم یک رکعت گذارده است و یک رکعت مسبوق است و دو رکعت لاحق است و امام دوم یک رکعت گذارده است و دو رکعت
مسبوق است یک رکعت لاحق اگر امام اول را خلیفه کرد امام دوم و سوم در یک رکعت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم متابعت
کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون وی سلام دهد ایشان برخیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کنند و بر امام دوم
یک رکعت مسبوقانه بود و بر امام سوم دو رکعت امام را حدث رسید از امامت معزول شود یا نه اگر در قفا وی مقتدیان اهل امامت
تا یک کسی را خلیفه نکند یا یک کس خود پیش نرود وی از امامت معزول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل امامت را امام را حدث
رسید حکم نماز مقتدی چه شود در صلوة خواجه امام منهاج خلیل ابو حنیفه رحمه روایت می کند که مقتدی را نماز تباه شود حسن زیاد از
ابو یوسف رح روایت می کند که بحدث رسیدن امام مقتدی امام میشود امام مقتدی تا اگر در مسجد آب باشد طهارت سازد و
مقتدی خود را متابعت کند روا بود که وی متعین شده است امامت را تا اگر در مسجد آب نبود وی گوید ای مقتدی تو داری امامت

کر متعین شده است امامت را دیرا نماز روا بود و آن امام را نماز تباه شود اگر با جماعتی سنت نماز میکند از مقتدیان قاری یا امی است فرضه
کذا را اهل است مر امامت را باقی امی است و کذلک صاحب جرح سایل رسیده و تطوع کذا را امام را حدث رسید گفت امی قاری تواند رامی از آن
کرآن قاری یا متعین شده است امامت را نماز وی از آن مقتدیان روا بود امام اول را نماز تباه شود و اگر امام مسافر است و در عقب
وی یک مسافر است اهل امامت را باقی مقیمان اند و لیکن اهل اند مر امامت را مگر رکعت کذارند وقت فوت شد امام را حدث رسید گفت اگر
مسافر تواند رای از آن روی که مسافر از آن متعین شده است امامت را نماز وی و از آن مقتدیان روا بود و امام اول را
نماز تباه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد در روایت کتاب اینست که نماز همه تباه شود از برای آنکه هم از ابتدای بیرون وقت اقتدا مسافر
بمقیم در فریضه چهار رکعتی نماز روا نبود و در انتها خلافتش نیز درست نباید شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که روا بود که
این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل بر آنکه اگر این امام مقیم بر سر دو نه نشیند نمازش تباه شود از برای آنکه اگر امام اول بر سر دو
نه نشستی نمازش تباه شدی خلیفه را حکم همین بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز همچون امام اول است اگر خود مسافر
خلیفه کردی و این خلیفه نیت امامت کردی نیت اقامت وی در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر دو
نه نشیند نماز همه تباه شود و بسیار جا بود که در ابتدا روا نبود و لیکن در انتها روا بود دلیل بر آنکه خطیب خطبه گفته است و را حدث
رسید کسی را خلیفه کرد با امامت که وی خطبه نشنوده است روا نبود اما اگر جمعه بر پای شد امام را حدث رسید کسی را خلیفه کرد با امامت که
خطبه نشنوده است روا بود و اینک از ابتدا امامت وی روا نبود و در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار رکانی را و در رکعت
اول یک از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و برا حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه را بایستی که آن سجده را
آوردی نه آورد و در رکعت دوم را یک از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و برا حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این
خلیفه را بایستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد و در رکعت سیوم را یک از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و برا حدث
رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه را بایستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد و در رکعت چهارم را یک از سجده
اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و برا حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه که امام پنجم است باید که چهار سجده
بیارد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام وی بقضاء مسبوقانه برخیزد و پیش از آنکه وی آن چهار سجده آوردی آن چهار امام
باز آمدند در کدام سجده و برا متابعت کنند و در کدام نکنند که هر سجده که لاحقانه ایشان بدان تمام شود باتفاق متابعت کنند
و هر سجده که در مسبوقانه خواهد آمدن متابعت کنند یا نی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه استحباب است نه از راه فرضیت
خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمه الله گفته است استحباب اینست که متابعت کند ابو سلیمان جرجانی رحمه الله گفته است استحباب آنست که متابعت
نکند و در فریضه چهار رکعتی امام را در قعده اخیره یاد آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده ام وی را حدث رسید مسبوقی را خلیفه کرد
که بهر چهار رکعت مسبوق است روا بود وی چهار سجده آرد و قعده از مدرکان یکی را بسهو و سلام خلیفه کند وی سهو را متابعت
کند و آنگاه بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر لاحقی را خلیفه کند که بهر چهار رکعت لاحق است خواجه امام حسام شهید رحمه الله

گفته است بود که محمد رح در یک رکعت مستحسن داشته است که دلیل میکند در دو و سه و چهار روا بود خواجه امام اجل خسروی رح گفته است که محمد رح در یک
رکعت مستحسن داشته است چه دلیل کند که در دو و سه و چهار همان بود از برای آنکه اینجا یکبار امام شود بعد از آن مقتدی اما اینجا چهار بار امام شود
و بار مقتدی چه عمل کثیر شود و نماز تباه شود و خواجه امام زاهد عتابی گفته است که روا بود لاحق لاحقانه خود آید و آنگاه آن چهار سجده ادا کند و ایشان
متابعت کنند قعده ادا کند و اول آن چهار سجده ادا کند و قعده و یکی از مدرکان را خلیفه کند تا سلام سهو آنگاه لاحقانه ادا کنند و در این هر دو صورت
روا بود و اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود ولی کراهیت امام را حدث رسید اگر یکی از زنان را خلیفه کرد نماز همه تباه شود
نجم الدین عمر در خصایل آورده است بقول زفر رح روا بود از برای آنکه امام ایشان را می باید که با امامت ایشان را می شاید و بقول علمای
ثلثه رح روا نبود که چون وی را خلیفه کنند مقتدی وی شود اقتداء مرد بزن روا نبود و نماز تباه شود مقتدیان را نیز تباه شود و اگر خلیفه
نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز امام روا بود و نماز زنان تباه شود اما اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی یکی از زنان پیش رفت در صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رح از حسن زیاد از ابوحنیفه رح روایت میکند که نماز همه تباه شود و این قول را [illegible] گفته است دلیل میکند که او
خلافت زن درست داشت و امام را مقتدی ایشان داشت که نماز ایشان را تباه داشت که پیش رفتن و پیش فرا ستادن یکسان است محمد رح از
ابوحنیفه رح روایت میکند که نماز زنان تباه شود و امام را روا بود از برای آنکه از امام فعل در وجود نیامده است دلیل کند تا اقتدای وی
بر ایشان و این قول از زفر رح گرفته است نجم الدین عمر در خصایل آورده است که صحیح این قول است که نماز همه تباه شود از برای آنکه امام از
روی حکم مقتدی ایشان شد بدین دلیل نماز همه تباه شود **مسئله** امام را حدث رسید و خلیفه کرد اگر در شفع اول است باجماع نماز
تباه شود و اگر شفع آخر است بقول ابو یوسف رح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح نماز همه تباه شود اگر در قعده آخر است اگر پیش از عبده و رسوله بود باز
خلاف است اگر بعد از عبده و رسوله بود باتفاق نماز روا بود که این خلیفه کردن تا اصل از وی فعل شود و وی را از نماز بیرون آرد امام در جامع الصغیر
آورده است که این مسئله اثنا عشریه است یعنی بقول ابوحنیفه رح نماز همه تباه شود و بقول ایشان روا بود اما صحیح آن قول است که باتفاق روا بود
بهمان دلیل که گفته آمد اشکال آید که بیرون آمدن از نماز بفعل گذارنده بقول ابوحنیفه رح فریضه است اما این خلیفه کردن تا اصل از وی فعل
از نماز بیرون آید **مسئله** اگر در نماز عید حدث رسید اگر بطهارت آب اندر آمده باشد نماز بطهارت آب بنا کند روا بود و اگر بطهارت خاک
اندر آمده باشد باز بطهارت خاک بنا کند بقول ابوحنیفه روا بود و بقول صاحبین روا نبود و اگر بطهارت خاک اندر آمده باشد و باز بطهارت
بنا کند نیز بروایت روا نبود در صدر الصلوة قاضی ابوالحسن مروزی رح همین آورده است که قیاس قول ابوحنیفه و ابو یوسف رح نماز روا بود
که بنا بجواز [illegible] چون از تیمم از ابتدا لا اقتدا متوضی تیمم بقول ایشان درست می آید بنا نیز باید که حکم یک بود تیمم بقول محمد رح روا ندارد
حدث نیست رخصت است چنانکه صاحب جرح سایل با وقت توی شد طهارت تباه میشود و متیمم آب یابد تیممش باطل شود اما بقول ابوحنیفه
و ابو یوسف رح روا دارند حدث است بنا بر حدیث رسول عم **قال** النبی عم التراب طهور المسلم و لو الی عشر حجج امام سعد [illegible] اگر در نماز جنازه
حدث رسید در مختصر کافی و در شرح احمد السنتی در صلوة خواجه امام اجل خسروی رح یدو جای یاورده است در صلوة جنازه در باب حدث
تواند بنا کردن که خلیفه تواند کردن با آنکه شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که اصل این مسئله در منتخبات بیاورده است قیاس بنا

تواند که خلیفه کند فتوی برنیست اگر بطهارت اب اندر آمده است بنا یاب میکنند روا بود چنانکه در نماز عید شرح او داده است انجا
همان حکم است **مسئله** زنانرا نماز بنا مشروعست چنانکه مردانرا اگر زنرا در نماز حدث رسید به بنا میرود طهارت چگونه
کند خواجه امام زاهد نجم رح میگوید سر اندامی را بقدر حاجت میکشاید و میشوید وهی پوشد و مسح را دست در زیر معجر دارد
و مسح بیارد و شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که آب مستعمل پاک است دست را در آستین بشوید ور روی خود عورت
نیست مسح سررا دست در زیر معجر ارد و مسح سر ارد و پایها را از در پای بشوید اگر زن برهنه شست حدث روی کردانید معلوم شد
که حدث نیست تواند که بران نماز بنا کند تا مادام که بر جای نماز بود و اگر از جای نماز جدا شد تواند که بران نماز بنا کند
بعضی از مشایخ گفته اند مادام که از ان خانه بیرون نیاید تواند که بنا کند اما ظاهر روایت انیست که نتواند که بر آن نماز بنا کند
که خانه هیچ مسجد نیست و اینقول بشیر رح گرفته است بروایت محمد از ابو حنیفه رح انیست که نماز زنان تباه شود و نماز مرد تباه نشود که حکم
تنها گذارد دارد چه زن خلیفه مردان نشاید و اینقول زفر رح گرفته است شیخ الاسلام علاء الدین رح در مختلف خویش در باب
زفر رح آورده است اگر مردی زنانرا مردانرا امامت میکند امام را حدث رسید زنی را خلیفه کرد نماز زنان تباه نشود و بر قول
علماء رح نماز همه تباه شود یاد زنی نویسنده را با جمله مسلمانان بیامرزی **باب بیست و نهم** در بیان صلوة المسافر
نماز مسافرانرا دو رکعت است و تمام نه چنانکه از اصل نماز چیزی کم شود با صل باز میرود هم تخیر انیست **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و خبر انیست که امیر المومنین عمر رض از پیغامبر عم روایت میکند که **قال** صلوة
المسافر رکعتان تمام من غیر قصر جرا علی لسان نبیکم قال عم خیار عباد الله الذین اذا سافروا قصروا فاتموا امیر المومنین عمر رض میگوید
یکی من شنیدم از زبان مبارک رسول عم که نماز مسافر دو رکعت است عبد الله عباس رض گفت **ان الله**
تعالی فرض علیکم علی لسان نبیکم الصلوة المقیم اربعا وللمسافر رکعتان وهم ابن عباس رض گفته است لا تقولوا قصرا
فان الذی فرضها فی الحضر اربعا فرضها فی السفر رکعتین در صحایف نجم الدین عمر مذکور است که مدت سفر عند باید که
نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود اصحاب لقوت چنانکه اوزاعی و زهری کسانی که دلیل قول ایشان سبب
باشد میگویند هرچه اندک بود نماز دوگانه شود خوردن روزه مباح شود واین قول ایشان باطل است مالک رح میگوید
از مکه تا بطفان چهار برد است و هر بریدی دوازده میل است شانزده فرسنگ شود این مقدار بباید تا نماز دو
شود و خوردن روزه مباح شود بقول اوزاعی و زهری هر چند اندک سفر رود نماز دو گذارد در روزه بکشاید که نص
مطلق است چنانکه گفته شده است شافعی رح میگوید از مدینه تا سویدا چهل و شش میل است پانزده فرسنگ
شود و یک میل که هر میل سه یک فرسنگ بود این مقدار باید تا نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود علماء ما رح میگویند اعتبار فرسنگ را نیست
و اگر راهها سنگ صعبه است اعتبار عرف کاروانرا بود و اگر چه شبانروزی کاروان یک فرسنگ رود و دلیل برانکه مدت سفر سه شبانروز را
قال النبی عم لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تسافر فوق ثلثة ایام و لیالیها الا و معها زوجها او ذو رحم محرم منها

چون رسول عم فرمود که تا ال میت مرزبانی را که با ان آرد بسجد لشبالی عزوجل بر وفقیات که بغیر رود زیادت از سه شبانروز نکرد
شوی وی یاری بود یا دو رحم محرمی یا وی بود پس معلوم شد که مدت سفر سه شبانروز است که یمسح المقیم یوما ولیلة
وللمسافر ثلثة ایام ولیالیها این الف ولام در اول اسم جنس است بود معنی چنان بود که هر مقیمی مسح کشد بر موزه یک شبانروز و هر
مسافری سه شبانروز اگر مدت سفر کم از سه شبانروز بودی یا هر مسافر را بعموم این حکم ثابت نشدی پس دانستیم که مدت سفر
سه شبانروز است تا این حکم بعموم ثابت توان داشتن و در هدایه نجم الدین عمر مذکور است که رفتن الاغ را اعتبار نیست و رفتن
گردون را اعتبار نیست چنان باید که روز تا میانه بامدادان کاروان به نشیند فرود آید شبانگاه چنانکه معهود رفتن کاروان بود
سه شبانروز راه باشد مدت سفر تمام است نماز دو گذارند و روزه گشایند اگرچه بر کاری باشند که پیغامبر فرمود مسافر
مسح کشد زیادت از سه شبانروز پس دانستیم که مدت سفر سه شبانروز است **مسئله** کشتی با حکم خشکی است یا نی روایت
شرح طحاوی با حکم خشکی است خواجه امام اجل سرخسی رح میگوید که کشتی با حکم خشکی نیست که وقتی فرو روی آب رود تیز رود
بسیار رود و وقتی که بروی رود آهسته رود اورا اعتبار نیست اما ظاهر روایة آنست که کشتی را حکم خشکی نیست سه شبانروز
برود و تیزی و آهستگی نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود شافعی رح میگوید اگر سفر طاعت میرود نماز دو کند و روزه خورد
اگر سفر معصیت میرود نماز چهار گذارد و روزه نخورد بر قول علماء ما رح تفاوت نیست میان سفر طاعت و میان سفر
معصیت بقول شافعی رح مسافر را نماز چهار گذاردن عزیمت است و دو گذاردن رخصت است پس بعزیمت عمل کردن اولیتر بود
و بر حجت علماء ما رح گفته اند هر که در سفر نماز چهار گذارد و بزهکار شود و دلیل بر آنکه رسول عم بمکه آمد بزیارت کعبه فریضه چهار گذاردی
بر سر دو سلام داد این حدیث فرمود قال النبی عم اتموا صلوتکم یا اهل مکة فانا قوم سفر پس اگر مسافر را چهار گذاردن عزیمت بودی
کسی باداء نماز گذاردن اولی بودی چون رسول عم نبود معلوم آمد که مسافر را نماز گذاردن دو اولیتر بود **مسئله** در سفر عزیمت حجت
قول شافعی رح اینست که نماز چهار گذارد و روزه نخورد که عایشه رض در سفر نماز چهار گذارد و علماء ما رح میگویند که وی با در مؤمنان
هر جا که رسیدی بخانه فرزندان فرود آمدی پس وی مقیم بود و بر قول علماء ما رح در سفر عزیمت آنست که نماز دو کند و اگر بخبر نسبه
روزه نخورد که پیغامبر عم روز فتح مکه نماز چهارگانی را بر سر دوگانی سلام داد گفت که بر خیزید ای اهل مکه نماز خود را تمام کنید ما مسا
ما با اینجا چند مسئله معلوم آمد یکی آنکه مسافر نماز دو کند دیگر آنکه اقتدا از فریضه گذار بتطوع گذار روا نبود و اگر روا بودی رسول
بر چهار گذاردی چه دو اخیر رسول عم تطوع بودی مر قوم را فریضه پس دانستیم که اقتدا از فریضه گذار بتطوع گذار روا نبود **مسئله**
کمترین مدت اقامت چند نیست بر قول شافعی چهار شبانروز است و بر قول علماء ما رح پانزده شبانروز است شافعی رح میگو
که امیر المؤمنین عثمان رض در مکه چهار روز باشیده و نماز چهار گذارد علماء ما رح میگویند که آن بنا بر آن بود که در مکه زنی خواسته بود
و دلیل سوال کردند که بمدینه باز نمیروی که نماز چهار گذاری گفت من اینجا زنی خواسته ام المتأهل استوطن آمد سوگند خوردگی
من در مکه زنی خواسته ام حجت علماء ما رح آنست که کمترین مدة پاکی حیض پانزده شبانروز است پس باید که مدة اقامت نیز

پانزده شبانروز بود که زمان طهر زمان وجوب نمازست و زمان اقامت نیز زمان وجوب صلوة است پس هر دو برابر آیند و در حج
باید که هر دو برابر بوند از راه حد **مسئله** نیت اقامت مسافر را نماز چهار شود یا نی بر قول شافعی رح اگر زیاده از سه
شبانروز باشد نماز چهار شود و بر قول علماء ما رح هر چند بسیار باشد بی نیت اقامت نماز چهار نشود و شافعی میگوید که رسول
عم در مکه بیشتر از سه شبانروز باشید و نماز دو گذارد اگر بیشتر باشیدی چهار کردی علماء ما رح میگویند که این بجای میگوییم که
احکام شرع ثابت نشود اگر باشیدی بمکه حجت بودی چون نباشید و نگزید پس حجت نبود و دلیل علماء ما آنست که رسول عم
بیست روز در حرب تبوک باشید نماز دو گذارد و عبد الله عمر رض در نیشاپور یک ماه باشید و نماز دو گذارد و علقمه در خوارزم
دو سال باشید نماز دو گذارد دلیل حق الیستم که بی نیت اقامت نماز چهار نشود و نیت اقامت باید یا بوطن اصلی خود در آید یا فی جواهم
یا مسافر با امام مقیم اقتدا کند تا نماز چهار شود و در صحرا و در کشتی باتفاق نیت اقامت درست نیاید اگر مسافر بمقیم اقتدا کند و دو
رکعت نماز گذارد مسافر نماز بر خود تباه کرد بر قول زفر رح قضا چهار بود اما ظاهر روایت قضا دو بود **مسئله** باشندگان
صحرا را حکم چیست مسافر اند یا مقیم بر قول ابو یوسف رح مسافر اند اگر مسافر در وقت بمقیم اقتدا کند پس بسبب متابعت امام
نماز چهار شود اگر امام بر سر دو سلام دهد یا بر خود تباه کند این نماز را صل باز رود بر وی قضا دو رکعت بود اگر یک رکعت گذارد و
وقت فوت شد انگاه بر خود تباه کند بقول زفر رح بر وی قضا چهار رکعت بود بر قول علماء ثلثه قضا دو رکعت بود چون جا
بیکجای قرار نمیکنند بر قول ابو حنیفه و محمد رح مقیم اند از برای آنکه از علف خواری نقل میکنند اگر مسافری در میان ایشان نیت
اقامت کند درست آید یا نی اگر ایشان پانزده شبانروز در یکجا قرار گیرند نیت اقامت درست آید و اگر پانزده شبانروز در یکجا
قرار نگیرند نیت اقامت درست نیاید اگر کسی گوید که در صحرا و در کشتی نیت اقامت درست نیست جواب آنست که جای بود
که ایشان هم رسند آب و علف بود هر چند روزی العلف خوارد دیگر روند اگر یکجای قرار گیرند وفت بسازند اتفاق مقیم شوند
اگر لشکری اسلام بدار حرب رفتند و ولایت گرفتند اما حصار نگرفتند نیت اقامت میکنند بر قول زفر رح مقیم شوند و بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رح مقیم نشوند اگر حصار گرفته اند اما هنوز مالهای ایشانرا غنیمت نکرده اند و بر زمینهای ایشان
خراج ننهاده اند اکنون نیت اقامت میکنند روا بود یا نی بر قول ابو یوسف و زفر رح روا بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رح
روا نبود اگر شهری و ولایت و حصار جمله گرفتند و مالهای ایشانرا غنیمت کنند و بر زمینهای ایشان خراج نهند اکنون نیت
اقامت میکنند باتفاق مقیم شوند اگر اسیری در میان کفار نیت اقامت درست نیاید اگر ایشان بدار حرب روند اکنون نیت
اقامت وی درست آید که ایشان مقیم شوند اگر اصل نیت اقامت کرد فرع بسبب وی مقیم شوند چنانکه زن تبع شوی
غلام تبع خواجه با بنیابت اقامت فاید تبع وی مقیم شود یا نی اگر در موت وی نیت اتفاق مقیم نشود و اگر در موت وی
بقول ابو حنیفه رح مقیم نشود و بقول ابو یوسف و محمد رح مقیم شود و اگر خداوند مال نیت اقامت کرد و اما از سبب وی تا مقیم شود
یا نی اگر مال میداند که خواجه وی گذارده شود مقیم نشود و اگر مال نمیداند اکنون مقیم نشود و قال نجم الدین حق اگر بدیه مقیم **مسئله**

و فرزند نارسیده به تبع وی اتفاقا مقیم شود و فرزند بالغ تبع پدر مقیم نشود و بالی اگر زن در نیت بیه است مقیم شود اگرچه کرسنگان
نیت او است که در نیت تبع وی مقیم شود و بعضی اگر اجرت خوارند بلند نشوند اگر مسافر غلام خرید از مقیم بمجرد خریدن غلام مسافر شود
بعضی گفته اند که تا با خود از شهر بیرون نبرد مسافر نشود اما ظاهر روایت آنست که بمجرد خریدن مسافر شود اگر غلام میان دو خواجه مشترک
بود و یکی خواجه نیت اقامت کرد این غلام نماز دو گذارد یا چهار باید که چهار گذارد و قعده یک سلام اگر تبع خواجه مسافر بود اول
بود و آخر تطوع اگر این غلام امامت میکند هر دو خواجه بوی اقتدا کنند خواجه مقیم در دو اول متابعت کند و در دو آخر نشیند تا
نماز تمام کند آنگاه خواجه مقیم برخیزد و دو رکعت آخر مقیمانه بباید چه ما را معلوم نیست که وی تبع خواجه مقیم است یا خواجه مسافر اگر
خواجه مسافر است دو گذاردن هر دو را فریضه بود چون دو دیگر گذارد مر خواجه غلام را تطوع بود و اگر تبع خواجه مقیم بود چهار
فریضه بود که اصل نیت اقامت کرد و فرع با خبر نبود نماز با دو گانی آورد آنگاه خبری بوی رسید این نماز را قضا کند یا نه بعضی
گفته اند که فرع همه نمازها را باز گذارد و خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رح گفته است که هر چه کم از شش نماز بود قضا کند هر چه شش نماز بود یا افزون
بود قضا نکند که حرج شود و در دین حرج نیست و این ظاهر روایت است اگر جماعتی از نابالغان سفر کنند همچون نارسیده و دیوانه
و بیگانه و حائض و نفسا بکم مدت سفر اهل شدند چنانکه نارسیده رسیده شد و دیوانه هوشیار شد و بیگانه آشنا شد و حائض پاک شد
و نفسا از نفاس بیرون آمد و این طایفه نماز دو گانی گذارد و چهارگانی که گذارد نارسیده و هوشیار چهارگانی کند و نو مسلمان و حائض
و نفسا دو گذارند که این با اهل عبادت اند چون اهل سفر عبادت شدند لاجرم دو گذارند و نارسیده و دیوانه نه اهل سفر بودند نه اهل
عبادت چون اهل شدند دیگر مدت سفر لاجرم نماز چهار گذارند که درین مسئله اعتبار عزیمت است نه وجوب را چنانکه عزم طلاق
و بیع و شرا از نارسیده و دیوانه درست نباید عزم سفر نیز از ایشان درست نباید اما این عزیمتها از کافر و حائض و نفسا
عزم سفر نیز درست آید اگر یک کس در دو موضع نیت اقامت میکند درست نباید چنانکه کسی نیت کرد که هم بمکه باشم و هم بمنا
اقامت میکند درست نباید تا بگوید که بمکه باشم یا بمنا بروایت عیسی بن ابان که صاحب تفسیر بود و صاحب اخبار
بقبا رفت که پیش از امام حج بمکه در آمد و نیت اقامت کرد و نماز چهار میگذارد یکی از شاگردان ابوحنیفه وی را سؤال کرد که نماز چهار
چرا میگذاری گفت نیت اقامت کرده ام گفت نیت کرده که بمنا خواهی رفتن گفت بلی گفت پس نیت او نیست ترا
باز عرفات رفت حج گذارد و بمکه باز آمد و نماز دو گذارد همان شاگرد ابوحنیفه رح وی را دیدار گفت نماز دو گذاری گفت تو فرمودی
که نیت اقامت تو درست نیست گفت تو بر همان نیت اول هستی که در مکه اقامت کرده گفت هستم گفت تا اکنون
می آید گفت بسمرقند رفتم باشم و هم بسمرقند درست نه آید اما اگر گفت که شبها به رغم باشم روزها بسمرقند روز
مقیم شود اما در فتوی در منیه خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که تا شب در نباید مقیم نشود اما خواجه امام زاهد فخر گفته است
بود که نیت اقامت زیادت از پانزده شبانروز کرده باشد اما اگر قصبه پانزده روز کرده بود از زمین رفتن از سمرقند به رغم
از به رغم بسمرقند روز کم شود این کم پانزده شبانروز شود و نیت اقامت کم پانزده شبانروز درست نباید اما آن

در مکه در آمدی بحکم آن نیت اول نماز چهار شده است عیسی بن ابان رحمه الله گفته است عجب واقعه شد که مراد در یک مسئله دو بار غلط افتاد و عالم
دو صاحب اخبار قدم در کوی تعلیم نهاده از علم فقه چندان بیاموخت که نام وی در کتب مذکور شد اما فی الجمله روی در حجت کتب شد اما
این مسئله در خجند و سمرقند از بهر معلومی وضع کرده اند که چنانکه اگر خجندی بسمرقند آمد و نیت اقامت کرد که پانزده شبانروز بسمرقند یا بدرغم
و هم بسمرقند باشم این نیت اقامت درست نبود اگر گفت روزها بدرغم باشم و شبها بسمرقند خواجه امام ابوبکر خواهرزاده رحمه الله میگوید که نیت
اقامتش درست نباید و از سمرقند تا بدرغم سه فرسنگ است از بهر آنکه از بدرغم بسمرقند آید از پانزده شبانروز چندی کم شود اما ظاهر
روایت اینست که مقیم شود اگر این مسافر بدرغم است گفت شبها بدرغم باشم و روزها بسمرقند باتفاق درست آید اما در نوادر اصول
صلوة خواجه امام ابوبکر خواهرزاده رحمه الله میگوید که تا شب اندر نیاید مقیم نشود خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله گفته است که این جایی بود که نیت اقامت
زیاده از پانزده شبانروز کرده است این نفس سمرقند بدرغم و از بدرغم بسمرقند روزگاری کم پانزده شبانروز شود و نیت اقامت پانزده
شبانروز کرده است درست نباید **مسئله** اوطان سه است یکی وطن اصلی است و یکی وطن مستعار و یکی سکنی وطن اصلی آن بود
که زاد و بود وی و زن و فرزند وی در آنجا بود و وطن مستعار آن بود که نیت اقامت کند پانزده شبانروز و وطن سکنی آن بود که غلام
یا غریم از شهر بیرون شود وی بطلب غلام یا غریم رود و با خود گوید که این منزل یا آن منزل بیابم هر چند که برود مسافر شود چون بازگردد اگر
از اینجا تا بخانه وی مدت سفر بود مسافر شود نماز دو گذارد و وطن اصلی مر وطن اصلی را بردارد و وطن مستعار و سکنی را نیز بردارد اما
اصلی را بر ندارد و صورت مسئله چنان بود که خجندی بسمرقند نیت اقامت کرد و بر این وطن مستعار بود اما اگر در سمرقند زنی خواست
این وطن اصلی شود و دو وطن اصلی سمرقند و خجند و یکی سمرقند اگر وی باز بخجند را بر گیرد یا نی اگر در خجند زن دارد بر نگیرد و بر او وطن اصلی بود
یکی خجند و یکی سمرقند اگر وی باز بخجند زن نبود وطن اصلی وی سمرقند بود و وطن اصلی خجند برانداخته شود اگرچه وی را در خجند ملکها باشد که
اعتبار زن خواستن راست دلیل بر آنکه رسول علیه السلام مکی بود و بمدینه رفت زن خواست مدنی شد باز رسول
علیه السلام از روسای مکه بود و برادر بمکه ملک و اسباب بسیار بود بخواستن زن مدنی شد پس معلوم شد
که اعتبار مر زن خواستن راست ملک را و اسباب را اگر از وطن مستعار بسکنی میرود محمد رحمه الله اینمسئله
را بر بنده گریخته نهاده است چنانکه غلامی داشت گریخت وی را بدرغم نشان دادند گفت بروم
بیابم بازگردم رفت و نیافت و بجای دیگر نشان دادند گفت بروم بیابم بازگردم هر چند بدین
طریق رود نماز چهار گذارد که آن سکنی مر سکنی را بر گیرد و اگر بنده را یافت و بازگشت اگر از آنجا که
وی است تا وطن مستعار مدت سفر نماز نیت چهار کاسنی گذارد و اگر هم از آنجا قصد بشهر خود کرد و اگر بیرون
شهر گذارد نماز دو گذارد و اگر بشهر اندر آمد نماز چهار گذارد اما تا وطن مستعار مدت سفر است مستعار دو گذارد چون
بشهر اندر آید هم نماز دو گذارد که تا نیت اقامت نکند مقیم نشود و اگر از وطن مستعار قصد سفر کرد و از بیرون شهر رفت

با برافتادش و اندر شهر آمد وی همچنان مسافر بود و نیت اقامت نکند که قصد باز گردیدن سفر را برگیرد محمد حسن این دو مسئله را بر پای
کو نو عمل نهاده و بیت ما اینجا آورده ایم از برای معلوم شدن جای که وطن اصلی است از آنجا قصد سفر کرد تا اندر بعض بیرون نرود و مسافر
نشود و چون باز از سفر باز آید و در اینجا اندر آید بی آنکه نیت اقامت کند مقیم شود و دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی و بصره بود و از سفر
حاشی بود بجای ربض گفت چون از اینجای بیرون رویم مسافر شویم و چون باز آییم اندر ربایم پی اگر نیت اقامت کنیم مقیم شویم
از جای که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و کم مدت سفر رفت بر افتادش تا آنجا مقیم شود **مسئله** اصلیست که مقتدی
در قفای امام نیت اقامت کند و بیت آمد و در آن نماز عمل کند اگر مسبوق نیت اقامت کند این نیت اقامت در حق نماز کند
اگر لاحق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام نکرده است نیت اقامت وی در این نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است نیت
اقامت وی در این نماز عمل نکند صورت مسئله چنان بود و سمرقندی از سمرقند بنجارا آید و سمرقندی آید و هر دو بیرون ربض مسافر
کردند و هر دو در راه حدث رسید بیابان بازگشتند و از آنجا بیرون ربض نیست طهارت سازند تا کند نماز را با اینجا هی دو تمام کنند
باتفاق اگر قصد شهر اندر آمدن کردند و هم آنجا بیرون ربض آب یافتند طهارت ساختند و رفتند بنجارا نماز چهار گذارد اما هیچ سمرقندی
همان دو تمام کند بسنده بود و اگر به شهر اندر آمدند تا طهارت سازند این مسئله از چند وجه خالی نیست هر دو لاحق اند یا هر دو مسبوق
یا یکی لاحق است و یکی مسبوق یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر امام در نماز است بهمه حالها هر دو نماز چهار گذارند و اگر امام نماز تمام
کرده است مسبوق چهار تمام کند لاحق دو و اگر یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگرچه امام نماز تمام کرده باشد نماز چهار تمام کند
از برای آنکه نیت اقامت وی در مسبوقانه عمل کرده است لاحقانه نیز مسبوقانه شود تا نماز را چهار تمام کند اینهمه جای بود که
وقت باقی بود اما اگر وقت بیرون رفته باشد نیت اقامت ایشان در این نماز عمل نکند و اگر وقت باقی بود و ایشان این نماز
بر خود بنا کردند هر دو نماز چهار گذارند تا بیقین از عهده بیرون آیند محمد حسن رح این مسئله را در دو جا که وشام نهاده است ما
اینجا آورده ام از برای معلوم شدن بغدادی بقصر میرود و میرود نماز چهار گذارد و اگر کوفی بقصر میرود و میرود هم نماز چهار گذارد
اگر میرود از قصر بکوفه یا به بغداد میروند نماز چهار گذارند که هر دو را پیش مدت سفر نیست اگر بغدادی بکوفه میرود نماز دو گذارد
و اگر از کوفه به بغداد رود نماز دو گذارد و اگر بغدادی بکوفه میرود و بقصر سیره اندر آید نماز سیر گرد بر افتادش گفت باز گردم
به بغداد و هم این نماز را چهار تمام کند چون تمام نکرده باشد باز بر افتادش گفت بکوفه روم هم نماز چهار گذارد و گرد پیش مدت سفر
نیست چون بکوفه رفت یا به بغداد میرود اگر بیرون قصر میگذارد نماز دو گذارد و اگر بقصر اندر آمد بنا بر روایت دو گذارد حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رح روایت میکند که چهار گذارد بنا بر آن اصل است که بغدادی در قصر سیره نیت اقامت میکند بنا بر روایت
بنا بر حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که درست آید اگر خراسانی به بغداد رفت و نیت اقامت کرد این وطن وی است تا
اگر از آنجا بسکنی بیرون میرود چنانکه پنجم و ششم و قصر سیره نماز چهار گذارد و اگر همین خراسانی در قصر سیره نیت اقامت
کرد قصر میشود و مستعار بغداد و برگردد تا اگر از آنجا بکوفه رود نماز چهار گذارد و اگر به بغداد رود هم نماز چهار گذارد و اگر از بغداد

قصد شهر خود کرد اگر بیرون قصد گذارد دو نماز دو گذارد و اگر بقصر اندر آید نماز چهار گذارد و اگر کوفی با زن خود بمکه میرود چون بمیان
رسید بر افتادش گفت به بغداد او روم باز گشت اگر بیرون کوفه گذرد نماز دو گذارد و اگر بکوفه اندر آید نماز چهار گذارد و اما اگر بمکه اندر
آمد بروزی چند باشید بدانگاه قصد بغداد کردند اگر بیرون کوفه گردد یا بکوفه اندر آید نماز دو گذارد و از برای آنکه وطن مکه
و وطن کوفه بر گرفت چنانکه مردی سوگند خورد که امروز بدین خانه اندر نباشم رخت ها بیرون آورد و میان کوی نهاد و خانه
باقی بود از برای آنکه وطن اصلی باید با یمین بر گیرد و اگر مسلمانی نماز پیشین در شهر گذارد و وقت باقیست مسافر شد و
نماز دیگر گذارد و مسافرانه پیش از آنکه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز ناروا آمده است نماز پیشین را مسافرانه قضا آرد
قضا کند و نماز دیگر را مقیمانه اما اگر آفتاب فرو رفت آنگاه بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز ناروا آمده است هر دو نماز را مسافرانه قضا
قضا کند و اگر نماز پیشین در شهر گذارد چنانکه توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت و آنگاه مسافر شد نماز دیگر
مسافرانه گذارد و پیش از آنکه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز ناروا آمده است هر دو نماز مقیمانه قضا کند
اگر آفتاب فرو رفتی و آنگاه بدل افتادش نماز دیگر را مسافرانه قضا کند و نماز پیشین را مقیمانه مسافر بر سر دو نشست
یاد آمدش که یک رکعت قرات نخوانده ام اگر جائیست که نیت اقامت درست نیاید نماز تباه شود و اگر جائیست که نیت اقامت درست
آید نیت اقامت کند در آن دو رکعت قرات خواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بقول محمد رح نماز تباه شود و اگر این قعده
امام را افتد بعد از قعده صحیح امام بعضی از مقتدیان سلام دادند و رفتند نماز ایشان تباه شود و نماز مقتدیان که در حق
امام باشند چون امام نیت اقامت کند نماز ایشان چهار شود و اگر همه وی را متابعت کنند نماز روا بود و اگر همه مخالفت کنند
و سلام دهند نماز ایشان تباه شود و اگر متابعت نکردند سلام ندادند امام سلام دهد و ایشان را اعلام کند که من نیت اقامت
کرده ام ایشان بر خیزند دو رکعت نماز لاحقانه گذارند از عهده بیرون آیند مسافر بر سر دو نشست و بقیام سیوم بر خاست بفراموشی
یاد آمدش که همانجا سلام دهد روا بود اما اولیتر آن بود که باز گردد سهو قعده آرد تا بیقین از عهده بیرون آید مسافر بر سر دو نشست
و بقیام سیوم بر خاست بفراموشی چون بحد رکوع رفت یاد آمدش که بر سر دو نه نشسته ام باید که باز گردد و قعده آرد و سهو
اما در رکوع نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود تا اگر بر سر دو نه نشسته روا بود و لیکن اجماع است که آن قیام و رکوع را باید کرد
که آن وقت آن قیام و رکوع و بر التطوع بود و اکنون فریضه شد و تطوع از فریضه نیابت ندارد و جماعتی مقیمان بمسافری اقتدا
کردند اما بر سر دو سلام داد و مقیمان بگذاردن مقیمان بر خاستند در آن مقیمانه قرات خوانند یا نی اختلاف مشایخ است بعضی
گفته اند که همچون مسبوق اند خوانند بعضی گفته اند که چون لاحق اند و نخوانند بعضی گفته اند همچون تنها گذار مخیر اند چون امام در دو اول
خوانده است آن از قرات ایشان نیابت دارد و لیس ایشان در دو آخر مخیر باشند ظاهر روایة السنة که در حق قرات همچون
لاحق اند نخوانند در حق سهو همچون مسبوق اند بیارند خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که در حق قرات همچون تنها گذار اند در
دو آخر مخیر اند و اگر سهو افتد اما سهو را از عهد ابو الحسن کرخی رح گفته است که خوانند خواجه فقیه ابو جعفر رح گفته که نخوانند

یکی از شاگردان فقیه ابوجعفر بود در بغداد رفت و بمجلس کرخی رحمه الله درآمد کرخی رحمه الله شاگردان را سبق میگفت تا باین مسئله رسید گفت مقیم
بگذاردن مقیمانه برخیزد قراءت خواند شاگرد فقیه ابوجعفر رحمه الله گفت استاد من میگوید که نخواند کرخی رحمه الله گفت استاد تو کیست گفت استاد
من فقیه ابوجعفر رحمه الله کرخی رحمه الله گفت بارها من میگویم که نخواند شاگرد فقیه ابوجعفر رحمه الله چون به بلخ آمد با فقیه ابوجعفر رحمه الله حکایت میکرد فقیه ابوجعفر
ببغداد رفت و بمجلس کرخی رحمه الله درآمد و بنشست اتفاق کرخی همین مسئله را ذکر کرد گفت که مقیم بگذاردن مقیمانه برخیزد و قراءت
خواند فقیه ابوجعفر رحمه الله گفت که نخواند کرخی گفت مگر تو فقیه خراسانی ابوجعفر رحمه الله گفت بلی من فقیه ابوجعفرم کرخی رحمه الله گفت وقتی که شاگرد
از این مسئله مباحثه شود و مشکل افتد و میان ایشان نگشاید باستاد باز گردند و اگر استادان را در مسئله مباحثه شود و میان
ایشان نگشاید بکتب باز گردند فقیه خراسانی گفت بلی و فقیه عراق هم بکتاب باز گردیم هر چه کتب گوید بران باشیم کرخی کسی را فرستاد
که فلان کتاب را بیار بیاوردند نوشته بود که خوانند فقیه ابوجعفر گفت که نخوانند کرخی رحمه الله گفت که فلان کتاب دیگر بیار بیاوردند
هم نوشته بود که خوانند فقیه ابوجعفر رحمه الله گفت که نخوانند کرخی گفت کتاب میگوید که خوانند و شما میگویید که نخوانند مرد از کتاب یاد
دارنده بهتر بود فقیه ابوجعفر رحمه الله گفت مرد از کتاب یاد دارنده تر بود و لیکن نه همچون تو من مردی ام از کتاب یاد دارنده تر
اصل محمد رحمه الله هست بیارید بیاوردند مبسوط را اول نوشته بود که خوانند لا را پاک کرده است و بحاشیه کتاب نوشته بود که نخوانند
فقیه ابوجعفر رحمه الله برخاست و گفت که من یاد میکردم این مسئله روشن شد کرخی رحمه الله هر چند جهد کرد تا فقیه ابوجعفر رحمه الله روزی چند
باشد فقیه ابوجعفر اجابت نکرد کرخی رحمه الله دراز گوشی را خرید فقیه ابوجعفر رحمه الله بران نشست و کرخی رحمه الله مهار شتر گرفت
و ببازار بغداد بر می آورد و میگفت ای مسلمانان دل شاگردی کشید تا غیر استادی باید کرخی رحمه الله ازان قول رجوع کرده است
از برای آنکه در مختصر خویش آورده است که در اتمام مقیمانه قراءت نخوانند که منزوعه نماز ایشان اول با امام درست آمده
است ایشان چون لاحق باشند نخوانند جماعتی مقیم و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام بر سر دو رکعت نشست و بقیام سیوم
برخاست باید که مسافران وی را متابعت کنند مقیمان متابعت نکنند تا اگر امام نیت اقامت کرده باشد نماز مسافران بسبب
متابعت وی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام مسافر از تطوع باشد و اقتدا تطوع گذار بتطوع گذار درست آید
اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بران دو رکعت تطوع شود مقیمان را فریضه اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار درست نیاید نماز مقیمان
تباه شود بدان سبب مقیمان متابعت نکنند بنشینند تا امام سلام دهد ایشان را خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشان برخیزند
و دو رکعت نماز لاحقانه گذارند و اگر جز امام را دو رکعت نماز مقیمانه گذارند از برای آنکه سفر متعین است و نیت اقامت
کردن اینک در شریعت مشکوک حکمی ثابت نشود تا اگر امام بایشان نخواسته بود ایشان دو رکعت نماز مقیمانه گذارند تا عهده
بیرون آیند اگر مقیمان را در حضر نماز فوت شده است در سفر قضا میکنند باتفاق چهار گذارند و اگر مسافری را در سفر نماز فوت
شده است در حضر قضا میکند بقول شافعی رحمه الله چهار رکعت قضا کند از برای آنکه مرخصت که در سفر بود نماند و بقول علما ما رحمهم الله
همان دو قضا کند که در قضا نماز اعتبار وقت وجوب را است و در ادا گذارد وقت ادا و فائده این خلاف جایی پدید آید که تو نگر

سوگند خورد و بشکست بنده باید که آزاد کند یا جامه یا طعام دهد تا کفارت شود و اگر توانگر درویش شده سه روزه پیوسته دارد کفارت
شود و اگر درویش سوگند خورد و بشکست سه روز پیوسته روزه دارد کفارت شود و اگر روزه نداشت و توانگر شد اکنون بنده
را باید آزاد کردن یا ده مسکین را جامه باید دادن یا ده مسکین را طعام دهد تا کفارت شود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری
اقتدا کردند بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند چون سر بسجده نهادند امام نیت اقامت کرد نماز
امام چهار شود و مقیمانکه بگذاردن مقیمانه برخاستند بر ایشان متابعت امام لازم شود و اگر همه متابعت کردند نماز شان روا بود
و اگر همه مخالفت کردند نماز شان تباه شود و اگر متابعت و مخالفت نکردند نشستند امام سلام دهد و ایشان را خبر دهد که من نیت
اقامت کرده ام ایشان برخیزند و دو رکعت نماز احتقانه گذارند از عهده بیرون آیند اگر امام خبر نداد و دو رکعت مقیمانه گذارند
آن مقیمان که سر بسجده نهاده باشند بروایت نوادر نماز شان تباه شود از برای آنکه ایشان مقیمانه خود را وقتی جدا کرده اند که بر امام
چیزی از فرض باقیست اما ظاهر روایت روا بود که ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده اند که اگر امام سلام دادی نماز وی روا بودی که از فرض
بر وی چیزی باقی نمانده بود و وی نماز خود را بر خود وقتی زیادت کرده است که ایشان مقتدی نمانده اند نیت وی در حق ایشان عمل
نکند نماز ایشان روا بود و اگر مسبوق بقضاء مسبوقانه برخاست و بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند و سر بسجده نهادند امام
را یاد آمد که از نماز فرض بر من چیزی باقیست اگر قرات بود نماز دو رکعتی نماز همه تباه شود و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی بود روا بود بشرط
آنکه در دو رکعت قرات خوانده باشند مگر وتر را اما اگر رکوع مانده است یا سجده آنها که سر بسجده نهاده اند نماز شان تباه شود از برای
آنکه ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده باشند که بر امام فرض تمام نیست وی آنچه مانده است بیارد و اگر قیام مانده باشد یک رکعت بیارد و اگر رکوع
مانده است وی از رکعتهای اول یک رکعت آرد و اگر از رکعت آخر مانده است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت از رکعتهای
اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از رکعت آخر است دو سجده آرد و اگر دو سجده از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد
از عهده بیرون آید و اگر سجده تلاوت یا قعده تشهد بود بازگشت نماز همه روا بود و اگر باز نگردد و بروایت نوادر نماز اینها که سر
بسجده نهاده باشند تباه شود ظاهر روایت روا بود و اگر قرات تشهد یا قعده تشهد بود اگر باز نگشت نماز همه روا بود و بقول علمای ما بقول شافعی
نماز همه تباه شود و اگر باز گشت بقول محمد رحمه الله قعده را بر گیرد و بر قول ابو یوسف رحمه الله بر نگیرد قیاس قول محمد رح بروایت نوادر نماز آنها که سر بسجده
نهاده اند تباه شود و بقول ابو یوسف رح تباه نشود و این ظاهر روایت است از برای آنکه قعده معتبر امام برخاسته اند که اگر آن زمان امام سلام
دادی نماز وی روا بودی و اگر سجده سهو باشد اگر قراءة و قیام ایشان بعد از قعده معتبر امام افتاده باشد اگر امام بسجده سهو باز گردد یا
باز نگردد نماز همه روا بود و مسبوق بقضاء مسبوقانه برخاست امام سجده تلاوت باز گشت وی نتواند که باز گردد و آن سجده را با امام آرد
برخلاف سجده سهو که سجده سهو را با امام مسبوقانه تواند آوردن لیکن تلاوه را نتواند آوردن پس فرق آمد میان سهو
و تلاوت لیکن سهو را متابعت نکند و لیکن تلاوه را متابعت کند در محیط آورده است که اگر باز
گردد و متابعت کند نماز شش تباه شود اما در بعضی نسخها آورده است که این جایی بود که مسبوقانه را بسجده مقید کرده باشد

اگر سجده تلاوت یا سجده سهو فراموش کرده باشد باید که یاد کرده در متابعت کند که اگر با وی نکرده نماز وی تباه شود و اگر امام را ذی یاد آمد که در
تا حد نشسته است و بقول ابو حنیفه رح نماز وی تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود بر روایت نوادر و قیاس قول ابو حنیفه
رح نیز اینکه اگر مسجد بنا داده اند نماز ایشان تباه شود ظاهر روایت روا بود جمعی مقیمان و مسافران مسافری را خلیفه کرد و امام
حدث رسید پیش از آنکه کسی را خلیفه کردی نیت اقامت کردی نماز همه تباه شود و اگر مسافری را خلیفه کرد و آنگاه نیت اقامت کرد
این نیت اقامت در حق نماز وی عمل کند ولیکن در حق نماز دیگران عمل نکند اگر خلیفه نیز نیت اقامت کرد این نیت در حق وی
عمل کند ولیکن در نماز دیگران عمل نکند که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است و اگر مقتدیان نیز نیت اقامت کردند اگر
خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است نیت اقامت ایشان درین نماز عمل کند و نماز ایشان چهار شود ولیکن چون الامام
باقی نماز اول را تمام کند مقتدیان آن دو رکعت مقیمانه که بمانند در آن متابعت کنند هر کسی نماز خود را تمام کند و اگر در آن
دو رکعت دیگر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر خلیفه باقی نماز امام را تمام کرده بود آنگاه مقتدیان نیت اقامت کردند
این نیت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر امام مقتدی را خلیفه کرد نماز کسی چهار نشود که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام
است چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و بتقاضا رفیقان نماز خود برخاست مقتدیان مقیم باشند نشاید که وی را متابعت کنند و اگر
کنند نماز ایشان تباه شود و اگر مقتدیان مسافران در دو رکعت وی را متابعت کنند نماز ایشان تباه نشود از برای آنکه دو رکعت
مسافران تطوع بود و اقتدا المتطوع کذا بالمفترض کذا درست آید و اگر بر امام سهوست چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کند دیگر
مدرکان را خلیفه کند بسلام سهو وی سهو را متابعت کنند ولیکن سلام را متابعت نکنند و اگر سلام را متابعت کردند بیشت است
آنکه می باید نماز تباه شود و اگر خود بعد سلام داد و سهو آورد نماز تباه شود و سهو از مسافران ساقط میشود که سهو را
محل نماند و اگر مقیمان در آن سهو وی را متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر بفراموشی سلام داد و سهو آورد و آن
سلام وی را از نماز بیرون نیارد و از سهو پس نیابت دارد و اگر پیش از سلام بعد سهو آورد بقول شافعی رح نیابت دارد و بقول
علما ما رح نیابت از سهو پس ندارد اما خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که مسئله مختلف فیه است و تکرار السهو مشروع نیست کویم
نیابت دارد و این خلاف در حق اشتیاست و در فرضیه لی در سفر و در مرض و در مطر بقول مالک رح قصر و جمعه روا بود و بقول
شافعی رح در سفر و مرض روا بود و در مطر روا نیست و بقول علما ما رح قصر و جمعه روا نبود جز در عرفات حاجیان را از برای
اقامت سنت مسئله کردن حاجیان را سنت است یا جایی که خطر باشد جای دیگر روا نبود و حاج را سه خطبه سنت است در هفتم ذو
یکی بمیقات از برای ترغیب احرام گرفتن یکی را ببرد و نیز از برای ترتیب سنگ انداختن و یکی تمام از برای ترتیب طواف کعبه و بقول
زفر رح هر سه روز را آموزند که عمل کنند و بقول علما ما رح پیش از آن روز آموزند که خواهد کردن و اگر بنده نارسیده بمیقات احرام
گرفتند و لبیک گفتند چون بهوستان بنی عامر اندر آمدند نارسیده رسیده گشت و بنده آزاد شد باز گشتند و بمیقات
رفتند و احرام گرفتند و لبیک گفتند باز بهوستان بنی عامر اندر آمد حج نو رسیده از فرض نیابت دارد و حج بنده آزاد قطعا

که شهر دعه وی در قلمرو درست افتاده است و تطوع غیر بعد نشود کسانیکه محرم نیند ایشانرا عصر وجمع روا نبود باتفاق محرم حجه اقصر
وجمع شاید گذاردن باتفاق محرم عمره را بقول ابوحنیفه رض نشاید گذاردن و بقول صاحبین شاید چون بعرفات اندر آیند
زوال اندر گذرد حجاج شوند بانگ نماز و اقامت گویند نماز پیشین گذارند و بر فور نماز دیگر گذارند و در میانه تطوع نکنند گذارند
و اگر گذارند قامت بانگ گویند و نماز دیگر گذارند اگر حاجی نماز پیشین تنها گذارد و نماز دیگر را عصر وجمع می گذارد و بقول
ابوحنیفه رض روا نبود و بقول ابویوسف و محمد رح روا بود و اگر پیش از زوال محرم نبود و بعد از زوال محرم شد بقول زفر
رح و برا قصر وجمع روا نبود و بقول علمای ثلثه رح روا بود چون نماز دیگر گذارند باید که در عرفات دعا میگویند تا آفتاب فرو رود
آنگاه از عرفات بروند اگر پیش از فرو رفتن آفتاب بیرون آید دم لازم آید و اگر باز گشت و باز بعرفات اندر آمد بقول زفر
رح آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علمای ثلثه رح ساقط شود و اگر آفتاب فرو رفت آنگاه بعرفات اندر آمد باتفاق
آن دم لازم آمده ساقط نشود چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اگر نماز شام را در راه گذارد چون
شب را بمزدلفه اندر آیند آن نماز شام را باز گزارند که موقوفست و بر فور نماز خفتن گذارند بیکی اقامت گویند بسنده بود
که نماز شام در معنی قضاست اما اگر صبح دمید و آنگاه بمزدلفه اندر آیند باتفاق آن نماز شام بروا می باز آید آفاقی را بی احرام
احرام نشاید که از میقات اندر آید که دم لازم آید و اگر باز گشت و احرام گرفت و لبیک گفت لازم آمده و ساقط نشود
و بقول علمای ثلثه رح ساقط شود اما اگر احرام گرفت لبیک نگفت بقول ابوحنیفه و زفر رح دم لازم آمده ساقط نشود و بقول
ابویوسف و محمد رح ساقط شود و اگر بعد از زوال یکی بعرفات اندر آمد و ندانست که عرفاتست حجاج شود و نشاید پیش از
صبح بمزدلفه بیرون آیند دم لازم شود و اگر در صحرا نماز گذارد چیزی فرو بیرون بر زمین بنیت است که روایت کند عون بن
جحیفه رض که رسول عم در صحرا میخواست تا نماز شروع کند بلال رض نیم نیزه آورد و پیش رسول عم بر زمین فرو برد آنگاه رسول عم
بنماز شروع کرد و ما اقتدا کردیم و نماز گذاردیم و پیش امام فرو خلنده بسنده بود و بعضی مشایخ گفته اند برابر ابروی راست امام فرو خلد
بسنده بود و ظاهر روایت آنست که میان دو ابروی امام بر زمین فرو برند مختار خواجه امام زاهد فخر ائمه است خواجه امام اجل حسن رح
گفته است که نیم نیزه حاجت نیست مقدار تیر بسنده است اگر زمین بود که فرو خلیدن نتوانند دراز نهند بسنده بود و اگر چیزی
نیست که پیش فرو خلند بعضی گفته اند که خطی کشند همچون خط محراب اصح آنست که از محمد رح سوال کردند گفت الخط لیس بشیء اگر در
صحرا برفست و گل نماز بر پشت ستور روا بود و اگر در سفر بر دری است و سجده نمیتوانند آوردن ایستاده با یما نماز گذارند روا بود
که رسول عم در سفر بود و بروری و سجده نمیتوانستند آوردن وقت نماز اندر آمد رسول عم فرمود بانگ کردند که همچنان نماز گذارند
ایستاده با یما چون رسول عم این ندا فرموده عبدالله بن ابی رواحه رض این ندا شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابه بیرون
رفت رسول عم نماز تمام کرد عبدالله را ندید سوال کرد که وی کجا رفت گفتند که همین ندا شنید از میان ما بیرون رفت رسول عم
فرمود که او مردی لجوج است همین زمان بیاید ما را حجتی قوی بیارد چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کجا رفته بودی

منت یا رسول الله بدین کار که خدای عزوجل ... رسول علیه السلام فرمود چرا مجلس نکردی گفت یا رسول الله شب ... بگشیند
تشنگی بودم و نبیذ ... دست بر رو گردانید و گفت ... اللهم من ذلک فاغفر ... میگفت یا رادی قسی که سخن گفتش را در غم
است رسول علیه السلام فرمود که من گفتم ... هست ... بر ستون نماز نفل میگذارد و در روی منبر خطبه باختیار ... ستون روا بود که دست
میگیرد عبد الله عمر ... که در ... بود ... سوی غیر او بود رسول علیه السلام فرمود که ... دو رکعت ... گذارد ... نماز کرد ... بر سنگ بنشاندی
نقل یا فرض ... و اما ... باختیار روا نبود و بضرورت روا بود و در وقت تحریمه روی بجهت قبله آرد و بعد از آن ... و مرکب نگردد بعد از آن ... ستور روی
بگرداند از قبله بطرف دیگر رود روا بود و اگر بضرورت روی بغیر قبله فریضه شروع کند و گذارد روا بود و اگر جامه ستور آن پلید بود ... پشت
ایشان نماز میگذارد خواجه امام مقاتل رازی گفته است روا نبود از برای آنکه جای پاک فریضه است ... بر روایت روا بود که قیام و رکوع
در کن اصلیست ساقط میشود جای پاک شرط است بطریق اولی بود که بضرورت ساقط شود و اگر بر ستوران بجماعت میگذارند ظاهر روایت
روا نبود و از محمد رح روایت آمده است که ستوران جمله را نزدیک یکدیگر بر بندند جماعت گذارند روا بود و در کتاب ... فریضه میگذارد ظاهر روایت
روا نبود و از ابو یوسف رح روایت است که یکی ... ستور ... در زیر گذاشته بر بندد و در روی نماز گذارد روا بود و در نقل نماز روا بود و در خلاف گذارد
در گردون نقل میگذارد و اگر گردون بر گردن گاو است و گاو میرود روا نبود و بالاتفاق اگر گردون بر گردن گاو است لیکن گاو استاده
بعضی گفته اند اکنون بر آن گردون نماز روا بود و ظاهر روایت روا نبود و اگر گردون بر زمین بود روا بود بالاتفاق اگر کشتی بضرورت
شسته نماز گذارد و اتفاق روا بود و اگر بغیر ضرورت نماز نشسته گذارد در قول ابو حنیفه رح روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و در قول ابو حنیفه
دلیست که عبد الله مسعود و انس بن مالک رض بغیر ضرورت در کشتی نماز نشسته گذاردندی پس معلوم شد که روا بود **باب سی ام در بیان**
نماز آدینه نماز آدینه فریضه است هم بکتاب هم بخبر و هم باجماع امت اما آیت آنست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوٰة من یوم الجمعة
فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع اما خبر آنست قال النبی صلعم فی خطبته و اعلموا ان الله کتب علیکم الجمعة فی یوم هذا فی مقامی هذا فمن ترکها
... استخفافا بها او جحودا لها و له امام جائر او عادل الا فلا جمع الله له شمله و لا بارک له فی امره الا فلا صلوٰة له الا فلا زکوٰة له الا فلا صوم له الا فلا
حج له الا ان یتوب و من تاب تاب الله علیه جابر بن عبد الله الانصاری رض روایت میکند که رسول علیه السلام در خطبه همچنین فرمود که ... و بر سنبر ...
... و طاعت کنید پیش از آنکه در بایند و توبه کنید پیش از آنکه بمیرید آنگاه فرمود که بدانید که خدای عزوجل نماز آدینه فرض کرد بر شما اندرین روز
اندرین مقام هر که یکبار نماز آدینه را ... و یکی ... سیاه شود هر که دو نماز آدینه ... روا ... سیاه شود و هر که نماز آدینه را
بعد از ... سیاه شود و وی را نماز نیست و وی را زکوة نیست و وی را روزه نیست و وی را حج نیست و وی ... هر ... بر طبق ...
بمیرد خواه بر یهودی خواه بر ترسا خواه بر ... مگر که توبه کند خواجه حسن بصری رح روایت میکند هر که سه نماز آدینه را ... منافق ...
... مختار رح گفته است که در ... در مستزادات ... رسول علیه السلام فرموده است هر که سه نماز آدینه ... منافق است
قال النبی علیه السلام من ترک الجمعة ثلثا بغیر عذر فهو منافق این ... کسی بود که ... و ماندن ... اگر ... بود و ...
بود ... توبه کند خدای عزوجل توبه وی را ... امام زاهد فخر الدین رح میگوید در حدیث هست که هر که یکبار نماز آدینه را ...

چهار دانگ دلش سیاه شود و اگر سه نماز ادینه را ماند همه دلش سیاه شود و اگر توبه کند خدای تعالی قبول
کننده اوست در گذارد باز چون سه ادینه پیاپی گذاردن سیاهی بنور بدل شود نماز ادینه برکیست
بر مومن عاقل و بالغ آزاد و تندرست و مقیم فریضه است بر نارسیده و بر بیمار و بر بنده و بر مسافر
و دیوانه فریضه نیست بر نابینا نماز ادینه فرض نیست چون عصاکش ندارد و اگر عصاکش دارد بقول ابوحنیفه
رضی الله تعالی عنه بر وی نیست بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر وی بود و هم برین خلافت گفتیم بر بنده نماز ادینه
نیست اگر خواجه بنده را با خود ببرد اگر برای ستور نگاه داشتن برده بر وی نبود و اگر از برای نماز گذاردن برده
است بر وی بود بر مزدور بود و بالی خواجه حفص کبیر بخاری رحمه الله گفته است که نماز ادینه بر وی نبود از برای آنکه خود
را اجازت داده است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که خصم کار وی را نتواند از نماز ادینه گذاردن باز داشتن
اما تواند که آن مقدار که روزکار بوده است بنماز ادینه گذاردن از اجرت وی فرو در رود نماز ادینه را شرطهاست
شهر است و سلطان است و جمع است و شهرت اعلام عام و وقت است خطبه اما شهر شرط روای نماز ادینه
است بقول علماء ما رحمهم الله و بقول شافعی رحمه الله شرط نیست دلیل بر آنکه در بحرین دیهی بود از بیابان عبد
قیسی که دیرا جواثا میگویند هیچ کس از صحابه در روی نماز ادینه گذاردند پس معلوم آمد که شهر شرط
نیست مر روائی نماز ادینه را علماء ما رحمهم الله گفته اند که آن جواثا نام دیه است اما بحقیقت شهر است دلیل بر آنکه
این نظیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدای تعالی مکه را ام القری فرموده است ما در دیها اتفاق است
که مکه شهر است و باسم دیهی حکم شهری بر نگردد و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عن النبی علیه السلام لا جمعة ولا تشریق
الا فی مصر جامع پس معلوم شد که شهر شرط روای نماز ادینه است شهر چه صفت باید تا نماز ادینه روا بود
در صلوة قاضی امام صدر الدین شهید از علماء ما رحمه الله روایت میکنند که همه شهر در کلانترین مسجد جمع آیند چنانکه
آن مسجد پر شود و بمسجد دیگر حاجت افتد این شهر کلان بود در وی نماز ادینه روا بود در روایت شرح طحاوی رحمه الله
که بر حرفت در وی تابستان و زمستان در آن شهر حرفت روزگار بسر برند چنانکه ایشانرا بحرفت دیگر حاجت
نیاید این شهر کلان بود در وی نماز ادینه روا بود در روایت صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله چنین است
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایتست که شهری باید که در وی سلطان بود
که اقامت حدود کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر آنچه بود طبیب حاذق بود و مفتی کامل بود که فتوی دهد آنگاه روا
بود تا در وی نماز ادینه روا بود و در منتقی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله روایت میکند که هر کجا صد هزار کس جمعه آیند
حکم شهر دارد و در آنجا نماز ادینه روا بود جای که حکم شهر دادند بعد از آن خرابی پذیرد حکم آن شهر باقی
ماند تا اگر ایشان نایب سلطان با جمع در آنجا نماز ادینه گذارند روا بود و اگر در یک شهری دو جای

نماز آدینه گذارند در شرح طحاوی از ابوحنیفه رض روایتست که روا نبود و صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی آورده است که نشاید مگر جایی که
کی نشاید نماز آدینه جز در یک جای نشاید و روایی باکر هست ابو یوسف رح گفته است که اگر شهری بود که در میان شهر نهری کلان بود
چنانکه گذشتن بی کشتی حاجت آید چنانکه و جلد بغداد است ازین روی و از آن روی نماز آدینه گذارند روا بود محمد رح گفته است که شهر
کلان بر عملی حکم شهر میدارد تا در هر محلتی نماز آدینه بر ایشان بود مسافت چند بود تا نماز آدینه بر ایشان بود ظاهر روایة آنست که مسافر
بجایی رسد که مقیم شود نماز بر ایشان فریضه شود و مقیم بجایی رسد که مسافر شود نماز بر ایشان فریضه نبود محمد رح گفته است هر کجا بانگ نماز بشنود
نماز آدینه بر ایشان بود مالک رح گفته است که در روز تا میانه بیایند و نماز آدینه گذارند و شبانگاه بخانه روند نماز آدینه بر ایشان بود
خواجه حسن بصری رح گفته است تا چهار فرسنگ نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و بعضی از نسخها از ابوحنیفه رح روایتست که بر کجی حوائج
ایشان را باخوانند شهر حمد کنند نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و شیخ الاسلام علاء الدین رح گفته است در مختلف بود و فی باب سفر گر
تا آنجا بانگ نماز شنوند بر قول محمد رح بر ایشان نماز آدینه فریضه بود و بر قول ابو یوسف رح هر که اندرون ربض است بروی فریضه است
هر که بیرون ربض است بروی فریضه نبود امروز جواب فتوی بر اینست و جز این دو قول که گفتم روایتها دیگر است سلطان شرط روای
نماز آدینه است بر قول علما ما رح و بر قول شافعی شرط نیست وجه قول وی آنست که نماز آدینه چون نمازهای دیگر است در نمازهای دیگر
سلطان شرط نیست در نماز آدینه نیز شرط نبود وجه علما ما رح آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الر
سول و اولی الامر منکم و جابر بن عبد الله انصاری رض روایت میکند که رسول ع م فرمود که سلطان را مطیع باشید اگر چه سیاه بنده
گوش بریده بود یا جابر یا عادل سلطان بنده روا بود و از دست وی خطابت درست بود اما قضا روا نبود همچنانکه امامت
وی روا بود ولیکن گواهی وی را نشنوند چنان باید که امامت را شاید و زن و نارسیده و کافر نشاید اگر پادشاه نارسیده بود
و یا زن بود یا کافر نماز آدینه نیز روا بود اما ابوحنیفه رض گفته است که اگر نارسیده بود وزیر خود را ولی عهد خود بکند اگر زن بود شوهر
خود را ولیعهد خود کند اگر کافر بود وزیر مسلمان ولی عهد خود کند نماز آدینه روا بود بموت سلطان نایبان وی معزول نشوند
همچنانکه بموت خلیفه پادشاهان که از دست وی باشند معزول نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون روا باشند و نماز آدینه گذارند
روا بود که سلطان وکیل است و عامل اصیل اگر اصیل شی وکیل کاری بکند درست آید از محمد رح سؤال کردند والی اقرب را
بیرون روا باشند ولی وی نماز آدینه گذارند گفت روا بود از امیر المؤمنین عثمان رض سؤال کردند که والی بصره را بیرون کردند
ولی وی نماز جمعه گذارند گفت روا بود اگر سلطان محبوس بود نماز آدینه نیز روا بود و دلیل بر آنکه روز غوغا امیر المؤمنین عثمان محبوس بود
امیر المؤمنین علی رض نماز آدینه گذاردند سلطان و سلطنت ظاهر باید تا نماز آدینه روا بود و دلیل بر آنکه در ابتدا صحابه اندک بود و سلطنت
سلطان الا منبا ظاهر نبود نماز آدینه مشروع نبود چون صحابه بسیار شدند سلطنت ظاهر شد نماز آدینه مشروع شد جمیع و شهرت آن
بود که سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان تا اگر سلطان خشم خود در سرای نبود نماز آدینه میگذارند اگر در سرای گشاده بود
چنانکه عام اندر می آیند و بیرون میروند روا بود اگر در سرای بسته اند و عام نمی آیند روا نبود اما اگر عام می آیند سلطان نماز آدینه گذارند روا بود

وقت شرط روای نماز آدینه است باتفاق تا اگر در میان نماز آدینه وقت نوشد بقول شافعی رح بجان تحریمه نماز پیشین کند روا بود
و بقول علماء ما رح از را تمام کند تطوع شود و باز تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارند در حصا یلید کور است و جمعه شرط روای نماز آدینه
است بقول شافعی رح چهل کس باید که بر چهل کس تندرست و آزاد و مقیم باید تا نماز آدینه روا بود دلیل برانکه عبد الرحمن بن مالک است عمر
را دعا کرد که ایشان سی و ند تن بودند با استادند با من بیامدم که چهل کس شدیم نماز آدینه گذاردیم دلیل میکنند که چهل کس شرط است
علماء ما رح گفته اند که عبد الرحمان رض مردی پیر بود و چشمهای وی ضعیف بود از برای ان با ایستادند تا وی بنماز آدینه بیاید
از وی قوت نشود آن از برای مراعات وی بود دلیل برانکه اگر وی بسبب روای نماز آدینه ایشان بودی لازم بودی که وی را
دعا گفتندی چون وی ایشان را دعا گفت معلوم شد که چهل کس حاجت نیست دلیل برانکه مصعب بن عمر رض یکبار با هفده کس
نماز آدینه گذارد و دیگبار با سیزده کس نماز آدینه گذارد و رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذارده است در وقتی که در مدینه طعام
تنگ شده بود چون جمعه بر پای شد آواز طبل کاروان طعام بگوش ایشان رسیده بعضی باندند و بعضی طعام خریدن رفتند
رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذاردند جبرئیل عم آیت آورد قوله تعالی واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک
قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة والله خیر الرازقین بقول مالک رح امام و یک کس جمعست و بقول ابو یوسف رح امام و دو کس
جمعست و بقول ابو حنیفه رح امام و سه کس جمعست و هر کس باید که اهل باشند مر امامت را تا اگر کسی رسیده بود یا زن بود یا صاحب جزم بیمار
بود روا نبود و اما اگر هر سه مسافر اند یا بنده اکنون روا بود جمع شرط نماز آدینه است با شرط شروع با شرط تمام نماز بقول ابو حنیفه رح شرط ادا
است و بقول ابو یوسف و محمد رح شرط شروع و بقول زفر رح شرط نماز است فایده این خلاف جای پدید آید که چون بر پای شد امام را
جمع باندند و رفتند و امام تنها ماند بقول ابو حنیفه و زفر رح تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رح بگذارد و جمعه
تمام کند و اگر یکرکعت گذارده اند انگاه جمع رفتند بقول زفر رح تحریمه نو کند و نماز پیشین گذارد و بقول علماء ثلثه رح بگذارد و نماز جمعه
تمام کند و در روز آدینه فرض اصلی ظهر است یا جمعه بقول علماء ثلثه رح فرض اصلی ظهر است و لیکن بترک جمعه بزه کار شود و بقول زفر
رح و شافعی رح فرض اصلی جمعه است فایده این خلاف جای پدید آید که هر کسانیکه نماز آدینه فریضه است زوال اندر گذشت نماز
پیشین گذارند بقول علماء ثلثه روا بود و لیکن بترک جمعه بزه کار شوند بقول شافعی رح اگر وقت باقی بود چهل کس جمعه باید نماز آدینه گذارد
نماز پیشین روا نبود و بقول زفر رح اگر جمعه گذارند روا بود و اگر نگذارند نماز پیشین روا نبود و کسانیکه نماز آدینه بر ایشان فریضه نیست
چنانکه مسافر و بنده و بیمار زوال اندر گذشت نماز پیشین گذارند باجماع روا بود اما اگر سعی کردند نماز آدینه گذاردند بقول زفر و
شافعی رح فرض ایشان همان نماز پیشین بود و بقول علماء ما رح فرض ایشان جمعه بود آن نماز پیشین تطوع شود و کسانیکه نماز
آدینه بر ایشان فریضه است نماز پیشین گذارند انگاه سعی کردند نماز جمعه گذاردند فرض ایشان جمعه شود و اگر نماز پیشین در خانه گذارد
بر اتفاق و شک که بار دوم نماز جمعه گذارم بیامد و بیاجر رسید که جمعه گذارده اند باتفاق است نماز پیشین روا بود اما اگر در راه جمعه
که نماز جمعه گذارده اند بقول ابو حنیفه نماز پیشین باطل شود نماز پیشین را باز گذارد و بقول صاحبیه تا نماز آدینه در نیابد نماز پیشین

برآید اخیره شود و اگر نماز آدینه دریافت بالاتفاق فریضه وی نماز آدینه شود و بعضی گفته‌اند که محرم عمره اگر قصد حج کند احرام عمره را شکن
بر قیاس بوحنیفه برآید آخر شود ظاهر روایت آنست که نشود زیرا که ابتداء وی مأمور است برفتن جمعه اما در اتحال وی شود سبب برفتن
مجرم چون بر دو رای برآید جمعه آمد در کنی از ارکان دین شرائط الحج بجا نیارد احرام عمره بشر برآید اخیره نشود اما بر قول ابوحنیفه مجرم جمعه شود
ما اگر جمعه گذارد با جماع فرض وی شود نماز پیشین الموضع اگر کسی که نماز آدینه بعدی فریضه است نماز پیشین گذارد و نماز جمعه بیفت وی
امام را در قیام دریافت بالاتفاق دو گذارد و اگر در جمعه امام را در قعده اندر یافت و اقتدا کرد بقول محمد رح چهار تمام کند بر قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رح دو گذارد و وجه قول وی آنست که رسول ع فرموده است قال النبی ع من ادرک الامام فی الجمعة فی القعدة فلیصل اربعا ابو حنیفه
و ابو یوسف رح گفته است این در حق کسی باشد که نیابد و امام را در قعده یابد و لیکن سلام داده باشد هنوز بگذارد و روزن سنت نیز چنین است
وی اقتدا کند درست نبود و بی نماز پیشین باید گذاردن و آنجا چهار رکعت است اما اگر امام هنوز سلام نداده باشد که اقتدا کند تمام کند
بحکم حدیث رسول ع و اذا اقیمت الصلوة فلا تأتوها و انتم تسعون و لا تأتوها و انتم تمشون علیکم بالسکینة و الوقار فما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم
فاقضوا چون از وی دو فوت شده است امام دو گذارده است وی همان دو گذارد از مسجد بیرون آید **حکایت** آورده است
که محمد حسن رح را شاگردی بود نام وی یحیی چنانچه محمد رح این مسئله گفت وی محمد رح اشکال گفت که اگر این را نماز آدینه میدارید چرا چهار میخواند
گفت بحکم حدیث رسول ع اگر نماز پیشین میدارید چهار رکعت قرات خواند فریضه میدارید اگر در شفع دوم باز آمد نشستن یکی سجده از رکعت
اول بنده ام در شفع دوم آورده است چرا نماز نشستن نباید میدارید بگفت بحکم حدیث رسول ع خواست تا اشکال دیگر گوید که محمد رح گفت
تبارک الله فلک نام یحیی نبیا چنان فرو رفت که پیش در هیچ کتابی ازو و از ولی دی مذکور نیامد پس معلوم آمد که محمد رح شاگرد را که بر مسئله
اشکال آید که خاطر استاد آزرده گرداند بی برکه برخوردار نباشد گمشده‌ام گفته‌اند که محمد رح از چند مسئله رجوع نکرده این مسئلان یا
نشود چنانکه برسر نکشستن فریضه نداد و در هر چهار رکعت خواندن باید که فریضه نداده و اگر در شفع آخر یادش کند یک سجده یا
از شفع اول مانده است و در شفع آخر آرد نماز وی تباه نشود و هیچ مسئله از و ثابت شود پس معلوم شد که محمد رح از راه دستی چهار رکعت فرموده
نماز را وی فرضیت و سنت نماز پیشین از سنت نماز آدینه نیابت دارد یا نی اختلاف مشایخ است بعضی گفته‌اند که نیابت ندارد و بعضی
گفته‌اند که نیابت دارد و اگر پیش از خطبه مسجد آدینه آمده است و سنت را بازگذارد و بالاتفاق از سنت نماز آدینه نیابت دارد و اگر
وقت خطبه رسید بعد از فریضه بازگذارد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که بازگذارد که چون نیت سنتی کرده است
از سنت نماز آدینه نیابت دارد و اگر در نماز آدینه نماز بامداد یاد آید اندر این مسئله بر سه وجه است یکی آنکه نماز بامداد در وقت اگر نماز
آدینه بر می اندازد و نماز بامداد قضا کند انگاه نماز آدینه بگذارد و باقی را مسبوقانه ادا کند و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز بامداد در وقت
میکند وقت جمعه فوت میشود بالاتفاق است که بگذارد و جمعه را تمام کند انگاه نماز بامداد قضا کند و اگر جمعه را بر می اندازد
بامداد را قضا میکند جمعه فوت میشود لیکن وقت باقی بود بقول محمد رح بگذارد و جمعه تمام کند انگاه بامداد را قضا کند بر قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رح جمعه را قطع کند نماز بامداد را قضا کند نماز پیشین تنها گذارد و خطبه شرط روای نماز آدینه است

از نماز در سوم شان عائشه صدیقه رض روایت آمده هست که خطبه قائم مقام دو رکعت نماز هست از برای انکه خطبه بغیر روی قبله مگویند
نماز روی بغیر قبله روا نبود و بغیر درة اگر بعد از خطبه معلوم شود که خطیب محدث بود یا جنب بود یا جامه خطیب پلید بود هست خطبه را باز نگویند
داگر از ینها بعد از نماز پدید آمد باجماع آن نماز را باز باید گزاردن پس معلوم شد که خطبه قائم مقام دو رکعت نماز نیست شرط روای
نماز آدینه هست خطبه فریضه هست باتفاق بقول شافعی رح خطبه پنج شرطست استاده بگوید بنشیند بگوید دو خطبه گوید میان بنشیند و قران خواند
بقول علماء ما رحمه الله اینهمه سنت هست اگر خطیب الحمد گفت باز چیزی نیافزودش بقول ابو حنیفه رض خطبه طویل نیابت دارد و بقول
ابو یوسف و محمد رح نیابت ندارد و چندانی باید که شنونده داند که خطبه میگوید وجه قول ابو حنیفه رض اینست که امیر المومنین عثمان رضی الله
بر منبر برآمد الحمد لله رب العالمین گفت شرم داشت چیزی دیگر یاد نیامدش برهمان ختم کرد فرود آمد نماز آدینه گذارد و گفت که ابو بکر و عمر
اماوی کرده بودند و من نکرده بودم و هفته دیگر اما وی کنم اگر روا نبود وی نکردی پس معلوم شد که همو مقدار بسنده هست روای نماز
آدینه را اگر خطیب عطسه زد و گفت الحمد لله بعد از خطبه نیابت دارد یا نه از ابو حنیفه رض دو روایتست اختیار یعنی اگر عربی میدانند ولیکن بپارسی
میخوانند بقول ابو حنیفه رض روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود در جامع الصغیر امام حسام شهید امام ابو بکر جصاص در صدوة خواجه منهاج عسار
کبیر از ابو حنیفه رض روایت میکند که از القول رجوع کرد و گفت با قدرت عربی بپارسی میگوید روا نبود اگر خطیب در خطبه گفتن هست و یر معزول
کردند و یرا معلوم شد یا بیهوش شد یا گذشته شد یا مرتد شد آوردعیاذا بالله باجماع ان خطبه را باز گویند اما اگر و یرا معزول و یرا خبر
نبود خطبه تمام کرد و انگاه معلوم شد روا بود و اگر در خطبه علم شد ش همچنان تمام کرد روا نبود و اگر خطیب با یک کس یا دو کس خطبه گفت
بعد از ان جمع آمدند با ایشان نماز گذارد روا بود و یا نی اختلاف مشائخ هست جماعتی خطبه نشنوند ولیکن خطیب را از دور می بینند با ایشان
نماز گذارند زیرا که از ابو حنیفه رض روا نیست که روا بود جماعتی خطبه شنودند ایشان را حدث رسید بروند طهارت سازند و بیایند
نماز گذارند روا بود و اگر پیش از انکه ایشان از مسجد بیرون روند جماعتی دیگر با طهارت درآیند با ایشان نیز
نماز روا بود اما اگر پیش از انکه جماعتی با طهارت اندرآیند ایشان از مسجد بیرون رفتند انگاه این جماعت
مسجد اندر آمدند با ایشان نماز روا نبود خطیب خطبه گفت معلوم شد که جنب بوده هست خطبه معتبر بود
باز نگویند اما اگر خطبه گفت و یرا حدث رسید جنبی را خلیفه کرد روا بود اشکال آید بر روایت نوادر
جماعتی بی طهارت خطبه بشنودند با ایشان نماز روا نیست خلیفه جنب را چرا روا می آید جواب آنست
کسی بعضی با طهارت خطبه شنوده اند وی تبع ایشان شود روا بود وی با یکی با طهارت را خلیفه کند
روا بود چون خطبه شنوده باشد چون وی اصالت را می شاید خلافت از وی درست آید اگر خطبه گفت
حدث رسیدش کسی را خلیفه کرد تا امامت کند که خطبه نشنوده هست روا نبود این خلیفه کسی را دیگر را
[illegible] کند که خطبه شنوده بود هم روا نبود که وی اصالت را نمی شاید خلافت از وی بی درست نبود

اگر جمعه بر وی شود و امام حدث رسید کسی را خلیفه کند که خطبه نشنوده باشد روا بود که همه یکسان شده اند اگر این خلیفه نماز را
بر خود بنا کند و یا از سر شروع کند قیاس آنست که اقتدا بوی درست نشود و استحسان آنست که درست بود خطبه کوتاه کردن و نماز دراز
کردن سنت است که رسول علیه السلام خطبه کوتاه کفتی و نماز دراز کردی و در تعبیه است عبد الله مسعود رضی گفته است که از فقاهت امام آن بود
که خطبه کوتاه گوید و نماز دراز گذارد و دلیل بر آنکه بقول ابو حنیفه رحم اگر خطیب گوید الحمد لله از خطبه نیابت دارد و اگر خطبه میگفت حدث شد
کسی را خلیفه کرد که خطبه را تمام کن و امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد روا بود خطیب خطبه گفت و قوم متوحی گر گشتند و قومی دیگر آمدند
خطبه ناشنوده با ایشان نماز گذارد روا بود که خطبه روا آمده است با قومی و نماز گذارد با قومی و امام از اهل خطبه صحیح است
نماز آدینه روا بود و در وقت خطبه نماز نشاید گذاردن باقی دعا و سخن نشاید گفتن باقی بر قول شافعی رحمه الله نشاید در قول علماء
ما رحم نشاید و شافعی رحم میگوید که سلیک غطفانی در مسجد آمد پیغامبر علیه السلام در خطبه بود گفت ای سلیک تحیة مسجد آورده گفت نه
یا رسول الله گفت برخیز تحیت مسجد بیار اگر سخن گفتن و نماز گذاردن روا نبودی رسول علیه السلام سخن نگفتی و نماز نفرمودی لیکن روا بود
دیگر هم در خطبه بود که اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا بکو تا باران بارد که کشتها خشک میشود و ستوران هلاک می شوند
رسول علیه السلام دعا کرد ابر آمد باران باریدن گرفت تا هفته دیگر می بارید همان اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا کن تا باران از
عمارتها بصحرا رود که عمارتها از زحمت میدید باسند که خطر میدارد که بنا خراب میشود و کار روانها بازماندند رسول علیه السلام دعا کرد ولله الحمد
و کوهها باریدن گرفت و منفعت با ایشان رسیدن گرفت ضرر از ایشان بازگرفت و نیز بریده شد آفتاب می تافت همچون حلقه
انگشترین شافعی رحم گفته است که معلوم شد سخن نشاید گفتن هم نماز نشاید گذاردن علماء ما رحم گفته اند که هرگاه رسول علیه السلام صحابه را وعظ
کردی از آن خطبه گفتندی یا از آن خطبه بوده است در خطبه نماز آدینه لیکن اگر ثابت شود که در خطبه نماز آدینه بوده است وقتی بوده است که سخن
گفتن در نماز مباح بود و در خطبه نیز مباح بود بعد از آن چون سخن گفتن در نماز حرام شد در خطبه نیز حرام شد هم با آیت و هم بخبر و هم بروایت
صحابه رضی اما آیت **قال الله تعالى** واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون اما خبر **قال النبي** علیه السلام اذا خرج الامام فلا
صلوة ولا کلام روایت صحابه آنست که رسول علیه السلام در خطبه بود که عبد الله عمر رضی در وقت خطبه نشسته بود و دو کس بودند به پهلوی
وی یکی مر آن دیگر را سوال کرد که کاروان چه وقت میرود گفت فردا چون نماز آدینه گذارند عبد الله بن عمر رضی مر آن جواب
دهنده را گفت تو چرا گفتی و ثواب نماز آدینه بباد دادی و آن بار تو خود خواست که حدیث کاروان می پرسید دیگر آنکه ابی بن کعب را سوال
کرد که این آیت بچه وقت نازل شده است که من نشنیده ام ابی بن کعب نگفت و جواب نداد اشارت کرد که خاموش چون از نماز فارغ
شدند گفت مر او را که ثواب نماز آدینه را نیافتی گفت چرا نیافتم ایشان را مناظره شد از رسول علیه السلام سوال کردند گفت بنسبت
که ابی بن کعب میگوید و تو ندانسته که در وقت خطبه نشاید گفتن پس معلوم شد که با آیت و خبر و بروایت صحابه رضی که سخن و نماز و دعا
نشاید کردن در وقت خطبه اگر خطیب در خطبه آیت درود و صلوة خواند طحاوی رحم گفته است که شنوندگان باید که صلوة گویند جواب
آنست که همچنانست که در حرمت نماز سخن گفتن حرام بود نشاید گفتن مسئله در وقت با تمام خطبه سخن نشاید بالای بر قول

ابوحنیفه رح نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رح اگر سخن نه گفت که متقارن باشد نماز تمام شود یا نی شود ابوحنیفه رح میگوید که قطع
کردن سخن و شنوانیدن بود و خطبه باید که اصلا آغاز نکند اگر نماز قضا آغاز کرد خطیب خطبه آغاز کرد باید که وی نماز خود را تمام کند و قطع
نکند و قطوع نکند لیکن چون لاحق این را تمام کند دیگری شروع نکند مگر قضایی که ترتیب ساقط نشده است نشاید گذاردن
وگر است نبود اما اگر قضایی بود که ترتیب ساقط شده است اولیتر آن بود استماع خطبه کند بعد از آن نماز را قضا کند اگر
در سنت شروع کرد خطیب برآمد اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فریضه باز گذارد و اگر بعد از فریضه باز نگذارد
بر قول ابوحنیفه و محمد رح بر وی قضای دو رکعت بود بر قول ابو یوسف رح چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم
برخاسته است تمام کند و بر سر دو سلام دهد و بعد از آن نماز سنت را باز باید گذاردن و اگر نگذارد و بقول ابوحنیفه و محمد رح
بر وی چیزی نبود و بقول ابو یوسف رح قضای دو رکعت بود و اگر دو رکعت گذارده بود که خطیب خطبه آغاز کند وی آن دو
رکعت دیگر گذارد از سنت نیابت ندارد بعد از فریضه هر چهار رکعت را باز باید گذاردن اگر به سیوم برخاسته است بعضی گفته اند
که در قیام سلام دهد خواجه امام سرخسی رح میگوید که باز گردد و قعده بیارد و سلام دهد تا سنت از نماز بیرون آمده بود و اگر به
بچهارم برخاست تمام کند که بیشتر حکم کل دارد و سنت نیابت دارد و اگر خطیب خطبه تمام کرده انگاه سنت گذاردن نشاید که
از سنت نماز آدینه نیابت ندارد بعد از فریضه آن سنت را باز باید گذاردن و در خطبه سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام کرد
جواب سلام واجب شود یا نی ابو یوسف رح میگوید واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فریضه بقول ابوحنیفه
و محمد رح میگویند که جواب واجب نشود که جواب جایی واجب آید که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست بلکه عصیت لاجرم
واجب نشود اما در روایه آمده است از محمد رح که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید انگاه اگر آنکس حاضر بود
و اگر کسی عطسه داد محمد رح گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه جایی بیرون آید تا شروع
خطبه کند نماز شروع نکند بقول ابو یوسف و محمد رح نماز نشاید گذاردن و لیکن سخن شاید گفتن و بقول ابوحنیفه رح سخن نشاید و
نماز گذاردن قال النبی صلعم اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اگر نام خدای تعالی شنوی بدل باید گفتن جل جلاله
بر زبان نی اگر نام پیغمبر عم شنوی جواب همین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که خواجه حسن بصری رح گفته است هر
یکدرم در وقت خطبه صدقه دهد هفتاد درم در اوقات دیگر باید دادن از حلال تا کفارت شود و خلف ایوب رح میگوید عجب
شیر فته تا زمانه آمد از پیش مقصوره بعد از نماز سوال کردم که در وقت خطبه چه بود این شیر فته گفتا سلطانیان بود هر گدایان
میروند از میان صفها بیرون میکردند گفت یا رب مردم این چه روز ایشان چه پرسیدن دانستم که در وقت خطبه گدایی نشاید
کردن و صدقه نشاید دادن و دیگر عبد الله بن المبارک مروزی رح میگوید که دوست دارم که ندهد چیزی بآنکس که گوید چیزی
چیزی دهید از بهر خدا که آن خواهنده مر بهترین چیزها را که آن ذکر خدا است به بهترین چیزها صرف کند و آن دنیا است که وی
دین به دنیا میفروشد این همه که گفتم جایی بود که خطبه می شنود و اگر خطبه نشنوند جایی بود که خطبه نی شنوند و خواهد ما محمد بن

میگوید که خاموش باشد که نص مطلق است اگر از شنودن عاجز است از خاموش باشیدن عاجز نیست لیکن یحیی میگوید که قران خوانده باشد هم
بن حکم میگوید که مسایل فقیه میگوید که روستایان از راه دور آمده باشند تا بشنوند و از مسایل فقهی چیزی یاد گیرند و از احکام شرع چیزی بدانند
حسن زیاد گفته است که از شاگردان ابو حنیفه در عراق کسی فقیه تر از بن حکم نبود که وی ترجیح نهاده فریضه را بر واجب و فتوی شیخ الاسلام
برهان الدین بر آنست که خاموش باشد **مسئله** اگر سنت نماز ادینه شروع کرد و امام اقامت کرد و نماز ادینه نیز توان سنت گذاردن نماز ادینه
میگذاردن سنت از سنت نماز پیشین نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر نیابت دارد و قیاس قول خواجه امام اجل سرخسی نیابت دارد اگر نماز
ادینه حدث رسید لشکر راه بود و بیرون رود و طهارت کند و بیاید و بنا کند اگر پیش نماز فردان گذشته میشود بنشیند چندانکه نماز تمام
کنند بر رود و طهارت کند بران نماز بنا کند اگر پیش از انکه به بنا رسید وقت نوشد از فریضه که اشت تباه شود و تمام کند تا از ظهر نماز
ندارد بعد از ان نماز پیشین قضا کند اگر روز ادینه تشویش افتاد نماز ادینه میگذارند یکی جماعت بر پای شد ندانستند که نماز پیشین است
با نماز ادینه نیت کرد که اگر نماز جمعه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است بعد از ان معلوم شد که نماز ادینه بود است اقتدا کس درست
نبود چه در اصل نیت وی تردد بوده است اگر گفت نماز ادینه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است اقتدا کردم هر کدام معلوم شود روا
بود و ایچنین مسائل گفته شده است **مسئله** در روز ادینه در مسجد جامع نشاید نماز پیشین را جماعت گذاردن اگر چه مسافر باشند
یا بیمار یا محبوس قاضی و مانند اینها اگر گذارند روا بود و لیکن بزه کار شوند و اگر بیرون ربض نماز ادینه میگذارند روا بود یا نی اگر نزدیک
ربض است روا بود و اگر ربض مقدار [illegible] دور تر است روا نبود که اینجا در معنی بیابان نبود حاجیان در دست عرفات نماز ادینه
میگذارند روا بود یا نی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند روا بود و بعضی گفته اند روا نبود که حکم بیابان بود و شهر شرط است
و اگر در عرفات نماز ادینه بگذارند روا نبود بالاتفاق و در منا نماز ادینه روا بود و شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که منا حکم
شهر دارد و در روی همه چیز یابد امیر حاج همچون سلطان است و در وی بازار لشکر هست و خطیب و قاضی هست پس حکم شهر ثابت
شود [illegible] نماز ادینه بگذارند روا بود اگر منا نماز ادینه بگذارند روا بود یا نی بر قول ابو حنیفه و ابی یوسف رح روا بود چون دو موسم
بود و امیر حاج و امیر مکه با ایشان بود و بر قول محمد رح روا نبود حاجیان از منا بروند اتفاق روا نبود چه منا حکم شهر ندارد **مسئله**
مردی در روز ادینه نماز پیشین را [illegible] امامت کرد و [illegible] روا بود و از فریضه نیابت دارد و فرض وی آخر
نماز بود صورت چگونه بود جواب اینست که مردی مسافر بیرون شهر جماعتی را امامت کرد و قعده تمام کرد و مقتدیان سلام دادند
و کار رفتند وی نیت اقامت کرد و مقیم نه برخاست نماز یاد آمدش نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد
و قعده نماز آوردند مقتدیان سلام دادند و رفتند وی را سجده تلاوت یاد آمد که سجده تلاوت آورد و قعده نیاورد بروایت اصح نماز
وی را تباه شود و مقتدیان که رفتند نماز ایشان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد و نماز تمام کرد پس بشهر درآمد یک رکعت نماز ادینه
دریافت امام را حدث رسید وی را خلیفه کردند آن رکعت را تمام کرد و از مدرکان یکی را خلیفه کرد و سلام وی مسبوقانه خود برخاست

تجنبه فسند ید وی را وضو نماز تباه شود مقتدیان و امام اول را نماز روا بود طهارت ساخت جماعتی دیگر را امامت کرد و بعد از ان حدث
آورد عیاذاً بالله نماز نشان باطل شود باز بسلام آورد و وقت هنوز باقی بود باز جماعتی را امامت کرد فریضه وی این آخرین بود و آن
پنج دیگر وی را تطوع شود مقتدیان را فریضه بود و این بود مسئله نوشته شد از برای فهم فقهای بار خدایا بران بنده رحمت کنی
که نویسنده را بدعا خیر یاد آرد **باب سی ویکم در بیان تراویح گذاردن** نماز تراویح سنت موکده است گرفتن
بدو وی است و ماندن نشان علامت است و گذاردن نشان سبب سعادت و ناگذاردنش سبب شقاوت و نماز تراویح مشروع است بفعل رسول علیه السلام
باجماع صحابه رضی بر خلاف روافض علیهم اللعنت که نماز تراویح مگذارند گویند باعث این عمر رض است مذهب سنت و جماعت آنست که پیغامبر علیه السلام
گذارد دو شب و یا سه شب و زیاده ازین نی از بسیاری که صحابه رغبت کردند گفت نباید که بر امتان من فریضه شود تقصیر کنند در
گذاردن وی و در مانند بروز قیامت درین سبب بیشتر نگذارد و در شب معراج خدای عز و جل بر ما پنجاه نماز فریضه کرده بود رسول علیه السلام دعا
کرد از پنجاه به پنج نماز آمد هر که این پنج نماز را بگذارد خدای وی را ثواب پنجاه نماز کرامت کند امیر المومنین عمر رض پیوسته بگذارد و علی رض
نیز گذارد و در حدیث آمده است که هر سنتی که از ما بشما رسد از خلفاء راشدین چنانکه ابو بکر و عمر و عثمان و علی رض آنرا استوار گیرند
معلوم شد که تراویح سنت است و بر هر که نماز فریضه است تراویح بر وی است ولیکن فرق آنست که اگر فریضه را ماند قضا بر وی لازم بود
و اگر تراویح را ماند قضا بر وی نبود ولیکن تارک تراویح بزهکار شود در تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی و در
قرات وی و نشستن وی در گذاردن تراویح علما را اختلاف است اهل مکه هر دو سلام که میگذارند هفت بار طواف کعبه می آرند و تحیت می آرند هیچ
ترتیب اهل مدینه هر دو سلام با امام می آرند و هفت بار طواف روضه رسول علیه السلام می آرند و آنگاه دو سلام دیگر میگذارند و بروایت دیگر آنست که دو
سلام با امام میگذارند و دو سلام دیگر تنها میگذارند همچنین ترتیب و این قول مالک رح است که تراویح بقول مالک رح چهل رکعت است و
بیک روایت سی و شش رکعت است و بر قول علمای ما و شافعی رح تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت تطوع **مسئله** در تراویح
سنت است که قرآن ختم کند امامان را بهر ... علما را در وی اختلاف است که در وی چند ختم کنند بر قول امیر المومنین عمر رض سه ختم در هر دهه
یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کنند و قاضی امام کبیر الدین استروشنی رح میگوید که امیر المومنین عمر رض سه امام اختیار کرد از جهت گذاردن
نماز تراویح یکی را گفت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود که یک ختم کن آنگاه صحابه را خبر کرد و گفت هر که
قوی حال است و توانا است جای گذارد که سه ختم کند و هر که میانه حال است جای گذارد که دو ختم کند
هر که ضعیف حال است جای گذارد که یک ختم کند پس دانستیم که ختم کردن سنت است در خواندن قرات
وی اختلاف است امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است در هر رکعتی سی آیت خواند تا کل ماه رمضان سه ختم شود در هر ده روز
یک ختم شود و ظاهر روایت آنست که در هر رکعتی ده آیت خواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول مشایخ بخارا در تراویح
ختم کردن لازم دارند تا اگر ختم نکنند روا نبود و بقول مشایخ سمرقند ختم کردن در تراویح شرط لازم ندارند مستحب است

که اگر زود فرو دایم بسیار جا بود که ایشان را قرآن مرتب نبود چنانچه مشتلام و در هنگام ادا سنند ایشان ختم نتوانند کردن پس را دیگر
منسوخ شود و دیگر آنکه وی توتیر از فریضه نشود و در فرائض آنچه خوانند روا می آید در تراویح بطریق اولی باید که آنچه خواستند روا
دیگر آنکه دو چیز دیگر را ترک از ذکر سه زیادت بود چون در فریضه بحکم فرایض قرآن کذا فاقرؤا ما تیسر من القرآن چند آنکه خواهند بخوانند نماز فریضه
روا بود در تراویح نیز هرچه خوانند باید که روا باید و بعضی گفته که سوره اخلاص بخوانند که در حدیث آمده است که هر که سه بار سوره
اخلاص بخواند چنان است که وی جمله قرآن را ختم کرده است قال النبی علیه السلام من قرأ سورة الاخلاص ثلث مرات فکانما ختم التورية
والانجیل والزبور والفرقان صدق رسول الله و بعضی گفته اند که از سورة الم تر کیف ده سوره بخوانند در رکعت اول سورت
خوانند در رکعت اول سورة الم تر کیف و در دوم قل هو الله احد شیخ الاسلام برهان الدین رح گوید بعضی
از مشایخ گفته اند که از الم تر کیف آغاز کنند تا آخر خوانند پنج سلام و دیگر باره از سر آغاز کنند تا آخر ده سلام شود در کیفیت وقت وی
اختلاف است بعضی گفته اند که وقت وی وقت فرو رفتن آفتاب تا دمیدن صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از نماز
خفتن است و گذاردن تراویح اختلاف نیست پیش از فریضه می باید گذاردن یا بعد از فریضه ظاهر روایت بعد از فریضه باید
گذاردن امام خواجه امام اجل محمد حسن رحمة الله از قضات بسمرقند می آمد در دیهی رسید که گذاردن تراویح چنان تعجیل میکردند که
فریضه شان پیش از وقت می افتادی مر ایشان را فتوی داد که شما تراویح پیش از فریضه گذارید تا فریضه شما در وقت افتد
خواجه امام حسام الدین رح گفته است که بعد از فریضه و پیش از وتر روا بود اما پیش از فریضه روا نبود بعد از وتر روا بود چنانکه
مسبوق گذارد سنت در گذاردن تراویح آنست که بر سر هر دو سلام بنشیند و تسبیح بگویند و چون چهار رکعت نماز گذارند و سلام
آنگاه تسبیح گویند و باز بر سر هر دو سلام بنشینند و تسبیح گویند و باز دو سلام دیگر میگذارند همچنانکه اهل مکه و اهل مدینه قرأت
تشهد مقدار عبده و رسوله خوانده روا بود و لیکن بهتر آنست که صلوة گوید اللهم اغفر لی تا آخر بخوانند تا حق رسول و اولاد
رسول علیه السلام و حق ابراهیم علیه السلام و حق اولاد وی و حق پدر و مادر و حق استادان و حق مومنین و مومنات گذارده باشد قال
النبی علیه السلام کل صلوة لم یصل فیها المؤمنین فهو خداج شیخ الاسلام برهان الدین میگوید بالقدر تشهد خواند و صلوة گوید اللهم اغفر لی
ولوالدی ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات گوید تا نمازش تمام شود و بقول رسول علیه السلام اگر دعا دیگر نخوانده است کراهت
نبود و جمیع بزرگ زیران نشود اگر نارسیده جاهل امامت میکند با الفاظ در تراویح بقول محمد رح روا بود و مشایخ بلخ این قول را اختیار
کرده اند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نبود مسئله اگر تراویح چهار گذارند بدو قعده و یک سلام از دو شفع نیابت
دارد و لیکن بخلاف سنت کرده باشد اما اگر چهار رکعت بیک قعده گذارد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود و از یکی
شفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رح روا نبود که هر شفعی نماز علیحده است در تطوع بر قول محمد رح و زفر رح بر سر هر دو نشستن فریضه است
اگر سه رکعت بیک قعده ادا کند چنانکه کسی سه رکعت بدو قعده اگر فراموشی گذارده اند بر ایشان همان تراویح بود و لیس اگر بعمدا
گذارده اند بقول ابوحنیفه و ابویوسف بر ایشان بیست رکعت تراویح بود قضا دو رکعت دیگر اما بقول محمد و زفر بر ایشان همان

تراویح بود پس اگر بر سر دو نشسته بود و بار سر یکی اگر بفراموشی گذارده اند اتفاق قضا بر ایشان ضروری نبود و اگر بعمد گذارده اند اتفاق قضا
نیست رکعت بر ایشان بود و اگر فریضه و سنت تراویح و وتر گذارده اند معلوم شد که فریضه ناروا آمده است فریضه و سنت و تراویح باز
گذارند باتفاق و وتر را بقول ابوحنیفه رض باز نگذارند و بقول ابویوسف و محمد رح باز گذارند باید که همچنین نیت کند که نزدیکترین وقتی
که بر سنت تا اگر بار اول ناروا آمده باشد از ان نیابت دارد و اگر روا آمده باشد این بار دوم از قضا اش نیابت دارد و اگر از
تطوع نیابت ندارد تطوع رکعت مشروع بود و نیت تراویح میگذارند شک افتاد که نه سلام شده باده قول قول امام باشد و اگر
امام را نیز شک بود یک سلام دیگر گذارند لیکن تنها و جماعت نگذارند و اگر تراویح را مسبوق شد و بعضی از تراویح و بعد از وتر
انچه فوت شده باشد قضا کند اما فتیا بدیکه بمسجد دیگر رود و اگر رفت و انچه فوت شده است اقتدا کند و قضا کند روا بود و اگر
تراویح را تنها گذارد باز جماعت یافت نشاید که اقتدا کند و اگر اقتدا کرد و گذارد بار اول نیت بار دوم بدعت ولی حسنه بود
اگر امام تراویح را نشسته میگذارد و مقتدیان بوی اقتدا کرده اند استاده بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود ولی کراهیت
بقول محمد رح روا نبود یا کراهیت اشکال آید در صلوة مریض محمد رح اقتداء قایم بقاعد درست نمیدارد و اینجا جایز درست میدارد محمد رح گفته است
که فریضه را با قدرت قیام و رکوع نشسته گذارد و باختیار روا نبود و تطوع جایز با قدرت قیام و رکوع هم از ابتدا نشسته گذارد روا بود
اقتدا نیز درست بود ولیکن با کراهیت اگر امام فریضه میگذارد وی تراویح اقتدا میکند درست نباید بر عکس هم روا نبود و اگر امام
وتر میگذارد وی تراویح اقتدا میکند بعضی گفته اند درست آید تا اگر امام را دو سلام متابعت نکند امام چون سلام دهد وی برخیزد
و یک رکعت دیگر تمام کند از تراویح نیابت دارد اما ظاهر روایت آنست که از تراویح نیابت ندارد اگر بر خود تباه کند قضای چهار رکعت
بر وی بود که چون امام سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت گذارد این چهار رکعت تطوع شود و براگه فریضه یا وتر بر سر دو سلام داد
به پنداشت تراویح نماز تباه شود و اگر تراویح را مطلق نیت نمازی کرد یا نیت تطوع کرد یا نیت سنت کرد یا نیت تراویح روا بود
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است باید که همچنین نیت کند که شکرانه نعمتها را و کفارتها را گناهان از من بریزد و بر من آسان کرد
آن ثواب فریضه گذاردن باید فقیه مسعود گفته رح که نماز گذارد تطوع باید که نیت کند که میخواهم که بگذارم دو رکعت نماز تطوع
شکرانه نعمتها و کفارتها گناهان هر اربیا از من بریزد و بر من آسان گرداند خدای عز و جل بران مومن رحمت کند که نویسنده را
یاد دارد یا رب نویسنده را بیامرزی والله اعلم اگر فریضه شروع کرد به پنداشت تراویح تمام کند تطوع شود و بیجده و نیت بی تحریمه
علیحده در تطوع در آمده شود که بنا فریضه بر تطوع درست نیاید اما بنا تطوع بر فریضه درست آید و بنا تطوع بر تطوع درست آید
اگر تراویح شروع کرد و به پنداشت فریضه تمام کرد اگر چهار رکعت بود و قعده آورده است از دو شفع نیابت دارد اگر چهار رکعت بیک
۲ قعده آورده است بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود از یک شفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رح از هیچ نیابت ندارد و اگر
وتر شروع کرد و به پنداشت تراویح تمام کند نیابت ندارد و وتر باز گذارد اما اگر تراویح شروع کرد و به پنداشت وتر تمام کرد چون بر
سر سه نشسته باد آمدش باید که یک رکعت دیگر بگذارد و از دو شفع نیابت دارد باب سی و دوم در بیان صلوة العید

نماز عید شعار اسلام است گزاردنش سبب سعادت است و ماندن از آن سبب شقاوت و روز عید خلعت است که در حدیث آمده است که روز عید
فرمان آید از جلیل الجبار که ای مؤمنان بنماز حاضر شوید حاجتی که دارید بخواهید تا روا کنم روز عید بنمازگاه عید بنظاره و تماشا نیاید ایشان را
برجای باید نشستن روی سوی قبله باید کردن و دعا باید کردن و حاجتی باید خواستن که اجابت وعده فرموده است که ادعونی
استجب لکم سنتهای نماز روز عید چهار است پگاه خواستن و اگر فطر است چون صبح دمد روزه بگشاید و سنت مسواک بجا آرد و غسل کند
بیارد و جامه نیکوتر پوشد و مراد از این حلالست اگر یکی دو جامه دارد یکی نو باشد و یکی کهنه پاک شسته بپوشد و بوی خوش کند و نماز بلند
و بجماعت گزارد و صدقه فطر بدهد و پیش روی در نمازگاه بنماز عید رود و از راهی بازگردد و تکبیر گویان رود و اگر عید اضحی بود باتفاق تکبیر
بلند گویان رود و در عید فطر از قول ابوحنیفه نرم گویند مگر جایی که آنجا فسادی بود آنجا بلند گویند تا آن فساد برافتد و بر قول صاحبین بلند گویند اگر
بر فسادی نزد امر معروف کنند چون بنشینند با امام نزدیکتر بنشینند تا خطبه بشنود و غافل ننشیند خدای عزوجل را یاد کند روز عید خطبه سنت است
چون نماز بگزارد خطبه بشنود **مسئله** بدانکه نماز عید مشروع است هم بنص قرآن و هم بحدیث و هم باجماع صحابه و علماء امت
اما دلیل از قرآن که خدای عزوجل میگوید فصل لربک وانحر و آنچه قول مفسر انست که یا محمد نماز عید بیار پس شتر قربانی کن اما دلیل از
خبر رسول علیه السلام آمده است و لهذا انست که رسول علیه السلام نماز عید آورد در رکعت اول سبح اسم خواندند در رکعت دوم هل اتیک آورد و اندر صحیح که انس سبب
[illegible] عیدی بیرون آمدندی و نماز عید بیاوردندی دیگر سمرة بن جندب گفته است که من دو هزار فریضه در قفای رسول علیه السلام گزارده
هم و هم نماز عید گزارده و هم بشنوده و هم که هیچ نماز عید را بگمان از اقامت گفتند و اجماع امت آنست که از عهد رسول علیه السلام تا امروز گزارده و بلند
و هیچ ترک نیاورده اند که هیچکس مر این را منکر نیست چون این دانستی که بدانکه نماز عید را هر شرطی که مر نماز آدینه راست همان شرط
نماز عید را بیارید تا نماز عید روا بود مگر خطبه که شرط روای نماز عیدین نیست و دیگر در وقت خطبه عید سخن گفتن حرام نیست و نماز
تطوع کراهیت [illegible] اما اولیتر آن بود که خاموش باشند تا اگر نماز عید را خطبه نیاوردند نماز عید روا بود با ز نماز آدینه [illegible] خطبه
باید آوردن دلیل بر آنکه مر نماز عید را خطبه شرط نیست که از پس آرند اگر شرط بودی پیش از نماز بودی [illegible] آدینه را
می آرند اما اگر خطبه روز عید پیش از نماز عید گفت روا بود و دلیل بر این آورده اند که مروان خلیفه شد عید [illegible] منبر نهاد خطبه
پیش از نماز گفت قوم با وی خصومت کردند که کاری کردی که پیش از تو نه رسول کرده و نه صحابه سعد بن المسیب بر پای خاست
و گفت خصومت مکنید گذارید آنچه بر وی بود خواه پیش از نماز خواه پس از نماز پس دانستم که اگر پیش آرد روا بود و از بهر آن خطبه
پیش نماز آورد که وی از عبید بنی امیه بود و در وی همه دشمن داران امیرالمؤمنین علی عم بودند و علی را دشنام دادندی
خطبه پیش از نماز کرد تا مردمان بضرورت بشنوند که اگر [illegible] مردمان پاکیزه برفتندی [illegible] خطبه پیش آورد **مسئله**
بدانکه نماز عید واجب است باتفاق و فریضه نیست بخلاف نماز آدینه در وقت نماز پیشین فریضه است چون نماز آدینه نماز وی آمد [illegible]
که فریضه بود با نماز عید بجای نماز [illegible] است و بقیاس می بایست که وی [illegible] است اما الحکم اگر مردی را [illegible]
آید که هر نماز [illegible] با هم جماعت با سلطان و مصر با هم لاجرم در جمعه وی بلند برآمد بدینجا مردی را و اینجا نام دارم **مسئله**

تکبیرات نماز عید واجب است و تکبیرات رکوع نماز عید واجب است و بقول مالک رحمه الله همه تکبیرهای رکوع واجب است چنانکه تکبیر رکوع نماز
عید است مسئله اکنون تکبیرها زیادتی اندر نماز عید چند است این مسئله خلاف است میان صحابه بیک روایت از عبد الله بن عباس رضی
عنه تکبیر نه زیادت است پنج بر رکعت اول چهار بر رکعت دوم بیک روایت دیگر هم از عبد الله بن عباس ده تکبیر زیادت است پنج بدین رکعت
و پنج بدان رکعت و بیک روایت دیگر هم دوازده تکبیر زیادت است و بیک روایت دیگر سیزده تکبیر زیادتی باز بقول علی رضی الله عنه هشت تکبیر زیادت است
چهار بدین رکعت و چهار بدان رکعت بیک روایت دیگر هم از علی رضی الله عنه که بعید فطر هشت تکبیر زیادتی است و بعید ضحی دو تکبیر زیادتی است یکی
بدین رکعت و یکی بدان رکعت از بهر آنکه بعید الضحی مردمان را شغلها بود یعنی قربان کردن و مانند آنها باز بقول عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
شش زیادتست سه بدین رکعت و سه بدان رکعت و با نماز عید که می گزاریم بقول عبد الله بن عباس رضی الله عنه گرفتیم از بهر آنکه خلیفه از عباسیان است
مسئله بدانکه بقول عبد الله بن عباس رضی الله عنه نخست تکبیرهاست باز قرات بهمه حالها حجت وی آنست که میگوید همچنین رسیده
است باز بقول علی رضی الله عنه نخست قرات باز تکبیرها بهمه حالها از بهر آنکه قرات کلام خداست بهترین کلامهاست بدین معنی ویرا مقدم داشتیم
بهمه حالها باز بقول عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بر رکعت اول نخست تکبیرهاست موافق تکبیرهای اول است باز قرات و بر رکعت دوم نخست قرات است
باز تکبیرهاست گفتست از بهر آنکه تکبیرها ثناست بر رکعت اول ثناست و همان سبحانک اللهم و بحمدک و ثنا با ثنا یار بر رکعت آخرین ثنا با آخر است
و همان دعا و قنوت تکبیرها زیادتی اندر نماز وتر واجب چون بر رکعت اول ثنا با اول اند بر رکعت آخر قنوت اینجا نیز گوییم تکبیر زیادتی
بر رکعت اول پیش از قراة آید بر رکعت آخرین از پس قرات آید بدین معنی مسئله اکنون بدین تکبیرها زیادتی دست
باید برداشتن یا نی بقول شافعی اشکال نباید که هر آینه باید برداشتن اما اختلاف در میان علما ماست و بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهما الله باید برداشتن و بقول ابو یوسف رحمه الله نباید برداشتن وی قیاس کرد بنماز جنازه گفت همچنین بنماز جنازه
دست در تکبیر اول سه باید برداشتن و تکبیرها دیگر لا اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابو حنیفه و محمد رحمهما الله آنست
که میگوید که هر کجا تکبیر بود و پس تکبیر قرار قیام بود بدان تکبیر دست باید برداشتن دلیل بر آنکه در تکبیر اول و اندر تکبیر قنوت
چون از پس تکبیرها قرار قیام است باید که دست بردارد بخلاف نماز جنازه که آنجا بالضرورة قرار قیام است که بحکم انتقال است یعنی گشتن
از بهر آنکه تکبیر بجای رکعتی است لاجرم در نماز جنازه دست بر ندارد و تکبیرهای نماز عید دست بر دارد تا فرق بود میان این و میان
آن مسئله اتفاقست که اگر در یک شهری بدو جای یا سه جای نماز عید گزارند اگر باجازت سلطان
بود روا بود و بی اجازت سلطان بقول شافعی روا بود دلیل آورده اند از علی رضی الله عنه که بشهر کوفه روز
عید ابو موسی الاشعری را اندر شهر خلیفه ماند که با پیران و ضعیفان نماز عید آرند روا بود اما نماز عید را تحریمه
اولی بربسته اند که مرد را حدث رسید و آب دور است و اگر بآب میرود تا طهارت کند نماز عید فوت
شود تیمم آرد روا بود یا نی بقول شافعی رحمه الله روا نبود و بقول علما ما رحمهم الله روا بود حاصل این مسئله آنجا
پدید آید اگر مردی را نماز عید فوت شود و تنها تواند آوردن یا نی بقول علما ما رحمهم الله نتواند آورد

و بقول شافعی رح تواند اورون چون پرا بدل قوت نمیشود لاجرم روا نداشت باز مارا بی بدل فوت میشود لاجرم تیمم روا بود
بر همین خلاف بیاید نماز جنازه عید را بر قول شافعی رح قضا هم رواست و بر قول علمای ما رح اگر شروع نکرده است قضا نبود و اگر
شروع کرده است بقول ابوحنیفه رح هم قضا نبود و بر قول صاحبیه قضا بر وی بود اما اگر در میان نماز حدث رسید تیمم میکند روا بود
یا نی بقول ابوحنیفه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و حجت ایشان آنست که میگویند آن خوفی که اول نماز بود همان فوت
شدن آن خوف رفت که اگر برود طهارت کند باز آید و باقی نماز را تواند گذارد ولیکن برود و چون اینجا ضرورت نیاید که پیش از
تحریمه باید که تیمم روا نبود اما حجت آنست از ابوحنیفه رح که چون اندر آمدن قوی‌تر است با وی روا بود اولیتر که گذشتن نیز با وی روا بود
معنی دیگر آنست که میگوید هر چیزی که با اول روا بود با خر نیز روا بود مسئله مردی در نماز عید مر امام را در قعده اندر یافت نماز
عید اندر یافته یا نی بالاتفاق اندر یافته شود بخلاف نماز آدینه که محمد خلاف کرده وی فرق کنند میان نماز آدینه و نماز عید که نماز آدینه فریضه
است اگر اندر یافته است مر وی را دو رکعت آوردنیست و اگر اندر نیافته است مر وی را چهار رکعت اوردنی است و ندانستیم که اندر یافته
یا نی لاجرم احتیاط فرمایم گوییم چهار رکعت نماز بیارد و بهر چهار رکعت قرات برخواند و بر سر دو قعده بیارد تا اگر فریضه است بر سر دو
قعده یافتیم و اگر این دو تطوع است بهر چهار رکعت قرات یافتیم باز اینجا نماز باصل اندر تطوع است و تطوع هر دو علیحده نماز است لاجرم
فرق آمد میان این و میان آن اکنون چون نماز عید گذاری جهد کن تا چهار رکعت نماز بیاری تا ثواب نماز عید برسی بدانکه
عبد الله بن مسعود رض روایت میکند از رسول عم که هر رکعت اول فاتحه سبح اسم خواند هر رکعت دوم فاتحه والشمس هر رکعت سیوم
والضحی و هر رکعت چهارم فاتحه سورة الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز بگذارد بعدد هر چیزی که در آن سال
سر از زمین بر دارد خدای عز و جل مر او را ثواب کرامت کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر بجای نه رود تا فردا قیامت امناد
صدقات ان هر دو راه بر خیر وی گواهی دهند نماز عید زنان را شاید بیرون آمدن یا نی جوانان را بالاتفاق نشاید بیرون آمدن
کلان سالان را شاید بیرون آمدن اما اگر جهت کثرت سواد شاید بیرون آمدن یا از بهر نماز بروایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه رح از جهت
کثرت سواد ظاهر روایت از بهر نماز امام را در نماز عید و نماز جنازه نیت امامت زنان شرط نیست در نماز های دیگر شرط است و در نماز ها
دیگر زنان بیرون آیند یا نی جوانان بالاتفاق بیرون نیایند اکنون پیران بر قول ابوحنیفه رح در نماز های تاریکی بیرون آیند دیگر نماز ها نی
و بر قول صاحبیه در همه نماز بیرون آیند که مجلس بیاد ایشان رغبتی نبود و ابوحنیفه رح میگوید که اگر دیگری را در ایشان رغبت نبود انشاء الله
در دیگران رغبت بود اکنون چنین یاد کردیم که چون امام را بالقعده اندر یافت نماز عید اندر یافت لاجرم چون امام از نماز فارغ
شود وی بر خیزد این دو رکعت را قضا کند در قضا کردن این دو رکعت گفتن این تکبیرها مر او را اختیار بود خواهد همچنان که
امام گفته است خواهد قول ... تکبیر از بهر آنکه وی مسبوق همچون منفرد بود اگر با اول امام هم وی بودی مر وی را اختیار بودی بر کدام
قول خواستی کرد پس اینجا نیز چون مسبوق را همین بود مسئله مردی بیامد و امام را در رکوع اندر یافت اقتدا کرد و در رکوع رفت
چنانکه باید که آن تکبیرها را نیاورد تا که امام گفته است وی در رکوع گوید از بهر آنکه امام تسبیحات و تکبیرها نوبت قوم بر بند اند لاجرم گفتن

چون در رکوع باقی امام را باقی امام را یابد وی متابعت کند تا در رکوع شرکت افتد مرا با امام تا این رکعت اندر یابد اگر در رکوع تکبیر
گوید رکوع بعضی مسئلها حکم قیام دارد اکنون تسبیحات پیش گوید تا تکبیرها بر قول ابو یوسف رح تسبیحات گوید و بر قول ابوحنیفه و محمد رح تکبیر
گوید و ابو یوسف رح میگوید که در تسبیحات در محل وی است ایشان گویند که تسبیحات سنت است و تکبیرات واجب آوردن واجب
اولیتر آن بود از تکبیرات بر قول خواجه امام اجل حسام الدین شهید دست بر آرد و بر قول قاضی امام علی الدین اسبیجابی بر نیارد
که اگر دست بر آرد نیست و خواجه امام منهاج الدین سمرقندی رح میگوید که دست بر نیارد که دست بر آوردن سنت تکبیرات و جسته
و در رکوع زانو را به گرفتن سنت فریضه است در همه حالها باید که سنت فریضه اولیتر بود که سنت واجب بعضی گفته اند که تسبیحات
پیش گوید از بهر آنکه جایگاه است و بعضی گفته اند که تکبیرات پیش گوید از بهر آنکه تکبیرها واجب است و تسبیح رکوع سنت و نخست به واجب مشغول
شود به از آنکه بگذاردن سنت و این قول قویتر است مسئله اکنون در رکوع تکبیرها تمام کرد امام سر بر آورد با امام متابعت کند
یا همه تمام کند گفت با امام متابعت کند بخلاف آن مسئله که اگر مقتدی امام را دریافت در قعده و تشهد آغاز کرد امام سیوم بر خاست
وی آن تشهد تمام کند و آنگه در پی امام سیر و چه فرق است میان این و میان آن هر دو واجب گفت از بهر آنکه تکبیرهای نماز عید کلمات
متفرقه است و باز تشهد کلمات منظوم لاجرم تکبیرها را تمام نکند و باز تشهد را تمام کند تا فرق بود میان این و میان آن اگر امام را
بقیام یافت ولیکن امام بقرائت مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع تکبیرها بیارد اینجا که بقیام یافت اولیتر
که بیارد در روز نخستین عید فطر بعد آنکه از عذر روز دیگر نتوانند که گذارند اگر روز نخست معلوم نبود روز دیگر بگذارند
روا بود بعد از زوال روا نبود اگر عید الضحی را در روز اول بعذر نگذارند بعضی گفته اند اگر چه از سلطان بود بروز دوم و سیوم از زوال
گذارند روا بود اما اولیتر آن بود که روز اول گذارند اگر در روز اول نماز نگذارند بعد از زوال قربان کنند روا بود نمازگاه عید
حکم مسجد خواجه زاهد مروی گفته است که حکم مسجد دارد از برای آنکه مسجد جامع را گویند که وی را چهار دیوار بود و در وی حد ابود و در وی
جماعت گذارند و وی را محراب بود و این همه در نمازگاه عید موجود بود پس حکم مسجد دارد و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که در زمان
اقتدا حکم مسجد دارد و در زمان دیگر حکم مسجد ندارد اما اگر جنب و حائض و نفسا در آیند بزه کار نشوند بعضی گفته اند که نمازگاه جنازه
همین حکم است که نمازگاه عید را اما اصح آنست که نمازگاه جنازه حکم مسجد ندارد تا اگر جنب و حائض و نفسا در آیند بزه کار نشوند
روایت آنست اگر مقتدی زیاده از اقاویل صحابه تکبیرات میشنود اگر از امام دور بود همه را متابعت کند ولیکن هر یکی را نیت تکبیر
اول کند و اگر با امام نزدیک بود از زیادتی را متابعت اگر در نماز عید امام را در قرائت یابد و قرائت خواندن امام می شنود اگر
سبحانک اللهم را خواند یا نی خلاف است که در مسبوق نه گفته آمده است اما اتفاق آنست که هر کجا امام وقف کند وی تکبیر میگوید
و دستها بر آرد و این تکبیر که گوید بر مذهب خود گوید که وی بدان تکبیرات مسبوق است و بر مسبوق متابعت امام لازم نیست که وی
منفرد است و در حد تکبیرات متابعت لازم نبود و بر اینخلاف آنکه تکبیرات عید را لاحق میشنود همان آرد که امام آورده است و در این مسئله
مسبوق مانده را پیش از متابعت امام باید آوردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و بعد از نماز امام ممکن نیست آن تکبیر قضا

مردی نماز عید میروی نماز عید یک رکعت مسبوق است اکنون این رکعت را چگونه قضا کند گفتیم مرد را اختیار بود خواهد همچنانکه امام آورده است
و خواهد بقول کسی دیگر امام قول عبد الله بن عباس قضا کند و خواهد بقول آن دو تن اما اگر امام بقول علی گرفته است یعنی بقول علی نماز کرده است
اینجا مرد را اختیار بود بقول هر که خواهد روا بود و اما اگر امام بقول عبد الله بن مسعود نماز کرده است این مسبوق را اختیار نبود روا نبود
که بقول عبد الله بن مسعود تمام کند از بهر آنکه موالات افتد میان تکبیر هر دو رکعت از بهر آنکه امام بر رکعت آخرین تکبیر با آخر آورده است چون وی
بقول عبد الله بن مسعود تمام کند تکبیر با اول آرد هر که این نگفته است که موالات روا بود در تکبیر نماز عید چون این هم قول نبود دیگر کس روا
نداشته اند لاجرم گوییم روا نبود و اگر سوال کند که اگر بقول عبد الله بن عباس تمام کند روا بود یا نه هم چنین موالات می افتد گوییم بر موالات
که حاصل گردد این دو قول افتد روا بود و لیکن موالات که انجا یکی قول افتد روا نبود **مسئله** هر جایگاه که امام بر قول عبد الله بن
عباس نماز میکند و تکبیر مرد را متابعت کن اما اگر از سیزده اندر گذشت بیش متابعت مکن از بهر آنکه قول باید بجاست همچنانکه
نماز جنازه با امام بچهار تکبیر متابعت کن چون از چهار اندر گذشت بیش متابعت مکن و این آنجا بود که با امام نزدیک بود و آواز
امام می شنود و اگر دور تر بود همه را متابعت کن دیگری که منادی بدل میدارد که این بجایگاه است و نظیر این مسئله آنست که اگر امام نماز بامداد
قنوت میخواند مرد را متابعت مکن اما اگر تو برکوع رکوع قنوت می آرد مرد را متابعت کن چه این خبر آمده است در نماز بامداد این خبر نیامده
لاجرم گوییم متابعت مکن نظیر وی اگر امام را سهو افتاد در آن ساعت سهوی آرد در میان نماز متابعت مکن امام اگر با آخر نماز می آرد و لیکن
پیش از سلام متابعت کن از بهر آنکه اینجا خبر آمده است و آنجا این اینجا نیز تا سیزده تکبیر متابعت کن تا بر اینجا قوی است و از این زیاده متابعت
مکن یا الهی نویسنده و خواننده را بلطف و کرم خود بیامرزی والله اعلم بالصواب **باب سی و سیوم** در بیان تکبیرات ایام
تشریق ما موریم بگفتن ذکر قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا خانه در ده روز ذوالحجه که خدای عز و جل
دیگر بار تخصیص فرموده است واذکروا الله فی ایام معلومات واذکروا الله فی ایام معدودات و دانستن ایام معلومات و ایام معدودات سبب
هر کس سبب دلیل است آنکه ظلمی بعد وفات یافت و یکی از مریدان او را در خواب دید سوال کرد که خدای تعالی با تو چه کرد گفت خدای تعالی مرا
امرزیده چون من وفات یافتم حساب قیامت بر من آمد زبانیه دوزخ مرا بسوی دوزخ کشان کشان کردند و از دو جانب دیدم می آمد نگاه کردم
جمال جهان آرای رسول علیه السلام را دیدم فریاد بر آوردم یا رسول الله مرا دریاب که از علما امت توام مرا بسوی دوزخ میبرند گفت بمانا که از آن
کسان نه کنند گالی گفتم یا رسول الله در علم قران رنج برده ام رسول علیه السلام امیر المومنین علی رضی الله عنه فرمود که از وی سوال کن که ایام معلومات و ایام
معدودات کدام است از من سوال کرد در جواب گفتم که ایام معلومات ده اول ماه ذی الحجه است و ایام معدودات ایام تشریق آن رسول علیه السلام
مرا شفاعت کرد و کر من خلاص یافتم پس معلوم آمد که دانستن ایام معلومات و ایام معدودات سبب آمرزش است آن نه روز اول ذی
الحجه ایام معلومات است و آن سه روز ایام نحر ایام معدودات است روز نهم تکبیر است و لیکن نحر نیست و آن ده ایام نحر تکبیر است
نحر است و لیکن روزه نیست در روز چهارم تکبیر است و لیکن نحر و روزه نیست سه روز ایام نحر است و سه روز ایام تشریق آن

شش روز عبادتست که در چهار روز تمام شود چنانکه روز ازل نحر است و تشریق روز چهارم تشریق هست نی بعث تکبیرات
ایام تشریق آن بود که چون ابراهیم خلیل الله در خواب دید فرزند قربانی کن خواب انبیا چون وحی بود چون از خواب بیدار شد و بیخ را ببرد
تا بجا کید فرمان بود خواجه منصور ماتریدی رح گفته است که ایمان میداریم بدانکه ذبیح بود امامارا در کیفیت انکه ذبیح اسمعیل بود یا اسحق
کارد می نیست چون ابراهیم ع کارد بر گردن ذبیح نهاد هرچند که کارد را می مالید نمی برید آوازی شنید که الله اکبر الله اکبر ابراهیم ع چشم
نگاه کرد که جبرئیل ع فدا آورده بود از بهشت ابراهیم ع گفت لا اله الا الله والله اکبر ذبیح گفت الله اکبر ولله الحمد اول ندا جبرئیل
کرد دوم خلیل الله ع کرد سیوم ذبیح ع کرد خواجه امام زاهد رح گفته است که اگر کسی را مهمی پیش آید این کلمات را بسیار
بخواند خدای عز و جل آن مهم را کفایت کند سه معصوم مرسل از سه مهم نجات یافتند جبرئیل ع را آوردن فدا و ابراهیم ع از بسر
برخاست و ذبیح از سر جان برخاست در ابتدای و انتهای تکبیرات ایام تشریق صحابه را اختلافست کبار صحابه چنانچه امیر المومنین
عمر رض و امیر المومنین علی رض و عبد الله مسعود رض متفق اند که روز عرفه نماز بامداد گذارند و آغاز کنند و در ختمش مختلف اند و بر قول
عبد الله مسعود هشت و سه نماز و این قول را ابو یوسف و محمد رح گرفته است اما از امیر المومنین عمر روای نیامده است و از مادر مومنان
عائشه صدیقه رض روایت آمده است که بیست و دو نماز را گویند و ختم کنند و در صلوة کشف الغی آورده است که این قول امیر المومنین علی
عمر رض هست جوانان صحابه چنانکه ابن عباس ابن عمر و زید ابن ثابت رض متفق اند که روز عید نماز پیشین گذارند آغاز تکبیر کنند و در ختمش
مختلف اند و بر قول عبد الله عباس رض پانزده نماز را گویند و ختم کنند و بر قول عبد الله عمر رض شانزده نماز را گویند و ختم کنند بر قول
زید ابن ثابت رض هفده نماز را گویند و ختم کنند در بعضی روایت آورده اند که بر قول عبد الله عمر رض هژده نماز را گویند و بر قول زید
بن ثابت رض شانزده نماز را گویند و ختم کنند **مسئله** و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر که نماز بود تکبیر تشریق بر وی واجب
هست و بر قول ابو حنیفه رح شهر و جمعه باید تا تکبیرات بر ایشان بود قال النبی ع لا جمعة و لا تشریق الا فی مصر جامع برابر فریضه
باید گفتن برابر تطوع ای برابر نماز عید نشاید گفتن و اگر گویند بدعت بود و اگر در ایام تشریق نماز آدینه آمد و برابر نماز آدینه
گویند و اگر نگویند بزهکار شوند **مسئله** باید که نخست آغاز امام کند آنگاه مقتدی و اگر امام فراموش
کرد مقتدی را باید که آغاز کند تا امام را یاد آید و وی نیز آغاز کند و نشاید که مقتدی گوید که تکبیر گو می از برای
آنکه چون سخن گفت وی نتواند تکبیر گفتن که محل نماند تکبیر گفتن را چه در حرمت فریضه می باید
گفتن چنانچه سهو را تا اگر کسی سخن گوید نتواند سهو آوردن این نیز همان حکم دارد امام
تکبیر گوید لاحق پایان نماز خویش گوید باتفاق مسبوق بقول ابو حنیفه رحمة الله بدان روایت که حکم مقتدی
دارد گوید و بدان روایت که حکم انفراد دارد تکبیر نگوید مسبوق پیش از سلام تکبیر امام را متابعت کرد
یا بالغرامویتی سلام داد و تکبیر گفت در هر دو صورت آن تکبیر نیابت ندارد و برین مسبوق سهو لازم شود

واگر بعد اسلام یاد آمد نمازش تباه شود واگر بسیاری فی سجده تلاوت وسهو هست تکبیر قنوت نیک نخست تلاوت آرد و باز تکبیر گوید و باز تلبیه گوید اگر
نخست تلبیه گوید تکبیر سهوا ازوی ساقط شود واگر نخست تکبیر گفت یاد آمدش که سجده سهو هست باید که سهو آرد و تکبیر باز گوید الله اکبر تلبیه گوید
واگر نمازش از ایام تشریق فوت شده است در ایام قضا میکند بقول ابوحنیفه رح نگوید وبقول ابویوسف ومحمد رح گوید اگر در ایام تشریق
فوت شده است در ایام امسال قضا کند از ابویوسف رح روایت آمده است که تکبیر گوید ظاهر روایت نگوید **باب سی و چهارم**
در بیان صلوة امی امی کسی بود که از قرآن چیزی نداند و بیاموزش و هیچ نخواند واگر در فریضه چهار رکعت در دو ی اول قرآن خواند در دو ی
آخر امی شد بقول زفر وشافعی رح نماز روا بود بقول ابویوسف ومحمد رح اگر یاد آیدش روا بود که باقی نماز را تمام کند اگر یاد نیایدش یا کسی
یاد دهدش نمازش تباه شود بقول ابویوسف چون امی شود بهر دو حال نمازش تباه شود که قدرت خواندن در دو ی آخر بیچون آخر خواهم
در دو ی اول اگر در دو ی اول امی بود در دو ی آخر قاری شد بقول زفر وشافعی رح نمازش روا بود بقول علمای ثلثه رح نمازش
تباه شود وجه قول زفر رح آنست که در دو ی نامعین قرآن خواندن فریضه است و در دو رکعت قرآن خواندن یافتم روا بود و ملت
شافعی رح اگر تیمم در میان نماز آب یابد نماز وی را تباه نداند واگر امی قاری شد در میان نماز نمازش تباه نه دارد واگر در سه رکعت
در چهارم قاری شد بقول شافعی رح نماز تباه نشود و بقول علمای ما رح نمازش تباه شود امی با یافت جماعت قاریان تنها نماز میکند امام
خادم عراقی از ابوحنیفه رض روایت میکند که روا نبود و بقول ابویوسف ومحمد رح روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رح در هدایه آورده است
که اصح آنست که روا بود اگر جماعتی امیان نماز میکنند یکی قاری آمد بقول ابوحنیفه رض نماز ایشان تباه شود و چون معلوم شود ایشان نماز
که قاری آمد و بقول ابویوسف ومحمد رح روا بود اگر امی در قفای امام قاری شد خواجه امام ابوبکر فضل بخاری رح گفته است که
نمازش روا بود خواجه محمد ولید بلخی رح گفته است که روا نبود و عبد الله محمد بن سلمه رح در عیون المسائل آورده است فتوی بر نبود است که
روا بود اگر امام را در دو ی آخر حدث رسید امی را خلیفه کرد بر قول زفر رح وبگروایتی از ابویوسف رح روا بود بقول ابوحنیفه ومحمد رح
وبگروایت از ابویوسف رح روا نبود اگر بعد از تشهد پیش از سلام امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد بعضی گفته اند بر قیاس قول
ابوحنیفه رح نماز تباه شود که بیرون آمدن از نماز بفعل نمازکننده فریضه است ظاهر روایت تباه نشود که خلیفه کردن عمل ... از نماز
بیرون آرد واگر امی مسبوق شد بقول ابوحنیفه نمازش تباه شود و بقول ابویوسف ومحمد رح روا بود با کراهیت واگر امی و گنگ و جماعت
میکند از نماز امامت باید که امی کند زیرا که امی را الت آموختن هست گنگ را نیست امامت دیگر نبود مگر هم حالان خود را امامت کند اگر گنگ تنها
نماز کند او را زبان جنبانیدن شرط نیست بانی ظاهر روایت شرط نیست خواجه امام اجل شمس الائمه رح گفته است که شرط است باشد چنانکه کرده
باشد چنانکه حاجیان خلق ... پس آیند واگر اصلع باشند باید که استره بر نهند تا بحاجیان تشبه کرده باشند قال النبی صلعم من تشبه
بقوم فهو منهم ظاهر روایت آنست که استره راندن شرط نیست چنانکه امی را زبان جنبانیدن نیز شرط نیست از برای آنکه فایده نیست
باب سی و پنجم در بیان صلوة کعبه امام بمقام ابراهیم عم ایستد و همه قوم چون حلقه انگشتری کعبه را در میان کنند و در قفای
امام ایستند واگر کسی نماز در کعبه گزارد بهر جانب قبله بود روا بود که حاضر از روی یقین قبله آوردن فریضه است اما غایب از روی تحری آوردن فرض است

اما مقام ابراهیم هم استاده قوم در قفای وی اقتدا کردند و چون حلقه انگشتری کعبه را در میان گرفتند نماز همه روا بود مگر کسی که
قفا روی با پیشانی امام برافتاده باشد یعنی پیش از امام افتاده باشد و برابر روا بود و اگر در اندرون کعبه نماز میگذارند بر قول
مالک رح نماز فریضه روا نبود و تطوع روا بود و بر قول علما ما رح و شافعی همه نمازها روا بود و امام یک طرف کعبه ایستد و مقتدیان
در قفای وی اقتدا کنند روا بود و اگر امام در خانه ایستد و قوم وی را در میان گیرند چون حلقه انگشتری نماز همه روا بود مگر
کسی را که قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد روا نبود و اگر پیشانی به پیشانی امام برابر افتد کراهت بود اما اگر ستره
کشیده اند آن کراهت برخیزد و اگر بر بام کعبه نماز میگذارند بقول شافعی رح همچون پالان شتر چیزی بنهد پیش روی روا بود
و بقول علما ما رح چیزی نهادن حاجت نیست همچون چشم وی از بام کعبه با سوای کعبه غایب نشود روا بود **باب سی و ششم**
در بیان جماعت عریان برهنه کسی بود که او را هیچ جامه نبود و همه عورت وی گشاده چون نماز میگذارند باید که نشسته گذارند
با یار و یکی صف گیرند و امام در صف نشیند و جماعت گذارند و چشم فراز کنند در صلوة خواجه امام منهاج رح از خواجه حسن بصری رح
روایتست که تنها گذارند و چشم باز فاضلتر از آن بود که بجماعت گذارند و چشم فراز اگر بجماعت گذارند از دو وجه خالی نبود یا
امام پیش از قوم بود یا برابر قوم اگر پیش بود عورت وی را دیده شود و اگر برابر بود خلاف سنت بود اگر جماعتی عریان نماز میگذارند
یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم نماز همه تباه شود باید که جامه را بیک کس دهند تا او بپوشد و امامت کند و اگر بعد از قرائت
تشهد یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم بر قول ابوحنیفه رح نماز همه تباه شود و بر قول صاحبیه نماز همه تباه نشود و از مالک
رح روایت آمده است که ستر عورت فریضه نیست در حق طواف کعبه ظاهر روایت ستر عورة فریضه است **باب سی و هفتم** در بیان
امامت النسا اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود بی کراهیت که امیرالمومنین عمر رض سلیمان حثمه رض را همچنین
تحکم کرد و اگر در خانه جماعت زنان را امامت میکند اگر همه محرم باشند روا بود و اگر یکی محرم است ایشان هم رواست بی کراهیت و اگر همه
نامحرم اند روا بود با کراهیت اگر امام است و یکی خنثی مشکل امام زنیست امامت وی شرط است اما اگر خنثی مشکل بود و زنان
نیز باشند امام نیت امامت زنان کرد بسنده است نیست خنثی حاجت نیست خنثی مشکل در قفای امام ایستد و زنان در قفای
خنثی مشکل ایستند تا نماز ایشان روا بود اگر زن بپهلوی خنثی ایستد نماز خنثی تباه شود و اگر دو خنثی شوند اقتدا ایشان بهم درست
نباید چون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نباید نیز یکی امام درست نباید ایشان باید که تنها گذارند که یکی از یکی اولی میند خنثی
مشکل را نماز جماعت مشروع نیست **مسئله** خنثی کیست خنثی آنست که وی را هم آلت مردان باشد و هم آلت زنان بود
و نام وی را حال کنند که حال مشترک است هم زنان را بود و هم مردان را بود و این خنثی مشکل تا آنگاه بود که نارسیده بود چون رسیده شود
حکم وی ظاهر شود اگر حیض می بیند حکم زنان بود و اگر محاسن پدید آید حکم مردان بود اگر حیض می بیند و هم موی ریش پدید آید
بنگریم که بول از کدام موضع می آید اگر از اندام مردی می آید مرد بود و اگر از اندام زنان می آید زن بود و اگر از هر دو می آید
از هر کدام بیشتر می آید حکم آنرا بود و اگر از هر دو برابر می آید بقول ابوحنیفه رح روا بود که خنثی مشکل است ابو یوسف و محمد رح

میگویند از یکدام که پیشتر می آید حکم انرا بود اگر از هر دو برابر می آید این خنثی مشکل است و با شوی کردن نشاید و زن
نشاید و مرو بیگانه نباید نشستن که با زنان نباید رفتن با زن بیگانه نشاید نشستن که با مردان نباید رفتن اگر خنثی مشکل
مجمیر و دو احرام باید که همچون زنان گیرد و مردی لازم شود و نماز بزنان گذارد و خود را بخفته دارد و قسم دختران برد و میراث
با نیم پسران بقول ابویوسف قسم دختران برد و بقول محمد از نصیب دختران بیشتر و از نصیب پسران کمتر از ابوحنیفه رح سوال
کردند که خنثی مشکل را حکم چیست گفت لا ادری سوال کردند که دهر چیست گفت لا ادری سوال کردند وقت ختنه کردن نارسیدگان
چه وقت آید گفت لا ادری سوال کردند که اطفال مشرکان را حکم چیست گفت لا ادری و این بازبهر آنست که گویندگان و آنچه دانند
تخیلی نمیکنند و بگویند و آنچه ندانند بگویند که نمیدانم و از خود سخن نگویند و ننگ ندارند تا در قیامت در نمانند و این از کمال علم ابوحنیفه
بوده است نه از نقصان وی تا مرد از تعلیم دست ندارند تا اگر کسی از وی چیزی سوال کنند وی ننگ ندارند و گوید من نمیدانم دیگر
آنکه آفتاب سید عالم که صلعم از رسول عم سوال کردند که قیامت چه وقت آید گفت خدای من داناتر است از من من نمیدانم سوال کردند
باران چه وقت آید گفت خدای من داناتر است من نمیدانم سوال کردند فرزند در شکم مادر نر است یا ماده گفت خدای من داناتر است
از من من نمیدانم و سوال کردند که فردا هر نفسی چه کسب کند گفت من خدای داناتر است از من نمیدانم سوال کردند که مرگ هر کسی کجاست
رسول عم فرمود که خدای عز و جل داناتر است من نمیدانم و آنگاه این آیت را برخواند **قوله تعالی** ان الله عنده علم الساعة وینزل
الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر و آنگاه گفت من بنده ام
هر چه مرا خبر دهد من شما را خبر دهم دیگر از رسول عم سوال کردند که روح چیست از خداوند عز و جل ندا آمد که با مرا حوالکن **قوله تعالی**
یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی **باب سی و هشتم** در بیان نماز کسوف و خسوف نماز آفتاب گرفتن مشروع است بفعل رسول
عم که رسول عم را پسری بود ابراهیم نام وفات یافت ان روز آفتاب گرفته شد صحابگان بردند که مگر آفتاب از برای وفات فرزند رسول
عم گرفته شد رسول عم خطبه گفت و دران خطبه گفت بدانید که آفتاب از برای فرزند من نگرفته است آفتاب و ماهتاب ایشان دلیل
قدرت ایست خدای عز و جل اند و بیگناه اند برآمدن و رفتن کسی تفاوت نکنند با اینکه بیگناه اند هر چند گاهی روی ایشان را سیاه
کند … تا بنده گیرند خداوند عز و جل اثر عدل خود بر ایشان ظاهر گرداند تا شما از بدی و کرده نباد و در باشید چون آفتاب بگیرد
باید که بصحرا بیرون روند و دو رکعت نماز بجماعت گذارند و امامت را صاحب شرط کنند چون آفتاب بگیرد باید که همگی شهر
در کاشترین مسجد جمعه آیند و دو رکعت نماز گذارند بجماعت و امامت صاحب شرط کنند که در حقایق الفقه آورده است که صاحب
شرط امام مسجد جامع بود در حصایه آورده است که امامت نایب سلطان کنند با قول شافعی رح دو رکوع کنند و بقول علما ما رح
بگر کوچه از … بقول ابویوسف و محمد رح قران بلند خوانند و بقول ابوحنیفه رح قران نرم خوانند و در همه وقت
گذارند مگر در وقت مکروه و اگر ماه گیرد بیرون نیایند که شب محل فتنه است اما در خانها نماز گذارند و اگر زمین بسیار بجنبید و یا باد
عظیم الصبا بسیار وزد یا خبر … تا تنها شنوند به توبه و استغفار مشغول شوند و بدعا و صدقه پیش روند تا خدای تعالی بلا دفع کرده

فصل در بیان طلب باران اگر باران نیاید بقول ابو یوسف رح نماز گذارند و بقول ابو حنیفه رح دعا گویند در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده از محمد رح روایتیست که دو خطبه گویند دلیل میکند که نماز گذارند تا یکی خطبه پیش از نماز گویند و یکی بعد از نماز گویند و گوش عرابی در گردن افکنند و بر وا کرده اند و عجز ظاهر کنند و سر پا برهنه کنند و تیر بیرون برند امام اعظم ابو حنیفه رح گفته که عجز ظاهر نکنند اما دعا گویند دلیل بر آنکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندر آمد و گفت یا رسول الله دعا گویند تا باران بیارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران باریدن گرفت تا هفته باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا گویند تا باران از عمارتها بصحرا رود که عمارتها خرابی می پذیرد رسول عم دعا گفت تا باران از عمارتها بصحرا رفت قاضی امام حسام خطیب رح گفته است باران از عمارتها بصحرا رفت چنانکه بر مدینه چون حلقهٔ انگشتری افتاب می تافت و در کشتها می بارید در وقت حسن بصری رح باران نمی بارید بیرون آمدند دعا گفتند ابو حنیفه رح میگوید که رسول عم دعا کرد صحابه نیز دعا کردند تا تابعین نیز متابعت ایشان کردند پس معلوم شد که دعا باید گفتن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رض ایشان را باستسقا حاجت آمد امیر المومنین عمر رض ایشان را باستسقا با خود بیرون آورد چون بمنبر رسول عم بر آمد و عباس رض را با خود بمنبر بر آورد فرق وی را برهنه کرد و گفت خداوندا بحرمت این فرق ما را باران فرستی خدای تعالی ایشان را باران فرستاد و نعمت ما از ان شد و از غم ما نجات یافتند قوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا پس معلوم شد که دعا می باید گفت و استغفار چون بصحرا بیرون روند تا دعا گویند اهل پرده را بیرون نبرند که بنا رکارهای ایشان را بهتکی است اما ضعفا را و کودکان را بیرون برند سر و پا برهنه کنند و عجز ظاهر کنند اهل ذمه را بیرون نه برند که ایشان اهل عذاب اند و باران اثر رحمت است و ما مومنان مستحق رحمت خداوندیم

باب سی و نهم در بیان نماز خوف

بدانکه نماز خوف مشروع است بایت و اخبار و اجماع امت ایت اینست **قوله تعالی** و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک و لیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتات طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک الی اخر الایة ابو یوسف رح گفته است که صلوة خوف در عهد رسول عم مشروع بود از برای انکه تا رسول عم حاضر بود کسی دیگر را نشایستی امامت کردن چون رسول از دار فنا بدار بقا خرامید صلوة خوف منسوخ شد باید که دو فریق شوند و یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق نماز بجماعت گذارند پیش خصم روند و ایشان را نگاه دارند اینها بیایند ایشان نیز بجماعت گذارند اما ابو حنیفه و محمد رح گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبد الرحمان بن عوف ابو عبیده جراح رض خوف گذارده اند پس معلوم شد که ان حکم باقیست غزوها که بعد از ثابت شده است غزو غطفان و غزو ذات رقاع و ذات قرده غزو غطفان حج امام محمد معالم رازی رح گفته است غزو ذات رقاع را مالک گرفته است و غزو ذات قردت را شافعی گرفته است

غزو عسفان بارو بهای ایشان سوی قبله بود و دو صف کشیدند و همه اقتدا کردند با امام قیام و رکوع آوردند چون بسجود رفتند
و صف اول سر بسجده آوردند بقیام رفتند اینهای بجای صف اول بودند بجای صف دوم رفتند اینها که بجای صف دوم
بودند بجای صف اول رفتند اینها که استاده بودند خصم را نگاه داشتند تا ایشان سر بسجده آوردند بهمین ترتیب نماز تمام کردند و همه
ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف رح گفته است که اگر جایی بود که روبهای ایشان سوی قبله بود همچنین صلوة خوف روا بود کذا
شافعی رح گفته است که دو فریق شوند یکی فریق خصم را نگاه دارند یکی فریق یک رکعت با امام گذارند بنشیند امام اینها که برخیزند یک رکعت
دیگر گذارند و سلام دهند بروند خصم را نگاه دارند اینها که بیایند و با امام اقتدا کنند و یک رکعت دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام
دهند ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر مسبوقانه گذارند یک روایت از وی اینست که امام سلام نه دهد بنشیند چندانکه ایشان
یک رکعت مسبوقانه گذارند و آنگاه سلام دهند و در بعضی نسخها این روایت از مالک است اما بقول شافعی رح است میرود که وی جمعه را
اعتبار کرده است جماعت دانی اما عبدالله مسعود نیز گفته که این در ابتدای اسلام بوده است اما منسوخ شده است باید که دو فریق
شوند یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق دیگر رکعت با امام گذارند و روند خصم را نگاه دارند اینها بیایند اقتدا کنند و یک رکعت دیگر با امام گذارند
و روند خصم را نگاه دارند و اینها یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند و روند خصم را نگاه دارند اینها آیند و یک رکعت مسبوقانه گذارند
و سلام دهند و روایت کرده اند که رسول صلعم در غزوهای دیگر همچنین کردی اما بعضی گفته اند که از کیفیت آن بود که دو فریق شوند یک فریق خصم را نگاه دارند
یک فریق یک رکعت با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و یک رکعت مسبوقانه گذارند و سلام کنند و روند خصم را نگاه دارند اینها
بیایند یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند تا آمدن رفتن بسیار نشود **مسئله** اگر نماز شام بود و نقصان نمودی رح گفته است
دو فریق شوند یک فریق خصم را نگاه دارند دیگر فریق یک رکعت با امام گذارند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام
بگذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند یک رکعت مسبوقانه بیارند سلام دهند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت نماز
لاحقانه گذارند و سلام دهند بنابر آنست که وی فرضیت قرات را اعتبار کرده است اما این وجه ماخوذ نیست از برای آنکه صلوة
خوف را با نیمه نماز باید یا شفع تمام با تمامت نماز روا بود اما اینجا اینها نیست پس باید که دو فریق شوند یک فریق دو رکعت با امام گذارند یک فریق
خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یک رکعت دیگر با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و
بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند اما اگر سه فریق شوند و هر فریق یک رکعت با امام گذارند فریق
اول را نماز تباه شود و دوم و سیوم را روا بود بنا بر آن همان اصل است که صلوة خوف را با تمامت نماز باید یا شفع تمام با نیمه نماز ازین هر
هیچ نیست پس فریق اول را ازین معنی نماز تباه شود فریق دوم یک رکعت با امام نماز گذارده اند یک رکعت مسبوق اند و فریق سیوم یک رکعت
با امام گذارده اند دو رکعت مسبوق اند پس بدین معنی فریق دوم و سیوم را روا بود **مسئله** اگر نماز چهار رکعتی بود باید که دو فریق شوند
یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق دو رکعت با امام نماز گذارند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام گذارند امام
سلام دهد ایشان برخیزند دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند دو رکعت لاحقانه

گذارند اگر چهار فریق شوند هر فریقی یکرکعت با امام گذارند فریق اول و سیوم را روا نبود و دوم و چهارم را روا بود چنانکه در نماز شام گفته آمد
بنا بر بیان اصل است که صلوة خوف در اینهمه نمازی باید یا تمامت نماز یا شفع تمام اگر مسافر اند دو فریق شوند یکفریق یکرکعت با امام گذارند
پیش خصم روند امام نیت اقامت کرد نماز همه چهار شود و اینها که یکرکعت گذارد از و پیش دشمن آمدند نماز ایشان تباه نشود که از نماز که ایشانرا
ایشان پیش دشمن رفته اند ایشانرا نیمه نماز بوده است و این مسئله در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده است اگر در نماز بحرب حاجت آید بقول
شافعی رح حرب میکنند و نماز میگذارند تا اگر در اثنای نماز را ماند حاجی شود اما بقول علماء ما رح در نماز حرب کردن عمل کثیر است نماز
تباه شود دلیل برآنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شده بود پس اگر در نماز حرب کردن روا بودی آن چهار نماز
از رسول عم فوت نشدی فوت متحقق باید تا صلوة خوف روا بود تا اگر پنداشت خوف شروع کرد معلوم شد که مدد مسلمانان بود
یا آنکه گرد ستوران بود اگر رویها همه بسوی قبله بوده است و کسی از امام جدا نیست روا بود بر گذرند باقی نماز تمام کنند و اگر بشک
خوف شروع کرده اند روی بغیر قبله در نماز ایشانرا خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند روا بود اگر خوف تمام کنند
روا بود اگر خوف متحقق بود نماز شروع کردند روی بغیر قبله در میان نماز خوف نماند باید که روی بقبله آرند باقی نماز تمام کنند روا بود
قیاس مسئله تحری مراد از بیان این مسئله آنست تا نماز را بجماعت گذارند و هیچ وقت جماعت را فوت نکنند چون بحرب رود باید که
بدین نیت رود که نصرت دین کنم یا اگر دید کافر را باسلام آرم و بنیت آن نرود تا کشته شود تا غنیمت آرد تا اگر بنیت غنیمت رود
کشته شود شهادت باطل شود و اگر دو صف کشیده اند یکی صف مومنان و یکی صف کافران و از صف کافران مبارزی بیرون آید
از صف مومنان نشاید که کسی بی اجازت امام بیرون آید یا نی اگر مردی بود که بر بازوی خود اعتماد بود وی که آن خصم را دفع کند
شاید که رود و آن خصم را دفع کند تا دل مومنان شاد کرده و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازت امام بیرون رود
نباید که المی بوی رسد دل لشکر شکسته شود و محمد حسن این مسئله را در سیر کبیر همچنین آورده است اگر در وقت امر معروف و نهی منکر خوف
کشتن بود امتناع نیارد و ترک امر معروف نکند که اگر کشته شود اهل فساد بصلاح در آیند و توبه کنند **باب چهلم** در بیان فضیلت
شهید فضیلت شهیدان بر دو نوع است حکمی حقیقی و حکمی آن بود که در زیر دیوار ماند یا در آب هلاک شود یا در آتش سوخته یا بمیرد یا در تعلیم
کشته شود یا بجوش شکم در غریب فوت شود و بروایت دختر بکر نیز چون کشته شود اینها را بشویند و نماز گذارند حقیقی آن بود که
سبب تن و جان و مال و زن و فرزند و جمعیت این در صف کفار کشته شود و اینها را نشویند و بقول شافعی رح بران نماز نیز نگذارند
خدای عز و جل ایشانرا زنده خوانده است که قوله تعالی بل احیاء عند ربهم علماء ما میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند
و در راه حقیقت مرده دلیل آنکه همه احکام مردگان بر ایشان ثابت شده است همچون قسمت ترکه و شوهر خواستن زنان ایشان حسن
بصری رح میگوید که شهید حقیقی را بشویند و نماز گذارند که حنظله رض را در وقت رسول عم بشستند و رسول عم با صحابه رض
نماز بر وی گذاردند علماء ما رح میگویند این بنا بر آن بود که جنابت رسیده بود منادی رسول عم ندا در داد که ای سپاه رسول
خدای سوار شوید از بهر خدای و حرب کنید با دشمنان خدا حنظله را جنابت رسیده گفت اگر بغسل آوردن مشغول شوم

بیامی شویم همچنان سوار شد که شهادت یافت غسل وی واجب بود علما رحمهم الله میگویند که اصل درین باب شهدا
احد اند که ایشان زخم خورده اند با نماز گذاردند لاجرم اینها را برایشان قیاس کرده اند اگر زخم رسیده بود لیکن شهادت یافت
باز ان از حیض پاک شده و کشته شد یا بالغ که جنب بود کشته شد اینها را بر قول ابو حنیفه رح شویند که شهید حکمی اند و بر قول ابو یوسف
و محمد رح نشویند که حقیقی اند اگر حایض یا نفسا کشته شد بقول ابو حنیفه رح دو روایتست یکی حکمی و یکی حقیقی بر قول صاحبین
شهید حقیقی اند یا نشویند هر که بغزا رود باید که نیت آن بود که غازی شوم و لشکر اسلام را نصرت کنم اگر دو صف کشیده
یکی مومنان و یکی صف کافران مبارزی از کفار بیرون آید از صف مومنان نشاید که بی اجازت امام بیرون رود یا لیکن اگر
مردی مبارزی کرد به بازوی خود اعتماد دارد که ان خصم خود را دفع کند شاید که بیرون رود و ان خصم خود را دفع کند تا دل مومنان
شاد گردد و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد نشاید که بی اجازت امام بیرون نباید که بدو الم رسد و دل مومنان شکسته گردد و محمد رح
در سیر کبیر همچنین آورده است اما اگر امر معروف است در میان مومنان و یقین میداند مومنان که اگر این امر معروف کند ان
میان کشته خواهد شد شاید که امر معروف کند محمد رح اشکال گفته اند که خود را در تهلکه افکندن بود و نشاید که خود را در تهلکه افکند
قوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة محمد رح گفته است که تاویل این آیه غلط کرده اند از برای آنکه خود را در تهلکه افکندن چیزی
که در معصیت افکندن بود و امر معروف کردن از جمله طاعتها است اگر کسی از دشمنی گریزان میرود از اسپ افتاد و هلاک شد حکم شهادت
نبود اما اگر کسی دشمن آید و سید چوانده و از اسپ در افتاد و هلاک شد شهید حقیقی بود اگر از کوه انداختندش یا در چاه رفتندش
یا در آب انداختندش یا در آتش سوختندش یا اینها هلاک شد وی را حکم شهادت بود از برای آنکه بضرب دشمن هلاک شده است
اگر دشمن چاه کنده است و در ان چاه افتاد و هلاک شد وی را حکم شهادت دهند اگر مسلمانی در معرکه افتاده است و از دهن یا
بینی یا از دبر خون میرود و هیچ جراحت پیدا نیست وی را حکم شهادت نبود از برای آنکه اگر دماغ گرم بود از بینی خون رود و اگر
بد دل بود از بره بعوض خون بر آید اگر جراحت غالب بود از دبر خون رود چون ازین نوع تشبیه یافتم الاحکام و نیاورد
شهادت نبود اما اگر از گوش یا از چشم خون میرود جراحت پیدا نیست وی را حکم شهادت بود که این دو موضع معهود
خون نیست معلوم شد که بضرب دشمن است وی را حکم شهادت بود اگر در معرکه مومنان و کافران کشته شده اند مومنان
کافران به چه فرق کنند ظاهر روایت آنست که بموی روی رنگ کرده و موی لب پست کرده و سنت فرج و جامه سیاه
امام ناصر الدین رحمة الله در سیر کبیر آورده است که اگر یکی را موی لب پست بود اگرچه سنت فرج نبود وی را حکم کنم باسلام
نماز گذارند و بگورستان مومنان دفن کنند اما اگر موی لب دراز بود اگرچه سنت فرج بود وی را حکم کنند باسلام
نماز گذارند و بجای دیگر دفن بکنند و بعضی گفته اند اگر در بغلش مصحف بود و میانش زنار اگر در دار حرب بود حکم کنند باسلام
که روا بود که جاسوس بود که عذر کرده است و اگر در دار اسلام است وی را حکم نکنند باسلام وی که اینجا ضرورت
اما اگر مومنان را از کافران فرق نمیتوانند کردن اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان

دفن کنند اما اگر غالب کافران باشند وی بر همه نماز گذارند و بگورستان علیحده نهند دلیل بر آنکه یکی از صحابه زنی جهود بود و حامله
بود این زن وفات یافت جهودان آمدند که وی از ماست ویرا بگورستان جهودان بنهیم صحابه گفتند که امانتی از آن ما در وی است
رسول عم و صحابه نشستند و قرار کردند که ویرا در گورستان علیحده نهند و روی بر دست چپ نهند تا مادرش روی بغیر قبله بود و فرزند را بقبله
تا اگر فرزند آید روی سوی قبله آید اشکال آید که چون نمی شناسند چه دانند غالب مومنان یا کافران باید که کم آمده لشکر مسلمانان را
شمرند و کشتگان را شمرند اگر کم آید لشکر مسلمانان کم اگر به همه کشتگان بود غالب کافران بود و اگر کم آید لشکر مومنان زیادت
از همه کشتگان باشند و غالب مومنان باشند اگر برابر باشند بر همه نماز نگذارند و بگورستان علیحده دفن کنند باید دانستن که شهادت
بچها باطل شود اگر از آفتاب بسایه برند یا از سایه بآفتاب برند یا دمی بترتیب خورد یا لقمه نان خورد یا باران بر ستور نهند
و از معرکه بیرون آید یا وصیت دنیا میکند این شهادت را باطل کند شهید حقیقی نماند حکمی شود اما اگر زخم خورد و افتاد یاران کشان
کشان بیرون آوردندش هلاک کشند شهید حقیقی بود اگر در معرکه افتاده است و نفع دنیا بایشان نرسید و بقول شافعی رح یکی وقت
نماز بگذارد شهادت وی باطل شود و بقول علمای ما رح یک شبانروز بود شهادت وی باطل شود یعنی حکمی شود و بقول محمد رح باطل نشود دلیل بر آنکه
سلام نماز بعد از موت شیء ادا است و دعای آخرتی گفت یا وا مدش تواند که بر آن نماز بنا کند چون دعای آخرتی گفتن نماز را فاسد نمیکند و صحبت
آخرتی بشر شهادت را باطل نکند دیگر آنکه در حرب احد صحابه رض زخم گرانی خورده بود و افتاده صحابه رسول عم بر سینه گشته شدندی در شرف
هلاکت افتاده بود میگفت ای صحابه رسول عم چون رسول عم سلام خود رسانید گفته کرده گفت ما نکی در تن شماست بجنبد روی نگردانید و با دشمنان
خدای عز و جل حرب کنید تا درگاه خدا و رسول عاصی نشوید در حرب جمل سعد رض زحمتی که آن خورده بود و افتاده در شرف هلاکت
میگفت که جامه مرا جدا مکنید تا من بقیامت خونهای خود را بر کشنده خود دوا کنم تا وی مرا بحجت کشته است و در حرب احد هفتاد کس از صحابه
رض زخم گران خورده بودند و در شرف هلاکت افتاده بودند ایشان را یکی دم آب حاجت بود یکی آمد تا ایشان را یکدم آب میداد و بر
هر یکی ایشان آب عرض آنکس بیارد دیگرا اشارت میکرد تا بر هفتاد کس آب عرض کرد هیچکس قبول نکرد بیار خود حواله
میکردند وی حاجتمندتر از منست هیچکس نخورد هر هفتاد کس جان بحق تسلیم کردند و ناخوردن آن آب را دو حکمت
بود یکی آنکه بر یار خود ایثار میکردند دوم آنکه نخوردند تا شهادت باطل نشود و بقول شافعی رح شهید حقیقی را
نشویند و نماز نگذارند و بقول خواجه حسن بصری رح هم شویند و نماز گذارند بقول علمای ما رح نشویند و لیکن نماز گذارند اما
اگر پاره پاره باشد بقول شافعی رح بر هر پاره نماز گذارند و بقول علمای ما رح بر بیشتر نماز گذارند بر کمترین نماز نگذارند اما اگر نیمه سر
نماز گذارند با نیمه دیگر را یابند بیگمان اتیه از علمای ما رح بر آن نیمه دیگر نماز گذارند و بیگمان اتیه نگذارند اهل بغی را نشویند و نماز
نگذارند اهل بغی کسانی باشند که از حق امام بیرون آمده باشند تا اهل دو محلت با یکدیگر خصومت کرده باشند و یکی در میان ایشان
کشته باشند و برا نشویند و نماز نگذارند و احکام بغی را حضرت امیر المومنین علی بیان فرموده است در حرب جمل جماعتی با وی بیرون آمدند بروی تیغ کشیدند
و امیر المومنین علی سخن را با ایشان حرب افتاد فرمود یاران خود را تا ایشان تیر نزنند شما تیر نزنید تا ایشان بر شما حمله نکنند شما با ایشان حرب مکنید

اگر ایشانرا زخمی رسیده زخم دیگر مرسید و اگر از شما امان خواهند ایشانرا امان دهید و اگر از پیش هزیمت بروند عقب ایشان مروید ایشانرا
هزیمت کنید و مال ایشانرا غارت مکنید و زن و فرزند ایشانرا برده مکنید و اگر از شما کشته شود شهید شود و اگر ایشانرا کشتید نماز
باشید و آن حکم همچنین باقی است **مسئله** اگر باطراف کشته یافتند و کشنده را نمی یابند شهید حقیقی بود اما اگر در عمارتها کشته
یابند و کشنده را نیابند و بقول شافعی رح شهید حقیقی بود و بقول علمای ما رح شهید حکمی بود از برای آنکه عدد قسامه را جمع کنند
و سوگند دهند و دیت ستانند بدین معنی شهید حکمی بود اما اگر کشنده را یابند شهید حقیقی بود و آن کشنده را نیز کشند و وی شهید
نبود که وی را بحق کشته اند کشتن وی شهادت آن باطل نشود اما اگر کشنده را نیافتند باید که عدد قسامه جمع کنند پنجاه کس از
پارسایان آن محلت با جمع کنند سوگند دهند اگر سوگند خورند دیت بر عاقله بود و عدد قسامت از عاقله باشند و اگر نکول آرند هم
قسامه دیت دهند اگر یک کس نکول آرد او را ناکس دیت کنند و این قول ابو یوسف است و دلیل بر اموال که مدعی علیه نکول آرد قطعا بر وی است
حبس کنند ایشانرا تا سوگند خورند یا اقرار کنند چنانچه از قصاص حق دیگران امتناع کنند در عدد قسامت قصاص نرود تا آن وقت
که اقرار نکنند که آن جنایت ما کرده ایم از برای آنکه سوگند خوردن بر ایشان لازم شده است و بحکم شرع لیس حبس کنندشان
تا سوگند یا اقرار کنند که این جنایت ما کرده ایم و اگر عدد قسامت چهل و نه کس باید که یک کس را دو باره سوگند دهند و آنگاه دیت ستانند
و آن شهید حکمی بود و وی را بشویند و نماز گذارند اگر بچیزی کشته شده که آلت جارحه نیست چنانکه بمشت و یا لگد یا زیر دیوار ماند یا از بالا
در افتاد و یا در آب افتاد یا در آتش افتاد و یا بزهر هلاک شد یا گرگ زدش هلاک شد در این همه صورتها شهید حکمی بود حقیقی نی اگر گرگ زده
جراحت شده همان جراحت هلاک شد یا آتش سوختش و جراحت بر او شد و بهمان جراحت مرد شهید حقیقی بود اگر مسلمانی خود را کاردی زد و
هلاک شد طحاوی رح گفته است وی را نشویند و نماز نگذارند که وی از اهل بغی است شیخ السلام علی سعدی رح گفته است که بشویند و نماز
گذارند فایده یکی آنکه تا کسی گمان نبرد که وی شهید است و دیگر آنکه هر که آن فعل با خود کند پشیمان بود از وی توبه بود از برای آنکه پشیمانی
از گناه توبه است و این قول ابو حنیفه و محمد رح است و اختیار طحاوی قول ابو یوسف رح است اگر کافران اهل ذمی را فرود گرفتند و همه را کشتند
از مردان و زنان و نارسیدگان بقول ابو یوسف و محمد رح را نشویند بقول ابو حنیفه نارسیدگانرا بشویند و بر همه نماز گذارند و بی ک
دفن کنند اگر نارسیده و یا دیوانه یکی را کشت بعمد یا بخطا بر ایشان قصاص واجب نیاید و دیت بر عاقله وی باشد و دیوانه نارسیده از عاقله
نباشند زن از عاقله باشد یا نی اگر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقله باشد و اگر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نبود
در قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیگر در وجود آمده باشد چنانکه در تاریکی یکی را انگشت بزن وی زد معلوم شد که پدر وی
بوده است وی بدان زخم هلاک شد وی از میراث محروم نشود که وی را درین قصد نبوده است اما اگر مادر و پدر استاد دبستان یا
استاد پیشه را گفتند این بچه را بزن وی بزد هلاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اگر در جای خواب با فرزند خفته است بر
فرزند بر پهلوی وی آمد هلاک شد از میراث محروم شود که فعل از وی در وجود آمده است اگر نارسیده یا دیوانه یا صاحب شهادت
یافتند بقول ابو حنیفه رح ایشانرا بشویند و بقول ابو یوسف و محمد رح ایشانرا نشویند و لیکن بر همه نماز گذارند اگر با آلت جارحه

کشته شده است لیکن جراحت نشد بقول ابوحنیفه رض شسته شوند و بقول ابویوسف و محمد رح نشویند اگر زنی در حیض یا در نفاس شهادت یافت بقول
ابویوسف و محمد رح نشویند از ابوحنیفه رض دو روایتست بیک روایت شویند بیک روایت نشویند اما اگر از حیض یا در نفاس پاک شد پس از آنکه
غسل کند شهادت یافت بقول ابوحنیفه رض شویند و بقول ابویوسف و محمد رح نشویند دلیل بر آنکه جنب را بقول ابوحنیفه رض شویند و
بقول ابویوسف و محمد نشویند دلیل آنست که رسول عم در حرب احد دید که حنظله رض شهادت یافته بود فرشتگان آمده بودند
وی را می شستند رسول عم فرمود تا اهل وی سوال کردند گفتند وی را جنابت رسیده بود پس از آنکه غسل آوردی ندا شنید که ای
مومنان بحرب بیرون آیید وی همچنان سلاح بر خود راست کرده بیرون آمد بحرب پس معلوم شد که جنب چون شهادت یابد بشاید شستن
دیت یا قصاص جمله آید بقول شافعی و نزد علماء ما رح جمع نیاید صورت مسئله چنان بود که یکی کس ده کس را انگشت یکی از دو زبان
بازدی را انگشت بقول شافعی رح آن نه وارث دیگر از متروکه وی دیت بستانند و بقول علماء ما رح چون وی را کشتند دیت از وی
ساقط شود و اگر از وارثان قسم خود را بخشید قصاص باجماع ساقط شود جنابت تجزیه پذیر نیست پس دیت در حق وی ساقط است اما در حق
دیگران ساقط نشود که دیت تجزیه پذیر نیست و دیت تجزیه پذیر است اگر خصم اقرار میکند که من بعمد کشته ام و ورثه میگویند بخطا کشته بود دیت
و قصاص هر دو ساقط شوند و در قتل خطا از میراث محروم نشود چون فعل از کسی دیگر در وجود آمده است بر کشنده کفارت لازم شود
بنده مومن آزاد کند اگر عاجز آید یا شصت روز پیوسته روزه دارد اینجا مسکین را طعام دادن نیامده است دیت بر عاقله لازم آید
بعضی گفته اند عاقله اهل دیوان باشند قاضی امام اسبیجابی رح گفته است که در اصحاب ما سراج سراجان بودند و عاقله کشتگران
کشتگران بودند اما علی سرخسی رح گفته است کسانیکه نصرت وی از ایشان بود عاقله وی ایشان باشند و اگر از ایشان نباشد
اقربای وی باشند چون دیت دهند اگر از زر دهند باتفاق هزار دینار دهند و اگر از شتر دهند صد شتر دهند بعضی گفته اند که هیچ
آنست که بیست و پنج بنت مخاض دهند بیست و پنج بنت لبون دهند بیست و پنج حقه دهند بیست و پنج جذعه دهند بنت مخاض یکساله
بود که پای در دوم نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود و حقه سه ساله بود که پای در چهارم
نهاده بود و جذعه چهار ساله بود که پای در سال پنجم نهاده بود و اگر نقره دهند بقول شافعی رح دوازده هزار درم نقره بدهند
و بقول علماء ما رح ده هزار نقره دهند بنا بر آن اصل است که شافعی رح دوازده درم نقره بدینار زری حساب کنند
چنان باید که بهر سری سه نقره دهند یا چهار نقره این دیت را در سه سال دهند اگر بیشتر اند کمتر دهند و اگر عاقله کمتر اند بیشتر دهند
تا در سه سال داده شود ما ورای زر و نقره و اشتر بر قول ابوحنیفه رح چیزی دیگر واجب نشود بر قول صاحبین صد شتر داده و بیست و
پنج یکساله که پای در دوم سال نهاده بود و باقی بر همین قیاس اگر از گاو دیت دهند دویست و از حله دویست و از گوسفند
دو هزار اگر در میان دو ده کشته یافتند بهر کدام ده که کشته نزدیکتر بود دیت بر اهل آن ده بود مراد از این نزدیکی آنست که تا آ
واز بانگ کنند اهل ده بشنوند قتل مکره چنان بود که یکی را اکراه کردند که فلان را بکش و اگر نه ترا بکشیم وی کشت قصاص بر که واجب آید
بقول ابوحنیفه محمد رح بر فرماینده واجب شود و بر قول زفر رح بر کشنده و بقول ابویوسف رح بر هر دو نبود و بقول شافعی رح

سر چرب بود اگر یکی خود را کار زد و دیگری را کار زد و مار گزیدش و گرگ دریدش و بمرد نصف دیت بر آن کار زننده واجب شود باب
چهل و یکم در بیان نماز بیماران بیمار از نماز مسئله و رخصت هم بآیه و هم با خبر اما آیت اینست قوله تعالی الذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم اما خبر قوله علیه السلام صل المریض قائما فان لم یستطع فقاعدا فان لم یستطع فعلی الجنب یومی ایماء
فان لم یستطع فان الله تعالی احق بقبول العذر منه و رسول علیه السلام چندانی وعده فرمود بیماران را که بعضی از صحابه بیماری خواستند
چنانکه عمران بن حصین رض سی سال بیمار بود رسول علیه السلام بیمار پرسی وی رفت وی را فرمود نماز گذار استاده با قیام و رکوع و سجود
و اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بر پهلوی راست روی بسوی قبله از بهر ایما و این قول شافعی
گرفته است اما بر قول علمای ما رحم بر قفا گذارد و قدمها بسوی قبله آرد و دلیل بر آنکه عبد الله بن عمر رض بیمار شد رسول علیه السلام بیمار
پرسی وی آمد گفت نماز گذار استاده بقیام و رکوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بر قفا
قدمها سوی قبله اما باختیار نشاید و قدمها سوی قبله خفتن که محمد حسن رح در جامع الصغیر آورده است که نشاید باختیار قدمها
خفتن الا درین مسئله معنی را عارضه هست که بخانه نماز گذارد و میتواند با قیام و رکوع و سجود باید که بمسجد آید و نشسته گذارد
برکوع و سجود در جماعت گذارد و با امام تکبیر گوید در قیام و آنگاه بنشیند و اگر قنوت باید پیش از آنکه امام برکوع رود و دعا بالای
کند و با امام برکوع رود روا بود و اگر همچنان نشسته با امام برکوع رود روا بود و اگر برخاست و بقیام راست نشد و همچنان
برکوع رفت و سجده آورد نمازش تباه شود چرا که قیام دو است یکی قیام قایم و یکی قیام قاعد چون از قیام قاعده
برخاست این برانداخته نشود و قیام قایم نباید لاجرم نمازش تباه شود و اگر اخیر یک رکعت نماز لاحقانه ادا کرد روا بود و اگر همچنان سلام
دهد نمازش تباه شود و اگر بخانه نماز گذارد با بقاء طهارت میتواند گذارد و اگر بمسجد می آید بقاء طهارت نمی باید که بخانه گذارد با
بقاء طهارت اگر استاده نماز میگذارد و بقیام و رکوع و سجود بقاء طهارت نمی باید اما اگر نشسته برکوع و سجود میگذارد و بقاء طهارت
می باید نشسته گذارد برکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد برکوع و سجود بقاء طهارت نمی باید اگر با ایما میگذارد و بقاء طهارت
می باید بعضی گفته اند حکم صاحب جرح دارد هر وقت نماز طهارت سازد و استاده نماز میگذارد با قیام و رکوع و سجود اما شیخ
الاسلام برهان الدین رح گفته است که با ایما نماز گذارد روا بود و مسلمانی را در دهان جراحت است اگر قرآن بخواند خون روان
شود خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که قرآن نخواند از برای آنکه بی قرات نماز روا می باشد و دلیل بر امی و مقتدی و گنگ
و در فریضه چهار رکعتی در دو اخرین هم بی قرات روا می آید اما بی طهارت نماز روا نبود شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته
که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که اینجا با ایما نماز گذاردن اشارت بدل است از قیام و رکوع و سجود اما قرات را
بدل نیست بقدر حاجت خواند اینجا ای بود که اگر میخواند خون روان میشود و چشمش نمی ایستد اما اگر میخواند و میرود اگر خاموش کند
می ایستد هر چند خواند روا بود که در صلوة مختصر الصباح خواجه امام ابو الفضل کرمانی رح در شرح قدوری آورده است که هر جراحتی
که بفعل جرح روان میشود در حق وی حدث نیست اگر مسلمانی با بینی و پیشانی مجروح بود و سجده نتواند آوردن بقول شافعی رح

قیام و رکوع آرد و سجده با ایما آرد و علماء ما رحمهم الله گفته اند که چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود با ایما میگذارد روا بود اگر
مسالهٔ ای را کبایست اما قیام نمیتواند آوردن در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رح آورده است که دیر ایستد از ابتدا نماز نشسته روا نبود
باید که چندان بایستد که تواند آنگاه بنشیند باقی نماز را نشسته تمام کند روا بود و اگر ایستاده به نشسته اقتدا کند بقول محمد رح روا نبود و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود اگر امام نشسته گذارد و با ایما و مقتدیان با قیام و رکوع و سجود بقول زفر رح روا بود و بقول علماء ثلثه رح
روا نبود و اگر بیماری با ایما نماز میگذارد و در میان نماز قدرت یابد بر قیام و رکوع و سجود نماز تباه شود و اگر جماعتی بیماران با ایما نماز
میگذارند روا بود و چون همه یکسان باشند اگر بر مقتدی پیش از سر امام افتد نمازش تباه شود که در حال ایما اعتبار سر را بود نی قدم را اگر امام
رکوع و سجود گذارد و مقتدیان با ایما روا بود باتفاق اما اگر امام نشسته با ایما میگذارد و مقتدیان نشسته بر رکوع و سجود بقول زفر رح
روا بود و بقول علماء ثلثه رح روا نبود و اگر نشسته میگذارد با رکوع و سجود و دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر ایستاده گذارد
بر قول محمد رح روا نبود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و اگر نشسته با ایما نماز دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر
نمازش تباه شود همچو اگر نشسته و ایستاده بخفته اقتدا کند درست نبود و اگر مسبوق با قدرت قیام و رکوع و سجود مسبوقانه را نشسته آورد
بر کوع و سجود نمازش تباه شود اما اگر با ایما آرد و نمازش تباه نشود باید که هر چیز باقی مسبوقانه را گذارد که با قدرت قیام و رکوع نشسته
بر کوع و سجود تطوع شود اما بقدرت قیام و رکوع و سجود ایما معتبر نبود و این اشارت از وی عمل اندک است نماز تباه نشود بر خلاف
بیمار که ایما از وی معتبر بود بیمار با ایما نماز میگذارد و قعده فرض بیارد رکعت زوائد آورد نمازش تباه شود اشکال آید
که مسبوق با قدرت قیام و رکوع و سجود با ایما نماز میگذارد نماز تباه نمیشود و بیمار را چرا تباه میشود فرق همان است
که با قدرت قیام و رکوع و سجود ایما معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی عاجز است از قیام و رکوع اگر بیماری نشسته
نماز میگذارد در قیام چگونه آرد تا چون او را شک افتد نهاد انداز ابو حنیفه رح چهار روایت است یکی روایت آنست چنانکه معهود است
بنشیند و دست پیش گیرد و قیام آمده شود و قعده دست بر زانو نهند این قول زفر رح گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام زانو تا دور
دارد و در قعده بیست دارد و این قول ابو یوسف رح گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام دو پای را از یکطرف بیرون فرستد و بیست
بنشیند و در قعده همچنانکه در قعده می نشیند روایت چهارم آنست که وی مخیر است خواه در قیام پا را از یکطرف بیرون آرد خواه در قعده
و این قول محمد رح گرفته است اگر نشسته نماز میگذارد و در جای که دست پیش می باید گرفت دست بر زانو نهاد و اگر التحیات ایستاده کرد سهو تمام
واجب شود و اگر نی نشود مسئله عکس کیف کان سهو واجب شود و اگر نشسته با ایما نماز میگذارد در جای که قعده فرض است می باید آوردن بیا در
بقیام نماید بر نجاست و تقید سجده کرد بعضی گفته اند که نماز تباه نشود که از نشستن بی قعده سنت ظاهر روایت تباه شود که وی بجنابت نماز گذارد و اگر در
خانه بیماران اندوقت نماز در آمد و میخواهند که نماز گذارند و طاقت طهارت کردن ندارند و کسی نیست ایشان را طهارت کنند
و جامهای و جای ایشان پلید است و کسی نیست روی ایشان را بقبله آرد باید که تیمم کنند و نماز کنند و اگر نکنند عاصی شوند اگر چه خود
نه بینند کافر شوند اگر در میان ایشان کسی اهل است امامت را باید که امامت کند اگر چه روی ایشان بغیر قبله است

که آن جامه بر ایشان واجب نیست که جامه از تن کشیدن مادام به سبب اشارت میتوانند کردن نماز بر ایشان بود و بقول زفر رحمه اگر جمله شنیده
میتوانند کرد نماز بر ایشان روا بود قایم تا از قیام عاجز نباید نشسته که رکوع و سجود نیز عاجز بود تا از نشستن بر رکوع و سجود عاجز نباید باز
روا نبود چون خفته باشد رکوع و سجود اتفاق است که بسر کند و اگر از اشارت سر عاجز آید حسن زیاد رحمه گفته است که بچشم گذارد و اگر از اشارت
چشم عاجز آید زفر رحمه گفته است بدل گذارد اما ظاهر روایت آنست که چون از اشارت سر عاجز آید و عقل با وی بود تاخیر کند اگر گذشته
شود بر وی چیزی نبود باتفاق و اگر صحت یابد قضاء آن نماز بر وی بود یا نی در مسئله خلاف است میان ابو بصیر یا آلی ابو نصر زند و کر
بعضی ایشان گفته که قضاء بر وی بود بعضی گفته است که قضاء بر وی نبود اگر خفته نماز میکند از خواب رفته بعضی گفته اند خواب نا
روا نیست حدث نبود ظاهر روایت طهارت تباه شود اگر بیماری خفته است و بقاء طهارت نمی باید جامه وی نجس است و روی بغیر قبله
است و قدرت بر گشتن ندارد و مال ندارد که کسی را مزدور کند و بنده ندارد و متبرعی ندارد و دیر است امان ماندن نماز نیست اگر تیمم کند
و همچنان بروی بغیر قبله و بان حالت نماز گذارد روا بود هر نمازی در حالت تندرستی فوت کرده است درین حالت اگر قضا
کند از عهده بیرون آید و اگر دران حالت نماز گذارد و بر خود نه بیند کافر شود اگر بر خود بیند لیکن بگذارد مومنی بود و عاصی و اگر
جامهاش نجس بود از ان نماز گذارد و آنچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر متبرعی دارد روی او را بسوی قبله
گرداند و او را طهارت دهد بقول ابو حنیفه رحمه دیر یا یافت آن متبرع بروی بغیر قبله که تیمم نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما روا نبود
اگر ایشان نماز جماعتی بیماران اند هم باید که جماعت گذارند اگر چه امام را روی بغیر قبله است و اگر بجماعت نگذارند نیز گناهکار شوند و اگر
مسلمانی بیهوش شد که وقت نماز همچنین بیهوش ماند بقول شافعی رحمه نماز از وی ساقط شود و قضاء آن نماز بر وی نبود و بقول
علماء ما رحمهم قضاء بر وی بود اما اگر یک شبانروز بیهوش ماند باجماع آن نماز از وی ساقط شود و قضا بر وی نبود ابو حنیفه
رحمه از شبانروز بیست و چهار ساعت را اعتبار کرده ابو یوسف و محمد رحمهما شش نماز را اعتبار کرده اند فایده این خلاف جایی پدید آید
که نماز بامداد گذارد و بیهوش شد روز دیگر آفتاب برآمد و بیهوش ماند بقول ابو حنیفه رض قضاء آن نمازها بر وی نبود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما بر وی بود اما اگر شش نماز را بیهوش آمد باتفاق قضاء آن نمازها بر وی نبود و اگر بنگ خورد یک شبانروز خفته ماند و
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما حکم خفتگان دارد و قضاء آن نمازها بر وی بود و بقول ابو حنیفه رض حکم بیهوشان دارد و قضا
آن نمازها بر وی نبود اگر بیماری وصیت میکند و در نفس اتفاق درست نباید چنانکه زن را وصیت میکند که چون عدت تو
تمام شود نکاح بکس دیگر نخواهی یا دختر مر الفلانی بدلی دهی وصیت در عبادت درست آید این رسم از محمد رحمه روایت میکند اما
ظاهر روایت آنست که درست نباید در ثلث مال باتفاق درست آید سعد بن ابی وقاص رض بیمار بود رسول عم دیدن وی آمد سعد گفت وصیت کنم
گفت به کل مال گفت نی گفت بدو حصه گفت نی گفت بنیمه گفت نی گفت بثلث مال گفت بلی آنگاه این حدیث فرمود که
الثلث کثیر او در حق میراث خود را وصیت درست نباید اگر وصیت کرد که روزه نماز که کنند هم ده بیمار نماز را بعد از آن گذشته
هر روزه را دو من گندم شود و هم بر روایت آنست که هر نمازی را دو من گندم لازم شود که روزه یک صاع است و هر نمازی نیم صاع

جمله دهند یا پراکنده بعضی قیاس کرده اند بر زکوة مال و صدقه فطر اگر جمله دهند روا بود و اگر پراکنده دهند هم روا بود و بعضی گفته اند
که پراکنده کرد و قیاس کرده اند از کفارت یمین و ایلا و رمضان شیخ فانی را نشاید که روزه نخورد و هر روز نیم صاع دو من گندم بدهد
اگر بعد از آن قوت شود آن کند مها صدقه شود و روزه ها قضا شود و اگر بیمار است نماز نتواند گذاردن وصیت کند تا بعد
از وفات من گندم دهند از ثلث مال وی روا بود هر نمازی را دو من گندم دهند شبانروزی را ده دو من گندم بود اگر در حیات
وی دهد روا نبود و اگر در بیابان خوف است بایما نماز گذارد روا بود همچنانکه بیمار **باب چهل و دوم** در بیان غسل میت بقول
علما ما واجب است و بقول شافعی رح سنت است **حکایت** آورده اند که آدم صلی الله علیه وسلم وفات یافت جبرئیل عم و
میکائیل عم بیامدند و آب جامهای نورانی و حلهای بهشتی آوردند یکی آب ریخت و یکی آدم عم را بشست و در آن حلها پیچیدندش
و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند و آنگاه جبرئیل عم ندا کرد یا بنی آدم هذه سنة موتاکم الی یوم القیامة و در صلوة گنج خوانی
آورده است که شیث را فرمودند تا پدر را بشست و ایشان آب ریختند در حلها پیچیدندش و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند جبرئیل
عم آن ندا کرد یا بنی آدم هذه سنة موتاکم الی یوم القیامة شافعی رح گفت که ندای جبرئیل عم سنت بود غسل میت نیز سنت بود
علما ما رح گفته اند که ندای جبرئیل عم پیام امر پروردگار بود و امر پروردگار چون فرضیت را اقتضا کند بدین معنی گفتیم که واجب است علما
ما رح میگویند که بسیار لفظ را سنت خوانند که مراد فریضه بود نه بینی که معاذ جبل رض مسبوقانه را بعد از نماز آورد پیغامبر فرمود
که سن لکم معاذ سنة حسنة فاستنوا بها رسول عم مسبوقانه را سنت خواند و مراد فریضه بود واجب نیز باید و مراد فریضه بود چنانکه
نارسیده بالغ شود گویند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان گویند روزه واجب شد اگر مسلمانی وفات کرد بر همه فریضه
شود که بشویند و کفن کنند و نماز جنازه گذارند و بخاک دفن کنند و چون یک کس کرد از همه نیابت دارد در حدیث آمده است
هر که مرده را بشوید از برای رضای خدای عز و جل مر ورا از گناهان پاک کند و هر که دفن کند برضای الله تعالی آماده کرده
خود را در بهشت از حلهای بهشتی و هر که گور کند برضای خدای تعالی آماده کرده جای خود را گوشکها در بهشت اگر دو کس باشند
در مسافرت یکی وفات یافت بر آن دیگر واجب شود که وی را بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر جماعتی باشند یکی در میان
ایشان گذشته شود یکی وی را بشوید اجرت واجب شود اگر زن مرد و شوی ماند بقول شافعی رح شاید که زن خود را بشوید
بقول علما ما رح نشاید که زن خود را بشوید و بقول علما ما رح نشاید که زن خود را بشوید وجه قول شافعی رح آنست که فاطمه رض
وفات یافت امیر المومنین علی رض وی را بشست علما ما رح گفته اند که عقد ایشان آسمانی بود و بموت عقد ایشان برنخاست
و آن بنا بر آن بود که رسول عم فرموده بود که حسب و نسب من هرگز بریده نشود پس عقد در میان ایشان باقی بود اما عامه مردمان را
چون زن وفات کند در میان ایشان عقد نماند لاجرم نشاید شستن اما اگر مردی وفات شود زن را شاید که شوی
خود را بشوید که چون در عقد وی باشد یا در عدت وی باشد دلیل بر آنکه صدیق رض وفات یافت اسما که اهل وی بودند
وی را بشستند چون این خبر را بر امیر مومنان عایشه صدیقه رض رسید گفت اگر من علم الغیبی که زن را شاید که شوی خود را بشوید هرگز

مبین نماندی که رسول علیه السلام کسی دیگر را شستی اگر زن مدبر باشد یا مطلقه شوهر وی وفات یافت نشاید این زن را که شوی خود را
شوید اگر مرد را دو زن است یکی را طلاق باین داد نامعین یا یکی را طلاق داد نامعین پیش از آنکه تعیین کردی بمرد و وفات یافت مر او را
زنان را نشاید که وی را بشویند که هر یکی احتمال حرام دارد مر او را که زن نیست دیگر را عدت بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن بوده است میان ایشان از
واجب شود متارکه و متارکه ایشان از اقتضای قاضی حاجت نبود بر زن و عده واجب شود و بر مرد کابین میان نام برده و سرای گاه
هر کدام کمتر بود واجب شود تا عدت این زن نگذرد وی را با زن دخول نشاید کردن پیش از آنکه این زن گذشتی مرد وفات یافت
این زن را نشاید که شوی خود را شوید اگر عدت گذشت آنگاه شوی وی را وفات یافت این زن را نشاید که شوید شوهر خود را اگر گذشتن عدت
با موت مقارنست و بقول ابو یوسف و زفر رح شاید شوی را شوید بقول ابو حنیفه و محمد رح نشاید که شوی را بشوید در جنایه و زفر رح
طحاوی آورده است که زفر رح زمان موت را اعتبار دارد و علمای ثلثه زمان شستن را تا اگر زمان موت پیش گذشته شود و زمان شستن
گذرد بقول زفر رح نشاید شستن بقول علمای ثلثه شاید شستن و مختلف نیز همین است اگر مردی وفات یافت وام ولد ماند شاید
که خواجه را شوید یا نی همین خلافست مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی ردت آورد یا پسر شوی را بشهوت بسود
باز اسلام آورد شاید که شوی خود را شوید یا نی بروایت شرح بقول زفر رح شاید که شوی خود را شوید بقول علمای ثلثه رح نشاید
بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح بقول زفر رح شاید که شوید بقول علمای ثلثه رح نشاید اگر ترسا اسلام آورد و وفات یافت
زنش اسلام آورد اتفاقست شاید که وی را بشوید اگر مظاهر یا محرم گذشته شد زنان ایشان را نشاید که شوی خود را شویند اگر
مردی در میان زنان گذشته شد اگر در میان ایشان نارسیده بود وی را تعلیم دهند تا وی را شوید اگر در میان زنان نارسیده نیست
و زنان نامحرم اند باید که زنی خرقه بر دست پیچد و آن مرد را تیمم دهد اگر زنی در میان مردان گذشته شد اگر در میان ایشان
نارسیده بود وی را تعلیم دهند تا وی را بشوید و اگر نارسیده نبود مردی خرقه بر دست پیچد و آن زن را تیمم دهد و اگر در آن زمان
که مرده را تیمم دهد باید که روی برگردانند تا چشمش بر دستها و روی نیفتد اگر خنثی مشکل گذشته شد بعضی گفته اند که خنثی مشکل
دیگر را بیاموزند تا وی را شوید اما این وجه ماخوذ نیست بجهت آنکه تا ابتدا ایشان بیکدیگر درست نبود ایشان را نشاید که یکدیگر را
بشویند خواجه امام زاهد نجیب رح گفته است وی را از بیت المال خنثی باشد باید که بیت المال کنیزکی بخرند از برای وی و آن کنیزک را تعلیم
دهند تا وی را بشوید و پس از آنکه دفن کنند و آن کنیزک را باز فروشند و آن مال را باز در بیت المال نهند خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که
خرقه بر دست پیچد و وی را تیمم دهد همچنانکه زنی در میان مردان گذشته شود خواجه امام شمس الائمه حلوائی رح گفته است که وی را در گهواره کنند و
در آب کلان جنبانند و برکشند نماز گذارند و آنگاه دفن کنند اگر کسی در آب اندک میرد و آن آب پلید شود چون میت را برکشند باز شستن
اما اگر مومنی گذشته شد چون بشستند بعد از آن در آب اندک افتاد باتفاق آن آب پلید نشود و میت را برکشند باز شستن حاجت
نیست شیخ ابو القاسم صفار رح گفته است اگر چه مرده ناشسته در آب اندک افتد پلید نشود از برای آنکه اگر زنده در آب افتد پلید
نشود و آنگاه زنگی در چاه زمزم افتاد و گذشت آب را برکشیدند آن زنگ را حاجت بود و خون آلوده بود خواجه امام ابو بکر اسکاف

گفته است اگر مردی شسته بود یا ناشسته بهر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد چیزی
از وی بیرون تراشح کند چونکه مرده را امساک نمانده بود و چون آب اندک پلید شود در عیون المسایل مذکور
است و دیگر قاضی امام ابو زید رحمه الله در اسرار گفته است که مرده در اصل پلید است اگرچه وی را چندان
صد آب بشویند پاک نشود و فرق میان شسته و ناشسته نیست اما اگر کافری بر کفر وفات یافت وی را
در صد آب بشویند چون در آب اندک افتد آن آب را پلید کند که آن نجاست کفر وی را طاهر شد
اگر مسلمانی در آب بسیار افتاد و هلاک شد وی را از آن آب برکشند باز بشستن حاجت بود یا نه
این مسئله با خواجه امام ابو نصر عیاضی رحمه الله سوال کردند که در مسجد رباط چهار سوی بر سر منبر وی را
جواب پیش حاضر نبود استاد وی خواجه ابو منصور ماتریدی رحمه الله آنجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد
خواجه ابو منصور اشارت کرد که اگر وی را جنبانیده اند آنگاه برکشیده اند باز شستن حاجت نیست و اگر
نجنبانیده اند باز شویند گفت استاد بزرگوار من چنین میفرماید که اگر وی را جنبانیده اند و آنگاه برکشیده
باز شستن حاجت نیست و اگر نجنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم ننگ نداشت لاجرم فقیه جلیل
نام کردند پس چون میت را خواهند شستن تخته را چنان باید نهادن که بیمار را خوابانند بقول شافعی رحمه
بر پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علماء ما رحمهم الله ستان خوابانند و قدمهای سوی قبله
بود اما این جایی بود که دست دهد اما اگر دست ندهد چنان نهند که دست دهد پاکی بود و ستره کشند و غسال و آنکه
و یک کس که وی را آب ریزد و زیادت از حاجت اصلی نشاید درآمدن بقول شافعی رحمه پیراهن از میت بیرون نکنند
بقول علماء ما رحمهم الله پیراهن از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاد رحمه چیزی برافکنند که از ناف تا زانو پوشیده شود
ظاهر روایت نشاید که اگر میراث خوار نارسیده باشند تا مال وی تلف شود و مرده شوی تاوان دار شود عورت
غلیظ وی را پوشنده بسنده بود بقول علماء ما رحمهم خرقه بر عورت غلیظ پوشیده و تخته را به آب صفا بشویند آنگاه میت را بر تخته
نهند اتفاق است که در وقت غسل قرآن نخوانند و دعا بلند نگویند اما اگر دعا نرم گوید شاید که غسال آن زمان که مرده را
بر سینه کند بر زبان تسبیح و ذکر نگوید تا در کفن بپیچند و بوی خوش کنند بر قول زفر رحمه مخار فیها را بر قول علماء ثلثه رحمهم مساجد را در بعضی نسخها
بر قالب نخست غسال سه بار دست خود را بشوید اول دست راست را بشوید باز دست چپ بشوید و آنگاه خرقه بر دست بپیچد و میت را استنجا دهد و آنگاه
خرقه را بیرون اندازد و دستها را بشوید و بقول شافعی رحمه میت را به آب دهان و بینی سه بار بشویند و بقول علماء ما رحمهم خرقه ماری سه بار بدندان و بینی
میت اندازند بسنده بود و آنگاه ریش را بشوید و دستها تا آرنج بشوید بر روایت حسن زیاد مسح سر آرد ظاهر روایت مسح سر نیارد و پایها
بپایهایش را بشوید و آنگاه آب فرو ریزد ش و آنگاه دست راست شستن گیرد و سوی خود کشد و آنگاه آب فرو ریزد و دست چپ را
گیرد و سوی خود کشد و آب گرد بر گرد و ریزد و آنگاه بر روی تخته نشاند و دست بشکمش فرو مالد اگر چیزی از میت سرایت کند

تخته بشوید میت را بار نشستن حاجت نیست از برای آنکه از آنها که میت را شسته‌اند تا آن وقت که به خاک دفن کنند حکم صاحب جرم
سایل دارد اما اگر چیزی پیدا آید طهارت او باطل نشود آب شستن ازو تا بیهار هم شود و کل ناخنها تا شانه نکند و سیح زینت نکند و موی سر
بست نکند و کل با آب صاف شوید و زنان را موی پیش سینه نهند و در زیر تخته بوی خوش بسوزانند و حنوط پراکنده کنند و بقول زفر رحمه
بر مساجد مالد چنانکه بر پیشانی و کفها و دست و سر زانو و بقول علمای ثلثه رحم بر مواضع چشمهای و دهان و بینی مانند آن اگر پیشتر
بود همه جایگاه پراکنده کنند مرد را کفن سنت سه است پیراهن و ازار و لفافه و زنان را پنج است این سه گفتیم و مقنعه و سینه بند و از زفر
رحمه روایت آمده است که روی بند نیز باید و هر جامه که در حال حیات شاید در ممات نیز همچون کفن شاید کردن اما اولیتر آن بود
جامه که بدان جامه طاعت کرده باشد از جامه‌ها و اگر کفن کنند بهتر آید و لفافه نو کنند دلیل بر آنکه ابوبکر صدیق رضه وفات یافت
وصیت کرده بود که مرا هم درین جامه بپیچید و به خاک دفن کنند که من با این جامه عبادت کرده‌ام نو مکنند که زندگان بدان محتاج‌اند
تر اند و اولیتر اند و صدیق رضه پیراهن و ازار بود همان کردند اما لفافه نو کردند اگر میت را در کفن بپیچیدند معلوم شد که چیزی خشک
مانده است اگر یکی دست یا یکی پای مانده است باجماع آن عضو را بشویند اگر یکی انگشت خشک مانده است بقول ابوحنیفه و ابو
یوسف رحم عفو است و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد رحم انگشت را بشویند **باب چهل و سیوم** در بیان جنازه
چون میت را از خانه بیرون آرند نخست سر را بیرون آوردن آنگاه قدمها را اگر نخست قدمها بیرون آرند باکی نبود چون به
جنازه نهند اول سر نهند و آنگاه پایها را و اگر نخست پایها نهند باکی نبود و چادر بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود
بود بر روی جنازه نقش نهند اگر مرد بود همان چادر اندر کشند پسندیده بود در پس جنازه جمع کردن و جامه سیاه کردن
و شمع بردن در پیش جنازه و گل بر و پاشیدن این همه بدعت بود نشاید کرد از پس پیش جنازه قرآن خواندن بلند نشاید
و تکبیر بلند گفتن نشاید که آن تشبیه با غضبیان بود و پس سینها نیز نشاید چنین کردن و بقول شافعی رحم جنازه را دو کس گیرند جمع پیش روند
و بر قول علمای ما رحم جنازه را چهار کس گیرند و جمع پس روند سنت جنازه بردن آنست که پیش رود و کتف راست گیرد ده قدم برود آنگاه
آید بر کتف راست گیرد ده قدم برد و پیش رود بر کتف چپ گیرد ده قدم برود و پس آید بر کتف چپ گیرد ده قدم برود چهل
قدم شود رسول صلعم فرمود خدای عز و جل چهل گناه کبیره از دیوان او محو گرداند در مسجد نماز جنازه گذاردن کراهیت نبود چون
جنازه در مسجد بیارند اما اگر جنازه را در مسجد کنند بقول علمای ما رحم مکروه بود و بقول شافعی رحم مکروه نبود شافعی رحم میگوید
که امیرالمؤمنین عمر رضه در مسجد نماز جنازه میگذاردند ما میگوییم آن ضرورت بود که مسجد را از جهت اقامت مکتوبات بنا کرده‌اند
و تیز نیز مساجد را جهت مرده را از آنکه الایش خالی نباشد اگر جنازه بیرون مسجد است امام با طایفه بیرون مسجد ایستاده
است و دیگران در مسجد نماز گذارند روا بود در مصر قند عادت اینست که قوم در مسجد ادینه بایستند و امام با طایفه بیرون مسجد
نماز جنازه گذارند در نماز جنازه بر قول شافعی رحم قرآن خوانند و بر قول علمای ما رحم نخوانند تکبیرات در نماز جنازه فریضه است یا
سنت بر قول شافعی رحم بر غایب نماز جنازه گذاردن روا بود و بقول علمای ما روا نبود و حجت قول شافعی رحم آنست که نجاشی

وفات یافت رسول عم بروی نماز جنازه گذارد علماء ما رح گفته اند که خدای عز و جل حجاب از پیش چشم رسول عم گرفته بود تا وی را می‌دید و
نماز میگذارد و تکرار نماز جنازه بقول شافعی رح مشروعست بقول علماء ما رح مشروع نیست وجه قول وی آنست که رسول عم بر جنازه
حمزه رض نماز گذارده هفتاد جنازه دیگر آوردند یکان یکان می آوردند رسول عم بر هر یکی نماز میگذارد و جنازه دیگری آوردند
هفتاد دیگر آن نماز ها گذاردند پس بدین طریق که گفته شد بر جنازه حمزه نماز گذارده است بر آن جنازه دیگر هفتاد باز نماز گذارده است
ی بر جنازه حمزه رض بقول شافعی رح در نماز جنازه فاتحه خوانند و بقول علماء ما رح نخوانند بقول شافعی رح بر نماز جنازه تیمم روا نبود
و بقول علماء ما رح روا بود و اگر چه تیمم را جنابت کرده باشند و اگر چه جامه اش نجس بود روا بود و نماز عید را حکم همین است بی اجازت ولی قاضی
امام حی و سلطان نماز گذارند روا بود و اگر ولی اهل غایب است نماز جنازه نگذارده اند برین جنازه نماز گذارند روا بود و اگر ولی حاضر آمد
حق وی باقی بود تا اگر وی کسانیکه نماز جنازه نگذارده اند برین جنازه نماز باز گذارند روا بود و هیچ جای تکرار نماز جنازه مشروع
نیست الا در مسئله اگر برادر مادر و پدر نیست و برادر پدری و مادر و پدری را بود و اگر برادر مادر و پدری کسی را فرستاده که وی
نماز گذارد این اعتبار حاضر را بود و آن عده را اعتبار نبود و اگر یکی وفات یافت از وی پدر ماند و پسر مستحب آن بود که بروی پدر نماز گذارد
و اگر زنی دیوانه است و برا پدر است و پسر و برادر شوی هستند که وی را بقول ابوحنیفه و ابو یوسف پسر دهد که وی ارث بیشتر می برد
و بقول محمد رح پدر دهد اگر ولایت پدری بیشتر است بعضی گفته اند که پسر دهد ولیکن با جازت پدر و اگر مردی دیوانه است و برا زن
هست سید و برا پدر است و پسر بقول محمد رح پسر خوانندش و بقول ابو یوسف پدر یکی وصیت کرد که فلان کس در جنازه من نماز گذارد و در
فتاوی ابن رستم از محمد رح روایتست که درست آید ظاهر روایت آنست که وصیت در نفس درست نیاید تا اگر وصیت کند که بعد
از وفات من دختر ما رسیده مرا بر فلان دهند درست آید یا نی وصیت در آنحال در ثلث مال درست آید در نفس مسئله
در نماز جنازه امام کجا ایستد ظاهر روایت که برابر سینه مرده ایستد که سینه محل نور معرفت و محبت است حسن بن زیاد از ابوحنیفه روایت میکند
اگر مرده مرد است برابر سر مرده ایستد و اگر مرده زنست میانه جای ایستد یعنی پیش ناف وجه قول وی آنست که روایت میکند انس
بن مالک رض که پیغمبر علیه السلام بر زنی نماز میگذارد و میانه جای ایستاده ظاهر روایت آنست که بنا بر آن بود که آن جنازه را نعش نبود
میانه جای ایستاده تا آنحضرت حایل شود میان مردان و میان جنازه وجه ظاهر روایت آنست که پیش سینه ایستد که محل نور است
مسئله در نماز جنازه در صف چند بیشتر کنند ثواب بیشتر بود و اگر سه کس اند دو صف گیرند و اگر هفت کس اند و سه صف گیرند چنانکه دو و
دو یکی اگر زن در صف نماز جنازه در آید نماز کسی تباه نشود در نماز جنازه و نماز عید نیت امامت زنان شرط نیست و هر چند از امام
دورتر ایستد ثواب بیشتر بود که نماز جنازه بر خلاف نماز ها دیگر تنها استادن کراهیت است در نماز جنازه تنها استادن کراهیت نیست
و اگر جنازه بسیار است چگونه نهند یکی را پیش امام نهند سر آن دیگر را برابر سینه این دیگر نهند همه را برابر همین ترتیب نهند اما وضع
همه کنند و اینهم جای بود که دست دهد اما اگر دست ندهد اکنون چنان نهند که دست دهد اگر جنازها مختلف است چنانکه مرد و پسر و
خنثی مشکل و دختر و زن مرد را پیش امام نهند باز کودک نا که پسر بود باز خنثی مشکل را باز دختر را باز زن را چون در خاک نهند

برهان این هندیست قبله مرد یا هند باز گو دگر ابا خنثی را با دختر را با زن را **مسئله** در نماز جنازه چند تکبیر گویند ابن ابی لیلی
ابراهیم نخعی رح گفته اند که پنج تکبیر گویند و رافضیان علیه اللعنه میگویند هر که خانواده است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر گویند و مذهب
سنت و جماعت آنست که همه را چهار تکبیر گویند بعد از وفات رسول عم صحابه رض را مشکل شد که تکبیر چند گویند تحری کردند و دل ایشان
بر چهار قرار گرفت که آخرین نمازی که رسول عم بگذارد و بر جنازه زنی از زنان انصاری بود و در آن نماز جنازه تکبیر گفت که چهار
که از این چهار کم گویند روا نبود و اگر از این چهار زیاده گویند بدعت بود بعد تکبیر اول گویند سبحانک اللهم و بحمدک بعد از تکبیر دوم صلوة
گویند تا انک حمید مجید بعد از تکبیر سیوم اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا تا آخر و تکبیر چهارم گویند و سلام اگر میت نارسیده بود
باید که بجای اللهم اغفر لحینا این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا و ذخرا اللهم اجعله لنا شافعا و مشفعا اگر مقتدی
به نیت مشغول شد امام یک تکبیر گفت مقتدی را باید که نخست آن تکبیر گوید که امام گفته است آنگاه متابعت کند امام را که وی
تکبیر لاحق است اما اگر مقتدی در راه راست که امام یک تکبیر گفت ابو یوسف رح گفته است که مقتدی نخست آن تکبیر گوید آنگاه متابعت
کند که وی همچون حاضر است ابو حنیفه و محمد رح گفته اند که غایب همچون حاضر نبود و باید که تاخیر کند تا امام تکبیر گوید آنگاه متابعت کند
که وی بدان تکبیر اول مسبوق است و مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام است پس نخست این تکبیرها را متابعت کند
آنگاه که امام خواهد که سلام دهد آن تکبیرها را گوید اگر نخست آن تکبیرها را گوید آنگاه متابعت کند بقول ابو حنیفه و محمد رح عمل کند
باتفاق روا بود در جنازه بجز مسبوق شد پیش از آنکه جنازه برگیرند از آن تکبیرها که فوت شده است گوید و دعا خواندن
حاجت نیست اگر پیش از آنکه تکبیرها گفتی جنازه برگرفتند نمازش تباه شود اگر مقتدی بی تکبیر مسبوق شد تکبیر گوید یا تاخیر کند
تا امام گوید بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید و تاخیر نکند قیاس بر نمازها دیگر بر قول ابو حنیفه و محمد رح تاخیر کند تا امام گوید که تکبیر
در نماز جنازه قایم مقام رکعت است و این مقتدی در این تکبیر مسبوق است و اگر در نماز فریضه مسبوقانه را پیش از امام
آرد نمازش تباه شود اینجا نیز چنین بود اگر این تکبیر را پیش از امام آرد که مسبوقانه است نمازش تباه شود پس مسبوقانه را
باید بعد از سلام امام آرد پیش از آنکه جنازه بردارند بدعوات مشغول نشود جنازه بردارند نماز تباه شود اگر مقتدی
رسید امام چهار تکبیر گفته است و امام سلام نداده است بوی اقتدا کرده بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید چون امام سلام
سه تکبیر دیگر بگوید پیش از آنکه جنازه برداشته شود بقول ابو حنیفه و محمد رح نماز تمام شده است شروع درا امکان نمانده است
مسئله اگر بر یکی جنازه دیگر آوردند نیت آن جنازه کرد سه تکبیر دیگر گفت هر دو جنازه روا نبود و اگر بر جنازه اول
تکبیر گفت جنازه دوم آوردند نیت دوم کرد و چهار تکبیر گفت دوم روا بود اول روا نبود و اگر یک تکبیر گفت جنازه دیگر آوردند
بدل نیت هر دو کرد و سه تکبیر گفت اول روا بود و دوم روا نبود و اگر تیمم کرد بر یک جنازه نماز گذارد و سلام داد جنازه
دیگر آوردند با همان تیمم تواند که جنازه دیگر گذارد و یا نی اگر چندان تاخیر شود که طهارت تواند ساختن باتفاق روا نبود و اگر
چندان توقف کند که تیمم باز توانستی ساختن اما طهارت نتوانستی ساختن بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح همان تیمم جنازه

دیگر روا بود و به قول محمد رح روا نبود اگر چندانی توقف کنند که تیمم ساختی اینجا باتفاق ویرا روا بود که بر آن جنازه دیگر نماز گذارد و اگر
متیمم در نماز جنازه امامت کند متوضیان را بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بقول محمد روا نبود مسئله و در نماز جنازه بقرائت
سلام داد نماز تباه نشود و اگر در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و بنا کند اگرچه امام بود چه اگر خلیفه کند و بطهارت مشغول شود
نماز جنازه گذارده شود و جنازه برداشته شود نماز وی تباه شود در شرح در سیر احمد اسبیجابی و در نوادر صلوة خواجه امام خواهرزاده
و در صلوة خواجه اجل سرخسی رح هر دو جای آورده است که تواند که بنا کند خلیفه تواند کردن یا نی در اصل نسخها روایت
آمده است اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است قیاس خلیفه کند روا بود و اگر طهارت بنماز اندر آمده است تا بنا کند
اتفاق روا بود و اگر بطهارت بنماز آمده بود نجاک بنا کند اگر بطهارت بنماز اندر آمده است بنا کند ظاهر روایت روا نبود اما در
صدور الصلوة قاضی ابو الحسن مروزی رح آورده است که قیاس قول ابوحنیفه و ابو یوسف رح تواند که بنا کند از برای آنکه
بنا همچون ابتدا است چون هم از ابتدای اقتدا متوضی به متیمم بقول ایشان می آید بنا نیز باید که درست می آید بطریق اولی
بود در صلوة خواجه امام سرخسی رح آورده است که اگر امام را در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و نماز تمام کند و خلیفه نکند
و اگر ولی به تیمم نماز جنازه میگذارد روا بود یا نی ظاهر روایت روا بود از حسن زیاد رح روایت آمده است که روا نبود و شیخ الا
سلام برهان الدین رح در هدایه آورده است که صحیح اینقول است که روا نبود اگر خلیفه کرده است نماز کردن روا بود چه وی از جمله
مقتدیان شود اگر کسی را خلیفه نکرده است و تیمم وی روا نبود چه امامت تیمم بفوت شدن تعلق دارد اینجا خوف فوت شدن نیست
چه گذاردن نماز بوی تعلق دارد مسئله چون مرده را بگورستان برند زیادت از حاجت اصلی بگورستان در نیاید و
گورها را مشوش نکند که رسول عم فرموده است که گور جهودان زیر پای بکوبید و استخوان خشک جهودان زیر پای مشکنید
از بهر شرف آدمیت نه از بهر حرمت جهودان بعضی علما گفته اند هر که بی حاجت بگورستان رود چنانستی که پای بر روی عزیزان
مومنان نهد اگر بضرورت شود که بگورستان در آمده شود چیزی خواند ثواب آن بمردگان بخشند تا برکت خواندن او وی از گور یک
در گذشته شود مسئله چون مرده را از گردن بر سر گور نهند جمله بر سر خاک بنشینند مگر کسانیکه کاری میکنند که استادن
فعل جهود است که رسول عم با صحابه رض یکی از یاران را بخاک می نهادند و بر سر خاک استاده بودند که جهودی برگذشت گفت ما نیز
همچنین میکنیم که شما میکنید چون مرده را بخاک نهیم بر سر خاک نشینیم رسول عم مر صحابه را فرمود که بنشینید تا جهودان را خلاف
کنیم لاجرم امروز بر ما سنت شد و متابعت بر ما لازم شد بقول شافعی رح نخست سر از جانب پای قبر در آرند مرده را در گور یک کس در آید
و بقول علما ما رح بقدر حاجت در آرند و مرده را از پیش در آرند و بگویند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اگر زن است محرم وی بگور
در آید و بر او در خاک تسلیم کند و اگر محرم نمیدارد پارساترین محلت در آید چادر بالای گور وی در دارند تا خشت راست کنند تا چشم نامحرم بر نیفتد
بر قول شافعی رح مرده را تلقین کنند بقوله عم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و بر قول علما ما رح نکنند که این حدیث در وقت نزع است که محتضر اند ایشان را مرده نامیده
مرده باشند که منتهی حال کل دارد و آنکه پیغمبر عم مر ابراهیم پسر خود را تلقین کرد مخصوص بود که او از فرزند خود ... از حال مرده خبر نداریم آواز مرده بگوش ما نمیرسد

پس دانستم که تلقین در وقت مردن است و در حدیث آمده است که بر سر خاک بنشیند و چیزی خواند بر دستی خاک و در آن خاک را
در گور اندازد و بعد از آن ذره خاک آفریدگار پاک مر خواننده را ثواب دهد و مر آن مرده را آسایش بخشند و اگر خشت راست
کردند معلوم شد که نماز نا روا آمده است خشت بردارند و همانجا نماز گذارند و باز خشت راست کنند اگر با شسته پدید آمد مرده را
بر آرند و بشویند نماز گذارند و اگر خاک راست کرده اند آنگاه معلوم شد که نماز نا روا آمده است باتفاق خاک را باز کنند و بر شوی
دیگر بار نماز گذارند اگر در خاک چیزی از دنیوی فراموش کرده باشند درین صورت خاک را باز کنند که مغیره بن شعیب رض
انگشتری خود را در خاک مصطفی صلعم مانده بود از صحابه رض سوال کردند صحابه دستوری دادند تا خاک باز کرده انگشتری خود را بر آورد
در وقت رفتن سر نگون شد فرو رفت چنانکه پایهای وی بر سوی خاک بود و سر بر روی خود را در پای مبارک میمالید جمال مبارک را
یکبار دید همچنان سر زیر بر آمد پس دانستم اگر چیزی در خاک فراموش شده مانده باشد شاید که خاک باز کنند چون خاک راست کردند
و بقول شافعی رح تلقین کنند و بقول علماء ما رح قران خوانند و دعا گویند بعد از لحد یا سامی اگر زمین سخت است لحد اولی تر
که در مدینه دو گورکن بودند یکی لحد کندی و یکی سامی کردی چون رسول عم از دنیا رحلت کرد ابوبکر صدیق رض دعا کرد که خدایا
هر کدام که فاضلتر است از او پدیدار چون این دعا کرد لحد کننده پدید آمد قال النبی صلعم اللحد لنا والشق لغیرنا پس دانستم که لحد فاضلتر است
مگر که خاک سست بود و لحد ندارد سامی کنند روا بود و چهار مرد در لحد نشاید نهادن بعضی گفته اند که در غرفهای از سر و پایان بهم
کنند و استوار کنند و در پیش روی میت زنی کنند و بران رف نهند چون مرده را آنجا که نهند باید که سر کفن را بگشایند و در گور خشت پخته
نشاید داشتن که رسول عم نهی کرده است که آتش سوده را در کار بستند و تابوت در گور نهادن کراهیت است تخته شاید در گور
نهادن یا نی اگر جای سخت است نشاید و اگر سست است شاید خواجه ابوبکر محمد بن الفضل بخاری رح میگوید اگر بخارا است اگر
تخته آهنی سازند رواست پس دانستم که تخته چوبین نیز رواست بقول شافعی رح خاک را چهار سوی کنند و بقول علماء ما رح همچو
کوهان شتر کنند نخعی رح گفته است که کسانیکه روضه رسول عم و آن ابوبکر رض دیدند نقل کرده اند که همچون کوهان شتر
شافعی در میان عراق اکنون همچنین میکنند که ما میکنیم که آن طریق ایشان رافضی علیهم اللعنة گرفته اند سنیان را همچنین نشاید کردن
گور بخشت خرپشته کردن نشاید خرپشته نیز نشاید و خاک توده باشد تا گیاه بر آید با نگل اندر گیرند تا هم استوار بود و هم گیاه بر آید
که در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک بر آید تا آن گیاه سبز شود تسبیح گوید و ثواب آن بمرده رسد و دلیل بر آنکه روزی رسول
از گورستان بر گذشت دو گور تازه دید عذاب بر ایشان مستولی شده ناله و زاری از آن دو خاک بر آمد دعای کرد خدا عز و جل
عذاب بر ایشان سهل گردانید رسول عم فرمود ثوبان را که چوب تری بیارید بیاوردند آن چوب دو پاره بکرد و فرو هشت گفت تا
این چوبهای تر باشد تسبیح گوید آسایش آن بایشان میرسد سوال کردند بچه خصلت این عذاب گرفتار شده اند رسول عم
فرمود که یکی سخن چینی بود و دیگری جامه خود را از بول نگاه نداشتی و آنگاه رسول عم فرمود که اگر عدت عمر خویش بگور روزه از ما بود جست
داشتندی ایشان را عذاب نبودی **مسئله** دعوت سیپاره خواندن نشاید کردن و اگر وارث نا رسیده بود حرام بود

و اگر مانع بود سنت است که کسی بهر دیگ ایشان چیزی برد در سیپاره خواندن اختلاف مشایخ است و اگر خوانند چنان باید که خواند که
یکبار بر یکبار ختم شود **مسئله** از گورستان چیزی برکندن نهی است و آتش بر خاک بردن کراهیت است مگر جایی که خوف تحجیر باشد
که خاک را نگاه دارد و مرده را نبش نکند اینجا روا بود و اگر در این فعل مخالفت خطیره کردن نشاید و پوشش هم نشاید ساختن بر روی
خاک را برهنه باید ماندن تا دو باران بر روی زند اساس این مرده بود شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که در حدیث آمده است
که آن باد زنند که بر گور هر مرده اساس این مرده بود و کفارت گناهان وی بود که تحجیر آمده را کاو وی برکشیده تاخیر کرد اگر کفن بر قرار است
نگاه دارند تا غیر وی گذشته شود و کفن بر غیر وی کنند بر زندگان صرف نکنند اگر مرده را نباشی برهنه کرد باید که میراث خواران
کفن دیگر کنند اگر گورستان را سیل برد و شسته شد روا نبود و گورستان مباح بود بر همه مسلمانان که بمیرند و اگر در ویشی را سیم چند بود که کفن
از آن سیم کردند چیزی زیادت آید نشاید که بهای آب و رنه وی خرج کنند سیم را نگاه دارد تا مرده دیگر را کفن کنند هر که گذشته شود اگر فقیر بمیرد
نشاید که و برادر به آنجا دفن کنند که این سنت انبیاست علیهم الصلوة والسلام باید که در آن گورستان عامه مسلمانان دفن کنند
و در گورستان خرید و فروخت نشاید کردن در گورستان نشاید خانه ساختن و زراعت نشاید کردن و درخت نشاید نشاندن
که زمین گورستان را معطل کرده باشند و گور را فشا نباید کردن و سفید نشاید کردن و گورستان مباح است بر همه اگر پاره را جدا
میکنند و میگویند از آن ماست و کسی دیگر را بار ندهند کراهیت بود و نیکاره شوند اگر زمین خود را گورستانی میکنند خاص از برای
خویش و اقارب خویش را بس نیست که اقارب و عشایر خویش در خاک نهند آن زمین بر همه مردگان مسلمان مباح شود اگر باز دارند ظالم
باشند لیس الا السلم که گورستان بهیچ طریق ملک نشود والله اعلم یارب نویسنده را بیامرزی و خواننده را رحمت کنی **باب چهل**
و چهارم در بیان سجدات بدانکه اصل سنت امام محمد رح را در این باب هر که یکی سجده زیادتی بیارد نمازش تباه شود اینجا بود
که نماز را از اول باید هر چه بهر اصلاح نماز آرد نمازش تباه نشود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رح هر چه تا دو رکعت بود نمازش تباه نشود
اصل سنت امام شافعی رح در باب سجدات که هر کجا باند باز گردد و او را تا اگر چه بسیار بود برانداخته شود و اصل سنت زفر رح را در باب سجدات
هر کجا که نماز باز گردد و او روش برانداخته شود چون تا دو رکعت بود اگر چه رکعت تمام بود برانداخته نشود و صورت مسئله چنان بود
که مسلمانی نماز دوگانی میگذارد و در رکوع رکعت دوم یاد آمدش که از رکعت اول یک سجده مانده ام قول زفر رح و شافعی رح
باز گردد و آن سجده را بیارد و آن قیام و رکوع رکعت دوم را باز آرد و بقول علماء ثلثه رح از اینجا بسجده برود و سه سجده بیارد دیگری را
نیت قضا میکند و در روایت از او اینجای بود که تا دو رکعت بود اگر هر دو رکعت آورده و قعده آورده یاد آمدش که از رکعت
اول یک سجده مانده ام بر قول شافعی رح آن سجده را بیارد و یک رکعت نماز دارد و زفر رح در این مسئله تا است نیت کند و یک سجده بیارد
و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز بامداد میگذارد در قومه رکعت دوم یاد آمدش که یک سجده از رکعت اول مانده ایم باز گشته
و آن سجده را آورد بر قول زفر و شافعی رح آن قیام و رکوع را باز آرد و بر قول علماء ثلثه رح اولیتر این است که آن رکعت باز آرد
اگر باز نیارد بقول زفر و شافعی رح نمازش تباه شود و بقول علماء ثلثه رح بر فور دو سجده آرد و قعده نمازش تمام شود اگر رکعت دوم را

سجده و تعقیب کرد و یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت و نیت آن کرد سجده را آورد به قول شافعی و از
یک رکعت باز آرد و به قول علما نماز بیارد و اگر نماز پیشین کند و چون بقعده آخر نشیند یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده
ام به قول امام نیت کند آن سجده را آرد و قعده و سهو و از عهده بیرون آید از شافعی هم دو روایتست یک روایت آنست که آن
سجده را آرد و یک رکعت باز نیز قعده آرد و دیگر روایت آنست که آن سجده را آرد و دیگر رکعت نماز آرد و از عهده بیرون آید بنا بر آن محل است که او
دارد و درون آن سجده نیت شرط ندارد و چون رکعت دوم را سجده آرد و آن نیست آن سجده ملحق به رکعت اول شود و آن قیام و رکوع که بر آن رفته
شود باطل شود یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید … و در قعده نشست یاد آمدش که من یک سجده تلاوت مانده ام سجده تلاوت را آرد و
آن سجده را آورد و قعده و سهو آورد و سلام … یاد آمدش که من یک سجده صلبی مانده ام آن سجده تلاوت و سهو … نیابت
دارد یا تلاوت نیابت ندارد که وی … شود و واجب کامل است آن سجده سهو نیابت دارد ما گوییم اگر صلبی یا از رکعت اول مانده
باشد نیابت ندارد که نیت شرط است و اگر از رکعت دوم مانده است نیابت دارد که در محل است نیت شرط نی نماز روا بود نماز به عهده
رابعه در قعده نشست یاد آمدش یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیت کند آن سجده را آرد و اگر از رکعت دوم مانده است
نیت شرط نیست که در محل است یکی سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید مسئله اگر در قعده نشست یاد آمدش که دو سجده
مانده ام بنگریم اگر از رکعت اول مانده است یک رکعت نماز آرد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر از رکعت آخر مانده است در وقت قیام و رکوع
باقیست دو سجده آرد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از یکی رکعت مانده ام یا از دو رکعت حالی دو سجده آرد
و قعده یک رکعت نماز آرد و قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید اگر همچنین کرد و نماز تمام کرد یاد آمدش که من سه سجده مانده ام
آن دو سجده و دیگر رکعت نماز و دیر السلام … چون وی سه سجده مانده است آورده وی یکی سجده پیش شود اگر آن یکی
را از رکعت اول آورده بود نمازش تباه شود از برای آنکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد و رکعت اول یک
سجده مقید کرده است بر وی یک سجده ماند وی یک رکعت نماز آورد نمازش تباه شود اما اگر آن سجده را از رکعت آخر آورده است
نماز روا بود از برای آنکه از این دو سجده که آورد یکی ملحق بدین رکعت شود و این رکعت تمام شود و بعد وی یک رکعت نماز آورد
از عهده بیرون آید پس وی یک سجده زیادتی آورده باشد و آوردن یک سجده زیادتی نماز تباه نشود دیگر …
از سجده اگر بقعده نشست یاد آمدش که من سه سجده مانده ام آورده وی یک سجده پیش شود بنگریم که این یک سجده
را از رکعت اول آورده است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورده نمازش تباه نشود و یکی سجده بیارد و یک رکعت نماز دیگر
بیارد و آخر سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر دو سجده در حال بیارد نمازش تباه شود از بهر آنکه یک سجده از رکعت اول
آورد نیت دو سجده که در حال می آرد همین رکعت آخرین ملحق شود پس وی را یک سجده می باید که بیارد تا نمازش روا بود چون که
برخاست دیگر رکعت نماز گذارد پیش از تمام کردن فریضه تطوع گذارده شود لاجرم نمازش تباه شود اگر نماز دوگانی سه گذارد
بر سر دو قعده نیاورده یاد آمدش که من یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه تطوع با فریضه آمیخته شد اگر نماز دوگانی

سه گذارد و بر سر دو به نشست یا دانسته که دو سجده مانده ام اگر دو سجده از دو رکعت مانده است نمازش تباه شود اگر
دو از یکرکعت مانده است بنگریم اگر از رکعت اول مانده است یا از دوم مانده نمازش تباه نشود از بهر آنکه دو سجده مانده است
و می بایست آوردن چون آوردن آن قیام و رکوع سیوم بر انداخته شود لاجرم قعده بیارد و نماز تمام کند اگر از رکعت آخر مانده
است هم قیام هم رکوع بر انداخته شود و اگر نماز دوگانی را سه گذارد یا دانسته که سه سجده مانده ام اگر سه از سه رکعت مانده
است مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو مانده است نمازش تباه نشود و یک سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند اگر
نمی داند که سه از سه مانده است یا از دو نمازش تباه شود که احتمال دارد که سه از سه مانده باشد و احتمال دارد که از دو رکعت
مانده باشد اگر سه از سه بود نمازش تباه شود و اگر سه از دو بود نمازش تباه نشود پس باید که نمازش تباه شود که اصل در باب
که فساد با صلاح بیامیزد نمازش تباه شود و اگر نماز دوگانی را سه گذارد و قعده بیاورد یا دانسته که چهار سجده مانده ام آورده
و می دو بیش نبود سجده آورده را حساب باید گرفتن یا دو از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو از دو رکعت است و دو سجده بیارد
و قعده سهو آرد و نماز تمام کند از عهده بیرون آید سجده اول را نیت شرط است و سجده دوم را نیت شرط نیست که در محل است
اگر این دو سجده را از یکرکعت آورده است از رکعت اول بر فور دو سجده آرد و قعده سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر
این دو سجده از یکرکعت آخر آورده است یکرکعت گذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار القعده نشست یا دانسته
که سه رکعت گذارده ام بیک قعده و پنج سجده مانده ام آورده و می یکی سجده بیش نبود و اگر این سجده را از رکعت اول آورده
است بر فور دو سجده و یکرا آرد تا این رکعت تمام شود که نیت کند و آن یک سجده دیگر آرد نمازش تمام شود و قعده سهو آرد از
عهده بیرون آید و اگر این سجده را در رکعت آخر آورده است یک سجده آرد و یکرکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید این بر
فتاوی است بعضی گفته اند که سه سجده آرد و از عهده بیرون آید اما تحت این دو سجده بیارد تا این رکعت تمام شود آنگاه
نیت کند و آن سجده دیگر آرد اما خلاف روا آید آن دو سجده که از اول آورده است از آن نیت شرط نیست که در محل است
مسئله بر قرار القعده نشست یا دانسته که سه قیام و سه رکوع آورده ام و هیچ سجده نه سجده ولی بر فور دو سجده آرد و این
نماز شود و بر خیزد دیگر رکعت نماز دیگر گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار القعده نشست یا دانسته
که سه رکعت نماز گذارده ام بدو قعده ولیکن در یکرکعت قرآن نخوانده ام اگر در رکعت اول یا در رکعت دوم نخوانده است
یا سه رکعت بیک قعده آورده است نمازش تباه شود اما اگر در رکعت سیوم نخوانده است روا بود و صورت مسئله یعنی یکسجده دو از دو قعده می باید آورد رکعت نماز تمام
شود و اقتدا کرد مصلی در نماز بامداد مر امام را در دو سجده آخر یافت دو سجده با امام آورد امام سهو بود باز بایست آوردن هم با امام سهو آورد چهار سجده دیگر
آورده شد امام را سجده صلبی یاد آمد امام سجده صلبی آورد امام را متابعت کرد سهو باز آورد هشت شده بود سه دیگر آورده شد از نماز وی هیچ نیابت
ندارد و چون قعده معتبر کرد و بعد از آن سجده سهو قائم شد و بر خاست زیرا که نیز در مسبوق قائم سجده سهو افتاد سجده سهو آورد و سجده تلاوت
یا دانسته سجده تلاوت آورد و قعده سهو باز آورد هیچ سجده شود صلبی یا دانسته سجده صلبی آورد سجده سهو باز آورد هشت شد

و سه سجده جبلی و دیگر آورده است یازده شود و دیگر با امام آورده است ایست که بیست و یک سجده دوازده قعده باید کرد با دو رکعت
نماز تمام شود مسئلهٔ اگر از نماز چهارگانی میگذارد و قعده نشسته یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد و چون این سجده
از رکعتهای اول بود و اما اگر از رکعت آخر بود نیت حاجت نیست که در محل است سجده و قعده آرد و سهو آرد و نماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهارگانی را قعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگریم که دو از دو مانده است یا آن دو از یکی اگر دو
از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند و اگر دو از یک رکعت مانده است از رکعتهای اول یک رکعت نماز دیگر بیارد
و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و اگر نمیداند که دو از دو مانده ام یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده و سهو و یک رکعت
نماز گذارد و سهو آرد و نماز تمام کند اگر نماز چهارگانی می آرد و قعده بنشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه سجده
از سه رکعت ماند یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و یک رکعت نماز بیارد و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر نمیداند که سه از سه مانده است و یا سه از دو خالی سه سجده بیارد
و قعده برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز چهارگانی را در قعده نشست یاد آمدش که چهار
سجده مانده ام و یا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد و قعده سهو نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
بنگریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد و یک رکعت قعده و سهو نماز تمام کند
و اگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد و قعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد و قعده آخر سهو بیارد و نماز
تمام کند و اگر نماز چهارگانی را نشست یاد آمدش که پنج سجده مانده ام آورده پیش از سه سجده نبود هرکجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنگریم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده دیگر بیارد دیگر
نماز و قعده سهو نمازش تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد و تا نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر نماز چهارگانی را در قعده یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است دو سجده و یک قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت دیگر بیارد و آخر سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده برخیزد و سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهارگانی را در قعده
یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یک سجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر خورد و سجده و آن دو
رکعت شود نیت کند این یک سجده دیگر اندر رکعت شود و قعده آرد و دو رکعت دیگر با قعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت
آخر است و یک سجده آرد و سه رکعت نماز بدو قعده آرد از عهده بیرون آید و اگر نمیداند همین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بدو قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله بر قرار یاد آمدش که چهار قیام و رکوع آورده ام و هیچ سجده نی بر خورد و سجده آید

این یک رکعت شود برخیزد و سه رکعت نماز گذارد و بدو قعده و سجده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر چهارگانی را بقعده نشست یاد آمدش
که پنج رکعت آورده‌ام و قعده فریضه بیاورده‌ام یاد آمدش و یک سجده مانده دلم نمازش تباه شود چه پنج رکعت را نه سجده را آورده‌ام بود هم
رکعتها بسجده معتبر شده بود و فریضه بالتطوع آمیخته شود نماز تباه شود و اگر نماز چهارگانی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشست یاد آمدش
که دو سجده مانده‌ام اگر دو از دو رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر دو از یکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نمازش تباه شود اصل اینست اگر یک جزو ناروا مانده است و نه جزو روا تبع آن
یک جزو نه جزو ناروا بود و اگر نماز چهارگانی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده‌ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود حالی که یک سجده بیارد
و قعده سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نمازش تباه شود اگر نماز چهارگانی را پنج آورد و قعده
فریضه نه نشست یاد آمدش که من چهار سجده مانده‌ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو و اگر از چهار مانده است نمازش
تباه شود و اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را بصلاح آرد دو سجده بیارد و قعده بیارد و سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سهو آرد از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه شود
و اگر نماز چهارگانی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده‌ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود همچنین بود که دو از یکی مانده بود سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج و قعده بنشیند برخیزد و سه
رکعت نماز سه قعده بیارد و آخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهارگانی را پنج آورد یاد آمدش که نه سجده مانده‌ام آورده وی یکی مشغول
شود نیت کند و یک سجده بیارد و نماز یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بیارد و قعده بیارد برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک
قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد و سه رکعت نماز بدو قعده و سهو آرد
از عهده بیرون آید اگر مسلمانی نماز سه‌گانی میگذارد قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده‌ام نیت کند حال یک سجده
بیارد و قعده سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده‌ام اگر از دو مانده است نیت کند و دو سجده بیارد و قعده سهو بیارد
نماز تمام کند اگر دو از یک رکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از آخر اگر از رکعت آخر مانده است نیت کند دو سجده بیارد
و قعده و سهو نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام در رکوع در رکعت اول برانداخته شود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا از دو یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده نشیند برخیزد و یک رکعت
نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نمازش تمام شود و اگر نماز سه‌گانی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده‌ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است و یکی از یکی حالی یک سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده سهو نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده‌ام و نیت کند و سه سجده بیارد و قعده سهو بیارد نماز تمام کند

و اگر نمیداند که سه از سه رکعت مانده است یا سه از دو نیت سه سجده بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام کند
اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام ورده و راست میاید که درین آورده وی دو سجده بیش نیست یاد از دو رکعت آورده است یاد از یکی
از دو آورده است نیت کند دو سجده و قعده بنشیند برخیزد و یک رکعت نماز بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام شود اگر نمیداند که دو از دو
آورده است یا دو از یکی بجای دو نیت کند دو سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده و آخر سهو بیارد تا
نماز تمام کند اگر یاد آمدش که پنج سجده مانده ام آورده وی یکی بیش نبود نیت کند و یک سجده بیارد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده
بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند اگر نماز سه گانی را چهار آورده و قعده فریضه نشسته یاد آمدش که
یک سجده مانده ام نمازش تباه شود و اگر یاد آمدش که یک دو سجده مانده ام بنگرم که این دو سجده از دو رکعت مانده است یا دو از یکی اگر
دو از دو مانده است نمازش تباه شود و اگر دو از یکی مانده است و این قیام در رکوع چهارم بر اندکنده شود و قعده بیارد و سهو نماز
تمام شود و اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگرم که از سه رکعت مانده است یا سه از دو و اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود
اگر سه از دو مانده است نمازش تباه نشود و حالی یک سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت شده
است یا سه از دو نمازش تباه نشود و اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام بنگرم که چهار سجده از چهار رکعت است یا از سه رکعت یا از دو
اگر چهار از چهار مانده است اتفاق نمازش تباه شود و اگر چهار از سه رکعت نمازش تباه نشود حالی نیت کند دو سجده بیارد در رکعت تمام
شود و قعده بیارد برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نمازش تباه شود و اگر یاد آمدش که هم سجده مانده ام آورده
وی سه سجده بیش نبود بنگرم این سه سجده از سه رکعت آورده است یا از دو و اگر از سه رکعت آورده است دو سجده بیارد و قعده و سهو
نماز تمام کند و اگر از دو آورده است حالی یک سجده بیارد تا دو رکعت تمام کند قعده بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و سهو بیارد
نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت آورده است یا سه از دو نیت کند و سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دیگر رکعت نماز
دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام شود و اگر نماز چهارگانی را پنج آورده است یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی چهار
سجده بیش نبود این چهار سجده بیش نبود این چهار سجده یا از چهار رکعت آورده است یا از سه یا از دو و اگر چهار را از چهار رکعت
آورده است چهار سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار را از سه رکعت آورده است حالی دو سجده و قعده بیارد و برخیزد
یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار را از دو رکعت آورده است دو رکعت نماز دیگر بیارد و بیک قعده و آخر سهو
بیارد و نمازش تمام شود و اگر نمیداند که چگونه مانده است نیت کند چهار سجده بیارد و قعده و برخیزد دو رکعت نماز بیارد و قعده بیارد و سهو
بیارد و نماز تمام شود مسئله بر قرار اگر یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی سه سجده بود از سه رکعت آورده است یا
از دو یک رکعت نماز دیگر گذارد و اگر از دو رکعت آورده است یک رکعت نماز آورده باشد و یک رکعت دیگر را بیک سجده مقید کرده است
بیک سجده از دو قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر نمیداند سه سجده را از دو رکعت نماز بدو قعده از عهده بیرون آید مسئله
بر قرار اگر یاد آمدش که هشت سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود اگر این دو سجده را از دو رکعت آورده است برخیزد و سجده

آرد و قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر یک رکعت آورده است از رکعتها اول بر فور دو سجده ارد و این رکعت شود و بعد آرد دو
رکعت نماز بیک قعده آرد و از عهده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده است دو سجده آرد و قعده سه رکعت
نماز آرد و قعده و اگر نمیداند دو سجده آرد و سه رکعت نماز بسه قعده گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار رکعت از اینجا آورده یاد آمد
که نه سجده مانده ام آورده و وی از یک بیش نبود نیت کند و یک سجده دیگر آرد تا یک رکعت نماز تمام شود دیگر رکعت دیگر آرد و قعده برخیزد
و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد
و سه رکعت نماز بدو قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید مسئله بر قرار یاد آمدش که بهر قیام و رکوع آورده ام و پنج سجده فی الفور دو
سجده آرد و این یک رکعت شود و سه رکعت نماز دیگر گذارد و دو قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله اگر نماز پیشین میگذارد و قعده آخر
نشست یاد آمدش که یک رکوع مانده ام و یکی سجده ولیکن نمیداند که از کجا مانده است یکی سجده و یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر یاد
آمدش که دو سجده و یکی رکوع مانده ام ولیکن نمیداند که از کجا مانده است باید که دو سجده آرد و دو رکعت نماز گذارد و بدو قعده سهو آرد
از عهده بیرون آید باید دانستن که از کجا قیام مانده از انجا یک آید یا یک رکعت باید آوردن و اگر از رکوع مانده از رکعتهای اول یک رکعت نماز
گذارد و اگر رکعت آن آخر است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت و رکعتهای اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از
رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و از عهده بیرون آید اگر نماز پیشین میگذارد و در قیام شک افتادش که این پنجم است یا سیوم مگر
و من چهار سجده مانده ام بقول مشایخ بلخ قیام ارد و رکوع و قعده تا اگر از پنجم بازگشته باشد و بر سر چهار نشستن یافتم بر فور دو سجده
آرد و اگر سیوم بود و بر سر دو نشستن یافتم بر فور دو سجده ارد بدان قیاس بر سر دو نشسته بود و این سه رکعت بود
چون وی چهار سجده است و بر این یک رکعت شود سه رکعت نماز بسه قعده ارد تا اگر پنجم بازگشته بود و بر سر چهار نشستن یافتم
چون این چهار سجده مانده است آن دو سجده که آورده است بعد از قیام و رکوع و قعده اگر این چهار سجده را که مانده است اگر از چهار
رکعت مانده است دو سجده را بدو رکعت ملحق کند رکعت شود و بر وی دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود و بر وی دو رکعت نماز بود
و اگر از سه رکعت مانده بود بر وی دو سجده بود و دیگر رکعت نماز و اگر نمیداند چهار سجده ارد و سه رکعت نماز بسه قعده آرد و از عهده بیرون آید اما مشایخ سمرقند
می گویند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنج بازگشته بود و بر سر چهار نشستن بود یافتم چون چهار سجده مانده است و اگر چهار سجده را از چهار
رکعت مانده باشد چهار سجده آرد و اگر از سه رکعت مانده است دو سجده آرد و یک رکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود در رکعتها اول دو رکعت
نماز گذارد و اگر رکعتها آخر است دو سجده آرد و یک رکعت نماز گذارد و اگر نمیداند چهار سجده آرد و قعده چهار رکعت نماز بچهار قعده آرد
تا اگر بدان قیاس که از سیوم بازگشته بود و بر سر دو نشستن یافتم چون وی چهار مانده است پس پنج نماز بوده
بود بر وی چهار رکعت نماز بود پس بچهار رکعت بچهار قعده آرد باتفاق از عهده بیرون
آید اگر نماز شروع کرد قیام آورد و قعده قیام آورده دو سجده و یک قیام آورد و در رکوع و قیام آورد دو سجده

اینهمه یکرکعت نماز بود و باقی نماز خود تمام کند و اگر ترسید که از بعد از آخر نشست با امام ش کرد یک سجده از رکعت اول
مانده امام بقول محمد هم نماز بنا شود که همت تشهد اول را اعتبار داده و تا آخر عش باور تشهد ثانی درست است بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم نیت کند و یک سجده آرد و قعده بسجده سهو آید و تشهد و بیرون آید والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین الطیبین الطاهرین وعلی المهاجرین والا
نصار والتابعین الابرار وعلی الاولیاء والاخیار وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا
ینفع مال ولا بنون تم کتاب الصلوة المنسوب الی الشیخ الامام الاجل المتقی الواعظ الفقیه مسعود رضی الله عنه

تمت

جلد دوم صلوة مسعودی بتاریخ
پنجم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱
هجری النبوی
تمام شد

جلد سیوم صلوة مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

باید دانستن که زکوة دادن فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام اما نص آنست که قوله تعالی اقیموا
الصلوة وآتوا الزکوة امر کردن خدای تعالی بدادن زکوة دلیل است که زکوة فریضه است و حدیث پیغمبر علیه السلام
فرموده که خذ من اغنیائهم وردها الی فقرائهم بدیگر از توانگران ایشان زکوة و بدرویشان ایشان بده و حدیث دیگر آنست که پیغمبر
علیه السلام فرموده لا ایمان لمن لا زکوة له ایمان نیست مر آنکس را که وی زکوة مال بدهد یعنی بجود فریضه نبیند و در آمده است که پیغمبر
علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کرا اشتر بود یا گاو و یا گوسفند و زکوة ایشان ندهد فردا قیامت آن بهمها ایشان را آتشین کنند
و آن خصم را در زمین هموار بغلطانند و او را با سنبان کشند و بر پیشانیها و پهلوها و بر پشتهای ایشان داغ کنند تا ایشان بگریند
و فریاد کنند که این جزای آنکسی است که زکوة باز گیرد و هر کرا زر بود یا سیم و زکوة ندهد خداوند تعالی فرماید فردا قیامت که آن زر و سیم
ایشان را آتشین کنند و در پهلوهای و پیشانیهای ایشان و پشتهای ایشان داغ کنند ائمه تفسیر گفته اند که این سه جا را داغ از برای آن کنند
که چون توانگر درویش را ببیند از ننگ در پیشانی افگند و چون سوال کنند پهلوی سوی او کند و باز پشت سوی او کند و برود لاجرم
اینجای را داغ کنند چنانکه قوله تعالی یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون ٭ و در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرمود حصنوا اموالکم بالزکوة
وداووا مرضاکم بالصدقات مالهای خود را در حصار کنید بدادن زکوة و بیماران خود را دارو کنید بصدقه دادن **مسئله** باید
دانستن که زکوة در چه واجب شود و در چه واجب نشود اما آنچه در روی زکوة واجب شود زر است و نقره و هر چه زر بود بیست دینار
باید که بود تا در روی زکوة نیم دینار واجب شود بعد از حولان حول یعنی بعد از گذشتن سال و هرچه نقره بود دویست درم باید
که تا در روی پنج درم زکوة واجب شود و حاجت نبود که زر یا نقره نقد تا زکوة واجب شود **مسئله** اگر مرد را بیست دینار
بود اول سال در میان سال این مالها هلاک شد باز آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب نیاید مگر آن زمان اندر که مال شده است تا
یکسال نگذرد اما از آن بیست دینار را از اول و آنک باقی مانده بود باز با آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب آید

از بهر آنکه از آن مال باقی مانده بود و اعتبار در زکوة اول و آخر سالست چون اول سال نصاب کامل بود و بآخر سال کامل لاجرم زکوة دادن باید
مسئله مردی را بیست دینار زر بود و اول سال بر وی بگذشت و زکوة نداد و آن مال هلاک شد بعد از گذشتن سال حق مطالبه زکوة از وی
بیفتد یعنی زکوة بر وی نبود درین جهان اما عقوبت آن جهان بود بسبب نا دادن زکوة مسئله اگر مردی را بیست دینار زر بود
سال اول را زکوة واجب آمد و آن زکوة نداد و سال دوم برگذشت سال دوم را زکوة واجب شود یا نه جواب سال دوم را نی از بهر آنکه
چون نیم دینار از اول سال حق درویشان شده است لاجرم در سال دوم کامل نبود زکوة واجب نباید مسئله اگر مرد را بیست دینار زر از آن
زیاده میشود زیادتی بچه اندازه باید تا زکوة دیگر واجب شود بقول ابوحنیفه رح تا چهار دینار زیاده نشود زکوة واجب نشود از بهر آنکه چهار
دینار خمس بود و اگر نقره بود تا چهل درم بر دویست درم زیاده نشود زکوة دیگر واجب نباید مسئله و شافعی از بهر آنکه چهل درم خمس دویست
درم بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله هر چه اندک زیاده شود بر نصاب در زیادتی زکوة واجب آید مسئله مردی را صد درم است و پنج
دینار زر جمع کند آن نقره را با آن زر بانی بقول ابوحنیفه رح جمع کند بقیمت و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله جمع نکند مگر باجزا اگر غلامی است
مرد را که اگر به زر میفروشد شش بنوزده دینار میخرند و اگر نقره میفروشد شش بدویست درم نقره میخرند زکوة واجب شود یا نی بر قول
ابوحنیفه رح زکوة واجب نباید و اگر بنقره خریده بود زکوة واجب آید امام محمد رحمه الله میگوید که بنگریم که درین شهر بازرگانی چند است اگر بنقره
اگر بازرگانی بزر بود زکوة واجب نباید و اگر بنقره بود زکوة واجب آید و ابوحنیفه رح میگوید زکوة واجب گویم تا درویش را و فقیر را نیکو آید
مسئله باید دانستن که زکوة مال به هیچ کس نی سزا بود که یکسان سزا نبود یا مادر و پدر و فرزند هر چند فرود تر بود و یا بالا تر روا نبود و اگر
خود بنده بود یا مکاتب خود بدو بنده روا نبود و پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده است که مر بنی هاشم را حرام است تا قیامت زکوة گرفتن و همچنان
که زکوة بنی هاشم را روا نبود و علویان دیگر هم روا نبود و بندگان بنی هاشم و آزادگان بنی هاشم روا نبود از بهر آنکه آزاد کرده ایشان را حکم
ایشان است از بهر آنکه یکبار امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مر غلام آزاد کرده خود را دید که خرمای میخورد و گفت این خرمای از کجا آورد
گفت خرمای صدقه داده اند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت بیرون انداز اگر در وقت طهارت مضمضه کنی آن آب را نخوری گفت ای امیر
نه همچنانست دلیل برین مسئله عامی مر علوی را نیکو نبود در نکاح داد آزاد کرده ایشان مر آزاد کرده عامی را نیکو نبود پس معلوم شد که آزاد کرده ایشان
را حکم ایشان بود مسئله اگر شوی زکوة مال بزن خود میدهد روا نبود از بهر آنکه زن در مؤنت مرد بود و مال زن همچو مال مرد بود
پس از ملک وی بیرون نرود لاجرم روا نبود اما اگر زن بشوی میدهد بقول ابوحنیفه رح روا نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
روا بود و اگر بکافر میدهد مال زکوة روا نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که زکوة بگیرید از توانگران مومنان و بدرویشان
مومنان بدهید مسئله زکوة به برادر دهد یا بخواهر یا بعمه یا بخاله یا بدختر زن یا به پسر زن یا بمادر زن یا بخواهر زن یا به برادر زن
روا بود از بهر آنکه توانگر ایشان نه دونه ایشان را زکوة مسئله زنی آمد بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام مُعِن نام و سوال کرد که شوی
خود را مال زکوة میدهم روا بود یا نی پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود لَكِ اَجْرَانِ اَجْرُ الصِّلَةِ وَاَجْرُ الصَّدَقَةِ گفت
ترا مزد دوباره یکی مزد خویشی داشتن و یکی مزد صدقه دادن مسئله مردی زکوة مال به بنده میدهد بنگریم که خواجه وی توانگر

یا درویش اگر توانگرست روا نبود و اگر درویش است روا بود از بهر آنکه مال بغلام میرسد بملک خواجه می شود و چون خواجه توانگر بود چنانکه
بود که بتوانگر داده بود در زکوة بتوانگر دادن روا نیست اینجا نیز روا نبود مسئله اگر زکوة بمادر رسیده میدید روا بود یا نی و اگر مادر درویش
توانگر ندر روا نبود از بهر آنکه حکم این مادر رسید حکم مادر و پدر بود لا جرم روا نبود **وَيَجُوْزُ الزَّكوٰةُ اِلىٰ مُكَاتِبِ الْغَنِىِّ**
وَطِفْلِهٖ مسئله اگر مردی زکوة بمردی داد و بپنداشت که وی درویش است توانگر پدید آمد آن داده زکوة روا بود
از بهر آنکه وی بکمان داده است که وی درویش است و شریعت بگمان وی روا دارد و اگر بگمان زکوة روا نبود مسئله اگر مردی
در شب زکوة بیکی داد و پنداشت که وی درویش است یا بیگانه پس پسر وی پدید آمد روا بود از بهر آنکه یکی صحابه در عهد رسول علیه السلام
این واقعه افتاد که وی زکوة در شب بپسر خود داد و این یار را یزید نام بود و پسر را معن نام بود و بامداد معلوم شد بمعن که زکوة
بپسر خود داده است پسر گفت زکوة مال من ده تا بکسی دیگر دهیم پس نزد دو بنزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند و واقعه خود را حکایت کردند
پیغمبر علیه السلام فرمود یا یزید لک ما نویت و یا معن لک ما اخذته گفت یا یزید آنچه تو نیت کردی بدرست افتاده است و ای معن آنچه تو گرفتی
نیز ترا حلال است پس ما را معلوم شد که اگر چه پسر خود را داده بود بدین کیفیت روا بود مسئله اگر مردی زکوة بمکاتب کسی میدهد
روا بود تا زودتر وی از دل بندگی خلاص یابد مسئله اگر مردی را غلام است یا کنیزک وی از جهت خدمت میدارد زکوة واجب نشود
اگر چه هم در خور بود مسئله اگر مردی را باغستانست زکوة واجب شود که محتاج بود به قیمت آن باغ و اگر زمینها بود و شش هر چه بدان زمینها حاجتمند
بود زکوة واجب شود و اگر حاجت کار بود دخترانی بودند در آنها هیچ زکوة واجب نشود مسئله اگر مرد دست بقالی یا عطاری
وی را بیست دینار را خرما است در حنوتها زکوة واجب نیاید اگر محتاج است اما اگر هر چه زیاده از حاجت اصلی وی بود
که نصاب برسد زکوة واجب آید مسئله اگر زنی را دست برنجها است یا طوق یا حلقها باید که زکوة بدهد که بر قول ابو حنیفه رحمه الله
زکوة واجب آید و بر قول شافعی رحمه الله واجب نیاید مسئله اگر مردی را بیست دینار است ولی بیست دینار وام دارد
زکوة واجب نشود مسئله مردی را دینار زر است ولی صد دینار کابین زن می باید داد لعین زکوة مر این مرد را واجب نبود
از بهر آنکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق دهد یا وفات یابد که این حال شود لا جرم زکوة واجب نشود مسئله
رنگ ریزی بیست دینار را نیل خریده است یا گل معصفر تا رنگریزی کند سال گذشت بر آنها زکوة واجب شود زیرا که
در معنی تجارتست یعنی تجارت را مسئله هر چیز را که نفع وی بعد از استهلاک میگیرد در وی زکوة واجب بود و اگر نفع وی بعد
از استهلاک نمیگیرد در وی زکوة نبود مسئله اگر مردی بیست دینار را اشنان خرید یا صابون خرید از بهر آن تا جامه شوی
مردمان کند و از آنها مزد گیرد سال برگذشت و همچنان اشنان و صابون بر حال است زکوة واجب نیاید فرق است میان
نیل و گل معصفر و اشنان و صابون فرق آنست که این رنگ ریزان جامه را رنگ کنند آن رنگ در آن جامه باقی ماند پس مال الخود
زکوة واجب آید اما ایشان در جامه شوی که جامه را شست از آن اشنان و صابون در جامه هیچ باقی نماند لا جرم زکوة واجب نیاید
و آن سیم که جامه شوی ستاند در مقابله آن رنج تو خویشتن میستاند اما اگر مردمان پیر است بیست دینار را هیزم خرید تا نان پزی کند

زکوة واجب نشود همچنانکه در جامه شوی اما اگر اشنان و صابون از بهر باز فروختن خریده است باید زکوة واجب شود از بهر آنکه آن مال
بازرگان است زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را مال است این مال در خانه خود نهاده است و فراموش کرده میداند که در خانه خود
نهاده است جای دلی نمیداند که کجا نهاده است تا سالی برگذشت بعد از آن بیافت زکوة واجب آید اما اگر در بیابان نهاده است تا سالی
برگذشت زکوة واجب نباید و فرق میان خانه و صحرا آنست که در خانه مال یافتن نادر نبود بر تا در حکم نبود اما مال یافتن در بیابان
نادر بود لاجرم چون بعد از سال بیافت زکوة واجب نبود مسئله اگر مالی را در باغ خود نهاد یا در زمین خود و فراموش کرد بعد از سال بیافت
زکوة واجب بود یا نی دو روایت است بیک روایت واجب شود و قیاس خانه و بیک روایت واجب نشود همچنانکه در بیابان مسئله اگر مردی را گوسفند
رفت و دزدان بیرون آمدند وی نزد او چیزی گرد و به بیک داد اگر بعد از آن سالی گرفت اکنون زکوة واجب آید از آن سال که گذشت
یا نی جواب با تفصیل است بنگریم که سلطان ولیست یا از آن بیگانه اگر سلطان از همین مرد است زکوة واجب آید اگر سلطان بیگانه است تا سال
نگذرد زکوة واجب نباید از بهر آنکه چون به سلک بیگانه در بیمانستی که این مال هلاک شده است لاجرم هرچه وقت مال هلاک شود و باز
بیاید و سال بروی بگذرد زکوة واجب شود اینجا نیز همین بود مسئله اگر مردی را بیست درم است نیم دینار زکوة جدا کرد و دهم سیم گرد
و اگر سیم دهد روا بود یا نی بنزدیک علما ما روا بود و بر قول شافعی روا نبود زر را زر باید دادن و سیم را سیم تا روا بود مسئله
اگر مردی نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا نی جواب
بس است از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس روا بود مسئله
اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة و این نیم دینار از وی بیفتاد از زکوة نیابت ندارد از بهر آنکه
کسی نیافته بود و اگر یافته بود و آنکس توانگر بود زکوة بیقین بروی بود و لیکن ساقط نشود و اگر معلوم شد که
آن بنده درویش است اگر بجا است در دست وی باز نیت کند اما خرج کرده است هرچند نیت کند روا نبود از بهر آنکه بروی دین
برآمد پاینده و هر دینی که بر کسی بود نیت زکوة کنی روا نبود مسئله مردی را از مردی مال باید این مرد آن مال را نمی
تواند دادن باید که زکوة برگشد و بوی دهد بعد از آن گوید که این مال بمن ده روا بود اما اگر همچنین گوید
که آن مال ترا بمن می باید دادن از حساب زکوة گیر روا نبود از بهر آنکه این دین است و دین
بر زکوة نیابت ندارد مسئله اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و درویشان را بخانه من آورد
و نان بر نیت زکوة مال بسیار دهد روا بود یا نی اگر بر خوان نشانند تا بخورند و ایشان نان همی خورند روا
نبود از بهر آنکه این اباحت بود و زکوة تملیک است یعنی ملک وی باید که شود اما اگر نان در دست
درویشان نهد روا بود از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد مسئله اگر مردی مر مردی را از کوه قرا
یکی قراضه از زر بدل آمد یعنی قلب آورد با نه بایستی بدل تو بدل مال داد که این قراضه از زر بدل آید آن زکوة بر
آمد و نبود از بهر آنکه از این بیست دینار یکی قراضه بدل آمد لاجرم آن بیست دینار نماند زکوة واجب

واجب نباید آن زر را از آن درویش نتواند شدن یا نی و درین دو روایت است بعضی گفته اند که تواند شدن که وی بپنداشت اندر وست که
بر وی است چون بروی نبوده است لازم تواند شدن و لی درست تر آنست که نتواند که اگر از صدقه فرض نیفتاده است باری از صدقه تطوع افتاده
است مسئله در زکوة هشت شرط است پنج در زکوة دهنده است و سه در زکوة است و مسلمان پنج که در زکوة دهنده است مسلمان و عاقل
و بالغ و آزاد و صاحب نصاب بودن است اما آن سه که در مال است عین مال و مال تجارت و ستور سائمه است مسئله اگر دانشمندی است و یرا کتابهاست
زکوة در آن کتابها واجب شود یا نی بنگریم اگر از هر نسخه یکیست زکوة واجب نشود و اگر از هر نسخه دو است که اگر آنها را جمع میکنیم به بیست دینار برسد
زکوة واجب آید و اگر از هر نسخه دو است یا سه مثلا از جامع الصغیر دو و از جامع الکبیر سه و زیادت سه چهار است از همان و ی مصنفان دیگر مذکور
واجب نشود از بهر آنکه در هر یکی معنی دیگر بود لاجرم بدان محتاج بود زکوة واجب نشود و اگر مصنف یکی بود و در همه جان یکی معنی بود لاجرم
زکوة واجب شود مسئله اگر مرد را جامهای زمستانی دو است و تابستانی دو و دو بخو بود در وی زکوة واجب نشود اما اگر ازین زیاده
شود زکوة واجب شود چون بنصاب برسد مسئله اگر مردی مرد را وکیل کرد زکوة مال من بده پیش از آنکه وکیل وا دهی موکل وا داد بر قول
ابو حنیفه رح وکیل ضامن شود از بهر آنکه چون موکل وا داد وکیل معزول شود پس بنا حق داده بود ضامن شود بر قول ابو یوسف و محمد رح ضامن نشود
از بهر آنکه بایستی وی را خبر کردی که تو مده من واداده ام مسئله مرد را دو بیست درم است و پنج درم یا بیست دینار است و نیم دینار یکسال برگذشت
و زکوة نداد سال دوم آمد دوم سال را از زکوة واجب آید یا نی یکسال را بقول ابو حنیفه رح دو سال را و بقول ابو یوسف و محمد رح سال اول را زکوة
واجب شود سال دوم را نی حجت ابو حنیفه رحمة الله علیه آنست هر دو سال النصاب کامل است از بهر آنکه اگر زر است سال اول بیست و نیم دینار بود اگر نیم دینار
را از حساب چو ویشان گیریم بیست دینار بماند سال دوم را لاجرم در سال دوم نصاب کامل بود و در نقره نیز جواب همین است اما حجت ابو یوسف و
محمد رحمة الله آنست که در دو بیست درم پنج درم لازم آید و چون پنج درم نیز چیزی واجب آید در سال اول چون چیزی لازم آید در آن پنج درم
سال دوم نصاب دوم کامل نبود لاجرم زکوة واجب نباید در سال دوم مسئله اگر مردی زنی خواست اشتران معین کابین این زن کرد و لیکن
این اشتر آنرا بدین زن تسلیم نکرده است اگر سال برگذشت زکوة واجب نبود بر زن و نی بر شوی از بهر آنکه از ملک وی بیرون رفته است
و بملک زن اندر آمده و بر زن از بهر آن واجب نباید که وی را ملک ناقص است که نمی تواند از وی انتفاع گرفتن اما اگر مرد بزن بدهد بر زن واجب
آید مسئله مردی را از مردی بیست دینار طلب است چند سال برگذشت و آن همچنان با غریم است زکوة واجب آید یا نی بنگریم که آن مرد منکر است
یا مقر اگر منکر است زکوة واجب نباید و اگر مقر است جواب به تفصیل است بنگریم که توانائی دادن هست یا نی اگر توانائی دادنش هست زکوة
واجب آید و اگر نی نی **باب زکوة الابل** باید دانستن که اگر مرد را اشتران اند چرا خوار اگر پنج اشتر بود و سال برگذرد یکی گوسپند
واجب آید و از پنج تا نه همان یک گوسپند واجب آید چون ده شوند دو گوسپند واجب آید تا چهارده همان دو گوسپند بود چون پانزده شوند
سه گوسپند واجب آید تا به نوزده همان سه واجب آید چون بیست شود چهار گوسپند واجب شود تا بیست چهار همان چهار گوسپند
بود چون بیست و پنج شوند یکی بنت مخاض واجب آید و از بیست پنج تا سی و پنج همان یکی بنت مخاض واجب آید چون سی و شش شوند
یکی بنت لبون واجب بود و بنت مخاض یکساله بود که پای در دوم سال نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده

و سی و شش تا چهل و پنج همان بنت لبون بود، چون چهل و شش شود یکی حقه واجب آید و حقه سه ساله بود که پای بر چهارم
نهاده باشد و تا شصت همان حقه بود، چون شصت و یک شود یکی جذعه واجب آید و جذعه چهار ساله بود که پای در پنجم سال نهاده باشد
تا هفتاد و پنج همان جذعه بود، چون هفتاد و شش شود دو بنت لبون واجب آید تا نود همان دو بود، چون نود و یک شود دو حقه واجب آید
تا صد و بیست همان دو حقه واجب شود، آنگاه از سر گیرد اگر پنج زیادت شود دو حقه و یکی گوسفند دهد، چون صد و سی شود دو حقه و
دو گوسفند دهد، چون صد و سی و پنج شود دو حقه و سه گوسفند دهد، چون صد و چهل شود دو حقه و چهار گوسفند دهد، چون صد و چهل و پنج
شود دو حقه و یکی بنت مخاض دهد، چون صد و پنجاه شود سه حقه دهد، آنگاه باز از سر گیرد، چون زیادت شود آن پنج را یکی گوسفند دهد و سه حقه
و به صد و شصت رسد دو گوسفند و سه حقه دهد و صد و شصت و پنج را سه حقه و سه گوسفند دهد و صد و هفتاد را سه حقه و چهار گوسفند دهد و صد و هفتاد و پنج
را سه حقه و یکی بنت مخاض دهد تا صد و هشتاد و شش را تا هشتاد و شش سه حقه و یکی بنت لبون واجب آید و در صد و نود و شش چهار حقه واجب آید
و چون دویست شد همان چهار حقه واجب آید و چون از دویست اندر گذشت باز از سر گیرد همچنین که از سر آغاز کردیم و همچنین تقدیر که اول
گفتیم میرود و اینها که ثابت شد به حکم حدیث پیغمبر علیه السلام ثابت شده است و کس را درین مسئلها چون و چرا نیست و جستن آنها یعنی سر
مشغول نشاید، تقدیر است قیاس نیست والله اعلم بالصواب. مسئله اگر پنج اشتر است میان دو کس و یک سال برگذشت زکوة بر هیچ
کدام واجب نباید، از برای آنکه هر کسی را نصاب کامل نیست چون نصاب کامل نبود زکوة واجب نشود و اگر شش شتر هم بود و در میان
و هشت و نه جواب همین است، چون ده شود بر هر یکی گوسفند واجب شود و از ده تا نوزده بر هر کسی همان یک گوسفند بود، چون بیست شود
بر هر یکی دو گوسفند واجب آید تا بیست و نه، چون سی شود شش واجب آید بر هر یکی سه تا سی و نه جواب همین است، چون چهل شود ده
گوسفند واجب شود بر هر یکی چهار تا چهل و نه همین جواب است، چون پنجاه شود بر هر یکی بنت مخاض به پنجاه واجب شود تا هفتاد و یک بار
بود، چون هفتاد و دو شود دو بنت لبون واجب آید یکی را و یکی دیگر را تا نود و یک همین حکم بود، چون نود و دو شود دو حقه واجب آید
یکی از آن یکی این را و میرود تا صد و بیست و یک، چون صد و بیست و دو شود دو جذعه واجب آید بر یکی را یکی میرود تا صد و پنجاه و یک
چون صد و پنجاه و دو شود چهار بنت لبون واجب آید بر هر یکی میرود تا صد و هشتاد و یک، چون صد و هشتاد و دو شود چهار حقه واجب آید
چون از دویست و چهل اندر گذشت باز از سر گیرد و تا مال بر همین اصل میرود. مسئله مرو پنج اشتر است یکی گوسفند گفتیم که واجب
آید اگر قیمت آن گوسفند بدهد یا بدل آن همچون کرباس یا گندم یا جو یا از زرینها و از کیلیها باز گرداند روا بود یعنی بر قول
علما ما هم روا بود و بر قول شافعی روا نبود، از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که پنج اشتر را یک گوسفند دهد، چون چیزی دیگر دهد روا
نبود همچنانکه بر مردی قربانی واجب شود اگر چیزی دیگر دهد روا نبود، اینجا نیز همین بود، دلیل علما ما آنست که معاذ بن جبل رضی الله عنه مر اهل
یمن را گفت که بیاورید به من جامها پنج گزی یا جامهای کتان یا هر چه بر شما آسان تر است اگر روا نبودی معاذ بن جبل رضی الله عنه
نفرمودی که بیارید. مسئله اگر نارسیده را مال است و در دست وصی است تا رسیده نشود، از آن مال نارسیده زکوة واجب نشود، از بهر آنکه
این عبادت است همچنانکه نماز و روزه، برخلاف آنکه ایام اضحیه درآید برین نارسیده قربانی واجب آید بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف

و بر قول محمد رح واجب شود همچنانکه زکوة واجب نیست حجت ایشان آنست که قربانی از جمله مواسات است که میدار از مال وی قربانی
کنید تا از اختلاف کنید و پاره پاره بران نا رسیده میدهید تا بخورد و نشاید که بدرویش دهید چنانکه اگر بیرا زن خواهید نفقه زن بر وی
واجب آید اضحیه نیز واجب آید والله اعلم بالصواب **باب زکوة البقر** باید دانستن که در هر سی ماده گاو یکساله که خواه نر خواه
ماده که یابد و در دوم سال نهاده بود واجب آید تا سی و نه همین بود و چون چهل شود یکی گاو دو ساله که پای در سیوم نهاده بود واجب
آید همچنین تا پنجاه و نه و چون شصت شود دو گوساله واجب آید تا شصت و نه همین بود و چون هفتاد شود یکی یکساله و یکی دو ساله
واجب آید تا هفتاد و نه همین بود و چون هشتاد شود دو گوساله دو ساله واجب آید تا هشتاد و نه همین بود و چون نود شود سه گوساله
یکساله واجب شود تا نود و نه همین بود و چون صد شود یکی دو ساله و دو یک ساله واجب شود از بهر آنکه چهل را یک دو ساله و شصت را دو
ساله تا صد و نه همین بود و چون صد و ده شود دو دو ساله شود و یکی یکساله تا صد و نوزده همین بود و چون صد و بیست بود مخیر بود خواهد سه دو ساله
دهد خواهد چهار یک ساله تا صد و بیست و نه و چون صد و سی شود یک دو ساله و سه یکساله دهد تا صد و چهل و نه همین بود و چون صد و پنجاه شود
دو ساله و هر دیگر یکساله یا خواهد پنج یکساله دهد و همچنین بتقدیر میرود تا بصد و شصت را چهار دو ساله دهد **باب زکوة الغنم** باید
دانستن که در چهل گوسفند [illegible] یعنی سائمه چرا خوار یک گوسپند واجب آید تا صد و بیست همین بود و چون صد و بیست و یک شود دو گوسفند
واجب آید همچنین تا بدویست همان دو بود و چون دویست و یک شود سه واجب شود تا بچهار صد همین بود و چون بچهار صد شد چهار
گوسفند واجب آید بعد چهار صد اگر صد هزار شود از هر صدی یک گوسفند واجب آید **مسئله** اگر چهل بره است در وی زکوة واجب نشود
مگر که با ایشان گوسفندان کلان هم بوند تبع آن کلان را زکوة واجب شود **مسئله** مرد را اگر گوسفندان هست ساعی آمد تا زکوة گوسفندان
طلب کند خداوند گوسفند گفت [illegible] هر کدام گوسفند که ترا می باید جدا کن نشاید که ساعی خود جدا کند از بهر آنکه خداوند گوسفند را
باید که خود تسلیم کند بوی تا دست آید اما اگر ساعی خود درآید باید که گوسفند میانه گیرد از بهر آنکه اگر همه اعلا گیرد و در دیگر را نیکو نباید اگر میانه
گرفت روا بود و بانی اگر خداوند گوسفندان آنجا بود روا بود و اگر خداوند گوسفندان حاضر نبود روا نبود مر ساعی را که ببرد که از زکوة نیابت
ندارد **مسئله** اگر مرد را مالهایی زکوة هست همچو شتران و گاوان و گوسفندان کافران ببرند بدار حرب و قسمت کردند اگر بعد از آن چندگاه
باز خداوند مال برین مالها خود قادر شد مر سالهای گذشته را واجب شود [illegible] بقول علماء ما رح واجب نشود برخلاف شافعی رح حجت علماء ما آنست
که چون مالها کافران ببردند از ملک وی بیرون برده لاجرم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون اشتران و گوسفندان و
گاوان و جامها با زرکانی در زکوة مال نداد این مالها را میفروشد بیع روا بود و بانی بر قول علماء ما رح روا بود و بر قول شافعی رح روا نبود
و حجت شافعی رح آنست که میگوید که زکوة حق درویشان هست چون نداد آن مال مشترک شد میان وی و میان درویشان و هر چیزی که مشترک بود
میان دو کس بیع روا نبود مگر آن [illegible] دیگر رضا دهد چون اینجا مال مشترک شد میان درویشان باید که بیع روا نبود و حجت علماء ما رح آنست که زکوة
خدا ایست و با مر خدا ایست [illegible] همچو [illegible] دیگر چنانچه وام نماز و روزه و وام حج اگر ویرا از ینها وام بود و ویرا بیع و شرا باز ندارد اینجا
نیز همان بود و جواب حجت شافعی رح آنست که مشترک هست میان وی و میان درویشان دلیل برین که اگر کنیزک میان دو مرد

مشترک بود هیچکس با وی صحبت روا نبود و باز اگر مردیرا کنیزکی بود از بهر بازرگانی قیمت دویست درم سال بگذشت و زکوة نداد
این کنیزک بیاشد صحبت با این کنیزک روا بود و اگر این کنیزک با دیگری مشترک بود صحبت با این کنیزک دیگر را روا نبود وی پس اینست که حلوان
زکوة هیچ را باز دارد مسئله زکوة واجب شود و این وجوب بر مضیق است یا وجوب موسع یعنی زکوة را تعجیل کند بدادن چون سال تمام شود
یا نی بر قول ابو حنیفه رح و ابو یوسف رح موسع و بر قول محمد رح مضیق تا خیر کند یا آنکه تا خیر کردن بر قول محمد رح بزهکار شود و بر قول ابو حنیفه رح و ابو یوسف رح
بزهکار نشود حجت ایشان آنست که نماز هست که در او وقتی معین هست که از آن وقت در کند و نیز هست اما زکوة را وقتا وا معین نیست
چنانکه زکوة را تعجیل کند روا بود تا خیر کند نیز روا بود مسئله مردی زکوة مال یکساله یا دو ساله پیشتر میدهد روا بود از بهر آنکه دو سال
را نیکو می آید لاجرم روا میدارم مسئله اگر مردیرا بیست دینار زکوة بر آمده است این بیست دینار را یک تن میدهد بر قول علما
رحمهم الله روا بود ولی مکروه بود و بر قول زفر رحمه الله روا نبود وی میگوید چون آن بیست دینار میکرد تو نگر شد پس همچنان بود که زکوة به
تو نگر داده است و زکوة به تو نگران دادن روا نبود و حجت علما رحمهم الله اینست که در وقت آنکه میکرد درویش است بعد از آن تو نگر شود
لاجرم روا بود مسئله باید دانستن که زکوة مال را بخویش خود دهد بهتر از آن بود که به بیگانه دهی و اگر خویش نیست به همسایه درویش دهی اگر
بود و اگر همسایه درویش نبود دیگر ذکر نیک درویش کیست با در کوی و یا در محله زکوة بوی دهند اولی تر بود که به یا همسائی دهند و یاری
لیاس نمیدهند مسئله اگر زکوة مال شهر دیگر میفرستند مکروه بود و یا نی از کعبه میفرستند یا ساکنان مدینه مکروه نبود از بهر آنکه حق این درویشان
با این تو نگران واجب است که گدا از مسئله دیگر است یا کنیزکی که از جهت خدمت نیت تجارت کرد باید که مال بگذرد تا زکوة واجب شود
اما اگر چنان هست که نیت تجارت کرد و باز نیت خدمت میکند زکوة واجب نیاید مگر که حولان گذشته بود و بعد از آن نیت کند آن سال گذشته را
باید که زکوة بدهد هر چه در تربیت است زکوة واجب نیاید چون گندنا و پیاز و مانند وی بر قول ابو حنیفه رح و بر قول ابو یوسف و محمد رح زکوة
واجب شود مسئله مردی مال یافت در سرای خود یعنی در سرای ملک خویش که خریده بود یا میراث رسیده بود و معلوم نیست که مال از آن
کیست باید خمس آن مال بدرویشان دهد باقی وی را حلال بود اما اگر آن مال در زمین یافت و در دو روایت هست یکی روایت خمس واجب
و دیگر روایت واجب نشود از بهر آنکه هر چه در سرای بود خطاب آن بود که آن مال از آن خداوند سرای بود لاجرم چون خداوند معلوم نبود
خمس آن بدهد اما اگر جای آن یافت معلوم نبود که نهاده است لاجرم خمس واجب نیاید مسئله مردیرا دویست درم وام است بگوید
گوسفندی و سی گاو را این دویست درم بگوسفندان حواله کنم یا بگاوان حواله کنم زکوة گاوان یکی گاو بود و تو دانی که قیمت گاو از
زیاده بود لاجرم این وام بگوسفندان حواله کنم تا گاو را زکوة دهد تا درویشان را منفعت بیشتر بود مسئله هر مال اگر مردیرا
و پنج اشتر هست و سی گاو و دویست درم وام بگاو حواله کنم که قیمت یکی اشتر بیشتر بود از قیمت یکی گاو لاجرم بگاو حواله کنم تا
درویشان را بهتر آید مسئله عاشر میکرد تا مال بستاند از یکی عشر خواست وی گوید که این مال از من نیست و من وام
مرا وام هست یا گفت این مال نزدیک من امانت هست یا چیزی میگوید که زکوة مال از وی بیفتد این عاشر مردیرا با این سخن استوار دارد
از بهر آنکه وی درین باب امین است و هر جای قول قول امین بود و اینجا پس همین بود و اگر آنکس فی هست هم استوار دارد از بهر آنکه

پذیرفت باحکام در آمد و رضا داد لاجرم حکم مر مسلمانان را بود ایشان را نیز همان بود اما اگر حربی بود استوار ندارد بهیچ
حال مگر بحجت و قول یکی آنکه اگر بندگان بودند گوید اینها فرزندان من اند یا گوید اینها فرزندان من اند بدین دو قول استوار دارد و لیکن
اگر در غلام کنیزک بود بدینها ایشان حرام بود که بیش نشاید فروختن و دیگر هیچ قول استوار ندارد از بهر آنکه احکام ایشان روانیست مسئله
عاشر بر مسلمانان میگذرد و زکوة میخواهد صاحب مال میگوید که این مال من بانقصان است همه مال من صد درم میرسد عاشر میگوید
که من خبر یافته ام که ترا در خانه صد درم دیگر است آن با این نصاب تمام میشود زکوة بده که گفت نشاید پیش خواستن از بهر آنکه زکوة
واجب میشود از کرا این مال در حمایت سلطان است و نصاب این مال در حمایت سلطان تمام نیست لاجرم فی بدین صد درم زکوة
واجب آید ولی بران صد درم که در خانه است از بهر آنکه این مال دیگر است و آن مال دیگر و نصاب آن تمام نیست و از این نیز نصاب
تمام باید تا زکوة واجب آید مسئله بر مکاتب زکوة نیست تا اگر بر مکاتب عاشر برگذرد عاشر را نباید که از وی عشر خواهد از بهر آنکه
مکاتب بوام بود دام برکردن مر زکوة باز دارد مسئله اگر مردی بضاعت مردمان می برد و برا مستبضع میگویند و برا در آنجا
هیچ شرکت نبود عاشر رسید و میگوید که زکوة بده وی میگوید این مالها با من بضاعت است و درین هیچ شرکت نیست نباید مر
عاشر را که از وی زکوة میخواهد از بهر آنکه این مال کسان است در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نباید از مستبضع
چون خداوندان را اینجا نبود مسئله اگر مردی بدست مضاربه و مضارب آن بود که از یکی سیم بود و از یکی تن و سود نیمه لیکن سود آنجا
باید که قسمت کنند که اصل مال یک سو نهاده بود و ند مضارب بر عاشر میگذرد عاشر از وی زکوة میخواهد مضارب میگوید این مال مضاربت
است در دست من نیست مر عاشر را نشاید که از وی زکوة نخواهد بانی ابو یوسف و محمد رحمة الله میگویند که نشاید از بهر آنکه قسمت درین
مال پدید نیست چنانست که گوئی خود را درین مال شرکت نکرد و ستی بدینمعنی هیچ واجب نباید همچنانکه در بضاعت و از ابو حنیفه
دو قول است یکی قول اول و یکی قول آخر اول میگوید که واجب کی وی را درین مال شرکت است و هرچه که مال میان دو تن شرکت
بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود باز قول آخر میگوید که واجب نباید از بهر آنکه قسمت وی پدید نیست چنانکه یاد کردیم

باب در زکوة اسپ باید دانستن که در اسپ زکوة واجب است یا نی اگر از بهر نسل بود زکوة واجب بود بیک روایت بر هر
اسپی یکدینار واجب شود و بدیگر روایت قیمت کنند اسپان را قیمت اسپ را بنقره حساب کنند و بر هر درم ادکان اگر اسپ نر بود و اگر
از بهر بازرگانی خریده بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر نشست را بود زکوة واجب شود یا نی بر قول کرخی رحمة الله واجب شود
و بر قول طحاوی رحمه واجب نشود مسئله اگر زمین است عشری مردی این زمین را باجارت گرفت عشر بر اجیر واجب شود یا بر مستاجر
از بهر آنکه ملک اجیر است این زمین و مر مستاجر را منفعت زمین بیش ملک نیست لاجرم چون ملک وی نبود بر اجیر واجب بود بر مستاجر
نبود هم چنین اگر زمین را بکسی داد بمزارعت عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب آنرا کسی
آبادان کرد یا مر سلطان عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب لاملک آنرا کسی آبادان کرد
یا مر سلطان عشر این زمین مر آنکس را بود که آبادان کرده است والله اعلم بالصواب **باب الصوم** چنانکه روزه ماه رمضان

فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام و هم باجماع امت اما نص آنست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة
وصوم شهر رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا و در حدیث دیگر فرموده است که صلوا خمسکم وزکوا اموالکم وصوموا شهرکم وحجوا بیتکم تدخلوا
الجنة بغیر حساب ولا عذاب یعنی حدیث پیغمبر علیه السلام نماز کنید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و خانه پروردگار خود را زیارت
کنید تا اندر آیید در بهشت و اجماع امت آنست که هیچکس آنرا منکر نشده است و پیغامبر علیه السلام فرموده است من صام رمضان واتبعه ستا من
شوال فکانما صام السنة کلها معنی حدیث یعنی هرکه شش شوال را روزه دارد همچنان بود که وی از وی ثواب یکسال روزه داشته است از بهر آنکه
خدای عز وجل میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس یک روزه ماه رمضان را سی روزه شود و از شش را شصت دیگر سیصد روز یکسال
بود **مسئله** بدانکه هر روزه را شرطیست و رکنی و محلی و شرط وی نیت است رکن وی امساک از مفطرات است محل وی ماه رمضان است
ونیت روزه فریضه است هم بآیت و هم بحدیث اما آیت قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین واما حدیث الاعمال بالنیات و در حدیث دیگر فرموده
است لا عمل الا بالنیة یعنی عمل نیست مگر بنیت **مسئله** نیت روزه بمذهب ما هم از شب و هم از روز روا بود مطلق پیش از زوال بمطلق نیت روا
بود بنیت تطوع نیز روا بود و بقول شافعی رح نیت فرض کند و از شب کند تا روا بود و همچنین روزه قضا و نذر و روزه کفاره که درین هر سه نیت
فرض باید کرد از شب باید تا روا بود و در رمضان نیز همچنین باید تا روا بود و علما ما میگویند که این روزه رمضان و وی معین است و در التعیین حاجت
نیست همچنانکه روزه تطوع بیرون رمضان بنیت نفل بمطلق نیت روا میاید اینجا نیز روا بود و بر قول شافعی رح نیت که کند از شب می باید نیز
آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که لا صیام لمن لم ینو الصیام من اللیل یعنی روزه نیست مر آنکس را که نیت وی از شب نیست علما ما میگویند که این
نفی فضیلت است چنانکه فرمود لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد و اتفاق است که اگر همسایه مسجد در خانه نماز میگذارد روا بود و آن روزه نیز روا بود دیگر
در روز شک جماعتی آمدند گواهی دادند که ماه دیده ایم و امروز ماه رمضان است پیغمبر علیه السلام حکم کرد که هر که خورده است باقی روز نخورد و هر که نخورده
است نیت روزه بکند پس اگر نیت از روز روا نبودی پیغمبر علیه السلام نفرمودی که نیت کنید **مسئله** مسافر در سفر روزه ماه رمضان را نیت قضا کرد
روا بود و یا نی بر قول ابوحنیفه رح روا بود و از قضا نیابت دارد و بقول ابویوسف رح و محمد رح از قضا نیابت ندارد و لیکن از رمضان روا بود قضا
بروی لازم نیاید و این روایت از کتاب جصاص است بدانکه روزه بر یازده نوع است اول روزه ماه رمضان دوم روزه قضاء رمضان دیگر روزه
و روزه کفارت رمضان و روزه کفارت ظهار و روزه کفارت قتل و روزه کفارت یمین و روزه تطوع و روزه جزای صید و روزه
فدیه و روزه نذر اما چهار که کفارت است پیوسته باید داشتن تا روا بود و یا نی روا نبود این روایت کتاب جصاص است و این روایت عربی
که نوشته می شود نیز از کتاب جصاص است که قوله تعالی والاسباب الموجبة للکفارات ثلثة الوقاع العمد و شرب العمد اما الوقاع فحدیث الاعرابی
ان النبی علیه السلام اوجب علیه بالمواقعة اما الاکل العمد و شرب العمد و هذا مذهبنا و قال الشافعی رح لا کفارة علیه و حجتنا علیه ما روی عن النبی علیه السلام
انه قال من افطر فی رمضان متعمدا فعلیه ما علی المظاهر و علی المظاهر الکفارة فکذلک علی الاکل والشارب لان الاسم المفطر علیهما جمیعا
این روایت عربی نیز از کتاب شرح جصاص است ولا عذر المبیح للافطار ثابتة السفر والمرض والحیض والنفاس والحبل والارضاع

والعطاش والکبیر الشدید کشد بدنا الشیخ والمرض فلو تکلفا من کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر واما الحیض والنفاس ممنوعان
عن الصوم باجماع الامة فتقضیان واما الحبلی والارضاع من الاضرار بهم بالنفس واما العطاش الشدید والکبائت فکان حکمه حکم المریض
مسئله بدانکه روزه را بتازی صوم گویند و صوم باز ایستادن بود از طعام و شراب و جماع با عیال خود بدانکه روزه بر دو نوع است
وازین دو نوع هر یکی نیز بر دو نوع است یکی از آن ادا و یکی قضا و هرچه قضا بود نیت وی از شب می باید باتفاق و هرچه ادا بود از
پیش از زوال نیز روا بود چنانکه بالا یاد کردیم و دیگر تطوع بود و نذر هرچه تطوع بود نیت وی از شب روا بود و از روز نیز ادا
بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام وقت بودی که به حجره رفتی و طعام نیافتی گفتی که من نیت روزه کردم و دانسته شد که نیت
از روز روا بود و هرچه نذر معین هست هم از روز نیت روا بود و هم از شب باید تا روا بود مسئله روز شک از روزه داشتن او اولیتر بود
با خوردن بحکم حدیث خوردن اولیتر بود و قال النبی علیه السلام من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم یعنی هرکه روز شک روزه دارد
وی عاصیست ابا القاسم اما امیر المومنین علی رضی الله عنه و عایشه صدیقه رضی الله عنها ایشان گفتند که ما یک روز از ماه شعبان روزه داریم
دوست تر از آن داریم که یک روز از ماه رمضان بخوریم مسئله اگر مردی در روز شک نیت روزه تطوع کرد هیچ کراهیت نبود اگر از رمضان
بود از فرض افتد و اگر شعبان بود از تطوع افتد و اگر قضا نیت کند از فرض نیفتد که پیغامبر علیه السلام فرموده است لا تقدموا رمضان
بصوم یوم ولا بیومین گفت پیش مروید یکی از شما رمضان را بیک روز یا بدو روز عبد الله بن عباس رضی الله عنه گوید که مرا عجب آید از
کسی که پیش از رمضان روزه گیرد که پیغامبر علیه السلام فرموده صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته مسئله مردی در روز شک بگوید چنین که
نیت کردم اگر فردا رمضان بود روزه دارم از رمضان و اگر شعبان بود از شعبان این نیت درست بود و لیکن مکروه از بهر آنکه
در نیت متردد است و همچنین نیت کند که اگر فردا از رمضان بود روزه دارم و اگر از شعبان بود نی و اگر فردا رمضان پدید آید نیت
درست نبود از بهر آنکه در اصل نیت متردد است و مشایخ هم گفته اند که هرچه روز شک بود هرچه خواص بوند در روز شک روزه باید
داشتن و هرچه عام بوند روزه ندارند ایشان را بگوییم که بخورند این خلاف اهل در روز شک در جاییست که در شعبان هیچ روزه نداشته
باشند و اما اگر در اول شعبان روزه داشته باشند یا در میان یکی چند روز روزه داشته بود و بیاید هیچ کراهیت نبود در روز شک روزه
داشتن علما رحمهم الله آورده اند که اتفاق هست که در روز شک هم از بامداد طعام نشاید خوردن از بهر آنکه احتمال آن دارد که بیگاه
ترکسی برسد که وی نزدیک قاضی گواهی دهد که ماه دیده ام چون چیزی نخورده بود و نیت روزه کند روا بود تا بیست
از زوال نیز نزدیک علما رحمهم الله مسئله اگر آسمان گشاده بود و بروی علتی نه نگاه کردند و ماه ندیدند یکی نیز نزدیک قاضی گواهی
میدهد که من ماه دیده ام گواهی وی مسموع نبود از بهر آنکه چون بر آسمان علتی نبود یا بسی کسی دیگران نیز دیدندی مگر تمیز دگوید
که من بر بالای بامی بودم یا بر مناره اکنون قاضی گواهی بشنود و شاید که حکم کردن یا مردی از بیرون شهر می آید گواهی میدهد اگرچه بر آسمان علتی
نبوده باشد بشنود از بهر آنکه در شهر غبار بود و دود بود و بیرون شهر از اینها نبود شاید که توان دیدن و در شهر نی مسئله مردی گواهی داد
بنزدیک قاضی که من ماه دیده ام قاضی گواهی او رد کرد این مرد روزه خورد و بعد از آن معلوم شد که مر روز رمضان بوده است و بر انستی که روزه گشاد

اگر کسی بر وی قضا بود کفارت نی از بهر آنکه ان رد کردن قاضی بر گواهی وی را بر وی شبهه شود تا بر وی کفارت واجب نیاید
مسئله اگر قاضی ماه را خود دید شاید که حکم کند از بهر آنکه وی را علم شده است و بعلم خود شاید حکم کردن اما اگر ماه عید را ببیند نشاید حکم کردن
از بهر آنکه بیرون آمدن است از عبادت شاید که غلط دیده بود مسئله بگواهی یکی از مسلمانان در ماه رمضان شاید حکم کردن چون ابر
آسمان علت بود از بهر آنکه این اندر آمدن است بعبادت اما اگر ماه شوال را گواهی دهد قاضی حکم نکند تا جماعتی انبوه نخوانند اگر مردی نخستین
ماه رمضان دیوانه شد یا بیهوش شد در میان ماه بهوش آید روزه روز اول روا بود باقیها قضا کند از بهر آنکه چیزی نخورده است
ولی نیت نیست لاجرم قضا بر وی بود خلاف آنکه اگر آن روز اول چون ماه دیده بود نیت کرده بود قضا آن روز بر وی نبود اما اگر
نخستین ماه رمضان دیوانه شد و شب عید بهوش آمد قضا روزها بر وی نبود از بهر آنکه از اول ماه تا آخر وی هیچ اهل نبود اما
آنچه در میانه بهوش آید پیش از ماه اهل بود و در میانه ماه اهل شد روزه بر وی بود مسئله اگر مردی شب نخستین ماه رمضان بگوید
و نیت کرد که جمله ماه رمضان روزه دارم بقول علمای ما روزه اول ماه رمضان روا بود و بیست و نه روز دیگر را قضا کند و بقول
مالک رحمه الله هر سی روز روزه دارد روا بود و حجت وی آنست که این سی روز همچون یک عبادت است لاجرم چنین نیت کند روا بود و دلیل
بر این که مردی سی روز ماه رمضان خورد بر وی یک کفارت واجب آید پیش وی حجت علمای ما آنست که میگویند که اگر یکی روز خورد و
کفارت کرد روزه دیگر خورد کفارت دیگر واجب آید معلوم شد جنایت نو است لاجرم هر روز دیگر نیت نو باید تا روا بود که هر روزه
عبادت علاحده است لاجرم روزه را نیت علاحده باید کرد اگر اشکال کنند که میداند که فردا رمضان است این علم که میداند نیت نی و علم دیگر
بود و نیت دیگر مسئله اگر مردی شب سحر خورد این از وی نیت بود یا نی گوییم که اگر مرد را عادت هست اندر سحر خوردن یا نی اگر سحری
بیرون ماه رمضان نان میخورد نیت نبود از بهر آنکه این عادت است و اگر عادت ندارد و در ماه رمضان میخورد نیت بود و خواجه امام
زاهد نوح آبادی رحمه الله این مسئله آورده است اگر در شبانگاه رمضان ثرید باقلی میخورد و آن از وی نیت بود از بهر آنکه ثرید
باقلی را در ماه رمضان آن زمان خورند که وی چیزی بکار است تا در معده دیرتر گذارد تا روز گرسنه نشود مسئله مردی
خورد و در کواکی دندان وی چیزی ماند روز از دندان بیرون کرد و فرو برد روزه تباه شود یا نی بنگریم که کم از نخود است یا
نخود است اگر کم از نخود بود یا برابر روزه تباه نشود از بهر آنکه اگر روزه را تباه داریم حرج شود در چه از وی احتراز ممکن نبود
وی را معذور دارد و اگر زیادت از نخود بود روزه تباه شود مسئله بقول زفر رحمه الله یک نیت روزه ماه رمضان درست
و بقول شافعی رحمه الله اگر شب بر شب نیت کند روا بود و بقول مالک رحمه الله یکی نیت کل رمضان روا بود و بقول علمای ما از شب نیت
کند بهتر بود و اگر در شب فراموش شود در روز نیت کند پیش از زوال روا بود و بعد از زوال روا نبود مسئله در تباه شدن
والاسباب المبیحة ... الصوم ثلثة مس النار والتقبیل من الشهوة بشرط وجوب الاغتسال لان ذلک جماع معنی والجماع مفسد بالاجماع
اتفاقی وصول الشیء من الخارج الی جوف الصائم مع تذکر الصوم کما روی عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال الفطر مما دخل ولیس مما خرج
والوضوء مما خرج ولیس مما دخل والمنی رق الاصلی لیس بشرط عند ابی حنیفة رحمة الله و عندهما شرط والثالث خروج شیء من المعدة

بعضه لقوله علیه السلام ومن تقیأ عمدا فعلیه القضا کذا ذکره فی الجصاص بدانکه روزه دار چیزی خورد بقصد وی روزه تباه شود اگرچه آن
چیز غذا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود الفطر مما دخل یعنی روزه تباه شود بدر آمدن چیزی در درون روزه دار که آن از مکان معتاد در آید
یعنی از دهان تا این مسئله را دانسته اند که مردی تیر آهن تیر را بیرون کشید و پیکان در اینجا بماند بر قول بعضی روزه تباه شود بحکم حدیث که الفطر مما دخل و بر قول
بعضی روزه تباه نشود از بهر آنکه روزه که تباه شود بچیزی درآمدن شود و در آن صورتیست که صلاح مردی بود اگر اشکال گویند که کلوخ میخورد روزه تباه
میشود و کلوخ صلاح تن وی نیست جواب آنست که آن تیر بفعل وی نیامده است لاجرم تباه نشود اما کلوخ باختیار خود میخورد و فعل وی است و از محل معتاد در
آمده است لاجرم اینجا روزه تباه شود مسئله اگر مردی را آب در گوش درآمده روزه وی تباه نشود اما اگر روغن بریزد تباه شود از بهر آنکه روغن دماغ
وی را سود دارد و منفعت بوی باز گردد و لیکن آب چون در گوش درآمد ضرری بود لاجرم روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار چیزی خورده است
و یا بیاشامید روزه تباه شود و مجامعت کردن نیز روزه را تباه کند از بهر آنکه مردی بیامد بنزدیک رسول علیه السلام گفت یا رسول هلکت و اهلکت
هلاک شدم و هلاک کردم دیگری را پیغامبر علیه السلام گفت چه کردی گفت یا رسول الله در روزه ماه رمضان بجمع با زن خود جمع آمد گفت برو بنده را
آزاد کن گفت یا رسول الله گردن که مرا است گردنی دیگر ندارم گفت برو دو ماه روزه پیوسته دار گفت یا رسول الله آنچه مرا افتاده است از بهر
روزه افتاده است گفت برو شصت مسکین را طعام ده گفت یا رسول الله چندانی ندارم که شبانگاه بقدر دان خورم پیغامبر علیه السلام گفت مر یاران را که شما را
خرما صدقات می باید دادن بوی دهید تا کفارت کند پس کسی پاره خرما داد و در وی شصت من خرما جمع آمد رسول گفت صاع من شصت مسکین را
بده تا کفارت از گردن تو ساقط شود گفت یا رسول الله بکه دهم که از من محتاج تر نبود که بحرمت آن خدای که ترا براستی فرستاده است که در
سنگستان مدینه کسی از من گرسنه تر و برهنه تر نیست رسول الله علیه السلام تبسم کرد و گفت برو و این را بخود صرف کن و لیکن بعد از این هیچکس دیگر
را چنین روا نبود مسئله اگر مردی روزه دار بفراموشی نان خائید یا دندان که روزه دار است بیرون کرد باز خورد کفارت واجب شود یا نی
بعضی گفته اند که واجب نشود و بعضی گفته اند که اگر سرد شده است کفارت واجب نباید اما اگر هنوز گرم بود کفارت واجب بود و بعضی گفته اند که بر چه هر
وی بود کفارت واجب آید اما اگر لقمه خائیده کسی دیگر بخورد روزه دار کفارت واجب آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم اگر آن کس محبوب
او بود کفارت واجب آید اگر دشمن وی بود واجب نیاید و بعضی گفته اند که اگرچه محبوب او بود اگر دهان بدهان وی نهاد و لقمه را بوی داد کفارت
واجب آید و اگر آنکس بیرون کرد و وی باز خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه از آن لقمه خائیده نفرت آید چون کراهیت آید کفارت ساقط شود
مسئله اگر مردی بفراموشی روزه خورد بر قول علما ما روزه تباه نشود از بهر آنکه یکی از یاران بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
بفراموشی چیزی خوردم حکم روزه من چیست پیغامبر علیه السلام فرمود و تم علی صومک فانما اطعمک الله و سقاک یعنی تمام کن روزه خود که خدا او
ترا طعام و شراب داد و بر قول مالک رحمة الله روزه تباه شود از بهر آنکه روزه باز ایستادن است از طعام و شراب و خوردن ضد روزه بود و چون
ضد یافتیم پس روزه نماند همچنانکه روز بیاید شب نماند اکل و شرب آید روزه نیز نماند علما ما میگویند آنچه تو میگوئی قیاس است و آنچه ما میگوئیم بر حدیث
و هر جا که حدیث بود قیاس باطل شود و اما اگر بفراموشی خورد و بعد از آن بقصد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه قول مالک شبه شود مسئله اگر مردی
روزه دار غوره انگور درست خورد کفارت واجب آید یا نی مشایخ گفته اند که با دنچه بود و یا بی دنچه اگر با دنچه بود کفارت واجب نیاید از بهر آنکه

ازو می شیره بیرون نیاید پوست انگور سخت بود و در معده نگذارد دلیل بر آنکه سنگ انگور خورد و از وی همچنان درست بیرون آید و هیچ معده هضم
سنگ تیز تر نیست که استخوان را هضم میکند چون در معده سنگ میگیرد و از آن آدمی را قیر بود که نگذارد پس این در معنی سنگریزه شود و خوردن سنگریزه
کفارت واجب نیست اگر با دیگر بود کفارت واجب آید مسئله مردی پسته خورد درست کفارت واجب آید یا نی گوییم که پسته مشروبست با خام اگر خورد
کفارت واجب آید آن شوری وی غذا بود و اگر پسته خام است کفارت واجب آید یا نی بنگریم گر گفته است یا نی اگر گفته است کفارت واجب آید و اگر نگفته
مسئله اگر مردی بادام تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است اگر مویز تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید
از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز خام خورد کفارت واجب نیاید از
بهر آنکه وی غذا نیست که اگر دیر خورد می بیم هلاک بود کفارت واجب نیاید اگر مویز تر میخورد کفارت واجب جواب آید از بهر آنکه وی غذا
و اگر مویز خام خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه از وی غذا نیست که در وی بیم هلاکت است مسئله اگر بادام تر خورد با پوست اگر درست فرو
خورد کفارت نبود و اگر بخاید بنگریم مغز پیش فرو رفت یا پوست اگر مغز پیش فرو رفت باز پوست کفارت واجب آید و اگر پوست پیش فرو رفت باز
مغز کفارت واجب نیاید از بهر آنکه پوست غذا نیست چون غذا نبود بفرو رفتن پوست روزه نماند بعد از آن اگر چیزی خورد روزه وی را قضا بود کفارت
نی اما اگر معلوم نیست که کدام پیش رفت بشک بر کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی کنجد درست فرو خورد کفارت آید یا نی اختلاف است بر قول بعضی
واجب نیاید و اصح آنست که واجب آید مسئله اگر نمک خورد کفارت واجب آید یا نی اگر انگشت نمک بر زده خورد کفارت واجب آید و اگر نمک [illegible]
خورد کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی جلبه خورد کفارت واجب آید یا نی بنگریم اگر جلبه تازه است اکنون بر آمده است کفارت واجب آید و اگر خشک
کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی سنجیه ترکه خورد کفارت واجب آید و اگر خربزه ترکه خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه سنجیه ترکه خوردن عرف و
عادت است ولی خربزه ترکه خوردن عرف و عادت نیست مسئله اگر مردی آرد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه عرف نیست اگر که
آرد خورد اما اگر خمیر خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول ابو یوسف رح کفارت واجب نیاید و محمد رح را دو قول است یکی قول کفارت واجب آید و یک
قول نی اما اگر پسته خورد میخورد باتفاق کفارت واجب آید اما اگر آرد و پسته خورد یعنی آرد کشکی کفارت واجب آید از بهر آنکه عرف است کار
مسئله اگر مردی گوشت خام خورد کفارت واجب آید یا نی بعضی گفته اند که بنگریم اگر فربهی میخورد و باتداری اگر فربهی خورده بود کفارت واجب آید
اگر انزان خورده بود کفارت واجب نیاید بعضی گفته اند که بنگریم که گوشت قدیدست یا گوشت تازه اگر قدیدست کفارت واجب آید و اگر تازه است
و اگر تازه است کفارت واجب نیاید و اصح آنست کفارت واجب آید مسئله اگر مردی خون خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول بعضی کفارت
واجب آید بعضی گفته اند که کفارت واجب نیاید از بهر آنکه بعضی از کافران اسب را رگ می زنند و روده گوسفند را بدان رگ می نهند و پر میکنند
و می پزند و میخورند لاجرم غذا بود کفارت واجب آید و بعضی گفته اند که کفارت واجب نیاید مسئله مردی گندم میخورد کفارت واجب آید یا نی بر قول
ابوحنیفه رح کفارت واجب آید و بر قول ابو یوسف رح کفارت واجب نیاید و اگر دانه است گندم بریان خورد باتفاق کفارت واجب آید مسئله
مردی روزه مسواک میکند روا بود یا نی بر قول علما رح روا بود شاید کردن و بر قول شافعی رح پیش از زوال روا بود شاید کردن و پس از زوال روا نبود
بود نشاید کردن و بر قول مالک رح بنگریم که مسواک تر است یا خشک اگر تر است نشاید کردن و اگر خشک است شاید از بهر آنکه اگر تر بود از آن

تری وی چیزی بحلق وی فرو رود ولی چون خشک بود زیان ندارد و حجت شافعی رح آنست که وی گوید که آخر روز دهان روزه دار
بوی گرفته بود و بوی دهان روزه دار نزد خدای تعالی دوست تر از آن است که بوی مشک شما چون مسواک کند آن بوی کم شود و حجت علمای
ما آنست که پیغمبر علیه السلام گفت که مرا جبرئیل چندان وصیت کرد بمسواک کردن تا ترسیدم که نباید که دندانها از مسواک کردن بریزد و فضیلت
مسواک زیاده از بوی دهان روزه دار بود لاجرم باید که مسواک کند مسئله بدانکه بیست و چهار چیز روزه را تباه کند نان خوردن و آب خوردن
بقصد و جماع کردن و سفال و چوب و خاک و دانه خرما و دانه شفتالو و ژاله و گوله سنجده و گندم و جو هر چیزی که باشد از خوردنی و باران و برف
بحلق رفتن و روغن در گوش کردن و دارو در بینی کردن و در مضمضه کردن آب بحلق رفتن و آب بینی کردن آب بدماغ رفتن و در محل
استنجا آب بدرون رفتن و قی کردن بقصد و سحر کردن بپنداشت شب و خوردن بپنداشت آنکه آفتاب فرو رفت و کنار گرفتن و قبله
کردن بشرط آنکه انزال افتادن مرد را یا زن را اما بیست و چهار چیز دیگر روزه را تباه نکند حجامت کردن و رگ زدن و خون بینی آمدن و سرمه
کشیدن و دارو در چشم کشیدن و روغن در سر کردن و مسواک کردن و مگس بحلق رفتن و گرد و خاک و گرد آرد و دود بحلق رفتن و آب چشم
بحلق رفتن چون قطره قطره بود و خیال خوردن و آب خوردن و جماع کردن بفراموشی و انگشت خشک در دبر کردن و در فرج کردن و احتلام
افتادن و در روز غسل واجب شدن و یا بامداد جنب برخاستن و چیزی بر زبان چشیدن چون بحلق نرود و چیزی خائیدن و بکوچه دادن
و ملاک خائیدن و کنار گرفتن و بوسه دادن بشرط آنکه خوف انزال نبود والله اعلم مسئله مرد را یا زن را در شب ماه رمضان جنابت رسید و سپید
دم بیدار شد و غسل آورد روزه وی روا بود یا نی بر قول علمای ما رح روا بود و بر قول شافعی رح روا نبود و حجت وی آنست که حدیث روایت
میکند از ابو هریره رضی الله که پیغامبر علیه السلام فرمود که من اصبح جنبا فلا صوم له یعنی هر که بامداد جنب برخیزد وی را روزه نیست حجت علمای
ما آنست که میگوید خداوند تعالی میفرماید فالآن باشروهن در اول اسلام در ماه رمضان صحبت کردن با عیال خود حرام بود چنانکه در روز و با
بحدیث عمر رضی الله آنست که آیت آمد احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم خداوند تعالی مباح گردانید صحبت با عیال در شب های رمضان که صحبت
تا آخر شب افتد و غسل در روز افتد هر آینه اگر با جنابت برخاستن روزه تباه کردی بخوبی از شب صحبت کردن روا نبودی و اتفاق است
علمای ما که از اول شب تا آخر شب صحبت روا بود پس دانسته شد که با جنابت برخاستن روزه را تباه نکند و آورده
اند از عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت وقت بودی که صحبت رسول علیه السلام با من در آخر شب واقع بودی
و وی روزه دار بودی و معنی وی درین مسئله آنست که روزه تباه شود بصحبت کردن شود یا بطعام خوردن و اینجا
نی صحبت کردن و نی طعام خوردن باید که روزه هیچ زیان ندارد و واضح آنست که روزه وی همچنان روزه بود والله
اعلم بالصواب مسئله اگر مردی روزه دار در خفت احتلام افتادش روزه وی تباه نشود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرمود ثلاث لا یفطرن الصائم القی والحجامة والاحتلام یعنی سه چیز روزه تباه نکند یکی قی دوم حجامت سیوم احتلام مسئله
اگر مردی روزه دار حجامت کرد بر قول علمای ما رح روزه تباه نشود و بر قول شافعی رحمة الله تباه شود
حجت وی آنست که پیغامبر علیه السلام میگذشت مردی را دید که حجامت میکرد گفت افطر الحاجم والمحجوم یعنی

کشاده شده روزه بجز دو دلیل یا آنکه روزه تباه شد اگر روزه تباه نشدی پیغمبر علیه السلام نفرمودی و نیز عجب علما را آنست که این حدیث همچون از
و حیث بستان لیث مسلمانی بود کسی که گوشت مرده برادر خود را خورد و غیبت میکرد و هر یکی را پیغامبر علیه السلام فرمود الغیبة ویفطر الصایم
یعنی غیبت روزه را روزه را بگشاید تاویل این حدیث آنست که ثواب روزه بجا نبود چنانکه پیغامبر ... بیکبار انکار آب حلال خوردن
حلال باز میداشت ... مسلمان که حرام است نیز باز داشتند تا روزه نیست انتظام داشته بود مسئله اگر مردی روزه دار را قی آید
روزه تباه نشود و اگر به عمد قی کرد روزه تباه شود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء اگر نفت بر
از شکم قی آید برو قضا نیست هر که قی بکند بر وی هست قضا مسئله اگر مرد را قی آید و باز فرو رفت روزه تباه شود و این مسئله بر
دو وجه است اگر پری دهن بود که فرو برد باتفاق روزه تباه شود و اگر کم از پری دهان بود که فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود و اگر پر
دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف رحمه روزه تباه شود و بر قول محمد رحمه روزه تباه نشود و اگر کم پری دهان بود و فرو برد بر قول محمد
روزه تباه شود و بر قول ابو یوسف ... حاصل آنست که محمد فعل را اعتبار دارد و پری دهان و کم پری دهان را نی و ابو یوسف پری
دهان را اعتبار دارد و فعل را نی هر کجا پری دهان است و فرو برد باتفاق روزه تباه شود که بقول محمد رحمه فعل یافتیم که فرو برد که بقول ابو یوسف
پری دهان یافتیم لاجرم باتفاق تباه شود و آنجا که کم پری دهان است و فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود از بهر آنکه نی فعل یافتیم و نی
پری دهان اما اگر کم پری دهان بود و فرو برده بر قول محمد تباه شود فعل یافتیم و بر قول ابو یوسف تباه نشود که پری دهان نیافتیم و اگر پر
دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف روزه تباه شود و بقول محمد رحمه تباه نشود که فعل نیافتیم **فصل** باید دانستن که زن حایض و
نفاس را ده کار نشاید کردن یکی نماز دوم روزه سیوم قرآن خواندن چهارم مصحف گرفتن و بسودن تخته و نوشتن تخته و پنجم طواف
کعبه کردن و ششم در مسجد در آمدن و هفتم چون پاک شود نماز را قضا نکند و هشتم روزه را قضا کند و نهم جماع نکند و دهم گذشتن عده
بسبب حیض و اگر کنیزک بود استبراء وی بیک حیض بگذرد مسئله اگر زن روزه دار را پیشین حیض دید باید که باقی روز چیزی نخورد و
بعد از عید آن روزه را قضا کند مسئله اگر زنی بعد از سپیده دم در رمضان پاک شد یا رسیده بعد از نیم روز رسیده شد یا کافر
اسلام آورد یا دیوانه بهوش آمد روزه آن روز بر ایشان نبود و لیکن در آن روز هیچ چیز نخورند از بهر آنکه جزوی از روز گذشت و ایشان
اهل نبودند لاجرم روزه آن روز بر ایشان نبود اما این زن بعد از عید قضا کند مسئله اگر زنی پنداشت که امروز نوبت حیض است
روزه بخورد و حیض نیامد ... مرد ... تب ... روزه ... مردی حکم سفری می رفت صباح روزه خورد آن
روز سفر ... نشد قول صدر شهید ... کفارت واجب آید اما اگر مسافر در میان روز سفر بود کفارت از وی ساقط نشود اما
اگر زن را در میان روز حیض آید یا بیمار شد در میان روز تب آمد کفارت از هر دو ساقط شود از بهر آنکه اگر در آخر روز بر صفتی شود که
آن صفت در اول روز بودی ویرا خوردن مباح بودی در آخر روز آن صفت موجود شود کفارت ساقط شود بخلاف مسافر که آن بفعل
وی است و اختیار ... آن بفعل ایشان نیست از حق ... لاجرم کفارت ساقط شود اما اگر مسافر بکره ... مستند را
علما را اختلاف است یک قول کفارت ساقط شود و یک قول ... ظاهر روایت است مسئله اگر مرد دیر افتاد ... روزه

خورد قصاص نکرد ندش کفارت واجب آید اما خواجه امام ابقال در فتاوی خویش آورده است که در زنا و تب و در قصاص
شبهت شود کفارت واجب باید اما در مسافر باتفاق کفارت واجب آید از بهر آنکه خوردن فعل وی است و سفر رفتن هم فعل وی لاجرم کفارت
واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد از آن پنداشت اکراه کرد یا کافران حرب میکنم نکرد باتفاق کفارت واجب نیاید زیرا که وی را حرب
باید کردن و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لاجرم شبهت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی بامداد بخورد پس ناگاه
تب یا بیمار شد یا زنی بخورد و ناگاه حیض دید یا مردی بامداد بخورد و ناگاه دیوانه شد در هر سه صورت کفارت ساقط شود اما اگر بامداد
خورد و ناگاه بخود را کارد زد و اگر بسبب آن بیمار شد کفارت ساقط شود یا نی بر قول بعضی ساقط شود و بر قول بعضی ساقط نشود و این
اختیار خواجه امام اجل سرخسی است از بهر آنکه خوردن فعل وی است و کارد زدن هم فعل وی است و هرچه فعل وی کفارت ساقط
نکند اما اگر مسافر در آن روز سفر رود کفارت از وی ساقط نشود اما اگر زن را در همان روز حیض آید و یا بیمار را در تا نیمروز
آید کفارت هر دو ساقط شود از بهر آنکه آخر روز بر صفتی شود که اگر در اول روز بودی وی را مباح بودی در آخر روز آن
موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شب از بر خاست تا سحر خورد سوال کرد که سپیده دمیده است یا نی دو کس گفتند
که سپیده دمیده است و دو کس دیگر گفتند که سپیده نه دمیده است تا خورد کفارت واجب آید از بهر آنکه اعتبار آن دو کس راست
که گفت سپیده دمیده است چرا که شب خود ظاهر است و گواهی آن دو کس که گفته اند دمیده است معتبر نیست و گواهی از برای ثابت کردن
چیزی بود و آن دو کس ثابت میکنند که روز شده است پس همچنان بود که گویی دو کس گواهی داده اند که روز شده است و وی خورد
کفارت واجب آید اینجا نیز همین بود مسئله سنت سحر خوردن آنست که تاخیر کنی تا آخر شب که پیغامبر علیه السلام فرموده ایم بسه چیز
تاخیر السحور و تعجیل الافطار و وضع الیمین علی الیسار تحت السرة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سحر تا آخر شب و تعجیل کردن روزه کشادن
و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف در نماز و تاخیر همچنین کند که چون نان خوردن تمام شود آن روی سپیده دمیده
شود از بهر آنکه خدای تعالی فرموده کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود میفرماید که بخورید و بیاشامید تا
آن وقت که رشته سپیده از رشته سیاه پدید نیاید یعنی شب از روز مراد ازین صبح صادق است نه صبح کاذب صبح کاذب بیا حکم شب است و
و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که ازین با پدید آید و بر قول اصم و سلیمان اعمش و جماعتی از اصحاب ظواهر آنست
که تا آفتاب بر نیاید سحر خوردن روا بود از بهر آنکه بنزدیک ایشان خیط ابیض آفتاب است و دلیل تمسک باین آیت میکنند که اتموا
الصیام الی اللیل یعنی تمام کنید روزه تا شب و شب وقتی است که آفتاب فرو رود چون روزه کشادن وقت فرو رفتن آفتاب
است گرفتن روزه نیز وقت برآمدن آفتاب است اما ما میگوییم اینکه شما میگویید درست نیست از بهر آنکه اتفاق است که نماز بامداد
در روز است پیغامبر علیه السلام که بامداد بعد از صبح آورد و پیش از برآمدن آفتاب آورد مسئله مردی برخاست تا سحر خورد و تنگ
افتادش که سپیده دمیده است یا نی اگر بیشتر گمان دارد که سپیده دمیده است نشاید خوردن و اگر خورد و معلوم شد که سپیده
دمیده است کفارت واجب آید از بهر آنکه بیشتر گمان وی آنست که سپیده دمیده است و چنانکه آن خورد و بعد از خورد و لیکن جرم

لاجرم کفارت واجب آید اما اگر بیشتر گمان وی آنست که شب است خورد و بعد از آن معلوم شد که سپیده دمیده بوده است کفارت واجب نباید
از بهر آنکه شب یقین بود و روز بشک لاجرم کفارت ساقط شود و همچنین اگر برخاست و سحر خورد و در هیچ گمان نبودش که شب است یا روز معلوم گردد
که سپیده دمیده بوده است کفارت بر وی نبود مسئله بر وی سوال کرد که آفتاب فرو رفته است روزه گشایم دو کس گفتند که فرو رفته است
و دو کس گفتند که فرو نرفته است وی خورد و بعده معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است بر وی قضای بود کفارت نی از بهر آنکه گواهی آن
دو کس که گفته اند که فرو رفته است معتبر است در حق وی شبهه شود و کفارت ساقط شود و همان دلیل که پیشتر یاد کرده بودیم **فصل** اندر آنکه
که کفارت روزه در قرآن نیست که اگر بخورد و کفارت باید کردن اما پیغامبر علیه السلام فرموده من افطر فی نهار رمضان عمدا فعلیه
ما علی المظاهر یعنی هر که بخورد یک روزه از ماه رمضان بقصد بر وی آن واجب شود که بر مظاهر است **لقوله تعالی** والذین یظاهرون من
نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا الآیة یعنی آنها که ظهار کنند با زنان خویش پس یکی بنده آزاد باید کردن پیش
از آنکه بسایند و هر چه درین آیه فرموده در ماه رمضان حکم همین بود یعنی بنده آزاد کند اگر بنده نبودش دو ماه پیوسته دارد روزه و اگر
روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد و درین سه چیز مخیر نیست تا اگر امیری خواهد که کفارت کند گویم دو ماه پیوسته روزه دارد
با آنکه بنده تواند آزاد کردن تا بر وی دشوارتر بود و تا پیش نخورد و باقی بر همان ترتیب است مسئله بر وی یک روز از ماه رمضان بخورد
خورد و کفارت کرد روزی دیگر باز خورد کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب کرد از بهر آنکه کرد که تا وی منزجر شود
یعنی باز داشته شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر بحاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم
کفارت دیگر واجب آید مسئله اگر یک روز بخورد و کفارت نکرد روز دیگر خورد و اگر همچنین هر سی روزه را بخورد یک کفارت واجب
بود از بهر آنکه کفارتها در یکدیگر داخل شود مسئله مرد روزه دار را شاید که عیال خود را کنار گیرد یا بوسه دهد یا نی بنگریم که این مرد
پیر است یا جوان است اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیر است که بر خود ایمن بود باکی نبود مسئله اگر
زن طعام می چشید شاید یا نی بنگریم که شوی این زن بدخو است یا نیکوخو است اگر بدخو بود شاید که بچشد اگر نچشد وی را خصومت شود
و آن سبب فرقت شود و اگر خوش خو بود نشاید که با وی جنگ نکند لاجرم نشاید تا ناگاه چیزی بحلق وی نرود مسئله مردی
طهارت میکند در دهان آب دارد آب بحلق وی فرو رفت بی قصد وی روزه تباه شود یا نی بنگریم روزه را یاد میدارد یا نی
اگر یاد میدارد روزه تباه میشود قضا بود کفارت نی از بهر آنکه وی قصد نکرده است اما اگر روزه را یاد نمیدارد و فراموش کرده است
روزه وی همچنان روزه بود تباه نشود مسئله اگر روزه دار بکلوخ استنجا کرد باز بآب استنجا میکند باید که خود را اندک
تنگ تر دارد اگر آب و یا خاک بموضع حقنه وی رسد روزه تباه شود از بهر آنکه از ظاهر بباطن چیزی رفت اما صدر شهید آورده است
که خاصیت آب آنست که از بالا بنشیب رود از نشیب ببالا نی از بهر آنکه گمان بود آب بآن موضع نرسد لاجرم روزه تباه نشود
و اگر چه خویشتن را سست داشته باشد مسئله نشاید که زن پرده دار پرده بکند تر نهد اگر پرده غالب شود روزه تباه شود
مسئله مرد روزه دار را نشاید که غرغره کند چون سپیده دمیده بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده بالغ فی المضمضة والاستنشاق الا

الا ان تکون صائما یعنی اگر روزه دار باشد در وضو مبالغت نکند تا آب فرو نرود مسئله مردی سحر میخورد لقمه خاییده در دهان وی
بود که صبح دمید و آن لقمه را فرو برد کفارت لازم آید یا نی بر قول بعضی واجب آید و بر قول بعضی نی مسئله اگر روزه دار بست دو مرد
گواهی دادند که آفتاب فرو رفته است خورد و بعد از آن معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه دو تن گفتند
که شب شده است گواهی ایشان معتبر است و گواهی آن دو تن که گفته اند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گواهی آن دو تن
شبهه شود کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی بپنداشت که شب شده است روزه کشاد و معلوم شد که شب نبوده است قضا بود و
کفارت نی از بهر آنکه پنداشت شب شبهه شود کفارت ساقط شود نقل است که امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه روزه کشاد و بپنداشت
که شب است موذن از بالای مناره آواز داد که یا امیر المؤمنین آفتاب برجاست امیر المؤمنین گفت که ما ترا بموذنی فرستاده ایم نه
بر دیدبانی آسان است قضا یک روزه پس ما معلوم شد که کفارت ساقط شود مسئله اگر مرد روزه دار را برف ماند بودن دهان
پرید یا باران بحلق وی فرو رفت روزه وی تباه شود و اگر مگس یا پشه در دهان روزه دار پرید و بحلق فرو رفت روزه وی
تباه نشود فرق است میان پشه برف و باران که از مگس و پشه احتراز ممکن نبود از بهر آنکه هرکجا روی مگس و پشه باشد و هر چیزی را که
احتراز از وی ممکن نبود شرع لغت آنرا عفو دارد اما برف و باران همیشه نبود و آن ساعت که آید احتراز ممکن بود بخانه توان در آمدن
و دهان پوشیدن تا در نیاید لاجرم برف و باران روزه تباه کند مگس و پشه نی مسئله اگر مردی گندم پاک میکند گرد در آمد در حلق
وی یا گندم میدارد گرد در آید در حلق وی یا آسیاب را گرد آرد بحلق وی فرو رفت یا شخصی هیزم تر میسوزد دود و در حلق وی
فرو رفت در این همه صورتها هیچ روزه تباه نشود از بهر آنکه از اینها احتراز ممکن نبود مسئله اگر روزه دار روغن بر سر کرد یا دارو
در چشم کرد اگر هر چند مزه اثر دارو در دهان می یابد روزه تباه نشود از بهر آنکه اثر است و اثر را اعتبار نیست مسئله اگر
مردی روزه دار در دهان آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خنکی را فرو برد روزه تباه نشود که آن اثر است و اثر عفو است
مسئله اگر مردی روزه دار سیم در دهان نهاد و آن مزه سیم بحلق فرو رفت روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار رشته تار
رشته را از این روی چند دهان در دهان درارد و از آن روی بیرون آورد و آب دهان را خود را اگر خشکی آن رشته بدهان اندر مانده بود
همچنان فرو برد روزه تباه شود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب دهان خود را بدست بر نهاد و باز خورد روزه تباه شود اما اگر او بریخت و باز کشید
تباه نشود از بهر آنکه جدا نشده است از دهان پس چون جدا نشده بود در حکم دهان بود مسئله اگر مرد روزه دار را خون از دندان بیرون آید و بحلق فرو رفت
روزه تباه شود یا نی بنگریم که خون غالب است یا آب دهان اگر خون غالب است روزه تباه شود از بهر آنکه دهان را دو حکم است از آن روی که آب دهان
فرو در رود حکم باطن است که از وی احتراز ممکن نبود اما از آن روی که خون بیرون آید حکم ظاهر است چون خون غالب بود هم روزه تباه شود و هم طهارت
که آن ظاهر با باطن شد پس روزه تباه شود و در حق طهارت آن باطن بظاهر آید طهارت تباه شود اکنون بچه دانیم که چون غالب است یا آب که سرخ است اندازه و اگر خون غالب بود
هم روزه تباه شود و هم طهارت و اگر آب غالب است نی روزه تباه نی طهارت مسئله اگر مرد روزه دار علک میخاید مکروه بود اما اگر علک بود که دیگر خاییده بود
اگر در دهان کرد و خایید روزه تباه شود از بهر آنکه تلخی آب وی فرو رود و اگر خاییده بود و آن تلخیها ی نمانده بود در زبان ندارد و دهان

بعضی پیش نیز گفته اند که سیاه است روزه تباه شود و اگر سفید است تباه نشود از بهر آنکه علک سیاه وی سست بود و اگر وی را بخاید
روزه بشکند مسئله اگر مردی علک خورد بر وی قضا بود و کفارت بود یا نه بقول بعضی کفارت واجب آید که وی را بخیزند و بعضی گویند
از قضا واجب آید کفارت نی مسئله مردی سحر خاست تا سحری خورد و یکی گفت مخور که سپیده دمیده است و یکی دیگر گفت
که نه دمیده است وی خورد و معلوم شد که دمیده بود بر وی قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه گواهی یکی کس بود و هست و شب
یقین بود در روزه نشکند بگواهی یک تن کفارت واجب نیاید مسئله اگر مرد روزه دار را حقنه کردند در روز روزه تباه شود از بهر آنکه
در وی بجای هر تن ست که چیزی به روزه تباه شود مسئله اگر مردی در دمند است و در کام وی ادویه نهادند روزه تباه شود از بهر آنکه
بقول ابو حنیفه و اگر تر است تباه شود و اگر خشک است که پراکنده ای تباه نشود از بهر آنکه چون خشک بود بجای خویش شد و بجای
نرود مسئله اگر روزه دار را بر سر احلیل یعنی سوراخ ذکر روغن بچکید بقول بعضی از علما امام روزه تباه شود و بقول امام محمد
نشود و آورده است که تباه نشود از بهر آنکه بر شکل خایه است چون بر شکل خایه بود چیزی بباطن نرود و چون بباطن نرود روزه تباه
نشود مسئله اگر روزه دار پلید بدبان دامن نهد آن گاه فرو برد در دهان وی روزه تباه نشود از بهر آنکه وی نور ست و ورا
را اعتبار نیست والله اعلم مسئله اگر روزه دار با عیال خود بفراموشی نزدیکی کرد و هر دو را فراموشی شده است بقول علما
ما روزه نشود و بقول شافعی تباه شود حجت وی آنست که حدیث که بفراموشی پیغامبر علیه السلام فرمود در حق خورد و نیامده است
نیامده است از بهر آنکه اینها پیوسته است و در فراموشی معذور بود اما مباشرت پیوسته نبود لا جرم روزه تباه شود و حجت علمای ما
آنست که نهی ست از طعام و شراب و نهی است از مجامعت پس هر حکمی که طعام و شراب را بود مجامعت را هم چنان بود مسئله اگر مرد
دیوانه در میان روز بهوش باز آمد روزه آن روز بر وی بود یا نی بنگریم که آن زمان از نار سیدگی یا از دیوانه بوده است یا بعد از بلوغ
دیوانه شده است اگر بعد از بلوغ دیوانه شده است بر وی قضا بود از بهر آنکه او را اهل وجوب بوده است اکنون بهوش آمد نیز اهل
وجوب شد پس لا جرم قضا آن روز بر وی بود اما اگر در نارسیدگی دیوانه بوده است وی مخاطب نبوده است لا جرم بر وی قضا لازم نبود
مسئله اگر زنی را در ماه رمضان بخانه عادت حیض وی بود دو بار کم از ده پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده است
آن روز خود را روزه دار دارد و اگر بعد از سپیده دم پاک شده است اگر آن روز را نیت روزه کند روا نبود از بهر آنکه جزوی
از روز گذشته است وی اهل نبود مسئله اگر مردی در ماه رمضان بیمار شد بحکم بیماری روزه شاید خوردن یا نی بنگریم اگر بیماری چنان
است که اگر روزه میدارد بیماری زیاده میشود وی را نشاید خوردن و اگر چنان نیست که بیماری زیاده نمی شود نشاید خوردن مسئله
اگر مردی روزه را بحکم بیماری یا بعد از چند روز وفات یافت او را که بعد از عذر یا بحکم بیماری خورده است بر وی دوام آید یا نی
بنگریم که اگر چند آن زیسته است که بتوانستی قضا کردن و نکرده بروی دوام آید باید که بر روزی را دو من گندم بسنگ شرع بدهد اما
اگر روز عید وفات یافت بر وی قضای آن روزها نبود از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لا جرم قضا کردن بروی
نبود مسئله اگر مردی یکروز از ماه رمضان بقصد خورد و توانائی بنده آزاد کردن نیست باید که یکروز قضا کند و شصت روزه

کفارت بکند اگر درین کفارت یکماه روزه داشت بیمار شد که پیش امکان روزه داشتن نیست چون از بیماری به شد آن کفارت از سر گرفته
شود فرق هست میان مرد و زن اگر همین واقع مرد و زن را افتد شریعت بر وی دو ماه کفارة واجب کرداند در بر ماهی روز
وی حایضه میشود چون پاک شود از حیض باقی تمام کند از سر نگیرد فرق هست میان مرد و زن که زنان را هر ماهی این واقعه بود و
حرج شود در حق ایشان اما مردان را سال دو ماه یا بیم که تندرست بوند لاجرم ایشان را روزه از سر باید گرفت مسئله
اگر مردی کفارت را پیش میدارد و قضا پس دارد روا بود از بهر آنکه ترتیب در وقت شرط بود دیگرون را **فصل** در روزه تطوع
باید دانستن که روزه تطوع زن را بی دستوری شوی و کنیزک و غلام را بی دستوری خواجه داشتن نشاید اگر دستوری خواستند بعد
از آن میگویند که بگشایند تا بجای من آیند زن را نشاید گشادن اما کنیزک را شاید گشادن از بهر آنکه دستوری دادن زن را ملک شود
اگر نگشاید بهیچ روا بی نبود اما کنیزک اهل ملک نیست که وی خود ملک هست و ملک را چیزی ملک نبود لاجرم بشاید که گشاید مسئله اگر مردی
روزه تطوع میدارد بدعوتش طلب کنند شاید گشادن باین بعضی مشایخ مطلق گفته اند که نشاید خوردن از بهر آنکه مکرر روز
یکی صحابه بر دیگری دعوت کرد و آمد در روزه دار بود و پیر آن مردی میگفت روزه بگشای و بخور روی بخورد و مسجد پیغامبر
علیه السلام گفت اجب اخاک وافطر یعنی اجابت کن برادر خود را و روزه بگشای پس لاجرم بحکم این حدیث شاید که بگشاید باز بعضی گفته
اند که بنگریم که اگر میخورد خداوند خانه را ناخوش می آید یا نی اگر ناخوش می آید شاید که گشاید و اگر نی باز بعضی گفته اند که
بنگریم پیش از زوال هست یا بعد از زوال اگر پیش از زوال هست شاید که بگشاید و اگر بعد از زوال هست نشاید گشادن مسئله اگر مردی
زن خواست با این زن هر دو بخانه اندر آمدند و این مرد روزه دار بود و با زن بیرون آمد و زن را طلاق داد این خلوت صحیح بود یا نی
صحیح بود تا کل کابین واجب و لازم آید و زن را عدت تمام پس معلوم شد که روزه تطوع را می شاید گشادن و همین مسئله اول یاد کردم مسئله
همچنانکه روزه فریضه را اجزا مو استی میخورد روزه تباه می شود روزه تطوع را نیز همین حکم هست بر قول علما و بر قول شافعی روزه
تباه شود مسئله مردی روزه میدارد آدینه یا پنجشنبه یا شنبه مکروه بود شاید که این سه روز را پیوسته دارد مسئله از بهر چه بود مومن روزه
تطوع را بکشاید چه مقدار ثواب بود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من افطر لحق اخیه المسلم یکتب الله له الف یوم وان قضاها یکتب له بصیام الفی
یوم یعنی از بهر برادر مسلم روزه تطوع را بگشاید همچنان بود که گوئی از روی ثواب هزار روز روزه داشته باشد و هر که قضا کند آن روزه
را از روی ثواب چنان باشد که دو هزار روز روزه داشته بود پیغامبر علیه السلام گفت که من میترسم از امت خویش از شهوت پوشیده
گفتند یا رسول الله شهوت پوشیده کدام هست گفت آنکه روزه خویش از بهر نفس خود بگشا اگر مردی سوگند خورد که فلان کار نکنم و آن کار کند و
توانائی اطعام دادن نیست باید که سه روز پیوسته روزه دارد و اگر از این سه روز یکی روز بخورد باز سه روز دیگر واجب آید **فصل** در روزه
نذر اگر مردی نذر کرد که خدا را بر من که یکسال روزه دارم یک سال کامل واجب آید چون یکسال روزه داشت بعد از یک سال سی و پنج روز
دیگر روزه دارد از بهر آنکه رمضان در نذر در نیاید و داخل نشود و یک روز عید فطر و چهار روز عید اضحی اگر چه داشته باشد روز عید روا نبود
از بهر آنکه در آن روزهای عید روزه داشتن ناقص هست و ناقص از کامل نیابت ندارد و اما اگر مردی نذر کرد که من امسال روزه دارم باقی

سال روزه باید داشتن که باقی سال بر وی واجب شود از بهر آنکه امسال مراد از وی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد
که یک سال روزه دارم بر وی همه واجب نباید از بهر آنکه با آنکه میدان آن سال ماضی را فراز گیرد سال گذشته را روزه داشتن ممکن نبود و
پس نذر وی درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من باید یا بدر سخن نگویم بر قول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر است به
معصیت و نذر بمعصیت درست نبود که پیغامبر علیه السلام فرمود لا نذر فی معصیة الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته
روزه دارم بکنیم و سه روزه و آنست بیمار شد بیماری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری به شود باز از سر گیرد از بهر آنکه نذر دو ماه
پیوسته است دو ماه پیوسته باید بود فرق هست میان زن اگر حایض و افطر زن را افتد که نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم
وی در باقی باید روزه نتواند داشتن بوجه مرا بود که حیض را نیز دارد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه
دارم [illegible] روزه داشت ماه رمضان در آمد بکند اگر ماه رمضان در چند روز دو ماه پیوسته نمی افتد هیچگونه باید که نیت سفر کند و
بیرون رود و آن باقی را تمام کند تا دو ماه پیوسته شود و از عهده نه بیرون آید بعد از آن خواهد بسفر رود و خواهد نی مسئله مردی نذر
کرد که خدای را بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود و لیکن کامل لازم نباید اگر چنان روز روزه دارد از عهده آن بیرون
آید از بهر آنکه بر خود ناقص واجب کرده است همچنان آورده بود اما اولیتر آن بود که بعد از عید باز آرد مسئله اگر مردی نذر کرد
من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بیمار شد شعبان دارد از عهده بیرون آید اما اگر ماه ذی الحجه دارد از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه
بر خود واجب کرده بود و آن بهتر نیامده است چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید **فصل** در کفارت ظهار باید دانستن که اگر مردی
با زن خود ظهار کند کفارت وی آنست که بنده آزاد کند و اگر توانائی بنده آزاد کردن نبود دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر از بین دو ماه
بسبب بیماری بخورد باز دو ماه پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد بر یکی را دو من گندم
[illegible] شهر و درین سه چیز مخیر نیست مسئله اگر غلامی با زن خود ظهار کند بر وی دو ماه پیوسته روزه باید داشتن اگر خواجه میگوید که این
کار مکن که پس وارث خواجه را این ولایت نبود از بهر آنکه حق این کنیزک درین متعلق است مولی منع نتواند کردن مسئله اگر بر غلام
کفارت یمین است شریعت میفرماید که سه روز روزه دارد خواجه منع میکند که کار مکن نتواند منع کردن از بهر آنکه کفارت سوگند حق
تعالی است و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج است و خداوند بی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بندد و پیش داریم مسئله اگر مردی قضای
رمضان میدارد که بنده است و خواجه میگوید که این ساعت مدار تا پس [illegible] بعضی گفته اند که تواند منع کردن و اصح آنست که نتواند منع
کردن مسئله اگر مردی را درد چشم است اگر میدارد درد چشم زیاده می شود روزه بخورد چون چشم نیکو شود قضا باز آرد مسئله اگر زنی
با شیر است اگر روزه میدارد شیر [illegible] روزه خورد تا چندان که کودک را از شیر باز کند و باز روز را قضا کند از بهر آنکه خدای تعالی [illegible]
که من [illegible] و آن کودک حاجتمند است بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی است که روزه میدارد و روزه وی تا بستان [illegible] میدارد
[illegible] می باید [illegible] این ها عذر نبود [illegible] گشادن و خوردن [illegible] مسئله اگر مردی را غلام است
یا کنیزکی اگر روزه میدارد قیمت وی کم میشود خواجه میگوید [illegible] بعضی گفته اند که شاید خوردن

کنوانند **فصل** صدقة الفطر باید دانستن که صدقهٔ فطر بر که واجب است بر قول علما ما رحمهم الله بر مسلمانان عاقل و بالغ و آزاد که
مالک بود به بیست دینار زر یا دویست درم نقره زکه زیادت از حاجت اصلی بود یعنی فاضل عن مسکن و ثیابه و اثاثه و فرسه و سلاحه
و عبیده صدقهٔ فطر دادن بر وی واجب بود و نیز هر که در مئونت وی بود باید که از وی نیز دهد چنانکه رسول علیه السلام فرمود ادّوا
عمن تمونون نصف صاع من برّ او صاع من شعیر او صاع من تمر یعنی ادا کنید از چیز که غم خوار کی کنید ایشان را صدقهٔ فطر را نیم صاع از گندم
یعنی دو من شرعی و چون جو دهید یا خرما دهید یک صاع دهید یعنی چهار من شرعی بر قول ابو حنیفه رح از مویز دو من دهید و اگر خرما دهید
چهار من دهید اما بر قول ابو یوسف و محمد رح از مویز هم چهار من دهید و از خرما هم حجت ابو حنیفه رح آنست که از خرما چهار من دهید که از دو
دو من کولد رود ولی از مویز کولد نرود و دو من مطلق بار وشیر رسد اما اگر آرد جو دهد هم چهار من دهد و اگر آرد گندم دو من دهد و اگر
ارزن دهد بقیمت چهار من جو دهد یا قیمت دو من گندم و بر قول شافعی رح هر کرا قوت یکروز بود صدقهٔ فطر واجب آید **مسئله**
صدقهٔ فطر فرزندان نارسیده بر پدر کسی بود یعنی بر مادر و پدر وی صدقهٔ فطر غلام و کنیزک بر خواجه اش بود و اگر از بهر خدمت بود و اگر
از بهر تجارت بود زکوة واجب آید هر کجا زکوة واجب بود صدقهٔ فطر ساقط شود از بهر آنکه شریعت دو چیز بر یک بنده واجب نکند
مسئله صدقهٔ فطر از برای شش کس دهد برای نفس خود و فرزندان نارسیده و کنیزک و غلامان و پدر و مادر و فرزندان و از برای شش کس
نه دهد از برای زن و فرزند بالغ و بنده مکاتب و بنده تجارت یعنی فروختن و بنده گریخته و پدر و مادر برادر و خواهر و نبیره و فرزند
با وجود پدر بر جد نبود و اگر پدر نبود بر جد بود در روایتی **مسئله** اگر غلامی است مشترک میان دو خواجه بر قول ابو حنیفه رح صدقهٔ فطر
بر هیچکدام واقع نشود از بهر آنکه هر یکی را ملک ناقص است و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید و اگر فرزند مشترک است
میان دو پدر بر قول ابو حنیفه رح بر هر پدر دو من واجب آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید **مسئله** سنت در دادن
صدقهٔ فطر آنست که دو من گندم پاکیزه دهی پیش آنکه نماز عید ادا کنی تا بعد عید دهی ترا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که روزه
بنده موقوف است بصدقهٔ فطر **مسئله** صدقهٔ فطر مادر و پدر و فرزند و غلام و کنیزک خود دهی روا نبود و بعلوی یعنی سید روا نبود و بنی هاشم را نبود
و بزن خود دهی روا نبود قیاس بر زکوة **مسئله** اگر زن صدقهٔ فطر بشوی خود دهد بر قول ابو حنیفه رح روا نبود بر قول ابو یوسف و محمد رح
بود حجت ایشان آنست که زنی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من صدقهٔ فطر بشوی میدهم روا بود پیغامبر علیه السلام فرمود لک اجران اجر الصدقة
و اجر الصلة گفت ترا دو مزد بود یکی ثواب صدقه دوم ثواب صله رحم اما ابو حنیفه رح میگوید آن حدیث که پیغامبر علیه السلام فرمود در صدقهٔ تطوع بود
در صدقهٔ فطر نبود **مسئله** اگر صدقهٔ فطر به بنده کسی دهد روا بود یا نه بنگریم که خواجه وی توانگر است یا درویش اگر توانگر است روا نبود و اگر
درویش است روا بود **مسئله** اگر سیم دهد بحساب گندم بقول علما ما روا بود و بر قول امام شافعی رح روا نبود حجت وی آنست
که نص در گندم و جو آمده است و در سیم نه و اما قول علما ما آنست که چون سیم بحساب بهای گندم دهد روا باشد
بود و مقصود درویش حاصل شود **مسئله** گندم دادن اولیتر بود یا سیم بعضی گفته اند که گندم دادن
اولیتر بود اما صدر شهید رحمه الله گفته است بنگریم اگر سال است که نان شیرین است گندم دادن اولیتر است و اگر

واگر سال بست کرمان ازان بست سیم دادن اولیتر بود مسئله اگر ده من گندم را جمع کردند از بهر آنکه صدقه فطر و یکتن میدهند روا باشد
واگر بده یا زده تن دهند هم روا بود هرچگونه دهند روا بود و بر خلاف کفارت یمین که آنجا باید که بهر کسی دو من می دهند تا روا بود و از بهر آنکه حد انتهای آنجا
چنین میفرماید اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون مسئله صدقه فطر زن بر شوهر نبود از بهر آنکه در مؤنت وی است کل وجه نیست
وصدقه فطر شاگردان و جامه بر اینکس نبود از بهر آنکه ایشان در مؤنت وی نیستند اگر مرد بر غلامی در ماه رمضان مردی بسیم فضولی
فروخت روز خبر یافت و آن بیع را اجازت کرد و بیع روا شود صدقه فطر آن غلام بر بایع بود و بر مشتری جواب بر بایع بر مشتری
اگر اشکال گویند که چون خواجه اجازت کرد این اجازت وی مستند میشود بآن روز که فضولی بوی فروخته است ملک وی شده است باید که
فطر بر وی بود با نیابت سبب وجوب صدقه فطر سپیده دم است جواب آنست که اجازت در قایم عمل کند در هالک نی بیع قایم است و سپیده
دم هالک است لاجرم اجازت در هالک عمل نکند تا صدقه فطر بر بایع و بر مشتری نی نظیر این مسئله آنست که زنی بر شوهری سه طلاق شده حلاله
بی اجازت خواجه او را خواست و پیش از اجازت خواجه دخول کرده است خواجه را خبر شد و اجازت کرد آن نکاح روا بود لیکن ازین اجازت خواجه
نیاورد و آن زن را طلاق داد این بر شوهر اول بدین دخول حلال نشود از برای آنکه اجازت در چیزی عمل کند که آن چیز بر جای بود و
و همان نکاح بر جای است اما دخول هالک شده است چون دخول هالک شده است اجازت در دخول عمل نکند لاجرم بر شوهر اول حلال نشود
مسئله اگر صدقه فطر پیش از ماه رمضان میدهد روا بود و لیکن بعضی گفته‌اند که در پانزده روز اول رمضان میدهد روا بود و اگر در
روزه آخر میدهد روا بود و بعضی گفته اند در دهه آخر دهد روا بود و پیش از آن نی اما جواب درست آنست که اگر دو ماه و یا سه ماه پیش از
میدهد روا بود و فتوی برین قول است مسئله اگر فرزند رسیده است و لیکن دیوانه است صدقه فطر وی بر پدر وی بود و اگر دختر رسیده ولیکن
نداده است صدقه فطر وی بر پدر بود از بهر آنکه آن دختر در مؤنت وی است مسئله اگر صدقه فطر غلام بر مولی واجب شد پیش از آنکه بدهد
وادی این غلام وفات یافت آن صدقه فطر از خواجه ساقط نشود فرق است میان آنکه خواجه وفات یافت آن صدقه فطر از خواجه ساقط شود اینجا که غلام
وفات یافت صدقه فطر در ذمه خواجه واجب است و خواجه باقی است لاجرم صدقه باقی بود اما آنجا که خواجه وفات یافت ذمه نماند صدقه نیز نماند
و ساقط شد مسئله اگر ده تن اند بر هر ده تن صدقه فطر واجب شده است اگر حیله کنند تا گندم کمتر باید دادن آن حیله روا بود ولی بعضی گفته اند
روا بود ولی کراهیت بود و آن حیله آنست که درویشی را بیارند و ده من گندم بر نیت صدقه یکی کس بوی می دهند وی قبض کند باز با ایشان بخشد
باز از بهر یکی دیگر بوی دهند اگر ده بار اینچنین کنند روا بود مسئله وقت وجوب صدقه فطر بر قول علما ما سپیده دم است و بر قول
غروب شمس است اگر مردی را فرزند آید پیش از سپیده دم صدقه فطر بر پدر بود اما اگر بعد از صبح آمد بر پدر نشود از بهر آنکه وقت وجوب صدقه
فطر نیامده است لاجرم بر پدر نبود و همچنین اگر کافری بعد از سپیده دم ایمان آورد صدقه فطر بر وی نبود از بهر آنکه واجب وجوب را
لاجرم بر وی نبود مسئله اگر مردی صدقه فطر را بعد از عید بدهد روا بود همچنانکه زکوة را تاخیر کنی روا بود مسئله اگر صدقه فطر را برادر بر خویش
بخویشان دهد روا بود و اگر درویشین بود مسئله اگر برای صدقه فطر یکمن گندم یا دو من جو میدهد روا نبود از بهر آنکه مرد و کامل
چرا که از گندم دو من است و از جو چهار من است این کامل نی آن روا نبود و اگر دو من ماش یا دو من بقیمت دو من جو میدهد روا بود

واگر یکمن گندم مید و بهای یکمن گندم را سیم مید روا بود مردی صدقه فطر من آرد و نیم من گندم مید که قیمت وی دو من بست روا نبود که جنس یکیست واگر من گندم و نیم من آرد مید که قیمت وی دو من بست هم روا بود که جنس یکیست و کیلی نیست و اگر من آرد و نیم نان مید روا بود که قیمت وی دو من گندم است که خلاف جنس است و کیلی نیست **باب الحج** باید دانستن که هر که استطاعت بود حج بر وی فریضه بود بآیة و بحدیث و استطاعة بقول ما آنست که چندان مال بود وی که فرزندان خود را کفایت نفقه بماند و دیگر چندان مال بود که وی را پیاده رفتن حاجت نبود و چون از حج بازآید با وی هنوز از مال چیزی بود قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا پیغامبر علیه السلام فرمود هر که را توانائی حج کردن بود و حج نکند و وفات یابد بخواه جهود بمیرد و خواه ترسا در خبر که الحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة یعنی حج کی پلید امیر معصیت کرده باشد یاد داشت آن خبر بهشت بود آمده است که هر که حج کند با مال حلال هیچ کام نزند الا که خدای تعالی میفرماید تا بنویسند او را بهر قدمی هفتاد نیکی و پاک کنند از دیوان وی هفتاد بدی و بیاکند بنام وی هفتاد درجه در بهشت و در خبر است هر که در راه مکه بمیرد بوقت آمدن بر آئینه آمرزیده شود و بمقام شفاعت یابد و هفتاد کس از اهل خاندان او **مسئله** اگر کسی را حج فرض شده بود و بیاورد و وفات یابد حج بر وی وام ماند از بهر آنکه مردی بیامد نزدیک پیغامبر علیه السلام گفت که پدر من حج بود و وفات یافت و بیاورد و اکنون من حج پدر آرم روا بود یا نی پیغامبر علیه السلام فرمود اگر پدر تو وام مال بودی که آن وام پدر بگذاردی نیکو بودی و روا بودی آنکس گفت نیکو بودی فرمود دین الله احق گفت وام حق گزاردی احق بود یعنی اولیتر بود و بقول مالک استطاعت مال ندارد اما اگر توانائی از راه رفتن دارد و بیاورد بزه مندی میشود **فصل** باید دانستن که حج کردن عبادتست در وی نیابت بود چنانکه کسی دیگر یا مردی برای مردی حج کند باتفاق روا بود اگر مال دهد که تا رفتن و آمدن خرج کند و وی را وکیل کند که بر وی از بهر من حج گزار و حج گزارد بنیت وی روا بود بر خلاف عبادتهای دیگر که در عبادتهای دیگر روا نبود والله اعلم بالصواب **مسئله** اگر درویش حج آورد بعد از آن توانگر شد حج دیگر بر وی فریضه نبود از بهر آنکه چون که آنجا رسید که احرام گیرند آنجا اندر استطاعت بود و وی را پس استطاعت یافتن حج وی از فریضه افتد لاجرم حج دیگر فریضه نشود **مسئله** اگر مردی دو حج کرد اول فریضه افتد و دیگر تطوع بود از بهر آنکه حج یک بار فریضه نیست **مسئله** مردی به حج رفت با بنده خویش بعد از آن آن غلام آزاد شد و وی را استطاعت شد حج بر وی فریضه بود از بهر آنکه بندگی مانع است مر استطاعت را چون مانع بود آن حج اول که بجا آورده است از فریضه افتاده بود لاجرم چون استطاعت شد حج دیگر باید که بیارد تا از فرض افتد **مسئله** اگر نارسیده یا بنده حج بیارد چون رسیده شود و آزاد شود اول آن وی را باید و استطاعت حج بحاصل آید حج باز باید آوردن همچنین اگر کسی بعد از حج والعیاذ بالله مرتد شد باز استطاعت اسلام آورد و اگر درویش حج گزارد و باز استطاعت یابد دیگر بار واجب نشود و اگر غلامی را خواجه با خود به حج برده و قصد آزاد کردن او دارد باید که بوقت احرام بگرفتن آزاد کند تا حج او از فریضه بیفتد سلامتی راه از روی ظاهر شرط است مر وجوب حج را زنان را محرم شرط است و محرم کسیست که در میان او و زن هرگز نکاح نبود نارسیده و فاسق محرم نشاید بر زن شوی کردن تا محرم شود شرط نیست و بر نابینا و مقعد حج نیست اگر مال دارند واجب بود که کسی را زاد و راحله دهند تا از بهر ایشان حج آرند **فصل** در آنکه اهل روزگار را بنا بر ضرورت عادت چنان رفته است که از نادیه برند

چه بوادی راه برند جامه‌های دوخته بیرون کنند غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه اتفاق افتد و هر مردی ازاری بر میان بندند
بشکل ازار کرباس و ردای از کتف فرو آویزند جامه نو یا شسته و زنان جامه دوخته پوشند و روی گشاده دارند و بویهای خوش
از زن و مرد و پس ایشان هریکی دو رکعت نماز کنند و بر عقب نماز بگویند اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی یعنی ای بار خدایا من میخواهم که حج
بیارم پس بر من آسان گردان و از من بپذیر پس آنگه مردان بآواز بلند بگویند که لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لک لا شریک لک بعضی مردان برین زیاده کنند لبیک اله الحق لبیک اما ازین کم نشاید کردن و زنان این کلمات را نرم گویند حاجیان
هر جای که بالای برآیند یا بپستی فرو روند یا کاروانی را ببینند که میآید این کلمات را بگویند و سحرگاهان بیشتر بگویند و چون بزمین عرفات رسند
و درنگ کنند تا بروز عرفه و پیش از زوال روز عرفه غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه میسر شود و بمسجد ابراهیم صلوات الله علیه السلام روند که در عرفات
است و آنجا درنگ کنند تا زوال بگذرد پس امام مکه بر منبر برآید و موذنان بانگ نماز پیشین بگویند و خطیب خطبه گوید و تبیین کند و مردمان را مناسک
حج تعلیم کنند تا موذنان اقامت گویند و نماز دیگر را هم در وقت پیشین بگذارند پس آن بوثاق خود باز گردند و بارها برنهند و زمانی مستقبل قبله
نشینند در زمین عرفات و دعا میکنند و ثنا و تهلیل و تسبیح و تکبیر بگویند و زمانی میروند تلبیه گویان و باید که تا بوقت غروب در عرفات بوند ولیکن تقدیر
سه روز تا بمانند چون وقت نماز شام درآید بسوی مزدلفه روند یعنی بمشعر الحرام و نماز شام را در وقت نگذارند بلکه تأخیر کنند تا نماز خفتن و هر دو نماز
را در وقت نماز خفتن گذارند بمزدلفه مقام کنند بامدادی که روز نحر است نماز بگذارند باول وقت و وقوف که بمزدلفه واجب است بیارند و باز بمنا روند
پیش از برآمدن آفتاب یا پس آفتاب چنانکه اتفاق افتد و از جمره الاولی و وسطی درگذرند چون بجمره العقبی رسند آنجا هر کسی هفت سنگ اندازند
دوی واجبست و بوقت انداختن و بمنا را دست راست دارند و هر سنگی و کلوخی که می‌اندازند بسم الله الرحمن الرحیم میگویند رغم شیطان الرجیم را
بوقت انداختن الله اکبر و پس آن تکبیر بگویند و بر عقب سنگ انداختن از بهر دعا توقف نکنند بلکه بوثاق باز روند و موی سر بگیرند یا از سر کوتاه کنند بقدر سر انگشت
بسترند و زنان موی نسترند اما از سر گیسوی بقدر سر انگشت بگیرند پس آنچه محظورست یعنی حرام کرده با حج حلال شود مگر صحبت کردن وی که حرام ماند
تا بوقت فارغ شدن از آن اکثر شود تا طواف زیارت و هر که خواهد قربان کند دوی واجبست در حق کسی که وی قارن و متمتع بوده و قربان هم
شش ماهه و بزینت لاغر روا بود و از وی تناول کردن حلال بود و صدقه مستحب بود نه واجب پس قربان کردن بمکه روند و بمسجد حرام درشوند
و پای راست پیش نهند و بگویند بسم الله والسلام علی رسول الله اللهم زد بیتک هذا تعظیما و تشریفا و تکریما و مهابة و طواف زیارت بکنند گرد خانه
الکعبه هفت بار و ابتدا از رکن یمانی و حجر اسود کنند و اول کفها در حجر اسود سوی و روی بمالند و باز بردارند و تقبیل دهند و از بیشتر در خانه طواف
کردن گیرند و هر گاه بحجر اسود رسند کفها بر روی بمالند مگر وقتی که کسی زحمت دهد انگاه از دور بکفها دست اشارت میکنند
بسوی حجر اسود چونی که دستها بروی میمالند و باز دستها قبله میدهند و در سه کره اول الطواف سرینک دار روند و کتفها بجنبانند
پس از آن دو رکعت نماز بکنند و آن واجبست و بهتر آن بود که نماز در مقام ابراهیم علیه السلام گذارند و آن موضع در مسجد حرام معین است
پس از آن از مسجد بیرون آیند و بدامن کوه صفا که نزد ابوقبیس کوه بند برآیند و کفها سوی آسمان کنند و روی‌ها سوی خانه کعبه بایستند و
حمد و ثنا بیارند و دعا بگویند و حاجتها بخواهند و باز فرود آیند و چون بمیل اخضر رسند سعی بیارند تا بمیل اخضر دیگر و بار بسیره معهود رفتن

کیرند تا بکوه مروه رسند برآیند و روی‌ها بسوی قبله کنند و تحمید و تهلیل و تکبیر بیارند و دعا کنند و حاجت خواهند و باز فرود آیند و بسوی صفا روند همچنین هفت بار از صفا تا مروه و باز به منا آیند و شب به منا مقام کنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع جمرة الاولی که بنزد مسجد خیف است و هفت در موضع جمرة الوسطی میان بازار منا و هفت در موضع جمرة العقبه در سیوم همچنین و لیکن در روز سیوم پیش از زوال ـــــ اندازند و آن بظاهر روایت است پس آن عادت رفته است که جمله حاجی سوی مکه روند و بعضی در شهر فرود آیند و بعضی بیرون شهر که آنرا جاهها رزاهد گویند و این جماعت را عمره آوردن آسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج عمره آوردن گیرند بعضی بنیت خویش بعضی بنیت دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورت وی نه آنست که بنزدیک مسجد عائشه صدیقه رضی الله عنها که نزدیک تنعیم است خارج حرم بیرون شوی یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آبدست کنی و احرام عمره بگیری بدان صفت که در باب حج گفتیم و لبیک‌گویان می‌آیند تا بخانه کعبه را می‌بینند تلبیه را قطع کنند و بمسجد حرام درآیند باز سوی کوه صفا بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کردیم هفت بار سعی بیارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگیرند و چون موی برگیرند از احرام عمره بیرون آیند پس جامه دوخته پوشیدن و صحبت کردن با زن و دیگر کارها روا باشد و چند روز که آنجا مقام باشد هر روز اگر کسی خواهد عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه دور آمده بودند و خواهند که باز گردند باید که گرد خانه کعبه هفت بار طواف کنند و آنرا طواف صدر گویند یعنی طواف بازگشتن و پس آن طواف دو رکعت نماز بیارند باز بچاه زمزم روند از آب وی بخورند و بر سر و روی خود بریزند باز بملتزم روند و آن در میان در خانه کعبه و حجر اسود است پس روی و سینه بر وی نهند و دست بر پرده‌های کعبه زنند و ساعتی بدعا مشغول شوند از سر سوز و اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه نکنند بلکه نگران در وی بیرون آیند بر شکل کسی که دوست عزیز را وداع کنند و بزبان میگویند یا بیت الله مودع یعنی ای خانه خدای وداع و داعت میکنم باز خواهم آمدن بتوانشاء الله تعالی **فصل** بدانکه اندر حج دعاء معین نیست که لازم بود خواندن وی بیشتر در سعی میان صفا و مروه آیند دعاء بخوانند که رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم واهدنی للتی هی اقوم فانک انت الاعز الاکرم و اگر کسی بخانه کعبه اندر نیاید باک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی آزرده شود و چون دیدنی در آنجا بعمارة مشغول نباید شد که در آن وقت دعاء باید کرد **مسئله**

مسئله اگر در حالت صحت دیگری را بفرستد تا از بهر وی حج کرده باشد که فرزندی ثواب حج او را بود اما فریضه از گردنش نیفتد گر
در عذر دیگری را بفرستد تا از بهر وی حج کند که گر آن عذر باقی ماند تا بوقت مرگ حج فریضه از وی بیفتد و اگر آن عذر زائل گردد
پیش از مرگ حج دیگر بار بگزارد مسئله اگر مردی بسفر بیرون آمده باشد و در حال موت وصیت کند به حج از خانه فرستند
فرستند متعه او و اگر آنکه حج افتقار مال خود کند حج از فرمایند بفرستند و مال را گرفته باز باید داد مسئله محرم را موی بر سر
و ناخن چیدن بعید کردن نشاید مگر حاجتی رفتن باک نبود که شتر و گاو و گوسپند بکشد و غسل کرده و اندام بخارد و سر خاریدن باک
نیاید و باکی نیست که سگ گزنده و گرگ و غلیواژ و زاغ مردار خوار و مار و کژدم و موش را بکشد و نشاید که آن بکشد زیرا که
ایشان در حدیث آمده است مسئله محرم اگر یک شپش بکشد یا در طلب آن بدرویشی باید داد و اگر دو یا سه را بکشد قبضه طعام و اگر
بیشتر بود دو من گندم یا قیمت آن بدرویشان باید مسئله محرم اگر موی سر بچیند یا ناخن یکدست یا یک پای بچیند گوسفند
قربان کند و صدقه کند اگر کمتر بکشد دست یا پای یا یک انگشت یا ناخن بر دارد کم یک گوسپند ذبح کند و صدقه کردن نشاید مسئله محرم
گر کسی ستور را در حرم بچراند نشاید و نیز چیزی که بوی خوش دارد از میوه و غیر آن نشاید که بوی کند روا بود که زن خواهد مسئله حج بر
ستور از حج پیاده افضل بود و کسانی که راه ایشان دورتر باشد که مشقت سفر بر ایشان گردد مسئله چون صبح صادق روز نحر
که روز عید قربان است بدمد هر که وقوف عرفات نیافته باشد حج او فوت شود زیرا که چون رکن اصلی است پس باید که عمره بجا رود تا از احرام
حج بیرون آید و سال دیگر آن حج را قضا کند و وقوف عرفات را طهارت شرط نیست و نیت وقوف لازم نیست تا اگر کسی بگذشته عرفات
بگذرد و را بطلب قصد بر طلب داری بر آید و نداند که این زمین عرفات است وقوفش تمام بود مسئله طواف زیارت رکن است هر که
او را بجا آرد محسوب بود و لیکن گوسپند کشتن واجب شود اگر طواف زیارت را الی بعد از دوازدهم تأخیر کند بر وی
شش ماه ذبح کردن واجب بود و مگر بعد از حیض و نفاس و از طواف صدر واجب نشود مسئله حج بر فقیر فرض نیست
گزارد شود و اگر با پیاده حج گزارد و بعد از آن رسیده شد استطاعت شد حج دیگر بر وی فرض نشود از بهر آنکه چون بحاضر رسید گویا
تطوع افتاده است که تا رسیده اهل وجوب نیست مسئله اگر زنی را مال هست حج بر وی فریضه بود و لیکن اگر در راه محرم می بود
و بیارد فریضه بود و اگر محرم نیست که وی را ببرد و بیارد فریضه نبود از بهر آنکه استطاعت زن یکی محرم هست چون محرم نبود
بر وی حج نبود مسئله اگر مردی حج آورد و بعد از آن مرتد شد نعوذ بالله منها حج وی باطل شود تا اگر مسلمان شود باز حج
مسئله محرم را در حالت احرام نشاید که جامه دوخته پوشد و نشاید که موی کم تر کند و نشاید که ناخن بچیند و موی کوتاه کند و اگر جامه
دوخته پوشد بر وی یک دم واجب آید یعنی گوسفند قربانی کند از بهر آنکه نقصان در آورده جنایت کرده جرم کفارت واجب آید
از جنایات آنست که گوسپند قربان کند مسئله اگر محرم جامه دوخته پوشد بر وی یک دم واجب آید اگر این جامه را بیرون کند
در روز دیگر باز پوشید دم دیگر واجب شود یا نی این مسئله جواب بتفصیل است بنگریم که بنیت آن بیرون کرده است تا بپوشد
جنایت نوست دم دیگر واجب آید و اگر از بهر آن بیرون کرده است که دیگر بار باز پوشد همچنانست که وی خود بیرون نکرده است

دیگر واجب نشود و نظیر این مسئله آنست که محرم جامه از خود بیرون کرده است چون عزم آن دارد که پیشتر باز پوشد شرایعت
و یرا جائز دارد همچنانکه مردی گفت که من ماه رجب و شعبان و ماه رمضان یکی نخورم و لیکن عزم میدارد که بعد از عید بخورم و یرا همچ
همچنان میدارد که گوئی همین رمضان میخورد و هرکه عزم کرد پیش نخوردم هرچه گناهان که پیش کرده بوده است اندوی جاید
چون باز خورد جنایت نکرده بود و الحرم جیبد باید کرد تا روزگار خود در انگاه بداری چون احرام گیرد دستکز کرباس بر میان بندد و
کرباس بر کتف کشد و لی کتف جیب پا صحرا دارد و نشاید خویشتن را در وقت احرام خاریدن که اگر بخارد و موی و جب آید اگر خواهد که
بچوب گیرد و آن خارش را از خویشتن دفع کند و نشاید که با عیال مباشرت کند که احرام باطل شود و یکی دم واجب آید و نشاید صید
مر محرم را و اگر صید را بگیرد و بکشد حرام و مردار بود اما اگر ماهی گیرد آن حلال بود یا نی جواب حلال بود و الله اعلم بالصواب قوله تعالی احل لکم صید
البحر الآیة **فصل** باید دانستن که عبادت از حج وقوف است بعرفات تا اگر کسی بعرفات در آید و در روز هیچ توقف نکند و بگذرد حج
نبود باید که نماز پیشین را در آخر وقت بجا آرند و هم ساعت نماز دیگر بیارند که از آن اقصر و جمع میخوانند و بعد از آن بایستند و جهد بدعا مشغول
آن وقوف که می از حج آنست هرکه روز عرفه بر سد یا شب عید بعرفات حج را در یافت چون سپیده عید دمید حج فوت شد تا سال دیگرش حج
کردن و از آن جای بر خیزند بمزدلفه روند و از آنجا بمنا روند و در منا گوسفند قربان کنند و سنگ اندازند هر کسی بهیبت و یکبار
بروند و خانهٔ کعبه طواف کنند و صفا و مروه روند و سنت آنست که سر در دی و کتف بجنبانند که سنت چنین است مجاور بودن در کعبه
ابوحنیفه رح مکروه است از بهر آنکه تعظیم خانه کم شود و بر قول ابو یوسف و محمد رح مکروه نبود **مسئله** اگر چیزی خوش خورد و در حرام بسیار
یک دم واجب آید بر قول ابو حنیفه رح اگر اندکی خورد چیزی واجب نیاید **مسئله** اگر روغن زیت محرم بر سر کرد بر قول ابو حنیفه رح
یکدم واجب آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح صدقه واجب آید **کتاب النکاح** بدانکه زن خواستن روا است بقرآن
بحدیث و هم باجماع اما نص قرآن قوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و قوله تعالی و انکحوا الایامی منکم و الصالحین
من عبادکم و امائکم اما حدیث تناکحوا تناسلوا و تکاثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی قال النبی صلی الله علیه و سلم نائم المتاهل خیر من صائم العازب و قال النبی علیه السلام من تزوج مراة لمالها افقره
الله تعالی و من تزوج امراة لجمالها جعل الله تعالی و بالا علیه و من تزوج امراة لحسبها اذله الله تعالی و من تزوج امراة لدینها بورک فیه
و در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که شفاعت من امید میدارد باید که فرزند خود را بغایت نزند و اگر بزند روز محشر
بروی فرود آیند اما اجماع امت آنست که هیچ کس از نکاح منکر نشده است **مسئله** بدانکه نکاح بیگواه درست نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده
لا نکاح الا بالشهود نکاح نیست مگر بگواهان و گواه شرط روائی نکاح است باید که گواه مسلمان بود و آزاد بود و عاقل بود و بالغ بود
تا نکاح روا بود تا اگر بگواهی زنان نکاح کنی چون با ایشان مرد نبود روا نبود و اگر بگواهی بندگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه ایشان
اهل شهادت نه اند و بگواهی نارسیدگان نکاح کنی روا نبود و بگواهی دیوانگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه گواه کامل باید که بود و ایشان
کامل نیند و در شهادت گواهی ایشان مسموع نبود **مسئله** نکاح بگواهی فرشتگان و بندگان و نارسیدگان و مستان و جنیان روا

و بگواهی نابینایان و فرزندان کسی که بنو در روا بود اگر مسلمان زن جهود و یا ترسا خواهد بگواهی ترسایان روا بود مسئله نکاح
مست درست است نکاح آدمیان و پریان مختلف الجنس روا نیست مسئله گواهی فاسق نکاح میکنند بقول علماء ما روا بود و بقول
شافعی رح آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل یعنی نکاح نیست مگر بولی و دو گواه عدل چون گواهان عدل نبو
بودند نکاح درست نبود اما علماء ما میگویند که تاویل این حدیث آنست که فاضلتر آن بود که بحضور گواهان عدل نکاح کنی پس ...
بود و بنزدیک علماء ما این استثنا بفسق باز گردد تا بعید از توبه نام فاسقی از ایشان برخیزد اما مرزا بد در روا نیست ...
قوله تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا بعد از این حد هرگز گواهی ایشان نپذیرند اگرچه بمثل در جمله مردمان پرهیزگار کنند بهر آن
بهر آنکه مومن را چه اگفت بزنان زنانش بر بدیم از روی معانی تا نفع زنانش بر افت الکه ... گواهی نپذیرند و اولئک
هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا مگر که توبه کنند از بعد این حال و بعد از آن زنان فساد و بلعنی ایشان شوند از دو
وعزم کنند که بیش نکنند در مستقبل و این استثنا بقول علماء ما بفسق باز گردد و بقول شافعی بشهادة باز گردد تا بعد از توبه بنزد
علماء ما نام فاسق از وی برخیزد اما گواهی او نپذیرند و بقول شافعی پذیرند بعد از توبه مسئله بدانکه نکاح مشغول شدن
فاضلتر از نماز و روزه زیادتی است یعنی از تطوعات بنزدیک علماء ما مگر که بتر سد در نفقه و مونات دیگر به نزدیک شافعی زیادتی
زیادتی فاضلتر است از نکاح مگر نفس بزنان میل داشته باشد مسئله مردی نکاح میکند بگواهی دو نابینایان نکاح درست بود اما اگر
از این زن شوی یکی منکر شود که من ترا نخواسته ام یا من خویشتن نبو نداده ام همین دو نابینایان گواهی دهند بنزدیک قاضی
مسموع نبود گواهی ایشان از بهر آنکه شاید که مردی همان نبود که نکاح کرده است چرا که این نابینا آن مرد و زن را باواز ایشان
میشناسند و او از آواز ماند مسئله اگر ده مرد را قاضی حد قذف کرد مردی زنی میخواهد بگواهی این دو کس نکاح ایشان نبود اما
درست بود اما اگر نکاح را منکر شود از این دو کس همین گواهان پیش قاضی گواهی دهند درست نبود قوله تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة
ابدا اگرچه توبه کنند اگر سؤال آرند کو بند که چون قاضی گواهی ایشان نمی شنود فائده ایشان چیست فائده ایشان است که اگر یکی
منکر نشود عقد بجا باشد اینکه می فرماید که گواهی ایشان مسموع نبود اما نفی مود که اگر ایشان گواه شوند گواهی ایشان درست نیست گواه
شدن دیگر بود و گواهی دادن دیگر و قال فی الهدایة اذا احد المسلم فی قذف سقطت الشهادة و ان تاب وقال الشافعی تقبل اذا تاب
مسئله اگر مردی نکاح میکند بگواهی دو و لد زنا نکاح درست بود و اگر از این دو یکی منکر شود قاضی گواهی ایشان را بشنود این نزد
علماء ما اما بقول شافعی رح بدین گواهان عقد درست نبود بحکم همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی زنی خواهد بگواهی
دو مرد خفته یا بگواهی دو مست از زمی اعجمی یا بگواهی دو ترک عجمی یا بگواهی دو هندوی عجمی نکاح درست بود یا نه درین مسئله علما را اختلاف
است بر قول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر آنکه ایشان را در علم نبود چنان بود که گواهان نبود ندی و وجود و عدم ایشان
هم برابر است اما خواجه امام سرخسی رح او در ده است که روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا باشهود و مراد از
شهود حضور است یعنی گواهان شرط است و حضرت گواهان یافتیم اگرچه ایشان را علم نبود نکاح درست بود اما اصح آنست که روا نبود

مسئله اگر مردی زنی میخواهد ترسا یا جهود بگواهی دو ترسا یا دو جهود بقول محمد رح نکاح درست نبود از بهر آنکه جهود و ترسا
...ل است بیاده شاهد لاجرم عقد روا نبود و بقول امام اعظم و ابو یوسف رح روا بود مسئله مردی زنی میخواهد بگواهی دو پسر
...خویش نکاح روا بود اما اگر زن منکر شود مر این نکاح را این پسرکان گواهی دهند قاضی نشنود و اگر پدر منکر شود نکاح را
این پسران گواهی دهند مسموع بود از بهر آنکه گواهی بر پدر میدهند و این که زن منکر بود گواهی از برای پدر میدهند
هر جا که از برای پدر گواهی دهند مسموع نبود اما اگر هر کجا گواهی بر پدر دهند مسموع بود مسئله اگر مردی غلامی خود را
بدهد تا زن خواهد این غلام زن میخواهد بگواهی یک مرد و خواجه خویش این نکاح درست بود از بهر آنکه خواجه غلام را دستوری
داد بنکاح و دیگر ولایت بود بر خود لاجرم خواجه گواه را شاید مسئله اگر مردی زنی خواست بگواهی دو مرد از این دو گواه
...ادن و پذیرفتن را شنود و یکی نی این نکاح درست نبود از بهر آنکه همچنان شود که بگواهی یکمرد خواستی باز زن دیگر از
...باس خویشتن بوی داد مرد پذیرفت آن گواه که اول بار شنیده بود نشنید و آنکه بار اول نشنوده بود بار دوم شنید
این عقد روا نبود از بهر آنکه چون عقد اول درست نیامده است بسبب آنکه اول یک گواه شنیده بود این بار دوم
الحکم است لاجرم عقد درست نبود **فصل** باید دانستن که نکاح بکدام لفظ درست آید و بکدام درست نیاید مسئله
اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده گفت دادم یا گفت خویشتن بمن فروش بحضور گواهان زن گفت فروختم یا گفت
خویشتن بمن بخش زن گفت بخشیدم یا گفت خویشتن بمن صدقه کن زن گفت کردم گواهان حاضرند درین همه صورت با نکاح
درست بود مسئله اگر زن گفت ملکه خویشتن بتو حلال کردم مرد گفت روا داشتم درین همه صورت نکاح درست نبود
مسئله بدانکه نکاح به پنج لفظ روا آید و به پنج لفظ نی اما آن پنج لفظ که روا آید زن گوید خویشتن بتو دادم یا بزنی بتو دادم یا
خویشتن را بتو صدقه کردم یا بخشیدم یا ملک تو کردم درین پنج صورت نکاح درست بود اما این لفظ که درست نبود دانست که زن
گوید که خویشتن بتو اجارت دادم یا گوید حلال کردم یا مباح کردم یا عاریت دادم یا وصیت کردم درین پنج لفظ نکاح روا نبود مسئله
اگر زن گفت خویشتن بتو کردم مرد گفت روا داشتم و گواهان حاضرند درین همه صورت عقد جائز نبود اگر زن گفت خویشتن بتو امانت
دادم جواب همین است که روا نبود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وام دادم مرد گفت روا داشتم بر قول بوحنیفه رح و محمد رح ملک
وام گیرنده شود و بقول ابو یوسف رح ملک نشود و حجت ایشان اینست که چون بلفظ وام ملک وی میشود لاجرم نکاح درست بود و حجت
ابو یوسف اینست که بلفظ وام ملک وی نشود لاجرم نکاح نیز درست نشود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وقف کردم مرد گفت روا داشتم
...ابو یوسف رح نکاح روا بود و بقول بوحنیفه و محمد رح روا نبود از بهر آنکه بقول ابو یوسف رح بمجرد آنکه گوید وقف کردم درست بود و بقول
بوحنیفه و محمد درست نبود مسئله اگر مردی گفت مر زنی را که خویشتن بمن ده بصد دینار کابین زن گفت دادم مرد هیچ نگفت نکاح درست
...از آنکه خویشتن بمن ده گفت مرد را امر است از مرد و زن وکیل بود از جانب شوی و اصیل بود از جانب خود چون گفت دادم
عقد درست بود و پذیرفتم حاجت نبود مسئله اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن دادی زن گفت دادم مرد گفت پذیرفتم

عقد درست نبود از بهر آنکه این مرد گفت خویشتن بمن دادی احتمال از نالیش دارد و احتمال حقیقت نیز میدارد چون شک بود باز پذیرم
باید که نکاح درست آید مسئله اگر زن آغاز کند که خویشتن بتو دادم مرد گفت پذیرفتم بدویست درم کابین صد درم بود یا دویست درم
بنگریم که اگر زن باز گوید قبول کردم کابین دویست درم بود و اگر هیچ نگفت کابین همان صد درم بود از بهر آنکه زیادتی برین تملیک است
و تملیک را قبول باید تا درست آید مسئله زنی گفت خویشتن بتو دادم بصد دینار مرد گفت پذیرفتم ولی کابین را نگفت این نکاح درست
بود یا نی بر قول فقیه ابو اللیث رحمه الله درست نبود و بقول ابو حفص کبیر درست بود و حجت وی آنست که نکاح هست و کابین فرع چون اصل
پذیرفت کابین بتبعیت وی نیز پذیرفته بود اما حجت ابو اللیث رحمه الله آنست که خویشتن بصد دینار داد چون مرد گفت که من کابین
پذیرفتم همچنان بود که من نکاح نمی پذیرفتم لاجرم نکاح درست نبود مسئله اگر مردی دختر نارسیده خود را بشوی میدهد بکم از کابین
کابین وی است بر قول ابو حنیفه روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد روا نبود و حجت ابو حنیفه آنست که مصلحت پدر فرزند را بداند که
صلاح وی در آن بود چون وی را شفقت پدری کامل بود لاجرم روا بود اما حجت ایشان آنست که کابین حق نارسیده است و پدر را
که حق نارسیده را کم کند لاجرم روا نبود **فصل** ولی اگر نیست دیوانه وی را پدر هست و برادر ولایت نکاح که را بود بر قول ابو حنیفه رحمه الله پسر را
ولایت پسر را بود و بر قول محمد رحمه الله ولایت مر پدر را بود و اگر جد است و برادر ولایت که را بود بر قول ابو حنیفه رحمه الله ولایت جد را بود از بهر آنکه
مقام پدر هست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله جد با برادر در جمع آید تا حقیقت روا بود مسئله ولایت نکاح نارسیده که را بود پدر را و اگر پدر نبود جد را
و اگر جد نبود برادر را و اگر برادر نبود برادر پدر را و اگر برادر پدر نبود پسر برادر را و اگر پسر برادر نبود برادر پدر را و اگر پسر برادر نبود عم را
پدر را و اگر خواهر پدر نبود خواهر مادر را و اگر از اینها هیچکس نمانده بود قاضی را از بهر آنکه پیغامبر فرمود القاضی ولی من لا ولی له یعنی قاضی ولی کسی است
هر آنکس را که او را ولی نباشد **فصل** باید دانستن که هر چه وقت که پدر فرزند نارسیده را بشوی دهد فرزند نارسیده شرط نبود و نتواند که
بعد از بلوغ رد کند پدر بر انداز و اگر جد پدر پدر را نیز نتواند برانداختن از بهر آنکه پدر را و پدر پدر را شفقت بر کمال بود و عقل بکمال
ایشان مصلحت فرزند را باز دانند که وی آن خویشتن را اما اگر مادر دهد چون بالغه شود خواهد که خویشتن را اختیار کند و خواهد روا دارد
دو فرق میان مادر و پدر آنست که شفقت مادر بکمال است ولی عقل مادر بکمال نیست لاجرم مر دختر را اختیار بود اما پدر را و پدر پدر را
شفقت و عقل هر دو کامل هست لاجرم کرده ایشان نتواند برانداختن مسئله اگر جز از پدر و پدر پدر کسی دیگر مر او را بشوی دهد چون بالغ
شود خواهد رد دارد و خواهد برانداز از بهر آنکه شاید که ایشان تقصیر کرده بودند و تفحص آن کار بجا نیاورده بودند لاجرم وی را
شریعت اختیار نهاد مسئله اگر پدر دختر را بشوی داد که کفو نبود یا کابین مهر مثل نبود یعنی کم از آن بود بر قول ابو حنیفه رحمه الله روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و حجت ایشان آنست که چون شوی کفو نبود یا کابین کم از آن بود لاجرم در حق وی ضرر بود
نکاح روا نبود اما حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست که میگوید که پدر میداند که او را از این شوی نیکویی آید در وی نفقه و جامه که اگر شوی کفو بود در وی را
نیکو نداشتی لاجرم این نفع بود در حق نارسیده روا بود مسئله اگر جز از پدر و جد یکی از قرابات نارسیده را بشوی داد و کابین کم از مهر مثل
و یا شوی کفو نبود باتفاق نکاح درست نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده اما اگر شوی کفو هست ولی کابین کم از مهر مثل است

بود و چون رسیده شود مسئله اگر پدر دختر بالغه را بشوی دهد بی رضا و اذن وی این نکاح موقوف بود بر رضا دختر
یعنی باجازت دختر اگر چه بدختر رسیده رد کرده پدر را روا بود و اگر رد کند نکاح برانداخته شود اما چون بدختر رسیده دختر
خاموش بود این خاموشی از وی رضا بود و اگر بگرید هم رضا بود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام فاطمه را یعنی رضی الله عنها را بامیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد پیغامبر علیه السلام بیکی بار بیامد و گفت یا فاطمه ترا علی خواستگاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش گشت پیغامبر
پیغامبر علیه السلام رفت و وی را بعلی رضی الله عنه داد پس معلوم شد که اگر خاموش رضا نبودی ندادی اما اگر بیوه بودی وی بگریستی
این گریستن وی رد بود یا رضا بنگریم که گریستن باواز است یا آهسته اگر باواز است رد بود و اگر آهسته بود رضا بود و رضا بود
باز بعضی گفته اند از مشایخ که بنگریم که آب دیده وی سرد است یا گرم اگر گرم است رد بود از بهر آنکه گرمی آب از چشم از اندوه بود
لاجرم روا نبود و اگر سرد بود رضا بود که سردی آب چشم از سرور بود و سرور از شادمانی بود و چون از شادمانی بود رضا بود و از
امام ابوبکر فضل بخاری آورده است اگر چه بدختر رسید خاموش بود رد و ابو دیا رضا گفت بنگریم که روی وی زرد است یا سرخ اگر سرخ بود
رضا بود و اگر زرد شده رد بود از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی از غم بود والله اعلم مسئله اگر مردی دختر بکر بالغه خود
را بشوی داد چون بدختر رسید گفت که من روا ندارم مردمان ملامت کردندش که مردی نیکو است گفت بلی روا داشتم عقد درست نبود از بهر آنکه
باول چون که بوی رسید رد کرد در نکاح نماند لاجرم نکاح روا نبود مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بشوی داد چون بدختر رسید
رضا داد ولی همسایگان گفتندش که او مرد تباه است اگر رد میکند روا نبود مسئله اگر مردی پنج زن را گفت که شما همه
خویشتن بمن دهید چهار زن گفتند که دادیم نکاح درست نبود اگر پنج زن همه گفتند که ما همه خویشتن بتو دادیم مرد گفت که من چهار را
پذیرفتم این نکاح درست بود فرق میان آنکه مرد میگوید و میان آنکه زن میگوید این سخن که مرد گفت خویشتن بمن دهید این سخن
رد باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که پنج زن میگویند ما خویشتن را بتو دادیم سخن هر زنی دیگر است لاجرم آن چهار زن را
اجازت کرد درست بود و یکی پنجم نزا باطل تا آن عقد چهار زن جایز و درست بود و نظیر این مسئله آنست که دو زن اند دو دختر خود را
گفت که هر دو خویشتن بمن دهید یکی گفت دادیم نکاح درست نبود اما اگر مادر دو دختر هر دو گفتند که من هر دو خویشتن بتو دادیم مرد
گفت که من دختر پذیرفتم عقد جایز بود و همان معنی که یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر بالغه خود را بشوی داد و آمد و گفت ترا
بشوی دادم باندک نقره کابین دختر خاموش شد بعد از آن شنید که شوی کیست گفت رد و انمیدارم نکاح بر انداخته شود اما اگر پدر
ذکر شوی کرد که ترا بفلان کسی دادم دختر سکوت آورد و بعد از آن شنید که کابین اندک داده است گفت روا نمیدارم این نکاح
روا بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام چون فاطمه زهرا رضی الله عنها را بامیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد گفت ان علیا یذکرک ترا علی خواستگاری میکند ذکر علی رضی الله عنه کرد ذکر کابین نکرد اگر بی ذکر کابین نکاح روا نبودی
بایستی که پیغامبر علیه السلام ندادی پس معلوم شد که اصل ذکر شوی است لاجرم هرجا ذکر شوی بود عقد روا بود مسئله اگر مردی دختر
خود را بمردی داد و کابین پدید نکرد این نکاح درست بود بر خلاف کالا چنانکه اگر مردی کالا فروخت و ذکر بها نکرد بیع درست نبود و

آنست که در نکاح چون کابین پدید نکنی سزا کابین لازم آید اما در بیع چون بها پدید نکرد بیع بی بها درست نبود مسئله اگر زنی گفت
من خویشتن بتو دادم بصد درم نقره مرد گفت من پذیرفتم کابین وی پانصد درم نقره بود واگرچه سزای کابین بیشتر بود
مسئله اگر زن گفت که من خویشتن بتو دادم بیکابین و مرد گفت پذیرفتم سزا کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه زن بیکابین روا نبود
مسئله اگر زنی گفت خویشتن بتو دادم بپنج درم نقره مرد گفت پذیرفتم نکاح درست بود ولی گویندش که ده درم کن که کم
از ده درم نقره کابین روا نبود مسئله اگر زنی گفت من خویشتن بتو دادم و بیش مسمی نکرد و نه مرد سزا کابین واجب شود و چه
از دخول اما اگر پیش از دخول این زن را طلاق داد او را نیمه سزا مسمی واجب آید و متعه واجب آید و متعه سه جامه بود یکی چادر و یکی پیراهن و
اما اگر مسمی کرده بود قبل الدخول طلاق داد نیمه کابین واجب آید قال الله تعالی فان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد
فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم مسئله اگر مردی زنی خواست و این زن را طلاق داد و دختر این زن را میخواهد روا بود
یا نی بنگریم که با مادر دختر دخول کرده است یا نی اگر دخول آورده بود روا نبود و اگر دخول نیاورده بود روا بود از بهر
خدای تعالی عز و جل فرموده است وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم
یعنی دختران زن شما که بشما گردانیدم که با مادرانشان دخول آورده باشید و اگر دخول نیاورده باشید پس نیست شما را
که بخواهید دختران زنان خود را که حلال است اگر دختر را خواست و وی را طلاق داد و بعد از آن مادرش را میخواهد قبل از
یا از دخول روا نبود قوله تعالی وامهات نسائکم و حرام کرده شد بر شما مادران زن شما **فصل در عقد فاسد** باید دانستن
که هرگاه مردی زنی خواهد بیگواه این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی خواهد بگواه یکمرد و این عقد نیز فاسد بود و اگر در عدت
کسی بود وی را عقد کند عقد فاسد بود و اگر مردی زنی خواهد که زن در نکاح مرد بود بقول ابوحنیفه رح نکاح فاسد بود و بقول
ابویوسف و محمد رح نکاح باطل بود و حجت ابوحنیفه آنست که شبهه نکاح است و هر وقت که شبهه نکاح بود حد ساقط شود لاجرم
این عقد فاسد بود باطل نبود و اما حجت ابویوسف و محمد آنست که این نکاح باطل است و زنا است بر هر دو حد واجب بود مسئله
اگر مردی زنی بخواهد بگواهی بنده و یکی آزاد نکاح فاسد بود از بهر آنکه بنده اهل شهادة نیست بهمان شود که بگواهی یک مرد خواسته
است لاجرم عقد فاسد بود مسئله اگر مردی غلام خود را دستوری داد که برو زنی بخواه و این غلام زنی خواست بعقد فاسد
بعد از آن وی را خبر شد که این عقد فاسد است مگر این زن بخواهد اگر زن دیگر خواهد بهمان اجازة تواند خواستن یا نی بقول
ابوحنیفه تواند خواستن و بقول ابویوسف و محمد نتواند اجازت دیگر حاجت نباید حجت ابوحنیفه آنست که اجازت کرد که زنی بخواه
زن خواست مطلق است هم عقد صحیح را فرا گیرد و هم عقد فاسد را چون اجازة را بعقد فاسد بسندیم باز اجازت دیگر باید از روا بود
حجت ایشان آنست که اجازت در عقد درست بود که در او دخول با این زن روا بود و در عقد فاسد دخول حرام بود پس لازم باشد
اجازت دیگر تواند خواستن **فصل در وکالت** مسئله اگر مردی مرد دیگر را وکیل کرد که مرا زنی بنده بخواه با چندین
کابین و این مرد وی را زن آزاد خواست بدان کابین نکاح روا نبود از بهر آنکه چون بنده بود نفقه بر شوی واجب نیاید اما آزاد

که خواجه وی را بدین شوی تسلیم نکرد و چون زنی آزاد خواهد نفقه حال و حاجت آید پس لاجرم زین روی ضرر بود بر شوی پس نکاح روا نبود
مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که مرا زنی بخواه آزاد به ده دینار وی زن بنده خواست بهمان ده دینار روا نبود از بهر آنکه چون زن آزاد خواهد
فرزندان آزاد آیند و چون زن بنده بخواهد فرزندان آزاد آیند و چون بنده خواهد فرزندان وی بنده آیند و ضرر بود بر شوی که فرزند
وی بنده و دیگران بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام گفت الولد یتبع الام فی الرق والحریة یعنی فرزند تبع مادر است در آزادی و در بندگی پس لاجرم
فرزند او بنده و ضرر او بار کرد و از این سبب روا نبود مسئله اگر زنی مردی را وکیل کرد که مرا بشوی ده به هزار درم و وی چون وکیل بود او را بخود داد
روا نبود از بهر آنکه وی وکیل است بدادن نه بخواستن لی مسئله اگر زنی گفت مردی را مرا بشوی ده هر که تو خواهی بخود داد روا نبود از بهر آنکه
کلمه هر منکر است و تو معرف و در منکر داخل نشود پس لاجرم بخود دهد روا نبود و نظیر همین مسئله است که مرد گفت که هر که این غلام مرا بزند
این غلام من آزاد از مال من خود زنش آزاد نشود از بهر آنکه کلمه هر که منکر است و این گفتن مرا معروف و این منکر در معرف داخل نشود اما اگر
همچنین گوید که هر که این غلام را بزند از مال من آزاد اگر خود زندش آزاد شود از بهر آنکه وی در این معرف نیست … فتم …
مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که مرا زنی بخواه و آن زن نیز همین مرد را وکیل کرد که مرا بشوی ده اگر وی بر سر گواهان میگوید
موکله خود را که فلان دختر فلان را بموکل خود دادم که محمد نام است و این فلان است دادم از بهر موکل خود پذیرفتم نکاح روا بود همچنین اگر مرد
برادر است و یکی دختر برادر دیگر و هر دو نارسیده این عم میگوید که شما گواه باشید که من دختر برادر خود را بپسر برادر دیگر دادم … خود دادم
نکاح درست بود چون هر دو نارسیده بوند مسئله اگر خواجه کنیزک خود را بغلام خود میدهد به پیش گواهان … درین صورت
شخصی را قائم مقام دو شخص کرد دانیده است فرق است میان این مسئله و میان آنکه مردی را وکیل کرد که مرا غلام بخر به ده دینار و دیگری [illegible]
مرد را وکیل کرد که غلام مرا بفروش او میگوید که من این غلام را به ده دینار بعد از فروختم و از بهر خریدم که این بیع روا نبود از بهر آنکه یک شخص در باب
نکاح هم اصیل و هم وکیل بودن روا است اما در باب بیع نی از بهر آنکه ملکیت هم بفروشنده و هم خرنده روا نبود مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که فلانی را
بخواه از جهت من بصد درم وکیل رفت همان زن را بجهت خود خواست چند سال بعد از آن این زن را طلاق داد و عدت زن بگذشت از بعد آن
مسئله مرد میخواهد که وی را وکیل کرده بود همین زن را روا بود از بهر آنکه وی معزول نکرده است از وکالت لاجرم وکالت باقی بود … درست بود
مردی مردی را وکیل کرد که فلان زن را از بهر من بخواه و این وکیل رفت تا بخواهد موکل پشیمان شد مرد را نزد آن گفته شما گواه باشید … وکیل را از
وکالت معزول کردانیدم … وکیل را از معزول کردانیدن وی معلوم نبود معزول نشود چون آن زن بخواهد … درست بود از بهر آنکه … مسئله
… است معزول مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که فلان زن بهر من بخواه این وکیل رفت تا بخواهد موکل پشیمان شد معزول نشود …
بخواهد چنانکه … وکیل از وکیل معزول شود ولی آنکه وی را معزول کنند باید که خواهر آن زن بخواهد یا مادر آن زن را یا دختران … معزول شود یا چهار
زن را بخواهد آنگاه وکیل معزول شود از بهر آنکه چون چهار زن بخواهد این زن پنجم شود لاجرم روا نبود و خواهر زن یا مادر زن … نبود …
مسئله اگر مرد وکیل کرد مردی را که مرا بفلان کس ده و وکیل بگفت این زن را با آن مرد … [illegible]
نیست اما آن نکاح که وکیل کند درست نباید جواب زن باید که پیشتر خود را با مرد دیگر داده نکاح وکیل درست نباید …

از بهر آنکه باب فرج بست و در وی احتیاط شرط باید که بر دو این زن را طلاق دهند باز یکی نکاح کند مسئله مردی مردی را وکیل
کرد که برو فلان زن را از بهر من بخواه بصد درم این مرد رفت تا آن زن را بخواهد آن زن گفت که بصد درم نمی‌خواهم وکیل گفت
که خویشتن بصد و پنجاه درم وا دی گفت دادم نکاح موقوف بود باجازت موکل یعنی شوهر اگر شوی پسندد روا دارد عقد درست بود
و اگر نی برانداخته شود و اگر وکیل شوی را خبر نداد که من بصد و پنجاه درم خواسته‌ام شوی این زن را بخانه آورد و چند سال برین
بود و بعد از آن وی را طلاق داد زن گفت که کابین من بصد و پنجاه درم بود و هست مرد گفت که من ترا بصد درم خواسته‌ام
وکیل را طلب کردند که وی را بچند درم خواستی گفت بصد و پنجاه درم معلوم شد که این طلاق واقع نبوده است اگر باز خواهد برین
طلاق زن وی بود مسئله اگر مردی زن خواست کل پدید آمد یا پیسی یا دیوانه یا گنده بوی و یا کر و یا گنگ بر قول علما ما
رد نتوان کردن و بر قول شافعی رح درین همه صورتها رد تواند کردن **فصل** در نکاح موقوف مسئله پدر دختر بالغه خود را
بشوی داد بی علم وی و این نکاح موقوف بود اگر دختر اجازت کند آن نکاح درست بود و اگر نه برانداخته شود مسئله اگر مردی
پسر بالغ خود را زن خواست بی علم وی عقد موقوف بود باجازت پسر اگر خبر به پسر رسید گفت روا داشتم و این از وی اجازت بود
نکاح تمام درست شود مسئله اگر غلامی بی دستوری خواجه زن خواست این نکاح موقوف بود باجازت خواجه اگر خواجه اجازت
دهد روا بود و اگر نی نی مسئله مردی را زنی هست آزاد و فضولی وی را یکی زن بنده خواست خبر بشوی رسید اجازت کرد این
نکاح درست نبود از بهر آنکه نکاح زن بنده بر زن آزاد روا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود و لا تنکح الامة على الحرة تمام
نیست کنیزک را بر آزاد و اما اگر زن بنده بود و بر بالای زن آزاد میخواهد روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرموده است
تنکح الحرة على الامة نکاح کنید آزاد را بر بنده مسئله مردی دو زن خواست یکی آزاد و یکی بنده بیک عقد عقد در آزاد درست
درست بود و در بنده نی از برای آنکه آزاد را بر بنده ترجیح است که اگر آزاد را بر بنده میخواهد روا است و اگر پیش از بنده میخواهد تا
و بجز نکاح آزاد قوی‌تر از بنده بود نکاح آزاد درست بود و نکاح بنده نی مسئله اگر مردی را یک زن هست و در حق فضولی رفت و
خواهر این زن را از برای همین مرد خواسته است پیش از آنکه خبر باین مرد رسیدی این زن که در خانه وی بود وفات یافت اجازت کند بعقد
خواهر زن را روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتها اذن است که در ابتدا هم چنان بود که گویی هر دو خواهر را در یک عقد خواسته است
مسئله مردی را چهار زن هست فضولی رفت و زن پنجم خواسته پیش از آنکه خبر بشوی رسیدی و برا ازین چهار زنان یکی وفات
یافت بعد از وفات اجازت میکند آن عقد روا نبود از بهر آنکه اجازت انتها اذن است که در ابتدا **فصل** باید دانستن مرد آزاد
را چهار زن حلال است و مرد بنده را دو از بهر آنکه بندگان نیمه آزاد اند در حکم مسئله اگر فضولی این بنده را چهار زن خواسته است
پیش از آنکه خبر بوی رسید خواجه این غلام را آزاد کرد و بعد از آزادی اجازت میکند بر آن چهار زن روا نبود از بهر آنکه اجازت در
انتها اذن است که در ابتدا و الله اعلم مسئله اگر دو را اجازت میکند بنگریم که اجازت نکاح کند هر چهار را یکی عقد خواسته است
هیچ روا نبود و اما اگر جدا جدا خواسته است دو را روا بود مسئله مردی را زنیست در نکاح این زن خود را طلاق داد و در عدت و لیست

خواهد این زن میخواهد روا نبود از بهر آنکه حکم عدت را حکم نکاح است مسئله مردی سوگند خورد که هر زنی بخواهد ازوی طلاق اگر کسی را
وکیل کرد وکیل رفت و زن خواست طلاق شود از بهر آنکه وکیل قایم مقام موکل است اکنون چه باید کرد تا طلاق نشود باید که این مرد
سوگند که خورده است با عالمی بگوید که من محتاجم به نکاح فضولی این فضولی برود و وی را زن خواهد وی را بگوید که فلان را از جهت تو خواسته‌ایم
شوی گوید روا داشته‌ام بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله طلاق شود و بر قول محمد رحمه الله طلاق واقع نشود از بهر آنکه این اجازت نکردن
است نکاح کردن نی دلیل بر بینکه اجازت است که درین حالی گواه شرط نیست پس لاجرم طلاق واقع نشود حجت ایشان اینست که چون گفته
که روا داشتم همچنان شود که گوئی که خود رفته و خواسته اما اگر باید تا باتفاق طلاق نشود چون فضولی بیگوید که من فلان را از جهت تو خواسته‌ام
وی چیزی باین مرد دهد که کابین آن زن ده بحساب کابین این اجازت بود بفعل چون اجازت بفعل بود طلاق واقع نشود مسئله
فضولی مردی را زنی خواست پیش از آنکه خبر بوی رسید فضولی رجوع کرد شوی خبر یافت که فضولی وی را زن خواسته است و باز برانداخته
گفت من این نکاح روا داشتم هرچند فضولی برانداخته بود این عقد روا بود فرق است میان این مسئله و میان آن مسئله که فضولی مردی را غلامی
خرید پیش از آنکه خبر بآن مرد رسیدی فضولی گفت من این بیع را انداخته‌ام این هم برانداخته شود از بهر آنکه در باب بیع وشرا حقوق راجع بفضولی
بود اما در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست لاجرم رجوع از نکاح درست نبود اما حقوق بیع راجع بوی است لاجرم بیع نماند مسئله فضولی
مردی را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسیدی چهار دیگر خواست و دوی دیگر بر ده نکاح موقوف بود با اجازت وی خواهد چهار
اول را اجازت کند و خواهد چهار میانه را و خواهد دو آخر را مسئله مردی را دختری است دو مرد باین مرد رسیدند که ویرا دختر بود دیگر مرد
گفت مرا دختر است یکی از ایشان دادم پیشتر رفتند مردی دیگر رسید گفت همان دختر را باین مرد دوم دادم عقد دوم روا بود دوا از آن
عقد اول نی از بهر آنکه نکاح اول بیگواه بوده است درست نیامده بود ولی زن دوم را دو گواه یافتم لاجرم عقد دوم درست بود مسئله
مرد زن ترسا میخواهد یا جهود روا بود و اگر زن حربی میخواهد یا مغ یا نوشتاک روا نبود از بهر آنکه ایشان را دین نیست اما جهود و ترسا اهل
کتاب اند چون اهل کتاب بود روا بود دلیل بر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود سنوا بالمجوس سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و غیر آکلی ذبائحهم
گفت برین مغان سنت نهید جز آنکه دختران ایشان را نخواهید و کشتنیهاشان را مخورید مسئله اگر زن صابئه میخواهد بر قول ابوحنیفه رحمه الله روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و صابئه آنست که از دین ترسائی بدین جهودی رود یا از جهودی بترسائی رود و این را صابی
خوانند مسئله اگر دو مرد اند هر یکی را یکی دختر این دختران را خواست و این دختر این را خواست یکی را از زنی دختر آمده یکی را پسر بیکدیگر
میدهند روا نبود از بهر آنکه از ایشان هر یکی سر یکدیگر را دختر و پسر باب بخال خواهد میشود دختر با بخواهر زاده گفتن روا نبود والله اعلم مسئله
اگر دو مرد اند هر یکی را خواهر است این خواهر را خواست و آن خواهر این را خواست از یکی آمد و از یکی پسر بیکدیگر میدهند روا بود
از بهر آنکه دختر عمه شوند و پسر خال دختر و دختر عمه را پسر آمد و یکی را دختر بیکدیگر میدهند روا بود از بهر آنکه یکدیگر را عم و عمه میشوند و عم
و عمه را بنکاح روا نبود فصل در حرمت باید دانستن که کیانند بر تو حرام موبد و کیانند که حرام موقت اند یعنی وقتی نکاح روا نبود و وقتی
نکاح روا بود اما آنها که حرام موبد اند دست و دختر و خواهر و عمه‌گان و خالگان و دختران برادر و دختران خواهر و مادر شیر

دختر و خواهر شیر و مادر زن و دختر زن که مادر او را دخول کرده بود و زنان پسر که از صلب تو باشند و زنان پدر اینها
پسر در باشند که حرام مؤبد اند که هرگز به نکاح نشایند اما اینها که حرام موقت اند یکی دختر زن است که با مادرش دخول
نکرده باشی چون مادرش را طلاق دهی دخترش روا بود و دیگر خواهر زنست که تا مادام که یکی خواهر در عقد تو بود و عقد
دیگری روا نه بود و دیگر عمه زن است و خاله زنست عمه زن و خاله زن بر عکس تا آن وقت حرام است که این زن در نکاح وی بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده لا تنکحوا المرأة علی عمتها و لا علی خالتها و لا علی بنت اخیها و لا علی بنت اختها دیگر زن غیر کتابیه که او
بنکاح نه نشاید تا ایمان نیارد و مکاتبه خود را خواستن روا نبود تا آزاد نشود و زن پنجم خواستن روا نبود تا چهارم زن در عقد تو بود که
تا در عدت تو بود و کنیزک بر زن حره خواستن روا نبود تا آزاد را طلاق نه دهد و عدت او تمام نکند دیگر دختر برادر زن و دختر خواهر زن را
خواستن روا نبود تا مادام که آن زن در نکاح وی بود و اینها همه حرام موقت اند دیگر زن پدر و زن پسر صلبی به نکاح روا نبود و از
شیر و زن پسر شیر به نکاح روا نبود و هر چه حرام از برای نسب است از روی حسب شیر حرام است نیز بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده یحرم من
الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میکند رضاع آنچه از روی نسب حرام است ازین حدیث چهار مسئله مستثنی است یکی آنکه مادر کلان
نبیره یا شیر داد دختر وی برای حرام نشود دوم آنکه مادر شیرخوار را نشاید خواستن و سیوم آنکه خواهر پسر شیرخواره را نشاید خواستن
چهارم آنکه خواهر برادر شیر را نشاید خواستن اینها که پیش از مسئله مستثنی نوشته شد حرام مؤبده بوده اند بر عکس و اینها حرامات
و چهار کس اند و دوازده از نسب و دوازده از سبب والله اعلم **کتاب الرضاع** باید دانستن که مدت رضاع چند است بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال است و بقول ابو حنیفه رحمه الله دو نیم سال است و بقول زفر سه سال است و بقول حسن بصری چهار
سال است و بقول شیر کل عمر حجت ابو حنیفه رحمه الله است قوله تعالی و حمله و فصاله ثلثون شهرا و حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله است
قوله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و بقول مالک سه سال است فائده این مسئله آنجا
آید که کودکی دو نیم سال شیر خورد بعد از دو نیم سال زنی وی را شیر داد آن زن مر وی را مادر نبود تا فرزندان آن زن مر این کودک را به
نکاح نشاید خواستن بقول علما ما و به نزدیک زفر و مالک مادر شود و اگر بعد از دو سال شیر خورد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما
الله حرمت رضاع ثابت نشود و ایشان میگویند که چون این کودک دو سال رسته شود تمام پس مستغنی شده بود و از شیر وی
بعضی مشایخ گفته اند که اگر پسر بود دو نیم سال شیر باید دادن و اگر دختر بود دو سال **مسئله** زنی یک پسر را شیر داد اگر آن زن
ده دختر بود همه این پسر را حرام بود اما اگر این پسر که خواهر دیگر است یکی ازین فرزندان این زن مر آن دختر را خواهد روا بود از بهر آنکه
ایشان مر یکدیگر را بیگانه اند و خواهر برادر شیر شود و خواهر برادر شیر نکاح روا بود و همچنین اگر پسر که به پستان یکی جمع آیند کودکان یکدیگر
مر ایشان را اگر یکدیگر را خواهد روا نبود **فصل** باید دانستن که همچنانکه مادر نسبی و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر حرام اند برین
کسی از روی شیر همینها را که یاد کردیم نیز حرام اند همچنین زن پدر و زن پسر شیر هر چند فرو سوی بود بر تو حرام مؤبد بوده اند از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام
فرموده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب و اینها که یاد کردیم جمله نسبتی اند **مسئله** باید دانستن که همچنانکه از زن حکم شیر و حرمت بند

مرد نیز صورت بندد تا اگر دو کودک از یک پستان شیر خورند خواه در یک حال خواه پیاپی که هر دو در یک پستان جمع باشند تا اگر پسر
از پستان زن شیر خورد و بعد از ده سال دختری هم از این پستان این زن شیر خورد بر یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه خواهر و برادر شده‌اند و عبد الله
عباس رضی الله عنه گوید همچنانکه شیر زن دانستی حکم شیر مرد همچنان میدانی تا اگر مردی را دو زن است به هر دو با شیر و یاد و دیگری پسری دارد با شیر و دختری
از همین مرد است یکی دختر از این زن شیر خورد و یکی پسر از آن زن هر دو برادر و خواهر شوند و نکاح میان ایشان روا نبود و در حکم رضاع پیوسته شود
و از بهر آنکه شیر مرد و زن این مرد است چون شیر از وی بود چنانکه شیر از وی بود چنانکه شیر یکی هر دو را از نکاح باز دارد شیر یکی مرد نیز از
باز دارد و از بهر آنکه گفتم شیر که از زن صورت بندد از مرد نیز صورت بندد از مرد نیز صورت بندد از بهر آنکه شیر بر دو روا است تا اگر کودک از زن
شیر خورد مادر وی شود و آن شوی نیز پدر وی شود و بحکم شیر مسئله مردی را دو کودک خورد است یکی پسر و یکی دختر و ایشان دو کودک دیگر از زنان
شیر خورده‌اند که این زنان را سه چهار کودک از شوهران پراکنده بی از این شوی از آن وی همچنین بر او نبود که این دختر که از وی شیر خورده است
نکاح کنند از بهر آنکه این کودکان وی از همین پستان شیر خورده‌اند و این دختر و این پسر همه از این پستان لاجرم خواهری و برادری میان ایشان ثابت شود
اما اگر شوی این زن دختران دارد از زنان دیگر از این زن نمی‌شاید که این پسر که از وی شیر خورده است از آن دختران وی زنی کنند و اگر این مرد را پسران
از زنان دیگر نشاید مر این پسران دیگر که مر این دختر را زنی کنند از بهر آنکه از زن وی شیر خورده است مسئله مردی را دو کودک است شیر خواره یکی دختر
پسر زنی مر این دو کودک را شیر داده مر این زن را شوی است اکنون نشاید مر این شوی را که دختر که از وی شیر خورده است زنی کنند از بهر آنکه همچنانکه
زن مادر شود این مرد نیز پدر شود و هرگز میان ایشان نکاح روا نبود همچنانکه برادر و پدر و برادر روا نبود و پدر پدر نیز روا نبود و همچنین پسر و تا آدم
علیه السلام و پسر پسر نیز روا نبود و همچنین پسر تا قیامت و همچنانکه پدر پدر و پسر پسر روا نبود در علم دین روا نبود و خال را نیز روا نبود حاصل
آنکه هر چه به نسبت وی روا نبود به شیر نیز روا نبود مسئله همچنانکه این زن را شیر داد به نکاح وا نبود مادر این زن نیز روا نبود و مادر این زن و دختر و خواهر این زن
نیز روا نبود و خواهران این زن نیز روا نبود و عمه و خاله این زن روا نبود مسئله زنی است شوی ناکرده و ویرا شیر آید کودکی را شیر داد حکم شیر ثابت شود یا نی
جواب شود اگر کسی گوید که شوی نیست چگونه حکم شیر ثابت شود جواب آنست تا راست سخن در شیر است در شوی نی چون شیر یافتیم که از جایگاه خویش
بیرون آید به همین معنی حکم شیر ثابت کنیم و اگر گوید که بچه بی پدر روا نبود و صورت نه بندد و شیر بی شوی صورت نه بندد گوییم که بچه بی پدر صورت نه بندد
اما شیر بی شوی صورت بندد لاجرم که هر چند این زن را شوی نیست چون شیر یافتیم که از جایگاه خویش بیرون می‌آید و بچه از این پستان شیر خورد حکم
رضاع ثابت شود مسئله مردی را زنیست با بار شویش گفت که چون تو بار نهی ترا طلاق این زن چون بار بنهاد طلاق فرود آمد و زن بر وی
حرام شد و نفاس گذشت و یکی یا دو بعد از نفاس سه حیض از بعد وی بیامد چون عده‌اش گذشت شوی دیگر کرد اکنون در این حال یکی
بچه را شیر داد وی خود مادر شود و پدر آن بچه که شود که شوی پیشین یا پسین این مسئله از سه حال بیرون نبود یا این کودک را شیر داد پیش
از آنکه از شوی دوم بار گرفتی یا شیر داد آنوقت که از شوی دوم بار گرفته بود یا شیر داد بدان وقت که بچه آورد از شوی دوم اما اگر شیر داد پیش از آنکه
از شوی دوم بار گرفتی باتفاق پدر این کودک شوی پیشین بود از بهر آنکه این شیر از شوی پیشین است پس وی پدر بود اما اگر شیر بدان وقت داد که از شوی دوم
کودک آورد باتفاق پدر این کودک شوی دوم بود چون کودک وی آمد شیر از آن شوی پیشین نبود و شیر وی منسوخ شود و چه منسوخ شد حکم وی نماند اما اگر شیر بدان وقت داد

که بچه شوی دوم در شکم بود اکنون پدر که بود وانیجا اختلافست ابوحنیفه میگوید که پدر شوی پیشین بود از بهر آنکه در شیر وی [illegible]
و در شیر شوی دوم بشک است و اصل نیست که الیقین لا یزال بالشک یعنی یقین بشک زائل نشود و باز بقول ابویوسف میگوید که ما مبتلا یم
بدو شیر نزاعا کنیم و گوییم که بگو این شیر کیست هر کدام را که بگوید پدر آن شود و محمد هم میگوید که این باب جلالیست و مرا چون مبتلا
شدیم بدو تغییر و حکم نمیتوانم کردن که شیر کدام شوی است و در باب حلالی و حرامی احتیاط شرط است گوییم هر دو شوی پدر این کودک
شوند و باز بعضی گفته اند بنگریم این فرزند اگر شبیه پیشین گذشته است از شوی دوم بود و اگر به همان است از شوی پیشین بود مسئله
اگر شیر زنی را در سکوره دوشیدند پیش از آنکه این شیر را باین کودک دادند این زن وفات یافت یا زنی مرده بود و پستانها بر شیر بسته اگر این
در حال مرده کی کودک از پستان مرده شیر خورد همه حلال حکم شیر ثابت شود از بهر آنکه جانرا بدو شیر اثر نیست چون جان در شیر اثر نباشد
و مرده هرچند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرده شیر جوشیدن گفت حکم شیر حرام چرا باید که رضاع
ثابت شود جواب بگوییم که این سوال باطل است بیک مسئله و آن آنست که اگر شیر از زن زنده جوشیدند در سکوره یک قطره هم در آنجا
افکندند یا خود در دنبا و آن شیر حرام شود با همه اگر همان شیر را بکودکی دادند و خورد حکم شیر ثابت شود اما اگر همین شیر در بینی کودک
اندر ریختند هم حکم شیر پیوسته شود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است اگر از راه دهان اندر ریزی همان غذا بود و اگر از راه بینی
ریزی همان غذا است بدین معنی گفتیم که حکم رضاع پیوسته شود اما اگر به اندام پس اندر ریختند یا بگوش اندر ریختند بدین دو جا حکم شیر
ثابت نشود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است و اندرین دو جای منفعت شیر غذا حاصل نیاید لاجرم ثابت نشود و فائده دیگر آنست
که رسول علیه السلام میگوید که شیر مر گوشت را برویاند و استخوان را قوی کند و ریختن شیر بدین دو جای از بهر دارو بود نه از بهر غذا
و بدین حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را بجوشیدند و یا دارو بیامیختند و بکودک دادند حکم رضاع ثابت شود یا نی بنگریم اگر شیر
غلبه کرده بود شود و اگر غلبه دارو بود نشود و اصل آنست که حکم مر غلبه را بود مسئله اگر در شیر نان ثرید کردند و بکودک شیرخواره
دادند اگر شیر غالب است حکم شیر ثابت شود و اگر ثرید غالب است حکم شیر ثابت نشود و شیرخوارگی بشیر آدمی ثابت شود و بشیر دیگر حیوانات
تا اگر دو کودک شیر بزی یا گاو خوردند حکم شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از زنی باید خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول ابوحنیفه
بیکبار مکیدن و خوردن بود بقول شافعی به پنج بار مکیدن و خوردن و مدت رضاع ابوحنیفه دو نیم سال است و بقول ابویوسف و محمد
دو سال و این قول شافعی است و بقول زفر و مالک تا سه سال هر چه فرو سوی دو سال باتفاق حکم رضاع شود و هر چه زیاده
از سه سال است حکم رضاع ثابت نشود باتفاق و هر چه اندرین میانهاست اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسئله اگر مردی [illegible]
خود را خورد و نکاح را هیچ زیان ندارد مسئله مردی دختری شیرخواره بزنی کرد مادر این مرد بیامد و مر این دختر را شیر داد
یا دختر این مرد بیامد یا خواهر این مرد بیامد یا جده این مرد بیامد یا خاله این مرد و یا زن برادر این مرد بشیر حکم رضاع ثابت شود یا نی اگر دختر
این مرد شیر داد برابرینه حرام شود از بهر آنکه دختر دختر وی شود و اگر مادر وی داد نیز حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود و اگر جده
وی داد هم حرام شود از بهر آنکه عمه وی شود و اگر عمه وی داد حرام نشود که دختر عمه وی شود و دختر عمه بنکاح روا بود و اگر خاله

دی داد حرام نشود از بهر آنکه دختر خاله وی شود دختر خاله بعقد روا بود و اگر زن خال اینمرد شیر داد هم حرام نشود از بهر آنکه دختر خال بنکاح روا بود ز
ن نسبی نیز ره اما اگر زن پسر وی شیر داد هم حرام شود از بهر آنکه دختر پسر وی شود و اگر زن پدر وی شیر داد هم حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود
ایجای بود که زن پسر را شیر از پسر وی بود یا زن پدر را شیر از پدر وی یا جده را شیر از جد وی خورد یا زن برادر را شیر از برادر وی از بهر آنکه چون شا
شیر از پسر وی بود دختر پسر وی بود و دختر پسر بنسبی روا نبود و چون زن پدر را شیر از پدر وی بود خواهر وی بود و چون زن جد را شیر از
جد وی بود عمه وی یا خاله وی بود و چون زن برادر وی را شیر از برادر وی بود دختر برادر وی شود اما اگر شیر ایشان از کسی اجنبی بود در همه
مسئلها روا بود **مسئله** اینمسئلها اگر این زن بر مرد حرام شود نیم کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه قبل الدخول فرقت افتاد میان
میان ایشان و چون عقد را زجای دیگر پدید آید چه گوئی اینمرد نیمه کابین بدین زن شیر دهنده باز گردد یا نی بنگریم که اگر شیر دهنده چه میگوید اگر
میگوید که من اینمسئله را میدانستم ولی از بهر شفقت دادم نتواند شوی که بوی رجوع کند از بهر آنکه بر یکی از مسلمانان برا فرض است که شفقت و رحم
بان شوند چون مقصود وی شفقت لاجرم شریعت وی را معذور دارد و تاوان کابین بر وی نیفکند اما اگر شیر دهنده میگوید که من اینمسئله میدانستم
ولیکن مقصود من آن بود که تا وی بر وی حرام شود این شوی بدین شیر دهنده رجوع کند و نیمه کابین از وی بستاند **مسئله** مردی را زنی است
بالغه و مر این زن ویرا مادر است و این مرد یکی دخترک شیرخواره را بزنی کرده است و زن دو شیره و یکی مام خواره یکی شیرخواره او در زنان
مام خواره مر این زن شیرخواره را شیر داد در ساعت هر دو زن بر شوهر حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهران شوند و دو خواهر بیکعقد روا نبود و دلیل بر آنکه
پیغامبر علیه السلام میگوید من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یجمعن ماءه رحم اختین چنین گفت هر که بخدای عز و جل گرویده است و بروز قیامت مقر آمده
است آب خویش را جمع نکند میان دو خواهر از بهر این معنی را گفتیم که عقد روا نبود در میان دو خواهر اکنون چون هر دو حرام شدند بر مرد نیم کابین جداجدا
که بدین شیرخواره بدهد از بهر آنکه فرقت او قبل الدخول است و آن زن مام خواره را بنگریم که قبل الدخول است یا بعد از دخول است اگر قبل الدخول است
نیم کابین واجب آید و اگر بعد از دخول است کل کابین واجب است چون این کابینها بدهد شوی بدین زن که سبب فرقت وی بود رجوع کند یا نی بنگر
بدین کابین زن شیرخواره رجوع کند مگر که شفقت دعوی کند آنجا رجوع نتواند کردن اما کابین بالغه بنگریم که قبل الدخول است یا بعد الدخول
اگر قبل الدخول است رجوع کند بهمان نیمه کابین که رسیده است از بهر آنکه وجه آمده است کابین این زن بر اینمرد و اینمرد از وی هیچ منفعت برنداشته
اما چون دخول آورده بود کابین بر مرد موکد شده بود بهیچ حال از مرد نیفتد **مسئله** اکنون چون هر دو بر وی حرام شدند کدام را بزنی کند
بنگریم اگر مرد قبل الدخول آمد اختیار مرد را بود هر کدام را خواهد تواند اما اگر بان زن مام خواره دخول آورده است ویرا بزنی کند که در عدت
وی است و آن شیرخواره را نتواند که بزنی کند تا در عدت این مام خواره نگذرد **مسئله** مردی را زنی است یکی مام خواره و یکی شیرخواره و این
زن مام خواره مر آن زن شیرخواره را شیر داد اکنون این زن مام خواره مادر آن زن شیرخواره وی شود و هر گاه که در ما بود جده را همان حکم بود
از بهر آنکه جده همچون مادر است پس مادر و دختر شوند و مادر و دختر در یکعقد روا نبود اکنون چون هر دو بر وی حرام شدند بعد از ان مر این زن
مادر را نتواند گرفتن بزنی یا نی بنگریم که با این زن مام خواره دخول کرده است یا نی اگر دخول کرده بود روا نبود و اگر دخول نکرده بود خلوة
نیز نکرده روا بود و اگر خلوة کرده است و دخول نکرده هم روا نبود تا این زن مام خواره بعد عدت وی بود و عدت را حکم نکاح بود و از بهر آنکه

بمرد نکاح دختر وی حرام نشود اکنون مهر کابینها بر این زن شیر دهنده باز گردد ولی باری کابین شیرخواره باز دهد اگر نه وی منفعت بر
مرد شده است و اگر زن نان خورده قبل الدخول است هم کابین باز گردد و اگر بعد از دخول است باز نگردد که بدخول کابین وی استوار گشته است
آنست که کابینها نیمه باز گردد و بکابینها تمام نی اکنون فرق چیست گفتا از بهر آنکه نیمه کابینها ازان فرا است صورت بسنده که بسبب آن
زن نیمه کابین بیفتد و بهان سان پسر شوی را دادن قبله و یا مرتد شود و چون نیمه کابین چنان آمد ازان شیر دهنده بر این مرد استوار گردد
تا دادن نیز به کابین بود ولیکن مرد بوی رجوع کند باز چون دخول آمد کابین استوار شد لاجرم تا دادن واجب نباید تا فرق شود میان قبل الدخول و بعد
الدخول **مسئله** مردی را دو زن است هر دو شیرخواره و زن بیگانه بخانه وی خفته بود این هر دو کودک شیرخواره غران غران رفتند و از این
زن بیگانه خفته شیر خوردند یکی ازین پستان و یکی ازان پستان و زن خفته است بیخبر در حال هر دو زن بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهر شدند
لاجرم نیمه کابین مر این دو بسنده و نیمه کابین مر این را نتواند نیز دگر بدان زن بیگانه باز گردد بکابین بجهت آنکه وی را قصد نبوده است **مسئله**
مردی را دو زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر این زن با شیر مر این زن شیرخواره را شیر داد اگر این شیر ازان این مرد است دختر وی بود روا
نبود که دختر خود را بزنی کند و اگر شیر این زن از این مرد نیست اکنون چون شیر خورد در حال هر دو بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه این دختر شیر
خواره دختر شیری این زن شود و هر دو مادر و دختر شوند و مادر و دختر در یکعقد روا نبود اکنون کدام را تواند بزنی کردن و کدام را نتواند
کردن بگوییم که بان زن با شیر دخول آورده است یا نی اگر آورده است هیچ کدام را بزنی نتواند کردن و اگر دخول نیاورده است این زن
شیرخواره را بزنی تواند کردن از بهر آنکه گفتیم بمجرد نکاح مادر دختر حرام نشود ولی بمجرد نکاح دختر مادر حرام شود اکنون بگوییم کابین چه
شود اگر این زن قبل الدخول است نیمه کابین این زن را و نیمه کابین مر آن دختر را ولیکن نیمه کابین آن زن با شیر بیفتد که قبل الدخول
است که فرقت از جهت وی پدید آمده است قبل الدخول کابین بیفتد و این نیمه کابین زن خورد که را شوی بوی رجوع کند که سبب وی
باشد مر فرقت را مگر که دعوی کند که از جهت شفقت شیر دادم اما اگر این آن زن با شیر بعد از دخول است اکنون کابین بوی دهد و آن زن
نارسیده نیمه کابین باز گردد از بهر آنکه کابین بدخول استوار شود و هر جایگاه فرقت از جهت زن پدید آید بعد از دخول کابین نیفتد **مسئله**
مردی را دو زن شیرخواره است یکی زن دیگر با شیر مر این دو زن شیرخواره وی را شیر داد از دو حال بیرون نبود یا هر دو را یکبار داد یا
جدا جدا یا قبل الدخول داد یا بعد از دخول اگر قبل الدخول شیر داد جدا جدا که این اول شیر داد هر دو بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه مادر
دختر شوند و مادر و دختر یکعقد روا نبود چون آن دیگر را شیر داد نکاح که پیوسته بود نیز بگسستند از بهر آنکه ایشان مر یکدیگر را بیگانه اند
این مرد را اگر وی زن بیگانه شیر خورده هیچ زیان ندارد اما اگر هر دو کودک را یکبار شیر داد هر سه حرام شوند لاجرم بعد از این اجتماع
مر این مرد را اندرین دو زن شیرخواره لیکن هیچ حال روا نبود که مادر را بزنی کند اما اگر زن با شیر مدخول است فرق نبود میان
آنکه جدا جدا شیر دهد و میان آنکه هر دو را یکبار شیر دهد که هر سه حرام شوند که هیچ کدام از ایشان روا نبود که بزنی کند **مسئله** کسی را یکی زن شیر
خواره است و این زن شیرخواره وی شیر خورد از زنی که آن زن وقتی که در نکاح این مرد بود و این مرد با وی دخول آورده بود که
در حال این شیرخواره بر این مرد حرام شود هرچند که شیر زن کلان از این مرد نیست لیکن چون شیر خورد دختر این وی شود دختر زنی که با وی دخول

آورده است بروی حرام شود خواه بحلال خواه بحرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود دختر شیرخواره نیز حرام بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب مسئله مردی را چهار زن است یکی با شیر و سه شیرخواره و این زن
با شیر قبل الدخول است با وی نسوده است و شیر وی از غیر وی نیست اکنون این زن با شیر مراین سه زن شیرخواره را شیر داد این از
چهار وجه خالی نیست یا هر سه را جدا جدا شیر داد یا هر دو را یکبار و یکی را یکبار داد و یا نخست یکی را و باز دو را اگر جدا جدا شیر داد همه بر وی
حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد مادر دختر شدند و هر دو حرام شدند بروی و چون آن دو یکی دیگر را جدا جدا شیر داد
هر چندکه از زن بیگانه خورده اند لیکن هر دو خواهر شدند و دو خواهر در یکعقد روا نبود از بهر آن گفتیم که هر چهار زن بروی حرام شدند لیکن
در سه شیرخواره وی را اختیار بود هر کدام را که بخواهد بزنی کند اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دو را یکبار اینجا نیز حکم همین بود اما اگر
دو را یکبار کی شیر داد و باز یکی را جدا این اخرین بروی حلال بود از بهر آنکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بروی حرام شدند
و بیگانه شدند و زن بیگانه اگر شیر دهد زیان ندارد مسئله مردی را چهار زن است یکی شیرخواره و سه دیگر زنان خواره با شیر هر سه زن
ناخواره با شیر آن زن شیرخواره را شیر دادند هر چهار حرام شوند بر شیر داد از بهر آنکه آن زنان با شیر مادر زن وی شدند و مادر زن هرگز
نکاح روا نبود لیکن دران زن شیرخواره مردی را اختیار بود خواهد بزنی کند و خواهد نی اما اگر با یکی ازین زنان با شیر دخول کرده باشد
این زن شیرخواره نیز روا نبود هرگز که بزنی کند مسئله مردی را دو زن است با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و این زن با شیر
مراین زن شیرخواره را شیر داد این از چهار وجه بیرون نبود یا بوقت شیر مرد و زن در نکاح وی بوده باشند یا هر دو را
طلاق داده بود یا شیرخواره در عقد وی نبوده اند و طلاق داده است از زن کلان پیش نکاح مردی را روا نبود چون مادر زن شود
اما اگر شیرخواره در عقد وی بود و کلان نی زن بیگانه مردی را شیر داده بود نکاح را هیچ زیان ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خورد
کرفی اینجا مادر زن وی شود و گفتیم که مادر زن در نکاح روا نبود و لا جرم حرام شود و این همه مسئلها که گفتیم در نامدخوله آمد اما در مدخوله نیز بود
مسئله مردی را فرزندیست شیرخواره زنی بیگانه مراین فرزند وی را شیر داد اگر این مرد مراین زن شیر دهنده را بزنی کند روا
از بهر آنکه همه زنان مادر فرزند تواند مسئله مردی را برادریست یا خواهری شیرخواره زنی بیگانه برادر وی را یا خواهر وی را شیر داد
اینمرد این زن را که برادر یا خواهر او را شیر داده است بزنی کند روا بود بر خلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی از دو
حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و باز مادر شیر برادر تو انی مادر تست و نی زن پدر تو لا جرم روا بود اینجا و آنجا
روا نبود تا فرق بود میان نسبی و سببی مسئله زنی مر دختری را شیر داد اگر بمثل مراین را پنجاه پسر بود هیچکس را ازوام نبود
که مراین دخترک را بزنی کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسرک یک را شیر داد اگر بمثل مراین زن را پنجاه
دختر بود هیچ یکی ایشان را روا نبود که مراین پسرک را بخواهند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختریست شیرخواره و
دیگر خواهریست و این زن شیر دهنده را پسرک بود این پسرک مراین خواهر این دخترک شیرخواره را بزنی کند روا بود هر چند که
خواهری شود از بهر آنکه خواهر خواهر شیرخواره خواهد روا بود مسئله مردیست مردی را پسریست و زنیست مردی را دختری این مرد مادرش را بزنی کرد

واین پسر دوم خواهر ما در آن دادر داده است آمدم این پسر با خود بر بود بکه خواهر نسبی و پسر این دختر یکی بود و هیچ خواهر دیگر

کرده بود **مسئله** اگر مردی را چهار پسر بود و دختری چهار دختر بود از دختران یکی ازان چهار پسر یکی را شیر داده

پسر را از دختران خواهر برادر شوند هم این چهار دختر حرام شوند بر آن پسر که شیر خورده است تا زن بگیری کند و لیکن این چهار دختران

بر سه برادران پسر که هیچکدام شیر نخورده اند اگر این چهار پسران یکی از آن دختران را شیر داده این دختر که این چهار پسر را عمه خود شود

لاجرم این پسران هیچکدام روا نبود که آن دختر را بزنی کنند و لیکن چهار پسرکان با پسر یکی روا بود که آن سه خواهران هم

بزنی کنند اما اگر دو پسران یکی این دختر را شیر داده و دختران یکی این پسر که این شیر داد و پسر دیگر شیر خواره با آن دختران خواهر بود

لاجرم این دختر که مر این چهار پسر را بکلی روا نبود و این پسر که را نکاح با آن چهار دختر نیز روا نبود و باقی ماند سه پسر از این دو دختر

ازان روی ایشان هر یکی دیگر را نیز نخواهند روا بود **مسئله** اگر مردی دو زن بزنی کرده روا بود و لیکن این دو زن را بیان باید کرد

بود که بمثل یکی از ایشان اگر مرد بود نکاح میان ایشان روا بودی تا اگر دو زن بیک نکاح بر یک تن روا نبود بیان وی آن بود که بود دو خواهر

بوند مر این دو خواهر را نخواهد با یکبار بزنی کند روا نبود از بهر آنکه یکی ایشان اگر مرد بودی نکاح در میان ایشان روا نبود **مسئله**

زنی است مر وی را دختر بود تا اگر وی بزنی کند روا نبود و اگر زنی بود و خاله دارد و اگر مردی هر دو را بزنی کند هم روا نبود از بهر آنکه از ایشان

یکی مرد بودی نکاح میان ایشان روا نبودی همچنین است نکاح ایشان بیکدیگر تزویج نشود **مسئله** سه خواهر از مادر مختلف یکی

سه مرد را یکی دختری است این سه بنده اند مردی مر ایشان را بر سه را بخرد روا بود از بهر آنکه تفریق از ملک نکاح باشد اما در صحبت

باز ماند لاجرم اگر هر سه را بزنی کند روا نبود و لیکن بخرد روا بود و خدمت هم روا بود و صحبت روا نبود تا اگر این خواهر را وطی کرد صحبت کند این

و خواهر دیگر بر وی حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهر اند تعلق است با آن خواهر که از یکی او نیست و یکی از همین پدر نیست چون ایشان از مین خواهر که بود

است لاجرم صحبت وی بر صحبت ایشان را حرام کند اگر این خواهر او در پدری صحبت کرد صحبت آن دو خواهر وی حلال بود از بهر آنکه بود دیگری

قوی بپیوند اند و لیکن ازانکه نه مر وی را از مادری است نه وی را از پدر روایست پس هر یکی دیگر را بیگانه اند تا فرق بود میان خواهر پدری و

و میان خواهر مادری و خواهر پدری **مسئله** بر حال ازین خواهران هر یکی را دختری است مردی بخرید مر این دختران را تا

هر سه نیز بر وی حلال بود از بهر آنکه هر یکی مر دیگر را خاله زادگان میشوند اگر یکی از ایشان مرد بودی نکاح روا بودی اینجا از بهر

بود که هر سه در ملک یک تن اند در نکاح یکتن نیز روا بود بر جا اگر سه دختر را او هم دختر بخرید اکنون که تحت ملک خریده

اگر صحبت دختر را اختیار میکند با دو دختران بر وی حرام شوند از آنکه سبب اینها اختیار میکند بر دو خواهران دیگر و خواهر دیگر

هم بر وی حلال بود و خواهر پدری و دختر ان ایشان بر وی حرام شده اند اما اگر صحبت خواهر پدری را اختیار کند

همه بر وی حرام شوند مادران و دختران از بهر آنکه آن هر دو خواهر وی اند یکی خواهر زن و دو دختر خواهر وی اند و دختر مرکرد

بعقد نکاح روا نبود لاجرم صحبت نیز روا نبود **مسئله** مردی زنی کرد زنی آمد و میگوید من این هر دو را شیر داده ام

تنها این اند و خال هر دو نبود یا نبود زن و شوهر هر دو مرد را ز است گوی یا دروغ گوی مرد را دست دارد اما زنی

راست گوید داشت و مردی اگر هر دو راست گوید داشتند خود احتمال نباید که یک دیگر حرام شوند از بهر آنکه هر دو معترف آمدند که ما هر دو
خواهر و برادریم تا اگر قبل الدخول بود مرد هیچ چیز واجب نیاید از بهر آنکه اقرار یافتیم قبل الدخول اما اگر دروغ گوئی داشتند میان ایشان
نکاح باطل نشود و لیکن احتیاط باید کرد و دیگر یکدیگر را نباید گشتن که همچنین اختلاف بود در وقت رسول علیه السلام میان ایشان فرق نکرد
و لیکن مر ایشان را گفت کیف و قد قیل بگو نه بود و چون گفت گوئی افتاد آخر گفت گوئی را چه اما اندر روی قضا آن گشت
که بگواهی یکی زن فرقت نمیکنند میان ایشان اما اگر مرد راست گوئی داشت و زن را چنین ... حرام شود از بهر آنکه طلاق بدست
مرد است نه بدست زن اگر قبل الدخول است نیمه کابین واجب آید اما اگر زن راست گوئی داشت و مرد دروغ اینجا میان ایشان
نکاح تباه نشود مسئله مردی است و برا پسری و پدر را دو زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و پسر را نیز دو زن است
یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره این زن با شیر که از آن پدر است آن زن شیرخواره که پسر را است شیر داد و آن زن پسر
که با شیر است این زن شیرخواره پدر را شیر داد اکنون اگر از دو سال بیرون بود یا این شیرها از ایشان است یا از شوهران دیگر
اگر شیر شوهران دیگر است نکاح ها بر جا ماند میان ایشان که هیچ حرام نمی‌شود از بهر آنکه این زن خوردک پدر دختر زن پسر شود و مادر
و دختر نسبی نبوند پدر دختر را بزنی کند و پسر مادر را روا بود و زن خوردک پسر دختر زن پدر شود و اگر مادر و دختر نسبی بوند پدر مادر را
بزنی کند و پسر دختر را روا بود و اینجا اولیتر که روا بود اما اگر شیرها از ایشان است این زنان خورد بر ایشان حرام شوند از بهر آنکه
زن خورد که پدر دختر پسر شود و هرگز دختر پسر را روا نبود که بزنی کند و زن خورد که پسر خواهر وی شود لاجرم بر دو حرام شود
مسئله اگر دو برادر اند و هر یکی از ایشان را دو زن است یکی با شیر و یکی شیرخواره زن کلان با شیر مر زن خوردک این برادر را
شیر داد و زن برادر کلان با شیر مر زن خوردک آن برادر را شیر داد اگر این شیرها از ایشان است زنان خوردک بر ایشان
حرام شوند و اگر شیرها از ایشان نیست هیچ حرام نشوند همچون پدر و پسر **مسئله** هر چند که اینجا عم است و این مرد را دو زن است یکی با شیر
یکی شیرخواره و این عم و پسر را نیز دو زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر زن عم با شیر مر زن خوردک پسر برادر را شیر داد و زن کلان
پسر برادر مر زن خوردک عم را داد و اگر شیرها از ایشان نیست این مسئله مشکل نباید اما اگر شیرها از ایشان است زن خوردک عم
دختر پسر برادر وی شود و دختر پسر برادر بنکاح بر عم روا نبود و چون زن کلان عم مر زن خوردک پسر برادر را شیر داد زن خوردک
پسر برادر دختر عم وی شود و دختر عم بنکاح روا بود لاجرم اکنون بدین مسئله زن خوردک عم بر وی حرام شود و زن خوردک پسر
برادر بر وی حرام نشود و الله اعلم **فصل** در شبهه نکاح مسئله دو برادر اند و دو خواهر یکی خواهر را این برادر بزنی کرد
و دیگر خواهر را آن برادر بوقت آوردن غلط شد عروس این برادر را بر آن بردند و از آن برادر بدین آوردند علما گفته اند که تا اگر
قبل الدخول خبر یافتند یا بعد از دخول اگر قبل الدخول خبر یافتند کار آسان بود هر کس نزدیک شوی خویشتن برند هر چند میان ایشان
خلوت بوده است هیچ زیان ندارد از بهر آنکه خلوت با زن خویشتن با هم میشود نه چون دخول میشود و این زنان را مهر نکاح صحیح باید تا اگر ... زن
بنکاح فاسد بود خلوت همچون دخول نشود بدین جهت که گفتیم چون قبل الدخول بود هر یکی بنزدیک شوی خویشتن باز روند اما اگر بعد از دخول بود

وینجا ابوحنیفه رح میگوید که هر کسی که این زن خود را طلاق دهد باید تا بر هر کسی عدت واجب نیاید از بهر آنکه چون زن خویش را طلاق دهد قبل از
بر زن عدت واجب نیاید همان ساعت مران زن را بزنی تواند کردن لاجرم ابوحنیفه رح میگوید که هر دو مر زنان خویش را طلاق دهند
همان ساعت مر آن زن را بزنی کند که با وی دخول کرده اند بر شوهران آفتی نباشد و هم نیز عدتی نبود اما اگر هر کسی با زن خویش
اکنون باید باشیدن تا عدت بگذرد و آنگاه صحبت با ایشان روا بود اما اگر با یکی صحبت افتاده و با یکی نی باری اگر صحبت افتاده است
شوی وی را با وی صحبت روا نبود از آنکه زن در عدت کس دیگر است و این خواهر دیگر را نیز صحبت روا نبود هر چند که با زن وی
با وی دخول نیاورده است لیکن خواهر زن وی در عدت وی است تا مادام که خواهر زن در عدت تو بود با خواهر وی صحبت حرام
بود اما اگر هر دو را دخول افتاده است و از هر دو فرزند تولد شده است و این فرزندان ثابت نسب که بوند ابو یوسف و محمد رح
میگویند که از همان کس که فرزند از وی آید از بهر آنکه شبهه نکاح است دلیل بر آنکه هم بر مرد کابین واجب شود و هم بر زن عدت
چون شبهه نکاح آمد فرزند آنکس را بود که از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمه الله میگوید که فرزند مر آنکس را بود که فراش مر او را
یعنی نکاح دلیل بر آنکه مردی از زن غایب شود تا صد سال باز یافت مر زن خویش را شوی کرده چهار و پنج گروه شده فرزندان
همه از آن وی بوند که فراش مر وی را بوده است و زن در نکاح وی دلیل بر اینکه رسول علیه السلام گفت الولد للفراش وللعاهر
الحجر فرزند مر او راست که فراش مر وی راست اگرچه این همه فرزندان از شک آمده اند مسئله دو برادر اند و زنی است دو دختری یکی
برادر مادر را بزنی کرد و یکی برادر دختر را هر دو یکبار آوردند و غلط کردند عروس این برادران بردند و عروس آن را بدین آیند اگر
قبل الدخول خبر یافتند هر کسی بشوی خود باز گردند اما اگر هر دو دخول آوردند اکنون بر یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه اصل این است
که هر جایگاه مرد را بر زن دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام مادر این دختر و دختر این زن بروی حرام شوند اینجا نیز همدون این علت
یافتیم لاجرم بر یکدیگر حرام شوند و بر هر یکی یک و نیم کابین واجب آید نیمه از بهر نکاح و یکی از بهر دخول و اکنون بعد ازین هیچ کدام نتواند که
مر این زن را بنکاح کند یا بی کفتا تواند آن برادر که مادر را بزنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر را تواند که بزنی کند
از بهر آنکه بجهت نکاح مادر دختر حرام شود و این مرد را که با مادر وی دخول آورده است چون نکاح روا نبوده است مادر و دختر حرام شوند بر وی
اگر مردی با زن حرام باشید نعوذ بالله منها و باز همان زن را بزنی کرد روا بود و اینجا نیز باید که همین بود یعنی روا بود مسئله پدر است
و پسری پدر زنی بزنی کرد و پسر نیز زنی کرد در وقت آوردن غلط کردند و بانداختن شدن بدین آمد و این بر آن رفت اگر قبل الدخول
خبر یافتند هر کسی بشوی روند اما اگر بعد از دخول خبر یافتند هر دو بیکدیگر حرام شوند که هرگز این هر دو را روا نبود و آن مر این را از بهر آنکه اصل است
که هر جایگاه که مرد را با زنی دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام آنکس هرگز زنی بر پدر وی روا نبود و زنی پسر وی را اینجا در حق هر دو این علت یافتیم
بر ایشان حرام شوند و بر هر مردی یکی کابین لازم آید از بهر دخول نیمه کابین واجب نیاید از بهر نکاح چه فرقت افتاد و قبل الدخول از جهت زن
از بهر آنکه زن بی طاعت و اطاعت کردم مر شوی را قبل الدخول لاجرم چون جنایت از ایشان آمد حق خویش را باطل کردند همچنین این مسئله که
واجب نیاید اما اگر یکی را دخول افتاد و یکی را نی بنگریم که اگر پدر با زن پسر دخول آورده است این زن بر پسر حرام شود و زن پدر را نکاح بر جای بود

و ربیبه حلال بود اگر پسر با زن پدر دخول کرده است این زن بر پدر وی حرام شود و نکاح این زن بر جای بود و بر پسر حلال بود مسئله پدری است و پسر وی نیست و دختری مادر این پسر را
کرد و دختری آید پسر و دختر فرزندان شدند فرزندان ایشان با هم دیگر برادر خواهر شوند چگونه بینید دختر از پدر هم کوچک پدر را از پسر چنین گوید که ای خال من که من تو را عم می‌خوانند زیرا من و وی یک جد
این از وی مادر بود و که گفته شود اما از روی بطن کوچک پسر از آن مادر کوچک پدر را از دختر چنین گوید که ای عم من که من پسر برادر توام زیرا من تو را می‌خوانند که وی برادر تست مسئله اول را
بعربی چنین گفته‌اند که یا خالی اعمک هو خال ابی و هو عمک و مسئله دوم را بعربی چنین گویند که یا عمی و انا ابن اخیک هو عم ابی و هو خالک مسئله یا درست و جمله پدر است
و پسر پدر با در را زنی کرد و پسر دختر را درداد و در غلط کردند زن پدر را بنزدیک پسر آوردند و آن زن پسر را بنزدیک پدر اگر قبل الدخول است که خبر یافتند کار
آسان بود چنانکه یاد کردیم اما اگر بعد از دخول است از سه حال بیرون نبود یا دخول هر دو برابر افتاد و یا پیاپیش دانسته اند که کدام پاپیش افتاده است و کدام پسر
اگر دخول پسر پیش افتاد و آن زن پدر بدین زن وی بر وی حرام شود یعنی زن پسر از بهر آنکه با مادر زن با شیده بود و یک نیم کابین واجب آید یک کابین بر زن
که با وی با شیده است و نیمه کابین بر آن دیگر که وی نکاح کرده است از بهر آنکه فرقت از جهت وی افتاده است نی از جهت زن دلیل بر آنکه در آن وقت که با وی
دخول آورده است وی خاموش بود و اما بر پدر یکی کابین از وی بیفتد از بهر آنکه فرقت از جهت وی بوده است قبل الدخول پسر شوی را اطاعت کرد فاما
اگر دخول پدر پیش افتاده است آن پسر پس مسئله بر گردان تا آنکه سخن گفتیم پدر را نیز همان دان اما اگر دخول هر دو برابر افتاد یا ندانند اینجا بر کسی را یکی
کابین واجب آید بسبب آنکه با وی دخول آورده است از بهر آنکه ندانسته اند که پیش این افتاده است یا آن فعل مر ثابت کنند کابین است و فعل این
[illegible] کابین هر جایگاه اثبات یا باطل جمع آید غلبه مر باطل را بود همچنانکه حلال با حرام جمع آید غلبه حرام را بود اینجا نیز همان بود مسئله مردی را کنیزک است آن
مادر فرزند او این مادر فرزند خود را بپسر کم شیرخواره بزنی داد و بعد از آن این کنیزک را آزاد کرد مادر فرزند خود را اختیار کرد و فسخ و شوی دیگر کرد و آنگاه مر این شوی
پیشین را شیر داد این دو حال بیرون نبود این شیر از خواجه است یا از شوی دوم است اگر از شوی دوم است درست بر شوی دوم حرام شود از بهر آنکه این پسر شیرخواره
پسر شوی وی شود و وی شوی را زن پسر و زن پسر بر پسر که نکاح روا نبود و اگر کسی سوال کند بدان وقت که این مرد وی را بزنی کرد زن پسر وی نبود گوییم
که اصل اندرین باب آنست که چون حکم شیر پیوسته شد گویی چنان بود که گویی همچنین بوده اند تا اگر هم بدان وقت که بزنی میکرد زن پسر وی بودی میان ایشان
نکاح روا نبودی اکنون چون این حکم شیر پیوسته شد همین حکم بود و اما اگر از شیر خواجه بود بر شوی حرام نشود ولیکن بر خواجه حرام شود تا اگر وقتی از پس این بیرون زن
خواجه از وی صحبت روا نبود از بهر آنکه وی زن پسر خواجه گشت تا فرق بود میان خواجه و شوی تا مسئله مردی را دو زن است یکی شیرخواره و یکی بالغ این زن
بالغ مر این شیرخواره را شیر داد هر دو بر مرد حرام شوند اکنون نیمه کابین شیرخواره بدین زن شیر دهنده باز گردد یا نه گفته بودیم که از دو حال بیرون نبود
یا بقصد این داده بود تا بر مرد حرام شود یا شفقت داده بود اگر بقصد داده بود باتفاق باز گردد و اگر شفقت داده بود و دعوی شفقت کند نیاید شنود که باز گردد یا بعضی
علما گفته اند که بهمه حالها باز گردد از بهر آنکه یا باب مال است و چون وی شیر داده است وی هلاک کننده مال است و هلاک کننده مال مسلمان عمدا و خطا
یکسانست دلیل بر اینکه اگر خفته پای دراز کرد و قرابه یکی بشکست تاوان دار گردد اگر چه قصد نبوده است اینجا نیز همین است اما حجت علما آنست که میگویند شیر دادن سبب احیا
نفس است هر چند که بحقیقت زنده دارنده همه چیز خدا است عز و جل ولیکن آدمی سبب است کسی که چیزی نخورد و نبیند این تا در بود و نیز تا در حکم فی الکذین
چون وی بتحقیق شفقت نمود و احسان بجای آورد لاجرم ضمان آن واجب نبود دلیل بر اینکه خدای تعالی میفرماید ما علی المحسنین من سبیل
و هر یکی از مومنان فرموده اند بشفقت کردن بر یکدیگر یعنی که گفتیم بر وی واجب نبود تا فرق بود میان آنکه بقصد حرام کند و میان آنکه بشفقت

اما این صورت بسیر شهر و دیوانه نبود و چیزی حال واجب نباید که ضمان آن چو بین از بهر آنکه ضمان آن کابین که بر زنان واجب میکنیم عقوبت است
بجنایت زن دیوانه اهل عقوبت نیست دلیل بر آنکه اگر پدر خویش را یا مادر خویش را بکشد از میراث محروم شود و محروم شدن عقوبت است
عقوبت است بر آن جنایت و اگر همین بکشد و دیوانه است از میراث محروم نشود از بهر آنکه وی اهل عقوبت نیست اینجا نیز همین بود مسئله اگر
پسر مرد پدر را قبول داد و زن پدر روی حرام شود و اگر پدر زن پسر را دوان بوسه داد و زن پسر وی نیز حرام شود مسئله اگر مرد پسر را
زن دیوانه است پسر روی برابر نیل زن او بر دو آن داد و زن بر پدر روی حرام شود و اگر این زن دیوانه نامخوله است نیمه کابین واجب شود
بسم ورطان ف زن عاقله از چه آنکه فعل زن بهوش معتبر است و فعل زن دیوانه معتبر نیست اگر چه پسر شوی مطاوعت نمود و این نیمه کابین
که این مرد نیمه کابین بر زن داده به پسر خویش رجوع کند یا نی بحکم این پسر دعوی فساد میکند و مگیرید مقصود من آن بود که بر وی حرام
شود تا مادر برادر شک نبود و اکنون چون دعوی فساد کرد نیمه کابین را بوی رجوع کند و اگر دعوی صلاح کرد و گفت نمیدانستم نگردی چنانکه
مسئله شیر اگر زن شفقت دعوی کند رجوع نباید و اگر حرامی دعوی میکند آمادنش که رجوع کند باز علما ما گفته اند که اینجا همچون مسئله ... است
اما اینجا بهمه حال اگر شیر که ... رجوع کند از بهر آنکه در شیر دادن شفقت صورت نبد و اما در بوسه دادن و دادن پسر شوی مر زن پدر را
شفقت صورت نه بندد و لیکن از ابو یوسف در امالی روی مذکور است که این پسر اگر با زن پدر دخول آورده است نیامد این پدر را که رجوع کند از بهر آنکه
چون آورده باشد حد بروی واجب شود و ضمان بنهید از بهر آنکه حد و هم ضمان واجب نباید چون حد واجب آید ضمان ساقط شود مسئله مرد را پسر است
نارسیده و دیگر را دختر است نارسیده و پسر مر پدر دختر را گفت که دختر خود را به پسر من بده و پدر دختر گفت دادم پدر پسر گفت که پذیرفتم
این نکاح تمام بود از بهر آنکه پدر دختر از جانب خود ولی است و از آن جانب وکیل چون از یکطرف ولی بود از یکطرف وکیل چون گفت دادم
سخن تمام بود و لفظ پذیرفتم حاجت نباید همچنین اگر زنی مر مردی را گفت که مرا بجوشتن بده و ... که ... آن مرد گفت که من موکله خویش را ...
بخود دادم عقد درست بود و پذیرفتن حاجت نباید از بهر آنکه از جانب خود اصیل است و از جانب زن وکیل چون گفت دادم سخن تمام بود
اگر مرد را ست و برادری پسر برادر نارسیده و یکی دختر برادر نارسیده و این عم گفت که من برادر خود را به پسر برادر خود را دادم پذیرفتن
نبود مسئله مردی زنی را گفت که خویشتن به من ده بدان شرط که ترا طلاق بدهم زن گفت که دادم نکاح درست بود و شرط باطل
از بهر آنکه هر شرطی که در عقد آری که آن عقد مر آن شرط را باطل کند و اگر همین شرط را در بیع آری این شرط مر بیع را باطل کند از بهر آنکه نکاح قابل
فسخ نیست اما بیع قابل فسخ است شرط فاسد بیع فاسد شود والله اعلم بالصواب **کتاب الطلاق** باید دانست که طلاق دادن بر سه نوع است طلاق
احسن و طلاق بدعت و طلاق حسن احسن آنست که یکی طلاق دهد رجعی و حسن آنست که طلاق دهد رجعی در حالت پاکی که در آن پاکی با وی نزدیکی نکرده باشد
و طلاق بدعت آنست که سه طلاق یکبار دهد یا در حیض یا در نفاس این طلاق بدعت بود یا در حال پاکی طلاق دهد که در آن پاکی
با وی دخول کرده باشد این طلاق حسن نبود از بهر آنکه شاید که این زن بدان دخول بار بردار شده و تا بار ننهد عدت وی
نگذرد و پس عدت بدان زن دراز شود لاجرم بعضی الطلاق این طلاق حسن نبود و بعضی دیگر نیز گفته اند که چون ... با وی
دخول آورده بود در غلبت پیرزن کم شود و پس تر باز پشیمان شود و اگر زن وی را باز نخواهد باز بدین سبب این طلاق ...

پیغامبر علیه السلام فرموده است که خدای عز و جل میفرماید که فانکحوا ولا تطلقوا یعنی نکاح کنید و طلاق مدهید و پیغامبر علیه السلام فرمود که خداوند عز و جل
فرموده است دوست دارم نکاح کردن را و سخت دارم دادن را قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء و قال علیه السلام تزوجوا
ولا تطلقوا فان الطلاق یهتز له العرش یعنی از حدیث آنست که زن بخواهید و طلاق بی حاجت ندهید که عرش بوقت طلاق دادن بلرزد
و در خبر است که هیچ زن نباشد که از شوی خود طلاق خواهد بی آنکه بدوی بدخویی و سختی برسد الا حرام کرد خدای تعالی بوی بهشت را
و خبر است از رسول علیه السلام سوال کردند از مردی که زنش را طلاق هزار داد گفت سه طلاق شود باقیها وبال بود بر وی و در خبر که ملعون است
کسی که سوگند طلاق خورد یا کسی که دیگری را سوگند بطلاق دهد مسئله مردی زن خود را گفت که اگر بخانه ما در روی ترا طلاق زن
تا بدر خانه ما در رفت و بخانه در نیامد طلاق واقع شود یا نی بعضی از علما گفته اند که طلاق شود از بهر آنکه وی بر رفتن سوگند خورده است
و رفتن یافتیم لاجرم طلاق شود باز بعضی گفته اند که بنگریم که مراد از این اندر آمدن است یا رفتن اگر مراد وی رفتن بود طلاق [illegible]
شود مسئله بدانکه طلاق رجعی را پنج شرطست اول آنکه بیکبار بر سه ندهد دوم آنکه صریح طلاق بود سیوم آنکه یکی طلاق [illegible]
شرفته بود چهارم آنکه مال در میان نبود پنجم آنکه زن مدخوله بود و همچنین طلاقها رجعی بود تا اگر زن نامدخوله را سه طلاق دهد بسه یا بر یکی طلاق
واقع شود و اگر مدخوله بود هر سه طلاق واقع شود فایده خارج کتاب ثلثة عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها یقع قوله انت طالق نفسک طالق
جسدک بدنک طالق راسک طالق رقبتک طالق عنقک طالق فرجک طالق روحک طالق وجهک طالق دمک طالق [illegible] نصفک
طالق نصفک طالق ثلثک طالق خمسک طالق خمسة عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها لا یقع اذا قال شعرک طالق اذنک طالق انفک طالق
فمک طالق عینک طالق ذقنک طالق یدک طالق [illegible] طالق بطنک طالق صلبک طالق فخذک طالق ساقک طالق [illegible] طالق [illegible]
طالق دبرک طالق لسانک طالق فایده چهار لفظ که نیت کند یا نکند طلاق واقع نشود داده داده باد داده باد کرده انکار کرده باد کرده انکار [illegible]
است که اگر نیت طلاق کند طلاق شود و اگر نکند نشود کرده گیر و داده گیر دو لفظ است که نیت کند یا نکند طلاق واقع شود کرده شده است و داده
شده است مسئله مردی زن خود را گفت که ترا یکی طلاق مگر یکی طلاق یکی طلاق شود از بهر آنکه استثنا درست نباشد [illegible] از بهر آنکه
استثنا بعضی بود از کل و درین مسئله بود اما کل از کل [illegible] و اینجا استثنا کل است از کل و استثنا از کل درست نبود لاجرم طلاق واقع شود
مسئله اگر گفت ترا دو طلاق یا گفت ترا سه طلاق در هر دو صورت استثنا درست نبود تا بر سه طلاق واقع شود و اگر دو گفته بود دو
طلاق شود [illegible] استثنا کل از کل درست نبود مسئله اگر گفت ترا دو طلاق مگر یکطلاق شود از بهر آنکه چون یکی را استثنا کرد دو از
چون یکی را استثنا کند از دو لاجرم یکی واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق مگر یکطلاق دو طلاق واقع شود از بهر آنکه یکی را استثنا کرد مسئله
اگر گفت ترا سه طلاق مگر دو طلاق یک طلاق شود از بهر آنکه دو را استثنا کرد و اگر گفت ترا چهار طلاق مگر دو بعضی از مشایخ گفته اند که دو
طلاق شود از بهر آنکه عدد از سه بیش نیست چون سه بیش نبود دو را استثنا کرده باشد یکی بیش نماند لاجرم یکی طلاق واقع شود و بعضی گفته اند که لفظ
چهار طلاق است و لفظ را اعتبار است لاجرم چون از چهار دو را استثنا کند دو بماند دو واقع شود مسئله مردی زن خود را گفت ترا دو
طلاق مگر سه طلاق بر همین خلاف است که یاد کردیم و صحیح آنست که یکی بیش واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا سه طلاق

که دو طلاق و یک طلاق بقول بعضی و مشایخ رحمهم الله یک طلاق واقع شود و بقول بعضی سه طلاق واقع شود زیرا که هیچ اگر کوئی که سه
طلاق جا بجا بود که زن مدخوله بود اما اگر زن نامدخوله بود استثنا اول درست بود و اما از بهر آنکه زن نامدخوله بود و همه
واجب نبود و وی در شوی بیگانه بود بیکبار از طلاق و بی واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا طلاق از یکی تا سه بقول امام
رحمة الله علیه دو طلاق واقع شود و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله سه طلاق واقع شود و بقول زفر رحمة الله یک طلاق واقع شود حجت
زفر رحمة الله آنست که گفت از یکی تا سه اول و آخر حد شود و حد در نیاید لاجرم یکی طلاق واقع شود و حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که از یکی تا سه مراد سه طلاق بود لاجرم سیم حد نشود و بیل مر آنکه اگر مردی مر دوست خود را گفت که با من بانواع اندرای در از سیب تا
انار اتفاق هست که مراد و تا آن نبود که تا انار از سیب سه بخورد مراد وی هم بود که بخورد پس لاجرم سه طلاق واقع شود ابو حنیفه
رحمه الله میگوید که در نفی حد آن همچنان بود اما در طلاق نفی اگر مراد وی کل بودی گفتی ترا سه چون گفت ترا از یکی تا سه لاجرم دو شود اگر گوید
که ترا طلاق از سه تا یکی همین بود و به همین خلاف که یاد کردم مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا طلاق از یکی بیشتر و از سه کمتر بقول
ابو جعفر هندوانی رحمه الله دو طلاق شود و بقول ابو اللیث سمرقندی رحمه الله سه طلاق شود و بقول خواجه امام ابو بکر فضل بخاری
رحمه الله گفته یک طلاق شود و حجت ابو جعفر رحمه الله آنست که سخن تمام شود با آخر تمام شود چون گفت از یکی بیشتر و از سه کمتر معلوم شد که مراد او
وی سه نیست پس لاجرم دو طلاق شود و حجت فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمه الله آنست که چون گفت ترا طلاق از یکی بیشتر کامل دو شد و کامل بود
و چون گوید از سه کمتر خواهد بود چه که چون سه واقع شود رجوع درست نیاید لاجرم سه شود اما خواجه امام فضیل بخاری میگوید که یکی
بیشتر گفت دو بود باز میگوید از سه کمتر رجوع بود از آن دو پس یکی را رجوع و رایم یکی را واقع اما فتوی بر قول ابو جعفر است که دو شود مسئله
اگر گفت ترا طلاق ترا طلاق ترا طلاق اگر مدخوله بود هر سه واقع شود و اگر نامدخوله بود یکی طلاق واقع شود از بهر آنکه چون یکی طلاق
داد زن در عدت وی نماند طلاق دیگر چون واقع شود مسئله مردی مر زن را خود را گفت ترا یکی طلاق و دو طلاق
ان شاء الله تعالی بقول ابو حنیفه رحمه الله سه طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد هیچ واقع نشود و حجت ابو حنیفه رحمه الله
آنست چون گفت ترا یکی طلاق و دو طلاق سه شود و چون سه گوید فاصل شود ان شاء الله تعالی عمل نکند چون عمل نکند لاجرم سه
طلاق واقع شود و حجت ایشان آنست که چون گفت ترا یکی و دو سه طلاق ان شاء الله تعالی این همچون یک کلام است از بهر آنکه وی
هم نمیر نمود لاجرم ان شاء الله تعالی عمل بکند ابو حنیفه رحمة الله علیه جواب ایشان میگوید که چون گفت ترا یک طلاق و دو طلاق کفایت بود
که یکی و دو سه شود اگر دادم ان شاء الله تعالی گفتی عمل کردی اما چون یکی و دو گفت سه شود و آن سه زیادتی بود گفتی بدان حاجت نبود لاجرم
ان شاء الله تعالی عمل نکند مسئله مردی مر زن خود را میگوید ترا طلاق ان شاء الله تعالی طلاق نشود از بهر آنکه ان شاء الله تعالی
استثنا هست و ما را مشیت خدا معلوم نیست پس لاجرم طلاق نشود والله اعلم اگر گوید ترا طلاق ما شاء الله هم طلاق نشود اگر گوید ترا طلاق
الحمد لله طلاق شود از بهر آنکه حمد گفتن بود که از تو خلاص یافتم و اگر میگوید ترا طلاق استغفر الله هم شود از بهر آنکه طلاق دادن دشمن
داشته حق تعالی است وی مر آنرا استغفار می آرد مسئله اگر مردی مر غلام خود را میگوید تو آزادی ان شاء الله آزاد نشود و اگر گوید

این کار نشود و خرید و فروخت مستقیم انشاء الله تعالی بیع روا نبود و اگر زن گوید شوهر من خویشتن ترا دادم مرد گفت پذیرفتم انشاء الله تعالی نکاح نشود از بهر آنکه
در همه صورتها از مشیت خدا عز و جل معلوم نیست مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا یکی طلاق امروز اگر خدا بخواهد و اگر نخواهد فردا دو طلاق حکم
این مسئله چه شود میگویند بنگریم که امروز طلاق خواهد این زن را یا نه اگر امروز طلاق خواهد یکی طلاق واقع شود و اگر امروز طلاق نداد فردا دو طلاق شود از بهر آنکه چون
امروز طلاق نداد معلوم شد که خواست خدا امروز این بود که طلاق نشود لاجرم چون فردا بیاید دو طلاق شود و لیکن اگر امروز طلاق داد و معلوم شد که خواست خدا تعالی
امروز بوده است از بهر آنکه محال است که هیچکاری بی خواست خدا تعالی عز و جل موجود شود لاجرم یکی واقع شود والله اعلم مسئله مردی مر زن خود را گفت انشاء الله انت طالق
طلاق بر قول ابوحنیفه رحمه الله و ابویوسف طلاق نشود و بر قول محمد رحمه الله طلاق شود و حجت وی آنست که انشاء الله گفتن نیت کننده کلام است و چون طلاق
واقع نشود که انشاء الله تعالی پس گوید و ان سخن طلاق را نیست کند چون پیش افتاد لاجرم طلاق شود و حجت ابوحنیفه و ابویوسف آنست که میگویند که مشیت
خدای تعالی عز و جل چو اگر در انطلاق چه آخر شود خواه پیش یاد کن خواه پس لاجرم طلاق نشود اگر مردی زن خود را طلاق داد رجعی کابین وی طلاق رجعی
حال شود یا نی بر قول بعضی علما نی از بهر آنکه طلاق رجعی بر دارنده نکاح نیست چون بر دارنده نکاح نبود کابین حال نشود و بر قول بعضی علما آنست که کابین
حال شود الطلاق تنها یا موت طلاق یافتیم پس کابین حال شود و فتوی بر این قول است مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از آن دیوانه شد در
دیوانگی رجعت میکند اگر رجعت بقول کند باتفاق درست شود و اگر بفعل کند درست بود یا نی بنگریم آن فعل چیست اگر دخول است رجعت بود اما اگر بوسه
مس یا نظر اگر بشهوت بود رجعت بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و باز نکاح کرد مر همین زن را که نکاح کرد بدین مهر
بسفر رفت این زن سه حیض دید شوهر دیگر تواند خواستن یا نی بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمه الله تواند خواستن و بر قول محمد رحمه الله نتواند خواستن حجت ابوحنیفه رحمه الله
و ابویوسف رحمه الله آنست که رجعت بلفظ نکاح درست نیست از بهر آنکه نکاح حاجت نیست وی خود زن وی بود حجت محمد رحمه الله آنست
که اگر مردی زن بیگانه را گوید پیش گواهان که خویشتن بمن ده بوی و مردی میشود اینجا که نکاح باقی است بطریق اولی که خویشتن بوی ده رجعت شود ابوحنیفه
و ابویوسف رحمهم الله جواب میگویند که اینجا که زن بیگانه را نکاح میکند بر وی جز بطریق نکاح حلال نمیشود لاجرم نکاح باید اما درین صورت که طلاق رجعی
داده است بر وی حلال است و حاجت نکاح نیست چون رجعت نیافتیم سه حیض بعدت بگذرد اما امروز علما فتوی بقول محمد رحمه الله میدهند که رجعت شود
مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از آن موی وی را ببسود رجعت شود یا نی اگر موی او را ببسود که بر سر گوشت است رجعت شود
اما اگر موی او ببسود که فرود موی گوشت است و چنان که سوی است رجعت شود یا نی در روایت است که رجعت نشود و بقول خواجه امام ابوحفص کبیر رجعت شود و همینه وی
آورده است از ابویوسف در کیسانیات که رجعت شود مسئله مردی زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از آن در فرج زن بشهوت نگاه کرد رجعت شود یا نی آورده اند که اگر
که در فرج بیرون نگاه کرد یا در فرج ظاهر نگاه کرد رجعت نشود و اگر در فرج باطن نگاه کرد رجعت شود و خواجه ابوحفص کبیر آورده است هم در کیسانیات از ابویوسف که اگر در فرج ظاهر نگاه کرد رجعت
ثابت شود از بهر آنکه در فرج ظاهر او در زن نگاه کند حرمت مصاهرت ثابت شود فصل باید دانستن که هر چه بیرون مر زن نامدخوله را گوید بائن بود از بهر آنکه چون زن
نامدخوله را طلاق دهد بر وی عدت نبود چون بر وی عدت نبود لاجرم رجعت نتواند کردن مسئله چنین آنست که مردی مر زن خود را گفت که اگر بیگانه
در روی ترا طلاق یا فلان کار کنی ترا طلاق یا من فلان کار کنم زن از من بطلاق یا بسته تو بوشتم ترا طلاق هر چه ترا طلاق است از این
جمله الفاظ رجعی است فصل در طلاق مبهم مردی را چهار زن است گفت یکی از شما طلاق بیان بر مرد شوی بود

برکدام را بیان کند کس وی نخواسته آن طلاق شود اگر چنانچه بیان نکرد تا هر زنی سه حیض دید بعد از آن بیان کرد که مراد من فلان زن
بود بقول ابو یوسف عدت از اکنون واجب آید از بهر آنکه بنا بر این حکم انشاء است یعنی اکنون واقع طلاق چون اکنون طلاق داده بود
از اکنون واجب آید بقول محمد بیان کردن حکم ظاهر کردن است چون بقول وی ظاهر کردن بود عدت گذشته بود مسئله
مردی را چهار زن است گفت یکی را از شما طلاق با سر دخول آورده است [illegible]
طلاق رجعی داده است یا بائن اگر رجعی بود به دخول معین نشود تا بزبان نگوید از بهر آنکه طلاق رجعی بود دخول اندر [illegible]
بود شاید که دخول از بهر آنکه آورده بود تا رجعت بود اما اگر چنانکه طلاق بائن بود چون با سر دخول آورد معلوم شد که طلاق [illegible]
را نخواسته است غالبا ظاهر از حال مسلمان آن بود که زن حرام بود دخول نیاورد چون بائن بود معلوم شد که آن آخرین طلاق
است و طلاق رجعی آخرین را قسم نشود مسئله مردی را دو زن بود و نامدخوله گفت یکی را از شما طلاق با یکی دخول کرد آن دیگر معین
شود مر طلاق را مسئله مردی را دو زن است یکی مدخوله و یکی نامدخوله گفت یکی را از شما طلاق با یکی دخول آورد آن دیگر معین شود مر
طلاق را بائن بنگر که با مدخوله آورده است یا نامدخوله آورده است مدخوله طلاق نشود اگر دخول با مدخوله آورده است مدخوله طلاق [illegible]
نامدخوله بیان نکند که کدام را خواسته است از بهر آنکه شاید که این مدخوله را بود و دخول آورده بود از بهر رجعت اما در آن صورت که دخول با
نامدخوله آورده است ما را معلوم شد که اگر طلاق وی را خواسته بودی تو بودی دخول نیاوردی این زن بیگانه شد مسئله مردی را دو زن است یکی
زنان بنده و یکی زن آزاد گفت یکی را از شما دو طلاق با یکی دخول آورد آن دیگر معین نشود مر طلاق را بائن بنگریم که دخول با کدام آورده
است اگر دخول با زن بنده آورده است زن آزاد به طلاق شود و اگر دخول با زن آزاد آورده است هیچ کدام معین نشود تا بیان نکند از
بهر آنکه دو طلاق دادن بر بنده بائن بود که سه طلاق دادن مر آزاد را چون با زن بنده دخول آورد معلوم شد که این طلاق را مر آزاد را خواسته
است تا زن آزاد معین نشود اما چون دو طلاق داد مر آزاد را رجعت بود دخول از بهر رجعت کرده بود مسئله مردی را چهار زن است گفت
یکی را از شما سه طلاق زن اول گفت مرا خواستی گفت نی زن دوم گفت مرا خواستی گفت نی زن سیوم گفت مرا خواستی گفت نی زن چهارم
طلاق شود چهارم گفت مرا خواستی گفت نی سیوم گفت مرا خواستی گفت نی دوم گفت مرا خواستی گفت نی زن اول طلاق شود اول گفت مرا
خواستی گفت نی چهارم گفت مرا خواستی گفت نی سیوم گفت مرا خواستی گفت نی زن دوم طلاق شود چهارم گفت مرا خواستی گفت نی اول گفت مرا
خواستی گفت نی دوم گفت مرا خواستی گفت نی زن سیوم طلاق شود و چون چهار بار تکرار کرد هر چهار طلاق شود از بهر آنکه چهار نفی است [illegible]
نفی است در حق یکی اثبات بوده در حق دیگر مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داد و نمی داند که کدام را داده است تحری میکند تحری
در این باب درست نیاید از بهر آنکه اینجا با بضع حرمت است و حقیقت [illegible] گوییم تحری در وی درست نیست در این [illegible] کدام دخول
نبود [illegible] اکنون چه کند چون [illegible] گفتا باید که هر زنی را یک طلاق دهد [illegible] هر چهار را عدت گذرد [illegible]
هر چهار زن [illegible] شوی [illegible] سه دیگر [illegible] تحلیل کند شاید خواستن سه طلاق هر آن زن [illegible]
[illegible]

بازنجواند آخرین معین شود سه طلاق را مسئله مردی را کنیزکان اند چهار یا زیاده یکی را آزاد کرد و نمیداند که کدام را آزاد کرده است
با هیچکدام با آزادی باشیدن روا نبود تا آزادی معین نشود و همچنانکه در صورت زنان حیله وی انکه بر وی حلال شود آن بود
همه را در نکاح آورد انها که بنده بوند در نکاح وی بیایند اما انکه آزاد شده بود زن وی شود بحکم نکاح اما اگر سوال کنند که این
مرد را چهار زن است در نکاح اینها را چون نکاح کند که زن پنجم میشود جواب آنست که ازین چهار زن یکی را طلاق دهد و بگذارد تا
تا عدت درگذرد و بعد ازین همه کنیزکان را در نکاح آرد طریق دیگر آنست که در شرح طحاوی آورده است که اینها را از ایشان
یکان یکان بفروشد تا آخرین معین شود آزاد وی را النظیر اینمسئله آنست که اگر مسلمانان لشکر امیر و ... یا غازیان لشکر آراسته رفت چون
بشهر کافران رسیدند این ترسا گریخت و بشهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را گرفتند هر کدام را که میخواندند میکشند میگوید که وی آن
ترسا است که از شما گریخته آمده بود اگر صد هزار مرد بوند از اینها یکی را نشاید کشتن از بهر انکه در میان ایشان کسی است که خون وی ریختن
حرام است از بهر انکه وی یکی از احکام شرع پذیرفته است و بیان جزیه است پس این برادر انکه یک احکام شرع میپذیرد از تیغ تیز
نجات می یابد پس مومنان که جمله احکام شرع پذیرفته اند اگر از آتش تیز دوزخ خلاص یابند هیچ عجب نباشد گفته شده بود که از صد
هزار مرد بوند از اینها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از اینها گزیده حکم کنیم که ترسا همان بوده است باقی را نشاید کشتن نظیر دیگر است
اگر مردی گندم کوفت جاش کرد در حال کوفتن گاوان در ان گندم بول کردند از ان جاش گندم ناشسته هیچ نشاید خوردن اگر
خواهند که برای شستن حلال شود باید که تحری کند و یک پیمانه از ان جاش برگیرد و گوید بول گاوان بر همین پیمانه رسیده است و یکی
فقیر دهد هر چند نمیداند که پلید کدام است شریعت حکم کند که پلیدی همان است که داد و باقی پاک شود که شستن حاجت نباید نظیر
دیگر انکه مردی درمی یافت و این درم را با درمهای خویش درآمیخت نمیداند که درم یافتی کدام است و آن درم کدام از این درمها
هیچ را خرج نشاید کردن از بهر انکه هر کدام را که بر دارد احتمال حرامی دارد حیله باید که یک درم را تحری کند و گوید همین است و درویش
دهد و باقی بر وی حلال بود **فصل** باید دانستن که طلاق واقع است و طلاق واقع لی مثل مردی دیوانه شد و زن خود را
در دیوانگی طلاق داد طلاق واقع نشود از بهر انکه قول نارسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست گوئی خود نگفته است اگر مردی
خفته زن خود را طلاق داد مردمان شنیدند و بیدار کردند و گفتند که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوید
که هم طلاق نشود از بهر انکه از اخبار از چیزی میکند که اصل وی درست نبوده است این تصدیق مر سخن ایشان را درست
نبود مسئله اگر زن خود را نارسیده طلاق داد در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که من زن خود را طلاق
داده ام این اقرار درست نبود و زن بطلاق نشود اما اگر گوید من ترا طلاق کرده داشته ام در بر دو صورت طلاق شود از انکه
چون لفظ کرده داشته ام گوید همچنان شود که گوئی اکنون طلاق داد استی مسئله اگر نارسیده برا زنیست وکیل کرد در رسیده
که زن مرا طلاق ده و این وکیل زن وی را طلاق نشود از بهر انکه وکیل کردانیدن نارسیده درست نبود اما اگر رسیده مر
نارسیده را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده این نارسیده رفت و زن وی را طلاق داد طلاق شود فرق آنست که وکیل

وکیل کردن رسیده و منارسیده و مادرست بود همچنان بود که گویی زبان آن نارسیده زبان آن رسیده است مسئله مردی مست زن
خود را طلاق داد طلاق شود اما اگر خورده باشد شراب یا بیهوش شده زن خود را طلاق داد و طلاق نشود و فرق میان مست و
بیهوش آنست که مست را از رغبت تبدیل عقل شده و این لاجرم طلاق واقع شود اما آنکه شراب دیگر بیهوش میکند و بیهوشی از آفت
دیوانگی است پس طلاق واقع نشود مسئله اگر مردی بکنی ور دو مست شده زن را طلاق داد و بقول ابوحنیفه و ابویوسف طلاق نشود
از بهر آنکه خاصیت بنگ آنست که بیهوش میکند مستی نی و بقول محمد رح طلاق شود و فتوی بر قول امام محمد است فصل در تشبیه طلاق
مسئله اگر مردی زن خود را میگوید که ترا طلاق دادم طلاق باین شود و اگر گوید ترا طلاق چون سنگ طلاق باین بود و اگر گوید
طلاق کوه طلاق باین بود و اگر گوید ترا طلاق چون بن یا گوید ترا طلاق چون مهره یا گوید ترا طلاق چون سپیدان دانه و سیاه
همه صورتها بقول ابویوسف رحمة الله رجعی بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما باین بود و اگر همچنین گوید که ترا طلاق به بزرگی سر سوزن
یا گوید ترا طلاق چون سختی سنگ یا گوید سختی آهن یا گوید ترا طلاق به بزرگی کوه باتفاق درین صورتها باین بود از بهر آنکه
ابویوسف رحمة الله گوید هر چه طلاق را تشبیه کنند بچیزی خورد آن رجعی بود و هر چه به بزرگی تشبیه کنند آن باین بود مسئله
مردی مر زن خود را میگوید که ترا طلاق چون برف یا چون یخ رجعی بود یا باین بقول فقیه ابواللیث سمرقندی آنست که مرد را
سوال کنیم که مراد تو ازین برف و یا یخ گفتن سپیدی خواستی یا سردی اگر گوید که مراد من سفیدی بود رجعی بود و اگر گوید مراد من سردی
بود طلاق باین بود از بهر آنکه چون مرادش سفیدی بود سفیدی چیزی خوش آینده بود لاجرم رجعی بود اما چون مرادش سردی
بود سردی چیزی عقوبت رساننده بود لاجرم باین بود مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق چون آتش طلاق رجعی بود یا باین
فقیه ابواللیث رح گفته است که مرد را سوال کنند که مراد تو ازین آتش گفتن گرمی خواستی یا روشنی اگر مرادش گرمی بود باین بود
و اگر روشنی بود رجعی بود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا چندانکه طلاق چند طلاق شود مرد را سوال کنند که مراد تو از چه
پری بود یا عدد اگر گوید پری بود یک طلاق شود و اگر عدد بود سه طلاق شود مسئله زن گفت که مرا طلاق ده مرد گفت
که خدا تعالی ترا داده است فقیه ابواللیث گوید بنگریم که مراد او نیت طلاق هست یا نه اگر نیت طلاق بود طلاق شود و اگر
نی مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد موی یا که بر کف دست من هست یکی طلاق شود از بهر آنکه کف دست محل
موی نیست و همچنین شود که ترا طلاق اما اگر گوید ترا طلاق بعدد مویها که بر پشت دست من هست سه طلاق شود از بهر آنکه بر پشت دست
موی بود اما اگر دارو کرده است و بر پشت دستش هیچ موی نمانده است طلاق نشود از بهر آنکه چون پشت دست محل موی بود اگر
موجود بود طلاق بود و اگر موی نبود شرط موجود نبود لاجرم طلاق نبود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد
مویها که بر ابلیس گفت هیچ طلاق نشود از بهر آنکه معلوم نیست که بر ابلیس موی هست یا نی مسئله مردی مر زن خود را گفت
که من طلاق تو بخشیدم زن گفت من قبول کردم طلاق نشود اما اگر مرد خواست تا زن را طلاق دهد زن گفت طلاق بمن بخش
بخشیدم طلاق نشود از بهر آنکه مراد زن آنست که بمن بخش یعنی تا طلاق بدهم چون مرد گفت بخشیدم چنین بود که گویی نمیدهم

ایش طلاق نشود مسئله مردی را دو زن است یکی نام فاطمه و یکی عایشه بر بام است و فاطمه فرود سوی مرد میان نردبان رسید فاطمه گفت بر بالای بروی مرد گفت
اگر تو فرود آیی تو را طلاق و اگر عایشه بر بام و تو را طلاق اکنون چکنند تا هر دو طلاق نشود گفت باید که عایشه فرود آید و فاطمه بر بام آید بعد از ان مرد خواه
بر بالا آید خواه فرود آید که هر دو طلاق نشوند از بهر آنکه گفته است اگر بر عایشه بر آیم او را طلاق و اگر فرود آیم تو را طلاق اکنون چون خلاف یکدیگر کردند
بهر کدام که بر آید یا فرود آید هر دو طلاق نشود مسئله زنی شوی خود را گفت که ای قلتبان مرد گفت اگر من قلتبانم تو را طلاق بچه دانم که این مرد قلتبان
است یا نی جواب گفت بنگریم که اگر زن خود را بدست غلام بالغ یا بدست شاگرد بالغ بریده میفرستد وی قلتبان بود زن طلاق شود و الا نی مسئله
زنی شوی خود را گفت ای دیوث مرد گفت اگر من دیوثم تو را طلاق بچه دانم که وی دیوث است گفت بنگریم که زن خود را با مردمان بیگانه می بیند و پیرا خشم
نمی آید و زن را خبری نمیگوید وی دیوث است زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای ناپاک ریش مرد گفت اگر ناپاک ریشم تو را طلاق بچه
دانم ناپاک ریش است گفتا بنگریم که اگر بمیرد و دکان از خود بمیرد یا نی اگر کلوخ با خود بمیرد ناپاک ریش نبود و اگر کلوخ با خود ببرد ناپاک ریش بود زن طلاق شود
مسئله زنی شوی خود را گفت ای بخیل مرد گفت اگر بخیلم تو را طلاق بچه دانم که وی بخیل است گفتا بنگریم که بگورستان اگر میرسد سلام میگوید یا نی اگر میگوید بخیل
نیست و اگر نمیگوید بخیل است زن طلاق شود و بعضی گفته اند اگر سقابه میخورد و اگر کوزه ... بخیل است و بعضی مشایخ گفته اند که اگر نام پیغامبر علیه السلام
میشنود و صلوة نمیگوید وی بخیل است و بعضی گفته اند که بنگریم که ولد در میان مردم بخیل میگوید وی بخیل است و اگر نی نی مسئله زن جفت مرد
خود را گفت ای دکک ریش مرد گفت اگر من دکک ریشم تو را طلاق گفتا بنگریم اگر جائی سوی راه است و زن را خبری نشانده می برد دکک ریش بود زن
طلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خر سر مرد گفت اگر من خر سرم تو را طلاق گفتا باید دید که در میان نماز سر پیش از
امام بر میدارد یا فرود می برد یا نی اگر سر پیش از امام بردارد خر سر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله مردی دو سیب آورد یکی بپیش
زن نهاد و پیش کنیزک هر دو بیک زمان خشم کرد که آنچه در پیش من نهادی مرا همان میبایست و هر دو را بایکدیگر امتحان مرد گفت که ای زن اگر تو امروز
سیب خود را نخوری تو را طلاق و کنیزک را گفت اگر تو نیز آن سیب خود را نخوری امروز تو آزادی و نمیدانستند که آن هر دو را باید نگاه داشت چه کنند
تا زن طلاق نشود و کنیزک آزاد نشود و از ملک او بیرون نیاید جواب باید که یکی کنیزک را فرو شد بمرو و آن دو سیب با زن رسید
بخورد یکی از عین آن زن بود پس آن خود را خورده باشد باری زن طلاق نشود و چون نازستان بود کنیزک بهیچ باز گیرد چون باز گرد
نه زن طلاق شود و نه کنیزک آزاد مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خیره نگر مرد گفت اگر من خیره نگرم تو را طلاق بنگریم اگر بشوهر نانش در راه رفتن نیک نحس
خیره نگر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوهر خود را گفت که ای گیلیش مرد گفت اگر من گیلیشم تو را طلاق بنگریم اگر در وقت خفتن زن در پا بنشیند
نشیند و فرود می غلتد جسید که گیلیش بود و زن طلاق شود و بر روایت دیگر اگر در شب در فراغت جای ببرد کلوخ با خود نمیبرد که گیلیش بود و زن
وی طلاق بود و اگر نی نی مسئله مردی را چهار زن است هر چهار را با یک گفت هر که از شما بر زمین نهد بار اینت طلاق هر چهار بار بر زمین نهادند زن اول
بطلاق شود زن دوم و یکی طلاق زن سیوم دو طلاق زن چهارم سه طلاق شود از بهر آنکه چون کوچه اول آوردان سه بار ان وی طلاق شد
طلاق ایشان پیش از نهادن با عدت بنهادن تا بشکند چون دوم بار نهد عدت وی گذشت یکطلاق در حق وی واقع شود پس ولی السبب
این دو بین یکطلاق بر اول برود و یکی بر سیوم و یکی بر چهارم و زن سیوم نیز بار بنهاد یکطلاق دیگر بر اول برود و یکی دیگر بر آخر

پس چون بیایم اول بود و شوهر سه طلاق شوند و دوم یک طلاق چون چهارم بار بنهاد یک طلاق دیگر بر اول رفت سیوم دو طلاق شد مسئله مردی را چهار
زن است یکی را نام فاطمه و یکی را عایشه نام و یکی را خدیجه نام و یکی را زینب نام فاطمه را گفت اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر عایشه رفت
و گفت اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر خدیجه رفت و گفت اگر بر تو امشب نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر زینب رفت و گفت
اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق همچنین گفت بر زینب رفت کدام طلاق شود و چگونه طلاق شود و چند طلاق شود گفتا فاطمه یک
طلاق شود و عایشه و خدیجه و زینب هر سه طلاق شوند و این روایت در کتاب ذخیرة الفقها است با نقاضی فخرالدین خان آورده است
که فاطمه را دو طلاق شود و دیگران هر یکی سه طلاق شود و از بهر آنکه در حق فاطمه دو شرط موجود میشود و از بهر آنکه پیش از وی سوگند دیگر نبود اما
اما دیگران هر یک سه طلاق شوند از بهر آنکه هر یکی را سه شرط میشود مسئله مردی را چهار زن است با هر یکی را گفت اگر بار بر زمین نهی
[illegible] ترا طلاق هر یکی را یک طلاق هر چهار زن است در یکدیگر بار بر زمین نهادند اگر زن اول که بار بر زمین نهاد یعنی بچه آورد
سه طلاق شود و زن دوم را یک طلاق شود و زن سیوم را دو طلاق شود و زن چهارم را سه طلاق شود والله اعلم مسئله
و ذکر فی نسخة اخری مردی را چهار زن است هر یکی را چنین گفت اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق و اگر بر چهار جای رفت و وفا کرد هیچ
طلاق نشود و اگر بر چهار جای نرفت هر یکی زن سه طلاق شوند و اگر دو جا رفت و دو جا باقی این دو جا که رفته است هر یکی را
طلاق شوند و آن دو جا که نرفته است هر یکی یکی طلاق شوند و اگر سه جا رفت و یکجا باقی آن سه جا که رفته است هر یکی یک طلاق
شوند و آن یکجای که نرفته است هیچ طلاق نشود مسئله و ذکر فی نسخة اخری مردی را چهار زن است هر یکی را گفت ترا طلاق و [illegible]
گفت ترا با وی شریک کردم و دیگری در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن چهارم در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن اول را
و زن دوم را هر یکی را یک طلاق میشود و زن سیوم دو طلاق شود زن چهارم سه طلاق فصل باید دانستن که خلع بمذهب علما طلاق است
و بمذهب شافعی رحمة الله علیه فسخ حجت وی آنست که همچنان زن خویشتن [illegible] نکاح است اینجا نیز [illegible] زن خویشتن [illegible] فسخ
نکاح است بمذهب علما طلاق است تا اگر سه بار بخرید و فروخت کند این زن بر وی سه طلاق شود تا شوی دیگر نخواهد بر وی نشاید
مسئله مردی را زن است در خانه پدر رفته است سوگند خورد که اگر زن امروز در خانه من نیاید بر وی طلاق باید گفت که اگر [illegible]
[illegible] در وی طلاق چگونه کنند [illegible] باید که [illegible] عروس [illegible] یا کسی [illegible]
[illegible] طلاق نشوند مسئله مردی را چهار زن است هر چهار نشسته است گفت [illegible] طلاق این [illegible]
شود از بهر آنکه لفظ طلاق بر وی افتاد مسئله مردی مر زن خود را گفت که اگر با کسی سخن گوئی ترا طلاق با من سخن گوئی ترا
طلاق [illegible] سخن گوئی ترا طلاق [illegible] گفت سه طلاق شود از بهر آنکه هر سه شرط موجود شد مسئله مردی مر زن خود را
گفت اگر [illegible] کابین [illegible] ترا طلاق [illegible] باید گفت [illegible] گفت اگر تو کابین [illegible] تو طلاق چگونه کنند تا هر دو
نشوند باید که [illegible] شوی گوید فلان [illegible] مقدار کابین او [illegible] از کابین آزاد شود [illegible]
طلاق نشود [illegible] را بوی بخشد فصل در عتاق و طلاق و خلع گفتار مرد [illegible] که سوگند و گفتار زن [illegible]

توانَد که از قول خود رجوع کند و برگردد که از بیع رجوع روا بود اما از سوگند رجوع ممکن نبود پس مرد نتواند که از قول خود رجوع کند و برگردد

مسئله زن گفت خویشتن را بخریدم مرد گفت فروختم خلع شود اما اگر مرد گفت خویشتن بخر زن گفت خریدم مرد هیچ نگفت خلع نشود
از بهر آنکه زن جانب خود اصیل است و از جانب شوی وکیل نی چون از جانب شوی وکیل نبود لاجرم اگر ده بار زن بگوید که خویشتن خریدم
تا مرد نگوید که فروختم خلع نشود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عدت مرد گفت که من فروختم این خلع شود باتفاق
اما اگر مرد گفت خویشتن بخر بکابین و نفقه عدت زن گفت خریدم مرد گفت یکطلاق بایی کشاده کردم زن او دو طلاق شود
از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشتن بخر بجهة نفقه و کابین زن گفت خویشتن خریدم خلع شود باز مرد گفت یکطلاق بایی کشاده
کردم دو طلاق شود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عده مرد بپای خواست گفت فروختم خلع شود از بهر آنکه برخاستن
سخن را رد کردن است مسئله اگر مردی گفت خویشتن بخر زن بپای خواست و گفت خریدم هم خلع شود بهمان که اول گفتیم
مسئله زن و شوی بر خر نشسته اند خر برود زن خویشتن خرید و مرد فروخت خلع شود از بهر آنکه مکان مبتدل است اما اگر
چنان است که در کشتی اند و کشتی روان مرد گفت خویشتن بخر زن گفت بخریدم خلع بود از بهر آنکه کشتی روان حکم خانه دارد
لاجرم طلاق شود مسئله مردی مر زن را گفت خویشتن بخر سه بار زن یکبار گفت خریدم هر سه طلاق شود اگر زن گفت
خویشتن خریدم سه بار مرد گفت یکبار گفت فروختم بظاهر روایت یکطلاق شود فرق این روایت آنست که خلع از جانب مرد
بمنزله سوگند است و از جانب زن بمنزله خرید و فروخت درست آید لاجرم آنجا که مرد گفت خویشتن بخر سه بار سه طلاق شود
مسئله اگر مردی در شهر است و زنش در روستا مرد گفت که من زن خود را فروختم بنفقه عدت و کابین خبر بزن رسید
در همان مجلس گفت خریدم طلاق شود اما اگر زن گفت آنجا که خویشتن خریدم از شوی خبر رسید گفت فروختم خلع نبود از بهر آنکه تا
خبر بمرد رسید زن همانجا نشسته نباشد چون نباشد خواستن زن آن سخن باطل شود فروختن مرد نیز باطل بود اما در آن
صورت که مرد گفت زن را فروختم اگرچه مرد برخیزد یا برود و چون از جانب مرد سوگند داشتیم به برخاستن سخن وی باطل نشود
چون خبر یافت در همان مجلس خویشتن بخرید خلع درست آید و اگر لی فی والله اعلم مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق
بده دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق بهشت دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق به پنج دینار زن گفت پذیرفتم
سه طلاق شود و بر زن همان هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشتن خریدم بده دینار مرد هیچ نگفت زن باز گفت خویشتن
خریدم بهشت دینار مرد هیچ نگفت باز گفت خویشتن خریدم به پنج دینار مرد گفت فروختم یکطلاق شود و مال الحدین واجب آید
از بهر آنکه اول گفت بده دینار خریدم مرد جواب نگفت مانند که رجوع کرد از ده بهشت دینار فرود آید چون سیوم بار رجوع کرد
از هشت دینار و گفت به پنج دینار هم چنان شود گویی یکبار گفته است که خویشتن خریدم به پنج دینار لاجرم چون مرد فروختم گفت طلاق
شود و مال همان پنج دینار آید اما از جانب مرد چون سوگند داشتیم و از سوگند رجوع درست نیست پس هر سه طلاق به هر سه مال متعلق شود
چون خویشتن خریدم گفت هر سه یکبار فرود آید تا فرق بود میان مرد و زن مسئله اگر زن گفت خویشتن خریدم بعده

نفقه و کابین مرد گفت کو چه باید چه میکنی زن گفت کو چه را من بیداری مرد گفت من فروختم خلع شود و هر چه بکندم آب خورد یا انگشتان خورد بعد از آن گوید که خریدم یا مرد گوید فروختم خلع بود و هر چند زیاده از این شود خلع درست نباید **مسئله** زن و شوی بر دو خفته اند جنگ کردند مرد گفت خویشتن بخر زن برخواست از جای و جامه پوشید بعد از آن گفت خریدم خلع نشود از بهر آنکه جامه پوشیدن از بهر آن است که این میان فرق کر خویشتن بخر و چنین خشم مرد بر اندام وی نشسته یا دست وی بر وی کرده است نباید و دلیل رجوع آنچنین برخواستن نیست **مسئله** مردی زن خود را طلاق داد بعد از آن گفت آن طلاق را باین گردانیدم یا گفت سه گردانیدم ابو حنیفه رح میگوید باین شود و هم سه و بقول ابو یوسف رح باین شود و لیکن سه نی و بقول محمد رح باین و سه هیچ نی الست که وی میگوید این طلاق یکی داد و واقع شد طلاق شده را چیزی گردانیدن درست نبود و باز ابو یوسف میگوید آن ساعت که طلاق داد رجعی بود چون باین گردانید صفت دیگر گردانیده بود و صفت طلاق را گردانیدن روا بود اما نتواند که یکی را سه گرداند باز ابو حنیفه رح میگوید که این طلاق ملک مرد است و زن در ید وی خواهد باین گرداند و خواهد سه لاجرم اگر سه گردانید سه شود و اگر باین گرداند باین شود **مسئله** مردی زن خود را گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی ده بار گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی سه درین صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی یکبار اندر آید چون یکبار اندر آید سه طلاق شود اما در انصورت که گوید اگر درین خانه اندر آئی ترا ده بار اندر آید هیچ طلاق نشود از بهر آنکه عدد طلاق ده نیست این ده را اندر آمدن بریم تا ده بار اندر آید یک طلاق شود اما در انصورت که میگوید ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی سه این سه را بسه طلاق بریم چنان شود از روی معنی که اگر باینجا نه اندر آئی ترا سه طلاق تا فرق بود میان اینمسئله و آن مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر حیض بینی ترا طلاق و این زن نا مدخوله است زن حیض دید در رفت و حالی شوی دیگر خواست حالی این نکاح درست آید یا نه بنگریم که این حیض به سه روز رسید یا نی اگر سه روز رسید شوی اول طلاق شود و این عقد درست آید و اگر پیش از آنکه بسه روز رسید مر این زن وفات یافت از وی مال ماند میراث شوی اول را بود یا دوم را اول را بود و دوم را نی از بهر آنکه ما را معلوم نشد که این خون که زن دید حیض بود یا نی از بهر آنکه نکاح شوی اول یقین است و طلاق بشک از بهر آنکه کمترین حیض سه شبانروز است و وی به سه شبانروز نرسیده است و نشاید که بسه شبانروز رسیدی پس طلاق نشدی بدین شک طلاق واقع نشود و طلاق نداریم میراث شوی اول را دهیم و دوم را نی از بهر آنکه شوی دوم میراث بشک نتواند بردن **مسئله** مردی در شب از زن خود مراد طلب کرد زن تمکین نکرد و مرد سوگند خورد اگر امشب ترا دخول نیارم ترا طلاق تا این زن را حال حیض آن یمین برنخیزد اگر دخول نیارد زن طلاق شود از بهر آنکه امکان دخول در زن هست چون محال نیست سوال کردند استاد را که اگر مرد را می آید دخول در حال حیض نیارد در وبال نیفتد و زن نیز وی مطلقه نشود وی مسئله چه بود گفت باید که این مرد و این شب بگیرند و در یکی خانه حبس کنند که آن زن و یا انکار نبود چنانکه اگر روز شود چون روز شود و شب فائت نیز نماند که برانیز قدرت نیست بر دخول لاجرم طلاق نشود

فصل در ایمان طلاق **مسئله** مردی زن خود را گفت که اگر با تو کاری نکنم که کسی در عالم نکرده است ترا طلاق گفت باید که در سینه این زن خشت زند که تا طلاق نشود که در گیتی کسی با هیچ کس

آن نکرده بود اگر کسی گوید کشاید که کسی در گیتی آن کار کرده بود جواب آنست که این یاد بدو بربا و حکم شود مردی مر زن خود را گفت
اگر امروز بر من خبری نیاری که خدای عزوجل با وی سخن گفته بود ترا طلاق چه آرد تا طلاق نشود گفتا باید که آنکس آرد تا طلاق نشود
از بهر انکه خدای تعالی با آتش سخن گفته است مر آتش نمرود را و در خطاب کرد قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم باز بعضی گفته اند
که زنبور عسل بیارد تا طلاق نشود از بهر انکه خدای عزوجل فرمود اوحی ربک الی النحل مراد در هر دو صورت الهام بود مسئله
مردی سوگند خورد که اگر امروز من از دنیا بیرون نبرم ترا طلاق گفتا باید که ایشور احبس کنند در زندان جای تا طلاق نشود از بهر
انکه زندان از دنیا نیست از بهر انکه خدای تعالی میفرماید او ینفوا من الارض اهل التفسیر گفته اند مراد ازین آیه حبس است این بجان بود که
ویرا بیرون کردند از دنیا و خواجه امام اجل سرخسی اورده است بر این مسئله دلیل شعر یکی اعرابی را که بزندان کرده بودند وی در آن
زندان شعری گفته است و این شعر وی آنست که گفته اند و نوشته اند شعر خرجنا من الدنیا و نحن من اهلها ❊ و لسنا من الاحیاء
فیها و لا الموتی ❊ اذا جاءنا السجان یوما لحاجة ❊ عجبنا و قلنا جاء هذا من الدنیا معنی شعر آنست که بیرون آمدیم از دنیا و بودیم از
اهل دنیا و ما درین زندان نه از مردگانیم نه از زندگان چون بیاید زندانبان نزدیک ما بروزی بحاجتی عجب داریم گوییم ما از دنیا آمد
پس باین دلیل ما را معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون حبس کنندش بزندان طلاق واقع نشود مسئله مردی
سوگند خورد که اگر من امروز در دنیا باشم زن از وی بطلاق باید که بمسجد اندر آید که مسجد از دنیا نیست مسئله
مردی را دو زن بود گفت هر که از شما حیض بیند او را طلاق هر دو آمدند که حیض دیدیم یکی را راست میگوی
دیگری را گفت که دروغ میگویی در جامع الکبیر این مسئله آورده است که آنرا که تصدیق کرده طلاق
نشود و آنرا که گفت دروغ میگویی طلاق شود از بهر انکه از روی سبب معنی این مسئله چنان شود
که اگر تو حیض می بینی بار ترا طلاق تصدیق داشتن این یک زن را در حق آن زن دیگر طلاق
داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن دیگر طلاق نداریم نظیر وی آنست که مردی زن
خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من آزاد زن گفت حیض دیدم مرد گفت دروغ میگویی
در حق زن اگرچه شوی دروغ گو داشتش بطلاق شود از بهر انکه در حق خود امینه است و در حق
یار خویشتن نه یا در حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود هم گواهی یک تن در حق اینها مسموع
نشود لاجرم طلاق شود و لیکن کنیزک آزاد نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفته
اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدم آن به کامل بود تا پاک از حیض طلاق نشود
مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر بی دستوری من از خانه من بیرون آیی ترا طلاق
آن زن دستوری خواست و بیرون آمد بار دیگر بی دستوری بیرون آید طلاق شود از بهر انکه کلمن
اما اگر یکبار بی دستوری شوهر بیرون آمد طلاق دیگر نشود از بهر انکه یکبار آن یمین فرود آمد پس بار دیگر فرود نیاید مسئله

مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر باری که بی دستوری من بیرون آئی تو طلاق اکنون زن یکبار بیرون آمد طلاق شد
کرد بار دیگر بی دستوری شوهر بیرون آمد طلاق دیگر شود و هم چنین اگر بار سیوم بیرون آید هر باری که بیرون آید طلاق شود
تحلیل کرده شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر بار که سیکی خورم ترا طلاق هر سه بار خورد طلاق شود مسئله
مردی دیگری را وکیل کرد که زن مرا یک طلاق بده وی سه طلاق داد بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه طلاق واقع نشود و بقول ابو یوسف
رحمهما الله یک طلاق واقع شود و حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که وکیل بر موکل بخلاف کرد و هر که وکیل موکل را خلاف کند
هیچ طلاق نشود و حجت ایشان آنست که در سه یکی هست لاجرم طلاق شود مسئله اگر وکیل کند که زن مرا سه طلاق ده
شود بالاتفاق از بهر آنکه آنچه وی گفته است آن کرد مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که زن مرا طلاق رجعی ده و وی
طلاق نشود از بهر آنکه وکیل کرده است بطلاق که شوهر را حق رجعت باقی بود وی طلاق بائن داد آنچه مقصود است حاصل
طلاق نشود مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که با زن من خلع کن وی رفت و طلاق داد طلاق نشود از بهر آنکه
است که کابین ساقط شود چون وی صریح طلاق بدهد کابین ساقط نشود پس طلاق واقع نشود مسئله مردی مردی
سه طلاق بده وی یکی داد طلاق نشود یا گفتش که زن مرا سه طلاق بده وی هزار طلاق داد هیچ نشود هر چند معنی یکی است که
وکالت لفظ را اعتبار است و لفظ موکل این است که سه بده یا سه ده چون وی یکی داد یا هزار داد خلاف لفظ را خلاف کرد
است والله اعلم مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که با زن من خلع کن و وکیل دیگر را وکیل کرد و وکیل دوم خلع کرد
اول حاضر بود که وکیل دوم بحضرت وکیل اول خلع کرد خلع درست بود و اگر نی مسئله اگر مردی مرد
ده وکیل دیگر را وکیل کرد و وکیل دوم طلاق داد طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم طلاق
هر چه اسقاط است فعل همان کس را اعتبار بود که وکیل کرده است چون کسی دیگر آن کار کند واقع نبود
چون وکیل اول حاضر بود کرده وکیل دوم همچون کرده وکیل اول بود و همان خلع است لاجرم درست
مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده پیش از آنکه وکیل طلاق دادی موکل طلاق داد و
اگر وکیل کرد که با زن من خلع کن پیش از آنکه وکیل خلع کردی موکل خلع کرد و وکیل باز خلع میکند درست نبود
این زن مر او را بیگانه و بیگانه را خلع درست نبود و طلاق بائن مر این را نشاید لاجرم طلاق دیگر نشود در
شده است لاجرم طلاق بائن دیگر شود و طلاق رجعی مر رجعی را در یابد فرق بود میان خلع و طلاق مسئله
که زن مرا طلاق ده وکیل رفت تا طلاق دهد در هم آمد پیش طلاق دادن موکل را گفت که طلاق نداده‌ام موکل
داده هر چند طلاق نداده است طلاق شود بزعم مرد فصل در امر طلاق باید دانستن که امر نهادن
امر تخییر و یکی امر معلق تخییر آن بود که زن را گوید امر بدست تو نهادم زن را باید که بگوید قبول کردم و رجوع
نکرد از مجلس برنخیزد و پیش نتواند طلاق دادن از بهر آنکه امر تخییر تملیک است و تملیک را قبول در مجلس

امر از دست وی بر رود و اما اگر امر معلق بود حال این امر بدست زن نبود خود را طلاق دهد طلاق نشود تا آن ساعت که آن شرط موجود نشود صورت امر معلق
آن بود مرزن خود را گفت اگر من بر تو زنی دیگر خواهم امر بدست تو نهادم خود را طلاق ده یا گوید اگر من سیکی خورم یا از شهر بروم یا نفقه من بتو نرسد تو پای
خود را گشاده میکنی درین صورت با این امر معلق بود تا شرط موجود نشود آن امر بدست زن نشود چون امر بدست زن شود باید که حالی بگوید که خود را طلاق
دادم و اگر زن از آنجا نشسته برخیزد و آن امر افکند آن طلاق نشود از بهر آنکه اکنون بدست زن شده و امر تملیک را قبول مجلس باید تا درست آید چون
برخاست لاجرم طلاق واقع نشود و اما اگر گوید پیش امر بدست تو نهادم اگر فلان کار کنم خود را طلاق ده هرگاه که خواهی و هرچه وقت خواهی اکنون چه وقت بود طلاق
واقع شود مسئله مردی مرزن خود را گفت امر بدست تو نهادم زن گفت نپذیرفتم مرد گفت رجوع کردم این رجوع درست نباید از مرد از بهر آنکه امر تخییر بعد نیست از رجوع
از وی درست نی اما اگر گفت امر بدست تو نهادم زن گفت من امروز قبول نمیکنم امر باطل شود و اما اگر گفت امر بدست تو نهادم که اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی
زن گفت من این امر را باطل کردم پیش از آنکه امر بدست زن شدی باطل نشود از بهر آنکه امر معلق بدست زن وقتی شود که شرط موجود شود چون هنوز آن شرط موجود
نشده است پس باطل کردن وی درست نبود اما اگر مرد آن کار کرد امر بدست زن شد بعد از آن باطل کرد باطل شود مسئله مردی مرزن خود را گفت امر بدست تو
نهادم که خود را طلاق دهی و بنایج خود بعد از آن مرد گفت که ترا از آن امر معزول کردم گفت امر معزول از آن بنایج درست آید ولی از آن نفس نی از بهر آنکه وی در حق
خود اصیل است و در حق بنایج وکیل است معزول کردن از وکالت درست آید اما امر تملیک بود عزل درست نباید و اگر گفت ترا وکیل کردم که خود را طلاق دهی
و بنایج خود را این زن تا پای خواست گفت خود را طلاق دادم و بنایج خود را بنایج طلاق شود و وی نی از بهر آنکه وی در حق بنایج وکیل است و در حق
خود اصیل لاجرم بدین معنی بنایج طلاق شود وکیل وی نی مسئله مردی امر بدست زن خود نهاد بعد از آن مرد پشیمان شده آمد که آن امر از زن
فروش بیکدینار زن گفت فروختم درست نبود از بهر آنکه فروختن چیزی درست آید که آن چیز مال بود چون امر مال نبود درست نبود مسئله مردی
مرزن خود را گفت امر بدست تو نهادم اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی پیش از آنکه مرد آن کار کردی با شوی خلع کرد بعد از آن با وی آشتی کرد
بعد از آن مرد آن کار کرد امر بدست زن شود یا نی درین مسئله مشایخ رحمهم الله متاخرین اختلاف کرده اند بقول خواجه امام اجل برهان الدین رحمه الله آنست
که امر باطل شود از بهر آنکه خلع تنجیز است و امر تعلیق و تنجیز مر تعلیق را باطل کند باز قاضی امام بدیع رحمه الله میگوید که تنجیز مر تعلیق را وقتی باطل کند که خلع
ایشان بسه طلاق بود و اینجا یکی طلاق است پس محل حل باقی بود امر نیز باقی بود و امام فخر الدین رحمه الله میگوید که بنگریم که این
زن باز خواست در عدت یا بعد از عدت خواست اگر در عدت خواست امر باقی بود از بهر آنکه عدت را حکم نکاح است و دلیل بر آنکه
تا مادام که زن در عدت تو بود خواهر زن را خواهی روا نبود و چهار زن دیگر خواهی روا نبود پس معلوم شد که عدت را حکم نکاح
است لاجرم اگر در عدت خواست امر باقی بود و اگر بعد از عدت خواست آن امر باقی نبود باطل شود مسئله مردی مرزن خود را
گفت امر بدست تو نهادم زن گفت افکندم طلاق باین شود و اگر گفت امر بدست نهادم خود را طلاق ده اینجا طلاق رجعی بود
فصل در عدت مسئله باید دانستن که عدت داشتن مرزنان را فرض است اگر شوی وفات یابد عدت واجب آید خواه
زن مدخوله باشد خواه نامدخوله عدت وفات چهار ماه و ده روز است لقوله تعالی والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا و اگر زن باردار بود که شوی وفات یابد بنهادن بار عدت او بگذرد نه بچهار ماه

وده روز از بهر آنکه عبدالله بن عباس رضی الله عنه میگوید که این آیت واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن بعد از این آیت
والذین یتوفون منکم چون بعد از این آیت نازل شده بود چون شود که شوی وی وفات یافت و از وی زن با بار ماند این آیت حکم
کند تا عدت وی بنهادن بار بگذرد که این آیت ناسخ آن آیت است مسئله اگر مردی زن با بار خود را طلاق داد و این زن
دو کودک آورد عدت وی باتفاق از کودک دوم بگذرد از اولی از بهر آنکه اکنون بالیست تا رحم از وی فارغ شود فایده بدانکه
جمله عدتها از زنان بر ده وجه است اول عدة زنانی که شوی ایشان بمیرد دوم عدت زنانی که شوی ایشان را طلاق دهد سیوم
عدت دختران غیر بالغه است چهارم عدت زنان زال است پنجم عدت زنان که حیض ایشان بسته شده است ششم عدت کنیزکان
که بنده است هفتم عدة مادر فرزند است هشتم عدت نکاح فاسد است نهم عدت زنان که شوی با ایشان صحبت نبوده است دهم
عدت زنی که بر وی دو عدت واجب است اما عدت مردان بر هشت وجه است اول آنکه مرد را چهار زن است یکی را طلاق
داد و زن دیگر میخواهد روا نبود از بهر آنکه عدة این زن نگذشته است دوم آنکه مرد را زنیست زنی دیگر کرد خواهر زن وی بر وی
آید عقد بر افتد و را با زن اول صحبت حلال نبود تا عدت آن خواهر نگذرد سیوم آنکه مردی زن را ناکرد تا خواهران زن را بخواهد
تا خواهر اول را عدت نگذرد خواهر دوم را عقد روا نبود چهارم مردی کنیزکی خرید و را با وی صحبت حلال نبود تا آن کنیزک یک حیض
نه بیند پنجم آنکه مردی در دار حرب درآمد و زنی خواست که اسلام آورده است بآنجا او را صحبت کردن حلال نبود تا این زن یک
حیض نه بیند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ششم مردی که زنی خواست که آن زن با بار است از زنا حلال نبود که با وی
صحبت کند تا بار بر زمین ننهد هفتم زنی که حیض آمده بود با وی صحبت حلال نبود تا پاک نشود هشتم زنی که در نفاس است بقول محمد او
صحبت روا نبود تا یک حیض نه بیند مسئله مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت کل کابین بر مرد واجب آید و عدت
تمام بر زن از بهر آنکه موت قایم مقام دخول است اما اگر زنی بنده بود و شوی وی وفات یافت عدت دو ماه و پنج روز بود از بهر آنکه
بندگان در احکام نیمه آزادانند پس لاجرم عدت دو ماه و پنج روز واجب آید مسئله مردی زن خود را طلاق داد پیش
از دخول نیمه کابین واجب آید بنص قرآن قوله وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم
واگر مهر مسمی نکرده بود وی را طلاق داد وی را متعه واجب آید و متعه سه جامه است یکی چادر و یکی پیراهن دیگر معجر مسئله مردی
زن خود را طلاق داد و این زن از اهل حیض نیست عدت وی سه ماه گذرد قوله تعالی واللائی یئسن من المحیض من نسائکم
ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد و آن زن از اهل حیض است عدت وی سه حیض گذرد
مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد و این زن از ذوات حیض است یک حیض دیده بود و حیض دیگر نه میبیند تا آن ساعت
که سه بار نه بیند عدت وی نگذرد تا چندانی که پنجاه و پنج ساله شود آنگاه شریعت وی را حکم کند به آیسه و سه ماه دیگر عدت دارد
تا وی بگذرد بعد از آن شوی دیگر خواهد روا بود و پیش از این نی مسئله مردی وفات یافت زن وی را چهار ماه و ده روز
عدت واجب شود این زن را حیض بسته شده است چهار ماه و ده روز گذشت و حیض ندید عدت وی گذرد و اگر حیض بیند

نه بیند مسئله اگر مردی مر زن را بار خود را گفت چون بار بنهی ترا طلاق چون بار بزمین نهاد عدت وی بسه حیض بگذرد
بعد از نفاس اما اگر طلاق پیش از بار نهادن بود عدت وی بنهادن بار بگذرد مسئله عدت وفات بالغه خواه جوان بود یا پیر
خواه رسیده بود خواه نارسیده همان چهار ماه و ده روز است هر زنی که شوی طلاق دهد اگر زن حیض بین بود سه حیض عدت واجب آید
تا از پس طلاق سه بار حیض ببیند پاک نشود و عدتش بگذرد و شوی دیگر نتواند خواستن اگر سه طلاق داده است همانست اگر یکی طلاق داده است همان و اگر
طلاق باین داده همانست و اگر رجعی داده است همان اندر حکم عدت همه یکسانست لقوله تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و لا یحل
پس این سخن از دو آیه بیرون است مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد کم از دو سال این زن فرزند آورد نسب ثابت شود و عدت این
زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد نسب ثابت شود و عدت بگذرد از بهر آنکه در شکم مادر زیادت از دو سال نماند چون درگذشت
از دو سال معلوم شد که این مرد بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معتده وی نماند لاجرم عدة بگذرد اما اگر این زن را طلاق
باین داد کم از دو سال فرزند آورد نسب درست شود و عدت نیز بگذرد اما اگر طلاق باین داد و زیادت از دو سال کشید نسب درست نبود
عدت وی پیش از آوردن کودک شش ماه گذشته بود که شش ماه را این فرزند آورده بود از شوی دیگر تا این زن را نسب نکرده بود مسئله
مردی زن بنده خواسته است بعد الدخول او را طلاق داد که این بنده حیض بین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرموده است طلاق الامة ثنتان و عدتها حیضتان یعنی طلاق بنده دو بود و عدت وی دو حیض بود از بهر آنکه حیض و طلاق متجزی نبود لاجرم
دو طلاق واقع کردیم و دو حیض اما اگر حیض بین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد و اگر دو روز ماند که تا یک و نیم ماه تمام شود رسیده شد از بهر دو
حیض واجب آید و اگر دو روز ماند که تا این دو حیض بگذرد خواجه آزاد کردش باز از سر سه حیض واجب آید و اگر یک روز ماند که تا این سه حیض بگذرد
که شوی وی وفات یافت باز از سر چهار ماه و ده روز عدت واجب آید مسئله اگر ام ولد بدستوری خواجه شوی خواست
پیش از آنکه خواجه خبر یافتی وفات یافت کنیزک آزاد باشد آن نکاح که وی کرده است روا بود یا نی گفت بنگریم که پیش از وفات
خواجه شوی با وی دخول آورده است یا نی اگر دخول آورده بود روا بود و اگر نی برانداخته شود از بهر آنکه عدت خواجه
واجب آید چون در عدة بود شوی کردنش روا نبود عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر اشکال کنند که بدخول شوی چرا عدت
خواجه ساقط شود از بهر آنکه بضع کنیزک مشغول شد بعدة شوی بر وی واجب شود باین دخول از بهر آنکه فراش خواجه فراش
اوسط است و فراش شوی قوی تر هرجایگاه فراش شوی بود فراش خواجه باطل شود مسئله ولد خود را خواجه شوی داد شوی طلاق داد خواجه آزاد کرد
و هر دو وفات یافتند و نمیدانند که کدام پیشتر وفات یافت بر وی چهار ماه و ده روز عدت واجب کنیم و یا دو ماه و پنج روز باتفاق چهار ماه
و ده روز اما درین چهار ماه و ده روز بقول ابو حنیفه چهار ماه و ده روز که در وی حیض نبود بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که
در وی سه حیض بود مسئله مردی زن خود را طلاق داد و زن در عدت بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه و ده روز گذرد یا سه حیض گفت بنگریم که طلاق باین داده است یا رجعی اگر
طلاق رجعی بود چهار ماه و ده روز بود و اگر طلاق باین بود سه حیض از بهر آنکه طلاق رجعی بر دارنده نکاح نیست تا دام که عدت باقیست و اگر طلاق باینست شوی بیگانه شده است چون بیگانه بود
بر وی سه حیض بود اما اگر طلاق در مرض داده است اکنون که مرد وفات یافت عدة وفات واجب آید یا عدت طلاق بنگریم طلاق رجعی داده است

چه درین باب اگر چیزی داده است جواب همان است و اگر چیزی نداده است بنگریم که بعد از خلوت زن داده است یا نی اگر بعد خلوت بشناخت
زن داده بود که بر وی سه حیض بود و چهار ماه و ده روز بقول ابو حنیفه و محمد و بقول ابو یوسف رح سه حیض بود **فصل در عدت نکاح فاسد**
هر نکاحی که فاسد آن بود که زن دیگری را بنکاح کند یا بنده بی دستوری خواجه شوی خواهد یا نا رسیده بی دستوری ولی زنی خواهد یا زنی
را نکاح کند بی گواه این نکاح ها فاسد بود و حرام باید که از یکدیگر جدا شوند اگر در میان ایشان صحبت نرفته است بر زن عدت واجب نیاید
اگر صحبت رفته سه حیض عدت واجب آید از روز جدایی تا سه حیض نکند بشوی دیگر روا نبود و اگر از یکدیگر جدا نشدند شوهر بمیرد بر زنی
سه حیض واجب آید که گفته شد نه چهار ماه و ده روز زیرا که نکاح درست نیست و انیز بحقیقت شوی وی نیست از این زن را عدت
واجب آید یکی از بهر شوهر بر بستر دیگر از بهر شوی دوم مسئله اگر فرزند خواجه مرد وی آزاد شود و عدت بر وی واجب آید بعد از مرگ خواجه اگر حیض
بین بود سه حیض عدت وی بود و اگر زال است که خواجه مرد بر وی سه ماه عدت واجب آید اگر خواجه آزاد کرد وی در زندگانی همان سه حیض
واجب آید و این سه حیض بعد از آزادی باید تا عدت وی کرده اگر این مسئله زن را نشاید که در عدت سر را شانه کند یا خضاب بندد یا نی میگوید
بنگریم که عدت طلاق رجعی است یا باین اگر عدت طلاق رجعی است باکی نبود و اگر عدت طلاق باین است بنگریم که عدت نکاح صحیح است نشاید که
خود را بیاراید اگر نکاح فاسد بود و اگر بیاراید شاید از بهر آنکه عدت نکاح فاسد نه از بهر شوی نشاید و آراستن روا است والله اعلم بالصواب **کتاب العتاق** قال الله
تعالی فک رقبة قال علیه السلام من اعتق عبدا بعتق الله تعالی بکل عضو منه عضوا من النار حتی فرجه بفرجه هر که بنده آزاد کند بهر عضوی حق تعالی
الله تعالی العبد و بهر اندامی آزاد اندامها را خدای از آتش دوزخ تا فرج را بفرج او مسئله مردی غلام خود را گفت ای پسر و یا کنیزک خود را گفت ای دختر آزاد شود
یا نی جواب نشود از بهر آنکه عرف آن بود که کوچکتر از خود را بدین نام خوانند یا گفت ای فرزند هم آزاد نشود و مراد ازین شفقت بود اما اگر غلام خود را
میگوید که این پسر من است باتفاق آزاد شود اما اگر غلام سی ساله است و خواجه بیست ساله میگوید که این غلام پسر من است باتفاق نسب ثابت نشود
اما بقول ابو حنیفه رح غلام آزاد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آزاد نشود از بهر آنکه این سخن لغو است حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست که مرد عاقل
و بالغ سخن گوید سخن وی لغو نشاید داشتن اگر چه نسب ثابت نشود باری آزاد شود تا همه کل سخن وی لغو نشود مسئله مردی با غلامان نشست گفت یکی
از غلامان من آزاد باز گفت یکی از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد و بعد از آن اگر غلامان آن بود که یکبار گفت غلامان من
همه آزاد شوند اما اگر گفت یکی از شما آزاد و بعد از همچنین گفت یکی بیش آزاد نشود و بیان بر خواجه بود از بهر آنکه هر چه وقت گوید یکی از غلامان
من آزاد یکی آزاد شود آن کس وی غلام وی ماند چون باز گوید بار دیگر افتد لاجرم همان آزاد شوند اما چون گوید یکی از شما آزاد
تکرار بود و چون یکی آزاد وی بهمست پس لاجرم هر کدام که وی تعیین کند آزاد شود مسئله مردی کنیزک خود را گفت نخست بچه که بیاری اگر پسر بود
آزاد و اگر دختر بود تو آزاد و پسری آورد و دختری و نشیب پس معلوم نیست الجواب دختر نیمه آزاد بود و نیمه سعایت کند و اما پسران هر یکی نیمه
آزاد شود و نیمه سعایت کنند و دختران از هر یکی سیوم آزاد شود و سه بهره دیگر را سعایت کنند والله اعلم مسئله مردی کنیزک خود را گفت اگر
شکم تو پسر بود تو آزاد و اگر دختر بود وی آزاد هر دو آوردند هیچکس آزاد نشود اما نظیر وی باقی الطفل آزاد از جهت آنکه کل اما معلوم بود و جز
صورت شرط موجود نشده بود که گفت اگر در شکم تو پسر بود آزاد و اگر دختر بود وی آزاد هر دو آورد هر دو آزاد شوند

مسئله مردی را دو غلام است گفت یکی از شما آزاد است یکی گفت مرخواستی گفت نی آن دیگر آزاد شود و آن دیگر گفت مرخواستی گفت نی هر دو آزاد
شوند از بهر آنکه چون این یکی را نفی کرد و اثبات نبود در حق دیگری پس هر دو را نفی کرد آزاد شدند مسئله مردی را غلامانست یکی را آزاد کرد بعد از آن فراموش کرد
که آزاد کرا کرده هرچند تحری کرد قرار نیابد مع بدنا معین شود در شرح طحاوی آورده است که یکان یکان بفروشد آخرین مر آزاد است مسئله اگر مردی را
چهار کنیزک است یکی را آزاد کرد و فراموش کرد ندانست که کدام را آزاد کرده ام تا هیچ باش روا نبود و نمیخواهد که با ایشان دخول کند هر چند در شرح
طحاوی آورده است که هر چهار را نکاح کند آنکه بنده بود وی را نکاح زیان ندارد و آنکه آزاد بود زن وی شود مسئله مردی غلام خود را
نام کرد آزاد نشود اگر گفتش یا احمد یا محمد هم آزاد نشود از بهر آنکه این هم علم است اما اگر آزاد نام کرد بعد از آن گفت یا حر آزاد شود و اگر
گفتش یا آزاد آزاد نشود از بهر آنکه هم بدان نام کرد یاد کردم بدان نام باز خواندن چون لفظ دیگر شود آزاد شود این مسئله در تحریر خواهم امام
الفضل کرمانی آورده است مسئله اگر مردی غلام خود را آزاد نام کرد به بازگاه گرفتش تا باج ستاند خواجه گفت وی آزاد است بدل تمکین
کردی را آزاد نام است آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را بنیکو بید که سر تو آزاد یا روی تو آزاد یا گردن تو آزاد یا نفس تو آزاد در همه صورتها آزاد
شود و اگر کنیزک را گوید فرج تو آزاد شود و اگر غلام را گوید که ذکر تو آزاد صحیح آنست که آزاد نشود و اگر گوید اندام پس تو آزاد آزاد شود مسئله اگر مرد
غلام خود را گوید دست تو آزاد یا پای تو آزاد یا رنگ تو آزاد آزاد نشود از بهر آنکه اینها عبارت از جمیع بدن نیست و هر چه عبارت از جمیع بدن بود
آزاد شود و هر چه عبارت از جمیع بدن نیست آزاد نشود اما اگر گوید جان تو آزاد آزاد شود که این عبارت از جمیع بدن است یعنی جان و هر چه از جمیع بدن بود
اضافت آزادی بوی درست بود طلاق نیز واقع شود مسئله مردی مر پدر خود را بخرید یا مادر خود را یا فرزند خود را یا عمه یا خاله خود را یا خواهر یا پسر خواهر را
در این همه صورتها آزاد شوند از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده من ملک ذا رحم محرم عتق علیه یعنی هر که بخرد ذو رحم محرم خود را آزاد شود و اگر مادر شیر خود را
خرید یا پدر شیر خود بخرید یا برادر شیر یا فرزند شیر خرید آزاد نشود از بهر آنکه ایشان محرم هستند ولی ذو رحم نیستند مسئله مردی پسر عمک را بخرید
یا دختر عمک را یا دختر خاله یا دختر خال را یا دختر عمه را آزاد نشود از بهر آنکه ایشان ذو رحم هستند ولی محرم نی و شرط آزادی دو چیز است هم رحم و هم
محرم چون یکی از این دو نبا هم آزاد نشود اما اگر عمه را بخرد آزاد شود مسئله اگر مردی زن پسر خود را بخرید یا زن پدر خود را آزاد نشود از بهر آنکه محرم هستند ولی ذو
رحم نی فایده خارج کتاب سیزده عضوی است که هر جا که بی اضافت میکند آزادی آزاد میشود تو آزاد نفس تو آزاد جسد تو آزاد بدن تو آزاد سر
تو آزاد گردن تو آزاد عنق تو آزاد روی تو آزاد فرج تو آزاد ذکر تو آزاد روح تو آزاد جسم تو آزاد جان تو آزاد در همه صورتها آزاد شود والله اعلم
مسئله پانزده عضو است که آزاد نمیشوند دست تو آزاد پای تو آزاد رنگ تو آزاد بوی تو آزاد ساق تو آزاد ران تو آزاد
بازوی تو آزاد موی تو آزاد بینی تو آزاد پشت تو آزاد شکم تو آزاد زبان تو آزاد گوش تو آزاد گرده تو آزاد ناخن تو آزاد پشت تو
آزاد این پانزده عضو را یاد کند آزاد نشود یا گوید چشم تو آزاد زنخ تو آزاد در همه صورتها هیچ آزاد نشود مسئله مردی
غلام خود را بگوید آزاد در بر تست چون خر آزاد شود یا نی بعضی گفته اند که آزاد نشود و بعضی گفته آزاد شود درست تر آنست که آزاد
نشود والله اعلم معنی آن بود که سبکتر نشین لاجرم آزاد نشود مسئله غلام تکیه کرده است بر جای خواجه گفتش آزاد باش
آزاد نشود مراد از این حالت باشد که یعنی راست نشین و تکیه مکن لاجرم آزاد نشود فی الخلاصه عبد اتکاء بمکان علی حائطه تعالی الله

مولا یا آزاد و باشی و تعالی عتق است بر من الحمد الا بصدق ولو قال لعبده ای آزاد و لبیق و لو قال یا آزاد و مولا یا عتیق مسئله غلامی را نام
آزاد است خواجه گفتش یا آزاد و باش آزاده نداشت کردی غلام و لیست آزاد شود یا فی القول بعضی آزاد شود و درست تر آنست که
آزاد نشود از بهر آنکه از این آزاد مراد او صفت خواهند لاجرم آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را گفت که اصل تو آزاد زادی
شود یا فی بنگریم که زاده اینجای است یا از هندوستان اینجا آورده اند اگر زاده اینجا بود آزاد شود و اگر از هندوستان
آورده اند آزاد نشود از بهر آنکه همه هندوستان آزاد نیند سبب آنکه مسلمانان ایشان را مقهور بر مین می آرند ایشان بنده
میشوند لاجرم این سخن که اصل شما آزاد است آزاد نشود مسئله مردی کنیزک خود را گفت که ترا طلاق دادم و نیت آزادی
میکند آزاد نشود از بهر آنکه طلاق ملک مجازی را بردارد و هرچه ملک مجازی را بردارد حقیقی را نتواند برداشتن الا اگر ترا
گوید که ترا آزاد کردم و نیت طلاق میکند طلاق شود از بهر آنکه آزادی ملک قوی را بردارد و ضعیف را اولیتر بود که بردارد دو تن
گواهی دادند که این خواجه مر این را آزاد کرد قاضی گواهی ایشان باور کند بعد از این دو گواه مر این غلام را خرید حال
آزاد شود از بهر آنکه بر زعم وی آنست که وی آزاد است بنا بر زعم وی آزاد شود مسئله مردی غلام خود را آزاد کرد
بعد از آن منکر شد که من مر ترا آزاد کرده ام دو تن گواهی دادند نزدیک قاضی که وی این غلام را آزاد کرده است اما غلام منکر بود
که مرا آزاد نکرده است گفتار قول درین باب نشنود و آزاد شود مسئله مردی غلام خود را گفت که تو آزادی بده دینار
اگر مال قبول کند آزاد شود و اگر قبول نکند همچنان بنده بود مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و گفتش اگر
ده دینار دهی تو آزاد خواجه را پیش روی و بر مال مر وی دست نبود اگر عاجز آید آزاد نشود و آن مال به بندگی
باز رود و اگر مال داد آزاد شود مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و خواجه وی وفات یافت غلام همچنان مکاتب
باند اگر بدل کتابت به وارثان وی باز دهد آزاد شود مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد در از خواجه ده دینار آرد پنج جدا داد
آزاد نشود اما اگر گفته بود که ده دینار بمن دهی تو آزاد ده دینار از خواجه ده دینار آورد و پنج جدا داد آزاد نشود و لیکن ده دینار دیگر ابر
جبر کنند تا کسب کند و بخواجه دهد مسئله مردی غلام خود را مکاتب کرد خواجه وفات یافت بعد از وفات خواجه بدل کتابت
آورد و یکی وارث داد و وارثان دیگر غایب اند آزاد نشود تا وارثان دیگر حق خویش نگیرند از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود
المکاتب عبد ما بقی علیه درهم یعنی مکاتب بنده است تا مادام که یک درم باقی است نزد که در دست وارث است نصیب وارثان
دیگر امانت است تا اگر هلاک شود از مکاتب شود نه باید که کسب کردن تا آزاد شود مسئله مردی غلام خود را مدبر کرد و هرچه وقت
که خواجه وفات یابد وی آزاد شود و اگر خواجه خواهد که وی را بفروشد نتواند اگر خواجه وفات یابد وی آزاد شود و اگر خواجه
وفات یافت آزادی مدبر باشد در بر خواجه وام است غلام را آزاد شود لیکن آزادی کسب کند و وام خواجه را بگذارد
مقدار قیمت خویش و اگر تمیز ام ولد باشد از خواجه ام ولد آزاد نشود و نیز نتواند که گویند که وام خواجه بگذارد فرق است که آزادی
ام الولد بیش از دیگر است و آن مدبر بعد از وی قال علیه السلام اعتقها ولدها یعنی ام الولد را بچه وی آزاد کرد والله اعلم کتاب الایمان قال الصدقی

و نخستین قال النبی علیه السلام من کان منکم حالفا فلیحلف بالله او لیذر یعنی هر کرا از شما که سوگند خورد باید که سوگند بخدای خورد یا خود بگذارد و آمده است که خورنده سوگند

عاقبت نقصان کردن است با ایشان نخوردن سوگند قال علیه السلام الحلف الفاجر تخرب الدیار و تنسی الاعمار یعنی سوگند دروغ شهرها را خراب کند و عمرها را کوتاه کند

و در خبر است هر که سوگند دروغ خورد تا مال مسلمانان ببرد روز قیامت که خدای تعالی را ببیند خدای تعالی بر وی خشم گرفته بود **مسئله** اگر مردی از

که یمین سه نوع است یمین لغو است و یمین غموس و یمین منعقده اما یمین لغو آنست که کسی گوید والله فلان چیز است و چنانست که وی سوگند خورد راست و در وی حق

یا خود مگر در سیم یافت یعنی گمان وی چنانست که گفت و آن چیز خود بوده است حق تعالی او را بدان سوگند نگیرد و در وی کفارت نیست امید هست که حق تعالی او را نگیرد

لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و فایده خارج کتاب حق تعالی فیه ان یمین اللغو لا یؤاخذ بها و المنعقدة یؤاخذ بها و یمین غموس آنست که سوگند

بخدای که فلان کار کرده ام و وی دروغ میگوید و مال این کفارت بخرد و توبه و استغفار و اگر یمین منعقده آنست که سوگند خورد که من فلان کار بکنم

که کند کفارت واجب آید و در خبر است که خواهد بنده آزاد کند و خواهد ده مسکین را طعام دهد و خواهد ده مسکین را جامه دهد هر مسکینی را جامه که نماز روا بود یا

پیراهن یا جبه یا قبای از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة کلمه او تخییر را بود

هر چند که توانائی بنده آزاد کردن بود روا بود اگر از این سه عاجز آید سه روز پیوسته روزه دارد و اگر روزه داشت سوم روز توانگر شد کفارت

توانگران جست آید این روزه از کفارت نیابت ندارد از بهر آنکه روزه خلف است از طعام و چون بر اصل قادر شد خلف باطل شود **فایده** اصل در این باب آنست که قضای وقت وجوب

اعتبار است به وقت کفارت **مسئله** اگر کسی گفت از جهت کفارت این چیز کفارت بود **مسئله** مردی سه روز روزه داشت مالی که قاضی او را توانگر شد

آن روزه روا آید از کفارت از آنکه سه روز تمام کرد و نظیر این مسئله آن بود که متیمم آب یافت بعد از سلام نماز باز نکرده اند اینجا نیز کفارت را اعادت نکنند **مسئله**

اگر درویش پیش از آنکه روزه داشته است از بهر کفارت از خویش بمیرد و بیگری وفات یافته بود یعنی پیش از داشتن روزه در ملک وی مال در آمده بود و او را از آن علم نبوده است پس

روزه داشته و میراث به وی رسید باید که توانگر بود علم شرط نیست پس این کفارت را باز باید آوردن از بهر آنکه وی توانگر بوده است و علم شرط نیست **مسئله**

اگر مردی سوگند خورد که فلان کار نکنم وقت سوگند خوردن توانگر بود وقت کفارت درویش شد اعتبار وقت کفارت کردن بود کفارت درویشانه واجب آید و اگر

در وقت سوگند خوردن درویش بود و در وقت شکستن درویش ولی در وقت کفارت توانگر شد بر وی کفارت توانگرانه واجب آید چرا که اعتبار

وقت کفارت است **مسئله** اگر پدر خود را خرید از بهر کفارت سوگند از کفارت نیابت دارد یا نه میگوئیم که نیت کفارت پیش از

خریدن کرد یا بعد از خریدن اگر پیش از خریدن کرد درست آید از کفارت و اگر بعد از خریدن کرد از کفارت نیابت ندارد از بهر آنکه این

نیت بعد از آزاد شدن بود **فصل** باید دانستن که چها است که وی سوگند است و چها است که وی سوگند نیست و کفارت در وی واجب نی

مسئله اگر مردی گفت که بکعبه که فلان کار نکنم یا گوید بحق کعبه یا بر رسول یا به پیغامبر که فلان کار نکنم یا گوید بحق کعبه که فلان کار نکنم اینها

یمین نبود و اگر میگوید بحق خدا که فلان کار نکنم بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله یمین نبود و بقول ابویوسف یمین بود و اگر کسی گفت از این سخط

بیزارم که فلان کار نکنم یا کرده ام یمین نبود و اگر گوید هر چه در این حلق است بیزارم که فلان کار نکنم یا کرده ام بقول بعضی از بهر آنکه در وی هم صفت است هم صفت و هم

و بنام خدای تعالی چون همه را جمع کند که میان چیزی که یمین بود و میان چیزی که یمین نبود لاجرم خود یمین بود **مسئله** مردی گفت که به فلان کار نکرده گفت

از خدای بیزارم اگر نکرده ام و کرده است گفتا این کفر بود از بهر آنکه خدای تعالی را گواهی می آرد بدروغ بعضی گفته اند که یمین غموس بود کفارت واجب

واجب نیاید اما اگر گوید که از خدای عز و جل بیزارم اگر فلان کار کرده یا گوید که از قرآن بیزارم یا گوید از پیغامبران او درینهمه صورتها کافر
بود و هر چه بیزاری از وی کفر بود سوگند خوردن بوی همین بود مسئله اگر کسی گوید که از چهار کتاب خدا بیزارم این یکی سوگند بود
اما اگر گوید از توریت بیزارم و از انجیل بیزارم و از زبور بیزارم و از فرقان بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم اگر کرده باشد یا بکند چهار
کفارت واجب آید مسئله اگر مردی گوید از نود و نه نام خدا بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم یک کفارت بیش واجب نیاید مسئله
اگر مردی گوید بخدای که سیکی نخورم باز گفت بخدای قمار نکنم باز گفت بخدای که زنا نکنم و هر سه کفارت واجب آید از بهر آنکه هر بار حرمت
نام خدای تعالی عز و جل بشکست هر یکی را علاحده کفارت واجب آید تا آنکه سه بار حرمت نام خدای تعالی شکست فصل در اطعمه
و اشربه مردی سوگند خورد که من حرام نخورم نان کسی غصب کرد و خورد سوگند فرود نیاید بجواب کتاب اما بجواب عرف سوگند فرود آید
اما صدر شهید در فتاوی خود آورده است که حرام نخورم بکامل افتد و کامل آن بود که حرامی وی بنص ثابت شده بود دلیل بر آنکه
اگر نان کسی غصب کند و از او حلال دارد کافر نشود چون نان حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه اگر خداوند نان بحل کند حلال بود
پس لحم حرام بود مسئله اگر مردی سوگند خورد که من نان نخورم کلیچه خورد سوگند فرود آید که تحقیق است که نان است و اگر کاک خورد نیز فرود
آید همچنین که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخورم زماره خورد سوگند فرود آید یا نی بعضی گفته اند فرود آید و بعضی گفته اند
نی باز بعضی گفته اند که بنگریم که شهریست یا روستائی اگر روستائی بود فرود آید و اگر شهری بود نی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من
نان نخورم و نان برنج خورد سوگند فرود آید یا نی بنگریم این سوگند در شهر کش خورده است یا در شهر بخارا اگر در شهر کش خورده است و نان برنج
میخورند فرود آید و اگر در شهر بخارا خورده است که نان برنج نمیخورند فرود نیاید مسئله اگر کسی سوگند خورد که نان نخورم نان قطایف خورد
اگر در عراق بود سوگند فرود آید و اگر در جایهای دیگر بود فرود نیاید که عرف و عادت عراقیان است مسئله اگر کسی سوگند خورد که من نان
نخورم سنبوسه خورد بقول خواجه ابوبکر فضل بخاری سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که من نان نخورم ثرید خورد سوگند فرود آید و اگر
تحاج یعنی [illegible] خورد یا نصید یعنی کاچی خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم هر کدام گوشت که خورد سوگند فرود آید
اگر هم گوشت آدم و گوشت خوک خورده و اگر گفت گوشت نخورم ماهی خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه کسی ماهی را گوشت نخواند مسئله اگر سوگند
خورد که من سر نخورم سرهای [illegible] و اگر این سوگند در خوارزم خورد و یا در بغداد سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف ایشان یکیست مسئله مردی
سوگند خورد که سر نخورم سر مرغ خورد باتفاق سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد من ازین حوض آب نخورم یا ازین جوی آب نخورم
بکوزه خورد بر قول ابوحنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی از حوض و جوی نخورده است تا دهان نه نهد سوگند فرود نیاید و
بقول ابو یوسف و محمد رحمهم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که این آب کوزه را اگر نخورم حلال بر من حرام است تا بخورد
اینجا بود و بحث بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما چون آب نماند سوگند هم نماند بقول ابو یوسف سوگند فرود آید که خوردن نیافتم مسئله مردی
سوگند خورد که من ازین درخت میوه نخورم آن کار کنم این درخت را دو سال می باید تا بر آید چه کند تا سوگند فرود نیاید گفتا باید که آن
درخت را بکند درخت نماند سوگند نیز نماند بقول ابوحنیفه و محمد و بقول ابو یوسف سوگند فرود آید بهمان صورت

که گفته شد مسئله مردی سوگند خورد که من آب این جوی نخورم از هر جا که خواهد خوردن سوگند فرود آید از بهر آنکه از جهان جوی نیست
مسئله مردی سوگند خورد که من ازین چاه آب نخورم بچاه فرود آمد و دهان بر نهاد و آب خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه عرف
نیست که کسی بچاه فرود آید و دهان بنهد و آب خورد اما بهر وجهی که برکشند وی بخورد سوگند فرود آید و ابوحنیفه فرق میان
حوض و چاه آنست که عرف است در حوض که دهان بر نهند و آب خورند وی عرف نیست در چاه که دهان بر نهد و بخورند نظیر این مسئله
آنست که اگر سوگند خورد که من آرد نخورم امان عین آرد بخورد سوگند نیاید از بهر آنکه عرف نیست که کسی آرد خام خورد در حقیقت
او عاجز باشم بنان زیرا که مجازش آن بود که هرچه از آرد سازند بخورد سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من از طعام نخورم
پست خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه پست خوردن عرف است مسئله مردی سوگند خورد که گندم نخورم گندم بریان خورد
سوگند فرود آید و اگر گوید که گندم نخورم گندم خام خورد بقول ابوحنیفه سوگند فرود آید و بقول ابویوسف و محمد سوگند فرود نیاید و
اگر سوگند خورد که من گندم نخورم گندم را آرد کرد و بپخت و خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی را گندم خوردن نگویند نان خوردن
گویند مسئله اگر سوگند خورد که من جو نخورم جو بریان خورد سوگند فرود نیاید که عرف نیست مسئله اگر مردی سوگند خورد
که من گوشت گوسپند نخورم گوشت بز خورد یا گوشت میش یا بچه خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من گوشت بز نخورم
گوشت بچه خورد یا میش یا گوسپند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فرق است میان خاص و عام بز گفتن اسم خاص است بجان وی را فرو
گیرد و چیزی دیگر را نی اما اگر گوسپند اسم عام است همه را فرا گیرد و نظیر این مسئله چنان بود که مردی سوگند خورد که سیکی نخورم خمر خورد یا جوشیده
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه سیکی اسم عام است همه را فرا گیرد اما اگر گوید خمر نخورم اسم خاص است همان او را فرا گیرد و عام را نی
مسئله مردی سوگند خورد که من زعفران نخورم کباب خورد با زعفران با زعفران بدیگ اندر کردند یا بر کاک کردند وی خورد
سوگند فرود آید از بهر آنکه زعفران تلخ بود وی را تنها نتواند خورد پس لاجرم با هرچه خورد سوگند فرود آید فصل در میوه مسئله مردی
سوگند خورد که من میوه نخورم انگور خورد یا خرما خورد یا انار خورد بقول ابوحنیفه درین سه صورت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه میگوید
که اینها میوه نیست قوله تعالی فانبتنا فیها حبا الآیة و فاکهة را جدا یاد کرد و عنب را جدا پس معلوم شد انگور میوه نیست و در آیت دیگر انار و خرما
میفرماید فیها فاکهة و نخل و رمان چون فاکهة را جدا یاد کرد و خرما و انار را جدا یاد کرد پس معلوم شد که اینها میوه نیستند و بقول ابویوسف و
محمد سوگند فرود آید که این واو عطف است پس لاجرم میوه بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که میوه
نخورم ریلیج خورد یا توت خورد سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که میوه نخورم خیار خورد یا ترنگ خورد
سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که میوه نخورم خربزه نخورم تربوز خورد سوگند فرود
آید نیاید هرچه در تابستان بود بر میوه تابستان افتد و هرچه زمستانی بود بر میوه زمستان افتد مسئله ۱۲
مردی در زمستان سوگند خورد که من میوه نخورم خربزه کشته خورد سوگند فرود آید و اگر همین خربزه
کشته را در تابستان خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که زردآلو نخورم زردآلو خورد که سبز زرد

کرده است بقول ابو حنیفه سوگند فرود آید از بهر آنکه بهمان بازه نند و شده بود زرد و اگر خوردی باهم لا برم سوگند بقول صاحبین
اگر شیر پخته بود سوگند فرود آید اگر کمتر بود و اگر مردی سوگند خورد که این کره نخورم ازین کره پاره پاره بر گیرد و باقی خورد سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه سوگند بر کل افتد بعضی برد کشیر داد کل نماند سوگند فرود نیاید اما اگر چنین گفت که من ازین کره نخورم اگر چند
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه ازین کرده گوید بر بعضی افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که انگور نخورم مویز خورد سوگند فرود آید
بقول امام ابو بکر فضیل بخاری از بهر آنکه عرف است که مرا از مویز که میگیرد و میگوید برای چنین انگور است اما اگر گوید که چندین خورده است
چون انگور حلیه را فراز میگیرد لا برم سوگند فرود آید اما بقول علما رضي فرود نیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من انگور نخورم
انگور در افشرد و آب او فرو برد و با ثفل او انداخت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه آنرا انگور خوردن نگویند مسئله اگر مردی سوگند
خورد که من شکر نخورم شکر در دهان اندر نهاد و بر فید سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف در شکر خوردن همان است مسئله اگر مردی
سوگند خورد و من شیرینی نخورم هر چه شیرینی بود بخورد سوگند فرود آید اگر گوید که من شیرینی نخورم اگر حلوا خورد یا عسلی سوگند فرود
نیاید از بهر آنکه همان شیرینی را فراز گیرد چیزی دیگر را مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی نخورم عصیده خورد سوگند فرود آید
گفت بگیریم که عصیده سیاه خورد روایت اگر عصیده سیاه خورد سوگند فرود نیاید و اگر سپید خورد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم کره ماست خورد یا کرم بشیر بقول ابو حنیفه سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون و را بچیزی دیگر بخشند
دیگر نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرود آید از بهر آنکه بیشتر را حکم کل است والله اعلم مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم بیاشامید سوگند فرود نیاید و اگر گفت نیاشامم نان ثرید کرده بخورد سوگند فرود نیاید جواب کتاب
اینست اما فقیه ابو اللیث آورده است که اینجا بی بود که سوگند بتازی خورده بود یا مرد تازی زبان بود اما دیگر سوگند فرود آید
بیاشامم گوید خواه بخورم و فتوی بر اینست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت نخورم گوشت سر خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند
خورد که من گوشت نخورم سر بریان خرید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه در مسئله اعتبار بر فروشنده را بود و فروشنده سر بریان را
قصاب نگوید رواستم گویند اما اگر در خوردن سوگند خورده است که من گوشت نخورم و سر بحقیقت گوشت است سوگند فرود آید
بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن نخورم روغن با چیز خورد سوگند فرود آید اگر سوگند خورد که من روغن نخرم زیت
یا میوز خرید سوگند فرود نیاید بدان معنی که یاد کردیم والله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخرم بوریا خرید سوگند فرود نیاید اگر گوید
که من نی نیاسایم بوریا خرید سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه نی است مسئله مردی سوگند خورد که من آهن نخرم سوزن
خرید یا جوال دوز یا کارد و مانند این سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فروشنده اینها را آهنگر نگویند اما اگر سوگند خورد که آهن نستانم هر
کدام از اینها بستاند سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه آهن است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من باین خانه اندر نیایم
این خانه را باز کردند و باز همان چوب و خشت و گل برآوردند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون باز کردند آن خانه نماند عین خانه نماند
آنکه هم باز بر نهادند همین مدفنه باز نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من باین سرای اندر نیایم این سرای باز کردند و بی اندر آمد سوگند

فرود آید از بهر آنکه سرای باز کرده بنام سرای از وی بر نخیزد و اما خانه اسم بیتوته است یعنی جای شب در روی توان بودن
چون را باز کردند خانه نماند یعنی هم نماند بخلاف سرای اما اگر سوگند خورد که در سرای نیایم آن سرای اندر آمد که باز کرده اند سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه سرای منکر است چون منکر بود مر کامل را فرا گیرد و کامل آن بود که با دیوارها بود مسئله مردی سوگند خورد که
من این پیراهن نپوشم پیراهن را باز کردند و باز آن را گویند و پوشید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه پیراهن نماند اگر باز آن را پیراهن گردند
سوگند فرود نیاید از بهر آنکه همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم درزها باز کردند و باز دوختند
سوگند فرود آید از بهر آنکه پیراهن را چون باز کردند اسم پیراهن بر وی افتاد اگرچه ندوخته اند این را پیراهن باز کرده خوانند
لاجرم سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم و پیراهن را جبه گردند و پوشید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه
وی را جبه خوانند پیراهن نی مسئله مردی سوگند خورد که من ازین کراسه قرآن نخوانم این کراسه را باز کردند و جلد کردند سوگند
فرود آید از بهر آنکه کراسه را باز کردند نام کراسگی بیرون نرود مسئله مردی سوگند خورد که من درین کشتی ننشینم کشتی را باز کردند و
بیش کشتی نماند یعنی نماند اما اگر سوگند خورد که در کشتی ننشینم را باز کردند و باز نیکو کردند و در وی نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه
در کشتی یافتم درینصورت اعادی اشارت کرد چون کشتی نماند سوگند نیز نماند تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که
من با این خرگاه اندر نیایم این خرگاه را ازین جایگاه برداشتند و جای دیگر زدند با سوگند که با این خیمه در نیایم این را جای دیگر زدند اندر
آمد در هر صورت سوگند فرود آید اما اگر این خرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند در آمد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه دیگر
جدا کردند وی پیش خرگاه نماند سوگند نیز نماند مسئله اگر مردی سوگند خورد که من پشت با این ستون بر ننهم این ستون را از جای
برداشتند و عمارت کردند باز همین ستون را بر همان جای نهادند وی پشت نهاد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من پشت
با این پیل پایه بر ننهم این پیل پایه را باز کردند و باز همین خشتهای برآوردند سوگند فرود نیاید فرق است میان ستون و پیل پایه
ستون بیرون نرود ولی پیل پایه چون ببرید بود پیل پایه نخوانند چون باز کنند پیش پیل پایه نماند مسئله مردی سوگند خورد که من
برین تخت ننشینم بر زبر این تخت نهالین انداختند وی بر آنجای نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه نهالین تبع تخت است اما
اگر بر زبر تخت تخت دیگر نهادند بران تخت نشست سوگند فرود نیاید از بهر آنکه تخت با تخت جنس بود چون جنس دیگری آمد
جنس اول را اعتبار نماند نظر وی اینست که مردی سوگند خورد که من برین بستر نخسپم بر آن بستر چادر کشیدند بر روی خفت سوگند
فرود آید اما اگر بستر دیگر بر زبر این بستر افکند بر روی خفت سوگند فرود نیاید بدانچه که گفتیم مسئله مردی سوگند خورد که من
برین زمین ننشینم بوریا افکندند بران بوریا نشست سوگند فرود نیاید از بهر آنکه بعرف کسی را نگویند که بر زمین نشسته
گویند که بر بوریا نشسته است دیگر آنکه کسی خواهد بر زمین نشیند وی را گویند بر زمین منشین بر بوریا نشین مسئله
مردی سوگند خورد که من برین بام ننشینم بر بام بوریا افکندند وی بجا نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه بنای
ایمان بر عرف است و عرفا کسی وی را نگویند که بر بوریا نشسته است گویند بر بام نشسته است فرق است میان آنکه بر بام نشیند و

و میان آنکه بوده بر بوریا نشسته بود مسئله اگر مردی با زن خود خشم کرد و خشم گرفت که تو را کنی نیستی زن گفت نمی‌آیم مرا خشم گرفته گفت اگر بیرون
ازین دست بروی تو را طلاق دادن آمده است بیرون رفت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه مراد او از دست بیرون رفتن است ازین
بماند بیرون نیاید و سوگند فرود نیاید و همچنین اگر مردی سوگند خورد که پای درین خانه ننهم بر در خانه نشست و پای اندرین خانه ننهاد و سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه نفس که پای درین خانه ننهم مراد ازین حقیقت حقیقتا نه از من خواه حقیقت حقیقتا من ننهادم لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله
مردی سوگند خورد که این جامه نپوشم و در تن خود داشت و دست به کر بر فور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت همچنان باشد طلاق شود و از بهر
دوام داشتن است که گویی که اکنون پوشیده است و همچنین اگر مردی سوگند خورد که برین ستور ننشینم و در حال نشسته است باید که بر فور فرود آید
اگر یک ساعت همچنان باشد سوگند فرود آید چنانچه گفته دیدیم مسئله مردی سوگند خورد که برین ستور ننشینم بر کاه نشست یا بر شتر سوگند
آید یا نه گفتیم که سوگند خورده بر کسی است اگر تیر کمان بود یا خر یا چیزی یا بجز سوگند فرود آید در کاه و شتر و اگر چوب بود یا شتر یا ان بود نیز سوگند
فرود آید و گفته غیر ایشان بود و نشستن کاه و شتر سوگند نبود لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من ریسته تو نپوشم یا بر گردن
پوشیده بود و بیرون کند و اگر بیرون نکند سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من ریسته تو نپوشم جامه از ریسته زن او پوشیده سوگند فرود آید از بهر
اگر مردی بخفت زن آمد جامه را از گردن او پوشانید در وقتی که مرد در خواب بود و بیدار شد باید که فی الحال از خود بیرون کند سوگند فرود نیاید و اگر یک
ساعت همچنین باشد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی سوگند خورد که ریسته تو نپوشم از ریسته زن ریسمانی بتنه و در زد و نقد سوگند فرود نیاید از بهر
آنکه پوشیدن نخوانند و چنین گویند و اگر ریسته زن را ریسمان کرد و سوگند فرود آید اگر ریسمان کرد و بجهت بستن از ریسته زن اگر مقدار یک بست بود زن
فرود آید اگر کم از ین بود نی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من ریسته تو نپوشم زن ریسمان بست و بافنده داد یا زر بست تا بافنده کرباس نساخت از آن
مرد بجز بر پوشید سوگند فرود آید از بهر آنکه از ریسته آن زن بیرون نرفته است و اگر سوگند خورد که من ریسمان ترا نپوشم زن ریسمان بست و بشوی
یا فرو هشت شوی از آن کرباس بافت و بپوشید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه ریسمان زن نماند مسئله مردی سوگند خورد که من ریسته تو نپوشم یا کرباس
بخود و بپیچید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این را پوشیدن نخوانند و اگر همین را برابر بست سوگند فرود نیاید که مراد از بر قول بعضی از علما فرود آید
از بهر آنکه عرف است که بعضی از فقها این را بر سر می‌پیچند مسئله مردی سوگند خورد که من آتش بخیز زن نخورم زن آب بدیگی اندر کرد
گوشت و حوایج اندر انداخت و بر آتش دادن نهاد و سبو بان و هیزم بزیر دیگ نهاد و کسی دیگر آمد آتش در کرد و آتش بخت و آمیزد از آن
آتش بخورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه آن را بخته زن نخوانند و دیگر بخته وقتی بود که آتش کنند چون بحقیقت آتش کسی دیگر کرده است آن
نخورد ننهادم لاجرم سوگند فرود نیاید مردی سوگند خورد که من درین خانه اندر نیایم بر بام نشست و فرود آمد و در آن خانه در آورد سوگند
فرود آید از بهر آنکه آمدن در صفات بوی منسوب است اگر کسی دیگر گرفتش و اندر آورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فعل غیر فعل وی نشود الا این
بود که اگر باردیگر خود درآید سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من امروز درین خانه باشم زن از من طلاق بقول ابوحنیفه
فرزندان و جمله رخت را ازین خانه بیرون باید برد و اگر تنها یک جاروب باند در خانه طلاق فرود آید و بقول ابو یوسف اگر بیشتر رخت ازین خانه بیرون برد
سوگند فرود نیاید و بر قول محمد هر دو همه چیزها که کدخدایی بدان قیام گیرد و سوگند فرود نیاید و اگر کمتر ازین بود سوگند فرود آید

مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو در خانه ما در روی از خانه من ترا طلاق زن بکرها به رفت با بسر و ربا بتعزیت وا زوی بخانه پادر
رفت سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه از خانه شوی بخانه ما در نرفته است مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر تو بخانه ما در روی ترا طلاق
زن چون برآمد و بنزدیک خانه ما در آمد یادش آمد که شوی سوگند خورده است باز گشت سوگند فرو د آید یا نی بنگریم که مراد مر در رسیدن بخانه ماد را
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند فرو دنیاید و اگر مراد رفتن بود سوگند فرو د آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو بخانه ما در اندر آیی
ترا طلاق این زن رفت تا بدر خانه ما در را و از در او با وی سخن گفت ولی در نیامد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه سوگند بدر
آمدن خورده است چون در آمدن نیافتیم سوگند فرو دنیاید مسئله مردی سوگند خورد که من باین خانه در نیایم بجای بام این خانه بر آمد
سوگند فرو دنیاید بجواب عرف اما بجواب کتاب سوگند فرو د آید فقیه ابو اللیث آورده است که این جایی بود که سوگند بتازی خورده است
اما اگر بعجمی بود سوگند فرو دنیاید که بام را بام خوانند و خانه را خانه مردی سوگند خورد که من درین دیه نباشم در باغات می ماند
سوگند فرو دنیاید و بعضی گفته اند که اگر باغ در پرخو بود سوگند فرو د آید اما اگر سوگند خورد که بشهر نباشم هر چه از دروازه شهر بیرون
رفته باشد سوگند فرو دنیاید اما اگر سوگند خورد که من درین ولایت بخارا یا سمرقند نباشم باید که از ربض کنیزک بیرون رود و بعضی گفته
اند که ازین روی از کرمینه نگذرد وازان فرق نگذرد سوگند فرو د آید مسئله مردی سوگند خورد که من باین کوچه سخنها نگویم این
مرد بچه کلان شد سخن گفت سوگند فرو د آید که مراد وصفت خواهند و همان شخص قایم است مسئله اگر سوگند خورد که این غوره
نخورم انگور خورد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه این غوره ماند چیزی دیگر شد سوگند از بهر آن بود که آن غوره خوردن زیرا ضرر
بودی لاجرم سوگند فرو دنیاید مسئله مردی سوگند خورد که من ازین بره نخورم این بره بخته شود بخورد سوگند فرو د آید از بهر آنکه
از گوشت خام تا گوشت بخته تفاوت بیشتر نبود لاجرم سوگند فرو د آید مسئله مردی سوگند خورد که پس زید نماز نکنم عمرو امامت
کرد این مرد با آن عمرو اقتدا کرد و عمرو را حدث رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورنده باقی نماز را پس زید تمام کرد سوگند فرو د آید
از بهر آنکه نماز کردن پس زید یافتیم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بزید اقتدا نکنم عمرو امامت کرد وی بعمرو اقتدا کرد و عمرو را
حدث رسید زید را خلیفه کرد وی باقی نماز را با زید تمام کرد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه اقتدا بزید نکرده است مسئله مردی سوگند
خورد که امامتی نکنم تنها نماز شروع کرد و جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند صدر شهید رحمه الله گفته است که سوگند فرو د آید چون در پیش محراب
استاده لیکن اگر کسی را گواه بود که من کسی را امامت نکنم جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند سوگند فرو د آید و بعضی گفته اند که بنگریم این نماز
را اگر به نیت جماعت تمام کند یا نی بنگریم اگر به نیت جماعت تمام کند سوگند فرو د آید و اگر نی لا مسئله مردی سوگند خورد که من امامت
نکنم امامت کسی دیگر کرد و آنکس را حدث رسید وی را خلیفه کرد وی باقی نماز تمام کرد سوگند فرو د آید از بهر آنکه امامت کردن
یافتیم مسئله مردی سوگند خورد که من با فلان سخن نگویم جماعتی نشسته بودند وی در آمد و سلام کرد و آن مرد در میان ایشان
بود سوگند فرو د آید از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر آن مرد در نماز بود در دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام
نماز داد سوگند فرو د آید یا نی بر قول بعضی آنست که اگر آن مرد که وی سوگند خورده است بر دست راست وی بود سوگند فرو دنیاید

واگر بر دست چپ وی بود سوگند فرود آید از بهر آنکه وی را یکی دست سلام دادن کفایت بود از نماز و از نماز بیرون آید لا برم آن
دست دیگر در معنی سخن گفتن شود حانث شود اما جواب درست آنست که بهر کدام دست سلام دهد سوگند فرود نیاید مسئله مردی
سوگند خورد که من با زید سخن نگویم جماعتی جمع شدند بسخن گفتن باید که روی به دیوار کند و گوید ای دیوار چنین کن و چنین مکن سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه یکی از اصحاب رسول را همین اتفاق افتاد وی روی سوی دیوار کرد و سخن بگفت لا برم ما را معلوم شد که اگر چنان روا
نبودی وی نکردی مسئله مردی سوگند خورد که من با زید سخن نگویم بر کاغذ نوشت و بنزدیک زید فرستاد و زید بخواند و معلوم کرد
سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این را سخن گفتن نگویند نامه خواندن گویند مسئله مردی سوگند خورد که من نامه فلان کس نخوانم نامه بر وی پیش
وی نامه را نظر کرد از سر تا پای ولی بلند نخواند سوگند فرود آید از بهر آنکه مراد از نامه خواندن معلوم کردن بود چون معلوم شد مراد حاصل
شد لا برم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من بدین قلم خط ننویسم قلم بشکست باز تراشید سوگند فرود آید یا نی بنگریم که اگر چنان
شکسته است که نام قلم باقی است سوگند فرود آید و اگر چنان شکسته است که نام قلمی نمانده است سوگند فرود نیاید از بهر آنکه پس وی قلم
نخوانند چون قلم نماند یمین نیز نماند مسئله مردی سوگند خورد که من با پسران فلان کس سخن نگویم وی را دو پسر است با یکی سخن گفت سوگند
فرود نیاید تا هر دو سخن نگوید اما اگر سوگند خورد که من با بندگان فلان کس سخن نگویم وی را دو غلام است با یکی سخن گفت سوگند فرود آید
فرق میان پسران و غلامان آنست که پسر تعریف را بود که هر کدام پسر را که بینند گویند که پسر فلان کس است آن معرفت حاصل آمد پس لا برم تا هر دو
سخن نگوید سوگند فرود نیاید اما بنده ملک وی است وی را جمله اموال شمرند اقل جمع سه است سخن گفتن وی را با سه بایستی لا برم سوگند فرود نیاید
تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که من با شیر خمر نخورم سوگند فراموش کرد و بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه
خوردن یافته شد خواه بفراموشی خورد خواه بعمد و اگر غلط کرد و بغلطی خورد جواب همین است مسئله شش کس در خانه نشسته بودند یکی از ایشان
سوگند خورد که من نان نخورم دیگری سوگند خورد که من گوشت نخورم سوگند خورد که من پیاز نخورم دیگری سوگند خورد که گشنیز نخورم دیگری
سوگند خورد که من روغن نخورم دیگری سوگند خورد که من نمک نخورم همه جمع گردند و سنبوسه کردند و بخوردند کدام را سوگند فرود
آید و کدام را نی جواب آنکه سوگند خورده است که نان نخورم سوگند فرود آید پس اما تفصیل آن گفته بنگریم گوشت در سنبوسه پدید است یا نی
اگر گوشت پدید بود سوگند فرود آید پس پیاز را جواب همین قیاس بود گشنیز را سوگند فرود آید پس از بهر آنکه گشنیز را کسی نخورم الا نمک
فرود نیاید پس روغن را فرود آید یا نی بنگریم این ساعت که در دهان می نهد میچکد یا نی اگر میچکد سوگند فرود آید و اگر نی نی مسئله مردی
با زن جنگ کرد زن گفت مرا جامه بخر مرد سوگند خورد که من ترا یک پشیزی هیچ نخرم چکید بیا و زید سوگند فرود آید یا نی بر قول الامام حسـ
حسام الدین را سوگند فرود آید از بهر آنکه وی گوید یک پشیزی نخرم متعلی بود یعنی نه اندک و نه بسیار چون خرید سوگند فرود آید بر قول خواجه
امام اجل سرخسی را میگوید سوگند فرود نیاید که در ایمان لفظ را اعتبار است و لفظ وی یک پشیزی رفته است چون چکید بخرید لا جرم سوگند
فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که یک مویز کسی نخورم دعوه ساختند در مبلغی دانه مویز در یک گرد ندر و می تحقیق
بر قول خواجه حسام الدین رحمة الله سوگند فرود آید و بر قول خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله فرود نیاید چنانکه گفتیم والله اعلم بالصواب

مسئله مردی با زن جنگ کرد زن گفت عید می آید کوچه مرا جامه کن مرد سوگند خورد که اگر من کوچه را این عید جامه کنم ترا طلاق عید آمد
وی پیش از این سوگند جامه خریده بود و بجای نهاده بنام آن کوچه آورد و جامه کردند سوگند فرود نیاید زیرا که این کوچه رسیده است و یا نا
رسیده است اگر نارسیده بود سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود فرود آید از بهر آنکه جائز بود که پدر بنام کوچه جامه خرید آن جامه ملک کوچه شد چون
سوگند بعد از وی واقع شده است لاجرم سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود و پدر را سوگند فرود آید از بهر آنکه رسیده را ملک نشود تا در دست
رسیده و نشود ملک وی پس درین صورت اگر چه پدر جامه میکند از ملک خود میکند لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من
در یک شب پنج نروم زن از وی بطلاق این سوگند درست بود اما اگر نرود سوگند فرود آید و اگر مرد سوگند خورد که اگر من بر آسمان بر
نروم یا این سنگ را زر نکنم زن از وی طلاق این سوگند درین صورتها بسته شد از بهر آنکه تصور میدارد که خدای عز و جل وی را بر آسمان برد یا آن
سنگ را زر گرداند دلیلش اینکه خدای عز و جل عیسی پیغامبر علیه السلام را بر آسمان بر آورد و در شب پیغامبر علیه السلام را محمد رسول الله صلعم را از هفت
آسمان بگذرانید و بسیار اولیا هم این سنگ در دست ایشان زر شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که اگر این مرده سخن نگوید زن از وی بطلاق این سوگند
اصل درست نبود از بهر آنکه محال است که مرده سخن گوید اگر کسی اشکال گوید که خدای عز و جل قادر است که این مرده را بسخن آرد تا با وی سخن گوید چرا سوگند
درست نباید جواب آنست که مرده را زنده گرداند و سخن از پس زنده سخن گفته بود و مرده را سوگند وی بر مرده است بر زنده لاجرم سوگند بسته
درست نبود مسئله بدانکه مردمان میگویند که سوگند نه بدروغ می باید خوردن و نه براست این سخن باطل است از بهر آنکه خدای عز و جل فرمود
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم اگر سوگند نشایستی خوردن خدای عز و جل یاد نکردی و پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود البینة علی المدعی و الیمین
علی من انکر یعنی گواه بر آنکس است که دعوی کننده است و سوگند بر آنکس است که او منکر است پس اگر سوگند نشایستی خوردن پیغامبر صلی الله علیه و سلم
نفرمودی این شریعت است و آورده اند از امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که یکی بر وی کالای دعوی کرد و وی را دادنی نبود و گفت سوگند خور امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
سوگند نخورد و آن مال را باز داد وی را گفتند یا امیر المؤمنین این مال را چرا دادی سوگند نخوردی چونکه دادنی نبود گفت از بهر آنکه ترسیدم که مر اقضا را
در رسد ایشان گویند سوگند بدروغ خورد و در وبال افتد از بهر اینکه را سوگند نخوردم و آورده اند از امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه
که گفت که اگر یکی را چیزی براستی ماندن سوگند براستی خورم و حق خویش بستانم پس ما را معلوم شد که سوگند براست شاید خوردن یکی از عنوان
کرنجت صاحب عنوان رسید یکی را پرسید که این مرد کجا رفت آن مرد گفت که من نمیدانم سوگند داد که تو نمیدانی کجا رفت وی و آن مرد در خانه
اندر آمد و وی را دیده باید که سوگند خورد که من نمیدانم که کجاست و در دل این دارد که نمیدانم که کجا استاده است
یا نشسته است سوگند فرود نیاید و دروغ گفتن نیز نبود همچنین سیکی ظالم یکی را گرفت که تو فلانکس را می شناسی
آن مرد گفت کری گفت که سوگند خور که وی را نمی شناسی وی سوگند خورد و وی را امید اند و لیکن نام پدر پدر رش
نمیدانند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه معرفت وقتی بحاصل آید که پدر و جد وی را بدانند چون نام پدر و جد وی را ندانند معرفت
تمام نبود لاجرم سوگند فرود نیاید و آورده اند از خواجه امام شمس الدین حلوائی رحمة الله وقتی که کسی از الطلبه
وی را ساسان رفتن نبود سخن وی بر دار آفرین بر نشستن کسی را گفتی بگو که وی نشسته است
آن مرد همچنین پنداشتی که مگر جای رفته است هم آن سخن نیز دروغ نبودی و آن کسی نیز دم شدی والله اعلم بالصواب

باب قال الله تعالی واحل الله البیع وحرم الربوا وقال النبی صلعم التاجر الصدوق الامین مع النبیین والشهداء والصالحین یعنی
بازرگانان راست گوی بی خیانت با پیغامبران و شهیدان و صالحان باشند در خبر است که تصدق شدا و نزول برکتی باد که در خریدن و
فروختن و دادن و ستدن آسان کاری کند باید دانستن که بیع کردن رواست هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول صلعم و هم باجماع
امت نص قرآن آنست که یاد کرده شد و حدیث آنست که رسول صلعم حکیم ابن حزام را فرمود دو دکیل که دینار بدین گوشت گو
ما را ازین دو مسئله معلوم شد یکی آنکه وکیل کردن درم بیع رواست و دوم آنکه بیع کردن هم رواست که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام
نکردی و اجماع امت آنست که هیچ کس بیع را منکر نیست دیگر باید دانستن که بیع بر دو نوع است یکی ملکی است که عین وی ملکی تو بود
و هم منفعت وی و یکی ملکی است که منفعت وی ملکی تو بود و لیکن عین وی نی و باز هر یکی ازینها بر دو نوع یکی آنکه هم عین وی ملک تو است
و هم منفعت وی ببدل و یکی ملکی است که هم عین وی ملکی است و هم منفعت وی بی بدل اما آنکه عین وی ملک تست و منفعت وی
ببدل و آن بیع است و آنکه ملک تو شود هم عین وی و هم منفعت وی بی بدل آن هبه است چون بتو بخشند هم عین وی ملک شود
و هم منفعت وی بی بدل اما آنکه منفعت وی ملک تو شود و عین وی نی نیز بر دو نوع است ببدل بود و بی بدل بود و چنانکه ببدل
بود اجارت است که کری منفعت وی ملک تو شود و عین وی نی و آنکه بی بدل است عاریت است در کتاب بیوع محمد حسن ره آغاز کتاب
بیوع از مسائل سلم کرده است که مسلم در چهار روا است و در چهار روا نیست باید دانستن که سلم در چیزی روا بود که آن چیز پیدا بود و قت
عقد سلم تا وقت اجل و سلم درست آید اما اگر در وقت عقد سلم بود و آن چیز ولی آن ساعت که اجل آید نیابد درست نبود یا در و
اجل بود و آن چیز ولی در وقت عقد آن چیز نیابد هم درست نبود از بهر آنکه اجل حق مسلم الیه است حق وی بود و شاید که وی از زمان
تا زمان وفات یابد آن اجل بر وی حال شود و چون آن چیز نبود تسلیم نتواند کردن لاجرم بیع درست نبود و صورت این چنانست
که مردی در انگور سلم بست اگر تا آن ساعت که حال است انگور نیابد درست بود اما ان معنی که گفتیم از بهر آنکه پیغامبر صلعم فرمود لا تأخذ
الا سلف او رأس ماله فغر مود بگیر بدیگر انچه در وی سلم بسته است یا رأس مال خویش بستان چه مسلم بسته است چون نیابد پس بیع
سلم درست نبود مسئله مشتری را رب السلم گویند و بایع را مسلم الیه گویند و ثمن را رأس المال گویند و مبیع را مسلم فیه گویند باید
دانستن که سلم را نیز شرطهاست تا اگر مردی سلم می بندد در گندم یا در جو باید که گوید که ده قفیز من فروختم بدین مبلغ گندم سپید بگوید که الی
یا دشتی یا سرخ یا سپید و گوید که تسلیم بکجا کنی گوید با چند گاه و حالات دیگر از باید که حینا مجلس بود تا ازین شرطها یکی را یا کرده یکی نبود سلم درست
نبود مسئله مردی در صد من گندم سلم بست بکیل تنگ مت بر قول بعضی علما درست نبود این سلم از بهر آنکه گندم کیلی است و زنی امام
بخاری را پیغامبر آنکه کیلی روا داشته اند بوزن نیز روا داشته اند مردی برمردی سلم بست به قفیزی گندم اما نگفت که قفیزی چند منی سلم
درست نبود از بهر آنکه منازعت رود میان ایشان و در هر چه منازعت رود سلم درست نبود مسئله اگر کیلی معین گفت و ازین کیل
بتو فروختم به چند پیمانه گفت فریم و رزد و این سلم روا نبود از بهر آنکه چون اجل آید شاید که قفیزه هلاک شده باشد معلوم نی
که این قفیز چند منی است اما اگر قفیزه معلوم بود درست بود مسئله مردی سلم می بندد با مردی در یکی زیره بیع روا نبود از بهر آنکه احتمال

وارد کرد این دینه نباید چون نباید لاجرم تسلیم نتواند کردن آنچه سلم بسته است پس درست نبود والله اعلم بالصواب مسئله مردی در خوره
سلم بست با مردی آن وقت عقد نخورده نبود اما وقت حاله رانخورده شد روا نبود و همچنان صحت یاد کردیم مسئله بدانکه بدید کردن سیم نزد سلم
شرط است یانی بر قول ابوحنیفه شرط است و بر قول صاحبین شرط نیست و صورت وی چنان است که مردی گفته است که بدین سیمهای باقد سلم بستم در
گندم بر قول امام ابوحنیفه معلوم نیست که این چند است درست نبود و بر قول صاحبین درست بود و حجت ایشان آنست که میگویند که این سیمها معین است چون معین
بود درست بود و حجت ابوحنیفه آنست که منازعت رود میان ایشان درست نبود مسئله سلم بستن بقیاس درست نیست و باستحسان درست است
وجه قیاس آنست که پیغامبر صلعم حاکم بن حزام را نهی کردی عنه بیع ما لیس عنده که بیع مکن آن چیز که ترا نیست اما وجه استحسان آنست که عبدالله بن عمر
و جابر بن عبدالله الانصاری عنه روایت میکنند که پیغامبر صلعم چون از مدینه بمکه آمد اهل آن شهر را دید که سلم می بستند و یکسال و دو سال حاله میکردند پیغامبر
علیه السلام روا داشت و ایشان را منع نکرد ما را معلوم شد که روا است که روا نبودی پیغامبر سلم منع کردی و پیغامبر عم نبشته ابن اسعد را با تجارت بمکه فرستاد
با جارت با تجارت و بر او فرمود که نهی عن بیع و شرط و نهی عن بیع ما لیس عند الانسان و رخص فی السلم پیغامبر فرمود صلعم که بیع مکن اشترط و بیع مکن آنچیزی که
نبود ترا و نهی کرد و از بیع اشترط و رخصت داد در سلم از بهر آنکه حاجت مردمان بوی باز بسته است مسئله مردی بده درم سلم بست بصد من گندم
با مردی حاله آمد مسلم الیه میگوید که مرا این گندم نیست دل مرا از فلان مرد گندم باید ستدن بروی روا روی این گندم لستان مرد رفت نزدیک آن مرد
که بوی حاله کرده بود آن مرد صد من گندم برکشید و در جوال وی کرد روا نبود تا باز سلم برکشد از بهر آنکه وزن دو بار باید یکی بر خرنده و دیگی بر
فروشنده را اما اگر صد من گندم دیگر عین از آن مرد خرید این صد من گندم عین را برکشید در پیش وی در جوال کرد و پیش حاجت نبود برکشیدن
فرق آنست که تسلیم کردن در جوال عین را درست بود اما چه دین بود درست نبود مسئله مردی با مردی صد من گندم سلم بست آنگه در سلم ایشان
آمد که خواجه من این بیع را اقالت کردم مسلم الیه میگوید که مرا سیم نیست تا باز بتو دهم اما فلان چیز را باز بتو فروشم بهای سیم پس چنین بیع روا بود
یا نی بر قول علما مانع روا نبود و بر قول زفر رحمه روا بود و حجت وی آنست که چون آن بیع را اقالت کردند آن سیم بگردن وی دین شد یا
و دین هر چه خرد روا بود اما علما ما رحمه میگویند که اگر این را روا داریم خلاف کرده باشیم خبر پیغامبر علیه السلام که فرمود لا تاخذ الا سلمک او راس مالک
یعنی مگیر تو مگر همان که سلم بستی یا مال خویش لاجرم هر چه جز این گندم روا نبود مسئله مردی با مردی سلم بست در صد من گندم حاله آمد روستائی
آمد که جوال بوی داد و ببرد این گندم را در جوال کرد و این گندم در راه هلاک شد از روستائی هلاک شود اما اگر گفتش صد من گندم دیگر از عین
و صد من گندم عین را و جوال داد که درین جوال کن تا بها نزدیک من آر هر دو بستان گندم را در جوالها کرده در راه هلاک شد هر چه عین است
از خرنده هلاک شود و هر چه دین است از فروشنده از بهر آنکه هر چه عین بود چون با مردی در جوال کرد تسلیم افتاد اما هر چه دین بود تا در دست
خرنده نشد تسلیم درست نبود لاجرم صد من گندم از وی هلاک شود و صد من از آن اما اگر هر دو بست من را در یکی جوال کرد و در راه آن هلاک شد
جواب بر تفصیل است اگر نخستین آن صد من گندم دین را در جوال کرده بود و باز عین را هر دو بست من از روستائی هلاک شده باشد از بهر آنکه
جوال را وی مشغول کرد بگندم خویش آن صد من گندم عین را تسلیم درست نبود لاجرم هر دو بست من باز از روستائی هلاک شد اما اگر چنان بود
که پیشتر گندم عین را در جوال کرده بود باز دین را یک صد من اول از خرنده هلاک شد و آن صد من دوم از فروشنده مردی با مردی صد من گندم

سکم بیست حالا آمد روستائی گندم پاک کرد و نزد یک شهری آمد که جوال بده تا گندم بیارم جوال بوی داد و روستائی گندم را پاک کرد و
با سیاب داد و آرد کرد و آورد نزد یک شهری که این آرد اگر در حرام بود پس از بهر آنکه وی در آرد سلم جسته است چه باید کرد تا حلال شود باید که آن آرد را
اقالت کند تا آرد بگردد روستائی شود باز آنکه آرد را بیع کند آنگاه روا باشد و حلال شود مسئله مردی مردی در صد من گندم سلم بست
است حالا آمد روستائی آمد که جوال بده تا گندم آرم شهری جوال داد و سلم آورده روان داد که این گندم از جهت من پاک کن و آرد کن
روستائی همچنان کرد در راه پاک شد از خریده هلاک شود از بهر آنکه امر کردش باستهلاک آن روستائی وکیل شود بقبض و تسلیم افتاد است
آن از خریده هلاک شود و از فروشنده نی فصل باید دانستن که سلم در هر چه بعدد و کیل است که اعداد متقارب است باتفاق سلم در وی بود
و هر چه اعداد متفاوت است بر قول علماء ما سلم در وی روا نیست و بر قول شافعی رحمه الله روا است اعداد متقارب چون جوز و تخم مرغ و مانند اینها
روا بود و اعداد متفاوت چون خربزه و انار و غلام و کنیزک و حیوانات چون چهارپایان در اینها بر قول علماء ما رحمهم الله روا نبود و بر قول
شافعی رحمه الله روا بود وی روایت میکند که پیغامبر صلی الله علیه السلام چنین فرمود که اشتر بچه به دو شتر بیع روا بود پس ما را معلوم شد
که روست باید که چهارپا نیز روا بود و حجت علماء ما رحم آنست که عمر خطاب رضی الله عنه روزی به منبر برآمد در میان خطبه گفت آگاه
باشید که یکی سن یا دو سن روا بود و سن دندان بود یعنی خبر میدهد که سلم بستن بچهارپائی که آن نه به اندازه دندان بود روا نبود والله اعلم مسئله
اگر مردی در شیء سلم می بندد روا بود یا نی در کتاب آورده است که سلم در چیزی روا بود از بهر آنکه وی از جمله اخریان است و سلم در اخریان
روا بود و بعضی گفته اند که روا نبود که وی هم چون زر و سیم است یعنی ثمنیت دارد یعنی ریزه بهای چیزها سازند بشی نیز همان حکم است
الجواب درست تر آنست که سلم در شیء روا بود مسئله مردی در نان سلم می بندد بر قول ابوحنیفه رحمه الله روا نبود و بر قول ابو یوسف
چهار روا بود چون شرایط صحت سلم بجای آید حجت ابوحنیفه رحمه الله آنست که هر چند شرایط صحت سلم بجای آرند اما پختگی و برآمدگی نتوانند ضبط
آوردن پس منازعت رود در میان ایشان روا نبود اما ایشان میگویند چون شرایط موجود بود پختن وی تفاوت بیشتر نبود باید که
تنگ یا جابانی آکرد یا ملید یا خشک آرد چون این شرایط بجای آرد سلم درست بود چه در شهید رحمه الله آورده است که اگر مردی در صد
دانه یا در صد سبوی آب خود نی سلم می بندد بر قیاس قول ابوحنیفه رحمه الله باید که سلم روا نبود از بهر آنکه همچنانکه پختگی نان را در ضبط نمی توانند
آوردن پختگی کوزه و خمی نیز معلوم نتوانند کردن مسئله مردی در گوشت سلم می بندد بر قول ابوحنیفه رحمه الله روا نبود مگر که
استخوان سلم نبود و بر قول ابو یوسف رحم روا بود چون شرط کند که گوشت بچه یا شتر یا بز و فربهی را صفت کند و بگوید که از پهلو یا از گرده یا از
کجا درست بود ابوحنیفه رحم میگوید که در گوشت دادن منازعت رود میان ایشان که استخوان بر ادای الا جرم روا نبود مسئله مردی در دنبه
سلم می بندد روا بود چون صفت کند که دنبه بچه یا میش باد ریه سلم می بندد روا بود یا نی بگوییم که در پیه نمک سلم می بندد یا نی نمک دار کرده
نمک بسته بود روا نبود و اگر بی نمک بود روا بود فرق با نمک و بی نمک آنست که پیه با نمک بود منازعت رود میان ایشان که نمک بیشتر کرد الا جرم
روا نبود مسئله مردی در نان آب خورک سلم می بندد بعضی گفته اند که روا نبود و بعضی گفته اند که روا بود که سلم بندد اما باید که کوزه پدید کنند
که چند آب بر دو حوض و جوی باید که معین کنند روا نبود از بهر آنکه چون اجل آید شاید که در آن حوض آب نبود باید که مطلق سلم بندد با صد

شهید رح میگوید باید که در آب فرات نبود یا در جیحون که وی را انقطاع نبود از بهر صحت سلم را جدا زان از بهر آنکه آرد زیرا که بود مسئله مردی در کاه سلم می بندد
کاه گندم یا کاه جو درست بود یا نی بنگریم که من بندد یا بخروار هر چه پیمانه بسته بود درست بود و اگر بخروار بندد درست نبود از بهر آنکه خروار بیشتر و کمتر شود
منازعت رود مسئله مردی سلم می بندد با مردی باز فسخ میکنند در راس المال خصومت افتاد ایشان را رب السلم میگوید که راس المال بیست درم است و مسلم الیه
میگوید راس المال تو پانزده درم است و باخود بوقت اجل خصومت افتاده اند به مسلم فیه رب السلم میگوید من سلم بدو و بیست گندم بسته ام مسلم الیه
میگوید بصد و پنجاه من بسته ام یا مردی از مردی چیزی خرید بوقت تسلیم جز او را خصومت افتاد و میان ایشان بایع میگوید به بیست درم فروخته ام مشتری
میگوید که من بصد درم خریده ام یا مردی از مردی گندم خرید بدان وقت که بدین خریده تسلیم میکند خصومت افتاد مشتری میگوید من بصد و پنجاه من
خریده ام و بایع میگوید که من بصد من فروخته ام درین همه مسئلها قول قول منکر بود با سوگند از بهر آنکه اصل در سوگند آنست که رسول علیه الصلوة والسلام
گفت البینة على المدعي واليمين على من انكر و در همه جایها بر مدعی گواه است و بر منکر سوگند اینجا نیز همین باید که بود باز استحسانا میگوید بر هر دو سوگند است نکاح
عقد را فسخ کنیم و راس المال بخداوند مال دهیم و آخریان بخداوند خریدن دهیم از بهر آنکه این هر دو سخن بگوید تو ماننده ایم که راست که میگوید چون نکاح خبر آمدیم از صلاح
آوردن این عقد بار دیگر عاجز نباشیم پس از فسخ کردن بدین این عقد مسئله مردی با مردی سلم بست بجامه و شرط پدید کردند چون هنگام آمد این مسلم الیه جامه را آورد
رب السلم میگوید که من شرط کرده بودم که جامه نیکو و این نیکو نیست مسلم الیه میگوید این جامه نیکوست حوال که معتبر بود گفت یکی از اهل این صناعت را بیارند اگر وی
گوید که نیکوست قاضی حکم کند بر رب السلم و اگر گوید نیکو نیست قاضی را نباید که بدیرد یا اگر شرط بجامه میانه کردند روز اجل آمد و جامه آورد رب السلم میگوید که این
جامه نیک نیست و وی میگوید که این جامه میانه است اینجا نیز جواب همان بود که گفتیم مسئله مردی با مردی سلم بستند بجامه که باین صفت پدید کردند
چون اجل آمد و جامه را آورد و جامه نیکوتر آمد از آنکه صفت کرده بود و یا درازتر یکبار و رب السلم را نمی گوید که این جامه نیکوتر آمد از آنکه صفت کردیم رب السلم میگوید
همچنین می بایست مسلم الیه میگوید این زیادتی را نیستم تا هم این نیکوتری روا بود و از این که زیادتی است آن حق رب السلم است مسئله مردی با مردی
سلم بست بده درم بصد من گندم پیش از آنکه اجل رسیده رب السلم را اتفاقی شده آمد بر مسلم الیه میگوید که من این بیع را اقالت کردم تو روا داشتی
گفت روا داشتم اکنون این مسلم الیه میگوید که تسلیم نیست بر قول علماء ما رحمهم الله روا نبود و بر قول زفر رحمه الله روا بود مسئله مردی با مردی سلم بست
در ده قفیز یا چیزی دیگر مر این مسلم الیه را بدیرا فتادی و در وی بر روایت این نیز باید که روا بود و چون حاله فرا آمد چیار مر دیر بود چون مر اصیل را بگیرد خواهد
مر کفیل را اگر اصیل را نیابد بکفیل خویش باز گردد اما اگر کفیل را گرفت با اصیل باز گردد یا نی بنگریم که بدستوری مدیون بذیرفته باید بدستوری اگر
باجازت وی کرده بود در رجوع کند اما اگر بی دستوری وی کرده نگردد در آن متبرع بود رجوع نتواند کردن تا رب السلم آید و مر این و مر این کفیل را گرفت
و با کفیل بحضری صلح کرد این صلح درست بود یا نی بنگریم که مسلم الیه صلح کرد یا براس المال اگر بمسلم فیه صلح کردند باتفاق درست آید و این کفیل مسلم الیه باز گردد
اما اگر براس المال صلح کردند بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله این صلح موقوف بود بر اجازت مسلم الیه اگر روا دارد درست بود و اگر نی و بر قول ابو یوسف رح درست آید خواه روا
دارد خواه نی حجت وی آنست که میگوید چون سلم بستند مسلم الیه و رب السلم شد و این فاسخ تا بر کردن و همچون تا امهای دیگر و اصل اندر سلم آنست که چون کفیل
با رب دین صلح کند روا بود اینجا نیز باید که روا بود و حجت ابوحنیفه و محمد رحمهما الله آنست که میگویند که این همچون تا امهای دیگر نیست از بهر آنکه اتحاد و کار را
راس مال است یا مسلم فیه و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که اگر فسخ کنی با راس المال بگیر و اگر حاله فرا آید مسلم فیه را بگیر و اگر فسخ کنند بهایان کسی نیابد .

باید کرد بسر بست دوی عقد کفیل بسته بست مسئله دو تن با یکدیگر یا با زنی سلم بسته اند با مردی به ده درم بعده من گندم پنجه درم یکی بده
و پنجاه یکی اگر پیش از اجل بمرد و بیایند و مرین عقد را که سلم الیه فسخ کنند روا بود و باتفاق اما اگر یکی از ایشان بیاید و میگوید مرین سلم را
کرای خواهد پنجه درم که راس المال است مرا در یافتن است مرا این نیمه خویش را با تو فسخ میکنم پنجه درم بمن ده روا بود و بانی بقول ابو حنیفه
و محمد موقوف بود بر رضا دست آن شریک دیگر که اگر رضا دارد روا بود و اگر روا ندارد و این فسخ در میان زد وانبود و این کان مسلم الیه بده
و باز بقول ابو یوسف این فسخ روا بود و آن شریک را روا دارد و یا ندارد مسئله مردی با مردی سلم بست بجامه کرباس و صفت وی پدید کرد
و جامه آمد و جامه آورد و اگر اختلاف افتاد در اجل از سه وجه خالی نیست یا اختلاف در اصل اجل افتاد چنانکه یکی میگوید اجل کرده ام دیگری میگوید
اجل نکرده ام یا اختلاف افتاد در انتها در اصل اجل یکی میگوید که اجل گذشت و یکی میگوید که هنوز نگذشت ماه می باید تا اجل آید یا اختلاف افتادشان
در صفت یکی میگوید و ماه اجل کرده ام آن دیگری گوید چهار ماه اجل کرده ام لیکن اجل گذشت است آن دیگر میگوید نگذشته است برانکه در مسئله اول
قول منکر برد یا با سوگند اما اگر یکی دو گواه آورد و درست کرد قول قول وی بود والله اعلم اما اگر هر دو گواه آورند قول قول آنکس بود که زیادتی
دعوی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام چنین فرموده که البینة لاثبات الزیادت لیس این دلیل قول قول آنکس بود که زیادتی دعوی کند اما اگر اختلاف
افتادشان اندر زیادت و کم یکی میگوید دو ماه اجل کرده ایم و آن دیگر میگوید سه ماه اجل کرده ایم بر قول علمای ما قول قول منکر بود با سوگند
شرعیت نیست باز قول مالک را مخالف بود یعنی قاضی هر دو را سوگند دهد آنگاه عقد را فسخ کند حجت وی آنست که اجل شرط است مر روای
سلم را همچنانکه راس المال و اگر اختلاف افتد اندر این جمله دیگر مخالف رود هر یکی اینجا نیز باید که همین بود علمای ما میگویند که مخالف در بیان
اصلها سه دو اصل بدین باب سلم دو چیز است یکی راس المال و دیگر مسلم فیه دلیل بر آنکه گفت رسول علیه الصلوة والسلام خذ سلمک او راس مالک اگر
اینجا مخالف رود اوارلم سه چیز را اصل کرده باشیم بخلاف خبر باشد و این روا نبود اما اگر اختلاف افتادشان اندر اصل اجل رب السلم میگوید اجل
کرده ام و مسلم فیه میگوید که اجل کرده ام بر قول ابو حنیفه قول قول آنکس بود که میگوید اجل کرده ام از بهر آنکه صحت دعوی میکند و بر قول ابو یوسف و محمد
قول قول آنکس بود که منکر بود با سوگند اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابو حنیفه آنست که قول قول آنکس بود که میگوید که اجل کرده ام از بهر آنکه
وی صحت عقد دعوی میکند و آن دیگر فساد عقد لاجرم قول آنکس گیریم که صحت عقد دعوی میکند نه قول آنکه فساد دعوی میکند
نظیر این کرده باز میگوید که مرا این زن را کابین زن ترا بعقد فاسد بزنی کرده ام لیکن زن میگوید نه بعقد صحیح بزنی کرده اینجا قول قول
زن بود که وی صحت عقد دعوی میکند و شوی فساد عقد اینجا نیز همین بود و اکنون بیرون بر قول ابو حنیفه قول قول وی بود که اجل دعوی
میکند لیکن نمیگوید که تا کی اجل کرده ام قاضی بجز فرماید شرط نگوید اگر پدید میکرد و ما گرده ام چگونه کنیم که یکسال دعوی کرده و یا زیاده از یکسال
اگر کم یکسال گفته باتفاق روا داریم اگر گفت یکسال یا دو سال اینجا متاخران اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که استوار دارد و بعضی گفته اند که
یکسال را دعوی کرد بعضی گفته اند که استوار ندارد از بهر آنکه عرف و عادت در میان مردمان آنست که اجل فوقان کنند لیکن کم از
یکسال است همچون سیادت دعوی کند و اسم کرسخن میگوید از بهر آنکه منفعت خویش از وی استوار نداریم اینجا نیز همین بود مسئله
مردی سلم بست با مردی بشیر از آنکه اجل آمد این عقد را فسخ کرد و در رب سلم راس المال بخواهد مسلم الیه میگوید راس المال تو پنج درم است

رب سلم میگوید راس مال من ده درم هست این جا باتفاق قول قول منکر بود با سوگند در تحالف نرود بخلاف مسئلهٔ بیع تا اگر مردی کنیزکی بخرید
هزار درم مشتری کنیزک را قبض کرد و بایع ثمن قبض کرد باز هر دو این بیع را اقالت کردند این مشتری کنیزک را رد میکرد میگوید چون اقالت کردی ثمن من
ده بایع میگوید پانصد درم مشتری میگوید مرا هزار درم می باید داد که بهزار درم خریده ام و بتو داده ام بایع میگوید پانصد درم فروخته بودم اینجا
تحالف بود میان ایشان قاضی سوگند دهد هر دو را چون هر دو سوگند خوردند آنگاه این کنیزک را باز بیع شود به پانصد درم چون تحالف رود و
در بیع آن نو شود که فرق میان این مسئله و این مسئلهٔ سلم هر دو خصومت بعد از فسخ اقاله شان در مسئلهٔ بیع تحالف رود و در مسئلهٔ سلم نی اصل نشست
زیرا که تحالف بعد بیع نو شود و اگر در مسئلهٔ سلم تحالف روا داریم بیع نو شود و در عقد سلم شرط است که راس مال در مجلس نقد باید که بود اینجا راس مال
با مسلم الیه بود و مسلم فیه با وی بود این عقد درست نبود این هم چنان بود که مردی را با مردی ده درم بود با آن ده درم سلم بندند روا نبود
از بهر آنکه نسیه بنسیه شود و شرط بیت این بار روا نباشد و اکنون چون تحالف در اینجا راس نماید بنفسه که گفته اند که در مسئلهٔ سلم تحالف نرود
و باز در مسئلهٔ بیع نقد ثمن در مجلس شرط نیست دلیل برانکه اگر مردی را با مردی ده درم هست چیزی خرید از وی میگوید از ده درم از تو باید
ستدن بجای بها بگیر روا بود لاجرم فرق آمد میان مسئلهٔ بیع و سلم که در بیع تحالف رود و در سلم نی مسئله مردی با مردی سلم بست و راس
مال در مجلس نقد داد و مجلس پراگنده شدند بعد از آن این مسلم الیه میگوید که این سیمها بدل آمد رب السلم میگوید که این سیمها من نیست که من
سیم سره داده ام در اینجا قول قول مسلم الیه بود با سوگند بخلاف مسئلهٔ بیع تا اگر مردی با مردی چیزی فروخت چون خری یا گاو و یا بندوی
مشتری خر را باز آورد و میگوید که ای خواجه که این خر با عیب است بایع میگوید که من بی عیب فروخته ام این عیب با تو شده است اینجا قول
قول بایع بود و پس صورت هر دو مسئله یکی است که بدان مسئله قول قول مسلم الیه است و در این مسئله قول قول بایع جوابش گفتند اینجا در تسلیم
بایع اصل است این خر را مقر است میگوید که من فروخته ام لیکن مرد عیب را منکر است لاجرم قول قول منکر است با سوگند باز در مسئله
سلم رب السلم اصل این سیم را مقر نیست میگوید من تو سره داده ام مسلم الیه میگوید من سره نیافته ام منکر است اینجا لاجرم قول قول وی بود
با سوگند مسئله مردی با مردی سلم بست لیکن راس مال بکسی دیگر حواله کرد باید رفتار دید سید با وکیل را میگوید این راس مال من بوی بسپار
هر سه صورت اگر راس مال در مجلس نقد داد سلم روا بود و اگر نی مسئله مردی چیزی بیع فروخت با مردی میگوید این چیز را با تو فروختم
بهزار مثقال زر و سیم مشتری گفت خریدم اتفاق است که نیمه از این سیم واجب آید و نیمه از آن واجب آید از آن مثقال زر آید باید دینار
له بر هفت دینار روی بسنگ سیم ده درم سنگ بود تا اگر مردی را با مردی ده درم داد لیکن بود و سنگ سیم نیابد هفت دینار سنگ
بد برگشتند و بمردی دهند روا بود و اگر مرد وبرا هفت دینار زر داد و بیست و سنگ نی زر نیابد ده درم سنگ سیم برگشتند و بوی پرندند روا بود
کنون چون این را دانستی بیا بسند خویش چون این چیز را فروخت بهزار مثقال زر و سیم نیمه از این واجب آید و نیمه از آن اتفاق است که زر
بسنگ زر واجب آید اما سیم بسنگ زر واجب آید یا خود بسنگ اندر آید اینجا اختلاف است بعضی گفته اند بسنگ زر واجب آید از بهر آنکه سنگ زر
گفته است لاجرم همچنین بوی شود و باز بعضی علما گفته اند که بسنگ سیم واجب آید از بهر آنکه هر دو را نام برده لاجرم زر بسنگ زر و سیم بسنگ
سیم باید اما اگر بایع گفتی این چیز را بتو فروختم بهزار دینار و درم مشتری گفت خریدم اینجا باتفاق نیمه از آن این واجب آید و نیمه از آن از بهر آنکه

ابی حنیفه اختلاف در میان نیست لاجرم اینجا اتفاق آمده و دران هم اختلاف **باب مسائل البیوع** بدانکه مالها بر صفت گوناگون است
وزنی و کیلی بود و دینار و درم و عدد متقارب و عدد متفاوت و کرباس **مسئله** اگر چیزی بخرید به بهای وی معین نکرد بدین چیز خریدم
بایم می چیند آنجا معین نیست و ابو یوسف گفت اگر این چیزها درم است یا دینار یا بوزن یا کیل یا ذرعی یا عدد متقارب بوَد
چیز روا بود از بهر آنکه درین همه چیزها سلم بستن روا است و اگر بهاء آن از عدد متفاوت است یا از حیوانات روا نبود از بهر آنکه سلم
بستن درین چیزها روا نبود **مسئله** مردی سلم می بندد بشرط روا نبود و صورت وی آن بود که گوید سلم کردم
با تو بیست درم تا بیستم یا نوزدهم من گندم بیکسال اگر دو بست من گندم روا نبود این عقد را به و شرط خواندند اما
بیع میکنند بشرط هم روا نبود تا اگر مردی بمردی چیزی بفروشد یا بیع میگوید مرا این مشتری را که این چیز به تو فروختم تا یک ماه بعد
درم و یا به دو ماه به دو بست درم روا نبود از بهر آنکه هیچ یک شرطها خود روا نبودی یا اینجای که دو شرط موجود است اولیتر که روا نبود
مسئله مسلم الیه که خداوند گندم است میگوید که تو با من سلم بستی ولیکن من راس المال در مجلس قبض نکرده ام استوار داد و دیگر
یا بی از دو وجه خالی نبود یا این سخن با استثناء پیوسته گفته است یا بی اگر هر دو یکجا گفته است که با تو سلم بستی ولی راس المال در مجلس
قبض نکرده ام باتفاق روا داریم از بهر آنکه استثناء پیوسته گفته است با سخن لاجرم این استثناء آن سخن پیش را براندازد همچنانکه مردی زن
خود را میگوید ترا طلاق ان شاء الله تعالی اگر ان شاء الله را با سخن پیوسته کند طلاق واقع نشود و اینجا نیز جایز بود اما اگر در میان دم فرو دارد
استثناء کند چنانکه گوید با من سلم بستی و اندکی درنگ کرده و آنگاه گوید اما آنکه من راس المال در مجلس نیافته ام اینجا نیز اجماع است
دارش در باشخاص ابی حنیفه بی آنکه میگوید که وی بدان راس المال منکر است که من در مجلس قبض نکرده ام و همچنین جا بها قول آن
منکر بود با سوگند اینجا نیز همین بود اما وجه استحسان آنست که میگوید که وی اقرار کرده و سلم جز به تسلیم نبود و بعد از ان استثناء کرد اما
استثناء این سخن را بر نیندازد همچنانکه مردی زن خود را گفت ترا طلاق و اندکی درنگ کرد و باز گفت ان شاء الله اینجا این
استثناء هیچ درست نبود و منفعت نکند و این طلاق بر زن افتد و اینجا نیز همین بود **مسئله** مردی از مردی چیزی خرید کیلی یا وزنی
و کیل به پیدا کرد مدتی از آن نقصان آورد مشتری میگوید که من روا داشتم باتفاق روا نبود و نظیر وی آنست که مردی مدتگان قصاب
ایستاده است مردی دیگر آمد و یکدرم داد و یکمن گوشت ستاند و قدری چند رفت باز آمد گفت که من گوشت برده ام باز آمدم این گوشت
بقصاب داد و سیم بستاند هیچ دیگر میگوید و از این یکدرم یک برد و این گوشت بمن ده باتفاق حرام بود تا باز وی دیگر باره برکشد چرا که
آن وزن پیش معلوم نبوده است از بهر آنکه آن وزن از بهر آن مرد بود که روی بر آیینه بار باید برکشیدن تا روا بود وصول شود **مسئله**
قصاب گوشت برکشید و داد و وی بجای برداشت اگر کشیده بود و میگوید که برکشیده خود داد آن گوشت روا بود یا نی یا بر امام شافعی روا نبود
دلیل آنست که رسول صلعم نهی فرمود در بیع الطعام تا آنکه یجری فیه صاعان صاع البایع و صاع المشتری یعنی تا دو کیل علیه السلام آنکه گویند
کرده دو کیل بود یکی با ترازوی مشتری پیش برنیاید البته روا نبود و معنی دیگر آنست که ظالم است و مشتری از رد کیل از ترازو بیرون برد
بود حجت علماء ما آنست که میگوید که چون با مشتری مرد درکشید و دید این وزن بالتمام مرد و معامله رد که بخلاف استحسان

آنجا آن گوشت در عقد سلم بی‌نگر بود درست لاجرم اینجا نیابت ندارد و اینجا نیابت ندارد مسئله مردی چیزی میفروشد بمردی از کرباس یا از کیلیات یا از وزنیات و آن چیزی بعینه نهاده است با هم میگوید که این را که می‌بینی بتو فروختم بهمین ده درم مشتری میگوید خریدم چون کیلی است کیل و پیمان نی و اگر وزنی است وزن در میان نی و اگر کز لیست کز در میان نی اینجا باتفاق روا بود مسئله مردی از مردی هزار جوز خرید با هم مر این جوزها را آورد در انبان یا در جوال مشتری را میگوید این هزار جوز شمردیم و در این انبان آوردیم مشتری میگوید روا داشتم روا بود و بنا بر قول ابوحنیفه رح روا نبود تا مشتری دیگر باره باز نشمرد و بر قول صاحبین رح روا بود و حجت ایشان آنست که گویند که چیزی است که در وی ربو روا نبود و باید که روا بود و هر چند که مشتری باز نشمرد و حجت ابوحنیفه رح آنست که میگوید که آن چیز که عددی است هم چنانکه از روی بالم عددی باید از روی مشتری نیز عددی باید مسئله هرگاه که ذمی با ذمی سلم بندد در خوک روا بود و بنا بر اول بدانکه می نزد ایشان مال است همچنانکه سرکه بنزدیک ما مال است و خوک نیز نزدیک ایشان مال است همچنانکه گوسفند بنزدیک ما چنانکه ما را سلم بسرکه و شیر و مانند وی روا است ایشان را در می روا است چنانکه ما را سلم بستن بحیوانات روا نبود ایشان را نیز بسلم بستن بخوک روا نبود و اگر گفتیم این دو چیز هر چیزی که ما را بدان سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود و هر چیزی که ما را سلم بدان بستن روا بود ایشان را نیز روا بود و دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی فرمود اذا قبلوا الذمة الجزية ليكون احكامهم كاحكامنا و اموالهم كاموالنا و دماؤهم كدمائنا گفت اهل ذمه این جزیه که بپذیرفته اند و میدهند از بهر آنکه میدهند تا احکام ایشان چون احکام ما بود و حرمت مال ایشان همچون حرمت مال ما بود و خون ما را حرمت است خون ایشان را نیز حرمت است همچنانکه ما را بحیوانات و عددی متفاوت سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود از بهر آنکه اصلی است در شریعت که حیوان بر گردن دائم نماند دلیل بر آنکه رسول صلعم گفت الحيوان لا يثبت دينا في الذمة گفت حیوانات ثابت نشود و دائم بر گردن بدین جهت گفتیم که سلم بستن بحیوانات درست نبود مسئله هرگاه که ذمی با ذمی سلم بست بمی و هنوز اجل نیامده بود یکی از ایشان مسلمان گشت در حال عقد تباه شود از بهر آنکه گرفتن می بر ایشان حرام شد و جواب مسئله سلم آنست که اگر مسلم الیه گویم راس المال رب سلم باز ده عقد سلم نماند همچنین نیز در باب بیع همین گویند تا اگر ذمی مر ذمی را می فروخت بهای تسلیم کرد ولیکن می را قبض نکرد یکی از ایشان مسلمان شد در حال بیع فاسد میشود و مشتری را گویم که بهای باز ستاند بخلاف آنکه می را قبض کرده بود و بعده مسلمان شود هر چند که بها تسلیم نکرده باشد اینجا بیع فاسد نشود گوییمش که بهای تسلیم کن از بهر آنکه بدان وقت که این می را قبض کرد بنزدیک وی مال بود و آن بها بگردن وی حاصل شد بمسلمان شدن آن بیع فاسد نشود مسئله مردی سلم بست بگندم و مکان پدید کردن چون حال آمد این رب سلم تقاضا آمد بدین مسلم الیه آن وقت مسلم الیه مر رب سلم را بدید و گفت بدانکه مرا وقت شغلها است این گندم را وقت حال آمده چند بار گندم بود این گندم خویش را با خود ببر تا مرا عنا باید آوردن رب سلم میگوید تو همچنین میگوئی لیکن مرا دو درم کرایه خر باید تا من این را از شهر برم گفت هیچ احد من ترا دو درم میدهم تا این همه این از شهر بری روا بود و بنا بر گفتا گندم ستدن روا بود ولیکن این دو درم ستاندن حرام بود و روا نبود از بهر آنکه این زیادتی است و روا نبود و اگر خر داریش که بار کن و ببر هم نیز روا نبود از بهر آنکه این هم زیادتی است از حق وی که حق وی گندم است لاجرم گرفتن خر نیز روا نبود اما اگر گندم بدو تسلیم کرد آنگاه مرد را خر داد میگوید من ترا این عاریه میدهم تا این گندم را بخانه بری و خر را باز فرستی یا میگوید که این دو درم بتو بخشیدم تا خری بکرایه گیری گفتا اینجا روا بود از بهر آنکه این تبرع بود و تبرع کردن در حق تو و در مسلمان پسندیده است

مسئله مردی چیزی بر دیگری فروخت جنس بجنس برابر باید زیادت در وی نبود روا بود و اگر مردی ثمن سیر یک من شیر بفروشد روا
بالی نگریم که هر دو شیر گاو است یا هر دو شیر گوسفند یا هر دو شیر شتر چون از یک جنس بود روا بود و اگر مختلف یکدیگر بود روا نبود
مردی با مردی سلم بست و گفته با من یکجا نه یا تا سه سال هر دو رفتند بخانه رب السلم رب السلم بخانه اندر آمد تا سه سال بیرون آمد
مسلم الیه برود فاذ بست سلم باطل شود یا نی بنگریم که اگر رب السلم از چشم مسلم الیه غائب شده است سلم باطل شود و اگر از چشم وی
غائب نیست و پیرامن وی بود سلم باقی بود مسئله مردی در دکان سلم می بندد روا نبود چون شرائطی بجا آورد و شرائط وی آنست
که خواجه اجل برهان الدین میگوید که یکی بیدرود و بحته یا بیش و بگوید چند تا بر و درازی چند گز تا درست آید بعضی گفته اند که بوزن گوید
صدانش تا روا بود و اگر صد درا سلم بست بارزیادت و بگوید بود ده بحته یا بر این سلم روا نبود از بهر آنکه هر صد درده بحته نبود دو
دیس بر دارد و در ده و برای صلاح خود ندانسته پس باید که شرط کند مسئله اگر مردی سلم می بندد جو گوکرد و آلوده یا نی میگوید روا بود
ولی باید که بگوید چگونه نقطه و درازی گوکه در چه پایه و بچه اندازه و بچه وزن اگر همچنین شرط کند روا بود مسئله اگر در شتر سلم می
بندد روا بود یا نی اگر در شتر نیست که با وی آنچه بیا سخت نبود روا بود و اگر نی مسئله اگر مردی در پشم سلم می بندد روا بود باید که
بیرا پخته یا سیاه باید که صفت وی پدید کند و وزن معین کند تا روا بود اگر مردی بر بافنده در جائی یا در سر دستار می بندد روا بود شرائط
و شرائط وی آنست که گوید چند بلند و بچه نقش و چه رنگ و درازی چند گز و بهای چند باید چون این شرائطهای بجای آورد سلم روا بود و درست
آید **باب البیوع الفاسد** مردی چیزی که با من فروخت بر مردی بر آنکه در دیگر جاه دیگر کرباس است یا چندین مال تو فروختم مرد گفت
خریدم این بیع روا بود یا نی گفتا این مسئله از سه وجه خالی نبود و اگر شمرده و نیک دیگر کرباس آید خود در بیع اشکال نباید که روا بود اما اگر
زیاده آمد یا کم آمد اینجا بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت شود میان ایشان بائع میگوید من یکی گز نیکوتر بر دارم مشتری میگوید که من
یکی گز سفت تر میدهیم با مشتری می گوید که من یکی نیکوتر را بعلاوه نخواهم لاجرم بیع فاسد بود و مردی صد گوسفند فروخت تا در آید
گفت من خریدم هم این مسئله نیز از سه وجه خالی نبود که گوسفند شمرده اگر تمام صد آید خود اشکال نباید اما اگر زیادت آید یا کم آید
بیع فاسد بود همان معنی که گفتیم مسئله مردی یک خروار خربزه خرید بر آنکه این جا خربزه است این از سه وجه خالی نبود اگر خربزه
بجا خربزه آمد خود در اشکال نباید بیع روا بود و اگر زیادت یا کم آید بر قول ابوحنیفه رحمه الله بیع فاسد بود همان که گفتیم مسئله اگر مردی گفت
که این غلام بتو فروختم بهزار درم تا نوروز مشتری گفت خریدم این بیع فاسد بود از بهر آنکه نوروز مجهول است وقت بیشتر
رسد و وقت بود بیشتر رسد و جهالت نوروز این بیع را فاسد کند مسئله اگر چنین گوید که این غلام را بتو فروختم بهزار درم تا نوروز
هم بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت رود در میان ایشان این گوید که من نوروز گشتاسپ بزان فروختم و آن میگوید که من نوروز خلیفه خریدم
از این جهت بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که این اسب را بتو فروختم بده درم تا پاره پاره سیم خرج کنم و مکافت خریدم این بیع
فاسد بود از بهر آنکه شاید که آن ساعت که وی سیم خواهد و بر آن ساعت سیم نبود که بوی دهد منازعت حاصل آید لاجرم بیع فاسد
بود مسئله مردی گفت این خر را بتو فروختم بدان شرط که مرا یک دینار وام دهی این بیع فاسد بود از بهر آنکه شرطی میکند که آن

شرط مفید عقد نیست و دیگر آنکه ضرر بود در حق مشتری یعنی بایع لاجرم این فاسد بود مسئله مردی اشتربان فروختم بمردی بدان شرط که هرچه
وقت مرا حاجت آید باز بمن فروشی بابن شرط این بیع فاسد بود و اما اگر در صلب عقد آن شرط در نیاوردی بایع گفت که هرچه گاه من بدان
حاجتمند شوم بمن باز فروشی مشتری گفت نیک آید این بیع درست بود از بهر آنکه در عقد شرط نکرده اند بیرون عقد درخواست کرده است
مسئله مردی گفت من این ماده گاو بتو فروختم با بار بپنج دینار یا این ماده خر که بار است بتو فروختم یا این اشتر با بار نبود فروختم و بیع
کردانید دیگر گفت من خریدم این بیع فاسد بود درین همه صورتها از بهر آنکه آبستنی در حیوانات هنر است و ما را معلوم نیست که این هنر است
یا نی و پیغامبر صلعم نهی کرده است ازین بیع حبل نهی عن بیع فیه شرط خطر او غرر و فرمود که میکنید بیع بشرطها که غرر و در وی خطر بود یا غرر بود از
بهر آنکه شاید که بار بود و شاید بار نبود و پس خطر بود و غرر لاجرم این بیع فاسد بود و هرچند که در همان مجلس این سو آید این فساد بر نخیزد بحکم
این حدیث که یاد کردیم مسئله اگر مردی کنیزک فروخت بمردی بشرط آنکه این کنیزک بار است درین صورت این بیع روا بود فرق است میان کنیزک
و میان حیوانات که بار بود در بنات آدم عیب است اما در حیوانات هنر چون کنیزک را بار مستغرق شد هم چنان بود که این کنیزک را عیبی پدید شد
و بدان عیب مشتری رضا داده است لاجرم گفتیم که اینجا بیع جایز روا بود اما در حیوانات بار هنر و شم و ما را معلوم نیست که آن هنر است یا نی
لاجرم بدین معنی بیع فاسد بود مسئله مردی تخم خربزه میفروشد در خربزه یا سر گوسفند میفروشد در گوسفندی یا بالا میفروشد در سقف
یا دو گز عتابی میفروشد از تا عتابی درین همه صورتها بیع فاسد بود از بهر آنکه ضرر است در حق بایع که نمیتواند تسلیم کردن مگر بضرر و ضرر آنست
که تا خربزه را نبرد تسلیم نتواند کردن تخم و بیرون آوردن خربزه ضرر است که باد در روی راه یابد و خربزه زیان آید لاجرم بدین معنی فاسد
بود و در سر گوسفند نیز همچنین تا گوسفند را نکشد تسلیم نتواند کردن و چون گوسفند را کشد گوسفند نقصان کرد و قیمت نقصان بایع را ضرر کند
و بالا در سقف نیز همچنین تا سقف را نشکافد بالا را تسلیم نتواند کردن این نیز ضرر بود که جایش خراب گردد و دو گز از تا عتابی نیز همچنین
جدا کردن نقصان بود در عتابی و آن نقصان مر بایع را ضرر کند بدین معنی که گفتیم درین مسئلها بیع فاسد بود اما اگر تخم از خربزه جدا کرد و
سر را از گوسفند جدا کرد و بالا را از سقف برداشت و عتابی پاره کرد اکنون تسلیم میکند مشتری میگوید این بیع فاسد افتاده است مرا می
باید میگویم بایع را رسد که بقاضی مرافعت کند تو تا قاضی بر مشتری جبر کند تا آن بیع را بگیرد و ثمن بایع تسلیم کند از بهر آنکه اگر قاضی جبر نکند مر بایع
را ضرر شود و بیع را از بهر آن فاسد میداشتیم تا بایع را ضرر نبود چون وی یکبار ضرر را تحمل کرد و بیع مضرت دیگری بروی نهند لاجرم بدین معنی
مشتری را جبر کنند تا بگیرد و بها دهد والله اعلم بالصواب مسئله مردی گفت این کنیزک را بتو فروختم بصد دینار بآن شرط که وی را امر بود دوش نان
میدهی و نگین گوشت پخته که من وی را بدو خو برآورده ام مشتری گفت من بابن شرط خریدم این بیع فاسد بود و اما اگر مر وی را امر نیست مر وی را
گفت که من این ثور را بتو فروختم بدان شرط که هر روز وی را انجمن جو دهی مشتری گفت بابن شرط بخریدم گفتا رین بیع روا بود و فرق است
میان مسئله کنیزک و مسئله ستور از بهر آنکه آنچه کنیزک را بپذیرفت بوی برساند وی خاموش نباشد بقاضی مرافعت کند و گوید مرا بابن شرط خریده است
خواجه از ان ضرر بود و شاید که نتواند [illegible] لاجرم بدین معنی بیع فاسد بود و اما اگر ستور را [illegible] نتواند که گوید
مرا جو ندادی که پذیرفته بودی پس لاجرم ضرر نبود در حق خواه بدهد خواه ندهد بدین بیع درست بود مسئله مردی ده تخم مرغ فروخت

بمردی ازین تخم تا بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نیکو به قول ابوحنیفه رحمة الله بیع در کل باطل
بود و به قول صاحبیه رحمة الله درانچه تلف شده بود بیع فاسد بود و درانچه نیکو بود بیع درست باشد
حجت ابوحنیفه رحمة الله آنست که تخم مرغ بلغنده مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده
اند باطل بود و نظیر وی آنست که اگر مردی بنده را با آزادی هر دو را بیک بیع فروخت بیکی مالی
معلوم باتفاق بیع بنده باطل بود از بهر آنکه چون بیع یکی است و آزاد را اصلا ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده
باطل بود و انچه در مسئله ما است جواب همین بود باز ابویوسف و محمد رحمة الله میگویند فرق است
میان تخم مرغ و میان آزاد و بنده و تخم مرغ بلغنده شاید که یکی مزرا کار آید پس لاجرم بیع
را فاسد گوییم باطل نی بر قول ایشان القدر که بلغنده بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که بایع
است تسلیم کند و بها بستاند و آنها که نیکو است خود بیع جائز آمده است و خواهد از سر بیع کند
و از بر قول ابوحنیفه رحمة الله آنها که بلغنده آمده است مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بر بایع
واجب نبود و آن بیع که نیکو آمده است مثل آن باز خرد و بایع و بده و هر دو را باز بها بستاند اگر بایع
گوید که چلن ده که بده هر دو را باز آر مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن چیز را از بهر آنکه
مال نیست **مسئله** مردی صد جوز خرید ازین صد جوز ده جوز بوجه آمد آن عفو بود از بهر آنکه
یکی از هر ده و اگر همه پنج آمد به قول ابوحنیفه رحمة الله بیع باطل بود از بهر آنکه آنچه بیع است معدوم
است چون معدوم بود بیع باطل بود و بعضی مشایخ گفته اند بگوییم که این پوست جوز را بچیزی
میخرند از بهر سوختن را با آن اگر میخرند آن پوست را بیع فاسد بود و باطل نه لیکن جوز مثلی است
نتواند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده و چون از مثل آن عاجز آمدیم بقیمت باز گردیم از
بهر آنکه کسی نداند که آن جوزه دیگر همچنان بیخ است یا نی قیمت آن پوست بود بهر حصه بخزندان قیمت
وی باز دهد و بهای خود باز ستاند اگر خواهد انچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کند **مسئله**
مردی ده کدو خرید و هر ده تلخ بیرون آمد بیع باطل بود از بهر آنکه کدو تلخ مال نیست وی بیع چیزی را
لزوم نشود و بیرا ستور نخورد اما اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابوحنیفه رحمة الله بیع در کل
باطل بود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله در کدو شیرین بیع جائز بود و آن کدو شیرین را قبض کند و آن تلخ را
بها باز ستاند ابوحنیفه رحمة الله میگوید که وی تلخ مال نیست اما این کدو شیرین را از سر بیع کنند تا روا بود و در مقابله آن تلخ
بها باز گیرد **مسئله** اگر مردی خیار خرید یا بادرنگ اگر شیرین آمد بهتر روا بود و اگر تلخ آمد باتفاق بیع جائز بود اما رد توان
کردن از بهر آنکه رد همچنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از دعا بر آید بنقصان رجوع کند و نقصان آن بود که اگر کسی

ستور خورد بهمان اندازه بگیرد و باقی دیگر از بها بستاند **مسئله** مردی خربزه خرید تلخ آمد بیع درست
بود اما بنقصان رجوع کند از بهر آنکه وی را ستور خورد اما اگر زند کی تلخ آمد آنرا اعتبار نبود **مسئله** مردی
ماده گاوی بفروشد بمردی باین شرط که هر روز پنج من شیر میدهد گفتا این بیع فاسد بود از بهر آنکه این شرط
که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود شاید که همچنان نبود لاجرم بیع بدین معنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید
من این ماده گاو را میفروشم بشرط آنکه وی باشیر است هم درست نبود از بهر آنکه شاید تا اکنون شیر داده بود
اکنون شیر ندهد لاجرم ضرر بود در حق مشتری و گفتیم که بیع بشرط بیع را فاسد کند والله اعلم بالصواب

فصل در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست
که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هر یکی را ولایت فسخ عقد بود و هر کدام ازین دو یکی گوید من
این عقد را بر انداختم بر انداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بر وی قیمت واجب آید بهای
لی از بهر آنکه بیع فاسد در حکم غصب است همچنانکه مردی کاله غصب کند از مردی و در دست این غاصب این کاله هلاک
شد بر غاصب قیمت واجب گردد همچنین درین مسئله نیز جواب همین است اگر کسی سوال کند که بها
کدام است و قیمت کدام جواب آنست که بهای آنست که خریده بود و بآن و قیمت آنست
که اهل آن گویند که این اختریان با چندی آرزد و آنرا قیمت خوانند و صورت
مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواهد
این غلام را بهشت دینار فروخت تا تو آن گفتیم که این بیع فاسد است اکنون
غلام را مشتری بی قبض کرد و در دست وی هلاک گشت مر بایع را رسد که از
مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بشریعت از بهر آنکه گفتیم
در بیع فاسد هر یکی را ولایت است که آن بیع را بر اندازد که اگر بایع بر انداختی مر این
بیع را غلام گرفتی که بهای وی ده دینار بودن اکنون لاجرم عاجز آید از قبض
کردن غلام و عاجز نیامدیم از قیمت لاجرم دو دینار دیگر قاضی بفرماید تا مشتری مر بایع
را دهد **مسئله** مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را بنزد
بایع آورد و گفت مرا زر دیگر نیست اگر فردا نوز این غلام از من هلاک شود تو از من دو دینار
دیگر طلب کنی غلام را باز گیرد و زر من ده بایع گفت من از آن دو دینار کردن ترا بیزار کردم مشتری غلام
را برد بعد از آن این غلام هلاک شد رسید بایع را که از مشتری دو دینار دیگر طلب کند و آن بیزار
از وی درست نیاید از بهر آنکه هنوز آن بر آن مرد دو دینار واجب نشده است و بیزاری از چیزی که هنوز واجب نشده

که درست نبود و آن دو دینار بر مشتری وقتی واجب نشود اگر غلام هلاک شود از بهر آنکه قیمت آن وقت واجب میشود که غلام هلاک میشود
مسئله مردی ماده گاوی خرید به بیع فاسد و این ماده گاو در دست مشتری ماند سه چهار سال و سه چهار گوساله آورد و بعد از آن بائع از مشتری
شنید که این بیع فاسد بوده است تواند که دعوی و آن ماده گاو و گوساله ها را بستاند از بهر آنکه گفتیم بیع فاسد را حکم غصب است و اگر غصب کرده بودی هم
درست بودی که گوساله ها آورده بودی بعد از آن معلوم شده هم ماده گاو و هم گوساله ها توانستی گرفتن و دلیل این مسئله در مسئله نهم گذشته
بود و اگر اشکال گویند که بیع فاسد را چون قبض کرد مشتری را ملک شد و غصب را چون قبض کند ملک نشود چرا باید که در بیع فاسد گوساله ها
را تواند گرفتن جواب آنست که بیع فاسد مستحق الرد است دلیل بر آنکه قاضی را میرسد که در بازاری که بیع فاسد کنند ایشان را جبر کنند و منع کنند
تا بیع فاسد نکنند پس معلوم شد که حکم وی حکم غصب آید مسئله مردی مردی را ماده گاو بخشید این ماده گاو در دست موهوب له بچگان
آورد و بعد پشیمان شد و رجوع کرد و ماده گاو را تواند بردن و بچگان را نی چه فرق است میان بیع فاسد و هبه چون هر دو جای حق رجوع
است در بیع فاسد بچگان میتواند بردن و در هبه نی فرق آنست که بیع فاسد را حکم غصب است مستحق الرد است لاجرم میتواند که بچگان را بردن
اما در هبه حق مستقر است و بچگان در ملک او زاده شده است لاجرم درین صورت بچگان را نمیتواند بردن و فرق دیگر آنست که در هبه رجوع را
از رضای موهوب له می باید یا قضای قاضی تا درست بود و در بیع فاسد خواه رضا دهد خواه نی رجوع درست آید که اینچنین فرق آمد میان این
و میان بیع فاسد مسئله مردی کنیزکی خرید به بیع فاسد و قبض کرد و ملک شد اما دخول با وی نشاید کردن که ملک متزلزل است اما همین کنیزک را بخشید
مردی مر دیگر را قبض کرد با وی دخول کردن روا بود بهمان معنی که گفتیم مسئله مردی بنده میخرید به خم خمر یا به خوک این فاسد بود اما
اگر بنده میخرد بخون یا بمیته در خصوص این بیع باطل بود چه فرق است میان خمر و خنزیر و خون و میته جواب فرق آنست که خمر و خنزیر را
ذمی را مال است و هر چند ما را مال نیست اما اتفاق که خون و میته مال نبود هم چنان شود که گوی این کالا را بتو فروختم بی بهایش باطل بود این
بیع و در این صورت که اهل ذمه را خمر مال است بر قول ابوحنیفه هم خمر مالیست ولی متقوم نیست یعنی بی قیمت است دلیل بر آنکه ابوحنیفه هم میگوید که
اگر مردی وفات یافت و از وی خمر ماند میان وارثان میراث شود پس معلوم آید که خمر مالیست و دیگر آنکه مردی خمر مردی را غصب کرد
مالک را میرسد که از وی باز بستاند و اگر نزد وی بتقاضی بر کشد و قاضی خصومت بشنود و حکم کند میان ایشان از بهر آنکه صلاحیت مال شدن
دارد و چون در زمان ما نبود هم صلاحیت مال شدن دارد لاجرم چون چیزی که بچیز خرد و آن بیع فاسد بود مسئله اگر کسی سوال کند که بیع باطل کدام
و بیع فاسد کدام است جواب بیع باطل آن بود که کسی کالا خرد و بهای پدید نکند آن بیع باطل بود یا چیزی خرد که آن چیز مال نبود یا چیزی که آنکس را
آن چیز نبود هم چنانکه مردی از مردی گندم میخرد یا جو و یا مانند وی و آنکس را آن چیز نیست در ملک این بیع باطل بود و از بهر آنکه بیع معدوم بود
و بیع معدوم باطل است و حکم بیع باطل آنست که اگر قبض کند ملک نشود تا اگر هلاک شود در دست مشتری بر وی ضمان واجب نبود و اگر سوگند
خورد که امروز چیزی نخریدم به بیع باطل چیزی خرید سوگند بگردن نیاید و بیع صحیح آنست که مردی چیزی خرید به بیع درست پیش از قبض ملک
شود و بیع فاسد را تا قبض نکند ملک نشود و دیگر آنکه اگر سوگند خورد که من امروز بیع نکنم چیزی فروخت بیع فاسد سوگند شکسته آید از بهر آنکه بیع فاسد
ملک شود و المبیع باطل ملک نشود مسئله اگر مردی غلام خرید به بیع فاسد و قبض کرد و ازاد کرد و این غلام ازاد شود و اگر به بیع باطل خرید و قبض

وازاد کرد ازاد نشود از بهر آنکه بیع فاسد را چون قبض کند ملک شود و بیع باطل را قبض کند ملک نشود تا فرق بود میان بیع فاسد و باطل
مسئله مردی دستاری خرید بدان شرط که این دستار دستار ستانی است بعد از آن معلوم شد که دستار سمرقندیست بیع باطل بود و همچنین
اگر مردی لعل خرید آبگینه بیرون آمد بیع باطل بود و هم چنان اگر مردی زندنیجی خرید و دارائی بیرون آمد و دارائی خرید زندنیجی بیرون
آمد هم بیع باطل بود و اگر مردی کفش ادیمی خرید سختیان بیرون آمد بیع باطل بود از بهر آنکه درین همه صورتها جنس معدوم است از بهر آنکه آنچه
وی خریده است آن چیز نیست چون آن چیز نبود که وی خریده است بیع باطل بود و اما اگر چند گاه این دستارها بر دست مشتری بسبب بریدن نقصان
کرد از قیمت یا کفش را بپوشید و کفش را معیوب کرد بعد از آن معلوم شد که این کفش ادیم نبوده است و این دستار ستانی نبوده است دستار بریده است
که هم چنان به بایع رد کند و زر خویش باز گیرد و نقصان بجا مرد و کفش بهدر از بهر آنکه گفتیم که بقبض ملک نشود و چون ملک نشود امانت بود بر دست
وی بر هر وقت امانت دار امانت را نقصان کند تاوان واجب شود مسئله اگر مردی غلام خرید کنیزک پدید آمد این بیع باطل بود از بهر آنکه آن
مصلحتی که وی را از غلام بحاصل آید از کنیزک نیاید اما فرق آنست که میان این مسئله و میان آن مسئله که اگر مردی نرگاو خرید ماده گاو بیرون آمد
یا نر خر خرید ماده خر بیرون آمد یا نخته خرید میش بیرون آمد درین همه صورتها بیع روا بود و اما مشتری را اختیار است خواهد بیع همچنان روا دارد
خواهد رد کند فرق میان حیوانات و آدمی آنست که نری و مادگی در حیوانات صفتیست و اگر آن صفت در حیوانات نبود هم بیع را باز ندارد
اما اختیار رد باید داشت مر خرنده را اما در حق آدمی چون آن صفت نبود مقصود حاصل نبود و چون مقصود حاصل نبود هم چنین شود که گوئی جنس معدوم
است لاجرم بدین معنی فرق افتاد مسئله دو مسلمان اندر سفر و شدند یکی بدیگری بیع میان ایشان روا نبود از بهر آنکه خمر مال نیست اما
اگر مسلمان را خمر است ذمی را وکیل کرد که این خمر مرا فروش این ذمی بدیگری فروخت این بیع روا بود بر قول ابو حنیفه مسئله دو ترسا اند
یکی را خمر است بدان ترسای دیگر فروخت اگر در حال ترسای تسلیم کرد بیع روا بود و اگر پیش از تسلیم این دو یکی مسلمان شد این بیع از میان
ایشان برخیزد از بهر آنکه مسلمانی ممنوع است از گرفتن خمر و دادن چون ممنوع بود لاجرم بیع بر انداخته شود مسئله مردی از زمین ده گز
بفروشد مردی یا از خانه معین ده گز بفروشد مردی نامعین این بیع بر قول ابو حنیفه فاسد بود و بر قول صاحبین جایز بود
حجت ایشان آنست که میگویند زمین معین است و خانه معین و جای معلوم و گز معلوم این بیع روا بود و حجت ابو حنیفه آنست که میگوید
زمین تفاوت کند یکی ازو روی تر بود و یکی لاغر روی تر بود و یکی سوی بلند تر بود و یکی روی پست تر بود پس منازعت رود در میان ایشان
لاجرم بدین سبب فاسد بود و اما خانه را نیز چنین بود که منازعت رود در میان ایشان که یکی همسایه نیکوتر بود و دیگری همسایه تباه تر چون منازعت
رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت این صد گوسفند بتو فروختم هر پنجاه دینار و گوسفند معین است مشتری گفت من خریدم روا بود
اما اگر مردی گفت ازین صد گوسفند پنجاه بتو فروختم با چندین مال وی گفت خریدم بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت رود آن گوید من پنجاه
نیکوتر خواهم و این گوید من پنجاه تباه تر دهم لاجرم بیع فاسد بود مسئله اگر گفت ازین صد گوسفند بتو ده فروختم هر گوسفندی بیک دینار
روا نبود از بهر آنکه منازعت رود و اگر گفت این گوسفندان که هستند هر دو گوسفندی بیک دینار بمن فروختی گفت فروختم این بیع نیز
فاسد بود از بهر آنکه شاید که گوسفندان طاق آیند و در آن سر آخرین منازعت رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که ده ازین [illegible]

کند که بتو فروختم بکیله بیار زیاده و طشت بلده و طغار زیاده و کرسان زیاده و بنا کان و وی گفت خریدم بیع درست بود اما اگر گفت ده ازین جوال
زیاده و از این طغار زیاده و از این انبان زیاده و از این زنبیل بتو فروختم با چندین مال در معصور تنها این بیع درست نبود از بهر آنکه انبان و جوال
را و زنبیل را بیشتر برگی بیشتر بود و از بهر آنکه اینها باز بنده بوند کمتر گی کمتر بود و چون برگی بر بود لاجرم بیع فاسد بود و اما طشت و لکن
و طغار و تنکان زیاده و کم نه برود و وی همچون پیمانه بود و اگر به پیمانه خریدی درست بود و اینجا نیز درست بود مسئله مردی را درختی
باغ با بیان اند گفت ان باغ یا بار انج فروختم با چندین مال این بیع روا بود و یا بی بنگریم که قادر هست بر تسلیم یا نی اگر قادر هست بر تسلیم اندر
بود و اگر نی و قدرت بر تسلیم ان بود که آب اندک بود و اندران بستر بود و فی الحال تواند گرفتن اما اگر آب بسیار بود و یا سر اندران
کشاده بود و نتواند که حالی تسلیم کند مسئله مردی را غلامی است که بگریخته این غلام گریخته را مسعود شد بیع روا نبود و چون بداند که این غلام
کجاست از بهر آنکه تسلیم کردن این غلام عاجز است اما اگر بیداند این غلام کجاست و کسی این غلام را گرفته است چون قدرت بر تسلیم داشت
بیع درست بود و اگر نی مسئله مردی را اسبی است این اسب جلیست بمیداند کجاست که کجا رفته است مردی اند که این اسب که از
تو گریخته است بمن فروختی بوی فروخت روا بود همان معنی که یاد کردیم مسئله مردی را مرغی اموخته علیم پرید از دست وی مردی دیگر آمد
و این مرغ را خرید بیع روا نبود از بهر آنکه قادر نیست بر تسلیم وی مسئله مردی میوه را بر باغ مسعود شد بمردی روا بود و یا بی بنگریم که میوه با نزدیک
آمده هست یا نی اگر وقتی فروخت که میوه با بیرون آمده است و غوره شده است چنانکه از وی یا نفع تواند گرفتن این بیع درست بود و اگر
نی نی مسئله مردی کبوتر خانه مسعود شد با کبوتران بیع درست بود و یا بی فقیه ابو اللیث رحمه الله اورده است بنگریم شب است یا روز گر شب بود درست
بود و اگر روز بود نی از بهر آنکه در شب تسلیم تواند کردن اما در روز بعضی کبوتران پریده بوند که بهر جای رفته تسلیم نتواند کردن لاجرم بیع در روز
درست نبود و بخلاف نیست و الله اعلم باب در بیان ربا و با مردانستن که ربا چیست در ربا در چهار روده و چهار روده پیغمبر علیه السلام فرموده اند که
الذهب بالذهب والفضة بالفضة يدا بيد وزنا بوزن مثلا بمثل والفضل ربا والحنطة بالحنطة كيلا بكيل مثلا بمثل يدا بيد والفضل ربوا والملح بالملح
كيلا بكيل والورق بالورق وزنا بوزن مثلا بمثل يدا بيد والفضل ربوا علمارا رحمهم الله گفته اند که پیغمبر علیه السلام شش چیز را فرمود که جنس بجنس و وزن
بوزن مثل بمثل و دست بدست و کیل بکیل و زیادتی در وی ربواست زر بزر نقره بنقره گندم بگندم جو بجو خرما بخرما و نمک بنمک پیغمبر صلی الله
علیه و سلم شش چیز را یاد کرد و ما از این شش چیز دیگر را قیاس کنیم هرچه را بر شمند و کیل کنند زیادتی در وی ربوا بود و بر قول علمارا رحمهم الله هرچه کیلی است
و وزنی است طعم که در وی ربوا بود و بر قول شافعی رحمه الله ربوا در چیزها بود که انچه خوردنی بود و حجت وی انست که میگوید که حاجت ادمیان بچیزها خوردن
بیشتر ازانکه در دیگر چیزها بکرامند لاجرم پیغامبر علیه السلام خوردنیها را یاد کرد و هیم ناخوردنیها لاجرم هرچه وزنی و کیلی بود در وی ربوا بود و چون جنس
بجنس بود چهار مسئله هست که ربوا در وی رود دو باتفاق و دو باختلاف اما اند که باتفاق هست گندم بگندم یا اندر شبرنج جو بجو یا خرما بخرما یا مانند اینها شتر
و مانند اینها هرچه زیاده بود یکی از دیگری باتفاق در وی ربوا بود از بهر آنکه نزدیک علمارا رحمهم الله اعتبار کیل را بود یا وزن را اینها کیلی و وزنی
اند و بر قول شافعی رحمه الله اینها خوردنی اند لاجرم باتفاق بود که در وی ربوا رود و در دو مسئله دیگر اختلاف هست یکی انست که یک نقره بدو
نقره اند بر قول علمارا رحمهم الله در وی ربوا رود و بر قول شافعی رحمه الله ربوا نرود وجه وی خوردن را اعتبار دارد و اینها خوردنی نیند

اعتبار ولیکن کیل یا وزن بود و مسئله دیگر اینست در بیع مسئله اتفاق است که نزد ما اینست که یک کف گندم یا مس بدو کف گندم بیش یا یک گز زمین بدو گز زمین بیع کند
خشانه بدو گز خشانه یا یک چوب بدو چوب یکی بالا بدو بالا روا اتفاق است که در بیشتر ربوا نزد ما نیست و درفقه نگفتیم کیلی نه و نه وزنی و بی خوردنی
لاجرم اتفاق آمد که ربوا در وی نزد ما نیست و مسئله که در وی اختلاف است اینست که یک سیب بدو سیب بخرد شد یکی آبی بدو آبی یکی بدو
یکی جوز بدو جوز یا یکی تخم مرغ بدو تخم مرغ بر قول علماء ما ربوا نبود و بر قول شافعی ربوا بود و حجت ما اینست که ایشان کیلی و وزنی نیستند یا کیلی
یکی بی را یا یکی سیب را بوزن اندر آرد نه بکیل لاجرم ربوا نبود و شافعی رحمة الله میگوید که اینها خوردنی است لاجرم ربوا بود و علماء ما میگویند
که علت ربوا و خیر است جنس با قدر تا در وی ربوا آید تا اگر جنس بود و قدر نی یا قدر بود و جنس نی در وی ربوا نبود و بیع گندم بگندم جنس بود
اگر یک مشت گندم بدو مشت گندم ربوا نبود از بهر آنکه جنس هستند ولی قدر نی و قدر آن بود که بکیل اندر آید و کم از دو من بکیل اندر نیاید از بهر آنکه
پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید در صدقه فطر ادا واجب شود نیم صاع من بر باید از بهر آنکه هر که در مونت شما است نیم صاع از گندم بدهد
معلوم شد که کم از دو من در صاع نیاید گندم کیلی است و چون یک مشت گندم بدو مشت در وی ربوا نبود و خواجه ابوبکر زرنکری رحمه الله
میگوید اگر یکوره را هم چون کیل کنند یکی از آن بدو دوست باشد ربوا بود از بهر آنکه پیمان شود و یک کیلی بدو کیلی **مسئله** مردی دو قفیز گندم جاری
بدهد یک قفیز گندم نیکو بستاند این بیع روا نبود و اندر وی ربوا بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید جیدها و ردیها
سواء مردی بیامد از خیبر پیغامبر علیه السلام را خرما های آورد و خرما عظیم تر بود پیغامبر علیه السلام فرمود که همه خرما خیبر همچنین بود گفت
یا رسول الله من دو قفیز خرما دادم و یک قفیز از این خرما نیکو تر بخریده ام زر حاش پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود که ربوا کرده این
که نیک بد هر دو یکی بود و بعد از آن فرمود که این خرما را بوی بفروش بسیم و بدان سیم یک قفیز خرما بخر تا حلال بود و بدین جا بسیار مسائل است **مسئله**
اگر مردی دو قفیز گندم کشته خورده بدهد و یک قفیز گندم نیکو بستاند گفتیم ربوا بود باید که این دو قفیز را بوی بفروشد بسیم و بدان سیم یک قفیز گندم نیکو
بخرد تا حلال بود **مسئله** مردی را که دینار زر سفید است که عیار این یک دینار را پنج دانگ و نیم زر سرخ میفرود شد حرام بود از بهر آنکه زر سرخ و سفید زر هر دو یکی
یکی بود در شریعت اگر باید تا حلال شود باید که بر پنج دانگ و نیم و یک عدل یکی زر دیگر زر سفید یکی را و یا **مسئله** مردی مرا وکیل کرد که مرا یک
غلام خریده و چهار وکیل غلام خرید به سه دینار این بیع وکیل را افتد یا موکل را گفتا بنگریم که اگر این غلام بده دیناری ارزد امادی حسینی
کرده و به سه دینار خرید این بیع از موکل افتد اما اگر به نه دینار بیش نمی ارزد این بیع از وکیل افتد از موکل نی از بهر آنکه این کار که غلام ده دینار
میکند نه دیناری تواند نتواند کردن لاجرم بود وکیل را بود **مسئله** مردی مرد دیگر را وکیل کرد و گفت مرا غلامی بخر و نگفت بچندین وکالت در
بود اگر این وکیل غلامی بخرد بقیمت تمام بیع این روا بود در حق موکل اما اگر زیاده از قیمت خرید باتفاق روا نبود و بیع وکیل را افتد موکل را
نی از بهر آنکه چون زیاده از قیمت بخرید ضرر بود در حق موکل چون ضرر آید بیع بر وکیل افتد و هم بر موکل نی **مسئله** مردی مردی را وکیل کرد که
این غلام مرا بفروش ولی نگفت که بچندین غلام را فروخت بکم از قیمت یا بقیمت یا زیاده از قیمت روا بود و یا نه گفتا اگر زیادت از قیمت فروخت
روا بود و این بیع با قیمت مثل فروخت هم روا بود اما اگر کم از قیمت فروخت بر قول ابوحنیفه بیع روا بود و این بیع در قول صاحبین چون کم از قیمت فروخت
است روا نبود و بقول ابوحنیفه رحمة الله فرق میباید کرد میان آنکه وکیل در بیع وکیل بیع کم از قیمت بفروشد و میان آن وکیل خرید که زیاده از قیمت بخرد

روا نبود اند گفت فرق آنست که وکیل بفروختن بدیک غلام چیزی نیست و فرزندان غلام مستعمل بود لیکن وکیل بخریدن اگر زیادت از قیمت بود
داد پس شاید که بعد از آن مرد بیاید این غلام که تا این موکل را بدین برآید که او اینشود پس لازم فروختن درست آید و در خریدن این فرق
بود میان هر دو مسئله اما ابو یوسف و محمد رحمهما الله میگویند که در هر دو جای فرق است مر موکل را و هر چه ضرر آید این خریدن درست بود و لیکن
فروختن مسئله مردی مردی را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش به ده دینار و این غلام را به ده دینار میخرند وکیل به نه دینار فروخت بعد
از آن موکل بدید مر وکیل را گفت چه کردی غلام را گفت فروختم گفت نیکو کردی بعد از آن معلوم شد به نه دینار فروخته است موکل گفت
من ندانستم این بیع درست آمد درست نتواند برانداختن از بهر آنکه چون اول گفت که نیکو کردی آن بیع موقوف باجازت وی بود
چون اجازت کرد بیع درست شد چون خواهد که باز بیع را کند درست نباید بایستی که نخست بپرسیدی که به چند فروختی تا اگر فروختن بود وی اجازت
کردی بود و اگر نی نی چون تقصیر از وی آمد لاجرم بیع نافذ آمد مسئله مردی مردی را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش دیگر همین مرد را
وکیل کرد که این غلام را از بهر من بخرد و هر دو بها را پدید کردند این وکیل گفت من این غلام موکل خود را فروختم و خریدم از بهر موکل
خود به ده دینار این وکالت درست نبود باتفاق از بهر آنکه وکیل در باب بیع و شرا از دو طرف درست نبود از بهر آنکه حقوق بیع
راجع بوکیل است یک شخص هم بایع و هم مشتری هم مالک و هم متملک یعنی مرزنده و هم فروشنده نبود از بهر آنکه آن فرزنده غلام را
نه طلبد هم از وکیل طلبد و اگر موکل که خداوند غلام است بها طلبد از وکیل طلبد و اگر در آن غلام عیب پدید آید هم بوکیل رد کنند
پس لاجرم چون حقوق بوی راجع آید وکیل از دو طرف نتوانست بود یک شخص بخلاف مسئله نکاح که اگر مردی مردی را وکیل کرد که دختر فلان
کس را از جهت من بخواه به صد دینار کابین پدر دختر همین مرد را وکیل کرد که دختر مرا بفلان کس بده به صد دینار این وکیل گفت که من
خود را بموکل خود دادم نکاح درست آمد فرق است میان وکیل بیع و میان وکیل نکاح که وکیل نکاح همچون رسول است و نیز رسول را
جمله نبود و وی سخن گفته از میانه بیرون رفت اگر مهر زن طلب کند از وی نتواند کردن و اگر آن زن دست بجان طلب کند و یا نفقه
از وکیل نتواند طلب کردن لاجرم در این صورت نکاح یک شخص از دو طرف روا بود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که این غلام
مرا بفروش به ده دینار وکیل این غلام را فروخت موکل گفت از آن ده دینار دو دینار بتو بخشیدم این برای بود که مشتری را
اینچنان بود که گوئی به هشت دینار فروختن و اگر گفت سه ترا بخشیدم یا چهار یا پنج تا به نه دینار وکیل را گفت بتو بخشیدم این که
مشتری را افکند وکیل نتواند که از مشتری بیع بستاند اما اگر گفت هر ده دینار بتو بخشیدم اینجا بخشش مر وکیل را افکند پس مشتری را
لیکن فرق است میان آنکه بیشتر از آن می بخشد که فروخته است آن غلط میشود از مشتری چون آن هم بخشید بیع غلط نمیشود از بهر آنکه اگر
هر ده دینار را از مشتری غلط کنی همچنان بود که گوئی من این غلام بتو فروختم بی بها و بیع بی بها پدید نبود اما هر چه کم از آن قیمت حط
کنی همچنان بود که گوئی هم اول بهمان فروختی که باقیست مسئله اگر مردی سوگند خورد که من امروز بیع نکنم مردی دیگر را
وکیل کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل فروخت سوگند فرود آید از بهر آنکه گفتم که در باب بیع و شرا حقوق راجع بوکیل است اما اگر
این سوگند خورنده دیگر را وکیل کرد که من سوگند خورده ام که چیزی نفروشم وکیل فروخت سوگند فرود نیاید و اگر سوگند خورد

که من امروز نکاح نکنم کسی دیگر او را وکیل کرد که فلانه را از بهر من بخواه و رفت و آن را از بهر وی خواست سوگند فرو دنیاید و اگر همین سوگند
خورده است یکی او را وکیل کرد که فلانه را از بهر من بخواه وکیل از بهر وی خواست سوگند فرود آید زیرا موکل را از بهر آنکه در باب نکاح وکیل
همچون رسول است که حقوق عقد راجع بشوی است نه بوکیل لاجرم سوگند فرود آید بخلاف وکیل بیع و شرا که حقوق عقد بیع راجع بوکیل
است نه بموکل مسئله مردی مر مردی دیگر را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل بخود فروخت این بیع موقوف بود اگر مالک
اجازت کند بیع نافذ بود و اگر نی نی از بهر آنکه وی وکیل بیع است اینجا اگر وی خود مشتری شود مسئله اگر وصی کالهٔ نارسیده
را بفروشد روا بود چون بقیمت مثل وی بفروشد اگر بکم می فروشد روا نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده مسئله اگر وصی کالهٔ
نارسیده از خود بخرد بقیمت مثل روا نبود از بهر آنکه وی متهم است باید که کالهٔ نارسیده که بده درم بود به یازده درم بخرد تا بیع نافذ بود و بهر را
معلوم شود که نفع است در حق نارسیده مسئله اگر پدر کالهٔ نارسیده را از خود بخرد روا بود اگر قیمت مثل می بخرد و اگر بکم از قیمت بخرد
روا نبود فرق است میان وصی و پدر فرق آنست که پدر بر پسر فرزند خود را بد نخواهد و کاله وی را بکم نخرد مسئله اگر مردی چهار من پنبه
بنداف میدهد و یک من پاغنده از وی بخرد بچهار من پنبه این روا نبود از بهر آنکه چون از چهار من پنبه یک من پاغنده شود بعینه از ربوا شود
و این عمل حلاج و نداف را در شریعت اعتبار نیست حکایتا حلال شود گفتا باید که آن پنبه را از وی بسیم بخرد و آنگاه بسیم پاغنده بفروشد
تا حلال شود مسئله اگر مردی ده من کنجد آورد بدکان روغن گر که این کنجد را روغن ده و روغن اگر میداند که ازین کنجد سه من روغن آید
سه من و هشت استیر دهد تا دست آید تا سه من در مقابله آن سه من شود که در کنجد است و آن زیادتی کنجاره شود تا حلال بود و اگر نه این
کنجد را یا مطعوم را بازخرد یا بفروشد او را لوی بفروشد به سیم باز بهمان سیم از وی روغن بخرد تا حلال بود مسئله مردی ده قفیز گندم
میدهد و بیست قفیز جوی می ستاند دست بدست روا بود از بهر آنکه گندم با جو خلاف جنس اند و هرچه خلاف جنس بود یکی بدو روا بود و الله
اعلم مسئله مردی ده قفیز گندم داد مردی گفت همچون بغرقان آید بیست قفیز جو باز ده بالاتفاق حرام بود و ربوا بود از بهر آنکه پیغامبر
میفرماید که الجنس بانفراده یحرم النسأ گندم با جو خلاف جنس است اما از روی کیل جنس است و هرچه جنس بود بنسیه حرام بود مردی یکی درم بده درم
میفروشد دست بدست روا بود از بهر آنکه جنس نیستند ولی قیمتی و قدر آن بود که وی را بگیرند و عدلی عدد نیست لغو تا که درین عدلی است
بیع شود دیناتا که درین عدلیست اما اگر چنانست که یکی عدل میدهد او را الیسن در روز عدلی ستاند حرام بود از بهر آنکه بنسیه شود همچون
بیع صرف شود بهمان چیز که یاد کردیم مردی کنیزک فروخت بمردی بده دینار روان کنیزک را ده دینار طوق بود پالهنگ گفت این کنیزک را
باین ده دینار بتو فروختم ده دینار را بده دینار بیع شود و کنیزک بوا شود اما چنانست که کنیزک با ده دینار با ده دینار فروخت این بیع روا بود از
بهر آنکه ده دینار را بده دینار برابر بود و یک دینار را این کنیزک شود بیع روا بود و الله اعلم مسئله دو انباز اند و دو خربزه و خرمند یا جالیزی برکشیده و این
خربزه را قسمت میکنند اگر بر کشیده کنند نبود اشکال نباید که جایز بود اما اگر یکی خربزه این بدی می نهند و یکی از آن روی معدود شمرده آورده است
که ربوا نبود هرچند که یک روی زیاده آید از بهر آنکه خربزه یا خربزه از اموال ربو نیست بیع در وی ربوا برود از بهر آنکه خربزه را در اینجا بکشیده
نفروشند گفتم ربوا در چیزی رود که وزنی و یا کیلی و این خربزه نی وزنی است و نی کیلی اما اگر در شهری بود که وی را بکشیده فروشند آنجا قسمت

کننده انبود تا بر کشنده والله اعلم باب • در بیان بیع میوه مردی میوه خرید بر درخت این درست بود و باید حکم کرد وقتی خرید و است که این میوه
کل است الحاصل این بیع درست نبود از بهر آنکه میوه معدوم است و بیع معدوم روا نبود اما اگر چنان شده است که میوه از کل بیرون آمده است
بیع روا بود و بایع را رسد که گوید برکن و درخت را خالی کن از مشتری گفت مرا زمان ده تا چندان که این میوه های اب کبر دوی زمان الوقت
این میوه بر درخت کلان شد و رسید این بیع فاسد نشود از بهر آنکه بیع از خود کلان میشود لاجرم بیع روا بود اما اگر چنان است که مردی برگ توت
خرید و ابریشم پیله و گفت مرا مهلت ده روز زمان ده تا چون تبر خود آمد اسیذ این برگ ها بیرم زمان داد پس گفتنا این بیع فاسد شود از بهر آنکه هر چند برگ
بلکه دیگر بیرون می آید برگ مبیع با برگ غیر مبیع آمیخته شود و چون آمیخته شد بیع فاسد گردد اما اگر برگ توت خرید باشد تا اینجا بیع فاسد شود هر چند که برگ نو
بیرون آید از بهر آنکه متاع ملک وی باشد اما میوه و گیاه بیرون می آید بیش دیگر بیرون نیامده است با غیر آمیخته نشود بیع جایز بود مسئله مردی درختی خرید
بیرون درخت میوه است ذکر میوه نکرد میوه در بیع اندر نیاید پس گفت بحکم اگر نامستقطع است به بیع اندر آید و اگر مستقطع است چنانکه درا توان
خوردن یا کیسه نکرد تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید مسئله مردی زمین فروخت بر در زمین درختان اند ذکر درخت نکرد درخت به بیع اندر آید چون کرد
میوه نبود اما اگر بر درخت میوه است به بیع در نیاید از بهر آنکه درخت تبع زمین شود وقتیکه بر درخت میوه نبود و دیر وقتیکه میوه بود درخت تبع
زمین نشود و میوه تبع درخت به بیع در آید تبع تبع لی یعنی میوه مسئله مردی زمین فروخت و در زمین کشت است ذکر کشت نکرد و کشت به
بیع اندر آید یا نی الحنفا بحکم اگر کشت منتفع است یا نی اگر کشت چنان است که دراتوان علف چهار پا ... تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید اما اگر انهاد
سر بر کرده است تبع زمین نشود به بیع اندر آید اصل ذکر چه فرق است میان درخت و میان کشت فرق است که درخت بر دوام باشد و قائم
ذکر حاجت نیاید اما کشت بر دوام نبود تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید مسئله مردی ماده گاو فروخت بر وی و ذکر گوساله نکرد و گوساله به بیع
اندر آید اما اگر ماده خر فروخت خر کره به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند فرق است میان گاو و خر فرق است که مقصود از ماده گاو شیر بود و خر
چون گوساله با وی نبود مقصود حاصل نبود از بهر آنکه بی گوساله شیر ندهد اما مقصود از خر نشستن و بار بردن چون کره خر نبود همان بار
بردن مقصود حاصل بود مسئله مرد خر فروخت بر وی و ذکر پالان اکنده نکرد به بیع اندر آید یا نی بحکم که این خر از روستای خرید و شد با خر و
اگر روستایی فروشد به بیع اندر آید چندکه بر آنکه روستایی بار نخواهد بردن تا لاجرم اندر آید اما صدر شهید رحمه الله میگوید چون خر خرد فروشند
به بیع نیاید تا ذکر نکند از بعضی مشایخ میگویند که بحکم ... کنند ... یا نی اگر هست به بیع اندر آید و اگر نی نی مسئله اگر مرد
خر فروخت و ذکر افسار نکرد به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند اما گروه به اندر آید چندگر مسئله اگر مردی اسپ فروخت بر وی و ذکر افسار نکرد
و لسراسی به بیع اندر آید از بهر آنکه اسپ بی افسار نتواند بردن پس ... که به بیع اندر آید مسئله اگر مردی اسپ فروخت و ذکر زین و لگام
نکرد به بیع اندر آید یا نی بحکم اگر بر اسپ هست به بیع اندر آید و اگر برداشته اند نی مسئله مردی باغی فروخت بر وی و ذکر فرع ... و
سبزها نکرد به بیع اندر آید یا نی بحکم اگر وقتی که اگر در باغ کشیده است ذکر حاجت نباید و اگر نکشیده است ذکر باید کردن تا در آید مسئله
مردی خانه فروخت و ذکر نردبان نکرد و نردبان به بیع اندر آید یا نی بحکم اگر نردبان را میخ بر دوخته اند به بیع اندر آید و اگر نی نی
مسئله اگر مردی خانه فروخت و ذکر ناودان نکرد و اگر ناودان از گل گرفته اند اندر آید و اگر بر صد ... ننهند تا ذکر نکند به بیع اندر نیاید والله اعلم

مسئله مردی خانه فروخت و درین خانه چاه است و دلو و رسن ذکر نکرد ندانی دلو و رسن اندر آید یا نی بحکم الکرخی دلو و رسن بحکم این است
که وی را برود و حمد اند بران حرخی چاه به بیع اندر آید و الکرخی نی مسئله مردی خانه فروخت وی در حال قفل صیت قفل به بیع اندر آید اما اگر
کلید و کلیدان بود بعضی مشایخ گفته اند که در بیع در نیاید تا ذکر نکند اما صدر شهید رحمة الله میگوید ذکر حاجت نیست از بهر آنکه کلید بعقد
در بسته نشود خانه را و مکیر از بهر آنکه تا حفظ حاصل و عرف و عادت مردمان نیست که خانه فروشند بی کلیدان با خود ببرند لاجرم به بیع
اندر آید بی ذکر مسئله مردی دو دکانی فروخت و ذکر تخته های دکان نکرد و تخته دو دکان به بیع اندر آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند در نیاید
و بعضی مشایخ گفته اند بنگریم که این دو دکان در بسته بود یا نی اگر در بسته بود به بیع اندر آید چنانکه و اگر گشاده بود تا ذکر نکند به بیع اندر نیاید
صدر شهید رحمة الله میگوید خواه بسته باشد خواه گشاده به بیع اندر آید مسئله مردی زمینی فروخت که درین زمین کند نابست و ذکر کند اگر و کند نا
به بیع اندر آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند که وی همچون درخت است که یکسال وی را از بر سه سال و چهار سال به و دعویس
دوام آید و بر جه دوام را بود چنانکه به بیع اندر آید یا نی ما و بعضی گفته اند که وی همچون کشت است تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید مسئله مردی
فروخت درین زمین درخت کشته است از بهر فروختن را اکنون درختان نیزه به بیع اندر آید یا نی به همین خلاف که گفتیم باب در وکیل
بیع بدانکه وکیل در بیع و شرا روا بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مر حکیم بن حزام را وکیل کرد بخریدن گوسفندان پس ما معلوم شد که وکیل
به بیع روا بوده است که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام وکیل نکردی مسئله مردی مردی را وکیل کرد که مرا غلامی بخر بده دینار این وکیل
و غلام خرید بیازده دینار این بیع از وکیل اقتدار موکل نیفتد از بهر آنکه وی را وکیل بده دینار کرده است چون بیازده خرید وکیل مخالف بیع وی
بود و موکل را نی مسئله اگر وصی نارسیده را چیزی خرید و بها از آن خود داد تا باز از مال نارسیده بردارد یا نی گفتار سد حق که بودی از بهر آنکه
ظاهر و غالب از حال وصی است که وی زر را از بهر آن نداده بود تا بوی بخشد از بهر آن داده بود تا باز ستاند اما اگر پدر چیزی خرید از بهر
فرزند نارسیده را و نارسیده را مال خویش نیست پدر زر خود را باز تواند برداشتن و الکرخی نی از بهر آنکه پدران در حق فرزندان تبرع کنند
و اگر تبرع نکردی بایستی که گواه کردی چون گواه نکرد معلوم شد که تبرع کرده است و باز پشیمان شده اما وصی نارسیده را بیگانه است
وی تبرع نکند پس لاجرم وی را گواه حاجت نبود تا فرق بود میان پدر و وصی باب در خیار رویت بدانکه در شریعت آنست که اگر مردی
کالا خرید نادیده این بیع به مذهب علمای ما رحمهما الله روا بود و اما وی را اختیار دیدن بود چون بایع مر وی را بوی تسلیم کند اگر خوش آیدش
بگیرد و اگر خوشش نه آید بخیار رویت رد کند روا بود مسئله مردی بنده را دید بعد از آن چند روز این بنده بخرید وی را خیار رویت بود
از بهر آنکه دیدن پیشتر از برای خریدن نبوده است وی را اکنون خیار ثابت شد پس تواند رد کردن مسئله مردی مردی کنیزک دید از
بهر آن بخرد و بعد از آن کنیزک را بخرید میگوید مرا خوش نمی آید رد میکنم نتواند که رد کند از بهر آنکه وی را حکم کل بدست
دلیل بر اینکه اگر گوید مر زن خود را روی تو طلاق هست شود و اگر بنده را گوید روی تو آزاد از او شود پس لاجرم معلوم شد که
روی دید نتواند رد کردن مسئله مردی خری را دید پیش وی را خرید بعد از آن میگوید بخیار رویت رد میکنم که مرا خوش نیاید
نتواند که رد کند از بهر آنکه حیوانات را پیش دیس شاید دیدن چون پیش دیده بود تمام لاجرم خیار رویت بود مسئله مردی که خرید بخیار رسید و زور

مرد خیار این بود و بیمار شد نتواند که رد کند رد این عیب همچنان باید که قبض کرده است و همچنان تسلیم نتواند کردن مسئله مردی است نابینا
نابینا زمین خرید بخیار رویت مشهور است و نه چگونه بود گفتا باید که او را بدان زمین برند و بعد از آن گرد آن زمین حصار زند آن از وی خیار
دید که خود حکایت نیست نابینای زمین خرید گفت مرا بر سر آن زمین برید و بر سر آن زمین بردند و می عصای خود را اگر بدان زمین می برد
بیخ خاشاک نبود و دران زمین گفت بخیار رویت رد کرد و امام گفته است چه دیدی که آن زمین عیب بود گفتا چون وی خود را فتراند پوشانیدن
مانند پوشاند مسئله مردی نابینا خانه خرید بخیار رویت وی چگونه بود گفتا یکی جنبانیدن بماند گوید که این خانه زیر که چنین بود و زن و
چنین و دیوارها وی چنین و خوارشانی با لبس تنور که این چنین اینکه خیار رویت وی اگر خود شتر آید خرید گیرد اگر نی نی مسئله اگر نابینا ستوری
خرید پیش وی می آنند و دست را از سر وی تا دم وی فرو دارد و خیار رویت وی این بود و هر چه بوئیدنی بود دید بوئیدن آن خیار رویت
وی بود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که غلام خرد این وکیل غلام خرید و خود دید و دیدن وکیل چو دیدن موکل بود و بالی گفتا دیدن
وکیل دیدن موکل بود تا موکل نتواند که رد کند از بهر آنکه حقوق بیع را جمله بوکیل است با اعتبار و دیدن وی را بود مسئله مردی غلام
میفروخت و پیری که این غلام غایب است بایم میگوید مر مشتری را که اگر من این غلام بتو فروشم مرا امر باشد اینجا همین ساعت این زر را از من
بستانند من این غلام را برآرم تو توانستی که من این غلام بخیار رویت رد کنم و هر از زر بود که باز بود و هم اگر خیار رویت را باطل
میکنی من این غلام تو فروشم مشتری گفت من این خیار رویت را باطل کردم این غلام را بیع کردند و زر داد و غلام را آوردند مشتری تسلیم
کرد و دید مشتری میگوید که من باز رد میکنم بتواند که رد کند و آن باطل کردن وی چیزی نبود از بهر آنکه شریعت را هنوز رویت
ثابت نکرده بود چون بیع نبود خیار نبود اکنون ثابت شود که بیع کردند اکنون باطل نشود که باطل نکرده است او جرم تواند که رد کند نظیر این
مسئله آنست اگر زنی در مرض موت کابین بشوی بخشید که این کابین از ده دانگ مال او بیرون می آید درست نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه
السلام فرمود و صیة لوارث یعنی وصیت درست نیست مر وارث را و شوی وارث وی است شوی گفت فردا روز فرزندان تو بیرون آیند و گویند
ما نمی بخشیم را نمی امیدواریم و کابین از من طلب کنند این فرزندان را گفت من این کابین را از صدر شما بخشیدم شما روا داشتید گفت روا داشتیم
بعد از آن و در وقت یافت وارثان میگویند که ما آن بخشش را نمی امیدوارم تواند که دعوی کنند از بهر آنکه ایشان را چون ما در زنده بود هنوز حق ثابت
نشده بود و در میراث حق ایشان بعد مرد وفات هست اوجرم تواند که دعوی کند دران مسئله نیز تواند که رد کند بخیار رویت مسئله مردی چیزی
خرید و مردی بیش از آنکه این چیزها بدیدی آن خرنده وفات یافت وارث بخیار رویت آید مر این را رد میکند نتواند که رد کند از بهر آنکه وی این خیار
را با یکان گرفته است خیار بسه است یکی آنست که اگر مردی چیزی خرید بخیار سه روز پیش از آنکه سه روز تمام شدی این مشتری وفات
یافت این خیار میراث وارث نشود و همچنین نتواند گفتن که من این را رد کنم اما اگر مردی چیزی خرید بعد از وفات وی از آن خریدها عیب پدید آید
وارث تواند که بدان عیب رد کند از بهر آنکه چون عیب در جمیع بود نقصان مال وارث باز گردد تا فرق بود میان خیار رویت و میان خیار عیب
و همچنین خیار تعیین مسئله چه آنست که مردی را دو جامه است گفت از آن دو جامه یکی را خریدم هر کدام وی را که اختیار کنم که با چندین پیش از آنکه
وی اختیار کردی بپنبت یافت وارثان را آن میراث شود تا هر کدام وی را اختیار کنند همچون بیدی بود باب در خیار عیب آنکه هر چه قیمت

اخر مالی خرید و در اخر یافتن عیبی یافت وی را اختیار بود خواهد بهمان بگیرد و خواهد رد کند مسئله اگر مردی غلام خرید و از دهان این غلام بوی
می آید نتواند رد کردن مگر که بوی فاحش بود و اگر کنیزک خرید و از دهان او بوی می آید یا از زیر بغل بود تواند رد کردن والله اعلم مسئله
مردی غلامی خرید و آن غلام زان بیرون آمد نتواند که رد کردن و اگر کنیزک خرید و این کنیزک زانیه بیرون آید تواند که رد کند از بهر آنکه
زن بهر فراش بود و چون زانیه بود در فرزند خلل افتد اما غلام را این نبود مسئله مردی غلام خرید این غلام کم خوار است عیب نبود زیرا که غلام
اگر از این کم خوردن در کار خواجه خلل می افتد عیب نبود و اگر کنیزک خرید کم خوار پدید آید باتفاق عیب نبود و نتواند رد کردن حاصل
آنست که کم خوردن در آدمی هنر است و در ستور کم خوردن عیب بود و پس هر که بسیار خورد و خود را مانند ستوران میکند مسئله مردی
ستوری خرید و این ستور ناخوار بیرون آمد عیب بود رد کند تواند از بهر آنکه ناخوار در ستور عیب است بخلاف آدمی مسئله مردی ستوری خرید این
ستور خسبنده بیرون آمد عیب بود از بهر آنکه این ساعت که وی بار خسپد وی عاجز ماند لاجرم عیب بود رد کند تواند مسئله مردی خر خرید این خر
این خر لکه میزند عیب بود و یا آن مشایخ گفته که از اهل آن صناعت بپرسند اگر عیب دارند عیب بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی ستوری خرید این
چنگ میکند اگر وقتی باده خرید عنک نه عیب نشود و اگر همیشه عنک میکند عیب بود مسئله اگر مردی بنده خرید شش انگشت بیرون آمد یا دندان
زیادتی بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن مسئله مردی کنیزک کسی خرید آن کنیزک را مفضات یافت عیب بود رد تواند کردن از بهر آنکه
با وی دخول نتواند کردن از بهر آنکه دخول در محل حلال بود و در غیر محل حرام بود مسئله اگر مردی کنیزک خرید این کنیزک را رتقا یافت یا قرنا
عیب بود رد تواند کردن مسئله اگر مردی کنیزک خرید و بآن کنیزک دخول کرد و بعد از آن عیب انزام یافت نتواند رد کردن از بهر آنکه
رد همچنان باید که قبض کرده است مسئله مردی ماده گاوی خرید با شیر بود و شیر یکی داره کو آید عیب بود رد تواند کردن بانگی که
از این ماده گاو شیر چندانی دوشیده است که از آن چیزی خورند نتواند رد کردن از بهر آنکه از عین گاو چیزی کم کرد اما اگر یک دوشیده بود شیر
جوشیده بود عیب بود و تواند رد کردن مسئله مردی باغی خرید در این باغ زنبور خانه است عیب بود رد تواند کردن اگر مردی خانه خرید
در این خانه چهارپای بسیار است عیب بود مسئله مردی سنگ آسیا خرید و ببرد در این سنگ عیب یافت اگر از این سنگ چیزی کم کرده بود
نتواند رد کردن از بهر آنکه همچنان رد باید کردن که قبض کرده بود اما اگر هیچ تصرف نکرده است رد کند تواند و مونت رد کردن بر مشتری
بود همچنان رد باید کردن که بیع کرده مسئله مردی بالاء خرید از مردی میانه این بالا بوسیده بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن
و اما اگر بریده آنگاه عیب پدید آمد رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن یا بی نگریم اگر در میان بریدن عیب پدید آمد کش نیز نقصان
بجوید کند و نقصان بود که نگاه کنند که اگر این چوب بی عیب بود چه باید خرید و با عیب چه باید آن قدر نقصان واجب آید اما اگر عیب پدید
و همچنان با عیب بدید نقصان نیز نتواند خواستن از بهر آنکه رضا داد باین عیب اگر بایع میگوید که من همچنین چوب بریده را میگیرم و بیرا
بر سر ستبر بیعت که بگیرد و زر بوی دهد مسئله مردی حبابی خرید و برید بعد از آن عیب یافت رد نتواند کردن اما بر نقصان رجوع کند
اگر در میان بریدن عیب ظاهر شد همچنین بر برید نیز نتواند خواستن و اگر بجای ماند نقصان تواند خواستن مسئله مردی بنده خرید این
بنده در دست مشتری وفات یافت بعد از مردن عیب یافت بنقصان عیب رجوع کند مسئله مردی بنده خرید با یک عیب بجانه بر دعلوم کرد

تو عیب دیگر پیدا شد او را رد کند اگر خصومت شود میان بایع و مشتری بایع میگوید که این عیب در دست تو حادث است و مشتری میگوید در دست تو بوده
است قول قول منکر بود و منکر بایع است بهتر آنکه اگر حق رد نیست جز در آن چیز در مسایل که انگشت زیادتی پیدا آید یا دندان زیادتی در دهن
پیدا شده بود یا برص قول قول مشتری بود مسئله مردی کنیزک فروخت بر وی بدان شرط که این کنیزک بکر است ثیبه پیدا شد او عیب بود در توانایی
بانی بکر هم که به قول آزموده است یا بکرید بکر اگر به قول آزموده است نتواند رد کردن و این مسئله آورده است در کتابی که اگر مردی کنیزک بکر
خرید و میخواهد که آزماید نی اهل را بسیار بندد و خایه کبوتر زیر بند در روی خایه کبوتر را استعمال کنند اگر برود معلوم شود که بکر نیست و اگر نرود بکر بود
در شرح طحاوی آورده است که این کنیزک را پیش دیواری بایستانند و گویند بول انداز اگر بول پیش رود یعنی راست رود بکر بود و اگر پراکنده
رود بکر نبود و قول دیگر کنیزک را بر آستان بخوابانند و کف دست را بر فرج وی بنهند اگر فرج وی حرکت کند بکر بود و اگر نی . مسئله مردی
کنیزک خرید به آنکه این کنیزک بکر است برود و معلوم کرد که ثیبه است این مشتری میگوید که بکر نیست او را رد کند بایع میگوید من تو را بکر تسلیم کرده
ام مشتری میگوید که ثیبه تسلیم کرده قول قول بایع بود با سوگند از بهر آنکه بایع دعوی اصل میکند و مشتری دعوی عارض قول قول آنکس بود که
دعوی اصل میکند و اصل در بنات آدم بکارت است پس لاجرم قول قول وی باشد با سوگند نظیر این مسئله آنست که مردی را از مردی یکهزار دینار
باید وام دار خداوند مال را با مردی حواله کرد و آن مرد حواله قبول کرد و گفت یک هفته را بیا تا مال بتو دهم پیش از آنکه یک هفته تمام شود این حواله قبول
کننده وفات یافت خداوند مال آمده است بر آن وام دار میگوید مرا بتو رجوع است که آن مرد مفلس مرده است و مدیون میگوید که تو اگر مرده است
از ترکه وی مال برداری گفته قول قول خداوند مال بود با سوگند از بهر آنکه وی دعوی اصل میکند و اصل در بنی آدم درویشی است تو اگر عارض
است پس قول قول آنکس بود که اصل دعوی کند . مسئله مردی خر خرید از مردی و در این خر عیب یافت بر آن نشست و او را رد کند به بایع تواند رد
کند یا نی میگوید نتواند که رد کند از بهر آنکه بعد از آنکه عیب یافته است در وی تصرف کرده است این تصرف مانع رد بود اگر چنان بود که دعوی
کند که اگر بر وی نشستم این خر را بحث این از وی شنیدم بود تواند رد کردن مسئله مردی خر خرید و در این خر عیب یافت آورد که ای خواجه این خر تو
معیوب است رد میکنم بایع گفت که اگر یکبار سواری تا من از وی مبلغ چیزی خرم شود تا این خر را بمن کنی این خر را بهیچ بها را از من خرید و هیچ
کم و کاست بفروش گفت فروختم بلیغ گفت من خریدم پس نتواند که رد کند از بهر آنکه چون بها برداشت رضا داد بعیب لاجرم رد نتواند کردن
مسئله مردی چیزی خرید از مردی در آن چیزی عیب یافت آورده است تا رد کند اگر بایع گواهان گذارد پیش قاضی که بعد از علم بدین عیب این خر را
بکار داشته است این دفع از وی مسموع بود تا اگر ثابت کند نتواند رد کردن یا بایع میگوید بعد از آن عیب یافته است وی این را برداشت
هم نیز نتواند که رد کند از بهر آنکه بها برداشتن رضا بود به عیب مسئله مردی آرد خرید از مردی بعضی از آن نان پخت تلخ یافت بقول ابو حنیفه
رحمة الله نه رد کند و نه نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن و بقول محمد رحمة الله هم
رد تواند کردن و هم نقصان تواند خواستن اما که بحث حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که وی آرد خریده است چون نان پخت چیزی دیگر
شد و هلاک شد حکما بر جهه خود هلاک کند نتواند رد کردن و نی نقصان خواستن حجت ابو یوسف رحمة الله آنست که هر کجا از وی عاجز آید به
نقصان باز گردد لاجرم گوئیم نقصان ستاند حجت محمد حسن رحمة الله آنست که نقد که نان پخته است نتواند رد کردن گوئیم نقصان

بستان انزال باقی ارد رارد کن بعضی مشایخ فتوی بر قول چهار ده اند مسئله مردی کتابی خرید عیب کتاب خطا است وی را اختیار بود خواهد
حال نگیرد خواهد رد کند و اگر مشتری میگوید همچنین میگیرم بنقصان وه نقصان نتواند خواستن از بهر آنکه شریعت وی را ولایت رد داده است تا رد
کند یا رضا دهد بی بیع شریعت میکند لاجرم نقصان نتواند خواستن اکنون چون نقصان نمیتواند خواستن رد تواند کردن یا نی رد نیز نتواند
از آنکه چون گفت من این را نگاه میدارم رضا داد و نتواند رد کردن والله اعلم مسئله مردی خم سرکا خرید این سرکا را تلخ یافت بیرون آورد
رد کند ور نیارد نگیرد مسئله مردی بنده خرید که بنده وی پنداشت عیب بود یا نه نگویم زاده هند است یا زاده همین جا ولایت اگر زاده همین ولایت است
عیب نبود و اگر زاده هندوستان است عیب بود و اگر غلام ترکی خرید وی ترکی نمیداند باتفاق عیب بود از بهر آنکه زبانی ترکی مرغوب است
همچنان بود گوی در روی عیب است مسئله مردی جامه خرید بایع گفت این جامه سپید است این را البشوی گفت مشتری را اختیار است خواهد
بشوید و نگیرد و خواهد رد کند از بهر آنکه نشستن در جامه نقصان جامه است چون نقصان بود ضرر بود در حق مشتری چون ضرر بود لاجرم
حق رد بود کتاب استبرا اما بدانستن که استبرا نگاه داشتن کنیزکان واجب است اگر بار بودند تا بار بنهند و اگر بار نبودند تا یک حیض
نه بینند صحبت با ایشان حرام بود همچنین که صحبت حرام بود دواعی وی نیز حرام بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمود
لا توطؤا الحبالی حتی یضعن حملهن ولا الحبالی حتی یستبرئن بحیضة یعنی با کنیزکان وطی مکنید در حالی که بار بودند تا بار بنهند و اگر بار نباشند تا یک
حیض نه بینند از بهر آنکه حدیث دیگر آمده است از پیغمبر علیه السلام من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یسقین ماءه زرع غیره یعنی هر که
ایمان آرد بخدای عز و جل و بروز قیامت بروی باد که کشت کسی را آب ندهد پس بحکم این دو حدیث وطی کردن حرام بود هر وقت
مردی را کسی در ملک در آید خواه بسبب خریدن خواه بسبب میراث رسد و خواه بخشیدن درین هر سه صورت استبرا واجب بود از
بهر آنکه استبرا بوقتی واجب شود که ملک نو شود و درین صورتها ملک نو شده است مسئله مردی از مردی کنیزک خرید بکر بقول ابو
حنیفه رحمهما الله استبرا واجب بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله استبرا واجب نبود و حجت وی آنست که استبرا از جهت فراغ رحم است
و در بکر فراغ رحم بود لاجرم استبرا واجب نباید حجت ایشان آنست که میگویند استبرا از جهت ملک نو شدن است و ملک نو شدن
یافتیم پس استبرا واجب بود مسئله مردی از زنی کنیزک خرید بکر بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله استبرا واجب بود و بر قول
ابو یوسف رحمة الله واجب نبود از بهر آنکه همان معنی گفتیم که یاد کردیم مسئله مردی کنیزک خود را گرو کرد و بمرتهن داد و در دست مرتهن بود گرو دادا
بود بعد از آن از گرو بیرون آمد بر مولی استبرا واجب نبود یا کنیزکی بمردی اجاره نهاد بعد از مدتی اجارت برسید کنیزک بخانه خواجه
باز آمد بر خواجه استبرا واجب نبود از بهر آنکه ملک وی بیرون نرفته است در هر دو صورت چون از ملک وی بیرون نرفته است استبرا واجب نباید
مسئله مردی کنیزکی بکی را غصب کرد بعد از آن خواجه این کنیزک باز ستاند بر خواجه استبرا واجب نباید از بهر آنکه از ملک وی بیرون نرفته است هر چند که با او
غاصب دخول کرده است اما دخول حرام بود و اگر فرزند آرد نسب ثابت نبود از بهر آنکه اثر حرمت نیست لاجرم بر خواجه استبرا واجب نیست اما اگر این غاصب این کنیزک را
بمردی فروخت و مشتری با این کنیزک دخول او در خواجه این کنیزک را باز ستاند بر خواجه استبرا واجب شود یا نی میگوئیم که این مشتری بوی دخول او در او کرده است یا نی اگر
دخول او در وه بود میگوئیم که دانست که این کنیزک را وی غصب کرده است یا نی اگر میداند است که وی غصب کرده است دخول کرد بقیاس بر مولی استبرا واجب نباید

وزیرا که در این غاصب است این دوم که مشتری است غاصب نیست زیرا که غاصب را صحبت حرام بود نه غاصب دوم را نیز حرام بود و اگر فرزند آرد
نسب ثابت نشود لاجرم بر خواجه استبرا واجب شود اما اگر نداند که این کنیزک مغصوب است بقیاس بر وی استبرا واجب نباید و باستحسان واجب
آید وجه قیاس آنست که کنیزک از ملک خواجه بیرون نشود اما وجه استحسان آنست که میگوید که وی تا در ملک خود میداند و اگر فرزند آرد نسب از وی
ثابت شود و این فرزند آزاد بود و قیمت یعنی مشتری قیمت آن کودک بخواجه کنیزک دهد این کودک در حکم آزاد مغرور بود لاجرم بر خواجه استبرا
واجب بود مسئله مردی کنیزک بود و این کنیزک بکر بحث بعد از مدتی این کنیزک را باز آوردند بر خواجه استبرا واجب نشود از بهر آنکه
از ملک وی بیرون نرفته است چون از ملک وی بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نباید مسئله مردی کنیزک خود را بمردی بخشید بر
موهوب له استبرا واجب آید بعد از آن واهب استرداد کرد بازستاند بر وی استبرا واجب آید از بهر آنکه استبرا از بهر آنکه ملک
نو شده است چون بهبه کرد باز ملک نو شد لاجرم استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک خود را بمردی فروخت بیع درست کرد کنیزک را تسلیم
کرد و بیع در مجلس بیع اقالت کردند بر خواجه استبرا واجب آید از بهر آنکه چون فروخت این کنیزک را از ملک بیرون رفت چون بیع
بیع را اقالت کردند این ملک نو شد لاجرم استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک را به بیع فاسد فروخت بعد از آن بیع را برانداختند که بر
بر خواجه استبرا واجب آید یا نی گفتا بنگریم که تسلیم کرده بود یا نی اگر تسلیم نکرده است بر خواجه استبرا واجب نبود از بهر آنکه از ملک وی بیرون
نرفته است اگر تسلیم کرده است باز بیع را رجوع کردند بر خواجه استبرا واجب آید از بهر آنکه کنیزک ملک مشتری شده است بقبض تا اگر آزاد کند
آزاد شود پس معلوم شد که از ملک خواجه بیرون رفته است لاجرم استبرا واجب شود مسئله مردی کنیزک خرید و خواجه یک ماه استبرا کرد و
حیض نیامد شاید با وی دخول آورد یا نی صدر شهید گوید درین مسئله پنج روایت است یک روایت آنست که دو سال با وی دخول نشاید
کردن از بهر آنکه اکثر مدت ولادت دو سال است و شاید که وی علوق پذیرفته بود پس کو میش تا دو سال دخول مکن و یکی روایت دیگر آنست
تا نه ماه دخول نشاید کردن که ولادت نه ماه است همین معمول است و یکی روایت دیگر تا شش ماه که اقل مدة ولادة بود و یکی روایت دیگر
چهار ماه و ده روز که عدة وفات آزاد است و روایت دیگر دو ماه و پنج روز که عدة بندگان است و اصح آنست که دو ماه و پنج روز تا
خواجه با وی دخول نه بود مسئله مردی وفات یافت و از وی کنیزک ماند اگر این کنیزک را پدر تسا دید پسر را صحبت حلال بود اما
اما بر پسر استبرا واجب بود از بهر آنکه ملک نو میشود مسئله مردی ترسا بود کنیزک بود ترسا یا کنیزک بترسایی دیگر فروخت بر آن ترسایی استبرا واجب
بود یا نی جواب نی از بهر آنکه استبرا احکام شریعت است در حق مومنان چون ایشان مومن نیند و ترسایند لاجرم بر ایشان نبود اما اگر
حالت که این ترسا این کنیزک را بمسلمانی فروخت بر آن مسلمان استبرا واجب آید اگر این کنیزک را بترسایی فروخت پیش از آنکه تسلیم کرده
مشتری مسلمان شد بعد از آن قبض کرد بر وی استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک خرید و این کنیزک در دست بایع حیض دیده بود
در حالت حیض قبض کرد بر وی استبرا واجب آید و آن حیض از استبرا وی نیابت ندارد مسئله مردی کنیزک خرید از مردی و وی برفت
مدتی دیگر آورد و این کنیزک یک حیض دیده در دست بایع آن حیض از استبرا نیابت دارد یا نی میگوید نیابت ندارد از بهر آنکه
ملک وی تمام نشده است دلیل بر آنکه اگر کنیزک هلاک شدی در دست بایع از بایع هلاک شدی باتفاق لاجرم تا دیگر حیض نبیند نشاید با وی صحبت

کردن مسئله مردی کنیزک خرید بخیار سه روز و در مدت خیار این کنیزک حیض دید بعد از سه روز بیع را اجازه کرد آن حیض از استبرا حساب
ندارد از بهر آنکه این بیع متزلزل بود درست اما اگر خیار بایع را بود از ملک بایع بیرون نیاید چون بیع را برانداختند بر بایع استبرا واجب نیاید
چون کنیزک در دست بایع از ملک بایع بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی را کنیزکیست با شوی اما شوی با وی دخول
نیاورده است و این کنیزک را بمردی فروخت شوی مر این کنیزک را طلاق داد و حالی با وی صحبت روا بود و بر خواجه استبرا واجب نیاید از بهر آنکه آن
ساعت که در وی بیع کرده است وی را باشیدن با این کنیزک روا نبود از بهر آنکه در نکاح کسی دیگر بود و حرمت وطی بود و چون حرمت وطی بود
استبرا ساقط شود و از حیلها اسقاط استبرا یکی آنست که پیشتر از آنکه کنیزک بخرد باید که بکسی مزد و مهر بدهد بعد از آن وی را بیم کنند تا آن شوی را
گویند تا وی را طلاق دهد و اگر می ترسد بر آنکه نباید که شوی طلاق ندهد وی را گوید بتو دادم بدان شرط که امر این کنیزک بدست من بود بعد از بیع
وی را طلاق دهد استبرا واجب نیاید و حیله دیگر آنست که اسقاط استبرا اگر مردی کنیزک بخرد باید که نخستین وی را بخواهد بعد از آن بخرد تا آن
نکاح برانداخته شود از بهر آنکه بیع ملک حقیقی است و نکاح ملک مجازی است و هر چه وقت ملک حقیقی بیاید ملک مجازی برانداخته شود
چون نکاح برانداخته شود لاجرم حالی صحبت روا بود مسئله مردی کنیزک خریدی بایدش که فی الحال با وی صحبت کند روا بود چه کند گفتا باید که
فی الحال بکسی دیگر فروشد بعد از آن که با آنکس فروخت آنکس وی را بشوی دهد وی باز خرد آن شوی را گوید تا وی را طلاق دهد پس چون طلاق دهد
فی الحال با وی صحبت روا بود مسئله مردی را غلامی است ماذون کنیزک خرید این کنیزک را خواجه آورد و گرفت بیک حیض و در دست غلام
آمده است آن حیض بسنده بود مر او استبرا را بالی نگریم که بر غلام دین است یا نی اگر دین بود چندان که مستغرق شود بر خواجه استبرا باید
داشتن و اگر نی والله اعلم باب فی بیع روغن و بیع فاسد و بیع باطل مسئله مردی روغن خرید این روغن پلید است مجاورت چیزی پلید
بیع روا بود و اگر مردی روغن چراغ خرید بعد از آن معلوم شد که این روغن پلید است وی را اختیار بود خواهد روا دارد و خواهد نی والله اعلم مسئله
اگر مردی روغن میته خرید باتفاق بیع باطل بود از بهر آنکه مردار مال نیست چون مال نبود بیع نیز درست نبود مسئله اگر مردی شیر آدمی خرد
بیع درست نبود از بهر آنکه جزو آدمی است و بیع جزو آدمی روا نیست از بهر آنکه کل آدمی را بحکم حدیث دانستیم اما جزو در حدیث نیامده است و دیگر آنکه
حق تعالی مر آدمی را مکرم آفریده است جزو او را استعمال کردن نشاید و علی هذا اگر مردی موی آدمی بخرد از وی جواب همان بود مسئله
مردی کرم پیله میفروشد بمردی این بیع درست بود یا نی بقول ابوحنیفه رح روا نبود نی بیع کرم و نی بیع تخم و بقول ابو یوسف رح روا بود بیع
تخم و نی بیع کرم اما بر قول امام محمد رح هم بیع کرم روا بود و هم بیع تخم اما ابوحنیفه رح میگوید که کرم مال نیست آنچه حاصل وی مال نبود از وی نیز
مال نبود از بهر آنکه از وی چنان می زاید اما ابو یوسف رح میگوید که کرم را از اموال نمی شمرند ولی تخم را از ولایت می برند بعد از آن متقوم بود
در نفس خویش اما بیع کرم خود اصلا روا نیست امام محمد رح میگوید همچنانکه تخم سبب منفعت خلقت است کرم نیز سبب منفعت خلقت است چون همچنین
وی مال بود و بیع وی روا بود و اتفاق است که بیع مار و گژدم روا نبود اما اگر کرم زنده بود و میفروشد بیع روا بود بجواب مشایخ اما بجواب کتاب
روا نبود اما مشایخ بجواز روا داشته اند از جهت منفعت خلق را مسئله مردی سگ کهدانی میفروشد بیع روا بود و باعتبار اول مسئله اگر مردی گربه
میفروشد تا موش گیرد روا بود از بهر آنکه تا پاسبانی کند و نفع هست خلق را از وی و اگر کلاب معلم میفروشد با شکاری با شماهی همه بیع روا بود

از بهر آنکه عمل ایشان چون عمل آدمی است همچنانکه عمل آدمی را اعتبار است عمل ایشان را نیز اعتبار است خداوند عز و جل فرمان سگ شکاری را
دانسته و فرمان برداری آن را حکم کرده است از بهر آنکه چون گرفت از بهر خداوند گرفت پس سگ بجای آموخته خداوند عز و جل برای خوردن شکار نگاه
میدارد اگر آدمی را آموخت تا احکام شریعت را پیش برد و اگر فرو افتاده است قدرتی و مقدمی بود وش هیچ عجب نباشد والله اعلم **باب** در بیع
قبل القبض بردی برده را از مردی مثل از آنکه این برده را بمشتری تسلیم کرد این برده هلاک شد در دست بایع این بیع از میان ایشان برهم خورد
از آنکه تسلیم مبیع بر بایع واجب است چون تسلیم مبیع بود تسلیم نیافتیم لاجرم این بیع برافتد **مسئله** مردی اخریان خرید از مردی بهای بیکبار
را و پیش از این بها هلاک شد در دست مشتری بیع از میان ایشان برنخورد از بهر آنکه ثمن متعین نمیشود در بیع و شراء چون زر و سیم بود و اگر این ثمن را
گندم کرد یا جو کرد یا چیزی از اخریان بهای آن چیز دیگر کرد آن چیز را هلاک شد گوییم که مثل آن گندم یا جو باز دهد تا فرق بود و فرق چیست
میان آنکه هم هلاک شود و میان آنکه بهای فروختنی که بها برکردن بود و اگر آن هلاک شود گردن بر جای است اما اگر مبیع هلاک شود بیع برخاستن چیزی تمام
است چون این چیز نماند بیع نیز نماند **مسئله** مردی بمردی اخریان فروخت پیش از آنکه این مشتری از این اخریان قبض کرد این بایع به دیگری فروخت
این بیع روا بود یا نی گفتار روا نبود از بهر آنکه ملک کسان فروخته است وی فضولی شود و این فروختن اگر اجازت کند مشتری این بیع
مسئله مردی اخریانی خرید از مردی قبل القبض به دیگری فروخت فروختن این مشتری را روا بود یا نی گفتیم که این بیع از منقولات
است یا از عقار یعنی چیزی که وی را از جای تواند بردن یا چیزیست که نمیتواند بردن اگر چیزی است که از جایی بجایی توان بردن پیش از
قبض به دیگری فروخت باتفاق این بیع روا نبود از بهر آنکه احتمال آن دارد که تا وقت التخریه الخیر هلاک شود لاجرم بدین جهت گفتیم که این
بیع جایز نبود اما اگر چیز است که وی را از جای بجایی نتواند بردن همچنان خانه و باغ و زمین و مانند آن اگر وی را پیش از قبض بمغیر شد بر قول
ابوحنیفه و ابویوسف این بیع روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود و حجت وی آنست که میگوید احتمال دارد که این زمین را آب برد یا این خانه را
آتش افتد چون احتمال هلاک میدارد لاجرم بیع روا نبود و حجت ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما آنست که میگویند این تو میگویی نادرست و بنا
حکم نیست بر ظاهر و غالب از حال عقارات آن بود که وی هلاک نشود و وی را کسی جای بجای نبرد اما منقولات تواند بردن بیع درست نبود
و در عقار روا بود بر قول شیخین رحمهما الله **مسئله** مردی دانه از مردی خرید است این دانه از دست وی افتاد و مرغ خانگی این دانه را بخورد
امام شمس الائمه حلوائی رحمة الله میگوید که گفتیم که قیمت دانه بیشتر است یا مرغ اگر قیمت مرغ زیاده بود خداوند مرغ مر دانه را بخورد
اگر این دانه را خریده و دیگری آمد و گفت که این دانه را که در مرغ است بمن فروش با چندین وی فروخت این بیع روا نبود از بهر آنکه
در مرغ منقولات بود پیش از قبض به دیگری فروخته بیع درست بود و اگر قیمت دانه زیادت بود خداوند دانه مرغ را بخرد این دانه را به دیگری
فروخت این مرغ باتفاق بیع درست بود اما اگر دانه بمغیر شد مرغ فی بیع درست نبود از بهر آنکه نمیتواند تسلیم کردن مگر بعقد اما اگر این
مرغ را کشت و تسلیم کرد این بیع درست بود و بر روایتی باز آید **مسئله** مردی از مردی اخریانی خرید بها داد و گفت خواهد این اخریان
که خریدم بدست کسی فرست وی فرست در راه هلاک شد از دست بایع هلاک شده بود نه از دست مشتری از بهر آنکه وکالت بدین نامزد
نیست که از نوع مجهول است اگر هلاک شود از بیع هلاک شود و اگر گفت بفلان کسی دو تا چهار ده یا وی داد در راه هلاک شود این چهار از مشتری

هلاک شود از بهر آنکه چون با مروی داد همچنان شود که وی وکیل گرفتی حکم وکیل همچون موکل بود مسئله مردی اخریانی خرید از کردی
وبها داد و گفت هر که بیاید و انگشت چنین بنهد این کاله را بوی ده تا بیارد و یا گفت انگشتری آنکه برد و یا گفت بگوید که من احمدم نام محمد
نام بوی ده مردی آمد و همین نشانی آورد این مرد این اخریانی را داد و در راه هلاک شد گفتا از بایع هلاک شود از مشتری نی از
بهر آنکه نشاید که وی چنین گفته بود از آن سوی دیگری شنید وی آمده و کاله بدو روغن برد لاجرم درست نیاید و جواب دیگر آنست که
لفظ هر که بیاید کلمه منکر است مجهول بود از بهر آنکه همه را فرا گیرد و خواجه شمس الدین الائمة الحلوانی رحمة الله میگوید هر که بیاید و انگشت
تو بگیرد بوی ده چون با وی داد و باید که از مشتری هلاک شود و دلیل برین مسئله آنست اگر سلطانی از راه سپاه میخواهد تا لشکری رود
گفت هر که از راه مرا سپاه فلان شهر برد و مرا چندین مال بدهم کی آمد آنکس معین شود و اجارت درست آید اینجا نیز باید که درست آید اصح
آنست که درست بود و فتوی برین قول است مسئله مردی اخریانی خرید و بهای داد و بعد از آن بایع میگوید بیا و کاله خویش را بر گفت برد
با بیندر انداز و یا با نفس اندر انداز تنگیا یا در آتش انداخت اینجا هلاک شدن مبیع بر مشتری است از بهر آنکه با مروی نیست یا استهلاک و امر بتملک
قبض بود و آن بایع وکیل وی نبود بقبض مسئله مردی از مردی صد من گندم خرید و بایع اسیابان بود گندم داد و گفت که همان گندم
را که من بیع کرده ام آرد کن و بر من فرست ایمن دارد و کرد و هلاک شد از مشتری هلاک شد از بهر آنکه وی آمد کرد و بار و کردن امر او
قبض بود مسئله مردی جامه کرباس خرید از مردی همان مرد فروشنده درزی بود و گفت این کرباس را که من فروختی مرا پیراهن بدوز
دوخت هلاک شد این جامه در دست وی از مشتری هلاک شود از بهر آنکه بریدن جامه نقصان کردن است و امر کردن نقصان قبض کردن
بود مسئله مردی از مردی کرباس خرید و بهای داد و بایع گازر بود و گفت این کرباس که من فروختی بشوی با مردی از مردی برد و
خرید بایع گازر بود گفتش که ایمن دار مرا قصارت کرد و هلاک شد از فروشنده هلاک شود از خریدنده نی از بهر آنکه اینجا در مبیع چیزی نقصان پدید نیامده است
و تسلیم نیست بمشتری و چون تسلیم نبود هر مبیع که هلاک شود قبل القبض از بایع هلاک شود از مشتری نی مسئله مردی اخریانی فروخت بمردی مشتری
گفت باش تا من بیایم و زر بیارم و ببرم بایع گفت بگیر و بستر زر باده مشتری این اخریان ببرد و از نسیه بایع تواند که اخریانی را از وی بستاند تا
گفت نتواند که باز بستاند از بهر آنکه خود داده است و برا از وی مطالبه زر باید نیز اخریانی مسئله مردی خری عاریت خواست از مردی خانه خویش برد و آ
خر موش آمدش بر خداوند خر آمد و گفت این خر را بمن فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده بود از فروشنده هلاک شده بود نه از خریدنده مسئله
مردی خری بمردی امانت بنهاد این امانت دار را این خر خوش آمدش و این خر را خرید تا باز آمد این خر هلاک شده بود و با مردی خری با اجاره گرفت
و خر را ببرد و باز آمد و این خر را خرید تا باز بخانه برفت این خر هلاک شده بود از بایع هلاک شود از مشتری نی مسئله مردی بمردی خری بخشید و موهوب له
پشیمان شده آمد که مرا آمی باید هبت بخشیدن تو بمن فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک آن فروشنده هلاک شود از خریدنده نی در این چهار مسئله است از بهر آنکه
القبض اولی برو نی مضمون نیست از بهر آنکه عاریت که در دست عاریت گیرنده بود هلاک شود بر وی تاوان واجب نشود و القبضها که مثل این گردد
از این قبض بیع نیابت ندارد همچنان شود که مبیعش از قبض هلاک شده بود و چهار مسئله دیگر است که از خریدنده هلاک شود و یکی از آنها اگر مردی خری
غصب کرد بعد از آن پشیمان شد خر را همان جا ماند و آمد و از مالک خرید پیش از آنکه بخانه رفتی آن خر هلاک شده بود از خریدنده هلاک شود و یا مردی خری خرید

بیع فاسد و بر دو جانب بماند، باز آمد و بیع درست خریدار باز آمد بچه هم هلاک شده بود از خورنده هلاک شود دیگری مردی خری گرو کرد
دیگری داد درهم چنین خر را از خداوند خریدار باز آمد آن خر هلاک شده بود از فروشنده هلاک شود دیگر مردی آمد بر مردی و گفت این خر را بچند خری
همی گوئی گفت ببیستی گفت چون ترا می بگیرم بخرم این خر را بخر خویش برد خوش آمد، وآن خر را مرد خریدار باز رفت خر هلاک شده بود در پنجاه
مسئله از خورنده هلاک شود از بهر آنکه پیش از خریدن ضمان وی بود است لاجرم از فروشنده هلاک شود نه از فروشنده مسئله مردی از مردی
چیزی خرید با هم ان بود را پیش فروشنده باد در میان آن چیز هلاک شد از فروشنده هلاک شود یا از فروشنده بنگریم که اگر پیش مشتری چنان
نهاده بود که بی زیان خادم بر داشتن تواند بر داشتن آن از مشتری هلاک شود از بهر آنکه تخلیه است و هر چه تخلیه بود تسلیم بود مسئله مردی
از مردی روغن خرید بعد از آن بجام آورد که با این جامه اندر کن بجام اندر کرد آن جام شکست و روغن نابرخیت از بایع هلاک شود یا مردی
اگر روغن معین بود دیگر گوید من این روغن میخرم تنها از مشتری هلاک شود اما اگر همچنان است که روغن معین نیست آنجا وی اندر کرد
تا مشتری بگیرد قبض نبود این جای بود که مشتری غائب است اما اگر مشتری بآن جای حاضر است که شد در پیش وی تسلیم شد مشتری
بعد از آن هلاک شود از مشتری هلاک شود **باب** در بیان بیع فضولی **مسئله** مردی غلام یکی را فروخت بی اذن مولی این بیع موقوف
بود با جازت مولی اگر خواجه اجازت کند درست بیع بود و اگر این بیع را رد کند باطل شود و این مذهب علما ما است و بر قول شافعی رح اصلا روا
نبود **مسئله** اگر مردی غلام یکی را فروخت پیش از آنکه مولی خبر یافت آن فضولی رجوع کرد باتفاق آن رجوع درست آید از بهر آنکه
بیع حقوق راجع بفضولی است وی از عهده بیرون فرق است میان این مسئله و آن مسئله که مردی فضولی مردی را زن خواست پیش از آنکه خبر
رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از بهر آنکه در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست چون حقوق راجع بوی نبود رجوع وی
درست نبود **مسئله** مردی غلام مردی را بیع فضولی بیکی فروخت فضول وفات یافت بعد از آن خواجه غلام خبر یافت گفت من این بیع
را اجازت کردم اجازت درست نبود از بهر آنکه آن مشتری گوید من از تو چیزی نخریده ام چون از وی نخریده بود نتواند که از وی
حقوق بجوید چون فضولی نماند بیع باطل شود و درین باب اصلی است باید دانستن چنانکه در باب بیع فضولی چهار چیز باید که بر
جای بود تا اجازت در آن عمل کند یکی آنست که باید فضولی بر جای بود دوم آنکه مشتری باید که بر جای بود از بهر آنکه اگر مشتری بر جای
نبود بیع موقوف بود و اجازت با وی در وقتی افتد که مشتری نمانده بود سیوم آنکه باید که مبیع بر جای بود از بهر آنکه اگر مبیع هلاک شده بود
این بیع اگر درست می شود که بالفعل اجازت میکند اکنون مبیع هلاک شده بود پس اگر اجازت کند معدوم را اجازت کرده بود و بیع معدوم
روا نیست چهارم آنکه خداوند کاله باید که بر جای بود که چون وی نیز نماند بیع را نفاذ نشود **مسئله** مردی را غلامی است یکی آمد
و از من فروش بده دینار بایع گفت از پانزده دینار کم نمیفروشم مشتری سوگند خورد که اگر من این غلام را مگر بده دینار بخرم زنش
طلاق خواجه غلام نیز سوگند خورد که اگر من بده دینار بتو فروشم بنده آزاد و میخواهد که سوگند بگردن هر دو نیاید چه کند گفتند که
مردی فضولی را بگوید مشتری که غلام فلان کس را بمن بده دینار بفروش فضولی گفت که بتو فروختم این سوگند خورده گفت من نیز
این بیع میکویدکه من رضا ندهم گفتا این را سوگند فرو دآید و نی نیز از بهر آنکه هر چه از حقیقت نزدیک عاجز باشیم بر صورت بیع اگر دیمو

بیع موجود شد دلیل بر آنکه اگر خواجه حر باید گوید که اجازت کردم درست آید دلیل آنکه اگر این فضولی سوگند خورده بود که من این را نفروشم این
غلام به بیع فضولی فروشد سوگند شکسته نگردد از بهر آنکه حقوق راجع بوی است **باب** در بیان عقد **مسئله** دلیل بنده خرید از یکی آن بنده را پیش از آنکه
قبض کرده دست این بنده بریده شد این از چند حال بیرون نباشد یا بایع برید یا مشتری برید یا اجنبی برید یا بنده خود برید یا آسمانی و جزوی باید اند
در بریده شد اما اگر بایع برید مشتری را اختیار کرده بود خواهد همچنان وا دارد و بها دهد و خواهد بوی رد کند اما اگر مشتری خود برید این همچون
قبض شود لاجرم اینجا وی را اختیار نبود و همه بهای بر وی لازم شود اما اگر بیگانه برید مشتری را نیز اختیار بود خواهد بها دهد و نیمه قیمت از اجنبی
طلب کند و خواهد بیع روا ندارد و بایع نیمه قیمت از اجنبی بازگیرد اما اگر سماوی بریده شد یا بنده خود برید اینجا مرد را اختیار خواهد همچنان
روا دارد و نیمه قیمت و بها دهد و خواهد رد کند و بها بازستاند اما اگر پیش از قبض این بنده در دست این بنده کشته شد این نیز از چند حال بیرون
نبود اما اگر بایع کشته بیع باطل شود و اگر مشتری کشت بهای تمام بر وی لازم آید و اگر اجنبی کشت وی را اختیار بود خواهد بیع را روا دارد
و بهای به بایع دهد و قیمت بنده از اجنبی بستاند و اگر خواهد بیع روا ندارد تا بایع از اجنبی بستاند اما اگر بنده خود کشت مر اخود را یا به علت
سماوی کشته شد اینجا بیع درست نبود تباه شود از بهر آنکه تسلیم کردن هم چنانکه فروخته بود عاجز است اما اگر دست وی بریده شد قبل
القبض یکی بایع و دیگر مشتری برید دان نیز بر دو وجه بود یا نخست بایع برید باز مشتری یا نخست مشتری برید باز بایع بعد از آن اگر
بامرد اگر نخست مشتری دست برید باز بایع اینجا مرد را اختیار بود اگر غلام را اختیار کند چهار دانگی و نیم بهای بر وی لازم آید
نیمه بها بریدن دست لازم آمد اینجا ماند نیمه بها و چون بایع پای برید و انگه نیمه از بهای بنده دانگی نیم دیگر واجب آید اما اگر بنده بمرد اینجا بیع نیز
بمشتری واجب آید که بدو چهار یک از بهر دست و چهار یک دیگر ماند و دو بهر بایع بود بریدن پای و دو بهر دیگر باید و ما نمیدانیم که بزخم مرد و بسیاری زخم
وی مرده است یا بزخم وی لاجرم و یکی بهر بر وی دهیم و یکی بهر بر وی بدین معنی که گفتیم که هست بهر به سبب بیع بهر واجب آید اما اگر نخست
بایع برید باز مشتری پای اکنون مرد را اختیار نبود از بهر آنکه نخست بایع برید بنده را معیوب کرد چون مشتری باز پای برید آن عیب را رضا
داد لاجرم مرد را اختیار نماند اکنون چه واجب آید گفتا نیمه بها بیفتد و نیمه بهای واجب آید از بهر آنکه چون بایع دست برید
نیمه بها افتاد و چون مشتری پای برید نیمه بهای دیگر بر وی که مشتری است واجب آمد **مسئله** بدانکه قبض بر دو نوع است یکی قبض حقیقی
و دیگر قبض حکمی اما قبض حقیقی آنست که بنده خرید قبض نکرد و وی را آزاد یا کروی نهاد و یا اجازت نهاد و یا مکاتب کرد یا مدبر کرد یا
بکی را داد اما اگر بدیگری فروشد قبض نبود و اگر نکاح کرده وا در داد بود از بهر آنکه این بیع روا نبود و چه فرق است میان عقد بیع و عقد
نکاح که یکی رواست و یکی نا رواست از بهر آنکه عقد بیع را با خبر فسادی پدید آید لاجرم اول روا نبود اکنون فساد چیست
اگر ایشان باز مر اول عقد را فسخ کند عقد دوم تباه شود و باز مر عقد نکاح را فسخ کردن ایشان تباه نشود تا مردی کنیزکی
خرید و بزنی وا دهد پیش از قبض این بزنی دادن وی قبض شود یا نه بنگریم که این شوی با وی دخول کرده بود یا نه
اگر دخول کرده بود باتفاق قبض شود از بهر آنکه دخول شدی هم دخول مشتری است اما اگر شوی با وی دخول نکرده
بود در وی قیاس است و استحسان وجه قیاس آنست که تصرف کردن اندر ملک باید که قبض شود همچون که کروی نهادن

همچون که کردی افتادن یا با اجازت نهادن یا آزاد کردن یا مکاتب کردن یا وجه آن استحسان است که میگویند مجبور و نکاح کردن جز نقصان حکمی نیست
کردن با بر آنکه کاشته نیست و دلیل بر آنکه اگر بیگانه را زنی دهد یکی روا بود و با زن را اجازت و درین را ملک شرط است لاجرم قیاس بر آن
دست نباید مسئله مردی کنیزک فروخت بمردی پیش از آنکه مشتری مر این کنیزک را قبض کند بایع این کنیزک را دخول آورد بر بایع چیزی واجب آید یا
بقول ابو حنیفه رحمه الله اگر بسبب این وطی نقصان پدید آید وان همان نقصان واجب آید ابو یوسف و محمد میگویند که اگر بسبب این وطی نقصان
پدید آید حکم کنیم که تاوان نقصان بر است یا عقر هر کدام که بیشتر است آن واجب آید و اگر نقصان پدید نیاید عقر واجب آید حجت ایشان آنست که میگویند
که دار اسلام وطی رایگان خود واجب بود یا کابین چون با این کنیزک باشد بحرام بحکم شبه بعقد لیکن عقر واجب آید اما حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست
که میگوید که کنیزک خود ملک وی است دلیل بر آنکه اگر در ملک شد قیمت واجب نیاید که مشتری را دهد و اگر همین مر در آن کنیزک را ملک شد قیمت واجب آید
دانستیم تا این کنیزک در دست وی است ملک وی است و اگر کسی با کنیزک خویش باشد هیچ واجب نیاید به همین که گفتیم فرق افتاد مسئله هرگاه بنده را فروخت
مردی بمردی پیش از قبض بایع دست آن بنده برید مشتری اندر آن با یکی اجنبی پای بنده را ببرید از بهای وی حکم شود و مشتری چه واجب آید و بر بایع
که دست برده است نیمه بها کم شود و ببریدن پای بر مشتری و اجنبی نیمه نیمه کم شود و از هشت چهار بمردی و از چهار دو بر وی رود و اندرین دو را
قسمت کنی میان سه کس راست نیاید چون چنانکه سه تن اند و ما میدانیم که هر چه که مرده است مر اصل مال را که چهار ضرب است در سر ما نیم که چهار
را در سه زنیم دوازده شود و شش بر آن نهیم که دست بریده است و سه از بهر پای اینجا ماند سه تیر و دیگر میان هر سه ماند راست آید هر کسی را یک تیر
بایع را و یکی بایع را دیگر هفت شود از دوازده هفت یکی پنج ماند مشتری را گوییم که پنج تیر به بایع ده لیکن همه از این اجنبی باز ستان که حال
همه پنج و دو نیم بود و هر کجا اندر حساب کسر افتد سر بعت از راست کند اکنون مر این اصل مال را ضعف کند تا بیست و چهار گردد و دوازده
بشکند از بهر دست و شش از پای بر اینجا ماند شش و دیگر شش میان سه تن راست آید هر کسی دو دوازده بایع را دو و دیگر این جا بهم چهارده گردد
از بیست و چهار و چهارده بر دو ده ماند مشتری را گوییم ده تیر به بایع ده که عقد میان هر دو شما بوده است و پنج تیر از اجنبی باز ستان
با تو بوده است اما اگر بنده بر بیست همه بها از دست فرو نهد و همه بهای دیگر با بایع دهد و اندرین مسئله وی را اختیار بود از بهر آنکه چون پای
وی ببرید رضا داد بدین بنده معیوب لاجرم همه بها به بایع دهد لیکن یکدانگ نیم با قیمت اجنبی باز گردد اما اگر بایع یا یکی از اجنبی دست برید
و مشتری تنها پای اینجا نیز وی را نبود لاجرم گوییم که چهار دانگ نیم قیمت با اجنبی باز گردد اما اگر مشتری با اجنبی دست بنده برید و بایع
آمد و پای برید مر مشتری را اختیار بود از بهر آنکه وی چون دست برید این بنده مر وی را همچون قبض گشت بحکم چنان بود که گویی که این بنده
را بید مستوری با بایع قبض کردی لیکن بایع آمد و پای این بنده را بحکم چنان بود که گویی این بنده را بایع باز ستاند لاجرم مر وی را اختیار
بود اگر بیع را روا دارد و بنده بگیرد و چهار دانگ نیم به بایع دهد و دانگ نیم با اجنبی باز گردد و اگر بیع را روا ندارد و نیم بها و دو دانگ
نیم قیمت بنده با اجنبی باز گردد و اما اگر بنده بمیرد بر مشتری واجب آید از دست بریدن دو دانگ نیم بهای هشت از بهر بریدن پای اجنبی
و تیر دیگر لیکن جنایت کنندگان سه تن اند بایع و مشتری و اجنبی اکنون اصل مال که بهای وی است همان هشت در سه تیر زنیم تا بیست
و چهار گردد دوازده مشتری را آید و شش تیر از بایع افتد اینجا ماند شش تیر دیگر هر کسی را دو تیر مر مشتری را واجب آید و تیر دیگر

براجنبی دو تیر بر بایع واجب آید و تیر از بهر زخم هر سه تن لیکن مشتری چهار عشر بهای بنده بدهد و دانگ نیم قیمت بنده با جنبی باز کردد از بهر آنکه
جنایت کننده است مسئله بنده ایست و میان دو تن مر این بنده را بر وی فروختند پیش از آنکه قبض کردی یکی بایع دست بنده را برید
بایع دیگر پای این بنده را برید مشتری آمد و یکی چشم وی برکند این جراحتها سرایت کرد و بنده بمرد بر مشتری چه واجب آید و از بها چه کم
شود و باری بدان که هر عضوی از آن این بنده مشترک است میان هر دو شریک هر جنایتی که از ایشان پدید آید همه حق ایشان بود و
بحق آن مذاره که حصه ولیست از وی افتد لاجرم در حق حصه شریک همان بر وی واجب آید یکی بایع دست برید نیم بها کم شد چون
این بایع دیگر پای برید از آن نیمه نیمه دیگر کم شد و چون آن مشتری چشم برکند از آن باقی نیمه کم شد از بهر آنکه که اندامی را از این اندامها
نیمه تن است بحکم اگر خواهی که این حساب بیرون کنی بهای وی را هشت تیر باید نهادن چهار تیر از بهر دست بیفکنی بود دو تیر از بهر
یکی پای و یک تیر از بهر چشم آنجا ماند یکی تیر لیکن هر سه سرایت نماید چه جنایت کنندگان سه تن اند بگیر مر اصل را و در سه زن تا
بیست و چهار گردد و دوازده از بهر دست بیفکنی و شش از بهر پای و سه از بهر چشم آنجا ماند سه تیر دیگر میان هر کسی را یکی این بنده
بزخم هر سه مرده است اکنون نصیب بایع اول دوازده تیر بود و آن تیر سرایت سیزده شود و نصیب بایع دوم شش تیر بود
یکی تیر سرایت هفت تیر شود و نصیب مشتری سه تیر و یک تیر سرایت چهار تیر شود سیزده و هفت بیست تیر بود و چهار دیگر جمله
وی بیست و چهار تیر شود سیزده هفت بیست بود و چهار دیگر جمله وی بیست و چهار گردد ولیکن بر بایع بحکم جنایت خویش بحق
نیمه مالک آید و بحق نیمه اجنبی لاجرم بحق آن نیمه که اجنبی آید واجب آید که مشتری دهد اکنون از سیزده بایع اول نیمه بر مشتری
نه و همان شش و هفت بایع دوم نیمه بر مشتری نه سه و نیم در حساب کسر افتد اکنون آنکه اصل مال است از آن بگیر و ضعف
کن چون ضعف کنی دو چندان شود یعنی چهل و هشت از دست نیمه بیفکن و همان بیست و چهار و نیمه دیگر از آن باقی بیفکن
از بهر پای و همان دوازده و نیمه دیگر از باقی بیفکن از بهر چشم همان شش و ماند شش دیگر میان هر سه راست اند هر کسی را دو
اکنون بایع اول را بیست و چهار تیر جنایت بود دو تیر سرایت بیست و شش گردد و بایع دوم را دوازده تیر جنایت
بود و دو تیر سرایت چهارده گردد و مشتری را شش تیر جنایت بود و دو تیر سرایت و هشت تیر گردد و جمله وی چهل و هشت بود
اکنون از بیست و شش بایع اول نیمه بر مشتری نه و همان سیزده تیر که وی در حق نیمه اجنبی و یک نیمه از چهارده بایع دوم
بر مشتری نه و همان هفت که وی در حق این نیمه اجنبی است سیزده و هفت بیست بود و هشت مشتری بیست و هشت بود از چهل و هشت
تیر بیست تیر بدر شود و بیست و هشت بر مشتری واجب شود اکنون این بیست و هشت تیر چند باشد و بده و چند باشد ثمن و پنج دانگ ثمن بر
بایع اول و بده و دو ثمن و نیم دانگ ثمن بایع دوم و بده ثمن چهل و هشت شش بود از بهر آنکه هشت بار شش چهل و هشت بود و یکی ثمن و نیم دانگ
ثمن یازده بود بایع اول بده دو ثمن و نیم دانگ ثمن هفده بود بایع دوم و بده اکنون چرا است که هفده تیر ازان سید و یازده تیر بازان سید گفتا از بهر آنکه این بنده
مشترک بود میان این دو و بها او چهل و هشت تیر باز نهادیم نصیب هر کسی بیست و چهار بود چون بایع اول دست برید سیزده تیر از نصیب وی کم شد بسبب آن جنایت چون از
بیست و چهار سیزده برود یازده ماند مر این که گفتیم که یازده تیر مراد سید و چون بایع دوم پای برید هفت تیر از نصیب وی کم شود بسبب آن جنایت چون از بیست و چهار

تا هر کسی با حق خویش برسد اکنون که بیست و هشت تیر با بها بر سود او چند باز گردد جهت خیانت وی بیست تیر است بیست تیر ایشان را باز گردد و بیست
تیر بایع دوم سیزده و بایع اول از بهر آنکه ایشان خیانت بحق همه مالک بودند و بحق همه اجنبی چون از خیانت هر یکی همه را رد کردیم
همه دیگر را ضمان واجب آید از بهر آنکه اصل آنست که هر کسی را در ملک خویش تصرف رسد لیکن در ملک غیر تصرف نرسد لیکن چون بسبب
تیر برایشان نقصت رجوع کند لیکن بها چه گفتیم که ایشان در همه بار خویش اجنبی اند و مشتری با اجنبی نقصت باز گردد و اکنون بگاه کنیم
که اگر قیمت بنده با بها برابر است نیکو آمده است و اگر قیمت بنده دو چند بها و نیست تیر از بها دو تیر شود و از سیزده تیر بایع اول گشت
و شش تیر شود و آن بیست بر بایع دوم چهارده تیر گردد و بر مشتری هیچ از آنکه سود کرد و اکنون چه میگویی که سود ایشان حلال بود یا نه صدقه
دهد بدانکه اصل آنست که هر سودی که در وی حاصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب نیامده باشد پس آن شود آن بود صدقه کند و هر
سودی که مر ویرا حاصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب آمده باشد آن سود ویرا حلال طیب باشد بنگریم که در سود ایشان کدام
الم حرام است در بیع بالثمن چند است و هر سودی که قبل القبض بحاصل آمده است بخمس است اکنون هر سودی که بسبب خیانت است قبل القبض
است هر سودی که بسبب آنست بعد القبض است حاصل آنکه از سیزده تیر بایع اول دوازده تیر صدقه دهد و یک تیر مر ویرا حلال طیب
واما هفت تیر بایع دوم شش تیر صدقه کند و یک تیر مر ویرا حلال بود مسئله دوم مردی بنده خرید مکنی مشتری آمد قبل القبض دست بنده برید و یکی
مشتری آمد پای این بنده برید آن جراحت سرایت کرد و بنده بمرد بر هر کسی چه واجب آید بریدن دست از بهای همه کم شود و بریدن پای
نیمه اصل این مسئله بر چهل و هشت تیر شود بیست و چهار تیر به بریدن دست کم شود و دوازده تیر به بریدن پای اینجا ماند دوازده تیر
بریدن نیم و شش از آنکه دوازده بود و بیست و چهار تیر شود و از آنکه بیست و چهار بود بسی و شش تیر شود بعده چهل و هشت بود اکنون این چهل و هشت
تیر که بهای این بنده بایع را دهد و کسی در حق آن جنایت همه مالک مند و همه اجنبی این همه که ملک وی نیست بهر شود و آن همه که بار دیگر
ضمان واجب شود اکنون این شریک بچه باز گردد جواب آنست که جنایت وی تیر ده است پانزده تیر شریک خود باز گردد و از بهر آنکه هر کسی بایع است
چهار تیر داده اند و هم که کلشایت و لیکن آن همه تیر شریک خود باز گردد و از بهر آنکه جنایت در کسی نیز کرده است پانزده تیر از این بیست تیر نصیب
وی است چون از این بیست و چهار تیر پانزده یافت نماند همچنین گفتیم که همه تیر چهار خود باز گردد تا تمامی بحق خویش رسد و آنکه نه تیر ده جنایت کرده
نه تیر از این تیر ده نیز نصیب وی است چون از این بیست و چهار بیافت پانزده نماند لاجرم همچنین گفتیم که پانزده تیر بیاز خویش باز گردد تا وی تمامی
بحق خویش رسد الا آنکه هر کسی باندازه جنایت از نصیب وی کم شود مسئله مردی بنده فروخت مردی آمد قبل القبض بایع دست راست آن
بنده برید مشتری آمد دست چپ نیز برید یا پای راست بخلاف شرع کرد از بهر آنکه از روی شرع است که دست راست برند و باز پای چپ
چه اگر هر دو دست یکبار برند یا دست راست و پای راست یکبار معطل گردد و منفعت از وی زایل شد اکنون بخلاف
شرع کرد چند بر وی چه واجب آید گفتا بنگریم که این بنده نیست یا مرد اگر نیست نیمه بهای وی از بهر دست وی فرو ده
رده و باقی بر مشتری واجب آید گفتا بنگریم مثلا اگر بهای وی یکهزار درم بود و پانصد درم دیگر اکنون بنگریم که این بنده
را در حال بمیند سیصد اگر پانصد درم ارزش بخرند چهار صد درم بر مشتری بحکم جنایت بر وی واجب آید اما اگر بر وی این صد درم را که قیمت

جزوی مانده است بدو نیمه کن نیمه بر مشتری نه دو نیمه بر بایع را یا الصد و پنجاه درم شود و مشتری را چهار صد و پنجاه درم اکنون چه فرق است میان
آنکه پای چپ ببرند و میان آنکه پای راست ببرند گفتا از بهر آنکه این جنایت کردی که وی کرد جمله منفعتها از وی زایل شد دلیل بر آنکه اگر
مردی مر کفارت سوگند را بنده ازاد کرد که هر دو دست وی و یا هر دو پای وی بریده بود از کفاره سوگند نیابت ندارد و اما اگر بنده ازاد
کرد که دست راست وی بریده بود و پای چپ اکنون ازاد کرد از کفارت نیابت دارد و باندای که بدین جنایتها منفعتها از وی باطل شود و بدین معنی
که گفتیم که فرق آید میان دست راست و پای چپ والله اعلم بالصواب باب الصرف باید دانستن که بیع صرف را اندر بازار فروختن روا است
و در وی زیادتی ربوا است و بیع صرف آنست که دست بدست بود و قبض و تسلیم در مجلس بود تا این بیع روا بود مسئله مردی در درم نقره
نقره میدهد و یکی دینار زر می ستاند یا زیاده یا کم روا بود چون هر دو دست بدست بود از بهر آنکه هر دو یا مکیل یا خلاف جنس اند و هر چه خلاف جنس بود و
فروختن روا بود چون دست بدست بود اما زر و سیم ایشان هر دو معین شده اند مر بهای آنکه زر با نقره بود که یکی از این تا بیع شود اما اگر مردی یکدینار
و دو درم داد و دو دینار زر با نقصان گرفت گفتا روا بود از بهر آنکه یکدینار در یکدینار بیع شود و دو درم بدان یکدینار دیگر بیع شود اما اگر
یکدینار از سره میدهد و یکدینار و دانگی می ستاند با نقصان حرام بود این بیع از بهر آنکه ربوا بود و آن زیادتی از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود
جیدها و ردیها سواء یعنی از نیک و بد هر دو یکی است مسئله مردی را اعتابه است از نقره کین صد درم سنگ نقره بوزن این را بزر میفروشند به بیست دینار
میخرند روا بود و این بیع از بهر آنکه خلاف جنس بود اما اگر برین آفتابه صناعت با کرده اند و صورتها ساخته اند بسبب از صورت صد و پنجاه
درم میخرند حرام بود از بهر آنکه این عمل را در شریعت اعتبار نیست آن نقره چون جنس اند زیادتی در وی ربوا بود لاجرم روا نبود
مسئله مردی را دستبرنجن است زده بیست درم سنگ که برنجن است میدهد و بیست و پنج درم سنگ نقره نارده می ستانند روا نبود از بهر آنکه
هر چه جنس بود زیادتی در وی ربوا بود و ربوا حرام بود بدین سبب روا نبود مسئله اگر مردی یکدینار از زر سیم داد صرف را و صراف گفت
فردا بیا تا زر و سیم این بیع روا نبود از بهر آنکه این بیع چون بیع صرف بود از بهر آنکه درمها خالی نیست از نقره بیع صرف شود و بیع صرف
را دست بدست باید در مجلس تا بیع روا بود و چون دست بدست نبود روا نبود و اما اگر مردی یکدینار زر را بصراف به پنجاه درم داد امروز
سیم پنجاه بود صراف گفت فردا بیا تا یکدینار زر دهم روز دیگر این سیم شصت شد با حیل درم شد یکدینار روز دیگر آنکه داده است
از بهر آنکه چون بیع درست نیاید این سیم در دست صراف بامانت بود خاوند سیم نتواند گفتن که شصت شده است و ده درم دیگر بده اگر باید
تا بیع درست شود باید که با این پنجاه درم صراف سنگی بوی فروشد این سنگ را بوی تسلیم کند بعد از ان همین سنگ را بیکدینار باز خرد این بیع روا
بود والله اعلم کتاب رهن باید دانستن که گرو کردن روا است هم بنص قران و هم بخبر پیغامبر صلی الله علیه و سلم و هم باجماع امت اما
اما النص قوله تعالی ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة یعنی مردی را مردی چیزی درم داد و گواه نمی یابد و کسی نمی یابد که چیزی نویسد باید که چیزی
گرو کنند اگر روا نبودی خدای تعالی نفرمودی و دیگر آنکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم زره خود را بجهودی بچهار من جو گرو کرد پس اگر روا
نبودی پیغامبر صلی الله علیه و سلم نکردی و اجماع امت آنست که هیچکس این را منکر نیست کی مغفری یکی گرو کرد و نشاید گرو دار را که بکار
دارد که اگر بکار دارد غاصب شود و هر چه بعد از ان هلاک کند ضمان بر گرو دار بود مسئله مردی قالی یا مغفری بمردی گرو کرد که قیمت آن دو دینار

است این سخن برابر سیب گرو. اگر گرو در دستش و تا بستد و یک دینار نقصان کند این یک دینار از مال گرودار خیزد و درو دستور شود که دینار چیزی را
نیز زیرا که اگر این ابایستی که مرا حاجی داری تا در مال وی فرود نیزن باید مسئله دانستن که هر چه وقت مال چه دست گرودار هلاک شود بدان سبب
که روز و سرد یا تقصیر یا در خانه نا افتد یا مانند اینها نقصان کند پس هر چه هلاک شود از مال گرودار فرود رود و اگر نقصان کند مال خود را مستوفی
شود و اگر هلاک کند مال وی بجای بود اما تاوان واجب نیاید اما اگر هلاک شود مال خود را مستوفی شود و باقی امانتی هلاک شود مسئله مردی انگشتری گرو
کرد و قیمت آن انگشت یکدینار است بنیم دینار ازو گرو گرفت این گرو در دست گرودار هلاک شد گروکننده چیزی بر گرودار بود یا گرودار را
چیزی بر گرو نهنده بود از بهر آنکه گرو گیرنده مرتهن دینار خود را مستوفی میشود و از زیادتی در دست وی بامانت هلاک شود خداوند امانت نتواند که
آن امانت را بستاند اما اگر گرو یکدینار بود وی بیک و نیم دینار گرو نهند و این در دست گرودار هلاک شد گرودار را برسد که از گرو نهنده نیم
دینار دیگر بستاند و باندازه گرو آن فرود و زیادتی را طلب کند مسئله مردی انگشتری بمردی گرو کرد گرودار بگرو نهنده را گفت اگر اجازت دهی که
اندر این انگشت را بر پوشم گفت بپوش این انگشت را بستاند باید هلاک شود و این انگشت گرو گیرنده را برسد که مال خود را تمام طلب کند از بهر آنکه
عاریت را تاوان نیست بر گرو پوشنده عاریت است چون باز بیرون کند گرو باز آید تا اگر اکنون هلاک شود که بیرون کرده بود از مال وی
شود و اگر سخن میرود میان گرو نهنده و گرودار گرو نهنده میگوید که این انگشت وقتی هلاک شده است که تو بیرون کرده بود و گرودار میگوید
وقتی هلاک شده است که پوشیده بودم و در او گواه نیست گفتا قول قول گرو گیرنده بود از بهر آنکه در همه حالها وی امین است و قول قول امین
باشد و دیگر آنکه وی منکر است که گرو نهنده بر وی دعوی میکند که مرا بر تو تاوان است و وی اندر عهده منکر است با همه حالها قول قول منکر
باشد مسئله مردی بمردی انگشتری گرو بستاند و اگر نگین گرو به ده درم این گرودار این انگشتری را برد و زمین را باد و کسی برآمد این انگشتری را از وی
و اگر نگین قیمتش نیم دینار بجز به ده درم خود را حساب کرد و نیم دینار بدهد و درم خود طلب کند از بهر آنکه چون وی نقش را نگاه داشت و کیا
غاصب شد نیکی گرو بماند لاجرم تاوان بر وی واجب آید مسئله مردی چیزی بمردی گرو کرد و گرو نهنده را امد که خواهد آن چیز گرو تا فردای
آن سیم تو بیارم گرو گیرنده میگوید نمیدهم که برسد که ندهد تا سیم وی تمام ندهد و بان باز داشتن غاصب نشود از بهر آنکه شرع هم چنان است که سیم ده و گرو
باز بر و اما اگر گرو او امروز و فردا گرو بیرم بوی بسیند باز نتوان گفتن اگر گرو بمن ده همان سیم خود طلب کند مسئله مردی بمردی ده درم وام داد
بعد از آن خداوند مال آمده است و وامدار میگوید سیم امروز نیست اندر اندر خانه وی گرو برداشت وی را نرسد بشریعت که
که بیند ستوری وی خود در آید گرو برداشت و اگر در آنجا برداشت غاصب شود و اگر هلاک شود بر وی تاوان واجب آید مسئله مردی ستوری
بمردی گرو کرد علف این ستور بر خداوند ستور و بر گرودار نی از بهر آنکه ملک وی است مؤنت آن نیز بر وی بود و اگر گرودار علف خود داد و نواند
که بخداوند رجوع کند یا نه بنگریم که اگر بامر خداوند داده رجوع کند تواند و اگر بی امر وی داده بود متبرع بود و متبرع را حق طلب نبود مسئله مردی
ستوری بمردی گرو کرد و این گرو نهنده از شهر بیرون رفت و آن گرو گیرنده درماند می باید اکنون چه کند گفتا باید که بقاضی برود تا قاضی
قاضی گویدش بروی که چند گاه نفقه کند بر این ستور تا بود که خداوند باز آید اگر آیدش رجوع بود و نفقه چون بامر قاضی کرد چون نیاید فرماید
آن ستور را بفروشند و آنچه حق گرودار است باو دهد و اگر چیزی از وی بوی زیادت آید امین دهند تا خداوند بدو آید مسئله مردی گوسفند

بروی کرد و کیرد نفقه آن کنیزک بر خواجه بود و لیکن این کنیزک حر و ست کرد و وفات یافت مال کرو دار فرو رود اما تجهیز این کفن کنیزک حق آن
بود مسئله مردی کنیزک بمردی کرو کرد کنیزک درست کرو دار بود کرو نهد این کنیزک را آزاد کرد کرو دار آزادی با تفاق درست آید و قاضی جبر کند
تا زر بوی دهد اگر غنی بود و دیگر بدهد مثل همان کرو مسئله مردی غلامی بمردی کرو کرد این غلام بگریخت ازین ولایت رفت مردی این غلام
را بگرفت از شهری دیگر و باز آورد و جعل الغلام بر که بود بگیرم اگر این غلام را بده دینار میخرند و این کرو دار بده دینار کرو کرفته است جعل
بر کرو دار بود از بهر آنکه این مال وی زنده میشود اگر چنانست که بیست دینار کرو کرفته است و قیمت غلام بده دینار است یک نیمه بر کرو دار
بود و یک نیمه بر کرو دهنده از بهر آنکه نیمه مال از وی فرو میرفت و یک نیمه مال او لاجرم جعل بر هر دو واجب آید مسئله مردی غلام مردی
کرو کرد و این غلام را بحقاق بیرون آوردند و از دست وی بستاندند پس بعد این کرو دار را که بقاضی باز کردد که این در دست من
کرو بوده است بحقاق آوردند فرماید تا کرو دیگر آرد یا از من و بدهد قاضی جبر کند مر این را تا زر از وی بوی دهد یا قیمت آن کرو دیگر
بدهد مسئله مردی دو چیز کرو کرد بمردی بده درم ازین دو یکی هلاک شد یکی نیمی مال خود را کرو دار مستوفی شود اما اگر هر دو هلاک شود
کل مال خود را مستوفی شود اما اگر کرو نهنده آمد و چند درم آورد که از آن دو کرو که کرو نهاده ام یکی بمن ده و یکی بر تو باشد بگیر و کرو دار
میگوید که نی بده درم بیار و هر دو کرو را ببر تواند یا نی میگوید که بگیرم که اجزای که مانده بچند درم از زر و یا نی اگر از زر کرو دار را نرسد
که باز دارد اما چنان است که آن کرو دیده و نیم در پیش نمی ارزد وی حق حبس بود مسئله مردی ماده گاوی کرو کرد و کرو یکسال در دست
مرتهن ماند و در دست وی بزاد و گوساله آورد هم و در رهن شود هم ماده گاو و هم گوساله اگر ازین هر دو هلاک کند برسد که باندازه
قیمت و بیست مال خود را مستوفی شود مسئله مردی از مردی ماده گاوی کرو کرفت مر ازین ماده گاو شیر چو شید شیر را جمله مستوفی شود مر مال خود را
از بهر آنکه خود هلاک کرده است چنانکه ماده گاو را کرو کرده است شیر مانیز کرو هست چون شیر را هلاک کرد بقیمت آن مال خود را مستوفی شود
مسئله مردی درخت توت کرو کرفت در وقتی که برگها و توت میخرند از جهت پیله را بعد از آن برگها بریخت بر قول خواجه بکر اسکاف بخاری
رحمة الله بهمان اندازه برگها مال خود را مستوفی شود و بر قول امام بکر فضل بخاری چه میگوید که این برگ را اعتبار نیست از مال وی هیچ کم
نشود مسئله مردی انگشتری بمردی کرو کرد او دارا این با نکشتری به انگشت اندر کرده است که معتاد است تا وان دار شود از بهر آنکه آن
از وی زینت است اما اگر در انگشتهای دیگر کرد تا وان دار نشود که حفظ است ما بعضی گفته اند بگیرم که نگینه اندر سوار در دست یا بیرون
اگر نگینه بکف دست آورد ضامن نشود و اگر به پشت دست آورد ضامن بود و بعضی گفته اند هر چه کونه دارد ضامن شود از بهر آنکه نفس انگشتری
داشتن زینت است و کاله کرو وی بکار دارد ضامن شود کتاب بباید دانستن که محجور کیانند هر چه وقت که نارسیده بود وی محجور بود از خرید
و فروختن و تصرف کردن در چیزها یا دیوانه بود یا بنده و خواجه وی را دستوری نداده بود به خریدن و فروختن و تصرفات وی هیچ چیز درست نبود تا
اگر نارسیده خود را چیزی خرید یا چیز خود را بکسی فروخت اصلا بیع و شراء وی روا نبود از بهر آنکه وی را عقل بکمال نبود که نفع و ضرر آن بداند
پس همچنین روا نبود اما اگر دیوانه است و یا اگر خود عقل نبود اصل هر چه اقوال است درست نبود چنانکه عتاق و طلاق و یمین و نذر و کلمه کفر
و مانند اینها نبود و هر چه افعال است موقوف بود با جازت ولی اگر ولی اجازه کند درست بود و اگر اختیار نکند بر انداخته شود و اگر بنده چیزی خرید

خود را فروختن این بیع روا بود و دیگر آنکه خود آن بود که تصرفات وی درست شود اما اگر چنانست که غلام را دستوری داد به بازرگانی کردن بجمله
تصرفات وی درست آید که از آن بازرگانی کند اما اگر غلام مأذون بود تجارت بی دستوری خواجه زن نخواهد روا نبود از بهر آنکه در آن دستوری
نداد پس مسئله اگر غلامی بی دستوری خواجه بازرگانی کرده و وام برآورده و از خواجه هیچ نتواند ستدن تا آن ساعت که آزاد نشود اما اگر به دستوری
خواجه بازرگانی کند و دین برآورده خواجه را بگیرند که بیاید بده و یا وی را بیمارد تا بفروشیم و زر خود بگیریم اگر نارسیده را پدر مأذون کرد
اگر نارسیده بود که داند خریدن و فروختن درست بود اما اگر چنان خورد بود که نداند خریدن و فروختن درست نبود اصلا اگر نارسیده
مال کسی هلاک کند یا بدرد یا چیزی شود تاوان بر نارسیده بود اگر حالی مال بود نارسیده را از مال نارسیده ستانند و اگر مال نبود بمانند
تا رسیده شود و کسب کند و بدهد مسئله اگر نارسیده اقرار کرد که مرا مالی دادنی است بفلان کس این اقرار وی درست شود که هیچ تصرفات نارسیده
درست نیست مسئله اگر مردی غلام خود را دید که در بازار خرید و فروخت میکند و هیچ نگفت غلام مأذون شود از خاموش بودن رضا بود اما
اگر بیند قاضی یا سلطان و یا غلام خود را که بیع میکرد و خاموش گشت مأذون نشود از بهر آنکه ایشان را مهابت بود که ایشان در بازار سخن نگویند
خاموشی ایشان رضا نبود تا فرق بود میان عام و میان قاضی یعنی قاضی و سلطان **باب** العاریت و ضمان مردی مردی را چیزی عاریت
داد اگر این عاریت از دست عاریت گیرنده هلاک شود و بر وی تاوان نبود چون تقصیر نکرده بود در حفظ مسئله مردی از مردی تیشه عاریت
خواست تا زمین را بشکند این تیشه در زمین بشکست شکستن تاوان دار شود یا نه بنگریم که زمین ریگ ناک بود و کم ناک چنانچه که مثل آن تیشه را در زمین
کار فرماید تاوان دار شود اما اگر صالح بود تاوان دار نشود مسئله مردی گاو وی عاریت خواست تا جفت برد مدتی گاو در وقت کار کردن
هلاک شد اگر این زمین صالح است بر گاو بستن را تاوان دار نشود و اگر کم ناک بود تاوان دار شود مسئله مردی تیشه عاریت خواست تا گل کند
خداوند بگفت که تمام شود بیار این تمام شد بر وی بیاورد هلاک شد این تیشه را تاوان دار شود یا نه میگوید اگر سامان بر جمله بود اما
تقصیر کرد دیر آورد تاوان دار شود اما اگر سامان [illegible] که روز در نگاه بود یا راه دور بود تاوان واجب بود از بهر آنکه آن از وی تقصیر است
مسئله مردی از مردی چیزی عاریت خواست خداوند کار نگفت که چون تمام شود بیار این عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد از آن در
دست وی هلاک شد تاوان واجب نیامد از بهر آنکه چون مطلق عاریت خواست هر چند که وی در خانه خویش نهاد و از عاریت بیرون نبود
لاجرم ضامن نبود مسئله مردی از مردی تیشه عاریت خواست تا گل کند گل کردن تمام کرد همسایه بگفت که مرا ده تا من نیز یکباره گل کنم در دست
دوم هلاک شد تاوان دار نشود از بهر آنکه تفاوت نکند میان گل کردن وی و میان گل کردن دیگری مسئله مردی تبری خواست از مردی تا هیزم
بشکند و هیزم شکست همسایه گفت مرا ده تا من نیز هیزم بشکنم همسایه وی را داد تبر بشکست در دست دوم تاوان دار شود چه فرق است میان
تیشه و میان تبر گفتا فرق است که در هیزم شکستن [illegible] دوم تاوان دار شود از تفاوت [illegible] و دیگری هیزم سخت بود و یکی سست و یکی بچهار تبر برند
و یکی به دو بار تبر برند لاجرم [illegible] ضامن شود یا در گل تفاوت [illegible] فرق بود میان تیشه و تبر مسئله مردی از مردی تیشه عاریت خواست خداوند
گفت که [illegible] گل کرد و تمام نکرد همسایه گفت بمن ده تا من نیز گل کنم بوی داد و هلاک شد تاوان دار شود یا نه هر چه از بهر
کردن خواسته بود آن هم [illegible] تاوان دار نشود اما هر چه کار دیگر کرده بود [illegible]

تفاوت کند میان این و میان آن تاوان ور ارشود مسئله مردی خری از مردی عاریت خواست خاوند کاله گفت تا کسی این خر را از تو نستاند
گفت اگر از من کسی بستاند من تاوان هم بردن باآوردن بیاد زان کار با خود کسی بستاند بروی تاوان واجب نیاید از بهر آنکه شریعت
بروی تاوان ننهاده است چون تقصیر نکرده است اما ایشان بغیر شروع میکنند لاجرم تاوان نیاید مسئله مردی عاریت خری گرفت از
مردی که صد من گندم باسیا برم حال وی را بار کرده بود همسایه گفت من جو تا صد من گندم خویش برم بوی داد این خر هلاک شد بروی تاوان نبود
از بهر آنکه خاوند بصد من گندم رضا داده است تفاوت نکند میان صد من گندم وی و میان صد من گندم همسایه دیگر اما اگر این جو باسیا برد
بوده تاوان ور ارشود که خاوند آن جو در تر رضا نداده است اما اگر این عاریت گیرنده دوم صد من جو بار کرد تاوان شود و در قول بعضی مشایخ
از بهر آنکه جون بیشتر بود و بپلوی خر بیشتر گیرد و گندم کمتر گیرد لاجرم جون بار کرد و بمرد هلاک شد تاوان واجب آید بعضی گفته اند تفاوت نیست
بنود میان جو و گندم لاجرم تاوان واجب نیاید مسئله مردی خری عاریت خواست که صد من گندم بار میکنم صد من کاه بار کرد خر هلاک شد باید که
بار کرد ضامن شود از بهر آنکه خر را کاه بردن و پخته بردن رنج بیشتر بود لاجرم ضامن شود مسئله اگر خری عاریت گرفت که صد لست من گندم بار کنم
صد من آهن بار کرد یا سرب خر هلاک شد ضامن شود از بهر آنکه آهن و سرب خر را لکو بابند و خاوند بدان رضا نداده است مسئله مردی خری عاریت
خواست که جو و بری نشینم زیر ابر نشاند خر هلاک شد ضامن شود از بهر آنکه در برگشتن زین امر و تفاوت کند زیر ابر دن رنج بردن بیشتر بود لاجرم ضامن شود
مسئله مردی خری عاریت خواست و خر باز آورد خاوند را نیافت ستورگاه اندر راند و در بخت کرد کسی آمد در ستورگاه کشاده برد تاوان ور ارد
نشود فرق نیست میان این مسئله و میان مسئله که مردی خری بکرد بعد از آن همین صاحب این خر را باز آورد همین ستورگاه اندر کرد بعد از آن
خر هلاک شد ضامن شود از بهر آنکه صاحب با غرر رفت خاوند ننهند از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه غصب سبب ضمان بوده است اما عاریت سبب
ضامن نیست هر چیز را تسلیم کنی بجا روی از عهده بیرون آن هر چه عریل بود و تش و نفقه جای خر را بود تا اگر عاریت خواست بعد از آن
آورد خاوند نبود و در فردا رسانیدن رفت از عهده بیرون آید اما اگر لکن و اقتابه عاریت خواست تسلیم وی بسوی دان بود و اسب تن بسوی
یا خانه کاشانه بود تا اگر آنجا نهد بعد از آن هلاک شود تاوان واجب نیاید مسئله زنی جامه عاریت خواست تا بسوی سرور رود یا ماتم زود رفت و آمد جامه را آنجا
خانه نهاد و خاوند نبوده بود و باز در شنفت نهاد و تسلیم بود بخاوند تا اگر بعد از آن هلاک شود ضامن نبود و تسلیم هر چیز را ایشان جای وی باید تا تسلیم وی درست آید اما اگر
همچنان آورد و بخانه خاوند در اندر انداخت جایی که آن خلعه را آنجا نهند و هلاک شد ضامن شود از بهر آنکه تقصیر کرده است مسئله مردی خری بعاریت گرفت که صد و
من گندم ببرم فلان جا صد و پنجاه من گندم بار کرد و این خر هلاک شد کل خر را ضامن شود یا بمقدار زیادتی را بقول بعضی بنگریم که اگر اهل الکو گویند که اگر خر صد و
و پنجاه من جو ذمی تواند بردن چون صد و پنجاه من بار کرده کل خر را ضامن شود از بهر آنکه همچنانست که وی خر هلاک کرد وستی بقصد اما اگر چنانست که اهل آن
گویند که صد و پنجاه من این بار خر را هیچ رنجی نرسد لسان و اکنون بمقدار سی من ضامن شود قیمت خر را به پانزده تیر کنند سه تیر را ضامن میشود و دوازده را نشود از
صد و بیست و دوازده بار من بود و آن ملل ستوری خاوند خر نهاده است از اضمان نشود و زیادتی را که سه تیر ماند از اضامن شود مسئله اگر مردی خری عاریت خواست تا خود
کوچه را نشاند یا خود خر هلاک شد بکنیم قیمت خر را ضامن شود از بهر آنکه کودک نیز آدمی است و کلان همین بود و خورد و همین بعید برخلاف آنکه بار برد هر چه بار بود بمقدار با ضامن
مردی خری عاریت خواست تا جای رود این خر را فلانی از وی بستاند لیکن عاریت گیرنده سیم داد و این خر را باز رسانید تنبر دیک خاوند آورد گوید که من سیم داده ام و خر را باز ستانیده ام

این سیمها من باز ده تا تواند که بستاند از وی آنکه وی در آن سیم تبرع کرده است که وقت تبرع کرده بود و تبرع را حق رجوع نبود اما اگر این نزد ا
خالی از وی بستاند سیم من باز ده تا با زده است سیم بوی نهاد تا فرا برد مارست کرده ضامن نشود از بهر آنکه سیم دادن برده واجب نیست مسئله
زنی حلقه در سینه خواست تا بگوش اندر کند از گوش وی افتاد و اگر استوار نکرده بود و تقصیر بود ضامن شود اما اگر خواب رفت کسی آن از گوش وی کشید اگر بگو
بر زمین نهاده خواب کرده بود ضامن شود و اگر نشسته بخواب رفته بود ضامن نشود و اگر حلقه ها را بگوش کودک اندر کرد و این زن ضامن شود
پای بنگریم اگر کودک چنانکه تواند نگاه داشتن ضامن نشود و اگر ریزه بود و تقصیر بود از نهاد در ضامن شود باب باید دانستن که کاله امانتی را امین را نشاید که
تصرف کند ضامن شود تا اگر مردی نزد یک مردی ستور امانت نهاد آن ستور بر او سوار شد بحکم در خانه خود و لیکن از آن هلاک شد ضامن شود
باتفاق لشکر اگر کرد بازی کلاه نهاد و بعد از آن هلاک شد ضامن شود و این گفتا بنگریم اگر از بهر این نکرده است تا پیش بگیرد ضامن شود
از آن ضمان نشود از آن ضمان اول بیرون آید اما اگر از بهر آن کرده است تا دیگر روز باز افکند همچنان است که گوی خود بگردستی اظهر
در کتاب مناسک آورده که اگر محرم در حال احرام جامه دوخته پوشید بروی یک دم واجب آید بعد از آن این جامه بیرون کرد و دیگر روز
باز پوشید بروی دم دیگر واجب آید پس بنگریم اگر از بهر آن بیرون کرده است که بیش نپوشم چون بپوشید جنایت نو بود دم دیگر واجب آید
اما اگر چنان است که عزم داشت که فردا باز پوشم گوی که خود بیرون نکرده است از خود جنایت یکی دم واجب بود مسئله مردی گندم
امانت نهاد بخانه مردی این مودع این گندم را درکرد و خورد و باز مثل این گندم خرید و بهمان جای وی اندر کرد و شب و روز در آمد و بر گندم
مودع برده بود آن امانت نهنده وی از بهر آنکه چون گندم برداشت غاصب شد تا باز برد ستد اونده از عهده بیرون نیاید اگر مودع بعضی
از آن گندم را خرج کرد و مثل آن گندم باز آورد و بهمان جای آمد ریخت بعد از آن هلاک شد کل گندم را ضامن شود یا مقدار آنکه خرج کرده
نشان نهاده است مثلا کاه ریخته باز گندم را که برداشته بود بر سر زیر او ریخته است تا از ضمان واجب که برداشته است اما اگر چنان است که
میان هر دو فاصله نیست همه آمیخته است همه را ضامن شود از بهر آنکه آمیختن کل را غاصب شده و لاجرم ضمان همه واجب آید مسئله مردی سیمها نزد یکی
یکی امانت نهاد این مودع از این سیمها پنج درم برداشت و خرج کرد بعد از آن پنج درم دیگر آورد همچنان بر جان بجا نهاد همه آن هلاک شد اگر نشانی
در میان نهاده بود همان پنج درم را ضامن شود و اگر نشان ننهاده بود اگر دن کل سیمها را ضامن شود بهمان طریق که در بالا ذکر کرده شد مسئله مردی
مردی چیزی امانت نهاد و امانت دار را نشاید که بکسی دیگر امانت سپارد مگر که ضرورت بود و ضرورت آن بود که این خانه را آتش افتد و بجای همسایه
اندر نهد تا آن چیز نسوزد و هیچ ضامن نبود و اما چون گشته میشود باید که باز ستاند و اگر امانتی در کشتی بود و این کشتی در خوف غرق شدن بود و کشتی
دیگر اندر آرد ضامن نشود و دیگر در هیچ ضرورت نشاید که امانتی را بکسی دیگر دهد با آنکه ضمان واجب بود مسئله مردی کاله خود را بر مردی
امانت نهاد امین این را بزن خود داد و در دست زن هلاک شد ضامن نشود از بهر آنکه زن در مؤنت مرد است همچنان بود که گوئی در دست امانت
دار است و اگر همچنین بکنیزک داد چون در مؤنت وی بود ضامن نشود اما اگر فرزند است که از خانه وی برفته است ضامن شود مسئله مردی برد
انگشتری امانت نهاده است مودع این انگشتری را بانگشت بربست و بکار برفت و در کار این انگشتری از انگشت افتاد و انگشتری را ضامن
شود مودع از بهر آنکه همچنانستی که وی این انگشتری را بجا نهاد دستی چنانکه امانت دار را نشاید که امانت را بدیگری نهد چون نهاد ضامن

ضامن شود مسئله مردی عتابی بمردی داد که بخانه ما بده این عتابی را بپشت نمی کند و زیر روی نهالین نهاد و بر نشست لیکن نهالین بر زمین بود
افتاد ضامن نشود یا بی گفتا که تکیه مکن این عتابی قصارت کرده یا خام اگر قصارت کرده بود ضامن بود در بهر آنکه قصارت کرده لوزا لود
خام بود ضامن نشود مسئله مردی مردی را کار داد که این کار در خانه ما بده این کار در ساق موزه کرد کار افتاد ضامن شود یا بی گفتا که بکیم کرد
پای چپ کرده است یا در پای راست کرده است ضامن شود از بهر آنکه چون بر جهت نشیند پای راست اندر داکند مخلوق سار شود تقصیر کرده بود و لا جرم
ضامن شود اما اگر در پای چپ کرده بود ضامن نشود والله اعلم بالصواب باب الاجارات مسئله مردی خری باجارت گرفت تا کرفتند مکید بیار
در راه این خر هلاک شد بر سید بو سر جز اکه کو مید مرا که خری دیگر بیار تا بر نشینم از بهر آنکه اگر اجرا حق بکنم ضائع شود آن بار مسلمان در راه
مسئله مردی خری کرایه گرفت تا بسمرقند این خر را بیازار جز نو اندر آورد و فروخت از اینجا خر دیگر گرفت و رفت باز آمد همین خر را باز خرید
بکم از ان خرو ازو رد به خداوند تسلیم کرد خداوند خر میگوید مزد یا بده نتواند که اجره خواهد مگر بمقدار آنکه بر ده است تا بجز از بهر آنکه چون
خر را فروخت بید ستوری خداوندی غاصب شد چون اسپ خر هلاک شدی بر ضمان واجب شدی هر چه وقت ضمان واجب آمد اجرت واجب نشود اما اینکه
کاز بهای خر مانده است کرا بود همان مرد خر را بود از بهر آنکه این بیع ایشان درست نیست که اجارت خداوند فروخته است چون خر را باز ستاند
این بیع برانداخته شد آن زیادتی باز دهد مسئله است که وی را او خوانند الف از اجارت و عین از عاریت و دال از ودیعت است و این
است یعنی اجارت توان دادن و ودیعت توان دادن و عاریت توان دادن و کرو نتوان کردن یعنی اجارت را سه واو ودیعت را یکی و عاریت
را دو و رواو و هر دو نخورش رسی فائده الاجارات توجر و تودع و لاتعار و لا ترهن والعاریت تعار و تودع ولا توجر ولا ترهن والودیعة تودع ولا تعار
ولا توجر ولا ترهن والرهن ولا یودع ولا یعار ولا یوجر ولا یرهن وقال الله تعالی فان ارضعن لکم فاتوهن اجورهن فقال علیه السلام الصلوة
لا اجرة قبل ان یجف عرقه وقال علیه السلام والصلوة من استاجر اجیرا و استوفی علیه ولم یوف اجره فانا خصمه هر که مزدوری گیرد وان کار را
تمام کند و وی مزد و تمام ندهد من خصم وی باشد روز قیامت مسئله مردی خری کرایه گرفت بر یه معین چون از خانه در گذرد غاصب شود
از بهر آنکه خداوند بدان رضا نداده است مسئله مردی خر بکرایه گرفت بده درم یکی دیه معین رفتن و آمدن را که امروز برود و فردا باز بیاید
این خر را از ان جا هر دو سه روز همان جا ماند بعد از ان گیرنده را برسد که از خداوند پنج درم باز ستاند از بهر آنکه چون بر وی گفته بود که فردا باز
آیم پنج درم از بهر رفتن واجب شود و چون فردا باز نماند غاصب شده و هر چه وقت غاصب شد اجره واجب نشود از بهر آنکه اگر هلاک شود ضمان واجب شود
مسئله مردی چیزی بکرایه گرفت تا بجرعم از اینجا در گذراند و بجرابا در رفت باز آمد نشید اجرت ان روی جرعم واجب شود اما چون باز آورد
اجرت این روی جرعم که ثالث شده است واجب است یا بی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله اجره این روی واجب نشود از بهر آنکه وی جاوید
غاصب است چون خر را از جرعم گذرانید غاصب شد تا در دست خداوند ننهد از عهده بیرون نرفته و گفتم که هر جا که ضمان واجب شود اجره
نشود و بر قول محمد رحمه الله تا مادام که آن روی جرعم است غاصب است ولیکن چون بجایگاه خود رسید از غاصبی بیرون آید لاجرم اجره این روی
واجب آید اما الصحیح آنست که همچنان غاصب است نااجره واجب نباید والله اعلم مسئله مردی بمردی خانه باجارت نهاد که یک سال به دینار بعد از آنکه
اجارت بسر شد این خانه در دست ان باجارت بماند اجره نشود از بهر آنکه چه اجارت باقی داشتن نباید و هست شاید که این خانه و خانه باز تجارت کند

کو مستاجر منفعت تواند بود استدن وی بنه واجب نشود از بهر آنکه اجرت در مقابله منفعت واجب می آید که منفعت آن چیز ملک وی نشود مسئله مردی بهر دو خانه
باجارت نهاد یکسان ایمان معلوم و قبالها نوشتند یکی خانه ویران شده است مستاجر میگوید که این قباله را بری الذمه سبب ویرانی خانه تواند انداختن بهر دو
اما از شده باز ... میرود بدان سبب اجارت را نتواند برانداختن والله اعلم مسئله مردی خانه را باجارت گرفت یکسال پیش از آنکه اجارت وی بسر شود
خاوند این خانه را بکسی فروخت این بیع موقوف بود باجازت مستاجر اگر این مستاجر اجازه کند بیع درست بود و اگر این مستاجر اجازه نکند بیع موقوف
بود چندانکه اجارة وی بسر شود از بهر آنکه این خانه در تصرف مستاجر است خاوند خانه میخواهد تا ابطال حق وی کند شریعت این بیع را موقوف دارد
مسئله مردی خانه بمردی باجارت نهاد ویران شد عمارت این خانه بر خاوند بود از بهر آنکه این جا ملک وی نیست اما اگر غله دار عمارت کرد تواند رجوع کردن بخاوند خانه
یا نی بگیریم که بدستوری خاوند خانه کرده است یا نه اگر بدستوری وی کرده است رجوع تواند کردن و اگر بی دستوری وی کرده است متبرع بود و حق رجوع نبود
مسئله مردی خانه بغله گرفت یا نی نه ویران شد غله دار میگوید خاوند خانه را که خانه را عمارت کن میگوید نکنیم چه تواند کردن اما اگر بازنش بیجان
باشد و اگر فی برخیزد مسئله مردی ... باجارت گرفت در جاه ... شد نهی کردن آن ... که بود بر خاوند از بهر آنکه هرچه بروی خانه است بر
غله دار است همچون ... اما هرچه در جاه است و بر دیوارها و بر سقف است بر خاوند خانه است ... در هیچ صورت از بهر آنکه
نفرماید کسی اگر تو خانه خویش را باز عمارت کن مسئله مردی خری بکرایه گرفت روز بروز هر روزی باجره معین است این اجارة درست بود و از ...
اند که بوده است تا دیگر روز همان قیمت حکم بگیرد ... مسئله مردی خری بکرایه گرفت تا بجایی برود ...
ستاند و هلاک شد بروی ضمان واجب نیاید از بهر آنکه شریعت اجرة واجب کرده ضمان واجب نکند مسئله مردی خری باجاره گرفت ظالمی ...
مرد بستاند این ظالم میگوید ... ضمان واجب نیاید از بهر آنکه بروی ...
نیست لاجرم ضمان واجب نبود ... اجرت میخواهد تواند ... اجرة واجب آید ... مسئله
مردی خانه باجارة گرفت ظالمی آمد و ... خاوند خانه از مستاجر غله میخواهد نتواند خواستن از بهر آنکه اجرة در مقابله
منفعت است و چون منفعت نتوانست بردن اجرة نیز واجب نیاید اما اگر خلاف میرود میان خاوند خانه و غله دار خاوند خانه میگوید هم تو باشنده
درین خانه غله دار میگوید که نشستن ما ... که مرا ازین خانه برخیزانیده است قول قول غله دار بود و اگر غله دار درین خانه است قول قول
خاوند خانه است بود ... اجرة واجب آید و نظیر این مسئله است آسیا بمقاطعه ... سالی ... سالی آمده مستاجر آسیا
طلب میکند مقاطعه گیرنده میگوید که دو ماه گذشته آسیا ... غله نیست اگر گواه بود خود اشکال نباید اما اگر گواه نبود حال را حکم سازیم اگر
حال آسیا گردان است قول قول خاوند آسیا بود و اگر آسیا ایستاده است قول قول مقاطعه دار بود و نظیر دیگر این مسئله است که مردی غلامی باجارت ...
در کاری معین سالی ... دینار خواجه غایب شد ... سال آمد ... اجارت گیرنده میگوید که این دو ماه بیمار بوده است ...
میگوید ... است ... کرده است قول قول که بود ... حال را حکم سازیم و نظیر دیگر نیست که ... رسیده ... رسیده را
بخورد ... رسیده شد میگوید ... که تو ... خورده ... است ... اینجا ... خورده ...
... میگوید ... خورده قول قول که بود ... حکم بسازیم اگر ... است قول قول ... بود و اگر ... است قول قول ...

مردی خری بکرایه گرفت که صد من گندم بار کند زیاده از آن بار کرد ضامن شود همچنانکه در عاریت گفتیم اما اگر جوالست که یک تنگ از آن خداوند خر بر نهاد
و یکی تنگ از آن اجارت گیرنده باندازه زیادتی آن تنگ که مستاجر بر نهاده است همان قدر ضامن شود و این جایی بود که خداوند خر نداند زیادتی از صد من است
اگر خداوند خر داند و همچنان خاموش بود او از وی رضا بود و هیچ چیز واجب نباید مسئله مردی خانه بمردی اجارت نهاد و این خانه اندر رختها خداوند خانه هست
اجارت درست نباید اجرت نتواند خواستن از بهر آنکه خانه مشغول بود برخت تا رختها بر ندارد و خانه تسلیم نکند اجرت واجب نباید مسئله مردی خانه بمردی
اجارت نهاد و کلید بوی داد و وی در را کلید کرفت هیچ با این خانه رخت نهاد و در دکان برآمد اجرت واجب آید چون تسلیم کرد در وی بود از بهر آنکه تقصیر از غله
وار آمده است مسئله مردی زمین بمردی باجارت نهاد و باید که این زمین صالح بود تا اجارت درست آید اگر غار بود یا کمانج تحتان بود اجارت درست نباید
از بهر آنکه منفعت نمیتواند برداشتن این کرایه گیرنده مسئله مردی خری کره اجارت گرفت درست نبود از بهر آنکه از وی منفعت نتواند برداشتن اما اگر ماده کافر
باجاره میکرد تا از وی شیر خورد درست نبود از بهر آنکه از عین چیز خورده بود و در اجارت منفعت را مالک میشود عین را نی مسئله مردی مردی را باجارت
گرفت که این ده گوسفند مرا بصحرا میبردن بر هر ماهی درم ببرد و گوسفندان از صحرا میبرد بعضی از این ده گوسفند هلاک شد چون ماه تمام شد
الحاه آمد که بیا اجرة من بمن ده و خداوند میگوید که چون بعضی از این گوسفند هلاک شده است ترا بر من نیم و انکه مثلست که چون مرد را مزد کرده بوده و انگی
اجرة تمام واجب شود از بهر انکه فرق است میان این مسئله و آن مسئله که مردی را دو کوچه است زنی باجارت گرفت تا کودکان او را شیر دهد هر ماهی دینار
یکی از این ها وفات یافت ماه تمام شد و آمده است که بیا مال من بده گفتا نیم دینار بیش نتواند ستادن گفتا فرق چیست میان چوپان و دایه فرق
آنست که در آن صورت که گوسفندان هلاک شدند آن خداوند توانستی که گوسفندان دیگر خریدی و بوی تسلیم کردی اما اینجا بچه دیگر نتواند آوردن فرق دیگر
که چوپان را از بهر یکی گوسفند همان بصحرا باید رفتن و از بهر ده همان اما در آن صورت که بچه هلاک شد رنج باندازه این کوچه کمتر شد اجرة نیز کم شود اما
رنج اینجا بر قرار است چوپان را اجرة نیز بر قرار باشد و این مسئله در شرح طحاوی است مسئله مردی مردی را گفت این خانه خود را بتو اجارت نهادم هر ماهی بدانگی
آخر این ماه در روز اول ماه دیگر هر یکی را ولایت فسخ بود بتوانند که اجارت را براندازند اما اگر اجارت بر این انداخت سر ماهی اجارت تو شود برضا بود مسئله
مردی آمد بخانه مردی اندر نشست و مدتی باشید خداوند خانه آمد است و میگوید که خانه من نتواند خواستن مانی بگیرم که اگر خانه بود که پیوسته درین غله
دار بوده است غله خواهد تواند ولی اجیران بود که اگر کسی اینجا بنشیند تواند خواستن و اگر این خانه مستغل بوده است هیچ
واجب نباید بار بعضی مشایخ گفته اند که بگیرم که در خانه نشسته است مرد بازار نیست یا کسی سلطانی اگر بازاری بود اجیر شد واجب
شود که وی غصب نکرده بود و اگر سلطانی بود چیزی نشود از بهر انکه وی غصب کرده بود و اجرة با غصب جمع نباید مسئله
مردی را سرای است گفت سرای را بتو اجارت نهادم هر سالی بده دینار هر ماهی بدیناری ستانی تمام شد اجرة میخواهد ده دینار میطلبد
یا دوازده دینار گفتا خداوند خانه را سوال کنم اگر خداوند خانه گوید که من نیت داشتم که هر ماهی دیناری میشود همان ده دینار بیش واجب نباید
از بهر انکه وی غلط کرده است اما اگر گوید که من نیت داشتم که هر ماهی دیناری میشود ولی همچنان گفتم دوازده دینار واجب شود + اگر مردی
مردی را اجارت گرفت که مرا حوضی بکن ده در ده بیکه نیار را نیمه حوض بکند پنج در پنج میگوید که نیمه کار کنم اجرة چند واجب شود گفتا
نیم واجب شود از بهر انکه ده در ده صد گز بود و پنج در پنج بیست و پنج بود از بهر انکه پنج اندر پنج پنج بار پنج بود و پنج بار پنج بیست و پنج بود و ده ده

صد گز بود و پنج درم مزد هست و پنج بود از بهر آنکه پنج از پنج بیست و پنج باشد پنج بود و پنج از پنج هست و پنج بود و دو از ده و ده بار ده
دو بود و دو ده بار صد بود لاجرم و آنکه تیر بیشتر واجب نباید مسئله مردی مردی را اجازت گرفت تا چاه کند بنا بر که این چاه گود
و چه کند و مزد را رسانید این چاه فرو رفت خداوند چاه میگوید که باز بکش مزد در میگوید که نکنم تا نخواهم تا مزد دیگر
تواند یا نه گفتا بگیریم که این چاه در ملک خود فرموده است که بکن یا در ملک مردمان اگر در ملک خود فرموده است که بکن
مزد دیگر تواند خواستن از بهر آنکه چون چاه را بسر رسانید تسلیم افتاد بخداوند و هر چه تسلیم افتاد اجرة دیگر واجب شود اما اگر در ملک
کسان هست تسلیم درست نی افتاد هست باز بهمان بکند بنا بر کن نظیر این مسئله آنست که مردی مردی را مزدور گیرد که این جامه
بدوز به بخارم این درهم این جامه را دوخت یکی جانب رسید این جامه هلاک شد مزد تواند خواستن یا نی بگیریم که در خانه خداوند
جامه دوخته هست یا در خانه خود اگر در خانه خداوند جامه دوخته هست مزد تواند خواستن از بهر آنکه هر جزوی که از این جامه میدوزد تسلیم
میشود بخداوند اما اگر بخانه خویش دوخته بود او هیچ چیز واجب نشود از بهر آنکه تسلیم نکرده است نظیر این مسئله دیگر آنست که مرد بافنده مایه
کرد تا بافنده باز رسید کرباس هلاک شد مزد تواند خواستن یا نی بگیریم که اینجا خداوند کرباس بافته است یا بخانه خویش اگر بخانه خداوند
بافته است اجرة واجب آید و اگر نی نی نظیر دیگر آنست مرد کشتیبان را مزد گیرد و چیزی دارد بار را بدان سوی برد چندین درم کشتیبان بار
مردمان بروی آب بمیان که بآن سوی رسانید کشتی را باد باز باین سوی آورد کشتیبان میگوید که من اجر دیگر میخواهم تا بار بدان سو
برم گفتا بگیریم که خداوند بار در کشتی بود یا نی اگر خداوند بار در کشتی بود تسلیم افتاد بآن سوی چون باد باز آورد مزد دیگر واجب آید اما اگر
خداوند بار در کشتی نبود تسلیم نبود مزد دیگر واجب نباید فصل باید دانستن که اجاره بطاعت درست نیست بجواب کتاب تا اگر امامی را اجرت
گرفتند تا ایشان را امامی کنند یا دبیرستان دارد یا موذنی کنند بجواب کتاب واجب نشاید از بهر آنکه اینها طاعت است و اجارت بطاعت درست
نیست اما مشایخ متاخرین گفته اند که درین زمان اجاره باینها درست داریم از بهر آنکه در آن زمان بیت المال امام را و موذن را از بیت
المال نصیب بود و اجارت سبب آن درست نمیداشتیم اما درین زمان ایشان را از بیت المال نصیبی نیست اگر اجاره درست نداریم تکاسل امامت
کنند و دبیرستان ندارند و موذنی نکنند و مسئله برینها بر بایست پس بقول متاخرین اینها بود تا جماعت بر نخیزد اتفاق است که اجاره بمعصیت درست
نیست تا اگر مردی مطربی را باجاره گیرد که مرا امشب مطربی کن تا چندین درم دهم درست نبود از بهر آنکه مطربی معصیت است و اجاره بمعصیت درست
نیست باب اجیر مشترک مسئله بدانکه اجیر مشترک بر دو نوع است یکی را اجیر خاص گویند و یکی را اجیر مشترک اجیر خاص آنست که کار یکی مرد کند
نکند چون شاگردان پیر و شاگرد جولاه و یا شاگرد نداف و کلالان مرد و ده و مانند اینها و اجیر مشترک آن بود که کار همه کسان بکند همچون جولاها
و باده بان و اسپان و آسیابان و بافنده و درزی و کارد و رنگرز و مانند وی مسئله اجیر مشترک را مردی چیزی داد که این کار من کن تا
در دست وی هلاک شد بروی تاوان بود یا نی بر قول ابوحنیفه رح اگر تقصیر نکرده است بروی تاوان نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رح
اگر تقصیر نکرده است تاوان واجب شود و این اختلاف بنا بر اختلاف صحابه است رضوان الله علیهم بر قول بعضی از صحابه ضامن شود ولی التقصیر و بقول
بعضی نشود چون تقصیر نکرده بود و بعضی مشایخ متاخرین گفته اند که این مسئله را اختلاف بنا بر آن پیغامبر علیه الصلوة والسلام کرده اند

قاضی جلال الدین رحمه الله نیست از بهر آنکه اگر همه تاوان بر خاوند کالا نهیم خاوند کالا را زیان می آید و اگر همه بر این مرد دوزنیم هم مرد درا زیان می آید لاجرم
صلح کنیم تا هر دو را نیک آید مسئله مردی کرباس بگازر داد که این کرباس مرا گازر کن این کرباس را بیش نهاد و بیگر نهاد این کرباس سوخته شد
تاوان دار شود باتفاق از بهر آنکه او بیشتر نهادن معلوم شد که تقصیر کرده است اما اگر نسوخت ولیکن در کوفتن دریده شد هم تاوان دار شود
که کوفته است پس تقصیر بود لاجرم تاوان دار شود مسئله مردی کرباس بگازر داد که این کرباس مرا قصارت کرد و غلط کرده است و کرباس
دیگر داده است گازر ضامن شود از بهر آنکه کرباس وی را بدیگری داده است اما اگر این مرد را میداند که کرباس وی را بدیگری داده است اندک این کرباس بگو
داده ام در فلان روز غلط کرده ام مرا معذور دار اگر آن کرباس را جامه بریده بود و خاوند کرباس برسید که از عمرو بریده و نقصان گرفته
خود بستاند آنگه گازر رجوع کند از بهر آنکه کرباس از بهر آن بریده که مگر کرباس وی است چون کرباس دیگر بیرون آمد معلوم شد که گازر دیگری را
مزدور داده است لاجرم رجوع بوی کند مسئله مردی کرباس بگازر داد که این را بشوی خاوند کرباس گفت کرباس من بود داده ام کرباس
مرا بجوی گفت و رفت هفته دیگر آمد گازر گفت آری کرباس تو با من بود دست بیا مرد وی نوزده مزد تواند خواستن یا نی گفت کرباس را انکار
از منکر شدن قصارت کرده بود یا بعد از آن اگر پیش از انکار شسته است مزد تواند خواستن از بهر آنکه آن ساعت غاصب نبوده است اما اگر بعد از انکار
قصارت کرده است نتواند خواستن از بهر آنکه وی بمنکر شدن غاصب شده است اجازت بر انداخته شده است وی در شستن متبرع بود و این مسئله
ابو حنیفه رح آورده است که مردی را این مسئله تعلیم کرده است و گفته که بنزد ابو یوسف رح سوال کن اگر گوید مزد تواند خواستن بگوی خطا گفتی و اگر گوید نتواند
خواستن بگوی هم خطا کردی و سبب آن بود که ابو یوسف رح روزی از ابو حنیفه رح خشم گرفته بود و در مسجد دیگر رفته بود و درس آغاز کرده و ابو حنیفه رح
شاگردی را سوال کرد ابو یوسف کجاست که پیش ما درس نمی آید گفتند ای استاد بزرگوار وی در مسجد دیگر درس آغاز کرده است مردی را گفت
برو و از وی این مسئله را سوال کن آن مرد رفت و از ابو یوسف رح این مسئله را سوال کرد ابو یوسف رح گفت تواند مزد خواستن گفت خطا کردی گفت
نتواند خواستن گفت هم خطا کردی ابو یوسف رح فی الحال برخاست و نزدیک استاد خود ابو حنیفه رح آمد ابو حنیفه رح گفت یا ابا یوسف رح بیا و در
ترا مگر مسئله گازر ابو یوسف رح گفت ای استاد جواب مسئله گازر چگونه است گفت جواب همچنین که یاد کردیم ابو یوسف رح گفت توبه کردم که شما
در حال حیوة باشید من هیچ مسئله را جواب نگویم مسئله مردی گازر کرباس داد که این کرباس مرا شو کرباس را بشست خاوند کرباس بعد مرد
تا فردا سیم آرم گازر میگوید تا سیم ندهی گازر را رسد که باز دارد یا نی نگریم که نشاسته داده است یا نی اگر نشاسته داده است حق حبس بود و اگر
نداده است حق حبس نبود و اگر بعد از این جامه هلاک شود در دست او تاوان دار شود از بهر آنکه بنا حق باز داشته و در آن صورت که نشاسته
داده است تاوان دار نشود از بهر آنکه حق منع بحق بود ده است مرتهن را حق حبس است با لی سید امام ابو القاسم سمرقندی رحمه الله آورده است
که اگر در وقت کرباس تنیدن تاری دریده بود آن تار را پیوند کرده بود حق حبس بود و اگر نی نی و اصل در این باب آنست که در وقت که اجیر کار
کاری کند که از آن کار وی چیزی در وی باقی بود ویرا حق حبس بود و اگر نی نی **کتاب الاضحیة** باید دانستن که قربانی بر که واجب
است گفتا بر کسی که نصاب بود یعنی بیست دینار زر بود یا دویست درم نقره قربانی بر وی واجب بود و اگر املاک بود
زیاده از حاجت اصلی آنرا به بیست دینار زر بخرند قربانی بر وی واجب بود و قربانی کردن هم بر مردان و هم بر زنان

هم بر شهریان و هم بر روستائیان هم از جهت خود و هم از جهت فرزندان خرد خود واجب بود اما از جهت برده و کلان واجب نیست مگر یکی گوسفند قربانی کند از
جهت خود و از فرزندان خورد خود هر یکی را یکی گوسفند باید قربانی کردن نه روا آید و اگر گاو قربانی کند از جهت خود و از جهت فرزندان خورد روا بود اما
از هفت کس نیابت دارد و شتر نیز از هفت کس نیابت دارد و اگر صاحب نصاب بود قربانی نکند بزه کار شود و اگر مرد درویش بود قربانی بر وی
واجب نبود و باید دانستن که قربانی بچه روا نبود و بچه روا بود و اگر گوسفند و بز را یا گاو و گاو میش یا شتر قربانی کنند روا بود اما اگر آهو یا گور خر
یا نخجیر یا بز قربانی کنند اینها اصلا روا نبود از بهر آنکه قربانی کردن اهلی شرط است و اینها وحشی اند و وحشی قربانی را روا نبود اما اگر مادر
[illegible] بود و پدر وحشی روا بود و اعتماد در قربانی مادر است نه پدر را اینست مذهب علماء ما رحمهم الله تعالی بخلاف شافعی رحمة الله و اگر مادر وحشی بود و پدر
اهلی بود روا نبود و همین معنی که گفتیم مسئله قربانی دانستن چه شرط است عقل و اسلام و بلوغ و حریت و اقامت و غنی یعنی قربانی واجب بر کسی است
که مومن عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و توانگر بود و اول وقت وجوب قربانی سپیده دم روز دهم ماه ذی الحجه دار وقت فرو رفتن آفتاب روز سیوم عید
است که روز دوازدهم ذی الحجه قربانی کامل سه روز است و دو شب که در میان سه روز است مگر آنکه شب روا است با کراهیت و روستائی را قربانی
کردن پیش از نماز عید روا است و شهری را بعد از نماز و اول وقت وجوب است و میان وقت وقت اداء و آخر وقت وقت قضای تا اگر اول
وقت بیابد و آخر وقت را نیافت قربانی بر وی نبود که وقت قضا را در نیافت نظیر وی آنست که [illegible] تمام روز سیوم عید وفات
یافت قربانی بر وی نبود که وقت قضا را در نیافت خلاف ابو یوسف رحمة الله گفت که گوسفند بکشد هم قیمتی قربانی کردن بهتر و ثواب وی بهتر از دو برابر هم
صدقه کردن از بهر آنکه قربانی کردن امتثال فرمان است و سنت پیغامبران است علیه الصلوة والسلام و در رضا رحمان است و کفارت گناهان
است و شادی [illegible] مسایل عیوب مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که یکی پای وی شکسته است روا نبود و اگر گاو
قربانی میکند که بیزبان است قاضی امام ابو بکر [illegible] رحمة الله آورده است که روا نبود از بهر آنکه گاو علف بزبان در کشد چون زبان ندارد
علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب قربانی را روا نبود از بهر آنکه علف نتواند خوردن و هر چه علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب
قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که وی را گوش بریده اند یا گوش او را شق کرده اند ولیکن [illegible] روا بود اما اگر جدا
کرده اند قربانی روا نبود [illegible] بر قول ابو حنیفه رحمة الله هر چه دو دانگ گوش بریده بود قربانی روا نبود [illegible] و بر قول ابو یوسف
رحمهما الله اگر نیمه بریده بود قربانی روا بود اما اصح آنست که دو دانگ بریده بود روا نبود و بر خلاف [illegible] چشم [illegible] اگر یکی
چشم را بینائی کم شده بود و اگر دو دانگ کم شده بود قربانی روا نبود و اگر کسی سوال کند که [illegible] دو دانگ [illegible] است یا بیشتر
[illegible] ابو حنیفه رحمة الله باید کردن که گوسفند را گرسنه دارند چند [illegible] چشم معیوب برابر بندند و علف را [illegible] و در [illegible] چشم وی
[illegible] علف [illegible] بیند [illegible] چشم [illegible] بندند [illegible] علف را [illegible]
[illegible] معلوم کرد مسئله باید دانستن که شهری را پیش از نماز عید گذاردن قربانی کردن روا نبود مذهب علماء ما رحمهم الله [illegible] که نماز عید گذارند
آنگاه قربانی کنند [illegible] پیش از نماز قربانی کنند روا نبود و اگر نماز گذارند [illegible] بیرون شهر [illegible] پیش از نماز عید قربانی کنند روا نبود و اگر
نماز عید گذارند قربانی کنند [illegible] معلوم شد که امام [illegible] بوده است [illegible] نماز [illegible] روا [illegible]

ولی قربانی را اعاده نکنند از بهر آنکه اگر قربانی را باز فرمایم حرج شود مسئله مرد را میباید که تا از نماز عید آمده باشد نخست بود و از گوشت قربانی
چه کند باید که نخست بخورد گوسفند را از شهر بیرون برد و ویکی را وکیل کند که چون رسیده باشد بعد از آن گوسفند را قربان کند و گوشت را بشهر اندر
آورده آنچه بسیار دو عید از نماز عید مسئله مردی بر قربانی میکند که از یکسال روا بود و اگر گوسفند قربانی میکند نخستین مایه و صفت علیه
بلند باد و یا کالبد روا بود و اگر کم از شش ماهه بود روا بود و چه باید کردن تا گوسفند کلانتر و فربه‌تر بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام گفته
است عظموا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم گفت گوسفندان فربه بزرگ دارید که ایشان بر صراط مرکب شمان است مسئله گوسفند از
دو کسی روا نبود و گاو و شتر از هفت کس روا بود مسئله اگر مردی گوسفند گرگین قربانی میکند روا بود و مایه تنگدم گران گرگ بود و سر ابتر کرده بود و
هزال لاغر بود روا نبود و اگر پوست سم اوست نگرده بود روا بود مسئله مردی گوسفند بود نه قربانی میکند یا گوسفند کر روا بود یا نی گفت روا بود که مقصود
از قربانی گوشت است و اگر لنگ بود نیز روا بود و سنت است که از گوشت قربانی دو دانگ بدرویش دهد و دانگ را آورده اند پیغامبر علیه الصلوة
والسلام یکی عید صد شتر قربانی کرد شصت را بدست خود ذبح آورد و چهل را بامیر المومنین علی رضی الله عنه را فرمود تا ذبح کرد و مکه سید عالم علیه الصلوة والسلام
روز صد سیاه هفتاد شتر قربانی کرد و یاران گفتند که همه میباید رسول علیه السلام گفت لی لکن جز امت من هر درویشان باشند که ایشان توانند از روی
که قربانی کنند و نتوانند من از جهت ایشان قربانی میکنم و اگر خود نتواند ذبح کردن باری باید که همانجا حاضر باشد یا دست بر است در دست
قصاب نهد و قصاب هم کند که در حدیث آمده است که پیغامبر علیه السلام فاطمه رضی الله عنها را گفت که چیزی بر سر قربانی خود حاضر شو که نخستین
قطره خون که از حلق گوسفند جدا شود همه گناهان او را عفو کنند و آن بنده را بیامرزد و بعدد تار موی که بر آن قربانی بود فرمان ایزد تعالی حسنه در دیوان
وی ثبت کنند و هر که از آن گوشت قربانی یک لقمه خورد خداوند تعالی او را بیامرزد و در روز قیامت بیارند گوشت و پوست و خون قربانی آنچنان که نهاده
که اکنون هست و اندر ترازو نهند گفتند یا رسول الله این کرامت مر فرزندان تراست گفت لی مر فرزندان مرا و امتان مراست تا روز قیامت و اندر خبر
دیگر آمده است که خداوند عزوجل وحی کرد بداود پیغامبر علیه السلام گفت یا داود تو دانی که مر امت محمد را بدان قربانیها که کنند چند ثواب است هم شمار از روز
قیامت گفت الهی نیم ایم خطاب آمد که بعدد هر موی که بر آن قربانی باشد بر سر در روز هر اندامی و ده نیکی در دیوان اعمال او ثبت کنم و ده بدی از دیوان اعمال
او محو کنم و چون دست و پای گوسفند قربانی برسند من دیو نار دوزخ بر ایشان بندم و هر پاره گوشتی که در آن قربانی باشد من ایشان را مرغی هم اندر بهشت
چون شتر بختی و بعدد هر مو که در آن قربانی باشد ده آن گوشتی دهیم اندر بهشت و بر دست و پای قربانی را در امر کسی هم در روز قیامت از مرکبان باد او
قربانی مرکب قیامت است و پاک کننده گناهانست و گردانند بلاهاست فایده عن علی رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال من خرج من بیته الی شراء
الاضحیة کان له بکل خطوة عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فاذا تکلم فی شرائها کان کلامه استغفارا فاذا نقد ثمنها کان له
بکل درهم سبعمائة الف ضعف فاذا اضجعها علی الارض لیذبحها یستغفر له کل شیء خلقه من موضعها الی الارضین السابع واذا ذبحها واهرق دمها
یخلق الله تعالی من کل قطرة من دمها عشر ملائکة یستغفرون له الی یوم القیمة فاذا اقسم لحمها کان له بکل لقمة عتق رقبة من ولد
اسمعیل علیه الصلوة والسلام عجب کار کن که بیگناه است و کشتن وی چندین ثواب است و آنکه گنهکار است در آزردن وی
چندین عذاب و عقاب است که رسول علیه السلام چنین فرموده است که من آذی مومنا بغیر حق فکانما هدم مکة

عن بركة والبيت المعمور عشرين ركعة ما قيل ... قال عليه السلام ... الاضحية ... الى ... من ... قاسم
... ونحبا ... لي ... ابن حنبل ... من على رضي الله عنه عن النبي عليه السلام ... قال ...
ان ... يفعل ... الاضحية ... للفصل صلوة العيد ... الى ... وفيه ... والحق ... والنفس ... ركعتين في تلك الصلوة ... العيد ... في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وانا اعطيناك الكوثر خمس مرة ... واستقبل القبلة
و ... اللهم ... ثواب القربان فان الله تعالى يعطي له ثواب ... تلك ... الى ... صلوة العيد عليه السلام ... الى
العيد حكايت ... حسن البصري رحمه الله در مجلس ميگفت در فضل قرباني ... گدائي ... قرباني كرد رضي الله عنه
در خواب ديد كه ميگويد كه هر كه قرباني كه امسال كرده اند همه موقوف بود بقرباني اين پيرزن ببركت قرباني وي همه را قبول كردم قال عليه
السلام من لم يقدر على الاضحية فليصل اربع ركعات يقرا في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمس عشر مرة انا اعطيناك الكوثر كان له من الاجر
سنني الاضحية وروي عن علي رضي الله عنه انه قال اذا رجع الفقير من صلوة العيد يقرا ثلاث مرات سورة الكوثر اعطي له فضل اجر
الغني المضحي قوله تعالى واطعموا القانع والمعتر بعضي از مفسران گفته اند كه قانع ومعتر مسكين وگدا اند كه زبان ندارد كه بخواهند پس شايد كه
گوسفند ... كه ... روز عيد ... كجا روا دارد كه روز قيامت مومن را ... كند ... واطعموا البائس الفقير روز
عيد ... اعني الاغنياء ... كجا روا دارد كه مومن مفلس ... را ... شفقت وعطا ... قال النبي
عليه السلام من وجد سعة ولم يضح ولم يقربن الى مصلانا ان شاء مات يهوديا وان شاء مات نصرانيا ... رضي الله عنه كه جبرئيل
عليه السلام والصلوة نزد رسول عليه السلام آمد گفت رسول عليه السلام يا اخي جبرئيل ... ثواب اين قرباني كه كردم جبرئيل
گفت ... قرباني كردن ... گفت يا محمد ... قربان كرد ... خدا
دوست‌تر است از ... سال ... گوسفند ... قربان كردن ... نزديك خداي تعالى ... گوسفند ...
الله ... عليه السلام ... گوسفند فرستاد معلوم شد كه هيچ چيز بقربان كردن بهتر از گوسفند نبوده است والله اعلم
مسئله گوشت قرباني را نشايد فروختن و پوست را نشايد فروختن ... گوشت قرباني بحساب ... نشايد دادن ... اگر گوشت
قرباني را فروخت ... را نشايد خرج كردن ... خوردن ... صدقه ... گوشت قرباني ...
خوردني روا بود مسئله اگر مردي پوست قرباني ... نشايد ... گوشت ... بايد ... كند كه آن
چيز نيز خوردني بود ... روا بود و پوست ... اگر چيزي ... مسئله دو كس دو گوسفند خريدند ...
... گوسفند را ... ميگويد ... گوسفند ...
... مشترك شوند ميان هر دو ... گوسفند ... بيت المال ... از هر دو گوسفند ... لاجرم
... بيت المال ... ميان هر دو ... اگر اين گوسفند مشترك را قرباني ميكنند روا بود ... علما ...
... رحمة الله ... است كه روا بود ... هر يكي ... گوسفند ...

من است واز اقتدوم در ملک من افتاده است پس باید که روا بود و بعد از ان گوشت را قیمت کنند اکنون چگونه کنند تا روا آید گفتا باید که هر دو
یکی را وکیل کنند که ان وکیل از جهة ایشان قربانی کند مسئله دو تن دو گوسفند اورده بر سلاخ و ویرا وکیل کردند که این گوسفند را جهت ما
قربانی کن بعد از ان ذبح و مذابح مند سلاخ میگوید که یکی را عمدا التسمیه ماندهام و نگفتهام وی نمیدانم که کدام است هر کسی ان خود را گرفته اند و میگویند
که ان مرا التسمیه گفته است هر دو حلال بود بنا بر ان زعم ایشان ولی این نشاید از ان خوردن و ان نشاید از ان خوردن از بهر انکه زعم هر یکی
انست که از ان یار من پلید است و زعم در شریعت اعتبار است اما اگر هر دو گوسفند ان یکی کسی بود مرد برا وکیل کرد که گوسفندان مرا ذبح کن
این مرد یکی بعمد التسمیه بماند اگر میداند که کدام است همان یکی مردار بود اما اگر نمیداند که کدام است هر دو مردار بود از بهر انکه پیغامبر صلی الله
علیه السلام فرموده ما اجتمع الحرام والحلال الا وقد غلب الحرام و سلاخ ان یک گوسفند از انکه تسمیه مانده ضامن شود مسئله مردی گوسفند
بذبح جای برد تا ذبح آرد کارد از دست بیفتاد و چشم گوسفند فوت شد قربانی را روا بود از بهر انکه اینوقت را اعتبار نیست اما اگر ملکش بگیرد ز
باید در روز چشم این گوسفند برفت روا نبود از بهر انکه معیوب بود و معیوب قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفند خرید قربانی را این گوسفند
گم شد هر چه در روز سوم باید که ایام اضحیه است قربانی کند روا بود اما اگر بعد از ان باید این گوسفند را صدقه باید کردن و از ان گوشت هیچ نه
نشاید خوردن از بهر انکه حق درویشان شد اگر این گوسفند را همچنان زنده میدهد بکید نیاز میخرید اما اگر میکشد و گوشت میسازد و نیم دانگ
و نیم ملکش میخرید ان نیم دانگ را ضامن شود از بهر انکه حق درویشان شده است وی نقصان کرد باید که نیم دانگ دیگر صدقه بدهد تا از
عهده بیرون آید مسئله مردی کسی خرید تا ملکش ازانکه ذبح اورد وی بچه اورد مادر را قربان کرد و بره را ماند تا سال دیگر این بره را
قربان میکند روا نبود از بهر انکه وی تبع مادر بود و یکبار قربت یافت بار دیگر قربان کردن روا نبود مسئله مردی توانگر است گوسفند خرید تا
قربان کند این گوسفند گم شد دیگر خرید انگاه گوسفند اول را بیافت ازین دو گوسفند یکی را قربانی کند روا بود و از عهده بیرون آید از بهر انکه بر وی
وجب شده بود بخریدن وی دیگر واجب نشود بخلاف درویش تا اگر درویش گوسفند خرید که قربانی کند این گوسفند غایب شد دیگر خرید این اول را
بیافت این هر دو را باید قربانی کردن از بهر انکه بر توانگر بی بخریدن معین نمیشود تا ذبح نکند اما این بر درویش فریضه نبود چون خرید همچنان شود
که گوی نذر کرده است که هر کدام خرد معین شود و اگر ده خریده بود هر ده را باید که قربان کند تا فرق بود در میان توانگر و درویش
و اگر نارسیده را مال است قربان در مال نارسیده واجب آید یا نی بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله از مال وی قربانی کند و بر قول محمد رحمه الله
قربانی نکنند حجت وی انست که میگویند نارسیده اهل وجوب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوة بر وی واجب نیست قربانی کردن نیز واجب
نبود و حجت ایشان انست که این قربانی کردن همچو مونت است اگر پدر فرزند نارسیده را از خواسته نفقه این زن از مال پسر واجب شدی قربانی نیز باید که
واجب بود اما گوشت قربان وی را باید فروش نه دهد از بهر انکه گوشت دادن ضرر بود از مال وی در حق نارسیده ضرر روا نبود مسئله مردی درویش
گوسفندی خرید و این گوسفند را قربان کرد دیگر روز توانگر شد قربانی دیگر واجب اید یا نی دو روایت است بروایت کتاب حج واجب نیاید اگر
درویش حج کرد بعد از ان توانگر شد حج دیگر شود و بروایت کتاب صلوة قربانی دیگر بروی بود چون در وقت توانگر شدن همچنان بود که نارسیده نماز
خفتن گذارد هم در وقت بالغ شد ان نماز خفتن را باز گذارد از بهر انکه وقت قایمست دروی در وقت اهل شد انجا نیز قربانی را وقت باقی است هم

توانگر شده باید که باز قربانی کند مسئله اگر کسی بنیت نذر گوسفند قربانی کند بی وصیت وی صدقه واجب نباید اگر مرده وصیت کرده بود واز گوشت
نتواند خورد وی صدقه باید کرد وی گوسفند میت هم قربانی کردن بهتر از دو درم صدقه کردن که گوسفند قربانی کرده به از قیمت گوشت با وجود
بهتر بود و از دو سه چون بقیمت و گوشت برابر بوند و ماده بهتر باشد از نر چون بقیمت و گوشت برابر بوند ماده گاو بهتر از نر گاو چون بقیمت و گوشت
برابر بود مسئله آنکه از بهیمت جز قربانی روا نبود چون گاو و اسپ و گورخر و خرگوش و آهو و نخچیر و نر گاو و کوزه مسئله کشته و کسی باشد خوردن
که حلال است نارسیده و گنگ و ختنه ناکرده و محدث و جنب و حایض و نفسا و دهم و در رسانند و چون بالتسمیه بود حلال بود و کشته کسی را
نشاید خوردن که حرام است و روا نیست بجز زمزم و سه و کافر حربی و اباحتی و زنده و بت پرست و آتش پرست و محرم که صید کرده باشد مسئله از
شش جز قربانی روا نیست بی شاخ و شکسته شاخ و ماده و یا خصی و بوانه و بی دندان و بی گوش هر زاده و کر روا بود فایده و مکحول نقل کرده اند
کفته است ... آنچه ... قربانی بجز آن ثواب قربانی محروم نمانی ... گفته رحمة الله اکرمین ... رضای خدای تعالی
بود و جمل ... قربانی ... فصل در پنج نوع قربانی از ملک غیر واست ...
آن گوسفند که قربانی کند کشنده را ثواب بود ... و گوشت وی را حلال بود ... اول گوسفند که غصب کرده و نیت قربانی
کشت ... سوم گوسفندی ... نارسیده یا رسیده غصب کرد و قربانی کرد چهارم اگر بنده ماذون ...
... غصب کرد و قربانی کرد پنجم گوسفندی خریده بیع فاسد درین پنج صورت قربانی روا بود از بهر آنکه ملک ثابت شود
مر وی را درین پنج صورت از ضمان کردن پس قربانی در ملک او افتاده بود ... دیگر که اینجا قربانی روا نبود اول ...
دوم عاریت سوم ... چهارم ... پنجم ... ششم ...
... روا نبود زیرا که ملک بعد از کشتن ثابت شود پس کشتن در ملک غیر افتاده بود ...
کذا ذکره فی الخلاصة فایده ... ولا یجوز الاضحیة بها العمیاء والعوراء ...
والذنب ... ولا ... اصل القوائم ...
من الوحش ... کان الام اهلیا جاز کذا ذکره فی الخزانة ... رحمة الله ... چنین گفته اند که اگر مردی پوست گوسفند
بیرون کند و صدقه دهد ... مردی دیگر قربانی کند ثواب قربانی کننده زیاده بود از صدقه دهنده که بهری پوست گوسفند
زر دهد از بهر آنکه این واجب است وان نفل و هرگز نفل بواجب نرسد و برابر نبود ... قربانی کردن ... ولت
محروم نمانی امیرالمومنین علی رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که چنین فرمود هر که از مومنان در روز
عید قربانی کند نخستین قطره خون که از قربانی بر زمین چکد کفارت گناهان قربانی کننده شود که در عمر خود کرده بود و آن گوسفند
که وی را قربانی بود حق تعالی ... بهشت ...
از حور عین ... روز قیامت شود ... قربانی ... چنانکه در قرآن مجید فرمود یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا ... عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام چنین گفت ... قربانی کنند ...

شکرانه این حال را بعد از نماز از خدای تعالی هرچه خواهد بخواهد و بیاید و دعا گوید تا سجده شود و کرده و جیز است یک سر بدین خوش شد و در مراحل که دو رکعت بیاید و اتباع
نیابد مسئله مردی بد دو دینار و دو گوسفند میباید و بد دو دینار یک گوسفند دو دو دینار اولیتر بود که جزو یا یک دینار در این مسئله خلاف است بعضی گفته اند که
یکی اولیتر بود از بهر آنکه جهان یکی فربه می افتد و قربان آنست که گوسفندان کلان تر قربان کنید از بهر آنکه اگر گوشت بیشتر و بحر یکی بخرج افتد بیش کلانتر
اولیتر بود و بعضی گفته اند که از دو گوسفند گوشت بیشتر فرود آید و درویش را از این بهره آید لاجرم بدین سبب بهتر بود مسئله مردی وفات
یافت و از وی یکی گاو ماند و زن و فرزندان این گاو را مشترک قربان کردند روا بود از بهر آنکه گفتیم که گاو و شتر از هفت کس روا بود و در اینجا هشت
تن نشود از بهر آنکه زن را ثمن میرسد همچنان نشود و گوییم که هشت کس بیامدند و دو تن یا سه تن یکی گاو خریدند بانبازی و قربان کردن روا بود و فتوی
بر این است مردی دو گوسفند را یکبار ذبح کرد به یک تسمیه اگر هر دو را بر یکدیگر نهاده بود روا بود و اگر یکبار تسمیه گفت و یکی را ذبح کرد و باز آن
دیگر را اول حلال بود و دوم مردار از بهر آنکه تسمیه بر عین گوسفند است که اول است که از او چون تسمیه بگفت بعد لاجرم مردار بود مسئله مردی
گنگ گوسفند را ذبح می کند گفتا باید که لب را بجنباند و نیت تسمیه بدل اندر بگیرد تا حلال بود و اگر لب را نجنباند روا نبود از بهر آنکه هرچه از حقیقة علاج
از الصوت بریم و صورت است که لب را بجنباند تا رسیده گوسفند را ذبح می آرد یا دیوانه یا زن یا بنده یا حایض یا نفسا یا مرد ختنه نکرده چون با
تسمیه بود حلال بود مسئله اگر مردی شب قربان میکند روا بود اما مکروه بود در نخاستن حیوان در شب که پیغامبر علیه السلام فرمود که ایشان را مرنجانید
در شب بدین سبب مکروه بود مسئله مردی با سلاح کارد گرفت و از این دو کس یکی تسمیه گفت و آن گوسفند را ذبح کرد نه حلال بود یا نی حکم اگر
از کس هر دو شد تا که تسمیه گفته است حلال بود و اگر نی مسئله ترسای گوسفند را ذبح می آرد و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم و باسم المسیح مردار شود
از بهر آنکه نام خدای تعالی با نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مردار بود و اگر مسلمانی میگوید بسم الله و محمد رسول الله مردار شود از بهر آنکه عطف
کرده است نام پیغامبر را با نام خدای تعالی عز و جل اما اگر چنین گوید بسم الله محمد رسول الله حلال بود از بهر آنکه این نام را از جدا بود مسئله اگر صابی گوسفند را
ذبح می آرد بر قول ابوحنیفه رح روا بود و بر قول صاحبین رح روا نبود حجت ایشان آنست که از اهل کتاب نیستند و هر یک کیش لاجرم حکم ایشان حکم
حربی بود اما حجت ابوحنیفه آنست رح که ایشان همچو اهل کتاب اند اگر مسلمانی دختر ایشان را به زنی کند روا بود بنکاح و اگر گوسفند را ذبح آرد حلال بود
سردار نی صابی کس بود که آفتاب پرست بود یا ستاره پرست بعضی گفته اند صابی کسی بود که پیوسته بیک کیش نبود مسئله اگر مغ گوسفند
را ذبح کند مردار بود از بهر آنکه ایشان را دین نیست ایشان هرچه خوش آید بپرستند بودی که ایشان همان بودند و حربی همان مسئله اگر
گوسفند با سلاح هر دو کارد گرفتند و یکی تسمیه گفت معلوم نی که بقوه که بریده شده است مردار بود از بهر آنکه شک افتاد در حلال و شک در
حلال نبود والله اعلم فصل باید دانستن که اگر گاو قربان کنند ماده اولیتر بود و اگر گوسفند کنند نر اولیتر بود از بهر آنکه گوشت گوسفند نر
خوش تر بود و گوشت ماده گاو نرم تر بود و گاو دو ساله باید که پای در سیوم سال نهاده بود و شتر چهار ساله باید که پای در پنجم سال نهاده
بود و بز یکساله که پای در دوم نهاده بود و گوسفند را همین است مسئله اگر گوسفند شاخ شکسته قربان میکنند روا بود یا نی حکم که موی سر است
مگر بود روا بود و اگر بسیار است کرده بود و گوشت سر بر زبان انداز بود روا نبود و اگر گوسفند میکوش قربانی میکنند اگر ... زاده
است روا بود و اگر بریده بود روا نبود و اگر گوسفند بی دنبه کنند که است کرک روا بود یا نی حکم اگر ... روا بود

واگر تمام برکند وبود روا نبود واگر پاره از دنبه بر کند چوپان بدم و دو دقه و اندنبه را از روی نشناسند مردار بود و نشاید خوردن از برای که پیغامبر علیه السلام
فرموده است بر چه از اندام حیوانکی مردار است لاجرم بحکم حدیث نشاید خوردن **مسئله** مخنثی که سفته خنثی قربان میکنند روا بود و ابو علی از مشایخ
گفته اند که روا نبود و نقل کرده اند لاجرم بدین معنی گفته اند که روا بود و در روایت اصل نیست که این مسئله را **مسئله** باید دانستن که گوسفند را
و حلقوم و مری و دو رگ او و داجر بقول ابو حنیفه رحمة الله سه از چهار را بریده شود یا بیشتر از این سه بریده شود حلال بود و بروایت از ابو یوسف
همین است و در روایت دیگر از ابو یوسف آنست که البته حلقوم باید که بریده شود و دو رگ دیگر بیشتر و بر قول محمد رحمة الله از چهار هر یکی باید
که بیشتر بریده شود والله اعلم **کتاب** الحدود وقال الله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة وقال النبي عليه الصلوة
عرض علی اعمال بنی آدم فی کل جمعة مرتین فیکون شدة غضب الله تعالی علی الزانی یعنی عرض کرده میشود بر من اعمال بنی آدم در هفته دو بار و هیچ کرده سختتر
از موجب خدای تعالی بر زناکاری نبینم و در خبر آمده است که زنا عمر را کوتاه کند و رزق را تنگ گرداند و نور روی او را ببرد و وارد است که هر که
کودکی را بشهوة بوسه دهد حق تعالی او را در آتش دوزخ هزار سال عذاب کند و هر که با کودکی فعل بد کند بوی بهشت نیابد مگر توبه کند و در خبر آمده است
النظر الى الحرام سهم مسموم من سهام ابلیس یعنی نگریستن بحرام تیریست زهرآلوده از تیرهای ابلیس اگر مستی زنا کند حدش نزنند تا هوش باز گردد و اگر
مستی اقرار کند بزنا حدش نزنند اگر یکی اقرار کند بزنا چهار کرت در چهار مجلس مختلف بروی حد واجب شود چون اهل اقرار بود و اگر کم از آن اقرار کند
حد واجب نشود و اگر بعد از آن که قاضی حکم کرده بود با اقرار وی رجوع کند حدش نزنند **مسئله** اگر مردی بر زنی را بیابد در جامه خواب خفته و
پندارد که زن حلال اوست و با وی بیاسید واجب آید و اگر در عدت طلاق بیزاری با زن بیاسید و پنداشت که بر وی حلال است با کنیزکی
که بنزد وی گروی او دیعت یا عاریت بود و گوید پنداشتم که بر من حلال است یا غلام با کنیزک خواجه یا پسر با کنیزک پدر یا مادر یا با زن بیاسید و پنداشت
که حلال بود حد واجب نیاید و اگر سلطان یا کسی دیگر یکی را اکراه بزنا کند واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی گواهی دهند بر مردی که پیش از نکاح او زنا
کرده حدش نزنند اگر محصن زنا کرد و در دار الاسلام سنگسار کردن واجب آید و اگر محصن نبود حد تازیانه واجب شود و اگر بنده بود پنجاه تازیانه
لازم شود و محصن درین حکم کسی را گویند که مسلمان و بالغ و آزاد بود و با زنی دخول کرده بود بحکم نکاح که زن مسلمان بود عاقله و بالغه و آزاد و در اسلام
شرط است نزد نعمان رضا اگر مردی از ذمی زنا کند سنگسار کردن لازم نیاید بمذهب ما و بمذهب امام شافعی رحمة الله لازم آید و این مسئله را شرط الاحصان
خوانند اگر کسی در دار الحرب یا در لشکر باغیان زنا کند حد واجب نشود و در آن موضع از آن که سلطان اسلام را قدرة حد زدن نبود و در آن موضع
اگر خلیفه زنا کند حد نزنند و لیکن وبال زنا بودش اگر سلطان زنا کند خلیفه وی را حد بزنندش و اگر کم از چهار کس گواهی دهند بر زنا نشنوند و قاضی
را باید که گواهان را پرسد که زنا چه بود و اگر زنا و کجا زنا کرد و بچه وقت زنا کرد چون حد زنا ثابت شود نخست گواهان سنگ اندازند باز دیگران
و اگر گواهان نخواهند انداخت حد ساقط شود و اگر بر زن حامله زنا درست شود بگواهی باز دارندش تا آن وقت که بار نهد و اگر باقرار درست
شود باز ندارندش نباید حد یکه چوب بود و نزنندش تا بهتر شود و حدی که بچوب زنند بر سر و روی و فرج نزنند و زن را نشسته و مرد را ایستاده
و جامه از مرد جدا کنند مگر در حد قذف مستحب بود که حد پیش مردمان زنند تا پند گیرند و اگر پیش کسی نزنند هم روا بود و اگر کسی چند بار زنا کند
حد زده نباشد جمله را یک حد کفایت کند و همچنین در ماه رمضان روزه بقصد خورده بود یک کفارت بسنده بود و هر که زنا کند و توبه کند

بروی نیست که قاضی را خبر دهد تا خویش بزند اگر کسی با مادر یا خواهر نکاح کند چنانکه مغان و با او بیاشد بمذهب ابو حنیفه رح حد لازم نیاید و بمذهب
ابو یوسف و محمد رحمهما الله حد واجب آید و بعضی فتوی بر این قول داده **مسئله** اگر مردی با مرده یا با ستوری نزدیکی کند تعزیرش بزنند حد نی اگر
منی با چهار پای با ستر سامی زنا کند حد تازیانه بزنندش اگر کسی لواطت کند بروی تعزیر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حد واجب آید
یعنی حکم وی همچنان بود که زنا و بعضی گفته اند که فاعل و مفعول را بزنند و دیوار کیرند بعضی گفته اند از بالای بلندی شان سرنگون سازند فرو
اندازند اگر نا رسیده بود و یا بیگانه باشد تعزیر واجب آید آنقدر که سلطان یا قاضی مصلحت بیند تعزیر را از همه حد ها سخت تر زنند اما تا چهل
تازیانه نزنند و فرو دان روا بود که بزنند تا اگر غلامی یا کنیزکی یا وزیر را ای زنا قذف کند یعنی و نه تازیانه بزنند و اگر مسلمان از و را که نیک بود و یکر
وطی حرام یا وطی با شبهت نیاورده بود و بزنا نسبت کند و چهار گواه نتوانند گذرانیدن بر درستی قول خویش هشتاد تازیانه بزنند و هر که گواهی
او بشرع نشنوند **مسئله** اگر مرده را ای زنا قذف کند پسر او را و دختر او را و پدر او را ولایت مطالبه حد قذف بود و حد قذف بعفو باطل نشود و
هرک انکس که ویرا قذف کرده بود باطل شود والله اعلم **باب** اندر سرقت قال الله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما وقال النبی علیه السلام
لعن الله السارق یسرق البیضة فیقطع یده یعنی لعنت خدا بر دزد باد که بیضه بدزد و دستش ببرند یعنی انکه از دزدی تخم مرغ بدزدی چیزی رسید
که بقیمت ده درم نقره بود که دستش ببرند یعنی انکه در کم از ده درم سکه نقره که بر غل و غش غالب بود دست بریدن واجب نیاید **مسئله** اگر کسی
غلام خود را یا کنیزک خورد که هنوز عاقله نبود نه بدزد قطع واجب آید اگر کتاب بدزد و یا کراسه یا صید یا درخت ساختنی یا گوشت یا شطرنج یا
نرد یا بربط یا تنور یا سکی قطع واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی بخانه در آیند بدزدی و یکی مال بیرون آرد همه را قطع واجب آید اگر از
گرمابه ورد قطع وجب نیاید اگر از بام بدزد یا از بیابان و خداوند مال پهلوی مال خفته بود قطع واجب آید اگر دست بسوراخ خانه مردم
اندر کند و مال بیرون کشد یا با تکنج و مانند آن قطع واجب نیاید بخلاف دست که در جیب کسی کند قطع واجب آید بشرط وجوب القطع اربعة اشیاء
العقل والبلوغ والنصاب والدعوی والنصاب عشرة دراهم خمس عشر من السراق لا یقطعون اذا سرق العبد من مال سیده والسید من مال
مکاتبه او ماذونه مدیون او غیر مدیون او زوج من زوجته او الزوجة من زوجها او ذی رحم محرم منه و
الاجیر من المستاجر والخائن والنباش والمختلس والمنهب والحمام ومن المقبرة ومن بیت
المال والضیف من منزل المضیف اذ کان السارق اشل الید الیسری او کان اقطع او مقطوع
الرجل الیمین ویسقط القطع باربعة اشیاء اذا وهب من السارق او باعها منه او لم یخاصم خصمه فیها
او ادعی ان العین ملکه **مسئله** اگر یکی بر یکی دعوی دزدی کرد و انکس گفته که رفته ام قطع واجب نیاید
و اگر غلامی دزدی کند دستش ببرند مگر بحضره خواجه اگر غلام اقرار کند بدزدی دستش ببرند اگر گواهان گواهی دهند بر کسی
بدزدی و شبهه قطع واجب نیاید و اگر بر کسی دزدی درست شود و بسمرقند یا بکاشان یا بکاشغر یا سیلان بساغون
و مانند آن که سلطان اگر حد تقادم رسیده باشد علاحده دارد و الی حضرت ما را نشاید که او را دست برد و اگر
اقرار کند بدزدی نا رسیده قطع واجب نیاید اگر دزد و مال بجا و نه بدهد یا خداوند مال او را بفروشد یا ببخشد

بقطع وی حکم نکنند هرکه اول دزدی کند دست راست او را ببرند از بند ساق مگر که دست چپ او شل بود یا انگشت نر از دست چپش شل بود یا دو
انگشت سوای انگشت نر از دست چپش شل بود یا بریده آنگاه قطع نکنند مگر او دست بدزدی بریده بوند اگر دوم بار دزدی کند پای چپ او
ببرند اگر سوم بار دزدی کند باز دارند از جرمش تا آنگاه که توبه کنند و سیمای صالحان بر روی او ظاهر گردد و در دزدی عادت کند سلطان او را سیاست
کند روا بود و هیچ مدتی نیست مال بجا و ماند باید دادن چون برجای بود و اگر هلاک کرده بود ضمان واجب نشود مگر بقول شافعی رحمه الله
اگر راه زنان که مال ببرند و کسی را بکشند سلطان اگر خواهد دستهای راست ایشان ببرند و پای چپ ایشان و باز بکشند و اگر خواهد بر هم اندازد
ایشان بکشند یا بر درختان بکارد و بحال رند و بجنبانند تا بمیرند و یا بردار کنند شان و سه شبانروز بدار رها تا خلق عبرت گیرند و پند شنوند ایشان و اگر
کشتن یا دو تن راه زنند حکم قطاع طریق ندارند مگر چندان بوند که از خوف ایشان راه بمانند قطع طریق بموضعی که کم سه شبانروز بود حکم
قطع الطریق ندارد و بقول ابو یوسف رحمة الله دارد و فتوی بر قول وی است اگر در راه بمردی کاله بود بقیمت ده درم نقره دزدان بقصد
او کشند و مال او مقاتلت روا بود او را با ایشان والله اعلم بالصواب **باب** اندر سیر و جهاد قال الله تعالی فاقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم و قال النبی صلی الله علیه و سلم الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر سایه شمشیر است و آمده است الجهاد سنام العمل عذاب بر همه گان
خبر است آمده است که الغازی ولی الله عز الکنند و دوست خداست عز و جل مسئله بدانکه جهاد فرض کفایت است چون طایفه بغزا شدند
دیگران بیفتند مگر که نفیر عام بود آنگاه بر جمله رسیدگان فرض عین گردد و بنده را بی دستوری خواجه و زن را بی دستوری شوی بیرون آمدن روا
بود و عالم که شهزادی عالم بنا شد نشاید که بغزات برآمد اما چون نفیر عام بود و همچنین فام دار را بی دستوری غاوند حق نشاید بغزا
بیرون آمدن چون نفیر عام بود و همچنین فرزند را که مادرش طاقت ندارد و باکی نیست اندر دین بردن مصحف در دار حرب چون لشکر اسلام
عظیم بود و مسلمانان نشاید که بر حربی خود را بکشد و باک نبود که دست یا پای اسب او را بی کند یا او را زنده باز دارد تا دیگری در
رسد او را بکشد و اگر زنی را بمشرق کافران ببرند بر اهل مغرب واجب شود که وی را خلاص دهند پیش از آنکه او را بدار حرب در آرند
و آمده است که زنی را از طرف کافران اسیر بردند و او بوقت اسیر شدن بانگ کرد وا معتصماه تا خبر بمعتصم رسید که خلیفه عهد بود با سپاه
باز دارد که او بیگاه در حال بر نشست و لشکر ساخت و تا آن زن را از دست کافران خلاص نکرد بشغلی دیگر مشغول نشد غنون کردن در
حالت حرب مستحب نیست مگر در آن جای منفعت مسلمانان باشد و مبارزان را از آن نشاط حرب زیاده شود و باک نیست طبل زدن در وقت حرب
باک نیست هم نیز و خود را در حالت حرب مبارزان بغیر بید بحنا اندار و آمده است که امیر المومنین علی رضی الله عنه کافر منکر را با مبارزت
بیرون آمده بود و گفت که شرط کرده بودی که کس را بمن بمبارزی نخوانی کافر وی را پس کرد بنداشت آنکه مگر کسی بمبارزی آمده
است علی رضی الله عنه در حال شمشیر بر وی زد و بکشت غازیان چون کافران را قهر کنند نشاید که نارسیدگان و زنان و پیران را
بکشند مگر که از اهل رای و تدبیر باشند چون مسلمانان با کافران عهد کنند که تا فلان وقت حرب کنند نشاید ایشان را شبیخون کردن الا
پیش خبر باید دادن که ما عهد بر انداختیم سرهای کافران را اندر دار الاسلام فرستادن مکروه است که از آن فراغ دلی باشد مسلمانان را فضل
اگر کسی او ... از حرب ... خریدن یک اسیر ... بود ... اسیر خریدن جاهل فاضلتر بود از خریدن اسیر عالم که عالم در حرب خود را برهاند بحیله جاهل باک بینکر کافر

کافر بچی وا بیر مسلمان استانی مگر بروایتی از امام ابو حنیفه نشاید که کافر اسیر کافر وی و مال بستانی اگر مسلمانی جماعتی را نیز و یک کافران گرو نهند
و کافران جماعتی را نیز و یک مسلمان گرو نهند پس اگر هر که عذر کند خون گروها و کان ایشان را حلال بوده باشد پس اگر آن کافران عذر کنند
رهن مسلمان را بکشند مسلمان را نشاید که ایشان را بکشند و بعضی گویند بکشند روا بود پس که گرو نهند والله اعلم **مسئله** اگر زنی از لشکر اسلام کافر را
امان دهد تعرض ایشان بر مسلمانان حرام شود امان دادن نارسیده و غلام که ماذون نبود درست نبود و اگر مسلمانی با کافری بگوید مترس یا گوید
لاتخف یا به هر زبانی که گوید امان کرده و اگرچه معنی این لفظ نداند اگر مسلمانی در دار حرب با کافری یا مسلمانی که هم آنجا اسلام آورده باشد عقد
ربوا کند باک نباشد اگر مردی در دار حرب فرزند کافر را از پدر یا از مادر و یا از برادر و خواهرش بخرد و بقهرش بیرون آرد ملک او گردد و اگر
بطریق قهر بیرون نیارد و لیکن فروشندگان آن بیع را رد او ارند بر عقب خریدن ملک خرنده گردد و اگر کافری در دار حرب از کافران
حربی چیزی غصب کرده باشد و بران حادثه بقاضی مسلمانان برود نشاید قاضی را که قضا کند و اگر خصومت قائم بود روا بود که قضا کند
اگر کافری حربی بدار الاسلام با امان درآید و فرزند خود را بفروشد روا نبود و اگر حربی امان داده بنده خرد یا مصحف جبر کنندش تا باز فروشد
و اگر نفروشد در دار الحرب برد آزاد شود و اگر دو حربی بدار الاسلام با امان بیرون آیند و یکدیگر را بکشند درست تر آنست که قصاص فرو
نباید اگر کسی در دار حرب بطریق امان درآید مال ایشان را بدزدد و بیرون آرد ملک وی گردد و لیکن ملک خبیث صدقه باید کردن و اگر
بی امان درآید و چیزی بدزدد و بیرون آرد حلال بود او را و سوار را در غنیمت دو تیر است و پیاده را یک تیر است اگرچه امیر لشکر است اگر
اگر زن یا بنده یا نارسیده یا گذارده کاری مقاتلت کند بدان قدر دهندش که سلطان مصلحت بیند اگر امیر لشکری یکی را گوید که اگر فلان را بکشی
من ترا چندین درم دهم درست نبود و اگر مالهای مسلمانان را کافران بدار حرب برند ملک ایشان گردد و اگر کافری حربی بدار الاسلام درآید
بنده ستوری و مسلمانی او را بگیرد غنیمت جمله مسلمانان شود و اگر بندگان کافران حربی بلشکر اسلام درآیند آزاد شوند باید قسمت غنیمت در دار
حرب روا نیست و گویند که حرام است مگر بقول شافعی رحمه الله مگر سلطان که حکم اجتهاد کرده و این را مسئله قسمت غنایم گویم زمین دار اسلام حکم
دار حرب نگیرد مگر از دار حرب بریده نباشد و در وی احکام کفر ظاهر گردد و هیچ مسلمانی و گذارده کاری بحکم امان اول ایمن نماند و بقول ابو یوسف
و محمد رحمة الله بر کجا احکام ظاهر گردد حکم دار حرب گردد و اگر کافر مست اسلام آرد درست بود و اگر مسلمان مست ارتداد آرد درست نه
اگر ترسائی یا جهودی گوید که من مسلمانم حکم کنند باسلام او و اگر گوید من مسلم حکم نکنند باسلام او و اگر کافری گوید بوثنی که غاربان بوی جمله بید
محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم اسلام گیرد و جهودی و ترسای اگر گوید محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلمان نشوند تا از دین جهود
و ترسای بیزار نگردد و اگر عاقل و بالغ از اسلام برگردد باسلامش خوانند و اگر باز نگردد بکشندش مگر مهلت طلبد آنگاه سه روز مهلت
دهندش اگر زنی مرتد شود والعیاذ بالله او را نشاید کشتن مگر که ملک باشد و لیکن باز دارندش تا آنوقت که بمیرد یا اسلام آرد و اگر
کودک عاقل مرتد شود درست بود اما نکشند هر که مرتد شود و نا مسلمان شود نا گردد و بمیرد و بعقوبت برود و بکفر گرفتار گردد **فصل**
هر زن و نارسیده و بیعقل جزیه نیست هر که اسلام آرد یا بمیرد جزیه از وی ساقط شود هر که جزیه ندهد سالها او را از بروی یک جزیه بیش
نباشد و همچنین حکم خراج در زمین گذارنده گذار اگر گذارنده گذار نیز و یک جزیه فرستد قبول نشاید کردن که بوقت جزیه گذاردن باید

کرکند اگر بنده نشسته بود و خداوند ایستاده و دست دهنده زیر دست گیرنده باید که بود دبیره در زیر نشستگی نوعی کسب بتواند کردن حلال
دوازده درم است اندر مجانبت شیطان دیگر مرد میانه حال بیست چهار درم و بهر توانگر چهل و هشت درم اگر جماعتی از مسلمانان
شوند و بر سلطان عادل بیرون آیند و دعوی دولت کنند سلطان را با ایشان مقاتلت روا بود و اعانت سلطان بر مسلمانان واجب
بود و هر که از باغیان توبه بهر بیعت بند نشاید کشتن مکروه دارد و از آنجا خوف فسادی بود و اگر سلطان با باغیان مواجب
کند حرب باشد و برایشان مال گیرد روا بود و نشاید سلطان عادل را که برادر و پدر خود را اگر باغی بر آورده بود و ندید بدست شود و بکشد مگر الطریق
دفع در مقام ضرورت روا بود و روا بود که پای اسپ او را پی کنند تا پیاده گردد و کسی دیگر ویرا بکشد و آنچه از مال باغیان بدست
لشکر سلطان ملول هلاک شود در حالت حرب تاوان نیست و جز از آن حرام است باب الالفاظ الکفر صاحب ... چنین گفت اگر
خدای جهان است چیز خود از وی بستانم کافر شود بخلاف آنکه اگر پیغامبر است بستانم اگر زنی گوید بت را سجده کنم و یا فرشتی بکنم کافر شود
همچنین اگر گوید کافر بودن به از ... بودن یا گوید مرا با و بهشت نباید اگر چنین سوگند خورد که بخدای و خاک ... بعضی گفته اند
که کافر شود و اگر گوید من چنین کار کنم یا کرده ام از خدای بیزارم و ... اند که کرده است بعضی گفته اند که کافر شود امام شمس الدین حلوائی ...
داده است که کافر شود و از ابو یوسف آمده است که کافر نشود و اگر گوید لعنت بخود که خدا ... قول گفته است متعلق کافر شود و چون ...
استهزا بود و اگر یکی ... را گوید کافر گردد تا بر شوی حرام گردی کافر شود و اگر کسی بکفر کافری رضا دهد ... عقوبت بخشد و کفر ...
کافر گردد و همچنان اگر گوید خدا تعالی فلان را بجان بکافری بستاند و اگر کافری خواهد که اسلام آرد و مسلمان شود ... تاوان او را گوید ...
تا فردا در مجلس ... آری تا ترا اندر قوم فتوی بود کافر شود و اگر کسی گوید اگر فرشتگان و پیغامبران گواهی دهند که فلان کس کافر است ...
کافر شود و اگر گوید بر ... که ... داشت که ... نامه فتوی آورده کافر شود و اگر گوید بار خدایا روزی بر من فراخ کن و الا جور مکن ...
توقف کرده اند باید که کافر شود و اگر بیماری گوید بار خدایا مرا خواه مسلمان میران خواه کافر میران کافر شود و اگر گوید پیغامبری مرا مردی ...
اگر گوید باسمان ... با خدا جنگ کنم گفته اند کافر شود و اگر فردا ... مراد از آن ... کافر شود و اگر ... نام را گوید لعنت بر ...
تو ... نام بنده است کافر شود زیرا که گوید ... محمد رسول الله ... بر کار زور و که زنا و قتل بناحق حلال بود کافر شود بخلاف آنکه ...
که خمر خوردن و قمار کردن یا نماز روزه ... کافر شود و اگر سلطان ظالم را عادل خواند ابو منصور ماتریدی کافر فتوی داده است
که کافر شود و بعضی گفته اند کافر نشود از برای آنکه ... چیز عدل کرده باشد ... اگر کسی کلاه ... زنار ...
بر میان بندد ... کافر شود و اگر ... بر میان بندد و اسلام را زیان ندارد ... اگر جامه ... بندد ...
او را کافر ... گفته اند ... شود و اگر ... زبان ندارد و اگر مردی گوید لا اله ... الا الله ... گفته ...
بگوید کافر نشود و اگر کسی مؤذن را گوید بوقت بانگ نماز که ... کافر شود و اگر پیغامبر ... بانگ ... خواند ...
شود و اگر ... گوید ... مسلمان ... کند ... استهزا بود و استخفاف ... کافر شود و اگر ... مجلس ... منبر ...
بنشاند ... که ... آوردن ... گیرند ... کافر شود ... کلمه کفر بر زبان راند ... کافر شود

باطلش دو بدار و دو هر که عزم کند که این پس صد هزار سال کافر شود کافر گردد و هر که گوید زن بنزد من دوست‌تر از خدای است کافر شود و الله اکبر بر
زبان خلق بسیار است و بسیار می‌رود و که نشناسند که کسی بدین الفاظ کافر گردد و بدان عظمت شأن ایزد را کافر نگردد و لیکن تبدیل اعتقاد و معنی بایدم بر این حکم کنند و
اسلم **باب** اندر کراهیت و استحسان قال الله تعالی فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا الآیة قال النبی صلعم ترک ذرة مما نهی الله تعالی خیر من عبادة الثقلین یعنی بجا آورده
ذره از آنچه خدای تعالی نهی کرده است به از نوافل عبادات آدمیان و پریان بتنها آمده است که متقیان زاهدان متقی خوانند که ایشان دست بدارند از
چیزهای که باک نباشد از بیم آنکه نباید که چیزی ناشایسته باشد و بهتر آنکه فرزند را بنام پیغامبران کردن چون محمد و عیسی و موسی و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب
و مانند مستحب است کبیر و خلیل و حمید و مانند باک نیست نام کردن و درین روزگار زر زرند عبدالله و عبدالرشید و عبدالرحمن و عبدالرزاق نام کردن
مستحب نیست زیرا که جهال مر این نام را در مقام ندا بتصغیر یاد میکنند و نشاید که کسی در روی زن و شوهر را بنام خوانند نشاید که جهود و ترسا را
بخوانند **فصل** قرآن خواندن بلحن چنانکه قرا روزگار میخوانند مکروه است و شنودن آن حلال نیست باک نیست در گرمابه باواز نرم خواندن
قرآن خواننده قرآن چون بانگ نماز شنود بهتر آن بود که بجواب بانگ نماز مشغول شود و مصحف را با قلم باریک نباید نوشتن کرد درین روزگار
مصحف بیست و بزرگ داشتن واجب است باک نیست لوح کراسه که تحکیان آید بدست بازر دادن جنب و حائض را اگر اسم بی غلاف نشاید بود
و غلاف آن بود که از مصحف جدا بود اما آنچه شیرازه کرده بود غلاف نبود و اگر باستین گیرد مکروه بود و بروایتی درست تر عالم اگر خرقه تعلیق
بالین سازد و بر وی خفتن باک نبود کتاب و کراسه که کهنه شود در خرقه پاک بپیچد و در مکانی پاک دفن کنند که راه گذر نبود چنانچه دفن نهند
موی سر و ناخن را دفن باید کردن آمده است از ابو حنیفه رح که گفت در سفر قبله در همه جای خطا گرفت چون نشستم بازگردن الفقه
استقبل القبلة چون بنشستم روی جانب چپ بیشتر دیدم گفت روی راست پیش آر بیرون آمدم شکر
ابو حنیفه **فصل** باک نیست که اهل ذمه در مسجد درآیند علم و قرآن نبشتن در مسجد چون بمزد بود نشاید در مسجد جامع بر درویشان کردن
باک نیست اگر کسی را بدست در مسجد درآید بخلاف جنب و حائض و ادب آنست که بوقت در آمدن در مسجد کفش بیرون کند پیش نرم نرم
در آید و کسی را از جای که نشسته بود نخیزاند و نیاز ازی که آمده است از رسول علیه السلام لا تعظمونی فی بیت ربی و از سنت که
بانی در مسجد درس کرده اند صحابه را انکه استاد شدی که پیش ایشان برای تعظیم ایشان بر خواستندی ادب در وقت بیرون
آمدن آن است که پای چپ پیش نهد و پای چپ بر کفش نهد **فصل** بوقت اندر آمدن بجای پای
چپ پیش باید نهادن و بوقت بیرون پای راست پیش باید نهادن و بوقت بول کردن روی سوی قبله و آفتاب
و ماهتاب نشاید نشستن و پشت سوی قبله نشستن باک نیست چو دامن برانداخته بود پای دراز کردن سوی
قبله مکروه است نشاید که کسی سوی قبله نشانه نهند و تیر اندازند و اگر بلند کردن بوقت سلام و کرم شدن تذکیر کرده
است روا بود که دعا کافر مستجاب شود و نشاید که کسی بگوید که عمر علیه الصلوة و ابابکر علیه الصلوة و السلام مگر بطریق تبع
پیغامبر صلی الله علیه وسلم در مقام دعا گفتن بحق فلان و بحق فلان گفتن مکروه داشته اند قول مذکران که بار خدایا
یک قطره از دریای مغفرة تو داد زین قوم دریغ مدار این لفظ کفر است هر که نام خدای تعالی بشنود باید که جل جلاله و سبحان

یکی تکلیف از دو رباعی شعر خود قرین قوم و در بعضی مدارا این لفظ کفر است هر که نام خدا تعالی بشنود باید که جل جلاله یا سبحان الله یا تبارک الله گوید
و در یک مجلس بکرات بشنود یکبار ازین کلمات گوید کفایت بود هرکه در یک مجلس چند بار نام پیغامبر علیه السلام بشنود یکبار صلوة گوید کفایت
بود و هر بعد ازین چیزی و بر هیچ جهت از مسلمانان نیست تفسیر نشاید کردن و بقول اکثر ائمه بخاری رحمه الله شود داشتن باک نیست چون
بوقت نماز بر همه است باید بود و در کنند باک نیست بعبادت جهود و ترسا رفتن و اگر کسی در زمین مغصوب بیمار شود بعبادت وی باید
رفتن و کسی که بر سر راه کسی بر راه بود و هیچ بیاری نزد دیگر بود و نشاید کندن اگر کسی در گورستان بحکم ضرورت کند و چیزی بر جنب ایشان
نخوانند بعضی بگوید تا که یکی نیست و باید که کفن بر تن ببرد گیرند نشاید که کسی بحکم صفت هر کسی از زر و برد و بر در مسجد یا بر در منارها
نشستن با حیثیت صورت کند نیکو بود است اجابت کردن طلبای که از بهر درد ساز بکرده است باک نیست که جنب زیارت
گورستان رود و مردی بدن بیگانه بکرده است اگرچه بی شهوت بکرد اما احرام مطلق نیست باک نیست که کنیزک را
بر جایهای اندام مالد چون از شهوت ایمن بود و ما بعید خادم و در گرمابه نشاید قبله دادن فرزند خود را سبب ... بسیار
عاقل و مردم عالم باک نیست مرد مرد را به پیشانی یا در میان دو ابرو بوسه دادن نشاید که کنیزک خواهد خریدن باک نیست که
ساق او را یا سینه او را دیدن بسیار و چون از شهوت ایمن بود باک نیست که در روی آن مکرر دارد اگرچه بی شهوت بود و نگه کردن میان
الهاکرات مردی ایشان بریده بود و در میان ... حلال نیست نظر الشاید که از ناف تا زانو دیگر بنگرد و ازینجا است که مشایخ
ربا نکرده اند بگرمابه رفتن زنان را بزن نشاید خفتن و مرد را با مردی چون برادر و خواهر بسال ده برسند نشاید که با یکدیگر بخسپند

فصل اگر مردی حاجت خود را از بیرون از زن حائض قضا کند روا بود و در میان ران او نشاید بگر بقول محمد رحمه الله
کنیزکی ... وطی روایت باکنیزک و غلام خویش لواطت حرام است و آنچه میگویند که مالک رحمه الله روا داشته است درست نیست
و هر که با زن حائض نزدیکی کند استغفار لازم آید و مستحب بود که نیم دینار صدقه کند صحبت کردن با زن چنانکه کنیزک تا بیاید
و نشاید صحبت ... کسی بیدار اگر به بیرون آید کنیزک را بی محرم سفر کردن نشاید در زمانه ما و در روزگار در وقت جماع باز
نشاید سخن گفتن بی حاجت و وقت جای نشستن چون بوقت قضا حاجت با کمتر شود و کوشا استوار باید گرفتن ... گشتن
است ... ایستاده اندافتن قبله مکروه نیست و لیکن ادب نبود چون ابتدا کند باک نیست بود که
باک نبود که ... در روی ... نبود ... بسوزند ... کار بد را نشاید زدن و گوش برتافتن ولیکن بکار رو ... باید کردن
... باک نیست اگر ... کار ... خدا و ... باید فرمودن تا بکشند و اگر ایشان بکشند ...
کردن ... که ... باک نیست که ... بصحرا ببرند ... غلام که ... کردن روا است ...
نهادن ... بعضی ... و بعضی گفته اند که اگر ... خوردن
باید ... باک نیست ... طعام خوردن ... خوردن
نیست ... مکروه ... اجابت ... و اگر کسی ...

درانجا او و بیمار بود و فرزاد فرزند و کرفت و بطعام خوردن اشارت کند و در طعام ظالمان ناخوردن بر قصد تقبیح فعل ایشان بهتر است اگر چه حلال بود و اجتناب
نمودن بدعوه جهود و ترسا باک نیست **فصل** جامهٔ ابریشمی پوشیدن مردان را حلال نیست مگر در حرب و پسران نارسیده را نشاید پوشانیدن و
پوشاننده او در وبال بود و همچنین کسی که ایشان را طعام و شراب دهد جامه که تارش ابریشم بود و پودش ریسمان چنانکه جامهٔ عتابی و خاره و مانند
این اگر بود و هر جامه که تارش ریسمان بود و پودش ابریشم مکروه بود پوشیدن وی مگر در حالهٔ حرب پیراهن قزین مردان را نشاید پوشانید اگرچه
زه و خشتک او از کرباس بود و مردان را بر نهالین ابریشمی نشستن و بر بستر ابریشمی خفتن و بر بالش ابریشمی سر نهادن باک نیست فراغند ابریشمی مردان را
حرام است ازار بند ابریشمی بیک قول مکروه است مردان را پیراهن زره ابریشمی باک نیست کلاهی که در وی زر و نقره و یا ابریشم بسیار بود مکروه بود
و اگر بر طرف عمامه علم زرین بود بقدر چهار انگشت باک نیست و همچنین علم جبه و زره و کلاه **فصل** باک نیست جواب سلام جهود و ترسا بر گفتن وانز
علیک نشاید گذرانیدن و بر ایشان ابتداء سلام نشاید کردن باک نیست که میان مسلمانان و اهل ذمه معاملتی باشد چون اهل ذمه کسی بود که از وجاه
نبود و جواب سلام خواهنده که بر در خانه سلام گوید واجب نبود و بر کسی که بقرائت قرآن خواندن مشغول بود سلام نشاید گفتن و اگر بگوید جواب لازم
نیاید و بر سلطان سلام گفتن سنت است و بر قاضی که از بهر فصل خصومت نشسته بود سلام ناگفتن رواست جواب سلام زن بیگانه نرم باید گفتن و بر زن
جوان بیگانه ابتداء سلام نشاید دادن اگر کسی بر جماعتی برگذرد که در شطرنج و نرد باختن و مانند آن بود و سلام کند بر قصد آن تا ایشان را از معصیت
باز دارد روا بود و اگر بر جماعتی سلام گوید و یکی از ایشان جواب دهد از دیگران نیز ساقط شود و سلام را جواب چنان باید گفتن که سلام دهنده
بشنود و جواب عطسه واجب است چون عطسه دهنده حمد بیارد والله اعلم **فصل** باک نیست آرایش کردن خانها و زر اندود کردن سقف بمال حلال
لیکن کار آخرت باید کردن که بهتر و خوبتر است مرد و زن را بر کرسی زرین نشستن و باید و دوات و قلم زرین یا نقره گین نهشتن و در آینهٔ زرین نگریستن
نشاید نقش کردن صورتها که از جنس جاندار بود مکروه است چون کلان بود بقدر توان دیدن صورت عنادیل و درختان و مانند آن باک
نیست باز کردن بساطها بر آن صورتها باشد باک نیست حجامت پیدن جز بر اسب باک چه رواست **فصل** صبر کردن بر درویشی بهتر از شکر کردن
بر توانگری است کسب کردن لابدی فرض است درویش چون از کسب عاجز باشد واجب باشد بر در خانها طواف کردن از بهر قوت را و بتجارت
رفتن بکافرستان باک نیست و اگر درویشی گوید بحق خدا چیزی بده واجب نشود دادن غلام امرد بمردکی لوطی فروختن نشاید **مسئله** بر گوشهٔ
راه بازار نشستن بر قصد خریدن و فروختن نشاید مگر که گذرندگان را ضرر نکند **فصل** زبان تازی بر همه زبانها فضل است هر که او را بیاموزد
او را ثواب بود بوقت خرد نهادن کتب کتاب پارسی را زبر باید نهادن و کتاب ادب لغت را زبر آن و کتاب فقه را زبر آنها
و کتاب اخبار را زبر آن و کتاب تفسیر زبر آن دیگر اسم را زبر آن نشاید پیر عامی را که بر زبردست جوان دانشمند نشیند و در گفتن هم پیش
نیز تقدیم نکند و در خبر است از رسول علیه الصلوة والسلام که ذو السلطان و ذو العلم احق بشرف المجلس یعنی سلطان عادل و
مرد عالم بصدر نشستن سزاوارتر است **فصل** امر معروف و نهی منکر واجب است چون ممکن بود و مفید گفته اند که امر
معروف بر سه قسم است علما را بزبان بود و سلطان را و اصحاب ولایت را بدست بود و عام را بدل ناپسند داشتن لازم
بود و هر که از پس فاسق برگوید بسه اهتمام یعنی بر رفق اندیشه یا بر عزم آنکه مردمان از وی احتراز کنند باک نبود و سلطان و اهل دی الکرما

بیرون کنند و یکی از ایشان تو هم در وقت تیر انداختن بایستد و نظر و مساوات نگاه دارد و ثواب یابد **فصل** نشاید که نام مرد کافری چون ابوجهل یا
فرعون بر کاغذ نقش کند و آن را هدف تیر اندازند و تعویذ نوشتن و در خانه ها پوشانیدن و بر روز نوروز و بر آن مکروه است و اگر کسی دیگری
اسب و شتر دوانید برابری اگر دیگری بگوید اگر پیش بردی ترا چیزی بدهم یا چیزی بدهد و اگر دیگر اسپ بگذراند بروی چیزی بخورد هم درست بود
لازم نبود اما اگر بدهد حلال بود و همچنان تیر انداختن اگر دو کس را در مسئله سخن رود و گویند بپرسیم اگر جواب موافق قول من آید بر تو چیزی
و اگر موافق قول تو آید چیزی با تو دهم درست بود و اگر گویند اگر جواب لم آید تو چیزی بده و اگر آید من چیزی بدهم درست نبود و همچنین
تیر انداختن و اسب دوانیدن چون شرط از یک طرف بود و جانب بود روا نبود و اگر مضطر شود با حرمت کافری نیت چنین کند که این حظ و شود
و سلام گفتن و خود را با یک کردن و بر ایشان از ترکان و اگر گوید سعادت باد و نیت آن کند که السلام باید انشاء الله تعالی **کتاب** الغصب
قال الله تعالی و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و قال علیه السلام من غصب شبرا من الارض طوقه الله تعالی الی الاسفل یعنی هر که بدست ظلم زمین کسی
غصب کند تا هفتم زمین از اطواق سازند در قیامت در گردن وی آویزند **مسئله** هر که بنده دیگری را کار فرماید ضامن بود و هر که بنده دیگری را
آن که برگشته باشد یا فراموش کرده بود نقصان آن را ضامن بود و غلام اگر در دست غاصب خویشتن را بزند و بمیرد او را غاصب
هلاک کند ضامن بود و اگر کسی کبوتر معلق زن یا کدوی منقش یا چهار سرزن یا خروس جنگی کسی را هلاک کند قیمت وی واجب آید لیکن صفت
معلق زن و لیکن صفت منقش و همچنین اگر کنیزک مطربه کسی را هلاک کند قیمت بی مطربه لازم شود **فصل** اگر کسی در زمین مغصوب کشت کند و آنچه
زیاده کند تخم او را حاصل آید صدقه باید کردن و همچنین اگر زر غصب یا از زر ودیعت سودی کند آن سود را صدقه باید کردن اگر کسی از زمین کسی
درختی برکند و در زمین خود باشد بنشاند درخت بگیرد و ملک او گردد و بروی قیمت شاخ واجب آید بروز غصب اگر کسی
غصب کند و در دست وی گمان شود و هلاک شود قیمت روز غصب واجب آید و اگر کنیزکی یا ستوری ماده غصب کند و در دست وی بچگان آرد
ضمان بچگان بر وی لازم نبود چون بی تقصیر از ملک وی هلاک شود و اگر کسی سیم و زر خود با سیم دیگری بیامیزد چنانکه جدا کردن ممکن نبود جمله ملک او گردد
و بروی ضمان واجب بود و عوام که حکایات از مردمان قبض کنند با یکجنس دراهم و لعل و مال خود داده باشند و ضمان بر وی بود و اگر کسی از کسی
چوبی یا کالا غصب کند و در بنای خود در آرد و ملک او شود و بروی ضمان بود و اگر زمین مغصوب و بروی عمارت کند جبر کنند تا عمارت را
و زمین را بجا دهد تسلیم کند اگر مالک گوید کالا من بدان صفت بود و غاصب گوید نبود قول قول غاصب بود با سوگند اگر کالا از دست غاصب دیگری
گرد و هلاک شد مغصوب منه مخیر بود خواهد تاوان از غاصب اول خواهد و خواهد از دوم یا بعضی از اول و بعضی از دوم خواهد روا بود و اگر کسی خمر مسلمانی بریزد
تاوان لازم نشود و اگر بربط یا طنبور یا رباب یا نای کسی بشکند همچنین اگر کوزهٔ می صورت چیزی را شاید قیمت آن را تاوان و اگر
را اگر تاوان کند کافری بدهد و اگر غصب کند باید داد و عقوبت بود **مسئله** هر که دیگری را منکر کند
و بنجه ضامن بود و بقول زفر فتوی بر قول اگر کسی آب از کشت کسی بازدارد و کشت او خشک شود ضامن نبود و اگر
ستور پای او ببندد تا ستور او در بیابان ضامن نشود و اگر بند از پای غلام کسی برگیرد و غلام بگریزد
ببرد و اگر در ستور کسی بگشاید ستور آن بیرون رود ضامن نگردد و اگر دیوار کسی سوراخ کند و از آنجا دزد در آید و مال ببرد ضامن نگردد

واگر مردی با کالهٔ غصبی زن خواهد صحبت کردن با آن زن حلال بود و اگر با کالهٔ غصبی کنیزک خرد وطی کرده باشد و اگر کسی در خانهٔ غصبی
باشد یا از کنیزک و غلام غصبی منفعت برگیرد سزاوار مزد و واجب آید اگر کسی طعام و با میوه کسی غصب کند و پیش خداوند کاله نهد و او بخورد و نداند
که ملک اوست از عهده ضمان بیرون آید مگر بقول شافعی رح بیرون نیاید زن را باید که بگوید با شوی که من با تو درین خانهٔ غصبی باهم
و وی باشد و بال در گردن شوی بود **فصل** اگر مودع جامهٔ ودیعت را بپوشید یا ستور زنهار را بر نشیند و باز جامه را بیرون کند
و از ستور فرود آید و از بهر مالکش نگاه دارد از عهده ضمان بیرون آید اگر ودیعت را منکر شود و باز مقر آید از عهده بیرون نیاید تا بخصم
نسپارد و اگر مودع کاله را بنزدیک دیگری ودیعت نهاد و هلاک شود ضمان بر اول بود یا بر دوم بقول ابوحنیفه رح بر اول بود و بقول ابو یوسف
و محمد رح خداوند زنهار را اختیار بود خواهد اول گیرد خواهد دوم را اگر دوم را گیرد دوم با اول باز گردد و آنچه داده باشد بگیرد و اگر اول را
بگیرد بدوم باز نتواند گشتن و فتوی بر قول ابوحنیفه رح و اگر ودیعت را بی علم خداوند در خانهٔ او نهد و هلاک شود ضامن بود و اگر کسی عاریه
یا ستور یا نقره یا متاعی بنزدیک یار رسیده که باذن نبود بباز رگا کردن و ودیعت نهد و آن بیار رسیده و او هلاک کند ضامن نبود و اگر باذن
بود ضامن بود و اگر بنزدیک غلام عاقل باذن نهند هلاک کند ضمان از وی وقتی طلبند که آزادی یابد و اگر یکی از دیگری ستوری عاریت
خواهد تا بجایگاه معین برد و از آنجا درگذرد ضامن گردد و اگر باز بدان موضع بیاید از عهده ضمان بیرون نیاید و اگر کاله امانتی یا عاریتی
را در راه بجای فراموش بماند ضامن بود و اگر کسی کاله غصب کند و خداوندش ویرا بیزار کند کاله بر دست او بر سبیل امانت ماند تا اگر هلاک شود
ضمان لازم نشود والله اعلم بالصواب **باب اندر وقف** قال الله تعالی و تعاونوا علی البر والتقوی یعنی یاری یکدیگر کنید به نیکوئی کردن و پرهیزگاری
کردن و در خبر است که راس العقل التودد الی الناس و اصطناع الخیر الی کل بر و فاجر یعنی سر عقل خویشتن را دوست گردانیدن است مردم
را و نکوئی کردن بجای هر نیکی و بدی بدانکه وقف کردن بنزدیک ابوحنیفه رح درست نیست مگر که قاضی بران حکم کند یا واقف چنین گوید که چون من بمیرم
این موضع وقف بر فلان مسجد یا فلان رباط یا بر باشندگان فلان موضع باشد مگر کسی از ایشان نماند بر جماعت درویشان مسلمانان بود انگاه درست در
آید و بقول ابو یوسف و محمد رح وقف درست است و فتوی برین قول ایشان است و آنکه وعلی و زبیر و انس و غیر ایشان از اصحاب
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وقفها کرده اند و تسلیم کردن بمتولی شرط است مر درستی وقف را بقول محمد رح و بقول ابو یوسف رح شرط نیست تابید در وقف
کردن شرط است تا اگر گوید این وقف بر فلانکس درست نیاید تا نگوید که اگر وی درگذرد بر جماعت فقراء مسلمانان اگر گوید این درخت وقف
فلان مسجد را تا بمتولی تسلیم نکند درست نیاید اگر گوید این دوکان وقف بروغن چراغ فلان مسجد کردم وقف شود و چون بمتولی تسلیم کند وقف کتب
و مصحف درست است اگر زمینها کشاورزی با غلامان و با چهارپایان گاو وقف کند درست آید اما وگاوان یا میشان بر رباطی وقف کند که
شیر و بچگان ایشان برادر کنند بان صرف کند روا باشد اگر دیگ روئین یا سنگی وقف کند تا مردمان از وی آب خورند روا بود و وقف بر اقربا
رسول علیه السلام روا است بخلاف صدقه اگر گوید من ازین بیماری بمیرم وقف کردیم این زمین بر جماعت مسلمانان درویش درست بود و وقف مشاع
که قابل قسمت بود یعنی قسمت توان کردن روا نیست بقول محمد و ائمه بخارا بیشتر رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده
اند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا است و ائمه بلخ رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده اند و آنچه مشاع قابل قسمت

شود یعنی قسمت نتواند کردن مانند وقف بنده و اسب روا است وقف کردن همه اسباب یا همه کرباسه روا است فصل اما مسجد
را ولایت تو بستاند نیست ار که تولیت طلبد او را نشاید دادن کران طلب از فساد فی حالی بود و واجب است که از زر افت
وقف نخست بعمارت وقف صرف کند اگر قیم خواهد تا مسجد را مناره سازد و از مال وقف اگر بعضی از اهل محلت بی مناره بانگ نماز
نشنوند روا بود و اگر قیم وقف مسجد را نقش مسجد صرف کند ضامن شود و اگر گچ اندود کند زیان نیارد و صرف کردن غلات رباط
ویران که مردمان بوی حاجتمند نمانده بوند بر رباطی که نزدیک وی بود روا بود و اگر رباطی ویران شود روا بود که بروی دهند و بروی نفقه کنند
تا آنگاه که آبادان گردد و قیم مسجد را نشاید که در حد مسجد دوکان بنا کردن و با طهارت ازاد کردن تنها است مسئله اگر کسی در سرای یا از میان
زمین خود مسجدی بسازد و مردمان را دستوری دهد بنماز کردن در وی مسجد گردد و فروختن وی روا بود مسجد که ویران شود و مردمان بوی حاجتمند
نمانند از مسجد بیرون برود و بقول ابو یوسف رحمة الله بملک خداوند باز نگردد و بقول محمد رحمه بیرون برود و بملک خداوند باز گردد و اگر کسی خواهد
که مسجد آبادان را باز کند و بهتر از آن بنا کند نشاید بنا کردن نفقه بر قیمت علیا از وقف مسجد روا است باشدن امام و موذن در خانه که از وقف مسجد
بود مکروه است قوم مسجد چون بسیار شوند و در مسجد جای نبود که پاره از راه جامع مسجد در آرند باکی نیست که چراغ را از نماز شام تا نماز خفتن
افروخته گذارند در مسجد چون کسی را از ای لشاطاعتی افتد بود یا خانه کعبه چون کهنه شود و نشاید بقصد تبرکی کسی را دادن و سبیل آن بود که
سلطان آنرا بفروشد و بمصالح کعبه صرف کند هر که در مسجد بوریا باز کند یعنی اندازد و وقف کرد و **فصل** اجارت دادن دوکان وقف را
زیادت از یکسال روا نبود مگر که مصلحت در دادن بود و زمین وقف را زیادت از سه سال باجارت دادن روا نبود و سه سال روا بود
مگر که مصلحت در دادن بود و اگر کسی دوکان وقف را تقبله کرد و دیگری غله زیادت کند اجارت اول را فسخ نتواند کردن بمردن متولی اجارت
باطل نشود و اگر کسی بی وقف دوکان بند و خواهد که کمه را ببندد شرا غله با اجارت گیرد اگر بحالی بود که چون عمارت برگیرند دیگری بزیادت
از آنچه وی نهد بر دست وی بماند روا نبود و اما بخیه باید تا عمارت برگیرد یا غله زیادت دهد گواهی دادن بر وقفیت چون مشهور بود روا بود
و بر شرایط وقف روا نباشد بمبادله وقف بملک چون مسجد نبود روا باشد والله **کتاب الهبة** قال الله تعالی و اذا حییتم بتحیة
فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی بالتحیة یا لهبة والله اعلم در خبر است که تهادوا تحابوا یعنی یکدیگر هدیه دهید تا یکدیگر دوست روا شوید و انه
الهدیة تذهب السخیمة یعنی هدیه کینه را ببرد **مسئله** اگر پدر فرزند نارسیده خود را چیزی بخشد ملک وی گردد و قبول و قبض حاجت نیاید و گواه گرفتن
مستحب است و اگر کسی مر نارسیده غیر را چیزی بخشد ولایت قبض مر پدر او را بود یا وصی پدر را یا جد را یا وصی او را یا خود او را اگر نارسیده و کا
شوی بود و کسی چیزی بخشید او را قبض شوی معتبر بود و قبض کردن نارسیده عاقل و قبض کردن غلام محجور درست قبض بر دارنده بچه مسجد از بهر لقیط
را درست بود اگر کسی زمین خود را بهر فرزند نارسیده بخشد تا درخت ملک فرزند نگردد و اگر گوید تمام او کردم ملک وی گردد و اگر کسی یکی را
گوید که این چیز بر ایشان بخش او گوید پذیرفتم و بایکه تا از تو و ریع نیست این سه باشد بخشیدن زمین بی کشت و بخشیدن کشت بی زمین درست نباید
همه مسائل که قسمت پذیر بود روا نبود مگر بقول امام شافعی رحمه الله و اگر قسمت پذیر نبود و چون اسب یا کرباسه و کتاب و بنده روا بود و فای کردن
کردن کسی بچیزی بیکدیگر بخشیدن روا نبود مگر که گوید تیر از وی بکرد و اگر یکی را چیزی بخشید و در مجلس قبض کند بی دستوری واهب درست آید

واگر در مجلس دیگر قبض کند بی دستوری واهب درست نباید **مسئله** هر بخشنده را حق رجوع بود بقضای قاضی یا بتراضی چون بیگانه چیزی
بخشیده بود واگر بزن خود یا بفرزند خود یا جد و جده و برادر و خواهر یا بفرزندان ایشان یا عم یا خال بخشیده بود در رجوع نتواند کردن اگر آنچه
بخشیده هلاک شود یا از ملک موهوب له بیرون آید یا زیاده شود در صفت یعنی چاقش زیاده شود یا واهب یا موهوب له بمیرد یا عوض
بخشیده بیاید اگرچه اندک بود در بخشیده حق رجوعش باطل شود و شرط عوض دادن آن بود که بگوید که این عوض هبه تست یا مکافات هبه تست
و مانند این اما اگر بر عقب بخشیدن آنکس او را چیزی بخشید بی آنکه گوید عوض یا مکافات بخشیدن تست حق رجوع باطل نکرد و اگر کسی دیگر را
غلام بخشید و آنکس او را قرآن آموخت یا بشنید یا غلام خورد بود و کلان شد حق رجوع باطل شود و اگر یکی را چیزی بخشید و آنکس آنکاله را از
ملک خود بیرون کند و باز بملک وی در آید حق رجوع ثابت آید اگر زنی شوی خود را چیزی بخشید برآنکه او را تا فلان وقت طلاق ندهد اگر
پیش از آن طلاقش دهد هبه درست نبود والله اعلم **فصل** صدقه مشاع بنیت صدقه روا بود و اگر نیت نکرده بود بیک قول روا نبود
و بقول دیگر روا بود و بهای غلام صدقه کردن به از آزاد کردن و حاجتمند را بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بر صبر قادر بود و
خوف پشیمانی نبود رجوع در صدقه روا نیست صدقه کردن بر کسی که با لحاح چیزی طلبد و یا باسراف خرج کند سبب ثواب است مگر که معلوم
بود که بمعصیت صرف میکند ثواب طاعت ببرده و نه بخشیدن روا است اگر کسی نان از خانه یا درم از کیسه بیرون کند تا سائل دهد
و آن سائل را نیابد بخواهد بدرویشی دیگر دهد خواهد ندهد روا بود **فصل** ثواب طاعتی که غلام کند و کنیزک کند و کار نیک که نارسیده کند
ایشان را بود و خواهر را و پدر را و مادر را ثواب سبب فرمودن طاعت بود بر این مسلمان را ثواب نیست بجز آنکه عقوبت نبود و نزد امام
ابوحنیفه و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله ایشان را ثواب است و این مسئله در تاویلات شیخ ابومنصور ماتریدیست رحمة الله علیه **مسئله** اگر کسی
خواهد که پسر و دختر خود را چیزی بخشد بهتر آنبود برابر بخشد بقول ابویوسف رحمة الله و نزد پسر را دو بهر دختر را یکی بهتر بود و اگر بعضی از
فرزندان بتعلیم مشغول بود نه بکسب باک نیست که او را تفضیل کند یعنی چیزی زیاده و نه اگر کسی چیزی خورد نی بنارسیده بخشد بعضی گفته
که مادر و پدر را از آنجا خوردن روا بود و بعضی گفته اند که روا نبود والله اعلم **فصل** اندر شفعه و در خبر است للجار حق الشفعة وان کان غائبا علی
مقدار الف فرسخ یعنی همسایه را حق شفعه است اگرچه غائب بود و مقدار هزار فرسنگ و مراد از همسایه کسی است که ملک وی دار و جوار مبیع متصل بود
مسئله بدانکه اول شفیع کسی را بود که شریک بود در عین مبیع خانه یا زمین یا زو یا کسی که شریک بود در حقوق چون آب خوار و در راه گذشتن و برف
انداختن و گرد آمدن آب باران و مانند آن باز همسایه را که ملک او متصل باشد بدان زمین **مسئله** طلب کردن شفعه بر فور باید و بهر لفظی که بروی
فهم شود روا بود و طلب کردن شفعه بر سه مرتبه است اول طلب مواثبه یعنی در حال هم آنگاه که خبر بیع بوی رسد باید که طلب کند و دوم گواه
نشاند بر طلب شفعه و باز سوی خریده رود و یا سوی فروشنده رود و اگر بکاله در دست بایع بود یا بسوی زمین که بیع بروی افتاده بود و دیگر
باره طلب کند و گواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تا خیر کردن در طلب زیان ندارد و اگر شفیع بر خرنده سلام گوید
آنگاه شفعه خواهد روا بود و اگر پس از خبر یافتن بیع گوید الحمد لله یا شفعه خواهد یا عطسه زند و گوید الحمد لله پس از آن شفعه خواهد روا بود و اگر خبر بیع باید تا زر خرنده
و از بها علم نبود پس شفعه طلبد و پیش آنکه طلبد روا بود **فصل** اگر شفیع با خرنده در بها اختلاف کنند قول قول خرنده با سوگند بود و همسایه از روی یا رو ی را حق

شفعه نبود چون در حقوق ایشان شرکت نبود و اگر بهمسایگی و نعت چیزی فروختند مشتری شفیع را چون نگری سرای خود دیدهٔ ما یا غلامی یا ستوری یا مانند
آن شفیع آن ملک را بقیمت آن چیز بگیرد که در بهای گفته اند اگر در بها و مشتری نخواهند شفعه باز رسید باطل شود و اگر شفیع در نیم شب بشنود و تا صبح
ولیکن از بیم گواه کند بر طلب شفیع معذور بود و در بیع فاسد و قسمت املاک شفعه نبود و اگر شفیع حق شفعه بتحرید گرد شد حق شفعه باطل شود
و مال لازم نیاید حیله کردن در اسقاط شفعه باک نیست یکی از جمله حیله آنست که بر پیوند ملک با قدر گزی بدان از به بهای گران بمشتری فروشند و باقی
را بقیمت نیک در زمان بوی فروشند **باب لقیط** بچه خورد بود که بر سر راه بود و در پای مسجد و رباط نهند تا کسی بر دارد و تربیت کند
تا بزرگ شود حکم وی حکم آزادی بود بنده نشاید داشتن و نام آزادان باید نهادن و اگر در قرارگاه مسلمانان یابند و از مسلمانان زاده نهند
و اگر در کلیسا ترسایان و کنشت جهودان و بتکده مغان یابند یا مانند آن باشد بدان کیش و ملت نسبت کنند و چون آن کودک را بگیرند و بر دارد و در
دهند اگر کسی بیرون آید دعوی کند به نسبت وی هر چند گذارند بحکم شنفی فرزند وی باشد و از یکدیگر میراث بگیرند و برند **باب اللقطة** لقطه چیزی
بود که در راه و صحرا یابند آنچه در راه و بیابان و کوه و غیر آن یافته شود حکم وی حکم امانت دارد تعریف باید کرد و هر جایی ندا باید کرد و خبر باید
داد تا خداوند آن چیز بیرون آید و درست کند بنشانی که از آن وی است اگاه باو باید سپردن و اگر قیمت آن چیز یافته ده درم نقره بود ده روز
ندا باید کرد و اگر زیاده بود بقدر آن ندا باید کرد و اگر دران مدت کسی بیرون نیاید و طلب کاری نکند آنرا بعد بر درویشان صدقه باید کرد و اگر وی محتاج
بود و اگر محتاج بود بخود صرف کند و اگر یافته ستوری بود باندازه علف در ایام تعریف وی لازم آید والله اعلم **باب اندر آبق و مفقود**
غائب بود و اگر غلامی گریزد و کسی او را بگیرد و اندازه سه روز راه دوری بود تا نزد خواجه غلام این گیرنده چون بجا وند باز رساند جعل چهل درم
نقره لازم آید و اگر کم از سه روز بود باندازه آن طلب کند و اگر مردی غائب شود و از زندگی و مردگی وی خبر نبود قاضی حکم الطلاق کند تا از مال وی
وام وی بگدارند و نفقه زن و زیر دستان وی برسانند و ستانند تا اینها را لباس نندو نشاید که میان او و زن وی جدا کنند تا آنکه سالی
اندر نگذرد و چون صد و بیست سال تمام شود از روز زادن وی حکم کنیم بمرگ وی زن عدت دارد و مالها را قسمت کنند میان وارثان که
زنده بوند و بمذهب شافعی رحمة الله بجز نفقه کنند و انرا سبب جدا کردن زن وی سازند اما بمذهب امام ابو حنیفه رح روا نباشد والله اعلم بالصواب
باب اندر قسمت قال الله تعالی ونبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر الآیة و فی الخبر ان النبی علیه السلام فتح خیبر و قسمها علی ستة و ثلثین سهما
مسئله باید که قاضی قسمت کنندگان عدل نصب کند و رزق ایشان از بیت المال برساند اگر جماعتی از قاضی قسمت طلبند و گویند این محدود
ما را از فلان میراث است قاضی قسمت نکند تا بر میراث گواه نگذرانند بر موت مورث و عدد ورثه و در امی عقار را روا بود که از اقرار ایشان قسمت کنند
قاضی را نشاید که بندگان و جواهر و ستور را در میان شریکان قسمت کند الا برضای جمله اما سیم و زر و گندم و جو و مانند آن اگر یکی قسمت طلبد
روا بود و اگر بعضی قسمت را منکر شوند و دو کس از قسمت کنندگان بیگانه بر قسمت گواهی دهند روا بود قسمت و امهای پیش از قبض روا بود در قسمت
خیار رویت ثابت است قرعه زدن از برای تعین نصیبها مستحب است اگر از مرده زن حامله ماند و زادن نزدیک بود انتظار کنند و اگر نزدیک نبود
قسمت کنند و بقدر نصیب پسری از بهر حمل نگاه دارند اگر از ورثه کسی غائب بود حاضران یا بر قاضی قسمت کنند نصیب غائب جدا کنند روا بود و اگر مردی
مفقود شود و زندگی و مردگی وی معلوم نبود تا باز وقت ولادت وی نود سال بر نیاید قسمت مال او روا نبود و پس از نود سال حکم موت وی ثابت شود

مال او قسمت نشود میان ورثه باقی و زن را باید که عدت دارد چون عدت بگذرد آنگاه زن وی شوی کند روا بود و اگر یک کس عدل خبر دهد بمرگ وی قسمت
مال وی روا بود و قسمت پدر در میان دو نارسیده یا معتوه روا بود و چون غیر فاسق بود وصی را قسمت میان دو نارسیده روا نبود اگر قسمت
شرکا فامی پدید آید قسمت را نقض کنند اگر یکی را ساحت رسد و در آنجا بنا خواهد کردن و منفعت باد یا روشنائی بر همسایه را نوبة خواهد شد روا بود و آنها
نبود و همچنین اگر در زمین خود بپهلوی دیوار همسایه حائل سازد یا خدانه به پهلوی حمدان همسایه بجلاب سازد روا بود و لیکن نسازد و بهتر بود و اگر حمه
محدود بیک شریک بهند بدانکه بار و سیم مقرر شریک بود روا بود و اگر شرط اختیار قسمت کنند پس آن حاجت انتقا ربام سازد و یا در حصه خود درخت نشاند
اختیارش باطل شود **باب** اندر قضا و دعوی قال الله تعالى فاحكم بين الناس بالحق وقال النبي صلعم من طلب القضاء وكل اليه ومن اجبر عليه
نزل عليه ملك السددة هر که امارة طلبند و بر او وی سپرد آید و اگر جبر کنند فرشته بوی فرستند تا براه راستش یاری میدهد و قال النبي صلى الله
علیه وسلم البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و این حدیث اصلی عظیم است مر احکام دعاوی را فائده و اگر سوگند دهد مسلمان را بدین لفظ دهد بالله العلي العظيم
و جهود را بدین لفظ که بالله الذي انزل التورية على موسى و ترسا را بدین لفظ که بالله الذي انزل الانجيل على عيسى و مغ لا ملحد را لفظ که بالله
الذي خلق النار و بجای عبارت بجای ایشان سوگند ندهد هر که طلب کند نشاید او را تقلید کردن از برای آنکه طلب وی دلیل حرص است با آنکه معلوم است
که ابوحنیفه رحمه الله سه بار تازیانه تحمل کرد و قضا نگرفت و محمد حسن رحمه الله را بند نهادند و جبر میکردند قبول نکرد و قاضی را باید که برابر کند میان خصمان
در برابر نشاندن و نگریستن با ایشان و سخن با ایشان و اگر یکی سلام بوی کند او را وعلیک یا دو نشاید گفتن تا دل خصم دیگر نشکند اگر
سلطان با یکی از رعیت بجا دشنه نزدیک قاضی در آید جاه و حرمت بود و ادب آنست که از تخت فرود آید و سلطان را با خصمش بر تخت
نشاند قاضی را نشاید قضا کردن در وقتی که خشمناک بود یا اندیشه مند بود یا طیح و بخواب میل دارد یا گرسنگی بر وی غالب بود
یا ملالت گرفته بود و در حالت گفتن قضا نشاید کردن قاضی را در مسجد قضا کردن باک نبود و قضا بانی را اولیتر بود که تا ارم بازار بود تا آنجا تهمت
دور ماند فاسق قضا را نشاید لیکن عادل اولیتر زن قضا را نشاید و رای حدود و قصاص یعنی حدود و قصاص نشاید بنده و نارسیده قضا را نشاید
اگر سلطان بنفس خود قضا کند روا بود مگر که غالب قضا او بر جور رود هر که قضا برشوت گیرد قاضی نشود هر که قضا برشوة کند درست نبود
اگر چند بحق بود معزول با پیش کردن والی چون بند و لو دیا نارسیده بود تقلید قضا از وی درست نبود خوارج اگر بر شهری استیلا یابند
و یکی را از میان خویش قضا دهند درست نیاید اگر کسی را از اهل قضا دهند درست آید قاضی را نشاید قضا کردن بعلمی که پیش
از قاضی شدن بحاصل آید یا بعلمی که نه دران شهر بحاصل آمده بود که قضا داده اند دست بر غائب بگواه قضا نشاید کردن و اگر بکند
درست نبود اگر یکی بر زنی نکاح دعوی کند و گواهان دروغ بگذارند قاضی قضا کند زن بر وی حلال شود و همچنین در فسخ طلاق و عتاق
و مانند اگر بر زنی دعوی نکاح کند و زن انکار کند بقول ابوحنیفه رحمه الله سوگند ندهد و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله سوگند
دهند فتوی برین قول است اگر یکی بر منکوحه دیگری دعوی نکاح کند حضرت انکس شرط بود **فصل** اگر چیزی دعوی کند و گوید گواهانم
حاضراند در شهر مدعا علیه را سوگند نتوان دادن و اگر گواهانم غائب اند سوگند توان دادن پس سوگند دادن گواه نتواند کردن اگر کسی بر دیگر
دعوی کند تعزیر رود مدعا علیه سوگند نخورد تعزیر بزنندش اگر مدعا علیه یکبار نکول آرد بر وی قضا روا بود و اولیتر آن بود که بر وی

سه بار سوگند عرض کند و انگاه وقف کند و بقول قاضی رحمة الله قضا بنکول روا نیست اگر کسی بر کودک ماذون بعیب دعوی کند و او منکر شود
و از سوگند نکول آرد بر وی قضا روا بود و اگر کسی بر دیگری چیزی مجهول دعوی کند درست نبود و بر مدعا علیه سوگند لازم نیاید اگر بر مردی
محدودی دعوی کند و او گوید که این محدود ملک ما رسیده من است سوگند دهندش بر که خصم را بیرون مجلس قضا سوگند دهند حق دیگر بار چون قاضی
تواند سوگند دادن و اگر پیش قاضی سوگند دهد دیگر بار نتواند سوگند دادن مدعا علیه را سوگند بر انکار روی دهند نه بر صورت دعوی مدعی
تا اگر زنی بر شوی دعوی طلاق باین کند مرد منکر بود و حرمت را سوگند دهندش بر طلاق نا کردن روا بود که طلاق کرده بود و باز آشتی
کرده بود اما سوگند دهندش که این زن ساعت بر تو حرام نیست **فصل** اگر کسی گوید مرا بر فلان چیزی نیست یا مرا درین شهر خانه نیست تا اگر
درین شهر گواهی نیست پس از ان بر فلان چیزی دعوی کند یا درین شهر خانه خود دعوی کند گواه گذارند بشنوند اگر کسی بر غلام محجور دعوی مال
کند بسبب استهلاک پیش حضرت خواجه گواه کند زاید ان درست نبود و اگر غلام ماذون بود و مدعا علیه اگر گوید من این محدود را از مدعی خریده ام
بفرمائیدش که بوی رد کند پس از ان اگر گواهی خواهد بگذارد مدعی را بر بیان سبب جبر نشاید کردن مدعا علیه اگر مجمل اقرار کند و غایب شود
بیینت او قضا روا بود و اگر قاضی بجور بی سیم ام ولد حکم کند روا بود و بقول محمد رحمة الله اگر کسی با مادر زن یا با دختر زن خود بیاشد و زن
دعوی حرمت کند قاضی بحل قضا کند زن بر وی حلال بود و بحکم قضا قاضی **فصل** قاضی را ولایت نایب کردن نبود و بدستوری سلطان
قاضی چون ماذون بود نایب کردن را بدستوری سلطان نتواند معزول کردن قاضی چون رشوه کرد مستحق عزل گردد و اما معزول نگردد تا آنگاه
که معزولش نکنند و دال و ولایت چون سفر آخرت کند تا نیابان مع قاضیان نگردند و اگر قاضی نایب خود را بالطرق فرستد و خصومت نشنود قاضی دیگر
علم کند نشاید او را قضا کردن قضا قاضی روستای درست نباشد کتاب قاضی بقاضی در دام و غلام و کنیز و مانند آن ار ارش تا او چند داز
حکم کند تا بخاری بر قیاس قول ابو یوسف بشنوند و فتوی بر قول وی است اگر قاضی بر پدر و یا فرزند یا زن خود را قضا کند روا نبود و اگر نایب
بر قاضی اصل را قضا کند روا بود و اگر دو تن بر یکی بر کس ملک محدود ویرا دعوی کنند و گواه کنند قاضی در میان ایشان بدو نیم قضا کند
اگر کسی بر دیگری محدودی دعوی کند باید که مدعی و گواهان بگویند که در دست وی این مدعا علیه است بنا حق است و گاه این مدعی است اگر نگوید
که در دست وی بنا حق است نشان ندارد و بیقول چه دعوی منقولات اشارت و تعیین کاله مدعا علیه شرط است در دعوی منقول حضرت منقول در
مجلس قضا شرط است مدعا علیه اگر گوید این کاله در دست من ودیعت است از فلان بیا گواه از وی نشنوند اگر مدعا علیه تیره کند مدعی قاضی حاضر
نشود و مونت استیحضار بروی بود والله اعلم بالصواب **باب** الاقرار قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء
لله و لو علی انفسکم یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید باشید راست ایستادگان در داوری و گواهان راست باشید برای خدای عز و جل
و اگر چه بر خود تاوان بود و در خبر است که یا ایها الناس قولوا الحق و لو علی انفسکم یعنی ای مردمان حق بگویید اگر چند بر شما زند اگر یکی بر دیگری مال
دعوی کند و مدعا علیه گوید بگیر ازو یا گیر و زیا بر کشی اقرار نبود اگر زر و نقره دعوی کند و مدعا علیه گوید بستان یا بکش اقرار بود و اگر یکی با
کسی گوید که من کالاه تراست اقرار بود و اگر گوید مر تراهم بود اقرار نی بود و اگر زنی بر دیگری گوید طلاقم ده اقرار بود بنکاح اگر دو تن مر یکی را گویند
که ترا بر یکی از ما چندین درم است درست نبود اقرار است شد [illegible] درست بود اقرار نارسیده محجور درست نبود و اقرار مکره درست نبود و اقرار مریض از [illegible]

او را تصدیق کنند درست بود و لیکن چون رد کنند باطل شود و اگر یکی دیگری را گوید ترا است بر من از یک درم تا ده و قرار بنه درم بود و اگر گوید ترا است
بر من ده درم مگر هشت درم مگر چهار درم اقرار بود شش درم و فرق این است که استثنا آخرین بکرد و آن چهار است از استثنا روا و درست و
آن هشت است استثنا کنی چهار ماند و آن چهار را از ده استثنا کنی شش ماند همبرین قیاس میدان دیگر های اگر کسی را گوید ترا است بر من صد درم تا
تا فلان وقت و آنکس گوید اجل نیست قول قول آنکس باشد که دعوی اجل میکند اگر گوید فلان را است بر من آنچه من میدانم چیزی این لفظ در
نبود و **فصل** اگر یکی دیگری را گوید بنده ترا است آزاد کردی آنکس گوید تو نیز آزاد کردی بعضی گفته اند که اقرار بود بعضی گفته اند اقرار نبود
اگر کسی غلام را گوید چون من بمیرم کسی را امر نوسیلی شود این اقرار بود بعد بمیران مدبر گردد و اگر گوید این بچه بنده من است درست بود اقرار
نارسیده ماذون در ترکه پدر درست بود اگر وکیل اقرار کند بشوی دادن زن و آن زن منکر بود قول قول زن بود اگر پدر اقرار کند بشوی دادن
دختر رسیده درست نبود اگر یکی گوید فرد اچنین شود تو از فام بیزار درست نبود اگر بیماری اقرار کند بجملگی مال خود مر کسی را درست بود اگر
بیماری اقرار کند وارث خود را بچیزی بی اجازت باقی ورثه درست نبود اگر وصی اقرار کند بغلام در ترکه درست نبود **باب الشهادة**
قال الله تعالی وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ یعنی مپوشید گواهی را هر که بپوشد بزهکار است و در خبر است اکرموا الشهود فان الله
تعالی یحیی بهم الحقوق یعنی گرامی دارید گواهان را بدرستی که خدا تعالی زنده میکند بواسطه شما را با ایشان حقها را است هرگز گواهی دروغ گو و
منافق گواهی پسر بر پدر و پدر بر پسر و نبیره بر جد و جد بر نبیره و شاگرد بر استاد و استاد بر شاگرد و شریک بر شریک در مال مشترک شوی بر زن و زن بر
شوی خود و خواجه بر بنده و بنده بر خواجه خود و مکاتب خود و مدبر خود و ام ولد خود روا نبود **فصل** هر که دیگری را بیند که در کاله تصرف مالکانه
میکند روا بود که از ملکیت وی گواهی دهد اگر مردی با زنی در خانه زندگانی میکنند بیند کانزا روا بود که بنکاح بر ایشان گواهی دهند
اگرچه از نکاح ایشان بی خبر باشند اگر مدعی را گواهان بسیار بود بعضی گواهان اگر گواه دادن را اجابت نکنند بزه نشوند هرکه داند که قاضی
گواهی نشنود در عدالتش طعنه کند باک نبود که گواهی ندهد هرکه گواهی خود بر خطی بیند و حادثه را یاد ندارد گواهی نشاید شد و دادن قاضی را
نشاید که گواهان را تلقین کند که چنین گواهی دهد **فصل** گواهی برادر بر برادر را خواهد بشنوند و گواهی پدر و مادر در حق نشنوند گواهی
گواهی زن بر شوهر را نشنوند مگر بقول شافعی رحمة الله گواهی قام خواه غرم مفلس را بشنوند مگر بقول شافعی رح نیز مرد و واسط نشنوند
گواهی مزد و رسال مزد یا ماه و یا روز مزد و مستاجر را نشنوند گواهی عاملان سلطان بروایت جامع الصغیر فقیه ابو اللیث گفته است
که اگر عامل چون یزید بن معاویه بود نشنوند و اگر چون عمر و عبد العزیز بود بشنوند گواهی بنده و نارسیده نشنوند و اگر بوقت نارسیدگی
و بندگی حادثه را مشاهده کنند پس رسیدگی و آزادگی گواهی دهند روا بود و گواهی زنان تنها بر زنان هر آنچه روا است در گرمابهای از ار
میرود نشنوند همچنین بر سوگ ماتمهای روند و در میان نامحرمان نشینند مگر بقول مالک رحمة الله گواهی زن تنها بر شتر نشنوند گواهی
زنان بازاج بر فرزند او در زن و مرد کی و زندگی و آمدن بشنوند گواهی یکی که بر دیگری جنگ کرده بود بشنوند عدل بود
گواهی فاسق نشنوند نشاید شنیدن اگر بشنود حکم روان بود و گواهی عنت نشنوند اگرچه عدل بود گواهی مخنث نشنوند و اگرچه
بود کسی را گویند که نیکیاش مر بدیها غالب آید آنکس عدل بود و هر که نماز بجماعت را سبک دارد و پاسه نماز او بنده را بر

مر او فسق پیدا شود و هر که بندگان خود را هر ساعتی دشنام دهد گواهی او نشنوند و هر که بی ختنه بود همچنان [illegible] باشد گواهی او مقبول
نباشد و هر که شطرنج باختن از اوقات نماز باز دارد و بدان قمار کند گواهی او مستور بود و با آنکه شطرنج حرام است و اگر نگاه داشتن این بود و هم
نشود و هر که در سر چیزی خورد گواهی او باطل گردد و اگر یهودی با ترسایی بر ترسایی گواهی بر مغی و بر ترسایی گواهی دهند مستامن بر مستامن گواهی دهند
بشنوند و قبول کنند اگر مستامن بر یهودی و ترسایی بر مستامن گواهی دهند قبول نکنند اگر مستامن دیگر گواهی دهد قبول کنند اگر حربی در دار حرب
مقام کند و سالی بر نماید اول بحکم عدالت دهند و او گواه عدل گردد دیگر چند سالی و همچنین اگر فاسق توبه کند تا سالی نگذرد گواهی او را
نشاید قبول کردن **فصل** گواهی گواه بر گواه از دشت تا روز چندی که هفت فرسنگ است روا بود و همچنین بجای دیگری چون مسافت
چندان بود که اگر گواه بامداد از پدر قاضی حاضر شوند شبانگاه بخانه خود نتوانند رسیدن روا بود و اگر گواهان اصل بمیرند گواهان بر گواهی
گواهی دهند روا بود و اگر گواهان اصل بیمار بود و نیز روا بود که گواه بر گواه سازند صورت گواه بر ساختن آن بود که هر یکی از گواهان اصل
هر دو کس را از گواهان فرع بگویند که من گواهیم که گواهی میدهم که فلان بر فلان ابن فلان چندین درم سیم است شما بر گواهی من گواهی دهید و باز
گرفت گواهی دادن گواهان فرع آنست که هر یکی بگویند که گواهی داد پیش من فلان ابن فلان که فلان ابن فلان مدعی را بر فلان ابن فلان که مدعا
علیه چندین درم سیم است گواه کرد مرا بر گواهی خویشتن و من گواهی میدهم بر گواهی ایشان که مر این مدعی را برین مدعا علیه [illegible] بسوی [illegible]
مدعا علیه چندین درم سیم است تعریف غلام آزاد کرده بدان بود که نام معتق و نام پدر معتق را بگوید **فصل** اگر یک کس گواهی دهد که [illegible]
زن را طلاق کرد یا این بنده را آزاد کرد یا این کالا را بفلان فروخت و دیگری بر اقرار مدعی علیه گواهی دهد نشنوند بخلاف غصب [illegible] که بگوید
این ملک فلان است و دیگری گوید که دست او غصب است گواهی بر طلاق بی دعوی کردن زن بشنوند اگر گواهان پیش استقضا کردن قاضی
رجوع کنند حکم تباه نشود و لیکن مال را ضامن شوند و اگر رجوع ایشان بیرون مجلس قاضی بود درو تاثیر ندارد و اگر پدید آید که قاضی بخطا قضا
کرده است ضمان او بر بیت المال باشد والله اعلم بالصواب **باب الکفالات** قال الله تعالی حکایة ولمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم یعنی هر که بیارد پیمانه را
برادر یوسف را او راست بار یک شتر و من پذیرفتارم و در خبرست الزعیم غارم یعنی پذیرفتار تاوان دار است اگر کسی گوید تن او بر من
یا گوید من پذیرفتار شدم و یا پذیرفتم جان او درست بود و اگر گوید آشنایی فلان بر من پذیرفتار نشود و اگر گوید جواب این سیم بر من [illegible]
شود و اگر گوید این سیم که از وی بجوی من بدهم پذیرفتار نگردد و اگر گوید تا سر ماه تن او بر من و پس از آن من از پذیرفتاری بیزارم [illegible]
نگردد و اگر گوید تن او فردا بر من پذیرفتارم فردا اگر [illegible] و اگر پذیرفتار را از مال بیزاری کند اصیل بیزار نگردد و اگر اصیل را بیزار کند کفیل
نیز بیزار گردد و اگر مال بکفیل بخشد پذیرفتار با اصیل رجوع کند اگر گوید آنچه فلان غایب را از این مردمان باید بدهم که بر من پذیرفتار نشود و
اگر کسی حاضر اگر بر مرده مفلس بود و پذیرفتاری کند درست نبود بقول ابوحنیفه و در این اولین مسئله است اختلاف با کفالة [illegible]
کفیل قبول کند و اگر نه درست بود و اگر یکی مرد دیگر را گوید که آنچه مرا از تو می باید بده و دیگری گوید آن چیز که ترا از وی می باید من [illegible]
کفالة درست بود و اگر یکی [illegible] گوید که [illegible] در بازار [illegible] ضمان [illegible] کفالة درست نبود و اگر [illegible]
[illegible] تسلیم کند که در قاضی نبود درست نباشد و اگر در بازار تسلیم کند که در آنجا قاضی باشد پیش قاضی دیگر درست بود و اگر [illegible]

مال بحواله کننده نتواند بازگشتن اگر حواله پذیرنده بمیرد و از وی مال نماند طالب مال بحواله کننده بازگردد و بقول شافعی رح والله اعلم بالصواب الحواله
باب الصلح قال الله تعالی الصلح خیر خدای تعالی می‌فرماید که صلح کردن بهتر است و آمده است از عمر رضی الله عنه که گفت قال رسول علیه السلام ردوا الخصوم
الی الصلح حتی یصطلحوا فان فصل الخصومات بالقضاء یورث بینهم الضغائن یعنی باید خصومت کنندگان را صلح کنند که فصل کردن خصومات سبب
انگیختن کینها فصل بدانکه صلح بر چهار نوع است صلح بر اقرار و صلح بر انکار و صلح بر سکوت و صلح بر مجهول هر کدام ازین چهار نوع را صلح کنند روا بود والله اعلم
اگر یکی بر دیگری حق مجهول دعوی کند و بر مال معلوم صلح کنند روا بود والله اعلم اگر از خصومت بازخریدن و خانه با زر و سیم و با نقره صلح کنند و بدل در مجلس حاضر
نبود و باک نباشد اگر از دعوی زر و سیم با نقره صلح کنند و پیش از قبض از یکدیگر جدا شوند صلح درست نبود و اگر سیم دعوی کنند و بر بعضی صلح و پیش
از قبض یکدیگر جدا شوند باتراکنند زیان ندارد و اگر دعوی کند که یکمن ابریشم من هلاک کرده است و به نیم من صلح کنند و بدل صلح در مجلس نبود روا نبود
پس تو کنند مدعا علیه صلح روا نبود و اگر بر زنی نکاح دعوی کند و بر مال صلح کند روا بود و اگر بنده نارسیده چیزی دعوی کند و گواه نبود و صلح کند پدر از مال
نارسیده روا نبود و اگر نارسیده را کسی چیزی بودی و خصم منکر بود و گواه نباشد صلح پدر روا نبود و اگر صلح کنند که غله بنده مشترک یکماه آن شریک و
یکماه آن دیگر بیک قول روا بود و اگر شریکان گویند غله آن بنده مر غله آن بنده دیگر را روا نبود و اگر کرا به کیرند صلح کنند بر آنکه یکماه غله این گیرد و یکماه
آن دیگر روا بود و چیز آنکه اگر در نوبت یکی کس غله زیاد و سه حاصل آمده بود در نیاد و تنها میان ایشان بود و اگر جامه کسی دستور کسی هلاک کند و بزیاده
آنچه قیمت وی بود صلح کنند روا بود و اگر دریا گاو با شیر که در میان دو کس بود صلح کنند بر آن که یکماه شیر این را بود و یکماه آن را بود روا بود و اگر دعوی
عدد یا چیزی صلح کنند روا بود صلح بر انکار درست است مگر بقول شافعی رح و این مسئله معروف است در خلافیات اگر شتر دستور در دست صاحب آن شکر کرد و دانرا
بر چیز صلح کنند و پس از آن آن ریش تمام نیکو شود بدل صلح را باز ستاندن درست بود والله اعلم بالصواب باب الشرکة والمضاربة قال الله تعالی
وان تخالطوهم فاخوانکم فی الدین یعنی اگر آمیخته باشند برادران اند در دین آمده است از قیس ابن ثابت رضی الله عنه که گفت قال رسول علیه السلام کان شریکی خیر شریک
لایداری و لایماری یعنی پیغمبر علیه السلام شریک من بود و نیکو شریک بود که مرا هرگز مخالفت نکردی و با من نستیزی فصل در شرکت خرید و فروخت اگر
چون راس مال دراهم و دنانیر بود روا بود و اگر ازین سیمها بود که امروز در دست مردمان است بیک قول درست بود و اگر راس مال نقره بود
در شهری بود که بحساب زر و سیم رود روا بود و اگر نرود روا نبود حضرت مال بوقت شرکت بستن شرط نیست اما بوقت خریدن شرط است مر شرکت
عنان که در میان بازرگانان و بقالان رسم است که یک وکیل یکدیگر باشد اما پذرفتار نباشند و هر یکی را روا بود که بنقد و نسیه بفروشند و بضاعت
دهند و ودیعت نهند و یکی را وکیل کنند به بیع اما مضاربت دادن و رهن کردن و رهن گرفتن اگر یکدیگر را گفته بودند که هرچه مصلحت بینی بکن روا
و اگر زنانی را روا بود و شرکت کردن در هیزم چیدن و گیاه درودن و صید کردن و گنج طلبیدن درست نبود و شرکت در تعلیم خط و حساب
نگاه داشتن بیگان و ستوران درست است شرکت عقود در متاع خانه درست نبود و اگر وی راس مال شرکت را نشاید طریق آن بود که هر یکی
نیمه متاع خود به نیمه متاع شریک بفروشند یکی شریک اگر اسباب وی را اجاره کند تواند که به شریک باز کرد مسئله
مضارب را روا بود که هرجا که خواهد سفر کند مگر خداوند مال موضعی را تعیین کرده باشد مضارب را و خداوند مال را کنیزکی که بمال مضاربه
خریده شده بود وطی نشاید کردن مضارب را روا نبود که غلام را زن دهد و کنیزک را بشوی دهد بی دستوری خداوند

مال اگر مضاربت فاسد افتد مضارب را مزد امثل واجب بود اگر مضارب دعوی هلاک کند قول قول وی بود با سوگند **مسئله** اگر مضارب گوید که مرا در انواع تجارت دستوری داده قول قول وی اگر مضارب چیزی بخرد که خداوند مال او را بدان دستوری داده بود و سود بود او را بود و او قدر راس مال ضامن گردد و اگر بعض از سود بخشش کردن راس نقصان کند بقدر سود که مضارب گرفته باشد نقصانی که بود بر وی بود **مسئله** نفقه مضارب چون در شهر خود بود خریدن و فروختن کند هم در مال وی بود چون سفر کند و یا در حوالی شهر برگردد بر قصد تجارت و بجا ماند بخانه نیاید نفقه او در مال مضاربه بود از جنس خوردنی و اجناس پوشیدنی و بوستیبلی و ستور که بر نشیند علف ستور و مونت جامه شستن و هیزم و روغن چراغ و سیم موی برداشتن و سیم گرمابه و مانند این هم در مال مضاربه بود اما روا و مزد و علاج در مال وی بود اگر بمال مضاربه و بمال خود سفر کند نفقه بقدر هر دو مال کند بود مر راستی از هر حصه بر دو و بالله التوفیق **باب** المزارعة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الزرع للزارع یعنی کشاورز را از با خدای تعالی بار برکاتی میکند بدانکه عقد مزارعه بر قول ابوحنیفه رحمه الله درست نیست و همچنین بر زمین یا مخابره دادن که از غله تیر بنصفین میرود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا است و فتوی بر قول ایشان است اگر از یک کس زمین و دانه و گاو و باقیها از دیگری روا بود و اگر از یک کس زمین بود و باقیها از دیگری روا بود و اگر از یک کس تخم در جمع بود و باقیها از دیگری روا نبود و اگر تخم و گاو از یک کس بود و باقیها از دیگری این فاسد است خلط تخم با تخم شرط نیست مر درستی مزارعه را شرط در دون و جمع کردن بر قصد بیوا درست نیست و بقول ابویوسف درست است و بعضی بر قول وی فتوی داده اند اگر مر وی زمین را بدیگری دهد بدانکه در بعضی گندم کارد و در بعضی جو روا نبود که کدیور را از بهره نبود و مگر که شرط کرده باشند اگر خداوند تخم از کاشتن امتناع کند جبرش نکنند و مزارع مزد کدیور بر وی روا نبود و مگر که مزارعه فاسد افتاده بود و آنچه خوشها ببرد و کشت نشود مشترک بود و اگر یک انبار داده بوده بتکلف او برادر بود و کشت او ر بود و اگر مزارع غایب شود دهقان بر کشت کردن چیزی نفقه کرده بود و مزارع چون باز آید لازم بود **فصل** باغبانی از سه کس بدست ستوری مالک باغ دیگری شریک کند زر بار را از فشانده تاک و شاخ درخت که بیرون آرد گیسته نی نرسد در رسته امر دو بود و شرط کرد باربرزبان که از رزها باشند یا انگورها را ببرد و عقد را فاسد کرده اند و او را مزد مثل دهند تا بزراعت انکه غبار را نمی رسد و روا بود که از زر به بیرون کنند اگر کسی زمین ده را مالک شده بود و در آن تخم نشده کشند بدستوری سلطان ملک او نشود و والی را نشاید که مر خداوند را و هنگسار باشد و چشمه باشند بکسی مقاطعه دهد که بازی و جاری مزد بین المسلمین پس رابیدشاید از وی برداشتن بوقت جوی کندن باقی بنا شد عمارت جوها بر سلطان بود والله اعلم **کتاب** الاکراه قال الله تعالی إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ اگر کسی را باکراه فرمایند که از ایمان برگردد که بزبان لفظ کفر گوید و دلش بر مسلمانی بود کافر نباشد و در خبر است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى رُخَصُهُ كَمَا يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى عَزَائِمُهُ یعنی بر آینه خداوند عزوجل دوست عزوجل دوست میدارد که در مقام ضرورت برخصتها او کار کرده شود چنانکه دوست دارد بعزایم او کار کرده شود **مسئله** بدانکه اکراه از غیر سلطان درست نیست بقول ابوحنیفه رح و بقول ابویوسف و محمد رحمهما درست است و فتوی بر قول ایشان است در این روزگار اگر یکی دیگری را اکراه کرد و گفت اگر این خمر بخوری یا کار در تهمت اگر غالب گمان نبود اگر نخورد و بزندش روا بود که بخورد و اگر گوید که این خمر بخوری بکشم

زشت و برده دست نشاید خوردن اگر گوید یکی را از مسلمانان دشنام ده و اگر نی بکشمت بهتر آن بود که دشنام ندهد و جان فدا کند و اگر دشنام بر زبان براند و دلش
بحال خود و زبان نیارد و اگر گوید بتان را سجده کن و بر زبان بیاران کافر شوی اگر نی بکشمت بهتر آن بود که نگوید و اگر بر زبان براند و دلش بر حال خود و زبان نیارد و اگر گوید
که کافر شو و گرنی بکشمت و او کلمه کفر بر زبان راند کافر نشود زیرا که در زدن وی خوف هلاک نفس نیست و اگر گوید زنا کن یا دست فلان ببر یا در اکلش
و اگر نی بکشمت روا نبود که از اینها چیزی بکند و اگر اکراه کند کسی بر اتلاف مال مسلمانی بقتل استباح او ستر بود و اگر هلاک کند ضمان بر اکراه کننده باشد و اگر
اسیر را گوید که راست را بنداز و اگر نی بکشمت روا نبود که اقدام کند اگر گوید که فلان کس را بکش و اگر نه ترا بکشم روا نبود آنکس را بکشد قصاص بر آن کس نماید بود
اگر کسی بنده خود را باکراه دیگری آزاد کند ضمان بنده را ماننده واجب بود و اگر زن را طلاق کند پیش از خلوت نصف مهر بر اکراه کننده چیزی نبود طلاق واقع بود
و اگر اکراه پیش از خلوت بود تمامه کابین بر آن ظالم بستاند اگر اکراه کننده کسی بخوردن مردار و خوک و ماننده آن بکرد و بر فرماننده چیزی نبود و اگر اکراه کند بر عفو از
قصاص و عفو کند بر اکراه کننده چیزی واجب نشاید اگر اکراه بر سوگند خوردن بکرد بر کننده بر اکراه کننده بکفارت دادن رجوع کند اگر کسی حال ضرورت
ببیند از تشنگی یا گرسنگی مثل خمر خورد یا بقدر آنکه در حاله از هلاکت خلاص یابد از بتر و از بخورد باکی نبود و در سفر اگر طعام حاجتمند شود و نفروشند مثلا روا بود که بحرب بستاند
از آنکس مقاتلت کند چون خوف هلاکت بود و بآب حاجتمند شود که در چاه کسی بود و خاوند چاه ندهد روا بود با وسلاح مقاتلت کند والله اعلم **باب المأذون**
کان رسول الله علیه الصلوة والسلام یجیب دعوة المملوک یعنی پیغامبر صلی الله علیه وسلم مهمانی بنده ماذون بازرگانی حاضر شدی این دلیل صحت اذن است **مسئله**
اگر کسی غلام خود را دستوری دهد بخرید و فروخت ماذون شود و ببازرگانی اگر کسی غلام خود را گوید که طعام خر یا جامه خر یا بفروش ماذون شود و ببازرگانی باز نشود از آن
شود اگر غلام را از یک نوع بازرگانی دستوری دهد به همه انواع تجارت ماذون شود و یا گوید که پاس خری کن به همه چیزها تواند خریدن از جامه و خانه و جای و ستور و غیر آن
اگر دستوری دهد بنکاح ماذون نشود به تجارت و همچنین از اذن تجارت دستوری نبود به نکاح هر که بنده را اگر دستوری دهد بتجاره همواره ماذون گردد و غلام
ماذون که کنیزک بخرد وطی نشاید کردن اگرچه خواجه دستوری داده باشد غلام ماذون را ولایت زن دادن غلامان دستوری دادن کنیزکان
خواجه خریده خود بود و غلام ماذون را روا بود که مهمانی کند و عاریت دهد و چیزی اندک صدقه کند اگر بر وام اقرار کند در حال بگیرند و نه بفروشند مگر
خواجه وام او بگذارد و چون غلام ماذون بگریزد محجور گردد یعنی از حکم دستوری یافتی بیرون آید غلام گریخته را اذن تجارت درست نبود غلامی
که اذن وی ظاهر گردد محجور در سر نگردد و حجر در میان جماعتی باید که اهل معاملت وی بوند اگر بنده ماذون یا مکاتب چنین فاحش چیزی بخرد یا بفروشد
روا بود و نتواند که بنده را بر مالی آزاد کند حجر کردن یعنی باز داشتن طبیب جاهل و مفتی ماجن یعنی خوش کاره حیله آموز و مکار و مفلس روا است حجر کردن
آزادی که مال خود را در وجه فساد خرج کند درست نیست و تصرفات او پس حجر روا بود کسی که برسیده شود و مال را بناجایگاه خرج کند و تدبیر صرف
نداند قاضی را شاید که مال او در دست مرد عادل نهد تا بقدر حاجت بوی التصرف کند چون بیست و پنج ساله گردد مال او را بوی دهد و اگرچه نه صلاح بازیافته
باشد والله اعلم **باب الجنایات والقصاص** قال الله تعالی کتب علیکم القصاص فی القتلی یعنی فریضه کرده شد بر شما قصاص کردن یعنی باز کشتن
کشنده بناحق را و در خبر است که لایقتل السید بعبده ولا الوالد بولده ... الاعلی **مسئله** اگرچه بادب کردن پدر رضا من نشود و اگر معلم بدستوری پدر
بچه را ادب کند بمیرد دیت و کفارت لازم نیاید اگر کسی دیگری را در آب غرق کند یا از بر دیوار کرد یا بخشت یا بسنگ یا بچوب خرد بکشد بر وی قصاص نبود بقول ابو حنیفه
و بر عاقله او دیت واجب بود و بر قول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله قصاص واجب بود اگر کسی را بآتش بسوزند قصاص لازم شود اگر کسی را بر بنا

خود را بات جایز لقصد بکشند عمد محض لازم آید خواه از قصد او ولی بود و اگر خواهد قصاص کند باید که کشنده را بشمشیر تیز سر ببرد و نشاید که بچوب
یا بسنگ بکشد یا از بالا فرو اندازد [illegible] قصاص نکشند و پدر را از بهر [illegible] مسلمان [illegible] کنند [illegible]
[illegible] نکشند آزاد را به بنده قصاص نکنند فرزند مقتول را باید [illegible] رضا قاتل یا مال [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بودند دیگر [illegible] قصاص کنند اگر [illegible] قصاص واجب آید [illegible]
[illegible] بیرون آید ناگاه کشنده [illegible] اگر کسی [illegible] زن شوهر خود را بکشد و در میان ایشان فرزندی بود قصاص
ساقط [illegible] اگر [illegible] کسی را بکشد [illegible] دیت [illegible] قصاص لازم نشود و اگر کسی را [illegible] بکشند قصاص و دیت واجب نشود و اگر کسی
[illegible] قصاص واجب شود [illegible] امام حسام الدین شهید گفته است که واجب نشود و اگر [illegible] کسی را بکشند [illegible]
کنند اگر [illegible] بکشد چون او [illegible] دیت [illegible] دیگر لازم نشود و اگر یکی دیگری را [illegible] دیت [illegible]
اگر [illegible] بکشد چون بکشد قصاص واجب شود و اگر یکی [illegible] قصد [illegible]
واجب نشود و همچنین اگر یکی بر دیگری بشمشیر حمله برد [illegible] تیر انداز [illegible] تیر [illegible]
واجب شود و دست آزاد بدست بنده و دست راست بدست چپ و دست مرد بدست زن و دست بنده بدست بنده قصاص نکنند همچنین دندان مرد
بدندان زن و دندان بنده [illegible] دندان دیگر [illegible] قصاص [illegible]
[illegible] قصاص [illegible] دیت مسلمان [illegible] برابر است و دیت مرد ده هزار درم نقره است یا هزار
دینار زر یا صد شتر و دیت زن نیمه مرد است و دندان مرد [illegible] پانصد درم نقره است [illegible] زن نیمه آن [illegible] حکومت عدل [illegible]
[illegible] قیمت [illegible] در هر انگشت مرد هزار درم نقره است و در انگشت زن [illegible] پانصد
نقره است [illegible] انگشت مردان پانصد درم نقره [illegible] انگشتان دیگر [illegible] هزار نقره و در انگشت زنان نیمه انگشت مرد است
در یک دست مرد پنج هزار نقره است و در دو دست ده هزار نقره است و همچنین حکم پا و دست و پای زنان نیمه دست و پای مرد است
اگر زن حامله را بر شکم زنند و فرزندی از وی جدا شود مرده [illegible] غره واجب آید [illegible] پانصد درم نقره است
و اگر [illegible] بنده بود [illegible] واجب شود اگر [illegible] واجب شود و اگر زن آزاد دارو
خورد از بهر اسقاط جنین [illegible] واجب شود [illegible] عاقله [illegible]
[illegible] اگر کسی [illegible] موجب جنایت [illegible] دیت [illegible] مال [illegible] و اگر غلامی [illegible]
[illegible] جنایت [illegible] مسئله
اگر مرده در سرای خود کشته یابند [illegible] دیت [illegible] عاقله [illegible] سال [illegible]
[illegible] نقره [illegible] مردمان [illegible] کشته [illegible] قسامت [illegible] دیت [illegible]
بود [illegible] کشته [illegible]

بخورند انگاه بر اهل آن موضع دیت بود و اگر اهل محلت پنجاه تن نبوند سوگند را مکرر کنند تا پنجاه بار تمام شود تا اگر یک کس بود پنجاه بار سوگند دهندش
و دیت بر عاقله او بود و بر وی چیزی نبود و اگر در سرای زنی کشته یابند او را پنجاه بار سوگند دهند بر عاقله او دیت بود و بر وی چیزی نبود و اگر کسی
خود را بکشد هیچ کس را چیزی نبود و اگر در میان دو دیه کشته یابند قسامت بر اهل دیهی بود که کشته بوی نزدیکتر بود و اگر مقتول از دیه
از یک میل بود یا زیادت نزدیک بالک زمین بود بر کس چیزی نبود و اگر کسی را در محلت مرده یابند که بروی اثر قتل نبود در وی دیت
و قسامت نبود و همچنین اگر از بینی یا از فرج یا پیش یا پس وی خون بیرون آمده اما اگر از گوش یا از چشم خون بیرون آمده بود آن دلیل قتل
است سبب دیت گردد چون کشنده پدید نبود والله اعلم بالصواب **فصل** اگر کسی سر زبان کسی ببرد قصاص واجب نشود و اگر گنگی زبان
گنگی ببرد یا کسی گویا بود تمامت دیت وی لازم بود و اگر یک دست کسی یا یک پای کسی ببرد و منفعت دست و پای از وی ببرد و نیمه دیت لازم
آید و دو دست و هر دو پای یا یک دست و یک پا تمام دیت لازم شود در سر بینی تمام دیت است که لازم آید اگر کسی را بر سر زند و منفعت
عقلش یا منفعت شنودن یا منفعت دیدن ببرد تمام دیت واجب آید و اگر شنیده بود حکومت عدل واجب آید اگر مردی دست مردی از نیمه ساعد
ببرد بقصد قصاص واجب نشود و اگر کسی دندان نارسیده را برکند یک سال تامل کنند اگر بر نیاید قصاص کنند اگر دندان مردی را برکند حالی
قصاص کنند در یک لب که بخطا بریده شود نیم دیت است و دو لب تمام دیت اگر کسی دندان کرم خورده دیگری را برکند حکومت عدل
واجب آید یعنی بنگرند که اگر بنده بودی بدان دندان و بی دندان چند ارزیدی و بی آن چندی باندازه تفاوت قیمت از دیت واجب آید تا اگر اندازه
چهار یک عشر قیمت تفاوت کند چهار یک عشر دیت واجب آید اگر کسی غلام ملکی را بخطا کشد قیمت غلام واجب آید که قیمتش ده هزار نقره شود ده درم
یا زیادت نقره کم کنند و اگر کنیزک کسی را بخطا بکشد و قیمتش پنج هزار نقره بود یا زیادت ده درم نقره کم کنند تا دیت آزاد برابر نشود اگر مردی
در سرای خود یا در بام خود نشانه بنهد و بسوی او تیر اندازد و تیر تعدی کند و کسی را رسد و بکشد بر عاقله او دیت آید بخلاف آنکه در سرای کسی یا دراز
کسی دیگر تیر اندازد و تعدی کند و بکسی رسد و بکشد دیت در مال او بود نه بر عاقله او هیچ چیز واجب نیاید **مسئله** اگر مردی در بازار اسپ
در راند و از سم اسپ سنگ ریزه بچشم کسی رسد و کور شود تاوان دار نشود بر خلاف آنکه سنگ کلان بود و اگر در وقت راندن اسپ
کسی را لگد زند یا بدست بزند راکب ضامن نشود اگر بوقت استادن لگد بزند ضامن بود اگر کسی در راه گذر مردمان
چاهی کند و دیگری در افتد و بمیرد بر عاقله او دیت شود و اگر در چاه کسی از گرسنگی و تشنگی و از گرمی هوا بمیرد چیزی واجب
نیاید و اگر در سرای خود یا در بیابان چاه کند و کسی در افتد و بمیرد چیزی واجب نیاید و اگر در محلتی آتش افتد و یکی سرای
دیگر برای ویران کند تا آتش بخانه او نرسد اثم نشود و لیکن ضامن شود مگر که بدستوری سلطان ویران کرده باشند اگر
اگر دیوار کسی میل کرده باشد بسوی راه گذر مردمان آنجا خطری بود که بیفتد و او را حجت کرده باشند و او در صلاح آن تقصیر کرده
باشد و پس آن بر کسی افتاده باشد و هلاک کرده تاوان بروی بود و اگر کسی را سگ گزنده باشد و او را حجت کرده باشند که سگ را
ببندد اگر نبندد و آنچه زیان کند ستور اگر هم جاو نسرمله و اگر کسی را چیزی زیان کرده بود در مشغول نشد چیزی واجب نشود مگر بقول بعضی ائمه
متاخرین اگر کسی سنگ دیگری را بر کیست تنه کند و جای پیادگان اندازد فتوی آنست که ضامن بود و اگر سنگ نرفته باشد والله اعلم

کتاب الوصایا قال الله تعالی من بعد وصیة یوصی بها او دین در خبر است که خصلتان لیس فوقهما شیء من الخیر الایمان بالله والنفع للعباد
یعنی دو خصلت است که زبر ایشان هیچ چیزی نیست و آن ایمان آوردن است بخدای عز وجل و منفعت رسانیدن بر بندگان او **مسئله** کسی که مال
بسیار ندارد و ورثه محتاج دارد و بهتر آن بود که وصیت نکند و اگر مال بسیار دارد روا بود و بر وصیت کردن بکم از ثلث مال بهتر است اگر کسی زیاده بر ثلث
مال وصیت کند روا نباشد تا آنکه اجازت ورثه درست بود و اگر ورثه اجازت کنند درست بود و لیکن اجازت پس مرگ موصی باید کرد و اگر بعضی
اجازت کنند و بعضی نکنند در نصیب کنندگان درست بود و در نصیب ناکنندگان نی اگر بیمار را گویند که چنین وصیت کردی او را اشارت کند یعنی که آری
این درست نبود اگر وصیت کند که یکی را چیزی بدهید که بر سر گورم چیزی خواند درست نبود و اگر بسیم وصیت کند و ورثه بجای آن سیم گندم دهند
روا بود و اگر درویشان شهری را بسیم وصیت کند و ورثه بدرویشان دیگر شهری دهند روا بود و اگر بیماری گوید حق من از مال من بدرویشان
دهید برجه ورثه مصلحت بینند روا بود دادن **مسئله** اگر کسی وصیت را منکر شود یا کسی را گوید هر چه از من وصیت باطل کردم **مسئله** وصی را وصیت کردن حاجت
نباشد هر تصرف که او کند جائز بود بخلاف جد مادری و برادر و عم اگر کسی غلام خود را وصی نارسیدگان خود کند روا بود و اگر یکی را وصی کند و او را
دین شود و در فرزندان و جمله اسباب اگر کسی گوید فلان را وصی کردم تا بدان وقت که پسر من رسیده شود آنگاه وصی وی بود چون پسر رسیده
شود وصی نکرد وصی را روا بود که مال را بودیعت نهد و بضاعت دهد و با او مزارکانی کند وصی چون حاجتمند بود بمعقول روا بود که
بقدر رنج خود از مال نارسیده بخورد و بعضی گفته اند که روا نبود و اگر وصی مال نارسیده را در تعلیم ادب و قرآن بقدر حاجت صرف کند روا
بود و چون پسر نارسیده جایگه و حجام شود بلند وصی را نشاید که بچه را بیابانی کند و حجامی دهد اگر وصی از مال خود وصیت مرده را نفقه
کند تواند که بدان قدر از ترکه موصی چیزی بستاند بکیره و یکی از ورثه اگر مرده را کفن مثل کند از مال خود یا وام او بگذارد از ترکه دیگر تواند
اگر ظالمی در مال نارسیده طمع کند وصی را روا بود که رشوة دهد از بهر دفع ظلم او وصی را روا بود که آنچه مرده فرموده بود بدرویشان دادن اگر نو
رسیده شود و بدر روا بود فرزندان نارسیده خورد روا نبود و وصی را روا بود که دیگری را وصی سازد در ترکه مرده اول وصی چون عدل بود قاضی را
نرسد که او را معزول کند و اگر بکند معزول نشود **مسئله** باور نارسیده را نشاید که مال او را نفقه شد وصی را در را بیع منقولاتی که از نادر مانده بود
روا بود و بیع ضیاع و خانه آنچه از نادر بوی رسیده بود روا نبود و وصی هر چه منقد ماست اگر کسی مال نارسیده را بر ابرار دینار خریداری کند و دیگری هزار
دینار و صد دینار اگر اول ثقه اکثر تر بود بآن وی باید فروختن تا مال نارسیده تلف نشود والله اعلم **کتاب الفرائض** قال الله تعالی یوصیکم
الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین قال النبی علیه السلام تعلموا الفرائض وعلموه الناس فانها نصف العلم یعنی علم فرائض بیاموزید و دیگرانرا
بیاموزانید بدرستی که فرائض نیمه علم است و در خبر آمده است که هر که یکی را از میراث محروم کند خدای تعالی عز وجل او را از میراث بهشت
محروم گرداند پس بحکم حدیث کسی را که اندک رسد بسیار نباید دادن و کسی را که بسیار رسد اندک نی مگر بطریق صلح **مسئله** ابتدا اول آنچه
که از مال مرده بمرده تصرف کنند ساختگی گور و کفن و بیست و باز گذارند فاضل وی از فاضل چیزی زیاده آید ورثه هر کس
بقدر حصه خود علی الفرائض الله بخش کنند و دیگر بنده و از مرده صد درم سیم ماند و وام ماند چنانچه یکی را از وی هزار درم باید داد و دیگری را از وی
سه درم و دیگری را ده درم و مال بر تمام دیون وام نکند مال او را بر صد و یازده تیر قسمت کنند صد تیر صاحب الف کرده

ده تیر صاحب مائة و یک تیر صاحب عشر اگر از تمام چیزی فاضل آید وصیتها او را ننهند گشت از ثلث مال آنچه از وصیتها بماند باقی را علی فرایض الله تعالی
در میان ورثه قسمت کنند اگر چیزی از ورثه فاضل آید بعصبات دهند هر که او نزدیکتر بود یعنی اول پسر را دهند و اگر پسر نبود به پسر پسر دهند اگر چند دور
بود و باز پدر را دهند اگر پدر نبود به پدر پدر دهند اگر از اجداد هیچ کسی نبود باقی را به برادر مادر پدری دهند اگر نبود برادر پدری دهند اگر نبود به پسر برادر
مادر پدری دهند و اگر نبود به پسر برادر پدری دهند اگر نبود بعم مادر پدری دهند و اگر نبود بعم پدری دهند و اگر عم نبود به پسر عم مادر پدری دهند اگر نبود
به پسر عم پدری دهند الی آخره و اگر عصبات کسی بطریق نسبت نبود بخواجه آزاد کننده دهند یا کسی که عقرب عصبات وی بود از پسر و کان اما دختر
خواجه آزاد کننده و زن او و مادر و خواهر او را چیزی نرسد از بهر آنکه حق ولا بپیوند گوار[illegible] بود نه اناث را اگر از اینها کسی نبود باقی را بر اصحاب
فرایض بقدر نصیبها ایشان قسمت باید کردن مگر زن و شوهر را ایشان بطریق رد چیزی نبرند از بهر آنکه ایشان از اصحاب رد نیستند اگر از اینها کسی نبود
بذوی الارحام دهند هر که نزدیکتر بود بمرده باز دختر دختر میت مقدم بود بر پدر مادر و پدر مادر مقدم بود بر دختر برادر و خواهر و ایشان مقدم
بوند بر عمه و خاله و اگر ذوی الارحام کسی نبود بمولی الموالات دهند یعنی بمجهول النسب دهند که بوی عقد ولا بسته بود و اگر نبود بمقرله بالنسب علی الغیر
که میت اقرار کرده بود که او برادر یا خواهر یا عم من است بر آنکه میراث او ایشان را بود و موجب جنایت [illegible] بر ایشان و اگر اینها کسی نبود از آنچه
که میت او را بکل وصیت کرده باشد اگر از اینها کسی نبود در بیت المال نهند تا سلطان یا قاضی از آن نفقه بیماران و درویشان و علاج ایشان و
کفن مردگان که مال ندارند و نفقه بچگان مردگی و کسانیکه عاجز بوند از کسب خویشان و توانگران ندارند صرف کنند مسئله اگر یکی بمیرد و از او
دختری ماند مال همه دختر را بود و بقول شافعی ره نیمه او را بود و نیمه بیت المال را بود و چون سلطان حنفی مذهب بود او را درین مسئله بقول شافعی رح
نباید گرفتن اگر از مرده دختر ماند و خواهر مادر پدری و برادر پدری مال میان ایشان بدو نیم بود و هنده از کسی میراث نیابد بر عاقل و بالغ مورث
خود را بطریق قصد مباشرت بکشد بی تاویل از میراث محروم شود و اگر کشنده نارسیده یا بی عقل بود محروم نشود و اگر کسی مورث خود را
زهر دهد و بکشد از میراث محروم نشود و مسلمان از کافر میراث نبرد و کافر از مسلمان و مرتد از کسی میراث نبرد و چون بمیرد یا حکم کنند به پیوستن
او بدار الحرب کسب کند بوزاید با حالت اسلام ورثه را بود و زرید با حالت کفرش را در بیت المال نهند یا آنکه او زنده بود و اگر کسب پس از آنکه حکم
کرده باشد به پیوستن بدار الحرب مسلمانان شود و بیاید هر چه باقی بود در دست ورثه بگیرند و آنچه خرج کرده باشند بر ایشان ضمان نبود و همچنین
حکم کسی که بمیرد و باز زنده شود و صورت سکینه حاساجو [illegible] و متوارثند یکدیگر میراث برند مگر که اهل ملت در ولایتی بوند و اهل آن ملت
در ولایتی دیگر دشمن یکدیگر را [illegible] مسئله برادر و خواهر با وجود پدر و پدر پدر چیزی نبرند پدر با وجود پسر و پسر پسر ششم یکی برد و اگر کسی بمیرد و از وی
مادر و پدر ماند پس ثلث مادر گیرد و ثلثان پدر برادر و خواهر پدری را با وجود برادر مادری و پدری چیزی نبرند پدر مادر با وجود
برادر و خواهر چیزی نبرد برادر و خواهر مادری با وجود فرزند میت چیزی نبرند خواه فرزند دختر بود خواه پسر اگر زنی بمیرد شوی را نیمه مال
رسد مگر که مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر یا فرزند پسر پسر خواه از این شوی باشد خواه از شوی دیگر آنگاه شوی را چهار یک رسد
اگر مردی بمیرد و از وی زن ماند زن را چهار یک رسد مگر که میت را فرزند بود یا فرزندی پسر پسر آنگاه هشت یک رسد ویش و همچنین اگر زن دو یا سه
یا چهار باشند ایشان را چهار یک یا هشت یک باشد و نصیب ایشان هرگز از این بیشتر نگردد و احکام فرایض بنص قرآن ثابت شده است با اجتهاد متغیر و متبدل نشود و دیگر

و تفریق آن حرام قطعیست والله الموفق مسئله اگر کاهی از مخرج بول و دندان در زیر ناخن با صدر مستها یا دندانی غرق شوند و تفاوت مردان
ایشان معلوم نیست از یکدیگر میراث نبرند کس که هم آلت مردان دارد و هم آلت زنان اگر از آلت مردان بول کند حکم مردان گیرد و اگر از آلت زنان
بول کند حکم زنان گیرد و اگر هردو موضع بول کند از هر کدام که زود تر بیرون آید حکم آن را بود و اگر برابر بیرون آید این را خنثی مشکل گویند
و برادر بیشتر مسائل حکم زنان نهند اگر میت مادر خود را نهد و بمیرد مادر ش میراث مادر برد نه میراث زنانه و اگر کنیزکی مشترک بود میان
دو کس فرزند آرد و هر دو دعوی کنند نسب از هر دو گردد و چون این فرزند بمیرد ایشان هر دو میراث برند یک پدر و اگر ایشان بمیرند
بمیرند این فرزند از هر دو تمام میراث گیرد و همچنین اگر این کنیزک مشترک بود میان سه کس یا چهار کس هر دعوی ثابت کنند فرزند چهار شود
و این مسئله از زیادات است اگر از میت پسر خواهر مادری و پدری ماند و دختر برادر مادری پدری ماند بقول ابو یوسف دو تیر نرینه گیرد
و یک تیر مادینه و بقول محمد رح برعکس آن یعنی دو تیر مادینه گیرد و یک تیر نرینه والله اعلم **باب** المتفرقات قال الله تعالی فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی بپرسید از دانندگان اگر نا شنیده‌ها دانندگان و در خبر است شفاء العی السؤال یعنی شفاء نادانی پرسیدن است
از اهل دانش و آمده است که حسن السؤال نصف العلم نیکو پرسیدن نیمه علم است مسئله بدانکه حرف سین درین باب علامت سوال حرف جیم
جواب و بیشتر مسائل این باب بر نسقیست که اگر کسی جواب سایل او بکلمه لا گوید خطا بود و اگر بکلمه نعم گوید هم خطا بود و تفصیل جواب این
مسائل آنست که جواب دهد در جواب تفصیل و تقسیم کند گوید که اگر این صفت بود روا بود و اگر بدان صفت بود روا نبود و نظری الفتنه
با نمک تیمم روا بود یا نی ج اگر کوهی بود روا بود و اگر آبی بود نی س زنی را که خون حیض منقطع شود در آن وقت با وی جماع توان کرد
یا نی ج اگر ایام حیض او ده روز بود توان و اگر کم از ده روز بود نی س در زن جهود و ترسا جواب همان است اگر زن مسلمان بود
تا غسل نیارد یا وقت نمازی تمام بروی نگذرد روا نبود س اگر در آب اندک نجاست افتد استعمال آن توان داد یا نی ج
اگر نجاست مغلوب بود توان داد و اگر غالب بود نی س مر مقیم را امامت مسافر روا بود یا نی ج اگر در وقت بود روا بود و اگر بیرون
وقت نی مگر که در نماز بامداد و شام دو ترس اگر شک افتد که فریضه که گزارده شد سه رکعت بود یا چهار رکعت بازگردانیدن یا نی ج اگر در وقت
بود باید و اگر بیرون وقت نی س اگر مردی در نماز بحکم زحمت یعنی انبوهی بر پشت دیگر سجده آرد روا بود یا نی ج اگر سجود علیه نماز
بود و بر پشت کسی دیگر سجده نکرده بود روا بود و اگر نی نی س اگر مردی را رخسار رسیده بود در سحر که سخن گوید باز بیرون شوید
یا نی ج اگر سخن بسیار گوید پس شوینده او را و اگر نی نی س خراج زمین و باغ که در دست غاصب باشد بر صاحب واجب بود یا نی ج
اگر غاصب مقر بود و بعضیت مالک را گواهان عدل بوند بلکه وی را واجب بود بر وی و اگر نی نی س اگر مردی زکوة مال دیگر از مال خود
بگذارد روا بود یا نی ج اگر بدستوری گزارده بود روا بود و اگر نی نی س اگر کسی قائم در روشنی نیست زکوة بگذارد و از زکوة
نیابت دارد یا نی ج اگر بدستوری در ویشی گزارد و اگر نی نی س اگر کسی روزه ماه رمضان را بلعمه الوز مر دلتر تباه کند کفارت واجب شود
یا نی ج اگر گرم نکرده بود و بوی ناک کنده و گشنه باشد کفارت لازم شود و اگر نی نی س در گزاردن نماز سنت و نفل فریضه باز
آید یا نی ج در نماز در آید و در روزه نی س حاجیان را در بکه نماز تطوع بهتر یا طواف خانه کعبه ج مکیان را نماز و اوتیر

س حج تنها فاضلتر بود یا تمتع بعمره و دستره قران ج قران بهتر پس تمتع پس تنها و آفاقی را نزدیک حج با عمره و تمتع و قران آن بود که احرام حج و عمره بیک
دفعت بگیرد و عمره بجا آرد و باز حج بگذارد و تمتع آن بود که نیت عمره کند و از وی فارغ شود باز حج نیت کند س اگر محرم صید حرام بگیرد و
باز رها کند از ضمان بیرون آید یا نی ج اگر در حرم رها کند بیرون آید اگر نی نی س اگر مردی مردی را وکیل کند بطلاق دادن زن خود را
وکیل زن را سه طلاق دهد یک طلاق واقع شود یا نی ج اگر موکل نیت سه طلاق کرده باشد سه طلاق واقع شود و اگر نی اصلا چیزی واقع
نشود س اگر یکی را بگوید که زن مرا طلاق ده اگر خواهی و آنکس طلاق دهد واقع شود یا نی ج اگر در همان مجلس پیش از آنکه بکاری مشغول
شود طلاق دهد واقع و اگر نی نی س کافر حربی اگر غلام آزاد کند در دار حرب بی آنکه دست از وی بدارد آزاد شود یا نی ج اگر بنده مسلمان
بود یا کند گذارد بود آزاد شود و اگر نی نی س اگر مردی مر زن خود را گوید که این بار که در شکم تست اگر نرینه آید ترا یک طلاق و اگر مادینه بود
دو طلاق و این زن هم نرینه و هم مادینه هر دو آورد چند طلاق شود ج هیچ طلاق واقع نشود س اگر مردی مر غلامان خود را گفت
که هر که مژده دهد مرا بطلوع چیزی آزاد و جملگی ایشان مژده دادند همه آزاد شوند یا نی ج اگر همه را بر مژده دهند همه آزاد شوند و اگر
مقدم و موخر مژده دهند خبر اول آزاد شود س اگر کسی سوگند خورد که بخانه فلانکس نیاید و آنکس خانه را بفروشد بعده او در آید حانث
شود یا نی ج اگر آنکس هنوز در خانه ساکن بود حانث شود و اگر نی نی یعنی اگر مسکنی بر داشته بود حانث نشود س اگر مردی را که محصن بود زانی
گوید و گواه نتواند که گذرانیدن بروی حد قذف زنند یا نی ج اگر مقذوف زانی بود زنند و اگر اخرس بود نی س اگر کسی خرما دزدد به قیمت
ده درم سیم که نقره در وی غالب بود دستش ببرند یا نی ج اگر خرما خشک بود ببرند و اگر نی نی س غریبان کافر را بنده کردن روا بود یا نی
ج اگر اهل کتاب بود روا بود و اگر نی نی س علم نجوم آموختن روا است یا نی ج بقدر حاجت معرفت قبله و اوقات نماز روا است و زیاده نی
س اگر زنی لقیط را گوید بچه من است شنوند ازوی یا نی ج اگر گوید از این شوی من است شنوند و اگر گوید پیش از این شوی از زنا حاصل شده
است نشنوند س لقطه را بر داشتن فاضلتر بود یا گذاشتن ج اگر بر خود ایمن بود از خرج کردن برداشتن بهتر بود و اگر ایمن نبود گذاشتن
بهتر بود اما در محل گرفتن اشهاد باید کردن بدان میگیرم که بخداوند رسانم س اگر غلام آبق را یعنی گریخته را از مسافت سفر یعنی سه شبانروز
راه گرداند و بخداوند رساند و در محل گرفتن اشهاد کرده بود چه واجب شود ج اگر غلام را چهل درم زیاده قیمتش بود چهل درم واجب بود
و اگر قیمتش کم از چهل درم بود بقدر قیمتش کم یک درم واجب آید س پدر را شاید که مال فرزند مفقود خویش از بهر نفقه خویش را یا از بهر فرزندان وی نیز
کان وی بفروشد ج هر چه منقول بود شاید چون متاع و برده و مانند آن هر چه از خانه و دوکان بود نشاید س اگر مودع ودیعت را بدست
کس بسوی مالکش فرستد و در راه هلاک شود ضامن شود یا نی ج اگر بدست فرزند بالغ رسیده خود فرستد یا کسی در عیال و
بود ضامن نبود و اگر بدست بیگانه دیگر فرستد ضامن شود س اگر کسی گاو وی عاریت خواهد و باز گاو را بغلام خداوندگار
دهد از عهده بیرون آید یا نی ج اگر غلام بود که خواجه اش بر مصلحت ستوران نصب کرده بود از عهده بیرون آید و اگر نی نی س اگر کسی بوقت بسمل کردن
جوانی الحمد بسم گوید از تسمیه نیابت دارد یا نی ج اگر غرضش تسمیه بود بجای آن روا بود و اگر غرضش جواب عطسه بود نی س اگر گوسفند
قربانی اگر بچه آرد حکم بچه چه بود ج اگر او را پیش مادر قربانی کنند حکم مادرش بود و اگر پیش از ذبح کشند

لیکن با صدقه باید پس اگر مردی زمین خود را مسجد کند مسجد گردد یا نی ج اگر بمتولی تسلیم کرده بود مسجد و اگر نی نی و همچنین اگر قومی آن را
نماز جماعت کنند بدستوری تا یکی کسی نماز کند از دستوری وی یا بانگ نماز و اقامت گوید باذن وی مسجد گردد پس اگر کسی مرد و کسی را چیزی
بخشید یا وصیت وی آنچه را باز رسد یا شهری و یکی بسر دعوی رجوع باطل گردد یا نی ج اگر قیمتش در آن شهر که برده است همان بود که در
او نشد بود باطل نشود و اگر زیادت بود باطل بود پس اگر کسی روغن گنجه خود بگنجد فروشد روا بود یا نی ج اگر روغن خالص بیارد از
روغن بود که در وی باشد روا بود و اگر نی نی پس اگر یکی فاسقی را خبر دهد که فلان همسایگی تو خانه فروخت فلان را بچندین درم و وی شفعه را
حق شفعه باطل شود یا نی ج اگر گوینده را تصدیق کند باطل شود و اگر نی نی مگر گوینده عدل بود پس اگر کاذبی که پس یکی را منکر شود
باز معترف آید تواند مزد کار طلبیدن یا نی ج اگر پیش از انکار قصارت کرده بود تواند و اگر پس از منکر شدن قصارت کرده بود نتواند از آنکه
در صورت دوم متبرع شود پس اگر قاضی نایب خود را معزول کند معزول شود یا نی ج اگر سلطان دستوری داده بود و عزل معزول
شود و اگر نی نی پس نفقه فرزندان نارسیده بر پدر بود یا بر مادر و اگر خورد بود بر پدر و اگر کلان بود و از نفقه عاجز بود و دو پسر بود و
یک پسر برادر ج اگر مدعی گواه گذرانید و قاضی قضا کند بدان بعد از آن مدعا علیه گواه گذرانید شنوند یا نی ج اگر دعوی تملک کند از
مدعی یا از کسی که مدعا از وی ملک ثابت کرده بود شنوند و اگر نی نی پس اگر بیمار وارث خود را چیزی اقرار کند چیزی درست بود یا نی ج
اگر ورثه دیگر تصدیق کنند درست بود و اگر نی نی پس اگر غلامی یا فاسقی گواهی دهند در حادثه و گواهی ایشان رد کنند اگر پس از توبه و عدالت
آزادی باز در همان حادثه گواهی دهند شنوند یا نی ج گواهی آزاد شده را بشنوند و گواهی تائب نی پس اگر وکیل را از عزل وی یک کس خبر دهد
معزول شود یا نی ج اگر خبر دهنده عدل بود شود و اگر فاسق بود نی مگر که تصدیق کند پس اگر کسی صلح کند بر چیزی بر یک قفیز گندم درست
بود یا نی ج اگر گندم در دست بود یا نی اگر گندم در ملک وی بود درست بود و اگر نی نی پس کسب غلام مرهون یا کنیزک مرهونه
فرزندان ایشان رهن شوند یا نی ج فرزندانش رهن شوند اما کسب نی پس اگر عبد ماذون اقرار کند پس از محجور شدن بقا درست بود یا نی ج
بقدر آنچه در دست وی است درست بود و در زیادت از آن نی پس اگر مردی بر راه گذر مردمان آب زند و دیگری با شتر در جهد و هلاک
شود آب زننده ضامن بود یا نی ج اگر همگی راه را آب زده بود ضامن بود اگر بعضی راه را زده بود نی پس اگر یکی بر دیگری شمشیر کشد دیت لازم
آید یا نی ج اگر دیوانه بود دیت لازم آید و اگر عاقل بالغ بود نی پس اگر کسی ثلث مال خود بر معیوب زنان محلی وصیت کند که باید صرف کردن
ج اگر معیوب زنان محلت بسیار باشند بعدد ایشان ایشان باید دادن و اگر اندک بود مال همه را بود درویش و توانگر یکسان بود پس
خنثی مشکل با مرد ختنه کند یا زن ج او را از بیت المال کنیزکی خرند تا او را ختنه کند و چون ختنه کند آن کنیزک را باز فروشند و بها به بیت المال
نهند پس با وجود دختر میت باب کلان را چیزی بود یا نی ج اگر پدر پدر بود نصف دختر را بود و باقی او را بود و اگر پدر مادر بود همه دختر
را بود والله اعلم پس اگر پرسند که در مسایل که میان ابو حنیفه رحمه الله و میان شافعی رحمه الله خلاف است حق کدام است ج حنفی را باید
چنین گوید که حق مذهب ماست از روی ظاهر با آنکه احتمال دارد که حق مذهب شافعی رحمه الله گفته است و اگر جواب دهنده شافعی مذهب بود هم
این جواب خواهد دادن و هر دو راه حق نشاید گفتن زیرا که [illegible] که الحق عند الله تعالی واحد خلافا للمعتزلة پس اگر پرسند که [illegible]

وجواب مسئله نداند شاید بش اجتهاد کردن یا نی ج گوییم اگر از اهل اجتهاد بود شاید واگر نی نی و اهل اجتهاد کسی بود که صواب بر خطا
غالب بود و بعضی گفته اند که ملکه شرط اجتهاد وی بود که مرد صاحب طبیعت بود که مبسوط را یاد دارد و آن پانصد کاغذ بیش نیست
س اگر پرسند خدای تعالی عدد انفاس بهشتیان از بهر آنکه عمرات ترا انقطاع نیست ص اگر پرسند که خداوند تعالی قادر هست
بر آفریدن همچون خود یا نی ج گوییم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و بیان فساد سوال اینست که خداوند تعالی
از مثل نیست و آنچه آفریده شود مثل او نشاید و چیزی که تصور ندارد عجز و قدرت بروی اطلاق نکند س اگر پرسند که شما
بر ملت که آیید ج گوییم بر ملت سید الرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن
کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان س اگر گویند در مذهب که اید در اصول گوییم بر مذهب
سنت و جماعت و آن مذهب صحابه و تابعین و سلف بوده است رضوان الله علیهم اجمعین و آنچه بخارا و سمرقند و بلخ و مرو بوده
بوده اند س اگر گویند در مذهب که در آیید در فروع گوییم بر مذهب امام اعظم سراج الائمة ابوحنیفه کوفی رحمة الله که او نعمان بن
ثابت المرزبان الکوفی شاگرد حماد بن ابی سلیمان و حماد شاگرد ابراهیم بن یزید نخعی و او شاگرد علقمه اسود و ایشان شاگردان
عمر و علی و عبد الله بن مسعود رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و ایشان شاگردان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
س اگر پرسند که قرآن بقرائت که میخوانند ج گوییم بقرات عاصم بن عبد الله بن ابی النجود الکوفی بروایه حفص بن سلیمان
البزاز الاسدی و این اختیار اهل سمرقندی و فرغانه و لف است فاما بخاریان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و بلاساغون
قرایت عاصم خوانند بروایة ابی بکر عیاش و حفص و بکر هر دو شاگردان عاصم اند و عاصم شاگرد ابو عبد الرحمان السلمی در
قرآن شاگرد امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده است و نیز شاگرد عبد الله بن عبد الله بن مسعود بوده است رضی الله
عنهم و از ایشان از پیغامبر علیه السلام ملفظا یاد گرفته اند
والله اعلم بالصواب

تمت

تمت بالخیر والعافیت